ف. م

۱۳۸۶/۵/۱۸

آستان قدس

کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی

نام کتاب: خلاصة المنهج - جلد اول

مؤلف متن: ملا فتح الله بن شکرالله کاشانی (-۹۹۷ق) محشی

شارح ... مترجم ...

تاریخ تحریر: ۱۲۰۳ نوع خط: نستعلیق، آیات ... تعداد سطر: ۲۵ و ۲۲

جزء کتب: تفسیر زبان: فارسی عدد اوراق: ۲۸۸

طول: ۴۴/۵ عرض: ۲۵ شماره عمومی: ۲۴۲۷۳

وقفی: حاج علی اکبر عطاران فاروجی توسط سرکار خانم جمیله عطاران فاروجی تاریخ وقف: اردیبهشت ۷۷
خریداری خریداری

ملاحظات: جلد تیماج مشکی، کاغذ ...

[illegible]

تولد نور دیده [illegible] عقرب [illegible]

[illegible] ۱۲۴۶

تولد نور دیده [illegible] شعبان المعظم [illegible]

تولد نور دیده [illegible] ذیقعده [illegible]

تاریخ

تولد نور دیده [illegible]

[illegible] رمضان المبارک [illegible]

[illegible] ۱۲۵۳

تاریخ تولد نور دیده [illegible] بصبح

شهر شعبان المعظم [illegible]

تولد نور دیده [illegible] ۱۲۵۰

تولد نور دیده [illegible]

صاحب این کتاب [illegible]

[illegible]

در آثار آمده که چون [illegible]

[illegible]

۱۲۴۹

دفع [illegible]

اگر [illegible]

شده [illegible] زیاده شود

۳۳	وبالقرعة
[illegible]	[illegible]

هر که حق صحبت یاران شناخت

[illegible]

[illegible]

1

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم وبه نستعین

حمدی چون کلمات ربانی بغایت شایسته لطیفست که از محض لطف ابدی بواسطه وجوبا وجود احدی بندگان را از بادیه ضلالت و کفران بسر حد هدایت ایمان رسانید و شکری مانند معانی قران بنهایت سزاوار کریمیست که از کمال کرامت ازلی او عین عنایت لم یزلی بوسیله نور فرقان ایشان را از ظلمت کده جهالت بضیاء فضای معرفت راه نموده او را اشرف مخلوقات گردانید و درود نامعدود و درخور فصیحی که از روی فصاحت تبیان وجوه قران و بیان معانی فرقان نمود و صلوات نامحدود لایق بلیغیست که از وجه بلاغت کشف مجملات و تفسیر متشابهات آن فرمود و تسلیمات غیر متناهی و تحیات بلا تناهی بر آل اطهار و عترت ابرار باد که هر یک از ایشان بنص الهی کشاف اصول دین متین و مبین فروع شرع مبین بوده و بتائید سبحانی جامع آیات ظاهره و آداب محکمه سید المرسلین صلوات الله علیهم اجمعین براهین صافیه افکار زکیه مخفی نیست که علمی که مثمر سعادت اخروی و مصلح امور دنیوی است علم قرآن است چه آن ماخذ اصول شریعت مصطفوی و مصدر فروع ملت نبوی است که عمل کردن بان سبب رستگاری دنیا و عقبی است بس دانستن این علم شریف ضروری باشد چنین بتائید ربانی و توفیق سبحانی تفسیر منهج الصادقین فی الزام المخالفین که محتوی بر پنج مجلدست مرتقی بصد و هشتاد هزار بیت است که تبریز کامل و تالیفی شامل بسمت اختتام پذیرفته بنظر کیمیا اثر از خواص اخوان دینی حفظهم الله من جمیع الملاهی رسیده عز قبول یافت بخاطر فاتر مولف و جامع آن المفتقر الی الغفران ربه اللطیف سبحانه ابن شکرالله فتح الله الشریف الکاشانی عفی الله عنهما و او آن کتاب بها نمی بسیار رسید که تفسیر مذکور مشتمل بر حل جمیع لغات و ترکیب نحویه و اسرار و نکات غریبه و منبی بر کثرت ادله و براهین در ابطال مذاهب مخالفین و رفع شبهات و مشکوکات معاندین و اثبات مذهب ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین و ذکر مذاهب علما و فقها در مسائل کلامیه و فروعیه دین مبین و بیان قصص مطوله و حکایات مفصله امم سابقین و بجهت این مطالعه آن بر برخی از اهل ایمان بجهت شواغل و موانع روزگار از تحصیل علوم و آداب محروم مانده اند متعسر بلکه متعذر بود و نیز بواسطه کثرت قصص و اخبار بعضی از مطالعه آن کلال می یافتند عنان توجه را بجانب انتخاب آن معطوف ساز و اقتصار بر ترجمه قرآن نماید و درین ترجمه که مسمی است بخلاصة المنهج بعد از ملاحظه حذف و اضمار و بیان تخصیص و تعمیم و حقیقت و مجاز و اقوال مشهوره مفسرین در معانی قرآن معتمد در مذهب امامیه سمت تحریر خواهد یافت و از اسباب نزول و قصص مبسوطه و فضل سور و آیات بوجهی که منقولست تا باید صحیح بطریق ولید بر خیر الکلام ما قل و دل مذکور خواهد گشت و از قراءات معتبره بروایت ابی بکر از عاصم که در میان عجم شهرتی تمام دارد اقتصار خواهد رفت و بعضی کلمات که حفص را با او در آن مخالفتست و معنی کلام بسبب اختلاف تغیری یابد اشاره بان خواهد شد و پیش از شروع در مقصود مقدمه در سلک تحریر میآید مشتمل باشد بر بیان احادیث ماثوره در این باب و بیان ترجمه هر یک از آن سر رشته کلام بطول میکشید از این جهة اکتفا بمضمون آن نموده میشود از الفاظ احادیث که فارسی زبانان را از آن حظی نیست فرو گذاشت میشود و منه الاعانة والتوفیق و هو خیر معین و رفیق از طریق موافق و مخالف مرویست که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم در حین وصیت فرمود که در میان شما دو چیز بزرگ را میگذارم یکی کتاب خدا است و دیگری اهل بیت منست و هرگاه که تمسک باین دو جوئید هرگز بعد از من گمراه نشوید و این هر دو از هم جدا نشوند تا در کنار حوض کوثر بمن رسند و در حدیث قدسی آمده که هر که مشغول شود بتلاوت قران و بواسطه آن اشتغال نتواند نمود بدعا کردن و حاجت خواستن از من عوض کنم مر او را بهترین مزدی که سائلان را عطا فرمایم و نام او را در زمره صابران و حامدان ثبت کنم و حاجت او را روا گردانم و عبدالله بن مسعود از پیغمبر صلی الله علیه و آله نقل کرده که قران خوان خوان احسان خداست که بان جمیع بندگان را دعوت فرموده پس از خوان نعمت او بهره مند شوید و هر چه توانید فایده از آن

ذاکر

ذاکر چه این ریسمانی محکم است که هر که دست در آن زند هرگز از رحمت واسعه خدا محروم نشود و نور لیست مدهش که گمراهان را بمنزل مقصود رساند و شفائیست بغایت سودمند که دردمندان و ستمندان جهل و غفلت از دار الشفای معرفت علم عارف میشوند و نجاتیست که هر که تابع آن میشود بمرتبه بلند درجه ارجمند میرسد پس تلاوت آن نمائید تا او سبحانه بهر حرفی از آن ده حسنه بنویسد و نمیگویم که الم را ده حسنه است بلکه الف را ده و لام را ده و میم را ده و حفص بن غیاث از زهری روایت کند که او گفت که من از علی بن الحسین زین العابدین صلوات الله علیهما شنیدم که میفرمود که قران خزینهای علم خداست پس هرگاه در آن خزینه را بگشائی باید در آن نظر کنی و از دریای منفعت آن در معرفتی حاصل کنی و عبدالله بن عباس از رسول صلی الله علیه و آله نقل کرده که آنحضرت فرمود که شریف ترین و بزرگوارترین امت من خوانندگان قرآنند بعد از آن جماعتی که در شب مشغول عبادت باشند و محمد بن یعقوب از رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده که هر که حق سبحانه و تعالی او را داشتن قران توفیق داده او تصور نماید که کسی دیگر را زیاده از آنچه باو عطا کرده کرامت فرموده پس تحقیر امر عظیمی کرده که باو ارزانی داشته و هرگاه که کارها و بنیاد بر شما مشکل شود و طریق معاش بر شما پوشیده گردد دست در قران زنید تا حاجت دنیا و آخرت شما روا گردد و هر که او را دستگیر باشد و هر که بآن تکلم کند همیشه راست گفتار و درست کردار باشد و هر که او را در پس پشت خود اندازد و تلاوت نکند و بر خلاف طریق آن رود و براه دوزخ کشد و هر که باو عمل نماید و پیشوا سازد او را براه بهشت رساند و هر که او را امام سازد و بنیاد و اعتقاد بر آن کند با عدل و داد باشد و از راه راست بر نگردد و هر که از او وسیله طریق دنیا و آخرت جوید بمراد دنیا و عقبی رسد و در زمره علما و فقها باشد و حارث بن اعور از امیر المومنین علیه السلام روایت کرده که آنحضرت فرمود که من از رسول خدا صلوات الله علیه و آله شنیدم که میفرمود که زود باشد که فتنههای عظیم در میان امت من پیدا شود من گفتم یا رسول الله چه چیز از آن فتنه ایمن تواند شد فرمود کتاب خدا که در روی خبر آنانکه پیش از شما بوده اند و خبر آنها که بعد از شما باشند و حکم آنچه در میان شما واقع میشود و هوا و آرزو از مردمان بگرداند و عالمان از دریای معرفت آن سیر نشوند و از بسیاری تکرار کهنه نگردد و هر که او را بجهت تکبر ترک کند حق تعالی او را در هم شکند و هر که طلب هدایت از غیر آن کند حق تعالی او را گمراه گرداند و لیث بن سلیم روایت کرده که از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که فرمود روشن سازید خانهای خود را بخواندن قران و مگردانید خانهای خود را تاریک مانند یهود و نصاری که نماز در مسجدهای خود میگذارند و خانهای خود را معطل میسازند بدانید که هر که در خانه خود تلاوت قران بسیار نماید خیر و برکت در آن خانه بسیار باشد و قران برخوردار میسازد اهل خود را و آسمان را روشن میگرداند همچنانکه روشن میسازند ستارگان اهل زمین را و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که هرگاه مسلمانی در خانه خود تلاوت قران نماید اهل آسمان از یکدیگر مینمایند همچنانکه اهل دنیا ستاره درخشنده را در آسمان بیکدیگر مینمایند و نیز فرموده که من تعجب میکنم از آنکه در خانه قران باشد و خدای تعالی شیاطین را از آن دور نگرداند و نیز آنحضرت فرموده که باید بنده مومن نمیرد تا آنکه قران را یاد گیرد یا در دانستن آن باشد و از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام منقولست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرموده که خانهای خود را نصیبی از تلاوت قران بدهید چه هرگاه در خانه تلاوت قران شود کارهای دشوار اهل آن خانه آسان گردد و خیر و برکت در آن بسیار گردد و هرگاه در آن خانه تلاوت نکنند کارها بر اهل آن خانه تنگ شود و خیر و برکت در آن کم گردد و انس بن مالک از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کند که اهل قران کیستند و از رسول صلی الله علیه و آله اهل خدایند و از مخصوصان درگاه و مقربان بارگاه او و بهترین عبادتها بنده مومن کند خواندن قران است و حسن دیلمی در کتاب خود از رسول صلی الله علیه و آله نقل کرده که خواندن افضل است از ذکر و ذکر افضل است از صدقه و صدقه افضل است از روزه و روزه سپر آتش دوزخ است و نیز از حضرت رسول صلی الله علیه و آله نقل است که خواننده قران را بهر حرفی که در نماز خواند اگر ایستاده است صد حسنه و اگر نشسته است پنجاه و اگر در غیر نماز است با طهارت بیست و پنج حسنه و بی طهارت ده حسنه و از حسین علی علیه السلام مذکورست که هر که در شب ختم قران کند فرشتگان تا وقت صبح بر او صلوات فرستند و برای او استغفار کنند و اگر در روز ختم قران کند فرشتگان که نگهبان او بند تا شب برای او طلب آمرزش کنند و او را دعا مستجاب شود و ثواب ختم قران او بهتر بود از آنچه در میان آسمانها تا زمین و از ابی عبدالله علیه السلام مرویست که هر که استماع حرفی کند از کتاب خدا از برای او حسنه بنویسند و سیئه محو کنند و درجه بردارند و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله نقل مرویست که هر که قران خواند گویا پیغمبری در میان پهلوی او جا کرده و مرتبه پیغمبری رسیده الا آنست که وحی باو نازل نشده و ابو سعید خدری از رسول صلی الله علیه و آله نقل کرده که قاریان قران مهتران بهتران اهل بهشت خواهند بود و در تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام مذکورست که پدر و مادر قاری را در روز قیامت تاجی بر سر نهند که نور آن ده هزار برابر نور آفتاب بود و حله بر او پوشانند که نعمت دنیا با همه بهتری با آن برابری نکند و بهتر از آن مقابل صد هزار دینار باشد با آنچه در دوستان از جمیع نعمتهای پادشاهی خلد برین را در نامه نوشته بدست راست او دهند پس آن قاری را گویند که قران بخوان و بالا برو که منزل تو نزد آخر آیتی خواهد بود که از آن ختم نمائی چون پدر و مادر او بجلالت خود نگرند و تاج عزت بر سر خود ببینند گویند بار خدایا این شرف و بزرگواری از کجا است که کردار ما بدین پایه نرسیده بود

الکافرین در جواب گویند که این ثواب نیست که فرزند خود را تعلیم قران گوید و نیز از حضرت رسول صلعم روایتست که چون معلم بسم الله الرحمن الرحیم را
تلقین متعلم نماید خدای تعالی او را و متعلم او را و پدر و مادر متعلم را بیامرزد بر وجهی که هیچ گناه در نامه اعمال ایشان نماند و از آنحضرت سوال کردند که بهترین عملی که بنده مومن
کند کدامست فرمود الحال والمرتحال گفتند که حال و مرتحال چیست فرمود ختم قران کردن و باز از اول ان ابتدا کردن و بدانکه قاری را سنت است که قرات
او با واز خوش باشد علقمه بن قیس روایت کند که من با واز خوش قران میخواندم عبدالله مسعود طلب کرد و گفت با واز ملیح قران را تلاوت کن که من از رسول خدا صلی الله علیه و آله
شنیدم که میفرمود آواز نیکو آرایش قران است و انس بن مالک نیز از آنحضرت روایت کرده که هر چیز را زیوریست و زیور قران آواز نیکوست و عبدالرحمن بن ثابت
گفت که سعد بن وقاص نزد من آمد و گفت ای برادر شنیده ام که قران را با آواز حزین میخوانی گفتم بلی والحمد لله علی ذلک گفت من از حضرت رسول صلعم شنیدم که می
گفت قران بجهت حزن بندگان نازل شده تا بنجران بادیه غفلت را محزون ساخته بسر منزل هدایت رسانند پس هرگاه قرات کنید گریه نمائید و اگر گریه نیاید خود را
در گریه دارید و بحسن صوت و حزن قران خوانید و سنت است که قاری قرات را از روی مصحف کند و اگرچه حافظ باشد تا او را ثواب قرات و ثواب نظر کردن
باشد چنانکه اسحق بن عمار روایت کند که من از ابی عبدالله علیه السلام پرسیدم که یا ابن رسول الله من حافظ قرانم تلاوت از روی مصحف کنم یا از ظهر قلب فرمود از روی مصحف
کن شنیده که نظر کردن در قران عبادتست و هم از صادق علیه السلام مرویست که سه چیزند که شکایت بخدای عز و جل کنند مسجد خرابی که اهل آن در و نماز نکنند
و عالمی که در میان جهال باشد و ایشان اطاعت او نکنند سیم مصحفی که در میان خانه نهاده باشند و گرد بران نشسته باشد و هیچکس از ان نخواند و نیز از آنحضرت
روایتست که هرکه قران را از روی مصحف بخواند از نور چشم خود برخوردار شود و از پدر و مادر او تخفیف عذاب شود و اگرچه کافر بوده باشند و باید قاری مداومت
کند بر تلاوت قران تا بسبب فراموشی قران در روز قیامت حسرت نخورد و عبدالله بن سنان از یعقوب احمر روایت نموده که ابی عبدالله علیه السلام گفت چون شخصی
سوره را فراموش کند فردای قیامت آن سوره بخوبترین صورتی خود را بر وی عرض کند و در درجه بلند خود را باو نماید و گوید سلام الهی بر تو باد چه کسی که باین صورت
زیبا و زینت دلربا آراسته ای سوره گوید من فلان سوره ام که در دنیا تلاوت من میکردی و بعد از ان مرا واگذاشتی و فراموش کردی اگر ترک من نمیکردی
این درجه عالیه نامزد تو میشد و درین صورت آمدم و حسرت خورد و تاسف او را فایده ندهد و شکی نیست که مقصود از قرات قران بحکم یاد کردن معانی آنست
که ما پیوسته باوامر او عمل کند و از نواهی آن پرهیز دلیس باید که لفظ قران را با معنی آن جمع کند تا هم ثواب قرات کردن و هم او معنی دانستن داشته باشد ابن عباس
گوید هرکه قران و تفسیرش نداند بمنزله کسی است که نداند که چه میگوید و حسن بصری میگوید که میخورم بخدا که هیچ آیتی نفرستاد الا که خواست که معنی آن را بدانند و مامور
و نهی آن عارف شوند اکنون وقت شروع است در مقصود بعون الملک الودود از ابن عباس روایت است که هر چیز را اصلی است و اصل دنیا مکه است
و اصل آسمانها آسمان هفتم است و اصل زمینها زمین هفتم و اصل بهشتها بهشت عدن و اصل دوزخ درکه هفتم و اصل مخلوقات آدم و اصل پیغمبران نوح و
اصل بنی اسرائیل یعقوب و اصل کتابها قران و اصل قران فاتحه و اصل فاتحه بسم الله الرحمن الرحیم و از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایتست که شفای جمیع دردهاست
ابوسلیمان روایت کند که با رسول خدا بغزا رفته بودیم مردی از میان ما صرع پیدا کرد یکی از اصحاب رسول سوره فاتحه در گوش او خواند برخواست و شفای تمام یافت این قصه بعرض آنحضرت
رسانیدند فرمود این سوره اصل قرانست و شفای همه دردهاست و مرضها و مسلم بن حجاج در صحیح خود روایت کرده که آنحضرت صلی الله علیه و آله که حق تعالی فرمود که من فاتحه
را قسمت کرده ام میان خود و میان بنده خود هرگاه بنده بگوید بسم الله الرحمن الرحیم گوید بنده من ابتدا بنام من کرد بر من واجبست که جمیع کارهای دنیا و آخرت او را بر وی تمام
کنم و در حال او برکت دهم و چون بگوید الحمد لله رب العالمین او بسیج فرماید که بنده من بثنا و ستایش من مشغول شده و چون گوید الرحمن الرحیم از جانب خدای تعالی
خطاب آید که بنده من مرا ثنا و ستایش میگوید و مدح مرا او بزبان خود بیان نمود و چون گوید مالک یوم الدین حق تعالی فرماید بنده بزرگی و بزرگواری من میگوید و چون
گوید ایاک نعبد و ایاک نستعین خدای تعالی فرماید اینست میان من و بنده من این عهدیست که در روز الست از و فرا گرفته ام و این صفتها مخصوص است بمن و غیر مرا
در ان راه نیست و چون گوید اهدنا الصراط المستقیم تا آخر حق سبحانه و تعالی فرماید که صفات بنده منست و بر من واجبست که او را براه راست رسانم و حاجتهای جمیع
او را روا کرده ام و از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل است که فاتحة الکتاب گنجی است از گنجهای عرش و افسون جمیع گزندگانست سلمة بن محرز از
امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که هرکه فاتحة الکتاب او را نفع نرساند هیچ شربتی و دارویی او را نفع نخواهد داشت ابو سعید خدری روایت کرده که با جمعی از اصحاب قران
بقبیله عرب گذر کردیم یکی از ایشان را دیدیم که مار گزیده بود و چاره و علاج آن نمیدانستند یکی از آنها از ما طلب علاج کرد و گله گوسفندی قبول کرد که بما دهد
تا علاج او نمائیم یکی از یاران ما فاتحه را بران مار گزیده خوانده دست بران عضو نهاد فی الحال شفا یافت پس گله گوسفند را بما دادند ابی بن کعب
روایت کرده که هرکه فاتحه را بخواند ثواب قرات چهار دانگ قران برای او بنویسند و بروایتی دیگر ثواب قرات جمیع مومنان صدقه کرده
نیز باو دهند و نیز از ابوذر منقولست که فاتحه را نزد رسول خدا میخواندیم آنحضرت فرمود بحق آنکه مرا بخلق فرستاده حق تعالی مثل این سوره در

توریة

در توریة و انجیل و زبور و فرقان فرو نفرستاده هرکه آنرا بخواند جمیع مقصودات دنیا و آخرت او روا گردد عیاشی از رسول خدا صلعم روایت کرده که آنحضرت جابر بن
عبدالله انصاری را گفت ای جابر ترا تعلیم کنم بهترین سوره که حق تعالی در کتاب خود فرو فرستاده جابر گفت بلی یا رسول الله فرمود که آن فاتحة الکتابست
که شفای همه دردهاست بالاها مگر مرگ از امیرالمومنین صلوات الله علیه روایتست که حق تعالی پیغمبر ما را از همه بندگان برگزید و او را بفاتحة الکتاب مکرم
و بزرگوار ساخت و هیچ پیغمبری را درین کرامت و بزرگواری با او شریک نساخت مگر سلیمان بن داود علیهما السلام را که او را از جمله این سوره بسم الله الرحمن الرحیم
عطا فرمود چنانکه بزبان بلقیس ازین خبر داد که انی القی الی کتاب کریم انه من سلیمان و انه بسم الله الرحمن الرحیم پس هرکه قرات فاتحه کند حق تعالی بهر
حرفی ازان حسنه باو کرامت فرماید که بهتر از جمیع دنیا باشد حذیفه یمانی روایت کرده که قومی را نزول عذاب بر ایشان واجب شد و طفلی از ایشان در مکتب
الحمد لله رب العالمین را قرات کرد حق تعالی برکت آن عذاب را از ایشان موخر ساخت ابن عباس روایت کرده که من نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بودم که ناگاه
فرشته نزد آنحضرت ظاهر شد گفت بشارت باد ترا ای محمد صلی الله علیه و آله بدو نور داده اند که بهیچ پیغمبری نداده اند فاتحة الکتاب و آخر سوره بقره یعنی آمن الرسول تا آخر
هیچ حرفی ازین دو نخواند مگر که داده شود آنچه طلبیده از حق تعالی و در خبر آمده که حق تعالی صد و چهار کتاب را از آسمان فرو فرستاده از انجمله توریة و انجیل و زبور و قران را
برگزیده و علم همه کتابها در آن درج کرده و بعد از ان چهار کتاب قران را برگزیده و ثواب و نجات دنیا و آخرت را در ان درج ساخت و بعد از ان همه علوم و برکات و ثواب
قران را جمع کرده در سورهای مفصل که از سوره محمد است تا آخر قران درج نمود و بعد از ان فاتحه را اختیار کرد و همه علوم و برکات و مثوبات و تلاوت و دانش او را در وی جمع
کرد پس هرکه فاتحه بخواند چنان باشد که صد و چهار کتاب خدا را خوانده باشد و هرکه بمعنی آن واقف شود چنان باشد که همه معانی ازو دانسته و ازینجاست که ابن عباس از امیرالمومنین علیه السلام
روایت کرده که آنحضرت فرمود ای عبدالله اگر جمیع معانی و حقایق فاتحة الکتاب را با بسم الله شرح و تفسیر نمایم هفتاد شتر را بار کنم و نیز از ابن عباس مرویست که گوید امیرالمومنین علیه السلام
از اول شب تا وقت [illegible]
و در اثار آمده که ابلیس لعین در جمیع عمر خود چهار نوبت مضطرب و بیتاب گشته و بناله و فغان در آمده اول وقتی که طوق
لعنت بگردن او در آمد دوم زمانی که از بهشت بیرونش کردند سیم وقتی که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله مبعوث گشت چهارم هنگامی که فاتحة الکتاب نازل
گشت و چون از حقوق قران آنست که قاری در وقتی که قدم در حریم حرم قران نهد ابتدا باستعاذه نماید بدلیل قوله تعالی فاذا قرأت القران فاستعذ بالله من الشیطان
الرجیم تا از وسوسه شیطان ایمن باشد ازینجهت پیش از شروع در فاتحه ابتدا باستعاذه نموده در شرح میرود اعوذ بالله پناه میگیرم بمعبود یکتا و خداوند
بیهمتا من الشیطان از شر و وسوسه دیو سرکش از فرمان حضرت عزت یا دور مانده از رحمت الرجیم رانده شده از روضه جنت یا بتیر لعنت
باز رانده گشته از طبقات آسمانها هرگاه قصد آسمان کند بجهت کلام فرشتگان ستارها بر وی پران میشوند و او را منع میکنند و بدانکه استعاذه بسبب رستگاری
دنیوی و اخرویست و قرب مرتبه نزد حضرت باری و ازینجاست که همه انبیا بوسیله استعاذه بمقام قرب الهی رسیده اند و بر همه کفار غالب گشته چنانکه نوح علیه السلام
وقتی که گفت رب انی اعوذ بک ان اسئلک ما لیس لی به علم حق تعالی خلعت سلامت و برکت در و پوشانید و فرمود یا نوح اهبط بسلام منا و برکات علیک و ابراهیم
خلیل صلوات الله علیه وقتی که نمرود او را در آتش می انداخت گفت اعوذ بالله خالقی فهو الذی من شر ما عصاه فاذا نه حق تعالی آتش را امر کرد که یا نار کونی بردا
و سلاما علی ابراهیم و او را خلیل خود ساخته و اتخذ الله ابراهیم خلیلا و یوسف صدیق علیه السلام با حق تعالی مناجات کرد گفت معاذ الله لی حق تعالی او را از مکر زنان نگاه داشت چنانکه
فرمود کذلک لنصرف عنه السوء والفحشاء و موسی علیه السلام با حق تعالی مناجات کرد گفت انی عذت بربی و ربکم ان ترجمون حق تعالی او را کلیم نام نهاد و کلم الله موسی تکلیما
و مادر مریم گفت انی اعیذها بک و ذریتها من الشیطان الرجیم حق تعالی مریم را که در اکثر پیغمبران بود باو عطا فرمود و در حق او فرمود و تقبلها ربها بقبول حسن و مریم
نیز علیها السلام در وقتی گفت انی اعوذ بالرحمن منک ان کنت تقیا حق تعالی عیسی علیه السلام را باو عطا فرمود و بکلمه رفع تهمت او بروح الله امر کرد و در وقت تولد گفت انی
عبدالله آتانی الکتاب و جعلنی نبیا و حضرت خاتم الانبیا صلی الله علیه و آله و سلم وقتی گفت اعوذ بک من همزات الشیاطین و اعوذ بک رب ان یحضرون حق تعالی
او را بمقام قرب رسانید و در حق او فرمود که ثم دنی فتدلی فکان قاب قوسین او ادنی و او را پیشوای همه مخلوقات گردانید و در حق او گفت و ما ارسلناک
الا کافة للناس و او را رحمت عالمیان گردانید و ما ارسلناک الا رحمة للعالمین و منصب شفاعت نامزد او کرد عسی ان یبعثک ربک مقاما محمودا و بجهت استعاذه او
ذریت طاهره او را از ائمه معصومین گردانید و در حق ایشان فرستاد که انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا

مؤمن نیز باید که باین کلمه استعاذه نماید تا بمقام رضی الله عنهم و رضوا عنه رسیده مقرب درگاه الهی شود از معقل بن یسار مرویست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود
که هر که در وقت صبح سه بار بگوید اعوذ بالله من الشیطان الرجیم و سه آیه از آخر سوره حشر بان ضم کند حق تعالی هفتاد هزار فرشته بر و موکل گرداند که بر وی صلوات فرستند
تا شب و اگر دران روز بمیرد شهید مرده باشد و اگر در وقت شام باین طریق استعاذه کند هم این ثواب دارد و از ابن عباس مرویست که حق تعالی اول رسول خود را
باستعاذه امر کرد و بعد از ان فرمود که افتتاح کلام بنام نامی او کنند باین وجه که بسم الله بنام خدای که بوجوب وجود و جامعیت جمیع صفات کمال مستحق
پرستش است الرحمن بسیار بخشنده بر خلقان بدادن وجود و حیات و ارزاق و سایر نعمت تا بوسیله ان شناخت او حاصل کنند و بعبادت او مشغول شوند الرحیم
نیک بخشنده بر بندگان در آخرت بمغفرت و رسانیدن ایشان را بروضه جنات از عکرمه روایت است رحمن یک جزو رحمت است و رحیم صد جزو مصدق این است قول
حضرت رسالت صلی الله علیه و آله که خدا را صد جزو رحمت است و از انجمله یک جزو را بدنیا فرو فرستاده و در میان همه خلقان پراکنده ساخته و هر رحمتی و نعمتی که در دنیاست از ان یک جزو
است نود و نه جزو دیگر را در خزانه احسان خود ذخیره نهاده تا در آخرت ان یک جزو را با این نود و نه جزو ضم کند و از ان صد جزو کامل گردانیده بر بندگان نثار کند و در خبر آمده
که او سبحانه رحمن است نسبت بجمیع مردمان از مؤمن و کافر و نیکوکار و بدکار بانعام نعمتهای خلق و رزق همه است و رحیم است نسبت بمؤمنان باین وجه که توفیق دهنده ایشان است
در طاعت و امر زنده ایشان [?] بروضه رضوان و فریاد رس ایشان نزد در تاریکی قبر و در وقت فزع نامه خواندن و خوف میزان و صراط چنانکه از حضرت رسالت صلعم مرویست که
چون بنده مؤمن را در قبر در آورند و سر قبر او بپوشند و دوستان و مصاحبان همه بازگردند و او را در کنج لحد تنگ و تاریک تنها بگذارند حق سبحانه و تعالی از روی لطف و بنده نوازی خطاب
کند باو که ای بنده مؤمن درین کنج لحد تنها ماندی آن دوستان و یاران که از برای ایشان در حق من عصیان میکردی و رضای ایشان را بر رضای من اختیار میکردی ترا اینجا تنها
بگذاشتند امروز ترا برحمت شامله خود بنوازم چنانکه خلایق از ان تعجب کنند پس بفرشتگان خطاب فرماید که ای ملائکه این بنده من غریب و بیکس است و از وطن و
دیار خود جدا افتاده و از هم نشینان خود دور مانده و اکنون درین لحد مهمان من است بروید و او را دلداری و دلجوئی کنید و دری از بهشت بروی بگشایید و قبر او
واسع و پر نور گردانید و انواع ریاحین و موائد طعام نزد او حاضر گردانید و بعد ازان او را بمن واگذارید که من مونس و همنشین او خواهم بود تا روز قیامت و نیز
از انحضرت صلعم منقولست که چون روز قیامت شود بنده را از اهل ایمان احضار کنند و فرمان آید که قبه بزنید و بنده مرا در انجا بنشانید بعد ازان او سبحانه بوی خطاب کند
که ای بنده من نعمت مرا سرمایه معصیت ساختی چندانکه نعمت ترا بر تو زیاده ساختم تو در عصیان بیشتر افزودی بنده سر بخجالت در پیش افکند خطاب آید که سر بردار ای
بنده من که همان معصیت که میکردی من ترا آمرزیدم و قلم عفو بران کشیدم و بنده دیگر را حاضر کنند وی از خجالت خود بگرید در این حق تعالی فرماید که ای بنده من
آن روز که گناه میکردی و میخندیدی ترا شرمسار نساختم امروز که گناه میکنی و تضرع و زاری مینمائی چگونه ترا عذاب کنم گناهانت را آمرزیدم و رخصت
دخول بهشت دادم و از اهل البیت علیهم السلام نقل است که چون روز قیامت شود حق تعالی جمیع اهل ایمان را در یکجا جمع کند و خطاب کند بایشان که من از سر حقوق
که در ذمت شما دارم گذشتم هر حقی که در ذمت یکدیگر دارید ابرا کنید و همه به بهشت در آئید و از حضرت رسالت صلعم روایت است که امت محمد در روز قیامت در موقف
حساب بیارند و عملهای ایشان نزد ترازوی عمل نهند حسنات ایشان بر سیئات بیفزاید امتان پیغمبران گذشته گویند که امت محمد را با وجه کمی عمل چرا که حسنات
ایشان بر سیئات افزونتر پیغمبران ایشان گویند جهت آنکه ابتدای کلام بسه نام بود از نامهای الهی اگر همان سه نام در کفه نهند و همه حسنات و سیئات فرزندان آدم را
در کفه دیگر آن سه نام بران همه بچربد و آن سه نام بسم الله الرحمن الرحیم است و در خبر است که چون بنده مؤمن قدم بر صراط نهد آتش دوزخ در زیر قدم او چون یخ فسرده شود
گوید ای مؤمن زود بگذر که نور ایمان شعله مرا فرو نشاند و ابوسعید خدری از پیغمبر صلعم روایت کند که مؤمنان گناهکار را بر وجه تهدید بدوزخ برند و آتش بر ایشان سرد سازند تا وقت
بر آمدن انگاه خطاب آید بفرشتگان که ایشان را بفضل و کرم و مرحمت به بهشت در آرید که دریای رحمت من [?] باین بیت و فضل و احسان من بیغایت افزون از ابن عباس
روایتست که حضرت رسالت صلعم فرمود که هر گاه معلم بکودک تعلیم کند بگفتن بسم الله الرحمن الرحیم خدای تعالی برات آزادی از دوزخ برای کودک و پدر و مادر و معلم او نویسد و در آمده
که رسول صلعم روزی بگورستان بقیع گذر کرد و بنزدیک قبری رسید اصحاب را فرمود که تعجیل بگذرید ایشان تعجیل کردند و وقت باز گشتن چون بدانجا رسیدند
خواستند که تعجیل بگذرند حضرت فرمود تعجیل مکنید گفتند یا رسول الله در وقت رفتن تعجیل فرمودی گفت بلی شخصی را عذاب میکردند طاقت شنیدن ناله و فریاد او
نداشتم اکنون خدای تعالی بر و رحمت فرموده گفتند یا رسول الله سبب عقوبت و رحمت او چه بود فرمود که مردی بود فاسق بسبب افراط در فسق تا این
ساعت در عذاب بود کودکی از وی مانده بود درین زمان ویرا بمکتب داده بودند و معلم ویرا تعلیم بسم الله الرحمن الرحیم کرد و کودک آنرا بر زبان راند خطاب حضرت
عزت بوی رسید بفرشتگان عذاب که دست از تنکیل وی بدارید و ویرا عذاب مکنید روا نباشد که پدر را عذاب کنم و پسرش در یاد ما باشد از ابن مسعود
روایتست که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که هر که خواهد که حق تعالی او را از زبانیه دوزخ که نوزده اند رهاند باید که بقراءت بسم الله الرحمن الرحیم مشغول شود که نوزده
حرفست تا حق تعالی هر حرف از ان را سپری گرداند از برای هر یکی از ایشان چه آن نوزده فرشته نشانه غضب خدایند و این نوزده حرف علامت رحمت نامتناهی

ورحمت

ورحمت او سبحانه بر غضب او غالب و نیز از انحضرت منقولست که هر که این آیه را بخواند حق تعالی بعدد هر حرفی از ان چهارده هزار حسنه بنویسد و چهار هزار سیئه محو
و چهار هزار درجه بردارد و در نقل صحیح آمده که هر که در وقت طعام بسم الله الرحمن الرحیم بگوید شیطان از ان تناول نکند و اگر نگوید و بطعام خوردن مشغول گردد شیطان
شریک او گردد و اگر در وقت جامه کندن بسم الله بگوید پرده میان عورت او و چشمان جن پیدا شود و از ضرر ایشان ایمن شود و نیز از انحضرت صلعم روایت است که یکی از بندگان در قیامت
گناهکار امر شود که بدوزخ برند چون بکنار دوزخ رسد گوید بسم الله الرحمن الرحیم و قدم در دوزخ نهد آتش دوزخ از وی هفتاد ساله راه بگریزد و در روایت آمده که در روز قیامت
بنده را بحسابگاه آرند و نامه عمل وی که پر گناه باشد بدست چپ وی دهند بنده در وقت گرفتن ان نامه بر سبیل عادت که در دنیا داشته باشد بسم الله الرحمن الرحیم بر زبان
راند و نامه را بستاند چون نامه بگشاید انرا سفید بیند و هیچ نوشته بنظر وی در نیاید گوید که درینجا هیچ نوشته نیست که تا بخوانم فرشتگان گویند که درین همه سیئات
و خطایا و بدی عملهای تو نوشته بود اما از برکت بسم الله الرحمن الرحیم همه زایل گشت منقولست که [?] وصیت کرد که بسم الله الرحمن الرحیم را در کفن او بنویسند تا چون
قیامت شود همه مردمان از قبر برخیزند گوید بار خدایا برای ما کتابی فرستادی و در اول ان بسم الله الرحمن الرحیم ثبت کردی امروز با اول کتاب خود با ما معامله فرما در روایت است
که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که هر کار بزرگی که در وی ابتدا بنام خدای نکنند ان کار با تمام نرسد و از امام علی بن موسی الرضا ع روایت است که بسم الله الرحمن الرحیم
نزدیکتر است باسم اعظم از سیاهی چشم بسفیدی آن آورده اند که قیصر روم را درد سر پدید آمد هر چند طبیبان در معالجه ان کوشیدند فایده نداد آخر نامه نوشت
بمکه نزد امیر المؤمنین ع و حقیقت حال را بعرض رسانید حضرت طاقیه را نزد او فرستاد و فرمود که انرا بر سر نهد تا شفا یابد قیصر چون انرا بر سر نهاد فی الحال شفا یافت وی
ازان متعجب شده بفرمود تا ان طاقیه را بشکافتند کاغذی یافت بران نوشته بود که بسم الله الرحمن الرحیم دانست که شفا روی ازین کلمه بزرگوار بوده فی الحال مسلمان
شد و در خبر است که فرعون پیش از انکه دعوی خدائی کند امر کرده بود که بر در کوشک وی این کلمه بزرگوار را نوشته بودند و در بعضی تفاسیر آمده که جبرئیل ع نوشته بود انرا
و چون دعوی خدائی کرد و موسی ع از ایمان او نا امید شد و شکایت او را بحضرت عزت کرد خطاب آمد که ای موسی تو نظر بر کفر او داری و هلاک او از من میطلبی و نظر
من بران کلمه عظیمه است که در کوشک او نوشته شده بود که بعزت و جلال من که تا ان نام در انجا نوشته او را عذاب نکنم و چون خدای تعالی خواست که او را عذاب کند اول آن
نوشته را از انجا زایل گردانید و بعد ازان عذاب باو فرستاد و بدانکه چون بسم الله الرحمن الرحیم افتتاح است باسم منعم حقیقی و باعتراف بالوهیت او و لذت یافتن
بذکر فضل و رحمت او و ان باعث است بمشغول شدن بحمد و شکر او ازین جهت او سبحانه بعد از بسم الله طریق کیفیت حمد را تعلیم بندگان کرده فرمود که
الحمد لله یعنی ماهیت و حقیقت ثنا و هر ستایش جمیل و وصف جلیل که از ازل بود و است و خواهد بود ثابت است مر خدا را که موصوفست بهمه اسماء حسنی و صفات کمال
سعید بن قماط روایت کرده که گفت ابوعبدالله علیه السلام را گفتم دعائی که مشتمل باشد بر جمیع مقاصد دارین بمن تعلیم فرما فرمود که حق تعالی را بالحمد ستایش کن و از پیغمبر صلی الله
مرویست که هر کاری که اول ان الحمد لله نباشد ابتر و ضایع شود و با خیر نرسد و نیز از انحضرت صلی الله علیه و آله مرویست که سبحان الله نصف ترازوست و الحمد لله
همه ان یعنی ثواب الحمد لله دو برابر سبحان الله است و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که حضرت رسول صلعم فرمود که چون بنده بگوید الحمد لله کما هو اهله
و مستحقه فرشتگان از نوشتن ان عاجز شوند از جانب الهی خطاب آید که چرا این کلمه که بنده من بر زبان راند در نامه عمل او ثبت نکردید گویند خداوندا ما چه دانیم که
ثواب گفتن این متضمن الهیت و استحقاق حمد نسبت بحضرت تو [?] تا بنویسیم حق تعالی امر فرماید که شما این کلمه را ثبت کنید بر من لازم است که ثواب وی که سزاوار این باشد
باو کرامت کنم و نیز از انحضرت مرویست که هر گاه حق سبحانه و تعالی نعمتی به بندگان عطا کند و او در مقابل ان الحمد لله بگوید بفرشتگان خطاب کند که نظر کنید به بنده من
که من او را چیزی حقیر عطا کردم و او در مقابل آن کلمه بر زبان رانده که شامل همه حمدها و مقابل همه نعمتهای غیر متناهی است بر من لازم است که در آخرت نعمت غیر متناهی
باو دهم ابو سعید از ابوعبدالله علیه السلام روایت کرده که هر که در وقت صبح چهار مرتبه بگوید الحمد لله رب العالمین [?] از عهده شکر آن روز بر آمده باشد و هر گاه در شب بگوید
شکر آن شب را ادا کرده باشد آورده اند که نوح علیه السلام چون از طعام خوردن فارغ شدی گفتی الحمد لله و چون جامه پوشیدی گفتی الحمد لله و چون سوار شدی
گفتی الحمد لله بجهت این حق تعالی در حق او فرمود که انه کان عبدا شکورا و چون باعث اوصاف جمیله و صفات کمالیه است ازینجهة او سبحانه بعد از ذکر حمد بیان صفات کمال خود نموده
باین وجه که رب العالمین یعنی حقیقت حمد مر خدا راست که آفریننده و پرورنده همه عالمیان است از فرشتگان و پریان و آدمیان و سایر حیوانات
و بصلاح آرنده همه ایشان از وهب بن منبه روایت است که حق تعالی را هجده هزار عالم است که دنیا یکی از انست و انها مسکن روحانیان است و عدد ایشان
غیر از خدا کسی نمیداند و او سبحانه آفریدگار و پروردگار همه است از ابن کعب روایت است که مراد به هجده هزار عالم هجده هزار فرشته اند چهار هزار و
پانصد بطرف مشرق و چهار هزار و پانصد بطرف مغرب و چهار هزار و پانصد بطرف شمال و چهار هزار و پانصد بطرف جنوب و با هر یکی از ایشان چندان فرشته باشند
که عدد ایشان را غیر خدای تعالی نداند و در خبر آمده که هر که اعتقاد یا رب بگوید و یا رب حق تعالی گوید لبیک و بروایت دیگر پنج بار هر دعائی که بعد ازان کند
مستجاب شود و نیز از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت است که چون بنده مؤمن گوید یا رب حق تعالی گوید لبیک و چون بار دوم و سیوم این کلمه گوید از جانب عرش

ندا آید که هرچه میخواهی بخواه از من تا بتو دهم و در ثواب گفتن یا ربّاه با سیدنا که در دعای بزرگوار یا من اظهر الجمیل واقع شده پیغمبر از جبرئیل خبر داده که چون بنده
مؤمن بگوید این کلمه را حق تعالی بملائکه گوید ای فرشتگان من گواه باشید که من آمرزیدم این بنده را و او را اجر عظیم کرامت فرمودم بعدد هرچه آفریده ام در بهشت و دوزخ و در آسمانها
و زمین و بعدد برآمدن و فرو شدن آفتاب و ماهتاب و جمیع ستارگان و قطرهای باران و انواع خلقان و کوهها و سنگ ریزها و بعدد هرچه آفریده ام در عرش و کرسی غفران او بسیار تر است
و عظمت این نام است که از او در جنب بزرگواری خود یاد کرده و بعد از آن بیان صفات دیگر فرموده که الرحمن الرحیم یعنی خدای بخشنده نعمت بر خلقان و آمرزنده
عاصیان در آن جهان تکرار این دو صفت جهت مبالغه است و گویند که ذکر این دو نام در بسم الله نظر باول آفرینش است که همه وجود ممکنات آفریده و بخشیده این
پرستش گشته و ذکر آن در اینجا نظر بباقی گذاشتن وجود ایشان است تا باجل مسمی و اعاده ایشان در آخرت برای جزا و سزا دادن هر یک از اهل ایمان و مؤمن به بهشت
که در عقب این صفت فرموده که مالک یوم الدین یعنی خدای که خداوند و پادشاه روز جزا دادن است و آن روز قیامت است که جمیع بندگان را در آن روز بجزای کردار
خودشان رساند بآن وجه که مقتضای ثواب دهد و عاصیان را عقاب نماید و پادشاهی او اگرچه عام است بدنیا و آخرت اما تخصیص آن با آخرت با جهت تعظیم آن روز است و یا
جهت آنکه در آن روز هیچکس نخواهد بود که دعوی پادشاهی کند مگر او بخلاف دنیا از امام محمد باقر مرویست که دین بمعنی حساب است یعنی حاکم روز حساب است و بدانکه این آیه
دلالت میکند بر اثبات روز معاد و امیدوار گردانیدن بندگان بثواب و ترسانیدن ایشان از عقاب پس گاه که بندگان در این آیه تامل کنند رجا و خوف را منظور نظر
خود میدارند و روی دل را بجانب او سبحانه می آورند و مایل پرستش او میشوند از جهت او سبحانه چون بندگان خود را بواسطه تامل در این آیه باین مرتبه رسانیدند در عقب این آیه
تعلیم کیفیت پرستش فرموده که ای بندگان من توجه بجانب من کنید و مرا خطاب کرده بگوئید که ای آنکه خداوند صفتهای مذکوره ایاک نعبد ترا می پرستیم و بغیر ترا
در پرستش شریک نمی سازیم زیرا که غیر تو هیچکس دیگر سزاوار پرستش نیست وایاک نستعین و همین از تو یاری میخواهیم در اتمام پرستش تو و جمیع حوایج
و مقاصد خود نه از غیر تو و در گفتن این کلمات بزرگوار ثواب بسیار است ابوطلحه روایت کرده که من با رسول خدا صلعم در غزا بودم سر بر داشت و گفت یا مالک یوم الدین ایاک نعبد و
ایاک نستعین بسیار دیدم که می افتادند و کسی را ندیدم که شمشیر زند و کافران رو بهزیمت نهادند و چون جنگ تمام شد صورت این حال را از پیغمبر صلعم پرسیدیم فرمود که فرشتگان گردن آن
میزدند و شما نمی دیدید و در روایت آمده که هرگاه بر بنده مؤمن کار تنگ شود و باین کلمات ندا دهد مداومت نماید آن کار بر او سهل و آسان شود و چون تخصیص پرستش و یاری
خواستن از او سبحانه موجب روا شدن حاجتها و برآمدن مرادها و بزرگترین حاجتها هدایت است از او سبحانه که موجب رستگاری دنیا و عقبی است از نتیجه آن المقدمه طلب
هدایت بندگان ساخته در عقب آن میفرماید که ای بندگان بگوئید از روی نیاز که ای آنکه عبادت مخصوص است بتو و یاری خواستن روا نیست از غیر تو اهدنا الصراط المستقیم
بنما بما راه راست که واسطه رسیدن است به بهشت جاودان و روضه جنان یعنی توفیق بما ده در طاعت و عبادت تا بوسیله آن بسعادت اخروی رسیم و گویند که چون
اصل هدایت حاصل است مر اهل ایمان را پس مقصود از طلب هدایت یا اثبات است بر ایمان و یا توفیق طاعت و یا حصول مثوبات بر آن از امیر المؤمنین علیه السلام روایت است که
معنی این است که مارا براه راستی که نموده ثابت قدم دار تا دایم مطیع تو باشیم در اوامر و نواهی و یک لحظه بپرستش غیر تو نپردازیم و از محدث حنبلی از ابو بریده اسلمی که
از صحابه حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم است نقل کرده که صراط مستقیم طریق محمد و آل محمد است که مبنی است بر اصول دین که توحید و عدل و نبوت و امامت و معاد
است و شکی نیست که طریق اهل البیت صراط مستقیم است که سلوک کردن بر آن موجب نجات و رستگاریست و اخبار بسیار از خاص و عام در این باب واردست چنانکه
در صحیح بطرق اهل البیت علیهم السلام از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت است که مثل اهل بیت من مثل کشتی نوح است هر که در کشتی نشست از غرق نجات
یافت و هر که در آن ننشست غرق شد و بعذاب آخرت گرفتار گشت خلاصه معنی آنست که مارا ثابت دار در راه ایمان با طاعت صراط الذین انعمت
علیهم راه کسانی را که انعام کرده بر ایشان بنعمت هدایت و طریق طاعت خود و مراد پیغمبران و صدیقان و شهدا و صلحا ابن عباس گفته مراد جماعتی اند که تابع موسی و عیسی علیهما السلام
بوده و مطیع امر و نهی ایشان بودند یعنی بنما بما راه کسانی که تبدیل نکردند و از جاده شریعت پیغمبر خود نگردیدند و آن طریق اهل البیت علیهم السلام است غیر المغضوب علیهم
نه طریق کسانی که غضب و خشم واقع شده بر ایشان و این جماعت یهود اند و بسبب عناد و طغیان و قتل پیغمبران و تحریف تورات حق تعالی خشم بر ایشان گرفته و در حق ایشان فرموده که
غضب الله علیهم ولا الضالین و نه راه جماعتی که گمراه اند از طریق حق و مراد ترسایانند که عیسی علیه السلام را خدای گفتند و بسته انبیا انکار و بدند و بجهت آن گمراه شدند
و از راه راست که جاده ایمان و تصدیق بجمیع پیغمبران و کتابهای آسمانی است گردیده میل بضلالت و گمراهی کرده اند کقوله تعالی قد ضلوا عن سواء السبیل روایتست که رسول خدای صلعم
در وادی القری با یهودان و ترسایان کارزار میکرد یکی از اصحاب اشارت بیهودان کرده گفت یا رسول الله چه کسانند اینها که با تو حرب میکنند فرمود هم المغضوب علیهم
بعد از آن اشاره بترسایان کرد و گفت ایشان چه طایفه اند فرمود هم الضالون ابی بن کعب روایت کند از حضرت رسالت صلعم که هر که سوره
البقره قراءت کند مستغرق صلوات الهی و رحمت نامتناهی شود و ثواب کسی که یکسال در راه خدا محافظت حدود دیار اسلام کرده باشد از کفار و در بندگی ترس کفر از دل او
زایل شده باشد در نامه عمل او بنویسند و بعد از آن فرمود که ای مسلمانان امر کنید بدانستن این سوره که دانستن آن برکت است و ترک آن حسرت است و ندامت
در روز قیامت و ساحران و باطلان طاقت خواندن و شنیدن این سوره ندارند و وهب بن منبه روایت کرده که هر که سوره البقره و آل عمران بخواند نور او از
غریبا تا عجیبا برود و غریبا عرش است و عجیبا زمین هفتم و نیز از پیغمبر صلعم مرویست که هر که این سوره بخواند خانه او از جمیع ضررات خالی نباشد و در روایت آمده که رسول لشکری بغزای
میفرستاد خواست تا یکی از ایشان امیر کند یک یک را نزد خود میخواند و میگفت تو از قرآن چه سوره میدانی میگفت فلان فلان سوره تا آنکه جوانی پیش آمد که در سال از همه کمتر
بود

و گفت یا رسول الله

بود گفت یا رسول الله من سوره البقره میدانم فرمود که ترا امیر لشکر کردم گفتند یا رسول الله جوانی را که در سال از همه کمتر است بر پیران امیر میسازی
فرمود که او سوره البقره میداند و شما نمیدانید و از این حدیث شریف معلوم می شود که منصب امارت و حکومت بعلم است و فضیلت نه بسال و کبر سن
پس امیر المؤمنین که هادی شرع نبوی و جامع قرآنی بود و بفنون محکم و متشابه و ناسخ و منسوخ و مجمل و مفصل آن رسیده و از غیبات خبر داده و قضایای مشکله گشاده برتبه
جلیله انا مدینة العلم و علی بابها رسیده و در خلافت از همه اولی و مقدم بوده باشد و بر جمیع شیخ و شاب افضلیه و اولویه او بخلافت از این حدیث معلوم میشود
که سید انبیا صلی الله علیه و آله فرمود که ای علی من سید ولد آدمم و تو سید عرب و سلمان سید فارس و صهیب سید روم و بلال سید حبشه و طور سید کوهها و
سدره سید درختها و اشهر حرام سید ماهها و قرآن سید کتابها و سوره البقره سید قرآن و آیة الکرسی سید آیتها از امام جعفر الصادق علیه السلام مرویست که هر که
سوره البقره و آل عمران بخواند در روز قیامت این دو سوره دو چتر شوند بر سر او و از تاب آتش آن روز او را نگاه دارند و نیز مرویست که هر که خواهد در دنیا ارجمند
باشد و در عقبی بلند مرتبه باید که تلاوت این سوره نماید بسم الله الرحمن الرحیم الم نزد اکثر مفسران الف اشارت
بالله و لام بالله و میم باعلم یعنی منم خدائی که داناترم از همه امم و یا الف الله است و لام جبرئیل و میم محمد صلی الله علیه و آله و سلم یعنی خدای تعالی قرآن را بواسطه جبرئیل بمحمد
فرستاد و از ائمه هدی صلوات الله علیهم مرویست که حروف مقطعه از اسرار قرآن است و هر کس بر آن اطلاع ندارد مگر کسانی که مؤید من عند الله اند که حضرت رسالت
و ائمه معصومین و از امیر المؤمنین علیه السلام روایت است که هر کتاب را خلاصه بود و خلاصه قرآن حروف مقطعات است و گفته اند که حروف مقطعات جهت عاجز گردانیدن بندگانست
اند که کسی را بحقیقت این کتاب راه نیست و عقل هیچکس از معرفت آن آگاه نه و در بعضی از تفاسیر آمده است که سبب در آنکه حق سبحانه و تعالی سورها را
بحروف مقطعه افتتاح کرده آن است که چون رسول خدای صلی الله علیه و آله قرآن خواندی سرکشان جمع شدندی و شور خواندندی و صفیر زدندی تا مردمان استماع
کلام الهی نکنند و بدین اسلام رغبت ننمایند حق تعالی این حروف عجیبه را فرستاد تا ایشان از استماع آن تعجب کرده خاموش میشدند و استماع قرآن می کردند
تا دیگر مثل این حروف را بشنوند و بسبب آن بمعانی قرآن میرسیدند و حضرت صلی الله علیه و آله حجت بر ایشان لازم گردانید آورده اند که حق سبحانه و تعالی
حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و عده داده بود بفرستادن کتابی که بر صحیفه روزگار بماند و هرگز محو نگردد چون وقت فرود آمدن قرآن در رسید
خود را خبر داد که ذلک یعنی کتابی که قبل از این بوعده اشاره شده بود الکتاب و این کتاب کامل است و گویند معنی آنست که
خدای تعالی در کتب مقدمه چون تورته و انجیل و غیر آن بانزال آن وعده داده بود و این کتابست لا ریب فیه که شک و شبهه نیست در وی یعنی از غایت
دلالت بر آیت است که هر که در وی اندک تاملی کند و هیچ شکی در وی نکند و آنکه شبهه در حقیقت آن نیست یعنی مخصوص است و الهی است و از سر تحقق عالم شود که آن
شک دلالت کننده است و راه راست نماینده بحق للمتقین مر جماعتی را که پرهیزکارانند یعنی ثابت دارنده ایشان براه راست چه اصل اهتدا ایشان
نماینده راه بهشت با ایشان و بدانکه متقی کسی است که خود را نگاه دارد از هرچه ضرر باو رساند در آخرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که اگر همه اعمال او را بر طبق
عرضه کنند هیچ چیز در آن نباشد که او را از آن شرم آید از کعب الاحبار معنی تقوی پرسیدند گفت در راهی که پر از خار و خاشاک باشد رفته اید گفتند آری گفت
و خار و خاشاک خود را نگاه داشتید گفتند دامن خود را بر داریم و خود را از آن باز داریم تا هیچ خاری دامن گیر ما نشود و در اعضای ما نخلد گفت
از معاصی اجتناب کنید که خود را از خار و خاشاک نگاه میدارید و چون کفار بقرآن منتفع نمیشدند از این جهت هدایت را مخصوص
الذین کسانی اند که بدلیل روشن یؤمنون بالغیب میگروند و تصدیق می کنند بآنچه از

واثان واحوال قیامت ومعاد باقرار برزبان رانده در تفسیر اهل البیت علیهم السلام مراد از غیب غیبت صاحب الزمان است صلوات الله الملک المنان علیه
متقیان کسانی اند که اعتقاد دارند بامامت صاحب الزمان وخروج او در آخر الزمان وچون نماز افضل عبادات است وزکوة افضل اعمال مالی از این جهت
سبحانه وتعالی درمیان سایر اعمال تخصیص بذکر آن کرده ومتقیان را باین وصف ستایش می کند ومیگوید که پرهیزکاران کسانی اند که گرویده اند بجمیع
به النبی صلی الله علیه وآله وَيُقِيمُونَ الصَّلٰوةَ بپای میدارند نماز های فریضه را با جمیع شرایط وارکان وَمِمَّا رَزَقْنٰاهُمْ يُنْفِقُونَ واز انچه روزی دادیم
ایشان را ومالک آن ساخته نفقه می کنند چون حقوق واجبه آن را بمستحقان میرسانند از زکوة وخمس وسایر نفقه واجبه بر اهل وعیال وغیر آن ونزد بعضی انفاق
جمیع نفقات واجبه ومندوبات است پس شامل صدقات مستحبی نیز باشد محمد بن مسلم از امام جعفر الصادق علیه السلام روایت کرده که مراد انفاق علم است یعنی از انچه
ایشان را تعلیم کرده ایم بخلقان میرسانند واز ان امساک نمیکنند وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمٰا أُنْزِلَ إِلَيْكَ ودیگر پرهیزکاران جماعتی اند که تصدیق میکنند بآن چیزی که فرو فرستاده شده
بسوی تو از قرآن ووحی وَمٰا أُنْزِلَ مِنْ قَبْلِكَ وبانچیزی که نازل گردانیده شده پیش از تو بر پیغمبران چون توریت وانجیل وزبور وغیر آن یعنی اعتقاد دارند که
جمیع کتابها که پیغمبران سابق حکم بدان کرده اند ومردمان را بدان دعوت کرده اند از نزد خدا نازل شده واگرچه نسخ آن کرده واحکام آنرا منسوخ ساخته وَبِالْآخِرَةِ
هُمْ يُوقِنُونَ وبسرای دیگر که قیامت است یقین ایشانند بیگمان ودر وقوع آن اصلا شکی ندارند أُولٰئِكَ آن متقیان که باین صفات آراسته اند عَلٰى هُدًى
مِنْ رَبِّهِمْ بر راه راست اند ... از جانب پروردگار خود نه باین معنی که خدای تعالی ایمان را در ایشان آفریده باشد چنانکه مذهب اهل سنت
... این مذهب ظلم ... سبحانه در عذاب کافران بجهت عدم اختیار ایشان در کسب ایمان زیرا که حق تعالی ایمان را در ایشان نیافریده پس اگر عذاب ایشان کند
ظلم کرده باشد تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا بلکه معنی آنست که او سبحانه وجود عقل بایشان داده وپیغمبران را وکتابها را فرستاده وبآن دعوت کرده وبر فعل ایمان
ثواب داده وبر ترک آن وعده ایذا کرده اهل ایمان باختیار خود اطاعت آن کرده وکفار باختیار خود انقیاد کرده اند وَأُولٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ
اند که گرویده باختیار خود ایشان رستگاران از عذاب ورسیدگان بمرتبه ثواب نه غیر ایشان یعنی رستگاری خاصه متقیان وگرفتاری باهل کفر وطغیان
امام جعفر صادق علیه السلام روایت که رسول صلی الله علیه وآله فرمود که انَّ عَلِیًّا وشیعته هُمُ الْفٰائِزُونَ یعنی بدرستی که علی است وشیعیان او رستگارانند وغیر ایشان
... اند واز مجاهد مرویست که چهار آیه از اول سوره البقره در مدح مؤمنان نازل شده وبعد از آن دو آیه در مذمت کافران واز عقب سیزده آیه در ذم منافقان
ذم کفار است این است که إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بدرستی آنانکه از روی عناد نگرویدند وپوشیدند نور ایمان را بظلمت شرک وکفر اصلا التفات
ی روشن بر حقیت ایمان تا ایشان را از گمراهی بسرحد رستگاری رساند سَوٰاءٌ عَلَيْهِمْ یکسانست بر ایشان ءَأَنْذَرْتَهُمْ بیم کنی وبترسانی
أَمْ لَمْ تُنْذِرْهُمْ یا انکه بترسانی ایشان را لٰا يُؤْمِنُونَ ایمان نیارند زیرا که در آیات ومعجزات تو نظر نمیکنند از غایت عنادی که دارند وبجهت آن تصدیق
نمیکنند بقرآن پس بجهت نظر نکردن در معجزات ظاهر تو از غایت رسوخ کفر در ایشان بمرتبه رسیده اند که گویا خَتَمَ اللهُ مهر نهاده است خدای
... بر دلهای ایشان وَعَلٰى سَمْعِهِمْ وبر گوشهای ایشان وَعَلٰى أَبْصٰارِهِمْ وگویا بر دیدهای ایشان غِشٰاوَةٌ پوششی هست یعنی چون فایده
... شنیدن آیات وفایده دیده در دیدن معجزات پس گویا حق تعالی این هر سه عضو با ایشان نداده وگویند مراد ختم است در آخرت یعنی
... مراد ختم علاماتی است که حق تعالی بر این سه عضو کافران وضع کند تا فرشتگان ایشان را بآن علامات شناخته لعنت کنند
... باشد از روی حقیقت تا بجهت آن ایمان نیارند زیرا که حق تعالی فاعل شر نیست چه این قبیح است وحق تعالی

ازقبح

از قبح منزه است پس حاصل آیت آنست که چون کفار از روی عناد وجحود اصلا التفات بمعجزات ظاهره نمیکنند بمرتبه رسیده اند که امید از ایشان مسلوب ودر نیاورد
حق بمنزله کسی اند که مهر بر ان سه عضو نهاده باشند وَلَهُمْ عَذٰابٌ عَظِيمٌ ومر این جاحدان را است عذاب بزرگ در دنیا بکشتن واسیر کردن ودر آخرت در دوزخ مخلد
بودن آورده اند که عبد الله بن سلول ومعتب بن قشیر واتباع ایشان با یکدیگر تقرر ساختند که بزبان اظهار اسلام نمایند ودر دل بر اعتقاد خود باشند تا از دست مسلمانان
رهائی یابند وبشرف تقرب که مسلمانان نزد پیغمبر داشتند برسند یا از اسرار مسلمانان مطلع شده وکفار را از ان با خبر گردانند پس با تفاق نزد پیغمبر آمدند واظهار اسلام
کردند حق تعالی از کفر باطن ایشان رسول را خبر داده فرمود که وَمِنَ النّٰاسِ وبعضی از مردمان مَنْ يَقُولُ کسانی اند که میگویند آمَنّٰا بِاللهِ ایمان آوردیم بخدا
وَبِالْيَوْمِ الْآخِرِ وبروز بازپسین که قیامت وَمٰا هُمْ بِمُؤْمِنِينَ وحال آنکه ایشان نیستند ایمان آرندگان وگروندگان يُخٰادِعُونَ اللهَ فریب میدهند
خدای را در اظهار اسلام وابطال کفر وچون منافقان میدانند که خدای تعالی را فریب نتوان داد زیرا که عالم السر والخفیات است وباطن ایشان را میداند پس این
کلام بر وجه مجاز باشد نه حقیقت ومعنی آنکه معامله ایشان با خدای درین عمل همچون معامله کسانی است که در پی آن باشند که غیر خود را فریب دهند گویند معنی آنست که
زعم باطل ایشان اینست که درین عمل فریب میدهند خدای را وَالَّذِينَ آمَنُوا وآنان را که ایمان آورده اند یعنی از روی فریب دادن مؤمنان گویند که بخدا
ورسول خدا ایمان آوردیم همچنانکه شما وَمٰا يَخْدَعُونَ واز روی حقیقت فریب نمیدهند باین عمل إِلّٰا أَنْفُسَهُمْ وَمٰا يَشْعُرُونَ مگر نفسهای خود را زیرا که
وبال فریب دادن ایشان که عذاب الیم وعقاب عظیم است در دنیا وآخرت جز بایشان ... جزای این عمل که عذاب دنیا
وآخرت است ... فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ در دلهای ایشان که محل اعتقادات است بیماری نفاق است یعنی غم والم ایشان را زیاده کرد از جهت
زیاده گردانیدن علو مرتبه پیغمبر خود وقوت دین اسلام که هرچند کار اسلام ترقی مینمود اهل اسلام را قوت وکثرت بیشتر میشد ایشان در نفاق وکینه وحسد می افزودند
از غایت خشم وغضب ایشان بر مسلمانان وَلَهُمْ ومر ایشان راست در آخرت عَذٰابٌ أَلِيمٌ عذاب دردناک که مخلد باشند در ان بِمٰا كٰانُوا
بسبب آنچه بودند که با مؤمنان يَكْذِبُونَ دروغ می گفتند از دعوی اسلام واظهار ایمان بعد از ان از افعال قبیحه ایشان خبر میدهد باین وجه که وَإِذٰا
قِيلَ لَهُمْ وچون گفته شود یعنی مؤمنان گویند مر منافقان را که لٰا تُفْسِدُوا یعنی فساد مکنید وتباهی مجوئید فِي الْأَرْضِ در زمین بجهت عصیان ونافرمانی
کردن وباز داشتن مردمان را از ایمان وفریب دادن مؤمنان واظهار کردن بطلان دین اسلام نزد کافران قٰالُوا گویند در جواب مؤمنان بر وجه جحود وعناد
یا باعتقاد باطل که إِنَّمٰا نَحْنُ جز این نیست که ما مُصْلِحُونَ بصلاح آرندگانیم کارهای خود را یعنی آنچه میکنیم بر وجه صلاح وثوابست چون افعال قبیحه خود را ثواب
میدانستند حق تعالی رد قول ایشان نموده فرمود که أَلٰا بدانید ای مؤمنان إِنَّهُمْ بدرستی که منافقان هُمُ الْمُفْسِدُونَ ایشانند تباه کار
کنندگانند نه مؤمنان وَلٰكِنْ لٰا يَشْعُرُونَ ولیکن ایشان نمیدانند که مفسدانند وعمل ایشان بر وجه صلاح نیست بجهت عدم تفکر در معجزات
واگر عناد وانکار نمیکردند ... وبدیده بصیرت در آیات ومعجزات روشن نظر میکردند ومیدانستند که آنچه میکنند عین فساد است
آنرا میدانستند هرگز این نوع عمل نمیکردند ودر راه ثواب که ایمان آوردن است بدان سلوک میکردند وَإِذٰا قِيلَ لَهُمْ وچون گ
با مؤمنان گویند مر منافقان را که آمِنُوا بگروید بدل وتصدیق پیغمبر صلی الله علیه وآله کنید كَمٰا آمَنَ النّٰاسُ همچنانکه گر
ندارند قٰالُوا گویند با نفس خود یا در ... م خود أَنُؤْمِنُ ما ... ان نیاریم یعنی نگرویم كَمٰا آمَنَ السُّفَهٰاءُ همچ
فقیر ودرویش بودند بعضی از ایشان ... مند صهیب وبلال از جهت ایشان را سفیه خواندند بنا بر زعم باطل

ودیگر ویند حق تعالی تکذیب قول ایشان کرده فرمود أَلَا إِنَّهُمْ بدانید ای مؤمنان بدرستی که منافقان هُمُ السُّفَهَاءُ آنهاکه گویند ایشان بیخردان
ونادانانند نه اهل ایمان ولهذا کفر برایمان اختیار کرده اند ومعصیت را بر طاعت وَلَٰكِنْ لَا يَعْلَمُونَ ولیکن نمیدانند که هیچ نمیدانند واین غایت جهل ونادانیست آورده
اند که عبد الله بن ابی سلول ومتابعان او روزی با امیر المؤمنین صلوات الله علیه وجمعی از اهل اسلام ملاقات کردند وهر یکی را از روی خوش آمد مدحها گفت آن حضرت
صلوات الله علیه فرمود که ای عبد الله از خدا بترس ونفاق را بگذار وباعتقاد تمام ایمان آر گفت ای ابا الحسن نفاق را با ما نسبت مکن که همچون شما ایمان داریم وایمان آورده ایم
وبرسول گرویده ایم حق تعالی بجهت تکذیب ایشان وتصدیق امیر المؤمنین علیه السلام این آیه فرستاد که وَإِذَا لَقُوا وچون ملاقات کنند منافقان الَّذِينَ آمَنُوا
آنکسانی که ایمان آوردند قَالُوا آمَنَّا گویند ایشان از روی نفاق ایمان آورده ایم همچون شما وبمحمد مصطفی صلی الله علیه وآله وکتاب او گرویده ایم وَإِذَا خَلَوْا وچون
خلوت کنند إِلَىٰ شَيَاطِينِهِمْ بسوی دیوان سرکش خود یعنی چون در خلوت مجتمع شوند با رؤسا وپیشوایان خود که در گمراه کردانیدن ایشان وتکبر وعناد ورزیدن مثل شیاطین اند
قَالُوا إِنَّا مَعَكُمْ گویند از روی اعتقاد بدرستی که ما با شمائیم یعنی بر دین وکیش شمائیم إِنَّمَا نَحْنُ جز این نیست که ما در آنچه گفتیم با مسلمانان مُسْتَهْزِئُونَ استهزا
وسخریت کنندگانیم بمؤمنان حق تعالی از جانب مؤمنان در جواب ایشان فرمود که اللَّهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ خدای جزای استهزا وسخریت میدهد ایشان را اسناد استهزا بخدا
بر سبیل مزاوجت است که آن رعایت مقابله لفظ است بلفظ مانند جزای سیئة سیئة مثلها گویند معنی آنست که خدای تعالی وبال استهزا ایشان راجع میسازد پس این مثل
مثل کسی است که استهزا کند بغیر خود از رسول صلی الله علیه وآله روایت که روز قیامت منافقان را بگذارند تا بنور مؤمنان از صراط بگذرند چون بدر بهشت رسند ودر بهشت
را با زینت وآراستگی تمام ببینند پای بردارند تا در بهشت نهند زبانه دوزخ دررسد وایشان را بدوزخ کشد ایشان گویند بار خدایا چون مستحق دوزخ بودیم چرا ما را تمکین میدادی
تا با مؤمنان متوجه بهشت شویم وبهشت را با آن زینت ببینیم خطاب آید که جزای آن استهزاءاست که در دنیا با مؤمنان میکردید وحاصل که خدای تعالی منافقان را جزای استهزای
خود میرساند وَيَمُدُّهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ وفرو میگذارد ایشان را در سرکشی از حد درگذشتن ایشان در کفر ونفاق يَعْمَهُونَ در حالتی که حیران وسرگردانند از
راه صواب وقدم در راه راست نمی نهند مراد آنست که بجهت تفکر نکردن واندیشه نمودن ایشان در آیات ومعجزات روشن وهویدا بواسطه جحود وعناد باطنی حق تعالی
ایشان را بخود وامیگذارد ونظر لطف وتوفیق از ایشان برمیدارد أُولَٰئِكَ الَّذِينَ اشْتَرَوُا الضَّلَالَةَ گروه منافقان کسانی اند که بخریدند یعنی بدل کردند
گمراهی را که آن کفر است ونفاق وهلاکت بِالْهُدَىٰ براه راست که ایمانست ویقین ورستگاری مراد آنست که گمراهی را براه راست اختیار کردند فَمَا رَبِحَتْ
ودیگر سود نکرد تِجَارَتُهُمْ بازرگانی ومعامله ایشان واختیار کفر برایمان وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ ونبودند راه راست یافتگان مَثَلُهُمْ مثل داستان
معامله کَمَثَلِ الَّذِي همچون مثل داستان کسی است که در شب تیره ابرناک اسْتَوْقَدَ نَارًا برافروزد آتش را در بیابان بجهت دیدن راه
روز وبراه رود واز خوف دشمنان خود را بجای امنیت رساند فَلَمَّا أَضَاءَتْ پس هنگامی که روشن ساز(د) آتش مَا حَوْلَهُ آنچه گرد او ...
... بِنُورِهِمْ ببرد حق تعالی روشنی ایشان را وَتَرَكَهُمْ ووا گذارد حق تعالی ایشان را فِي ظُلُمَاتٍ در تاریکیهای بسیار لَا
... اد آنست که همچون آنکسانی که بجهت دیدن راه در شب تار آتش برافروزند چون آتش حوالی ایشان را روشن کرداند حق تعالی روشنی
... زبانه وحیران وسرگردان در بیابان وهمچنین چون منافقان اظهار کلمه اسلام نمایند در شب تیره ضلالت از خوف
... ان نیک کرداند بجهت باطن ایشان وآن روشنی این بتاریکی عقوبت بدل شود ودر تاریکی عذاب وعقاب بمانند
... مال ایشان بر نمط ایشانست صُمٌّ کرانند یعنی که گوش سخن حق نمیکنند بُكْمٌ گنگانند که سخن حق نمیگویند

عمی

عُمْيٌ کورانند که حق نمی بینند بدیده بصیرت یعنی دلایل حق را نمی شنوند واز روی اعتقاد اعتراف بخدا ورسول خدا نمیکنند ومعجزات ظاهره نمی نگرند پس گویا گوش
وزبان وچشم ندارند فَهُمْ پس ایشان باین مرتبه رسیده اند لَا يَرْجِعُونَ باز نگردند از کفر بایمان از گمراهی نفاق براه راست ایمان أَوْ كَصَيِّبٍ
یا مثل ایشان مثل اصحاب باران بزرگ قطره است یعنی مانند کسانی که گرفتار شده باشند در میان باران درشت قطره که بسرعت وهیبت تمام ریزان شود مِنَ
السَّمَاءِ از همه اطراف آسمان یا از ابر فِيهِ ظُلُمَاتٌ که در آن باران بارد ووقت باریدن آن تاریکیها باشد از سیاهی شب وَرَعْدٌ ودر آن آواز سخت
بلند وَبَرْقٌ وروشنی که از آن درخشان شود ودر بعضی تفاسیر واقع شده که رعد آواز فرشته ایست که ابرها در اطراف عالم پراکنده میسازد واز امیر المؤمنین صلوات الله
علیه مرویست که برق روشنی تازیانه ایست آهنین که فرشتگان بر ابر میزنند ومیرانند وبروایتی دیگر تازیانه ایست از نور که فرشته از ابر برمیزند وگویند رعد صدای
برهم خوردن پارچهای ابر است بهم وبرق آتشیست که بهم میجهد نزد برهم خوردن پارچهای آن حاصل که منافقان مثل اهل باران اند باران رعد وبرق که در آن گرفتار شده اند
يَجْعَلُونَ کردانند یعنی در آورند أَصَابِعَهُمْ انگشتان خود را فِي آذَانِهِمْ در گوشهای خود مِنَ الصَّوَاعِقِ از جهت صدای صاعقها که از آن می جهد
وگویند که صاعقه آتشیست که از دهن فرشته میجهد وقتی که خشم میگیرد بر آن وکاشفی در تفسیر خود آورده که صاعقه آوازیست با هیبت که در وی آتش باشد چون زبانه که بهر جا
رسد بسوزد پس از غایت صدای آن اصحاب باران انگشتان در گوش کنند حَذَرَ الْمَوْتِ جهت ترس بردن وَاللَّهُ مُحِيطٌ وخدای تعالی بعلم شامل خود
احاطه کننده است ودریابنده بِالْكَافِرِينَ بناگرویدگان یعنی علم او بهمه احوال وافعال ایشان ... اضمار ناصواب ایشان
از او پوشیده نیست پس همه را جزای خود خواهد رسانید از ابن عباس مرویست که حق تعالی تشبیه کرده باران را که از آسمان نازل شده بقرآن وظلمات ورعد وبرق
را که در وست تشبیه کرده بآنچه در قرآنست از تهدید وتخویف از عذاب وروشنی از صاعقه که در وست بوعید آخرت وجهاد دنیا از ابن مسعود روایتست که دو
مرد منافق در مدینه از پیغمبر صلی الله علیه وآله فرار نموده بودند ودر راه باران سخت بروجهی که خدای تعالی در اینجا فرموده بایشان رسید وایشان در آن باران وتاریکی
متحیر شدند وهر وقتی که برقی میدرخشید کامی چند برمیداشتند وچون تاریک میشد می ایستادند وچون صاعقه پیدا میشد انگشت در گوش می نهادند تا از هول
او هلاک نشوند وچون بیتاب میشدند میگفتند کاشکی روز روشن میشد تا نزد پیغمبر صلی الله علیه وآله میرفتیم واطاعت میکردیم چون صبح شد نزد پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم
آمدند وایمان آوردند وباعتقاد درست مؤمن شدند حق تعالی حال منافقان مدینه را بحال این هردو مرد تشبیه کرده که مثل ایشان مثل کسانی است که جهت ترس
انگشت در گوش نهند يَكَادُ الْبَرْقُ نزدیکست که برق درخشنده يَخْطَفُ أَبْصَارَهُمْ برباید روشنی دیدهای ایشان را كُلَّمَا أَضَاءَ
هرگاه برق درخشید وبسبب آن راه روشن شد لَهُمْ برای رفتن ایشان مَشَوْا فِيهِ رفتند در آن روشنی وَإِذَا أَظْلَمَ عَلَيْهِمْ وچون
راه بر ایشان بواسطه برطرف شدن نور برق قَامُوا ایستادند در یکجا وقدم بر نداشتند ومتحیر وسرگردان ماندند وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ واگر
ببرد شنوائی گوش وروشنی دیده ایشان را بسبب صدای رعد ودرخشندگی برق لَذَهَبَ بِسَمْعِهِمْ هر آینه ببردی ش...
وَأَبْصَارِهِمْ وروشنی دیدهای ایشان را بدرخشندگی برق إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای تعالی عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ
البته قادر باشد ببردن شنوائی وبینائی ایشان مرویست که چون منافقان نزد پیغمبر صلی الله علیه وآله وس...
حکم خدا بقتل ایشان در رسد پس خدای ... تشبیه فرمود حال ایشان را بحال جماعتی که بجهت
وچون بدیده بصیرت دلیل روشن ... میدیدند نزدیک بآن میرسیدند که دا...

غالب شود حق تعالی تشبیه آن حال فرموده ببرق که بسبب بیاری و درخشندگی نزدیک باشد که روشنی دیدهٔ اصحاب باران را برباید و غالب شود بر نور آن دیدها
علامت ظفر و فتح مسلمانان و غنیمت میدیدند بدین اسلام میل میکردند و وقتی که محنتی بمسلمانان میرسید متحیر میشدند و توقف میکردند حق تعالی این حالت ایشان را تشبیه کرده
بحال اهل باران که چون برق بدرخشد شروع در رفتن کنند و چون درخشندگی او برطرف شود توقف کنند و بعد ازان که فرموده همچنانکه حق تعالی تواناست بر بردن
شنوائی و بینائی اهل باران بسبب رعد و برق همچنین قادرست برآنکه شنوائی و بینائی منافقان را [illegible] و بجهت کفر و نفاق ایشان و نشنیدن [illegible] آیتهای و دیدن
معجزات ظاهره و این سیزده آیه در شان منافقانست و بعد ازان همه مکلفان را به پرستش خود امر میکند باین وجه که یا ایها الناس ای گروه آدمیان اعبدوا
و پرستش نمایید ربکم پروردگار خود را الذی آن خدائی که بقدرت کاملهٔ خود خلقکم آفرید شما را و الذین من قبلکم و آنکسانی
که بودند پیش از شما از آبا و اجداد شما و غیر آن لعلکم تتقون شاید که شما بپرهیزید از عذاب یعنی برکت و یمن و خلوص عبادت و پرستش شامل حال شما
شده از آتش دوزخ رهائی یابید یا عبادت خدای کنید در حالتی که امیدوار باشید که در سلک متقیان درآیید و فایض و رستگار گردید و از بعضی علمای تفسیر منقولست که
کلمهٔ لعل و عسی از برای وجوب و لزوم است زیرا که از کریم لایق نباشد که کسی را در طمع اندازد و او را ازان محروم سازد یعنی بر خدا واجب و لازم است که پرستندگان
خود را از عذاب برهاند الذی آن خدائی که بقدرت تمام جعل لکم گردانید برای فایدهٔ شما الارض فراشا زمین را فرشی گسترده تا آرام گیرید
و حرکت نمایید بران و السماء بناء و آسمان را سقفی برافراشته و در خبرست که حق تعالی چون خواست که آسمان و زمین را بیافریند اول جوهری سبز آفرید برابر
هفت آسمان و هفت زمین بعد ازان بنظر هیبت دران نگریست آن جوهر آب شد بعد ازان جوهر آبی لرزان شد و کف و بخاری از موج آن پدید آمد هفت طبقهٔ آسمان
ازان بخار بیافرید و هفت طبقهٔ زمین را ازان کف خلق کرد و در آثار آمده که سطبری هر طبقه از طبقات آسمان و زمین مقدار پانصد ساله راهست بعد از آفریدن آسمان و زمین
حاملان عرش را بیافرید و طبقات آسمان را بر دوش ایشان نهاد و فرشتهٔ دیگر بیافرید و او را امر کرد تا دست بهم باز کرد از مشرق تا بمغرب و زمین را برداشت اما قدم
او برجائی قرار نمیگرفت و گاوی آفرید که او را چهل هزار شاخ و چهل هزار دست و پا بود و آن فرشته پای بر سنام آن گاو نهاد و قرار گرفت شاخهای گاو از جانب زمین
تا زیر عرش برآمده و دهن او در دریاست هر روز یکبار نفس میکشد و زیادتی و کمی آب دریا ازانست و چون پایهای گاو قرار نمیگرفت سنگی را آفرید برابر هفت آسمان
و زمین و آنرا قرارگاه گاو گردانید و بعد ازان ماهی خلق کرد و آنرا مقر سنگ گردانید و بعد ازان ماهی را بر بالای آب بداشت و آب را بر بالای باد و باد را بقدرت حق تعالی
است بعد ازان زمین مانند کشتی بر سر آب حرکت میکرد پس کوهها را بیافرید و آنرا میخ زمین ساخت تا قرار گرفت جلت قدرته و عظمت سلطنته و نیز بجهت دلالت بندگان
[illegible] بپرستش خود میفرماید و انزل من السماء فرو فرستاد از آسمان ماء آبی مبارک و پر نفع یعنی آب باران بعضی گویند مراد بسما ابرست که آب دریا
[illegible] شود و باد آنرا بر ابر که نه میسازد و ازانجا بهم افشرده باران ازان ریزان میشود فاخرج به پس بیرون آورد حق سبحانه و تعالی بسبب آن
[illegible] انواع میوها و اصناف حبوب و نباتات رزقا لکم روزی ساخته و آماده برای شما حق تعالی درین آیه تنبیه مردمان مینماید که
[illegible] مردمان نه بتان که بعبادت میل میکنند از جهت رعیت این فرموده فلا تجعلوا پس مگردانید یعنی قرار مدهید لله اندادا
[illegible] اند و حال آنکه شما میدانید که انها که پرستش میکنید قادر نیست چیزی را بیافریند و نعمتهای مذکوره را بشما
[illegible] از پرستش نیستند پس برشما روشن شد که حق سبحانه یکتاست و همتا ندارد و هیچکس سزاوار پرستش نیست
[illegible] بر نبوت حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم زیرا که ایمان تمام نمی شود مگر با قرار بوحدانیت

حق تعالی

8 حق تعالی و اعتراف بنبوت محمد صلی الله علیه و آله و میفرماید و ان کنتم و اگر هستید شما فی ریب در شک و شبهه مما نزلنا ازانچیزی که بتدریج
فرو فرستادیم علی عبدنا بر بندهٔ خود که آن محمدست صلی الله علیه و آله و گمان میبرید که آن ساخته و بربافته اوست از نزد ما نازل نشده فأتوا بسورة پس بیارید
شما که در فصاحت و بلاغت بی شبیه و بی نظیر و بعضی از کلام اگه در کمال فصاحت و حسن نظم است و مخبر از امور غیبیه من مثله مانند آنچیزی که ما فرستادیم
و ادعوا شهداءکم و بخوانید حاضران مجلس خود را از شاعران و فصیح زبانان و خطیبان بلیغ بیان که عوان و انصار شما اند در تکذیب رسول ما یعنی اگر به تنهائی
قدرت ندارید که معارضه کنید با قرآن بکلامی که مثل آن باشد پس استعانه کنید که شما را یاری دهد من دون الله بجز از خدا هر کس را که خواهید بیاری خود خوانید
مثل قرآن ان کنتم صادقین اگر هستید شما راستگویان در آنکه این کلام ساخته و بافته محمدست صلی الله علیه و آله فان لم تفعلوا پس اگر نکردید و مثل این
سوره نیاورید و لن تفعلوا و هرگز نتوانید که بعد ازین تا زمان انقراض عالم مثل آنرا بیاورید و در زمان ماضی و مستقبل از آوردن مثل این کلام عاجزید و با وجود
این از غایت عناد و انکار به پیغمبر صلی الله علیه و آله ایمان نمی آرید فاتقوا النار التی پس بپرهیزید از آتش دوزخ که وقودها الناس برافروزانندهٔ آن مردمانند
یعنی کافران معاند و منکران جاحد و الحجارة و سنگهای که حرارت آن از هر عقوبت ناخوشترست و قول اصح آنست که مراد از حجاره بتانی است که کفار از سنگ تراشیده
اند و می پرستیدند قوله تعالی انکم و ما تعبدون من دون الله حصب جهنم یعنی آنچه شما پرستید جز از خدا هیزم دوزخند در خبرست که از رسول صلی الله علیه و آله
فرمود که آتش دنیا جزویست از هفتاد جزو آتش دوزخ و نیز از آن حضرت صلی الله علیه و آله منقولست که آتش دوزخ را هفتاد هزار بار شسته اند
و آنگاه بدنیا فرستاده اند و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله مرویست که در اثنای خطبه میفرمود که اگر درین مسجد صد هزار کس باشند و در میان ایشان یکی از اهل دوزخ
نفس زند همه ایشان از حرارت نفس او هلاک شوند و این نوع آتش اعدت آماده و مهیا شده است للکافرین برای ناگرویدگان تا در ان جاوید باشند
در خبرست که داود نبینا و علیه السلام بسیار گریستی مردمان گفتندی ای داود در گریه کمتر کن و بسیار جفا بر نفس خود مکن گفت ای یاران بگذارید تا گریه کنم پیش از آنکه گریه سود ندهد
و استخوانها در دوزخ سوخته و گداخته شود منصور بن عمار گوید سالی بحج میرفتم در کوفه فرود آمدم شبی در کوچه میگذشتم از سرائی آوازی شنیدم که یکی میگفت خداوندا بعزت جلال
تو که دران گناه که کردم مخالفت تو نخواستم و بعذاب تو جاهل بودم اما خطائی عارض شد و پرده فرو گذاشته تو مغرور شدم خدایا مرا از عذاب که رهاند اگر
دست از ریسمان رحمت تو بگسلد در که زنم منصور گفت خواستم تا امتحان کنم دهن در شکاف در نهادم و این آیه خواندم که یا ایها الذین امنوا قوا انفسکم
و اهلیکم نارا وقودها الناس و الحجارة تا آخر نعره بزد و ساعتی اضطراب کرد آنگه ساکن شد من در سرا نشان کردم روزی دیگر بآنجا آمدم
جنازه دیدم و بر در سرای نهاده و پیرزنی دران سرای میرفت و بیرون می آمد گفتم ای پیره زن این مرده کیست که فرمان یافته گفت جوانی از فرزندان رسول خدا
صلی الله علیه و آله دوش در دو مناجات بود مردی اینجا بگذشت و آیتی از قرآن بخواند و ساعتی اضطراب کرد و بجوار رحمت ایزدی پیوست من گفتم اولیای خدا
چنین می باشند و بدانکه چون فایدهٔ فرستادن پیغمبر ترسانیدن کافران و عاصیانست از عذاب اخروی تا از کفر و عصیان باز ایستند و مژده دادن مومنان و متقیان
بثواب ابدی تا در ایمان و طاعت ثابت قدم باشند از جهت حق سبحانه وعده را مقارن وعید ساخت میفرماید که چون بدلیل روشن حجت را بر کفار لازم ساختی بترهیب
و تخویف ایشان نمودی پس ترغیب مومنان بمژده دادن نمای و بشر الذین آمنوا و بشارت ده آنکسانی که بتوفیق الهی گرویدند بتوحید من و نبوت تو و بران ثابت
111 و راسخ شدند تا حین موت و عملوا الصالحات و کردند از برای من عملهای کارهای شایسته چون نماز و روزه و حج و زکوة و جهاد و غیر آن از واجبات
[illegible] بشارت آنکه ان لهم جنات مر ایشان راست در آخرت جنات بهشتهای که در وست انواع میوها و طعامها انهار و جمیع آنچه موجب لذت باشد

تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا میرود در زیر آن یعنی درختان و غرفهای آن الْأَنْهَارُ جویهای فراخ از آب و شیر و خمر و عسل مصفی از مسروق مرویست که جویهای بهشت
بر ظاهر زمین بهشت روان باشند نه در رخنهٔ زمین بقدرت الهی آب و شیر و خمر و عسل در جنب یکدیگر بر روی زمین کذرند و از هم متفرق باشند پس جایهای منبع
اصلا با یکدیگر آمیخته نشوند آورده اند که امام جعفر صادق علیه السلام این سخن را ادا می نمود یکی از ملحدان حاضر بود کوش بر عقل قبول این معنی نمیکند که چهار
در پهلوی یکدیگر باشند و مانعی در میان انهار نباشد و با یکدیگر آمیخته نشوند آن حضرت فرمود که ای سفیه نمی بینی که خدای تعالی در یک پوست تخم مرغ دو مایع جمع فرموده که
برنگ و طبع و طعم مختلف اند و اصلا با یکدیگر مخلوط نمی شوند آن مرد چون این کلام بشنید ملزم شد و بآن اعتراف کرد از انس مرویست که یکجانب جویهای مروارید
و جانب دیگر یاقوت اگر اهل بهشت ایستاده باشند و کل آن سنگ از فر باشد مجاهد روایت کرده که زمین بهشت از نقره باشد و خاک آن از مشک و اصل درختان از
مروارید سفید و لؤلؤ و زبرجد و یاقوت اگر اهل بهشت ایستاده باشند دست ایشان بمیوه رسد و اگر نشسته یا خفته باشند شاخ درخت سر فرود آرد تا میوه بچینند و ایشان بر
غرفها بر آمده نظارهٔ درختان و آبهای روان کنند و از میوهای بهشت تناول میکنند كُلَّمَا رُزِقُوا هر گاه که روزی داده شوند مِنْهَا مِنْ ثَمَرَةٍ از ان بهشت از میوهای
درختان آن رِزْقًا روزی ساخته و آماده را قَالُوا گویند با یکدیگر هَٰذَا این نوع میوه الَّذِي رُزِقْنَا آن نوع میوه ایست که روزی داده شده بودیم مِنْ قَبْلُ پیش از این
زمان در دنیا یعنی همین در صورت مثل میوهٔ دنیا باشد زیرا که در حجم و طعم و لذت و حلاوت برابر از ان در پیش خواهد بود و حکمت در انکه صورت میوهای بهشت مانند
صورت میوهای دنیا باشد آنست که تا التفات بهشتیان در اول امر میل بان کنند و برغبت تمام آنرا فرا گیرند و چه طبعها مایلند بانچه الفت بآن گرفته اند و متنفرند از غیر آن
پس هر گاه در بهشت میوه مثل آن بینند فی الحال بهشتیان میوه خورند و مایل آن شوند و از ان برغبت تمام اخذ کنند بعضی دیگر از اهل تفسیر برانند که مراد من قبل در بهشت است یعنی هر گاه
در ثانی الحال بهشتیان میوه خورند گویند که این مثل میوه ایست که قبل ازین خورده ایم وَأُتُوا بِهِ مُتَشَابِهًا یعنی بدهند بمؤمنان انچه حق تعالی روزی ایشان کرده باشد از میوهای
که مانند باشد در رنگ بمیوهای که قبل ازین بایشان داده باشند اما بطعم مختلف باشند از مسروق روایتست که درختان بهشت ساق ساده ندارند بلکه اول و آخر آن مانند
خوشهٔ خرما بر هم چیده شده اند هر گاه که میوه از ان بچینند و حق تعالی مثل آن پیدا فرماید مرویست که مزهٔ جمیع میوهای دنیا در یک میوهٔ بهشت باشد و از پیغمبر صلی الله علیه و آله
مرویست که در بهشت مرغانی باشند که بر هر یکی هفتاد هزار پر باشد هر گاه که مخلی اورا پس مؤمن نهند مرغی از ان مرغان بیاید و بر آن صحن بنشیند و پر بیفشاند از هر پری لونی
طعام بیرون آید از برف سفیدتر و از مشک خوشبوتر و از انگبین شیرین تر که همه در لذت مشابه یکدیگر باشند و مؤمنان بر غرفهای عالی تکیه زده مرفه الحال و فارغ البال
بخوردن این نوع میوها و طعامها مشغول باشند وَلَهُمْ فِيهَا و مر ایشانرا باشد در ان بهشتها أَزْوَاجٌ زنانی که جفت ایشان باشند از حورعین و امین مُطَهَّرَةٌ
که پاک گردانیده شده باشند از عیبهای که زنان دنیا راست از بول و غایط و حیض و استحاضه و منی و نفاس و چرک و سایر منفرات و بدی خلق و قبح و منظر و غیر آن از سعید
بن عامر روایتست که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که اگر زنی از زنان بهشت یکبار بدنیا نگرد همه روی زمین پر از مشک شود و نور آفتاب و ماهتاب را ببرد و از ابن
عباس مرویست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده که اگر یکی از حور العین آب دهن در آب دنیا اندازد همه آبهای آن چون شهد شیرین شود و در روایت
آمده که اگر بندهٔ مؤمن زن عجوزه داشته باشد که بانواع عیبها و کدورتها مبتلا باشد و در غایت زشتی بود حق تعالی اورا در بهشت از جمیع عیبها پاکیزه سازد و جمال و
صفای که حور العین راباشد باو عطا کند و جفت شوهر خود کرداند و خلافی نیست درین وطی در بهشت خواهد بود چنانکه در حدیث صحیح آمده که حق تعالی قوت صد مرد
بهر بندهٔ مؤمن دهد در اکل و مباشرت کردن حاصل که حق تعالی جمیع این نعمتهای مذکوره بمؤمنان کرامت فرماید وَهُمْ فِيهَا و مؤمنان در بوستان بهشت
که بانواع نعمتها آراسته است بر ایشان خَالِدُونَ جاوید باشند که هرگز این کرامت و نعمت از ایشان منقطع نشود همچنانکه هرگز عذاب و عقاب از کافران و منافقان
مرتفع نکرده

مرتفع نکرده و از ابن عباس و ابن مسعود روایتست که حق تعالی منافقانرا باتش و چیزی مثل نزدیکی با فروزاننده آتش و دیگر باصحاب باران چنانکه گذشت ایشان گفتند
ذات خدای از ان بزرگتر است که این نوع مثلها زند حق تعالی رد سخن منافقان کرده فرمود إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَحْيِي بدرستی که شرم نمیکند چون حصول
حیا از انقباض و انکسار نفس است و حق تعالی ازین مبراست پس مراد از ان لازم آنست که امتناع ترکست یعنی حق تعالی از ان نمی ایستد أَنْ يَضْرِبَ مَثَلًا
از ان که بیان کند مثلی را از مثلها از قتاده روایتست که یهودان چون در قرآن ذکر مگس و عنکبوت شنیدند زبان باستهزا گشودند و گفتند که از نزد خدا
نازل نشده زیرا که این سخنان بکلام خدای مانند نیست این آیه آمد که خدای تعالی ترک نمیکند انکه از برای منافقان و کافران مثلی زند که آن مَا بَعُوضَةً
پشه است فَمَا فَوْقَهَا پس انچه فراتر و زیاده بران باشد یعنی بزرگتر و زیاده بران چون مگس و عنکبوت چه این نوع مثلها متضمن فواید بسیار است پس
محض مصلحت و حکمت باشد و هیچ قبح دران نباشد تا ترک آن بخدا واجب باشد حاصل که حق تعالی بجهت مصلحت بندگان بامر حقیر مثل میزند و عتاب و سرزنش
اهل کفر او را از ان باز نمیدارد فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا پس اما آنکسانی که ایمان آورده اند بکتاب خدا گرویده اند فَيَعْلَمُونَ پس بیقین میدانند از روی تفکر و
اندیشه و صواب که أَنَّهُ الْحَقُّ بدرستی که ضرب المثل راست و بجهت حکمت و مصلحت بندگان نازل شده مِنْ رَبِّهِمْ از جانب پروردگار ایشان
وَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا و اما آنها که نگرویده اند بحق چون این مثل می شنوند فَيَقُولُونَ پس میگویند از روی عناد و انکار و اعراض از طریق حق و باستهزا
مَاذَا أَرَادَ اللَّهُ چه چیز اراده کرد خدای بِهَٰذَا باین گفتار مَثَلًا از روی مثل زدن یعنی کلام عبث است و هیچ فایده و مصلحتی دران نیست حق تعالی در جواب
ایشان میفرماید يُضِلُّ بِهِ یعنی ارادهٔ خدا درین مثل آنست که گمراه سازد بسبب آن كَثِيرًا جماعت بسیار را چون اضلال فعل قبیح است و حق تعالی از ان منزه است
پس معنی مراد آنست که اهل کفر بجهت فرط عناد و مبالغه در انکار تفکر نمیکنند و تامل نمینمایند و درین مثلها تا بحکمت و مصلحت آن پی برده عارف شوند بحقیقت آن
و بجهت این گمراه میگردند و یا مراد با ضلال تخلیه است یعنی حق تعالی کافران و معاندان را بحال کفر میگذارد و توفیق ایشان نمیدهد با یمان بجهت عدم التفات ایشان
در معجزهٔ ظاهره و راسخ شدن ایشان بر انکار کفر چون حصول ضلالت ایشان بجهت فرط عناد و مبالغه دران ضرب المثل است که حق تعالی ذکر فرموده این
جهت بر سبیل مجاز اضافهٔ انرا بخود نموده یعنی کفار بجهت عدم تفکر در مثل مذکور گمراه میگردند و در کفر خود راسخ می شوند پس گوئیا که حق تعالی ایشانرا گمراه گردانید
وَيَهْدِي بِهِ كَثِيرًا و راه نماید بدان جماعت بسیار را یعنی مؤمنانرا که بجهت تفکر و تدبر بتصدیق آن میکنند و راه راست می یابند چون وقوع ابتدای ایشان
نیز بجهت ضرب المثل شد از ان جهت نسبت هدایت را بخود داده و غرض خدای تعالی ذکر مثل مذکورات تا بر عالمیان ظاهر شود که کدام یک از ایشان در ان
تفکر نکرده در گمراهی میماند و چه کس دران تدبر نموده و راه راست می یابد پس مراد از ذکران امتیاز اهل ضلال باشد از اهل حق گویند که مراد حکم است یعنی خدای تعالی
حکم میکند بگمراهی ایشان وَمَا يُضِلُّ بِهِ و گمراه نمیسازد بآن ضرب المثل یعنی نزد آن حال گمراه نمیشوند بر وجه تخلیه إِلَّا الْفَاسِقِينَ مگر بیرون رفتگان از حد
ایمان بجهت کمال انکار و فرو رفتن در عناد و مجود و یا حکم نمیکند بضلالت بعکس مگر کافران که دل ایشان از رنگ کفر گرفته و به تیرگی نفاق و ظلمت انکار و عناد
تاریک گشته و بجهت آن خود را استعداد آن نمیسازند که پرتو حکمت و نور مصلحت آن مثل بر دلهای ایشان تابد لهذا حق تعالی نظر الطاف که با مؤمنان
دارد از ایشان باز گرفته و بحال خود ایشان وا گذاشته و اما مؤمنان که بتصدیق بتوحید حق سبحانه و نبوت پیغمبر او کرده اند و کمر انقیاد او در میان جان
بسته و دل ایشان بنور ایمان منور شده باشد و حی علم بحکمت آن مثلها پیدا کرده اند و بمصلحت آن پی برده و بدانکه در قرآن هر جا که اضلال منسوب
بحق سبحانه محمولست بر معنی مذکور چگونه نسبت دادن معنی اضلال بحق سبحانه جایز باشد و حال انکه خدای تعالی در کتاب خود نسبت آن بشیطان و فرعون و سامری

گروه چنانکه فرمود لقد اضل منکم کثیرا و اضل فرعون و قومه و اضلهم السامری بعد ازان در صفت کفار که استهزا میکردند بمثلها
مذکور میفرماید که ایشان الذین کسانی که از روی عناد و ستیزه ینقضون عهد الله می شکنند پیمان خدا را من بعد میثاقه از پس آنچیزی که بان استوار
عهد خدا کرده بودند مراد دلیلها عقلیه و حجتهای روشن است که بر توحید حق سبحانه و تعالی و صدق رسول او دلالت میکند و ایشان بجهت رسوخ عناد و انکار
و حمیت جاهلیت وفا بان نمی کنند و ترک آن می نمایند و یقطعون ما امر الله به و می برند آنچیزی را که حق تعالی فرموده است بان ان یوصل که بوی
مراد هر چیزیست که حق تعالی ببریدن آن راضی نیست چون تفرقه میان پیغمبران و کتابهای ایشان یعنی ایمان آوردن ببعضی نه ببعضی دیگر و از جمله ارحام
ایشان است از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و قرآن و از دوستان خداست و از رسول خدا برگشتند و بدشمنان ایشان پیوستند و یا قطع
صله رحم کردند و یا غیر آن و یفسدون فی الارض و فساد می کنند در زمین یا بمعنی که منع مردمان می کنند از ایمان و استهزا بحق می کنند و قطع طریق
می کنند و مردمان را زیان می رسانند و ضرر و ایذا بمومنان میرسانند و از هر چه نظام عالم بانست قطع می کنند اولئک آن گروه که این صفت دارند هم الخاسرون
ایشانند زیان کاران که در هر دو جهان که سرمایه ایمان و صلاح و ثواب اخروی را فروخته اند بانکار و فساد و عذاب ابدی داده اند سعد بن وقاص روایت
کند که مراد باین فاسقان و خاسران خوارج اند که بعد عهد ایمان درآمده ایمان آوردند و بعد ازان عهد را شکستند و فضایل و کمالاتی را که حضرت رسالت
در حق شاه ولایت علیه السلام فرموده شنیده انکار کردند و باز در مقام محاربه درآمدند و بعد ازان خطاب بایشان کرده میفرماید که ای معاندان بی دین و منکران
سید المرسلین خبر دهید که کیف تکفرون چگونه کافر می شوید بالله بخدا و بچه وجه ایمان نمی آورید و کنتم و حال آنکه بودید شما امواتا مردگان و جسمهای که آنرا
حیات نبود چون عناصر اربعه و اغذیه و اخلاط و نطفه و مضغه ابن عباس گوید که مراد باموات معدومات اند یعنی معدوم صرف بودند فاحیاکم پس زنده گردانید
شما را بآوردن روح در بدنهای شما ثم یمیتکم بعد ازان می میرانند شما را نزد انقضای اجل ثم یحییکم پس ازان در قبر بجهت سوال زنده
میگردانند شما را برای جزای کردار و چون علم دارید بحال خود از سر یقین میدانید زنده کردن و میرانیدن خدا شما را پس با وجود این کافر شدن و عناد
ورزیدن محل تعجب است و بدانکه زنده شدن میت در قبر برای سوال منکر و نکیر باجماع امت ثابت شده و هیچکس از اهل اسلام دران نزاع ندارند و در خبر آمده
که میت آواز نعلین مردمان که از سر قبر او باز می گردند می شنود و بصحت پیوسته که چون فاطمه بنت اسد فوت شد حضرت رسول صلی الله علیه و آله بنفس
نفیس خود بکار او قیام نمود و ردای مبارک خود را کفن او کرد و پیش ازانکه او را در قبر گذارد در قبر او خفت و چون سر قبر بپوشانیدند بر سر قبر او نشست و زمانی گوش
بر قبر داشت و بعد ازان گفت ابنک ابنک سه بار و چون ازانجا بازگشت اصحاب گفتند یا رسول الله با ما بگو که با هیچکس این مقدار ترحم و لطف نفرمودی که باین زن
فرمودی فرمود که او را بر من حق تربیت مادرانه بود و ردای خود کفن او کردم بجهت حرمت او و در قبر او خفتم تا ازانجا نور ران ایمن باشد و سه بار تکرار آن کلمه کردم
بجهت آنکه منکر و نکیر آمدند و او را گفتند خدای تو کیست گفت الله باز گفتند که پیغمبر تو کیست گفت محمد و گفتند امام تو کیست فرو ماند من تلقین وی کردم که پسرت
بعد ازان او را بحال خود گذاشتند و ازینجاست که سنت است که در تلقین سه بار گویند علی امامی و بصحت پیوسته که چون بنده را در قبر نهند حق تعالی روح
او را ببدن او در پیوندد تا زنده شود و همه حواس را باو دهد و بعد ازان منکر و نکیر او را از خدا و رسول و ائمه علیهم السلام سوال کنند اگر از عهده آن بیرون آید
گویند بخواب چون عروسان در خوابگاه نازنین فرشته پر زنند تا قبر او بر وفق آن و دری از بهشت در قبر او گشایند تا نسیم بهشت برو آید و اگر عهده جواب
ایشان بیرون نیاید بناچار ماند گرزی آتشین بر وی زنند که قبر او پر آتش شود و دری از دوزخ بر وی گشایند و ازینجاست که رسول صلی الله علیه و آله فرمود که القبر
روضة

روضة من ریاض الجنان و حفرة من حفر النیران یعنی قبر روضه ایست از روضهای بهشت و حفره ایست از گودهای دوزخ روایت که
که متکفل والده امیر المومنین علی علیه السلام فاطمه بنت اسد رضی الله عنها با امیر المومنین علیه السلام حامله بود هرگاه که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم
از در درآمدی فاطمه رضی الله عنها از جای خود برخواستی و حضرت را تعظیم فرمودی ابوطالب گفتی ای فاطمه محمد را بمنزله فرزند صلبی است روا
او را تعظیم کنی گفت ای ابوطالب من او را تعظیم نمیکنم ولیکن این طفل که در شکم منست مرا بر می خیزاند و چنین نقل است که ابوطالب را قوت بزرگ بود
هرگاه دو گاو نر سر بر سر یکدیگر نهادندی او بدو انگشت هر دو را از هم جدا ساختی گفت ای فاطمه امروز که محمد می آید دست بر بالای کتف تو استوار
میدارم که تا ببینم که چگونه بر می خیزی درین حکایت بودند که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله پیدا شد ابوطالب هر دو دست بر دوش فاطمه نهاد
هر قوت که داشت زور برو کرد چون حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله نزدیک رسید حضرت امیر المومنین علیه السلام چنان زور بر مادر کرد که چنان
هر دو دستش در هوا بماند بعد ازان حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بانگ بر شکم فاطمه زد و گفت یا بن عم آرام که لبیک گفت پس زین زور مکن
که طاقت و قدرت ندارد پس ازینجهت قدرت خود می فرماید ثم الیه ترجعون پس بازگشت همه بسوی اوست هو الذی او آن خدایست
که بقدرت کامل خود خلق لکم بیافرید برای انتفاع شما و انتفاع خود نیز که غنی مطلق است ما فی الارض جمیعا آنچیزی که در زمین است
همه آن از رودها و معدنها و چشمها و گیاهها و حیوانات و غیر آن تا شما ازان نفع گیرید ثم استوی الی السماء بعد ازان قصد کرد بافریدن
آسمان قصد مستوی بی ضعف و سستی فسویهن پس راست کرد آسمانها را بر وجه اعتدال بدون قصور و خلل سبع سموات هفت آسمان یعنی
همه را در اعتدال مساوی یکدیگر آفرید و هو و حق سبحانه که همه چیز را آفرید بکل شیء علیم بهمه چیزها یکیک داناست و عالم بحقیقت
هریک ازینها و چون درین آیه ذکر نعمت حیات نموده خلق آسمان و زمین را که بقای آدمی بآن متعلق است بیان کرد بعد ازان ذکر نعمت آفریدن
آدم می کند و بیان شرف او که اصل همه آدمیانست و ذکر شرف و فضیلت او موجب سرافرازی و بزرگواری اولاد اوست پس می فرماید که ای
محمد یاد کن این را که و اذ قال ربک و چون گفت پروردگار تو للملائکة مر همه فرشتگان را انی جاعل فی الارض بدرستی که من گرداننده ام
و آفریننده در جمیع زمین خلیفة شخصی را که نایب من باشد در رواج دادن حق و زایل گردانیدن باطل و آن آدم است علیه السلام از عبد الله بن
عباس و عبد الله مسعود روایتست که خدای تعالی پیش از آفرینش آدم فرشتگان را خبر داده بود که من در زمین خلیفه خواهم آفرید که فرزندان او در
زمین فساد کنند و خون بناحق ریزند ایشان چون این قول شنیدند قالوا گفتند از روی تعجب و طلب علم مصلحت و حکمت در آفریدن او نه بر وجه
اعتراض اتجعل فیها آیا می آفرینی در زمین من یفسد فیها کسی را که فساد کند و مشغول شود بمعصیت در زمین و یسفک الدماء و بریزد خونهای
امثال خود را بغیر حق و این عظیم ترین معصیتهاست و نحن نسبح بحمدک و حال آنکه ما تسبیح و تنزیه میکنیم مقترن بحمد و ثنای تو یعنی ترا یاد میکنیم
و بستایش و ثنای تو قیام می نمائیم و نقدس لک و بپاکیزگی ترا می خوانیم و صفتهای نقص و عیب را از تو دور میدانیم و ببزرگی و عظمت ترا یاد می کنیم
قال گفت حق تعالی در جواب انی اعلم بدرستی که من میدانم که در آفرینش این خلیفه مصلحتها و حکمتهاست ما لا تعلمون آنچه شما نمیدانید ازان جمله
اظهار کردن عجب و عدم انقیاد ابلیس بود که در خاطر داشت و ظاهر نمیکرد و خلق انبیا و ائمه هدی و سایر اولیا از صلب آدم و غیر آن و از تدبیرات
و مصالح از امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که فرشتگان از حق تعالی درخواست کردند که خلیفه زمین از جنس ایشان باشد که ما تسبیح تو بکنیم و طاعت

تو میداریم وعصیان نمی ورزیم وغیر ما که خواهی آفرید فرمان تو نخواهند برد چون سؤال این جواب انی اعلم ما لا تعلمون را شنیدند دانستند که
ایشان رتبهٔ این امر ندارند از سؤال خود منفعل شدند و پناه بعرش الهی آوردند غفار اشتغال نمودند و وقتی که آدم از کتم عدم قدم بصحرای وجود نهاد
از بهشت بزمین آمد خطاب باو رسید که ای آدم در زمین خانه بنا کن تا عامه گناه کاران اولاد تو پناه بآن آورده وبصیقل استغفار زنگ
عصیان از دل ایشان بیرون آید همچنانکه فرشتگان معزب پناه بعرش برده وباستغفار مشغول شدند وچون آدم علیه السلام خانه را اتمام کرد عاصیان
وخطاکاران سر و پا برهنه ژولیده موی غبار آلوده روی متوجه آن خانه شدند وبتضرع وزاری وناله وبیقراری مشغول میشدند وبسبب آن آمرزیده می گشتند
حق تعالی خطاب کرد بفرشتگان که از جملهٔ حکمتها ومصلحتهاست که من در آفریدن آدم علیه السلام میدانستم وشما آن را نمی بردید القصه حق سبحانه وتعالی
بعد از جواب انی اعلم از اجزای مختلفهٔ زمین قبضهٔ برداشت وآنرا بآب مخلوط ساخت باین وجه که فرشته را امر کرد تا چهل روز پاره ابر را بر سران بداشت
وچنان تعین فرمود که دران چهل روز بران خاک ببارید وبهیچ وجه سایه از سران برنداشت تا آن خاک گل شد وبسر حد استعداد صورت رسید
وآنرا بصورت انسان مصور گردانید کنه ومکون انکه روح را دران دمید وآنرا آدم نام نهاد وَعَلَّمَ آدَمَ یعنی ملهم ساخت اورا الْأَسْمَاءَ
كُلَّهَا وهمه نامهای مخلوقات را از علوی تا سفلی از ابن عباس ومجاهد وسعید بن جبیر واکثر متأخرین روایتست که حق تعالی تعلیم آدم کرد
همه نامهای موجودات حتی کاسه ونیم کاسه وجمیع صنعتها را وگویند که مراد همه خواص اطعمه وادویه است وغیر از انچه متعلقاتست بمصالح دنیا ودین ثُمَّ
عَرَضَهُمْ وبعد از ان عرض نمود مسمیات آسمارا عَلَى الْمَلَائِكَةِ بر فرشتگان فَقَالَ پس گفت ای فرشتگان أَنْبِئُونِي خبر دهید مرا
بِأَسْمَاءِ هَٰؤُلَاءِ بنامهای اینها که بر شما معروض شده إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ اگر هستید راست گویان باکه شما سزاوارترید بخلافت از غیر خود
بجهت معصوم بودن شما وچون شما با وجود دیدن مسمیات علم بنامهای آن ندارید چه جای آنکه دانید خواص آنرا پس چگونه لایق تر باشید بخلافت
وتدبیر عمارت زمین سزاوارتر در اخبار وارد گشته که چون حق تعالی خواست که فضیلت آدم را به فرشتگان بنماید امر فرمود تا منبری در آسمان
هفتم بنهادند وبر بالای آن کرسی از نور بنهادند وفرشتگان را نزد آن منبر حاضر ساخت وآدم را امر کرد تا بر بالای منبر رفت وبعد از آن
عرض نامهای اشیا فرموده بر ملایکه وگفت خبر دهید مرا که هر یک ازین نامها چه چیزند ایشان بعجز وقصور خود معترف شدند بطریق اعتذار
قَالُوا سُبْحَانَكَ گفتند تسبیح میکنیم ودور میداریم ترا از انکه غیر تو عالم باشد بامور غیبی کار رسد که در افعال واقوال تو زبان اعتراض گشاید
لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا هیچ دانشی نیست ما را مگر انچیزی را که تو تعلیم داده ما را وعلم بنامهای ایشان از ان جمله نیست إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ
بدرستی که توئی بسیار دانا بجمیع اشیا بروجهی که هیچ چیزی بر تو پنهان نیست الْحَكِيمُ محکم کار وثواب کردار که هر چه کنی وگوئی بروجه علم وحکمت باشد
پس میدانی که منصب خلافت ورتبهٔ علم باسماء اشیا را بکه می باید داد وچون فرشتگان اظهار عجز خود کردند حق تعالی خطاب کرد بآدم
علیه السلام از جهت اظهار شرف وفضیلت او بر ملایکه قَالَ فرمود يَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ ای آدم خبر ده این ملایکه را که در پای منبر تو نشسته اند بِأَ
سْمَائِهِمْ بنامهای اشیا یعنی بنامهای اشخاص مسمیات که عرض ایشان شده بود فَلَمَّا أَنْبَأَهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ پس هنگامی که آگاه کرد ایشان
بنامهای آن مسمیات یعنی اسم هر شیء ومنافع ومضار آنرا اعلام ایشان کرد قَالَ گفت خدای تعالی ملایکه را بروجه تنبیه وآگاه ساختن
از روی استفهام أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ آیا نگفتم مر شما را إِنِّي أَعْلَمُ که من بتحقیق میدانم مِنْ غَيْبَ السَّمَاوَاتِ وانچه پوشیده است از احوال

11 آسمانها وَالْأَرْضِ وانچه پنهانست از او وزمین همانکه پیدا از انچه شما عیانه کرده ام از مسمیات یعنی دانای پنهان وآشکاره وهمه اشیا زمین
حاضرات هیچ بر من پوشیده وپنهان نیست وعیانه کرده ام وَأَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ میدانم انچه ظاهر کنید از گفتار وغیر ان وَمَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ
وانچه بودید که می پوشیدید از اعتقاد فضیلت خود بر غیر آدم دانند که چون آدم علیه السلام اسمای همه مسمیات را اعلام ملایکه کرد وملایکه عجز خود
اعتراف کردند وبفضیلت آدم معترف شدند حق تعالی بسبب اعزاز واکرام آدم علیه السلام امر کرد با ایشان تا منبر اورا بر گرفتند واورا در طبقات آسمان
بگردانیدند در عرض صد سال تا عجایب آسمانها را بدید وبعد از ان اسپی از مشک آفرید واورا دو پر داد از در ومرجان آدم را فرمود بران نشست
ودر آسمانها میگردید وبر همه فرشتگان سلام میکرد که السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته وایشان در جواب می گفتند علیک السلام ورحمة الله یا خلیفة الله
وحق تعالی اورا از روی تعظیم اورا خطاب کرد که ای آدم سلام وتحیات بر تو باد وبر فرزندان صالح تو تا روز قیامت ونیز بجهت تعظیم آدم فرشتگان
را بسجود او امر کرد چنانکه میفرماید وَإِذْ قُلْنَا یاد کن ای محمد که گفتیم لِلْمَلَائِكَةِ مر همه فرشتگان را که یکبار اسْجُدُوا لِآدَمَ سجده کنید مر آدم را سجده
تعظیم نه سجدهٔ عبادت زیرا که سجدهٔ عبادت غیر مرا روا نیست فَسَجَدُوا پس سجده کردند ایشان إِلَّا إِبْلِيسَ مگر شیطان لعین بقبیلهٔ خود که جماعتی اند
از جن أَبَىٰ سر باز زده از ان سجده وَاسْتَكْبَرَ وتکبر وگردنکشی کرد وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ وبود او در اصل از کروه کافران یعنی از منافقان در علم
خدا چه اظهار انقیاد می نمود نزد فرشتگان ودر باطن کافر بود چون حق تعالی بسجده امر کرد غش کفر او بر محک این امتحان ظاهر شد ومذهب حق آنست
که ابلیس از جن بود نه از ملایکه چه ایشان معصومند باتفاق وآیهٔ کان من الجن ففسق عن امر ربه دلیل است براین واگرچه مأمور شدن بسجده ازین آیه مفهوم
نمی شود زیرا که خطاب آن با فرشتگان است اما در آیه ان لا تسجد اذ امرتك دلالت صریح است بر آن ومرویست از رسول صلی الله علیه
وآله که هر که سورهٔ از سورهای سجده بخواند وسجده کند ابلیس از ان رمیده شود وگریستن آغاز کند وگوید که وای بر من فرزند آدم سورهٔ سجده
خواند وسجده کرد مستوجب بهشت شد ومن نافرمانی کردم وسجده را ترک کردم ومستحق دوزخ شدم ابو العالیه روایت کند که چون نوح علیه السلام
در کشتی نشست ابلیس بیامد بر دنبال کشتی جای گرفت نوح گفت ای ابلیس بواسطهٔ تجبر وتکبر خود را ومردمان را هلاک کردی گفت اکنون چه کنم
گفت حق تعالی می فرماید که اگر قبر آدم را سجده کنی توبه ترا قبول کنم جواب داد که من آدم را در وقتی که زنده بود سجده نکردم تا اکنون که مرده است
سجده خواهم کرد القصه چون ابلیس از سجده ابا کرد حق تعالی بر او لعنت کرد واورا از صف فرشتگان دور گردانید وهمه ملایکه بر او لعنت
کردند وآدم را گفت که به بهشت رو واز جمیع لذات بهشت متلذذ شو چنانکه فرموده وَقُلْنَا يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ
وگفتیم از محض فضل وکرم خود که ای آدم ساکن شو تو وجفت تو در بهشت از ابن عباس وابن مسعود روایتست که چون آدم را به بهشت
جای دادند وبجهت تنهائی وحشت داشت حق تعالی خواب را بر او غلبه کرد وبعد از ان استخوانی از پهلوی او جدا کرد وحوا را از آن
بیافرید با صورت وحسنی تمام وحلهای بهشت را در وی پوشانیدند واورا بانواع زینت بیاراست چون آدم بیدار شد وآن حوا را
مشاهده نمود با او انس گرفت ومحبت بسیار با وی پیدا کرد ونیز در بعضی روایات هست که خدای تعالی حوا را از بقیهٔ گل آدم آفرید
وفرمود که در بهشت ساکن شوید وَكُلَا مِنْهَا وبخورید از بهشت یعنی از میوهای آن رَغَدًا خوردنی بسیار با فراغت حَيْثُ
شِئْتُمَا هر جا که خواهید از بهشت واز هر چه آرزو کنید وَلَا تَقْرَبَا ونزدیک مشوید یعنی مخورید هَٰذِهِ الشَّجَرَةَ این

کندم است فَتَکُونَا پس باشید آن هنگام نزدیک شوید باین درخت مِنَ الظَّالِمِینَ از ستم کاران بر نفسهای خود یعنی از کسانی که حظ خود را از ثواب
ناقص کردانیده باشد و چون بدلیل واضح و برهان قاطع ثابت شده که انبیا معصومند از اول عمر تا آخر پس نهی نهی تنزیه باشد که بمعنی ترک مندوب و ترک اولی است
نهی فرمی که از ان چاره نباشد زیرا که آن منافات دارد بعصمت آورده اند که چون حق تعالی آدم را بر سریر کرامت نشاند و تاج عزت بر سر او نهاد و جامه بزرگواری در
پوشانید اهل جنت در پیش و در مقام خدمت کاری تعین فرمود و رضوان و حور را از در پایه ملازمت او مقرر نمود ابلیس بر ان حال حسد برد و اندیشه کرد که چه نوع
آدم را ازین منصب معزول سازد چون حق تعالی او را از درخت کندم منع کرده بود ابلیس لعین فرصت یافته و در دهن مار رفته و از و درخواست نمود که مرا با آدم
رسان و مار بدستیاری طاوس او را ببهشت برد ابلیس آمد برابر آدم و حوا بایستاد و کویند که از دهن مار بیرون نیامد بلکه بیک طرف دهن او آمده خود را با آدم
و حوا نمود و آغاز گریه کرد ایشان او را نشناخته و باو گفتند چرا میگریی گفت بجهت موت شما و زوال این نعمت عظیم از شما گفتند علاج این چه باشد گفت خوردن درخت
خلد که موجب خلود جاودانیست و اشاره بدرخت کندم کرد گفتند ما را از ان نهی کرده اند چگونه بخوریم گفت این نه از ان است که شما را منع کرده اند و سوکند یاد کرد
که من درین امر نیکوخواه شمار امداد دارم از محض دولت خواهی شما را باین دلالت می کنم و چون ایشان کمان نداشتند که کسی بنام خدا سوکند دروغ خورد بنابر این
فریب خوردند و بسخن ابلیس بخوردن آن درخت مشغول شدند فَأَزَلَّهُمَا پس بلغزانیدن قدم آدم و حوا را الشَّیْطَانُ ابلیس بتلبیس عَنْهَا از ان درخت و
ایشان را دور کردانید از بهشت فَأَخْرَجَهُمَا پس بیرون کرد ایشان را و نسبت اخراج ایشان بشیطان از جهت آنست که بسبب شیطان اخراج ایشان شد
اکرچه بحقیقت حق تعالی آدم و حوا را بیرون کرد مِمَّا کَانَا فِیهِ از انچه بودند در ان مرتبه انواع نعمت و بدانکه بیرون کردن آدم و حوا از بهشت بر سبیل عقوبت
نبود بلکه بجهت مصلحت و حکمت بود که از بهشت بیرون آید و بدان سبب بتکلیف دنیا نقل نماید و مشقت و بلیت کشد تا موجب زیادتی مرتبه و درجه شود زیاده از ان
حال که در بهشت داشت همچنانکه بجهت مصلحت غنی را فقیر میسازد و صحیح را بیماری کردانند و آنکه حلهای بهشت را از ان نزع کرد بجهت آن بود که او را بوجه تفضل داده
بودند نه از روی استحقاق پس این نیز موجب موجب عقوبت او نبوده و نیز بدانکه بیرون آمدن آدم از بهشت ضروری بود اکرچه درخت کندم نمی خورد
زیرا که او را از برای زمین آفریده بودند خلیفة الله در ان بدلیل قوله تعالی إِنِّی جَاعِلٌ فِی الْأَرْضِ خَلِیفَةً لیکن اکر خروج او بی خوردن می کشد اسان تر می
بود و چون بعد از خوردن آن واقع شد بر او شاق تر نمود چنانکه آورده اند که چون آدم و حوا کندم تناول کردند لشکر بلا روی بایشان نهاده فی الحال تاج
از سر ایشان در افتاد و حلهای بهشت از بدن ایشان فرو ریخت و حوران و غلمان و رضوان که در ملازمت بودند فرار کردند ایشان برهنه و بیکس ماندند
و از خجالت برهنگی در پس درختان می شدند و عاقبت ببرک انجیر خود را بپوشانیدند و چون حکم شد که از بهشت بیرون روند آدم دست حوا کرفت و خواست
که از بهشت بیرون رود بسم الله الرحمن الرحیم بر زبان راند جبرئیل گفت ای آدم کلمه بزرگوار گفتی و رهایی باش که شاید حق تعالی ببرکت این نام بر شما ببخشاید
خطاب آمد که ای ... تا بیرون رود اکر من امروز بروی رحمت کنم بر کیش رحمت کرده باشم می خواهم که فردا آدم روی ببهشت نهد و هزاران هزار
از فرزندان خود همراه داشته باشد انگاه بر ایشان رحمت کنم تا رحمت من آشکارا کردد پس بحکمت این ایشان را از بهشت بیرون کردم وَقُلْنَا
ای آدم و حوا و ابلیس اهْبِطُوا فرو روید از بهشت بدنیا بَعْضُکُمْ در حالتی که برخی از شما لِبَعْضٍ عَدُوٌّ برخی دیگر را دشمنید چه ابلیس و ذریه
او دشمن آدم و ذریه او بند و بعکس عداوت اینها بجهت کفر و طغیان است و عداوت آنها بجهت ایمان و طاعت وَلَکُمْ فِی الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ و مر شما راست
زمین دنیا قرارگاه وَمَتَاعٌ و جای برخورداری و منفعت کرفتن إِلَىٰ حِینٍ تا هنگام رسیدن اجل شما یا تا وقت قیام قیامت آورده اند
که چون

که چون آدم و حوا بزمین آمدند حکم شد که ای آدم دست از حوا بدار و هر دو از یکدیگر مفارقت کنید و هر یک بجای دیگر روید پس آدم بسر کوه سراندیب
افتاد و حوا بر ساحل رود دریای هند در موضعی که آن را جده کویند آدم دویست سال بر سر کوه سراندیب می کریست ابن عباس روایت کند که هر کاه آدم
مندوب خود را یاد کردی بیهوش شدی و درین مدت چندان باران حسرت از ابر دیده بر زمین خجلت بارید که در دو رخسار مبارک او دو جوی شد
شبی آدم از بیداری بیهوش شد و جبرئیل آمد و سر او بر دامن خود کرفت در واقعه دید که حوا بر کنار دریا نشسته و میکرید و میکوید ای دوست من و همدم
یار من چونی آیا پوشیده یا برهنه بیداری یا در خواب او خواست که جوابش دهد ناکاه بخویش و هوش آمد و فغان و زاری در کرفت و چنان از درد بنالید
که جبرئیل علیه السلام بناله در آمد مناجات کرد که الهی بر این دو غریب فرو مانده رحمت کن خطاب آمد که آدم را بشارت ده که نزدیک رسید که
شب فراق بسر آید و ماه مراد از مشرق امید بر آید و در روایت اهل البیت آمده و در اکثر کتب مخالفین نیز مذکور است که حق تعالی آدم را بعد از آفریدن با آسمان
برد و بر ساق عرش چند شکل دید از نور بر صورت خود و نام هر یک بر بالای سر او نوشته گفت خداوندا پیش از من بر صورت من خلق نیافریده پس اینها
کیستند فرمود که فرزندان تو اکر نه غرض من وجود ایشان بودی ترا هرکز نیافریدی گفت پس اینها کرامی ترین بندکان تواند گفت آری این نامها را
یاد کیر که در وقت درماندگی بفریاد تو رسند آدم آن نامها را فرا کرفت چنانکه حق تعالی ازین خبر میدهد فَتَلَقَّىٰ آدَمُ پس فرا پیش آمد فرا کرفت و قبول نمود آن
مِنْ رَبِّهِ از پروردکار خود کَلِمَاتٍ سخنان با برکت و عظمت که آن نامهای آل عبا است و چون وقت قبول توبه رسید جبرئیل گفت ای آدم کو آن
نامها که بر ساق عرش نوشته دیدی فراموش کردی چون این بشنید دست برداشت و متوجه درکاه قاضی الحاجات شد و گفت بار خدایا بحق محمد و علی
و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام که توبه مرا قبول کن فَتَابَ عَلَیْهِ پس بازکشت حق تعالی برو بقبول توبه و پذیرفت إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِیمُ
بدرستی که حق تعالی اوست رجوع کننده است بقبول توبه بسیار بخشاینده و مهربان بر بندکان و حسن و قتاده و عکرمه و سعید بن جبیر کفته اند که آن کلمات اینست
رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا وَإِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَکُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِینَ و اصح آنست که خدای تعالی ببرکت حسن شفاعت آدم با آل عبا قبول
توبه او فرمود و معاذلی شافعی که از اکابر اهل سنت است و ابو عمر بن معدا آمد که از علمای ایشان است از ابن عباس نقل کرده اند پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود
که آدم نام من و علی و فاطمه و حسن و حسین را شفیع خود ساخت حق تعالی توبه او را قبول فرمود و بدانکه توبه انبیا و ائمه هدی علیهم السلام عبارتست از عزم بر عدم
ترک مندوب و پشیمان شدن از ترک او و توبه غیر ایشان عزم است بر ترک فعل حرام و پشیمانی از کردن معصیت و چون وسوسه شیطان سبب زیادتی
شقت است بنور ادای طاعت و آن موجب بسیاری ثواب بر عبادت از جهت حق تعالی ابلیس را با آدم و حوا بزمین فرستاد چنانکه فرمود قُلْنَا
اهْبِطُوا کفتیم ما که فرو روید مِنْهَا از بهشت یا طبقات آسمان جَمِیعًا همه شما بزمین فَإِمَّا یَأْتِیَنَّکُمْ پس اکر بیاید شما را خطاب با آدم و حوا است
و ذریه ایشان که در اصل انسان بودند یعنی ای مردمان اکر بیاید بشما مِنِّی از جانب من هُدًى دلالتی و بیانی که آن فرستادن پیغمبرانست و کتابها
فَمَنْ تَبِعَ پس کسانی که پیروی کنند هُدَایَ دلالت و بیان مرا و پیغمبر و کتاب بحلالت فَلَا خَوْفٌ پس هیچ ترسی نیست عَلَیْهِمْ بر ایشان از فرود
آمدن عقوبت و عذاب در دنیا و آخرت وَلَا هُمْ یَحْزَنُونَ و نه ایشان اندوهناک شوند از فوت آنچه مطلوب و مقصود ایشان است اکر
همه بمرادات خود خواهند رسید در هر دو سرا و ثواب کردار خود بر وجه کمال خواهند یافت و بعد از ذکر اهل ایمان و بیان ثواب ایشان در باره
کفار می فرماید وَالَّذِینَ کَفَرُوا و کسانی که کافر شدند و بپوشیدند حق را وَکَذَّبُوا بِآیَاتِنَا و بدروغ پنداشتند دلیلها و وحدانیت مرا

وتکذیب کردند او فرستادکان وکتابهای حق أُولَئِكَ آن کروه أَصْحَابُ النَّارِ اهل دوزخند هُمْ فِيهَا ایشان در آتش دوزخ خَالِدُونَ جاوید
ماندکان اند وبعد ازان ندا بیهود آن کرده وامر می کند ایشانرا به بیان کردن نعمتی که حق سبحانه بفضل خود با ایشان ارزانی داشته وبوفا کردن عهدهای حق
سبحانه که آن پیروی حق است ونظر کردن در معجزات خاتم الانبیا وبکتابی که باو نازل شده تا بآن ایمان آرند پس می فرماید یَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا
ای فرزندان یعقوب مراد یهود اند چه ایشان از نسل یعقوب اند یاد کنید نِعْمَتِيَ الَّتِي نعمتهای من آن نعمتهای که از محض جود وکرم خود أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ
انعام کردم بر شما مراد بیاد کردن وفکر کردن است وشکر کذاری آن کردن ونعمت محتمل بن است وبسیاری اموال وفرزندان ومنیت وجمعیت وکویند
مراد نعمتی است که حق تعالی به پدران ایشان داده بود که آن نجات آنها بود از فرعون وغرق شدن وعفو آنها را از کوساله پرستیدن بعد از توبه کردن
ویا مراد نعمت دریافتن زمان حضرت خاتم الانبیاست صلی الله علیه وآله وسلم یعنی شکر جمیع نعمتها کنید یا شکر نعمتهای پدران خود کنید با ایشان فخر مکنید ویا برین
ویا برین نعمت وجود با وجود حضرت محمد شکر نمائید وَأَوْفُوا بِعَهْدِي ووفا کنید بعهدی که من در شان پیغمبر آخر الزمان با شما بستم در توریة چون تعالی حضرت را
به بنی نابود پسندیده نا خوانده تعریف نموده یعنی وفا کنید با ایمان آوردن وبوحدانیت من وتصدیق کنید محمد صلی الله أُوفِ بِعَهْدِكُمْ ووفا کنم بعهد شما
بنیکوئی ثواب دادن وپاداش وفاداری کردن وَإِيَّايَ فَارْهَبُونِ واز من بترسید در شکستن این ووفا کردن بآن وَآمِنُوا بِمَا أَنْزَلْتُ وبکروید بانچه
فرو فرستاده ام از قرآن مُصَدِّقًا حالتی که آن قرآن تصدیق کننده است لِمَا مَعَكُمْ مر آنچیزی را که با شماست یعنی توریت مراد آنست که
قرآن موافق آنست در توحید ووعد ووعید ونعت رسول صلی الله علیه وآله وقصص پیشینیان وامر بعبادت وعدل در میان بندکان ونهی از معصیت وفحش
وَلَا تَكُونُوا وباید که نباشید أَوَّلَ كَافِرٍ بِهِ کروه کرویده بقرآن یعنی واجبست بر شما که اول کسی باشید که ایمان آورده باشد زیرا که شما نظر در معجزات
می کنید وعلم آن دارید وپیش از نزول آن مردمان را مژده میدادید بنزول آن وَلَا تَشْتَرُوا بِآيَاتِي ثَمَنًا قَلِيلًا وبهای اندک را بدل مکنید بآیتهای کتاب
من که توریت است مراد علمای یهود اند چون کعب بن اشرف وامثال او که هدیه وتحفه از یهود می کرفتند وآیات توریت را می کردانیدند ووصف پیغمبر
تغییر میدادند واز ابو جعفر صلوات الله علیه وآله منقولست که مراد علمای بنی اسرائیل اند چون حیی بن اخطب وکعب بن اشرف که هر سال کندم وجو ومیوها از
قوم خود می کرفتند واز پادشاهان هدیه اخذ میکردند ترسیدند که اکر تابع رسول صلی الله علیه وآله شوند از رسوم خود محروم مانند وبجهت این بر کفر خود مقرر شدند
بودند با آنکه میدانستند که حقیقت محمد حق تعالی ونود که آیات کلام مرا برسوم وهدیه بدل می کنید وَإِيَّايَ فَاتَّقُونِ واز من بترسید در بدل کردن
کتب ربانی بحطام فانی دنیا وَلَا تَلْبِسُوا الْحَقَّ وآنچه مسازید سخن درست را که توریت وانجیل است از صفات محمد بِالْبَاطِلِ بسخن ناحق که اختراع
می کنید بدستهای خود توریت می نویسید تا مشتبه یکدیگر نشود که میان حق وباطل فرق نتوان کرد وَتَكْتُمُوا الْحَقَّ ومی پوشید حق را که آن صفت محمد
مصطفی است وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ وحال آنکه شما میدانید که این آن پیغمبر است که در توریت بآن وعده داده شده است وبعد از منع ایشان ازین عمل
قبیح ایشانرا بارکان ایمان او می فرماید وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وبپای دارید نماز اهل اسلام را بروجهی که ایشان می کذارند وَآتُوا الزَّكَاةَ
وبدهید زکوات را بطریق مسلمانان وَارْكَعُوا مَعَ الرَّاكِعِينَ ورکوع کنید با رکوع کنندکان یعنی با جماعت مسلمانان وتخصیص رکوع بذکر جهة
آنست که در نماز یهود ان رکوع نیست پس بر سبیل توبیخ وسرزنش میفرماید أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ ایا می فرمائید مردمان را بنیکوئی
وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ وفراموش می کنید یعنی ترک میکنید نفسهای خود را وَأَنْتُمْ تَتْلُونَ الْكِتَابَ وحال آنکه شما می خوانید توریت را که در وصف

حزب

بہ بعمرات

بعمراسـ وو عمد بسم الله الرحمن الرحيم

۱۳ پیغمبرات ووعید بر عناد وترک نیکوئی ومخالف قول بعمل أَفَلَا تَعْقِلُونَ آیا پس عقل خود را کار نمی فرمائید بر قبح فعل تا باز ایستید از این آید در
شان بعضی از علمای یهود مدینه است که یاران خود را ترغیب میکردند بر انقیاد احکام شرع محمدی وخود بقبول اسلام نمی رفتند از انس مرویست که نبی
فرمود در شب معراج برجمعی بکذشتم که لبهای ایشانرا بمقراض می بریدند کفتم بجبرئیل که اینها کیستند کفت اینها واعظانند که در دنیا مردمانرا وعظ نیکوئی
می فرمودند وخود ترک آن میکردند وچون حق تعالی کفار را از کفر وعناد نهی کرد دعقب آن ایشانرا بطاعت امر نمود باین وجه که وَاسْتَعِينُوا
ویاری خواهید بر ما یحتاج خود بِالصَّبْرِ بشکیبائی کردن بر مشقت طاعت از ائمه هدی علیهم السلام وبعضی از علمای جمهور مرویست که مراد بصبر روزه است
که متضمن صبرست بترک مفطرات یعنی استعانت نمائید بر مقاصد دینوی واخروی خود بروزه داشتن وَالصَّلَاةِ وبنماز کذاردن تا حق تعالی بر
این کار اعظم کند اسلام شما را وبمرادات دنیا وآخرت رسانند وَإِنَّهَا وبدرستی که استعانت بصبر وصلاة لَكَبِيرَةٌ هر آینه بزرگ ودشوار است
واکثر برانند که ضمیر إِنَّهَا راجع است بصلوة یعنی نماز دشوار است برهمه کس إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ مکر بر ترس کاران خروشان از ترس حق تعالی وآرام یافتکان
بطاعت وآنها مؤمنانند از مجاهد نقل است که چون مؤمنان متیقن اند برسیدن ثواب وطاعت ومرتبه بلند که در بهشت نامزد ایشان است عبادت
برایشان دشوار نماید همچنانکه در صفت ایشان می فرماید الَّذِينَ آن مؤمنان وترس کاران کسانی اند که يَظُنُّونَ توقع دارند یا ظن که بمعنی یقین است
چه در کلام عرب اطلاق ظن بآن بسیار است یعنی یقین میدانند که أَنَّهُمْ مُلَاقُو رَبِّهِمْ آنکه بدرستی که ایشان رسنده کانند بوعده پروردکار خویش
وَأَنَّهُمْ وآنکه بدرستی که ایشان إِلَيْهِ رَاجِعُونَ بسوی رحمت پروردکار وپاداش عبادت خود باز کردندکانند بعد ازان بجهت تاکید ومبالغه
بار دیکر به بنی اسرائیل بیاد کردن نعمت امر می فرماید یَا بَنِي إِسْرَائِيلَ ای فرزندان یعقوب اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي یاد کنید نعمتهای مرا که أَنْعَمْتُ
عَلَيْكُمْ انعام کردم بر شما وَأَنِّي واینرا یاد کنید که بدرستی که من فَضَّلْتُكُمْ تفضیل کردم آبا واجداد شما را عَلَى الْعَالَمِينَ
عليكم انعام کردم بر شما وانی
بر عالمیان که در روزکار ایشان می بودند وآن در عهد موسی بود ودر زمانی که بعد ازو بود چه حق تعالی ایشانرا بجهة علم وایمان وعمل صالح بزرکوار کردانید
بعضی را پیغمبر وپادشاه عادل ساخت واولاد ایشان متابعت پدران نکردند بکفر ومعصیت مشغول شدند پس در تهدید ایشان میفرماید که وَاتَّقُوا يَوْمًا
وبترسید از حساب وعذاب روزی که دران روز لَا تَجْزِي نَفْسٌ حق کذاری نتوانند نمود وبهیچ نفس مؤمن عَنْ نَفْسٍ از نفس کافر شَيْئًا
واندک چیزی را از حقوق مردمان که در ذمه او بوده باشد یا کفایت نکند هیچ شخص از هیچ کس چیزی از عذاب را وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا وفرا کرفته نشود ازان
نفس عَدْلٌ جزائی که عوض خود بدهد برای کشیدن عذاب از رفع عذاب خود وَلَا هُمْ يُنْصَرُونَ ونه ایشان دران روز یاری داده شوند
یعنی در رفع عذاب هیچکس نصرت ایشان ندهد مراد باین آیه کفارند چه نزول آن بجهت رد قول ایشان است که می کفتند که پدران ما که انبیا اند شفیعان
ما باشند در روز آخرت ومؤمنان درین حکم داخل نیستند زیرا که بحدیث متواتر ثابت شده که حضرت پیغمبر ما فرموده که ذخیره کرده ام شفاعت خود را
برای اهل کبایر از امت خود ونیز فرموده که مرا در روز قیامت اول شفاعت دهد حق تعالی پس شفاعت کنم واهل مرا نیز رخصت شفاعت دهند تا اعوان
کناه کار را شفاعت کنند ونیز آنحضرت فرموده که کمترین مؤمنان در شفاعت کردن کسی باشد که در حق چهل کس از برادران مؤمن خود شفاعت
کند که هریک از ایشان سزاوار دوزخ بوده باشند ونیز بجهت تذکیر نعمت بر بنی اسرائیل میفرماید وَإِذْ نَجَّيْنَاكُمْ ویاد کنید ای بنی اسرائیل
ونیز یاد کنید که رها دادیم شما را مراد اجداد ایشان است پس برهمه فرزندان منت نهاده زیرا که وصول نعمت بر پدران موجب سرافرازی فرزندان است پس ای

فرزندان یعقوب یاد کنید این نعمت را که ما خلاصی دادیم شما را مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ از متعلقان فرعون يَسُومُونَكُمْ می‌رسانیدند

وعذاب میکردند سُوءَ الْعَذَابِ سخت‌ترین و بدترین عذاب پس در بیان این عذاب می‌فرماید يُذَبِّحُونَ أَبْنَاءَكُمْ می‌کشتند پسران شما را

در طفولیت وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ و باقی می‌گذاشتند دختران شما را تا بهار بندگان خود سازند و با ایشان مقاربت کنند و خدمت فرمایند

و نیز بعضی گلکاری و خشت‌کاری و جمعی دیگر حفاری و برخی دیگر که صلاحیت خدمت نداشتند جزیه بر ایشان نهاده بودند و سبب کشتن پسران

آن بود که فرعون خوابی دیده بود که در میان بنی اسرائیل پسری متولد شود که هلاک و خرابی ملک او بر دست آن پسر بود در مجمع آورده که فرعون از این خواب

شده و کاهنان را بخواند و این خواب را بر ایشان عرض کرد ایشان گفتند که پسری از بنی اسرائیل متولد شود که هلاک تو بر دست او باشد فرعون قابلها را بر زنان

حامله گماشت تا هر پسری که متولد می‌شد می‌کشتند وَفِي ذَٰلِكُمْ و در این کشتن پسران و خدمت فرمودن دختران شما و آزار کردن همه شما را بر کارها سخت بَلَاءٌ

محنتی و آزمایشی بود شما را مِنْ رَبِّكُمْ عَظِيمٌ از جانب پروردگار شما که بزرگ و بی‌نهایت بوده آورده‌اند که فرعون عمران را نمی‌گذاشت که بخانه رود بجهت خوف

آنکه مبادا با زن خلوت کند و از او پسری متولد شود و شبی فرعون در کوشک خوابیده بود و عمران نزد او در خواب بود چون از خواب بیدار شد دید که زوجه او

حاضر شده متعجب شد گفت چگونه اینجا آمدی همه درها بسته و پاسبانان نشسته گفت من خودی خود اینجا نیامدم عمران دانست که از جانب خدای تعالی است

پس بر بالین فرعون با او خلوت کرد و فرشته که بفرمان خدای تعالی او را آورده بود باز بخانه بردش و چون حامله شد حق تعالی آن زن را از نظر غمازان پوشانید

تا که موسی متولد شد گماشتگان آمدند تا تفحص نمایند کند مادر موسی از ترس موسی را در تنور نهاد و سر تنور را بپوشانید و بگریخت خواهر او که خاله موسی بود از بی‌خبری

آتش در تنور نهاد که نان پزد وقتی که زبانه آتش از تنور بهوا رفت کسان فرعون در رسیدند همه جا تجسس کردند و مادر موسی را پیدا کردند و از پسر اثری نیافتند

بر سر تنور رفتند آتشی عظیم از آن بر می‌آمد و بعد از تفحص جمیع خانه فرعون را خبر دادند که غلط بعرض رسانیده‌اند خوشحال شد چون مادر موسی بر سر تنور آمد و دید

آتش بدید آتش در نهادش افتاد و چون در تنور نگریست دید که موسی با آتش بازی می‌کند دانست که در ضمن این سری است پس موسی را برگرفت و در خفیه تربیت

می‌کرد و تتمه این حکایت در موضع خود مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی بعد از آن نعمتی دیگر بیاد ایشان میدهد و می‌فرماید که وَإِذْ فَرَقْنَا بِكُمُ الْبَحْرَ و یاد کنید این را

نیز که چون بشکافتیم بجهت شما دریای قلزم را در وقتی که از فرعون می‌گریختید و دریای در پیش شما بود و لشکر دشمن در عقب شما می‌آمدند فَأَنْجَيْنَاكُمْ پس برهانیدیم

شما را از ضرر ایشان وَأَغْرَقْنَا و بآب فرو بردیم آلَ فِرْعَوْنَ کسان فرعون را وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ و حال آنکه شما می‌نگریستید بدریا که چگونه کافران

می‌شد و بفرعونیان نگاه میکردید که چگونه غرق می‌شدند بفرو آمدن دریا بر سر ایشان و با جسدهای ایشان که دریا از آن کنار می‌انداخت تفصیل این حکایت

ان شاء الله آیات مذکور خواهد شد وَإِذْ وَاعَدْنَا مُوسَىٰ و نیز یاد کنید وقتی که وعده داده بودیم موسی را برای دادن کتاب تورات أَرْبَعِينَ لَيْلَةً چهل

شبانه روز یعنی گفتیم که بعد از انقضای مدت چهل روز که تمام ماه ذی قعده بود و ده روز از ذی حجه تورات را بتو دهیم پس موسی بامر خدا با بعضی از خواص متوجه

کوه طور شد تا حق تعالی تورات را باو دهد ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ بعد از آن فرا گرفتید گوساله را بخدایی مِنْ بَعْدِهِ از پس رفتن موسی بطور وَأَنْتُمْ ظَالِمُونَ

و شما ستمکاران بودید بجهت شرک آوردن و باعث این امر سامری بود چنانکه در موضع خود معلوم گردد ثُمَّ عَفَوْنَا عَنْكُمْ پس عفو کردیم و در گذرانیدیم

از شما بعد از توبه شما و هلاک نکردیم شما را مِنْ بَعْدِ ذَٰلِكَ از پس گوساله پرستیدن شما لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ شاید شما شکر کنید خدا را بر نعمت

تو و بعبادت او مشغول شوید بعد از آن بیان نعمت دیگر کند بر ایشان وَإِذْ آتَيْنَا مُوسَى و یاد کنید آنرا که دادیم موسی را الْكِتَابَ وَالْفُرْقَانَ

و کتاب

14 وکتاب تورات و حجتی و دلیلی جدا کننده میان حق و باطل و آن معجزات بود لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ شاید که شما راه راست یابید یعنی باراده آنکه شما

هدایت یابید بتدبر در تورات و تفکر در معجزات و اکثر برآنند که مراد بفرقان تورات است چه تورات هم کتاب و هم فرق کننده میان حق و باطل

وَإِذْ قَالَ مُوسَىٰ و یاد کنید وقتی را که موسی گفت بعد از فرا گرفتن تورات و باز گشتن از طور لِقَوْمِهِ مر گروه خود را یعنی آنها که بگوساله پرستیدن

مشغول شده بودند يَا قَوْمِ ای گروه من إِنَّكُمْ ظَلَمْتُمْ أَنْفُسَكُمْ بدرستی که شما ستم کردید بر نفس خود بِاتِّخَاذِكُمُ الْعِجْلَ بفرا گرفتن

شما گوساله را بخدایی فَتُوبُوا پس باز گردید بتضرع و توبه کنید از قبیح و رجوع نمایید إِلَىٰ بَارِئِكُمْ بسوی آفریدگار خود که بریست از نقص و عیب

و بیافریدن چیزها در خلق کنید از قبیح و رجوع کنید قوله تعالی مَا تَرَىٰ فِي خَلْقِ الرَّحْمَٰنِ مِنْ تَفَاوُتٍ فَاقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ پس بکشید نفسهای خود را یعنی

یکدیگر را بکشید که قبول توبه شما موقوف بر این ذَٰلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ این کشته شدن بهتر است مر شما را از زندگانی دنیا عِنْدَ بَارِئِكُمْ

نزد آفریدگار شما چه این موجب پاکیزگی شما است از کفر و شرک و سبب رسیدن شما بحیات جاودانی و سرور ابدی آورده‌اند که بعد از این حکم بنی اسرائیل

بفرموده موسی غسل میت کردند و کفن پوشیدند و بصحرا رفتند و بزانو در آمده و سرها در پیش افکندند و هارون با دوازده هزار مرد که بر دین موسی ثابت

و راسخ بودند شمشیرها را کشیدند و بقتل ایشان مشغول شدند و حق تعالی ابری تاریک بر سر ایشان بداشت تا جهان تاریک شد تا شفقت و رحم

ایشان را از کشتن خویشان باز ندارد پس خویشان و اقربا یکدیگر را می‌کشتند حتی پدر پسر را و پسر پدر را تا آنکه از اول روز تا غروب هفتاد هزار از ایشان را

بکشتند و بعد از آن موسی و هارون زار زار بر ایشان رحم آمد بگریستند و بدرگاه باری تعالی از روی تضرع و زاری بنالیدند که بار خدایا بنی اسرائیل تمام کشته شدند

و این بقیه را ببخش و حق تعالی اجابت کرد تاریکی را فرو نشاندند چون موسی کشتگان را بنظر در آورد هفتاد هزار بودند غمگین شد حق تعالی فرمود

که ای موسی کشنده ایشان مجاهدانند و کشته شده ایشان شهید هر دو را به بهشت خواهم برد پس باین حاصل می‌فرماید که چون فرمان حق تعالی را

بجا آوردند فَتَابَ عَلَيْكُمْ پس رجوع کرد خدای بر شما بمغفرت و قبول توبه إِنَّهُ هُوَ بدرستی که اوست و نه غیر او التَّوَّابُ بسیار باز گردنده

بشما بعفو و قبول توبه الرَّحِيمُ بسیار مهربان بر توبه کاران آورده‌اند که چون بنی اسرائیل بعد از قتل بوحدانیت حق تعالی اعتراف کردند و

حق تعالی با موسی خطاب کرد که بار دیگر بمناجات آی جمعی از بنی اسرائیل را با خود بیار تا عذر گناهی که کرده‌اند از پرستش گوساله بخواهند

و بشرف کلام من مشرف شوند موسی هفتاد کس از بنی اسرائیل اختیار کرد و ایشان را همراه بکوه طور آورد و موسی خواست که مناجات کند حجابی میان او و آن هفتاد کس

پیدا گشت ایشان در بیرون حجاب ماندند و حق تعالی با موسی سخن بامر و نهی و وعظ و نصیحت کرد و ایشان آنرا می‌شنیدند پس خطاب بایشان کرد که منم

خدای که جز من خدایی نیست و خداوند زمین منم که ام و شما را از مصر بیرون آوردم مرا بپرستید و غیر مرا پرستش مکنید چون موسی از مناجات فارغ شد

و آن حجاب زایل شد با ایشان گفت کلام حق شنیدید گفتند آوازی شنیدیم اما ندانستیم که گوینده آن خدا بود یا شیطان تا خدا را معاینه نبینیم باور نکنیم

که کلام خداست چون این گفتند آتش از آسمان بیامد و همه را بسوخت وَإِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَىٰ و یاد کنید آنرا که گفتید یعنی هفتاد تن از بزرگان شما که با موسی بکوه

طور رفته بودند که یا موسی لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ ای موسی باور نداریم مر ترا که می‌گویی این سخن که در پس حجاب شنیدیم سخن خداست حَتَّىٰ نَرَى اللَّهَ

تا وقتی که ببینیم و بینیم خدا را جَهْرَةً یعنی ظاهر یا آشکارا و برو فَأَخَذَتْكُمُ الصَّاعِقَةُ پس فرا گرفت بزرگان شما را آتشی که از آسمان فرود

آمد بجهت عناد و انکار و طلب امر محال وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ و شما می‌نگریستید یعنی بزرگان شما نگاه می‌کردند بآن آتش که بایشان رسید گویند که باو

مهیب جاعتی می شد هلاک شده و حاصل که ایشان بعد از مردن یکشبانه روز در آن بیابان افتاده بودند و موسی بیهوش بود چون باخود آمد متحیر و پریشان می
گفت بار خدایا بنی اسرائیل را چه کویم و چون از احوال ایشان پرسند چه جواب دهم حق تعالی ایشان را زنده ساخت چنانکه می فرماید ثُمَّ بَعَثْنَاكُمْ
پس برانگیختیم و زنده کردانیدیم شما را مِنْ بَعْدِ مَوْتِكُمْ پس از مردن بصاعقه لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ تا باشد که سپاس داری کنید مر حق تعالی را
بر زنده کردانیدن چه زنده کردانیدن اصل نعمت تا بعد از زندگی بعبادت مشغول شوید و مرویست که در وقتی که موسی بنی اسرائیل را گفت که به بیت
المقدس روید و با جباران و کردنکشان انجا حرب کنید ایشان امتناع کردند حق تعالی بر ایشان غضب کرد مدت چهل سال ایشان را در تیه که بیابانی
بود هموار و مسافت پنج فرسخ در پنج فرسخ بود سرگردان کرد و ایشان درین مدت در گرمای آن بیابان و تاب آفتاب ایذا می یافتند هر گاه از آن موضع
رحلت می کردند تا شب می رفتند چون نگاه می کردند باز خود را در همان موضع میدیدند که حلقه کرده بودند از غم بیقرار و زاری از موسی درخواستند
تا از خدای تعالی بخواهد تا ایشان را سایه کرامت کند تا از حرارت آفتاب ایمن شوند حق تعالی ابری سفید تنک که نمی بارید و بادی خنک از آن
می آمد بر سر ایشان بداشت چون در زیر آن استراحت کردند گفتند ای موسی اگر از گرما آسایش یافتیم اما طعام نداریم تا بآن سد رمق خود کنیم حق تعالی
امر کرد ببار آن ابر تا بجای باران ترنجبین و مرغ سمانی بر ایشان بباراند چنانکه می فرماید وَظَلَّلْنَا عَلَيْكُمُ الْغَمَامَ و سایه ساختیم ابر را بر شما تا از
حرارت آفتاب ضرر نیابید وَأَنْزَلْنَا عَلَيْكُمُ الْمَنَّ و فرستادیم در آن بیابان برای شما ترنجبین را وَالسَّلْوَىٰ و مرغ سمانی را و آن
مرغی بود از گنجشک بزرگتر و از کبوتر خردتر و ترنجبین مانند برف از اول طلوع صبح تا بر آمدن آفتاب بر ایشان می بارید و باد جنوب را امر فرمود تا مرغ سمانی
برای ایشان بریان می ساخت و در بعضی تفاسیر آمده که آن مرغان بر شاخهای گیاه نشستندی نغمهای خوش سرائیدندی پس بادی بر ایشان وزیدی
پرهای ایشان بریختی و فی الحال بریان شدندی و بی پر و استخوان شدندی پس گفتیم ایشان را كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ از پاکیزهای آنچه
روزی کردیم شما را و آنرا برای فردا ذخیره مکنید و ایشان خلاف آن کرده ذخیره می نهادند و همه متعفن میشد وَمَا ظَلَمُونَا و ستم نکردند بر ما بدین نافرمانی
وَلَٰكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ و لیکن بودند که بنادانی خود ستم بر نفسهای خود کردند یعنی برزاقی خدای تعالی اعتماد نکردند ذخیره آن میکردند و ناسپاسی میکردند
بجهت آن از ثواب ابدی یا ازین نعمت محروم ماندند پس ضرر آن جز بنفسهای خودشان راجع نشود و بعد از مدت چهل سال که در آن بیابان متحیر و سرگردان
بودند بحکم الهی شد که در شهر مقدس داخل شوند چنانکه می فرماید وَإِذْ قُلْنَا و یاد آورید که چون گفتیم شما را ادْخُلُوا هَٰذِهِ الْقَرْيَةَ در آیید درین دیه یعنی بیت
المقدس فَكُلُوا مِنْهَا پس بخورید ازین دیه یعنی از میوها و طعامهای آن حَيْثُ شِئْتُمْ هر جا که خواهید و هر چه اراده کنید رَغَدًا خوردنی فراخ بی سیاق
ادْخُلُوا الْبَابَ و در آیید بدری از درهای این دیه و از آن باعث دربود سُجَّدًا در حالتی که سجده کننده باشید برای شکرگذاری حق سبحانه برای آنکه شما را
از آن بیابان برهانید و از آن سرگردانی خلاص کرد وَقُولُوا حِطَّةٌ و گویید که بار خدایا درخواست ما از خطاهات و آن استغفار ایشان بود یعنی
بیامرز ما را و بیفکن از گناهان ما را نَغْفِرْ لَكُمْ بیامرزیم ما شما را خَطَايَاكُمْ گناهان شما را ببرکت سجده و دعا وَسَنَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ و زود
باشد که زیاده کنیم نیکوکاران را از ثواب ایشان فَبَدَّلَ الَّذِينَ پس بدل کردند و بکردانیدند آنانکه ظَلَمُوا ستم کردند بر نفس خود آن کلمه استغفار را که با آن
مأمور شده بودند قَوْلًا غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ بگفتار غیر آنچه گفته شده مر ایشان را یعنی حق تعالی فرموده بود که بگوئید حطة ایشان گفتند حنطة یا حطا سمقاثا
یعنی گندم سرخ مراد آنست که توبه و استغفار را بدل کردند بآنچه مطلوب ایشان بود از تمتعات دنیا با وجود این چون ایشان را گفتند که ازین در سجده درروید

تا پشت

تا پشت شان خم شود برای تواضع و فروتنی برای خدای تعالی ایشان یعنی در های فراخ در رفتند و راه بگردانیدند فَأَنْزَلْنَا پس فرو فرستادیم عَلَى الَّذِينَ
ظَلَمُوا بر آنانکه ستم کردند بتغییر گفتار و کردار رِجْزًا عذابی و عقوبتی مقدر را مِنَ السَّمَاءِ از آسمان بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ بسبب آنچه بودند که
بیرون میرفتند از فرمان ما مرویست که مراد از رجز طاعون است چه در روایت واقع شده که در یکساعت بیست و چهار هزار و بروایتی هفتاد هزار از ایشان
بمردند آورده اند که چون بنی اسرائیل در تیه من و سلوی بخوردند تشنه شدند هفتاد هزار مرد از ایشان زبان بالعطش العطش بگشودند و نزد موسی آمدند و
و از موسی طلب آب کردند کما قال الله تعالی وَإِذِ اسْتَسْقَىٰ مُوسَىٰ و یاد کنید آنرا که چون موسی آب خواست از ما لِقَوْمِهِ برای گروه خود که بعد از من و
سلوی تشنه شده بودند فَقُلْنَا اضْرِبْ بِعَصَاكَ پس گفتیم ما مر او را که ای موسی بزن بعصای خود که از شعیب بتو رسیده الْحَجَرَ سنگ معین را و آن
سنگی بود مربع بزرگی سر آدم که حق تعالی از بهشت بموسی فرستاده بود یا از زمین طور برداشته بود و گویند که آدم آنرا از بهشت آورده بود و بمیراث
بشعیب رسیده شعیب آنرا با عصا بموسی داده بود و در تفسیر اهل البیت علیهم السلام مذکور است که چون از موسی آب خواستند موسی دست بدعا برداشت
گفت الهی بحق محمد سید الانبیاء و علی سید الاوصیاء و فاطمه سیدة النساء و بحق الحسن سید الاولیاء و بحق الحسین سید الشهداء و بحق عترتهم و خلفاهم سید الازکیا
که آب ده این بندگان جگر تشنه را حق تعالی وحی نمود که ای موسی عصا را بر سنگ زن فَانْفَجَرَتْ مِنْهُ پس شکافته شد و روان گشت از آن سنگ اثْنَتَا
عَشْرَةَ عَيْنًا دوازده چشمه بعدد دوازده سبط بنی اسرائیل قَدْ عَلِمَ بدرستی که دانست كُلُّ أُنَاسٍ هر یک از مردمان یعنی
هر سبطی از دوازده سبط مَشْرَبَهُمْ آبشخور خود یعنی چشمه خود را که از آن آب آشامیدندی از ابوبکر دراق روایتست که از آن سنگ دوازده چشمه آب عذب بیرون
آمدی و چون از آن مستغنی شدندی دیگر باره عصا بروی زدی منقطع شدی و هر روز ششصد هزار مرد از آن آب دادی غیر از چهارپایان حاصل که هر
جدول آب از آن دوازده مخصوص سبطی بود از دوازده سبط و گفتیم ایشان را كُلُوا وَاشْرَبُوا مِنْ رِزْقِ اللَّهِ و بخورید و بیاشامید از روزی که خدای
بی رنج و تعب بشما داده از من و سلوی و آن چشمها وَلَا تَعْثَوْا و از حد در مگذرید فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ در زمین در حالتی که تباه کار باشید و
آورده اند که حق تعالی نعمت من و سلوی و آب چشمها بر بنی اسرائیل کرامت کرد و ایشان ناسپاسی کرده و چیزهای دیگر طلب کردند وَإِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَىٰ
و یاد کنید که چون گفتید که ای موسی لَنْ نَصْبِرَ هرگز صبر نتوانیم کرد عَلَىٰ طَعَامٍ وَاحِدٍ بر یک طعام که من و سلوی است اگر چه دو طعام بودند اما هر دو را
در هم سرشته یکی میکردند فَادْعُ لَنَا رَبَّكَ پس بخوان از برای ما پروردگار خود را يُخْرِجْ لَنَا بیرون آورد و موجود سازد برای ما مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ
از آنچیزی که میرویاند زمین مِنْ بَقْلِهَا از تره ها و سبزیهای زمین وَقِثَّائِهَا از خیار و بادرنگان وَفُومِهَا و از سیر آن وَعَدَسِهَا وَبَصَلِهَا
از عدس و پیازان چون از موسی این را درخواستند قَالَ گفت موسی باذن حق تعالی بعد از دعای موسی گفت از روی انکار و تعجب أَتَسْتَبْدِلُونَ
الَّذِي آیا بدل می کنید آنچیزی را که هُوَ أَدْنَىٰ آن فروتر و زبونتر است بِالَّذِي هُوَ خَيْرٌ باچیزی که آن بهتر و نیکوتر است چون ترنجبین و
گوشت مرغ که در لذت و نفع و عدم احتیاج بهتر است از آن چیزها چون ادنی را بر اعلی اختیار کردید اهْبِطُوا مِصْرًا فرو روید ازین تیه در شهری از
شهرهای ارض مقدس یا بشهر مصر روید که شهر فرعون است فَإِنَّ لَكُمْ پس بدرستی که در آن شهر شما راست مَا سَأَلْتُمْ آنچه خواسته اید از آن
ترها وَضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذِّلَّةُ و بجهت کفران نعمت زده شد یعنی لازم گشت خواری بر ایشان بجزیه دادن وَالْمَسْكَنَةُ و درویشی و بیچارگی
که هر چند توانگر باشند خود را در زی بی نوائی و احتیاج بخلق نمایند از ترس آنکه مبادا جزیه را بر ایشان افزون سازند وَبَاءُوا بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ سا

شمی از خدای تعالی یعنی سزاوار خشم باشند ذلک بانهم یعنی سبب آن بود که ایشان کانوا یکفرون بودند که کافر می شدند بآیات الله
بآیتهای خدای عز و جل یعنی معجزات او که بموسی عطا کرده بود و بآیات تورات که متضمن نعت حضرت پیغمبر بود ویقتلون النبیین و می کشتند پیغمبران را چون
زکریا و یحیی و شعیب و غیر از ایشان از انبیا بغیر الحق ناحق و ناروا اگر چه می دانستند که چیزی که موجب قتل باشد از انبیا صادر نشده بود آنهارا می
کشتند که باعث قتل ایشان حب دنیا و ریاست بود ذلک بما عصوا آن مذلت و مسکنت و غضب الهی سبب آن بود که عاصی شدند در فرمان خدای
وکانوا یعتدون و بودند که در می گذشتند و از احکام خدای تعالی می گذرانیدند بر وجهی که در خبر آمده که در یک بامداد هفتاد هزار را کشتند در وقت نماز
در همان روز در جای موضع تره فروختند ابو هریره از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که یهودان بعد از موسی مدت پانصد سال اختلاف کردند و هر فرقه
طریقی اختیار کردند بعد از عیسی مدت دویست سال بعد از ان می فرماید که ان الذین آمنوا بدرستی که آنانکه از روی نفاق اظهار ایمان کردند یعنی بمجرد زبان
اقرار کردند بایمان نه باعتقاد و بدل والذین هادوا و کسانی که یهود شدند والنصاری و گروه ترسایان والصابئین و آنها که از دین کفر
یعنی از ادیان کفار گرایند کاسند و یا کسانی که از هر دین چیزی فرا گرفته اند باین وجه که ملایکه را پرستند و زبور می خوانند و در نماز روی بکعبه می آرند و گویند که
ایشان ستاره پرستند بر هر تقدیر این گروه مذکوره من آمن بالله و هر کدام گرویدند بخدای یعنی باخلاص تمام بخدا و صفات ثبوتی و سلبی او تصدیق کردند
به نبوت محمد ص اقرار نمودند باعتقاد و بدل والیوم الآخر و گرویدند بروز بازپسین که قیامت و متعلقات آن وعمل صالحا و کردند کارهای
شایسته فلهم اجرهم پس مر ایشان راست مزد ایشان و عمل صالح عند ربهم نزد پروردگار ایشان ولا خوف علیهم و ترسی نباشد بر ایشان از عذاب
ولا هم یحزنون و نباشد که ایشان اندوهگین شوند بفوت و نقص و پاداش و بعد از ذکر کفر بنی اسرائیل خطاب با ایشان کرده واذ اخذنا و یاد کنید
ایشان آن را که فرا گرفتیم از شما میثاقکم پیمان شما را بمتابعت موسی و عمل باحکام تورات که از جمله آن این آیه بود که شرک مکنید بخدا و بهمه پیغمبران و کتابهای
بگروید و امرهای او را گردن نهید و از منهیات او دور شوید ورفعنا فوقکم الطور و برداشتیم بر زبر شما کوه را تا آن پیمان را قبول کنید و سبب
آن بود که بنی اسرائیل بعد از نزول تورات سرکشی آغاز کردند و احکام او را قبول نکردند حق تعالی امر نمود جبرئیل تا کوهی از کوههای فلسطین که آن را طور گفتندی
بمقدار لشکرگاه ایشان بطول و عرض یک فرسخ در یک فرسخ برکنده بالای سر ایشان بداشت بمقدار قامت مردی و در پیش ایشان آتشی افروخته و در عقب دریائی حایل
پدید آمد چون گریزگاه ندیدند بتضرع و زاری بروی در افتادند و نیمه روی بر زمین نهادند و نیمه دیگر بگوشه چشم می نگریستند از ترس آنکه مبادا بر سر ایشان
فرود آید و از آن نجات گذایشان بر یکنیمه روست و گفتیم ایشان را از آن حال خذوا ما آتیناکم فرا گیرید آنچه دادیم شما را از احکام تورات بقوة
بجدی تمام و جهدی قوی که هیچ شک در آن راه نیابد واذکروا و فراموش مکنید و پیوسته تفکر نمایید ما فیه و آنچه در وست از ثواب و عقاب و عمل
بمضمون آن کنید لعلکم تتقون تا باشد که شما بپرهیزید از ناشایستگی که انواع معاصی است ثم تولیتم پس روی بگردانیدید از وفای بآن عهد من بعد
ذلک از پس فرا گرفتن و قبول کردن آن را بر حد تمام فلولا فضل الله علیکم پس اگر نه فضل و بخشایش خدا بودی بر شما ورحمته و بخشایش او بسبب
توفیق دادن شما را و با بوجود محمد صلی الله ع که شما را بحق دعوت کرده و رات نمود لکنتم من الخاسرین هر آینه می بودید شما از جمله زیانکاران و تاوان
دکان و در خطاب کرده با ایشان می فرماید که ولقد علمتم الذین و هر آینه بدرستی که میدانسته اید احوال آنان را که اعتدوا منکم از جهد
زمان در گذشتند از قوم شما در هر شهری که فی السبت در حکم روز شنبه که منع کرده بودیم که در آن روز صید ماهی کنند و از صبح تا شام عبادت کنند ایشان

درآن روز بحیله ماهی

[illegible] ماهی گرفتند [illegible] در روز شنبه همه ماهیان [illegible] می باشند و بر روی آب [illegible] می کردند از ایمن بودند [illegible]
روز با ایشان [illegible] کسی مزاحم ایشان نمی شد [illegible] چون روز یکشنبه [illegible]
همه پنهان شده و از ایشان کسی اثری ندیدی تا شنبه دیگر این حال بر ایشان شاق بود و آخر حیله کردند [illegible] روز جمعه آب دریا
در آن می گشادند و بهر روز شنبه آن حوضها پر از ماهی میشد و ایشان در آخر روز آب را می بستند تا ماهیان بدریا نروند و در روز یکشنبه آنها را صید می کردند
و می گفتند که ما روز یکشنبه ماهی می گیریم و مخالفت امر خدا نکنیم و در آن شهر هفتاد هزار مرد بودند و چون مدتی بر این بر آمد مردمان دلیر شده روز شنبه نیز
بصید ماهی مشغول شدند و هر چند صلحای ایشان منع می کردند باز نمی ایستادند و آخر داود علیه السلام بر ایشان دعا کرد و حق تعالی همه را مسخ کرد بصورت بوزینگان
کما قال تعالی فقلنا لهم پس گفتیم مر ایشان را کونوا قردة باشید بصورت بوزینگان خاسئین رانده شدگان و خوار گشتگان فجعلناها پس
گردانیدیم مسخ و عقوبت ایشان را نکالا لما بین یدیها عبرتی و اعتباری مر آنها را که پیش از ایشان بوده اند وما خلفها و آنها که پس ایشان پیدا شدند
چه مسخ شدن ایشان مذکور بوده در کتب پیشینیان قصه آن مشهور در میان پیشینیان و یا آنکه مراد بما بین یدیها مردمانی بودند که هم عصر ایشان بودند یعنی
عبرتی برای مردمان زمان ایشان و کسانی که بعد از ایشان بودند وموعظة للمتقین و پندی مر پرهیزکاران را از قوم ایشان یا برای هر کس که بپرهیزد از این
نوع معصیت واذ قال موسی و نیز یاد کنید وقتی که گفت موسی لقومه مر گروه خود را وقتی که در میان خود کشته یافته بودند عامیل نام شخصی را و نخواستند که قاتل
او معلوم گردد ان الله یأمرکم بدرستی که خدای تعالی می فرماید شما را ان تذبحوا بقرة آنکه بکشید گاوی را قالوا گفتند قوم موسی از روی
استبعاد أتتخذنا هزوا آیا فرا می گیری ما را استهزاء اهل سخریه یعنی با ما سخریه می کنی چه ما از تو می پرسیم که عامل را که کشته و تو می گویی که گاوی بکشید قال اعوذ بالله
گفت موسی که پناه میگیرم بخدا ان اکون من الجاهلین از آنکه باشم از نادانان زیرا که سخریه در این حال محض نادانی است و چون جد موسی را بدانستند
قالوا ادع لنا یعنی گفتند بخوان یعنی سؤال کن ربک پروردگار خود را یبین لنا تا بیان کند برای ما ما هی چیست حقیقت آن گاو یعنی چه صفت
دارد قال انه یقول گفت موسی که بدرستی که میگوید خدا انها بقرة لا فارض ولا بکر بدرستی که آن گاویست عوان بین ذلک وسط میان
پیری و جوانی فافعلوا ما تؤمرون پس بکنید آنچه فرموده می شوید قالوا گفتند بار دیگر ادع لنا ربک بخوان برای ما پروردگار خود را یبین لنا
تا ظاهر و هویدا سازد برای ما ما لونها چیست رنگ آن گاو قال انه یقول گفت موسی میگوید خدا انها بقرة بدرستی که آن گاویست صفراء زرد رنگ
فاقع لونها در غایت زردی رنگ آن بر وجهی که تسر الناظرین شاد گرداند از خود نظر کنندگان را و چون شبهه اشتباه ایشان باقی بود بار تکرار سوال کردند بار دیگر
قالوا ادع لنا گفتند بخوان از برای ما ربک پروردگار خود را یبین لنا تا آشکارا کند برای ما ما هی که چه کاریست آن گاو کار کننده است یا در صحرا چرنده
و نعیم از این جهت اعتذار تکرار سوال کردند که ان البقر بدرستی که گاوان تشابه علینا مشابه شده اند بر ما چه میانه سال زرد رنگ بسیارند وانا
و بدرستی که ما ان شاء الله اگر خواهد خدای لمهتدون هر آینه از جمله راه یافتگان باشیم از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم منقولست که اگر بنی اسرائیل
ان شاء الله نگفتندی هرگز آن گاو را نیافتندی و چون ایشان طلب آن گاو کردند بر وجهی که مشتبه بغیر آن نشود قال گفت موسی با ایشان که انه یقول
بدرستی که حق تعالی می فرماید انها بقرة بتحقیق که آن گاویست لا ذلول نه رام گشته و نرم شده که بحکم زراعت کننده باشد تثیر الارض که شوراند
و بر هم زند زمین را ولا تسقی الحرث و نه آب دهد کشت را مسلمة درست بازداشته شده است از همه کارها و بسر خود چرا می کند لا شیة

نیست هیچ رنگ که مخالف رنگ زرد باشد فیها در وی که سیر و بیاض آن هم زردست قالوا الآن گفتند اکنون که این صفتها بیان کردی بروجهی که شناخته

شد جئت بالحق آوردی درستی یعنی تمام صفت را روشن بازگفتی از برای ما پس ثمن آن گاو کردم و آنرا در دست جوانی یافتم که بر سر کار و در نهایت

صلاح و مادر پیری داشت و پیوسته بخدمت آن مشغول بودی و نام آن گاو مذهبه بود و قیمت سوقی آن سه درهم بود و هر چند بنی اسرائیل در بهای آن می افزودند

از فروختن ابا نمود چه مادر او را ازین منع می کرد و می توانست که او فرمان مادر برد تا بجایی رسید که راضی شدند که پوست او پر از زر کنند و با او دهند

وی بمادر عرض کرد مادر رخصت داد و ازین بیعی مسئولت که وزن آن زر ده مقابل وزن آن گاو بود فی القصه ببرکت میامن بهمیرکاری آن جوان و اطاعت

مادر بهای آن گاو باین قیمت رسید و آنرا به بنی اسرائیل فروخت فذبحوها پس بکشتند او را و نکته دیگر در ذبح این گاو آن بود که تا سر رشی گوساله پرستان

بود که آن گاو با آنکه در نهایت حسن است و غایت جمال و کمال قابل ذبح است پس گاوهای دیگر بطریق اولی که سزاوار کشتن باشد نه پرستیدن وما

كادوا يفعلون و نزدیک نبودند با آنکه بکشند این گاو را یعنی نمی خواستند که آنرا بخرند و بکشند بجهت گرانی بهای آن و در آخر چاره دیگر ندانستند که آنرا

بکشند پس خطاب به بنی اسرائیل کرده و می فرماید و اذ قتلتم نفسا و یاد کنید که چون بکشتید یعنی آنکه عامل بود فادارأتم فيها پس اختلاف نزاع کردید

دران مقتول یعنی دران که او را که کشته است هر یک از شما از خود دور کرده و بر دیگری انداخت والله مخرج و خدای بیرون آورنده و ظاهر سازنده است

ما كنتم تكتمون آن چیزی را که هستید شما که می پوشید آنرا از قتل بناحق فقلنا اضربوه پس گفتیم ما که بزنید شما آن کشته را ببعضها بپاره آن

گاو که دم آن بود یا زبان یا گوش و چون بروی زدند زنده شد و خون از گردن آن میریخت و نام کشنده کان خود را گفت و آن دو برادر بودند که بواسطه مال

او را بصحرا برده و بقتل رسانیده بودند و مقتول بود بهر تقدیر چون نام کشنده خود گفت فی الحال بیفتاد و بمرد كذلك همچنانکه این مرده زنده کردانید

يحيي الله الموتى زنده گرداند خدای همه مردگان را در روز قیامت ويريكم و می نماید شما را ای منکران بعث آیاته دلیلهای خود را از

زنده گردانیدن مردگان لعلكم تا باشد که شما تعقلون فکر کنید و دریابید این را که کسی که قدرت دارد بر زنده کردن یک نفس بر همه نفس قادر

خواهد بود و در ذکر این قصه دلالتست بر صدق نبوت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم چه آنحضرت با آنکه ناخوانده بود بنی اسرائیل را ازین قصه خبر داده و ایشان

میدانستند که دانستن آن قصه ممکن نیست مگر کسی را که کتابهای پیشینیان خوانده باشد پس معلوم جهودان شد که این بطریق وحی با او رسیده و ایشان

نیست کردند و تصدیق نکرده اند پس خدای تعالی در عقب بیان طغیان ایشان می فرماید باین وجه که ثم قست قلوبكم پس از آن سخت گشت دلهای

شما من بعد ذلك از پس زنده شدن آن کشته و یا بعد از دیدن شما جمیع معجزات را که مذکور شد فهي كالحجارة پس آن دلها که شماراست مانند سنگ

است در سختی و درشتی او اشد قسوة یا سخت تر است از سنگ از روی غلظ یعنی درشتی و غلظ مثل سنگ است یا زاید پس دران غلظ قلوب ایشان

می فرماید و ان من الحجارة و بدرستی که بعضی دیگر از آن سنگها لما يتفجر منه الانهار هر آینه آن چیزیست یعنی آن سنگیست که روان می شود

از آن جویهای بزرگ و ان منها و بدرستی که بعضی دیگر از آن سنگها لما يشقق هر آینه از آن سنگیست که می شکافد فيخرج منه الماء

پس بیرون می آید از آن آب خوردنی و ان منها و تحقیق که برخی دیگر از آن لما يهبط سنگیست که فرود آید از بلندی و بیفتد بر زمین من

خشية الله از ترس خدا یعنی چه سنگها متاثر می کردند در امتثال حکم الهی بروجهی که شکافته می شوند و آب از آن روان می شود و بعضی از آن

از بالا بپایین می افتد و دل شما که اصلا متاثر نمی گردد از امر خدا کردن نمی نهد پس سخت تر باشد از آن سنگ خاره وما الله بغافل و نیست خدا

بی خبر بی خبر

بی خبر عما تعملون از آنچه می کنید بلکه داناست بهمه افعال شما و بعذاب الیم رسانند خواهد کرد بعد از آن بجهت قطع طمع کردن از ایمان این قوم

جهودان خطاب با اهل ایمان می کند و می گوید بر وجه انکار افتطمعون آیا طمع میدارید ان یؤمنوا لكم و آنکه تصدیق کنند جهودان

مر شما را در آنچه می گویند از دعوت ایشان بدین اسلام وقد كان و حال آنکه بودند فریق منهم گروهی از ایشان یعنی زنان علما و کسی که

بواسطه بشری یسمعون كلام الله می شنیدند سخن خدا را بر کوه طور ثم یحرفونه پس می گردانیدند آن سخن را من بعد ما عقلوه

پس از آنکه دانسته بودند و دریافته حقیقت آنرا بدان شک و شبهه و چون بمیان خود آمدند گفتند ما سخن حق را در باب امر و نهی شنیدیم

لیکن در آخر گفت که اینها را که بشما امر فرمودم اگر می خواهید بکنید و اگر نخواهید مکنید و از آن دست بدارید وهم يعلمون و حال آنکه ایشان می

دانستند که افترا می کنند از ابو جعفر علیه السلام روایتست که مراد جهودان زمان حضرت رسالت پناه اند صلی الله علیه و آله که کلام خدا که در تورات

بوده می شنیدند و آنرا تحریف می کردند و مانند نعت آن حضرت و آیه رجم یا برونق ارزوی خود تغییر آن می کردند آورده اند که روزی حضرت

رسالت پناه صلی الله علیه و آله فرمود که جهودان بعد ازین در مدینه نیایند چه از آمدن ایشان فتنه ظاهر می شود پس از آن بعضی منافقان یهود اول روز

در مدینه می آمدند که ما مسلمانیم همچون شما و در آخر روز پشیمان گشته و پاران خود می پیوستند حق تعالی ازین خبر می دهد و اذا لقوا الذين امنوا و چون

ملاقات کنند یهودان آنانرا که ایمان آورده اند یعنی اصحاب محمد را قالوا امنا گویند گرویده ایم مانند شما و تصدیق کرده ایم با آنکه محمد رسول است

که در تورات بقدوش بشارت شده و اذا خلا بعضهم و چون خلوت کنند بعضی و برخی از ایشان الى بعض بسوی برخی که کافر بودند قالوا

گویند آن کافران این منافقان را از روی سرزنش اتحدثونهم آیا خبر می دهید اصحاب محمد را صلی الله علیه و آله بما فتح الله بآنچه گشاده است خدای

ابواب دانش را عليكم بر شما در کتاب شما ليحاجوكم تا حجت کنند شما را به عند ربكم بآن نزد پروردگار شما یعنی روز قیامت

و گویند بشما که حق را میدانستید و متابعت نکردید افلا تعقلون آیا چرا در نمی یابید که اسرار با خصم در میان نباید نهاد و قول آنست که بعضی از

یهود مدینه در اول بعثت حضرت صلعم اصحاب را از نعت و وصف آن حضرت که در تقدمه مذکور است خبر دادند و روسای ایشان چون کعب بن

اشرف ازان آگاهی یافته نهی ایشان کردند که شما اصحاب را از صفات محمد صلعم خبر میدهید تا ایشان را بر شما حجتی باشد در قیامت حق تعالی در جواب ایشان

اولا يعلمون آیا نمیدانند جهودان ان الله يعلم ما يسرون آنکه حق تعالی میداند آنچه پنهان میدارند از کفر وما يعلنون

و آنچه آشکارا می کنند از ایمان ومنهم اميون و از جمله جهودان جماعتی اند که نانویسنده و ناخوانده اند لا يعلمون الكتاب نمیدانند او را

و نمی شناسند آنچه در وست مراد عوام الناس ایشانند که علم بکتاب و قرائت ندارند تا مطلع شوند باحکام تورات الا اماني ولیکن میدانند

آرزوی خود را یعنی اعتقاد ایشان آنست که آنچه در تورات است موافق آرزوهای ایشانست از جمله آنست که اعتقاد دارند بصحت وعدهای دروغ

که از علمای خود می شنیدند که بهشت خانه ایشان و آبا و اجداد ایشان ایشانرا شفاعت خواهند کرد وان هم و نیستند ایشان الا يظنون

مگر آنکه گمانی می برند بدان علم و یقین یعنی آنچه می گویند محض گمانست و هیچ علم بآن ندارند بعد از آن در تهدید تحریف کنندگان آیات تورات می فرماید

فويل پس عذاب دوزخ با نحیر و هلاکت یا جایی که در جهنم است که قعر آن چهل ساله راهست للذين يكتبون الكتاب مر آنانراست که

می نویسند و نوشته را تحریف داده بايديهم بدستهای خود مباشر کتابت آن میشوند و بدیگری نمی فرمایند ثم يقولون پس میگویند هذا

مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ این نوشته از نزدیک خداست لِيَشْتَرُوا بِهِ تا بخرند بدین کنند بدین کلام تحریف داده ثَمَنًا قَلِيلًا بهای اندک را که متاع
فانی دنیاست یعنی علمای یهود بواسطه رشوت گرفتن تغیر نعت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله می کردند و وصف آن حضرت در تورات این
بود که مردی باشد نیک روی و جعد موی و گندم گون و سیاه چشم و میانه بالا ایشان تغیر آن داده و بجای آن نوشته‌اند که پیغمبر آخر الزمان شخصی باشد
دراز قد و ازرق چشم و سفید پوست و فرو هشته موی و بحقیقت این صفت دجالست با عوام نمودند که این صفات پیغمبر موعود است فَوَيْلٌ لَهُمْ
پس وای مر ایشان را مِمَّا كَتَبَتْ أَيْدِيهِمْ در آنچه نوشت دستهای ایشان وَوَيْلٌ لَهُمْ و دیگر باره وای بر ایشان مِمَّا يَكْسِبُونَ از آن چیزی
که کسب می کنند از رشوت گرفتن و بعد از تهدید ایشان تکذیب قول یهودان میکند بقوله وَقَالُوا و گفتند یهودان بزعم باطل خود لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ و هرگز
مس نکند ما را آتش دوزخ نمارسد إِلَّا أَيَّامًا مَعْدُودَةً مگر بمقدار روزهای شمرده شده که آن هفت روز است یا بمقدار چهل روز بعدد روزهایی
که در ان گوساله پرستیدند قُلْ بگو ای محمد در جواب ایشان بر سبیل انکار أَتَّخَذْتُمْ آیا فرا گرفته اید عِنْدَ اللّٰهِ عَهْدًا پیمانی را که شما را از انچه میگوئید زیاده
عذاب نخواهند کرد و اگر عهد من چنین است که شما میگوئید فَلَنْ يُخْلِفَ اللّٰهُ عَهْدَهُ پس هرگز خلاف نکند خدای تعالی عهد خود را أَمْ تَقُولُونَ آیا میگوئید یعنی افترا
عَلَى اللّٰهِ بر خدای تعالی مَا لَا تَعْلَمُونَ و آنچه نمیدانید بلکه نه چنانکه ایشان میگویند که مس آتش ایشان را در زمان اندک باشد بَلَىٰ مَنْ كَسَبَ سَيِّئَةً بلکه هر که کسب
کند خصلت بد را که آن شرکست وَأَحَاطَتْ بِهِ خَطِيئَتُهُ و فرا گیرد او را گناه او یعنی گناه شامل همه احوال شود فَأُولَٰئِكَ پس آن گروه أَصْحَابُ النَّارِ
وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ
اهل دوزخند هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ایشان در آن آتش جاوید مانندگانند بعد از آن در شان اهل ایمان می فرماید أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ ایشان اهل بهشت
اند هُمْ ایشان نه غیر ایشان فِيهَا خَالِدُونَ در بهشت جاوید ماندگانند باز سر رشته کلام را بذکر بنی اسرائیل کشیده می فرماید که وَإِذْ أَخَذْنَا و یاد کنید که
چون فرا گرفتیم یعنی در تورات مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ عهد و پیمان فرزندان یعقوب را که یهودانند و گفتیم ایشان را لَا تَعْبُدُونَ إِلَّا اللّٰهَ نه پرستید مگر
خدای را که سزاوار پرستش است نه غیر او وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا و پدر و مادر نیکوئی کنید از شفقت و مرحمت و انفاق و دعای خیر وَذِي الْقُرْبَىٰ و نیکوئی کنید
بخویشان وَالْيَتَامَىٰ و بر یتیمان یعنی فرزندان بی پدر وَالْمَسَاكِينِ و درویشان وَقُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا و بگوئید همه مردمان را گفتار نیکو یعنی با خلق نیکو
سلوک کنید و ایشان را براه رشد و صواب دلالت کنید وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ و بپای دارید نماز را بطریقی که در شرع مقرر شده وَآتُوا الزَّكَاةَ و بدهید زکوة
را بر وجه مأمور شده ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ پس پشت برگردانیدید بعد از پیمان و کشیدید از این عهد إِلَّا قَلِيلًا مِنْكُمْ مگر اندکی از شما مراد کسانی بودند که بطریق که با
مور بودند قبل از نسخ ملت یهودی التزام می نمودند و کسانی که اسلام آوردند از ایشان وَأَنْتُمْ مُعْرِضُونَ و حال آنکه شما اعراض کنندگانید از حکم تورات
و در متابعت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله صادر شده یعنی عادت شما همیشه اعراضست از وفا بمیثاق و اطاعت وَإِذْ أَخَذْنَا و نیز یاد کنید وقتی که
گرفتیم مِيثَاقَكُمْ پیمان را از اجداد شما بر ایشان این عهد بستیم که لَا تَسْفِكُونَ دِمَاءَكُمْ که نریزید خون شما را وَلَا تُخْرِجُونَ أَنْفُسَكُمْ
بیرون مکنید نفسهای خود را بظلم و ستم مِنْ دِيَارِكُمْ از خان و مان خویش ثُمَّ أَقْرَرْتُمْ پس اقرار کردید و قبول نمودید این عهد را وَأَنْتُمْ
تَشْهَدُونَ و حال آنکه شما گواهی میدهید بر آن یعنی ثُمَّ أَنْتُمْ هَٰؤُلَاءِ پس شما آن گروهید که پیمان مذکور را شکسته اید باین وجه که تَقْتُلُونَ أَنْفُسَكُمْ
و می کشید کسان خود را وَتُخْرِجُونَ فَرِيقًا مِنْكُمْ و بیرون می کنید گروهی از خود را مِنْ دِيَارِهِمْ از سراها و منزلهای ایشان تَظَاهَرُونَ
عَلَيْهِمْ در حالتی که هم پشت می شوید بر آن قوم و یاری یکدیگر می دهید از بیرون کردن ایشان بِالْإِثْمِ به بزه کاری وَالْعُدْوَانِ و افزون طلبی مر...ست

که در مدینه

18 که در مدینه دو قبیله بودند از یهود یکی بنی قریظه و دیگری بنی نضیر که با یکدیگر قتال می کردند و قبل از هجرت دو قبیله مشرک بودند یکی اوس و دیگری خزرج بنی قریظه
با اوس یکی شده بودند و بنی نضیر با خزرج اتفاق کرده و هر فرقه از یهود مدد و معاونت معاهد خود بآن دیگر قتال کردندی و بعد از غلبه خرابی منازل ایشان
کوشیدندی تا آنکه قوم مغلوب منهزم شده جلای وطن کردندی و چون کسی اسیر شدی باتفاق او را باز خریدندی چنانکه می فرماید وَإِنْ يَأْتُوكُمْ
أُسَارَىٰ و اگر آیند بشما اسیران بنی اسرائیل که در دست دشمن افتاده اند تُفَادُوهُمْ باز می خرید یا اسیر دیگر که از دشمن گرفته اید یعنی بعوض
میگیرید بعوض آن اسیری که از دشمن گرفته اید با ایشان رد میکنید وَهُوَ مُحَرَّمٌ عَلَيْكُمْ و این متعلقست بما قبل یعنی قوم خود را از دیارشان بیرون کردید
و حال آنکه شان و امر ایشانست که حرام کرده شده است بر شما بحکم عهد و میثاق إِخْرَاجُهُمْ بیرون کردن ایشان أَفَتُؤْمِنُونَ آیا می گروید بِبَعْضِ الْكِتَابِ
بپاره کتاب از احکام تورات که فدیه اسیرانست وَتَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ و کافر می شوید و تصدیق نمی کنید بعضی دیگر که آن کشتن و بیرون کردن
خود است فَمَا جَزَاءُ مَنْ يَفْعَلُ پس نیست مکافات آن کس که بکند ذَٰلِكَ این چنین ناپسندیده و ناروائی مِنْكُمْ از شما که یهودید إِلَّا خِزْيٌ مگر خواری و
رسوائی فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا در زندگانی این سرای که القا قتل بنی قریظه است و غارت ایشان و بیرون کردن بنی نضیر از دیار خود شان و وضع
جزیه بر ایشان وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ و در روز رستخیز يُرَدُّونَ بازگردانیده شوند از محشر إِلَىٰ أَشَدِّ الْعَذَابِ بسوی سخت ترین عذاب که آن آتش دوزخست
وَمَا اللّٰهُ بِغَافِلٍ و خدای تعالی غافل نیست عَمَّا تَعْمَلُونَ از آنچه می کنید یهودان از شکستن عهد و غیر آن از سایر معاصی أُولَٰئِكَ آن گروه که شکنندگان
عهد الَّذِينَ آنانند که از بیخردی اشْتَرَوُا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا خریدند و بدل کردند زندگانی محقر دنیا را بِالْآخِرَةِ بنعمت جاوید سرای دیگر فَلَا
يُخَفَّفُ پس سبک کردن نشود عَنْهُمُ الْعَذَابُ از ایشان عذاب مطلقا نه در دنیا بکم کردن جزیه و در آخرت بنقص عذاب وَلَا هُمْ يُنْصَرُونَ
و نباشند ایشان که یاری داده شوند در دنیا بدفع آفات و بلیات از ایشان و نه در عقوبات بعد از آن ذکر نعمت کتاب تورات و ارسال
پیغمبران می فرماید بر ایشان و بیان کفران ایشان بتکذیب در مقابل آن و می گوید وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ و بدرستی که دادیم
موسی را تورات که در آن بیان احکام شریعت ایشان بود وَقَفَّيْنَا و از پی در آوردیم مِنْ بَعْدِهِ از پس موسی بِالرُّسُلِ پیغمبران
چون یوشع و اشمویل و شمعون و داود و سلیمان و شعیا و ارمیا و عزیر و حزقیل و الیاس و یونس و زکریا و یحیی علیهم السلام وَآتَيْنَا عِيسَى ابْنَ
مَرْيَمَ و دادیم عیسی علیه السلام را که پسر مریم بود الْبَيِّنَاتِ نشانهای روشن و معجزات هویدا که مصدق نبوت او بودند چون زنده کردن
و شفا دادن کوران مادرزاد و مبروص و سایر بیماران خبر دادن از غیب و انجیل که مبین حلال و حرام و حق و باطل است وَأَيَّدْنَاهُ و قوت
گردانیدیم او را بِرُوحِ الْقُدُسِ بروح پاکیزه مراد جبرئیل است که همه وقت هم نشین بود با او یا روح عیسی که بنسبت طینت و پاکیزگی
بود یا اسم اعظم که ببرکت آن مرده زنده کردی یا انجیل که تازگی و زندگی جان از آن یافتندی أَفَكُلَّمَا آیا پس هر گاه که جَاءَكُمْ
رَسُولٌ آمده بشما و فرستاده بِمَا لَا تَهْوَىٰ أَنْفُسُكُمْ بآنچه دوست نمیدارد نفسهای شما و سخن او موافق مدعای نفس و هوای شما نیست اسْتَكْبَرْتُمْ
گردن کشی کردید بان یعنی گردن کشیدید از او فَفَرِيقًا كَذَّبْتُمْ پس گروهی را از ایشان بدروغ داشتید چون محمد صلی الله علیه و آله و عیسی علیه السلام
وَفَرِيقًا تَقْتُلُونَ و گروهی را می کشید چون زکریا و یحیی علیهما السلام وَقَالُوا و گفتند یهودان که قُلُوبُنَا غُلْفٌ دلهای ما در غلافست
خدای آنرا در پرده آفریده و بجهت این مانع هر چه بر ما میخوانی و بما می آوری ما در نمی یابیم و فهم نمی کنیم حق تعالی رد قول ایشان کرد

بل نیست چنانکه ایشان می گویند دلهای ایشان از دیدن حق و شنیدن سخن بسته و محجوب نیست بلکه قبول حق و لیکن لَعَنَهُمُ اللهُ
راندهٔ است خدای ایشان را از لطف و توفیق خود و خذلان ایشان کرده و مجبور شان واگذاشته بِکُفْرِهِمْ بسبب ناگرویدن ایشان از روی
عناد و لجاج و انکار با وجود معجزات قاهره خاتم پیغمبران که صریحا دلالت می کند بر تصدیق نبوت او و این آیه دلیل است بر آنکه کفر فعل بنده است زیرا که
اگر فعل خدا می بود سزاوار لعن نمی شدند فَقَلِیلاً مَا یُؤْمِنُونَ پس ایمان اندک و ناقص آورند یعنی آنست که ایمان می آورند و آن ایمان ایشان است که
بعضی از کتاب ایمان می آورند و از بیشتر آن اعراض می کنند و نمی گروند و یا ایمان می آورند در حالتی که اندکی اند یعنی اندکی از ایشان ایمان می آورند
چون ابن سلام و اتباعان او وَلَمَّا جَاءَهُمْ و آن هنگام که آمد بدیشان کِتَابٌ مِنْ عِنْدِ اللهِ نوشته از نزد خدا یعنی قرآن مُصَدِّقٌ که تصدیق نماینده
است یعنی موافق است لِمَا مَعَهُمْ مر آن چیزی را که با ایشان است یعنی تورات در توحید و نبوت و وقوع بعث و نشور و غیر آن از اصول اسلام ایشان بآن نگرویدند
و تصدیق بآن نکردند وَكَانُوا و حال آنکه بودند پیش از فرود آمدن این کتاب که در وقت درماندگی و حرب و دفع مِنْ قَبْلُ يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا
و پیش از این طلب نصرت میکردند بدین کتاب و بکسی که این کتاب بر او فرود آید و سبب آن بود که هر گاه کفار عرب قصد یهود می کردند و کار بر ایشان تنگ میشد
دست بر داشته می گفتند بار خدایا از تو نصرت می خواهیم بمحمد صلی الله علیه وآله که رسول آخر الزمان است و در تورات وصف او مذکور است بر آنانکه گرویده
اند از مشرکان عرب و گویند یهود بعد از بعث حضرت رسالت پناه بر مشرکان می کوشیدند و ظاهر میساختند که نزدیک شده که پیغمبری مبعوث شود و بیان
کند که ما بر حقیم و شما بر باطل و تصدیق نماید کتاب و پیغمبر ما فَلَمَّا جَاءَهُمْ پس آن وقت که آمد بدیشان مَا عَرَفُوا آن چیزی را که شناخته بودند در تورات
از حق که پیغمبر است محمد صلی الله علیه وآله و قرآن كَفَرُوا بِهِ کافر شدند بآنچه گمان ایشان بود که پیغمبر آخر الزمان از نسل ایشان خواهد بود چون از
نسل اسمعیل بود حسد و عناد ورزیدند یهود و کافر شدند یا بسبب فوت ریاست از ایشان بود که باو کفر ورزیدند فَلَعْنَةُ اللهِ پس لعنت خدای و دوری از رحمت او
عَلَى الْكَافِرِينَ بر کافران که بعلم خود کار نکرده اند و عناد و جحود ورزیده اند پس در بیان مذمت ایشان در اختیار کردن دنیا بر دین می فرماید که
بِئْسَمَا اشْتَرَوْا بِهِ أَنْفُسَهُمْ بد است آن چیزی که فروختند و بدل کردند بدان حظ نفسهای خود را أَنْ يَكْفُرُوا بِمَا أَنْزَلَ اللهُ تو آنکه کافر می شوند بآنچه فرو فرستاد
خدای که آن قرآنست یعنی کفر را بر نفسهای خود اختیار می کنند بَغْيًا از جهت طلب کردن چیزی که شایسته آن نیستند و آن حسد است یعنی کافر شدند بان
است حسد بردن أَنْ يُنَزِّلَ اللهُ و بدانکه فرو می فرستد خدا مِنْ فَضْلِهِ از فضل و بخشش خود که آن کتابی است در مطلق وحی عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ
عِبَادِهِ بر کسی که خواهد از بندگان خود که سزاوار این باشد که او را برای پیغمبری بر گزیند یعنی محمد مصطفی صلی الله فَبَاءُوا بِغَضَبٍ پس باز گشتند بخشمی از خدای
عَلَى غَضَبٍ بر بالای خشمی دیگر بجهت کفر و دیگری بر جهت حسد بر بهترین موجودات یا اول بجهت انکار موسی و انجیل و دوم بجهت محمد و قرآن
... بود که تکرار بجهت تأکید باشد وَلِلْكَافِرِينَ و مر کافران راست عَذَابٌ مُهِينٌ عذاب خوار کننده و رسوا سازنده وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ
و چون گفته شود یهود را که آمِنُوا بِمَا أَنْزَلَ اللهُ ایمان آورید بآنچه فرو فرستاده است خدای از انجیل و زبور و قرآن و غیر آن از کتابها قَالُوا
گویند می گرویم بِمَا أُنْزِلَ عَلَيْنَا بآنچه فرو فرستاده شده است بر ما یعنی تورات وَيَكْفُرُونَ بِمَا وَرَاءَهُ در حالتی که کافر میشوند بآنچه جز
کتاب ایشان است وَهُوَ الْحَقُّ و آن چیز یعنی قرآنست که درست و راست از نزد خدای تعالی نازل شده مُصَدِّقًا در حالتی که تصدیق کننده
و موافق لِمَا مَعَهُمْ مر آن کتاب را که منسوب است بایشان یعنی تورات و بعد از آن بر قول ایشان اعتراض می فرماید قُلْ بگو ای محمد در جواب

ایشان

ایشان که میگویند بتورات ایمان داریم فَلِمَ تَقْتُلُونَ پس چرا کشتید أَنْبِيَاءَ اللهِ پیغمبران خدا را مِنْ قَبْلُ پیش از این إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ
اگر بودید گرویدگان بتورات نسبت قتل بجهودان زمان پیغمبر صلی الله علیه وآله بجهت آنست که آن فعل پدران ایشان بوده و ایشان بآن راضی
بودند و در صدد قتل آنحضرت بودند وَلَقَدْ جَاءَكُمْ مُوسَى و بدرستی که آمد شما را موسی بِالْبَيِّنَاتِ و معجزهای روشن و مراد نه معجزه است
که در آیه وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى تِسْعَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ مذکور است ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ پس فرا گرفتید گوساله را بخدائی مِنْ بَعْدِهِ از پس رفتن
موسی بکوه طور وَأَنْتُمْ ظَالِمُونَ و شما ستمکاران و ظالمان بودید بر نفس خود بسبب گوساله پرستیدن یا باور نداشتن معجزات او وَإِذْ أَخَذْنَا
مِيثَاقَكُمْ و یاد کنید که چون فرا گرفتیم عهد و پیمان شما را وَرَفَعْنَا فَوْقَكُمُ الطُّورَ و بر داشتیم بر زبر شما کوهی را که منسوب بود
بکوه طور بن اسمعیل از کوههای فلسطین که آن شهری است از شهرهای شام و گفتیم بشما که خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ فرا گیرید آنچه بشما داده ایم بِقُوَّةٍ بعزم
درست و جد تمام وَاسْمَعُوا و بشنوید یعنی فرمان برید احکام آن را قَالُوا سَمِعْنَا گفتند شنیدیم بگفتار تو ای موسی وَعَصَيْنَا و نافرمانی کردیم
بدل امر ترا وَأُشْرِبُوا و خورانیده شدند یعنی سامری در آورد و دمید فِي قُلُوبِهِمُ الْعِجْلَ در دلهای ایشان دوستی گوساله را بر وجهی که آن
دوستی در دلهای ایشان در آمده راسخ شده همه آن را گرفت بِكُفْرِهِمْ بسبب نگرویدن و جحود و عناد ایشان چه ایشان خدای را جسم
میدانستند و جسمی زیباتر از آن گوساله زرین ندیده بودند پس دوستی آن در دل ایشان رسوخ یافت قُلْ بگو ای محمد بایشان که بِئْسَمَا يَأْمُرُكُمْ
بد چیزیست که می فرماید شما را بِهِ بآنچه إِيمَانُكُمْ ایمان شما بتورات که آن کفر است بمحمد صلی الله علیه وآله و قرآن إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ
اگر هستید گرویدگان بتورات این اثبات عدم ایمان ایشان است یعنی که اگر گرونده می بودید بتورات شما را باین فعل قبیح امر نمی کرد و چون گفتند که بهشت
جز ما را نخواهد بود حق تعالی فرمود که قُلْ بگو ای محمد در جواب دعوی ایشان که إِنْ كَانَتْ لَكُمُ الدَّارُ الْآخِرَةُ اگر هست بر زعم شما که
مر شما راست آن سرای دیگر که بهشت است عِنْدَ اللهِ نزد خدای خَالِصَةً در حالتی که خالص است مر شما را یعنی خاصه شماست مِنْ دُونِ
النَّاسِ غیر از دیگر مردمان فَتَمَنَّوُا الْمَوْتَ پس اراده کنید مرگ را إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ اگر هستید راست گویان بر آنکه بهشت خاصه شماست
زیرا که هر کرا یقین است که از اهل بهشت است البته مشتاق آن خواهد بود در آرزوی آنکه هر چند زودتر از این دار محنت خلاص شده بان جا رود که
موضع استراحت و انواع لذت وَلَنْ يَتَمَنَّوْهُ أَبَدًا و آرزو نکنند جهودان مرگ را هرگز بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ بسبب آنچه پیش فرستاده است دستهای
ایشان از موجبات دوزخ چون قتل انبیا و تحریف نعت حضرت رسالت پناه و انکار آنحضرت با وجود آنکه علم ایشان بحقیقت او رسیده
وَاللهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ و خدای داناست باحوال ستمکاران و دروغ گویان این تنبیه است بر آنکه جهودان ستمکاران اند و دروغ گویان
وَلَتَجِدَنَّهُمْ و هر آینه می یابید جهودان را أَحْرَصَ النَّاسِ حریص ترین مردمان عَلَى حَيَاةٍ بر زندگانی دنیا وَمِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا
و از آن کسانی که شرک آوردند و ذکر مشرکان با آنکه در ناس داخل بودند بجهت آنست که حرص ایشان بسیار است چه غیر از این حیات حیات
دیگر نمی شناسند و با وجود این که حرص بسیار دارند بر زندگانی دنیا و حرص اهل کتاب بیشتر است بروجهی که يَوَدُّ أَحَدُهُمْ دوست میدارد
یکی از ایشان لَوْ يُعَمَّرُ أَلْفَ سَنَةٍ که کاش عمر داده شود هزار سال وَمَا هُوَ بِمُزَحْزِحِهِ و نیست آنکه دور گرداننده و رهاننده او باشد
مِنَ الْعَذَابِ از عذاب دوزخ أَنْ يُعَمَّرَ آنکه عمر داده شود یعنی عمر ایشان هر چند دراز باشد دفع عذاب از ایشان نکند بلکه موجب زیادتی

مدابت بجهت بسیاری معاني ذان والله بصیر خدا بیناست بما یعملون باانچه یهودان وغیر ایشان ازو اندهمه بجزاو
واهد رسانید مروی است که بعضی از یهود گفتند صاحب محمد صلی الله علیه وآله جبرئیل است واو با او وحي آورده و هر انها ما را از جبرئیل جهت
بسیار رنجیده که بارها بر ایشان فرود آورده وهلاک کرده وشهرهای ایشانرا خراب نموده واگر مجای او میکائیل بودی ما بمحمد ایمان
آوردیم آیه نازل شد که قل بگوای محمد در جواب ایشان که من کان عدوا لجبریل هرکس باشد دشمن مر جبرئیل را این نام عبرانیست بمعنی
عبدالله واو امین خزانه وحي الهی است پس هرکه دشمن او باشد بلاشک دشمن خدا باشد فانه نزله پس بدرستی که او فرو
آورد قرآن را علی قلبک بر دل تو باذن الله بفرمان خدای مصدقا در حالتی که قرآن تصدیق کننده است لما بین یدیه
مر آن چیزی را یعنی کتابهایی را که پیش از آن نازل شده وحالا موجود است ایشان است چون توریت و زبور وانجیل وهدی وراه نماینده
بحق وبشری ومژده دهنده بحق للمؤمنین مر همه مومنانرا برستگاری از درکات دوزخ ورسیدن بدرجات بهشت وهیچ شکی نیست که دشمن
ملائکه ورسولان است ازینجاست که در عقب این می فرماید که من کان عدوا لله هرکه باشد دشمن مر خدایرا وملئکته وفرشتگان
ورسله وفرستادگان او را وجبریل ومیکال واین دو فرشته مقرب فان الله عدو للکافرین پس بدرستی که خدای دشمن است
مر کافرانرا که دشمن ملائکه وپیغمبرانند پس لا محاله جهودان از اهل جهنم باشند آورده اند که ابن صوریا که اعلم علمای یهودان بود گفت یا محمد آنچه تو باما آورده
از ما ندانیم ونمی فهمیم وآنچه بر تو نازل شده تابع قول تو نمی شویم حق تعالی رد قول او کرده فرمود که ولقد انزلنا الیک هرآینه بتحقیق فرستادیم
بسوی تو آیات بینات آیتهای روشن یعنی قرآن وما یکفر بها وکافر نمی شوند بآن آیات الا الفاسقون مگر بیرون روندگان
از معاندان وسرکشان از فرمان که اهل کفرند یعنی ابن صوریا ومتابعان او ومرویست که مالک بن صیف یهودی انکار کرد که نه الله تعالی بزبان موسی
از ما عهد گرفته است که چون پیغمبر آخر الزمان ظاهر شود بوی بگرویدو تصدیق او نمایید گفت خدا را بر ما هیچ عهدی نیست درین معنی حق تعالی ایشانرا
اوکلما عاهدوا عهدا همزه بمعنی انکار است یعنی آیا عهد کردند عهد کردن نبذه فریق منهم انداخت وشکست آنرا گروهی از ایشان
بل اکثرهم لا یؤمنون بلکه بسیاری از ایشان نمی گروند بتوریت ولما جاءهم وآن هنگام که آمد بایشان رسول من عندالله فرستاده
از نزد خدای وچون عیسی ومحمد صلی الله علیه وآله مصدق تصدیق کننده است لما معهم نبذ فریق مر آن چیزی را که با ایشان است من الذین
اوتوا الکتاب وازانکه داده شده اند کتاب را یعنی توریت که علمای ایشان بیند اختند کتاب الله کتاب خدایرا که توریت است وراء ظهورهم
پس پشتهای خود زیرا که نگرویدند برسول که مصدق توریت است واین موجب نگرویدن ایشانست بتوریت وآنچه رسول تصدیق کرده بآن
درشکستن عهدی که دوست از وجوب ایمان برسولانی که معجزات ظاهر نموده باشند کانهم گوییا آن عهد شکنان که علمای یهود دند لا یعلمون
نمیدانند که آن کلام خداییست ومحمد رسول الله صلی الله علیه وآله رسول ویست چون ایشان یقین [illegible] آنرا لیکن بجهت عناد وتمرد و
تجاهل می کنند وپنهان فرامی نمایند که ندانسته اند آورده اند که دیوان در عهد سلیمان شعبده هارا با کهانت بهم کرده بودند وآنرا در میان مردم
شایع ساخته سلیمان بران مطلع شده بفرمود تا آن نوشتها را آوردند پس آنرا در صندوق نهاد وقفل بران کرد ودر زیر تخت خود پنهان کرد
بعد از آنکه وفات کرد دیوان آنرا از زیر تخت او بیرون آوردند وخیانت مردمان نمودند که سلیمان بآن سحرها وشعبده ها پادشاهی می کرد وبجهت آن

رهلیوان یهودان

۲۰ یهودان سلیمان را بسحر نسبت دادند حق تعالی تکذیب قول ایشان کرده فرمود واتبعوا وپیروی کردند یهودان ما تتلوا الشیاطین آنچه
که می خواندند دیوان علی ملک سلیمان بر عهد وپادشاهی سلیمان که گفتند سلیمان نبی نیست در زمان پادشاهی سلیمان وما کفر سلیمان وهرگز
کافر نشد سلیمان یعنی جادویی نکرد ونسبت بکفر مثبت است که خبر برده اند که هرکه جادویی کند کافرست ولکن الشیاطین کفروا
ولیکن دیوان او کافر شدند وسبب کافر شدن ایشان ساحری بود یعلمون الناس السحر درحالتی که می آموزانیدند مردمانرا جادویی
تا ایشانرا گمراه اندازند وکافر سازند وما انزل علی الملکین ودیگر یهودان پیروی کردند آن چیزی را که فرستاده شده بود از جادویی بر دو فرشته
ببابل در شهر بابل که شهریست از شهرهای کوفه گویند آن دو ماوندات هاروت وماروت نام آن دو فرشته است وسبب آن بود که در زمان ادریس
پیغمبر سحر در میان مردمان فاش شده بود ومردم بآن عمل می کردند وانواع فسق وفجور بجهت آن بظهور میرسید وانچنان مستمر بود تا آنکه بعد از زمان
نوح علیه السلام همه مردمان بساحری مشغول شده ترک دین اسلام کردند حق تعالی این دو فرشته را فرستاد بصورت آدمی تا ایشانرا ازان نهی کنند
واز عقوبت جزای آن خبر سازند وحقیقت سحر را بایشان تعلیم کنند تا بطلان آنرا دانسته وازان اجتناب نمایند [illegible] که کسی بر حقیقت سحر
مطلع سازند تا آنرا خورند وما یعلمان تعلیم نمیدادند این دو فرشته من احد هیچیک از مردمانرا حتی یقولا تا آنکه بطریق نصیحت [illegible] بگفتند
او را پیش از آموزانیدن که انما نحن فتنة جز این نیست که ما آزمایش خلقانیم از خدای تا ظاهر شود که تعلیم گیرنده آن بآن عمل خواهد کرد یا که علم بطلان
آن حاصل کرده از عمل کردن بآن احتراز خواهد کرد وبر ایمان خود ثابت قدم خواهد بود فلا تکفر پس کافر مشو تو باعتقاد کردن آنکه بر عمل سحر کنی
در روایت آمده که سبب تعلیم سحر این فرشته بر مردمان آن بود که در آن زمان ساحران دعوی پیغمبری می کردند پس حق تعالی این دو فرشته را امر کرد تا
تعلیم سحر کنند تا جمعی از بزرگان آن زمان تا بر کیفیت سحر وحقیقت آن مطلع شوند ومتعارض آن مدعیان نبوت شدند بر مردمان ظاهر گردانیدند که ساحران
درین دعوی کاذبند وآنچه بر مردمان می نمایند سحر است نه معجزه پس بجهت این سحر را ازان دو فرشته فرامی گرفتند فیتعلمون منهما پس می آموختند
از ایشان ما یفرقون به المرء چیزی را یعنی سحری را که جدائی افکنند یعنی توانند که تفریق کنند بسبب آن بین المرء وزوجه میان مرد وزن اما از عمل کردن
بآن ایشانرا منع می کردند وما هم ونیستند ساحران بضارین به وضرر رساننده بسبب سحر من احد هیچکس را الا باذن الله مگر بعلم خدای
تعالی سحر کنند وبآن ضرر بغیر رسانند مگر علم خدای بآن تعلق گرفته باشد مراد آنست که حق تعالی آنرا میداند وایشانرا جزا وسزا میرساند وگویند مراد
بآن باذن تخلیه است یعنی بسحر ضرر نتوانند رسانید مگر بواگذاشتن خدای مر ایشانرا بر کردار ومنع نا کردن حق تعالی ایشانرا بجبر وقهر واگر خواهد
منع ایشان می تواند کرد بجبر لیکن اکراه واجبار مانع تکلیف است واین قول از صادق علیه السلام مرویست وگفته اند اذن بمعنی قضا وقدر
است یعنی هرکه استحقاق ضرر داشته باشد آن سحر بوی رسد واگر نه نرسد ویتعلمون ما یضرهم ومی آموختند چیزی را که زیان رساند ایشانرا
اگر بآن عمل کنند ولا ینفعهم وسود نمیدهد ایشانرا زیرا که بمجرد علم فایده بران مترتب نمیشود ولقد علموا وهرآینه بتحقیق بدانند یهود که
لمن اشتریه هرکه بخود سحر را یعنی [illegible] بدین حق یا آنکه بیاموزد آنرا وبآن عمل کند ما له فی الآخرة نباشد او را در آن سرای
من خلاق هیچ بهره از نیکویی ولو بیند [illegible] خلاق خلاص است یعنی او را در آخرت خلاصی نیست از عذاب ولبئس وهرآینه بد است
بد چیزیست که فروختند یعنی بدل کردند بآنچه انفسهم نفسهای خود را یعنی حظ نفس خود را بآن بفروختند لو کانوا یعلمون اگر هستند که بدانند

عمل کنند دران یا عالم باشند بقبح آن و دانند حقیقت آنچه را پیروی آن کرده اند از انواع عذاب یعنی چون نفس خود را بآن بفروختند اولی چون ایشان عمل نکردند بآنچه دانستند
وگویا که علم بآن نداشتند وَلَوْ أَنَّهُمْ آمَنُوا و اگر این جهودان گرویدندی بمحمد صلی الله علیه وآله و بقرآن او وَاتَّقَوْا و پرهیز کردندی از کیش
یهودی و سایر معاصی لَمَثُوبَةٌ هر آینه پاداش آن که بهشت است مِنْ عِنْدِ اللَّهِ از نزد خدای خَيْرٌ بهتر است از نشوت بر پوشیدن صفات
محمد صلی لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ اگر بودندی که بدانستندی که ثواب خدای بهتر است از نشوت و چون ایشان بآن ترک تدبر است دران یا بجهت ترک
عمل یعنی چون عمل بآن نمی کنند گویا که علم بآن ندارند و چون حق تعالی یهود را از سحر نهی کرد در عقب آن نهی مؤمنان می کند از گفتار راعنا که يَا أَيُّهَا
الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانی که ایمان آورده اید لَا تَقُولُوا رَاعِنَا مگوئید لفظ راعنا در وقت سخن کردن با محمد صلی که یهود گفتار شما را دست آویز کرده اند
با آن حضرت این کلمه می گویند و قصد دشنام و فاحش می کنند و مؤمنان این کلمه باین معنی می گفتند که مراعات کن ما را و ملاحظه احوال ما کن و تانی فرما در
آنچه بر ما می خوانی از آیات قرآنی تا آنرا نیک بفهمیم و یهود استماع این لفظ کرده و آن حضرت را بآن خطاب می کردند و مراد ایشان بآن
رعونت احمقی بود باوجود این حق تعالی مؤمنان را نهی کرده امر نمود که بکلمه که همان فایده دهد تکلم نمایند و قابلیت آن نداشته باشد که یهود بآن قصد
دشنام کنند فرمود که وَقُولُوا انْظُرْنَا و بگوئید بجای آن کلمه انظرنا که معنی آن آنست که نظر کن بسوی ما و ملاحظه حال ما کن و یا مهلت ده ما را که تا نیک سخن تو
دریابیم و آنکه بسخن دیگر امر می فرماید وَاسْمَعُوا و نیکو بشنوید ای مؤمنان سخن خدا را و احتیاج نداشته باشید بطلب مراعات و یا آنرا باسماع قبول بشنوید
مثل شنیدن یهود که گفتند که سمعنا و عصینا چنانکه گذشت وَلِلْكَافِرِينَ و مر کافران راست یعنی یهود را که از روی مذمت و دشنام این کلمه می گویند عَذَابٌ
أَلِيمٌ عذاب دردناک هرگز بآخر نرسد آورده اند که جمعی از یهود اظهار دوستی می کردند با مؤمنان و گمان ایشان چنان بود که آنها خیرخواه ایشانند حق تعالی
تکذیب قول آن یهودان کرده فرمود که مَا يَوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا دوست ندارند آنانکه حق را پوشیده اند و بان نگرویده اند مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ از اهل تورات
یعنی یهود وَلَا الْمُشْرِكِينَ و نه بت پرستان أَنْ يُنَزَّلَ عَلَيْكُمْ آنکه فرستاده شود بر شما مِنْ خَيْرٍ هیچ نیکوئی دنیوی و اخروی مِنْ رَبِّكُمْ از پروردگار شما
مرویست که یهود کاره بودند از آنکه نبوت باسماعیل علیه السلام انتقال یابد و مشرکان را نیز داعیه آنکه نبوت بولید مغیره و نعیم ثقفی رسد حق تعالی فرمود وَاللَّهُ يَخْتَصُّ
بِرَحْمَتِهِ و خدای خاص می گرداند برحمت خود یعنی نبوت و وحی رحمت اوست مَنْ يَشَاءُ هر کرا خواهد و مصلحت بیند وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ
و خدای صاحب فضل بزرگ هر کرا خواسته نبوت کرامت فرموده آورده اند که جهودان و مشرکان طعنه می زدند که محمد صلی الله علیه وآله را فکر و رای
استوار نیست و حکمی می کند و بعد از آن پشیمان می شود و حکمی دیگر بخلاف آن می کند حق تعالی رد قول ایشان فرمود که این کار تعلق بما دارد نه بمحمد علیه السلام
و همچنانکه نبوت تابع مصلحت احکام شریعت نیز تابع مصلحت پس همچنان در وقتی مصلحت مقتضی آن بوده که موسی علیه السلام پیغمبر ایشان باشد و تورات کتاب
ایشان و وقت دیگر عیسی و انجیل باشد و اکنون مصلحت آنست که پیغمبر محمد صلی باشد و کتاب قرآن و احکام شریعت نیز چنین است که بعضی اوقات تقاضای
حکمی می کند و زمانی دیگر مقتضی خلاف آنست پس بحسب مصلحت خلقان تکلیف عبادتی می کنیم که ایشان علم بآن ندارند و آیتی را و حکمی را حکمی منسوخ می
سازیم و آن احکام مَا نَنْسَخْ هرچه منسوخ می گردانیم مِنْ آيَةٍ از قرآن بر وفق مصلحت خلقان بعضی زمان أَوْ نُنْسِهَا یا فراموش می گردانیم از اذهان
یا بر میم نَأْتِ بِخَيْرٍ مِنْهَا می آوریم بهتر از آن آیه منسوخه در نفع بندگان چنانکه جهاد یک عاری با ده تن را منسوخ کردیم و نیز با ده تن در بسیاری
ثواب که در ناسخ باشد و در منسوخ نه أَوْ مِثْلِهَا یا می آوریم مانند آنچه نسخ کرده ایم در منفعت و مثوبت با وجود رعایت و مصلحت چون گردانیدن

قبله از بیت المقدس بکعبه مرویست که مردی در مجلس اشرف حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله بپای خواست و گفت یا رسول الله چندانی از
قرآن میدانستم در نماز تهجد می خواندم دی شب برخواستم فراموش کرده بودم هرچند خواستم که بیاد من آید میسر نشد و دیگری برخاست
و گفت مرا نیز این صورت دست داده و دیگری نیز چنین گفت حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله فرمود که حق تعالی نسخ فرموده و امشب که نسخ فرمود
آنرا از یاد مردم برد روایت که جهودان گفتند که نسخ آیه بر خدا روا نیست زیرا که آن پشیمانی است و خدای از آن مبراست و از حکمت و مصلحت الهی در نسخ
احکام غافل بودند حق تعالی از روی انکار و سرزنش فرمود که ای منکران جدال کننده أَلَمْ تَعْلَمْ آیا نمی دانی أَنَّ اللَّهَ آنکه خدای عَلَى كُلِّ
شَيْءٍ بر همه چیزها از نسخ و غیر آن از مقدورات قَدِيرٌ تواناست پس بر وفق مصلحت نسخ حکمی می کند دیگر فرمود که أَلَمْ تَعْلَمْ آیا دانا نیستی أَنَّ
اللَّهَ که خدای تعالی لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ او راست پادشاهی آسمانها و زمینها پس هرچه خواهد تواند کرد وَمَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ
و نیست شما را غیر از حق تعالی مِنْ وَلِيٍّ دوستی که بشما نفع رساند وَلَا نَصِيرٍ و نه یاری که از شما دفع ضرر تواند کرد پس اوست که بآنچه صلاح شما است نسخ
و اثبات حکم می کند مرویست که جهودان از پیغمبر صلی الله علیه وآله بر وجه تحکم چیزها طلب می کردند و از آن جمله گفتند که ایمان نمی آریم تا بمعاینه نبینیم که خدا
یکبار کتاب را از آسمان نازل سازد حق تعالی فرمود که أَمْ تُرِيدُونَ و این متعلق است بالم تعلم یعنی نه دانسته اید که خدای مالک جمیع امور است و آیا می
خواهید أَنْ تَسْأَلُوا آنکه سوال کنید رَسُولَكُمْ پیغمبر خود را كَمَا سُئِلَ مُوسَى همچنانکه سوال کرده شده بود موسی مِنْ قَبْلُ پیش از این یعنی شما از محمد صلی الله علیه
همان چیزها می طلبید که پدران شما از موسی طلب می کردند و می گفتند أَرِنَا اللَّهَ جَهْرَةً وَمَنْ يَتَبَدَّلِ الْكُفْرَ و هرکه بدل کند کفر را بِالْإِيمَانِ بگرویدن
یعنی کفر را بر ایمان اختیار کند فَقَدْ ضَلَّ پس هر آینه گم گشته است سَوَاءَ السَّبِيلِ از میانه راه راست یعنی هرکه نظر در معجزات پیغمبر کند و اکتفا بآن
نکرده از روی عناد طلب معجزه دیگر کند پس طریق راست را گم کرده در کفر که وادی ضلالت است افتاده آورده اند که فنحاص بن عازورا و زید بن قیس در روز
احد عمار یاسر و حذیفه یمانی را گفتند که اگر پیغمبر شما بر حق بودی این شکست بروی نیامدی از وی برگردید و بدین ما در آیید که شما را بهتر خواهد بود عمار گفت که ما
هرگز از دین اسلام برنگردیم و تابع شما نشویم پس هر دو نزد رسول صلی الله علیه وآله آمدند و رسول را از این معنی خبر دادند آن حضرت در حق ایشان دعای
خیر فرمود حق تعالی این آیه فرستاد وَدَّ كَثِيرٌ دوست میدارد بسیاری مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ از اهل تورات چون فنحاص بن عازورا که دانشمند ایشان
است و امثال او لَوْ يَرُدُّونَكُمْ آنکه برگردانند شما را ای مؤمنان مِنْ بَعْدِ إِيمَانِكُمْ پس از گرویدن شما كُفَّارًا در حالتی که ناگرویدگان باشید
یعنی میخواهند که شما را کافر گردانند حَسَدًا بجهت حسد بردن ایشان بر شما که از ایشان صادر شده مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِهِمْ از نزدیک نفسهای ایشان یعنی از
طبع ایشان بظهور رسیده مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ از پس آنکه روشن گشت لَهُمُ الْحَقُّ مر ایشان را راه درست آن رسالت محمد است صلی الله علیه وآله
و حقیقت قرآن و صحت دین اسلام بسبب معجزات ظاهره و صفات مذکوره او در تورات فَاعْفُوا پس درگذرید ای مؤمنان از عقوبت ایشان
وَاصْفَحُوا و روی بگردانید از تعرض رسانیدن بایشان حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ تا بیارد خدای تعالی فرمان خود را که آن اذن است در قتال
ایشان و جزیه از ایشان از ابن عباس مرویست که این آیه بآیت القتال منسوخ شده إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ
بر همه چیزها تواناست پس انتقام شما از ایشان بکشد وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ بپای دارید نماز را با شرایط و ارکان وَآتُوا الزَّكَاةَ بدهید زکوة را
بمستحق یعنی بعبادت مشغول شوید و دست بتعرض از یهود کوتاه کنید تا حکم بقتال نازل شود وَمَا تُقَدِّمُوا لِأَنْفُسِكُمْ و آنچه از پیش فرستید از برای

نفسهای خود من خیر از کردار نیکو چون نماز و زکوة و انواع خیرات تجدوه یابید آنرا نوشته و ثبت شده عند الله نزدیک خدای
یا ثواب آنرا نزدیک وی یابید ان الله بدرستی که خدای بما تعملون بانچه کنید از خیرات بصیر بیناست پس آن نزد خدای سبحانه و تعالی
ضایع نخواهد شد در خیرات که هر که یک لقمه یا یک خرما صدقه دهد حق تعالی آنرا پرورش دهد که تا چندان شود که کوهی عظیم مرویست که چون رسول صلی الله
علیه و آله وسلم مبعوث شد و نسخ شرع یهود و ترسا فرمود ایشان کمر دشمنی آن حضرت را بر میان بسته و همه در صدد دفع وی شدند و هر فرقه از ایشان
گفتند که بهشت مخصوص است بما و هر که بر دین ما نیست به بهشت نخواهد رفت حق تعالی فرمود که و قالوا و گفتند یهودان و ترسایان لن یدخل الجنة
الا من کان هودا نرود در بهشت مگر کسی که باشد یهودی او نصاری یا نصرانی یعنی یهود گفتند که در بهشت نرود مگر یهودی و ترسایان گفتند که در بهشت نرود
مگر نصاری تلک این آرزوهای مذکوره امانیهم آرزوهای باطله یهودی و ترسایان است قل بگو ای محمد در جواب ایشان هاتوا برهانکم
بیارید حجتهای خود را بر این دعوی که می کنید ان کنتم صادقین اگر هستید راستگویان در این گفتار و حال نه چنان است که ایشان می گویند بلی من
اسلم وجهه آری در بهشت داخل می شود کسی که خالص سازد جهت خود را و تن جمیع الوجوه مستعد شود لله مر خدای را او پاکیزه کرداند نفس خود را برای طاعت
خدای و غیر او را در عبادت شریک او نکرداند و هو محسن و حال آنکه او نیکوکار است و در کردار و گفتار یعنی آنرا بر آمیخته نکرداند بر وجه مامور بجای آورد
فله اجره پس مر اوراست مزد او عند ربه نزد پروردگار او ضایع و ناقص نمیشود و لا خوف علیهم و هیچ ترسی نیست مر ایشانرا از فوت مزد ایشان
و لا هم یحزنون و نه اندوهگین شوند از تصور زوال آن مزد در آخرت آورده اند که جمعی از ترسایان نجران بمدینه آمدند با علمای یهود و روسای ایشان
مناظره کردند و حرمله که دانشمند یهود بود ایشان را گفت که شما بر هیچ امر نیکو عمل نمی کنید و انکار نبوت عیسی علی نبینا و علیه السلام کرد و تکذیب آن نمود یکی از ترسایان
گفت که بلکه شما بر هیچ امر نیکو عمل نمی کنید و انکار نبوت موسی علیه السلام و کتاب او کرد و حق تعالی این آیه فرستاد و قالت الیهود و گفتند یهودان لیست
النصاری نیست گروه ترسان علی شیء بر چیزی که ثواب باشد و قالت النصاری و گفتند ترسان لیست الیهود نیست یهودان علی شیء بر چیزی
از دین و هم و حال آنکه ایشان یتلون الکتاب میخوانند کتاب را یعنی از توریت یهود میدانند که نصاری بجهت اثبات زن و فرزند خدای را بر امر
باطلند و ترسایان از انجیل میدانند که یهود بجهت انکار عیسی و محمد علیهما السلام کافرند کذلک همچنین که اینها می گویند قال الذین گفتند آنانکه لا یعلمون
هیچ نمیدانند غیر اهل کتاب یعنی از مجوس و مشرکان مثل قولهم مانند گفتار یهود و نصاری یعنی همه کفار که صاحب کتاب نیستند و هیچ نمیدانند با
یکدیگر همین گفتند فالله یحکم پس خدای حکم کند بینهم در میان این دو فریق یوم القیمة در روز رستخیز فیما کانوا در آنچیزی که بودند
فیه یختلفون که در آن اختلاف می کنند از حق و باطل و هر یک بجزای خود خواهند رسانید آورده اند که چون بخت نصر بر بنی اسرائیل استیلا یافت
نصاری را جمع کرده بر ایشان تاخت و ایشان را بکشت و کودکان و زنان ایشانرا غارت کرد و بیت المقدس را خراب کرد حق تعالی خبر داد که و من
اظلم و کیست ستمکارتر ممن منع از آنکس که باز داشت مساجد الله مسجدهای خدای را ان یذکر فیها اسمه و سعی فی خرابها از آنکه
یاد کرده شود در آنجا نام خدا یعنی مانع شد از آنکه در آن موضع یاد خدا کنند و پرستش او نمایند و سعی کرد در خرابی و ویرانی آن مسجد یعنی بیت المقدس
که هر موضعی از آن مسجدیست یعنی سجده گاهی و نزد بعضی مراد باین کس طیطوس بن اسپیانوس رومی بود که بیت المقدس را خراب کرد و علمای بنی اسرائیل
را بقتل آورد و از ابی عبد الله علیه السلام مرویست که مراد مشرکان قریشند که رسول را صلی الله علیه و آله منع کردند در عام حدیبیه از دخول مکه و مسجد الحرام

بنابراین

بنابرین

بنابرین مراد بخرابی آن معطل ساختن آنست از عبادت چه عمارت مسجد بنماز کردن است در آن و خرابی آن ترک عبادت در آن و بیرون کردن
مومنان از آن بهر تقدیر اولئک گروهی که منع کنند و در خرابی مسجدها کوشیدند ما کان لهم نبود مر ایشانرا یعنی سزاوار نیست مر
ایشانرا ان یدخلوها آنکه در آیند در مساجد الا خائفین مگر در حالتی که ترسان باشند [illegible] دولت [illegible] و ترسایان [illegible]
[illegible] بیت المقدس [illegible] و سایر اهل کفر را قدرت بر دخول مسجد الحرام [illegible]
از اهل اسلام لهم مر اهل کتاب را فی الدنیا خزی در دنیا رسوائی و خواری که آن قتل است و غارت و جزیه بر ایشان و گرفتن آن از دست ایشان
نه از وکیل ایشان تا موجب زیادتی خواری ایشان باشد و لهم فی الآخرة و مر ایشانراست در آن سرای عذاب عظیم عذاب بزرگ مروی است
که نهایت رسوائی ایشان در دنیا در زمان خروج صاحب الزمان علیه السلام باشد که فتح قسطنطنیه نماید و همه را بقتل برساند از ابن عباس
منقولست که چون آیه تحویل قبله نازل شد مسلمانان روی بکعبه آوردند جهودان بر ایشان طعنه زدند و عیب کردند و انکار ایشان نمودند حق تعالی
این آیه فرستاد که و لله المشرق و المغرب مر خدا راست جای بر آمدن آفتاب چون مکه و کعبه و جای فرو رفتن آن چون بیت المقدس فاینما
تولوا پس هرجا که رو آورده اید فثم وجه الله پس آنجاست طاعت خداست که مقرر شده اید و نزد بعضی آنست که در اول اسلام مسلمانان در
نماز حیران بودند در میان آنکه توجه بکعبه کنند یا به بیت المقدس بعد از آن این منسوخ شد بآیه فول وجهک شطر المسجد الحرام و در بعضی از تفاسیر
آمده که مشرکان مانع مومنان می شدند از دخول مسجد الحرام حق تعالی این آیه فرستاد بنابرین مراد بمشرق و مغرب زمین است زیرا که همه آن منقسمست
بشرق و غرب یعنی زمین مر خدا راست اگر پس ممنوع شوید از نماز در مسجد الحرام حق تعالی همه زمین را مسجد شما ساخته پس در مکانی بطرف قبله توجه کنید
آن جهتی است که بآن مامور شده اید و گویند که نزول این آیه در دعا و اذکار است نه در نماز از جابر روایتست که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه
و آله بعضی از لشکر را بغزای فرستاده بود و شبی بسبب ابر و تاریکی در جهت قبله اختلاف کردند و هر کس برای اجتهاد متوجه جهتی شدند و نماز گذاردند چون
روز شد بر ایشان ظاهر گشت که در نماز از قبله گردیده بودند بعد از آنکه بمدینه آمدند اعاده آن نماز کردن از حضرت استفسار نمودند این آیه نازل شد
که بعد از تحری بقدر امکان در قبله اجتهاد کرده اید اعاده آن نماز روا نیست چه همه جهات حق سبحانه است ان الله واسع بدرستی که خدای تعالی
فراخ مغفرتست و بسیار عطا و رحمت و بجهت این زیادتی بر بندگان نمی کند باعاده نمازی که بظن و اجتهاد گذارده باشند یا نهی نمی کند از نماز
گذاردن در غیر مسجد علیم داناست بمصلحت احوال مومنان و اعمال ایشان و چون حق تعالی منع انکار یهود در باب توجه مسلمانان بکعبه در نماز نمود
در عقب آن رد قول انکار مشرکان نمود و قالوا اتخذ الله ولدا و گفتند مشرکان و ترسایان که فرا گرفت خدای فرزندی را یعنی عزیر و مسیح
و ملایکه سبحانه پاکی وی پاکی مر اوراست از آنکه او را فرزند باشد چه این مقتضی تشبیه و حاجت و سرعت فناست بل له ما فی السموات
و الارض بلکه مر اوراست آنچه در آسمانها و زمینهاست و چون اهل آسمان و زمین مخلوق و مملوک وی باشند از جمله عزیر و مسیح و ملایکه نیز نتوانند
شوانند بود که ایشان ولد او باشند چه ولد نباشد مگر از جنس والدین کل همه آنچیز که در آسمان و زمین است له قانتون مر او را فرمان بردارند
و همه در تحت حکم او و هر چه باین صفت باشد آفریننده خود نخواهد بود که واجب الوجود بالذات یعنی هیچ چیز ولد او نباشد بدیع السموات و الارض
پدید آرنده همه آسمانها و زمینهاست بی ماده و مدت و اذا قضی امرا و هر گاه حکم کند کاری را یعنی خواهد که چیزی موجود شود فانما یقول له

پس خدای نیست که گوید مر آنچیز را کُن بباش فَیَکُونُ پس آنچیز باشد و چون باین آیه ثابت گشت که او متصف نیست بصفت جسم و جوهر زیرا که فعل
جسم و جوهر بر سبیل تاریخات پس فرا گرفتش و نه که از لوازم جسم است از و ممنوع باشد و نیز وجود ولد با مهلت و مدت و ماده است و حق تعالی
ازین مستغنی است چون حق تعالی بیان حال کفار نمود در انکار توحید و دعوی فرزندش خدا ولد را در عقب آن ذکر مخالفت ایشان می نماید در
باب نبوت بر سبیل عناد می فرماید که وَقَالَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ الْكِتَابَ و گفتند آنانکه نمیدانستند یعنی جاهلان اهل شرک و اهل کتاب لَوْلَا يُكَلِّمُنَا
اللَّهُ چرا سخن نمیگوید خدای با ما همچنانکه با فرشتگان سخن میگوید و یا همچنانکه با پدران ما سخن می گفت چرا با ما وحی نمیکند که تو پیغمبر و فرستاده او
أَوْ تَأْتِينَا آيَةٌ یا نمی آرد بما حجتی بر صدق تو این سخن از روی عناد و لجاج می گفتند اگر نه معجزات آن حضرت دلالت صریح داشت و ایشان جهت
انکار بسیار که داشتند معجزات دیگر طلب می کردند كَذَلِكَ همچنانکه این کفار می گویند قَالَ الَّذِينَ گفتند آنانکه بودند مِنْ قَبْلِهِمْ پیش از ایشان
مِثْلَ قَوْلِهِمْ مانند گفتار ایشان یعنی ایشان نیز با وجود آیات داله بر صدق انبیای خود از ایشان آیات دیگر میخواستند و از آن جمله یهود موسی
را گفتند خدا را بنما و نصاری عیسی را گفتند که مایده از آسمان بر ما فرود آر که آن را معاینه ببینیم تَشَابَهَتْ قُلُوبُهُمْ بیکدیگر مشابه است دلهای این گروه
و کسانی که از ایشان بودند در کوری و ستیزگی و عناد قَدْ بَيَّنَّا الْآيَاتِ بتحقیق که روشن گردانیدیم نشانها را بر توحید و نبوت لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ
برای گروهی طلب یقین میکنند با آنکه تابع عناد و لجاج پس بحجت رد قول مشرکان فرمود که إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ بِالْحَقِّ بدرستی که فرستادیم برای خلق بَشِيرًا
در حالتی که مژده دهنده مؤمنان را بثواب عظیم وَنَذِيرًا و بیم کننده کافران از عذاب الیم پس بر تو حرجی نیست اگر اهل عناد اصرار نمایند در کفر مکابره کنند
وَلَا تُسْأَلُ عَنْ أَصْحَابِ الْجَحِيمِ پرسیده نخواهی شد در روز قیامت از آنها که اهل دوزخند یعنی چرا ایشان ایمان نیاوردند از مقاتل مرویست که روزی
بر زبان رسول صلی الله علیه و آله جاری شد که اگر خدای تعالی دری از عذاب بگشاید و اثر غضب خود بدیشان نماید غالب آنست که از بیم عذاب الیم بصراط
مستقیم باز آیند حق تعالی این آیه مذکوره را فرستاد یعنی ایشان از یاران جحیم اند و ترا نخواهم پرسید که چرا ایمان نیاوردند پس بر تو همین ادای
رسالت است و بر ما عذاب فرمودن اهل ضلالت بعد از آن بحجت نومید گردانیدن رسول صلی الله علیه و آله از اسلام یهود و ترسا فرمود وَلَنْ
تَرْضَى عَنْكَ الْيَهُودُ وَلَا النَّصَارَى و هرگز خوشنود نگردد از تو یهودان و نه ترسایان حَتَّى تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ تا آنکه پیروی کنی کیش ایشان را
و پیروی دین ایشان بر تو جایز نیست پس هرگز اسلام نیارند قُلْ بگو ای محمد إِنَّ هُدَى اللَّهِ هُوَ الْهُدَى بدرستی که راه نمودن بحق نه آنچه شما طلبان
میخوانید دین یهودی و نصرانی که راه نمودن خدای بثواب و اسلام است وَلَئِنِ اتَّبَعْتَ اگر پیروی نمائی ای محمد أَهْوَاءَهُمْ آرزوهای ایشان را
که راه شیطانست بَعْدَ الَّذِي پس از آنچیزی که براستی جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ آمده است بتو از دانش که واجب است در حقیقت اسلام و بطلان ملت ایشان
مَا لَكَ مِنَ اللَّهِ نباشد مر ترا از عذاب خدای مِنْ وَلِيٍّ هیچ دوستی که رهاننده تو باشد از آن وَلَا نَصِيرٍ و نه یاری دهنده در دفع آن این کلمات
بر سبیل فرضیت است و اگر نه نصرت ازین بریست بعد از ذکر احوال کفار اهل کتاب در بیان مؤمنان ایشان می فرماید الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ
الْكِتَابَ آنانکه عطا کردیم ایشانرا کتاب تورات يَتْلُونَهُ میخوانند آن کتاب را و پیروی می کنند حَقَّ تِلَاوَتِهِ چنانکه حق خواندن و پیروی کردن
است بدون تغییر و آنها عبدالله بن سلام و اتباع اویند أُولَئِكَ آن گروه يُؤْمِنُونَ بِهِ ایمان آورند بکتاب خدای نه آنها که تحریف
و تبدیل آن کردند وَمَنْ يَكْفُرْ بِهِ و هر که کافر گردد بکتاب خدای و احکام آن را تغییر دهد یا بحلال و حرام آن اعتقاد نکند فَأُولَئِكَ آن گروه

هم الخاسرون

هم الخاسرون

هُمُ الْخَاسِرُونَ ایشانند زیانکاران در دنیا بخواری از قتل و غارت و جزیه دادن و در آخرت بگرفتاری عذاب دوزخ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ ای فرزندان
یعقوب اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي یاد کنید نعمتهای مرا أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ انعام کرده ام بر شما وَأَنِّي فَضَّلْتُكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ و آنکه بدرستی تفضیل داده ام پدران
شما را بر همه عالمیان زمان ایشان پس شکر این نعمت کنید و کفران نورزید بمحمد که رسول است ایمان آرید وَاتَّقُوا يَوْمًا بترسید از عذاب روزی که هست آن لَا تَجْزِي
کفایت نکند نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ کسی از کسی شَيْئًا چیزی را از عذاب وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا عَدْلٌ و قبول کرده نشود از نفسی عدلی او را یعنی چیزی که بعوض آن عذاب کشد
و یعنی چیزی که خود را بعوض آن از عذاب باز خرد وَلَا تَنْفَعُهَا شَفَاعَةٌ و سود نکند هیچ نفسی را درخواست کردن بر تقدیر شفاعت وَلَا هُمْ يُنْصَرُونَ و ایشان
یعنی کافران یاری کرده نشوند در دفع عذاب یعنی سود نکند یاری هر یار و حق تعالی چون این آیت را در اول قصه اهل کتاب ذکر کرد در آخر آن مکرر گردانید بجهت مبالغه
در شکرگذاری نعمت و ترسانیدن ایشان از کفران آن و بعد از ذکر احوال موسی و امت او بیان قصه ابراهیم می فرماید که جد حضرت رسالت و سایر
اسرائیل وَإِذِ ابْتَلَى إِبْرَاهِيمَ و یاد کن ای محمد وقتی که ابراهیم را بیازمود یعنی تکلیف فرمود رَبُّهُ پروردگار او بِكَلِمَاتٍ بسخنان یعنی با امر و نواهی فَأَتَمَّهُنَّ
پس ابراهیم باتمام رسانید آنها را و بآن قیام نمود یعنی باتمام آن کوشید بروجهی که رضای الهی در آن بود گویند مراد بکلمات مناسک حج است و علی بن ابراهیم در
تفسیر خود آورده که مراد باین نگاهداشتن موی سر است بدو نیم و مضمضه و استنشاق و مسواک و چیدن موی لب و گرفتن ناخن و بر کندن موی زیر بغل و ازاله موی زهار
و ختنه و استنجا و بهتر آنست که مراد جمیع طاعات عقلیه و شرعیه است بر هر تقدیر چون ابراهیم آنها را باتمام رسانید قَالَ گفت خدای تعالی که چون متابعت فرمان من کردی
إِنِّي جَاعِلُكَ بدرستی که من گرداننده توام لِلنَّاسِ برای مردمان إِمَامًا پیشوای در دین که همه صلحا بعد تو بتو اقتدا نمایند و آنکه حق تعالی پیغمبر را فرمود که
اتَّبِعْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ و امت مرحومه محمدیه که مامور شدند که ملة ابیکم ابراهیم برای وفا نمودن است باین وعده چون ابراهیم را بشرف امامت بنواخت قَالَ گفت
ابراهیم با حق سبحانه وَمِنْ ذُرِّيَّتِي و بعضی از فرزندان و نبیرگان مرا نیز امام گردان قَالَ گفت حق تعالی در جواب او که لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ نرسد عهد من که
امامت است بستمکاری یعنی عاصیان و فاسقان ذریه ترا این منصب ندهم بلکه بصلحا و اتقیا و امنای ایشان کرامت فرمایم و درین دلیل است که انبیا و ائمه علیهم السلام
معصوم بوده اند از جمیع گناهان صغیره و کبیره و فاسق صلاحیت امامت ندارد در کتاب مناقب مذکور است که عبدالله بن مسعود روایت کرد که من از حضرت رسالت
پناه صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود منم آنکس که ابراهیم او را از خدا طلب می نمود و آرزو می کرد پس صحابه و آنانکه در آن مجلس بودند گفتند یا رسول الله کیفیت طلب ابراهیم
و آرزوی که بخدای تعالی کرد چه بود ما را بیان فرما آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمود که ابراهیم از حق سبحانه سوال کرد که آیا از نسل من کسی خواهد بود که او مرتبه امامت
در یابد حق تعالی باو وحی کرد که حق امامت را بظالمان ندهم و از نسل تو هر که ظالم باشد از منصب امامت محروم باشد و چون ابراهیم این کلام شنید و اجنبنی و بنی
ان نعبد الاصنام بر زبان راند یعنی باز خدایا مرا و ذریه مرا از بت پرستیدن دور دار پس حق تعالی دعای او را در حق من و علی ابن ابی طالب اجابت کرد از بت
پرستیدن نگاه داشت فاتخذنی نبیا و اتخذ علیا وصیا پس مرا نبی خود گردانید و علی او وصی من و این کلام صریح است بر آنکه آنانکه بت پرستی شعار ایشان
بوده از منصب امامت دورند و خلعت خلافت بقد و قامت ایشان راست نمی آید وَإِذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ و نیز یاد کن ای محمد وقتی که گردانیدیم خانه کعبه را
مَثَابَةً لِلنَّاسِ جای بازگشت برای مردمان یا موضع ثواب ایشان مراد جایی که هر سال بر آن رجوع کنند و آنجا ثواب بیحساب رسند وَأَمْنًا و موضع ایمنی که
در و کس نکشند و متعرض آزار نشوند و یا جای ایمنی است از عذاب دوزخ چه حج و عمره موجب مغفرت گناهان است وَاتَّخِذُوا و گیرید ای مؤمنان که بعد از آنکه شرف
حرم را دانستید فرا گیرید مِنْ مَقَامِ إِبْرَاهِيمَ از مقامی که منسوبست بابراهیم مُصَلًّى موضع نماز را از جابر روایت است که چون حضرت رسالت صلی الله علیه و آله

از طواف فارغ شد متوجه مقام ابراهیم شود و دو رکعت نماز در آن گذارد و آن ... که واتخذوا من مقام ابراهیم مصلی و این دال است بر آنکه نماز طواف فریضه است
در مقام ابراهیم و آن موضعی است که در آن سنگی نشانده اند و اثر قدمهای مبارک آنحضرت بر اوست وعهدنا و عهد کردیم یعنی فرمان فرستادیم الی ابراهیم
واسمعیل ان طهرا بیتی بسوی ابراهیم و اسمعیل آنکه پاک سازند خانه مرا از بتان و انواع نجاسات و معاصی از هرچه لایق آن نباشد للطائفین برای طواف
کنندگان در گرداگرد آن والعاکفین و برای مجاوران و اقامت کنندگان والرکع السجود برای رکوع و طواف کنندگان و سجود نمایندگان یعنی نماز کنندگان
در حدیث آمده که حق تعالی هر روزی صد و بیست رحمت بکعبه معظمه می فرستد شصت برای طواف کنندگان و چهل برای نماز گزارندگان و بیست برای نظر
کنندگان و چون خانه کعبه در موضعی واقع که از آب و گیاه دور است و این موجب اضطرار و عجز حاجیان است حضرت ابراهیم علی نبینا و علیه السلام طلب فراخی روزی
از حق تعالی کرد دران هنگام که حق تعالی فرمود واذ قال ابراهیم و یاد کن ای محمد وقتی که گفت ابراهیم یعنی دعا کرد که رب اجعل ای پروردگار من بگردان هذا
این مکان را که برای تو در آن خانه ساخته ام بلدا امنا شهری ایمن از قحطی و مسخ و خسف و غیر آن از انواع عذاب وارزق اهله و روزی ده اهل این شهر را من
الثمرات از انواع میوه ها حق تعالی این دعا را اجابت فرمود و حکم کرد تا جبرئیل دیهی از دیههای فلسطین را که مشتمل بود بر ثمرات بسیار از زمین برکنده بمکه آورد و هفت بار
گرد کعبه طواف داده بر زمین تهامه بر سه مرحله وضع کرد و آن دیه را طایف گویند میوه اهل مکه از آنجاست پس بعد از آن ابراهیم روزی را بمومنان تخصیص
فرموده گفت روزی ده من آمن هر که ایمان آرد منهم از آنانکه ساکن این شهر باشند بالله والیوم الآخر بخدا و بروز بازپسین که قیامت قال ومن
کفر گفت حق تعالی در جواب او که من روزی میدهم مومنان را و هر کرا که کافر باشند فامتعه قلیلا پس برخوردار گردانم کافر را برخورداری اندک ثم
اضطره پس مضطر گردانم او را بالعجز و بیچارگی بکشم الی عذاب النار بسوی عذاب دوزخ وبئس المصیر و بد بازگشتی است دوزخ واذ یرفع ابراهیم
القواعد و نیز یاد کن ای محمد وقتی که برداشت ابراهیم اصلها و پایهها را من البیت از خانه کعبه واسمعیل و اسماعیل نیز بمشارکت پدر پایههای آن را
باین وجه که از طرف خانه کاری کردند بنوبت خانه را می آوردند و اصح آنست که اسمعیل سنگ جمع می کرد و بدست ابراهیم میداد و او بکار می برد بنابرین چون
اسمعیل را دخلی بود در بنا ازین جهت اسناد رفع بنا باو شد از ائمه هدی صلوات الله علیهم اجمعین مرویست که آدم علیه السلام بنای کعبه کرد چون روزگار بسیار
بران بگذشت ویران شد حق تعالی ابراهیم را امر کرد تا بموافقت اسمعیل تعمیر آن کرد و چون آنرا اتمام گردانیدند گفتند ربنا ای پروردگار ما تقبل منا
قبول کن از ما این کار خیر را انک انت السمیع العلیم بدرستی که تویی شنوا و دانا مر دعای ما را ربنا ای خداوند ما واجعلنا و بگردان ما هر دو را
مسلمین لک ثابت بر اسلام و گردن نهنده بر تو ومن ذریتنا و بگردان بعضی از فرزندان ما را امة مسلمة لک گروهی گردن نهنده و فرمان برنده
مر ترا از صادق علیه السلام مرویست که مراد بذریه اولاد عبد المناف اند وارنا و بنما ما را مناسکنا مواضعی که در آن افعال حج بجا باید آورد چون میقات
و احرام و عرفات برای وقوف و منی و قربان و غیر آن از افعال وتب علینا و بپذیر توبه ما را توبه پیغمبران بر سبیل خضوع و خشوع است و بریدن از ماسوی
و توجه تمام بحق سبحانه و تعالی انک انت التواب الرحیم بتحقیق که تویی بسیار پذیرنده توبه تقصیر کنندگان در طاعت و عصیان نمایندگان ربنا ای پروردگار
ما وابعث فیهم و برانگیز در میان ذریه ما رسولا منهم فرستاده از ایشان تا موجب عز و شرف من باشد حق تعالی اجابت دعای ابراهیم علیه السلام
کرد و حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله را مبعوث گردانید چه غیر آن حضرت پیغمبری دیگر از ذریه ابراهیم و اسمعیل نبود زیرا که انبیای بنی اسرائیل از نسل اسحاق
بودند گفتار آنحضرت که انا دعوة ابی ابراهیم اشارتست باین معنی یعنی من از دعای پدر خود ابراهیم که مرا از خدا خواست یتلوا علیهم صفت رسول صلی الله علیه و آله است

یعنی فرستاد

یعنی

یعنی در فرستاده که خواند بر ایشان آیاتک آیتهای کتاب ترا یا نشانهای وحدانیت تو ویعلمهم الکتاب و بیاموزد ایشانرا کتاب قرآن
والحکمة و احکام یعنی آنچه نفسهای ایشان بآن کمال یابد از معارف و احکام شریعت ویزکیهم و پاکیزه گرداند ایشانرا از شرک و معاصی شبه
شرایع و احکام انک انت العزیز بدرستی که تویی دانا و غالب که هرگز مغلوب نشوی از آنچه اراده کنی الحکیم دانای محکم کار یعنی هرچه کنی بر وجه حکمت
باشد مرویست که عبد الله بن سلام سلمه و مهاجر را که پسران برادر او بودند باسلام دعوت کرد و گفت شما میدانید که صفت محمد صلعم در توریت نوشته است پس
سلمه اسلام آورد و مهاجر ابا کرد آیه نازل شد ومن یرغب و کیست که باز گردد یعنی هیچکس باز نگردد و رغبت نگرداند عن ملة ابراهیم از دین ابراهیم الا
من سفه نفسه مگر کسی که سبک گرداند خود را و بی مقدار سازد نفس خود را ولقد اصطفیناه و بتحقیق که برگزیدیم ما ابراهیم علیه السلام را فی الدنیا
درین سرای بکرم و جوانمردی یا بشرف پیغمبری یا فرط طاعت و فرمان برداری یا بصفت خلت و دوستی و یا بعمارت خانه کعبه وانه فی الآخرة
و بدرستی او در آن سرای لمن الصالحین از جمله شایستگانست و بصفت صلاح آراسته و چون او آراسته باین صفات است هر که از دین او
رغبت بگرداند هر آینه سفیه باشد و نفس خود را خوار گردانیده باشد و نیز در بیان صفات ستوده اوی فرماید اذ قال له یاد کن ای محمد وقتی که گفت
مر ابراهیم را ربه پروردگار او اسلم گردن بنه فرمان مرا و یا تسلیم شو در هرچه بتو واقع شود از احکام قضا قال اسلمت گفت ابراهیم گردن نهادم
یا تسلیم کردم خود را لرب العالمین برای پروردگار عالمیان تا هرچه خواهد مرا فرماید و در حق من جاری سازد ووصی بها ابراهیم و وصیت کرد
ابراهیم علیه السلام در حین وفات بملة خود بنیه پسران خود را و پیروی آن ملت و الزام نمودن بآن ویعقوب و یعقوب نیز وصیت نمود اولاد
خود را باین وجه که یا بنی ای پسران من و ایشان دوازده بودند چنانکه در سوره یوسف آمده ان الله اصطفی بدرستی که خدای تعالی برگزید
لکم الدین برای شما دین اسلام را فلا تموتن پس باید که نمیرید الا وانتم مسلمون یعنی در حالتی که مسلمان باشید یعنی بر دین اسلام
مداومت نمائید تا هنگامی که مرگ شما را دریابد و بعد از آن بر سبیل انکار خطاب باهل کتاب فرمود که ام کنتم شهداء آیا شما حاضر بودید یعنی
نبودید اذ حضر یعقوب الموت وقتی که آمد یعقوب را مرگ در آن حالت وصیت کرد بفرزندان خود پس از کجا شما دعوی می کنید که وصیت باولاد
خود بدین یهود کرد پس بجهت زیادتی بیان می فرماید که یقین که شما حاضر نبودید اذ قال در وقتی که یعقوب گفت لبنیه پسران خود را ما
تعبدون من بعدی چه چیز را خواهید پرستید بعد از وفات من غرض یعقوب ازین کلام فراگرفتن عهد بود از ایشان بتوحید و دین اسلام
ایشان چون این سخنان شنیدند قالوا گفتند در جواب نعبد الهک خواهیم پرستید خدای ترا واله آبائک و خدای پدران ترا
ابراهیم واسمعیل واسحق را ابراهیم را که جد بود پدر گفتند برای آنکه حکم پدر دارد و اسمعیل را که عم بود پدر خواندند زیرا که عرب عم را پدر می گویند
و حرمت او برابر پدر بجای می آرند از آنجاست که حق تعالی آزر را پدر ابراهیم گفت با آنکه عم او بود حاصل که ایشان گفتند ما خواهیم پرستید خدای
ترا و خدای پدران ترا الها واحدا خدای یگانه و یکتا ونحن له مسلمون و حال آنکه ما مر این خدا را که یکتاست گردن نهندگانیم
و فرمان برداریم تلک این جماعت یعنی ابراهیم و یعقوب و اولاد ایشان امة گروهی بودند قد خلت که درگذشتند لها ما کسبت
مر ایشانراست آنچه کسب کردند ولکم ما کسبتم و مر شماراست آنچه کسب کردید و هر یک از شما و ایشانرا بر کردار پاداش خواهند داد
ولا تسألون و پرسیده نخواهید شد عما کانوا یعملون از آنچه بودند ایشان می کردند یعنی شما را بسیئات ایشان عقاب نکنند هم

چنانکه بحسنات ایشان ثواب نمی یابید اعتقاد یهود آن بود که او را در اطاعت پدران ثواب خواهند داد و بر کفر ایشان عقوبت خواهند کشید
وحق تعالی درین آیه بر ایشان فرمود نه شما باعمال ایشان مثاب میشوید و نه ایشان باعمال شما ماخوذ می گردند و مرویست که ابن صوریا با جمعی
دیگر از یهود به پیغمبر صلی الله علیه واله واصحاب گفتند که طریق هدایت نیست مگر آنچه ما بر آنیم پس تابع ما شوید تا براه راست یابید و نصاری نجران نیز چنین
حق تعالی این آیت را فرستاد وَقَالُوا و گفتند اهل کتاب مرمؤمنان را كُونُوا هُودًا باشید یهودان أَوْ نَصَارَىٰ یا ترسایان یعنی گفتند یهودان
باهل اسلام که بر دین ما باشید و نصاری گفتند که بر دین نصرانی باشید تَهْتَدُوا تا راه یابید قُلْ بگو ای محمد در جواب ایشان که نه چنان است که
شما می گویید بَلْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ بلکه متابعت می کنم در اصول دین اسلام ابراهیم را حَنِيفًا در حالتی که آن تمایل کننده است از همه کیشها براه راست
یا ابراهیم علیه السلام مایل بود از دینهای باطل بدین حق که اسلام است وَمَا كَانَ و نبود ابراهیم علیه السلام مِنَ الْمُشْرِكِينَ از شرک آرندگان
اهل کتاب یا اهل کتاب و غیر ایشان چه ایشان دعوی می کنند که تابع ابراهیم اند و حال آنکه مشرک اند چه یهود را زعم آنست که عزیر پسر خداست و نصاری
اعتقاد آنکه عیسی پسر خداست قُولُوا بگویید ای اهل ایمان در جواب ایشان که شما که خود میخوانید آمَنَّا گرویده ام بِاللَّهِ بخدا وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْنَا
آنچه فرود فرستاده بسوی ما وَمَا أُنْزِلَ إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ و بانچه فرو فرستاده بابراهیم علیه السلام که ده صحیفه بوده است وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ و اسمعیل
و اسحاق که فرزندان اویند وَيَعْقُوبَ و یعقوب که پسر ایشان است وَالْأَسْبَاطِ و نبیرزادگان یعقوب که اگر چه صحیفه بر ابراهیم فرود آمده بود
نه بر اولاد او ولیکن چون ایشان بران عمل میکردند پس گویا آن بر ایشان نازل شده همچنانکه قرآن نیز بر ما فرود آمده وَمَا أُوتِيَ مُوسَىٰ وَعِيسَىٰ
و آنچه داده شده است موسی و عیسی یعنی تورات و انجیل وَمَا أُوتِيَ النَّبِيُّونَ و آنچه داده شده است به پیغمبران دیگر از کتاب و معجزات مِنْ رَبِّهِمْ
از پروردگار ایشان لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ و هیچ جدائی نمی افکنیم میان یکی از ایشان بلکه بهمه ایمان داریم نه مانند یهود که بعضی ایمان دارند
وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ و ما خدا را گردن نهندگانیم بوحدانیت او گروندگان فَإِنْ آمَنُوا پس اگر ایمان آرند همه اهل کتاب از یهودی و نصاری
بِمِثْلِ مَا آمَنْتُمْ بِهِ بمانند آنچه شما ایمان آورده اید ای مهاجر یعنی بهمه کتب فَقَدِ اهْتَدَوْا پس هر آینه راه راست یافته باشند وَإِنْ تَوَلَّوْا
و اگر گردانند از ایمان فَإِنَّمَا هُمْ پس جز این نیست که ایشان فِي شِقَاقٍ در خلاف و نزاع اند با حق تعالی بعد از آن بجهت تسلی مؤمنان ایشان را مژده
و نصرت میدهد و میگوید ای محمد از دشمنی و نزاع ایشان اندیشه مکن فَسَيَكْفِيكَهُمُ اللَّهُ پس زود باشد که حق تعالی کفایت کند و باز دارد از
تو شر یهودی و نصاری و همه ایشان را خوار و ذلیل گرداند وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ و داناست باعتقاد هر دو گروه آورده اند که بعد از نزول آیات
یهودان بکلی از متابعت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله اعراض کردند و ترسایان نیز طرح خلاف افکندند و با مسلمانان در مقام مناظره در
آمدند که ما را صبغه است و شما را نیست و صبغه ایشان آن بود که مولود خود را بعد از هفت روز غوطه دادندی در آبی که آنرا معمودیه گفتندی و اعتقاد ایشان چنان
بود که آب پاک کننده مولودات از غیر دین مسیحا و آنرا قائم مقام ختان دانسته و گفتند که ما او را رنگ کردیم نصرانی و گویند که جهودان رنگی در
فرزندان خود مالیدندی و ترسایان رنگی بخلاف آن در اولاد خود مالیدندی و بآن از یکدیگر ممتاز بودندی حق تعالی [illegible] صِبْغَةَ اللَّهِ
بگویید مسلمانان که در جواب ایشان رنگ کرده است خدای بحق ما را رنگ کردنی از نزد خود و این صبغه فطره خداست که همه مردمان بران مخلوق اند چه فطره
اسلام زیور ایشان است همچنانکه رنگ زیور جامه است مراد بصبغه هدایت است یعنی هدایت کرده ما را خدای هدایت کردنی بحجت چه در با مراد تطهیر قلوب

یعنی پاک

یعنی پاک و پاکیزه گردانیده دلهای ما را پاکیزه گردانیدنی وَمَنْ أَحْسَنُ و کیست نیکوتر مِنَ اللَّهِ از خدای صِبْغَةً از روی شعار و ملت و علامت
دین و پاک گردانیدن لذا اخلاص و شرک مراد است که هیچ دینی بهتر از دین توحید نیست وَنَحْنُ لَهُ عَابِدُونَ و ما مر حق تعالی را پرستندگانیم و این کنایه
باهل شرک میگویم بخدا همچنانکه شما شرک آورده اید آورده اند که یهود و نصاری از شنیدن این سخنان در وقت تعصب افتادند و گفتند ما که [illegible]
فرزندی حق تعالی ثابت بوی سزاوارتریم ز مسلمانان و حق تعالی پیغمبر خود را فرمود که قُلْ بگو ای محمد در جواب ایشان أَتُحَاجُّونَنَا آیا خصو
و جدال می کنید با ما فِي اللَّهِ در دین خدای و در دعوی الهیت و در نسبت دادن فرزند بحق تعالی وَهُوَ رَبُّنَا و حال آنکه پروردگار ماست وَ
رَبُّكُمْ و آفریدگار شما و خصوصیتی نیست او را بقومی دون قومی چون او سبحانه آفریدگار ادیان است پس پرستش و همه را واجب باشد و پرستش منافات
دارد و بفرزندی وَلَنَا أَعْمَالُنَا و مارا است جزای کردارهای ما وَلَكُمْ أَعْمَالُكُمْ و شما راست مكافات کردارهای شما وَنَحْنُ لَهُ مُخْلِصُونَ
و ما مر او را مخلصانیم در اعتقاد و عمل و موحدان او بایمان و طاعت نه شما أَمْ تَقُولُونَ و می گویید اهل کتاب و حفص بتای خواند یعنی شما می گویید
ای جهودان و ترسایان إِنَّ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطَ که پیغمبران و پیغمبرزادگان كَانُوا هُودًا بودند یهودان این
قول جهودان است أَوْ نَصَارَىٰ یا بر کیش نصرانی این سخن ترسایانست قُلْ بگو ای محمد با ایشان بر سبیل سرزنش أَأَنْتُمْ أَعْلَمُ آیا شما دانا
ترید بدین پیغمبران أَمِ اللَّهُ یا خدای که ایشان را مبعوث ساخته و حق سبحانه نفی این دو کیش از ابراهیم علیه السلام نمود بقوله ما کان ابراهیم یهودیا
ولا نصرانیا پس از احکام یهودیت یا نصرانیت ایشان می کند وَمَنْ أَظْلَمُ و کیست ستمکارتر بر خود مِمَّنْ كَتَمَ از آنکس که بپوشد شَهَادَةً
عِنْدَهُ گواهی که نزد او باشد مِنَ اللَّهِ از خدای که بواسطه کتاب الهی دانسته باشد مراد آنست که هیچکس ظالمتر از اهل کتاب نیست زیرا که ایشان نوعی
گواهی را پوشیدند وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ و نیست خدا بیخبر عَمَّا تَعْمَلُونَ از آنچه می کنند از پوشیدن حق و انکار محمد صلی الله علیه وآله و شما را بر کتمان
شهادت مکافات خواهد داد تِلْكَ أُمَّةٌ آن جماعت مذکوره قومی بودند که قَدْ خَلَتْ رفته و درگذشته لَهَا مَا كَسَبَتْ ایشان راست آنچه کسب
کرده اند یعنی جزای کردار وَلَكُمْ مَا كَسَبْتُمْ از ایشان و شما را فراخوران خواهند داد وَلَا تُسْأَلُونَ و سوال کرده نخواهید شد عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ
وازایشان آنچه کرده اند تکرار این بجهت مبالغه است آورده اند که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله در مکه وقت نماز توجه بکعبه فرمودی
بعد از هجرت بمدینه فرمان الهی رسید که روی به بیت المقدس کرده نماز گذارند یهود ازین جهت مسرور شده می گفتند که اگر چه محمد دین ما ندارد
اما بقبله ما نماز می گذارد و از ابن عباس نقلست که یهودی گفتند ای مرد و اصحاب او را بقبله نمی بردند تا نماز ما را دیدند قبله را یافتند حضرت
ملول شده امر الهی در رسید که روی خود را از بیت المقدس توجه کعبه گردان و جهودان و منافقان بعد از تحویل قبله زبان طعن گشوده و می گفتند
محمد مشتاق شهر مولد خود است و بجهت این روی بآن کرده نماز می گذارد و حق تعالی قبل از آنکه این لفظ گویند ازان خبر داد که سَيَقُولُ
السُّفَهَاءُ زود باشد گویند کم خردان مِنَ النَّاسِ از مردمان یعنی از یهودان و منافقان و مشرکان مَا وَلَّاهُمْ عَنْ چه باز گردانید
مسلمانان را از قِبْلَتِهِمُ الَّتِي كَانُوا عَلَيْهَا از قبله ایشان که ثابت بودند بران یعنی بیت المقدس قُلْ لِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ بگو ای محمد در جواب
ایشان که مر خدای راست جهة مشرق که خانه خدا در انجاست هم مغرب که بیت المقدس در ان واقع شده یعنی مالک جهت مشرق و مغرب و سائر
جهات است پس بهر طرف که مصلحت می بیند آنرا قبله می گرداند و یا امر می کند يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ و راه می نماید بالطاف خود هر کرا خواهد إِلَىٰ صِرَاطٍ

مستقیم بعوی راه راستی که آن مور دین است و از جمله آن امرات توجه به بیت المقدس در نماز یکبار و باز دیگر که معظمه و در حکمت و مصلحت نیکه
رد زنم اهل کفر پنهان مزید فضل و اتصات مرحومه محمدیه صلی الله علیه و آله را می کند بقوله وَكَذَلِكَ و همچنانکه گردانیده ایم راه یافتگان را جَعَلْنَاكُمْ گردانیده ایم
شما را أُمَّةً وَسَطًا گروهی برگزیده و یا جمعی با عدالت و علم و عمل لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ تا باشید گواهان برای بیان عَلَى النَّاسِ بر مردمان که منکر
بوشند وَيَكُونَ الرَّسُولُ تا باشد بر رسول … که مجرات … عَلَيْكُمْ شَهِيدًا بر راستی شما گواهی عدل کرده شده با عدالت …
تا اهل صحیح در انچه بر شما منسوب شده از حج و منزل گشته در کتاب بر شما که حق تعالی از روی بخل ظلم نموده بر هیچ کس بلکه الصلاح طریق کرده و پیغمبر از اقرستاد
و پیش ایشان تبلیغ رسالت کرده اند و نصیحت و موعظه بمردمان نموده اند ولیکن آنانکه نگرویده اند شقاوت ایشانرا بر شهوات باطل داشته که منکر
تبلیغ ایشان شده اند پس گواهی میدهند بر اهل روز کار خود و بر کسانی که قبل از شما بوده اند و بعد از شما پیدا شوند و رسول بر راستی شما گواهی میدهد و در روایت
آمده که این گواهی روز قیامت باشد که امم انبیای سابق انکار تبلیغ رسولان خود نمایند پس حق تعالی از انبیا طلب بینه کند اگر چه او بجای حال
ایشان دانا باشد اما بجهت اقامت حجت الزام منکران طلب بینه کند از پیغمبران پس امت حضرت رسالت پناه را بیایند و گواهی دهند بر همه انبیا بانکار
امم سابق ایشانرا گویند که از کجا دانستید که تبلیغ رسالت کرده اند ایشان گویند ما دانستیم از آنجا خبر دادن حق تعالی در کتاب خود بزبان پیغمبر خود پس
حضرت رسالت صلی الله علیه حاضر گردانیده و از حال امت وی سوال کنند آنحضرت بعدالت ایشان گواهی دهد در شواهد التنزیل از سلیمان
بن قیس هلالی روایت کرده که امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که حق تعالی در آیه کریمه لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ ما را خواسته است نه غیر ما را
پس رسول خدا گواهست بر ما و ما گواهیم بر خلق او و حجت او در روی زمین ما ایم آن کرده که حق تعالی در حق ایشان فرموده وکذلک جعلناکم
امة وسطا بعد از ذکر فضیلت امة خود که مأمورند به تحویل قبله بیان حکمت تحویل می فرماید وَمَا جَعَلْنَا الْقِبْلَةَ و نگردانیدیم ما قبله عبادت ترا
الَّتِي آن جهتی را که كُنْتَ عَلَيْهَا بودی پیش ازین زمان بران یعنی جهة کعبه چه مرویست که آن حضرت صلی الله علیه و آله در مکه نماز را بجانب
کعبه میگذارده و چون بمدینه هجرت نمود مأمور شد که در نماز متوجه صخره شود بجهت الفت و دلجوئی یهود تا بالکلیه از آن حضرت شرمنده نشوند
و بعد از آن مأمور شد که در نماز متوجه … شود بکعبه که قبل از هجرت بر آن بود پس حق تعالی می فرماید که ما نساختیم قبله تو جهتی که پیش ازین بران بودی
إِلَّا لِنَعْلَمَ مگر برانکه بدانیم یعنی امتحان کنیم برین وجه که معامله آزماینده کنیم مَنْ يَتَّبِعُ الرَّسُولَ کسی را یعنی یهود را که پیروی رسول کند بعد از تحویل
قبله بکعبه مِمَّنْ يَنْقَلِبُ از انکس یعنی یهودانی که بازگردند عَلَى عَقِبَيْهِ بر پاشنهای خود یعنی مرتد شوند از دین او بجهت الفت کردن بقبله خود در ان
و یا انکه متمیز سازیم آنها را که ثابت اند بر دین اسلام از آن کسانی که بر دین کفر راسخ اند وَإِنْ كَانَتْ و بدرستی که هست تحویل یعنی تحویل آن لَكَبِيرَةً
بزرگ و گران بر مردمان إِلَّا عَلَى الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ مگر بر آنکه راه نموده است خدای ایشانرا بمصلحت و حکمه و بران ثابت و راسخ گشته اند
مانند امیر المؤمنین علیه السلام که در اثنای نماز ظهر که پیغمبر صلی الله علیه و آله مأمور شد به تحویل جانب کعبه آنحضرت بتبعیت حضرت رسالت صلی الله علیه
بجانب کعبه توجه فرمودند و بعضی که ضعیف الایمان بودند بر حال خود ماندند مرویست که بعد از … یهود … هر لحظه شبهه می انگیختند و …
تحویل قبله از آن جمله می گفتند که اگر قبله حق جهت کعبه است پس آنانکه جانب بیت المقدس نماز گذارده اند اصحاب محمد صلی الله علیه و پیش از تحویل قبله وفات
یافتند و چون اسعد بن زراره و براء بن معرور پس بر ضلالت مرده باشند حق تعالی فرمود که وَمَا كَانَ اللَّهُ و نیست خدا سزاوار اینکه لِيُضِيعَ

ایمانکم

إِيمَانَكُمْ که ضایع کرد اند ایمان شما یعنی نماز که بر وجه انقیاد … روی به بیت المقدس می گذارده اند إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ لَرَءُوفٌ رَحِيمٌ بدرستی که خدای تعالی
مهربان است بمردمان ایشانرا ضایع نگرداند رحیم بخشاینده است … ایشانرا فرو نگذارد. در روایت که در اول حال که حضرت رسالت پناه صلی
الله علیه و آله در نماز روی به بیت المقدس … یهود … میگفتند محمد … قبله ما نماز می کند آنحضرت … که کعبه باشد که قبله ابراهیم
و اسمعیل را جبرئیل التماس کرد … مقام خود شد و هر ساعت … که آیات از پی جبرئیل می نگریست و منتظر وحی می بود تا آنکه جبرئیل آمد و این آیه
آورد قَدْ نَرَى بتحقیق که می بینیم تَقَلُّبَ وَجْهِكَ گردیدن روی ترا فِي السَّمَاءِ در جهت آسمان برای انتظار وحی فَلَنُوَلِّيَنَّكَ پس متوجه سازیم ترا قِبْلَةً
تَرْضَاهَا بآن قبله که تو می خواهی فَوَلِّ وَجْهَكَ پس بگردان روی خود را در اثنای نماز بدست شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ بجانب مسجد حرام که محیطاست بخانه مرویست
که آن حضرت روز دوشنبه نیمه ماه رجب در سال دویم از هجرت پیش از واقعه بدر دو ماه در مسجد بنی سلمه دو رکعت نماز ظهر گذارده بود که این حکم نازل شد
در نماز روی … گردانیده بمیزاب توجه نمود که محاذی کعبه معظمه است و آن مسجد بذی القبلتین شهرت یافت و بعد از آن بجهت تصریح با عوام همه امت
حضرت را می فرماید که وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ که در هر جا که باشید در بحر و بر و در شرق و غرب چون خواهید که نماز گذارید فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ بگردانید
رویهای خود را شَطْرَهُ بجانب مسجد الحرام و بعد از آن بیان عناد یهود می کند بقوله وَإِنَّ الَّذِينَ و بدرستی که آنانکه أُوتُوا الْكِتَابَ داده اند ایشانرا
کتاب توریة یعنی علمای یهود لَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ هر آینه میدانند که تحویل از بیت المقدس بکعبه درست است و حکم او صادر شده مِنْ رَبِّهِمْ از نزد پروردگار
کار ایشان چه در توریة خوانده اند که پیغمبر آخر الزمان به دو قبله نماز گذارد و آخر قبله که بر آن بماند کعبه باشد با وجود این انکار می کنند و عناد می ورزند که
وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ و نیست خدای غافل و بیخبر عَمَّا يَعْمَلُونَ از آنچه می کنند یهودان از انکار قبله با وجود علم ایشان بحقیت آن آورده اند که یهود گفتند که اگر
محمد معجزه بیارد بر صدق دعوی خود در باب توجه بکعبه ما با وایمان آوریم و روی بکعبه کنیم حق تعالی تکذیب ایشان کرده فرمود که وَلَئِنْ أَتَيْتَ الَّذِينَ
بجای که اگر بیاوری تو ای محمد بآنانکه أُوتُوا الْكِتَابَ داده شده اند توریت و انجیل یعنی یهود و ترسا بِكُلِّ آيَةٍ هر معجزه را که از تو می خواهند در باب
توجه بکعبه مَا تَبِعُوا قِبْلَتَكَ پیروی نکنند قبله ترا ایشان مرویست که اهل کتاب گفتند که اگر محمد بر قبله ما نماز گذارد ما بوی ایمان آوریم حق تعالی بجهت
قطع طمع ایشان فرمود که وَمَا أَنْتَ بِتَابِعٍ قِبْلَتَهُمْ وَمَا بَعْضُهُمْ بِتَابِعٍ قِبْلَةَ بَعْضٍ و تو نیستی پیروی کننده مر قبله بعضی را قبله نصاری مشرق و قبله
یهود مغرب پس ایشان متابعت یکدیگر نخواهند کرد همچنانکه پیروی تو می کنند وَلَئِنِ اتَّبَعْتَ و اگر پیروی کنی بر سبیل فرض و تقدیر أَهْوَاءَهُمْ
آرزوهای ایشانرا در باب قبله مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ از پس آنکه آمد بتو مِنَ الْعِلْمِ از دانش آنکه قبله ابراهیم حق است إِنَّكَ إِذًا بدرستی
که باشی آن هنگام که متابعت ایشان نمائی لَمِنَ الظَّالِمِينَ که از جمله ستمکاران خود این مبالغات در قطع طمع از متابعت پیغمبر صلی الله علیه
و آله و سلم بقبله و نیز در بیان عناد اهل کتاب می فرماید الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ آنانکه دادیم ایشانرا توریت يَعْرِفُونَهُ می شناسند پیغمبر را
كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ چنانکه می شناسند ایشان پسران خود را که ملتبس نمی شوند بر ایشان ولیکن بجهت عناد و جحود کردن کسی تصدیق او نمی کنند
وَإِنَّ فَرِيقًا و بدرستی که گروهی مِنْهُمْ … چون حیی بن اخطب و کعب بن اشرف و امثال ایشان لَيَكْتُمُونَ الْحَقَّ هر آینه می پوشند
حق را که صفت حضرت رسالت در توریت از عوام خود وَهُمْ يَعْلَمُونَ و حال آنکه ایشان میدانند که می پوشند پس خطاب بحضرت کرده
می فرماید که الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ … درستست از نزد پروردگار تست و مراد حق است که کتمان آن نموده اند از نبوت آن حضرت یا امر او که

امر بقبله است فَلَا تَكُونَنَّ پس مباش خطاب بحضرت مراد امت و بندگی مباشید مِنَ الْمُمْتَرِينَ از شک کنندگان در دین که او نزد حق تعالی است
در کتمان ایشان امر حق را با آنکه با علم بدان و نیز در باب قبله می فرماید که وَلِكُلٍّ وِجْهَةٌ و مر هر امتی را قبله ایست هُوَ مُوَلِّيهَا که او متوجه سازنده است
بآن روی خود را یا خدای که گرداننده است مر روی او را بآن یعنی دیانان هر گروه و چون هر امتی با صاحب شریعتی را قبله ایست پس تر چرا عیب می کنند
و می گویند که مَا وَلَّاهُمْ عَنْ قِبْلَتِهِمُ الَّتِي كَانُوا عَلَيْهَا فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ پس پیشی گیرید ای مسلمانان بر دیگران در نیکوئیها از پیروی امر قبله و غیر آن تا برسید
بسعادت دنیا و آخرت برسید أَيْنَ مَا تَكُونُوا هر جا که باشید بهر قبله که روی آرید شما و اهل کتاب يَأْتِ بِكُمُ اللَّهُ جَمِيعًا بیارد خدا همه شما را و جمع کند
روز قیامت برای امتیاز محق از مبطل إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای تعالی عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ بر همه چیزها از احضار و تمیز و میرانیدن و زنده کردن
و جمع کردن شما و غیر آن تواناست وَمِنْ حَيْثُ خَرَجْتَ و از هر مکانی که بیرون آئی بسفر فَوَلِّ وَجْهَكَ پس بگردان روی خود را هنگام نماز شَطْرَ
الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ بطرف مسجد الحرام وَإِنَّهُ و بدرستی که این امر لَلْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ درست و راست از نزد پروردگار تو وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ و نیست
خدای بیخبر عَمَّا تَعْمَلُونَ از آنچه می کنید از توجه کعبه و غیر آن همه را بر وفق آن جزا خواهد داد پس بجهت تاکید در تحویل تکرار قول مذکور می کند و می گوید
وَمِنْ حَيْثُ خَرَجْتَ و از هر جا که بیرون آیی فَوَلِّ وَجْهَكَ پس متوجه ساز روی خود را در وقت نماز شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ بطرف مسجد الحرام
وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ و هر جا که باشید ای امت محمد فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ پس بگردانید رویهای خود را یعنی بن خود را شَطْرَهُ بجانب آن
مسجد لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ تا نباشد مر یهود را عَلَيْكُمْ بر شما در باب مسجد اقصی حُجَّةٌ حجتی که خواهند بآن بر شما غالب شوند یعنی تا یهود
نگویند که محمد منکر دین ماست و با وجود این اعتقاد بقبله ما دارد و بآن توجه می کند إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مگر آنانکه ستم کرده اند بر نفس خود بعناد و مکابره
مِنْهُمْ از یهود مدینه و بت پرستان مکه چه یهود می گفتند که بجهت میل با قربای خود روی بمکه آورده و مشرکان طعن میزدند که محمد دانست که ما
حقیم دیگر باره روی بما کرد فَلَا تَخْشَوْهُمْ پس مترسید ای مؤمنان از ایشان در توجه بجانب کعبه وَاخْشَوْنِي و بترسید از من بخلاف فرمان من وَلِأُتِمَّ
نِعْمَتِي و تا تمام کنم بفضل و کرم خود نعمت خود را که اختصاص شماست بکعبه عَلَيْكُمْ بر شما وَلَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ تا شاید که شما راه یابید بشرایع
و احکام دین كَمَا أَرْسَلْنَا همچنانکه تمام کردیم نعمت خود را بر شما بانکه فرستادیم فِيكُمْ در میان شما رَسُولًا مِنْكُمْ فرستاده از شما یعنی از عرب و آن
محمد است يَتْلُو عَلَيْكُمْ آيَاتِنَا که می خواند بر شما آیتهای ما را که آن قرآن است وَيُزَكِّيكُمْ و پاک می گرداند شما را از چرکهای شرک
شریعت وَيُعَلِّمُكُمُ الْكِتَابَ و می آموزد قرآن شما را وَالْحِكْمَةَ و علم شریعت و احکام آن از حلال و حرام وَيُعَلِّمُكُمْ
و تعلیم می دهد شما را مَا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ آنچیزی که نبودید شما که بدانید او را بفکر و نظر زیرا که طریق معرفت آن منحصر بوحی فَاذْ
كُرُونِي پس یاد کنید مرا بطاعت و عبادت أَذْكُرْكُمْ تا یاد کنم شما را بثواب و مغفرت وَاشْكُرُوا لِي شکر و سپاس داری کنید برای من بنعمتهای
که بر شما انعام کرده ام در دنیا و آخرت وَلَا تَكْفُرُونِ و ناسپاسی کنید مرا بانکار نعم. و عیاشی امر از ابن عتبه روایتست که [illegible] رسیده
که حق تعالی فرمود که بندگان خود را چیزی داده ام که اگر بجبرئیل و میکائیل میدادند هر آینه نعمت بزرگ ایشان را تمام کرده می بودم و آن آنست که گفتم فَاذْكُرُونِي
أَذْكُرْكُمْ و در منهج الصادقین قریب بشصت حدیث درین آیه که مذکور گشته و درینجا بعضی روایات که در باب فضیلت ذکر واقع شده اکتفا کرده می شود
از ابی عبد الله علیه السلام روایتست که حق تعالی فرمود که هر که بجهت مشغولی بذکر من از یاد کردن حاجت خود غافل شود از آنچه توقع داشته باشد بهتر او

عطا فرمایم

عطا فرمایم و نیز فرمود که پدرم دایم بذکر خدا مشغول بود چنانکه در رفتن و نشستن و طعام خوردن و سخن کردن با مردمان در یاد خدا بود و
پیوسته می دیدم زبان او متحرک بودی بکلمه جلیله لا اله الا الله و پیش از صبح ما را جمع می کرد تا بطلوع آفتاب ما را بذکر امر می کرد و می فرمود
هر خانه که دران ذکر خدا و تلاوت قرآن بسیار باشد حق تعالی برکت دران خانه زیاده کرداند و فرشتگان دران خانه حاضر آیند و شیاطین از آن
بگریزند و درخشان شود آن خانه بر اهل آسمان مانند درخشیدن ستارگان بر اهل زمین و هر خانه که دران ذکر خدا نکنند و قرآن نخوانند برکت آن کم شود
و ملایکه از آن خانه دور شوند و شیاطین دران مسکن سازند ابو بصیر نیز از آن حضرت روایت می کند که شیعه ما کسانی اند که در خلوت ذکر خدا بسیار
کنند و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایتست که چهار چیز است که غیر از مؤمن کسی بآن متصف نیست یکی خاموشی دویم تواضع برای خدا سیوم ذکر
او سبحانه بر همه احوال چهارم کمی مال و نیز از صادق علیه السلام روایتست که مؤمن بهر نوع مردنی که هست فوت شود مانند غرق شدن و فرود آمدن
خانه و دیوار بر او و هلاک کردن سباع او را و گرفتار شدن و صاعقه و غیر آن آماده ذکر خدا باشد باین نوع هلاک شود و از حضرت رسالت پناه
صلی الله علیه و آله روایتست که حق تعالی بمن خطاب کرد که اگر بنده بذکر من مشغول باشد و نفس او اراده گناه کند من نگذارم که آن گناه از او واقع
شود و اگر مردمان اندیار مستوجب آن شده باشند که عذاب من بر ایشان نازل شود من بجهت میمنت و برکت آن ذکر آن عذاب را از ایشان بگردانم
و نیز از آن حضرت مرویست که موسی علیه السلام از حق سبحانه و تعالی سؤال کرد که بار خدایا تو نزدیکی بمن تا با تو راز گویم یا دوری تا ترا باواز بلند بخوانم حق تعالی فرمود
که انا جلیس من ذکرنی من هم نشین کسی ام که ذکر من گوید و پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که در هیچ مجلسی ذکر خدای نکنند که حق تعالی از آسمان بر ایشان ندا
کند که برخیزید که سیئات شما را بحسنات مبدل کرده ام و همه شما را آمرزیدم و در هیچ مجلس ذکر خدای نکنند مگر که حق تعالی ملایکه را امر کند تا در آن ذکر شریک
شوند و ثواب خود را با ایشان دهند و از ائمه صلوات الله علیهم روایتست که در بهشت بیابانی است وسیع هر گاه بنده بذکر خدا مشغول شود فرشتگان
دران بیابان بدرخت نشاندن مشغول شوند برای وی و چون توقف نماید ایشان از درخت نشاندن ایشان را گویند که چرا توقف کردید گویند صاحب
ما در ذکر سست شد و اسباب مصالح درخت نشاندن ما کم است و چون دوام ذکر باز داشتن نفس است از قبایح ازین جهت در عقب امر بذکر فرمود
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَعِينُوا ای کسانی که گرویده اید یاری جوئید بر قیام نمودن بحقوق الهی بِالصَّبْرِ بشکیبائی که کلید درجات است
وَالصَّلَاةِ و بنماز که اصل عبادتست و معراج مؤمن و مناجات رب العالمین است إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای تعالی مَعَ الصَّابِرِينَ
با صابران است بحفظ و حمایت و نصرت و رعایت در جمیع حالات و اجابت دعوت و قبول طاعت در نزد بعضی مراد بصبر روزه است که متضمن شکیبائی
است بر جوع و تشنگی و بعضی دیگر جهاد است با کفار که مستلزم تعب و رنج بیشمار است و چون حق تعالی امر فرموده باستعانت بصبر و صلاة که معظم آن
جهاد است در عقب آن فرمود وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ و مگوئید مر کسانی را یعنی در حق کسانی که کشته شده اند فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدای یعنی
در جهاد أَمْوَاتٌ که ایشان مردگانند مرویست که صحابه بعد از حرب بدر ذکر شهیدان کردند و ایشان چهارده نفر بودند شش از مهاجر و هشت از انصار
یعنی بر سبیل تحسر می گفتند بیچاره فلان در روز بدر جان شریف بداد و از لذات نعیم دنیا محروم ماند حق تعالی فرمود که ایشان را مرده می خوانید
بَلْ أَحْيَاءٌ بلکه ایشان زندگانند در حضرت ما وَلَٰكِنْ لَا تَشْعُرُونَ و لیکن شما نمی دانید کیفیت آن حیات را زیرا که دریافتن آن بعقل ممکن
نیست از ابن عباس روایتست که شهیدان زنده اند نزدیک خدا بارواح و اجساد و بامداد و شبانگاه روزی با ایشان می رسد و از ایشان خرم و شاد اند

با آنچه خدا امید به حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله فرمود که حق تعالی شهید را شش خصلت کرامت فرماید یکی آنکه اول قطره خون که از بدن او
بزمین آید همه گناهان او را عفو فرماید دوم در بهشت منزل عالی نامزد او کند سیم همشاد حور العین در خدمت او تعیین نماید چهارم بند
قبر و فزع اکبر ایمن گرداند پنجم تاج شرف بر سر او نهند که از یاقوت سرخ که بهتر از دنیا باشد هر چه دوست بر سر او نهند ششم شفاعت او در حق هفتاد کس
از اقربای او قبول کند بعد از امر کردن بصبر بر عبادات شاقه بیان اموری می نماید که بان تعلیق ابتلا آزمایش می کند از انواع مصیبات می فرماید که
وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ و هر آینه می آزمایم شما را یعنی با شما معامله آزمایندگان میکنیم اگرچه حال شما بر ما پوشیده نیست اما می خواهم که عیار کار و بار هر کس
بر محک امتحان ظاهر گردد و بر عالمیان ظاهر شود که کدام یک از شما صابر بر بلا و سر تسلیم و رضا بر خط قضای ما نهاده اند و چه کسانند که بجهت بی صبری
و عدم رضا بقضا از ایشان ممتاز شده اند و این آزمایش بچند نوع است بِشَيْءٍ مِنَ الْخَوْفِ بچیزی اندک از خوف دشمن در غزا و قلت آن نسبت
بان چیزی است که حق تعالی ایشان را از آن نگاه میدارد تا تخفیف شفقت فرماید بر ایشان وَالْجُوعِ و گرسنگی که از قحطات یا روزه داشتن که
وَنَقْصٍ مِنَ الْأَمْوَالِ و نقصان یعنی مالها که بتاراج و حادثات رود و بجهت آفات روزگار تلف گردد وَالْأَنْفُسِ و نقصان نفسها بقتل در
در غزا یا بیماری و ضعف پیری وَالثَّمَرَاتِ و نقصان بعضی میوها و تلف محصولات بآفات زمینی و آسمانی یا مراد مرگ فرزندانست که میوه باغ
دلند مرویست که چون قبض روح فرزند مومن کنند حق سبحانه و تعالی بملایکه خطاب کند که چون قبض فرزند بنده مومن و میوه دل او کردید چه
گفت گویند حمد تو گفت و استرجاع نمود خطاب آید که خانه در بهشت برای او بنا کنید و او را بیت الحمد نام کنید وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ مژده ده ای محمد
صبر کنندگان را بر این شقتها و مکروهات بثواب بیشمار و این صابران که مستحق بشارتند الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمْ مُصِيبَةٌ هرگاه برسد ایشان را
بلیتی و اذیتی و مکروهی قَالُوا گویند بر وجه انقیاد حکم قضا از جهت تسلیم و رضا چاره نباشد إِنَّا لِلَّهِ بدرستی که بسوی پاداش جزا دادن او بازگرد
کانیم وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ و بدرستی که بازگشت بسوی حضرت اوست و جزا از او خواهد... پس بحکم او خوشنودیم
تا مستوجب ثواب آجر گردیم امام جعفر صادق علیه السلام از آبای کرام علیهم الصلوة والسلام روایت کرده که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله
فرمود که هر که چهار چیز شعار سازد البته از اهل بهشت بود اول بکلمه لا اله الا الله دوم نعمتی که بدو رسد بگوید الحمد لله سیم چون گناهی کند در عقب آن
گوید استغفر الله چهارم چون مصیبتی باو رسد گوید انا لله وانا الیه راجعون انس مالک روایت کند که مردی از اصحاب رسول صلی الله علیه وآله
در خدمت آن حضرت آمد پسرش متوفی شد بسیاری گریست حضرت رسول صلی الله علیه وآله فرمود که وی را بخوانند وقتی که آمد فرمود که ای مرد اگر
بهشت را هشت درست و دوزخ را هفت راضی نیستی که بهر دری که از بهشت در آئی وی را ببینی و گوید ای پدر من پی تو به بهشت نمی روم آن مرد خوشحال
شد صحابه گفتند یا رسول الله این کرامت مخصوص باوست یا هر کس مصیبت دیده باشد فرمود که این کرامت شامل همه اهل ایمانست هرگاه صبر کنند
و رضا بقضا داده قایل کلمه انا لله وانا الیه راجعون باشند أُولَئِكَ آن گروه که در مصایب صبر و شکیبائی ورزیده برجوع بکلمه استرجاع نمایند
عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ بر ایشان رحمتهای بسیار مِنْ رَبِّهِمْ از نزد پروردگار ایشان وَرَحْمَةٌ و نعمتی عظیمه و گویند که مراد بآن بهشت است لقوله
تعالی واما الذین ابیضت وجوههم ففی رحمة الله وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ و آن گروه ایشانند راه یابندگان بثواب عظیم و از امام جعفر الصادق علیه السلام
روایتست که بشر الصابرین در حق امیر المؤمنین است صلوات الله علیه که چون خبر شهادت جعفر از موته آورده بودند بان حضرت کلمه انا لله وانا الیه راجعون جاری

شد و هیچکس

ا ب ت ث ج ح خ د ذ ر ز س ش ص

ا ب

۲۹ شد و هیچ کس پیش از امیر المؤمنین این کلمه نگفته حق تعالی فرمود که این ایه را از کرامت گردانید و هر مصیبت زده که این کلمه گوید مستوجب رحمت نامتناهی گردد
کرامت فرموده و چون حق تعالی از امتحان نمود به تکلیفات شاقه ... شده ... این ذکر ... فرماید که ...
إِنَّ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ بدرستی که صفا و مروه که دو کوه اند در مکه مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ از نشانهای ... حج ... مناسک ... فَمَنْ
حَجَّ الْبَيْتَ پس هر که قصد کند خانه کعبه را با اعمال مخصوصه أَوِ اعْتَمَرَ یا متوجه زیارت کعبه شود بعملهای مختصه بعمره فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ پس هیچ گناهی
نیست بر او أَنْ يَطَّوَّفَ بِهِمَا آنکه طواف کند این دو کوه را یعنی سعی نماید در میانه آن دو کوه وَمَنْ تَطَوَّعَ خَيْرًا و هر که بطوع و رغبت خود کند کاری
نیکو از طواف حج و عمره و سعی صفا و مروه فَإِنَّ اللَّهَ شَاكِرٌ پس بدرستی که خدای تعالی جزا دهنده و شکر گوینده کار است عَلِيمٌ دانا باعمال بندگان
از عبد الله عباس مرویست که سبب نزول این آیه آن بود که در جاهلیت دو بت ساخته بودند از سنگ یکی اساف نام داشت و دیگری نائله اساف را بر صفا
نهاده بودند و نائله را بر مروه چون زمان اسلام در رسید و خانه را از بتان پاک کردند آن دو سنگ را نیز بشکستند مسلمانان کاره سعی آن بودند که
ایشان آن بود که در موضعی که بت در آن نصب کرده باشند سعی کردن گناه باشد حق تعالی این آیت فرستاده دفع توهم ایشان فرمود و بعد از
بیان حکم حج بندگان را امر می فرماید بر اظهار حق و نهی از کتمان آن بقوله إِنَّ الَّذِينَ بدرستی که آنانکه يَكْتُمُونَ می پوشند مَا أَنْزَلْنَا آنچه فرو
فرستادیم مِنَ الْبَيِّنَاتِ از نشانهای روشن مراد احبار یهودند چون کعب بن اشرف و عبد الله بن صوریا که علامات و صفات حضرت رسالت
پناه را که در توریت بود اخفای کردند وَالْهُدَىٰ و از آنچه راه می نماید بوجوب اتباع آن حضرت و ایمان باو از دلیلها عقلیه مِنْ بَعْدِ مَا
بَيَّنَّاهُ از پس آنکه بیان کردم آن را لِلنَّاسِ برای مردمان فِي الْكِتَابِ در توریت یعنی آنچه ما در توریت آشکارا کردیم از نعوت محمد صلی الله علیه
وآله و وجوب اتباع او ایشان آن را مخفی کردند أُولَئِكَ آن گروه که پوشندگان حق اند يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ دور می کند خدای تعالی ایشان را از
رحمت خود وَيَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ و لعنت می کنند بر ایشان لعنت کنندگان از ملایکه و مومنان و جن و انس إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مگر آنانکه باز
گردیدند از کفر بایمان و از کتمان نعت نبوی و اظهار آن وَأَصْلَحُوا و باصلاح آوردند کارها تباه شده خود را از تحریف و غیر آن و تدارک آن
کوشیدند وَبَيَّنُوا و بیان کردند آنچه حق تعالی بیان آن کرده در کتاب ایشان از صفات پیغمبر فَأُولَئِكَ پس ایشان اند که بسبب توبه و صلاح
مبین حق اند أَتُوبُ عَلَيْهِمْ باز گردم بر ایشان بقبول توبه و آمرزش وَأَنَا التَّوَّابُ و من بسیار قبول کننده توبه بندگانم الرَّحِيمُ مهربان بر ایشان
بتفضل رحمت و عدم تعجیل عقوبت بعد از آن بیان حال کسانی می کند که کافر شدند بخدای و توبه از کفر و کتمان برنگردیدند می فرماید که إِنَّ الَّذِينَ
كَفَرُوا بدرستی که آنانکه کافر شدند از احبار یهود و کتمان نبوت محمد صلی الله علیه وآله و اولی آنست که مراد مطلق اهل کفرند یعنی کسانی که
کافر شدند بخدا و رسول وَمَاتُوا وَهُمْ كُفَّارٌ و مردند در حالتی که ایشان کافر بودند أُولَئِكَ آن گروه عَلَيْهِمْ لَعْنَةُ اللَّهِ بر ایشانست
دوری از رحمت خدای بعد از مرگ وَالْمَلَائِكَةِ و لعنت فرشتگان وَالنَّاسِ و لعنت مردمان أَجْمَعِينَ همه ایشان در جایی که همه ملایکه
و آدمیان بر ایشان لعنت کنند کافر باشند خَالِدِينَ فِيهَا در حالتی که جاوید مانندگان اند در آن لعنت لَا يُخَفَّفُ عَنْهُمُ الْعَذَابُ سبک کرده نشود از
ایشان عذاب آتش دوزخ وَلَا هُمْ يُنْظَرُونَ و نباشند که مهلت داده شوند که بیان یا عذر بگشایند چه عذر ایشان مسموع نباشد از ابن عباس روایت که کفار
قریش گفتند ای محمد وصف کن خدای خود را با ما که چگونه است حق تعالی سوره اخلاص و این آیه نازل گردانید که وَإِلَٰهُكُمْ و خدای شما ای عامه خلایق إِلَٰهٌ

علی ... ا قا ...

واحد معبوديست يكتا كه هيچ شريك ندارد در ذات وصفات لا اله نيست هيچ معبودي كه مستحق عبادت باشد الا هو مگر او كه خداست در ذات و واحد در صفات الرحمن بخشاينده ذات در ترتيب ابدان الرحيم مهربانست در تقويت ارواح منعم جميع نعم اوست نه غير او پس غير او استحقاق پرستش نداشته باشد بعد از ان نعت دليل ايراد مي كند بر وحدانيت خود مي فرمايد كه ان في خلق السموات بدرستي كه در آفريدن آسمانها كه خيمه ايست بي ستون بر افراشته والارض و در آفريدن زمين كه بساطي است گسترده واختلاف الليل والنهار و آمدن و رفتن شب و روز پي يكديگر و اختلاف ايشان در درازي و كوتاهي والفلك التي تجري و در كشتيهاي گران بار كه ميرود في البحر در دريا بما ينفع الناس بانچه فايده مي رساند بمردمان و سبب ديدن عجايبات درياست وما انزل الله و انچه فرو فرستاده خداي من السماء از آسمان يا از ابر من ماء از آب باران فاحيى به الارض پس زنده ساخت و تازه گردانيد بآن آب زمين را از نباتات بعد موتها پس از مردگي و پژمردگي آن وبث فيها و انچه پراگنده كرد در زمين من كل دابة از هر جنبنده چون بهايم و سباع و وحوش و طيور و غير ان وتصريف الرياح و گردانيدن بادها از هر جهتي چون بادهاي شمال و جنوب و صبا و دبور والسحاب المسخر بين السماء والارض و در ابر رام گردانيده شده و فرمان بردار امر خداي ميان آسمان و زمين كه با اين نمي آيد و از هم جدا نمي شود تا اگر امر الهي بآن رسد لآيات هر آينه نشانهاست از اين امور مذكوره از صنايع حكمت و كمال قدرت حق سبحانه و اظهار دلالت تمام بر علم بوحدانيت اوست لقوم يعقلون مر گروهي را كه خرد دارند و نظر و تفكر و تامل بر ان مي گمارند از حضرت رسالت مرويست كه واي بر كسي كه اين آيه بخواند و دران تفكر نكند … برگ درختان سبز در نظر هوشيار هر ورقي دفتريست معرفت كردگار ومن الناس من يتخذ و از مردمان كساني اند كه فرا مي گيرند من دون الله بجز از خداي اندادا همتايان و شريكان يعني بتان كه بزعم باطل ايشان شريكان خدا اند يحبونهم كحب الله دوست ميدارند ايشان را همچون دوست داشتن خداي يعني اطاعت مي كنند مثل اطاعت خداي مراد مشركان عرب اند كه بتان را در طاعت با خدا برابر مي كنند والذين آمنوا و آنانكه ايمان آوردند اشد حبا لله ايشان قوي تر و ثابت ترند از روي دوستي مر خدا را يعني محبت ايشان با خدا استوارتست نسبت بمحبت كفار با بتان زيرا كه محبت ايشان با خدا هرگز منقطع نمي شود بخلاف محبت بتان كه بسببي زايل مي گردد و از انجاست كه كفار از خدايان عدول مي كنند بخدا در وقت رسيدن مصيبت با ايشان و در بعضي زمان عبادت بتي مي كنند و بعد از ان آنرا گذاشته به بتي ديگر ميل مي كنند و مي گويند كه اين بهترست از ان ولو يرى الذين ظلموا و چون به بينند يعني بدانند آنها كه ظلم كردند بر خود از حق در گذشتن و بشرك آوردن اذ يرون العذاب در وقتي كه به بينند معاينه عذاب دوزخ را بدانند ان القوة لله جميعا انكه همه قدرت و غلبه بر همه شي مر خدا راست نه مر بتان ايشان را وان الله و آنرا نيز بدانند كه خداي شديد العذاب سخت كننده عذابست بر ايشان و بدانند مضرت شرك آوردن را و حسرت و ندامت ايشان بر وجهي باشد كه بوصف در نيايد عطا گفته كه معني آنست كه چون ظالمان در روز قيامت به بينند كه قدرت و ملكوت و جبروت مر خدا راست و عذاب او سخت و ايشان علم بقدرت خداي و شدت عقوبت او پيدا كنند اذ تبرأ الذين اتبعوا وقتي كه بيزاري كنند آنانكه پيروي كرده شده باشند من الذين اتبعوا از آنانكه پيروي كرده اند ايشان ورأوا العذاب در حالتي كه به بينند اين پيشوايان و متابعان ايشان عذاب را وتقطعت بهم الاسباب و بريده شود با ايشان سببها و رابطها كه در دنيا بيكديگر داشتند از خويشي و دوستي و مصاحبت وقال الذين اتبعوا و گويند آنها كه پيروي كردند يعني تابعان چون بيزاري پيشوايان خود را مشاهده كنند گويند كه لو ان لنا كرة كاشكي ما و ايشان را بازگشتي بودي بدنيا فنتبرأ منهم پس بيزاري مي كرديم از ايشان كما تبرءوا منا همچنانكه بيزاري كردند ايشان از ما كذلك

همچنانكه

همچنانكه خداي دران نمايد به ايشان … يريهم الله نمايد بايشان اعمالهم كردارهاي ايشان را حسرات عليهم حسرتها و پشيمانيها بر ايشان يعني اعمالي كه طلب ثواب داشته باشند بر ان از حج و قربانيها و صدقات كه بي توفيق … بوده باشد بر ايشان … و قبول نكنند … حضرت ايشان شود و گويند چرا چنين كرديم وما هم بخارجين و نباشند پيشوايان و تابعان بخارجين من النار بيرون آيندگان از آتش دوزخ بلكه در ان مخلد باشند … اكثر مفسرين … مذكور است كه چون قبايل بني ثقيف و خزاعه و بني عامر و بني مدلج حرام گردانيدند بر خود بعضي از چهارپايان را از بحيره و سايبه و وصيله چنانكه بيايد حق تعالي ايشان را از ان نهي كرده بر سبيل عموم فرمود يا ايها الناس كلوا مما في الارض اي مردمان بخوريد از ان چيزي كه در زمين است حلالا طيبا پاك و پاكيزه و خوشبوي يعني بر خود حرام مگردانيد ولا تتبعوا خطوات الشيطان و پيروي مكنيد گامهاي ابليس را يعني پي آن مرويد در تحريم حلال انه لكم بدرستي كه شيطان مر شما را عدو مبين دشمني است آشكارا چه مي خواهد كه شما را بفريبد و بدوزخ در آرد انما يامركم بدرستي امر مي كند شيطان شما را يعني وسوسه مي كند بالسوء والفحشاء به بدي و كار زشت وان تقولوا و آنكه بگوييد و افترا كنيد على الله بر خداي ما لا تعلمون آنچه نميدانيد مانند شريك كردن بخدا و تحليل حرام و تحريم حلال و غير آن از مذاهب باطله و اعتقادات فاسده از ابن عباس مرويست پيغمبر صلى الله عليه و آله يهود را باسلام دعوت فرمود گفتند تابع آبا و اجداد خوديم اقتدا بايشان مي كنيم كه ايشان از ما داناترند در باب حرام و حلال حق تعالي آيه فرستاد كه واذا قيل لهم و چون گفته شود مر كفار را از باب حلال و حرام اتبعوا ما انزل الله پيروي كنيد آنچه خداي فرستاده يعني قرآن را در حلال و حرام قالوا گويند كه بقرآن نمي گرويم بل نتبع ما الفينا عليه بلكه پيروي مي كنيم آنچه يافته ايم بر ان آباءنا يعني پدران خود را و بر سبيل انكاري فرمايد كه اولو كان آباؤهم آيا متابعت پدران مي كنند و اگر چه بودند پدران ايشان لا يعقلون شيئا تعقل نكردند چيزي را از امور دين يعني تفكر ننمودند بر توحيد و عدل و ساير احكام شريعت ولا يهتدون و نيافته بودند راه راست پس بيان مثل مي كند براي كفار در ترك اجابت حق كه توحيدست كه مي فرمايد ومثل الذين كفروا يعني صفت خوانندهء كافران بتوحيد كمثل الذي ينعق مانند كسي است كه بانگ ميزند بما لا يسمع بجانوري كه نمي شنود الا دعاء ونداء مگر خواندني و آوازي و هيچ از ان فهم نمي كند يعني همچنانكه حيوان نمي فهمد آواز آواز كنندهء خود را و همين آوازي مي شنود همچنين كافران از پيغمبر … خود جز آوازي نمي شنوند و حقيقت آنرا در نمي يابند بجهت تامل نكردن دران از روي عناد و استكبار نيز بسبب اين ايشان صم كرند از شنيدن كلام حق بكم گنگانند از گفتن سخن ثواب عمي كورانند از ديدن راه راست فهم لا يعقلون پس ايشان عقل ندارند يعني در نمي يابند آنچه پيغمبر بايشان مي گويد بجهت ترك تفكر و تامل دران پس از كافران اعراض كرده بمؤمنان خطاب مي كند كه يا ايها الذين آمنوا اي كساني كه ايمان آورده ايد كلوا بخوريد بر وجه اباحت من طيبات ما رزقناكم از پاكيزهها يعني از چيزهاي لذيذ كه روزي داده ايم شما را واشكروا لله و شكر گوييد خداي را بر روزي پاكيزه و لذيذ خود ان كنتم اگر هستيد شما كه از روي اخلاص اياه تعبدون او را مي پرستيد نه غير او را در حديث قدسي آمده كه حق تعالي مي فرمايد كه مرا با آدميان و پريان عجب كاري عظيم افتاده ايشان را مي آفرينم و غير مرا عبادت ميكنند و من روزي ميدهم بايشان و غير مرا شكر گذاري ميكنند و از حضرت رسالت پناه صلى الله عليه و آله مرويست كه هر كه دوست ميدارد كه دعاي او مستجاب شود بايد كه طعام و كسب او پاكيزه و حلال باشد مرويست كه شخصي از آنحضرت [illegible] كه مي خواهم كه دعا كه من كنم مستجاب شود فرمود كه خود را

خود را پاکیزه گردان و حرام در شکم خود راه مده و نیز در حدیث قدسی آمده که ای بنده از تو دعا کردن است و از من اجابت کردن پس هیچ دعا رد نمی کنم مگر دعای خورنده طعام حرام را و نیز از سید کاینات صلی الله علیه و آله روایت که ترک لقمه از حرام نزد خدا بهتر است از دو هزار رکعت نماز سنتی و یک دانه حرام از خود ردکردن برابر است بهفتاد حج مبرور و چون حق سبحانه و تعالی ذکر اباحه طیبات نمود در عقب آن در بیان محرمات می فرماید که

إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ بدرستی که جز این نیست که حرام گردانیده حق تعالی بر شما مردار را یعنی خوردن آن را و انتفاع از آن و آن هر حیوانی است که آن را بطریق شرع ذبح نکرده باشند وَالدَّمَ و خون را غیر از خون که باز پس مانده باشد در گوشت و رگ بعد از کشتن حیوان وَلَحْمَ الْخِنْزِيرِ و گوشت خوک را و همه آن نیز در حکم حرمت داخل است وَمَا أُهِلَّ بِهِ و حرام کرد آن چیزی را که آواز بردارند بآن در وقت ذبح لِغَيْرِ اللَّهِ برای غیر خدای یعنی بنام بتان فَمَنِ اضْطُرَّ پس هر که درمانده و بیچاره گردد باکراه یا گرسنگی بر وجهی که خوف تلف نفس باشد و هیچ ماکول حلال نیابد که بآن سد رمق کند غَيْرَ بَاغٍ در حالتی که ستمکاره نبود یا آنکه آن را از مضطری دیگر بستاند یا بر امام معصوم خروج کند یا قطع طریق کند یا بقصد لذت خورد وَلَا عَادٍ و نه تجاوز کننده از حد رمق فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ پس هیچ گناهی نیست بر وی در خوردن آن إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ بدرستی که خدای آمرزنده است هر کسی را که نزد ضرورت از محرمات بخورد رَحِيمٌ مهربانست بر بندگان برخصت دادن ایشان در خوردن محرمات قبل از این گذشت که علمای یهود صفات پیغمبر صلی الله علیه و آله را تغییر دادند در توریت از ترس آنکه مبادا مردمان تابع او شوند و لذا رسوم و وظایف که هر سال از یهودی گرفتند محروم گردند حق تعالی می فرماید إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ بدرستی آنانکه می پوشند از علمای یهود مَا أَنْزَلَ اللَّهُ آن چیز فرو فرستاده خدای مِنَ الْكِتَابِ از توریت از صفات پیغمبر و غیر آن که چون آیه رجم و رحمه وَيَشْتَرُونَ بِهِ و می خرند یعنی بدل می کنند بآن پوشیدن ثَمَنًا قَلِيلًا بهای اندک و عوض حقیر اگر مرسوم است بار شوه که میش از ایشان بجهت تغییر صفات آن حضرت أُولَٰئِكَ آن گروه که پوشندگان اند مَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نمی خورند در شکمهای خود إِلَّا النَّارَ مگر آتش را وَلَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ و سخن نگوید خدای با ایشان يَوْمَ الْقِيَامَةِ روز رستخیز که در ضمن او نفعی و راحتی باشد وَلَا يُزَكِّيهِمْ و پاک نگرداند ایشان را از خبث و اعمال بر حسنات مدح و ثنا نکند یا اصلاً سخن با ایشان نکند و وقعی و محلی بر ایشان ننهد چنانکه شخصی از کسی در غضب باشد با وی سخن نکند وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ و مر ایشان راست عذاب دردناک و رنجاننده أُولَٰئِكَ الَّذِينَ آن گروه آنانند که از روی جهالت از غایت نکبت آن اشْتَرَوُا الضَّلَالَةَ بخریدند گمراهی را یعنی کفر را که محض ضلالت است بِالْهُدَىٰ بایمان و معرفت که عین هدایت است و این معامله دنیاست وَالْعَذَابَ بِالْمَغْفِرَةِ و بخریدند عذاب جاودانی را بآمرزش ربانی و این سودای آخرت فَمَا أَصْبَرَهُمْ پس چه چیز شکیبا گردانید یا چه شکیبا ایشان را عَلَى النَّارِ بر آتش و مراد این تعجب از اشتغال نمودن بموجبات آتش و بی باکی ایشان از آن و از ابن عباس روایت که معنی آنست که چه دلیرند بر عمل که موجب آتش دوزخست و این معنی نیز از ابی عبدالله علیه السلام مرویست که ذَٰلِكَ این عذاب ایشان را بِأَنَّ اللَّهَ بسبب آنست که خدای نَزَّلَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ فرو فرستاد توریت را براستی و درستی پس ایشان آن را و آنکه آشنا شدند در تکذیب آن کوشیدند و باز نعت محمد صلی الله علیه و آله را در پوشانیدند و باز فرو فرستاد قرآن را و ایشان پیروی نکردند و مخالفت نمودند وَإِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا و بدرستی که آنانکه اختلاف کردند فِي الْكِتَابِ در کتاب خدای یعنی از توریت تخلف کردند بتاویل یا وضع باطل در مقام حق و بتحریف و تغییر صفات محمد صلی الله علیه و آله و سلم و یا آنکه اختلاف کردند در قرآن باین وجه که بعضی آن را سحر می گفتند و بعضی نسبت افترا بآن دروغ گفتند

و بعضی گفتند که افسانه پیشینیان است بر هر تقدیر ایشان اختلاف کردند لَفِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ هر اینه در خلافی و عنادی دورند که آن عدولست از حق بباطل آورده اند که یهودان در نماز روی بمغرب کردند و ترسایان بمشرق و هر یکی بقبله خود غلو کردندی و چون در زمان اسلام مسلمانان مامور شدند بتوجه بکعبه هر قومی از اهل کتاب گفتند قبله ما بهتر است و بنای کار خود را بر آن نهاده و همیشه اوقات خود را درین صرف می کردند و جدال و بحث با هم می کردند که طاعت منحصر است در توجه بقبله ما حق تعالی فرمود که لَيْسَ الْبِرَّ نیست نیکوئی و کار پسندیده أَنْ تُوَلُّوا وُجُوهَكُمْ آنکه بگردانید رویهای خود را قِبَلَ الْمَشْرِقِ بسوی مشرق چون نصاری وَالْمَغْرِبِ بطرف مغرب چون یهود زیرا که آن منسوخ است وَلَٰكِنَّ الْبِرَّ و لیکن نیکوئی که سزاوارست که بآن اهتمام نمایند مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ نیکوئی کسی است که بگرود بخدای وَالْيَوْمِ الْآخِرِ و بروز قیامت وَالْمَلَائِكَةِ وَالْكِتَابِ و بفرشتگان و بهمه کتابها نه چون علمای یهود و نصاری که به بعضی تصدیق کردند دون بعضی وَالنَّبِيِّينَ و بگرود بهمه پیغمبران نه چون اهل کتاب که به بعضی بگروند و بعضی نه وَآتَى الْمَالَ و بدهد مال خود را عَلَىٰ حُبِّهِ بر دوستی آن مال یعنی با آنکه دوست میدارد از سر آن می گذرد و در راه خدا میدهد ذَوِي الْقُرْبَىٰ خویشان خود را که محتاجند وَالْيَتَامَىٰ و بی پدران را که بحد بلوغ نرسیده باشند وَالْمَسَاكِينَ و محتاجان را که سوال نکنند و از قوت سالیانه عاجز باشند وَابْنَ السَّبِيلِ و راه گذران یعنی مسافران را که هیچ در دست نداشته باشند تا بوطن خود باز گردند وَالسَّائِلِينَ و درویشان خواهنده که فقر ایشان را الجا خود ساخته باشد بخواهش وَفِي الرِّقَابِ و در خلاص کردن بندگان از بندگی باین وجه که ایشان را بخرند و آزاد کنند یا بندگانی که از مال کتابه عاجز باشند ایشان را یاری دهند وَأَقَامَ الصَّلَاةَ و دیگر خدا و نیکوئی کسیست که بپای دارد نماز فریضه را وَآتَى الزَّكَاةَ و بدهد زکوات مقرره را وَالْمُوفُونَ بِعَهْدِهِمْ و نیز خدا و نیکوئی آنهااند که وفا کننده کانند بعهد خود إِذَا عَاهَدُوا چون عهد کنند این عهد با خلق است یا با حق چون وفا بنذر وَالصَّابِرِينَ منصوب بر مدحت یعنی صبر کنندگان فِي الْبَأْسَاءِ در فقر و فاقه وَالضَّرَّاءِ و در رنج و سختی و بیماری وَحِينَ الْبَأْسِ و در هنگام کارزار یعنی جهاد و مقاتله با اهل کفر و عناد و از ازهر روایت که بأساء نقص در اموال است مانند فقر و ضراء در نفس چون مرض أُولَٰئِكَ آن گروه که این صفات دارند الَّذِينَ صَدَقُوا آنانند که تحقق است گفته در دین و پیروی حق و طلب خیر وَأُولَٰئِكَ و آن گروه هُمُ الْمُتَّقُونَ ایشان پرهیزکارانند از کفر و غیر آن از ناشایستها این آیه متضمن کمال انسانیت و هر که این صفتها دارد انسان کامل است چنانکه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله فرموده که من عمل بهذه الآیه فقد استکمل الایمان یعنی هر که عمل باین آیه کند در ایمان کامل باشد و باید دانست که تصدق بر گروه مذکوره موجب جلیل و اجر جزیلست اما بر ذوی القربی موجب ضعف اجر است یکی فرد رعایت حق قرابت و دیگری مزد صدقه و از علی بن الحسین علیهما السلام مرویست که از ابو حمزه ثمالی را گفت اگر میخواهی که بر خوشحالی تمام ترا میرانند و همه گناه ترا پامرزند باید که نیکوئی کنی و صدقه دهی و صله آن اینست که هر آینه این صفت عمر را زیاده کند و درویشی را ببرد و هفتاد مرض بد را از صاحبش دفع کند پس صدقه باقربا موجب اجر دنیا و ثواب عقبی است و لهذا از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله مرویست که بهترین صدقه صدقه کسی است که بر ذوی رحم خود که درمانده باشد و اما بر یتیمان از حضرت رسالت پناه صلی الله مرویست که هر که یتیمی را بخود گیرد بطعام و شراب تا آنکه از وی مستغنی شود حق تعالی بهشت مر او را واجب گرداند و نیز فرموده که بهترین خانهای شما خانه ایست که در وی یتیمی باشد و رعایت او کنند و بدترین خانهای شما خانه ایست که در وی یتیمی باشد که بد و بدی رسانند و رعایت حال او نکنند و اما بر مساکین در خبر صحیح آمده که رسول خدا صلی الله علیه

حرف

[illegible]

فرمود که بار خدایا مرا هم‌نشین مسکینان گردان در دنیا و آخرت یکی از روایات آنحضرت گفت یا رسول الله چرا این نوع دعایی کنی فرمود که برای اینکه ایشان

از توانگران بچهل سال پیشتر به بهشت روند بعد از آن فرمود که زنهار که مسکین را زجر کنی و اگر چیزی خواهد دهی اگرچه نیم خرما باشد و با مساکین دوستی

کن و با نوا صلوات و تصدق ایشان را بنواز تا حق تعالی ترا برحمت خود نزدیک گرداند از ابی عبد الله علیه السلام روایت که حق تعالی می فرماید که

هیچ چیزی نیست مگر که کسی را موکل ساخته‌اند که آن را قبض می کند مگر صدقه و بر ویشان که من بنفسه قدرت خود آن را قبض می کنم و کس را در قبض او وکیل نمی

کردانم اگرچه مقدار نیم خرما باشد که من آن را خود می پرورم و قبض میکنم و بدرویش میرسانم همچنانکه شخصی اشتر بچه یا کره اسپی پرورد آن را بپرورم چون قیامت

باشد من آن تصدق را بمقدار کوه احد رسانیده باشم پس آن را بوی رد کنم اما بر ابن السبیل مرویست که هر که غریبی را بنوازد حق تعالی مهمات دنیا

و آخرت او را روا کرداند و در قبر و نزد حساب و صراط و میزان غریب نباشند بلکه درین مواضع با او جمعی باشند که انیس او باشند و از اهوال او را ایمن

کرداند اما فی الرقاب عبد الله بن سهیل از رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده که هر که بندهٔ مکاتب را یاری دهد بقدری از مال تا بآن خود را از خواجه

خود باز خرد و از بند بندگی خلاص شود در سایهٔ حمایت خدای باشد در روزی که هیچ سایه نباشد مگر سایه رحمت او سبحانه ابن عازب روایت کرده که اعرابی

نزد رسول صلی الله علیه و آله آمد و گفت یا رسول الله مرا علمی بیاموز تا مرا به بهشت رساند فرمود که بنده را آزاد کن و گردن کسی را که بذل بندگی در بند باشد

خلاص گردان و بدانکه وفا بعهد کردن از خصلت انبیا و اولیاست و حق تعالی ابراهیم علیه السلام را باین صفت مدح فرموده که ابراهیم الذی وفی و در حق

امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرموده که یوفون بالنذر و در حدیث است که ایمان ندارد هر که امانت ندارد و دین ندارد هر که بعهد وفا نکند اما صبر بر فقر

و فاقه جهاد اکبر است با نفس و شیطان و آن از خصال انبیا و مقربان درگاه است عبد الله عباس از رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده که روز قیامت

منادی از قبل رب العزت در رسد و ندا کند که کجایند درویشان و صابران ایشان لبیک گویان جواب باز دهند حق تعالی ایشان را در پس پرده در

آورد که جز مقربان در آنجا نروند پس با ایشان خطاب کند که ای بندگان من دنیا را که از شما گرفتم برای کرامت شما بود و درین روز نه برای خواری شما بود

و هر کس که شما را خرقه و لقمه و یا شربتی آب داده با خود در بهشت در آورید و اما ثواب صبر بر بیماری در خبر است که فردای قیامت اصحاب بلا و بیماری را در

عرصات حاضر کنند و عوضهای بیشمار و بی اندازه بایشان رسانند بر وجهی که هیچکس مثل آن را ندیده باشد و در خاطر نگذرانیده و چون اهل صحت آن مرتبه

بلند را ببینند تمنا کنند که کاش در دنیا اعضای ایشان را ذره ذره می کردند و بانواع بیماری گرفتار می بودیم تا بدان مرتبه میرسیدیم اما ثواب صبر در کارزار

اینست که اولئک علیهم من ربهم و رحمة در حدیث آمده که ثواب ایشان بمرتبه باشد که بوهم هیچکس در نیامده باشد و مرتبهٔ ایشان مانند مرتبهٔ هیچکس نباشد و در مجمع

آورده که اصحاب ما استدلال کرده‌اند بر آنکه مراد باین آیه امیر المؤمنین علیه السلام است زیرا که میان امت هیچ اختلافی نیست در آنکه آن حضرت جامع

جمیع این خصال پسندیده بود و معلوم نیست که غیر او کسی جامع این صفات بوده باشد و چون حق تعالی فرموده که نیکوئی تمام نمیشود مگر بایمان و

و متمسک شدن بشرایع در عقب آن بیان احکام شرایع می کند چون حفظ نفس از قتل و جرح اهم بود ابتدا باحکام آن کرده می فرماید که یا ایها الذین

آمنوا ای کسانی که گرویده‌اید کتب علیکم القصاص فرض کرده شده بر شما قصاص کردن و مساوات مرعی داشتن بدون تعدی و ستم

فی القتلی در کشتگان یعنی بسبب کشتن ایشان یعنی که قتل بعمد بود مرویست که پیش از اسلام چون در میان دو قبیله حرب افتادی اما آنکه غالب

بودندی از قبیلهٔ دیگر که نسبت ایشان پست بودی بعوض بنده آزادی کشتند و بدل زنی مردی و بعوض مردی زنی بعد از هجرت این صورت را بعرض آنحضرت

رسانیدند

رسانیدند حکم ربانی نازل شد که در قتل قصاص تمام باید یعنی مساوات نه زیاده الحر بالحر آزادی بآزادی والعبد بالعبد و بنده به بنده

والانثی بالانثی و زنی بزنی فمن عفی له پس هر که عفو کرده شود برای او مراد قاتل است یعنی کرا قاتل عفو کنند من اخیه از برادر دینی

که مقتول است شیء چیزی از عفو یعنی که از قصاص قاتل در گذرد [illegible] فاتباع پس قالمت بعد از عفو اتباع باید بالمعروف

بنیکی که آن دادن دیه است بی عنف و خوشحالی و اداء الیه باحسان و ادا کردن و رسانیدن وجه بولی مقتول بنیکوئی یعنی بی زودی و بهانه

و بدخوئی و یا عفو کننده است که تابع معروف شود یعنی تنگ نکند در طلب دیه و او را مهلت دهد اگر تنگدست باشد یا دیه از حق دیه از آن طلبد ذلک

این حکم مذکور که عفو است از قصاص و طلب دیه تخفیف سبکبار یست شما را من ربکم از نزد پروردگار شما و رحمة و مهربانی از وی است بآن

گردانیدن امر و تحصیل نفع بر اهل تورات قصاص لازم بود و عفو کردن دیه گرفتن حرام بود و بر اهل انجیل که عفو کردن و دیه گرفتن لازم بود و قصاص کردن حرام

حق تعالی این امت مرحومه را مخیر ساخت میان قصاص و عفو و دیه بجهت تسهیل امر بر ایشان فمن اعتدی پس هر که از حد در گذرد بعد ذلک پس از

آنکه عفو کرده باشد و دیه پستده باین معنی که بعد از عفو و دیه گرفتن قاتل را بکشد برای قصاص یا در قتل ستم کند و بعد از آنکه یکی را کشته باشد و دیه داده یکی دیگر کشد

فله پس مر او راست عذاب الیم در آخرت عذاب دردناک یا آنکه در دنیا او را بکشند بقصاص ولکم فی القصاص و مر شما راست در حکم قصاص حیوة

زندگی و بقا یعنی چون کسی قصد قتل کسی کند بترس قصاص از آن باز ایستد آن شخص از کشتن سالم ماند و او از قصاص ایمن پس شما را در قصاص زندگی دنیاست یا

اولی الالباب ای خداوندان عقول کامله لعلکم تتقون شاید که شما پرهیزید از قتل بناحق و بعد از بیان حکم قصاص که متعلق به بدنست ذکر

حکم وصیت میکند و متعلق بمالست و می فرماید کتب علیکم نوشته شد یعنی فرض کرده شد بر شما اذا حضر احدکم الموت چون حاضر گردد

یکی از شما را علامات مرگ از مرض صعب و غیر آن چون کمال پیری ان ترک خیرا الوصیة للوالدین وصیت کردن از برای پدر و مادر والا

قربین و برای خویشان بالمعروف به نیکوئی یعنی بذل انصاف و در گذشتن از ثلث مال و این حکم ثابت است حقا ثابت کردن علی المتقین

بر پرهیزکاران از محروم کردن پدر و مادر و خویشان که در جاهلیت بریا وصیت میکردند و والدین و اقربا را محروم می ساختند حق تعالی از آن منع

کرده وصیت از برای این جماعت فرض گردانید و باز حکم این آیه بآیت میراث منسوخ شد و اکنون وصیت سنت است نه فرض فمن بدله پس هر که

بدل کند مر وصیت را یا قول وصیت کننده بعدما سمعه بعد از آنکه شنیده باشد آن را یعنی باو رسیده باشد و متحقق شده نزد او فانما اثمه

پس جز این نیست که گناه تبدیل آن علی الذین یبدلونه بر آنانست که تبدیل می کنند حکم وصیت را ان الله سمیع علیم بدرستی که

خدای تعالی شنوانست کلام وصیت کننده را داناست بنیت تبدیل و صی فمن خاف پس هر که ترسد و دریابد و بداند خواه وارث یا وصی یا امام

و قاضی من موص از وصیت کننده جنفا میلی از حق بجهت خطا در وصیت او اثما یا گناهی بعمد در میل از حق فاصلح بینهم پس صلح کند در

میان موصی و ورثه باجرای آن بر نهج شریعت فلا اثم علیه پس هیچ گناهی نیست بر آن اصلاح کننده ازین تبدیل باطل بحق ان الله غفور

بدرستی که خدای تعالی قادر آمر زگارست هر کسی را که تبدیل باطل کند بحق رحیم مهربانست بروی که از مضمون وصیت در گذرد و بعد از ذکر

حکم وصیت ذکر حکم دیگر می کند از احکام شریعت می فرماید یا ایها الذین آمنوا ای کسانی که گرویده‌اید کتب علیکم الصیام

فرض کرده شد بر شما روزه داشتن کما کتب علی الذین من قبلکم همچنانکه فرض کرده شد بر آنان که پیش از شما بودند یعنی همه انبیا و امم آنها

بودند

از آدم تا خاتم لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ تا شاید که شما پرهیزید از معاصی چه روزه می شکند قوت نفس اماره را پس روزه بدارید أَيَّامًا مَعْدُودَاتٍ روزهای چند معدود

داتی شمرده شده یعنی بوقت و عدد معلوم مراد روزه رمضان است که بیست و نه روز است یا سی روز فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ پس هر که باشد از شما که مکلف

بروزه باید مَرِيضًا بیماری که وقت روزه بداردیا مرضش بجهت روزه زیاده می شود أَوْ عَلَىٰ سَفَرٍ یا بر سفری باشد که دران نماز را قصر باید کرد فَعِدَّةٌ

پس بر اوست شمار آن روزها که افطار کرده در مرض یا در سفر مِنْ أَيَّامٍ أُخَرَ از روزهای دیگر یعنی در غیر مرض یا در سفر افطار کند بعد دان روزهای خود

در روزهای دیگر بدارد وَعَلَى الَّذِينَ يُطِيقُونَهُ و بر آنانکه ایشان طاقت آورند و توانند که روزه بدارند اما بمشقت بسیار بجهت آن روزه که نشایند

فِدْيَةٌ فدا او نست وآن طَعَامُ مِسْكِينٍ خوردن درویش است هر درویشی را بازای هر روزی مدی از طعام فَمَنْ تَطَوَّعَ پس هر که زیاده کند

بطوع و رغبت خود خَيْرًا نیکوئی را یعنی زیاده از مقدار معین فدیه بدهد فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ پس آن بهتر است مر او را بسبب زیادتی اجر وَأَنْ تَصُومُوا

واگر روزه دارید ای طاقت دارندگان خَيْرٌ لَكُمْ بهتر است مر شما را از فدیه إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ اگر هستید شما که بدانید فضیلت روزه را

در کنز العرفان آورده که نزد بعضی این حکم در ابتدای اسلام بوده و بعد از آن بآیه فَمَنْ شَهِدَ مِنْكُمُ الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ منسوخ شده چه در اول روزه داشتن بر ایشان

بسیار دشوار بود بجهت آنکه بآن معتاد نشده بودند و چون عادت کردند حکم تخییر منسوخ شد و واجب گشت روزه و نزد بعضی دیگر نیست بلکه مراد باین

زنی است که نزدیک بوضع حمل باشد و زنی که کم شیر باشد و مرد و زن بسیار پیر و کسی که مرض تشنگی داشته باشد و این قول اخیر از صادق علیه السلام

مرویست و معمول فقهای ما شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي ماه رمضان ماهی است که أُنْزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ فرو فرستاده شده است در و قرآن مراد ابتدای

انزال آنست وآن در لیلة القدر بوده و با همه آن بآسمان دنیا نازل شده و بعد از ان آیه آیه و سوره سوره بر حسب مصلحت بدنیا نازل گشته در عرض

بیست سال و این قول از ابی عبد الله علیه السلام مرویست حاصل قرآن درین ماه مبارک فرود آمده هُدًى لِلنَّاسِ وَبَيِّنَاتٍ در حالتی که راه

راه نماینده است مر دمان را و دلالتهای روشن است مِنَ الْهُدَىٰ از حلال و حرام و از حدود احکام و سایر شرایع اسلام وَالْفُرْقَانِ و جدا کننده

میان حق و باطل فَمَنْ شَهِدَ مِنْكُمُ پس هر که حاضر باشد از شما ای مکلفان یعنی مقیم موضع الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ در ماه رمضان پس باید که روزه دارد

دران موضع بدانکه روزه ماه رمضان ثواب بسیار دارد و دران اجر بیشمار است و فضیلت بغایت و از جمله در احادیث معتبره وارد شده که شیاطین

را درین ماه بند کنند و درهای دوزخ را به بندند و درهای بهشت را بگشایند و خواب کردن را دران ماه بعبادت بنویسند و خاموشی را تسبیح و چون

در اول ماه رمضان برسد خدای تعالی امر فرماید تا بادی از زیر عرش بجهد که آنرا مثیره خوانند و بر درختان بهشت آید و برگهای آنرا برهم زند و حلقهای

در بهشت را بجنباند و آوازی و صدائی ازان صادر شود که هیچکس مانند آن آواز نشنیده باشد و حور العین خود را آرایش دهند و بغرفهای بهشت آیند و ندا

کنند که آیا هیچکس هست ما را خواستگاری کند از حق تعالی پس رضوان را گویند که این چه ساعت است گوید این ساعت شب اول ماه رمضان است حق تعالی

فرماید تا برای امت محمد صلی الله علیه وآله درهای بهشت را بگشایند و درهای دوزخ به بندند و دیوان را بند کنند و در قعر دریاها اندازند تا روزه امت مرحومه

محمدیه را فاسد نتوانند کرد و از امام جعفر الصادق علیه السلام روایتست که پیغمبر خدا صلعم در آخر ماه شعبان خطبه خواند و حمد و ثنای خدا بجای آورد و فرمود

ای مردمان ماه عظیم القدر بر شما سایه افکنده که در آن شبی هست بهتر از هزار ماه یعنی شب قدر حق تعالی روزه این ماه را فریضه کرده و قیام شبش را سنت

مؤکده کردانید هر که درین ماه فعل سنت بکند چنان باشد که در ماههای دیگر فریضه گذارد و هر فریضه این ماه برابر هفتاد فریضه بود در ماههای دیگر و این

ماهی است

ماهی است که اولش رحمت و میانه اش آمرزش و آخرش آزادی از آتش دوزخ هر که روزه داری را روزه بگشاید حق تعالی همه گناهانش بیامرزد

و گردنش از آتش دوزخ آزاد گرداند و همانند ثوابی که آن روزه دار یابد او نیز یابد و اگر کسی بر ضیافت قادر نباشد بکشربت آب سرد روزه

روزه داری را بگشاید حق تعالی او را از حوض کوثر سیراب گرداند چنانکه تشنگی نبرد و چنان باشد که بنده آزاد کرده باشد و که بیست ماه از بر دستان

خود تخفیف کند حق تعالی او را بیامرزد و از آتش دوزخ آزاد گرداند ابو سعید خدری گفته که رسول صلی الله علیه وآله فرموده که هر که شبی از شبهای

ماه رمضان نماز کند حق تعالی بهر سجده او هزار و هفتصد حسنه بنویسد و بنای برای او در بهشت بنا کند از یاقوت سرخ که آنرا هفتاد در بود از

زمرد و یاقوت و چون یکروز از ماه رمضان روزه دارد هر گناهی که کرده باشد حق تعالی بیامرزد و کفاره گناهش بود تا بماه رمضانی دیگر و هر روزی

که روزه دارد کوشکی در بهشت و برا بدهد و هر کوشکی را هزار در باشد از زر و برای او هفتاد هزار فرشته از بامداد تا شبانگاه استغفار نمایند و بهر سجده

که کند خواه بروز خواه بشب درختی در بهشت برای او بنشانند که سوار تیزتک از سایه او بالصد سال از سایه او بیرون نتواند شد کعب الاحبار روایت

کند که حق تعالی وحی کرد بموسی که ای موسی من روزه ماه رمضان بر بندگان خود فریضه کرده ام هر که او نزد من آید و در صحیفه اعمال او ده ماه رمضان

باشد از جمله ابرار باشد و اگر بیست ماه بوده باشد پایه او از پایه شهید برتر باشد ای مؤمن چون ماه رمضان در آید حمله عرش را فرمایم تا از عبادات

خود باز ایستند و گوش بر دعای روزه داران دارند تا هر گاه که ایشان دعا کنند این فرشتگان آمین گویند و من سوگند خورده ام که دعای

ایشان را رد نکنم موسی گفت بار خدایا من در لوح توریت امتی را می بینم که در ماه رمضان برای تو عبادت کنند و تو گناه گذشته ایشان بیامرزی

ایشان را از امت من گردان حق تعالی فرمود ایشان امت محمدند صلعم و ایشان را از زیادتی ثوابیست که هیچ امت دیگر را نباشد و بعد از ان جهت تاکید

امر با فطار مریض و مسافر تکرار آن می فرماید وَمَنْ كَانَ مَرِيضًا و هر که باشد بیمار بروجهی که روزه داشتن موجب زیادتی مرض شود أَوْ

عَلَىٰ سَفَرٍ یا در سفری بود که بحد مسافت رسیده باشد و سفر معصیت نباشد و کثیر السفر نبود فَعِدَّةٌ مِنْ أَيَّامٍ أُخَرَ پس بر اوست قضای آن روزها

که دران مرض یا سفر افطار کرده باشد از روزهای دیگر يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ می خواهد خدای تعالی بشما آسانی یعنی حکمت او تقاضای آن کند

که در وقت مرض و سفر شما را بروزه داشتن تکلیف نکند وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ و نمی خواهد بشما دشواری را بجهت این مسافر و مریض

را با فطار تکلیف نمود و پس عدم اراده عسر برای آنست که تا کار بر شما آسان کند وَلِتُكْمِلُوا الْعِدَّةَ تا تمام کنید عدد ایام را از سفر و مرض

که در ماه رمضان افطار کرده اید یعنی تا قضا کنید بمانند آن در وقتی دیگر که این دو عذر نداشته باشید وَلِتُكَبِّرُوا اللَّهَ و تا بزرگی

یاد کنید خدای را عَلَىٰ مَا هَدَاكُمْ بدانچه راه نمود شما را بروزه و احکام آن بیشتر علما بر آنند که مراد باین چهار تکبیراست که در عقب چهار نماز

که نماز شام شب عید است و خفتن و صبح و نماز عید بگوید الله اکبر الله اکبر لا اله الا الله الله اکبر و لله الحمد الحمد لله علی ما هدینا والشکر علی ما

اولانا وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ و شاید که شما شکر گوئید بر نعمت تیسیر یا بر ثواب روزه داشتن چون حق تعالی ذکر احکام روزه کرد

در عقب آن بیان دعای کند و می فرماید وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ

و چون پرسند ترا ای محمد بندگان من از صفت یا معامله من با ایشان پس بدرستی که من با ایشان نزدیکم باجابت دعای ایشان و قبول کنم

مرا خوانند حاجت او را روا کنم اگر حکمت و مصلحت من مقتضی آن باشد یا سؤال او مخالف شرع نباشد مرویست که اعرابی از حضرت رسالت پناه

سلم صلی الله علیه وآله پرسیده که یا رسول الله در وقت دعای خدا بر نزدیک تا باو راز کویم یا دورست تا او را باواز بلند بخوانیم این آیه نازل شد
از ابن عباس مرویست که جمعی از یهود کفتند یا محمد صلی الله علیه وآله خدای چکونه دعای ما بشنود و حال آنکه از اینجا تا باسمان پانصد ساله
راه است و همچنین از هر آسمانی تا با آسمانی دیگر پانصد ساله راه تا باسمان هفتم و اعتقاد ایشان آن بود که حق تعالی بر عرش نشسته است که بالای آسمان
هفتم است حق تعالی رد این قول کرده و فرموده که من به بندکان نزدیکم پس هر نوع که مرا بخوانند بر من پوشیده نخواهد بود فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي
پس باید که بندکان اجابت کنند مرا یعنی آنچه از ایشان اراده کرده ام از طاعات اجابت نمایند همچنانکه من اجابت دعای ایشان میکنم وَلْيُؤْمِنُوا بِي
و باید که ایمان آورند بمن یعنی بران ثابت قدم باشند تا دعای ایشان باجابت ملحق شود لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ تا شاید که راه راست یابند یعنی
بامید آنکه بر طریق ثواب بمانند نزد بعضی مراد باین آیه کان دعا کنندکان و روزه داران اند که دعای ایشان مقارن اجابت و این که در حدیث
وارد شده که دعای روزه دار رد نمی شود مؤید اینست در خبر است که در عهد عمر بن الخطاب علیه اللعنة یکی از علمای یهود آمد و سؤال کرد که خبر
ده مرا که خدای در کجاست وی کفت فی السماء علی العرش در آسمانی است که بالای او عرش است یهود کفت پس زمین از وی خالی باشد او کفت
که این کلام زندیقانست از من دور شو واکرنه بفرمایم تا کردنت بزنند یهود بیرون آمد و بر اسلام استهزای کرد که امیر المؤمنین علیه السلام او را
با و پرسید و کفت ای فلان آنچه پرسیدی و جواب آن شنیدی بمن رسید جواب از من بشنو کفت بفرما فرمود که ای یهود بدرستیکه حق سبحانه
تعالی از مکان مبراست و مکانی ندارد و هیچ جای از او خالی نیست با ماست نه به پیوستکی بلکه بعلم و قدرت اکر من ترا خبر دهم از آنچه در کتاب
شماست تصدیق بقول من میکنی کفت آری فرمود که در کتاب تورات نوشته است که روزی موسی علیه السلام نشسته بود چهار فرشته
نزد او آمدند موسی از ایشان پرسید از کجای آمدید یکی از ایشان کفت از آسمان هفتم از نزدیک خدای می آیم فرشته دویم کفت از نهایت
مشرق زمین می آیم از نزدیک خدای فرشته سیوم کفت از اقصای مغرب زمین می آیم از نزد خدای فرشته چهارم کفت از زمین هفتم
می آیم از نزدیک خدای موسی کفت پاکا خداوندا هیچ مکانی از تو خالی نیست و تو در هیچ مکان نیستی که نزدیکتر باشد از مکانی دیکر و بعد ازان امر
بصوم شهر رمضان و بیان اجابت دعا کننده حکمی دیکر بیان می کند از احکام روزه أُحِلَّ لَكُمْ حلال کردانیده شد برای شما
لَيْلَةَ الصِّيَامِ در شب روزه داشتن الرَّفَثُ مجامعت کردن إِلَىٰ نِسَائِكُمْ با زنان خود مرویست که در اول اسلام مسلمانان
را در شبهای رمضان تا بوقت نماز خفتن زیاده اجازت اکل و شرب و مجامعت نبود از جمله عمر بن الخطاب بعد از نماز خفتن شهوت بر او
غلبه کرده با زن خود مواقعه کرد و در آخر پشیمان شده صورت حال را بموقف عرض حضرت رسالت پناه رسانید آن حضرت فرمود که
معصیت کردی و جمعی دیکر نیز برخواستند کفتند یا رسول الله ما را نیز این واقعه دست داده لیکن شرم داشتیم که بعرض رسانیم آیا درین باب
رخصت می فرمائی و در تکلیف و تخفیف آن حضرت فرمود که امر در دست من نیست حق تعالی بمحض تفضل این تکلیف را از ایشان برداشت
و فرمود که شما را حلال است مباشرت با زنان در تمام شب هُنَّ لِبَاسٌ لَكُمْ و زنان پوشش اند مر شما را وَأَنْتُمْ لِبَاسٌ لَهُنَّ
و نیز شما پوشیده مر ایشان را این کنایتست از شدت اختلاط و چسبان شدن بیکدیکر مانند چسبیدن لباس ببدن بجهت این شما را رخصت
مواقعه داد در تمام شب عَلِمَ اللَّهُ أَنَّكُمْ دانست حق تعالی که شما كُنْتُمْ تَخْتَانُونَ هستید که خیانت می کنید أَنْفُسَكُمْ

بانفسهای

بقره

بانفسهای خود و ستم می کنید بر نفس خود بعذاب و عقاب فَتَابَ عَلَيْكُمْ پس رجوع کرد حق تعالی برحمت واسعه خود
اکل و شرب و مباشرت نمودن تا بر وَعَفَا عَنْكُمْ و عفو کرد از شما آن خیانت را و محو آن نمود فَالْآنَ پس این زمان
شما در کذشت و تنسیخ کردانید بَاشِرُوهُنَّ مباشرت کنید با زنان در شبهای روزه وَابْتَغُوا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ و طلب
است خدای یعنی تقدیر کرده برای شما از ولد یعنی غرض اصلی باید که از مباشرت طلب بقای نسل باشد نه مجرد لذت
حکمت از خلق شهوت و مشروعیه نکاح ولد است از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله مرویست که هر زنی که در خانه شوهر خود بخوبی سلوک
موجب صلاح شوهر او باشد حق تعالی سیئات او را محو کند و حسنات او را مضاعف کند و چون از شوهر خود حامله شود او را چندان مزد باشد که در
جمیع عمر خود قایم اللیل و صایم النهار باشد و هر کاه که کودک را شیر دهد چنان باشد که بنده آزاد کرده باشد و چون کودک از شیر باز دارد منادی
از آسمان کند که ای زن جمیع کناهان کذشته ترا بیامرزیدند عایشه کفت این همه ثواب زنانست و ثواب مردان چیست حضرت رسول صلی الله
تبسم کرده فرمود هر که دست زن خود کیرد و بر طریق رغبت میل کند حق تعالی او را حسنات کرامت کند و اکر دست در کردن او کند ده حسنه بنویسند
اکر بوسه بر روی کند بیست حسنه و اکر با وی نزدیکی کند چندان ثوابش دهد که از همه دنیا بهتر باشد و چون غسل کند هر موئی که آب بر وی می کذرد
برای او بنویسند و سیئه از او محو کنند و درجه رفع نماید و ثوابی که بجهت غسل او را عطا نماید بهتر باشد از دنیا و هر چه در وست و حق تعالی با فرشتکان
خطاب کند که شما کواه باشید برآنکه او را بیامرزیدم از صادق علیه السلام مرویست که مردی از اصحاب سید ابرار که او را مطعم بن جبیر کفتندی
پیر و ضعیف شده بود در شبی از شبهای ماه رمضان زن او طعام دیرتر آورد و او پیش از افطار بخواب رفت چون بیدار شد بزن کفت که
درین شب اکل بمن بر من حرام شد پس بی افطار بروزه رفت و چون روز شد بکندن خندق در روز احزاب مشغول شد در میان روز
بیهوش شد و در میان روز بیهوش شد رسول صلی الله علیه وآله چون او را بدید رقت فرمود حق تعالی آیه فرستاد وَكُلُوا وَاشْرَبُوا
و بخورید و بیاشامید در شبهای روزه حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَكُمُ تا وقتی که روشن شود مر شما را الْخَيْطُ الْأَبْيَضُ و این کنایتست
از روشنائی روز مِنَ الْخَيْطِ الْأَسْوَدِ از رشته سیاه و این اشارتست بتاریکی شب مِنَ الْفَجْرِ از صبح عدی بن حاتم کفت که
بپیغمبر صلی الله علیه وآله نماز و روزه را تعلیم من کرد و در باب روزه فرمود که چون آفتاب فرو رود روزه بکشائی و از آن هنکام طعام و
شراب حلال است تا رشته سفید از رشته سیاه ممتاز شود من در شب برخواستم و دو ریسمان در پیش خود نهادم یکی سفید و دیکری
سیاه و دران می نکریدم کاهی مشتبه می شد و کاهی نمایان می کشت من بامدادم و رسول صلی الله علیه وآله را خبر دادم تبسم فرموده کفت نمیدانی
که مراد از آن سفیدی صبح است و سیاهی شب و در صحیحین وارد شده که سهل ساعدی روایت کند که در آیه من الفجر نبود حق تعالی بجهت
رفع توهم ابن حاتم و بعضی از اصحاب حضرت خاتم صلی الله علیه وآله وسلم که بمثل او عمل میکردند من الفجر را انزال فرمود
علیه وآله آنرا بر ایشان خواند دانستند که مراد نور صبح است و چون بیان آخر وقت افطار کرد در
ثُمَّ أَتِمُّوا الصِّيَامَ پس تمام کردانید روزه را إِلَى اللَّيْلِ تا بشب یعنی از اول

صلى الله عليه وآله پرسيد كه يا رسول الله در وقت دعاي خدا را نزديك تا با او راز كويم يا دور است تا او را باواز بلند بخوانم اين آيه نازل شد
از ابن عباس مرويست كه جمعي از يهود كفتند يا محمد صلى الله عليه وآله خداي چكونه دعاي ما بشنود وحال آنكه از اينجا تا باسمان پانصد ساله
راه است وهمچنين از هر آسماني تا آسماني ديكر پانصد ساله راه تا با آسمان هفتم واعتقاد ايشان آن بود كه حق تعالى بر عرش نشسته است كه بر آسمان
هفتم است حق تعالى در اين قول كرده و فرمود كه من به بندكان نزديكم پس بهر نوعي كه مرا بخوانند بر من پوشيده نخواهد بود فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي
پس بايد كه بندكان اجابت كنند مرا يعني آنچه از ايشان اراده كرده ام از طاعات اجابت نمايند همچنانكه من اجابت دعاي ايشان ميكنم وَلْيُؤْمِنُوا بِي
و بايد كه ايمان آورند بمن يعني بران ثابت قدم باشند تا دعاي ايشان باجابت ملحق شود لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ تا شايد كه راه راست يابند يعني
باميد آنكه بر طريق ثواب بمانند و بعضي مراد باين آيه كان دعا كنندكان و روزه داران اند كه دعاي ايشان مقارن اجابت واين كه در حديث
وارد شده كه دعاي روزه دار رد نشود مؤيد اينست در خبر است كه در عهد عمر بن الخطاب عليه اللعنة يكي از علماي يهود از او سؤال كرد كه خبر
ده مرا كه خداي در كجاست وي كفت في السماء على العرش در آسماني است كه بالاي او عرش است يهود كفت پس زمين از وي خالي باشد او كفت
كه اين كلام زندقه است از من دور شو واكر نه بفرمايم تا كردنت بزنند يهود بيرون آمد و بر اسلام استهزامي كرد كه امير المؤمنين عليه السلام در راه
با او رسيد و كفت اي فلان آنچه پرسيدي وجواب آن شنيدي بمن رسيد جواب از من بشنو كفت بفرما فرمود كه اي يهود بدرا نكه حق سبحانه
و تعالى از مكان مبراست ومكاني ندارد و هيچ جاي از او خالي نيست با ما است نه به پيوستكي بلكه بعلم و قدرت اكر من ترا خبر دهم از آنچه در كتاب
شماست تصديق بقول من ميكني كفت آري فرمود كه در كتاب تورات نوشته است كه روزي موسي عليه السلام نشسته بود چهار فرشته
نزد او آمدند موسي از ايشان پرسيد از كجا مي آئيد يكي از ايشان كفت از آسمان هفتم از نزديك خداي مي آيم فرشته دويم كفت از نهايت
مشرق زمين مي آيم از نزديك خداي فرشته سيوم كفت از اقصاي مغرب زمين مي آيم از نزد خداي فرشته چهارم كفت از زمين هفتم
مي آيم از نزديك خداي موسي كفت پاك خداوندا هيچ مكاني از تو خالي نيست و تو در هيچ مكان نيستي كه نزديكتر باشد از مكاني ديكر و بعد از ان امر
بصوم شهر رمضان و بيان اجابت دعا كننده حكمي ديكر بيان مي كند از احكام روزه أُحِلَّ لَكُمْ خلاص كردانيده شد براي شما
لَيْلَةَ الصِّيَامِ در شب روزه داشتن الرَّفَثُ مجامعت كردن إِلَىٰ نِسَائِكُمْ با زنان خود مرويست كه در اول اسلام مسلمانان
در شبهاي رمضان تا بوقت نماز خفتن زياده اجازت اكل و شرب و مجامعت بود از جمله عمر بن الخطاب بعد از نماز خفتن شهوت را او
غلبه كرده با زن خود مواقعه كرد و در آخر پشيمان شده صورت حال را بموقف عرض حضرت رسالت پناه صلى الله عليه وآله رسانيد آن حضرت فرمود كه
معصيت كردي وجمعي ديكر نيز برخواستند كفتند يا رسول الله ما را نيز اين واقعه دست داد ليكن شرم داشتيم كه بعرض رسانيم آيا در اين باب
رخصت مي فرمائي و در تكليف تخفيف آن حضرت فرمود كه امر در دست من نيست حق تعالى بمحض تفضل اين تكليف را از ايشان برداشت
و فرمود كه شما را حلال است مباشرت با زنان در تمام شب هُنَّ لِبَاسٌ لَكُمْ و زنان پوشش اند مر شما را وَأَنْتُمْ لِبَاسٌ لَهُنَّ
و نيز شما پوشيد مر ايشان را اين كنايت است از شدت اختلاط و چسبان شدن بيكديكر مانند چسبيدن لباس ببدن بجهت اين شما را رخصت
مواقعه داد در تمام شب عَلِمَ اللَّهُ أَنَّكُمْ دانست حق تعالى كه شما كُنْتُمْ تَخْتَانُونَ هستيد كه خيانت مي كنيد أَنْفُسَكُمْ

بانفسهاي

بانفسهاي خود دست شتم مي كنيد برخود بمعرض عذاب و عقاب فَتَابَ عَلَيْكُمْ پس رجوع كرد حق تعالى برحمت واسعه خود
اكل و شرب و مباشرت نمودن تا بين وَعَفَا عَنْكُمْ و عفو كرد از شما آن خيانت را و محو آن نمود فَالْآنَ پس اين زمان
شما در كذشت و تنسيق كردانيد بَاشِرُوهُنَّ مباشرت كنيد با زنان در شبهاي روزه وَابْتَغُوا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ و طلب كنيد آنچه نوشته
است خداي يعني تقدير كرده براي شما از لوح محفوظ از ولد يعني غرض اصلي بايد كه از مباشرت طلب بقاي نسل باشد نه مجرد لذت
كه حكمت از خلق شهوت و مشروعيه نكاح ولد است از حضرت رسالت پناه صلى الله عليه وآله مرويست كه هر زني كه در خانه شوهر خود بنوعي سلوك كند
موجب صلاح شوهر او باشد حق تعالى سيئات او را محو كند و حسنات او را مضاعف كند و چون از شوهر خود حامله شود او را چندان مزد باشد كه در
جميع عمر خود قايم الليل و صايم النهار باشد و هر كاه كه كودك را شير دهد چنان باشد كه بنده آزاد كرده باشد و چون كودك از شير باز دارد منادي
از آسمان ندا كند كه اي زن جميع كناهان كذشته ترا آمرزيدند عايشه كفت اين همه ثواب زنانست و ثواب مردان چيست حضرت رسول صلى الله
عليه وآله تبسم كرده فرمود هر كه دست زن خود كيرد و بر طريق رغبت ميل كند حق تعالى او را حسنات كرامت كند و اكر دست در كردن او كند ده حسنه بنويسند
و اكر بوسه بر روي كند بيست حسنه و اكر با وي نزديكي كند چندان ثوابش دهد كه از همه دنيا بهتر باشد و چون غسل كند بهر موئي كه آب بر مي كذرد ده حسنه
براي او بنويسند و سيئه از او محو كنند و درجه رفع نمايد و ثوابي كه بجهت غسل او را عطا نمايد بهتر باشد از دنيا و هر چه در وست و حق تعالى با فرشتكان
خطاب كند كه شما كواه باشيد بر آنكه او را آمرزيدم از صادق عليه السلام مرويست كه مردي از اصحاب سيد ابرار كه او را مطعم بن جبير كفتندي
پير و ضعيف شده بود در شبي از شبهاي ماه رمضان زن او طعام دير تر آورد و او پيش از افطار بخواب رفت چون بيدار شد بزن كفت كه
درين شب اكل بر من حرام شد پس بي افطار بروزه رفت و چون روز شد بكندن خندق در روز احزاب مشغول شدند در ميان روز
بيهوش شد و در ميان روز بيهوش شد رسول صلى الله عليه وآله چون او را بديد رقت فرمود حق تعالى آيه فرستاد وَكُلُوا وَاشْرَبُوا
و بخوريد و بياشاميد در شبهاي روزه حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَكُمُ تا وقتي كه روشن شود مر شما را الْخَيْطُ الْأَبْيَضُ و اين كنايت
از روشنائي روز مِنَ الْخَيْطِ الْأَسْوَدِ از رشته سياه و اين اشارت بتاريكي شب مِنَ الْفَجْرِ از صبح عدي بن حاتم كفت كه
پيغمبر صلى الله عليه وآله نماز و روزه را تعليم من كرد و در باب روزه فرمود كه چون آفتاب فرو رود روزه بكشائي و از ان هنكام طعام و
شراب حلال است تا رشته سفيد از رشته سياه ممتاز شود من در شب بر خواستم و دو ريسمان در پيش خود نهادم يكي سفيد و ديكري
سياه در ان مي نكريدم كاهي مشتبه مي شد و كاهي نمايان مي كشت من بامداد رسول صلى الله عليه وآله را خبر دادم تبسم فرموده كفت ميداني
كه مراد از ين سفيدي صبح است و سياهي شب و در صحيحين وارد شده كه سهل ساعدي روايت كند كه در آيه من الفجر نبود حق تعالى بجهت
رفع توهم ابن حاتم و بعضي از اصحاب حضرت خاتم صلى الله عليه وآله وسلم كه مثل او عمل ميكردند من الفجر را انزال فرمود و رسول صلى الله
عليه وآله آنرا بر ايشان خواند دانستند كه مراد نور صبح است و چون بيان آخر وقت افطار كرد در
ثُمَّ أَتِمُّوا الصِّيَامَ پس تمام كردانيد روزه را إِلَى اللَّيْلِ تا بشب يعني از اول

فِي الْمَسَاجِدِ در مسجدها واعتکاف در شرع عبارتست از درنگ کردن در مسجد برای عبادت و تعبد و قربت و از قتاده مرویست که مردمان

اعتکاف می کردند از مسجد بیرون میرفتند و با زنان مباشرت میکردند باز بمسجد مراجعت می نمودند حق تعالی این آیت فرستاد و ایشان را ازان

و در مذهب امامیه اعتکاف کمتر از سه روز جایز نیست از امام علی بن الحسین زین العابدین علیهما السلام روایتست که رسول صلی الله علیه

.. د که هر که در ماه رمضان معتکف شود همچنان باشد که دو حج و دو عمره کرده باشد تِلْكَ آنچه مذکور شد از احکامیست که نهی کرده شده است

در روزه و اعتکاف حُدُودُ اللَّهِ حدهای خداست که در دین مقرر فرموده فَلَا تَقْرَبُوهَا پس نزدیک مشوید ان نهیها را در ایام روزه و اعتکاف

ازان احتراز کنید در انوار گفته که این نهی است از نزدیک شدن بحدی که میان حق و باطل است تا بباطل نزدیک نشوند چه جای آنکه ازان تجاوز

کنند چنانکه پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله روایتست که هر پادشاهی را قرقی است قرق خدا محارم اوست پس هر که چرا کند در گرد اگرد قرق نزدیک

باشد که در وی واقع شود کَذَلِكَ همچنانکه روشن گردانید این احکام را يُبَيِّنُ اللَّهُ روشن می گرداند خدای آيَاتِهِ نشانهای خود را از امر و نهی

و وعد و وعید لِلنَّاسِ برای همه مردمان لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ تا بود که پرهیزند و از خدای در گذرند و مخالفت اوامر و نواهی ننمایند بعد ازان

بیان حکمی دیگر از احکام شریعت می فرماید وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ و مخورید مالهائی که واقعست بَيْنَكُمْ میان شما یعنی مخورید مال

یکدیگر را بِالْبَاطِلِ بناشایسته و ناروا و بحکم شرع چون دزدی و قمار و خیانت و غصب و عقود فاسده یا مالهای خود را بنامشروع صرف مکنید

چون شرب خمر و انواع فسق وَتُدْلُوا و فرو مگذارید و انفاق مکنید بِهَا بدان مالها یعنی حکومت مبرید آنرا إِلَى الْحُكَّامِ بسوی حکم کنندگان ستم

کار و یا آنرا برشوه بحاکمان مدهید لِتَأْكُلُوا تا بخورید برافقه یا بحمایت ایشان و حال آنکه شما میدانید فَرِيقًا مِنْ أَمْوَالِ النَّاسِ پاره از

مالهای مردمان بِالْإِثْمِ بظلم و ستم که موجب گناهست وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ و حال آنکه شما میدانید که باطلان اند و از جملهٔ عاصیان و ظالمان

درین عمل مؤید تفسیر است آنکه مرویست که عبدالله حضرمی دعوی قطعه زمین کرد بر عمرالقیس کندی و او را گواهی نبود حضرت رسالت پناه صلی الله

علیه و آله حکم فرمود با آنکه عمرالقیس سوگند بخورد عمرالقیس چون قصد سوگند کرد حضرت این آیه بر خواند که إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَأَيْمَانِهِمْ ثَمَنًا

قَلِيلًا عمرالقیس از سوگند باز ایستاد و قطعه تسلیم عبدالله کرد حق تعالی این آیه فرستاد از صادق علیه السلام روایتست که مراد بباطل درین آیه

سوگند دروغ است و بعد ازان بیان حکمی دیگر از احکام شرع می کند که يَسْأَلُونَكَ سوال می کنند ترا ای محمد عَنِ الْأَهِلَّةِ از ماههای نو و مروبست

که معاذ جبل و ثعلبه که از اعیان انصار بوده از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله پرسیدند که سبب چیست که گاه گاه ماه باریک می نماید

مانند ریسمانی و بعد ازان زیاده می شود تا آنکه تمام می گردد و دیگر باره روی بکمی می نهد تا باز بمرتبهٔ اول میرسد و چون حق تعالی میدانست بعلم ازلی

فهم ایشان قاصر است از دانستن سبب نقص و کمال ماه ازینجهت جواب در شناختن فایدهٔ آن فرستاد که قُلْ بگوی ای محمد هِيَ این هلال

نشانهای و قتهات برای مردمان در مزد مزدوران و عدهٔ زنان و مدت حمل ایشان و مدت شیر دادن و اشیا که ربح و نقصان

.. زمانست وَالْحَجِّ و علامات اوقاتست برای حج که موسم آنرا بدان بدانند مراد آنست که علامات عبادات

نه صاحج که مواسم آنرا بدان بدانند ... که علامات ... [illegible]

می نهادند یا دیوار را سوراخ می کردند و بدان میرفتند و اندرون می آمدند و اگر بادیه نشین بودندی از پس خیمها بیرون و اندرون می آمدندی و داخل شدندی

و باعتقاد خود این عمل را تمامت حج می انگاشتند و تارک آن را حج ناقص می دانستند و این حکم همهٔ عرب را شامل بود مگر اهل حمس او ایشان قبیلهٔ قریش و

... و بنو عامر و ثقیف و کنانه و خزاعه بودند و این قبایل بسبب صلابت در دین و آیین خود حمس گفته شد چه آن مشتقست از حماست

یعنی شجاعت ... در ایام احرام حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم از در بیرون آمد و در عقب آن حضرت رفاعه انصاری همراه آن

حضرت قدم بیرون نهاد مهاجر و انصار یکبار او را فاجر گفتند و چون حضرت ازو پرسید که این جرأت چرا کردی جواب داد که اقتدا بتو کردم سید عالم

فرمود که مرا جایز بود که از در بیرون آیم که از حمسم یعنی قریش و تو از قبیلهٔ ما نیستی رفاعه گفت که ای سید عالمیان اگر تو از حمسی ما تابع حمسیم زیرا که دین من

دین تست و آیین من آیین تو فی الحال جبرئیل نازل شد و حکم مذکور را بدین آیه باطل گردانید وَلَيْسَ الْبِرُّ و نیست نیکوئی بِأَنْ تَأْتُوا الْبُيُوتَ

بآنکه در آیید بخانها مِنْ ظُهُورِهَا از پشتهای آن یعنی ببام خانه برآمده و باندرون روید وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنِ اتَّقَى ولیکن نیکوئی آنست

که بترسید و بپرهیزد از محارم و شهوات غیر مشروعه و یا خداوند نیکوئی کسیست که بپرهیزد از خشم خدا وَأْتُوا الْبُيُوتَ و در آیید خانها را در حال

احرام و غیر آن مِنْ أَبْوَابِهَا از درهای آن زیرا که در ترک آن نیکوئی نیست پس بهر طریق که می خواهید از خانه در آیید و اندرون روید وَاتَّقُوا اللَّهَ

و بترسید از خدای در تغییر احکام و اعتراض بر افعال او بلکه فرمان بردار جمیع امر و نهی او شوید لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ شاید شما رستگار شوید یعنی

تا فیروزی یابید بهدایت و نیکوئی و یا بامید آنکه از عقوبات الهی برهید وجه اتصال این آیت بآیت سابق آنست که اصحاب پیغمبر صلی الله علیه

ازان حضرت دو چیز سوال کردند یکی اهله و دیگری دخول و خروج از درهای خانه در وقت احرام و بعد ازان در بیان جهاد میفرماید که وَقَاتِلُوا

کارزار نمایند و جهاد کنید فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدا یعنی بجهت قضاء دین الَّذِينَ يُقَاتِلُونَكُمْ آنانرا که کارزار می کنند با شما وَلَا تَعْتَدُوا و

و از حد در مگذرید یعنی ابتدا مکنید بقتال ایشان تا ایشان آغاز کنند و یا اهل ذمت را مکشید بدرستی که خدای لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ دوست نمیدارد

ستمکاران را آورده اند که دران سال حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله با جمعی از صحابه بقصد قضای عمره بمکه میرفتند سفهای عرب و مشرکان

بی ادب ایشان را منع میکردند از دخول حرم و آخر در حدیبیه صلح واقع شد بر آنکه سال آینده مؤمنان بمکه آیند و مشرکان سه روز شهر را خالی کنند

تا ایشان ... براسم حج مشغول شوند و امیرالمؤمنین علی علیه السلام صلح نامه نوشت سالی دیگر بنیت عمرهٔ قضا بیرون آمدند و میرفتند صحابه اندیشه

میکردند که مبادا قریش از عهد و شرط گذشته طرح جنگ افکنند و آن هنگام مؤمنان را چگونه جایز باشد که در زمین حرم با ایشان قتال نمایند

آیهٔ مذکوره نازل شد که اگر ایشان با شما جنگ کنند جایز است که شما با ایشان جنگ کنید وَاقْتُلُوهُمْ و بکشید ایشان را چون با شما در مقام قتال در

آیند حَيْثُ ثَقِفْتُمُوهُمْ هر جا که بیابید ایشان را خواه در حل و خواه در حرم وَأَخْرِجُوهُمْ و بیرون کنید ایشان را مِنْ حَيْثُ أَخْرَجُوكُمْ

ازینجا که شما را بیرون کرده اند یعنی مکه و حضرت رسالت پناه صلعم باین آیه عمل کرده و در روز فتح مکه هر که ایمان نمی آورد او را می کشت

تا اهل شرک را برانداخت وَالْفِتْنَةُ و شرک آوردن در زمین حرم و منع کردن ایشان شما را ازان أَشَدُّ سخت تر است بر ایشان

مِنَ الْقَتْلِ از کشتن شما ایشان را در حرم وَلَا تُقَاتِلُوهُمْ و مقاتله مکنید با کافران عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ نزدیک مسجد حرام مراد همه حرم

است حَتَّى يُقَاتِلُوكُمْ مقاتله مکنید با کافران تا وقتی که ایشان کارزار کنند با شما فِيهِ در زمین حرم و حرمت آنرا بشکنند یعنی باید که

ومشرکان

ابتداي قتال در زمين و شكستن حرمت آن از شما نباشد بلكه از ايشان باشد فَإِنْ قَاتَلُوكُمْ پس اگر ايشان ابتداى قتال كنند با شما
فَاقْتُلُوهُمْ پس قتال كنيد شما با ايشان كَذَٰلِكَ جَزَاءُ الْكَافِرِينَ پاداش كافران چنين كنيد با ايشان آنچه ايشان بكنند با شما
فَإِنِ انْتَهَوْا پس اگر باز ايستند از قتال و كفر و مسلمان شوند فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ پس بدرستي كه خدا آمرزنده است گناهان را كه در زمان كفر
كرده اند رَحِيمٌ مهربان است كه ببركت اسلام ايشان را بدار الاسلام رساند وَقَاتِلُوهُمْ و كارزار كنيد با همه مشركان حَتَّىٰ لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ
تا وقتي كه نباشد فتنه يعني نماند اثر شرك كه سبب فتنه است وَيَكُونَ الدِّينُ و باشد پرستش و طاعت خَالِصًا لِلَّهِ مر خدا را و اسلا شيطان را در آن
نباشد فَإِنِ انْتَهَوْا پس اگر باز ايستند مشركان از كفر فَلَا عُدْوَانَ پس ستمكاري نيست يعني آنهنگام ستم مكنيد و تعدي منماييد با ايشان كه باز از شرك
زيرا كه مستحسن نيست اينكه ظلم و تعدي كنيد إِلَّا عَلَى الظَّالِمِينَ مگر بر ستمكاران آورده اند كه مشركان در ذي قعده كه ماه حرام است مقاتله كردند با اهل
اسلام در حديبيه اتفاقا در سال ديگر بيرون آمدن اهل اسلام از مدينه بمكه بجهت قضاي عمره در همين ماه واقع شده و بجهت حرمت ماه كراهت داشتند
كه با ايشان مقاتله كنند اگر ايشان و مقاتله كنند اگر ايشان در مقام مقاتله آيند حق تعالی فرمود الشَّهْرُ الْحَرَامُ ماه حرام يعني ماه ذي قعده اين سال كه بقضاي
عمره ميرويد بِالشَّهْرِ الْحَرَامِ بعوض آن ماه حرام است كه مشركان با شما در مقام كارزار درآمدند پس از اين انديشه مكنيد كه ابتداي شكستن حرمت ماه از ايشان
شده نه از شما وَالْحُرُمَاتُ قِصَاصٌ و حرمتها را مساوات در عقوبت يعني هر حرمتي كه واجبست محافظت كردن بر آن قصاص جاري ميشود چون
كشتن شخصي بشخصي و بريدن دستي بدستي مانند آن چون ايشان اول حرمت ماه را شكستند و با شما قتال كردند شما نيز بمثل آن با ايشان عمل كنيد
و بر ايشان داخل شده ايشان را بكشيد اگر با شما آغاز قتال كنند نه مطلقا فَمَنِ اعْتَدَىٰ عَلَيْكُمْ پس هر كه ظلم كند بر شما بابتداي مقاتله با شما فَا
عْتَدُوا عَلَيْهِ پس تعدي كنيد با او و اين بر سبيل مشاكلت است يعني قتال نماييد با او و جزاي ستم باو رسانيد بِمِثْلِ مَا اعْتَدَىٰ عَلَيْكُمْ بمانند آنچه
كه ستم كرده بر شما يعني بايد كه عقوبت كردن شما زياده نباشد بر تعدي و ستم وَاتَّقُوا اللَّهَ و بترسيد از خدا در تعدي كردن و در گذشتن از آن چه
كه مرخص شده ايد وَاعْلَمُوا و بدانيد اي مسلمانان أَنَّ اللَّهَ آنكه خداي تعالی مَعَ الْمُتَّقِينَ با پرهيزكاران است بياري دادن ايشان را از دشمن
و نگهداشتن و چون حق تعالی قتال را واجب گردانيد با دشمنان دين در عقب آن امر فرمود بنفقه دادن غازيان وَأَنْفِقُوا فِي
سَبِيلِ اللَّهِ و نفقه كنيد اي توانگران در راه خداي كه جهاد است وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ و ميفكنيد بدستهاي خود نفسهاي خود را إِلَى التَّهْلُكَةِ
بورطه هلاكت اخروي يعني بخل مكنيد كه منجر بهلاكت دنيوي است چه بسبب آن مسلمانان بي قوت مي شوند و دشمنان قوت گرفته بر ايشان غالب ميشوند
يا امساك سبب هلاكت ابديست در سبب نزول اين آيه آورده اند كه چون حضرت رسالت پناه صلي الله عليه و آله عزم قضاي عمره فرمود جمعي گفتند
كه ما توشه نداريم و كساني كه توشه دارند بما چيزي نميدهند حق تعالی اين آيه فرستاد كه بايد كه توانگران بر درويشان نفقه كنند و خود را در هلاكت
نيفكنند از امام حسن عليه السلام فرمود كه رسول خداي صلي الله عليه و آله فرمود كه هر كه در خانه خود نشسته يك درهم در راه خداي بدهد يعني در حج و جهاد ثواب
هفتصد درهم براي او بنويسند و اگر بحج و جهاد رود و مال در راه خرج كند هر درهمي را هفتصد درهم بنويسند و الله تعالی يضاعف لمن يشاء
وَأَحْسِنُوا و نيكويي در عملها و تصدق كنيد بما اهل احتياج خصوصا غازيان إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ بدرستي ميدارد خداي تعالی دوست
نيكوكاران را و گويند معني آنست كه خداي تعالی نيكي ميدهد كساني را كه گمان نيكي باو برند و دوست ميدارد رسول صلي الله عليه و آله فرمود كه ظن نيكو بخداي

بهاي بهشت

بهاي بهشت چون قيامت شود حق تعالی ... تا بنده او ... چون او را سوي ... برداره و گويد با خدايا گمان من تو اين بود حق تعالی
... كه گمان ... چگونه بود گويد اگر مرا ... گناهان ... عفو كرده ... گناه تو در گذشتم پس ويرا ...
... و بعد از آن ... وَأَتِمُّوا الْحَجَّ و تمام كنيد ... وَالْعُمْرَةَ و افعال عمره را يعني ... فريضه
است ... بجاي آوريد لِلَّهِ خالص براي خداي نه مانند كافران چه طواف و قربان بنام بتان مي كنند فَإِنْ أُحْصِرْتُمْ پس اگر باز داشته
شوي بر بيماري يا بخوف دشمن و غير آن از تمام كردن افعال حج و عمره فَمَا اسْتَيْسَرَ پس بر شماست آنچه ميسر شود مِنَ الْهَدْيِ از قرباني يعني
قربان كنيد و حلال شويد در وقتي كه مانع برطرف شود و آنرا قضا كنيد خواه در همان سال گاهي كه موسم نگذشته باشد يا در سال آينده وَلَا تَحْلِقُوا
رُءُوسَكُمْ و متراشيد سرهاي خود را حَتَّىٰ يَبْلُغَ الْهَدْيُ مَحِلَّهُ تا برسد قرباني بموضع خود كه مكه است كه اگر در عمره باشد و مني اگر در حج باشد
يعني واجبست كه هدي را بكسي دهند بموضع خودش رسانند و با او وعده كنند كه در چه روز آن هدي بآن موضع خواهد رسيد و چون از وز رسيد
سر تراشد فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَرِيضًا پس هر كه باشد از شما بيمار در وقت احرام كه بآن محتاج شود بسر تراشيدن أَوْ بِهِ أَذًى يا باو رسيد
رنجي مِنْ رَأْسِهِ از سر او چون صداع و جراحت و يا غلبه از شپش در آن و بدين سبب چون سر تراشد فَفِدْيَةٌ پس بر اوست فدا دادن مرويست
كه كعب بن عجره را در وقتي كه محرم بود چندان در سرش غلبه كرده بر سر روي او ميدويد حضرت رسالت پناه صلي الله عليه و آله بر آن اطلاع يافت
فرمود كه سر تراش و گوسفند بكش و درويش را بخوران گفت يا رسول الله دست رس ندارم حكم صادر شد كه فدا دهد مِنْ صِيَامٍ از روزه سه روز أَوْ
صَدَقَةٍ يا صدقه طعام دادن شش مسكين را و هر مسكيني را دو مد يا ده مسكين هر يكي را مدي شاهي أَوْ نُسُكٍ از قرباني كمترين آن گوسفنديست كه ذبح نمود
و بفقرا دهد فَإِذَا أَمِنْتُمْ پس اگر ايمن شويد از دشمن فَمَنْ تَمَتَّعَ بِالْعُمْرَةِ پس هر كه برخوار شود و منتفع شود باعمال عمره إِلَى الْحَجِّ در
حالتي كه قصد كننده باشد حج فَمَا اسْتَيْسَرَ پس بر اوست آنچه ميسر شود مِنَ الْهَدْيِ از قرباني كه آن شتر است يا گاو يا گوسفند فَمَنْ لَمْ يَجِدْ
پس هر كه نيابد قرباني يعني بر آن قادر نباشد فَصِيَامُ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ پس بر اوست روزه داشتن سه روز فِي الْحَجِّ در ايام حج وَسَبْعَةٍ
و هفت روز ديگر إِذَا رَجَعْتُمْ چون باز گرديد بوطن خود تِلْكَ عَشَرَةٌ كَامِلَةٌ اين روزها يعني سه و هفت ده عدد تمام است اين قيد براي
تاكيد است و بيان مبالغه بتمام گردانيدن ده روز ذَٰلِكَ اين عمره و حج و تمتع لِمَنْ لَمْ يَكُنْ أَهْلُهُ مر كسي راست كه نباشد اهل او حَاضِرِي
الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ مجاوران و نشيمن مسجد الحرام مراد كسي است كه چهل و دو ميل يا بيشتر از آن از مكه دور باشد و اگر كمتر باشد ... از اين حج او
افراد است يا قران بيان تفصيل حج تمتع و حج افراد و حج قران و احكام آن در كتب فقه مسطور است و بعضي از آن در تفسير منهج الصادقين مذكور
گشته وَاتَّقُوا اللَّهَ و بترسيد از خدا در جميع امر و نهي و خصوصا آنچه در باب حج صادر شده محافظه آن نماييد وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ و بدانيد كه خداي
تعالی شَدِيدُ الْعِقَابِ سخت عقوبت مر كسي را كه نترسد از و الْحَجُّ أَشْهُرٌ مَعْلُومَاتٌ يعني زمان حج ماههاي معروف و مشهور است
كه شوال و ذي قعده و ذي حجه و در جبلست كه افعال عمره و حج در غير اين چهار ماه جايز نيست و ليكن بعضي از افعال حج مخصوص است بدهه اول
ذي حجه چون وقت عرفه و مشعر و مني ... فَمَنْ فَرَضَ فِيهِنَّ الْحَجَّ پس هر كه فرض گرداند بر خود درين ماهها حج را بمقارن نيت تلبيه اين تمتع
هدي تمتع و مفرد است اما قارن ... ميان اين و ميان مقارنه نيت بكار و زدن بر كوهان شتر و يا آويختن نعلي كه در آن نماز كرده

چنانچه در کتب فقه مبین گشته حاصل کند را بجهت این بر خود واجب ساخت فَلَا رَفَثَ پس جماع نیست یعنی او را جایز نیست جماع کردن
وَلَا فُسُوقَ و نه از حد شرع در گذشتن وَلَا جِدَالَ و نه مجادله و جنگ کردن با مردمان فِي الْحَجِّ در ایام حج اصحاب ما را درین امور ثلثه
خلاف است نزد بعضی مراد برفث جماع است و فسوق کذب و جدال حلف بلا والله و بلی والله و این قول اکثر و اشهر است یا رفث مواقعت
با زنان برای جماع اشارت بحیثیت از برای آن و یا جماع است و مقدمات آن از لمس و تقبیل و امثال و فسوق تنابز است بالقاب یعنی یکدیگر بنام بد
لقب کردن و یا دشنام دادن یکدیگر وَمَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ و آنچه می کنید از نیکوئی افعال و اقوال يَعْلَمْهُ اللَّهُ میداند از احدی
و بر وفق آن شما را جزا خواهد داد وَتَزَوَّدُوا و توشه بردارید مرویست که قومی از قافله یمن بی زاد قصد حج کردند و میگفتند ما بتوکل میرویم و در
عند اظهار احتیاج نموده از اهل قافله با برام و مبالغه چیزی می طلبیدند و ایشان را بجهت الحاح در سوال و کلال می رسانیدند حق تعالی فرمود که توشه بردارید
با بر دل مردمان گران نباشد فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى پس بدرستی که بهترین توشها پرهیز کردن است از طمع و ترک تشویش مردمان و قول بیشتر
مردمان آن است که مراد از توشه طاعت و عبادتست برای روز معاد و ظاهر فان خیر الزاد التقوی دلالت می کند بر معنی که مراد آن است که
بهترین زاد راه آخرت پرهیزکاریست از محرمات وَاتَّقُونِ و بترسید از من يَا أُولِي الْأَلْبَابِ ای خداوندان عقلها چه عقل کامل مقتضی خوف
و خشیت است از خدای آورده اند که بعضی از عرب چون بسفر حج رفتندی تجارت نکردندی و آنرا گناه دانستندی و چون ماه ذی حجه در آمدی دست
از خرید و فروخت باز داشتندی و جمعی از تاجران را که بحج آمدندی گفتندی داج الحاج یعنی اینها یاری دهندگان حاجیانند و مکاری ایشان نه حاجی
حق تعالی رفع این کرده فرمود که لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ نیست بر شما تباهی أَنْ تَبْتَغُوا در آنکه طلب کنید در راه حج و موسم آن فَضْلًا
مِنْ رَبِّكُمْ روزی از پروردگار خود بوسیله تجارت یعنی سود آن معامله شما را از ثواب حج بی بهره نمیگرداند بجهت آن گناهی بشما نمیرسد فَإِذَا
أَفَضْتُمْ پس چون برگردید بکثرت و انبوهی مِنْ عَرَفَاتٍ از موضعی که آنرا عرفات گویند فَاذْكُرُوا اللَّهَ پس یاد کنید خدا را بتلبیه و تهلیل
عِنْدَ الْمَشْعَرِ الْحَرَامِ نزدیک مشعر الحرام که موضع مشهور و معروف است وَاذْكُرُوهُ و یاد کنید او را درین مکان بتلبیه و دعا و تهلیل و گویند
مراد نماز شام و خفتن است كَمَا هَدَاكُمْ همچنانکه راه نمود شما را یعنی بر طریقی که شما را تعلیم فرموده از کیفیت ذکر و سایر افعال حج یاد کنید یا بکوئی
همچنانکه هدایتی نیکو بشما ارزانی فرموده در دانستن مناسک حج و غیر آن وَإِنْ كُنْتُمْ و اگر چه بودید شما مِنْ قَبْلِهِ پیش از این هدایت لَمِنَ
الضَّالِّينَ از جمله راه نیافتگان و نادانان بایمان و احکام آن از ابی و از امام جعفر صلوات الله علیه روایتست از ابن عباس و قتاده و عطا
و مجاهد و حسن و عایشه نیز مرویست که قریش و هم عهدان که از حمس بودند در عرفات با مردمان وقوف نمیکردند و از اینجا شان بار نمکند نمیشد میگفتند ما از حرم
بیرون نمیرویم پس در مشعر وقوف میکردند و از اینجا بمنای آمدندی آنکه بعرفات روند و از انجا بمشعر آیند و نیز باین صورت بر مردمان ترفع کردندی و ننگ
داشتندی که مساوی ایشان باشند در وقوف بعرفات و مشعر نیز براهی دیگر باز گشتندی حق تعالی امر کرد ایشان را بباز گشتن عرفات و فرمود که ثُمَّ
أَفِيضُوا پس باز گردید ای قریشیان مِنْ حَيْثُ أَفَاضَ النَّاسُ از آنجا که باز می گردند همه مردمان یعنی از عرفات بمشعر وَاسْتَغْفِرُوا اللَّهَ و طلب آمرزش
از خدای در تغییر اعمال حج و غیر آن إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ بدرستی که خدای آمرزنده است گناه گذشته مستغفران را رَحِيمٌ مهربانست بر ایشان در دادن
نعم دنیا و آخرت بایشان و در حدیث صحیح وارد شده که حاجیان مقربان بارگاه الهی اند مانند جمعی که نزدیک پادشاهان از مقربان ایشان باشند

اگر خدایرا

۳۶ اگر خدایرا بخوانند اجابت فرماید اگر امرش از و خواهند بیامرزد او را و در جاهلیت عادت بزرگان عرب آن بود که چون حج گذاردندی نزدیک کعبه بایستادندی
و با واز بلند ذکر حسب و نسب آبا و اجداد کردندی و بآن فخر نمودندی بر یکدیگر و بعضی گفتندی که پدران ما مهمانی چنین کردندی و بر خی دیگر گفتندی که پدران ما چنین
شمشیر زدندی و جمعی دیگر گفتندی که آبای ما درویشان را چنین طعام دادندی و امثال این حق تعالی این قول را رد فرمود که فَإِذَا قَضَيْتُمْ پس چون
بگذارید مَنَاسِكَكُمْ افعال حج و عمره خود فَاذْكُرُوا اللَّهَ كَذِكْرِكُمْ آبَاءَكُمْ بثنا و ستایش یاد کنید خدای تعالی را همچون یاد کردن پدران
خود یعنی خدا را یاد کنید بسیار و در آن مبالغه نمائید همچنانکه ذکر آبای خود میکنید در مفاخرت أَوْ أَشَدَّ ذِكْرًا یا همچون یاد کردن که فراتر باشد و بیشتر باشد
از آن و آن یاد کردن نعمتهای حق سبحانه است و شمردن نعما و آلاء او و شکر گذاری آن بروجهی که لایق باشد با او و بعد از آن تقسیم ذاکران می نماید بدو قسم
یکی آنکه مطلوب بنده بذکر حق تعالی اغراض دنیویه باشد از مال و جاه و خدم و حشم و غیر آن از حظوظ دنیویه و دیگری آنکه مطلوب و اغراض اخرویه
باشد پس میفرماید فَمِنَ النَّاسِ پس بعضی از مردمان مَنْ يَقُولُ کسی است که میگوید رَبَّنَا آتِنَا ای پروردگار ما بده ما را فِي الدُّنْيَا در دنیا فلان چیز
و فلان چیز یعنی بهمت محقر دنیا ای طلبد و یاد آخرت نمیکند وَمَا لَهُ و نیست مر خواهنده دنیا را فِي الْآخِرَةِ در سرای آخرت مِنْ خَلَاقٍ
هیچ نصیبی و بهره زیرا که همه همت او درین ذکر مصروفست بدنیا اکثر مفسران برآنند که مراد بآن کس کافر است که منکر حشر است و اگر مؤمن بود پس مراد
آن خواهد بود که نصیبی که خواهنده آخرت داشته باشد وی از آن محروم بود وَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ و بعضی دیگر از مردمان کسی است که میگوید رَبَّنَا
آتِنَا ای پروردگار ما عطا فرما ما را فِي الدُّنْيَا درین سرای حَسَنَةً نیکوئی صحت بدن کفاف معیشت بجهت قوت طاعت برای زاد آخرت
وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً و در آن سرای نیکی یعنی ثواب و رحمت و گویند حسنه این جهان قناعت و حسنه آن جهان شفاعت وَقِنَا
و نگاه دار ما را عَذَابَ النَّارِ از عذاب آتش دوزخ بعفو و مغفرت از امیر المؤمنین علی علیه السلام مرویست که حسنه دنیا زن صالحه است و حسنه
آخرت حور بهشت و عذاب النار زن ناشایسته و زشت خوی و سخت گوی و بدلقا و از ابی عبد الله علیه السلام روایتست که حسنه دنیا
فراخی روزیست و نیکو خواهی و حسنه عقبی خوشنودی الهی أُولَئِكَ آن گروه که خیر دنیا و آخرت می طلبند لَهُمْ نَصِيبٌ مر ایشان راست
حظی مِمَّا كَسَبُوا از آنچه عمل کردند یعنی فراخور آن و لایق و مناسب آن وَاللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ و خدای تعالی زود شمار است بمقدار لمحه
شماره خلایق کند و با وجود کثرت ایشان و بسیاری اعمال ایشان و بروایتی دیگر بمقدار آنکه شخصی گوسفندی دوشد حساب خلایق نماید و همه را دفق
عمل ایشان جزا و سزا دهد انس روایت کند که من در خدمت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله بعیادت بیماری رفتم و او حالتی پریشان داشت
مانند کبوتر بچه که از وموی کنده بخود می پیچید و اضطراب میکرد و حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که ای مرد دعای خیر در حق خود میکنی گفت بلی یا رسول
الله دعا میکنم که خدایا هر عقوبتی که مرا خواهی کرد در آخرت در دنیا بکن که من طاقت دوزخ ندارم رسول صلی الله علیه و آله فرمود که بد دعائیست که
میکنی چرا نمیگوئی که اللهم ربنا آتنا فی الدنیا حسنة و فی الآخرة حسنة و قنا عذاب النار آن مرد چون این دعا کرد حق تعالی با و شفا ارزانی فرمود
و از عبد الله عباس مرویست که از آن روز که حق تعالی عالم را آفریده فرشته را نزد رکن یمانی تعیین فرموده که هر گاه که بنده این دعا کند که مذکور شد
او گوید آمین آمین و بعد از آن حکمی دیگر از احکام حج بیان میکند وَاذْكُرُوا اللَّهَ و یاد کنید خدا را یعنی تکبیر گوئید در عقب نمازها فِي أَيَّامٍ
مَعْدُودَاتٍ در روزهای شمرده شده یعنی یازدهم و دوازدهم و سیزدهم ذی حجه و این سه روز ایام تشریق است در کنز العرفان که یکه

مراد تکبیرات در عقب پانزده نماز مرکسي را که در منا باشد واول آن نماز ظهر عید است ودر عقب ده نماز اگر در غیر منی باشد وصورت تکبیرات اینست که
الله اکبر الله اکبر لا اله الا الله والله اکبر ولله الحمد الله اکبر الحمد لله علی ما هدینا والحمد لله علی ما اولانا والله اکبر علی ما هدانا وله الشکر علی ما اولانا [illegible]
صورت تکبیرات نوررزقنا من بهیمة الانعام واین امر بر سبیل ندبست فَمَنْ تَعَجَّلَ پس هر که شتاب کند وازمنا برود فِي يَوْمَيْنِ در دو روز
که آن یازدهم ودوازدهم است یعنی [illegible] دویم ایام تشریق بعد از آنکه هر سه جمره را هفت سنگ انداخته باشد ودر منی بایستد برای رمی جمرات در روز سیوم
فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ پس نیست هیچ گناهی بر او وَمَنْ تَأَخَّرَ وهر که تاخیر کند وهر سه شب در منی باشد فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ پس بر او هیچ حرجی وگناهی نیست ولیکن
درین صورت بر او واجبست که رمی جمرات ثلث کند در روز سیوم مرویست که اعتقاد بعضی عرب در جاهلیت چنان بود که هر که روز دویم از منی
برود گناهکار باشد وبعضی دیگر اعتقاد آنکه هر که تا سه روز آنجا بایستد آثم باشد حق تعالی درین رد قول هر دو کرده فرمود که هیچ گناهی نیست در آنکه روز دویم از
منا روند یا روز سیوم اما این حکم مطلق نیست بلکه لِمَنِ اتَّقَىٰ هر کسی راست که پرهیزنده باشد از صید ومباشرت با زن واز بوی خوش بخور کردن واگر
چنین نباشد تا روز سیوم ایستادن واجبست وقبل از آن او را جایز نیست که از آنجا برود وَاتَّقُوا اللَّهَ وبترسید از خدای در جمیع احوال تا از عذاب او
رسته شوید وثواب جمیل او برسید وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ بدانید که شما إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ بسوی خدا حشر کرده خواهید شد بعد از موت بجزای خود خواهید
رسید آورده اند که اخنس ثقفی مردی شیرین سخن بود ونیکو صورت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله از طراوت روی وحلاوت گفت وگوی او خوش
روزی بمجلس حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله آمده وباین مضمون گفت وگوی نمود که آمده ام تا خلعت بیعت در پوشم وغاشیه خدمت سید انام علیه السلام
بر دوش افکنم ومصادقت این سخن را سوگند موکد ساخته خدای را گواهی آورد رسول صلی الله علیه وآله از نفاق وگناه او بیخبر بود چون بازگشت از مدینه
در گذشت زراعت قومی را باتش بسوخت وچارپایان مسلمانان را پی کرد حق تعالی این آیه را فرستاد که وَمِنَ النَّاسِ واز مردمان مَنْ يُعْجِبُكَ
کسی هست که بشگفت می اندازد وخوشحال میسازد ترا قَوْلُهُ گفتار او فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا در مصالح زندگانی دنیا وتدبیرات معاش وَيُشْهِدُ
اللَّهَ وگواهی آورد خدای را عَلَىٰ مَا فِي قَلْبِهِ بر آنچیزی که در دل اوست یعنی میگوید که دل وزبان من یکی است وخدا بر این گفتار من گواه است وَ
هُوَ أَلَدُّ الْخِصَامِ وحال آنکه او ستیزه ترست در مخاصمت باهل اسلام ودشمنی کردن با ایشان وَإِذَا تَوَلَّىٰ وچون بر گردد از مجلس سَعَىٰ فِي
الْأَرْضِ بشتابد در زمین مدینه لِيُفْسِدَ فِيهَا تا تباهی کند در آن وَيُهْلِكَ الْحَرْثَ ونابود کرداند کشته زار را بسوختن وَالنَّسْلَ وهلاک گرداند
چارپایان را وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْفَسَادَ وخدای نمی پسندد تباهکاری ومعصیت را پس از خشم وغضب او حذر کنید وَإِذَا قِيلَ لَهُ اتَّقِ اللَّهَ
وچون گویند او را بترس از خدای أَخَذَتْهُ الْعِزَّةُ بگیرد او را عزت وحمیت وجاهلیت بِالْإِثْمِ بارتکاب گناه که او را از آن ترسانیده باشند
وبجهت لجاج وعناد با آن شود فَحَسْبُهُ جَهَنَّمُ پس بسنده وکفایت او را در جزای کردار جهنم واین نام طبقه ایست از طبقات آتش دوزخ که ناگرویدگان
ومعاندان را در آن کنند عذاب وجای ایست در دوزخ که تک او بغایت دورست وَلَبِئْسَ الْمِهَادُ وهر آینه بد قرارگاهیست آتش دوزخ وچون حق تعالی
ذکر منافقان کرد که بزبان اظهار ایمان میکردند ودر دل کفر پنهان میداشتند بعد از آن ذکر مومنان می کند که زبان ایشان با دل ایشان یکسانست
یعنی آنچه بزبان می گویند بدل آن تصدیق می کنند پس میفرماید که وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ واز مردمان کسی هست که می فروشد نفس خود را یعنی
جان بذل میکند در جهاد یا در امر معروف ونهی از منکر ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ بجهت طلب خوشنودی خدای وَاللَّهُ رَءُوفٌ وخدای مهربانست

بِالْعِبَادِ به بندگان خود که در طلب رضای او جان فدای کنند وایشان را بمثوبات عظیم برسانند از ابن عباس مرویست که این آیه در شان
[illegible] امیر المومنین صلوات الله علیه نازل شده یعنی در میان مهاجر وانصار شخصی هست که جان خود را در طلب رضای خدا بذل میکند ونفس نفیس
خود را فدای حبیب او [illegible] میکند واین کار از غرضی [illegible] بجهت یقین او [illegible] واین غزالی که یکی از اعاظم اهل سنت
است در دو کتاب خود که آن احیای علوم وکیمیای سعادتست او روایت است که در شب غار این آیه در شان علی ابن ابی طالب علیه السلام نازل شد
وقتی که آنحضرت بر فراش پیغمبر صلی الله علیه وآله خوابیده وثعلبی نیز که از روسای اهل سنت است در تفسیر خود آورده که در شب غار چون سید ابرار
بامر پروردگار قصد گریختن کرد از کفار علی ابن ابی طالب را بخواند ودر آن وقت شاه اولیا بیست ویکساله بود پس فرمود که ای علی کفار قریش اتفاق
کرده اند که بر سر من آیند ومرا هلاک کنند وحکم خدای آنست که تو در فراش من خواب کنی وگلیم مرا بر خود بپوشانی تا ایشان پندارند که من در خوابگاه خود
خفته ام ومن بیرون روم وخود را بجایی رسانم که از شر ایشان ایمن شوم شاه اولیا چون این سخن از آن حضرت شنید فرمود مرا خبر ده که اگر من
چنین کنم آسیبی بشما میرسد حضرت فرمود که ای علی اگر تو بجای من بخوابی آزاری از کفار بمن نرسد شاه اولیا چون این سخن از آن حضرت شنید
فرمود یا رسول الله این زمان که مرا بسلامتی خود مژده دادی من از مرگ خود خوشحال شده ام وهیچ باکی از مردن وکشتن ندارم [illegible]
جان شیرین گر قبول چون تو سلطانی بود ۞ کی بجانی باز ماند هر کرا جانی بود ۞ پس آنحضرت فرمود که ای علی این گلیم سبز را بر خود انداز تا ایشان
چون از دور این را بر تو پوشیده بینند خیال کنند که این محمد است که در خوابگاه خود خفته است تا ترا آنجا بینند از عقب من نیایند وتفحص من نکنند
تا من خود را بمنزل امن وامان رسانم پس حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله از منزل خود بیرون آمد شاه ولایت را فرمود که ای علی خدای تعالی
بقا ارزانی دارد چون من از مکه بیرون روم تو در مکه بعد از من توقف کن واعلام مردمان نمای که هر که او را نزد محمد صلی الله علیه وآله امانتی است یا
دینی بیاید از من طلب کند چون دین مرا ادا کنی وامانات را بصاحبان رسانی متوجه مدینه شو با فاطمه بنت اسد که مادر تست وفاطمه بنت محمد
وفاطمه [illegible] بن عبد المطلب پس امیر المومنین امام المتقین علیه الصلوات والسلام بموجب فرموده پیغمبر صلی الله علیه وآله گلیم سبز را بر خود پوشید قریش در آن
شب باتفاق یکدیگر گرد اگرد منزل پیغمبر فرو گرفتند تا نگذارند که آن حضرت از منزل بیرون رود ومقصود خود حاصل کنند پس ایشان سنگ بسیار
از هر طرف بر خوابگاه آنحضرت می انداختند وامیر المومنین علیه السلام خود را به پروردگار خود سپرده اصلا از آن خوابگاه متحرک نمی شد و
اصلا اضطراب [illegible] نمیکرد تا چون صبح بر دمید ایشان همه یکبار هجوم کردند ودر آن سرا در آمدند وشمشیرها کشیده بجانب خوابگاه میل کردند
تا یکبار تیغ بر آن حضرت زنند واو را هلاک کنند چون بنزدیک خوابگاه رسیدند امیر المومنین صلوات الله علیه از جای جست بانگ بر ایشان
زد وشمشیر خود حمله بر ایشان کرد وایشان از آن حمله وبانگ ترسان شدند وپیشوای ایشان ابو جهل لعین بود با خالد وولید پلید وحنظله وابو سفیان
چون صلابت وشجاعت شاه مردان را دیدند گفتند ای علی ما را با تو کاری نیست مقصود ما پسر عم تو محمد است اکنون بما راست بگو که او کی رفت
وکجا رفت آنحضرت فرمود بهر جا رفته در امان پروردگار خود است واز شر شما ایمن است پس نومید برگشتند وباجماع عقلا هیچ جوانمردی
بشریت جوانمردی امیر المومنین نرسید واین حالت مقدور هیچکس دیگر نیست وبعضی از فضلا وعلما در کتب خود نوشته اند که خوابیدن امیر المومنین
بر فراش سید المرسلین وخود را رضا دادن بقتل بدست دشمنان فاضلتر وبهتر است از منقاد شدن اسمعیل علیه السلام بذبح در دست پدرش

[illegible]

زیراکه او امید وار بود بشفقت پدری و مرحمتی که پدر را بفرزندی باشد یا آنکه پروردگار ببین لطف و مرحمت در ابراهیم علیه السلام در نکرد و او را
از ذبح قرة العین او منع نماید چنانکه واقع شده امیر المؤمنین با وجود آنکه اعوان و انصار نداشت و خویش و بیگانه اعراض کرده بودند انقیاد
مصطفی صلی الله علیه و آله نموده و بدل قوی و اطمینان خاطر بر فراش پیغمبر صلی الله علیه و آله قرار گرفت و شکی نیست که این حالت از طبع بشری
و النفس انسانی بعید است و بی تایید توفیق الهی میسر نیست خطیب خارزمی که از مشاهیر اهل سنت است در کتاب مناقب آورده که در صباح
آن شب جبرئیل علیه السلام بحضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله نازل شد بسیار خوشحال و خرم آنحضرت پرسید که ای جبرئیل ترا امروز
بسیار شادمان می بینم سبب این فرح چیست فرمود که یا رسول الله چگونه خوشحال نباشم که خدای تعالی برادر و پسر عم ترا و می ترا اکرام عظیم فرمود
که من چنین بنده فرمان بردار دارم بعبادت دوشینه او و آن عمل که از و واقع شد با ملایکه و حاملان عرش مباهات کرد و فرمود که من چنین بنده فرمان بردار
دارم که نقد جان را نثار حبیب من کرد و او را از شر اعدا رهانید و خود را بوته تیر بلا گردانید و ثعلبی در تفسیر خود آورده که چون این امر از علی بن ابی طالب
صادر شد ملایکه زمین و آسمان و جن و انس از این حال تعجب کردند و حق تعالی وحی فرستاد بجبرئیل و میکائیل که من آفریدگارم برادری دادم شما را
بیکدیگر و عمر یکی را دراز تر گردانیدم از عمر دیگری اکنون کدام یک از شما زیادتی عمر خود را بان دیگری می بخشید ایشان گفتند الهی ما در ازی
عمر خود را بدیگری نمیدهیم حق تعالی فرمود که آیا شما چرا چون علی ابن ابی طالب نیستید که من برادری دادم میان او و میان حبیب خود و او نقد حیات
خود را نثار حبیب من نمود و در فراش با اطمینان خاطر و قوت دل قرار گرفت پس باید که شما هر دو نزول کنید و او را از دشمن او نگاه دارید پس
هر دو نزول کردند و جبرئیل بجانب فرق مبارک آن حضرت و میکائیل از جانب هر دو قدم بایستادند و بمحافظه و نگهبانی چنانکه مامور بودند قیام نمودند
جبرئیل بخ بخ فرمود که بشارت باد ترا ای پسر ابو طالب کیست مثل تو در کرامت مرتبه تو که حق تعالی بتو مباهات میکند بملایکه مقرب و حمله عرش خود را خطاب
میکند و میگوید کجاست این چنین بنده مطیع که علی ابن ابی طالبست چون حق تعالی ذکر مؤمن و کافر و منافق نمود در عقب آن منافقان از اطاعت و انقیاد
بر وجه تصدیق و اعتقاد دعوت نموده و فرمود که یَا اَیُّهَا الَّذِیْنَ آمَنُوْا ای کسانی که گرویده اید بظاهر مراد منافقانند که اظهار ایمان کردند بظاهر ادْخُلُوْا
و در باطن کافر بودند فِی السِّلْمِ در آیید در اسلام کَافَّةً همه یکبار یعنی همه بدل تصدیق کنید و بظاهر و باطن اطاعت او نمایید وَلَا تَتَّبِعُوْا
و پیروی مکنید خُطُوَاتِ الشَّیْطَانِ گامهای شیطان را یعنی از جهت وسوسهای شیطانی کفر را در باطن پنهان مکنید یا منزل مشوید بعد از ایمان
آوردن اِنَّهٗ لَکُمْ بدرستی شیطان مر شما را عَدُوٌّ مُّبِیْنٌ دشمنی است هویدا و آشکارا که بوسواس لغزانند خاطر شما را از منزل و متفرق
ساز و شعبی از جابر روایت کند که روزی عمر خطاب علیه لعنه گفت یا رسول الله از یهود سخنان می شنوم دستوری ده تا آنرا بنویسیم فرمود که
متردد و شکاک مباشید چنانکه یهودان و ترسایان بودند که تردد و شک کردند در دین خود بتحقیق که من آورده ام بشما ملتی نورانی و پاکیزه که اگر
موسی زنده بودی او را هیچ راهی دیگر نبودی مگر پیروی کردن من فَاِنْ زَلَلْتُمْ پس اگر بلغزید شما از جاده شریعت اسلام مِّنْ بَعْدِ مَا جَآءَتْکُمُ
الْبَیِّنٰتُ از پس آنکه بشما آمد علامات روشن و دلیلهای هویدا که شاهدند بر حقیقت دین اسلام و آن معجزه نبویست فَاعْلَمُوْا اَنَّ اللّٰهَ پس
بدانید بدرستی که خدای عَزِیْزٌ حَکِیْمٌ غالبست و قادر بر عقوبات مخالفان دین و عاجز نمی شود از انتقام ایشان محکم کار است که انتقام نمی کشد
مگر بحق هَلْ یَنْظُرُوْنَ آیا چشم میدارند مراد نفی است یعنی چشم نمیدارند و انتظار نمی کشند این جماعت که بکلی در دایره اسلام داخل نمی شوند اِلَّا اَنْ

یاتیهم الله

یَاْتِیَهُمُ اللّٰهُ که بیاید بایشان امر خدای یعنی بیاید عذاب او فِیْ ظُلَلٍ در سایبانها مِّنَ الْغَمَامِ از ابر سفید تنک چنانکه عذاب قوم
شعیب یعنی از ابر سفید با آنکه مظنه رحمت و گمان ایشان آن باشد که از آن باران رحمت بر ایشان بارد خواهد شد و عذاب نازل کرده و همه را
هلاک کند وَالْمَلٰٓئِکَةُ و بیایند فرشتگان که موکلند بر عذاب وَقُضِیَ الْاَمْرُ و گذارده شود کار یعنی جزای هر کس بدو رسد وَاِلَی اللّٰهِ بسوی خدا
یعنی بجزای او تُرْجَعُ الْاُمُوْرُ باز گردانیده شود همه کارها یا آنکه [illegible] پادشاهان [illegible] در قیامت باطل شود و فرمان
روائی جز حق تعالی را نباشد سَلْ بپرس ای [illegible] بَنِیْٓ اِسْرَآءِیْلَ یهودان مدینه را کَمْ اٰتَیْنٰهُمْ چند داده ایم ایشان را مِّنْ
اٰیَةٍۭ بَیِّنَةٍ از نشانهای روشن یعنی معجزهای ظاهر و هویدا و ایشان تکذیب آن کردند مراد آنست که بنی اسرائیل همین ترا تکذیب کردند بلکه پیش از تو
با پیغمبر خود نیز چنین کردند و معجزات بینات دلالت میکرد بر صدق پیغمبر ایشان چون اژدها شدن عصا و ید بیضا و شکافتن دریا و طعام دادن از من و
سلوی و غیر آن جمعی بدان بگرویدند و گروهی انکار آن کردند وَمَنْ یُّبَدِّلْ و هر که بجهت عناد بدل کند و بگرداند نِعْمَةَ اللّٰهِ نعمت خدا را یعنی
تکذیب کند معجزات او را که سبب هدایت مِنْ بَعْدِ مَا جَآءَتْهُ از پس آنکه آمده باشد باو و ممکن است او را معرفت آن و تفکر در حقیقت آن
فَاِنَّ اللّٰهَ پس بدرستی که خدای تعالی شَدِیْدُ الْعِقَابِ سخت عقوبت پس او سخت ترین عذابی عقوبت کند در دنیا بقحط و قتل و غارت و جزیه
در آخرت بعذاب سخت ابدی از ابن عباس روایتست که اغنیای قریش چون ابو جهل و حشام و مانند ایشان از مشرکان عرب که مال دار بودند بر
درویشان صحابه مانند عبد الله مسعود و عمار و صهیب و بلال و امثال ایشان استهزا و سخریت کردندی و به بسیاری مال و خدم و حشم خود بر ایشان
فخر کردندی و گفتندی که محمد را نگرید که میگوید من باین جماعت کار جهان راست می کنم و عظمت و بزرگی اشراف عرب و دین ملت ایشان درهم می شکنم
اگر کار وی حق بودی بایستی که اشراف و بزرگان عرب تابع او بودندی نه ضعیفان و مسکینان حق تعالی فرمود که زُیِّنَ آراسته کردانیده شده
یعنی شیطان آراسته ساخته لِلَّذِیْنَ کَفَرُوا برای کسانی که پوشیده اند دین حق را الْحَیٰوةُ الدُّنْیَا زندگانی دنیا را تا بدان فریفته
می شوند و مغرور میکردند وَیَسْخَرُوْنَ و سخریت میکنند مِنَ الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا از آنانکه ایمان آورده اند یعنی فقیران اهل ایمان وَالَّذِیْنَ
اتَّقَوْا و آنانکه پرهیزکاران کردند یعنی درویشان مؤمن فَوْقَهُمْ برتر ایشان باشند یعنی مرتبه و مکان ایشان بالای موضع استهزا
کنندگان باشد یَوْمَ الْقِیٰمَةِ در روز رستخیز مؤمنان در درجات اعلی باشند از فردوس اعلی و کافران در درک اسفل بانواع عذاب و عناد عقوبات
وَاللّٰهُ یَرْزُقُ و خدای تعالی میدهد دنیا و آخرت مَنْ یَّشَآءُ هر کرا خواهد و حکمت و مصلحت او در آن باشد بِغَیْرِ حِسَابٍ
در حالتی که بیشمار و اندازه باشد پس فراخ گردانیدن روزی در دنیا بر سبیل استدراج است و یا بر طریق امتحان و در آخرت بجهت مثوبات
بر اعمال صالحه ابو القاسم طائی از امام رضا علیه السلام روایت کرده که آن حضرت از آبای کرام خود علیهم السلام نقل فرموده که رسول الله علیه السلام
فرمود که هر که مؤمن و یا مؤمنه را خوار و حقیر دارد بجهت درویشی حق تعالی او را رسوا گرداند در میان محشر و هر که مؤمنی و یا مؤمنه را بهتان گوید
یعنی در حق او چیزی گوید که در او نباشد حق تعالی فردای قیامت او را بر پشته آتش بدارد تا از عهده آنچه گفته باشد بیرون آید و مؤمن نزد خدای تعالی
گرامی تر از فرشته مقربست و هیچ چیز نیست که حق تعالی آنرا دوستتر از مؤمن تایب تا مؤمن نه پایه داشته باشد و اهل آسمان مؤمنان را چنان شناسند
که شخصی از دور ولد خود را شناسد بعد از آن حق تعالی برای تسلی حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله ذکر احوال گفاری می کند که پیش از زمان

حضرت رسالت پناه صلی الله علیه بوده می فرماید که کَانَ النَّاسُ بودند همه مردمان یعنی آدم و همه اولاد او اُمَّةً وَاحِدَةً گروهی کا
هر یک ملتی یعنی همه متفق بودند بر مذهب حق و آن در زمان آدم و شیث و ادریس بود چون اختلاف کردند میان یکدیگر فَبَعَثَ اللّٰهُ
پس برانگیخت خدای النَّبِيِّينَ پیغمبران مُبَشِّرِينَ در حالتی که آن پیغمبران مژده دهنده کان بودند اهل طاعت را وَمُنْذِرِينَ و بیم کننده کان ارباب
معصیت بعذاب وَأَنْزَلَ و نازل گردانید مَعَهُمُ الْكِتَابَ با ایشان کتابها که احکام شریعت ایشان دران مبین بود بِالْحَقِّ در
حالتی که آن کتابها مقرون بودند به راستی و درستی لِيَحْكُمَ تا حکم کند خدای بوسیله پیغمبران و کتابها بَيْنَ النَّاسِ میان مردمان فِيمَا
اخْتَلَفُوا فِيهِ در چیزی یعنی در حقی که اختلاف کردند مردمان دران وَمَا اخْتَلَفَ فِيهِ و اختلاف نکردند مردمان در حق یا در کتاب خدای
إِلَّا الَّذِينَ أُوتُوهُ مگر آنانکه داده شده بودند کتاب یعنی یهود و نصاری که تغییر و تبدیل آن کردند مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمُ الْبَيِّنَاتُ
از پس آنکه آمد ایشان را معجزهای روشن و حجتهای هویدا بَغْيًا بَيْنَهُمْ بجهت حسدی که در میان ایشان بود و یا جهت ستمکاری و تعدی بر یکدیگر برای حرص
دنیا فَهَدَى اللّٰهُ پس راه راست نمود خدای الَّذِينَ آمَنُوا آنانکه ایمان آوردند لِمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ مر آنچیزی را که اهل خلاف اختلاف
کرده بودند دران مِنَ الْحَقِّ از امر راست و درست یعنی حق تعالی مؤمن را بحقی که اختلاف در و واقع شده راه نمود بِإِذْنِهِ بامر خود و اراده لطف
خود گویند که این اختلاف ایشان در امر قبله بود که بعضی روی بمشرق آورده بودند و بعضی بمغرب حق تعالی مؤمنان را راه نمونی کرد بکعبه معظمه که وسط است
یا خلاف در روزهای هفته کردند و یهود شنبه و نصاری یکشنبه اختیار کردند حق تعالی این امت را بجمعه که فاضلترین روزهاست راه نمود وَاللّٰهُ
يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ و خدای هدایت می کند هر کرا می خواهد مراد کسانی اند که تفکر و اندیشه کنند در آیات امر حق یعنی کسانی که در طلب حق بودند حق تعالی
ایشانرا راه نمود إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ بسوی راه راست مراد طریق انبیا و اولیاست یا مراد طریق جنت است بعد ازان امر می کند مؤمنانرا بثبات
بر مخالفت اهل عناد و صبر بر آزار و اذیت ایشان و می فرماید أَمْ حَسِبْتُمْ آیا می پندارید مراد نفی است یعنی مپندارید ای مهاجرانی که ترک خان و مان
گرفته و در محنت و فاقه و غربت گرفتارید و مشقت و آزار می کشید از جهت کفار أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ آنکه درآیید به بهشت وَلَمَّا يَأْتِكُمْ
و حال آنکه نیامده بشما مَثَلُ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ مانند آنکسانی که پیش از شما بوده اند یعنی پیغمبران و صدیقان و متابعان ایشان
که از دست کفار آزار و ایذا کشیدند مَسَّتْهُمُ الْبَأْسَاءُ رسید بدیشان سختی و درویشی وَالضَّرَّاءُ و بیماری و شکستگی و گرسنگی وَزُلْزِلُوا
و مضطرب و متزلزل گشتند و از جای برانگیخته شدند از بسیاری بلاها که بدیشان رسید حَتَّى يَقُولَ الرَّسُولُ تا آنکه میگفت پیغمبران ایشان
وَالَّذِينَ آمَنُوا و آنکه ایمان آورده بودند مَعَهُ با او یعنی از غایت شدت و محنت و نهایت بلیت و مصیبت رسیمان صبر ایشان گسسته
متفق الکلمه شده می گفتند مَتَى نَصْرُ اللّٰهِ کی باشد یاری دادن خدای ما را و نصرت دادن بر دشمنان یعنی طاقت طاق شده بود بروجهی که تحمل یارا
بران مشقت و آزار این کلمه از ایشان صادر شد حق تعالی در جواب ایشان فرمود که أَلَا إِنَّ نَصْرَ اللّٰهِ قَرِيبٌ و بدانید بدرستی که یاری دادن
خدا مؤمنانرا نزدیکست درین اشارتست بانکه رسیدن برحمت نامتناهی الهی نعیم بهشت است بوسیله کشیدن محنت و بلیت و ترک لذت هوای
نفس است از وهب منبه منقولست که در کتاب بعضی از حواریان خوانده ام که ای فرزند آدم چون خدای تعالی در بلا بر تو بکشاید شادمان شو که این راه
انبیا و اولیاست و چون در نعمت بر تو بکشاید غمگین شو که با تو خلاف آن کرد که با انبیا و اولیا کرده و در خبر آمده که عیسی علیه السلام در زیر داشت

که در همه احوال

که در همه احوال یار و مددکار او بود ای انصار روزی از جهت بشیری او از ایشان نماجات کرد که بار خدایا این مردم [illegible] و پای [illegible]
و در پیا [illegible] احکام شریعت بانست درین چه حکمت بود که [illegible] داد [illegible] بلا [illegible] خطاب آمد که خود [illegible] او [illegible]
در [illegible] عمل او با آن [illegible] که [illegible] منزلت [illegible] و [illegible] واقع شده
که بلا و محنت و مشقت و مصیبت دنیا را درجات عالیه باشد و [illegible] که [illegible] نماز و روزه و [illegible] سوال [illegible] چنانکه شده
مؤمن چون در آخرت منازل رفیعه اهل بلا را که از اهل ایمان بوده باشند بیند آرزو کند که کاش در دنیا ذره ذره میکردند تا بدین درجه عالیه میرسیدیم
آورده اند که عمرو بن جموح بسیار پیر شده بود و مال بیشمار داشت خواست که او را بروجهی صدقه دهد که موجب خوشنودی خدا باشد و سبب سرور ابدی
در عقبی از حضرت رسول صلی الله علیه و آله پرسید که چه چیز را نفقه کنم در راه خدای تا وسیله رضای الهی و ثواب نامتناهی باشد این آیه نازل شد که
يَسْأَلُونَكَ مَاذَا يُنْفِقُونَ می پرسند ترا که چه چیز را نفقه کنند در راه خدا قُلْ بگو ای محمد مَا أَنْفَقْتُمْ آنچه خرج می کنید مِنْ خَيْرٍ از مال نیکو که مباح است
نه حرام فَلِلْوَالِدَيْنِ پس برای پدر و مادر است سوال از وجه نفقه بود جواب در بیان مصرف آن آمد زیرا که اهتمام دران بیشتر است چه نفقه وقتی
معتد به است که در محل خود واقع شود و از جمله آن انفاق بالت برای پدر و مادر وَالْأَقْرَبِينَ و برای خویشان نزدیک تر وَالْيَتَامَى
و برای بی پدران خورد سال که قادر نباشند بر معیشت وَالْمَسَاكِينِ و برای درویشان که چاره معاش خود ندانند وَابْنِ السَّبِيلِ و راه گذاران
مسافران که در شهر غریب باشند و استطاعت آن نداشته باشند که بشهر خود روند یا مراد بآن مهمانانند وَمَا تَفْعَلُوا و آنچه نفقه می کنید مِنْ
خَيْرٍ از مال نیکو که بهر کس که باشد فَإِنَّ اللّٰهَ بدرستی که خدای بِهِ بآن چیز که نفقه کرده اید عَلِيمٌ داناست بران و ثواب عظیم خواهد داد و بعد ازان
بیان مصلحت جهاد میکند بقوله كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ نوشته شد یعنی فرض گشت بر شما قتال کردن با دشمنان دین وَهُوَ كُرْهٌ لَكُمْ
و حال آنکه قتال مکروه است مر طبع شما را یعنی نفس خواهان آن نیست و بسیار شاق نماید بر شما وَعَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا و شاید که شما کراهت
دارید چیزی را بجهت نفرت طبیعت خود وَهُوَ و حال آنکه آن چیز خَيْرٌ لَكُمْ نیکو باشد مر شما را یعنی کار جمیع تکلیفات شرعیه آید با آنکه مصلحت
و آخرت شما دران است هم در دنیا از ظفر و غنیمت و غالب شدن بر اعدا هم در آخرت از رتبه شهادت و نعیم جنت وَعَسَى أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا
و شاید که شما دوست دارید چیزی را بجهت کاهلی طبع وَهُوَ شَرٌّ لَكُمْ و حال آنکه آن بد باشد مر شما را یعنی جمیع آن چیز را که ازان نهی کرده
شده و اید نفس شما آنرا دوست دارد با آنکه سبب مذلت است در هر دو سرا مانند گریختن از جهاد که در دنیا موجب مذلت و خواری و غلبه دشمنان و در
عقبی نومیدی از ثواب غزا و درجه شهادت وَاللّٰهُ يَعْلَمُ و خدا میداند آنچه خیر شما دران است وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ و شما نمی دانید آورده
اند که در سال دویم از هجرت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله عبد الله بن جحش را که پسر عم حضرت بود با بعضی از صحابه به بطن نخله فرستاده
بودند تا کاروان قریش را قتل و اسیر کند پس ایشانرا با کاروان قریش که از طایف می آمدند مقاتله واقع شد عمرو حضرمی که از کفار بود کشته شد
و بنابر شام هلال ماه رجب بنظر اهل اسلام در نیامده بود پنداشتند که آخر روز سلخ جمادی الآخر بوده یا غره رجب بعد از اشتهار این خبر کافران بنیاد طعن
کردند که محمد ماه حرام را حلال کردانیده و اصحاب خود را بخونریزی در ماه رجب رخصت داد این سخن بحضرت صلی الله علیه و آله رسیده عبد الله بن جحش
را طلبیده و گفت من ترا فرموده بودم که در ماه حرام قتال کنی و کسی را بکشی و اسیر کنی عبد الله گفت یا رسول الله ظن ما آن بود که آخر روز سلخ جمادی الآخر

باشند بعد از کشتن و اسیر کردن کفار ظن ما غالب شد با که غرهٔ رجب بوده پس حضرت مالهای غنیمت و اسیر از ارد کرد و دران تصرف نکرد
و در اثنای این حال اکابر قریش کتابتی به پیغمبر صلی الله علیه و آله فرستادند از روی تشنیع و الزام او سوال کردند از قتال در ماههای حرام حق تعالی
این ایت فرستاد که یَسْأَلُونَكَ می پرسند ترا عَنِ الشَّهْرِ الْحَرَامِ از ماههای حرام قِتَالٍ فِيهِ در این ماه قُلْ قِتَالٌ فِيهِ بگو جنگ کار زار
درین ماه كَبِيرٌ گناه بزرگست وَصَدٌّ و باز داشتن مردمان عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ از راه خدا که اسلامست وَكُفْرٌ بِهِ و کافر گردیدن بخدا وَالْمَسْجِدِ
الْحَرَامِ و باز داشتن مردمان از مسجد الحرام وَإِخْرَاجُ أَهْلِهِ و بیرون کردن اهل مسجد که پیغمبرست و اصحاب او مِنْهُ از مسجد مراد مکه است
که بر مسجد حرام مشتمل است یعنی این چهار چیز که مذکور شد أَكْبَرُ عِنْدَ اللَّهِ بزرگترست نزد خدای از قتل عمر حضرمی و اسیر کردن دیگران
بر وجه خطا و ظن سلخ جمادی الاخره غرهٔ ماه رجب و بحث این حق تعالی عبد الله و اتباع او را عفو فرمود بر تقصیری که در باب تجسس و تحقیق ماه از ایشان
واقع شد مواخذه ننمود وَالْفِتْنَةُ و شرک بخدا و اخراج اهل اسلام از زمین حرم أَكْبَرُ مِنَ الْقَتْلِ بزرگترست از کشتن عمر حضرمی که بخطا واقع شده
وَلَا يَزَالُونَ و همیشه باشند مشرکان که تعصب و عناد يُقَاتِلُونَكُمْ کارزار کنند با شما ای مؤمنان حَتَّىٰ يَرُدُّوكُمْ تا شما را باز گردانند عَنْ
دِينِكُمْ از دین شما که اسلام است إِنِ اسْتَطَاعُوا اگر توانند و قادر باشند بران وَمَنْ يَرْتَدِدْ مِنْكُمْ و هر که برگردد از شما عَنْ دِينِهِ
از دین خود و مرتد شود فَيَمُتْ پس بمیرد وَهُوَ كَافِرٌ و حال انکه کافر باشد یعنی آن چنان مرتد باشد تا بمیرد فَأُولَٰئِكَ پس آن گروه مرتد
حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ باطل باشد عملهای خوب ایشان و هیچ جزای و ثوابی بران نیابند فِي الدُّنْيَا درین سرای که ایشان را ایمان نماند و از
مال و از وجه میراث محروم مانند وَالْآخِرَةِ و نه دران سرای بجهت انکه مستحق ثواب نباشند وَأُولَٰئِكَ و آن گروه أَصْحَابُ النَّارِ
یاران دوزخند هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ایشان دران آتش جاوید مانند کا نند مانند سایر کفار و بدانکه چون مرتد شدن بجهت فساد اعتقاد است
در زمان ماضی و راسخ نبودن در دل پس اعمال شخص این چنین نه بر وجه اعتقاد و رسوخ آن بوده باشد و ازین جهت ثوابی مترتب نشود آورده اند که چون
عبد الله جحش و اتباع او از ترک تفحص و احتیاط توبه کردند و بعضی از اصحاب گمان بردند که ایشان اگرچه از گناه خلاصی یافتند اما ایشان را اجری
نخواهد بود بران جهاد حق تعالی رد قول ایشان کرده فرمود إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا بدرستی که آنانکه گرویدند بخدا و رسول وَالَّذِينَ هَاجَرُوا و آنانکه
مهاجرت کردند از وطنهای خود وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ و جهاد کردند در راه خدای مراد عبد الله جحش است و یاران او أُولَٰئِكَ آن گروه
يَرْجُونَ رَحْمَتَ اللَّهِ امید میدارند رحمت و بخشایش حق تعالی را که آن ثواب ابدیست وَاللَّهُ غَفُورٌ و خدای آمرزنده عبد الله و اتباع اوست
از انچه از ایشان صادر شده از خطا و ترک احتیاط در ملاحظهٔ ماه حرام که رجب است رَحِيمٌ مهربان بایشان بدادن ثواب و جزا و بعد از
ذکر قتال بیان حکمی دیگر میکند از احکام شرع يَسْأَلُونَكَ می پرسند ترا ای محمد عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ از تناول خمر و مباشرت قمار مرویست که مردمان
بشرب خمر و قمار بازی اقدام می نمودند چون زمان اسلام در رسید جمعی از اصحاب نزد رسول صلی الله علیه و آله آمدند و گفتند یا رسول الله
ما را فتوی ده در باب خمر که زایل کننده عقل است و در قمار که سبب ربودن مالست حق تعالی فرمود قُلْ بگو ای محمد فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ درین هر دو گناه
بزرگست وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ و منفعتهاست مر مردمان را منافع خمر چون قوت حرارت غریزی و هضم طعام و تقویه طبیعت یا خلق چون تواضع
متکبران و سخاوت ممسکان و جرأت بددلان یا مالی چون سود فراوان در خرید و فروخت آن و فواید قمار کسب مالست بآسانی و طرب و التذاذ

دفراخی

۴۶ وفراخی معیشت بر فقرا و درویشان چه رسم جاهلیت چنان بود که نان قمار بزاهد و درویشان قسمت می کرده اند وَإِثْمُهُمَا و گناه خمر و قمار أَكْبَرُ مِنْ نَفْعِهِمَا
بزرگترست از نفع آنها یعنی فسادی که از آنها فایض میگردد عظیم است از نفعی که از آنها متوقعست و لهذا در شرع هر دو حرام شده اند چه فساد
چون غالب شود بر مصلحه امری حکمت مقتضی حرمت آن امرست با افراد با مصلحتهای نادره و فرق فقها انکه با جماع امامیه خمر حرام بوده در جمیع شرایع و در هیچ
شریعتی مباح نبوده و همچنین مسکرات و اخبار متواتره و احادیث صحیحه درین باب از ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین منقولست و حسن بصری گوید آیه
کریمه قُلْ فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ دالست بر تحریم در جمیع ملتها و از ابو عبد الله علیه السلام روایتست که روزی جمعی از اهل شام نزد عبد الله عمر آمدند و گفتند ما را
خبر ده از انچه در باب خمر شنیده گفت از رسول صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود بخدای که مرا بحق بخلقان فرستاده که هر که یک شربت از شراب
مسکر بخورد چهل روز حق تعالی نماز او را قبول نکند اما اگر توبه کند مقبول باشد اگر سه شربت از آن بار خورد حد بیست و شباروز طاعتش قبول نباشد
واجب بر خدا که او را از طینة الخبال بچشاند گفتند یا رسول الله طینة الخبال چیست فرمود که خون و چرک دوزخیان است از کشتان بیرون آید
و جای او در وادی باشد از دوزخ که فراخی آن از مشرق تا بمغرب بوده وی دران موج زند و بعد از آن رسول صلی الله علیه و آله فرمود که بحق خدای
که مرا بخلقان فرستاده که شارب الخمر در قیامت سیاه روی باشد و کبود چشم و لبها از دهن او دور و خلقان از هیبت آن نفرت کنند
و او تشنه میرد و در قبر تشنه باشد و روز قیامت تشنه مبعوث شود و هزار سال بانگ العطش زند و بعد از هزار سال او را آبی دهند از درد
زیت جوشان که چون نزدیک لب رساند رویش پخته شود و دندانها از دهنش افتد و چشمهایش بیرون آید و چون بخورد هر چه در شکمش باشد
از آلات و احشا همه فرو افتد از امیر المؤمنین علی علیه السلام مرویست اگر قطره از خمر در چاهی افتد و دران موضع مناره ببازند من بر بالای آن اذان
نگویم اگر در دریا افتد بعد از آن دریا خشک شود و گیاه برآید گله گوسفند بخورد من از گوشت آن گوسفندان نخورم و از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایتست که
هر چه مست کننده است حرامست حق تعالی لعن کرده است خورنده خمر و فشارنده آن را و شیره گیرنده و فروشنده و خریدار و ساقی و خورنده بهای
او را و بردارنده و آشامنده و فرموده شارب آن مانند کسیست که بت پرستیده و نیز از آن حضرت روایتست که ده کس اند از امت من که دعوی
ایمان می کنند و حال انکه ایمان ندارند تارک الصلوة و مانع الزکوة و خورنده ربا و کننده زنا و آشامنده خمر و سخن چین و فتنه انداز در میان مردمان
و غیبت کننده و آزار رساننده همسایه سعی کننده میان ظلم و ستم تا که شخصی را ستم کننده نماید و مرویست که روز قیامت عقربی از عقربهای جهنم بیرون
قیامت آید که سر او در مشرق باشد و دم او در مغرب رسیده باشد و آغاز فریاد کند جبرئیل علیه السلام گوید که ای عقرب کرا میخواهی گوید که شش کروه را
اول تارک الصلوة را اگرچه یک رکعت باشد دویم مانع الزکوة را اگرچه یک حبه باشد سیوم شارب الخمر را اگرچه قطره باشد چهارم خورنده سود را
اگرچه لقمه باشد پنجم عاق بر پدر و مادر را اگرچه بکلمه باشد ششم جمعی که در مسجد با مور دنیا مشغول باشند و سخن دنیا گویند و بعد از آن این شش طایفه را بدین
برچیند چنانکه کبوتر و گنجشک دانه برچیند در روی بدوزخ نهد و احادیث دیگر درین باب وارد شده اما بجهت اختصار درین مختصر همین اکتفا نموده
شد و بدانکه بحکم بازی و گردکان و نرد و شطرنج و دوازده خانه و امثال اینها نیز از قسم قمارست و مرویست که امیر المؤمنین صلوات الله علیه بر قومی
بگذشت که شطرنج می باختند در غضب شده پارهٔ خاک برگرفت و در میان انداخت و فرمود که مَا هَٰذِهِ التَّمَاثِيلُ الَّتِي أَنْتُمْ لَهَا عَاكِفُونَ چیست این
صورتها که بر گرد آن نشسته اید مانند بت پرستان آن را پرستش میکنید و در کشاف آورده که امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمود که نرد و شطرنج

از جمله قمارات و رسول صلی الله علیه وآله فرموده که دور شوید از این دو کعبتین شوم یعنی نرد و شطرنج که هر دو قمار اهل عجم اند و عذاب و عقوبت قمار
از حد و حصر متجاوز است و ضایع آن در دنیا و آخرت مکتوب و زیان کار و شرمسار است آورده که عمرو بن جموح در نوبت اول که سؤال کرد از انکه
چه مال را نفقه کند که موجب قربت باشد جواب در معنی مصارف آن نازل شد چنانکه گذشت بار دیگر گفت یا رسول الله دانستم که صدقه بکه می
باید داد اما نمیدانم که چه دهم این آیه آمد ویسئلونک و سؤال میکنند ترا ماذا ینفقون که چه چیز نفقه کنم قل العفو بگو ای محمد که نفقه کنید آنچه زیاد
باشد از نفقه خود و عیال یعنی تا مادامی که خود بدان محتاج باشید در صرف انفاق تعرض مکنید و زیاده بران در راه خدا صدقه بدهید چنانکه مرویست
که اعرابی نزد رسول صلی الله علیه وآله آمد و مقدار طلا و شکل تخم مرغ در دست داشت و آن از بعضی غنیمت دار الحرب باو رسیده بود گفت یا رسول الله
اینرا از من بستان که صدقه است و غیر ازان چیزی نداشت حضرت علیه السلام از و اعراض فرمود و روی بگردانید وی بطرف دیگر رفت و همین گفت
رسول الله صلی الله علیه وآله باز روی گردانید در بار سیوم حضرت در غضب شد و آنرا از دست او بستد چنان بینداخت که اگر بر وی آمدی
عضو او بشکستی و فرمود یکی از شما می آید و همه مال خود را صدقه می کند و بعد ازان در سر راه می نشیند و دست را در پیش مردمان دراز می کند و گدائی میکند
صدقه آنست که از سر توانگری بود و پس باید که ابتدا بعیال خود کنید اگر چیزی از ایشان فاضل آید صدقه کنید کذلک همچنانکه احکام و غیر آن بیان کرد یبین
الله لکم بیان می کند و روشن می گرداند خدای تعالی مر شما را الآیات نشانهای مرحمت و مهربانی خود لعلکم تتفکرون
تا شاید که شما تفکر کنید در دلایل احکام آن فی الدنیا والآخرة در کار این سرای و آن سرای در هر دو سرای مشغول چیزی شوید که صلاح و نفع آنست
دران و مجتنب شوید از انچه موجب ضرر شما باشد مرویست که چون بجهت تهدید خوردن مال یتیمان آیه ان الذین یاکلون اموال الیتامی ظلما و آیه
لا تقربوا مال الیتیم نازل شد آنها که قیم اموال یتیمان بودند و دران معامله و تصرف میکردند جهت براءت ذمت خود خواستند که از قیام مهمات
ایشان کناره گیرند صورت حال بعرض حضرت رسالت صلی الله علیه وآله رسانیدند حق تعالی این آیه فرستاد که ویسئلونک و می پرسند ترا
عن الیتامی از معیشت با یتیمان قل اصلاح لهم بگو بصلاح آوردن کار ایشان و حفظ مال ایشان خیر بهتر است از دور شدن از
ایشان در بعضی تفاسیر آمده که جمعی یتیمان را از طعام خود جدا کردندی و دران تصرف نکردندی و با ایشان اکل نکردندی و با ایشان نشستندی
و بهیچ نوع راه اختلاط نگشودندی حق تعالی فرمود که اصلاح ایشان کنید وان تخالطوهم و اگر مخالطه کنید با ایشان و طعام ایشانرا با طعام خود خلط
کنید و در خوردن با ایشان شریک شوید فاخوانکم پس ایشان برادران شمااند و در دین و از حق برادری اختلاطست با یکدیگر والله یعلم
المفسد و خدای می داند تباه کننده حال یتیمانرا من المصلح از اصلاح کننده کار ایشانرا و همه را بر وفق آن جزا خواهد داد ولو شاء الله
و اگر خواستی خدای لاعنتکم هر آینه شما را در رنج افکندی و کار بر شما تنگ کردی بانکه مخالطه با یتیمان حرام کردی ان الله عزیز بدرستی که
خدای غالبست و قادر بر همه چیز حکیم دانا بانچه مقتضی حکمت است از ترک تنگ گیری آورده اند که سید عالم صلی الله علیه وآله مرثد غنوی را که مردی دلاور
بود بمکه فرستاد که تا جمعی مسلمانان درمانده را که انجا بودند پنهان از میان کفار بیرون آورد و مرثد چون بمکه رسید زنی مشرکه عناق نام که در غایت
جمال بود و در جاهلیت باهم ناز و کرشمه داشتندی میان ایشان عشقبازی نزد وی آمد و سلسله قدیم را بحرکت در آورد و عناق گفت بیا تا باهم صحبت
بداریم و از خوان وصال خود تمتع یابیم مرثد گفت اسلام میان من و تو حایل شده و مواصلت بر وجه زنا محالست عناق گفت پس مرا بنکاح کن مرثد جواب داد

که این موقوفست بر اجازت حضرت رسالت صلی الله علیه وآله عناق در غضب شد کفار را از سر او خبردار ساخت تا ایشان برای او در آمدند
و ویرا زدند ایشان گریخته بمدینه مراجعت کرد و این صورت با آنحضرت رسانید این آیه آمد که ولا تنکحوا المشرکات و زنی مخواهید
ای مؤمنان زنان مشرک آرنده را حتی یؤمن تا وقتی که ایمان آرند و جه اتصال این آیه بما قبل آنست که آیه اول در امر احتیاط بود با یتیمان
و این آیه در نهی اختلاط با مشرکات مرویست که درهمین وقت کنیزک عبد الله رواحه که طپانچه که بروی زده بود داد خواه حضرت رسالت پناه آمد
و آن حضرت بطریق تلطف از عبد الله حال کنیزک پرسید گفت اگرچه خدا و رسول را تصدیق میکند نماز و روزه میدارد اما سیاه و فرمان نابرده است
حضرت فرمود چون او مؤمنه است با او نکوئی کن عبد الله او را آزاد کرد و نخواست با آنکه در همسایگی او زنی مشرکه بود با کثرت مال و جمال که او را بان
میدادند و او بجهت رضای خدا و رسول کنیز خود را که مؤمنه بود بنکاح در آورد و آن مشرکه را نخواست و مردم زبان طعن بر او گشودند که عبد الله رواحه کنیزک
سیاه خود را که مؤمنه بود قبول کرد و بنکاح در آورد و فلانه زن مشرکه را در نهایت جمال بود و کثرت مال با او میدادند قبول نکرد حق تعالی فرمود که ولامة
مؤمنة هر آینه کنیزک تصدیق کننده بوحدانیت خدا و نبوت پیغمبر او صلی الله علیه وآله خیر من مشرکة بهتر است از زن آزاد شرک آرنده
ولو اعجبتکم و اگرچه بشگفت اندازد آن شما را بجهت حسن صورت از جمال و حسن و شمایل از کثرت مال ولا تنکحوا المشرکین و نیز در نکاح
میارید ای زنان مؤمنه مردان مشرک را حتی یؤمنوا تا وقتی که ایمان آورند ولعبد مؤمن و هر آینه بنده مؤمن خیر من مشرک بهتر است مرد
از مرد آزاد مشرک ولو اعجبکم اگرچه بشگفت آرد شما را بجهت حسن صورت که یا کثرت مال و منال اولئک یدعون آن مردان
مشرک میخوانند الی النار مردمان را بسوی آتش دوزخ بجهت ترغیب مردمان بکفر والله یدعوا و خدای میخواند مر مردمان و مؤمنان را الی الجنة
والمغفرة بسوی بهشت و آمرزش یعنی بوسیله اعتقاد صحیح که آن ایمان است و عمل صالح مردمان را به بهشت و مغفرت میخواند باذنه بتوفیق خدا
یا بامر و اراده خود ویبین آیاته و روشن میگرداند خدای احکام خود را که نشانه حلال و حرام اند للناس برای مردمان لعلهم
یتذکرون تا ایشان پند پذیرند آورده اند که اهل جاهلیت بر طریق یهود و مجوس سلوک نموده و در حال حیض زنان از ایشان کناره کردندی
و چشم در روی ایشان نینداختی و کلام با ایشان حرام دانستندی و با ایشان ترک اکل و شرب کردندی و نصاری برعکس این در الحال مکالمه
و مواکله می نمودند بلکه در مباشرت ملاعبت می افزودند و این حال مستمر بود تا در زمان اسلام ابو دحداح با بعضی از صحابه بخدمت حضرت رسالت پناه
آمدند گفتند یا رسول الله در حال حیض زنان چگونه با ایشان سلوک کنیم این آیه نازل شد ویسئلونک عن المحیض می پرسند ترا از حیض زنان
قل هو بگو او که حیض اذی کراهت و نفرت طبعست و سبب اذیت فاعتزلوا النساء پس گوشه گیرید و یکسو شوید از زنان یعنی دور شوید
بمباشرت از ایشان فی المحیض در حالت حیض و نه ترک صحبت و کلام و اختلاط کنید از ایشان بجهت تاکید این حکم و بیان علت آن می فرماید
ولا تقربوهن و نزدیک مشوید بایشان بمجامعت حتی یطهرن تا وقتی که غسل کنند از انقطاع خون و بعضی یطهرن میخوانند بسکون طاء
و ضم ها یعنی تا وقتی که پاک شوند و خون ایشان منقطع گردد و نزد علمای امامیه سنت که مجامعت بعد از غسل باشد و بعد از انقطاع خون مکروه است فاذا
تطهرن چون غسل کنند یا طاهر فرج بشویند بعد از ایستادن خون حیض فاتوهن پس بیایید بدیشان من حیث امرکم الله
از انجا که امر فرموده است خدای شما را الا در زمان تطهر ان الله یحب التوابین بدرستی که خدای دوست میدارد توبه کارانرا از مناهی

وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ دوست میدارد پاکیزه کان را از کارهای بد چون مجامعت در حیض و غیر آن از مناهیه از جابر مرویست که یهود می‌گفتند
که هر که در وقت مباشرت پشت زوجه بجانب او باشد فرزندش احول آید و مسلمانانی که بدین نوع اقدام کرده بودند حکایت حال عرض کردند
از حق تعالی جواب آمد که نِسَاؤُكُمْ حَرْثٌ لَكُمْ زنان شما موضع کشتند یعنی محل نفع شمااند که آن پیدا شدن ولد است و التذاذ نفس از
ایشان فَأْتُوا حَرْثَكُمْ پس بیائید بکشته زار خود یعنی بجای نفع کردن خود أَنَّى شِئْتُمْ هر گونه که خواهید روی زنان بشما باشد یا پشت یا غیر آن
از هیأت جماع زن تشبیه کرده بمزرعه و مرد را بزارع و نطفه را بتخم و ولد را بزرع و اکثر علمای امامیه برانند که این آیه دلالت بر جواز وطی در دبر
بر زن و اما بر سبیل کراهت و اکثر مخالفین منع آن کرده و مالک بجواز آنست که بدون کراهت وَقَدِّمُوا لِأَنْفُسِكُمْ و از پیش ازبرای
نفسهای خود بوسیله امتثال امر خدا و اجتناب از محرمات طلب ثوابی کنید که ازبرای شما مقرر شده در آخرت یا طلب فرزند کنید چه ولد صالح
سرمایهٔ ثواب عظیم است یا زن صالحه بنکاح در آرید تا فرزند شایسته از و پیدا شود از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله مرویست که چون شخصی
فوت شود همه اعمال او منقطع شود مگر از سه چیز یکی فرزند صالح که ازبرای او دعا کند و صدقهٔ جاریه که از و مانده باشد چون پل و رباط و مساجد و اشجار
میوه دهنده و امثال آن و علمی که مردمان از و منتفع شوند و گفته اند معنی آنست که از پیش بفرستید برای خود فرزندی که در معاد شفیع شما باشد و در اصلاح
حال شما کوشد پیش از رسیدن شما بآن جهان از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله منقولست که هر کرا سه فرزند غیر بالغ پیش از وی فوت شود در
دوزخ نماند مگر بمقدار آنکه سوگند حق تعالی راست آید یعنی در آید میان جهنم بقدر زمانی که در نهایت قلت باشد وَاتَّقُوا اللَّهَ بترسید از خدای
در مخالفت امر او وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ مُلَاقُوهُ و بدانید که شما برسیدنی رسانده کابید بجزای خدا وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ و مژده ده گرویدگان را که کاملند در ایمان
بنعیم جاودانی آورده اند که عبد الله از شوهر خواهر خود بشیر بن نعمان برنجید باسم اعظم سوگند الهی یاد کرد که با وی سخن نگوید و در حق او نیکویی نکند
میان زن و او صلاح نیارد و او را با خصمان او صلاح ندهد پس او را هر گاه که گفتندی که در حق او احسان نمای و میان او و خصم او اصلاح کن گفتی که من
سوگند خورده ام بر نقیض این چگونه خلاف سوگند کنم حق تعالی این آیه فرستاد که وَلَا تَجْعَلُوا اللَّهَ عُرْضَةً و مگردانید خدا را دست آویز و بهانه
که عارض شود لِأَيْمَانِكُمْ مر سوگند شما را یعنی آنرا دست آویز و بهانهٔ سوگندان خود مگردانید بر جمیع امور این نهی است از سوگند بر هر امر أَنْ تَبَرُّوا
بجهت آنست که نیکویی کنید با خویشان و دوستان وَتَتَّقُوا و بپرهیزید از ترک مروت و احسان و ترک مکالمه و اصلاح میان برادران
وَتُصْلِحُوا و بصلاح آرید بَيْنَ النَّاسِ میان مردمان منع خصومت کنید در میان ایشان وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ و خدای شنواست مر سوگندهای
شما را داناست. بآنچه در ضمیر شماست بعد از استماع آیه عبد الله رواحه از سر آنچه گفته بود در گذشت با بشیر بمقام محبت و شفقت و اصلاح آمد و بعد از آن
بیان انواع یمین میکند بقوله لَا يُؤَاخِذُكُمُ اللَّهُ بِاللَّغْوِ فِي أَيْمَانِكُمْ مؤاخذه نمی کند خدای کسی را که از زبان او سوگند صادر شود
بتعجیل و او را قصد او سوگند نباشد پس مثل این سوگند را کفاره نیست و خدای بآن مؤاخذه نکند وَلَكِنْ يُؤَاخِذُكُمْ و لیکن مؤاخذه می کند
شما را بِمَا كَسَبَتْ قُلُوبُكُمْ و بآنچه کسب می کند دلهای شما و آن در مایده مذکورات وَاللَّهُ غَفُورٌ و خدای آمرزنده است بنده را و لسو کند
لغو او را عذاب نکند حَلِيمٌ و یا بردبار است در سوگند بعمد نیز بعقوبت تعجیل نفرماید بجهت آنکه شاید توبه کند از این آورده اند که در جاهلیت چون
مردی را بزنی میل نبودی و غیرت داشتی که چون او را بگذارد بخواهد دیگری سوگند خوردی که چند وقت با او نزدیکی نکند او با مدت بای لبث و سر گردان

بگذاشتی

بگذاشتی و آن بیچاره مدتی مدید بیوه بودی و از شوهر تمتع نیافتی حق تعالی این نوع ضرر را نپسندید و این آیه فرستاد که لِلَّذِينَ يُؤْلُونَ
مر آنانرا که سوگند خورند مِنْ نِسَائِهِمْ از زنان که مجامعت کنند تَرَبُّصُ أَرْبَعَةِ أَشْهُرٍ انتظار بردن چهار ماهست فَإِنْ فَاءُوا پس اگر باز
آیند یعنی سوگند خورندگان رجوع کنند بسوی زنان و مباشرت کنند با ایشان فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ پس بیکی که خدا آمرزنده است مر گناه خلاف سوگند را
چون کفاره داده باشد رَحِيمٌ مهربانست که مباح کرده خلاف سوگند را بکفارت وَإِنْ عَزَمُوا الطَّلَاقَ و اگر قصد طلاق کنند یعنی اگر این کسان که سوگند
خورند بر ترک وطی قصد طلاق کنند فَإِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ پس بدرستی که خدا شنواست قول ایشانرا و صیغه عَلِيمٌ داناست بقصد آن وَالْمُطَلَّقَاتُ
و زنان طلاق داده شده بالغه مدخوله که آیسه نباشند و حیض بینند چه بآیات و اخبار متواتره ثابت شده که اگر بر این صفت نباشند حکم ایشان چنین نیست
پس زنان مطلقه که باین صفات باشند يَتَرَبَّصْنَ انتظار برند بِأَنْفُسِهِنَّ بنفسهای خود ثَلَاثَةَ قُرُوءٍ در سه پاکی که دو حیض در میان در آمده باشد
آورده اند که اسمعیل بن عبد الله غفاری زن خود را که قتیله نام داشت طلاق گفت و او آبستن بود و اسمعیل نمیدانست و زن بجهت کراهت رجوع اظهار آن نکرد
اسمعیل چون بر این واقف شد رجوع کرد و زن را بخانه برد حق تعالی فرمود که وَلَا يَحِلُّ لَهُنَّ و حلال نباشد مر زنان را أَنْ يَكْتُمْنَ آنکه بپوشند مَا خَلَقَ اللَّهُ
آنچه آفریده است خدای فِي أَرْحَامِهِنَّ در رحمهای ایشان از فرزند موجب بطلان حق رجوعست پس زنانرا پوشیدن جایز نباشد إِنْ كُنَّ
يُؤْمِنَّ اگر هستند که ایمان دارند بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ بخدا و بروز قیامت یعنی اگر ایمان داشته باشند سزاوار نیست که مانند این عمل از ایشان
صادر شود وَبُعُولَتُهُنَّ و شوهران ایشان أَحَقُّ بِرَدِّهِنَّ سزاوارترند برجوع کردن با ایشان فِي ذَلِكَ در زمان عده کاهی که طلاق رجعی باشد
إِنْ أَرَادُوا اگر خواهند آن شوهران بدان رجوع إِصْلَاحًا باصلاح آوردن کار زنان نه ضرر و آزار رسانیدن بر ایشان در ابتدای اسلام طلاق
رجعی میدادند و چون نزدیک بشد که عده منقضی شود رجوع میکردند باز طلاق میدادند و غرض ایشان اضرار و فساد بود نه صلاح حق تعالی ایشانرا باین
آیه منع فرمود وَلَهُنَّ و مر زنانراست بر مردان از حقوق مِثْلُ الَّذِي عَلَيْهِنَّ مانند آن حقوق که مردانرا بر ایشان است بِالْمَعْرُوفِ بخوبی معیشت
و نیکویی معاشرت باین وجه که زن فرمان شوهر برد و ناموس او را نگاه داشته از عفت و ستر و صلاحیت قدم بیرون ننهد و خود را تمکین شوهر کند در
استمتاع که آن وطی است و مقدمات آن مگر گاهی که مانع شرعی باشد و مرد نیز ملاحظه حال زن کند در نفقه دادن و حسن خلق و آنچه در دین بکار آید تعلیم وی
دهد وَلِلرِّجَالِ عَلَيْهِنَّ و مردانراست بر زنان دَرَجَةٌ افزونی یعنی زیادتی در حقوق واجبه چون مهر و نفقه و ترک ضرر و آزار و مانند آن از امور
واجبه بر ایشان نیست یا مراد بدرجه فضیلت و شرفست چه مردان کارگذاران زنانند و نگهبانان ایشان در حفظ ناموس مخصوص بفضیلت و رعایت
و اتفاق و صفت مزیت عقل وَاللَّهُ عَزِيزٌ و خدا غالبست بر همه که مزیت عقل میدهد مردانرا بر زنان و یا قادر است بر انتقام از آنکه خلاف
احکام دینیه و شرعیه کند حَكِيمٌ داناست بحکمتها و مصلحتهای احکام ایمان و بحکمت و مصلحت بندگان حکم میکند در خبر است که زن معاذ جبل از پیغمبر
صلی الله علیه وآله پرسید که یا رسول الله حق زنان بر مردان چیست فرمود که سخن زشت بر روی زنان نگویند و ایشانرا نرنجانند و بملایمت و ملاطفت
با ایشان زندگانی کنند و هر چه خورند ایشانرا نیز از آن بدهند و از آنچه پوشند نیز بایشان نیز پوشانند و از ایشان دوری نکنند و میمونه که یکی از زنان
حضرت رسالت صلی الله علیه وآله بود دلالت روایت کرده که آن حضرت فرمود که بهترین مردان امت من آنانند که نیکوترین وجهی با زنان
معاشرت کنند و بهترین زنان امت من آنانند که بخوبترین وجهی با شوهران سلوک نمایند و هر زنی که با شوهر خود باین نوع زندگانی کند حق تعالی

در هر شبانروزی مرد هزار شهید ثواب دهد و او را بر حور العین تفضیل دهد بقدر تفضیل من بر کمترین کسی از امت من آورده اند که در جاهلیت عدد طلاق
مقرر نبود اگر نه صد گاه طلاق واقع شدی مرد را رسیدی که رجوع کند بسیار بود که زن را طلاق میداد و نزدیک انقضای عده رجوع نموده دیگر باره طلاق
میداد روزی زنی نزد عایشه آمد بشکایت از شوهر که پیوسته او را طلاق میداد بجهت آن ضرر باوی رسانید و حکایت آن شکایت بسمع شریف
حضرت رسول صلی الله علیه و آله رسید این آیه آمد که الطلاق مرتان طلاق رجعی که دران رجوع باشد دو بار است باین وجه که طلاق ثانی بعد از
رجوع واقع شود فامساك بمعروف پس بعد از دو طلاق نگاه داشتن است زن را برجعت به نیکوئی معاشرت اگر در عده باشد او تسریح باحسان
یا رها کردن است زن را به نیکوئی یعنی گذاشتن تا عده بگذرد و بعد از ان اگر خواهد نکاح تازه کند و اگر دیگر باره طلاق دهد بر و حلال نشود تا بنکاح شوهر
دیگر در آید بعقد دایمی و مباشرت دران واقع شود و چون او را طلاق دهد بر زوج اول حلال شود چنانکه بیاید ولا یحل لکم و حلال نیست شما را
ای مردمان ان تاخذوا آنکه فرا گیرید مما آتیتموهن از آنچه داده باشید زنان را شیئا چیزی بعوض طلاق دادن الا ان یخافا مگر آنکه بترسید
مرد و زن یعنی ظن غالب داشته باشند الا یقیما آنکه بپای نمیتوانند داشت حدود الله احکام الهی را در صحبت و مباشرت با یکدیگر این آیت
در حق جمیله بنت ابی سلول خواهر عبد الله نازل شد در حق شوهرش ثابت بن قیس بن شماس سبب آنکه شوهر او را بغایت دوست میداشت و زن او را بغایت
دشمن بهیچ وجه با او نمیساخت و یکبار نزد پدر آمد و شکایت شوهر کرد و پدر با او التفات نکرد دویم بار شکایت کرد گفت برو بخانهٔ شوهر و دلجوئی او کن
و رضای او را بدست آر چون دید که سخن او نمی شنود نزد حضرت رسالت صلی الله علیه و آله آمد و گفت یا رسول الله من بسیار کراهت دارم از شوهر خود که
سر من و سر ثابت در یکجا جمع نمیشود امر فرما تا مرا طلاق دهد آنحضرت کس فرستاد ثابت حاضر ساخت و گفت این زن چرا شکایت تو می کند گفت یا رسول الله
بحق آن خدا که ترا بحق بخلق فرستاده که من بر روی زمین هیچکس را از و دوستتر ندارم زن گفت یا رسول الله راست میگوید او مرا بسیار دوست میدارد و من
او را سرزنش نمیکنم در دین و حسن خلق و معاشرت و لیکن بجهت آنکه سیاه و کوتاه بالا و قبیح منظر است از و کراهت دارم اگر طلاق من ندهی ترسم که
از من چیزی صادر شود که موجب هلاک من باشد حضرت ثابت را گفت چه میگوئی گفت یا رسول الله من نخلستانی باو داده ام بعوض مهر بفرما تا من
رد کند تا طلاق او بدهم زن گفت یا رسول الله من نخلستان را با چیزی دیگر باو میدهم تا مرا طلاق دهد رسول صلی الله علیه و آله فرمود که همین نخلستان را باو ده
نه زاید بران زن رد نخلستان کرد تا ثابت او را طلاق داد اول خلعی که در دین اسلام واقع شد این بود حق تعالی آیت فرستاد که آنچه بزن داده اید اخذ
آن مکنید بعوض طلاق مگر آنکه دانید که رعایت حقوق نمیتوانید کرد فان خفتم پس اگر ترسید ای حکام یعنی از علامات بیابید الا یقیما آنکه قائم
نمیتوانید کرد مرد و زن حدود الله حکمهای خدا را در زوجیت فلا جناح علیهما پس هیچ زیادتی نیست بر مرد و زن فیما افتدت
به در آنچه خود را باز خریده باشد زن از بند زوجیت یعنی آنرا بشوهر داده باشد و از وطلاق گرفته تلك این احکام مذکوره از طلاق و رجوع و خلع
حدود الله اندازهای خداست فلا تعتدوها پس در مگذرید از آنچه حدود خداست و نگهداشت آن کنید ومن یتعد حدود الله
و هر که بیرون رود از حدود و اندازهای خدا که مقرر فرموده فاولئك پس آن گروه هم الظالمون ایشانند ستمکاران بر نفس خود فان
طلقها پس اگر مرد طلاق دهد زن خود را بعد از طلاق دویم فلا تحل له پس حلال نباشد مران مرد را من بعد پس از طلاق سیوم حتی
تنکح تا وقتی که بنکاح دایمی در آید زوجا غیره شوهری غیر از شوهر اول شوهر دویم باو مباشرت کند آورده اند که دختر عبد الرحمن قرظی که سه طلاقه

شده بود

شده بود از رفاعة بن وهب قرظی بعقد شوهر دیگر در آمده خواست که با شوهر پیشین آشتی کند قبل از مباشرت زوج ثانی حضرت منع نموده فرمود که
ای زن میخواهی که برفاعه رجوع کنی و حال آنکه لذت جماع زوج ثانی در نیافته و زوج ثانی لذت ترا نچشیده یعنی بی مباشرت زوج ثانی جایز نیست
رجوع بزوج اول حکمت درین منع است از تعجیل کردن بطلاق فان طلقها پس اگر طلاق دهد شوهر ثانی برغبت خود بعد از مباشرت فلا
جناح علیهما پس گناهی نیست بر زوج اول و براین زن طلاق داده شده ان یتراجعا آنکه بایکدیگر رجوع کنند بنکاح جدید بعد از انقضای
مدت عده از شوهر دویم ان ظنا اگر گمان غالب داشته باشند ان یقیما حدود الله آنکه بپای دارند احکام خدا را که حقوق زوجیت
وتلك و این که مذکور شد از احکام تحریم و تحلیل حدود الله اندازهای مقرر حق تعالی است یبینها بیان می کند آنرا لقوم یعلمون
برای گروهی که میدانند این احکام از نزد خدای و عمل می کنند بمقتضی علم خود واذا طلقتم النساء و چون طلاق دهید زنان را فبلغن
اجلهن پس برسند بنهایت مدت خود یعنی قریب و انقضای آن فامسکوهن پس نگاه دارید بمعروف او سرحوهن بمعروف
به نیکوئی تا از عده خود بیرون آیند و مالک نفس خود شوند نه آنکه هر گاه نزدیک بانقضای عده شود شما رجوع کنید و بقصد ضرر رسانیدن ایشان
چنانکه میفرماید ولا تمسکوهن و باز مدارید ایشانرا یعنی رجوع مکنید ضرارا بر وجه ضرر رسانیدن لتعتدوا تا ستم کنید برایشان بدرازی
مدت ومن یفعل ذلك و هر که این کند یعنی ضرر بزن رساند بر وجه مذکور فقد ظلم نفسه پس بتحقیق که بیداد کرده است نفس خود را او را
در معرض غضب الهی آورده و آزار رساننده بزنان صاحب شریعه بقول رسول صلی الله علیه و آله و سلم ملعون است چه در حدیث صحیح واقع شده
که حق تعالی لعن کرده هر که بمسلمانی مضرت رساند یا آنکه با او مکری کند ولا تتخذوا آیات الله و فرا مگیرید احکام الهی را هزوا افسوسی
که بآن سخریت کنند و از ان اعراض نمائید واذکروا نعمت الله علیکم و یاد کنید نعمتهای خدا را که فایض گردانید بر شما و از ان
جمله هدایت بشرف اسلام و بعثت سید انام و آسانی تکلیف در احکام خصوصا در باب نکاح که در شرایع امم سابق هیچکس را زیاده از یک زن
در نکاح جایز نبودی مگر پیغمبران را و در شرع ما تا چهار زن در یک عقد جایز است و ایشانرا بعد از طلاق مراجعه جایز نبودی و ما را روا است و تا آنکه
زن مطلقه زنده بودی عقد زن دیگر حلال نبودی و درین شریعت حلال است پس برین نعمتها شکرگذاری کنید خدا را وما انزل علیکم
و آن چیزی را که فرو فرستاده است بر شما من الکتاب از قرآن والحکمة و احکام حدود و شریعت یعظکم به پند میدهد خدای شما را
بآنچه بر شما فرو فرستاده واتقوا الله و بترسید از خدای در مخالفت احکام واعلموا ان الله و بدانید که خدای بکل شیء
بهمه چیزها خصوصا باعمال و مصالح روزگار علیم داناست آورده اند که جمیله بنت یسار که خواهر معقل یسار بود شوهرش ابو دحداح
وی را طلاق گفت و بگذاشت تا عدهٔ او بسر آمد و بعد از ان باز ارادهٔ نکاح او کرد برادر جمیله در خشم شده گفت خواهر خود را باو دادم او بچه
بی حرمتی طلاقش داد باز آمده که وی را نکاح کند بخدا که هرگز او را بوی ندهم حق تعالی این آیت فرستاد واذا طلقتم النساء و چون طلاق
دهید زنان خود را فبلغن اجلهن پس برسند بنهایت مدت خود یعنی عدهٔ ایشان بسر آید فلا تعضلوهن پس منع مکنید ای اولیا
ان ینکحن آنکه بنکاح در آرند ازواجهن شوهران پیشین خود را اذا تراضوا چون رضا دهند شوهران و زنان بینهم
میان یکدیگر بالمعروف بهر چه در شرع نیکوست مانند نکاح حلال و مهر جایز و حسن معاشرت ذلك آنچه مذکور شد از نهی و منع زنان

از نکاح شوهران همین یوعظ به پند داده می شود بدان من کان منکم هر که باشد از شما که بوجه اخلاص یؤمن بالله بگرود
بخداي والیوم الاخر و بروز بازپسین ذلکم این پند گرفتن شما و ترک منع ازکی لکم پاکیزه ترست شما را از روی معاشرت زندگانی
واطهر و پاکتر از پلیدی گناه که آن اندیشه حرام است والله یعلم و خدای میداند اصلاح مردان و زنان که رغبت یکدیگر کنند بنکاح وانتم
لا تعلمون و شما نمیدانید آورده اند که معقل بسیار مرد صالح بود و خدا ترس چون پیغمبر صلی الله علیه وآله آیت را بر او خواند بگریست و گفت
یا رسول الله ازین توبه کردم پس کفارت سوگند بداد و خواهر خود را با بو دحداح عقد بست بعد از حکم بیان طلاق ذکر احکام اطفال می کند بیان تربیت
و شیر دادن ایشان می فرماید والوالدات یعنی مادران زنان مفارقت واقع شده باشد میانه ایشان و شوهران و طفل شیرخواره در میان
بود و حکم آنست که آن مادران یرضعن شیر دهند اولادهن فرزندان خود را حولین کاملین دو سال تمام و این حکم مذکور لمن اراد
برای کسی است که خواهد ان یتم الرضاعة آنکه تمام گرداند شیر دادن فرزند را این دلیلست برآنکه زیاده از دو سال شیر دادن جایز نیست
و برآنکه جایز است کمتر از دو سال شیر دادن وعلی المولود له و بر کسی که فرزند برای او زائیده شده یعنی بر اولیای اطفال که پدرانند رزقهن
روزی دادن این شیر دهندگانست یعنی خورش ایشان وکسوتهن و پوشش ایشان بالمعروف بطریق نیکوئی که از آن اعتدالست نه
تنگ گیری ایشان لا تکلف نفس تکلیف کرده نشد هیچ نفسی الا وسعها مگر بگنجایش توانائی آن یعنی پدران باید که بقدر توانائی وسع
خود نفقه دهند نه زیاده بر آن لا تضار والدة باید که رنج نرساند هیچ مادری بولدها بفرزند شیرخواره خود از آنکه او را از خود جدا کند و بپدر
دهد ولا مولود له و باید که ضرر نرساند آنکه فرزند برای او متولد شده یعنی پدر بولده بفرزند خود که او را در وقت شیرخواری از مادر باز ستاند
وعلی الوارث و بر میراث خوار پدر است چون برادر مثل ذلک مانند آنکه بر پدر بود از نفقه و کسوت و ضرر نرسانیدن بطفل فان ارادا
فصالا پس اگر خواهند پدر و مادر جدا کردن فرزند پیش از آنکه دو سال تمام شود عن تراض منهما از روی خوشنودی والدین وتشاور
و از وجه مشاورت کردن با یکدیگر در مصلحت آن فلا جناح علیهما پس هیچ باکی نیست بر ایشان درین امر و اعتبار رضای والدین و مشورت
بجهت مراعات صلاح طفل است و ضرر نرسانیدن باو وان اردتم و اگر خواهید ای پدران اطفال ان تسترضعوا آنکه طلب شیر دادن کنید
از زنان شیردار که آن زنان شیر دهند اولادکم فرزندان شما را یعنی هرگاه خواهید که دایه گیرید بجهت شیر دادن اولاد خود خواه در
مانع باشد خواه نه از شیر دادن وقتی که مادر بی اجرت یا بکمتر از اجرت دایه راضی باشد فلا جناح علیکم پس گناهی نیست بشما در دایه گرفتن
اذا سلمتم چون تسلیم کنید بدیشان ما آتیتم آنچه اراده کرده اید دادن او را بدیشان پس آنرا تسلیم آنها کنید بالمعروف بر وجهی که نیکو باشد
در شرع یعنی بخوشنودی بی مضایقه و تنگ گیری واتقوا الله و بترسید از خدای در باز گرفتن اجرت شیر دادن و تقصیر کردن در امر فرزندان خود
واعلموا ان الله و بدانید که خدای بما تعملون بدانچه میکنید از بدی و نیکی بصیر بیناست شما را بر آن جزا خواهد داد بعد از ذکر عده طلاق بیان
عده وفات می کند بقوله والذین یتوفون منکم ویذرون ازواجا و بگذارند زنان را باید که زنان
ایشان یتربصن بانفسهن انتظار برند بنفس خود بعد از مردن آن شوهران اربعة اشهر وعشرا چهار ماه و ده روز فاذا بلغن
اجلهن پس چون برسند بنهایت عده خود که گذشتن چهار ماه و ده روز است فلا جناح علیکم پس هیچ باکی نیست بر شما ای ورثه و اولیای

شوهران

شوهران فیما فعلن در آنچه زنان کنند فی انفسهن در نفسهای خود که شوهر کردن ایشانست بالمعروف بنیکوئی یعنی بچیزی که در شرع و عقل
جایز است یا موافق شریعت از ایجاب و قبول شرعی و رعایت ارکان عقد والله بما تعملون خبیر و خدای بآنچه می کنید دانا است فرد ان
منزلتها دانا است و شما را بر آن جزا خواهد داد ولا جناح علیکم و هیچ گناهی نیست بر شما ای داعیان نکاح فیما عرضتم به در آنچه بکنایه خبر
دهید من خطبة النساء از خواستگاری زنانی که هنوز در عده باشند آنکه بتعریض دیگران کنید او اکننتم یا آنکه پوشیده دارید فی انفسکم
در نفسهای خود دیگران نکنید نه بکنایه و نه بصریح علم الله میداند خدای انکم آنکه شما ستذکرونهن زود باشد که یاد کنید آن زنان را و صبر نتوانید
کرد بر سکوت رغبت در ایشان بجهت خوف آنکه مبادا کسی دیگر ایشان را بنکاح در آورد بجهت این بر شما مباح گردانید خواستگاری را در حالت عده
بکنایه نه بصریح ولکن لا تواعدوهن سرا ولیکن وعده ایشان را نهید که آنرا پنهان دارند یعنی مباشرت مراد آنست که بکثرت مجامعت
وعده مدهید الا ان تقولوا قولا معروفا مگر آنکه بگوئید قول معروفی سخن نیکو مشتمل بر حسن معاشرت ولا تعزموا عقدة النکاح و اراده
خواستگاری مکنید آن زنان را حتی یبلغ الکتاب تا برسد کتاب یعنی خدای آنچه نوشته و فرض کرده از عده اجله بغایت خود
یعنی مدت او منقضی گردد واعلموا ان الله یعلم ما فی انفسکم و بدانید که خدای میداند آنچه در دلهای شماست از عزم بر کاری که
جایز نیست فاحذروه پس بترسید و حذر کنید از عذاب او و قصد حرام مکنید واعلموا ان الله و بدانید که خدای غفور آمرزنده است مرا
که بترسد از عقوبت او و در ترک عزم حرم حلیم بردبار است بعذاب تعجیل نکند آورده اند که عادت عرب آن بود که طلاق بسیار دادندی و مراجعت
کردندی رسول صلی الله علیه وآله وسلم نه پسندید و فرمود که چه میشود این قوم را که باحکام خدا بازی میکنند زنان را طلاق نباید داد مگر بجهت بهتی
و گمان بدی اصحاب که اینرا شنیدند گمان بردند که بهر طلاقی ایشانرا اثمی خواهد بود حق تعالی بجهت رفع این توهم آیت فرستاد که
ولا جناح علیکم گناهی نیست بر شما ان طلقتم النساء اگر طلاق دهید زنان خود را که مفروض المهر بوده باشند ما لم تمسوهن
مادام که مس نکرده باشید ایشانرا مراد جماع است او تفرضوا لهن یا گاهی که فرض تقدیر کرده باشید یعنی نام مهر برده باشید در صیغه نکاح برای
ایشان فریضة مهر مفروض مقدر که درین هنگام نصف مهر لازم است ومتعوهن و بعد از طلاق غیر مفروض المهر متعه بدهید بایشان یعنی
آن مقدار مالی که متمتع و برخوردار شوند از آن مرویست مردی از انصاری زنی خواست و در عقد نام مهر نبرد و قبل از دخول ویرا طلاق داد
این آیت آمد که سید عالم صلی الله علیه وآله آمد که ویرا ممتع ساز اگرچه بقلنسوه باشد غرض آنست که متعه دادن واجبست و آن بقدر حال دهنده و باید که
علی الموسع قدره بر مرد توانگر باندازه توانگری وی وعلی المقتر قدره و بر مرد درویش تنگدست بمقدار تنگدستی وی متاعا
متعه دادنی بالمعروف بر وجهی نیکو باشد در شرع حقا متعه واجب و لازم علی المحسنین بر نیکوکاران و نیکوئی کنندگان بنفسهای
خود بجهت مبادرت بامتثال امر الهی فقهای ما تصریح کرده اند که متعه بر غنی اسبی است یا جامه قیمتی یا ده دینار طلا و بر متوسط پنج دینار است
یا جامه میانه و بر فقیر دیناری یا انگشتری وان طلقتموهن و اگر طلاق دهید زنان را من قبل ان تمسوهن پیش از آنکه مس کنید ایشانرا
یعنی مجامعت نمائید وقد فرضتم و حال آنکه مقرر کرده باشید لهن فریضة برای ایشان مهری فنصف ما فرضتم پس
نصف آنرا کردن به نیه الجزء کرده آید یعنی مهر الا ان یعفون مگر آنکه عفو کنند آن زنان که اهلیت عفو داشته باشند

از بلوغ و رشد و عقل یعنی ابراء ذمت زوج از خود نماینده و هیچ از ایشان نگیرند أَوْ يَعْفُوَ الَّذِي یا عفو کند انکس که بِيَدِهِ عُقْدَةُ النِّكَاحِ
بدست اوست پیش نکاح زوجه مراد ولی زوجه است که پدر است یا جد پدری کاهی که زوجه صغیره بود و یا ملاحظه غبطه صغیره وَأَنْ تَعْفُوا و عفو کردن اولیا
عقد با ملاحظه غبطه أَقْرَبُ نزدیکتر است لِلتَّقْوَىٰ برای پرهیزکاران از تعدی و یا بیش ثواب وَلَا تَنْسَوُا الْفَضْلَ و فراموش مکنید تفضیل احسان
بَيْنَكُمْ در میان یکدیگر یعنی اولیای زن اندیشه این کرده که زوجه از عقد زوج خود محروم ماند هیچ مهر از و نستانند بشرط غبطه إِنَّ اللَّهَ
بدرستی که خدای تعالی بِمَا تَعْمَلُونَ بانچه میکنید از فضل و احسان با یکدیگر بَصِيرٌ بیناست و احسان شما را ضایع نخواهد کرد و چون حق تعالی ترغیب
بندگان کرد بر اطاعت احکام شریعت بعد از ان تحفیظ صلوات فرموده امر کرد بمحافظه بر ان زیرا که اعظم ارکان است یا جهت شکرگذاری بر بیان
احکام طلاق امر بصلوات میکند و میفرماید که حَافِظُوا عَلَى الصَّلَوَاتِ مواظبت کنید بر نمازهای فریضه و ادای آن نمائید در وقتها یا ملاحظه حدود
و شرایط آن کنید وَالصَّلَاةِ الْوُسْطَىٰ و مداومت کنید خصوصا نمازی را که متوسط است میان پنج نماز شبانه روزی یا نمازی که مزیت فضل دارد
باقی نمازهای پنج گانه اکثر اصحاب بر انند که نماز عصر است که در هر طرف آن دو نماز است در طرف اول قصر است یعنی نماز پیشین حش و در طرف
دیگر قصر راه ندارد یعنی نماز صبح و شام و بعضی بر انند که مراد نماز بامداد است میان تاریکی شب و روشنی روز گذارده می شود یا میان دو نماز لیلی و دو نماز
نهاری مودی میشود یا باعتبار انکه از هر طرف او نمازیست که در و قصر میکنند یا نماز پیشین است که در وسط نهار می گذارند یا نماز شام که میان نماز
هاست در مقدار یا میان دو نماز اخفائیه و دو صلوات جهریه است یا نماز خفتن که میان دو نماز یست که قصر را در ان راه نیست قول اول اشهر و اصح است
وَقُومُوا و دیگر امر می فرماید که بپای بایستید لِلَّهِ برای خدا و محض اخلاص قَانِتِينَ در حالتی که فرمان برداران باشید از ابی جعفر و ابی عبد الله
علیهما السلام مرویست که مراد باین قنوت است در نماز با رفع یدین و بعد از امر محافظه نماز بیان کیفیت نماز خوف میکند فَإِنْ خِفْتُمْ اگر بترسید
از دشمن حرب کننده یا از سبع ضرر رساننده و یا از حشرات آزار کننده و امثال آن فَرِجَالًا پس نماز گذارید در حالتی که پیادگان باشید در رفتن
أَوْ رُكْبَانًا یا سواران حتی الامکان ملاحظه شرایط افعال کنید فَإِذَا أَمِنْتُمْ پس چون ایمن شوید و خوف زایل گردد فَاذْكُرُوا اللَّهَ پس یاد کنید
خدا را یعنی نماز گذارید با جمیع شرایط و آداب كَمَا عَلَّمَكُمْ همچنانکه در آموخت شما را مَا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ انچه نبودید که آنرا دانید بخودی خود
از آداب و احکام نماز و کیفیت آن در حالت امن و خوف آورده اند که رسم عرب چنان بود که زنان شوهر مرده یکسال تمام عده میداشتند و جامهای
کهنه می پوشیدند و زینت خود میگذاردند و اگر شهری بودندی در همان خانه با اولیای شوهر بسر بردندی یا اولیای زن در همان منزل برای او خانه
بنا کردندی اگر صحرا نشین بودندی از پلاس خانه جدا برای او ساختندی و یکسال از ان بیرون نیامدی و نفقه از اولیای شوهر گرفتندی و وقتی که از خانه
بدر آمدندی نفقه ساقط میشدی چون حضرت بمدینه آمد حکم بن حارث طایفی با آن حضرت بمدینه هجرت کرده بود در گذشت و از وی زنی و پسر
و مادری و پدری بماند حضرت ترکه را به پسر و پدر و مادر داد و زن را نصیبی تعین نفرمود اما حکم کرد که یکسال از ترکه نفقه باو رسانند در ان محل این آیت
نازل شد که وَالَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ و انانکه وفات کنند از شما وَيَذَرُونَ أَزْوَاجًا بگذارند زنان را وَصِيَّةً فرض شده بر ایشان و حفص بنصب
میخواند معنی انکه وصیت کنند وصیت کردنی لِأَزْوَاجِهِمْ برای زنان خود مَتَاعًا إِلَى الْحَوْلِ متعه دادن را بنفقه و کسوت و مسکن از ترکه
تا یکسال غَيْرَ إِخْرَاجٍ نه بیرون ایشان از مساکن مقرره خود شان این حکم در اول اسلام بوده بعد از ان بآیت اربعة اشهر و عشرا منسوخ شد فَإِنْ

خرجن

خَرَجْنَ پس اگر بیرون روند از منزل شوهران بی آنکه کسی ایشانرا بیرون کند فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ پس گناهی نیست بر شما ای اولیای شوهران یا ای حکام شرع
فِيمَا فَعَلْنَ در انچه کنند آن زنان فِي أَنْفُسِهِنَّ در نفسهای خود از زینت و طلب شوهر مِنْ مَعْرُوفٍ از انچه موافق شرع باشد یعنی تطلب شوهر
و زینت بعد از انقضای عده وَاللَّهُ عَزِيزٌ و خدای غالبست و انتقام کشنده از هر که مخالفت حکم او کند حَكِيمٌ صواب کارست در انچه و بیاید از
مرویست که چون حق تعالی آیه متعه فرستاد بعضی مردمان بگمان انکه متعه دادن سنت باشد نه واجب ترک آن می کردند حق تعالی بجهة تاکید
حکم متعه تکرار ان فرمود وَلِلْمُطَلَّقَاتِ و مر زنان طلاق داده شده را که مس کرده شده باشد و فرض مهر کرده مَتَاعٌ متعه ایست که از آن
برخوردار شوند بِالْمَعْرُوفِ بطریق نیکوئی که ملاحظه احوال ثلث است از غنا و فقر و توسط حَقًّا واجب کردانید حق تعالی حکم را واجب
کردانیدنی عَلَى الْمُتَّقِينَ بر پرهیزکاران از شرک یعنی بر همه مسلمانان كَذَٰلِكَ همچنانکه احکام طلاق و عده بیان کرد يُبَيِّنُ اللَّهُ روشن می
کرداند خدای لَكُمْ برای شما آيَاتِهِ دلایل و احکام خود را که در معاش و معاد بآن محتاجند لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ شاید که شما عقول خود را
کار فرمائید در تفکر دران و قبول آن نمایید و چون حق تعالی درین آیه فرمود بیین ایته للناس در عقب آن بیان ایتی از آیات خود می فرماید
بقوله أَلَمْ تَرَ آیا ندیده بینده و نظر تعجب نکاه نمی کنید إِلَى الَّذِينَ خَرَجُوا بحال انانکه بیرون رفتند مِنْ دِيَارِهِمْ از منزلها و سراهای
خود وَهُمْ أُلُوفٌ و حال انکه ایشان چندین هزار بودند حَذَرَ الْمَوْتِ بجهت احتراز کردن از مرگ و اینها در وان بودند و از
قریه الهیت در حوالی واسط که بجهت انکه طاعون در میان ایشان واقع شده بود و اکثر ایشان جلای وطن کرده اختیار و آنها که از دیار خود
بدر رفتند بسلامت ماندند و یکی از ایشان فوت نشد و آنها که در شهر ماندند اغلب ایشان بمردند چون طاعون برطرف شد آنها که جلای
وطن کرده بودند بیامدند و در دیه خود ساکن گشتند همه اتفاق کردند که اگر بعد ازین طاعون عود کند جمله از شهر بیرون روند که آسیبی بر ایشان نرسد سال
دیگر طاعون عود کرد و همه آن ده که بقول اشهر چهل هزار بودند از ان ده بیرون رفتند بجهت حذر کردن از موت اجنبی میرفتند تا در وادی که دو کوه بود
فرود آمدند فَقَالَ لَهُمُ اللَّهُ پس گفت مر ایشانرا خدای یعنی فرشته بامر خدای ایشانرا گفت مُوتُوا بمیرید همه پس بمردند با چارپایان بجهت
شامت معصیت چون مدتی برین بگذشت همه گوشت و پوست ایشان خاک شد و از ایشان جز استخوان نماند ثُمَّ أَحْيَاهُمْ بعد از ان حق تعالی
زنده گردانید ایشانرا در وقتی که حزقیل بن بوزی که خلیفه سیوم موسی علیه السلام بود با قوم خود بران موضع گذر کرد و آن تودهای استخوان را
بدید توقف فرمود و در آنها تفکر کرد حق تعالی وحی کرد که ای حزقیل میخواهی که بتو آیتی بنمایم که مرده را چگونه زنده میگردانم گفت نعم یا رب خطاب آمد
که فلان کلمه بگوی تا ایشانرا زنده گردانم حزقیل چون آنرا بگفت استخوانها از یکدیگر جدا گشت و گوشت و پوست بر آنها ظاهر گشت و همه زنده شده
برخواستند و میگفتند سبحانک اللهم و بحمدک لا اله الا انت إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای لَذُو فَضْلٍ خداوند هر آینه تفضل و رحمت عَلَى النَّاسِ
بر همه مردمان چه مرده ها را زنده می کرداند تا از ان اعتبار گیرند و یقین شوند در حشر اجساد در روز معاد و این قصه را بر ایشان خواند تا از ان عبرت
گرفته و تحسر نکردند وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ و لیکن بیشتر مردمان همچنانکه می باید لَا يَشْكُرُونَ شکر آلهی نمی کنند و بانی کردند و بیا
این قصه دلیر کردانیدن مسلمانان است بر جهاد و ترغیب ایشان بران و توکل کردن بر قضای آلهی و لهذا در عقب این امر بقتال کرده و می فرماید
که وَقَاتِلُوا و کارزار کنید فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدای برای آشکارا کردن دین اسلام مدان بد دلی و ترس از مرگ چه فرار از موت فایده ندهد

چنانکه معلوم شد پس بدل تحری جهاد کنید در راه حق سبحانه وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ و بدانید که خدای تعالی سَمِيعٌ شنواست قول کسانی را که بعد رای
ناپسندیده از جهاد باز می ایستد عَلِيمٌ داناست به نیت مخالفان از جهاد و سابقان بآن و همه را بر وفق نیات سزا و جزا خواهد داد و بعد از
امر بجهاد که از اعمال بدنیه است ترغیب بندکان میکند باعمال مالیه بقوله مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ کیست آن کسانی که بخلوص نیت قرض دهد
خدای را یعنی بندکان درمانده را قرض دهد بقصد ثواب از خدا قَرْضًا حَسَنًا قرض دادنی نیکو که در وقت طلب قرض از و عذر نکوید و یا منت ننهد
و یا طلب طمع زیادتی عوض نکند در حدیث صحیح ثابت شده که بر در بهشت نوشته اند که ثواب قرض دادن هژده است و ثواب صدقه دادن ده
فَيُضَاعِفَهُ پس مضاعف کرداند خدای و زیاده بر زیاده سازد حق سبحانه او را قرض کننده بجهت آنکه هیچ کس قرض را عوض لازم است ثواب صدقه
نیز بر خدا لازم است که بصدقه دهنده رساند لَهُ برای او اجر آنرا أَضْعَافًا كَثِيرَةً زیادتیهای بسیار و عاصم فیضاعفه بنصب خوانده ار عیان
ثوری مرویست که چون آیه من جاء بالحسنة فله عشر امثالها نازل شد حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که رب زدنی امتی بار خدایا زیاده کن
برای امت من حق تعالی این آیت فرستاد که من ذا الذی یقرض الله قرضا حسنا فرمود که بار خدایا ثواب از ابیفزای حق تعالی آیتی فرستاد که
مثل الذین ینفقون اموالهم فی سبیل الله کمثل حبة فرمود که برین نیز زیاده کردان حق تعالی این آیت فرستاد که انما یوفی الصابرون اجرهم بغیر حساب
وَاللَّهُ يَقْبِضُ و خدای تنک می کند روزی را بر بعضی بر وفق حکمت وَيَبْسُطُ و کشاده می کرداند رزق را بر جمعی بر وفق مصلحت وَإِلَيْهِ بسوی
حق تعالی یعنی بپاداش او تُرْجَعُونَ باز کردانیده خواهید شد مرویست که بعد از نزول این آیت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله فرمود
که حق تعالی روز قیامت با بعضی بندکان کوید که ای بنده من از تو طعام خواستم ندادی و از تو آب طلبیدم اشباع کردی و از تو جامه طلبیدم ندادی
بنده کوید بار خدایا این کی بود و چکونه بود کوید فلان کرسنه من از تو طعام خواست ندادی و فلان برهنه از تو جامه خواست او را از ان محروم
کردانیدی قسم بجلال خود که امروز فضل از تو باز کیرم چنانکه تو از و باز کرفتی پس حق تعالی بید سایل را ید خود کفته تا معلوم شود که انچه بدرویش دهند
همان است که بحق سبحانه داده اند روایتست که حق تعالی ندا کرد بداود علیه السلام که ای داود اکر مرا در خانه خود یابی بمن چه کنی داود کفت
خداوندا مرا طاقت جواب تو نیست فرمود که درویشان نایب مناب من اند پس هرچه در حق من خواهی کنی درباره ایشان بجای آور و در حدیث
صحیح آمده که امام زین العابدین صلوات الله علیه دست خود در صدقه میبوسیدی انیزا و پرسیدند فرمود که دست صدقه دهنده واقع می شود
در دست خدا پیش از انکه در دست سایل واقع شود از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم مرویست که هر که چیزی بقرض بدهد برادر مومن
دهد حق تعالی بهر درمی بوزن کوه احد سیئات از نامه اعمال او محو کند و بدانکه حق تعالی ذکر جهاد فرمود و بیان انچه ممد و معاونست از قرض
و صدقه و در عقب آن بیان قصه می کند که مشهور است میان بنی اسرائیل متضمن تخویف است از ترک جهاد و مستلزم جد و جهد کردن درین باب و عدم
نقض و اهمال دران و می فرماید أَلَمْ تَرَ آیا ندیدی ای بنده یعنی ندیدی و دانستی و علم تو منتهی شد إِلَى الْمَلَإِ بسوی جمعی از اشراف ای و مهتر مِنْ
بَنِي إِسْرَائِيلَ از فرزندان یعقوب مِنْ بَعْدِ مُوسَى پس از وفات موسی إِذْ قَالُوا در وقتی که کفتند لِنَبِيٍّ لَهُمُ مر پیغمبر خود را و آن یوشع
بن نون بود و بقول اصح اشمویل که حق تعالی او را بعد الیسع به بنی اسرائیل فرستاد بر هر تقدیر کفتند باو که بحکم خدا ابْعَثْ لَنَا برانکیز از برای ما یعنی
تعین کن برای ما مَلِكًا پادشاهی تا با عانت او نُقَاتِلْ کارزار کنیم فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدای با جالوت که پادشاهی بغات

ظالم

۴۶ ظالم و کافر است و قوم او در غایت ظلم و کفر ند و ما با او بر نیاییم قَالَ کفت آن پیغمبر هَلْ عَسَيْتُمْ آیا هیچ شاید از شما متوقع باشد إِنْ كُتِبَ
اکر فرض کرده شود عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ بر شما کارزار کردن با دشمن دین أَلَّا تُقَاتِلُوا آنکه کارزار نکنید قَالُوا کفتند در جواب او که وَمَا لَنَا
و چیست ما را یعنی چه غرض باشد ما را أَلَّا نُقَاتِلَ آنکه مقاتله نکنیم فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدای وَقَدْ أُخْرِجْنَا مِنْ دِيَارِنَا و حال آنکه بیرون
شده ایم از دیار خود وَأَبْنَائِنَا و از پسران خود یعنی ما را مهجور ساخته اند چه جالوت و اعوان او پسران املک و روسای ایشان را چهارصد و چهل
تن بود ند و چندین کروه از منازل ایشان بیرون کرده و ازین جهت بنی اسرائیل در حرب مبالغه داشتند فَلَمَّا كُتِبَ پس آنهنگام که نوشته شد
و فرض کشت عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ بر ایشان کارزار کردن با دشمنان دین تَوَلَّوْا برکشتند و فرمان نبردند إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ مکر اندکی از ایشان
که سیصد و سیزده نفر بودند بعدد اهل بدر وَاللَّهُ عَلِيمٌ و خدای داناست بِالظَّالِمِينَ بستمکاران که از جهاد تخلف کردند و چون اشمویل
بر ایشان حجت کرفت حق تعالی ظرفی پر از روغن با عصائی بوی فرستاد و فرمود که هر که بمنزل تو آید و این روغن در ظرف بجوش در آید و آن
عصا با قامت او برابر باشد او پادشاه ایشان باشد اشمویل این سخن را بقوم رسانید و هر یک از بزرکان بنی اسرائیل بخانه او رود آغاز کرد
برای امتحان روغن بجوش نیامد و عصا با قامت ایشان برابر نشد تا روزی مردی سقا که شاول نام داشت بواسطه دراز قامتی او را طالوت
کفتندی بخانه اشمویل در آمد فی الحال روغن در جوش آمد و عصا با قامت او برابر آمد وَقَالَ لَهُمْ و کفت مر ایشان را یعنی بنی اسرائیل را نَبِيُّهُمْ
یعنی پیغمبر ایشان اشمویل إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای قَدْ بَعَثَ لَكُمْ بتحقیق که برانکیخت برای شما طَالُوتَ مَلِكًا طالوت را پادشاه
و فرمان فرمای او از فرزندان ابن یامین بن یعقوب بود قَالُوا کفتند در جواب او که أَنَّى يَكُونُ لَهُ الْمُلْكُ چکونه باشد و از کجا سزاوار
باشد طالوت را پادشاهی کردن عَلَيْنَا بر ما وَنَحْنُ أَحَقُّ و حال آنکه ما سزاوارتریم بِالْمُلْكِ بپادشاهی که از سبط یهودایم و پادشاهی از و
بوراثت داریم و با شرف و جاهیم پس ما سزاوارتر باشیم بپادشاهی مِنْهُ از طالوت که از سبط ابن یامین است و دران سبط نه نبوت و نه مملکت
و او با وجود این مردیست بی خزینه وَلَمْ يُؤْتَ و داده نشده است سَعَةً بسیاری و فراخی مِنَ الْمَالِ از مال و دنیا یعنی با آنکه وارث
ملک نیست و صاحب ملک و خزاین و مال نیست تا بجهت تجهیز لشکر و تسخیر مملکت خرج کند قَالَ کفت اشمویل إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ بدرستی که خدای
برکزید طالوت را عَلَيْكُمْ بر شما وَزَادَهُ و افزونی داد او را بَسْطَةً کشادی و بسیاری فِي الْعِلْمِ در دانش که سیاست و تدبیر
مملکت داری و حفظ عدالت میان رعیت بآنست و کویند مراد بعلم او دانش آدابست وَالْجِسْمِ و دیکر بیفزود او را در تن یعنی شکل
او را در کیفیت و کمیت با حسن وجهی بیاراست چه طالوت مردی نماینده و با جمال بود و یک سر و کردن از اهل زمان خود بلند تر بود
وَاللَّهُ و خدای يُؤْتِي مُلْكَهُ میدهد ملک خود را مَنْ يَشَاءُ هر کرا میخواهد و میداند که او را صلاحیت ملک داری هست وَاللَّهُ
وَاسِعٌ و خدای بسیار افضل است در دادن نظم اختیار بقبضه هر که اقتدار خواهد عَلِيمٌ و داناست باستحقاق کسی که او را بر می کزیند
القصه چون بنی اسرائیل این کلام را شنیدند بار دیکر چنانکه آداب ایشان بود از طریق لجاج در آمده کفتند طالوت را علامتی باید تا دلهار انقیاد
برداری و هواداری او رغبتی بدید آید اشمویل علیه السلام از خدا درخواست حق تعالی او را از علامت پادشاهی اعلام داد وَقَالَ لَهُمْ
نَبِيُّهُمْ کفت مر ایشان را پیغمبر ایشان إِنَّ آيَةَ مُلْكِهِ بدرستی که نشانه پادشاهی طالوت أَنْ يَأْتِيَكُمُ التَّابُوتُ

آنست که بیاید بشما را تابوت وآن صندوقی بود که صورتهای همه انبیا از آدم تا خاتم در انجا نقش کرده بود وآن تابوت از چوب شمشاد بود بطلا زینت

داده بود سه کز طول آن بود ودو کز عرض آن فِيهِ سَكِينَةٌ ودر انجا سکینه وآرامش مِنْ رَبِّكُمْ از نزد پروردگار شما یعنی چیزی که تسکین خاطر

شما دران باشد وکفته اند سکینه جانوری بود بمقدار کربه وروی ودو چشم داشت چون مشعل افروخته که کسی را قوت دیدن او نبود از امیر المؤمنین

علیه السلام منقولست که روی او مشابه روی آدمی بود ودو بال داشت در وقت کارزار از تابوت بیرون آمدی مانند بادی که سخت وزد بر روی دشمنان

جستی وایشانرا متفرق ساختی بنی اسرائیل همیشه این تابوت را در پیش صف لشکر میداشتندی وبجهت این خاطر ایشان مطمئن بودی در کارزار لهذا

اشمویل کفت که در تابوت طمانینه وآرامش قلبست وَبَقِيَّةٌ ودر و چیزی باقی مانده مِمَّا تَرَكَ از ان چیز که بکذاشته اند آنرا آلُ مُوسَىٰ

وَآلُ هَارُونَ واولاد موسی وهرون مراد انبیای بنی اسرائیل اند که ابنای عم موسی بودند وانچه از ایشان دران تابوت مانده نعلین وعصا

وجامهای موسی بود وعمامه هرون وپارهٔ ترنجبین که در تیه بدیشان باریده بود وریزهای الواح وقوم جالوت این تابوت را از بنی اسرائیل

کرفته بودند وببلاد خود برده وبهر موضع که آنرا داشتندی آفتی باهل آنموضع رسیدی در حوالی مزبله دفن کردندی حق تعالی فرمود که علامت

پادشاهی که بطالوت داد آنست که تَحْمِلُهُ الْمَلَائِكَةُ بردارند فرشتکان آن تابوت را از بلاد جالوت نزد شما آرند وکویند حق تعالی ادرا

بعد از موسی بآسمان فرستاد وبعد از ان بجهت علامت پادشاهی طالوت فرشتکانرا امر کرد تا اورا از زمین آوردند در حین نزول بنی اسرائیل

بان می نکریستند إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستی که در رسیدن تابوت لَآيَةً لَكُمْ هر آینه حجتیست بر صدق پیغمبر بپادشاهی طالوت

إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ اگر هستید شما باور آرندکان القصه بنی اسرائیل بعد از رسیدن تابوت حکم طالوت را اطاعت کردند وتهیه مقاتله جالوت

کرده از شهر ایشان بیرون آمدند ایشان بقول اشهر هشتاد هزار بودند جوانان با قوت وشوکت تمام متوجه جالوت شدند در آن موسم هوا بغایت کرم بود

فَلَمَّا فَصَلَ طَالُوتُ پس آن هنکام که جدا شد طالوت بفرمان اشمویل از شهر ایشان بِالْجُنُودِ با آن لشکر وسپاهیان ساخته وپرداخته قَالَ

کفت طالوت بامر اشمویل یا الهام ربانی که ای قوم إِنَّ اللَّهَ مُبْتَلِيكُمْ بدرستی که خدای تعالی آزماینده شماست یعنی با شما معامله آزمایندکان

خواهد کرد درین هوای کرم بِنَهَرٍ بجوئی از آب که میان اردن وفلسطین ظاهر شود تا مؤمن مطیع ومنافق عاصی را امتحان نماید فَمَنْ شَرِبَ مِنْهُ

پس هر که بیاشامد ازین جوی فَلَيْسَ مِنِّي پس نیست از من یعنی بمذهب من واز اتباع من نیست وَمَنْ لَمْ يَطْعَمْهُ وهر که نچشد آنرا فَإِنَّهُ مِنِّي پس بدرستی که

برادر منست وپیرو من آنکس است که آن آب را نخورد إِلَّا مَنِ اغْتَرَفَ مکر آنکس که بدست بردارد غُرْفَةً بِيَدِهِ یک کف آبرا بدست خود

آورده اند که حق تعالی بعلم کامل خود جوی آب در راه ایشان بدید آورد چون لشکر دران هوای کرم با تشنکی غالب بدان جوی رسیدند فَشَرِبُوا

مِنْهُ پس بیاشامیدند ازان زیاده از کف دست إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ مکر اندکی از ایشان که سیصد وسیزده بودند بروایتی چهار هزار که بیک کف

اکتفا کردند وهمه ازان سیراب شدند ومطهرهای ایشان از بقیه آبی که مانده بود در کف ایشان وآنانکه زیاده از کف آشامیدند لبهای ایشان سیاه

کشت وتشنکی بر ایشان غالب کشت وهرچند آب بیشتر خوردند تشنه تر شدند ودر کنار آب از لشکر باز ماندند واز شرف فتح ونصرت در نیافتند

فَلَمَّا جَاوَزَهُ پس آن هنکام که کذشتند ازان جوی هُوَ وَالَّذِينَ آمَنُوا او وآنانکه ایمان آورده بودند با وی وقول او را تصدیق کرده مَعَهُ

با او یعنی باتفاق او از آب بکذشتند قَالُوا کفتند با یکدیکر از مشاهدهٔ کثرت وقوت دشمن لَا طَاقَةَ لَنَا الْيَوْمَ نیست ما را توانائی امروز

بِجَالُوتَ وَجُنُودِهِ بجالوت ولشکریان او از بعضی علمای تاریخ مرویست که ازان لشکر هفتاد هزار از جوی بازکشت شدند وچهار هزار که کذشتند چون چشم

ایشان بر لشکر جالوت افتاد سه هزار وششصد وهفتاد وهفت کس از ایشان ترسان وبد دل شده وکفتند طاقت حرب جالوت نداریم قَالَ الَّذِينَ

يَظُنُّونَ وکفتند آنانکه یقین بودند یقین داشتند أَنَّهُمْ مُلَاقُو اللَّهِ که ایشان ملاقات کننده اند یعنی رسنده اند بجزای خدا که مثوبات عظیم است

واین جماعت که سیصد وسیزده تن بودند از لشکریان طالوت از روی یقین وخلوص اعتقاد کفتند كَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلِيلَةٍ بسیاری از کروه اندک

از مؤمنان غَلَبَتْ غالب شدند فِئَةً كَثِيرَةً بر کروه بسیار از اهل کفر وعصیان بِإِذْنِ اللَّهِ بعون نصرت ومددکاری خدای وَاللَّهُ مَعَ

الصَّابِرِينَ وخدا با صبرکنندکانست بتوفیق نصرت وَلَمَّا بَرَزُوا وآن هنکام که مؤمنان صادق الاخلاص ظاهر شدند بر دشمنان کارزار را

کردند لِجَالُوتَ وَجُنُودِهِ بر جالوت ولشکریان او قَالُوا کفتند از روی نیاز رَبَّنَا ای پروردکار ما أَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا فرو ریز بر ما شکیبائی یعنی

که صبر بسیار بر دلهای ما ریزان کردان وَثَبِّتْ أَقْدَامَنَا ونکاهدار بتوفیق وتایید خود قدمهای ما را در میان حرب وَانْصُرْنَا ویاری ده ما را

عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ بر کروه منکرویدکان فَهَزَمُوهُمْ پس درهم شکستند کافرانرا بِإِذْنِ اللَّهِ بفرمان خدای یعنی باعانت توفیق او وَقَتَلَ

دَاوُودُ جَالُوتَ وکشت داود بن ایشا جالوت را بسنک فلاخن که بر خود وی زد چنانکه خود در سرش شکسته شد ومغز سرش پریشان شد

ولشکر او تار ومار کشته شد وجالوت از اولاد عملیق بن عاد بود ومردی عظیم الجثه وشدید الشوکه بود وبجهت بیوسته که اسلحه که در بر او بود وزن هزار

رطل بود وخودی که بر سر داشت سیصد رطل بود القصه لشکر اسلام استیلای تمام یافتند وهمه کفار مغلوب ومنکوب شدند وطالوت چون بجهت

دلاوری داود را بدید دختر خود را بوی داد وانکشترین مملکت داری را در انکشت او کرد واورا بر تخت خود نشاند واو طریقهٔ عدل مرعی داشته

همه مردمان مطیع او شدند وَآتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ وداد او را خدای پادشاهی وَالْحِكْمَةَ وپیغمبری بار بور وَعَلَّمَهُ وبیاموزانید او را

مِمَّا يَشَاءُ از انچه خواست وآن علمیست که پیغمبرانرا بکار آید یعنی علم شریعت ویا مراد علم زره کریست که بی اعانت آتش از آهن میساخت ویاد انستن

زبان مرغان وسایر حیوانات یا علم الهام واصوات وَلَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ واکر نه آنکه باز داشت خدای بودی مردمان را بَعْضَهُمْ

بِبَعْضٍ برخی از ایشانرا به برخی یعنی اکر دفع کافران نکردی بسبب جهاد مجاهدان با ایشان لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ هر آینه تباه شدی زمین بظلم

کفر وغالب شدی کافران بر اهل اسلام وَلَٰكِنَّ اللَّهَ ذُو فَضْلٍ ولیکن خدای خداوند فضل ورحمتست عَلَى الْعَالَمِينَ بر عالمیان یعنی بر دنیا

واخرت تِلْكَ این قصه های مذکوره آيَاتُ اللَّهِ نشانهای قدرت خداوندست نَتْلُوهَا عَلَيْكَ میخوانیم آنرا بر تو یعنی جبرئیل آنرا بفرمان

ما بر تو میخواند بِالْحَقِّ براستی ودرستی ومطابق واقع که ارباب تواریخ اصلا دران شکی وشبهه ندارند وَإِنَّكَ وبدرستی که تو لَمِنَ

الْمُرْسَلِينَ هر آینه از پیغمبران فرستاده شده ای بر همه خلقان تِلْكَ الرُّسُلُ آن جماعت پیغمبران که قصهای ایشان کذشت فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ

افزونی دادیم برخی ایشانرا بمراتب خصایص وزیادتی قضایا عَلَىٰ بَعْضٍ بر بعضی دیکر از ایشان که در فضیلت بمرتبهٔ ایشان نرسیده

واکرچه همه در نبوت مساوی یکدیکر بودند پس تفصیل تفضیل میکند بقوله مِنْهُمْ یعنی ازین پیغمبران مَنْ كَلَّمَ اللَّهُ کسی بود که سخن کفت خدای

بوی مانند آدم وموسی ومحمد مصطفی صلی الله علیه وآله وَرَفَعَ بَعْضَهُمْ وبرداشت برخی را از ایشان دَرَجَاتٍ بپایهای بلند ومرتبهای ارجمند باتفاق

مراد حضرت سید عالم است صلی الله علیه وآله که مخصوص است بدعوت عام وحجج متکاثره ومعجزات مستمره وآیات متعاقبه وفضایل علیه وَآتَيْنَا وداديم ما

عیسی ابن مریم عیسی را که پسر مریم است البینات معجزهای روشن وهویدا چون شفا دادن کور و زنده کردانیدن مردکان و امثال آن
وایدناه وقوت دادیم او را بروح القدس بروح پاکیزه که جبرئیل در دو برد مید ولو شاء الله واکر خواستی خدا هدایت همه مردمان را
باکراه واجبار ما اقتتل الذین اختلاف نکردندی آنانکه من بعدهم از پس ایشان بودند من بعد ما جاءتهم البینات از پس آنکه آمد
بدیشان نشانهای روشن نبوت پیغمبران ولکن اختلفوا ولیکن اختلاف کردند بروجه اختیار بعضی بتوفیق براه راست افتادند و جمعی
بعناد در کمراهی ماندند فمنهم بعضی از ایشان من آمن کسی بود که بکروید بر کرویده اسلام اثبات ورزید ومنهم من کفر و بعضی از ایشان
کسی بود که کروید از جاده حق تعالی اعراض کرده این کنایتست از یهود و نصاری که بعد از موسی و عیسی از راه راست بکردیدند ولو شاء الله و اکر خواستی
خدای که ایشانرا ملجا سازد بایمان بر زور بر ایمان دارد ما اقتتلوا اختلاف نکردندی ولکن الله ولیکن خدای یفعل ما یرید می کند آنچه
را که میخواهد از مقتضیات حکمت و مصلحت که آن نهادن زمام اختیارست در قبضه اقتدار بزرکان و ملجا کردانیدن بایمان چه منافی می کند حکمت او تعالی
حق تعالی را که محض حکمت و عین مصلحت و ازین جهت ایشانرا بزور و اکراه برنداشت بلکه ایشانرا اختیار داد در روش راه حق و باطل بعد از آنکه وعید
فرموده بود بر راه باطل رفتن و وعده داده بود براه راست رفتن یا ایها الذین آمنوا ای کسانی که کرویده اید انفقوا انفاق کنید و بمستحقان
رسانید مما رزقناکم از آن چیزی که روزی کرده ایم شما را یعنی حقوق آنرا بمستحقان او و بدهید از زکوات و خمس و انفاق اهل عیال و غزاة و غیر آن
من قبل ان یاتی پیش از آنکه بیاید یوم روزی که از هول وی لست لا بیع فیه آنکه خرید و فروخت نباشد در آن تا کسی خود را از عذاب باز خرد
ولا خلة و نه دفع دوستی تا کسی را حمایت کند ولا شفاعة و نه درخواستی بوقت حلول عذاب والکافرون و ناکروندکان هم الظالمون
ایشانند ستمکاران که منع کنند حق خدا را از مستحق و چون حق ذکر فرمود آن همه اختلاف ایشان با پیغمبران در توحید و غیر آن در عقب آن ذکر وحدانیت خود
نمود که اصل اسلام است و فرمود که الله خدای سزای پرستش لا اله هیچ خدائی نیست در وجود بحقیقت الا هو مگر او که استحقاق عبادت
وی را ثابت است الحی القیوم زنده است و حیات ابدی که حیات همه اشیا بدوست و پاینده بر وجه دوام و بقا در ذات و صفات قایم
بتدبیر و حفظ مخلوقات این هر دو اسم بهترین نامهای خداست و لهذا بروایت صحیح وارد شده که بیشتر دعای رسول صلی الله علیه و آله این بود که یا حی یا قیوم
و ابو امامه نیز روایت کند بهتر و مهتر نام خدای که در سه سوره است یکی در سوره البقره الله لا اله الا هو الحی القیوم در خبر است که این هر سه اسم دافع جمیع
بلاهاست در سوره آل عمران الله لا اله الا هو الحی القیوم سیوم در سوره طه وعنت الوجوه للحی القیوم لا تاخذه سنة فرا نکیرد او را
مقدمه خواب ولا نوم و نه خواب که باطل شده خوابست مرویست که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که قوم موسی علیه السلام
او را کفتند که خدای ترا خواب باشد موسی مناجات کرد که بار خدایا تو بکفتار این جماعه عالمی خطاب آمد که ای موسی من ترا امشب کنم یکشبانه روز خواب
مکن موسی امر الهی را بتقدیم رسانید بعد از آن فرشته را فرستاد با دو شیشه تنک کفت خدای تعالی می فرماید که امشب این دو شیشه را در دست نکاه
دار تا روز موسی بحکم الهی آن شیشه ها را نکاه داشت و خود را ضبط میکرد تا خوابش نبرد عاقبت خواب بر او غلبه کرد و دستهایش بهم باز آمدند و شیشه
ها بر یکدیکر خورد و بشکست فی الحال جبرئیل آمد و کفت حق تعالی میفرماید که تو در خواب دو شیشه نکه نمیتوانی داشت اکر من بخسبم آسمان و زمین را که نکاه دارد
له ما فی السموات وما فی الارض مر او راست آنچه در آسمانهاست و آنچه در زمین است همه در قبضه قدرت اوست من ذا الذی کیست

آنکس

آنکس که یشفع درخواست کند از انبیا و ملایکه و غیر ایشان عنده نزد او کناه کاری را الا باذنه مکر بدستوری او که اجازه شفاعت دهد
مرویست که مشرکان میکفتند که بتان شفاعت کنند کان ما خواهند بود حق بجهت رد ایشان فرمود که هیچکس شفاعت مکر باذن الله تعالی یعلم
میداند خدای ما بین ایدیهم آنچه پیش اهل آسمان و زمین است از امور این جهان وما خلفهم و آنچه در پس ایشان خواهد بود از کارهای
آن جهان ولا یحیطون و فرا نرسند آفریدکان بشیء من علمه بچیزی از معلومات او الا بما شاء مکر آنچه او خواهد بدان عالم شوند و بدانند
وسع فرا رسنده است کرسیه کرسی او که زیر عرش است کویند مراد بکرسی علم است یعنی فرا کرفته است علم او السموات همه آسمانها و آنچه
در آنهاست والارض و تمام زمین و آنچه بر اوست قول اول از ابی جعفر و ابی عبد الله علیهما السلام مرویست و از عطا نقل است که پیغمبر
صلی الله علیه و آله فرمود که همه آسمانها نسبت بکرسی مانند حلقه ایست در بیابان او ولا یؤده و در رنج نیفکند او را و بر آن کران نیاید حفظهما
نکاه داشتن آسمان و زمین وهو العلی و او برتر از ضد و همتاست و متعالی از امثال و اشباه العظیم بزرکتر از وهم هاست
در نهایت بزرکواری چون این آیت شریفه مشتمل است بر احوال اسلام از توحید و عدل و علم و حیاة و اراده و غیر آن ازین جهت فضایل بسیار و خصایص
بیشمار در و مندرج است و مثوبات کثیره بر تلاوت آن مترتب و بیان این بر وجه تفصیل در منهج الصادقین مذکور است و درین مختصر ترجمه حدیثی چند
در باب مثوبات و خواص آن اکتفا میرود از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله مرویست که هر که دو آیت بخواند در وقت شبانکاه حق تعالی
سوره مؤمن — او را از جمیع بلاها و آفتها نکاه دارد تا وقتی که صبح طلوع کند و اکر در بامداد بخواند او را از آفتها و بلاها نکاه دارد تا بوقت شبانکاه و آن یکی آیت الکرسی
و دیکری اول سوره حم تا الیه المصیر و نیز فرمود که آیت الکرسی را در هیچ خانه نخوانند مکر که شیاطین تا سی روز از آن خانه دور شوند تا چهل روز از
سحر هیچ ساحری باهل آن خانه اثر نکند بعد از آن خطاب بامیر المؤمنین صلوات الله علیه کرده فرمود که یا علی تعلیم ده این آیت را بفرزندان خود و
بیاموز آنرا باهل خود و همسایهای خود حق تعالی هیچ آیتی بزرکتر ازین آیت فرو نفرستاد و نیز فرمود که عظیم تر آیتی در کلام مجید واقع آیة الکرسی
است هر که آنرا تلاوت کند حق تعالی دو فرشته بوی بفرستد تا عملهای نیکوی در نامه اعمال او بنویسند و عملهای بد او محو کنند تا روز دیکر
آن ساعت که آیت الکرسی خوانده و هر که در عقب هر نماز فریضه آنرا بخواند منع نکند او را از دخول بهشت یعنی بعد از مرک فی الحال بهشت رود
و هر که در محل رفتن بجامه خواب آیة الکرسی بخواند حق تعالی او را از همه آفتها و بلاها ایمن کرداند و همچنین همسایه او را و همسایه همسایه او را از بلاها
ایمن سازد و نیز فرموده که بهترین سورهای قرآن سوره البقره است و بهترین آیتهای سوره البقره آیة الکرسی است و جابر انصاری روایت کرده
که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که هر که آیة الکرسی بخواند در عقب هر فریضه هفت آسمان دریده شود تا آنکه حق تعالی
بلطف و رحمت خود در خواننده آن نظر فرماید و کناهان او را بیامرزد و بعد از آن فرشته با و فرستد تا عملهای نیک او را بنویسند و کردار
های بد او را محو کنند تا روز دیکر همین ساعت که آیت الکرسی خوانده باشد و هر مؤمنی که آیت الکرسی خوانده باشد و ثواب آنرا باهل کورستان بخشد
حق تعالی در قبر او و در قبر هر مؤمنی که از مشرق تا مغرب مرده باشد داخل سازد و قبرهای ایشانرا پر نور کرداند و قبور آنها را فراخ و کشاده کرداند
و از برای هر مؤمنی که مرده باشد درجه بلند کرداند برای خواننده آن شفاعت پیغمبر کرامت فرماید و بعدد هر حرفی از آیت الکرسی فرشته را
بیافریند که برای او تسبیح کند تا روز قیامت و نیز فرموده که آیت الکرسی عظیم ترین آیتهای قرآن است و آنرا زبان است که خدا را تسبیح و

و تقدیس میکند نزدیک ساق عرش و نیز از آنحضرت منقولست که هر که آیة الکرسی بخواند در عقب هر فریضه حق تعالی بذات خود متصدی قبض روح او شود
چنان باشد که با پیغمبران جهاد کرده باشد و در راه خدای شهید شده باشد عبد الله گفت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که آیت الکرسی عظیم است از هر چیزی
که حق تعالی آفریده و امام جعفر الصادق علیه السلام فرموده که چون آیة الکرسی فرود آمد سید عالم فرمود که آیتی فرود آمده از گنجهای عرش و هر بتی که
در مشرق و مغرب بود بروی در افتاد و ابلیس بترسید و قوم خود را گفت که امشب حادثهٔ عظیم واقع شد من بروم در مشرق و مغرب بگردم و ببینم که چه حادثه واقع
شده پس در همه اطراف عالم بگشت تا بمدینه رسید مردی را دید که گفت دی شب چه حادثه افتاده و کدام امر نازل گشته گفت حضرت رسالت پناه ما را خبر داد
که آیتی از گنجهای عرش خداست عظیم الشان نازل یافته و از هیبت آن بتهای عالم بروی در افتادند ابلیس نزد قوم خود آمد و خبر داد همه غمگین شدند و نیز از آن
حضرت منقول است که هر که آیت الکرسی بخواند در وقت بیرون آمدن از خانه حق تعالی هزار فرشته را بفرستد تا برای او استغفار کنند چون بخانه باز آید
و بخواند تنگدستی و درویشی از وی برود و نیز فرموده که آیة الکرسی پنجاه کلمه است و در هر کلمه پنجاه برکت است و از امام محمد باقر صلوات الله علیه مرویست که
هر که یکبار آیة الکرسی بخواند حق تعالی هزار مکروه از مکروهات دنیا از وی بگرداند و هزار مکروه از مکارهٔ آخرت از وی دور گرداند که کمترین مکارهٔ دنیا درویشی
باشد و کمترین مکارهٔ آخرت عذاب قبر و نیز در نقل آمده که هر که مداومت کند بر قرائت آیة الکرسی بعد از هر فریضه از فقر و درویشی در امان باشد و بخلایق محتاج
نباشد و حق تعالی از فضل کرم خود مال بسیار روزی دهد و در زندگی او فراخ گرداند از جای روزی بوی رساند که در خیال او نگذشته باشد و هر که در صبح و شام
بخواند از شر دزد و حرامی ایمن گردد و در امان حق تعالی باشد و از عذاب دوزخ محفوظ ماند و اسباب و اشیا او از سوختن ایمن گردد و از خواب پریشان
دیدن و از خواب ترسیدن ایمن شود و از آفت جنبندگان زمین چون مار و عقرب و غیران محفوظ ماند از همه آفات و بلیات ایمن شود و جن و انس ضرر با او
نتوانند رسانید اگر آنرا نوشته در مزارع دفن کنند از دزد و نقصان محفوظ ماند و برکت عظیم در آن پدید آید و اگر در آستانهٔ دکان دفن کنند رواج
و نفع بسیار دهد و اگر در آستانهٔ خانه نهند هرگز دزد در آن خانه نرود و اگر آنرا بسیار خواند پیش از موت منزل خود را در بهشت ببیند عبد الله بن عون روایت
کند که شب در خواب دیدم که قیامت ظاهر شده و هول و هیبت در دلها نشسته و خلایق را در صف بداشته اند و مرا بیاوردند و بموقف عرصات حاضر
کردند و حساب کردند و مرا بهشت بردند چون بهشت در آمدم قصرها و کوشکهای مزین عرض کردند و از جمال آن متحیر و حیران بماندم و مرا گفتند ردای قصر بشمار چون
شمردم پنجاه در بود پس گفتند خانهایش بشمار شمردم صد و پنجاه و پنج خانه بود مرا گفتند این همه از تست من از شادی آن از خواب بیدار شدم و خدا را شکر کردم
بعد از صبح نزد محمد بن سیرین رفتم که در تعبیر خواب کامل بود و این خواب را با وی گفتم گفت چنان می نماید که آیة الکرسی را بسیار میخوانی گفتم بلی تو از کجا دانستی
گفت از آنجا که آیة الکرسی پنجاه کلمه است و صد و پنجاه و پنج حرفست من چون این بشنیدم از حفظ علم او و مهارت در تعبیر قرآن تعجب کردم پس مرا گفت
ای عبد الله هر کس که آیة الکرسی بسیار خواند سکرات مرگ بر او آسان گردد و بیان باقی خواص این حواله بکتب دیگر است والله اعلم بالصواب والیه المرجع
والمآب آورده اند که مردی از انصار که او را ابو الحسن گفتندی دو پسر داشت جمعی از اهل تجارت از شام بمدینه آمدند و پسران او را بدین نصرانی ترغیب
کردند و ترسا ساختند و با آن جماعت متوجه شام شدند ابو الحسن بعد از این واقعه نزد رسول صلی الله علیه و آله آمد و گفت یا رسول کسی را بعقب ایشان بفرست و ایشان را
باز گردان و زجر فرمای ایشان را تا باسلام باز آیند حق تعالی این آیت فرستاد که لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ هیچ اکراه و اجباری نیست در قبول
کردن دین اسلام یعنی باکراه یهود و نصاری و مجوس را بر اسلام نباید داشت قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ بدرستی که روشن شده است راه راست مِنَ الْغَيِّ

از گمراهی کفر از ایمان و حق از باطل متمیز است چه بدلیلهای روشن ثابت گشته که ایمان راه راست که موصل است بسعادت ابدی و کفر گمراهی است
که کشنده است بشقاوت سرمدی چون این معنی بر هیچ احدی پوشیده نیست پس همه باختیار خود مبادرت خواهند کرد بایمان و بجهت طلب رسیدن بفلاح
و نجات احتیاج نخواهند داشت باکراه و اجبار گویند که این آیه مخصوص نیست باهل کتاب بلکه عام است و منسوخ شده بآیه جاهد الکفار والمنافقین واغلظ علیهم
فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ پس هر که کفر ورزد بشیطان یا بتان و هر چه آنرا پرستش میکنند جز از خدای چون اشجار و احجار و حیوانات و ملایکه و یا هر که گمره دارد بانچه
مخالف دین خداست وَيُؤْمِنْ بِاللَّهِ بگرود بخدای یعنی بتوحید او و تصدیق نماید برسولان فَقَدِ اسْتَمْسَكَ پس تحقیق که چنگ زده بِالْعُرْوَةِ
الْوُثْقَىٰ بدستاویز بند محکم که اگر بتیغ بند دست او را ببری لَا انْفِصَامَ لَهَا هیچ انقطاع نباشد او را مراد از تمسک بچاست بطریق نظر صحیح که آن ایمان است
و تبعیت احکام یعنی همچنانکه کسی متمسک شده باشد ببند محکم منقطع نمیشود و بچاه هلاکت نمی افتد و همچنین کسی که بایمان تمسک جست بهاویه ضلالت نمی افتد
وَاللَّهُ سَمِيعٌ و خدای شنواست قول کسی را که متوسل بعروة الوثقی ایمان شده عَلِيمٌ داناست بنیت خالص اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا
خدای دوست و یار کسانی است که گرویده اند بوحدانیت وی و تصدیق کرده جمیع امر او و نواهی او را و متولی کار ایشانست در راه نمودن بصراط
مستقیم که موصل است بجنات النعیم يُخْرِجُهُمْ بیرون می آورد ایشانرا بهدایت و توفیق مِنَ الظُّلُمَاتِ از تاریکیهای کفر و ضلالت
و اتباع هوا و وساوس إِلَى النُّورِ بروشنی ایمان که هدایت بایمان وَالَّذِينَ كَفَرُوا و آنانکه حق را پوشیدند یعنی طریق و اینجا مراد
جمیع کفارند أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ دوستان ایشان شیاطین اند و سایر اهل اضلال و اغوا يُخْرِجُونَهُمْ بیرون می آرند
این شیاطین یعنی میخوانند کافران را مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ از روشنی نور بسوی تاریکیهای کفر أُولَٰئِكَ آن کافران با شیاطین خود
أَصْحَابُ النَّارِ ملازمان آتش دوزخند هُمْ فِيهَا ایشان در آن آتش دوزخ خَالِدُونَ جاوید مانندگانند بعد از آن بجهت
تسلی خاطر خطیر حضرت نبوی ذکر ابراهیم علیه السلام و نمرود می فرماید بقوله أَلَمْ تَرَ آیا ندیدی بر وجه تعجب و بنظر بصیرت نظر نکردی إِلَى
الَّذِي بسوی آنکسی که از روی عناد حَاجَّ إِبْرَاهِيمَ حجت جست و مخاصمه کرد با ابراهیم فِي رَبِّهِ در دین خدای یا در وحدانیت پروردگار
و این مجادلت خیرات أَنْ آتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ بجهت غرور او بود که داده بود خدای او را پادشاهی مغرور شدن او بپادشاهی او را بر مجادلت و خصومت
داشت إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ در وقتی که گفت او را ابراهیم رَبِّيَ الَّذِي پروردگار من آنکس است که از روی قدرت يُحْيِي زنده میکرداند یعنی
از عدم بوجود می آورد وَيُمِيتُ و می میراند از منزل لقا ببادیهٔ فنا می برد قَالَ گفت نمرود در جواب او که أَنَا أُحْيِي من زنده میکنم بعفو از
از قتل وَأُمِيتُ و می میرانم بقتل پس زندانی که واجب القتل بود طلب کرد او را و آزاد کرد گفت اینکه مرده را زنده می گردانم دیگری را بی
گناه بود بقتل رسانید گفت اینکه زنده را می میرانم اعتقاد آن مرتد طاغی آن بود که زنده گردانیدن بعفوست و میرانیدن بقتل نمیدانست
که زنده گردانیدن و میرانیدن فعل خداست که او آفریننده موت و حیاتست بر حضار مجلس تلبیس میکرد لاجرم ابراهیم بحجتی روشن تر انتقال نمود
قَالَ إِبْرَاهِيمُ گفت ابراهیم فَإِنَّ اللَّهَ پس بدرستی که خدای يَأْتِي بِالشَّمْسِ می آرد آفتاب را هر روز مِنَ الْمَشْرِقِ از آفاق شرقی که محل
طلوع است فَأْتِ بِهَا پس بیار تو آنرا مِنَ الْمَغْرِبِ از موضع غربی که محل فرو رفتن است فَبُهِتَ الَّذِي كَفَرَ پس مبهوت و حیران گشت
آنکس که کافر بود یعنی نمرود و حجت او منقطع گشت شوانست که در برابر کلام ابراهیم سخن گوید وَاللَّهُ لَا يَهْدِي و خدای راه نماید بطریق حجت و ارد

القوم الظالمین گروه ستمکاران را او کالذی یا مانند بدیده بصیرت مثل آن کس را که او مر علی قریة بگذشت بر دیهی مراد ازین کس عزیر
است حیات که تورات را حفظ داشت از اکابر و اشراف بود وهی خاویة در حالتی که آن دیه افتاده بود علی عروشها بر سقفهای خود یعنی
خراب و پاره انجیر در سله کرده و پاره شیره عنب داشت چون خرابی بیت المقدس را بدید و مردها آنرا مشاهده کرد از روی تعجب نه بر وجه انکار قال
گفت انی یحیی چگونه و بر چه وجه زنده گرداند هذه الله این دیه را خدای یعنی چگونه اهل آنرا زنده سازد بعد موتها پس از مردن اهل آن فا
ماته الله پس بمیرانید او را حق تعالی مائة عام صد سال و خر او نیز بمرد تا مدت صد سال او را و خر او را چنان مرده بگذاشت ثم بعثه بعد از ان زنده کرد
او را و خر او را بهمان صورت و شکل که اول بودند و گویند که او را بهنگام چاشت بمیرانید و در ان روز که زنده شد هنوز آفتاب غروب نکرده بود پس فرشته بحکم
خدای تعالی در وقتی که عزیر زنده شد و چشم خود می مالید قال گفت او را که اینجا کم لبثت چند وقت که درنگ کردی قال گفت عزیر لبثت یوما
درنگ کرده ام اینجا روزی و چون بنگریست دید که هنوز آفتاب بود گفت او بعض یوم بلکه درنگ کرده ام پاره از روز قال گفت آن فرشته نه
چنان است که تو گمان برده بل لبثت بلکه درنگ کرده اینجا مائة عام صد سال یعنی درین صد سال مرده بودی عزیر در نگریست اوضاع آن موضع بر طرزی
دیگر یافت تعجب او زیاده شد دیگر باره آن فرشته او را گفت که فانظر پس نگاه کن الی طعامک بسوی طعام خود یعنی انجیر که در سله نهاده بودی و شرابک
و بنگر بشراب خود یعنی شیره انگور که در خیک ریخته بودی لم یتسنه که هیچ متغیر نشده هیچکدام ازین دو وانظر الی حمارک و دیگر در نگر بسوی دراز گوش
خود که همین استخوانها مانده و باقی اجزای آن متفرق گشته ولنجعلک و ما این کار کردیم یعنی ترا و مرکب ترا بعد از مرگ بصد سال زنده گردانیدیم
تا بگردانیم ترا آیة نشانه للناس برای مردمانی که در حشر ابدان شک دارند وانظر الی العظام و نظر کن بسوی استخوانهای دراز گوش خود تا به بینی
که بقدرت کامله کیف ننشزها چگونه آنرا بعضی بر بالای بعضی مرکب میسازیم و از زمین برداشته بر بالای یکدیگر وصل میکنیم و بهم می نشانیم ثم نکسوها
پس می پوشیم آن استخوانها را لحما گوشتی عزیر در استخوان بنگریست ندائی شنید که ای گوشت و پوست ریخته و اجزای متفرق گشته جمع شوید بقدرت کامله
ربانی اجزای آن دراز گوش مجتمع شده صورت بدن دراز گوش ظاهر گشت و جان بجسدش در آمد فی الحال زنده شد و برجست و نعره زدن گرفت فلما تبین
له پس آن هنگام که روشن شد عزیر را نشانهای قدرت حق تعالی از زنده کردن مردگان گفت بطریق معاینه و آنرا بالعینه مشاهده کرد قال گفت که اعلم
میدانم حالا بعیان چنانچه دانسته بودم قبل ازین باستدلال و بیان ان الله علی کل شیء قدیر آنکه خدای تعالی بر همه چیزها از زنده گردانیدن
و میرانیدن و غیر آن تواناست از ابن عباس مرویست که چون عزیر بر دراز گوش خود نشست و بدیه خود مراجعت کرد دیوارهای خانه برخلاف عادت
دید پس بدر سرای خود آمد و در بزد و در خانه او کنیزی بود که در حین رفتن او بیست ساله بود و در حین معاودت او صد و بیست ساله شده بود و نابینا شده
آواز داد و گفت کیست که در میزند وی جواب داد که این سرای عزیر است گفت آری و بگریست و گفت ای مرد تو چه کسی که عزیر را می شناسی با آنکه صد سال شد
که گم شده و او را کسی نام نمیبرد گفت منم عزیر حق تعالی مرا صد سال بمیرانید اکنون مرا زنده کرد گفت بهمان شکل و شمایل که اول داشتم عجوزه گفت علامتی درین
باب بنما تا صدق قول تو بر من روشن گردد عزیر دعا کرد تا هر دو چشم او روشن شد چون چشم گشاد و هیئت و صفات عزیر را بدید بشناخت و گفت
گواهی میدهم که تو عزیری پس نزد بنی اسرائیل آمد و ایشان را ازین صورت خبر داد ایشان تعجب کرده و بشناختند مبالغه نمودند تا عزیر آمد پسرش که صد و هجده ساله شده
بود پیر گشته گفت عزیر را خالی بود از هر دو کتف چون ستاره درخشان آنرا ببین نمای عزیر جامه برداشت چون آن خال را بدید لازم شد که پدر اوست بنی اسرائیل

گفتند

۵ گفتند که وقتی که بخت نصر همه تورات جمع کرده و بسوخت و هیچ نسخه از ان نماند حق تعالی فرشته را با ظرفی از آب نزد عزیر فرستاد و گفت این را بیاشام
چون بیاشامید تورات تمام حفظ او شده بود حق تعالی آنرا معجزه او گردانیده بود و اکنون در میان ما یک تورات مانده است که یکی از پدران ما آنرا از بخت نصر
پنهان کرده بود اگر تو عزیری تورات را از ظهر قلب بخوان تا ما آنرا با این تورات مطابق سازیم اگر موافق باشد تو عزیر باشی و چون چنین کردند یک حرف زیاد
و کم نگشت پس همه دانستند که او عزیر است از امیر المؤمنین صلوات الله علیه مرویست که وقتی که عزیر از میان قوم خود بیرون رفت پنجاه ساله بود و زن او
حامله بود چون حق تعالی او را زنده ساخت و باهل خود مراجعت کرد پسرش صد ساله بود و خودش پنجاه ساله و نیز بجهت اظهار قدرت کامله خود می فرماید که و
اذ قال ابراهیم و وقتی که گفت ابراهیم رب ارنی ای پروردگار من بنمای مرا کیف تحیی الموتی چگونه زنده میگردانی مردگان را قال گفت خدای تعالی
او لم تؤمن آیا تو ایمان نیاورده باین که مرده را زنده می کنم و قادر بر اعاده مردگانم حق تعالی با آنکه عالم بود که ابراهیم مستغنی است بآن اما در مقابل این
کلام گفت تا جواب او سامعان غرض او معلوم کنند و جواب او این بود که قال بلی گفت آری ایمان دارم و بکمال قدرت تو گرویده ام ولکن
ولیکن این سؤال کردم لیطمئن قلبی تا آرام و ساکن شود دل من بمعاینه آن یعنی علم الیقین و عین الیقین جمع شود و معاینه آن موجب مزید
و انکشاف شود قال گفت خدای تعالی که اگر مشاهده و معاینه این حال آرزو داری فخذ پس فراگیر اربعة من الطیر چهار عدد از مرغان
و آن کبوتر و خروس و زاغ و طاووس بود فصرهن پس میل کرده و ضم کن الیک بسوی خود یعنی هر یک آنرا بدست گیر و در صورت و شکل
نیکو بنگر و صفات و بنیه هر یک را بنظر خود باز بین تا بعد از زنده شدن بر تو مشتبه نشوند بعد از آنکه آنها را پاره پاره کرده باشی مجتمع ساز اجزاء
ابدان آنها را و سرهای ایشان را بدست خود نگاه دار ثم اجعل بعد از ان وضع کن علی کل جبل بر هر کوهی که ممکن باشد که بر رو توانی نهاد
منهن از ان مرغان در هم کوفته و مخلوط ساخته جزءا پاره را ثم ادعهن پس بخوان این مرغان را بنامهای ایشان تا باذن خدای اجابت نموده
یأتینک بیایند بسوی تو و بشتابند سعیا شتافتنی در آمدن یا پریدن واعلم بدان بر وجه معاینه ان الله که خدای تعالی عزیز غالبست
و عاجز نیست از آنچه اراده کند حکیم و محکم کار است در هرچه میسازد القصه ابراهیم علیه السلام مرغان را بکشت و همه اجزای آنها را پاره پاره کرده و با
یکدیگر بر آمیخت و گفته اند که در هاون بکوفت و منقسم کرده و بر چهار کوه نهاد و سرهای ایشان را بدست گرفته آواز داد که ای کبوتر و ای طاووس و ای زاغ
و ای خروس بیائید بجانب سرهای خود پس بفرمان خدا اجزای هر یک از دیگری جدا شد و با یکدیگر بپیوستند و بدنهای ایشان درست شد و بر زمین
دویدند آورده اند که ابراهیم بجهت امتحان سر مرغی پیش مرغی دیگر نهاد و تن او از و دوری شد چون بر بدن خود شان نهادی بهم پیوسته شدند و بپاد
دویدن کردند چون حق تعالی درین آیه دیگر توحید خود بیان معجزات داله بر صدق انبیا بعد از ان ترغیب بندگان بر معاونت بر جهاد با اهل کفر
که منکر توحید رسول او بودند و بود که مثل الذین مثل نفقه کردن کسانی که بی شائبه غرض دنیوی ینفقون صرف می نمایند اموالهم
مالهای خود را فی سبیل الله در راه خدای بر غازیان و مجاهدان دین یا در همه ابواب خیر و این قول اکثر است و منقول از ابی عبدالله علیه السلام است
که نفقه کردن این منفقان کمثل حبة چون دانه ایست که افکنده باشد در زیر زمین انبتت برویانید آن دانه سبع سنابل
هفت خوشه را باین نوع که هفت شاخ از اصل او بیرون آمده و بر هر شاخی خوشه بود فی کل سنبلة در هر خوشه مائة حبة صد دانه که یکی را هفتصد
حاصل شده باشد والله یضاعف و خدای زیاده میگرداند این هفتصد را بهفت هزار و بیشتر لمن یشاء برای هر که خواهد از نفقه کنندگان

بفضل و رحمت بر وجه حکمت و مصلحت خود وَاللّٰهُ وَاسِعٌ و خدای بسیار بخشش است که یکی را هفتصد زیاده میدهد و مکث میشود برادا که تفضیل
می نماید عَلِيمٌ داناست بر نیات منفقان و قدر انفاق ایشان از ضحاک مرویست که در دنیا یکی را هفتصد میدهد و در آخرت یکی را دو هزار
در خبر صحیح آمده که روزی امیر المؤمنین علی علیه الصلوات والسلام در حجره فاطمه علیها السلام در آمد او را دید که امام حسن و امام حسین می خوابانند و ایشان
از غایت گرسنگی بخواب نمیروند فاطمه گفت یا ابن عم اینها بجهت گرسنگی نمی خوابند چه سه روز است که طعام نخورده اند امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب
علیه السلام از خانه بیرون آمد و نزد عبد الرحمن عوف رفت تا یکدینار قرض کند عبد الرحمن کیسه ای که در دو صد دینار سرخ بود بیرون آورد و گفت این را
از من برسم هدیه قبول فرما بدون عوض گفت نپسندم و قبول نکنم که از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که دست دهنده از دست گیرنده بهتر بود و دوست
نمی خواهم که کسی را بر من دستی و منتی بود ولیکن یکدینار قرض بمن ده که رسول صلی الله فرموده که ثواب این دو هات و ثواب قرض هژده پس یکدینار از او قرض
کرد و متوجه بازار شد تا از برای اولاد امجاد چیزی خرد مقداد اسود را دید که بر سر راه نشسته گفت ای مقداد درین هوای گرم چرا از خانه
بیرون آمده و بخیس موضعی نشسته گفت چهار روز است که طعام بوجود من نرفته و نزدیک هلاک رسیده ام و بی طاقت شده ام و از منزل بیرون
آمده ام تا باشد که چیزی بهم رسد که بآن سد رمق من شود امیر المؤمنین علیه السلام آن یکدینار را باو داد و گفت تو بدین سزاوارتری از ما که سه روز است
که طعام نیافته ایم و تو چهار روز مقداد آنرا بستد و امیر المؤمنین بمسجد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم آمد و از حق تعالی این آیت در شان او نازل گشت
که وَيُؤْثِرُونَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ یعنی با آنکه خود در نهایت احتیاج و فاقه اند غیر خود را بر خود اختیار میکنند در روز دیگر امیر المؤمنین علی علیه السلام
بر در مسجد نشسته بود و دید که اعرابی بر ناقه نشسته نزد وی آمد و کیسه بزرگ باو داد و گفت این از ایشان که از آن تواست و فی الحال ناپدا شد حضرت
آنرا برداشت و نزد حضرت رسول آمد و صورت واقعه را بیان فرمود رسول صلی الله علیه و آله و سلم سر کیسه را گشاد در آنجا هفتصد دینار زر سرخ بود فرمود
که یا علی آن اعرابی را شناختی گفت نه یا رسول الله فرمود که آن جبرئیل بود حق تعالی او را امر کرد تا گنجی از گنجهای زمین برداشت و بتو داد در عوض آن
یکدینار که بمقداد دادی و این عوض دنیا بود که بتو داد و در آخرت بعوض او چندان نعمت بتو دهد که هیچ چشم ندیده باشد و هیچ گوش نشنیده باشد
و در خاطر هیچکس نگذشته باشد امیر المؤمنین فرمود که صدق الله جلت عظمته حیث قال الذین ینفقون الایه پس از آنجا یکدینار بعبد الرحمن عوف رد نمود
داد و باقی بر اهل بیت و فقرای مهاجر و انصار نفقه فرمود وَالَّذِينَ يُنْفِقُونَ آنکسانی که نفقه می کنند أَمْوَالَهُمْ مالهای خود را فِي
سَبِيلِ اللّٰهِ در جهاد یا سایر خیرات ثُمَّ لَا يُتْبِعُونَ پس از پی در نمی آرند مَا أَنْفَقُوا آنچیزی را که نفقه میکنند مَنًّا منتی یعنی در صدقه
دادن منتی بر کسی ننهند وَلَا أَذًى و نه آزاری یعنی درویش و فقیری را نزد آن صدقه نرنجانند بقول درشت و فعل مانند روی ترش کردن و
اظهار کراهت کردن لَهُمْ مر ایشانراست أَجْرُهُمْ مزد صدقه ایشان عِنْدَ رَبِّهِمْ نزد پروردگار ایشان وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ
و ترسی نیست مر ایشانرا از کم شدن مزد وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ و نیست که ایشان اندوهگین شوند از فوت ثواب مرویست از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
که منت منهید در صدقه که بامنت نهنده صدقه حق تعالی سخن نکند و بنظر رحمت در و ننگرد و او را ثواب نرسد و از جمله منت نهادن چشم داشتن ثنا و دعاست
از فقیر و متصدق علیه و لهذا حضرت عزت در شان امیر المؤمنین و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام در حینی که تصدق کردند بمسکین و یتیم و اسیر بر سبیل حکایت
از قول ایشان خبر میدهد که لا نرید منکم جزاء ولا شکورا و بعد از آن بجهت تاکید این معنی میفرماید که قَوْلٌ مَعْرُوفٌ سخن نیکو مر درویش را یعنی رد درویش بقول

جمیل وَمَغْفِرَةٌ و درگذشتن از درشتی سخن با سایل و عفو کردن از الحاح و ابرام خَيْرٌ بهتر است مِنْ صَدَقَةٍ از صدقه کردن بسایل که ٥١
يَتْبَعُهَا از پی در آید آنرا أَذًى رنجی و آزاری از سرزنش و غیر آن زیرا که صاحب این صدقه محروم است از ثنای جمیل در دنیا و ثواب و اجر جزیل
در عقبی و قول معروف و عفو از سایل موجب ثنای دنیوی و اجر اخرویست وَاللّٰهُ غَنِيٌّ و خدای بی نیاز است از صدقه آنها که آمیخته سازند بمنت و آزار
حَلِيمٌ بردبار که تعجیل نکند در عقوبت منت و آزار رساننده و در خبر است که امیر المؤمنین علیه السلام و خضر بهم رسیدند امیر المؤمنین علیه السلام خضر
را گفت که سخنی از حکمت بگوی تا از تو یادگیرم گفت چه نیکوست شفقت و مرحمت توانگران بر درویشان بجهت رغبت در ثواب خدای امیر المؤمنین علیه السلام
گفت دانی که نیکوتر از این چه باشد گفت نه فرمود که تکبر و استغنای درویشان است بر توانگران بجهت اعتماد بر خدای و منت کشیدن از ایشان
و بعد از خبر ... از قبح منت و اذیت تصریح می فرماید بنهی از آن بقوله يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه گرویدگان لَا تُبْطِلُوا باطل
نکنید و تباه مسازید صَدَقَاتِكُمْ مزد صدقهای خود را بِالْمَنِّ بمنت نهادن بر درویش چه این منافی قربت پس ثواب بران مترتب
نشود وَالْأَذَىٰ و دیگر بیت و نابود مکردانید صدقهای خود را بایذا یعنی برنج رسانیدن بدرویشان چه این نیز منافی اخلاص است و عدم
و عدم ترتب ثواب بران از پیغمبر صلی الله علیه و سلم مرویست که اگر قدرت ندارید که مردم را بمال خود یاری نمائید و ایشان را از تنگی معیشت بیرون
آرید یاری کنید بحسن خلق با ایشان سلوک کنید چون منت و اذیت منافی اخلاص است از جهت ایشان بریا تشبیه می فرماید که منافی قربت و اخلاص
است و میگوید که نفقه خود را بمنت و آزار باطل سازید كَالَّذِي مانند باطل کردن آن کسی که از طریق اخلاص در گذشته و تهمه و نفاق متهم
گشته يُنْفِقُ مَالَهُ نفقه می کند سال یعنی مال خود را رِئَاءَ النَّاسِ برای نمودن بمردمان نه برای رضای یزدان وَلَا يُؤْمِنُ و
و منکر بود بِاللّٰهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ بخدا و بروز قیامت که اگر بخدا گرویده بودی صدقه برای آن دادی نه بروی ریا اگر بقیامت اعتقاد داشتی
صدقه برای زاد خود دادی فَمَثَلُهُ پس نمود این ریاکار و منافق كَمَثَلِ صَفْوَانٍ همچون نمود سنگ خاره و الماس است که
عَلَيْهِ تُرَابٌ بران سنگ خاره خاکی خشک است فَأَصَابَهُ پس رسیده باشد بدان سنگ وَابِلٌ باران بزرگ قطره فَتَرَكَهُ
پس بسته باشد آن خاک را از او و بگذاشته باشد آنرا صَلْدًا سنگ خالی پاک از گرد و خاک صفوان مثل منافق است و خاک بران سنگ مثل نفقهای
او که بریا کرده و چون قطرات باران از عذاب از سحاب حباب ربانی ریزان گردد آثار آن نفقها محو شده سنگی بی حاصل بماند و تمامی اعمال
اهل ریا همین حال دارد لَا يَقْدِرُونَ قادر نباشند این نفقه کنندگان ریاکار عَلَىٰ شَيْءٍ بر ثواب چیزی مِمَّا كَسَبُوا از آنچه کسب
کرده باشند یعنی تصدق نموده باشند بریا مراد آنست که بآن ریا و صدقه منتفع نشوند بران ثواب نیابند در روز قیامت وَاللّٰهُ لَا يَهْدِي
و خدای راه ننماید بخیر و رشاد الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ گروه ناگرویدگان را یعنی لطف نماید بدیشان بر وجه اجبار یا باکراه کسب طاعت کنند
چه این منافی حکمت ابن عباس از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده که روز قیامت حق تعالی ندا کند که من قبول نکنم
کرداری را که با غرضی از اغراض دنیا آمیخته شده باشد و از امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب علیه السلام مرویست که حضرت عزت فرمود که
هر که عملی کند بریا برای من که غیر مرا در آن شریک سازد من آنرا او گذارم برای شریک وَمَثَلُ الَّذِينَ و مثل نفقه آنانکه باعتقاد و اخلاص
يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمُ و انفاق میکنند مالهای خود را بدرویشان ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللّٰهِ برای طلب رضای خدا وَتَثْبِيتًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ

بجهت ثابت گردانیدن بعضی از نفسهای خود را بر ایمان چه مال شقیق روح است پس هرکه بذل مال خود کند برای خود تثبیت و بعض
النفس خود کرده و هرکه بذل مال و روح کند تثبیت همه نفس کرده گویند که مراد تثبیت قصد یقینی است باسلام و تحقیق جزا یعنی بجهت تصدیق ایشان
باسلام و قوت یقین و بصیرت بآن و محقق دانستن جزا و پاداش صادر شدن بر انفاق نفسهای ایشان و مثل نفقه ایشان در نمود کمثل
جنة مانند بوستانی است که واقع شده باشد بربوة اصابها که تاب آفتاب زودتر بوی رسد و بادهای خنک بر درختان او بیشتر وزد
و بابر نزدیکتر باشد و از آفت ارض دورتر و بجهت این میوه او در حسن و منظر و نمود بمرتبه کمال باشد و این بوستان پر میوه وابل
باران بزرگ قطره فآتت پس بدهد و بار آورد اکلها میوه خود ضعفین در حالتی که دو برابر باشد یعنی در یکسال چندان میوه دهد
که زمینهای دیگر بدو سال دهند فان لم یصبها پس اگر نرسیده باشد بان باغ وابل باران بزرگ قطره فطل پس بدو برسد باران ضعیف
که این قدر نیز کافی است از برای رویانیدن آن پس مراد آنست که نفقات این جماعت پاکیزه و پانمود است نزد خدای و هیچ حال ضایع نمیشود
اگرچه متفاوت باشد در کم و بیش باعتبار انچه تقسیم شود با و از زیادتی مثوبت بر سبیل تفضیل و مکافات مثوبت نفقه بر طریق عدل والله
بما تعملون بصیر و خدای بدانچه شما میکنید بر وجه اخلاص یا از روی ریا بصیر و بیناست و مناسب هریک جزا خواهد داد بار سر رشته
کلام را جانب ریاکار کشیده بر وجه تهدید می فرماید که ایود احدکم آیا دوست میدارد یکی از شما مراد انکارست یعنی دوست نمیدارد
یکی از شما ان تکون له آنکه باشد مر او را جنة من نخیل بوستانی از درختان خرما و اعناب و انگور یعنی باغی مشتمل بر این اشجار تجری
من تحتها الانهار له میرود از زیر درختان جویهای آب مر آنکس را باشد که صاحب باغست فیها در ان بوستان من کل الثمرات
از همه انواع میوه ها نه همین خرما و انگور واصابه الکبر و حال آنکه رسیده باشد صاحب باغ پیری و بزرگسالی و از همه کارها باز مانده
و عاجز گشته باشد و له ذریة مر او را باشد درین پیری فرزندان ضعفاء که خورد و ناتوان باشند و قادر بر کسب نباشند و معیشت
او و همه فرزندان او همین بوستان باشد فاصابها اعصار پس برسد بدین بوستان پر میوه گرد و بادی سخت فیه نار که در ان آتشی
باشد این چنین باد را سموم گویند فاحترقت پس بسوزد بسبب آن سموم و صاحب باغ متحیر شده و مهموم شود در کار خود و فرو ماند عرض تمثیل
حال کسی ست که اعمال نیکو کرده باشد آنرا بریا و ایذا که مبطل آنست آمیخته باشد بحال کسی که باغی پر از میوه داشته باشد که سبب معیشت او همین باغ باشد
پس سموم بران وزد و همه را نابود سازد و هیچ نفع بران ترتب نیابد یعنی چنانکه آن باغ با وجود احتیاج بآن زوال پذیر شود و صاحب آن
بر فوت آن حسرت خورد ریاکار نیز در روز قیامت که محل شدت احتیاجست نفع از عمل خود نیابد و حسرت خورد کذلک همچون بیانی که
در باب صدقه و جهاد کرده شد یبین الله بیان می کند خدای لکم الآیات برای شما نشانهای الطاف و احسان خود را
لعلکم تتفکرون شاید که شما در ان تفکر کنید و از ان عبرت گیرید در عبادت و عمل نیکو غیری را شریک او مسازید یا ایها الذین
آمنوا ای گروه گرویدگان انفقوا نفقه کنید در راه خدای من طیبات ما کسبتم از پاکیزه ها آنچه کسب کرده اید یعنی از حلال نه حرام
ومما اخرجنا لکم و از آنچه بیرون آوردیم برای شما من الارض از زمین و از غلات و میوه ها که زکوات در ان واجب باشد و
از معادن که خمس در ان فرض شده آورده اند که اغنیای انصار بوقت رسیدن خرما آنچه رسیده تر و گزیده تر بودی بمسجد پیغمبر صلی الله علیه و آله

آورده

آورده در گوشه نهادندی تا فقرای مهاجرین از ان تناول کردندی روزی یکی از مالداران دنیا دوصد صاع خرما از ان متاع که هیچ نمی ارزید
آورده در میان خرماهای نیکو ریخت و کالای خبیث خود را با آن نفقهای پاکیزه بر آمیخته حق تعالی ازین نهی فرمود و لا تیمموا الخبیث و قصد
مکنید بچیزی فاسد و ناخوش که منه تنفقون از ان نفقه کنید و لستم و حال آنکه نیستید شما باخذیه فرا گیرنده چنان چیزی را اگر
بشما دهند در حقوق شما الا ان تغمضوا مگر آنکه فرا خوابانید فیه در گرفتن آن بجهت کراهت از خوردن آن پس آنچه خود نپسندید
بدیگران مپسندید واعلموا ان الله و بدانید که خدای تعالی غنی بی نیازست از کسی که تصدق کند بمال خبیث و ضایع حمید
ستاینده که صدقه از مال پاکیزه دهنده قبول کند و در حدیث آمده حق تعالی پاک و پاکیزه است جز پاک و پاکیزه قبول نبود الشیطان دیو
سرکش که ابلیس است یعدکم الفقر وعده میکند شما را باحتیاج و فقر یعنی در وقت اراده انفاق شما را از درویشی مترساند تا از ان
باز ایستید و یأمرکم بالفحشاء و می فرماید شما را بخصلت زشت که بخل و امساک است والله یعدکم و خدای وعده میدهد شما را بر صدقه
دادن مغفرة منه و آمرزش گناهان شما را از جانب خود و فضلا و افزونی روزی در دنیا بعوض صدقه یا مرتبت ثواب در عقبی
والله واسع و خدای بسیار فضل است بر نفقه کنندگان علیم داناست بنفقه دادن بر وجه اخلاص و تبعیت شیطان عین شقاوت است
و تبعیت رحمان عین سعادت یؤتی الحکمة میدهد خدای حکمت را که آن علمی است که بآن میان القای رحمانی و وسوسه شیطانی تمیز
توان کرد من یشاء هر کرا می خواهد از کسانی که طالب ارشاد اند و این بوسیله اتباع شریعت نبوی است صلی الله علیه و آله و سلم یا مراد حکمت
علم است و انجام عمل تا بدان بدانند که چه می باید کرد و که می باید داد و از ابو عبدالله مرویست که مراد بحکمه درین آیت علم قرآن است و قصه
این قول شامل هر دو قول اولیست در حدیث نبوی صلی الله علیه و آله وارد شده که آن حضرت فرموده که حق تعالی عطا من فرموده از
حکمت قرآن را و هیچ خانه نباشد که درو خیری از حکمت نباشد مگر که خراب و ویران باشد پس فقیه شوید در دین و تعلیم گیرید و نادان ممیرید
ومن یؤت الحکمة و هرکه او داده حکمه را که علم دین است فقد اوتی پس بدرستی که داده اند او را خیرا کثیرا نیکویی بسیار چه
جامع خیر دنیا و عقبی است و چون حق تعالی متاع دنیا را اندک خوانده که قل متاع الدنیا قلیل و دانش را به بسیاری خیر وصف کرده که فقد اوتی خیرا
کثیرا پس عالم را باید که اهل دنیا را ملازمت نکند و داغ خدمت ایشان را بر جبین احوال خود نکشد چه در آنچه کثیر داده اند دست به متاع قلیل
وما یذکر و پند پذیر نشوند بآنچه مذکور شد از آیات روشن و موعظهای حسن الا اولوا الالباب مگر خداوندان عقول و خالص
از متابعت هوا و هوس وما انفقتم و آنچه صرف کردید ای مؤمنان من نفقة از نفقه اندک یا بسیار بسر و علانیه بطریق قرض یا تصدق
بر وجه اخلاص یا ریا در طاعت یا در معصیت او نذرتم یا بر خود واجب و لازم گردانید من نذر از نذر معین یا غیر معین در
طاعت یا در معصیت فان الله پس بدرستی که خدای یعلمه میداند او را به نیک و بد و حلال و حرام آن عالم است و بر وفق ان جزا
خواهد داد وما للظالمین و نیست مر ستمکاران را یعنی کسانی را که نفقه کنند در معاصی و ریا و یا نذری که در طاعت کرده اند و بوفا نرسانیده
من انصار هیچ یاری دهندگان که از عذاب آخرت که عذاب از ایشان باز دارد ان تبدوا الصدقات اگر آشکارا کنید صدقهای خود را
بوقت ادا کردن فنعما هی پس بخیر و نیکوست که آشکارا کردن دیگران را رغبت می افتد و بر بخیلان لازم میشود و دلهای گناهکاران آشنای

با اهل حق میل میکند وَاِن تُخفُوهَا و اگر نهان دارید صدقات را وَتُؤتُوهَا الفُقَرَآءَ در حالتی که دهید آنرا بدرویش در خفیه فَهُوَ خَیرٌ لَّکُم
پس اخفا بهتر است مر شما را چه آن صدقه از آفت ریا دور می ماند و درویش نیز از مذلت اخذ آن و از بی ناموسی محفوظ می ماند و علی بن ابراهیم رضی الله عنه
علیه السلام روایت کرده که صدقه در خفیه مختص است بمندوبه اما در معروفه چون زکوة و خمس اظهار آن افضل است تا متهم نشود بنا دادن و مردمان
با واقعه اکنند در افعال واجبه و از ابن عباس نیز روایتست که صدقه سر در مندوب افضل است از علانیه بهفتاد مرتبه و صدقه در فریضه علانیه آن افضل است
از سر به بیست و پنج درجه و از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم مرویست که صدقه پنهانی غضب ربانی را می نشاند و دفع گناهان می کند چنانکه آب فرو می نشاند
آتش را حاصل که حق تعالی می فرماید که اگر صدقه بدهید با خفا بهتر است از علانیه وَیُکَفِّرُ عَنکُم مِّن سَیِّئَاتِکُم و در گذرانیم و بپوشیم از شما بعضی گناهان
یعنی گناهانی که حقوق الناس نباشند وَاللَّهُ بِمَا تَعمَلُونَ و خدای بدانچه میکنید از اظهار صدقه و اخفای آن خَبِیرٌ داناست همه را بر وفق آن جزا خواهد
داد لَّیسَ عَلَیکَ نیست بر تو واجب ای محمد هُدَاهُم راه نمودن مردمان ایشانرا براه راست داشتن بلکه بر تو همین دعوتست و امر بافعال حسنه
مثل صدقه دادن بهترین مالرا بدون منت و آزار غیران و نهی از اعمال قبیح مانند منت نهادن و اذیت رسانیدن در تصدق چیز خبیث را بمساکین دادن
و امثال آن وَلَکِنَّ اللَّهَ و لیکن خدای بعنایت و لطف و توفیق خود یَهدِی راه می نماید بایمان و افعال صالحه مَن یَشَآءُ هر کرا خواهد توفیق و لطف
می فرماید بهر که شایسته است که از کسانی که طالب هدایت اند و نظر کننده در آلاء نه کسانی که جاحد و معاندند دیده بصیرت را از آن بر میدارند وَمَا تُنفِقُوا
و آنچه نفقه میکنید مِن خَیرٍ از مال یعنی از صدقات مندوبه و معروفه فَلِأَنفُسِکُم پس برای نفسهای شماست یعنی ثواب آن راجع بشماست
پس چرا در انفاق منت می نهید و مال خبیث را میدهید وَمَا تُنفِقُونَ نفقه میکنید شما که مؤمنانید إِلَّا ابتِغَآءَ وَجهِ اللَّهِ مگر برای طلب ثواب
خدای و خوشنودی وی وَمَا تُنفِقُوا مِن خَیرٍ و آنچه نفقه می کنید از مال خود یُوَفَّ إِلَیکُم جزای آن تمام میرسانند بسوی شما وَأَنتُم لَا تُظلَمُونَ
شما ستم دیده نشوید یعنی ثواب اعمال شمارا چیزی کم نکنند و صدقهائی که بی منت و آزار باشد و از طیب اموال بود لِلفُقَرَآءِ مر درویشان راست یعنی
مستحق آن درویشانند الَّذِینَ أُحصِرُوا فِی سَبِیلِ اللَّهِ که باز داشته شده اند در راه خدای یعنی مشغولند ایشان بجهاد یا بدوام طاعت ایشانرا باز داشته
از کسب معیشت لَا یَستَطِیعُونَ نمی توانند بواسطه اشتغال بغزا یا بسایر طاعات ضَربًا سیر کردن در زمین فِی الأَرضِ در زمین برای طلب رزق اینها
درویشان مهاجر بودند قریب چهار صد کس چون عمار و ابن مسعود و مقداد و سلمان و امثال ایشان که در مدینه منزل و ملکی نداشتند که شب در آنجا
بسر برند بلکه مسکن ایشان در شب صفه مسجد پیغمبر بودی صلی الله علیه و آله و سلم لهذا ایشانرا اصحاب صفه می گفتندی و در روز ملازم آنحضرت بودندی
و نه نظر التفات بر کسب می انداختند و نه بسؤال و طلب روزی می پرداختند و ازین جهة یَحسَبُهُمُ الجَاهِلُ می پندارند ایشانرا کسی که نادان و بی
خبر است از حال ایشان أَغنِیَآءَ توانگران مِنَ التَّعَفُّفِ بجهت باز ایستادن از سؤال و استغنا از خلق تَعرِفُهُم تو می شناسی ایشانرا
بِسِیمَاهُم بنشان و علامت ایشان که زردی رنگ و ضعف بدن و خمیدن پشت لَا یَسأَلُونَ النَّاسَ سؤال نمی کنند مردمان را
و چیزی نمیخواهند از ایشان إِلحَافًا در حالتی که الحاح و ابرام کنندگان باشند مراد عدم سؤال است بالکلیه یحسبهم الجاهل اغنیاء من التعفف مؤید اینست
است وَمَا تُنفِقُوا و آنچه نفقه می کنید مِن خَیرٍ از مال بر اصحاب صفه و غیر ایشان از مستحقان فَإِنَّ اللَّهَ پس بدرستی که خدای بِهِ عَلِیمٌ
و بر وفق آن جزا خواهد داد مرویست از ابن عباس که روزی رسول خدای صلی الله علیه و آله و سلم بر اصحاب صفه بگذشت و فقر و مسکنت

ایشان را

ایشان را دید دلش بسوخت و فرمود که هر که از امت من برین صفت باشد که شما اید و بدان خورسند باشد فردای قیامت در بهشت از رفیقان من باشد و در خبر است
که درویشان در عرصات قیامت آیند چون فرشتگان ایشانرا گویند که بحسابگاه آیند تا حساب شما کنند گویند ما را چیزی نبوده تا حساب باز دهیم
پس بی حساب ایشانرا به بهشت برند پیش از توانگران بپانصد سال در اسباب نزول و بعضی دیگر از تفاسیر موافق و مخالف مذکور است که روزی امیر
المؤمنین صلوات الله علیه را از متاع دنیا چهار درم بیش نبود یکی را در شب تصدق نمود یکی دیگر را در روز یکی در سر و یکی در علانیه چون این عمل بر آن نحو
از آن سید اوصیا صادر شد پیغمبر صلوات الله علیه بر آن مطلع شد پرسید که یا علی ترا چه بر این داشت که تصدق بدین طریق نمودی شاه اولیا فرمود
که یا رسول الله طریق تصدق را که رضای خدای تعالی بران مترتبست بیرون ازین چهار صورت نیافتم ازین جهة بدین وجه تصدق کردم تا بنائی اگر یکی از اینها
شرف قبول یافته بموضع رضا رسد حضرت چون این جواب شنید گفت ای ابو الحسن آن چیز که می جستی ترا میسر شد و آنچه امید وار بودی حضرت رب العالمین
از آن باب تو رسانید حق تعالی در شان عالیشان او این آیت فرستاد الَّذِینَ یُنفِقُونَ آنانکه نفقه میکنند در راه خدای بر مستحقان أَموَالَهُم مالهای خود
بِاللَّیلِ وَالنَّهَارِ بشب و روز سِرًّا وَعَلَانِیَةً در نهان و آشکارا فَلَهُم پس مر ایشانراست أَجرُهُم مزد صدقات ایشان عِندَ رَبِّهِم
نزد پروردگار ایشان که بهشت باقیست و نعیم جاودانی وَلَا خَوفٌ عَلَیهِم و نباشد ترسی ایشانرا بر فوت اجر و نقصان وَلَا هُم یَحزَنُونَ
و نه ایشان اندوهگین شوند بسبب آن از پیغمبر صلی الله علیه و آله مرویست که در حق امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که آن چهار درهم که علی تصدق کرد
سبقت داشت بر چهار هزار درم و بعد از ترغیب بندگان بر انفاق و بیان اجر آن ذکر ربا می کند که ظن جاهل در آن زیادتی مالست و حال آنکه در حقیقت
موجب نقص آنست و می فرماید الَّذِینَ یَأکُلُونَ الرِّبَوٰا آنانکه می خورند ربا را لَا یَقُومُونَ بر نخیزند از قبرهای خود در وقت بعث و نشور
إِلَّا کَمَا یَقُومُ مگر چنانچه بر می خیزد الَّذِی یَتَخَبَّطُهُ الشَّیطَانُ آنانکه بیهوش میکند او را دیو مِنَ المَسِّ از سودن مراد دیوانگی و صرع است
زعم عرب آن بود که چون جنی مس آدمی کند عقل او را زایل کرداند و دماغ او را پریشان سازد و او را صرع و دیوانگی پیدا شود حق تعالی بر وجهی که
متعارف ایشان بود اجرای کلام میکند و ملخص سخن آنست که خورندگان و گیرندگان ربا روز قیامت بشکل دیوانگان از قبور بر خیزند و اهل محشر
ایشانرا بنشان بشناسند ذَلِکَ آن عذاب ایشانرا بِأَنَّهُم قَالُوا بسبب آنست که گفته اند که إِنَّمَا البَیعُ جز این نیست که بیع مِثلُ الرِّبَوٰا
مانند رباست کفار یکدرهم بدو درهم میفروختند و می گفتند که این ربا نیست بلکه بیع است میان ربا و بیع فرق نمیکردند وَأَحَلَّ اللَّهُ البَیعَ
و حال آنکه حلال کردانیده است حق تعالی بیع را وَحَرَّمَ الرِّبَوٰا و حرام ساخته ربا را فَمَن جَآءَهُ پس که بیاید او را یعنی برسد باو مَو
عِظَةٌ مِّن رَّبِّهِ پندی از پروردگار او مانند نهی از ربا فَانتَهَىٰ پس باز ایستد از و فَلَهُ مَا سَلَفَ پس مر او راست آنچه گذشته
از گرفتن ربا پیش از تحریم آنرا از و نتوان گرفت و در آخرت بر او گرفتی نیست و عقوبت نباشد وَأَمرُهُ و کار او باز گذاشته است
إِلَى اللَّهِ یعنی مهم او در زمان آینده وابسته بحفظ و عصمت حق است که توفیق رفیق او سازد و بوسیله آیات مرتکب آن نشود
وَمَن عَادَ و هر که باز کردد باستحلال ربا بعد از آنکه او را حرام کردانیده فَأُولَٰئِکَ پس آنانکه و امر و نهی الهی را نشنوند أَصحَابُ النَّارِ
ملازمان آتش دوزخند هُم فِیهَا خَالِدُونَ و ایشان در آن جاوید خواهند بود زیرا که حلال داشتن ربا کفر است بعد از ورود نهی
نهی آن و کفر موجب خلود است در دوزخ یَمحَقُ اللَّهُ الرِّبَوٰا کم و کاست میکرداند خدای تعالی ربا را می برد برکت آنرا هر چند یعنی بسیار و افزون

باشد عاقبت آن بنقصان و خسران بکشد وَيُرْبِي الصَّدَقَاتِ و افزون می کند خدای صدقها یعنی هرچند کم شده باشد مزد آن را در
آخرت زیاده میدهد و با وجود آن در دنیا برکت دران ارزانی فرماید وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ و خدای دوست نمیدارد كُلَّ كَفَّارٍ هر ناسپاسی
که مقر باشد بر تحلیل محرمات أَثِيمٍ گناهکاری که حریص باشد بر ارتکاب ربا و سایر محارم مرویست که روز قیامت شکم رباخوارگان
از مار باشد و پوست ایشان چنان ضعیف بود که آن ماران را در اندرون ایشان توان دید و نیز از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم مرویست که ربا هفتاد
و دو باب است و کمترین آن مانند زنا باشد که با مادر خود کرده بعد از آن در حق مومنانی که باز ایستاده اند از ربا می فرماید که إِنَّ الَّذِينَ
آمَنُوا بدرستی که آنانکه گرویده اند بخدا و رسول او و بهرچه از نزد خدا آورده از امر و نهی وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و در عمل آورده اند امر او را
بموجب فرمان وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ و بپای داشته اند نماز را وَآتَوُا الزَّكَاةَ و داده اند زکاة لَهُمْ أَجْرُهُمْ مر ایشان راست
مزد ایشان عِنْدَ رَبِّهِمْ نزد پروردگار ایشان در روز قیامت وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ و نیست ترسی بر ایشان از آنچه بدیشان رسد وَلَا هُمْ
يَحْزَنُونَ و نه ایشان اندوهگین شوند بر فوت مثوبت از ایشان مرویست که در جاهلیت ولید بن مغیره ربا با مردمان معامله میکرد و او را بر قبیله
ثقیف بقیه مانده بود چون فوت شد خالد ولید بعد از اسلام مطالبه آن نمود آیه آمد که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه گرویدگان اتَّقُوا اللَّهَ
بترسید از عذاب خدای وَذَرُوا و واگذارید و دست باز دارید مَا بَقِيَ مِنَ الرِّبَا آنچه باقی مانده از ربا إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ اگر هستید
شما باور دارندگان حرمت ربا را چه دلیل ایمان امتثال اوامر است فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا پس اگر نکنید یعنی بقیه ربا را ترک نکنید فَأْذَنُوا
پس اعلام کنید یکدیگر را و حفص لازم خوانده یعنی عالم شوید بِحَرْبٍ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ بجنگ کردن که صادر شده باشد از خدا و رسول مراد جهاد
اهل اسلام است با ایشان یا آنکه حرب خدا آتش دوزخ است و حرب رسول شمشیر او وَإِنْ تُبْتُمْ و اگر توبه کنید از گرفتن ربا فَلَكُمْ
پس مر شماراست رُءُوسُ أَمْوَالِكُمْ سرمایهای مالهای شما لَا تَظْلِمُونَ نه شما ستم کنید بر مدیون و زیاده از رأس المال وَلَا تُظْلَمُونَ
و نه بر شما ظلم کنند از سرمایه شما چیزی بکاهند مرویست که بعد از نزول این آیه مسلمانان راضی شدند که سرمایه خود بستانند و جمعی که تنگدست بودند
گفتند ما را مهلت دهید تا محصول زراعات ما برسد تا ادای دین شما کنیم ایشان درین باب تعجیل کردند حق تعالی فرمود وَإِنْ كَانَ و اگر واقع شود
ذُو عُسْرَةٍ یعنی خداوند دشواری یعنی اگر قرض دار مفلس باشد و دست تنگ فَنَظِرَةٌ إِلَى مَيْسَرَةٍ تا بوقت توانگری و آسانی وَأَنْ
تَصَدَّقُوا و صدقه دادن شما بقرض دار یعنی ابرا کردن شما ذمت او را خَيْرٌ لَكُمْ بهتر است مر شمارا یعنی ثواب آن مهلت بیشتر از دادن
است چه هر روز ثواب تصدق بر نامه عمل شما ثبت خواهد شدن إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ اگر هستید شما که بدانید ذکر جمیل و ثواب جزیل آن را وَاتَّقُوا
يَوْمًا و بترسید از عذاب روزی که تُرْجَعُونَ فِيهِ بازگردانیده شوید همه شما دران روز یعنی روز قیامت إِلَى اللَّهِ بحساب خدای و بجزای او
ثُمَّ تُوَفَّى پس تمام داده شود كُلُّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ جزای آنکه کرده باشد از نیک و بد وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ و ایشان ستم کرده نشوند بنقص ثواب
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای جماعت گرویدگان إِذَا تَدَايَنْتُمْ چون معامله کنید با یکدیگر بِدَيْنٍ بوامی یعنی عقدی کنید که یکی در عوض آن دین
باشد إِلَى أَجَلٍ مُسَمًّى تا مدتی نام برده معلوم فَاكْتُبُوهُ پس بنویسید آن را در صحیفه مشتمل بر وصف معامله و اسم هر دو معامله کننده و مبلغ حق و مقدار
اجل تا بوقت حاجت بدان رجوع کنید و این امر بر سبیل ندبت نه وجوب وَلْيَكْتُبْ باید که بنویسد وثیقه دین را بَيْنَكُمْ در میان

شما

شما كَاتِبٌ بِالْعَدْلِ نویسنده بداد و راستی یعنی زیاد و کم نکند در اجل و مال وَلَا يَأْبَ و باید که سر باز نزند كَاتِبٌ هیچ نویسنده أَنْ
يَكْتُبَ از آنکه بنویسد وثیقه معامله را كَمَا عَلَّمَهُ اللَّهُ همچنانکه بیاموزانیده او را خدای یعنی بدان نوع که امر شرع واقع شده بنویسد فَلْيَكْتُبْ وَلْيُمْلِلِ
و باید که املا کند بر کاتب الَّذِي عَلَيْهِ الْحَقُّ آنکس که برویست دین و بزبان خود اقرار کند بر نفس خود وَلْيَتَّقِ اللَّهَ و باید که بترسد املا کننده
از خدای رَبَّهُ که پروردگار اوست وَلَا يَبْخَسْ و کم نکند در وقت اقرار مِنْهُ از آن حق که بر اوست شَيْئًا چیزی را یعنی آنچه حق است املا کند
بدون نقصان فَإِنْ كَانَ الَّذِي پس اگر باشد کسی که عَلَيْهِ الْحَقُّ بر اوست یعنی بر ذمت سَفِيهًا نابالغ و ناقص عقل و غیر رشید که صرف
اموال کند در غیر اغراض صحیحه و فریب خورد در معامله أَوْ ضَعِيفًا یا عاجزی و ناتوانی یعنی کودک یا پیری که بحد خرافت رسیده باشد أَوْ لَا
يَسْتَطِيعُ یا توانائی نداشته باشد و نتواند أَنْ يُمِلَّ هُوَ آنکه املا کند او یعنی قرض دار بجهت آنکه گنگ باشد یا لکنتی در زبانش پیدا آید فَلْيُمْلِلْ
پس باید که املا کند آن حق را وَلِيُّهُ ولی هر یکی از اینها که گذشت بِالْعَدْلِ براستی یعنی ولی او زیاده و کم املا نکند مراد بولی یتیم است مر طفل را
و سفیه را و وکیل مترجم را مر غیر مستطیع وَاسْتَشْهِدُوا و گواه گیرید در معامله خود شَهِيدَيْنِ دو گواه این امر نیز از برای ندبت یعنی سنت
است مر شمارا دو گواه گیرید نزد معامله مِنْ رِجَالِكُمْ از مردان خود یعنی از اهل ایمان فَإِنْ لَمْ يَكُونَا پس اگر این دو گواه نباشند
رَجُلَيْنِ دو مرد یعنی اتفاق نیفتد که دو مرد گواه شوند فَرَجُلٌ وَامْرَأَتَانِ پس یک مرد و دو زن یعنی گواهی دهد یک مرد و دو زن مِمَّنْ تَرْضَوْنَ
که از آن کسانی باشد که راضی و پسندیده باشد مِنَ الشُّهَدَاءِ از گواهان یعنی عادل باشند و اینکه دو زن با مردی گواهی دهند أَنْ تَضِلَّ
بجهت ترس آنکه چون فراموش کند دیگری إِحْدَاهُمَا از آن دو زن که معامله را بر آن گواه بوده اند فَتُذَكِّرَ پس یاد دهد إِحْدَاهُمَا الْأُخْرَى
یکی از آن دو زن دیگری را مراد آنست که چون بجهت ضعف عقل و غلبه نسیان آن چون فراموش کند دیگری او را یاد دهد وَلَا يَأْبَ الشُّهَدَاءُ
و باید که ابا نکنند گواهان و سر باز نزنند از قبول شهادت إِذَا مَا دُعُوا چون خوانده شوند برای گواه شدن و این فرض کفایت است وَلَا
تَسْأَمُوا باید که اظهار ملال نکنند أَنْ تَكْتُبُوهُ از آنکه بنویسند صَغِيرًا در حالتی که آن حق خورد و حقیر باشد أَوْ كَبِيرًا یا بزرگ
یعنی اندک و بسیار آن را بنویسید إِلَى أَجَلِهِ تا مدتی که مقرر شده با وام مدیون ذَلِكُمْ این کتابت شما أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ راست تر نزد خدای
وَأَقْوَمُ لِلشَّهَادَةِ وَأَدْنَى أَلَّا تَرْتَابُوا و ثابت تر و یاری دهنده تر برای اقامت شهادت چه صحیفه دین یاد دهنده گواهان است آن
گواهی را که از خاطر رفته باشد پس ترک کتابت مکنید إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً حَاضِرَةً مگر آنکه باشد آن معامله بحضور تُدِيرُونَهَا که می
گردانید آن را بَيْنَكُمْ میان یکدیگر یعنی دست بدست و نقد بنقد بدون تعیین در احد عوضین فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ پس نیست
بر شما گناهی أَلَّا تَكْتُبُوهَا اگر نه نویسید آن را بجهت بعد از نزاع و نسیان وَأَشْهِدُوا إِذَا تَبَايَعْتُمْ گواه گیرید چون خرید و فروخت
نقد بنقد امر برای ارشاد و استحباب است مرحمت بر بنده چه اگر گواه نباشد ممکن نیست که یکی از آن بایع و مشتری منکر بیع شود و یا نزاع کند در کمیت
عوضین یا در شرط یا در خیار یا غیر آن وَلَا يُضَارَّ و باید که رنج رسانیده نشود كَاتِبٌ نویسنده یعنی او را باکراه و زور کتابت نفرماید
وَلَا شَهِيدٌ و نه گواه را ضرر رسانند بر قبول شهادت چون یا معنی آیه آنست که باید که کاتب ضرر نرساند بر یکی از بایع و مشتری باین وجه که و
در ثبت نویسد و از خیانت در کتابت احتراز کند و گواه نیز از راستی در نگذرد و گواهی بپوشد و از ادای آن شهادت ابا کند وَإِنْ تَفْعَلُوا

و اگر بکنید ای معامله کنندگان آنچه شما را از آن نهی کردم از اضرار کاتب و شهید و از غیر آن و از منهیات فَإِنَّهُ پس بدرستی که آن فعل منهی
فُسُوقٌ بِكُمْ نافرمانی باشد لاحق بشما بیرون آمدن از فرمان خدای تعالی وَاتَّقُوا اللَّهَ و بترسید از خدای و خلاف فرمان مکنید در امور دین
و دنیای شما وَيُعَلِّمُكُمُ اللَّهُ و می آموزاند خدای شما را احکام دین و آنچه مصالح دین و مصالح دنیای شماست وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ و خدای
بهمه چیزها عَلِيمٌ داناست وَإِنْ كُنْتُمْ عَلَىٰ سَفَرٍ و اگر بر سفر باشید یعنی مسافر باشید وَلَمْ تَجِدُوا كَاتِبًا و نیابید نویسنده که ثبت حقوق کند
و یا ادوات کتابت یافت نشود فَرِهَانٌ مَقْبُوضَةٌ پس چیزی که وثیقهٔ دین باشد گروهای فرو کرده شده است و قبض رهن بر طریق
جواز است نزد اکثر فقها نه لزوم پس رهن بدون قبض صحیح باشد فَإِنْ أَمِنَ پس اگر امین دارد بَعْضُكُمْ بَعْضًا برخی از شما که قرض دهنده
اند و برخی که قرض گیرنده اند بجهت حسن ظن و بواسطهٔ رهن از و نگیرد فَلْيُؤَدِّ الَّذِي اؤْتُمِنَ پس باید که ادا کند آنکس که امین داشته شده یعنی
قرض دار أَمَانَتَهُ وَلْيَتَّقِ اللَّهَ رَبَّهُ قرض دهنده را انکار حق نکند و بترسد از خدای که پروردگار اوست وَلَا تَكْتُمُوا الشَّهَادَةَ و مپوشید
گواهی را ای گواهان وَمَنْ يَكْتُمْهَا و هر که بپوشد گواهی را فَإِنَّهُ آثِمٌ قَلْبُهُ پس بدرستی که گناه کار است دل او و چون محل اراده کتمان دل است
از جهت اثم را نسبت باو داد وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ و خدا بآنچه میکنید شما از اظهار شهادت و کتمان آن عَلِيمٌ داناست و همه را
جزا خواهد داد لِلَّهِ مر خدایرا ثابت مَا فِي السَّمَاوَاتِ آنچه در آسمانهاست از ستارگان و اصناف فرشتگان و غیر آن وَمَا فِي الْأَرْضِ
و آنچه در زمین است از حیوانات و نباتات و جمادات و غیر آن پس آنچه بشما امر میکند و نهی میفرماید محض صلاح و نفع شماست نه بجهت احتیاج او بدان
وَإِنْ تُبْدُوا و اگر آشکارا کنید مَا فِي أَنْفُسِكُمْ آنچه در نفسهای شماست از قصدهای نیک و بد أَوْ تُخْفُوهُ یا پنهان سازید از آن يُحَاسِبْكُمْ
بِهِ اللَّهُ و شما را میکشد بدان و شمار آن جزا خواهد داد و مرویست که حق تعالی روز قیامت همه اعمال بنده را بروی عرض کند از گفتار زبان و کردار
اعضا و قصد نیک و بد فَيَغْفِرُ پس بیامرزد لِمَنْ يَشَاءُ هر کرا خواهد بفضل خود وَيُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ و عذاب کند هر کرا خواهد وَاللَّهُ
عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ و خدای بر همه چیز از مغفرت و عقوبت قَدِيرٌ تواناست بدانکه آیت عام است در جمیع اشیا که بخاطر رسد اما نزد امامیه معاصی
که خطور کند در دل و عزم بر و بفعل آن نداشته باشد حق تعالی بر آن مواخذه نفرماید بلکه مواخذه او بآن چیز است که بنده عزم آن نماید و جازم شود
بر فعل آن همچنانکه مجرد عزم بر طاعت حق تعالی ثواب آن طاعت باو کرامت می فرماید چنانکه در اخبار آمده که منتظر وقت صلواة مانند شخصی است
که در نماز باشد و این لطایف نعم حق تعالی است بر بنده در خبر است که روز قیامت بندهٔ را حاضر گردانند و صحیفهٔ عمل او را در دست او نهند و وی
نامه را بگشاید در اول آن صحیفه حجی مقبول بیند ساعتی در و نگرد و اندیشه کند گوید بار خدایا سهو و غلط بر تو روا نیست تو عالمی که در دنیا حج نکردم
و اینجا حج مقبول نوشته اند حق سبحانه تعالی گوید اگر چه حج نکرده اما در فلان روز قافلهٔ حاج را دیدی که پیش چشم تو میگذشت و تو آب در چشم
میگردانیدی و میگفتی کاش استطاعت داشتمی تا باینها حج میرفتمی من صدق اعتقاد ترا دانستم و از برای تو حجی مقبول نوشتم بعد از آن آیه در ثنای
امت مرحومه و سبکباری تکلیف بر ایشان می فرماید آمَنَ الرَّسُولُ گروید و اعتقاد کرد بر رسول یعنی محمد صلی الله علیه و آله و سلم بِمَا أُنْزِلَ
إِلَيْهِ بدان چیزی که فرستاده شده باو مِنْ رَبِّهِ از نزد پروردگار او که آن آیات قرآن است و احکام شرع و اینها شهادتیست از حق تعالی
بر صحت ایمان آنحضرت بر آنکه او جازم است در امر خود همچنین امت او بقوله وَالْمُؤْمِنُونَ یعنی گرویده اند مؤمنان نیز از امت او كُلٌّ

همه ایشان یعنی پیغمبر با امت آمَنَ بِاللَّهِ گرویده اند بخدا یعنی بوحدانیت وَمَلَائِكَتِهِ و فرشتگان او که مقرب حضرت کبریا اند و امنا
و حضرت او نید همچنانکه بزعم یهود است وَكُتُبِهِ و بجمیع کتابها که فرو فرستاده است بحق و کلام حق سبحانه و تعالی است وَرُسُلِهِ و بجمیع
فرستادگان او که همه پاک و معصوم و بندگان برگزیدهٔ او نید بخلاف اهل کتاب که ببعضی رسل و کتب گرویده اند و منکر بعضی دیگر ند و بعضی پیغمبران را
ابن الله گفته اند چون عیسی و عزیر و همه متفق الکلمه شده میگویند که لَا نُفَرِّقُ تفریق نمیکنیم و جدا نمی بینیم بَيْنَ أَحَدٍ در میان هیچکس مِنْ رُسُلِهِ از رسولان
او باین که ببعضی تصدیق کنیم و ببعضی تکذیب نمائیم بلکه بهمه ایشان ایمان آورده ایم وَقَالُوا و گفتند همه مؤمنان سَمِعْنَا شنیدیم یعنی اجابت
کردیم قول خدایرا وَأَطَعْنَا و فرمان برداریم امر او را غُفْرَانَكَ بیامرز ما را بآمرزش خود رَبَّنَا ای پروردگار ما وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ
بسوی جزای تست بازگشت بعد از موت این آیت تا آخر سوره بواسطه جبرئیل در شب معراج بر حضرت رسول نازل شده چنانچه در صحیح مسلم بروایت
ابن مسعود وارد است که آنحضرت را در شب معراج چون بسدرة المنتهی رسید سه چیز عطا کردند اول نمازهای پنجگانه دویم دو آیه سوره سیوم آمرزش
ذنوب کبایر امت مرحومه بعد از توبه چون شرک نیاورند در بیان آورده اند که چون حضرت بمعراج رفت و بمنزل قرب رسید که بمقام قاب قوسین او
ادنی است از حضرت خطاب رسید که ای محمد بخواه آنچه میخواهی تا ترا داده شود فرمود که التحیات لله والصلوات الطیبات الطاهرات المبارکات از جانب
الهی جواب آمد که السلام علیک یا ایها النبی و رحمة الله و برکاته رسول صلی الله علیه و آله و سلم موافقت این کلام کرده و فرمود السلام علینا و علی عباد الله
الصالحین اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله حق تعالی فرمود آمن الرسول بما انزل الیه من ربه سید عالم
مناجات کرد باین مضمون که مرا شربت این کرامت بمؤمنان کرامت کرد حق تعالی فرمود که کل آمن بالله تا آخر بعد از آن از سمع رسید که
امت تو در قبول احکام من چه میگویند فرمود که قالوا سمعنا و اطعنا جواب آمد که چون ایشان منقاد جمیع اوامر و نواهی الهی اند لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ
تکلیف نمیکند و رنج نمیکند خدای نَفْسًا هیچ نفسی را إِلَّا وُسْعَهَا مگر بقدر اکثر از طاعت او بود و لهذا در شبانروزی زیاده از هفده رکعت
نماز فرض نکرد و در سالی بیشتر از یکماه روزه واجب نگردانید با آنکه بنده را طاقت زیاده بر آن هست لَهَا مَا كَسَبَتْ مر آن نفس را باشد
آنچه کند از نیکوئیها یعنی منفعت آن نیکوئیها باو راجع شود وَعَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ و بر وی باشد آنچه بجای آورد از بدیها یعنی ضرر معاصی
آن بد و عاید شود نه بغیر او و مرویست که چون حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم در شب معراج این کلمات با برکات از واهب
العطیات شنید بالهام الهی بر زبان امت این کلام همین فرجام را ادا فرمود رَبَّنَا ای پروردگار ما لَا تُؤَاخِذْنَا مگیر ما را بعقوبت إِنْ
نَسِينَا اگر فراموش کردیم یعنی را از طاعت أَوْ أَخْطَأْنَا یا خطا کردیم یعنی بقصد فعل منهی از ما صادر شد این کلام بر وجه خضوع و خشوع است
و با اظهار عجز و نیاز و شکستگی بدرگاه او چه بنده درین دو صورت از عقوبت ایمن است رَبَّنَا ای پروردگار ما وَلَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا
و بار مکن بر ما إِصْرًا بار گران یعنی تکلیف امور شاقه که بمشقت بسیار از ما باید کرد كَمَا حَمَلْتَهُ همچنانکه بار کردی یعنی تکلیف از بار گران
و پر مشقت عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِنَا بر آن کسانی که پیش از ما بوده اند یعنی یهود و نصاری که تکلیف با مشقت بر ایشان بوده و در اخبار آمده
که حق تعالی در شبانه روزی پنجاه نماز بر امت موسی فرض کرده و ایشان را بر زکوات ربع مال امر فرموده و چون جامه نجس شدی طهارت
آن بآب جایز نبودی بلکه بر ایشان واجب بود که آنرا ببرند و نماز ایشان جز در مسجد جایز نبودی و چون آب نیافتندی تیمم از ایشان جایز نبودی

وچون کناهی کردندی علامت آن بر روی ایشان پدید آمدی وچون در سرای معصیت مشغول شدندی بر دران سرا بخط روشن نوشته شدی
که فلان درین سرای بفلان کار مشغول بود حق تعالی ببرکت ویمیت آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم این تکلیف را از امت مرحومه برداشت
رَبَّنَا ای خداوند ما وَلَا تُحَمِّلْنَا وبار مکن بر ما مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ چیزی که طاقت وتوانائی نیست ما را بآن چیز این کلام نیز بر وجه
خضوع است بمجرد دعا کردن که محض عبادتست زیرا که اگر چه ما این دعا کنیم حق تعالی ما را تکلیف ما لا یطاق نفرماید زیرا که این قبیح است وحق تعالی
ازین مبراست وَاعْفُ عَنَّا وعفو کن ودر کذران از ما کناهان ما را وَاغْفِرْ لَنَا وبپوشان از برای ما عیوب ما را بمواخذه آن ما را رسوا مساز
ویا عفو فرمای عیب ما را بپوشان خطای ما را یا اول ما را عفو فرما وفعل ما را بپوشان وعفو کن صغایر ما را ویا مرز کبایر ما را وَارْحَمْنَا وبخشای
بقبول طاعت وتفضیل بر ما در دنیا وعقبی أَنْتَ مَوْلَانَا توکارسازی ویاری دهنده مائی فَانْصُرْنَا پس یاری ده ما را ونصرت فرما
عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ بر کروه ناکرویدکان بغزا کردن بر ایشان در مقاتله وغلبه بر ایشان در حجت در خبر است که حضرت رسالت پناه صلی الله
علیه وآله وسلم این دعا را در شب معراج کفت وفرشتکان آمین می کفتند وحق تعالی اجابت می فرمود وازین جهت سنت است این دو آیت را
بسیار قراءت کنند از پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم مرویست که این دو آیه از کنجهای بهشت است حق تعالی بدست قدرت آنرا نوشته پیش از آنکه آفریند
آسمان وزمین را بدو هزار سال هر که بعد از نماز خفتن آنرا بخواند همچنان باشد که همه شب را احیا کرده بطاعت وعبادت ونیز فرموده که هر که
این دو آیت را بخواند حق تعالی جمیع مهمات دنیا وآخرت او را بسازد وشیطان کرد او نکردد در خبر آمده که رسول را کفتند که از خانه قیس بن شماس
نوری بر می آید مانند چراغ تابان فرمود که آخر سوره البقره میخواند از عبد الله عباس مرویست که پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمود که بنده چون این
دو آیت بخواند چون بدینجا رسد که غفرانک ربنا حق تعالی کوید که غفرت لک یا مرزیدم ترا وچون کوید که ربنا لا تؤاخذنا کوید مواخذه
نکنم ترا وچون کوید ولا تحمل علینا کوید بر شما تکلیف آن نکنم که طاقت آن نداشته باشید چون کوید که اغفر لنا کوید امرزیدم ترا وچون کوید
وانصرنا على القوم الكافرين کوید نصرت کردم یاری دادم شما بر جمیع کافران

سورة آل عمران مائتان آية

ابن عباس از آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم روایت کرده که هر که سوره آل عمران را در روز جمعه بخواند حق تعالی وفرشتکان بر او صلوات
دهند تا آنکه آفتاب غروب کند وبریده روایت کرده رسول صلی الله علیه وآله وسلم فرموده که سوره البقره را وسوره آل عمران بیاموزید که این هر دو
سوره زهراین اند یعنی دو سوره درخشنده روشنی دهنده اند واین دو سوره در روز قیامت بمثابه دو قطعه ابر بر بالای سر او سایه اندازند
ودر روایت دیکر آمده که هر که شب آدینه سوره آل عمران بخواند فردای قیامت حق تعالی او را دو پر دهد تا چون برق
لامع بر صراط بکذرد ووجه آنکه چون حق تعالی ختم سوره البقره کرد بذکر توحید وایمان افتتاح این سوره نیز بتوحید وایمان فرمود که

بسم الله الرحمن الرحيم

الم منم خدای که دانا ترم از جمیع کاینات اللَّهُ خدای سزاوار پرستش لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ نیست هیچ معبودی مستحق عبادت
مکر او الْحَيُّ زنده ایست که زندکی هر زنده از وست الْقَيُّومُ پاینده که قیام هر پاینده بدوست مرویست از حضرت رسالت
پناه صلی الله علیه وآله وسلم که اسم اعظم الهی در سه سوره است یکی الله لا إله إلا هو الحي القيوم که در سوره البقره است دویم الم الله لا إله إلا هو الحي

القیوم

القیوم در سوره آل عمران است سیوم وعنت الوجوه للحی القیوم که در سوره طه است واصف برخیا باین دو اسم مبارک تخت بلقیس را
از صبا نزد سلیمان آورده بود آنکه هشتاد آیه در اول این سوره در حق اهل نجران نازل شده وایشان شصت سوار بودند که بجهت مناظره
بمدینه آمدند وپیشوایان ایشان سه کس بودند یکی عاقب که امیر ایشان بود دویم ایهم که مدبر کار کذار ایشان بود سیوم ابو الحارث بن
علقمه که مدرس ایشان بود واین هر سه ملوک روم وحکام ایشان بودند القصه همه جامهای فاخر پوشیده با زینت تمام بمسجد رسول درآمدند
در وقتی که آن حضرت نماز عصر میکذارد ونزد او بنشستند واز هر جائی سخن در پیوستند تا آنکه وقت نماز ایشان در رسید دستوری
خواستند وروی بمشرق کرده ناقوس زدند ونماز خود را در مسجد بکذاردند بعد از آن بمجلس رجوع کردند رسول ایشان را باسلام دعوت فرمود
عاقب وایهم کفتند که ما قبل ازین حلقه دین الهی را در کوش وغاشیه ملت حق بر دوش داریم حضرت کفت که شما را نسبت زن وفرزند
بجناب الوهیت وعبادت صلیب واکل خنزیر از اسلام باز داشته است ایشان کفتند که ما در نسبت فرزندی عیسی بخدا محقیم واکر عیسی پسر
خدا نیست پس پدر او کیست رسول کفت که در مذهب شما فنا بر خدا روا نیست ومیدانید که عیسی را شربت اجل خواهد چشید ودیکر اعتقاد دارند
که تصویر بر صورت عیسی در رحم مادر بتقدیر خدائی بوده ونیز می کویند که عیسی اکل وشرب داشت بتدریج از کودکی نمو کرد وبزرک شد وریش
آمدن وخواب وبیداری باو نسبت میکنید وحق تعالی از همه این چیزها منزه است همه بر این اعتقاد ایشان ملزم کشتند واز مجلس برخواستند
حق تعالی هشتاد آیه از اول این سوره در باره ایشان نازل ساخت چون نزاع ایشان یکبار در الوهیت عیسی بود ودیکر در نبوت حضرت
خاتمیت فرمود که نَزَّلَ فرو فرستاد خدای عَلَيْكَ الْكِتَابَ بر تو قرآن را بتدریج بِالْحَقِّ بعدل وراستی مُصَدِّقًا در حالتی که
تصدیق کننده است یعنی موافق است این کتاب لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مران کتابها را که پیش از آن بوده وآن موافقت در توحید ونبوت
وسایر اصول دین است وَأَنْزَلَ التَّوْرَاةَ وَالْإِنْجِيلَ فرو فرستاد توریت وانجیل را یکدفعه مِنْ قَبْلُ پیش از فرستادن قرآن
هُدًى لِلنَّاسِ در حالتی که راه نماینده است مر بنی اسرائیل را بطریق دین ودو کتاب امر واقع شد با آنکه خدا بوحدانیت پرستند وغیر
را شریک او نسازند پس قول یهود ونصاری بآنچه نسبت بعزیر وعیسی میکویند باطل باشد وَأَنْزَلَ الْفُرْقَانَ وفرو فرستاد کتابهای
دیکر را که جدا کننده اند میان حق وباطل وکویند مراد بفرقان معجزات انبیاست إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بدرستی که آنانکه کافر شدند
بِآيَاتِ اللَّهِ بنشانهای قدرت الهی یا آیات قرآنی لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ مر ایشان راست عذاب سخت بسبب کفر وعناد ایشان
وَاللَّهُ عَزِيزٌ وخدای غالبست وقادر بر عذاب کفار که هیچکس او را از آن منع نتواند کرد ذُو انْتِقَامٍ خداوند عقاب وغضب ایشان
إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای لَا يَخْفَىٰ عَلَيْهِ شَيْءٌ پوشیده نیست بر او چیزی فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ نه در زمین ونه در آسمان
بلکه حق سبحانه محیط است بجمیع کلیات وجزئیات وعلم عیسی بعض مغیبات بود وآن نیز بالهام الهی بود پس بچنان چیزها استدلال نتوان کرد
بر ربوبیت او هُوَ الَّذِي يُصَوِّرُكُمْ اوست آن خدائی که تصویر می کند ومی نکارد شما را فِي الْأَرْحَامِ در رحمهای مادر شما
كَيْفَ يَشَاءُ بهر نوع که میخواهد وبهر وجه که حکمت او تقاضا می کند از صور مختلفه چون کوتاهی ودرازی ودکوره وانوثه وسیاهی وسفیدی
ونقص وکمال وزشتی وزیبائی وقدرت عیسی برین وجه نبود بلکه در رحم تصویر یافته چکونه تصویر کننده خود خواهد بود چه مصور مخلوقست ومحتاج بخالق

خالق همه اشیاست لا اله الا هو نیست هیچ خدائی که مستحق عبادت باشد مگر او چه هرچه او میداند غیر او نمیداند وانچه او میکند از افعال محکم
کسی دیگر نمیتواند العزیز غالب بر همه اشیا الحکیم محکم کار و دانا این اشارتست بکمال قدرت و بیناهی حکمت او هو الذی اوست آن
خداوندی که انزل علیک الکتاب فرو فرستاد بر تو قرآن را منه آیات محکمات یعنی از آن کتاب آیتهای محکم است و مفصل و متین
در لفظ و معنی هیچ اشکالی نیست هن ام الکتاب آن آیات مفصل اصل معظم قرآنست که غیر آیات بآن رد کرده میشود واخر و آیتهای
دیگر که غیر محکما شد متشابهات مانند اند بیکدیگر و بجهت آنکه مجمل است و واضح المعنی نیست که بفکر و نظر تامل در آن تا آن فضل علما ظاهر گردد و خوض
ایشان بر اجتهاد زیاده گردد و آن سبب مزید ثواب ایشان شود فاما الذین پس اما آن کسانی که از روی تقلید و تعصب نفسانی فی
قلوبهم زیغ در دلهای ایشان کجی و تباهی است یا شک در سخن الهی فیتبعون پس پیروی می نمایند ما تشابه آنچه را که لفظ آن
متشابه و معنی او مشکل است منه از کتاب بدان احتجاج می آرند بر امر باطل خود باین وجه که میگویند که اگر از نزد خدای می بود معنی این ظاهر می بود
نیستی ابتغاء الفتنة بجهت طلب کردن فتنه که شرکت و یا تکذیب قرآن و تلبیس و تشکیک بر جاهلان وابتغاء تاویله و بجهت
تاویل باطل که برونق مدعای ایشان باشد وما یعلم تاویله نمیدانند تاویل آنکه متشابهات است و حمل آن بر معنی مراد الا الله
مگر خدای که آنرا فرو فرستاده والراسخون فی العلم و کسانی که ثابت قدم اند در دانش و تمکن در بینش که علمای اهل ایمانند یقولون
میگویند آن راسخان علم که آمنا به گرویده ایم بمتشابه کل همه محکمات و متشابهات من عند ربنا از نزد پروردگار ماست وما یذکر
و یاد نکنند یا پند پذیر نشوند الا اولوا الالباب مگر خداوندان عقول صافیه از دنس اختلال و نکی از عبدالله عباس مرویست که چون این
بلا واو
آیت قرائت کردی گفتی انا من الراسخین فی العلم من از راسخان در علم که تاویل متشابه دانند و در تفسیر اهل البیت علیهم السلام مذکور که مراد براسخان
علم اهل البیت نبوت اند که علم ایشان و علم رسول از تلقین جبرئیل و علم جبرئیل از لوح محفوظ از جانب رب العزت و حضرت رسالت پناه در شان
عالیشان امیر المؤمنین علیه السلام فرموده که از شما مردی باشد که بر تاویل قرآن کارزار کند همچنانکه من بر تنزیل آن کارزار میکنم و آنکه حضرت وی بود
که اعقل راسخان در علم باشد بجمیع آنچه حق تعالی فرو فرستاده از تنزیل و تاویل نیز امیر المؤمنین است سایر ائمه هدی علیهم السلام چه جمیع اصحاب
و تابعین در همه امور مشکله و احکام مشتبهه رجوع بایشان میکردند و ایشان هرگز رجوع بغیر خود نکردند بعد از آن از قول راسخان حکایت می
کند ربنا یعنی ایشان که میگویند که ای پروردگار ما لا تزغ قلوبنا کج مکن دلهای ما را از حق بسوی پیروی متشابه بتاویل که پسندیده
تو نباشد بعد اذ هدیتنا پس از آنکه ما را راه نمودی بحق و بمدد توفیق طریق هدایت بما نمودی یعنی بعد از آنکه بواسطه نصب
ادله و ازاله ملت باطله ما را بر دین حق مستقیم گردانیدی از ما باز مگیر تا بر دار آن از نهج حق منحرف نگردیم بلکه ما را راسخ گردان بر حق وهب لنا
و ببخش ما را من لدنک از نزدیک خود رحمة بخششی یعنی لطفی که بسبب آن درجه بلند و مرتبه ارجمند نزد تو پیدا کرده بسعادت ابدی
رسیم و یا توفیق فرما بر ثبات و استقامت در دین که او محض رحمتست تا از شک و شبهه خلاص شده بدین مستقیم توفیق گردیم و بنهج
آن را برنگردیم انک بدرستی که تو انت الوهاب تویی بخشنده هر دعائی و مقصودی ربنا ای پروردگار ما انک
جامع الناس بدرستی که تو فراهم آرنده و جمع کننده مردمانی بعد از مردن ایشان لیوم برای حساب و جزای روزی که لا ریب فیه
هیچ شکی

هیچ شکی نیست ما را در وقوع آن و آنچه در وی است از حشر و جزا ان الله بدرستی که خدای لا یخلف المیعاد خلاف نکند وعده را که
در بعث و نشر و حساب جزا کرده بعد از آن در بیان حال کفار که دلهای ایشان منحرفست بهیچ ثواب می فرماید که ان الذین کفروا
بتحقیق که آنانکه کافر شدند لن تغنی هرگز دفع نکند و باز ندارد عنهم از ایشان اموالهم مالها که ایشان بدان می نازند ولا
اولادهم و نه فرزندان ایشان که بوجود آنها مفاخرت میکنند من الله از عذاب خدای شیئا هیچ چیزی را نه در دنیا اگر بمحنت
و بلیت گرفتار شوند و نه در آخرت اگر ایشان را به تنگنای جهنم در آرند واولئک و آن گروه هم وقود النار ایشانند آتش انگیز
دوزخ همچنانکه هیزم خشک آتش بر می افروزد و شان عادت کفار و این جماعت در تکذیب رسالت صلی الله علیه و آله و سلم کدأب
آل فرعون مانند شان و عادت متابعان فرعونست و تکذیب موسی والذین من قبلهم و همچون عادت آنانکه پیش از فرعونیان
بودند چون عاد و ثمود کذبوا بایاتنا بدروغ داشتند آیتهای ما را فاخذهم الله پس بگرفت خدای یعنی عقوبت کرد ایشان را
در دنیا و آخرت بذنوبهم بگناهان ایشان که تکذیب انبیا بود و انکار عناد ایشان والله شدید العقاب و خدای سخت عقاب
کننده است بر کافران قل بگو ای محمد للذین کفروا ستغلبون مر کسانی را که گرویدند غلبه کرده شوید در دنیا بنصرت مؤمنان بر شما
در روز بدر وتحشرون و جمع کرده شوید در عقبی الی جهنم بسوی دوزخ وبئس المهاد و بد آرامگاهیست دوزخ و حق تعالی چون نصرت
وعده داد مر اهل ایمان را پیش از آن چیزی و نبود که در روز بدر با اهل کفر و طغیان فرو د آورد از استیصال و کشت قد کان لکم
بدرستی که بود مر شما را ای قریش آیة علامتی و نشانی درست بر نبوت حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم فی فئتین التقتا
در دو گروه که بهم رسیدند و در مقابله یکدیگر صف کشیده فئة در حرب بدر تقاتل گروهی کارزار میکردند فی سبیل الله در راه خدای
تعالی و اینها لشکر ظفر پیکر رسول بودند که سیصد و سیزده کس بودند و هفتاد و هفت تن مهاجر و دویست و سی و شش کس انصار
واخری کافرة و گروهی دیگر ناگرویده بودند بخدای که لشکر ابوجهل بودند و اینها نهصد و پنجاه تن بودند یرونهم مثلیهم
میدیدند مسلمانان ایشان را یعنی لشکر کفار را دو برابر خود رأی العین دیدن معاینه و آشکارا اگرچه ایشان سه برابر مؤمنان بودند اما
حق تعالی وعده کرده بود که مؤمنان بر کافرانی که دو برابر ایشانند غالب گردانم کما قال الله تعالی مائة صابرة یغلبوا مائتین پس چون ایشان را
زیاده از دو برابر خود دیدند بوعده الهی قوی دل شده بر ایشان حمله کردند والله یؤید و خدای قوت میدهد بنصره بیاری کردن
خود من یشاء هر کرا که خواهد چنانکه وعده نصرت داد اهل بدر را ان فی ذلک بدرستی که در غلبه قلیل بی صلاح بر کثیر بسیار صلاح
لعبرة هر آینه اعتباریست و پندی لاولی الابصار مر خداوندان بینائی که اهل بصیرت اند و خداوندان عقول صافیه و بصحت
بلا واو
پیوسته که صاحب رایت در این حرب امیر المؤمنین بود صلوات الله علیه و در میان لشکر اسلام که سیصد و سیزده کس بودند
همین دو کس اسب داشتند یکی اسود و دیگری مرثد بن ابی مرثد و شش کس زره پوش بودند و لشکر کفار که نهصد و پنجاه بودند صد کس بر آن
سوار بودند اول جنگی که در اسلام واقع شد این جنگ بود و با وجود این بتوفیق الهی بر کفار غالب شده همه را مغلوب ساخت بعد از آن
حق تعالی اخبار می نماید از آنچه باعث مردمان است بر عدول از حق و هدایت و باطل و ضلال میفرماید زین للناس زینت

داده شده است برای مردمان حب الشهوات دوستی وآرزوهای نفس یعنی شیطان در نظر مردمان آراسته است دوستی شهوات
نفس را من النساء از زنان که بدترین دام شیطان چنانکه پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم فرموده که زنان دام شیطانند ونیز فرموده که باید خلوت نکند
هیچ مردی با زن بیگانه چه شیطان سیوم ایشان خواهد بود در اخبار آمده که بیشترین معاصی وفتنها که در عالم واقع میشود از شامت زنانست والبنین
واز پسران که محبوب پدر ومادرند وایشان باعث بخل وحزن پدر ومادرند چه بسبب محبت ایشان والدین بر صرف مال بخل می ورزند تا ذخیره معاش
ایشان باشد وبجهت تعلق خاطر با ایشان بحرب دشمنان نمی پردازند وهمیشه غم واندوه برای ایشان میخورند والقناطیر المقنطرة واز قنطارهای
فراهم آورده شده یا دفین ساخته من الذهب والفضة از طلا ونقره وقنطار یعنی بار بسیار است گویند که آن هشت هزار مثقال طلا است
ونزد بعضی هشتاد هزار نقره واز ابی جعفر وابی عبد الله صلوات الله علیهما منقولست که قنطار پری پوست گاوست از دینار سرخ ودرم سفید والخیل
المسومة واز اسبان علامت دار یعنی اسبانی که علامت نیکو داشته باشند از حسن وصورت وخلقت ونیکوی رفتار یعنی مردمان مشغول میشوند
باینها واز عبادت الهی غافل میشوند والانعام ودیگر از مشتهیات نفس چهارپایانند مانند گاو وشتر وگوسفند والحرث ودیگر از کشت ذلک
اینکه مذکور شد از امور مشتهیه نفس متاع الحیوة الدنیا چیزیست که برخورداری یابند از آن در زندگانی دنیا واز آن حظ نفس ونفع یابند از آن
در زندگانی والله وخدای که معبود بحق است عنده نزد اوست حسن المآب نیکوئی بازگشت یعنی نعم اخرویه بمراتب ازین نیکوتر است
بعد از تحقیر متاع دنیوی تعظیم نعم آخرت میکند وترغیب مردمان میکند در آن تا روی از حطام فانی گردانیده متوجه ثواب باقی شوند ومی فرماید که قل
ءانبئکم بگو ای محمد آیا خبر دهم شما را ای مردمان بخیر من ذلکم به بهتر از اینها که گفته شد للذین اتقوا برای آنانکه پرهیز کردند
از شرک واجتناب کردند از کارهای زشت عند ربهم نزدیک پروردگار ایشان جنات بوستانهاست وآن بوستانهای است که اند
اندک از آن بهتر است از دنیا وهرچه در وست تجری من تحتها الانهار میرود از زیر درختان آن جویهای آب که در شکاف زود بلکه بر روی
زمین رود خالدین فیها در حالتی که جاوید مانند کانند متقیان در آن بهشتها وازواج ومر ایشانراست زنان حوری وانسی مطهرة پاکیزه
از چرکینها که زنان دنیا را میباشد یا پاک از نقص خلق وخلق ورضوان من الله ودیگر ایشانراست خوشنودی از خدای واین از بهشت ونعمتهای
آن بهتر است والله بصیر وخدای بیناست بالعباد به بندگان واعمال ایشان پس ثواب میدهد وعقاب میکند بر وفق عمل نیک وبد مرویست که
حق تعالی با اهل بهشت خطاب کند که ای اصحاب بهشت از من راضی شدید ایشان گویند بار خدایا بهتر ازین نعم بهشت چه تواند بود گوید خشنودی من بر شما که
هرگز خشمی نگیرم بر شما در آثار آمده که در بهشت چند چیز بهتر از بهشت یکی رضای خدا دویم خلود نعم بهشت سیوم همسایگی محمد وآل محمد علیهم السلام بعد از آن در صفت
متقیان می فرماید که الذین یعنی پرهیزکاران آنانکه از روی نیاز یقولون ربنا میگویند ای پروردگار ما اننا آمنا بدرستی که ما گرویده
ایم بآنچه تو فرموده‌ی وجوارح واعضای خود را در عبادت تو استعمال نموده‌یم وامید آمرزش از تو داریم فاغفر لنا ذنوبنا پس بیامرز برای ما گناهان
ما را واز سر ما در گذر وقنا عذاب النار ونگهدار ما را از عذاب دوزخ ونیز در مدح ایشان می فرماید الصابرین یعنی متقیان صبر کنندگانند
بر ادای جمیع فرایض وبر پرستش او وبر ترک محرمات در وقت رسیدن بلیات والصادقین وراستانند در قول وفعل ونیت در خبر است
که چون شخصی راست کیش شعار خود سازد وبراستی کیش معروف گردد نام او را در صدیقان نویسند واگر دروغ را فرا خود سازد بر عکس این باشد
والقانتین

والقانتین وفرمان برداران امر خدا را در نهان وآشکارا والمنفقین ونفقه کنندگان از مال حلال بر اهل استحقاق بقصد طاعت وانقیاد
او تعالی در حدیث صحیح آمده که هیچ روزی آفتاب بر نیاید الا که بر پهلوی آن دو فرشته باشند گویند بار خدایا هر نفقه کننده را عوض ده هر امساک
کننده مال او را ... تلف انداز والمستغفرین وآمرزش خواهندگان بالاسحار در سحرها که وقتهای اجابت دعواتست زیرا که مشغله عبادت
درین وقت بیشتر است ونفس درین وقت مطمئن تر واز شواغل دنیوی دورتر در خبر است که حق تعالی سه آواز را دوست دارد آواز خروس وآواز
قاری قرآن وآواز استغفار کنندگان در وقت سحر از ابی عبد الله علیه السلام مرویست که هر که در وقت سحر هفتاد بار استغفار کند از اهل این آیت
باشد واز امام علی بن موسی الرضا صلوات الله روایتست که مراد بمستغفرین نمازگذارندگانند در سحرگاه در اسباب نزول آورده اند که دو حبر از احبار
شام بمدینه آمدند وحضرت رسالت را بعلاماتی که در کتاب خود یافته بودند بشناختند گفتند یا محمد ما را مسئله ایست اگر جواب گوئی ایمان می آوریم
فرمود که چیست گفتند خبر ده ما را که بزرگترین کلمه وشریفترین شهادتی در کلام خدای کدام است این آیت آمد که شهد الله گواهی داد خدای تعالی
بنصب دلایل واضحه بر وحدانیت وانزال آیات ناطقه بآن روشن گردانید انه آنکه اوست خدای بحق از روی یقین لا اله الا هو
هیچ معبودی نیست که سزاوار پرستش باشد مگر او والملائکة وفرشتگان نیز گواهی دادند بر وحدانیت او واولوا العلم وخداوندان
علم که مؤمنانند نیز ادای شهادت نمودند بر توحید باعتراف لسان وتصدیق جنان قائما در حالتی که حق سبحانه اقامت کننده است بالقسط
بعدل در جمیع افعال واقوال خود در تفسیر اهل البیت مذکورست که اولوا العلم امیر المؤمنین است ویازده فرزند معصوم او صلوات الله علیهم اجمعین
ودر مقارنه اولوا العلم با حق سبحانه وملایکه در شهادت دلالتست بر تعظیم ایشان وشکی نیست که اولوا العلم شامل مجتهدان امامیه رضوان الله
علیهم نیز هست وجابر بن عبد الله از پیغمبر صلی الله علیه وآله روایت کرده که یکساعت که عالم بر بستر خود تکیه کند ودر علم دین فکر کند بهتر است از عبادت
عابدی که هفتاد سال خدا را عبادت کند انس مالک از رسول صلی الله علیه وآله وسلم نقل کرد که او گفت که علم بیاموزید که آموختن علم حسنه است
ودرس آن تسبیح است وبحث آن جهاد است وفرشتگان در حلقهای مجلس عالمان رغبت کنند وپرهای خود را بر ایشان مالند ودر نماز
برای ایشان استغفار کنند وهر تر وخشکی که باشد برای ایشان آمرزش خواهند حتی که ماهیان دریا وهوام وسباع وچهارپایان وآسمان وستارگان
بدانید که علم زندگی دلست ونور چشم است وفکر کردن در علم مقابل روزه باشد ودرس برابر قیام وعلم پیشوای عمل است وعمل پی آن در نیست
نیک بختان بآن ملهم گردند وبدبختان از آن محروم مانند وحجت اینست که اولوا العلم مقارن حق تعالی وملایکه واقع شده اند درین شهادت
لا اله الا هو تکرار به کلمه شهادت جهة تاکید است ودیگر تا مبنی شود بر آن قوله تعالی العزیز خدای قویست وغالب بر جمیع ممکنات
وهمه محکوم ومامور وینند الحکیم محکم کار در آنچه میکند ومیفرماید بدانکه درین آیت فضل بسیار وثواب بیشمار است انس از پیغمبر صلی الله
علیه وآله وسلم روایت کرده که هر که این آیت را بخواند ودر آخر آن بگوید که وانا علی ذلک من الشاهدین حق تعالی بعدد هر حرفی از آن
فرشته پیدا فرمید که برای او آمرزش واستغفار خواهند تا روز قیامت هر که در وقت خواب کردن این آیت را بخواند حق تعالی هفتاد هزار
فرشته را خلق کند که تا روز قیامت برای او استغفار کنند وابو غالب قیطان گفته که دهی بتجارت بکوفه رفتم ودر همسایگی اعمش فرود آمدم
ودر آخر شب این آیت را مکرر میخواند وهر بار در آخر آن میگفت لما اشهد بما شهد الله واستودع الله هذه الشهادة وهی لی عند الله ودیعة حتی یودها

الی یوم القیمة چون ... فرشته نزد او رفته وگفته دی شب آیه شهادت میخواندی و در اخر آن کلماتی میگفتی در آن خبری از پیغمبر خدا شنیده گفت بلی
گفتم مرا از آن واقف ساز گفت تا یکسال تمام خدمت من نکنی من آن را بتو نگویم من بر سر راه بودم بار ما کشادم و یکسال خدمت او کردم چون مدت بسر آمد
گفتم یا شیخ سال تمام شد گفت مرا ابو وایل حدیث کرد مرا از ابن مسعود که پیغمبر صلی الله علیه وآله فرمود که هر که این آیت بخواند بر طریق مذکور حق تعالی او را حاضر سازد
و گوید ای بنده من بعهد من وفا کردی که توحید است و من سزاوارترم از آن کس که وفا کند بعهد خود ای فرشتگان من درهای بهشت برای او بگشایید تا بهر دری
که خواهد داخل شود و نیز از آن حضرت مرویست که دو فرشته در هوا بایکدیگر رسیدند یکی با دیگری گفت از کجا می آئی گفت از نزدیک بنده عاصی که امروز همه روز
معصیت میکرد و خدا را می آزرد اینک دیوان عمل او سیاه است که بآسمان می برم آن فرشته دیگر گفت عجب حالیست که من نام او برات آزادی از
آتش دوزخ بزمین می برم فرشته اول ازین حال متعجب شد فرشته دوم گفت که چون تو از وجدا شدی او آیت شهادت بخواند حق تعالی فرمود که
من گناه و معصیتش با ایمان و معرفتش بخشیدم از سعید بن جبیر روایتست که سیصد و شصت بت در حوالی کعبه بودند چون این آیت نازل شد همه بروی افتادند
و چون توحید اصل دین اسلام است ازین جهة بعد ازین در بیان اسلام می فرماید إِنَّ الدِّينَ بدرستی که دین پسندیده است عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ نزد خدای
اسلام است نه ملة یهودیه و نصرانیه که آمیخته اند بشرک و کفر وَمَا اخْتَلَفَ الَّذِينَ و اختلاف نکردند در آن که دین اسلام حقست و محمد صلی الله علیه وآله
وسلم پیغمبر بحق آنانکه أُوتُوا الْكِتَابَ داده شده اند کتاب توریت و انجیل إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ مگر پس از آنکه آمد بایشان
دانش بحقیقت اهل اسلام که آن آیات و معجزات ظاهره است و از جمله آن قرآن است که موافق کتاب ایشانست و اختلاف ایشان برین وجه بود که
بعضی گفتند که دین اسلام حقست و قومی دیگر گفتند که آن مخصوص است بعرب و جمعی دیگر نفی مطلق آن کردند حاصل که ایشان اختلاف کردند بَغْيًا بَيْنَهُمْ
بجهت حسد یا جور که در میان ایشان است و یا میل بریاست و بزرگی قوم نه بجهت شبهه که ایشان را بوده باشد در حقیقت اسلام پس وعید ایشان می فرماید
وَمَنْ يَكْفُرْ و هر که کافر شود بِآيَاتِ اللَّهِ بآیتهای خدای قرآن است یا سایر معجزات حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه وآله وسلم و یا بتوریت و انجیل
که نعت حضرت در آن مذکور است فَإِنَّ اللَّهَ پس بدرستی که خدای سَرِيعُ الْحِسَابِ زود حساب کننده است یعنی عنقریب اهل حسد و عناد فوت
شده بعذاب آخرت گرفتار خواهند شد فَإِنْ حَاجُّوكَ پس اگر یهودان محاجه و مخاصمه کنند با تو بر وجه عناد در دین اسلام بعد از اقامت حجت با انصار
مقام جدال در آیند بواسطه عیسی فَقُلْ أَسْلَمْتُ وَجْهِيَ پس بگوی در جواب ایشان که تسلیم کردم نفس خود را یا خالص گردانیدم همه خود را لِلَّهِ برای خدای
هیچ وجه غیری را با دشریک نمیکردانم وَمَنِ اتَّبَعَنِ و نیز تسلیم کردم و خالص گردانیدم همه خود را برای آنکسانی که پیروی کرده اند مرا و یا معنی آنست که کسانی
تابع شدند نفسهای خود را از برای خدا خالص ساخته ایم و باخلاص تمام بوحدانیت گرویده ایم وَقُلْ و بگوای محمد لِلَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مر آنان را
که کتاب بدایشان داده اند یعنی یهود و نصاری وَالْأُمِّيِّينَ و بگوی بمشرکان عرب که ناخوانده و نانویسنده اند یعنی کتاب ندارند أَأَسْلَمْتُمْ
اسلام آورده اید بجهت وضوح دلیل بر حقیقت آن همچنانکه من آورده ام و اتباع من و یا مصر بر کفر خود بید و گویند این استفهام بمعنی امر است یعنی اسلام
بیاورید فَإِنْ أَسْلَمُوا پس اگر اسلام آوردند و امر حق را انقیاد کردند فَقَدِ اهْتَدَوْا پس بدرستی که راه یافته شدند بمقصد رستگاری و از وادی گمراهی
خلاص شدند وَإِنْ تَوَلَّوْا و خدای بیناست به بندگان و اعراض کردن و پشت بر اسلام آوردن در تو هیچ ضرری نیست فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ
پس جز این نیست که بر تو پیغام رسانیدنی است پس تو تبلیغ آن کرده و اقامت حجت نموده وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ و خدای بیناست به بندگان

یعنی

... محمد تقی

یعنی داناست بتکذیب و تصدیق ایشان پس بر وفق عمل ایشان همه را جزا خواهد داد إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بدرستی که آنانکه کافر شدند و میکروند
بِآيَاتِ اللَّهِ بقرآن و بمحمد صلی الله علیه وآله با حجتهای روشن که صریحا دلالت دارد بر وحدانیت حق تعالی و از جمله آن کتب اوست که متضمن
توحید او بند وَيَقْتُلُونَ النَّبِيِّينَ و می کشند پیغمبران را بِغَيْرِ حَقٍّ کشتن بناحق و نا روا از پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم مرویست که بعد از تلاوت
این آیه فرمود که یهودان چهل و سه پیغمبر را در یکساعت شهید کردند پس صد و دوازده کس از زهاد و عباد ایشان برخواستند تا بر ایشان امر معروف و نهی
منکر کنند ایشان را نیز بکشتند چنانکه فرموده که وَيَقْتُلُونَ الَّذِينَ و می کشند آنان را نیز که يَأْمُرُونَ بِالْقِسْطِ می فرمودند بعدل و راستی مِنَ
النَّاسِ از مردمان یعنی غیر پیغمبران فَبَشِّرْهُمْ پس بشارت ده ایشان را بِعَذَابٍ أَلِيمٍ بعذاب دردناک أُولَئِكَ آن گروه مذکور یعنی
کشندگان انبیا و امر معروف الَّذِينَ آنکسانی اند که حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ تباه گشت و نیست شد عملهای ایشان فِي الدُّنْيَا
درین سرای که کسی ستایش او نکند بلکه بر ایشان لعنت کنند و خون و مال ایشان مباح گردد وَالْآخِرَةِ و نابود شود عملهای ایشان در آخرت یعنی
ثواب بران مرتب نگردد زیرا که استحقاق ثواب فرع ایمان است و این از ایشان مسلوبست وَمَا لَهُمْ و نیست مر ایشان را در روز قیامت
کسی مِنْ نَاصِرِينَ از یاری دهندگان که عذاب از ایشان دفع کند مرویست که در عهد رسول مردی و زنی از اشراف اهل خیبر زنا کردند و در
توریت حکم ایشان رجم بود بر خواستند و پیش رسول آمدند بامید آنکه حکم او خفت حد باشد یعنی ماسوای رجم از جلد و تعییر را و چون این قضیه
را معروض داشتند حکم حضرت موافق حکم توریت واقع شد نعمان بن اوفی و عمرو بن حارث گفتند جور کردی بر ما چه بر ایشان رجم نیست
رسول صلی الله علیه وآله وسلم فرمود که دروغ میگویند در توریت حکم ایشان رجم است گفتند نه چنین است رسول صلی الله علیه وآله وسلم
بفرمود تا توریت حاضر ساختند پس با ایشان گفت کیست در میان شما که اعلم باشد بتوریت گفتند مردی اعور است و در فدک ساکن است و او را
ابن صوریا گویند پس کس فرستادند و او را بمدینه آوردند وی نزدیک رسول آمده و آغاز خواندن توریت کرد چون بآیه رجم رسید
آنرا پوشید و تلاوت نکرد عبد الله سلام برخواست و آن آیت برخواند رسول گفت دانستی که حکم آن بود که من روا کردم و توریت موافق
قول منست و در توریت چنین بود که مرد محصن و زن محصنه چون زنا کنند و بینه بر ایشان اقامت شهادت کند ایشان را رجم کنند و اگر زن آبستن
بود او را مهلت کنند تا بار نهد و بعد از آن او را رجم کنند بفرمود تا او را رجم کردند حق تعالی این آیه فرستاد أَلَمْ تَرَ آیا نمی نگری إِلَى الَّذِينَ
بسوی آنانکه أُوتُوا نَصِيبًا داده شده اند بهره را مِنَ الْكِتَابِ از توریت یعنی نعمان اوفی و امثال يُدْعَوْنَ إِلَى كِتَابِ اللَّهِ
خوانده می شوند بسوی توریت لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ تا حکم کند توریت میان ایشان ثُمَّ يَتَوَلَّى پس روی میگردانند فَرِيقٌ مِنْهُمْ
گروهی از ایشان که رؤسای یهودند وَهُمْ مُعْرِضُونَ در حالتی که ایشان اعراض کنند از حق با وجود علم ایشان که رجوع بآن واجبست
ذَلِكَ این اعراض میکنند از حکم توریت مر ایشان را بِأَنَّهُمْ قَالُوا بسبب اینست که ایشان میگویند لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ نخواهد رسید
بما آتش دوزخ إِلَّا أَيَّامًا مَعْدُودَاتٍ مگر روزی چند شمرده شده که هفت روز باشد یا چهل روز یعنی بسبب زعم ایشان بسهولت
جزای آخرت اعراض میکنند از حکم توریت وَغَرَّهُمْ و مغرور و فریب داد ایشان را فِي دِينِهِمْ در کیش ایشان مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ
آنچیزی که بودند که بری باشند از سهولت عقوبت یا شفاعت آبای ایشان مر ایشان را فَكَيْفَ پس چگونه باشد حال ایشان إِذَا جَمَعْنَاهُمْ

آن هنگام که جمع کنیم ایشان را لِيَوْمٍ برای حساب روزی لَا رَيْبَ فِيهِ هیچ شکی نیست در وقوع آن روز مرویست که در روز قیامت اول رایتی از رایات کفار که برافراشته شود رایت یهود باشد حق تعالی ایشان را رسوا کند در میان اهل محشر و بعد از ان امر کند ایشان را بدوزخ برند مخلد در ان باشند وَوُفِّيَتْ كُلُّ نَفْسٍ و داده شود هر نفسی را بتمام مَا كَسَبَتْ جزای آن چیزی که کسب کرده باشد وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ و ایشان هیچکدام از نفس انسانی ستم دیده نشوند بنقص حسنات و زیادتی سیئات بلکه جزا فرا خور اعمال خواهد بود و چون ذکر کید اهل کتاب کرد حضرت رسالت پناه را تعلیم کرد و چگونه با ایشان محاجه باید کرد و چگونه جواب ایشان باید داد و فرمود که قُلِ اللَّهُمَّ بگو ای محمد که ای بار خدایا مَالِكَ الْمُلْكِ ای خداوند پادشاهی که متصرف در همه ملکی و ملک دنیا و آخرت که هر مالک که غیر تست مالک است هر ملکی سرای توفانی آورده اند که در جنگ احزاب وقتی که خندق میکندند سنگی عظیم و سخت بدید آمد که آهن بر ان کار نمیکرد آن حضرت بر آن موضع آمد و در ان سنگ نگاه کرد و تبر آهنی از سلمان فارسی گرفته آستین مبارک در نوردید و بقوت روحانی و بتایید ربانی چنان ضربتی فرود آورد که دو دانگ از ان سنگ بشکست و برقی از میان سنگ و آهن جست مانند روشنی چراغ در شب تار و از درخشندگی آن آتش کوههای مدینه روشن شده و بحد مداین رسیده و کنگرهای ایوان کسری بنظر حاضران در آمد پس رسول و اصحاب تکبیر گفتند و چون ضربتی دیگر براورد ثلث دیگر از ان سنگ شکسته شده و روشنی از ان بتافت که قصور صنعا و یمن از ان مشاهده شد در ضرب سیوم قصور روم تمام بنظر در آمد رسول و اصحاب تکبیر گفتند پس حضرت فرمود که جبرئیل مرا خبر داد که عنقریب آثار صولت اسلام باطراف و جوانب عالم رسد و همه نواحی جهان مسخر اهل اسلام شود اصحاب بشارت گدا ... بی آن نعمت مشغول شدند و منافقان طرح سخریت و استهزا کردند که عجب کاریست که این مرد از بیم کارزار مشرکان عرب خندق می کند و یاران خود را بگرفتن روم و پارس وعده میدهد حق تعالی این آیت فرستاد که بگوای محمد که بار خدایا توئی خدای ملک و همه ملک بید قدرت تست تُؤْتِي الْمُلْكَ عطا میکنی پادشاهی را مَنْ تَشَاءُ هر کرا خواهی و مصلحه دانی وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ و می ستانی ملک را مِمَّنْ تَشَاءُ از اختیار هر که خواهی از جمله حکومت مکه بجوانی آن که کفار قریش را بود از ایشان نزع کرده بملازمان حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم حواله فرمود و ملک روم و فارس و یمن را از ارباب آن انتزاع نموده بدین امت مرحومه ارزانی داشت نزد بعضی مفسرین مراد ملک نبوتست که از بنی اسرائیل بستد و بفرزندان اسماعیل داد یا امامت که بائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین عطا فرمود وَتُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ و ارجمند میسازی هر کرا میخواهی بتوفیق ایمان و معرفت چون پیغمبر و متابعان او وَتُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ و خوار و بیمقدار میگردانی هر کرا میخواهی بخذلان ابدی بجهت عناد و کفر چون ابوجهل و تابعان او گویند مراد بعزت شرف قناعتست و بذلت خست حرص چه اسب تعالی قناعت فقیران را بسدره تمکین رساند و تکاپوی حرص توانگران را در صف نعال افکند و در تفسیر بصایر آورده که سلطان محمود غزنوی روزی بقصد زیارت شیخ معزی که قطب زهاد و عابدان و عارفان عصر بود رفت و استدعای فاتحه نمود همچنان در صف نعال ایستاده از تفسیر تعز من تشاء و تذل من تشاء نکته در خواست شیخ فرمود روشنترین وجهی در معنی این آیت آنست که ترا با هزار و هفتصد فیل جنگی و پنج هزار فرسنگ ولایت آبادان و صد هزار سوار مکمل بخانه همچون من گدائی آورد و در صف نعال باز دارد و مرا باین گلیم کهنه و پای برهنه ملک قناعت بخشد و در صدر آزادی جای دهد اگر بقناعت آشنا شد از فیض تعز من تشاء شد و اگر گرفتار حرص و آز نمود مقهور تذل من تشاء شد

بیدك الخير

٦ بِيَدِكَ الْخَيْرُ بدست قدرت تست تحصیل همه نیکوئیها از دادن ملک و عزت بمومنان و چون تعذیب کفار و عصاة محض عدالت پس آن نیز در تحت خیر داخل شود إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ بدرستی که تو بر همه چیزی از عطای ملک و نزع و اعزاز و اذلال قَدِيرٌ توانائی بهر که مصلحت بینی دهی تُولِجُ اللَّيْلَ کاد رمی آری شب را فِي النَّهَارِ در روز یعنی بتدریج اجزای شب را کم میکنی و در اجزای روز می افزائی تا که اول جدی که اقصر ایام سال است در اول سرطان اطول ایام شود وَتُولِجُ النَّهَارَ و در می آری روز را فِي اللَّيْلِ در شب از اجزای روز بتدریج کم میکنی و اجزای شب را بدان زیاده میسازی تا شب که در آخر جوزا کوتاه ترین شبهاست در آخر قوس درازترین شبهای شود وَتُخْرِجُ الْحَيَّ و بیرون می آری جزو زنده را از حیوانات مِنَ الْمَيِّتِ از مرده که آن نطفه است یا مانند مرغ را از تخم و درخت را از دانه وَتُخْرِجُ الْمَيِّتَ و بیرون می آری مرده را چون نطفه و دانه و تخم مِنَ الْحَيِّ از زنده که حیوان و درخت و مرغ است گفته اند که طیب را از خبیث و مومن را از کافر آورده اند که رسول صلی الله علیه و آله و سلم نزدیک یکی از زوجات خود رفت و زنی پاکیزه منظر و خوب صورت و سیرت انجا بود حضرت صلی الله علیه و آله و سلم پرسید که این کیست گفتند یکی از خالها میشود فرمود که کدام خاله گفتند خالده بنت الاسود بن عبد یغوث و این خالده مومنه بود و اسود که پدرش بود کافر بود فرمان داد فرمود که سبحان الله الذی یخرج الحی من المیت وَتَرْزُقُ و روزی میدهی از خزانه رحمت واسعه خود مَنْ تَشَاءُ هر کرا میخواهی بِغَيْرِ حِسَابٍ بیشمار یعنی بمرتبه که خلق عدد و مقدار آن ندانند معاذ بن جبل روایت کند که من بجهت مطالبه قرض خواهان یک جمعه بنماز حاضر نشدم رسول فرمود که چه چیز ترا از نماز جمعه باز داشت گفتم یا رسول الله یهودی را بر ذمت من قرض گندم است و مرا نگذاشت که بنماز حاضر شوم فرمود که این آیه را بخوان تا بقوله بغیر حساب و انگه بگو که یا رحمن الدنیا والآخرة و رحیمهما تعطی من تشاء منهما فاقض عنی دینی هر که این آیت را بخواند اگر قرض چندان بود که زمین گنجایش آن نداشته باشد حق تعالی از برای او ادا کند جعفر بن محمد علیهما السلام از آبای کرام خود صلوات الله علیهم روایت فرمود که چون حق تعالی خواست که فاتحة الکتاب و آیة الکرسی و شهد الله تا ملکم و قل اللهم مالک الملک بر زمین نازل سازد و این آیات را در عرش مجید آویخته بود و میان آنها و حق تعالی حجابی نبود گفتند خدایا ما را بزمین میفرستی که سرای معصیت است و ما بعرش مجید تو معلقیم که محل ظهور نور قدس است حق تعالی فرمود که بعزت جلال من که هیچ بنده مومن شما را قرائت نکند در عقب هر نماز فریضه مگر که او را در حظیره قدس جای دهم و هر روز هفتاد بار بنظر رحمت در وی نگرم و هر روز حاجتش روا کردانم و کمترین حاجتهای او آمرزش باشد و از دشمنانش نگاه دارم و او را بر اعدا نصرت دهم هیچ چیز او را از بهشت منع نکند مگر مرگ حق تعالی چون بیان فرمود که مالک دنیا و آخرت قادر بر اعزاز و اذلال اوست نه غیر او در عقب آن مومنان را نهی کرد از دوستی کردن با کافران که قادر نیستند بر اعزاز و اذلال و فرمود که لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ باید که فرا نگیرند مومنان که دوستان خدایند و معزز و مکرم نزد او الْكَافِرِينَ کافرانرا که دشمن اویند و ذلیل و خوار نزد او أَوْلِيَاءَ دوستان و متولیان در امور خود مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ بدون مومنان یعنی باید که مومن دوست ندارد مگر مومن را ابن عباس فرمود که جمعی از انصار با گروهی از کفار طرح دوستی انداختند عبد الله بن جبیر هر چند ایشان را ازین منع میکرد فایده نمیداد حق تعالی این آیت را فرستاد و ایشان را ازان نهی فرمود که وَمَنْ يَفْعَلْ ذَٰلِكَ هر که بکند این فرا گرفتن دوستی را با دشمنان فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ پس نیست آن کس از ولایت دوستی

در ورود ل باتو بگو بم ز س

خدا فی شیء در چیزی یعنی از دوستی خدا هیچ جزائی و بهره نخواهد داشت إلا أن تتقوا مگر آنکه بترسید و حذر کنید منهم از جزء
کفار تقاة آن چیزی را که واجب باشد پرهیزیدن از آن که در این صورت جایز است که با ایشان اظهار دوستی کنید بر وجه تقیه
با ایشان مواسا نمائید ویحذرکم الله ومی ترساند خدای شما را از موالات دشمنان او نفسه از عذاب ذات خود یعنی
عذابی که صادر شده باشد از محض قهاری او نه بواسطه غیری والی الله وبسوی حکم خداوند یا جزای اوست المصیر بازگشت پس از
نواهی او بترسید این آیه مصرحست بر آنکه مؤمن را واجبست که تقیه کند از مخالف دین و با ایشان در سازد و محبت ظاهر گرداند ایشان
کند ابن بابویه رحمة الله در رساله اعتقادیه آورده که تقیه واجبست تا ظهور صاحب الامر علیه السلام هر که آنرا ترک کند همچنان است
که ترک نماز کرده باشد صادق علیه السلام گفته یا ابن رسول الله مردی را در مسجد می بینم آشکارا آواز بلند لعن میکند دشمنان او نام هر یک
می برد فرمود که مالعه الله تعرض بما یدچه می شود او را خدا او را از رحمت خود دور گرداناد و ما را در معرض ترس میگرداند چه حق تعالی فرموده که
ولا تسبوا الذین یدعون من دون الله فیسبوا الله عدوا بغیر علم و نیز صادق علیه السلام فرموده که مقرب ترین شما نزد حق کسی است که اعلم و اعمل باشد
بتقیه و نیز فرموده که تقیه دین منست و دین پدران من پدران حضرت رسالت بود که در اوایل اسلام با اهل کفر ملایمت می نمود و امیر المؤمنین
علیه الصلوة والسلام که با اهل عناد بطریق ملایمت سلوک میکرد و چون قوت پیدا کردند شمشیر کشیده با اهل کفر محاربه کردند مرویست که مردی نزد
پیغمبر صلی الله علیه واله وسلم آمد و گفت یا رسول الله بفریاد من رس که بهلاکت بدبختی گرفتار شدم فرمود که چیست گفت کفار قریش مرا گرفتند
و عذاب میکردند تا نسبت بجناب تو ناسزا گویم من بیطاقت شدم وانچه اراده ایشان بود از زبان من جاری شد فرمود که دلت چگونه بود گفت
بسیار از آن کاره بود فرمود اگر بار دیگر بدست ایشان افتی مثل این حال بر تو واقع شود آنچه ایشان اراده کنند بگوی و در دل کاره آن کار باش
ابن مسعود گفت با اهل کفر خلاف مصالحه کنید وانچه ایشان می گویند و می کنند پیروی کنید اما در دل کاره آن باشید چون حق تعالی مؤمنان را
رخصت داد در پوشیدن حق و مواسات کردن با کافران و مخالفان دین جهت دفع ضرر ایشان در عقب آن بیان نمود که اگر کسی این معنی
را کار بندد نه بجهت خوف و عذر بلکه از روی اعتقاد قلبی با اهل کفر و خلاف محشور شود و بعذاب ابدی با ایشان گرفتار شود پس گفت قل
بگوای محمد ان تخفوا ما فی صدورکم اگر پنهان دارید آنچه در سینه های شماست یعنی موالات کفار در دل راه دهید او تبدوه
یا آشکارا کنید آنچه در ضمیر شماست یعلمه الله میداند آنرا خدا و شما را بجهت آن بعذاب الیم و عقاب جحیم گرفتار خواهد کرد ویعلم
ما فی السموات و میداند آنچه در آسمانهاست از انواع علویات وما فی الارض وانچه در زمین است از اصناف سفلیات پس بر پنهان
و آشکارای شما عالم خواهد بود والله وخدای که علم ذاتی او بهمه چیزها رسیده علی کل شیء قدیر بر همه چیزها تواناست پس هر چه می کنید
در ستر و علانیه میداند و شما را جزا خواهد داد چون چنین است پس نافرمانی مکنید و بته دل او را انقیاد نمائید و از نواهی او باز ایستید تهدید اهل
کفر و عصیان کرد از عقاب در عقب آن بیان وقت آن میکند بقوله یوم تجد روزی که بیابد کل نفس از عمل کنندگان هر کسی
ما عملت من خیر آنچه کرده باشد از نیکوئی محضرا حاضر گردانیده شده نزدیک خود یعنی صحیفه حسنات بیند وما عملت من سوء وانچه
کرده باشد از بدی نیز نزد او حاضر باشد تود دوست داشته باشد آن کس لو ان بینها اگر آنکه باشد میان او وبینه و میان آن روز بدا
[illegible]

امدا بعیدا

امدا بعیدا زمانی دور و دراز مراد اینست که نخواهد مطلقا اثر و عمل خود را به بیند ویحذرکم الله نفسه ومی ترساند خدای شما را
از عذاب خود تکریر جهة توکید است والله رؤف وخدای مهربانست بالعباد به بندگان و بجهت این ایشان را می ترساند از عملی که سبب عذاب
و عقوبت ایشان باشد مرویست که یهودان میگفتند ما پسران خدائیم و دوستان او و نصاری میگفتند که ما مسیح را پسر خدا میدانیم و بجهت او در تعظیم
او میکوشیم و مشرکان گفتند که ما بتان را دوست میداریم و بشفاعت آنها امیدواریم آیت آمد که قل بگوای محمد ان کنتم اگر هستید شمای اهل
کفر که تحبون الله دوست میدارید خدا را و لاف دوستی او میزنید فاتبعونی پس پیروی کنید مرا در اوامر و نواهی یحببکم الله تا خدای شما را
دوست دارد ویغفر لکم ذنوبکم و بیامرزد گناهان شما را والله غفور وخدای آمرزنده است گناهانی را که به پیروی من راسخ
شوند رحیم مهربانست بر ایشان برحمت خاصه مرویست که چون پیغمبر صلی الله علیه واله وسلم این آیت را تلاوت فرمود عبدالله ابی منافق با اصحاب
خود گفت که به بینید محمد دوستی خود را مساوی دوستی خدا میدارد و ما را می فرماید که او را همچنان دوست داریم که عیسی را ترسایان حق تعالی در جواب
ایشان فرموده که قل بگوای محمد اطیعوا الله بمردمان که اطاعت کنید خدا را در اوامر و نواهی والرسول و پیغمبر او را نیز در احکام شرع فان
تولوا پس اگر برگردید از طاعت خدای و رسول فان الله پس بدرستی که خدای لا یحب الکافرین دوست نمیدارد کافران یعنی از ایشان
راضی نیست و هرگز مدح ایشان نکند از رسول خدای صلی الله علیه واله وسلم روایتست که تحقیق ایمان موقوفست بر آنکه دوستان خدای
را دوست دارند و دشمنان او را دشمن و چون بر این دو آیه طاعت رسولان را واجب گردانید در عقب ذکر منقبت و مدح ایشان می فرماید
بجهت ترغیب در اطاعت ایشان بقوله ان الله اصطفی آدم بدرستی که خدای برگزید آدم را به تعلیم اسما و امر کردن ملایکه بسجود او و بیرون
آوردن انبیا و اصفیا و اولیا از صلب او ونوحا و نوح را بدرازی عمر و الهام او بساختن کشتی و نجات او از غرق وآل ابراهیم وآل ابراهیم
که اسماعیل و اسحاق اند و اولاد ایشان به نبوت و امامت و بنای خانه کعبه و خلافت از جمله اولاد او یعقوب است و داود و سلیمان و یونس
و زکریا و یحیی و عیسی و حضرت خاتم الانبیا و ائمه هدی صلوات الله علیه و علیهم اجمعین وآل عمران وآل عمران که موسی و هارون اند برسالت
و سخن گفتن حق تعالی ایشان را بی واسطه و این هر دو پسران عمران بن یصهر بن قاهث بن لاوی بن یعقوب اند و نیز مراد عیسی است و مادر او
مریم که دختر عمران بن ماثان است و میان این هر دو عمران هزار و ششصد سال بود حاصل که حق تعالی می فرماید که همه انبیا و اولاد ایشان را
برگزیدیم و تفضیل دادیم علی العالمین بر عالمیان زمان ایشان این آیت دالست بر آنکه ایشان افضلند از فرشتگان پس حق تعالی ایشان را
بر همه آدمیان و فرشتگان تفضیل داد ذریة در حالتی که ایشان فرزندانی اند بعضها من بعض برخی از ایشان از برخی زاده شده اند
یعنی اولاد پسندیده اند از آبای برگزیده و در تفسیر اهل البیت علیهم السلام وارد است که مراد بآل عمران علی بن ابی طالب است و اولاد امجاد
او علیهم السلام و عمران اسم ابو طالبست و احادیث متواتره از ائمه هدی علیهم السلام درین باب وارد شده و ابن عباس و ابا ذر روایت کرده از
پیغمبر صلی الله علیه واله روایت کرده اند که فرمود که آل ابراهیم وآل عمران علی بن ابی طالبست والله سمیع وخدای شنواست باقوال مردمان
علیم داناست باعمال ایشان پس برمی گزیند هر کرا مستقیم القول والعمل است و بعد از آن در بیان حال مریم که از ذریه انبیاست می
فرماید که اذ قالت امرأة عمران یاد کن یا محمد که چون گفت زن عمران بن ماثان که حنه بنت فاقوذا بود وقتی که حامله شد او جده عیسی

رب ای پروردکار من إِنِّي نَذَرْتُ لَكَ بدرستی که من نذر کردم برای تو مَا فِي بَطْنِي آنچه در شکم من است مُحَرَّرًا در حالتی که آزاد کرده باشد
از قید تعلق دنیا و او را مشغول سازم با مردین تا خالص ترا پرستد و خدمت مسجد کند که دران زمان خدمت قدس امری عظیم بود و آنرا عبادت
میدانستند و فرزندان را بآن کار نذر میکردند تا آنرا رفتندی و آب زدندی و چراغ روشن کردندی تا ضرورتی نبودی از انجا بیرون نیامدندی
بهمین وجه انجا خدمت کردندی تا بالغ شدندی بعد ازان مخیر بودندی میان بیرون رفتن و ماندن در شریعت ایشان اینچنین نذر در پسران ایشان
بود هیچکس از انبیا و علمای ایشان نبود مگر که یک پسر یا دو پسر یا بیشتر محرر کردندی بران خدمت بیت المقدس و چون حنه این چنین نذر کرد شوهرش
ان گفت این چه بود که کردی شاید که در شکم تو دختر باشد و خدمت مسجد را نشاید بر زبان حنه جاری شد فَتَقَبَّلْ مِنِّي پس قبول کن خدایا از من
آنچه نذر کردم إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ بدرستی که تو شنوای سخنی را که در باب نذر گفتم الْعَلِيمُ دانائی بمقصد من درین نذر که جز رضای تو نخواستم
فَلَمَّا وَضَعَتْهَا پس وقتی که زائید مریم را قَالَتْ رَبِّ إِنِّي وَضَعْتُهَا گفت حنه ای پروردکار من بدرستی که بنهادم آن بار را أُنْثَىٰ
در حالتی که فرزند ماده است وَاللَّهُ أَعْلَمُ و خدای داناترست بِمَا وَضَعَتْ بانچه بار بنهادم و حفص وضعت خوانده بسکون تا یعنی خدای
داناتر بود بانچه حنه وضع کرد وَلَيْسَ الذَّكَرُ و گفت حنه که نیست فرزندی که من طلب کردم برای خدمت بیت المقدس كَالْأُنْثَىٰ
چون فرزند ماده که بمن داده وَإِنِّي سَمَّيْتُهَا مَرْيَمَ و بدرستی که من نام نهادم او را مریم و معنی لفظ بلغت ایشان امة الله یعنی کنیزک خدای
وَإِنِّي أُعِيذُهَا بِكَ و بدرستی که من در پناه ی آورم او را بتو وَذُرِّيَّتَهَا و فرزندان او را مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ از وسوسه دیو سرکش
که رانده شده است از رحمت و برکت دعای حنه بروردکار مریم و عیسی رسیده از شر شیطان محفوظ ماندند و در تفسیر ثعلبی مذکورست که رسول خدای
صلی الله علیه و آله و سلم فرموده که بهترین زنان چهارند مریم بنت عمران و آسیه زن فرعون و خدیجه بنت خویلد و فاطمه بنت محمد صلی الله علیه و آله
و سلم و اسماء بنت مرثد گفت که چون خدیجه بفاطمه علیها السلام حامله شد گفت بار خدایا و دانائی که من از زن عمران بهترم و محمد از عمران بهترست
من این فرزند را محرر کردم حق تعالی وحی کرد برسول صلی الله علیه و آله و سلم که خدیجه را بگوی آزاد کردن پیش از ملک نباشد و اگذار حمل خود را
که او صفیه و برگزیده من است و مادر امامان است و آزاد کرده من از دوزخ خدیجه گفت اگرچه دخترست اما دلم خوشحال است چه او مادر امامان
است القصه چون مریم متولد شد فَتَقَبَّلَهَا پس فرا پذیرفت مریم را رَبُّهَا پروردکار او بِقَبُولٍ حَسَنٍ پذیرفتنی نیکو جهت صحت
خانه نمود چه راضی شد بانکه او بجای زکریا باشد در خدمت بیت المقدس وَأَنْبَتَهَا و برویانید او را و نشو و نمای او داد نَبَاتًا حَسَنًا نشو و نمای
نیکو یعنی توفیق داد او را تا پرورش یافت بر صلاح و عصمت و معرفت بروجهی که چون نه ساله گشت پیوسته انواع عبادت روزها در زمان غالب شد
مرویست که چون مریم متولد شد مادر او را در خرقه پیچیده و به بیت المقدس آورد و خدمه را گفت فرا گیرید این نذر شده را که نذر خدای تعالی است
میان ایشان اختلاف افتاد چه عمران امام مسجد مقدس بود و بسیار در تعظیم او می کوشیدند و بجهت این هر یک را داعیه آن شد که تربیت آن نمایند
از جمله زکریا گفت که من اولی ام بتربیت او چه خاله او در خانه من است ایشان باین راضی نشدند پس قرار بقرعه دادند بدین وجه که قلمهای خود را
که بآن کتاب توریت کردندی بکنار نهر اردن برده در جوی آب افکندند مشروط بدانکه قلم هر که بر سر آید پرورش مریم او کند قلم زکریا که از اولاد
سلیمان بود و پیغمبر بود و بزرگوار بر سر آب آمد کفالت مریم بوی قرار گرفت وَكَفَّلَهَا زَكَرِيَّا و فرا گرفت حق تعالی مریم را بزکریا و زکریا او را

بخانه برده

بخانه برده دایه او را مقرر فرمود و چون از طفولیت درگذشت او را بمسجد آورده غرفه را که جز از نردبان در بالای او رفتن میسر نشدی برای
او ترتیب داد و هرگاه زکریا از تعهد حال او فارغ شدی در آن غرفه را بقفل محکم کردی و کلید با خود داشتی تا باین نهج مریم بزرگ شد و انوار
ولایت از و ظاهر گشت كُلَّمَا دَخَلَ عَلَيْهَا هرگاه که درآمدی بر مریم زَكَرِيَّا الْمِحْرَابَ زکریا بغرفه که مریم در انجا بود وَجَدَ عِنْدَهَا
می یافت نزدیک او رِزْقًا روزی و آن میوه تابستانی بود در میان زمستان و عکس زکریا متعجب شده قَالَ گفت که يَا مَرْيَمُ أَنَّىٰ لَكِ
هَٰذَا ای مریم این از کجاست ترا قَالَتْ گفت مریم هُوَ این روزی که میوه در غیر وقتست مِنْ عِنْدِ اللَّهِ از نزد خدایست إِنَّ اللَّهَ
بدرستی که خدا يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ روزی میدهد هر کرا میخواهد بِغَيْرِ حِسَابٍ بیشمار از غایت بسیاری یا بدون استحقاق محض تفضل
از طریق موافق و مخالف بصحت پیوسته که روزی حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم در زمان قحط و تنگ سالی در خانه فاطمه
فاطمه علیها السلام آمد و فرمود که از خوردنی در خانه تو هیچ هست که مدت سه روزست که طعام نخورده و فاطمه با امیر المؤمنین و حسن و حسین علیهم السلام
نیز مدت سه روز بود که طعام نیافته حضرت فاطمه بخانه رفت و سجاده مبارک بگسترد و دو رکعت نماز کذارد و بعد ازان مناجات کرد این سوز
گفت الهی از غیب بما طعامی برسان و مرا از اندوه پدر و شوهر و فرزندان باز رهان مقارن این حال دید که جفنه خالی که دران خانه بود بخار
ازان بر می آید چون از دعا پرداخت و نظر دران جفنه کرد آنرا مملو از طعام دید برداشته نزد پدر و شوهر و فرزندان حاضر کرد و سرپوش
او برداشته ظرفی بود پر از نانهای لطیف و مملو از گوشتهای لذیذ و از بخاران بوی میدمید بر مثال بوی مشک سید عالم صلی الله علیه
و آله و سلم فرمود که أَنَّىٰ لَكِ هَٰذَا از کجا بتو رسید فاطمه علیها السلام فرمود که هو من عند الله این از نزد خداوندست ان الله یرزق من یشاء
بغیر حساب حضرت فرمود الحمد لله که حق تعالی ترا ابنیه زنان بنی اسرائیل یعنی مریم بنت عمران مانند گردانید که هرگاه حق تعالی او را روزی
فرستادی زکریا از و پرسیدی که این از کجاست همین جواب دادی که هو من عند الله پس همه ازان طعام تناول کردند و سیر شدند
و جفنه هنوز از طعام مملو بود پس فاطمه علیها السلام همسایهها را ازان محظوظ گردانید آورده اند که زکریا علیه السلام مشاهده نمود که حق تعالی
روزی را بمریم میرسانید و او را از تابستان میوه زمستان و در زمستان میوه تابستان می دهد رغبت کرد که حق تعالی او را نیز فرزندی
دهد که صاحب کرامت و ولایت باشد مانند مریم و با آنکه پیر شده بود و زن او از زائیدن افتاده و پیر گشته اما دانست که این امر بر خدای
آسانست پس زبان بمناجات گشود هُنَالِكَ دران مقام که ولایت و کرامت مریم را معاینه بدید دَعَا زَكَرِيَّا رَبَّهُ بخواند زکریا
پروردکار خود را از روی نیاز قَالَ رَبِّ گفت ای پروردکار من هَبْ لِي ببخش مرا مِنْ لَدُنْكَ ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً از نزدیک خود
فرزندی پاک از آلایش گناه همچنانکه بخشیدی مریم را بحنه که پیر شده بود إِنَّكَ بدرستی که تو از محض کرم سَمِيعُ الدُّعَاءِ شنونده
دعائی یعنی اجابت کننده آن را فَنَادَتْهُ الْمَلَائِكَةُ پس ندا کردند او را فرشتگان وَهُوَ قَائِمٌ در حالتی که زکریا ایستاده
بود يُصَلِّي فِي الْمِحْرَابِ نماز میگذارد در محراب أَنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكَ بدرستی که خدای مژده میدهد ترا بِيَحْيَىٰ بفرزندی که نام
او یحیی باشد و معنی یحیی آن است که نام پدر یا دین بدو زنده شود مُصَدِّقًا در حالتی که او پسر باور کننده باشد و ایمان آرنده بِكَلِمَةٍ
بعیسی که بکلمه کن موجود گشته مِنَ اللَّهِ از نزد خدای در اخبار آمده که اول کسی که بعیسی ایمان آورد یحیی بود و او شش ماه از عیسی بزرگتر

بود پسر خاله یکدیگر بودند یحیی پیش ازان کشته شد که عیسی را بآسمان برند وَسَیِّدًا در حالتی که مهتر قوم باشد در حلم و علم و کثرت عبادت
و تقوی و زهد و غیر آن از اخلاق حسنه وَحَصُورًا و در حالتی که باز دارنده باشد نفس خود را از جمیع مناهی و ملاهی مرویست که در سن
سالکی یحیی از کودکان رسید که بازی میکردند و یرا ترغیب کردند ببازی گفت ما از برای بازی آفریده نشده ایم از امام زین العابدین
علیه السلام پرسیدند که فضیلتی از فضایل امیر المؤمنین علی بیان فرما گفت مطول بگویم یا مختصر گفتند مختصر فرمود که ما هم معصیت نکرده ایم [در] هیچ گناه
را چنانکه یحیی پیغمبر از ابن عباس مرویست که حصور کسی است که بهیچ زنی نرسیده باشد یحیی بجهت او باشتغال بطاعت و عبادات
و توجه تام بحضرت عزت و امور آخرت متزوج نشد وَنَبِیًّا مِنَ الصَّالِحِینَ پیغمبری باشد ناشی شده از شایستگان که زکریا و ابای او
بودند القصه چون زکریا را بچنین فرزندی بشارت فرمود وی بر وجه تعجب قَالَ رَبِّ گفت ای پروردگار من أَنَّىٰ یَکُونُ لِی غُلَامٌ از کجا
باشد مرا پسری وَقَدْ بَلَغَنِیَ الْکِبَرُ و حال آنکه فرا رسیده است مرا پیری و بزرگ سالی وَامْرَأَتِی عَاقِرٌ و زن من نازاینده است در خبر
آمده که زکریا صد و بیست ساله بود و زن او هشتاد ساله غرض زکریا ... ازین سخن آن بود که معلوم کند که حق تعالی او را و زن او را جوان خواهد
ساخت یا در همین پیری فرزند ازیشان خواهد فرمود قَالَ گفت خدا یا جبرئیل بزبان خدا گفت کَذَٰلِکَ همچنین بر همین حال که هستید از پیری
اللَّهُ یَفْعَلُ مَا یَشَاءُ خدای میکند آنچه میخواهد بر خلاف عادت قَالَ گفت زکریا رَبِّ اجْعَلْ لِی ای پروردگار من بگردان برای من ظاهر
آیَةً نشانه که مرا از حامله شدن ایشان خبر دهد تا شکر گذاری آن مشغول شوم قَالَ گفت جبرئیل خدا که آیَتُکَ نشانه تو برین أَلَّا تُکَلِّمَ النَّاسَ
است که سخن گوئی و قادر نباشی بر سخن گفتن با مردمان با وجود صحت زبان ثَلَاثَةَ أَیَّامٍ سه روز إِلَّا رَمْزًا مگر باشارت کردن بروی
و یا دست حکمت در آن این بود تا درین مدت بذکر خدا و شکر او مشغول شود وَاذْکُرْ رَبَّکَ و یاد کن پروردگار خود را کَثِیرًا یاد کردن بسیار
وَسَبِّحْ و تسبیح کن او را بِالْعَشِیِّ در طرف آخر روز که از زوال تا عصر است تا بمغرب وَالْإِبْکَارِ و بامداد که اول طلوع فجر است تا چاشت
و باقی قصه زکریا در سوره مریم خواهد آمد و چون حق تعالی ذکر زن عمران بیان فصل ختم او بر سبیل اجمال بعد از آن تفصیل آن می کند
بقوله وَإِذْ قَالَتِ الْمَلَائِکَةُ یعنی یاد آن زمانی را که گفت جبرئیل با جمعی از ملائکه که مشاهد با و گفتند که یَا مَرْیَمُ ای پرستاره خدای إِنَّ
اللَّهَ اصْطَفَاکِ بدرستی که خدای برگزید ترا برای عبادت یا قبول کرد برای خدمت مسجد وَطَهَّرَکِ و پاکیزه ساخت ترا از لوث
شرک یا از چیزهای چرکین که زنان رامی باشد از حیض و نفاس یا از صفات ذمیمه وَاصْطَفَاکِ و برگزید ترا تکرار از برای تأکید است یعنی
برگزید ترا عَلَىٰ نِسَاءِ الْعَالَمِینَ بر زنان روزگار تو با آنکه ترا بی شوهر فرزندی دهد و بنفخه جبرئیل مخصوص گرداند نه آنکه مراد سید جمیع
زنانست علی الاطلاق چه این صفت فاطمه زهرا است علیها السلام مخصوص با و چنانکه ابن عباس از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت کند
که فرمود که فاطمه سیده زنان عالم است از خلق اولین و آخرین و جگر پاره من است و نور چشم من است و میوه دل من و روح من در پهلوی
من و هر گاه که او در محراب خود بایستد در پیش خدای برای عبادت نور او فرشتگان را در خشندگی دهد چنانکه ستارگان اهل زمین را روشنائی
میدهند حق تعالی با فرشتگان خطاب کند که پرستاره من فاطمه را به بینید که سیده زنان و پرستاره منست و بجهت ترس من از محراب
طاعت روی آورده و گریان و لرزان است شما را گواه گرفتم که او و شیعه او را از آتش دوزخ ایمن گردانم همچنانکه در حق مریم گفت وَاصْطَفَاکِ

وَطَهَّرَکِ

وَطَهَّرَکِ در حق اهل البیت رسول علیهم السلام فرمود که و یطهرکم تطهیرا همچنانکه مریم بتول بود فاطمه نیز بتول بود از رسول صلی الله علیه و آله
و سلم پرسیدند که یا رسول الله مکرر از تو شنیده ایم که میفرمائی همچنانکه مریم بتول است فاطمه من نیز بتول است بتول بچه معنی است فرمود بآن معنی
که او را حیض نباشد مریم و فاطمه چنین بودند و بعد از آن مریم را امر فرمود بشکر گذاری نعمت اصطفا و تطهیر باین وجه یَا مَرْیَمُ اقْنُتِی ای مریم
فرمان برداری کن لِرَبِّکِ برای پروردگار خود وَاسْجُدِی و سجود کن او را وَارْکَعِی مَعَ الرَّاکِعِینَ و رکوع کن با رکوع کنندگان
این امر است در نماز جماعت بذکر ارکان جهت مبالغه در محافظت بر آن و تقدیم سجود بر رکوع جهت آنست که در شریعت ایشان سجود مقدم
بر رکوع بوده ذَٰلِکَ آنکه مذکور شد درین آیتها از قصه مریم و زکریا و یحیی مِنْ أَنْبَاءِ الْغَیْبِ از اخبار پوشیده است که شناخته نمی شود مگر بوحی
و یا بجهت معجزه تو نُوحِیهِ إِلَیْکَ وَمَا کُنْتَ لَدَیْهِمْ وحی میکنیم بزبان جبرئیل تو می فرستیم و نبودی ای محمد نزدیک علمای بیت المقدس
إِذْ یُلْقُونَ آن هنگام که می انداختند برای قرعه أَقْلَامَهُمْ قلمهای کتاب خود را در جوی اردن تا بدانند که أَیُّهُمْ کدام از ایشان
یَکْفُلُ مَرْیَمَ ضامن شود بتعهد و تربیت مریم وَمَا کُنْتَ لَدَیْهِمْ و نبودی تو نزدیک ایشان إِذْ یَخْتَصِمُونَ آن وقت که مجادله و منازعه
میکردند برای کفالة مریم و قبول تربیت او آیت دلیل است که قرعه را دخلی هست در تمیز حقوق و صادق علیه السلام فرموده که هیچ قومی قرعه نزدند و کار خود
با خدا باز نگذارند مگر حق تعالی قرعه را بآنچه حق است در میان ایشان بیرون آرد إِذْ قَالَتِ الْمَلَائِکَةُ یاد کن ای محمد وقتی که گفتند فرشتگان
واضح آنست که جبرئیل گفت که یَا مَرْیَمُ إِنَّ اللَّهَ ای مریم بدرستی که خدای یُبَشِّرُکِ مژده میدهد ترا بِکَلِمَةٍ مِنْهُ بکلمه از خود مراد عیسی است که بکلمه
کن حاصل شد بی پدر اسْمُهُ نام این کلمه است الْمَسِیحُ عِیسَى ابْنُ مَرْیَمَ مسیح لقب است و عیسی اسم تقدیم لقب بر اسم جهت تعظیم چنانکه مامی گوئیم پیغمبر ما
مصطفی محمد است صلی الله علیه و آله و سلم و امام ما مرتضی علی است علیه الصلوات و السلام و مسیح بلغت عبری بمعنی مبارکست وَجِیهًا و در حالتی
که آن کلمه که عیسی است روشناس و تمام قدر باشد با جاه و شرف فِی الدُّنْیَا در دنیا بطاعت و نبوت و یا مخلوق شدن بی واسطه
و یا برفع او بر آسمان و یا نصرت او دین محمد باشد علیهما السلام وَالْآخِرَةِ وَمِنَ الْمُقَرَّبِینَ که آخر الزمان با قتل دجال در آخرت بسعادت
و یا بعلو درجه و مرتبه از جمله نزدیک گردانیده شده بکرامت خدا در بهشت قرب او بدرگاه الهی در اخبار اهل بیت علیهم السلام بصحت پیوسته که عیسی
علیه السلام قاتل دجال مهدی آل محمد صلی الله علیه و آله باشد و در نماز اقتدا بصاحب الامر علیه السلام کند بجهت منسوخ شدن شریعت او و عدم علم
بشریعت ما وَیُکَلِّمُ النَّاسَ و سخن گوید این ولد تو ای مریم با مردمان فِی الْمَهْدِ در حالتی که در کنار تو شیر خوره که بجای گهواره
او باشد وَکَهْلًا و در حالتی که دو موی باشد یعنی سخن کردن در زمان طفولیت و پیری ساوی باشد و گویند که عیسی را در وقت جوانی که سی و سه
سالگی او بود بآسمان بردند پس مراد بکهل بعد از نزول او خواهد بود وَمِنَ الصَّالِحِینَ و در حالتی که او از جمله انبیای شایسته باشد و سخن کردن
عیسی در زمان طفولیت معجزه او بود تا بر مردمان ظاهر شود که او پیغمبر خداست و مادر او را پاک دامن دانند و چیزی که بد باشد باو نسبت ندهند
مجاهد گفت که چون مریم تنها بودی عیسی در شکم با او سخن گفتی و چون مشغول امری شدی در شکم مادر تسبیح کفتی عبد الله عباس روایت کرده که در وقتی که
خدیجه بفاطمه علیها السلام حامله بود رسول صلی الله علیه و آله و سلم بنزدیک او آمد یافت که خدیجه سخن میگفت پرسید که ای خدیجه با که سخن میگفتی
گفت یا رسول الله باین بچه که در شکم منست فرمود که بشارت باد مر ترا ای خدیجه که جبرئیل مرا فرموده و مژده داده که این فرزند دختر باشد و ما

اما مان باشد واز نسل او ایمه دین پیدا شوند که بندکان خالص باشان اقد الکذ القصه چون مریم علیها السلام کلام ملایکه را استماع کرد قالت
کفت از روی تعجب رب ای پروردکار من انّی یکون لی ولد از کجا باشد بچه وصورت بندد مرا فرزندی ولم یمسسنی بشر و حال انکه
مس نکرده است مرا هیچ آدمی ووجود فرزندی بی شوهر خلاف عادتست قال کفت جبریل در جواب او کذلک بر همین حال که تو هستی یعنی بی مس
بشری بتو خدا فرزندی دهد الله یخلق ما یشاء خدای می آفریند انچه میخواهد اذا قضی امرا چون خواهد حکم کند بکاری فانما یقول له پس جز این
که کوید مر آن چیز را که معلوم اوست کن بباش و از عدم بوجود آی فیکون پس باشد بوجود آید مراد اینست که چون اراده آفریدن چیزی کردی او حال
پیدا می شود بی تاخیر ویعلمه الکتاب و بیاموزد کتاب او را خدای از کتابهای فرو فرستاده شده پیش از او چون صحف شیث وابراهیم
و غیر آن والحکمة و علم حلال و حرام که علم شریعت والتوریة والانجیل و تعلیم دهد او را توریت و انجیل و ذکر این دو کتاب بالکه
از یعلمه الکتاب معلوم میشود جهه فضیلت و شرف این هر دو است بر کتابهای دیکر ورسولا و کوید که من فرستاده شده ام فرستاده شدنی از رده
الی بنی اسرائیل بسوی فرزندان یعقوب و نیز کوید انّی قد جئتکم انکه بحقیق من آورده ام شما بایة علامتی ونشانه من ربکم از نزد پروردکار
شما و آن علامت کواهست بر رسالت من مراد بآیه جنس آیتست نه یک آیه زیرا که حق سبحانه پنج آیه از برای او ذکر کرده یکی اینکه انّی اخلق لکم
یعنی کو بدرستی که من میسازم برای شما من الطین از کل کهیئة الطیر مانند شکل مرغی فانفخ فیه پس میدمم دم خود را در آن چیز که بشکل مرغی
از کل ساخته ام فیکون پس میکردد آن کل مصور طیرا مرغ زنده پرواز کننده باذن الله بامر خدای و بخواست او و علامت دویم وابرئ
الاکمه و به میسازم کور مادرزاد را از علة نابینائی علامت سیوم والابرص و پاک میسازم شخصی را که بعلة پیسی مبتلا باشد و آن مرض را
زایل میسازم علامت چهارم واحی الموتی و زنده میکنم مردکان را باذن الله بفرمان خدای تعالی و تکرار این کلمه جهت دفع وهم الوهیت او است
مرویست که عیسی همین چهار کس را زنده کرد یکی عازر که از دوستان و مصاحبان او بود دویم پسر پیره زنی که فوت شده بود و مادرش بسیار جزع میکرد
و حضرت عیسی چون او را اندیه بیتاب شد دعا کرد و حق تعالی او را زنده کرد سیوم زنی فوت شده بود و قوم او از فوت او بسیار جزع میکردند حق تعالی
او را بدعای عیسی زنده ساخت چهارم سام بن نوح که قریب چهار هزار سال از فوت او کذشته بود قوم او کفتند اکر او را زنده کنی ما بتو ایمان آریم
عیسی بر سر قبر او آمد کفت قم باذن الله فی الحال قبر او بشکافت و سام از انجا بیرون آمد موی سر او سفید شده کفت ایا قیامت برخواسته است
عیسی کفت نه ولیکن من از خدای درخواسته ام تا ترا زنده ساخت پس او کفت تو جوان مردی چرا مویت سفید شده کفت چون آواز ترا شنیدم
پنداشتم که قیامت برخواسته از هول آن موی بر من سفید کشت پس او کفت مت باذن الله بمیر بفرمان خدای و الحال بمرد علامت پنجم
وانبئکم و خبر میدهم شما را بما تأکلون بانچه میخورید وما تدخرون و بانچه ذخیره میکنید فی بیوتکم در خانهای خویش مرویست که
چهل مرد بایکدیکر اتفاق کرده هریک طعامی که مخالف طعامهای دیکر بود بخانه بردند و مقداری معین از آن بخوردند و قدری معلوم ذخیره نهادند پس نزد عیسی آمدند و کفتند ما را خبرده که چه قدر خورده ایم و چه قدر کذاشته ایم جبریل آمد او را خبر داد و او یک یک از ان خبر داد انّ فی ذلک
بدرستی که درین پنج معجزه لآیة لکم هر آینه علامتیست شما را بر صدق دعوی من ان کنتم مؤمنین اکر هستید شما کرویدکان
نه معاندان و جاحدان ومصدقا و آمده ام شما در حالتی که باور دارنده ام لما بین یدی مر انچیزی را که پیش از من بود من التوریة از توریت

که کتاب

که کتاب موسی است ولاحل لکم و آمدم شما بجهت انکه حلال کنم برای شما بعض الذی برخی از انکه در شریعت موسی حرم علیکم
حرام کرده شده بود بر شما از پیه و چربی روده و کوسفند و کاو و کوشت ماهی در تعظیم شنبه وجئتکم بایة و آورده ام شما علامتی من ربکم
از نزد پروردکار شما مراد معجزات اوست فاتقوا الله پس بترسید از خدای در مخالفت من واطیعون و فرمان برید مرا در قبول دعوت حق
انّ الله ربی بدرستی که خدای منست پروردکار منست وربکم و پروردکار شماست فاعبدوه پس بپرستید او را هذا صراط مستقیم
اینست راه راست و رساننده بمنزل مقصود که بهشت پر نعمت است مرویست که یهودان عبد از مشاهده این آیات ظاهره و معجزات بینه از عیسی
علیه السلام عناد و جحود ورزیدند بتصدیق او نکردند و قصد قتل وی نمودند فلما احس عیسی پس آن هنکام که دریافت عیسی منهم از یهودان
الکفر کلمه که دلالت کرد بر کفر ایشان و آن اجتماع ایشان بود در قتل وی قال کفت کسانی را که با او کرویده بودند کمن انصاری
کیستند از شما یاران و یاوران من در حالتی که ملتجی باشند الی الله بسوی خدا و از شر دشمن پناه باو آورند قال الحواریون کفتند
حواریان یعنی جماعتی از صیادان که باو کرویده بودند نحن انصار الله ما یاران خداییم یعنی یاری کننده دین وی و حور در لغت یعنی سفید
خالص باشد چون ایشان جامهای سفید می پوشیدند از جهت ایشان را حواریان کفتند و کویند که ایشان کازران بودند که رختها سفید و پاک
میکردند و یا انکه با عیسی بیکرنک و خالص بودند از جهت بحواریان مشهور شدند به هر تقدیر کفتند که ما یاری دهنده دین خداییم آمنا بالله
کرویده ایم بیکانکی خدای واشهد و کواه باش ای عیسی بانا مسلمون بانکه ما کردن نهادکانیم جمیع احکام دین خدای را یعنی در روز قیامت
برای ما کواهی ده وقتی که پیغمبران برای قوم خود کواهی دهند پس کفتند ربنا ای پروردکار ما آمنا ایمان آوردیم بما انزلت بانچه فرو
فرستادی یعنی انجیل واتبعنا الرسول و پیروی کردیم فرستاده ترا که عیسی است فاکتبنا پس بنویس مع الشاهدین با انکه
کواهانند بوحدانیت تو یعنی نامهای ما را ثبت کن با موحدان که تصدیق جمیع انبیا کرده اند ومکروا و مکر کردند یهودان باین وجه که
در حقیقت جمعی را برانکیختند تا قصد قتل او کنند و هر جا که فرصت یابند بروی دست بردی نمایند و اصح اینست که با نواع حیله شبی عیسی را بدست آوردند
و در خانه محبوس ساختند و قبل از انکه محبوس شود حواریان را جمع کرده وصیتی که داشت با ایشان کفت و امر کرد ایشان را تا در اطراف عالم متفرق شوند
و چون شب یهودان او را در خانه محبوس کردند تا صباح او را بردار بیاویزند همه شب پاس او داشتند علی الصباح مجتمع شده و مهتر خود را
که یهودا نام داشت بدرون خانه فرستادند تا عیسی را بیرون آورد حق تعالی در آن شب عیسی را بآسمان برده بود همین که یهودا
بخانه درآمد و عیسی را ندید حق تعالی صورت او مثل صورت عیسی کردانید چون بیرون آمد و خواست که کوید عیسی درین خانه نیست در وی
آویختند و هر چند فریاد میکرد که من یهودا ام نشنیدند پس او را بردار کردند و او را تیرباران میکردند و اهل تواریخ آورده اند که آن شب که عیسی را
بآسمان بردند از ماه رمضان شب قدر بود و امیر المؤمنین صلوات الله علیه در وقت رحلت فرمود که والله که شبی که بر من ضربت زدند
قبض روح یوشع بن نون شده و عیسی بآسمان عروج کرده و آن بیست ویکم بود از ماه رمضان القصه حق تعالی میفرماید که یهودان مکر کردند
در قتل عیسی ومکر الله و خدای مکر بدیشان رسانید بانکه عیسی را بآسمان برد و صورت او را بر مهتر ایشان افکند تا که او را بجای
عیسی کشتند والله خیر الماکرین و خدای بهترین مکر کنندکان است یعنی تواناتر بر رسانیدن ضرر از جایی که کمان نداشته باشند

بهترین مکافات کنندگانست اهل مکر را و آن خبر دادن خداست یهود را بر مکر ایشان إذ قال الله وقتی که گفت خدای یعنی یا عیسی
إنی متوفیک ای عیسی بدرستی که من تمام کننده اجل توام و تاخیر کننده آن تا باجل مسمی باین وجه که دارنده توام از قتل یهود تا وقتی که اجل
مکتوب تو رسد ترا بمیرانم و یا فرا گیرنده ام از روی زمین بدون موت و از ابن عباس نقل است که حق تعالی روح عیسی را قبض کرد و بعد از آن
او را زنده کرد و بعالم علوی برد ورافعک إلی و بر دارنده توام بسوی کرامت خود بمواضع ملائکه خود که آسمانست در صحیح بخاری و غیره مذکور است
که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم فرموده که زود باشد که پسر مریم از آسمان نزول کند و امام شما از شما باشد نه از امت پیغمبر دیگر حافظ
بن محمد یزید قزوینی بعد از ذکر احادیث بسیار در نزول عیسی حدیثی طویل نقل کرده که از جمله آن اینست که عیسی علیه السلام از آسمان نازل شود
در بیت المقدس و امام ایشان یعنی صاحب الزمان صلوات الله علیه باز پس آید تا عیسی پیش ایستاده امامت کند و مردمان باو اقتدا کنند
عیسی علیه السلام هر دو دست خود را بر هر دو دوش امام نهد و گوید که تقدم تو پیش و ایست و امامت کن که این منصب تست و اخبار اهل البیت
علیهم السلام درین باب از حد و حصر متجاوز است اللهم ارزقنا لقاءه بحق محمد و آله حاصل که حق تعالی بعیسی گفت که بر دارنده توام بآسمان و
مطهرک و پاک کننده توام من الذین کفروا از مصاحبت کسانی که کافر شدند و رهاننده توام از خبث و نجاست و اهتمام بدی
قصد ایشان درباره تو وجاعل الذین اتبعوک و گرداننده کسانی ام که متابعت کردند ترا از اهل ایمان فوق الذین کفروا
زبر آنانکه کافر شدند بتو یعنی یهود و این وقتی بود که نصاری غلبه کردند بر یهود و بحجت برهان در اثبات رسالت عیسی تا غالب شدند بشمشیر و تا غالب
مسموع نشد غلبه یهود بر مسلمانان و نصاری که ایمان دارند یعنی همیشه غالب خواهند بود بر یهود إلی یوم القیمة تا روز قیامت ثم إلی
مرجعکم پس بسوی منست بازگشت همه شما مراد عیسی است و متابعان و منکران او فأحکم بینکم پس حکم کنم براستی و عدل در
میان شما فیما کنتم فیه تختلفون در آن چیزی که شما هستید که در آن اختلاف می کنید و اختلاف ایشان اینست که یهود معتقد موسی اند
و منکر عیسی و محمد و نصاری موسی و عیسی را تصدیق میکنند و محمد را منکرند و میگویند که خدا سه اند و مومنان میگویند که موسی و عیسی و محمد علیهم السلام فرستادگان
خدااند بحق و خدای تعالی یکی است پس در بیان حکم خود برین سه طایفه می فرماید فأما الذین کفروا پس آنانکه کافر شدند یعنی یهود و نصاری
فأعذبهم پس عذاب کنم ایشان را عذابا شدیدا عذاب سخت فی الدنیا درین سرای بقتل و غارت و نهادن جزیه و خواری بر ایشان
والآخرة و در آن سرای بانواع عقوبت و خلود در دوزخ وما لهم و نیست مر این کافران را من ناصرین نصرت دهندگان
در منع عذاب ایشان وأما الذین آمنوا اما آنکسانی که ایمان آورده اند یعنی محمد صلی الله علیه و آله و سلم و امت او وعملوا الصالحات
و کردند کارهای شایسته فیوفیهم پس تمام بدهم ایشان را و حفص و یوفیهم میخواند خدای یعنی بدهد بر وجه تمام أجورهم مزدهای ایشان را
در دنیا بارجمندی و نیکنامی و در عقبی بدرجه عالی و دلکامی والله لا یحب الظالمین و خدای دوست نمیدارد ستمکاران را که کفر و معصیت را
بر ایمان و طاعت برمیگزینند ذلک آن کلامی که مذکور شد در قصه عیسی و غیر آن نتلوه علیک میخوانیم آنرا بر تو من الآیات
در حالتی که از جمله آیات نبوتست والذکر الحکیم و از یاد کرد و اشتمل بر ذکر حلال و حرام و بیان حق و باطل و محکم که استوار از نقص و اختلال
و مراد قرآنست یا لوح محفوظ آورده اند که بعد از بیان قصه عیسی نصارای نجران زبان گشاده باعتراض گفتند ای محمد تو چرا عیسی را دشنام میدهی و نام

بندگی

بندگی بر او می نهی و این از تو پسندیده نیست سید عالم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که حاشا نام عبد الله مر عیسی را دشنام باشد او بنده ایست و
فرستاده خدا آتش غضب عاقب و رشید که رؤسای وفد نجران بودند بر افروخته گفتند هرگز دیده و شنیده که فرزندی بی پدر مخلوق گردد حق تعالی این
آیت فرستاد إن مثل عیسی بدرستی که صفت عیسی و شان عجب او عند الله نزد خدای یعنی در قدرت او کمثل آدم همچون صفت آدم
آدم است شما باور دارید که او بی پدر و مادر مخلوق شده و با وجود این او را ابن الله نمیگوئید پس چه معنی که از مادر بی پدر در وجود آید چگونه او را پسر خدای
خوانید و وجه مشابهت عیسی با آدم موجود شدن ایشان است و خارج از عادت مستمره خلقه آفرید آدم را یعنی قالب او را من تراب از خاک
ثم قال له پس گفت آن قالب را که بحکم من کن باش زنده بروح انسانی مستوی الخلقة فیکون پس بود مراد آنست که چون اراده الهی تعلق
گرفت بزنده شدن او فی الحال زنده گشت الحق خبر مذکور که وصف حال عیسی است درست و راست است پیغامیست نازل شده من ربک
از نزد پروردگار تو فلا تکن من الممترین پس مباش از شک کنندگان مراد آنست که ثابت قدم باش درین که عیسی بنده خداست و پیغمبر
او و ظاهر خطاب متوجه حضرتست و مراد هر یک از امت او یعنی ای مومنان شما مباشید از آن جماعت که شک دارند در آنکه مثل عیسی چون مثل
آدم است و او را ابن الله میگویند فمن حاجک پس هر که خصومت کند با تو و مجادله نماید از نصاری فیه در باب عیسی و بر اعتقاد باطل خود مقر باشد
من بعد ما جاءک از پس آنکه آمد بتو من العلم از دانش آنکه عیسی بنده برگزیده و رسول حق تعالی است فقل تعالوا پس بگو بیائید ایشان
را که بیائید با قصد درست تا از برای مباهله ندع بخوانیم أبناءنا وأبناءکم پسران شما و پسران خود را ونساءنا ونساءکم
و ما زنان خود را و شما زنان خود را وأنفسنا وأنفسکم و ما نزدیکان خود را و شما نزدیکان خود را که از غایت عزت و ارجمندی بنهایت
اتحاد و مانند نفس ما باشند و شما بخوانید نزدیکان خود را بهمین وجه باشند ثم نبتهل پس لعن کنیم بر کذاب خود فنجعل لعنت الله پس بگردانیم
لعنت خدا را علی الکاذبین بر دروغ گویان یعنی نفرین کنیم بر اهل کذب تا عذاب خدای متوجه ایشان شده محق از مبطل جدا شود چون این
آیت نازل شد حضرت وفد نجران را طلبید و گفت من هر چند در حجت می افزایم شما در عناد و منازعت می افزائید اکنون بیائید تا مباهله کنیم تا حق تعالی
صادق را از کاذب ممتاز گرداند ایشان گفتند امروز ما را مهلت ده تا با یکدیگر مشورت کنیم پس بمنزل خود در رفتند عاقب که عالم اعقل ایشان بود
گفت عناد مورزید که بر شما ظاهر است که محمد صلی الله علیه و آله پیغمبر خداست اسقف که از احبار ایشان بود گفت ای قوم اگر محمد علیه السلام
فردا با همه اصحاب خود بیرون آید هیچ اندیشه مکنید و با او مباهله نمائید که او بر حق نیست و اگر با خواص و اقربای خود بیرون آید از مباهله او حذر کنید و
بدانید که او پیغمبر بحق است پس روز دیگر صحابه جمع شدند و هر یک توقع داشتند که حضرت رسول او را حاضر سازد و حضرت فرمود که مرا نفرموده
مگر خواص و اقارب خود را از زنان و مردان و کودکان که حق تعالی بدعای ایشان عذاب نازل سازد پس دست امیر المومنین گرفت و حسن و حسین
ایشان پیش او میرفتند و فاطمه در عقب ایشان با ایشان گفت چون من دعا کنم آمین بگوئید اسقف گفت اینها کیستند که با محمد می آیند گفتند آن جوان
پسر عم و داماد وی است و شوهر دخترش و آن زن دختر اوست و آن کودکان دخترزادگان اویند پس با ترسایان گفت که ببینید که محمد چگونه بخدای
منوط و واثق است که فرزندان و خواصگان خود را بمباهله آورده بخدای که اگر او را خوفی درین باب بودی هرگز ایشان را اختیار نکردی و از مباهله
حذر کردی مصلحت نیست که با او مباهله کنیم اگر نه جهت خوف قیصر روم بودی بوی ایمان می آوردیم با وی مصالحه کنید بر هر چه او خواهد و بشهر خود مراجعت

کفتند انچه میکوئی عین مصلحت است پس اسقف خطاب با حضرت رسالت کرد و کفت یا ابا القاسم انا لا نباهلك ولكن نصالحك با تو مباهله نمی کنیم ولكن مصالحه میکنیم پس با ما مصالحه کن بر چیزی که بران قیام توانیم کرد حضرت با ایشان مصالحه کرد بر دو هزار حلهای اواقی قیمت هر حله چهل درهم چنانچه روایت و چهل تومان باشد و صلح نامه برین وجه نوشته شد و کاتب آن امیر المؤمنین بود پس متوجه دیار خویش شدند در راه عاقب با یاران خود کفت که والله ما و شما میدانیم که محمد پیغمبر مرسل است و انچه میکوید از قبل خداست و بخدا که هیچ کس با هیچ پیغمبری مباهله نکرد مکر که مستاصل شد از کوچک و بزرک ایشان زنده نماند اکر مباهله میکردید همه هلاک میشدید و بر روی زمین هیچ ترسائی نماند بخدا که من در روی ایشان نکاه کردم رویها دیدم که اکر از خدا درخواست کنند که کوهها را از موضع خود زایل کرداند میکردانید و بعد از مراجعت ایشان رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که اکر اهل نجران با من مباهله کردندی حق تعالی ایشان را مسخ کردی بوزنه و خوک پس آتش بر ایشان فرو ریختی جمله اهل نجران بسوختی حتی مرغانی که بر درختان ایشان بودندی هلاک میشدندی مفسران کفته اند که ابناءنا دلیل است بر انکه حسن و حسین که پسران رسول خدااند دختر زاده فرزندست و اخبار از طرق موافق و مخالف برین است و از جمله دو حدیث ابنای هذان ریحانتای من الدنیا و ابنای هذان امامان قاما او قعدا دو کواهند برین مدعا چه مضمون هر دو روایت است باکه این هر دو پسران من یعنی حسن و حسین دو ریحانه من اند از دنیا و این هر دو پسر من امام و پیشوای است من اند در نشستن و برخواستن یعنی در جمیع احوال و در خبر است که محمد بن حنفیه در صفین مقاتله نیکو کرده بسیار مردانکی نمود امیر المؤمنین فرمود اشهد انك ابنی حقا کواهی میدهم که پسر من بحقیقت توئی کفتند یا امیر المؤمنین حسن و حسین نیز فرزندان تواند فرمود هما ابنا رسول الله پسران رسول خدااند و نیز باتفاق مفسرین مراد نساءنا فاطمه زهراست علیها السلام و این دلیل افضلیت اوست بر جمیع زنان عالم و انکه حضرت رسالت در حق او فرموده که فاطمه پاره ایست از من و از اعضای من هر که او را آزارد مرا آزارد و هر که مرا آزارد خدا را آزار کرده نیز دلیل صحیح است برین مطلوب و بانفسنا امیر المؤمنین است صلوات الله علیه که بجهت نهایت اختصاص و غایت محبت او حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم او را نفس خود خوانده بریده اسلمی روایت کرده که حضرت فرموده که زنهار که علی را دشمن مدارید و با او محبت ورزید که او از من است و من از اویم و همه مردمان از اشجار مختلفه آفریده شده اند و من و علی از یک درخت و نیز فرموده که من و علی از یک نور مخلوق شده ایم و نیز بجهت شدت اختصاص و کمال مرتبه و رفعت درجه او نزد حق تعالی حضرت رسالت صلی الله علیه و آله در حق او فرموده که هر که خواهد آدم صفی را ببیند با علم او و نوح نبی را ببیند با تقوی و ابراهیم خلیل را با علم او و موسی را با هیبت او و عیسی را با عبادت او باید که نظر کند در روی علی ابن ابی طالب علیه السلام انچه خوبان همه دارند تو تنها داری و این حدیث مسلم الثبوت همه موافق و مخالف است پس از اینجا معلوم شد که خلیفه رسول بعد از رسول کسی دیکر نتواند بود و انیکه اهل سنت کفته اند که افضل مردمان بعد از رسول ابو بکر است و بعد از ان عمر و بعد از ان عثمان و بعد از ان علی محض عناد است و عصبیت و جاهلیت پس در رد قول نصاری میفرماید ان هذا بدرستی که انچه مذکور شد از قصه مریم و عیسی و غیر ان لهو القصص الحق هر اینه اینست خبر راست و درست و ما من اله و نیست هیچ معبودی سزاوار پرستش الا الله مکر خدائی که مستحق معبودیت او را ثابت وان الله و بدرستی که خدای لهو العزیز الحکیم هر اینه اوست غالب قادر بر جمیع امور محکم کار بر همه افعال و اقوال و تقدیر و تدبیر کیست احدی از ماسوی او مساوی او نیست و قدرت تامه و حکمت بالغه نا شاک او تواند بود در الوهیت فان تولوا پس اکر بر کردند ترسایان از روی مباهله بر تابند و از دلایل بینه توحید اعراض کرده بوحدانیت حق سبحانه معترف نشوند فان الله پس بدرستی که خدای علیم بالمفسدین داناست بحال فساد کنندکان و تباه کاران که با وجود دلایل ترغیب میکنند بفساد و افساد اصرار مینمایند آورده اند که ترسایان نجران چون بمدینه

آمدند

آمدند یهودان مدینه با ایشان مناظره کردند در باب حضرت ابراهیم علیه السلام و کفتند که وی یهود بود و ترسایان کفتند بلکه ترسا بود و بحکم نزد رسول صلی الله علیه و آله آمدند حضرت فرمود که نه یهود بود و نه ترسا بلکه مسلمان بود و ما که از اهل اسلامیم باو سزاوارتریم از شما یهودان کفتند مکر مدعای تو آنست که حق تو آن کوئیم که ترسایان در حق عیسی کفتند و ترسایان کفتند که غرض تو اینست که ما درباره تو آن کوئیم که یهودان در حق عزیر کفتند حق تعالی بجهت رد ایشان این آیت نازل کرد که قل یا اهل الکتاب بکو ای محمد که یهود و نصاری تعالوا الی کلمة سواء بیائید بسوی سخن راست و درست بیننا و بینکم میان ما و شما که هیچ پیغمبری دران اختلاف نکرده و از ان منحرف نشده و هیچ کتابی از کتاب الهی مخالف آن نیست و آن سخن حق الا نعبد اینست که نه پرستیم الا الله مکر خدا را و بوحدانیت او پرستش کنیم و لا نشرک به شیئا و شریک نسازیم بخدا چیزی را یعنی هیچ کس را از ما سوای او معبود ندانیم و لا یتخذ بعضنا بعضا و نکیرد بعضی از ما بعضی دیکر را اربابا خدایان من دون الله بجز از خدای تعالی نکوئیم که عزیر یا مسیح پسران خدااند فان تولوا پس اکر بر کردند اهل کتاب از این کلمه حق با وجود وضوح دلالت بران فقولوا اشهدوا پس بکوئید ای اهل اسلام ایشان را که کواه باشید بانا مسلمون باآنکه مسلمانیم چون حجت بر شما لازم شد پس اعتراف کنید که ما مسلمانیم نه شما یا اهل الکتاب ای یهود و نصاری لم تحاجون چرا شما مخاصمه میکنید فی ابراهیم در حق ابراهیم یعنی شما که یهودید میکوئید که او یهودی بود و شما که ترسایید میکوئید که نصرانی بود و ما انزلت التوریة و حال آنکه فرستاده نشده است توریت و الانجیل و نه انجیل که نصاری حکم از امثال می نمایند الا من بعده مکر بعد از زمان ابراهیم علیه السلام مقرر است که ابراهیم پیش از زمان موسی بود به هزار سال و قبل از عیسی به دو هزار سال چون چنین است پس چکونه یهودی و نصرانی تواند بود افلا تعقلون آیا پس در نمی یابید که این دعوی محالست که میکنید و با وجود این شما در توریت و انجیل میخوانید که او مسلمان موحد بود و دران مذکور نیست که او یهودی و نصرانی بوده باشد پس ما که مسلمانیم باو اولی بوده باشیم از یهود و نصاری و نیز او متمسک بود بجمیع اصول اسلام و بعضی از فروع احکام توریت و انجیل و در جمیع افعال فروعیه بر شریعت موسی و عیسی نبوده تا او را یهود و نصاری توان کفت ها انتم بدانید و آکاه باشید شما ای یهود و نصاری هؤلاء آن کروهی که در نهایت حماقتید و بیان احمقیت شما همین بس که حاججتم خصومت کردید از روی عناد فیما لکم به دران چیزی که هست شما را بان علم دانش از انچه در توریت و انجیل یافته اید که ذکر حضرت رسالت و صفات او درین هر دو کتاب و ذکر اسم ابراهیم فلم تحاجون پس چرا مجادله میکنید فیما لیس لکم به علم دران چه نیست شما را دران دانشی یعنی قصه ابراهیم که در کتاب شما نیست که او یهودی بود یا نصاری ملخص معنی آنست که شما بسیار خصومت کردید و عناد نمودید در انچه دانسته اید در کتاب خود ابدا اکنون این مانده است که در انچه ندانید از سر جهل خصومت کنید تا همچنانکه در اول معاند بودید در آخر از روی جهل سخن کنید والله یعلم و خدای میداند که ابراهیم بر چه دین بود بعکس از شما بود زیرا که عالم بجمیع معلومات است و انتم لا تعلمون و شما نمیدانید حقیقت حال او را پس درین باب سخن مکنید و انچه نمیدانید نسبت باو مدهید بلکه طلب این علم از کسی کنید که عالم است بحال او که حضرت خاتم الانبیاست صلی الله علیه و آله و سلم پس در رد قول ایشان می فرماید ما کان ابراهیم یهودیا و لا نصرانیا نبود ابراهیم جهود و ترسا و لکن کان حنیفا و لیکن بود میل کننده و کرونده از عقاید باطله بدین حق مسلما کردن نهنده و اقامت کننده بدین اسلام و منقاد اوامر و نواهی الهی و ما کان من المشرکین و نبود از شرک آرندکان ان اولی الناس بدرستی که سزاوارترین مردمان است بابراهیم بدین ابراهیم

ين اتبعوه هر آينه آن کساني اند که پيروي کردند او را در زمان او و در جميع اوامر و نواهي تابع او شدند وهذا النبي و ديگر اول مردمان بدين ابراهيم
پيغمبر است که بر ملت اوست والذين آمنوا و آنانند که ايمان آورده اند بدين پيغمبر والله ولي المؤمنين و خداي دوست مؤمنان و سازنده
و ياري دهنده ايشان است و پاداش دهنده ايمان ايشان است و درين آيت دلالتست بر آنکه دوست و اولي مردمان به پيغمبر کسيست که تابع
باشد در اوامر و نواهي نه آنکه نسبت او بحضرت رسد وازينجاست که امير المؤمنين صلوات الله عليه فرمود که اولي محمد کسي است که اطاعت خداي کند
اگرچه در قرابت ازو دور باشد و دشمن محمد کسي است که عصيان خداي کند اگرچه خويش نزديک پيغمبر باشد و در سوره البقره مذکور شده که يهود عمار و معاذ و
حذيفه يماني را بدين خود دعوت ميکردند و ميخواستند که ايشانرا از راه راست که دين اسلام است بگردانند حق تعالي فرمود که ودت طائفة
من اهل الکتاب دوست ميدارند و آرزو ميدارند گروهي از اهل کتاب يعني يهود لو يضلونکم اگر گمراه گردانند شما را خطاب بعمار است و
معاذ و حذيفه وما يضلون الا انفسهم و حال آنکه گمراه نسازند مگر نفسهاي خود را يعني وبال ضلال از ايشان در نگذرد بلکه راجع بنفسهاي ايشان
بود زيرا که مؤمنان اجابت قول ايشان نکنند و آن دعوت ايشان موجب زيادتي عذاب ايشان گردد در دنيا و آخرت وما يشعرون
و نميدانند از غايت [illegible] که وزر و وبال آن مختص است بايشان يا اهل الکتاب اي گروه يهود و نصاري لم تکفرون چرا کافر ميشويد و منکر ميشويد بآ
آيات الله بآيتهاي توريت و انجيل که در نعت پيغمبر آخر الزمان است وانتم تشهدون و حال آنکه شما گواهي ميدهيد که توريت و انجيل حق است
و نعت او در هر دو کتاب هست و يا چرا کافر ميشويد بآيات قرآني که از معجزات دال است بر صدق نبوت محمد صلي الله عليه و آله وسلم يا اهل الکتاب
اي گروه يهود لم تلبسون الحق چرا مخلوط ميسازيد راستي را که آن توريت است بالباطل بکجي و ناراستي که آن تحريف توريت است و اظهار
باطل بصورت حق وتکتمون الحق و چرا مي پوشيد سخن راست را که آن نعت حضرت مصطفي است صلي الله عليه و آله وسلم و نبوت او وانتم
تعلمون و حال آنکه شما ميدانيد آنچه کتمان آن ميکنيد آورده اند که دوازده کس از خيبر و عرينه اتفاق کردند که اول روز بدين محمد عليه السلام درآيند
و روند بزبان از روي مکر و حيله و آخر روز چنان وانمايند که ما در کتاب خود تأمل کرديم و با علماي خود مباحثه نموديم بطلان دين و فساد آيين شما
بر ما روشن شد و نشانهاي پيغمبر که در توريت است در محمد موجود نيست تا باشد که باين حيله اصحاب محمد در تردد افتند و گويند اهل کتاب اين سخن
از روي کذاف نخواهند گفت با وجود علم و انصاف ايشان آنچه حق باشد نخواهند نهفت بجهت اين از طريق محمد برگشته و بدين ما درآيند حق تعالي
مؤمنانرا از ان خبر داده فرمود که وقالت طائفة من اهل الکتاب گفتند گروهي از يهود يعني اين دوازده تن مذکور آمنوا ايمان آريد
يعني بزبان اقرار کنيد بالذي بدانچه که انزل على الذين آمنوا فرو فرستاده شده است بر کساني که گرويده اند بقرآن وجه النهار
در اول روز واکفروا آخره و کافر شويد و انکار کنيد در آخر روز بدانچه که او را اول روز اقرار کرديد لعلهم شايد ايشان يعني مؤمنان بسبب
انکار بعد از اقرار در شک افتند يرجعون باز گردند از دين خود ولا تؤمنوا و تصديق مکنيد بصميم قلب الا لمن تبع مگر کسي را که پيروي کند
دينکم کيش خود را که يهوديست قل بگو اي محمد با ايشان که ان الهدى بدرستي که دين حق سبب هدايت مطلوب هدى الله
دين خداست يعني دين اسلام که موجب رستگاريست و رسيدن بثواب جاوداني پس باز بيان تتمه کلام ايشان ميکند و ميگويد که اهل کتاب بيکديگر
نصيحت کردند که تصديق مکنيد و اعتراف منمائيد ان يؤتى احد بآنکه داده شده است کسي از اهل اسلام مثل ما اوتيتم مانند آنچه داده شده ايد

از علم وفضل

ايدا از علم و فضل و حکمت او يحاجوکم يا آنکه مخاصمه کنند با شما عند ربکم نزد پروردگار خود يعني اين کلام با اهل اسلام اظهار مکنيد
تا ايشان را بر شما حجت نباشد قل بگو اي محمد در رد قول ايشان که ان الفضل بدرستي که افزوني در علم و حکمت و يا برتري و افزوني
نزد حضرت عزت بيد الله بدست قدرت حق تعالاست يؤتيه من يشاء ميدهد آنرا بهر که مي خواهد والله واسع و خداي بسيار
رحمتست عليم دانا باستحقاق يختص برحمته و خاص ميگرداند برحمت خود که نبوتست يا اسلام من يشاء هر کرا مي خواهد و ميداند
استحقاق دارد والله ذو الفضل العظيم و خداي خداوند فضل بزرگست بر مؤمنان مرويست که مردي هزار و دويست وقيه طلا نزد عبد الله
سلام بوديعت نهاد و عبد الله همه را باو رد کرد و اصلا با آن خيانت نکرد و شخصي ديگر يک دينار نزد فنحاص بن عازورا بوديعت گذاشت او در آن خيانت
کرد و منکر شد حق تعالي بيان حال هر دو نموده و فرمود که ومن اهل الکتاب و از اهل کتاب من ان تأمنه کسي باشد که اگر امين سازي
او را بقنطار بهزار و دويست اوقيه طلا يؤده اليک ادا کند مال را بتو مراد عبد الله است ومنهم و از ايشان من ان تأمنه
کسي باشد که اگر امين داري او را بدينار بيک دينار طلا لا يؤده اليک ادا نکند و باز ندهد آنرا بتو الا ما دمت مگر آنکه هميشه باشي عليه قائما
بر سر وي ايستاده و مبالغه کننده در مطالبه مراد فنحاص است ذلک آن خيانت و ترک اداي امر يهود را بانهم قالوا بسبب آنست که گفتند
ليس علينا نيست بر ما في الاميين در باب خيانت مال عرب که خواننده و نويسنده نيستند سبيل گناهي و عقوبتي در آخرت اعتقاد ايشان
آن بود که هر که توريت نداند و بر کيش يهودي نيست امي است و مال امي را بر خود حلال ميدانند ويقولون و ميگويند درين سخن که مال غير يهود
حلال است على الله الکذب بر خداي دروغ را چه در همه اديان و شرايع باداي امانت حکم رفته است وهم يعلمون و ايشان ميدانند
که خيانت حرام است بلى نه چنان است که اعتقاد کرده اند که بر ايشان گناهي نيست بلکه بر ايشان اثم عظيم است در خيانت مال عرب من اوفى
بعهده هر که وفا کند بعهد خود يا بعهدي که خداي باو بسته است در توريت باداي امانت و ترک خيانت واتقى و پرهيزد از حرام فان
الله بدرستي که خداي يحب المتقين دوست ميدارد پرهيزکارانرا از رسول خداي مرويست که هر که سه خصلت در و باشد منافق است اگر
چه نماز گذارد و روزه دارد يکي آنکه چون سخن کند دروغ گويد دويم چون وعده دهد خلاف کند سيوم چون امانت باو دهند خيانت کند و نيز فرمود
که بار رکان امين را بگو فرداي قيامت با صديقان و شهيدان باشد و هر که اداي امانت کند حق تعالي او را تزويج حور العين کند کلبي روايت
کند جمعي از علماي يهودان در سال قحط بنزديک کعب بن اشرف آمدند و ازو گندم خواستند او گفت چه ميگوييد درباره اين مرد که دعوي نبوت ميکند
گفتند که او پيغمبر خداست کعب از اين سخن در غضب شده گفت ميخواستم که عطاي بسيار بشما رسانم شما بجهت اين سخن خود را از آن محروم گردانيد
برويد که از من يک دينار بشما نرسد ايشان پشيمان شدند گفتند ما را مهلت ده تا برويم و محمد را به بينيم و در کتاب خود بنگريم و نعت صفت او را با کتاب
خود مقابله کنيم به بينيم که موافق است يا مخالف کعب گفت چنين باشد پس نزد پيغمبر آمدند و صفات او را مشاهده کردند و چون در توريت نظر کردند صفات او را
موافق ديدند تغيير آن کردند و صفاتي که ضد آن بود بجاي آن نوشته و نزد کعب آمدند و گفتند ما غلط کرده بوديم صفات پيغمبر آخر الزمان که
در توريت نوشته مخالف صفات اين شخص است که دعوي نبوت ميکند پس آياتي که تغيير داده بودند بر او خواندند کعب از اين بسيار خوشحال
شده و ايشانرا طعام داد و انواع رعايت کرد حق تعالي اين آيت فرستاد که ان الذين بدرستي که آنانکه يشترون مي فروشند و بدل ميکنند

يد الله عهدي را كه خالص با خدا بسته اند كه آن ايمان است بمحمد صلى الله عليه وآله وسلم وَأَيْمَانِهِمْ وسوكندان دروغ خود را كه درباب
نت صفات پيغمبر در آنچه در توريت است ميخوانند ثَمَنًا قَلِيلًا بهاي اندك كه متاع حقير دنياست وكويند كه آن صاعي چند بود از غله وچند كز از
پس كه از كعب اشرف كرفته بودند ونعت پيغمبر را تحريف وتغير داده بدين افترا از عوام سوكند ميخوردند كه صفاتي كه در توريت نوشته خلاف صفات
است أُولَٰئِكَ آن كروه عهدشكنان وسوكند بدروغ خوران لَا خَلَاقَ لَهُمْ هيچ نصيبي نيست ايشانرا فِي الْآخِرَةِ در آن سراي از ثواب خداي
وَلَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ وسخن نكند خداي با ايشان كه بدان خوشدل شوند يا اصلا با ايشان سخن نكند بلكه ملايكه عذاب از روي عتاب با ايشان سخن كويند
وَلَا يَنظُرُ إِلَيْهِمْ ونكرد بنظر رحمت بسوي ايشان يَوْمَ الْقِيَامَةِ در روز رستخيز وَلَا يُزَكِّيهِمْ وپاك نسازد ايشانرا از پليدي كناه بعفو
مغفرت وثنا ومدح ايشان نكند وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ومر ايشانرا باشد عذاب دردناك كه الم آن هركز منقطع نكردد بجهت تغير الخبري كه در توريت
از صفات محمد صلى الله عليه وآله وسلم كه در حديث آمده كه هركه سوكند بدروغ خورد تا مال مردم ببرد حق تعالى دوزخ را براو واجب كرداند وبهشت را حرام
داند وسوكند بدروغ سراها را ويران كند وخانها را از مردمان خالي كند ونيز در صفت اهل تحريف ميفرمايد وَإِنَّ مِنْهُمْ وبدرستي كه از جهودان
لَفَرِيقًا هرآينه كروهي هستند چون كعب بن اشرف وحيي بن اخطب وكنانة بن ابي الحقيق ومالك بن حنيف وامثال ايشان يَلْوُونَ أَلْسِنَتَهُم
ميپيچانند زبانهاي خود را بِالْكِتَابِ بخواندن كتابي كه بربافته ايشان است يعني در خواندن بدل ميسازند آنچه حق است ومنزل از خدا بباطل كه تغير داده
ايشان است لِتَحْسَبُوهُ تا شما پنداريد كه آنچه ايشان ميخوانند مِنَ الْكِتَابِ از توريت است وَمَا هُوَ مِنَ الْكِتَابِ وحال آنكه نيست آن از
وَيَقُولُونَ هُوَ مِنْ عِندِ اللَّهِ وميكويند آن تحريف وتغير داده از نزد خدايست وَمَا هُوَ مِنْ عِندِ اللَّهِ وحال آنكه نيست آن از نزديك خداي
وَيَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ وميكويند برخداي دروغ كه سخن غير او را سخن او ميكويند وَهُمْ يَعْلَمُونَ وحال آنكه ايشان ميدانند كه دروغ ميكويند بعد از
بيان تحريف توريت ذكر افتراي نصاري ميكند كه در حق عيسى ميكفتند كه او دعوي الوهيت كرده امت را بعبادت خود فرموده پس بجهت رد ايشان
ميفرمايد مَا كَانَ لِبَشَرٍ هركز نبود ونباشد ونسزد مر آدمي را يعني عيسى را أَن يُؤْتِيَهُ اللَّهُ الْكِتَابَ آنكه بدهد خداي او را انجيل وَالْحُكْمَ وفهم آن
وياعلم حلال وحرام آن وساير احكام شريعت وَالنُّبُوَّةَ ثُمَّ يَقُولَ پس كويد آنكس لِلنَّاسِ مر مردمان را يعني امت خود را كه كُونُوا عِبَادًا
لِي باشيد بندكان وپرستندكان من مِن دُونِ اللَّهِ جز از حق تعالى وَلَٰكِن وليكن كويد كه كُونُوا رَبَّانِيِّينَ باشيد كاملان در علم وعمل يعني
دراستان وپرستاران در خداشناسي ومتمسك باموردينيه واحكام آن بِمَا كُنتُمْ وآنكه باشيد شما تُعَلِّمُونَ الْكِتَابَ بياموزيد وتعليم كنيد
كتاب را وَبِمَا كُنتُمْ وبسبب آنكه باشيد شما كه پيوسته تَدْرُسُونَ بخوانيد آن كتاب را ودرس آن كوئيد وَلَا يَأْمُرَكُمْ ونيز نسزد وسزاوار
نباشد احدي را كه خداي تعالى او را پيغمبري دهد كه او امر كند شما را أَن تَتَّخِذُوا الْمَلَائِكَةَ وَالنَّبِيِّينَ أَرْبَابًا بآنكه فرا كيريد فرشتكان را وپيغمبران را
خدايان تخصيص نبي وملايكه را مي پرستيدند ويهود ونصاري پيغمبرانرا كه عيسى وعزير اند حق تعالى رد اين قول كرده بر طريق انكار مي فرمايد
أَيَأْمُرُكُم آيا امر ميفرمايد آن پيغمبر شما را بِالْكُفْرِ بپوشيدن حق وشرك آوردن بَعْدَ إِذْ أَنتُم پس از آنكه هستيد شما مُّسْلِمُونَ
كردن نهادكان مر دين اسلام را وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ وياد كن كه چون فرا كرفت خداي مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ پيمان وعهد پيغمبران را يعني از
ايشان پيمان كرفت بآنكه لَمَا آتَيْتُكُم هرآينه آنچه بدهم شما را مِّن كِتَابٍ وَحِكْمَةٍ از كتاب وفهم آن يا علم شريعت ثُمَّ جَاءَكُمْ

پس بايد شما

پس بايد شما را رَسُولٌ فرستاده از نزد من كه آن محمد است صلى الله عليه وآله وسلم مُّصَدِّقٌ لِّمَا مَعَكُمْ باور دارنده مر آن چيز را كه با شماست
از كتاب وحكمة لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ البته ايمان آريد بوي وَلَتَنصُرُنَّهُ وياري كنيد او را بنفس ومال خود باظهار نعوت وصفات او كه در كتب شما
مذكور است از امير المؤمنين عليه الصلوات والسلام مرويست كه حق تعالى هيچ پيغمبر را نفرستاد مكر كه از وعهد كرفت كه بمحمد صلى الله عليه وآله ايمان آرد
وقوم خود را بايمان آوردن بآن حضرت امر كند قَالَ كفت خداي مر انبيا را بعد از عرض اين ميثاق عَأَقْرَرْتُمْ آيا اقرار كرديد وَأَخَذْتُمْ وفرا
كرفتيد عَلَىٰ ذَٰلِكُمْ بربن كه كفتم إِصْرِي عهد مرا بروجهي كه بران وفا كنيد قَالُوا أَقْرَرْنَا كفتند انبيا وامتان ايشان كه اقرار كرديم وميثاق
را پذيرفتيم قَالَ كفت خداي فَاشْهَدُوا پس كواه باشيد بعضي بر اقرار وبعضي يا انبيا كواهان باشيد بر امم خود وَأَنَا مَعَكُم مِّنَ الشَّاهِدِينَ
ومن بر اين اقرار با شما از جمله كواهانم در تصديق رسول صلى الله عليه وآله وسلم ونصرت وي كردن فَمَن تَوَلَّىٰ پس كساني كه اعراض كنند
بَعْدَ ذَٰلِكَ بعد از ميثاق وانكار كنند اقرار وشهادت خود را فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ پس آن كروه اعراض كنندكان ايشانند بيرون روندكان
از دايره ايمان يا از عهد وپيمان وابن عباس مرويست كه چون اهل الكتاب با هم مخاصمه كردند درباب اوليه ابراهيم وآنرا بحضرت رسالت پناه
صلى الله عليه وآله وسلم بردند وهريكي از يهود ونصاري كفتند كه ابراهيم بما اوليست آن حضرت فرمود كه يهود ونصاري از دين ابراهيم بري اند ايشان
در غضب شده وكفتند والله ما راضي نيستيم بحكومت تو ودين ترا نكرديم حق تعالى فرمود كه أَفَغَيْرَ دِينِ اللَّهِ يَبْغُونَ آيا اعراض ميكنند از ايمان
پس جز از دين خداي طلبند ويكر بيا خوانده يعني يكو ايشانرا آيا غير دين خدا را طلب ميكنيد وَلَهُ وحال آنكه مر او را أَسْلَمَ كردن نهاده است مَن
فِي السَّمَاوَاتِ هركه در آسمانهاست وَالْأَرْضِ وهركه در زمين است طَوْعًا از روي رغبت بسبب نظر كردن در دلايل وحدت چون مومنان
حقيقي وَكَرْهًا واز روي نفرت وكراهيت چون منافقان كه بجهت ضرب شمشير اهل اسلام اظهار اسلام كردند يا مراد بطوع اختيارات يعني
باختيار خود اسلام آوردند مانند ملايكه وساير اهل اسلام واهل ايمان ومراد بكره تسخير چون كافران كه مسخر فرمانند ودر تحت قدرت حق سبحانه وتعالى
كريز ندارند قتاده كفته كه آنانكه بطوع ايمان آوردند مومنان اند كه باختيار ايمان آوردند در وقتي كه ايمان نافع بود ايشانرا وآنانكه بكره اسلام آورده
اند كافرانند كه بوقت مرك چون معاينه عذاب كنند ايمان آرند وسود ندارد وَإِلَيْهِ يُرْجَعُونَ وبسوي جزاي حق تعالى باز كردانيده خواهند
شد اي طاغيان وكارنان وحفص بيا خوانده يعني بر اهل آسمان رجوع خواهند كرد قُلْ بكواي محمد آمَنَّا ايمان آورديم مابِاللَّهِ بخداي كه يكيا است
در ذات وبي همتا در صفات وَمَا أُنزِلَ عَلَيْنَا وكرويده ايم بآنچه فرو فرستاده شده بر ما يعني قرآن وَمَا أُنزِلَ وبآنچه فرو فرستاده
شده عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ بر ابراهيم ودو پسر ونبيركان وي وكتاب ايشان همان صحف ابراهيم بود
چه ايشان در تحت شريعت او بودند وَمَا أُوتِيَ مُوسَىٰ وبآنچه داده شده بموسى كه توريت است وَعِيسَىٰ وبعيسى كه انجيل است وَالنَّبِيُّونَ
پيغمبران ديكر چون شيث وادريس وداود واخنوق وشعيا كه كتابها بر ايشان نازل شده بود مِن رَّبِّهِمْ از نزد پروردكار ايشان
لَا نُفَرِّقُ جدائي نكنيم بَيْنَ أَحَدٍ مِّنْهُمْ ميان يكي از ايشان يعني بهمه ايشان ايمان آورديم نه ببعضي دون بعضي چون يهود
ونصاري وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ وما امر خداي كردن نهادكانيم وفرمان بردارانيم در همه اوامر ونواهي وَمَن يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ
دِينًا وهركه طلب كند غير از دين اسلام ديني ديكر را فَلَن يُقْبَلَ مِنْهُ پس هركز پذيرفته نشود آن دين از او يعني خداي تعالى آنرا قبول نكند وَهُوَ

واو بواسطه ترک اسلام فی الاخرة در سرای آخرت من الخاسرین از جملهٔ زیان کاران باشد بعد از ان در شان انها که بعد از قبول اسلام
مرتد شدند پیغمبر را باید که کیف یهدی الله چگونه راه نماید خدای یعنی بسیار دور است که خدا راه نماید قوما کفروا کروهی را که کافر شدند بعد
ایمانهم پس از ایمان آوردن ایشان در اکثر تفاسیر آمده که این یازده تن بودند که بعد از اظهار اسلام و قبول شرایط ایمان روی بر تافته بدار الکفر
شتافتند چون طعیم بن ابیرق و حارث بن سوید و مقیس بن ضبابه و امثال ایشان که بعد از انکه کرویده بودند بخدا وشهدوا و گواهی داده بودند
ان الرسول انکه فرستاده خدا یعنی محمد صلی الله علیه و آله و سلم حق حق است و قول او صدق وجاءهم البینات و آمده بود بدیشان ایتهای
روشن یعنی قرآن که فصاحت و بلاغت آن زیاده از طاقت بشریت با سایر معجزات سید کاینات صلی الله علیه و آله و سلم والله لا یهدی
القوم الظالمین و خدای راه نماید گروه ستمکاران را که بجهت عناد و جحود با وجود ظهور حقیقت دین اسلام بر ایشان از ان اعراض کنند اولئک
آن گروه مرتد جزاؤهم پاداش ایشان ان علیهم لعنة الله آنست که بر ایشان باشد لعنت خدای که دوریست از رحمت او والملائ
کة و لعنت فرشتگان که بیزاریست از ایشان والناس اجمعین و لعنت همه مومنان که آن مذمت ایشان و طلب کردن از خدای دوری
ایشان از رحمت خود خالدین فیها در حالتی که جاوید باشند در ان لعنت لا یخفف عنهم العذاب سبک کردانیده نشود از ایشان
عذاب دوزخ ولا هم ینظرون و نه باشند ایشان که مهلت داده شوند که بدین رجوع کنند از ایشان از وقتی بوقتی الا الذین تابوا
مگر آنانکه باز کردند بحضرت عزت و بتصدیق تمام بوحدانیت او بکروند و تصدیق کنند پیغمبر او را من بعد ذلک از پس انکه بر کشته باشند از دین
اسلام واصلحوا و بصلاح آورند بدین اعتقاد خود را فان الله پس بحقیق که خدای تعالی غفور آمرزنده توبه کارانست رحیم مهربانست
بر ایشان برادر حارث بن سوید این آیتها را بر دست امینی نزد برادر فرستاد حارث بعد از تلاوت توبه کنان روی بمدینه نهاد بوقت رجوع بمدینه
همین آیات بران یازده تن دیگر خواند ایشان از توبه ابا کردند این آیت در بارهٔ ایشان نازل گشت ان الذین کفروا بدرستی که آنانکه
کافر شدند بخدا و رسول بعد ایمانهم پس از کرویدن ایشان و اظهار ایمان ثم ازدادوا کفرا پس زیاده کردند کفر را بر کفر یعنی ثابت ورزیدند
بران لن تقبل توبتهم هرگز پذیرفته نشود توبه ایشان واولئک و آن گروهی که بر کفر اقامت ورزیدند هم الضالون ایشانند
گمراهان از طریق هدایت و اثبات قدم بر ضلالت ان الذین کفروا بدرستی که آنانکه کافر شدند وماتوا وهم کفار
و مردند در حالتی که کافر بودند یعنی بر کفر مردند فلن یقبل من احدهم پس قبول کرده نشود از هیچکس از ایشان ملء الارض ذهبا
پری زمین از زر ولو افتدی به اگر چه فدا دهد همه یعنی اگر کافران مقدار زر که همه روی زمین را از مغرب تا مشرق مملو سازد فدیه دهد تا
از عذاب دوزخ باز رهد از و قبول نکنند اولئک آن گروه که کافر مردند لهم عذاب الیم ایشان راست عذاب دردناک وما لهم
من ناصرین و نباشد ایشان را یاری دهندگان از دفع عذاب از ایشان آورده اند که در روز قیامت کافری را حاضر گردانند و او را گویند که اگر
ترا پری زمین زر بودی خود را بآن از عذاب می خریدی گوید آری گویند که از تو کمتر ازین میخواستند اجابت نکردی اکنون بچش عذاب دوزخ را
لن تنالوا البر هرگز نرسید بحقیقت نیکوئی که آن کمال خیر است یا نرسید به بر خدای که آن کمال رحمت و رضا و جنت اوست حتی تنفقوا
تا نفقه کنید صدقه دهید مما تحبون از انچه دوست میدارید از مال که بر فقرا تصدق کنید یا بدانکه قوت آنرا در عبادت و طاعت بر

الجزو الرابع

نمایید یا بدلی کو او را وقف محبت الهی نمایید یا جان که آنرا در راه خدا در بازید ابو طلحه انصاری چون این آیت را بشنید نزد حضرت رسالت
پناه صلی الله علیه و آله و سلم آمد و گفت یا رسول الله باغی دارم که از ان هیچ دوست تر ندارم آنرا هر جای که خدا حکم کند که صرف فرمای حضرت آنرا
درمیان اقربای او قسمت کرد و زید بن حارث گفت اسپی دارم که دوست ترین اموال منست آنرا صرف راه خدای کن حضرت آنرا باسامه
بن زید بخشید نقلست که حسن بن امیر المومنین علی علیهما السلام قند و نبات را تصدق میفرمود یعنی ازو پرسیدند فرمود من این دو چیز را دوست
دارم و حق تعالی میفرماید که لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون وما تنفقوا و آنچه نفقه میکنید من شیء از هر چیزی خواه اندک و خواه بسیار از دوست‌ترین
اموال و غیر ان فان الله به علیم پس بدرستی که حق تعالی بدان چیز داناست و بران جزا خواهد داد بدانکه اگر مراد بانفاق درین آیت زکوة
واجبست چنانکه قول ابن عباس است پس مراد اینست که باید که آن چیزی که زبون مال باشد برای زکوة ندهند چه آن موجب ابرار نت
نخواهد شد مانند آنکه گوسفند عیب دار از برای گوسفندان صحیح زکوة ندهند و باتفاق فقهای ما این جایز نیست و اگر مراد صدقه سنت است پس معنی
آنست که کامل و کمال خیر اینست که دوست‌ترین مالهای خود را بصدقه بدهید مرویست که چون رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که من بر ملت
ابراهیم یهود گفتند که چون است که گوشت شتر و شیر او میخوری و حال آنکه بر ابراهیم حرام بود رسول فرمود که دروغ میگویید بلکه در شرع ابراهیم این
هر دو حلال بود ایشان گفتند که نه چنین است بلکه هر چه امروز بر ما حرام است بر ابراهیم حرام بود حق تعالی بجهت تصدیق قول پیغمبر خود و تکذیب
یهود این آیت فرستاد کل الطعام همه انواع خوردنیها کان حلا لبنی اسرائیل بود حلال مر فرزندان یعقوب را الا ما حرم
مگر آنچه حرام گردانیده اسرائیل علی نفسه یعقوب بر نفس خود که آن گوشت شتر است و شیر آن و آنچنان بود که یعقوب را عرق النسا
عارض شد نذر فرمود که اگر خدای مرا شفا دهد هر طعام و شراب که دوست‌تر دارم بر خود حرام سازم حق تعالی او را شفا داد گوشت شتر و شیر
آنرا که از همه مطعوم و مشروب دوست‌تر داشتی بر خود حرام ساخت بجهت وفا بنذری که کرده بود و یهودان و متابعت او از اینها اجتناب نمودند
گفتند تورات بحرمت اینها حکم کرده است حق تعالی فرمود که نه چنین است بلکه یعقوب پدر اینها بسبب نذر بر خود حرام کرد من قبل ان
تنزل التوریة پیش از انکه فرو فرستاده شود تورات و اگر یهودان انکار این میکنند قل بگوی ای محمد با ایشان که فأتوا بالتوریة
پس بیارید تورات صحیح را فاتلوها پس بخوانید آنرا یعنی آیتی که در باب تحریم این چیزها در و باشد تلاوت کنیم ان کنتم صادقین
اگر هستید راست گویان یهودان باین دلیری نکردند بجهت اینکه بیان شد که پیغمبر راست میگوید و ایشان دروغ میگویند فمن افتری
پس هر که افترا کند و بر بندد علی الله الکذب بر خدای دروغ در تحریم آنچه دعوی میکنند من بعد ذلک از پس آنکه ظاهر شد که تحریم از یعقوب
است نه از علام الغیوب فاولئک پس افترا کنندگان هم الظالمون ایشانند ستمکاران و هیچ ظلمی از ترک انصاف و مکابره
ناحق بعد از وضوح آن بدتر نیست قل بگوی ای محمد صدق الله راست گفت خدای در خبر تحریم یعنی صدق خدای راست گشت در آنچه انزال
فرمود و کذب تمام در آنچه دعوی میکنید فاتبعوا پس تابعت کنید ملة ابراهیم کیش ابراهیم و دین درست او را حنیفا در حالتی که میل
کننده بود از همه کیشهای باطل بدین اسلام یعنی تابع دین اسلام شوید که در اصل ملت ابراهیم است تا خلاص شوید از ملت یهودیه که آنرا تغییر دادند
و تحریم کردند آنچه خدای حلالی آن حکم فرموده وما کان من المشرکین و نبود ابراهیم از مشرکان آنچنانکه صحیح است که پیغمبر ما

متتبع و مامور نبود بشریعت انبیای سابق ولیکن شریعت او موافق شریعت ابراهیم بود و لهذا حق تعالی فرمود که فاتبعوا ملة ابراهیم
پیش از بعثت بطریق الهام و خواب بدین اسلام مامور بود آورده اند که یهود با اهل اسلام خلاف کردند در باب کعبه و بیت المقدس یهود گفتند
که بیت المقدس بهترست از خانه کعبه زیرا که موضع هجرت انبیاست و زمین مقدس است مسلمانان گفتند که کعبه فاضلتر است این آیت آمد
که إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ بدرستی که اول خانه که بر روی زمین وُضِعَ لِلنَّاسِ وضع کرده شد از برای مردمان تا آنرا زیارت کنند لَلَّذِي
بِبَكَّةَ آن خانه ایست در مکه است و واضع آن حق تعالی است مرویست که کعبه خانه بود که آدم علیه السلام آنرا بنا کرده بود و در زمان طوفان
خراب شده ابراهیم علیه السلام بنای او فرمود و در روایت صحیح آمده که پیش از آدم دران موضع خانه بود که بیت الضراح میگفتند و ملایکه طواف آن
میکردند و چون آدم بر زمین آمد مامور شد که حج کند و طواف آن فرماید و در زمان طوفان نوح آنرا باسمان بردند و ملایکه در آسمان طواف می کنند
از مجاهد و قتاده و سدی روایتست که معنی آیت آنست که اول بقعه از زمین که بر روی آب وضع کردند کعبه بود و حق تعالی آنرا از کفی که بر روی آب بود
ساخته بود و بعد از دو هزار سال ملایکه را فرمود تا زمین از زیر آن بیرون کشیدند و در اطراف عالم منتشر ساختند حاصل که حق سبحانه تعالی اول
خانه که در روی زمین بنا کرد کعبه معظمه بود مُبَارَكًا در حالتی که آن خانه با برکت کثیر الخیر و بسیار منفعت است هر کس را که حج و عمره آن
بجا آورد و در روایت آمده که هر حسنه که دران کنند بصد هزار حسنه نویسند و یک دینار صدقه که دران بقعه مبارک بدهند برابر صد هزار دینار است
که در جای دیگر داده شود و نیز پیش یگانه کعبه برابری میکند بعبادت اول دنیا و آخر آن و همه گناهان طواف کنندگان آمرزیده شود وَهُدًى
و خداوند هدایتست لِلْعَالَمِينَ مر عالمیان را زیرا که قبله ایشان است بجهت توجه بآن در نماز و راه راست می یابند و بخیر دنیا و آخرت میرسند
بجهت آنکه یکعبادت دران مقابل صد هزار عبادتست در غیر آن چنانکه گذشت فِيهِ آيَاتٌ دران خانه مبارک نشانهای بَيِّنَاتٌ روشن
است در شرف بزرگواری آن و از آن جمله است آنکه هرگز هیچ مرغی بر بالای آن نپریده است بلکه چون نزدیک آن میرسد بر میگردد و بطرف دیگر متوجه
می شود و در حرم آن جانوران درنده بهیچ حیوانی ضرر نمیرسانند و هر که قصد آن کرده هلاک گشته مانند اصحاب فیل و غیر آن از کفار و مرغان وحشی
در انجا از مردمان نمیرمند و بیماران بشرف صحت میرسند و حاجیان فقیر غنی میگردند و فراخ روزی میشوند و هیچ مرغی در مسجد بیت الحرام سرگین نمی
اندازد و هر که نظر در انجا کند دیده اش اشکبار گردد و هر روز هفتاد هزار فرشته دران داخل میشوند تا روز قیامت که ایشان بار دیگر باسمان
رجوع نمی کنند و اولیاء الله هر شب در حوالی آن خانه حاضر گردند و جنیان طواف آن کنند و بعضی دیگر از نشانهای عجیبه مَقَامُ إِبْرَاهِيمَ موضع ایستادن
ابراهیم است و آن سنگی است که اثر قدم آن حضرت بران است و این آیت مشتمل بر سه آیتست اول فرو رفتن قدم ابراهیم دران سنگ تا کعبین دوم
باقی ماندن آن اثر در مدتهای طویل سیوم محفوظ بودن آن از دشمنان در چندین هزار سال و این اثر قدم آن حضرت در وقتی بود که پایهای
کعبه را بلند ساخت سنگی در زیر قدم خود گذاشت تا در بالای آن پایها استوار کرده آنرا بلندتر گرداند هر دو قدم او دران سنگ فرو رفت ابو حمزه
ثمالی روایت کرده که علی بن الحسین زین العابدین صلوات الله علیهم اجمعین فرمود که ای ابو حمزه بهترین بقعه در عالم میان رکن یمانی است
و مقام ابراهیم اگر مردی عمر یابد بمقدار عمر نوح که هزار سال است مگر پنجاه سال و دراز مدت همه روز بروزه بوده باشد و همه شب تا سحر ایستاده درین
مکان شریف بعبادت مشغول باشد و بعد از آن وفات کند بی محبت ما هیچ نفع باو نرسد وَمَنْ دَخَلَهُ و علامت دیگر اینست که هر که در آید

خانه كَانَ آمِنًا باشد ایمن از قتل و غارت یعنی هر گناه کاری که پناه بآن خانه آورد بلکه بزمین حرم حرام باشد که دست تعرض باو دراز کنند
تا انجا باشد و گفته اند که معنی اینست که هر که داخل حرم شود بجهت ادای حج و عمره ایمن شود از عقوبت گناهانی که قبل از حج کرده بلکه مغفور شود از
جمیع معاصی و از ابو جعفر علیه السلام نقل است که هر که در حرم در آید در حالتی که عارف باشد یعنی اعتقاد داشته باشد بهمه آنچه حق تعالی بر او
واجب کرده ایمن گردد در آخرت از عذاب دوزخ وَلِلَّهِ و مر خدای را ثابت و لازم عَلَى النَّاسِ بر همه مردمان حِجُّ الْبَيْتِ قصد خانه
کعبه بجهت ادا کردن حج و عمره مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا هر که توانائی دارد بسوی آن خانه رفتن و آن تکلیف بنا بر صحت بدنست و وجود
زاد و راحله و نفقه واجب النفقه ایمن بودن از دشمن در حدیث که هر که حج بر او واجب شده باشد حج نکند حشر او با یهود و نصاری شود وَمَنْ
كَفَرَ تعبیر نمود حج یعنی هر که ترک حج کند فَإِنَّ اللَّهَ پس بدرستی که خدای غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ بی نیاز است از همه عالمیان تسمیه ترک حج به کفر
بجهت تاکید است و مبالغه بر وجوب حج و اشارت بانکه ترک آن بزرگترین گناه کبایر است و موجب شدت عقوبت ربانی و غضب سبحانی
و حدیثی که مذکور شد نیز دلالت کننده است برین از امام موسی صلوات الله علیه روایت کرده اند که آن حضرت در تفسیر قل هل ننبئکم بالاخسرین اعمالا
فرموده که زیانکارترین مردمان در عمل آنهااند که حج اسلام را در تاخیر اندازند و از صادق علیه السلام مرویست که مراد بقوله تعالی قل بالاخسرین اعمالا
آنست که ایشانرا در روز قیامت کور محشور سازد و از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم مرویست که میفرمود که نماز پنجگانه بگذارید و روزه
ماه رمضان را بدارید و زکوات دهید و حج خانه کنید تا در بهشت پروردگار خود داخل شوید و از ابی عبد الله روایتست که حج در ویش گناهان را زایل کرداند
بدانکه حق تعالی در آیه سابق اهل کتاب را امر کرد به پیروی ملت ابراهیم و از جمله آن تعظیم بیت الله الحرام است در عقب آن ذکر بیت الله الحرام فرمود
بیان فضل آن و تخویف تارک آن نمود بعد از آن عود کلام بالزام حجت بر اهل کتاب رد کرده و فرمود که قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ بگوای محمد
ای اهل کتاب لِمَ تَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ چرا منکر میشوید بایتهای خدا که آن دلایل عقلیه است و سمعیه بر صدق محمد در آنچه دعوی میکند از وجوب
حج و غیر آن از احکام شریعت وَاللَّهُ شَهِيدٌ و خدای مطلع است و گواه عَلَى مَا تَعْمَلُونَ بر آنچه شما میکنید از پوشیدن حق و کفر ورزیدن
بآیات حق تعالی و شما را بران جزا و سزا خواهد داد قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ بگوای محمد اهل کتاب را لِمَ تَصُدُّونَ چرا باز میدارید عَنْ
سَبِيلِ اللَّهِ از راه خدای که دین اسلام است وضع میکنید مَنْ آمَنَ کسی را که گرویده بخدا و دین حق قبول کرده مراد عمار یاسر است و دیگران
او که یهودان ایشانرا بکیش خود میخواندند تَبْغُونَهَا در حالتی که طلب میکنید راه خدا را عِوَجًا کجی باین وجه که تلبیس میکنند بر مردمان و در وهم ایشان
می اندازند که در وی کجی است بجهت آنکه در کتاب موسی نسخ نیست و در کتاب محمد نسخ است و تغییر صفت او میکنند در توریت است و میگویند که محمد
بران صفات نیست وَأَنْتُمْ شُهَدَاءُ و حال آنکه شما گواهانید برانکه راه راست و دین پسندیده اسلام است چه آنچنین صفت ابراهیم و یعقوب
ملاحظه نموده اید وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ و خدای تعالی بی خبر نیست عَمَّا تَعْمَلُونَ از آنچه میکنید البته شما را بر آن سزا خواهد داد و آورده اند که شماس بن قیس
یهودی پیری بوده و غلیظ القلب و شدید الکفر و العناد و کینه ور و حسود و عیب جوی و بدگوی مسلمانان روزی در مجمع اوس و خزرج بگذشت دید که ایشانرا الفت
زده و از روی محبت و کمال دوستی با یکدیگر صحبتی میدارند در جاهلیت دایم در میان ایشان حرب و قتال بودی چون مسلمان شدند آن خصومت
باتحاد مبدل گشت چون شماس اتحاد دوستی الفت ایشانرا دید آتش حسد در سینه پر کینه او افروخت شخصی را گفت تا در میان جوانان اوس و خزرج

بشنیدند از واقعه بنات که حربی عظیم بود میان قبیله اوس و خزرج حرفی در میان افکند قصیده که در آن ایام مشتمل بر مذمت خزرج بود بخواند چون
نام حرب بشنیدند و هجو خود را استماع کرده آشفته شده و زبان بهجو اوسیان کشودند اوسیان تحمل نکرده و آغاز دشنام کردند و آخر کار بمقاتله
کشیده و سلاح و تیر انداختن و تیغ زدن کردند جبرئیل بدین آیت نازل گردید حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم در میان معرکه ایشان
درآمده فرمود که با وجود آنکه من در میان شما ام این رسم جاهلیت را نمیگذارید بشنوید که خدای تعالی چه می فرماید پس این آیتها بر ایشان خواند
استغفار کنان سلاحها برکشیده اشک ریزان یکدیگر را در کنار گرفتند و دانستند که اگر فرمان یهود برند از ایمان بکفر باز گردند حق تعالی با ایشان
باین وجه خطاب میکند یَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانی که ایمان آورده اید إِنْ تُطِيعُوا اگر فرمان برید فَرِيقًا مِنَ الَّذِينَ
أُوتُوا الْكِتَابَ گروهی را از یهودان که شماس بن قیس و اصحاب اویند يَرُدُّوكُمْ باز گردانند شما را بَعْدَ إِيمَانِكُمْ پس از گرویدن
شما بدین اسلام كَافِرِينَ نا گرویدگان یعنی اگر متابعت شماس و تابعان او کنید شما را مرتد میسازند وَكَيْفَ تَكْفُرُونَ و چگونه کافر میشوید
وَأَنْتُمْ تُتْلَى و حال آنکه شما خوانده میشود عَلَيْكُمْ بر شما آيَاتُ اللَّهِ آیتهای خدا که قرآنست وَفِيكُمْ رَسُولُهُ در میان شماست
رسول خدا وَمَنْ يَعْتَصِمْ بِاللَّهِ هر که چنگ در زند بدین خدا فَقَدْ هُدِيَ پس بتحقیق که راه نموده شود إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ
بسوی راه راست و لامحاله بروضه جنت رسد مرویست که ثعلبة بن غنم اوسی و سعد بن زراره خزرجی بر یکدیگر مفاخرت کردند در نسب و حسب
و این مفاخرت بمنازعت کشید خزرجی گفت که اگر رسول خدا مبعوث نمیشد ما در مدینه شما را بر می انداختیم اوسی گفت پیش از اسلام از بیم ما نتوانستید
که از خانه بیرون آیید پس چگونه این دعوی میکنید پس منازعت بمقاتله کشید این خبر بحضرت رسالت پناه رسید بر دراز گوش سوار شد و ایشان را
از هم دور کرد و هم در آن حال جبرئیل این آیات را آورد که یَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه گرویدگان از اوس و خزرج و غیرهم اتَّقُوا اللَّهَ بترسید از
از خدا حَقَّ تُقَاتِهِ چنانچه سزای ترسیدنست از او و آن قیام نمودن است بواجبات و اجتناب از محرمات از ابی عبد الله علیه السلام منقولست که معنی آنست
که فرمان برداری خدا کنید و بهیچ وجه در حق او عصیان نورزید و شکر گذاری او مشغول شوید و پیوسته بذکر او اشتغال نمائید و در هیچ وقت از و غافل مشوید
وَلَا تَمُوتُنَّ و ممیرید إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ مگر در حالتی که شما مسلمان باشید مراد آنست که همیشه بر صفت اسلام باشید تا وقتی که مرگ شما را دریابد و حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم بعد از تلاوت این آیت فرمود که اگر قطره از زقوم دوزخ بر زمین چکیده زندگانی بر اهل دنیا تلخ شود پس باید که تا بر صفت اهل
اسلام از دنیا رحلت کنید وَاعْتَصِمُوا و چنگ در زنید بِحَبْلِ اللَّهِ بدین خدای که ریسمان محکم است جَمِيعًا در حالتی که همه مجتمع باشید با آنکه هر که در
او زند هرگز بمحل هلاکت نیفتد موافقت حضرت رسالت بر جمیع احوال و هر چنگ در ریسمان اتباع آنحضرت زند بمقصد اصلی رسد و بمطلوب خود که نعیم
جنت است برسد از آن حضرت منقولست که در وقت رحلت بر منبر فرمود که ای مردمان من میمیرم و در میان شما دو حبل متین میگذارم و اگر تمسک با آن نمایند هرگز
گمراه نگردید و یکی از آن بزرگتر است و آن هر دو یکی کتاب خداست که ریسمانیست فرو گذاشته از آسمان تا زمین و دویم اهل بیت منند و هرگز
این هر دو از هم جدا نشوند تا آنکه نزد حوض کوثر بمن رسند و علی بن ابان از امام جعفر الصادق علیه السلام روایت کرده که آنحضرت فرمود که ماییم آن
حبل متین که حق تعالی در کلام مجید فرموده که وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا و پراکنده مشوید از طریق حق بوقوع اختلاف میان شما چون اهل کتاب
بلکه همه مجتمع و متفق شوید بر ایمان و مداومت کنید بر طاعت و ترک عصیان و راویان روایت کرده اند که روزی در مسجد امیر المؤمنین صلوات الله علیه حاضر بود

راس الجالوت که مهتر احبار یهود بود و جاثلیق را که امام ترسایان بود نزد آن حضرت آوردند حضرت روی براس الجالوت کرده فرمود که
ویلک یا راس الجالوت میدانی که یهودان بعد از موسی چند فرقه شدند گفت در کتاب نکرم و نگویم فرمود که لعنت باد بر تو چگونه امامت قوم
میکنی که هرگاه مسئله از حرام و حلال از تو پرسند تو گوئی در کتاب نکرم و نگویم اگر آن سوخته باشد یا آنرا بدزدد تو چه خواهی کرد پس بجاثلیق نگاه کرده و گفت
ترسایان بعد از عیسی چند فرقه شدند گفت بر جهل و نخ فرمود دروغ میگوئی بخدا که من تورات را به از تو میدانم و انجیل را به از تو امت موسی بعد از و
هفتاد و یک فرقه شدند هفتاد از ایشان هالک اند و یکی ناجی و رستگار و اینها آنانند که حق تعالی درباره ایشان فرموده که وَمِنْ قَوْمِ مُوسَى أُمَّةٌ
يَهْدُونَ بِالْحَقِّ مِنَ الْحَقِّ و امت عیسی بعد از و هفتاد و دو فرقه شده اند یکی از ایشان رستگار و باقی هالکند و آنها این جماعت اند که حق تعالی
در حق ایشان فرموده که تَرَى أَعْيُنَهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ مِمَّا عَرَفُوا مِنَ الْحَقِّ و امت حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم هفتاد و سه فرقه شوند یکی از ایشان
رستگار باشد و آنهای دیگر هالک و آن فرقه ناجیه اینها اند که حق تعالی در شان ایشان فرموده که وَمِمَّنْ خَلَقْنَا أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ و هم شیعیان
ایشان شیعه منند و حدیث حضرت نبوی که حق با علیست و علی با حقست و حق میگردد با علی هر جا که علی میگردد یعنی هر دو لازم یکدیگرند و از هم جدا نمیشوند
دلالت میکند بر آنکه حق با شیعیان است و غیر ایشان بر باطل و نیز میفرماید که زود باشد که امت من هفتاد و سه گروه شوند یک فرقه از ایشان رستگار باشد
و هفتاد و دو هالک و زیانکار و پرسیدند یا رسول الله فرقه ناجیه کدامند فرمود که اهل بیت من و اتباع ایشان و بعد از آن گفت که مثل اهل بیت من مثل
کشتی نوح است هر که در آن نشست از غرق و هلاک شدن نجات یافت و هر که نه نشست غرق شد پس هر که تمسک باهل بیت من شود و محبت
ایشان ورزد و بطریق ایشان راه رود در آخرت رستگار باشد و بدرجات عالیه رسد و هر که چنگ در محبت ایشان نزند و بطریق ایشان نگردد در آخرت
زیانکار باشد و بدرکات دوزخ گرفتار گردد و حاصل که حق تعالی می فرماید که از دین حق متفرق مشوید وَاذْكُرُوا یاد کنید نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ
نعمت خدا را که بر شما لطف فرمود که از آن جمله هدایت و توفیق است بدین اسلام و اتباع مذهب حق که موجب الفت شماست با یکدیگر و محبت در دین
با یکدیگر در راه خدای پس یاد این نعمت کنید إِذْ كُنْتُمْ وقتی که بودید شما أَعْدَاءً در زمان جاهلیت دشمن فَأَلَّفَ پس خدای الفت داد و انداخت
محبت را بَيْنَ قُلُوبِكُمْ در میان دلهای شما و برکت اسلام و میمنت سید انام علیه السلام نزاع و خلاف از میان شما زایل گشت فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ
پس گشتید برحمت و فضل خدا إِخْوَانًا برادران یکدیگر یعنی محبان و دوستان باهم شدید برادران دینی یکدیگر گشتید وَكُنْتُمْ و بودید در زمان ضلالت
و جهالت عَلَى شَفَا حُفْرَةٍ بر کناره گودالی مِنَ النَّارِ از آتش یعنی نزدیک آن رسیده بودید که در دوزخ افتید بجهت کفر و ضلالت در حالی
که مرگ شما را رسید در دوزخ می افتادید فَأَنْقَذَكُمْ پس رهانید خدای شما را مِنْهَا از آن مغاک آتش بمیمنت اسلام و شرف دین
كَذَلِكَ همچنانکه بیان کرد احوال شما را از عداوت قدیمی و الفت مجدد دینی يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ بیان میکند خدای و روشن میگرداند
برای شما آيَاتِهِ دلایل وحدانیت و قدرت خود را و حجت روشن را بر دین حق لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ تا باشد که شما راه راست یابید
بجهت آنکه شما رستگار شوید از عذاب ابدی و برسید بثواب سرمدی وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ باید که باشد از شما أُمَّةٌ گروهی که ایشان
يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ بخوانند مردمان را بنیکوئی یعنی باسلام وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ و بفرمایند به نیکی که خدا و رسول بآن امر کرده اند وَيَنْهَوْنَ
عَنِ الْمُنْكَرِ و باز دارند مردمان را از فعل ناشایسته که حق تعالی و پیغمبر او از آن نهی فرموده اند وَأُولَئِكَ و آن گروه که امر بمعروف میکنند

ونهی از منکر هُمُ الْمُفْلِحُونَ ایشانند رستکاران یعنی مخصوصان بکمال رستکاری از حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم مرویست
که بهترین مردمان آنها اند که بیشتر از دیکران امر معروف ونهی منکر نمایند وپرهیزکارترین ایشان باشند در نهج البلاغه از امیر المؤمنین صلوات الله
علیه مرویست که ترک امر معروف مکنید ونهی از منکر که اکر ترک آن کنید ظالمان بر شما حاکم شوند وهر چند شما دعا کنید ودفع شر ایشان را از خدا درخواست
کنید اجابت شما نکند وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا ومباشید مانند آنانکه تفرقه شدند چون یهود ونصاری که هر یک چند فرقه شدند
وهر فرقه دشمن فرقه دیکر وَاخْتَلَفُوا واختلاف ایشان واقع شد مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ از پس آنکه آمده بود بایشان حجتهای
روشن در کتب ایشان که موجب اتفاق ایشان بود بر توحید وتصدیق بآخرت وَأُولَئِكَ وآنکروه مخالف کنندکان در امور دین لَهُمْ
عَذَابٌ عَظِيمٌ مر ایشانراست عذاب بزرک يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌ وَتَسْوَدُّ وُجُوهٌ در روزی که سفید شود رویها وسیاه کردد رویها فَأَمَّا
الَّذِينَ اسْوَدَّتْ وُجُوهُهُمْ پس اما آنانکه سیاه شود رویهای ایشان حق تعالی فرشتکانرا امر کند تا از روی سرزنش بایشان
کویند أَكَفَرْتُمْ آیا کافر شدید بَعْدَ إِيمَانِكُمْ از پس ایمان آوردن شما فَذُوقُوا الْعَذَابَ پس بچشید عذاب دوزخ را بِمَا كُنْتُمْ
تَكْفُرُونَ بسبب آنکه بودید کافر شدید از پس کرویدن مراد اهل کتاب اند که به پیغمبر کرویدند پس از آنکه باو کرویدند ونعت وصفت او قبل از
مبعث واز امیر المؤمنین علیه السلام روایتست که مراد اهل بدعت اند بعد از رحلت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم وثعلبی در تفسیر خود از
پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم روایت کرده که آن حضرت فرمود که سوکند بخدای که نفس من بید قدرت اوست که البته وارد شوند بر من در کنار
حوض کوثر بعضی از اصحاب من چون ایشانرا ببینم ایشانرا از پیش من برانند من کویم که اینها اصحاب من اند مرا کویند که تو نمیدانی چه از پس تو
چیزها احداث کردند وبدعت نمودند بدرستی که ایشان از دین اسلام برکشتند ومرتد شدند وَأَمَّا الَّذِينَ ابْيَضَّتْ وُجُوهُهُمْ واما کسانی که سفید
باشد رویهای ایشان یعنی نوسنانی که پیروی شرع خاتم الانبیا کنند وتابع ائمه هدی باشند فَفِي رَحْمَةِ اللَّهِ پس باشند در رحمت خدای یعنی بهشت
وثواب مخلد هُمْ این سفید رویان فِيهَا خَالِدُونَ در رحمت خدای که بهشت جاوید مانندکانند تِلْكَ آنچه کذشت از اخبار واحکام
ووعد ووعید آيَاتُ اللَّهِ آیتهای خداوندست نَتْلُوهَا عَلَيْكَ میخوانیم آنرا بواسطه وحی بر تو بِالْحَقِّ در حالتی که در لباس حق است که هیچ شبهه
در راستی ودرستی آن نیست وَمَا اللَّهُ يُرِيدُ ونیست خدای که خواهد ظُلْمًا بیدادی از نزد خود لِلْعَالَمِينَ بر جن وانس یعنی بر ایشان
ستم نکند بنقص ثواب وبجرم عقوبت نفرماید وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ ومر خدایراست آنچه در آسمانها ودر زمین است وَإِلَى اللَّهِ
وبسوی خدای تُرْجَعُ الْأُمُورُ باز کردیده شود همه کارها پس جزا دهد هر کس را بآنچه وعده داده ووعید فرموده مرویست که مالک بن حنیف
ووهب بن یهودا که دو عالم بودند از علمای یهود مسلمانانرا کفتند که ما از شما بهتریم ودین ما از دین شما خوبتر حق تعالی این آیت فرستاد كُنْتُمْ
هستید شما ای امت محمد صلی الله علیه وآله خَيْرَ أُمَّةٍ بهترین کروهی که از عالم غیب أُخْرِجَتْ بیرون آورده شده اید لِلنَّاسِ
از برای مردمان تا ایشانرا براه راست دعوت کنید وخیریت در همه صفت که بیان می کند تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ می فرماید هر چیزی که شرع
فرموده آنست وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ ونهی میکنید از هر چه شریعت نهی کننده آنست وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ ومیکروید بخدا بر وجه ثبات
ورسوخ تاخیر این قسم از دو قسم اول با آنکه حق تقدیم این قسم است بر آن دو قسم بجهت آنکه ایشان امر معروف میکنند ونهی از منکر بجهت ایمان آوردن

بکذا وتصدیق

بخدا وتصدیق بآن واظهار دین او ودر تفاسیر اهل البیت علیهم السلام مرویست که آیه خاص است در حق ائمه معصومین علیهم السلام وتابعان ایشان
که شیعیان صالح اند چه خیریت موقوفست بر ملازمت تقوی واطاعت هر چه حق تعالی امر بآن کرده واجتناب از هر چه نهی فرموده وشبهه نیست
در آنکه ایشان متصفند باین صفت نه غیر ایشان نقل منهج الصادقین در اخبار آمده که کعب الاحبار را پرسیدند که چرا در عهد ابو بکر اسلام نیاوردی
کفت سبب آنکه چون پدرم نزدیک بمرک رسید صحیفه بمن داد ومهری بر نهاد مرا وصیت کرد که مهر این بر مدار واو را مکشای پس بوصیت او عمل کردم
تا در زمان عمر در خواب دیدم که مرا کفتند که پدر با تو خیانت کرد مهر از آن نامه بردار ونکاه کن که بر آن چه نوشته است وبآن کار کن چون بیدار شدم
مهر از آن برداشتم در آنجا نعت امت محمد صلی الله علیه وآله بود وباین عبارت که سالوما وعالوما وحاکوما وحالوما وصافوحا وخاروجا کفتم این
چه باشد کفت سالوما یعنی بر یکدیکر سلام کنند عالوما دانایان ودانشمندان مانند علمای بنی اسرائیل حالوما حلیمانند وحاکوما خدای ایشانرا حکم کند
که به بهشت روند صافوحا با یکدیکر مصافحه کنند خاروجا از کناه بیرون آیند انس روایت کرده که اسقف ترسایان نزد رسول آمد وکفت یا رسول الله
میخواهم مسلمان شوم فرمود که سبب چیست کفت در خواب دیدم که قیامت برخواسته ومردمان در مقام سیاست آورده اند وامتانرا بحدی
عرض میکنند کروهی دست وپا سفید بر صراط چون برق جهنده کذشتند من کفتم اینها انبیا اند یا فرشتکان کفتند اینان امتان محمد اند صلی الله علیه وآله
مرا از جهت این رغبت شد که مسلمان شوم پس جبرئیل علیه السلام بر او عرض کرد از حضرت رسالت پناه مرویست که فرمود که اول تا من در بهشت نیایم
بر پیغمبران دیکر حرام باشد تا وصی من در آن داخل نشود بر اوصیای دیکر حرام باشد تا امت من در وی نیایند بر سایر امم دیکر حرام باشد وانس روایت
کرده که من برای سر قسم [illegible] رسیدم آوازی از وی بیرون آمدن درین نکاه کردم مردی را دیدم در زیر درخت نماز میکذارد واین دعا میکرد که
یا رب مرا از امت مرحومه کردان یعنی امت محمد صلی الله علیه وآله وسلم که بر ایشان رحمت کرده وکناهشان آمرزیده ودعای ایشان اجابت
کرده وضامن ثواب ایشان شده من بیامدم ورسول را ازین خبر دادم فرمود که برو واو را بکوی که رسول خدا ترا سلام میرساند بکوید که تو چه کسی
من بیامدم واو را کفتم کفت رسول را از من سلام برسان وبکوی که برادرت خضر از خدای درخواست میکند که او را از امت تو کرداند یحیی بن
سعد فرمود که این آیت مدح امت محمد است صلی الله علیه وآله وسلم وخدا از کرم خود روا ندارد که قومی را که مدح کند وایشانرا بد ونخیر وبعد از آن
فرمود وَلَوْ آمَنَ أَهْلُ الْكِتَابِ واکر ایمان آرند بنی اسرائیل به نبوت محمد وقرآن وسایر آنچه از نزد خدا آورده لَكَانَ هر آینه باشد
آن ایمان آوردن خَيْرًا لَهُمْ بهتر مر ایشانرا در دنیا وآخرت از آنچه بر آن ایستاده اند از کفر وعناد زیرا که بجهت آن نجات می یابند در دنیا
از قتل وغارت وجزیه ودر آخرت از عقوبت ورسیدن بجنت مِنْهُمُ الْمُؤْمِنُونَ بعضی از ایشان کرویدکانند بمحمد وکتاب او یعنی
عبد الله سلام واصحاب او از یهود که بشرف اسلام رسیده اند ونجاشی واتباع او از نصاری که ایمان آورده اند وَأَكْثَرُهُمُ الْفَاسِقُونَ
وبیشتر ایشان فاسقان بیرون رفتکانند از فرمان خدا ورسول ومعاندان در کفر وعناد نقلست مرویست که روسای یهود چون کعب وابی رافع وابی یاسر
وکنانه بن صوریا نزد عبد الله سلام واصحاب او آمده ایشانرا بر اسلام آوردن ملامت کردند آیت آمد که لَنْ يَضُرُّوكُمْ هرکز ضرر
نتوانند رسانید بشما إِلَّا أَذًى مکر اندک رنجی مانند طعن در اسلام شما ودعوت شما بکفر وبهتان بر شما وشمار انتقال خود تر ایشان
وَإِنْ يُقَاتِلُوكُمْ واکر کارزار کنند با شما يُوَلُّوكُمُ الْأَدْبَارَ هر آینه بر کردانند پشتها را بر شما بهزیمت روند ثُمَّ لَا يُنْصَرُونَ

پس از هزیمت یاري کرده نشوند نه از خلق و نه از حق این جزا خبر دادن است از غیب چه حال بنی قریظه و بنی النضیر و یهود خیبر و بنی قینقاع
برین سوال واقع شد که با پیغمبر محاربه کردند و منهزم شدند بغیر از طعن و دشنام بر اهل اسلام ضرري نرسانیدند و آخر بمذلت جزیه گرفتار
شدند چنانکه میفرماید که ضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ و وضع کرده شد بر یهودان الذِّلَّةُ خواري و مذلتي از مر نفس و مال و اهل یا جزیه و صحبت پیوسته
که یهود قبل از اسلام جزیه بمجوس میدادند پس دایم بمذلت مبتلا بودند أَيْنَ مَا ثُقِفُوا هر کجا که یافت شدند إِلَّا لیکن ایشان از نهار سید
ذمي کشند بِحَبْلٍ مِنَ اللَّهِ بعهدي از خدا که قبول جزیه است وَحَبْلٍ مِنَ النَّاسِ از مومنان که امان دادن ایشانست و عهدي وَبَاءُو
بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ و باز گشته یهود بخشمی از خدا یعنی سزاوار غضب و خشم الهي شده وَضُرِبَتْ و زده شد و لازم گشت عَلَيْهِمُ الْمَسْكَنَةُ
بر ایشان درویشي و احتیاج و از اینجاست که اکثر یهود بفقر و فاقه گرفتارند و انها که توانگرانند خود را درویش مینمایند تا تخفیف جزیه ایشان کنند
ذَٰلِكَ این ضرب ذلت و مسکنت و رجوع ایشان بغضب حق تعالی بِأَنَّهُمْ كَانُوا بسبب انکه بودند از روي عناد که يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ می
گرویدند بآیتهاي خدا که قرآنست یا معجزات حضرت رسالت وَيَقْتُلُونَ الْأَنْبِيَاءَ و می کشتند پیغمبران را بِغَيْرِ حَقٍّ بناحق و ناروا یعنی چنانکه در
نفس الامر قتل انبیا ناحق است و باعتقاد ایشان نیز بغیر حق بود ذَٰلِكَ این کفر و قتل یهود بِمَا عَصَوْا بسبب آن بود که نافرماني کردند وَكَانُوا
يَعْتَدُونَ و بودند که تجاوز میکردند از حدود خدا و از اوامر و نواهي او آورده اند که چون عبدالله سلام و یاران او دولت اسلام دریافتند یهودان
زبان طعن گشوده گفتند که ایشان اشرار قوم ما اند که خلاف ما کردند و دین ما را گذاشتند آیه آمد که لَيْسُوا نیستند مومنان اهل کتاب سَوَاءً مساوي
با کافران ایشان زیرا که مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ أُمَّةٌ از اهل کتاب گروهي اند قَائِمَةٌ ایستاده بر دین اسلام و بر اوامر و نواهي يَتْلُونَ آيَاتِ اللَّهِ
میخوانند قرآن را آنَاءَ اللَّيْلِ در ساعتهاي شب وَهُمْ يَسْجُدُونَ و حال آنکه ایشان سجده میکنند خدا را مراد قرآن است که در نماز تهجد تلاوت
قرآن می کنند و سجده تلاوتي بجاي مي آرند يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ ایمان مي آورند بوحدانیت الهي و صفات او یعني ثبات مي ورزند در ان و ستمرند بر ان
وَالْيَوْمِ الْآخِرِ و تصدیق میکنند بروز قیامت بر وجه دوام و ثبات وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ و مي فرمایند خلق را به تصدیق محمد صلی الله علیه و آله و سلم با
بهمه مامورات شرع وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ و نهي میکنند از تکذیب یا از منهیات وَيُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ و مي شتابند در نیکوییها یعني کارهاي
هاي پسندیده در شرع از نماز و روزه و زکوات و غیر آن وَأُولَٰئِكَ و آن گروهي که مذکور شدند مِنَ الصَّالِحِينَ از جمله شایستگانند و پسندیدگان
نزد خدا و رسول او ابوعبدالله علیه السلام مرویست که خانهاي که در ان نماز شب گذارند و تلاوت قرآن کنند روشن و درخشنده است مر اهل آسمان را
همچنانکه ستارگان روشن و درخشنده اند براي اهل زمین و بعد از ان فرموده که بر شما باد که نماز شب بگذارید که سنت پیغمبر شماست و شعار صالحانست
که پیش از شما بوده اند و رانندهٔ دردهاست از بدنهاي شما حضرت رسالت فرموده که دو رکعت نماز در نصف آخر شب بهتر است از دنیا و انچه در دنیاست و اگر
نه آنست که بر امت من شاق بودي بر ایشان فرض کردمي و در خبر است که خطاب بامیرالمومنین کرده فرموده که اي علي بر تو باد که نماز شب بجاي آري
و این کلمه را سه بار تکرار فرموده هر که بسیار گذارد نماز را در شب روي او نیکو و با طراوت باشد پس نماز شب گذارید وَمَا يَفْعَلُوا و انچه مي کنند مِنْ
خَيْرٍ از کار نیکو فَلَنْ يُكْفَرُوهُ پس هرگز ناسپاس داشته نخواهد شد یعني نقصان در ثواب اعمال شما نخواهد رسید و ضایع نخواهد شد وَاللَّهُ
عَلِيمٌ و خداي داناست بِالْمُتَّقِينَ باحوال پرهیزکاران و ایشان را مرتبهاي بلند و درجهاي ارجمند خواهد داد و بعد از وصف مومنان پرهیزگار

بیان حال

بیان حال کافران تیره روزگار میکند میفرماید که إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بدرستی که آنانکه کافر شدند بقرآن و بمحمد صلی الله و آله کعب
اشرف و اصحاب او لَنْ تُغْنِيَ عَنْهُمْ هرگز باز ندارد از ایشان أَمْوَالُهُمْ مالهاي ایشان که برشوت میگیرند و یا میدهند یا مراد مالهاست
که همه عمر خود را صرف تحصیل آن کردند وَلَا أَوْلَادُهُمْ و نه فرزندان ایشان که بمدد ایشان خوشحالند مِنَ اللَّهِ شَيْئًا از عذاب خداي چیزي
را یعني از هیچ چیز از اموال و اولاد نفع بایشان نرسد و ایشان را از عذاب باز ندارند وَأُولَٰئِكَ و آن گروه کفار أَصْحَابُ النَّارِ یاران ملازمان
آتش دوزخند هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ایشان در آتش جاوید مانند مَثَلُ مَا يُنْفِقُونَ مثل انچه صرف میکنند یهودان بر علماي خود و یا
ابوسفیان و اصحاب او در حرب عهد و مدد لشکر کفار میکنند و انچه بر باد دهند و ایشان میدهند فِي هَٰذِهِ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا درین زندگاني دنیا
كَمَثَلِ رِيحٍ مانند بادیست که فِيهَا صِرٌّ در ان باشد سرماهاي سخت أَصَابَتْ حَرْثَ قَوْمٍ برسد بکشت زار قومي بشرک و معاصي و انفاق بریا
ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ستم کرده اند بر نفسهاي خود فَأَهْلَكَتْهُ پس هلاک و نابود گرداند آن باد سرد کشت زار ایشان را بجهت عقوبت و نکال
ایشان و تشبیه فرموده انفاق ایشان را بحرث و وقوع قهر الهي و ناچیز ساختن آن را بباد سرد که حرث را نابود سازد و وجه تشبیه ضایع ساختن است
وَمَا ظَلَمَهُمُ اللَّهُ و ستم نکرد خداي بر ایشان بضایع ساختن نفقات ایشان و ثواب ندادن بر ان وَلَٰكِنْ أَنْفُسَهُمْ و لیکن ایشان بر نفسهاي
خود يَظْلِمُونَ ستم میکنند بجهت کردن عملي که بآن مستحق عقوبت شدند از معصیت و ریا مرویست که جمعي از مسلمانان با یهودان دوستي میکردند بسبب
خویشي و مصاحبتي که در میان ایشان بود قبل از اسلام حق تعالی ایشان را از ان نهي کرده فرمود که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اي گروه گرویدگان لَا
تَتَّخِذُوا بِطَانَةً مِنْ دُونِكُمْ فرا مگیرید دوست خالص و مصاحب مخصوص غیر از مومناني که از ابناي جنس شما اند و بطانه کسي است که بجهت تمام
تمام اسرار باطني خود را با او در میان نهند و رازهاي پنهاني خود را با او گویند معني آنست که سخنهاي باطني خود را با یهودان مگویید زیرا که لَا يَأْلُونَكُمْ
تقصیر نمیکنند ایشان درباره شما خَبَالًا تباهي و افساد و گمراهي یعني ایشان پیوسته در صدد آنند که شما را گمراه گردانند و کارهاي شما را فاسد سازند
وَدُّوا مَا عَنِتُّمْ دوست دارند سختي و ضرر و مشقت و بلیت شما را قَدْ بَدَتِ الْبَغْضَاءُ بتحقیق که آشکارا شده است دشمني یعني علامات عداوت
ظاهر گشته است مِنْ أَفْوَاهِهِمْ از دهنهاي ایشان که بجهت بسیاري بغض و عداوت ایشان ضبط خود نمي توانند کرد که از زبان ایشان صادر
میشود وَمَا تُخْفِي صُدُورُهُمْ و انچه پنهان میدارد دلهاي ایشان از کمال بغض و شدت عداوت أَكْبَرُ بزرگتر است و بیشتر است از انچه بر زبان
ایشان ظاهر میشود بي اختیار قَدْ بَيَّنَّا بتحقیق که بیان کردیم لَكُمُ الْآيَاتِ براي شما آیتهایي که دلالت میکند بر وجوب اخلاص در دین و دوستي
نمودن با اهل اسلام نه با کافران إِنْ كُنْتُمْ تَعْقِلُونَ اگر هستید که تعقل کنید و دریابید که دوستي با کفار عین ضرر است و سبب خشم پروردگار است
هَا آگاه باشید و با اغیار و اعداي خود دوستي مکنید که اگر چنین کنید أَنْتُمْ أُولَاءِ شما آن گروه خطاکار باشید که تُحِبُّونَهُمْ دوست میدارید ایشان را
وَلَا يُحِبُّونَكُمْ و دوست نمیدارند ایشان شما را و در صدد آنند که شما را از دین حق بگردانند مراد اینست که اگر شما با ایشان
دوستي کنید و بر ایمان ثبات و رزید مثل ایشان باشید در کفر و معصیت و حال آنکه ایمان دارید بکتاب همه آن وَإِذَا لَقُوكُمْ و هرگاه که برسند
و ملاقات کنند با شما آن کافران بدکیش و کج اندیش قَالُوا آمَنَّا گویند بر وجه فریب دادن شما که ایمان آورده ایم مثل شما وَإِذَا خَلَوْا
و چون با همدیگر خلوت کنند عَضُّوا عَلَيْكُمُ الْأَنَامِلَ بخایند و بگزند بر دشمني شما سرهاي انگشتان را مِنَ الْغَيْظِ از غایت خشم و کینه که

باشما دارند قُل بگو ای محمد مُوتُوا بِغَيْظِكُمْ بميريد بخشم خود يعني خشم و زاري كه از جانب مومنان در دل داريد خدا آنرا زياد كرداند بواسطه
تقويت اسلام و تسلط مسلمانان بر شما تا آنكه مرگ شما را بآن حالت دريابد و بآن غيظ و خشم شما را بعذاب ابدي گرفتار گرداند إِنَّ اللَّهَ
عَلِيمٌ بدرستي كه خداي داناست بِذَاتِ الصُّدُورِ بدان كينها كه در سينهاي شماست و شما را بران سزا خواهد داد و عداوت ايشان
با شما بمرتبه رسيده كه إِنْ تَمْسَسْكُمْ حَسَنَةٌ اگر برسد بشما نصرتي و غنيمتي چنانكه در حرب بدر بود تَسُؤْهُمْ بد آيد ايشانرا و دلتنگ شوند وَإِنْ
تُصِبْكُمْ سَيِّئَةٌ و اگر برسد بشما آسيبي و المي چنانكه در حرب احد واقع شد يَفْرَحُوا بِهَا خوشدل شوند و فرحناك گردند بآن وَإِنْ تَصْبِرُوا
و اگر شما اي مومنان صبر كنيد بر جفاي يهود و كيد منافقان و آزار كفار وَتَتَّقُوا و بپرهيزيد از اختلاط ايشان و يا از جميع معاصي لَا يَضُرُّكُمْ
ضرر نكند شما را كَيْدُهُمْ شَيْئًا مكر و حيله ايشان هيچ چيز بفضل خود نگاه داشت خدا شما را ازان إِنَّ اللَّهَ بدرستي كه خداي بِمَا يَعْمَلُونَ بانچه ميكنند از صبر
و تقوي و غير آن مُحِيطٌ رساننده است بعلم خود و احاطه كننده بهمه آن پس مجازات آن خواهد داد و چون حق تعالي بيان فرمود كه اگر صبر كنيد و تقوي را شعار
خود سازيد از حيله و مكر كفار ضرر بشما نرسد و اگر فرمان خدا و رسول نبريد البته ضرر بشما رسد در عقب آن شصت آيه را انزال فرمود در واقعه احد كه بجهت
مخالفت امر پيغمبر صلي الله عليه و آله و سلم ضرر بمسلمانان رسيد و گفت وَإِذْ غَدَوْتَ و ياد كن اي محمد چون بامداد بيرون شدي مِنْ أَهْلِكَ از منزل
اهل خود كه خانه عايشه بود و آن منتصف ماه شوال بود و سه سال از هجرت گذشته بود تُبَوِّئُ الْمُؤْمِنِينَ فرود مي آوردي مومنانرا مَقَاعِدَ لِلْقِتَالِ
در جايهاي ايستادن براي كارزار و مهيا مي ساختي براي ايشان مواقف جهاد را يعني مقرر ميكردي كه هر كدام در صف قتال چگونه بايستند و در جه موضع
ثبات ورزند وَاللَّهُ سَمِيعٌ و خداي شنواست قولهاي شما را كه در باب خروج ازان مواضع و توقف در ان مي گفتند عَلِيمٌ داناست بنيتهاي
شما و صحت و فساد اعتقاد هر يك از شما و سبب غزات احد بروايت منقوله از ابي عبد الله عليه السلام آن بود كه چون واقعه بدر واقع شد و قريش مغلوب
گشتند و هفتاد كس از ايشان كشته گشتند و هفتاد اسير مسلمانان شدند و بقيه فرار نموده متوجه مكه شدند ابو سفيان كه سردار قريش بود گفت اي
معشر قريش لشكر از قبايل عرب فراهم آريد تا انتقام از محمد و ياران او بكشيم پس سه هزار سوار و دو هزار پياده فراهم آورده باز از مكه بيرون آمدند و در
نواحي احد فرود آمدند و چون اين خبر بحضرت رسالت رسيد اصحاب خود را جمع كرده از مدينه بيرون آمدند در اثناي راه عبد الله بن ابي منافق با
اصحاب منافق از ميان لشكر اسلام برگشته و بكفار پيوستند و بنو سلمه و بنو حارث كه از خزرج و اوس بودند و از جمله انصار حضرت رسالت صلي الله عليه
و آله و سلم چون ديدند كه عبد الله با سيصد كس برگشت قصد كردند كه بمدينه مراجعت نمايند توفيق شامل حال ايشان شده ثبات قدم ورزيدند و برگشتند
چنانكه مي فرمايد كه إِذْ هَمَّتْ ياد كن چون قصد كردند طَائِفَتَانِ مِنْكُمْ دو طايفه از مسلمانان أَنْ تَفْشَلَا آنكه بد دلي كنند و باز گردند وقتي كه عبد الله
ابن منافق باز گشت وَاللَّهُ وَلِيُّهُمَا و خدا يار و نگهدار او دو گروه بود يعني توفيق ايشان داد تا تابع عبد الله ابن منافق نشدند و يا معني آنست كه خدا ناصر ايشان
است پس چرا بد دل شوند و توكل بر او نكنند وَعَلَى اللَّهِ و بر خداي نه غير او فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ بايد كه توكل كنند مومنان تا ايشانرا نصرت دهد از
از وسوسه شيطاني و خوف و ترس نفساني الغرض لشكر اسلام با صولت بوادي احد آمده در مقابل لشكر كفار صف بيارايستند و آغاز حرب كردند
و اول كسي كه از جانب كفار بمبارزت بيرون آمد طلحه بن طلحه بود كه لواي كفار در دست او بود و امير المومنين عليه السلام از ميان لشكر اسلام بيرون
آمد و در مقابل او در آمد ميان ايشان چند ضرب و طعن واقع شد تا آخر كار امير المومنين عليه السلام ضربتي بر پيش سر او زد كه فرق سر او با چشم و يك جانب روي

اد ويران ساخت

او ويران ساخت و بجهنم پيوست برادر او مصعب لوا را گرفت عاصم بن ثابت او را تيري بزد و بيفكند عثمان كه برادر ديگرش بود لوا را گرفت و عاصم او را نيز
تيري بزد و بكشت غلام او كه صواب نام داشت لوا برافراشت و او بسيار دلاور بود امير المومنين عليه السلام خود را باو رسانيد و ضربتي بر دست
راستش زد و بينداخت لوا را بدست چپ گرفت آنرا نيز بينداخت لوا نگونسار شد و دشمنان منهزم شدند و اهل اسلام در غنيمت افتادند و غارت
غارت كردند تيراندازاني كه محافظت رخنه كوه تعلق بايشان داشت با آنكه پيغمبر صلي الله عليه و آله و سلم مبالغه فرموده بود كه اگر ما غالب شويم يا مغلوب
شويم بايد كه ازين موضع بجاي ديگر نرويد بر اميد تاراج غنيمت روي بلشكرگاه آوردند و هر چند عبد الله جبير كه امير ايشان بود در منع ايشان مبالغه كرد و
از تاكيد حضرت رسالت ايشانرا آگاه گردانيد و بجاي نرسيد و جمعي اندك كه عدد ايشان بده نمي كشيد با عبد الله توقف كردند و باقي سخن امير خود
نكردند و نهي حضرت رسالت اكتفا نموده متوجه اخذ غنيمت شدند و شآمت مخالفت فرمان نبوي در لشكر اسلام رسيده و خالد وليد و عكرمه ابي جهل
كه با جمعي در پس آن كوه بودند پنهان چون رخنه و شكاف كوه را خالي ديدند و اهل اسلام را مشغول غنيمت يكبار بر سر عبد الله تاختند و او را با يارانش بقتل آوردند
از عقب لشكر اسلام در تاختند و صف ايشانرا از هم پاشيدند و خبر ظفر كفار بگريختگان رسيده و باز گشتند و اهل اسلام را در ميان گرفتند و هفتاد مرد ايشانرا
بكشتند و برخي ديگر روي بگريز نهادند و بحوالي مدينه رفتند و بعضي اندك سراسيمه و حيران گرد ميدان مي گشتند و هيچكس با رسول نماند مگر امير المومنين علي عليه السلام
و ابو دجانه انصاري و سهل بن حنيف و آخر ابو دجانه و سهل نيز راه فرار گرفتند و همين امير المومنين عليه السلام بماند و هر بار جمعي از كفار كه متوجه حضرت
رسالت پناه ميشدند پيغمبر فرمود اي علي شر اينها را از من دفع كن امير المومنين في الحال متوجه آن قوم شده و دمار از روزگار ايشان بر مي آوردند و بعضي
را بدوزخ مي فرستاد و بعضي را متفرق ميساخت جبرئيل نازل شد و گفت يا رسول اين كمال جوانمردي و غايت محبت است كه علي با تو بجاي مي آورد
و ملايكه مقربين از جوانمردي او متعجب شده اند حضرت فرمود علي از من و من از اويم جبرئيل فرمود كه من از شما هر دو ام شنيدند كه گوينده غيبي ميگفت لا
فتى الا علي لا سيف الا ذو الفقار و از ابو عبد الله عليه السلام مرويست كه پيغمبر جبرئيل را در ميان آسمان و زمين ديد كه بر كرسي طلا نشسته ميگويد لا فتى
الا علي لا سيف الا ذو الفقار و علي بن ابراهيم در تفسير خود آورده كه امير المومنين در روز احد با كفار قريش مقاتله ميفرمود تا آنكه هفتاد جراحت بسر و روي
و شكم و هر دو دست آن حضرت رسيد و با وجود اين اصلا در مقام حرب متزلزل نشد و فتوري باو راه نيافت و لهذا از آسمان ندا رسيد
كه لا سيف الا ذو الفقار لا فتى الا علي و درين جنگ يكي از كفار قريش در كمين نشسته سنگي حواله حضرت رسالت كرد و او را مجروح ساخت
و ابن وقاص سنگي بر لب و دندان آن حضرت زد چنانكه لب لطيفش بشكافت و دندان رباعيه آن حضرت بشكست و ابليس آواز داد كه محمد
كشته شد و باندك زماني اين خبر بمدينه رسيد فاطمه عليها السلام سراسيمه و حيران متوجه احد شد و در محلي كه شجاعان و دلاوران كفار
بدست امير المومنين كشته شدند و همه ايشان منهزم شده و متفرق شدند فاطمه عليها السلام با حد رسيد بخدمت حضرت آمد چون روي آن حضرت را
خون آلود ديد بگريه افتاد حضرت فرمود كه اي فاطمه گريه مكن كه حضرت عزت ما را نصرت داده بدانكه شوهر تو آنچه بر او بود ادا كرد و حق تعالي صناديد
قريش را بر دست او بقتل رسانيد پس امير المومنين شمشير خود را بفاطمه داد و گفت اين شمشير را بستان كه امروز با من وفاداري كرد جنانچه
در كتاب معالم العترة النبويه از قيس بن سعد نقل كرده كه او از پدر خود شنيد كه ميگفت كه امير المومنين علي عليه السلام فرمود كه در ان شب و روز
شانزده ضربت بتن من رسيده بود كه بچهار ضربت آن بزمين افتادم مردي نيكوروي و خوشبوي نزد من آمد و انگشت مرا گرفت

و برخیز اینه و کفت بتوجه حرب دشمنان خدا شو که رسول و خدا از تو خوشنود اند پس من نزدیک رسول خدا رفتم و این صورت را باز گفتم فرمود که
ای علی خدای چشم ترا روشن کرداند مژده باد ترا که آنکس که دست ترا گرفت و برخیزانید و بحرب دشمنان ترغیب نمود جبرئیل بود پس من بآن
مژده قوت تمام یافتم و بهره دوست و دشمنان خدا را می کشتم تا آنکه دلاوران و سرداران ایشان را بر خاک مذلت انداختم و بتایید الهی نصرت و ظفر
یافتم و حق تعالی در اثنای بیان حرب احد فتح روز بدر را یاد مومنان میدهد تا بآن شکرگذاری کنند و یاد آن کرده آزار و جراحت و شکستگی کرداند
که در حرب احد بدیشان رسیده بود دور می فرماید که وَلَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ بِبَدْرٍ و بدرستی که نصرت داد شما را خدای بموضعی که آن را
بدر گویند و آن میان مکه و مدینه است وَأَنْتُمْ أَذِلَّةٌ در حالتی که شما ذلیل و خوار بودید در چشم دشمنان یعنی اندک می نمودید و ایشان حرب
شما را بجایی نمیگرفتند بجهت ضعف حال و قلت مراکب و سلاح از ابن عباس مرویست که مهاجر در روز بدر هشتاد و هفت مرد بودند و انصار دویست
و سی و شش کس که مجموع سیصد و سیزده تن بودند و مشرکان نزدیک بهزار کس بودند و صد اسب در میان ایشان بود و در میان اهل اسلام
هیچکس اسب نداشت مگر مقداد اسود و در شتر ... میان ایشان بود و با وجود این حال شما را بر ایشان نصرت داد فَاتَّقُوا اللَّهَ پس بپرهیزید از
خدای و بکثرت مشرکان اندیشه مکنید لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ شاید که شکرگذاری کنید یعنی تا قیام نمایید بشکر و نصرت شما بر کفار در همه کتب تواریخ
مذکور است که امیر المومنین درین جنگ جلادت تمام و شجاعت لا کلام نمود تا غایتی که قتل ثلث کفار بر دست او بود و قتل ثلث دیگر
دست باقی صحابه و باتفاق خاص و عام از جمله سی و شش شجاع معروف از دلاوران مشهور بودند که امیر المومنین ایشان را بجهنم فرستاد و چون ایشان
کشته شدند و کفار دل شکسته کشته روی بهزیمت نهادند و اصحاب آغاز غنیمت کرده هفتاد کس را از ایشان اسیر کردند و بمدینه باز آمدند و درین
جنگ ملایکه مددکار لشکر اسلام بودند چنانکه می فرماید إِذْ تَقُولُ لِلْمُؤْمِنِينَ یعنی حق تعالی نصرت داد شما را در روز بدر وقتی که می گفتی تو ای
محمد گروه گروه کافران که بجهت قلت عدد خود و کثرت عدد دشمنان مضطرب شده بودند أَلَنْ يَكْفِيَكُمْ آیا کفایت نمی کند شما را أَنْ
يُمِدَّكُمْ رَبُّكُمْ آنکه مددکاری کند شما را پروردگار شما بِثَلَاثَةِ آلَافٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ به سه هزار سوار از فرشتگان مُنْزَلِينَ
در حالتی که فرو فرستاده شدگان باشند از عالم بالا بَلَى آری حق تعالی فرشتگان را بمددکاری شما فرستاد إِنْ تَصْبِرُوا اگر صبر کنید
در جنگ و ثابت قدم باشید دران وَتَتَّقُوا و پرهیزید از مخالفت خدا و رسول یعنی اگر صبر و تقوی را شعار خود سازید وَيَأْتُوكُمْ
و بیایند دشمنان شما مِنْ فَوْرِهِمْ هَذَا از خشمناکی خود و همین وقت و یا علی الفور بیایند و درنگ نکنند ملخص معنی اینست که اگر صبر و
ثبات ورزید و اطاعت امر الهی و حضرت رسالت پناهی کنید و بیایند دشمنان در همین حال بر شما بی تاخیر و تعلل يُمْدِدْكُمْ رَبُّكُمْ
مدد کند شما را پروردگار شما بِخَمْسَةِ آلَافٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ به پنج هزار فرشته در حال آمدن اعدا بشما مُسَوِّمِينَ در حالتی که
آن فرشتگان نشان کنندگان باشند اسبان خود را و نشان ملایکه دران روز آن بود که پشم سرخ بر پیشانی و دنب اسبان بسته بودند
و از امیر المومنین علیه السلام و ابن عباس مرویست که خود را نشان کرده بودند بعمامهای سفید و طرفهای آن میان دو دوش خود فروگذاشته
از قتاده روایت که فرشتگان بر اسبان ابلق نشسته و علامت بر خود راست کرده بمیدان محاربه در آمدند و اول حق تعالی بهزار فرشته
فرستاد کقوله تعالی فاستجاب لکم انی ممدکم بالف من الملائکة مردفین بعد از ان ایشان را بسه هزار کردانید کقوله تعالی بثلاثة آلاف من الملائکة

منزلین

منزلین و آنگه به پنجهزار مقرر فرمود کما قال بخمسة آلاف من الملائکة مسومین و در کشف الغمه آورده اند که در بدر قاتل اکثر کفار امیر المومنین بود و باقی
بعضی مقتول ملایکه و بعضی مقتول اصحاب و بدون فرود آمدن ملایکه فتح ممکن بود اما حق تعالی بجهت بشارت و نصرت و تسلی خاطر مومنان
ملایکه را بر ایشان فرستاد چنانکه میفرماید که وَمَا جَعَلَهُ اللَّهُ و نگردانید حق تعالی امداد ملایکه را یا انزال ایشان إِلَّا بُشْرَى لَكُمْ
مگر جهت مژدگانی مر شما را بزودی فتح و نصرت وَلِتَطْمَئِنَّ قُلُوبُكُمْ بِهِ و بجهت آنکه بیارامد دلهای شما بامداد ملایکه و خوف اعدا از خاطر
شما بیرون رود وَمَا النَّصْرُ و نیست یاری دادن إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مگر از نزد خدای نه از بسیاری عدد و شوکت شما الْعَزِيزِ خدایست که
غالبست بر همه الْحَكِيمِ صواب کار که نصرت او بر مقتضای حکمت باشد پس یاری داد با ملایکه شما را در بدر لِيَقْطَعَ تا آنکه برد و نیست کرداند
طَرَفًا بعضی اکابر و بزرگان را مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا از آنانکه کافر بودند باین وجه که بعضی از ایشان مقتول شوند و برخی اسیر گردند چه درین جنگ
شکستی عظیم بصنادید قریش واقع شد بحیثیتی که چهل کس از معروران و دلاوران کشته شدند و چهل کس دیگر اسیر گردیدند أَوْ يَكْبِتَهُمْ
یا نصرت داد شما را تا خشمناک سازد و خوار و نگونسار کرداند ایشان را فَيَنْقَلِبُوا خَائِبِينَ پس باز گردند و بهزیمت شوند در حالتی که بی بهره
و ناامید باشند در بعضی تفاسیر آورده اند که چون روز احد لب و دندان مبارک آنحضرت بسنگ جفا مشرکان آزرده شد و حمزه عم آن حضرت
شربت شهادت چشید و الم بسیار و غم بیشمار بخاطر سید عالم صلی الله علیه و آله وسلم راه یافت و خواست که بر کفار نفرین کند و از حق تعالی در خواهد
که جمیع کفار را استیصال سازد آیه آمد که لَيْسَ لَكَ نیست مر ترا مِنَ الْأَمْرِ ازین کار که نفرین است بر کفار شَيْءٌ چیزی و حکمت در نهی نفرین علم
حق سبحانه تعالی بود باآنکه بعضی از ایشان ایمان خواهند آورد یا بعضی از اولاد که از ایشان حاصل شوند بشرف اسلام رسند پس باز سر رشته
کلام بر بیان نصرت سبب اهل اسلام کشیده و میفرماید که أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ یعنی نصرت بشما داد بسبب یکی از چهار چیز و آن اینست که شکسته شود رکن
دولت ایشان بقتل و اسیر شدن بزرگان ایشان یا بهزیمت روند از صلابت و شوکت مسلمانان یا توبه ایشان را قبول کند چون مسلمان
شوند أَوْ يُعَذِّبَهُمْ یا عذاب کند ایشان را چون بر کفر خود اصرار نمایند فَإِنَّهُمْ ظَالِمُونَ پس بدرستی که ایشان ستمکارانند که بجهت کفر
و شرک خود را مستحق عقوبت کردانیده اند چون حق تعالی فرمود که ای محمد استیصال و هلاک کردانیدن کفار در دست تو نیست و در عقب
آن بیان میکند که همه امور در ید قدرت حق سبحانه است و میفرماید که وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ و مر خدا راست آنچه در آسمانهاست
و آنچه در زمین است یعنی خالق و مالک همه مخلوقات علوی و سفلی اوست پس همه امر او را باشد يَغْفِرُ بیامرزد با توبه از روی عدل و فضل
لِمَنْ يَشَاءُ هر که خواهد از اهل اسلام وَيُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ و عذاب کند هر کرا خواهد از کسانی که بر کفر اصرار نمایند و یا عذاب کند عاصیان
اهل اسلام را قبل از توبه بر سبیل عدل وَاللَّهُ غَفُورٌ و خدای آمرزنده است مر بندگان خود را چون ایمان آرند رَحِيمٌ مهربان بر ایشان
که تعجیل در عذاب نکند بر ایشان پس شتاب مکن در نفرین کردن و چون بیان تعذیب و مغفرت فرمود در عقب آن نهی بندگان کرد از چیزی
که سبب عقوبت و کلفت یَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانی که ایمان آورده اید لَا تَأْكُلُوا الرِّبَا مخورید ربا را أَضْعَافًا مُضَاعَفَةً
در حالتی که افزوده شده باشد مکرر و پیاپی در جاهلیت ربا و اهل اسلام مال خود را بربا میدادند بوقت معین و چون مدت منقضی میشد در مدت
زیاده می افزودند برهمین قیاس تا یکصد مال بچندین درهم میرسید پس حق تعالی مومنان را از ربا نهی فرمود و بعد از ان کفت وَاتَّقُوا اللَّهَ

بترسید از خدای در آنچه نهی کرده است لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ شاید که شما رستگار شوید یعنی ترک ربا کنید تا امید آنکه رستگار گردید
و از عقوبت رهائی یابید و تخصیص ربا از میان محرمات دیگر بجهت مبالغه در نهی آن تهدید ایشان میکند بقوله وَاتَّقُوا و بترسید ای
گرویدگان از متابعت کفار و افعال ایشان که از جمله آن ربا است بجهت آن خود را باز دارید النَّارَ الَّتِي از آتشی که أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ
آماده شده است از برای کافران وَأَطِيعُوا اللَّهَ فرمان برید خدا را در آنچه حکم کند وَالرَّسُولَ رسول را در آنچه فرماید لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ
شاید که شما رحم کرده شوید و از عذاب برهید یعنی حق تعالی بر شما رحم نموده از آتش دوزخ نجاتی ارزانی فرماید وَسَارِعُوا و بشتابید و پیشی
گیرید بر یکدیگر إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ بچیزی که موجب آمرزش شود شما را مِنْ رَبِّكُمْ از نزد پروردگار شما و آن ادای فرایض است و اجتناب از محرمات
وَجَنَّةٍ و بشتابید بعملی که برساند شما را به بهشتی که عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ پهنای آن مانند پهنای همه آسمانها است وَالْأَرْضُ و همه زمینها تخصیص
عرض بهشت بذکر بجهت اینست که طول آن در فهم نگنجد در تفسیر کبیر آورده که اگر حق تعالی آسمان و زمینها را طبق طبق سازد بحیثی که هر یک از این طبقات
مانند برگ باز شود و همه طبقها را بر یکدیگر بندد عرض بهشت اینقدر باشد أُعِدَّتْ آماده شده است چنین بهشتی لِلْمُتَّقِينَ از برای پرهیزکاران
از معاصی در خبر صحیح وارد شده که موضع بهشت بالای هفت آسمان است در زیر عرش حق تعالی و دوزخ در زیر هفتم زمین پس در صفت متقیان می فرماید
الَّذِينَ يُنْفِقُونَ یعنی متقیان آنانند که نفقه میکنند و صرف اموال خود میکنند براه خدای فِي السَّرَّاءِ در حالتی آسان وَالضَّرَّاءِ و در وقت سختی مراد
همه احوال است یعنی در هیچ حال خالی نیستند از انفاق آنچه مقدور ایشان است از اندک و بسیار از پیغمبر صلی الله علیه و آله مرویست که بهشت سرای اهل سخاوت
و نیز فرموده که سخی نزدیک است بخدا و نزدیکست به بهشت و نزدیکست بمردمان و بخیل دور است از خدا و دور است از بهشت و دور است از مردمان
و بخل درختی است در دوزخ و شاخهای او در ذیل آویخته است هر که در آن آویزد او را بدوزخ رساند وَالْكَاظِمِينَ الْغَيْظَ و دیگر پرهیزکاران فرو
خورندگان خشم اند با وجود قدرت ایشان بر انتقام کسی که بخشم آورده در حدیث آمده که هر که خشم فرو خورد با آنکه تواند که انتقام کشد و ترک آن کند
و عفو را شعار خود سازد حق تعالی او را از ایمان پر گرداند و نیز فرموده که صاحب قوة آن کس نیست که مردمان را بر زمین زند بلکه آن کس است که مالک نفس خود
باشد در وقت غضب و آتش خشم را با آب حلم فرو نشاند و نیز از آن حضرت روایتیست که جرعه دوستتر بر خدا از جرعه خشم فرو خوردن نیست و یا از
جرعه صبر بر مصیبت و هر که خشم فرو خورد حق تعالی او را با حور العین هم جفت گرداند وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ و دیگر متقیان عفو کنندگانند
از مردمان و ترک نمایندگان از عقوبت بجهت آنکه ستمی و بدی بر ایشان کرده باشند پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده که هیچ کس نباشد که عفو کند
و در گذرد از ظلمی که بر او رفته باشد مگر که حق تعالی او را عزیز [illegible] گرداند و هیچ کس نباشد که در سؤال بر خود بگشاید برای بسیاری مال الا
که خدای تعالی درویشی او را زیاده گرداند و هیچ بنده نباشد که مردمان را صله و عطا دهد مگر که حق تعالی مال او را بیفزاید و در روز قیامت منادی
ندا کند که کجایند آنانکه اجرهای عظیم ایشان بر خداست برخیزند مگر آنکه عفو کرده باشد از کسی که ستم بر او کرده باشد وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ
و خدای دوست دارد نیکوکاران را از انس بن مالک روایت کرده که رسول صلی الله علیه و آله فرموده که شب معراج در بهشت کوشکها دیدم در
اعلی مرتبه جبرئیل را گفتم که این کراست فرمود که الکاظمین الغیظ والعافین عن الناس والمحسنین [illegible] مرتضی در تفسیر خود بعد از بیان کردن این آیت
آورده که سبط نبی و جگر گوشه ولی حسین بن علی علیه السلام با جمعی از اشراف عرب و بزرگان با علم و ادب بر خوانی نشسته بودند خادمش با کاسه

طعام گرم

طعام گرم بمجلس در آمد از غایت دهشت پایش بکنار فرش بر آمد و کاسه اش بر سر و روی مبارک آن حضرت فرو ریخت شاهزاده از روی تادیب
نه بر وجه تعذیب در وی نگریست خادم از ترس مدهوش و متحیر فرو ماند ناگاه بر زبانش جاری شد که والکاظمین الغیظ امام علیه السلام فرمود که خشم
فرو بردم خادم گفت والعافین عن الناس امام جواب داد که ترا عفو کردم خادم گفت والله یحب المحسنین امام فرمود که آزادت کردم و معیشت
ترا بر خود لازم گردانیدم حضار مجلس از آن خلق و خوی متعجب شده گفتند الله اعلم حیث یجعل رسالته یعنی خدای بهتر میداند که چه باید کرد و بکه می باید
داد و در مجمع البیان و بعضی دیگر از تفاسیر این حکایت با امام زین العابدین علیه السلام نسبت داده اند باین طریق که کنیزک امام زین العابدین
علیه السلام آب بر دست مبارک آن حضرت میریخت چون خواست که راست شود که گوشه ابریق بر سر آنحضرت خورد و بشکست آن حضرت
در کنیزک نگریست کنیزک گفت یا سید حق تعالی میفرماید که والکاظمین الغیظ امام فرمود که خشم فرو خوردم کنیز گفت والعافین عن الناس حضرت فرمود
که خدا ترا عفو کند کنیزک گفت والله یحب المحسنین امام گفت برو ترا آزاد کردم و می تواند بود که این صورت از هر دو بظهور رسیده باشد و
الَّذِينَ و دیگر متقیان کسی اند که إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً چون کنند کاری ناشایسته مانند زنا و امثال آن أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ یا ستم کنند بر نفسهای
خود بکردن معاصی دیگر و اصح آنست که مراد بفاحشه همه کبایر است و ظلم اصرار بر صغایر یعنی چون صغیره و کبیره کنند ذَكَرُوا اللَّهَ یاد کنند عقوبت
خدا را فَاسْتَغْفَرُوا پس آمرزش خواهند از خدای تعالی لِذُنُوبِهِمْ برای گناهان خود یعنی توبه کنند باین معنی که از آن پشیمان شده و جازم شوند
که دیگر مرتکب آن نشوند وَمَنْ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ و کیست که بیامرزد گناهان را یعنی هیچ کس نیامرزد إِلَّا اللَّهُ مگر خدای تعالی وَلَمْ يُصِرُّوا و بعد از
توبه اصرار نکنند عَلَىٰ مَا فَعَلُوا بر آنچه کرده اند و بر سر آن نروند وَهُمْ يَعْلَمُونَ در حالتی که میدانند قبح او را و عقوبت عظیم او را یعنی بان اعتقاد
دارند از ابن مسعود نقل است که جمعی از اصحاب با یکدیگر گفتند که همانا بنی اسرائیل گرامی ترند نزد حق تعالی چه گناهی که می کردند بر در سرای ایشان
نوشته میشدی که بر خود عقوبتی کنید چون گوش و بینی بریدن و غیر آن از انواع عقوبت تا این کفاره گناهان شود ایشان این عقوبت
بر خود کردندی و بجهت ترس این دیگر مرتکب معصیتی از معاصی نشدندی و ما را این چنین زجری نفرمود تا از گناه باز ایستیم حق تعالی
این آیت فرستاد که شما از ایشان گرامی ترید نزد من زیرا که از شما برداشته ام از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم
مرویست که بر گناه اصرار نکرده باشد هر کس که استغفار کند و اگر چه روزی هفتاد بار بر سر گناه رود و در خبر آمده که خوشا حال کسی که چون نامه عمل
خود را بگشاید در زیر هر گناهی استغفاری نوشته بیند و از صادق علیه السلام مرویست که هر که در عقب نماز صبح بگوید استغفر الله الذی لا اله
الا هو الحی القیوم و اتوب الیه حق تعالی برای او هفتصد گناه کبیره بیامرزد و از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم منقولست که کبیره
نیست با استغفار و صغیره نیست با اصرار یعنی اگر با کبیره استغفار کند آن کبیره رفع شود و اگر صغیره را اصرار کند در حکم کبیره باشد و از ابو عبد الله
علیه السلام روایتیست که هرگاه بنده استغفار بسیار کند نامه عمل او را بآسمان برند مانند ستاره درخشان باشد و از امام رضا علیه السلام مرویست
که استغفار مانند برگ درختیست که از درخت ریزان شود یعنی همچنانکه برگ از درخت میریزد گناهان از استغفار کننده ریزان می شود
مرویست که چون آیه مذکوره نازل شد ابلیس در خشم رفت و گفت با حق تعالی که بعزت جلال تو که تا توانم بندگان ترا گمراه گردانم حق تعالی
فرمود سوگند بعزت خودم که بیامرزم ایشان را مادام که استغفار کنند أُولَٰئِكَ آن گروه متقیان که باین صفات موصوفند جَزَاؤُهُمْ

پاداش ایشان مَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ آمرزش است از پروردگار ایشان وَجَنَّاتٌ تَجْرِي و بوستانها که میرود مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ
از زیر بناها یا درختان آن جویهای فراخ خَالِدِينَ فِيهَا در حالتی که جاوید باشند کانند دران وَنِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ و نیکوست مزد عمل کنندگان
مغفرت و جنت و چون حق تعالی در آیات سابق بیان فرمود آنچه اجرا آن میکند بر مؤمن و کافر از مثوبت و عقوبت در عقب آن تبیین مینماید
که عطای نعمت بر اهل صلاح و تقوی و انزال مصیبت و محنت بر کفار و عاصیان از عادت الله است پس میفرماید که قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِكُمْ
بدرستی که گذشته پیش از شما سُنَنٌ و اقعهای بسیار از غم و شادی و محنت و دولت که جاری ساخته بر امم سابقه بر وفق استحقاق ایشان
فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ پس سیر کنید و بروید در زمین و ببینید شهرستان عاد و دیار ثمود و قوم لوط را که بجهت تکذیب و عصیان ایشان را هلاک
کردیم و دیارهای ایشان را زیر و زبر گردانیدیم فَانْظُرُوا پس بنگرید بنظر عبرت در هلاکت ایشان که بسبب نافرمانی كَيْفَ كَانَ چگونه بوده است
عَاقِبَةُ الْمُكَذِّبِينَ سرانجام کار تکذیب کنندگان تا پند گیرید از آن و باز ایستید از کفر و عصیان هَذَا آنچه گذشته از واقعهای امم سابق
بَيَانٌ لِلنَّاسِ دلیل روشن و هویداست برای همه مردمان وَهُدًى و راه نمایی است در زیادتی بصیرت و بیان طریق رشد بجنت وَمَوْ
عِظَةٌ و پندی تمام لِلْمُتَّقِينَ برای پرهیزکاران اگرچه قرآن مر غیر متقیان را لطف است اما چون متقیان بآن پند می گیرند نه غیر ایشان
ازین جهت ایشان را بذکر تخصیص فرموده آورده اند که چون سید عالم کثرت کفار را و تجلد آنها در روز احد مشاهده فرموده بخاطرش رسید که مبادا
ایشان چون ما را حقیر بینند بر سر ما تازند و ما را هلاک سازند آیت آمد که وَلَا تَهِنُوا و سستی مکنید و ضعف مورزید در کارزار وَلَا تَحْزَنُوا
و اندوهناک مباشید از جراحتی که بشما رسیده وَأَنْتُمُ الْأَعْلَوْنَ و حال آنکه شما برترانید بحسب مرتبه چه شما بر حقید و ایشان بر باطل و کشتگان
شما در صدر جنت نعیم اند و از ایشان در قعر جهنم با عذاب الیم یا شما بر ایشان منصور و غالب خواهید بود إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ اگر هستید گرویدگان
بوعدهٔ حق که فرموده که إِنَّ جُنْدَنَا لَهُمُ الْغَالِبُونَ یعنی لشکریان ما که مؤمنانند غالبند بر کفار از ابن عباس مرویست که چون روز احد بر اهل اسلام شکست
آمد حضرت رسالت پناه دست بدعا برداشت و فرمود خداوندا درین شهر جز این گروه نیستند که ترا می پرستند اگر هلاک شوند هیچ کس ترا بوحدانیت
نپرستد حق تعالی این آیت مذکوره را نازل ساخت و راشد بن سعد روایت کرده که چون رسول حق از احد باز آمد صحابه جمعی کشته و برخی
مجروح شده بودند و زنان و کودکان ایشان نوحه میکردند رسول خدا ازین صورت بسیار دلتنگ شده گفت بار خدایا با رسول تو چنین کنند آیت آمد
إِنْ يَمْسَسْكُمْ قَرْحٌ اگر رسید بشما جراحتی و زخمی درین غزا فَقَدْ مَسَّ الْقَوْمَ پس بدرستی که رسیده گروه کفار را در روز بدر قرح
مِثْلُهُ زخمی و المی مثل زخم و جراحت و ایشان با وجود زخم و جراحت بسیار در جنگ سست نشدند و بددلی نکردند پس شما که امیدواری برحمت
الهی دارید و سزاوارترید که سر تسلیم در سر کشید و آنچه بشما رسیده و میرسد بآن خورسند شوید و صبر کنید وَتِلْكَ الْأَيَّامُ و این روزها
که مدار زندگانی در آن است نُدَاوِلُهَا میگردانیم آنرا بَيْنَ النَّاسِ میان مردمان که روزی بدولت و عشرت گذرانند و روزی بمحنت
و عسرت و وقتی خوشحال و زمانی مشوش الاحوال تا اهل ایمان حریص نشوند بر لذات فانی دنیا و در آمدن آخرت طمع کنند که نعمت دایمی است
پس بجهت این ایام نصرت و دولت را در میان شما و کفار میگردانیم وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا و بجهت آنکه بداند یعنی تمیز کند
علم او تعلق گیرد بظاهر شدن ثبات قدم آنانکه گرویده اند و صبر و شکیبائی نمودن ایشان وَيَتَّخِذَ و تا آنکه فرا گیرد مِنْكُمْ شُهَدَاءَ

از شما گواهان

٧٧ از شما گواهان یعنی گواه یکدیگر باشید بر آنکه کدام یک از شما در معرکه جهاد ثبات قدم ورزیده و کدام روی بگریز آورده یا معنی آنست که جمعی را
از شما ضربت بزنند بجهت شهید شدن ایشان وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ و خدای دوست نمیدارد ستمکاران را که راسخ و ثابت قدم
نمیشوند در معرکه جهاد و ظاهرا دعوی ایمان میکنند و باطنا کافرند وَلِيُمَحِّصَ اللَّهُ و فایده دیگر در گردانیدن ایام دولت و عشرت و نکبت
و عسرت در میان مردم آنست که پاک و پاکیزه گرداند الَّذِينَ آمَنُوا آنانرا که گرویده اند از گناهان در وقت مغلوب شدن ایشان چه بلاها که
باهل ایمان میرسد موجب کفارت گناهان ایشان است وَيَمْحَقَ الْكَافِرِينَ و نیست گرداند و هلاک سازد کافران را اگر ایشان مغلوب شوند
أَمْ حَسِبْتُمْ نه چنان است که پنداشته اید شما ای مؤمنان أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ آنکه در آیند به بهشت وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ و حال آنکه خدای ندانسته
یعنی علم او تعلق نگرفته باشد الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ وَيَعْلَمَ الصَّابِرِينَ آنانکه جهاد کردند از شما و حال آنکه هنوز جهاد شما بفعل نیامده
تا علم حق تعالی بوجود آن تعلق گیرد و شما تا بوجود نیاید و متحقق الوقوع نگردد علم بآن تعلق نخواهد گرفت وَلَقَدْ كُنْتُمْ و بتحقیق که بودید آرزو
و اشتیاق رسیدن بثواب جاودانی تَمَنَّوْنَ الْمَوْتَ که آرزو میکردید مرگ را بوسیله حرب با عدا و شهید شدن در راه خدا مِنْ قَبْلِ
أَنْ تَلْقَوْهُ پیش از آنکه مشاهده کنید اسباب مرگ را که آن وقوع شماست در مخاطرات حرب فَقَدْ رَأَيْتُمُوهُ پس بتحقیق که دیدید اسباب موت
را وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ و حال آنکه شما می نگریستید یاران و برادران خود که کشته میشدند در روز احد مراد ازین سرزنش ایشان است بر آنکه
بتمنای ثواب حرب کردید و آماده شدید برای آن و چون واقع شد بددل شدید و بگریختید از آن در کتب تواریخ مذکور است که در وقتی
که رسول با هفتصد کس در مقابل قریش که سه هزار و بروایتی پنج هزار بودند صف راست کرد عبدالله جبیر را چنانکه گذشت با پنجاه تیرانداز بر رخنهٔ کوه
احد بداشت تا مشرکان از رخنه بر سر نتازند و درین باب مبالغه نمود و بعد از آنکه قتال و جدال در پیوست امیرالمؤمنین علیه الصلوٰة والسلام
چهار صد دلاور بر خاک مذلت انداخت و مشرکان منهزم شدند و اصحاب بغنیمت مشغول شدند و آن پنجاه تیرانداز بطمع غنیمت از فرمان امیر
خود بیرون شده و رخنهٔ کوه را گذاشته بغنیمت افتادند و مشرکان در پس آن رخنه پنهان بودند چون آنرا خالی دیدند بر سر اهل اسلام ریختند
و مسلمانان را در میان گرفتند بسیاری را از اهل اسلام شهید کردند چنانکه مذکور شد و لب و دندان آن حضرت بسنگ جفای مشرکان شکسته گشت
و مسلمانان بگریختند و ابلیس آوازه انداخت که محمد کشته شد و بعد از آنکه باز امیرالمؤمنین بجرات تمام و شجاعت مالاکلام اهل شرک را مغلوب
ساخت و گریختگان که این را شنیدند و باز گشتند حضرت رسالت زبان طعن گشوده فرمود که چرا گریختید ایشان عذر آوردند که ما آواز قتل
تو شنیدیم و روزگار بر ما شوریده گشت و از غایت دهشت بگریختیم حضرت عزت بجهت دفع عذر ایشان فرمود که وَمَا مُحَمَّدٌ نیست بندهٔ ستوده
من إِلَّا رَسُولٌ مگر فرستاده از پیش من قَدْ خَلَتْ بدرستی که بگذشته مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ پیش از وی فرستادگان پس
موت بر وی محال نیست روا باشد که او نیز در گذرد چنانکه پیغمبران سابق در گذشته بموت یا بقتل أَفَإِنْ مَاتَ آیا اگر بمیرد این پیغمبر
أَوْ قُتِلَ یا کشته گردد انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ باز میگردید شما بر پاشنهای خود و مرتد میشوید و ترک جهاد میکنید وَمَنْ
يَنْقَلِبْ عَلَى عَقِبَيْهِ و هر که بر گردد بر هر دو پای خود یعنی ترک جهاد کند فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ پس ضرر نرساند بدان بازگشتن خود خدای را
شَيْئًا چیزی را بلکه ضرر آن بنفس خود وی راجع شود وَسَيَجْزِي اللَّهُ و زود باشد که جزا دهد خدای الشَّاكِرِينَ سپاس دارندگان را

برنعمت اسلام بر ثبات ورزیدن بران بدانکه اسم حضرت رسالت محمد است ومحمود واحمد ومحمد از محمود بلیغ تر است واحمد از همه بلیغ تر است
ولهذا حق تعالی او را بنام محمد واحمد در قرآن یاد فرموده واسم آن حضرت از نام حق تعالی ماخوذ است چنانکه در حدیث قدسی وارد شده
که انا الله المحمود وانت محمد واز امام علی ابن موسی الرضا علیه السلام روایت که امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمود که چون فرزند را محمد
نام نهید او را تعظیم کنید وچون در مجلس آید او را جای دهید وروی بر وی ترش مکنید وهیچ گروهی نباشند که در امری با یکدیگر مشورت کنند ودر میان
ایشان کسی باشد که محمد نام داشته باشد یا احمد یا محمود مگر که هر روز صبح وشام برکت در ان خانه نازل شود وحضرت رسالت فرموده که
هر کرا حق تعالی چهار پسر کرامت فرماید یکی از آنها بنام من نباشد بر من جفا کرده باشد از ابو الحسن علیه السلام نقلست که درهیچ خانه درویشی داخل نشود
که در وی شخصی باشد که نام او محمد یا محمود یا علی یا حسن یا حسین یا طالب یا عبد الله یا فاطمه باشد از ابی جعفر علیه السلام روایت که شیطان هر گاه
که ندا میکنند یا محمد یا علی گداخته مانند سرب گداخته شود ونیز مرویست که چون روز قیامت باشد حق تعالی فرشته را امر کند که ندا کند که هر که او
محمد است برخیزد وبحساب بجنت در آید بشرف بجهت بزرگواری محمد صلی الله علیه وآله وسلم وبعد از سرزنش کریختگان مؤمنان را ترغیب میکند ودلیری
گرداند بر جهاد ومیفرماید که وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ ونباشد هیچ نفسی را أَنْ تَمُوتَ که بمیرد إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ مگر بخواست خدای وفرمان دادن ملک
الموت را که قبض روح آن نفس کند واین حکم نوشته شده است در لوح محفوظ كِتَابًا مُؤَجَّلًا نوشتنی که معین ومقرر است ووقت آن بر وجهی
که از ان متقدم ومتاخر نشود وچون چنین است پس رسیدن مرگ بسبب جهاد نیست بلکه بجهت آن اجل مقرر است در لوح محفوظ وَمَنْ يُرِدْ
وهر که خواهد ثَوَابَ الدُّنْيَا پاداش این جهان را بجهادی که میکند نُؤْتِهِ مِنْهَا بدهیم او را از دنیا انچه مقرر کرده ایم اما او را در آخرت نباشد نصیبی این
کنایه است مران جماعت تیر انداز را که بجهت غنیمت فرمان حضرت رسالت نشنیدند وَمَنْ يُرِدْ وهر که خواهد بعمل خود ثَوَابَ الْآخِرَةِ پاداش
آن جهان را نُؤْتِهِ مِنْهَا بدهیم او را از انکه نعمت جنت است وَسَنَجْزِي الشَّاكِرِينَ وزود باشد که پاداش دهیم شکر گویندگان را بر نعمتهای ما که از جمله
آن نعمت جهاد است که سبب ثوابست در روز قیامت وَكَأَيِّنْ مِنْ نَبِيٍّ وبسیار از پیغمبران قَاتَلَ مَعَهُ که کارزار کردند با او رِبِّيُّونَ
كَثِيرٌ عالمان وزاهدان بسیار که با او بودند فَمَا وَهَنُوا پس سستی نورزیدند با پیغمبران خود لِمَا أَصَابَهُمْ انچه بدیشان رسید از
محنتها فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدای یعنی در جهاد با کفار وَمَا ضَعُفُوا وضعیف نگشتند از حرب بسیار ویا در دین سست نشدند وَمَا
اسْتَكَانُوا وفروتنی واظهار عجز نکردند با دشمنان بلکه در حرب ثابت قدم بودند وبمردانگی تمام جنگ میکردند تا نصرت می یافتند وَاللَّهُ
يُحِبُّ الصَّابِرِينَ وخدای دوست میدارد صبر کنندگان را بر جهاد ونصرت ایشان میدهد وَمَا كَانَ قَوْلَهُمْ ونبود گفتار عالمان
از پیغمبر بعد از کشته شدن پیغمبر ایشان اگر واقع شدی إِلَّا أَنْ قَالُوا مگر انکه گفتندی رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا ای پروردگار بیامرز برای ما
ذُنُوبَنَا گناهان ما را وَإِسْرَافَنَا ودر گذرا از حد در گذشتن ما فِي أَمْرِنَا در کار خود یعنی در گذر از افراط ما در معصیت وتقصیر ما در طاعت
وَثَبِّتْ أَقْدَامَنَا واستوار کن قدمهای ما را در وقت مقاتله با اعدا وَانْصُرْنَا ویاری ده ما را عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ بر گروه
ناگرویدگان فَآتَاهُمُ اللَّهُ پس بداد خدای ایشان را ببرکت این دعا واستغفار وصبر بر مقاتله کفار ثَوَابَ الدُّنْيَا پاداش این
جهان یعنی نصرت بر دشمنان ویافتن غنیمت وَحُسْنَ ثَوَابِ الْآخِرَةِ وعطا فرمود ایشان را نیکوئی پاداش آن جهان یعنی مغفرت

ونعیم جنان

ونعیم جنان ورسیدن بروضات رضوان وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ وخدای دوست دارد نیکوکاران را که صبر کنند کانند بر تکلیفات شرعیه
آورده اند که در وقت گریختن مسلمانان منافقان ایشان را گفتند که بخانهای خود شتابید وبر سر اهل وعیال خود روید که مهم اسلام از پیش
نمیرود حق تعالی رد قول ایشان کرده فرمود که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه گرویدگان إِنْ تُطِيعُوا الَّذِينَ كَفَرُوا اگر فرمان برید
آنان را که کافر شدند یعنی اگر بر فرمان منافقان کار کنید يَرُدُّوكُمْ باز گردانند شما را عَلَى أَعْقَابِكُمْ بر پاشنهای شما یعنی شما را
بکفر باز گردانند ومرتد سازند فَتَنْقَلِبُوا پس آنگاه شما باز گردید خَاسِرِينَ زیان کاران در هر دو سرای بَلِ اللَّهُ نه چنانست که کفار مددکار شما
باشند بلکه خدای مَوْلَاكُمْ یار ومددکار شماست ونصرت دهنده شما وَهُوَ خَيْرُ النَّاصِرِينَ وخدای بهترین یاری کنندگانست وچون
ابو سفیان واصحابش بعد از واقعه احد روی بمکه نهادند ودر اثنای راه ابو سفیان گفت برگشتن ما خطا بود چه مسلمانان جمعی اندک بودند واکثر مجروح
ومتفرق گشته باز گردیم ویکبار بر ایشان هجوم کرده وایشان را بکشیم پس عزم کردند حق تعالی ترسی در دل ایشان انداخت که بوی نپسندید باز گردند وقبل از
انکه این صورت واقع شد خدای تعالی برسول ازین خبر داد وفرمود که سَنُلْقِي زود باشد که بیفکنیم فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا در دلهای آنانکه
کافر شدند الرُّعْبَ ترس وبیم بِمَا أَشْرَكُوا بجهت شرک آوردن ایشان بِاللَّهِ بخدای تعالی مَا لَمْ يُنَزِّلْ انچیزی را که نفرستاده است حق تعالی
بِهِ بان شرک آوردن سُلْطَانًا حجتی ودلیلی ایشان را عذری بودی دران وَمَأْوَاهُمُ النَّارُ وجای ایشان دوزخ است وَبِئْسَ
مَثْوَى الظَّالِمِينَ وبد آرامگاهیست ستمکاران را دوزخ مرویست که چون اصحاب رسول صلی الله علیه وآله وسلم بمدینه آمدند با خود گفتند که آیا
این شکست بر ما از کجا واقع شد وحال انکه خدای تعالی ما را وعده نصرت وظفر داده بود حق تعالی این آیت فرستاد وَلَقَدْ صَدَقَكُمُ اللَّهُ وبدرستی که
راست کرد خدای وَعْدَهُ وعده خود را در باب ظفر که مشروط بود بصبر وتقوی وپرهیز کردن از مخالفت امر پیغمبر یعنی تا صبر کردید ظفر می یافتید
وچون ترک صبر کردید ومخالفت امر پیغمبر نمودید مغلوب شدید وچون بر ثبات قدم ورزیدید حق تعالی شما را نصرت داد پس وعده نصرت میبود
با شما إِذْ تَحُسُّونَهُمْ وقتی بود که می کشتید کفار را بِإِذْنِهِ بخواست خدای وفرمان او ویا بتوفیق لطف او واین ظفر در اول روز شما را بود
حَتَّى إِذَا فَشِلْتُمْ تا آنگاه که ضعیف شدید در رای یعنی ترک ثبات قدم کردید وبغنیمت مشغول شدید وَتَنَازَعْتُمْ فِي الْأَمْرِ ومخالفت کردید
در کار حرب مراد اختلاف تیر اندازانست که بعضی تابع امر رسول شدند ورخنه کوه را محافظت کردند وبرخی دیگر مخالفت نموده وبغنیمت افتادند
همچنانکه می فرماید وَعَصَيْتُمْ وعاصی شدید در امیر خود که عبد الله جبیر است وترک مرکز کردید وبجهت آن مغلوب گشتید مِنْ بَعْدِ
مَا أَرَاكُمْ پس از انکه نمود خدا شما را مَا تُحِبُّونَ انچه دوست میدارید از نصرت وغنیمت وهزیمت رفتن اعدا مِنْكُمْ مَنْ يُرِيدُ الدُّنْيَا
از شما کسی هست که میخواهد دنیا را یعنی غنیمت ونام طلبند وآن طایفه بودند که پای از دایره مرکز بیرون نهاده ومرکز را گذاشته وروی بغارت
غنیمت کردند آوردند وَمِنْكُمْ مَنْ يُرِيدُ الْآخِرَةَ واز شما کسی هست که خواهد رستگاری آخرت را واین گروهی بودند که محافظت امر رسول
کردند ودر مرکز کوه ثبات قدم ورزیدند تا وقتی که شربت شهادت چشیدند ثُمَّ صَرَفَكُمْ پس باز داشت شما را خدای وگردانید روی شما را
عَنْهُمْ از قتل کافران چه از غلبه شما بر ایشان مراد آنست که بشامت مخالفت اصحاب رفع نصرت کرد از ایشان وآنها را با خود شان
باز گذاشت وبجهت آن منهزم شدند لِيَبْتَلِيَكُمْ وتا بیازماید شما را بر مصایب یعنی بسبب رفع نصرت با شما معامله آزمایندگان کند تا بر عالمیان

آشکارا کرد و ثبات قدم شما را ایمان نزد تحمل وصبر در مصایب وَلَقَدْ عَفَا عَنكُمْ بدرستی که عفو کرد و درگذرانید از شما یعنی
از سر شما درگذشت ونگذاشت که بشومی مخالفت همه کشته شوید وبجهت تفضل بر شما وعلم او بپشیمانی شما از آن مخالفت وَاللَّهُ
ذُو فَضْلٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ وخدای تعالی خداوند فضل ورحمتست بر گروندگان پس تفضل مینماید بر شما بعفو بعد از ندامت شما از مخالفت
بعد از آن در بیان منهزمان اهل اسلام میفرماید که یاد کنید إِذْ تُصْعِدُونَ آن هنگام که در دور میرفتید از معرکه کارزار بهزیمت وَلَا تَلْوُونَ
والتفات نمیکردید ونمی نگریستید عَلَىٰ أَحَدٍ بر هیچکس از مردمان یعنی از غایت خوف ودهشت در هیچکس نگاه نمیکردید وَالرَّسُولُ يَدْعُوكُمْ
وپیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم میخواند شما را فِي أُخْرَاكُمْ در میان جماعتی دیگر که ساقه لشکر شما وباز پسینان شما بودند ومیفرمود باواز بلند که باز گردید
وبمن توجه نمایید بمن که من رسول خدایم وشما اجابت نمیکردید فَأَثَابَكُمْ پس مکافات کرد شما را از آن مخالفت ونافرمانی غَمًّا بِغَمٍّ
غمی را که متصل بود بغمی دیگر وآن قتل بود وجراحت [illegible] یا ظفر مشرکان ووقوع اراجیف بقتل رسول حاصل که حق تعالی غمهای متعاقب بشما رسانید
لِكَيْلَا تَحْزَنُوا تا [illegible] وغمگین نشوید عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ بر آنچه فوت شده باشد از شما بعد از عادت کردن بر تحمل ومشقت وغم وَلَا مَا أَصَابَكُمْ
ونه آنکه اندوه خورید بر آنچه بشما رسیده باشد یعنی بجهت عادت شما بر صبر وشدائد بسیار محزون نگردید بر فوت نفع از شما ووقوع ضرر بشما بعد از این
حال در استقبال وَاللَّهُ خَبِيرٌ وخدای دانا وآگاهست بِمَا تَعْمَلُونَ بآنچه میکنید از طاعت ومعصیت وهمه شما را بران جزا میدهد ثُمَّ أَنزَلَ
عَلَيْكُم پس فرو فرستاد خدای بر شما مِّن بَعْدِ الْغَمِّ بعد از اندوه وملال أَمَنَةً امن وآرامش نُّعَاسًا که آن خواب سبک بود
يَغْشَىٰ می پوشید ومیگرفت آن خواب طَائِفَةً مِّنكُمْ گروهی از شما که مؤمنان حقیقی بودند واهل صدق ویقین عبد الله زبیر روایت
کرده از پدر خود که او گفت من با رسول خدا بودم چون خوف وغم ما سخت شد بمرتبه خواب بر ما واقع شد که بعضی از ما شمشیر از دست افتاد
برداشت وباز میفتاد وبروایت صحیح ثابتست که این خواب مخصوص بود بحضرت امیر المؤمنین علیه السلام وحارث بن حنیف وبعضی دیگر از
تابعان ایشان که ایمان کامل داشتند حق تعالی بر سبیل منت وتذکیر نعمت این آیه فرستاد ودر بیان فرمود که بعد از غم واندوه وخشم
بسیار امنی بشما نازل ساختیم تا بمرتبه که خواب بشما غلبه کرد ومقرر است که خواب با راحت وامنیت می باشد نه با خوف وترس واهل نفاق بجهت
عدم رسوخ اعتقاد وخوف جان ومال در نهایت اضطراب بودند ومیان ایشان خواب نبود چنانکه میفرماید که وَطَائِفَةٌ وگروهی دیگر
چون معتب بن قشیر واصحاب او که منافق بودند قَدْ أَهَمَّتْهُمْ بدرستی که در هم وغم افکنده بود ایشان را أَنفُسُهُمْ نفسهای ایشان بجهت
اضطراب وبی آرامی وسستی اعتقاد يَظُنُّونَ بِاللَّهِ گمان می بردند بخدای تعالی غَيْرَ الْحَقِّ گمانی ناروا وناسزا ظَنَّ الْجَاهِلِيَّةِ گمان
اهل جاهلیت یعنی همچنانکه گمان اهل شرک آن بود که مهم محمد تمام نخواهد شد ووعده که میدهد واقعی نیست گمان این طایفه نیز چنین است يَقُو
لُونَ می گفتند در وقت گریختن ومغلوب شدن اهل اسلام از روی انکار که هَل لَّنَا مِنَ الْأَمْرِ آیا باشد که ما را از کار ظفر ونصرت مِن شَيْءٍ
هیچ چیز یعنی که در باب غلبه ونصرت خود داشتیم ووعده که محمد ما را در آن باب میداد حاصل نشد قُلْ بگو ای محمد ایشان را إِنَّ الْأَمْرَ كُلَّهُ
بدرستی که همه کارها از غنیمت وهزیمت لِلَّهِ مر خدای راست بفرمان اوست تاخیر ونصرت بر وفق مصلحت وحکمت يُخْفُونَ پنهان میسازند
این منافقان فِي أَنفُسِهِم در نفسهای خود شک وتکذیب وانکار ونفاق مَّا لَا يُبْدُونَ لَكَ آنچه آشکارا نمی توانند کرد مر ترا بجهت ترس

مسلمانان

مسلمانان يَقُولُونَ می گویند در نفس خود لَوْ كَانَ لَنَا اگر بودی ما را مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ از کار چیزی یعنی نصیبی از فتح ونصرت همچنانکه محمد ما را
با آن وعده داد مَّا قُتِلْنَا هَاهُنَا کشته نمیشدیم اینجا اصحاب ما مقتول نمیگشتند وهزیمت بما راه نمی یافت قُل لَّوْ كُنتُمْ بگو اگر بودیدای منافقان
فِي بُيُوتِكُمْ در خانهای خود ونمیخواستید که با ما بیرون آیید لَبَرَزَ الَّذِينَ هر آینه بیرون آمدندی از میان شما آنانکه در لوح محفوظ كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقَتْلُ
نوشته شده است بر ایشان کشته شدن إِلَىٰ مَضَاجِعِهِمْ بسوی کشتنگاه خود بجهت رسیدن اجلهای ایشان چه از اجل گریزی نیست وَ
لِيَبْتَلِيَ اللَّهُ واین قتل وهزیمت وجراحت واقع شد برای آنکه بیازماید خدا یعنی معامله آزماینده کند تا بر عالمیان ظاهر کرد مَا فِي صُدُورِكُمْ
آنچه در سینهای شماست از اخلاص ونفاق وَلِيُمَحِّصَ تا پاک وخالص سازد مَا فِي قُلُوبِكُمْ آنچه در دلهای شماست که آن اعتقادات
حق است یعنی آنرا از وساوس شیطانی پاکیزه گرداند وَاللَّهُ عَلِيمٌ وخدای داناست بِذَاتِ الصُّدُورِ بآنچه در سینهاست از اسرار ومخفیات
بعد از آن در بیان حال منهزمان روز احد میفرماید که إِنَّ الَّذِينَ تَوَلَّوْا بدرستی آنانکه روی بگردانیدند مِنكُمْ از شما وبهزیمت رفتند يَوْمَ الْتَقَى
الْجَمْعَانِ آن روز که روبروی یکدیگر آورده بودند گروهی از مسلمانان وکافران در روز احد إِنَّمَا اسْتَزَلَّهُمُ الشَّيْطَانُ جز این نیست لغزانید
شیطان پای ایشان را یعنی ایشان را وسوسه داد واز راه حق بگردانید ایشان فرمان او بردند بِبَعْضِ مَا كَسَبُوا بسبب برخی از آنچه کرده بودند یعنی
بسبب گریختن ایشان از جنگ احد آن بود که شیطان طلب لغزیدن ایشان کرد از ایشان وایشان فرمان او بردند وترک محافظت رخنه کوه کردند
وبغنیمت افتادند وَلَقَدْ عَفَا اللَّهُ عَنْهُمْ بتحقیق که درگذرانید خدا از ایشان گناه را بجهت توبه إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ بدرستی که خدای آمرزنده است
حَلِيمٌ بردبار تعجیل ناکننده در عقوبت گناهکار تا توبه نماید از آن در آمرزگار يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای آن کسانی که گرویده اید لَا تَكُونُوا
كَالَّذِينَ كَفَرُوا مباشید مانند کسانی که کافر شدند یعنی منافقان وَقَالُوا لِإِخْوَانِهِمْ وگفتند برای برادران نسبی وحسبی خود که کشته
ومرده بودند یعنی گفتند در حق کسانی که متفق بودند با ایشان در نسب یا مذهب إِذَا ضَرَبُوا فِي الْأَرْضِ وقتی که بر فتندی در زمین برای
تجارت وبمردندی أَوْ كَانُوا غُزًّى یا بودندی غازیان وجهاد کنندگان وکشته شدند لَّوْ كَانُوا عِندَنَا اگر بودندی نزدیک ما بسفر وغزا
نرفتندی مَا مَاتُوا نمردندی در آن سفر وَمَا قُتِلُوا وکشته نگشتندی در آن حرب پس ایشان قایل این قول شده اند لِيَجْعَلَ اللَّهُ تا [illegible]
عم ایشان باین گفته که گرداند حق تعالی ذَٰلِكَ آن اعتقاد باطل را حَسْرَةً فِي قُلُوبِهِمْ دریغی واندوهی در دلهای ایشان پس ای مؤمنان
شما مانند ایشان مباشید درین گفتار واعتقاد تا حق تعالی عدم موافقت شما را با ایشان سبب مزید غم واندوه ایشان گرداند وَاللَّهُ يُحْيِي
وخدای زنده میدارد وَيُمِيتُ ومیمیراند این رد قول منافقانست یعنی خدای تعالی مؤثر است در حیات وممات نه اقامت ومسافرت
حق تعالی آگاه است که مسافر وغازی را عمر میدهد ومقیم وقاعد را میمیراند وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ وخدای بآنچه میکنید ای گرویدگان از صبر وثبات
بَصِيرٌ بیناست شما را بران جزا خواهد داد وَلَئِن قُتِلْتُمْ وبخدای که اگر کشته شوید فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدای یعنی در جهاد با اهل کفر وعناد
لَمَغْفِرَةٌ مِّنَ اللَّهِ هر آینه آمرزش از خدای وَرَحْمَةٌ أَوْ مُتُّمْ یا بمیرید از جانب او سبحانه در سفر یا در حضر با خوشنودی خدای از شما
لَمَغْفِرَةٌ مِّنَ اللَّهِ هر آینه آمرزش از خدای وَرَحْمَةٌ وبخشش از جانب او سبحانه خَيْرٌ مِّمَّا يَجْمَعُونَ بهتر است از آنچه جمع می کنند
از مال ودنیا وحطام یا میخواهند یعنی آمرزش وبخشایش حق تعالی شما را خوبتر است از آنچه کافران فراهم آورند از متاع غرور دنیا وَلَئِن مُّتُّمْ

واگر بمیرید ای مومنان با خوشنودی خدای او قتلتم یا کشته شوید در کارزار کفار لالی الله هرآینه بسوی پاداش خدای که معبود شماست
تحشرون حشر کرده شوید و شما را اجر عظیم دهد و بعد از ان خلق عظیم سید انام صلی الله علیه واله وسلم بیان میکند و ذکر مسایل با اصحاب کرام و عفو او از
انچه از ایشان صادر شد از مخالفت او در حفظ نگاه داشتن رخنه کوه احد میفرماید فبما رحمة پس بسبب بخشایشی که ترا رسیده است من الله
از جانب حق تعالی لنت لهم نرم گشتی سخن ایشان روز احد یعنی انکه بعد از مراجعت اهل هزیمت درشتی نفرمودی با ایشان بلکه مراسم دلجویی
و دلنوازی و خوشخویی نسبت با ایشان رعایت نمودی بجهت رحمت بود و لو کنت فظا و اگر بودی تو درشت خوی و سخت گوی غلیظ القلب
سخت دل و نامهربان لانفضوا هرآینه پراکنده شدندی اصحاب تو من حولک از گرداگرد تو با تو نیارامیدندی چون حال چنین است
فاعف عنهم پس در گذر از ایشان از تقصیری که در خدمت تو کرده و خلاف امر تو کرده اند واستغفر لهم و آمرزش طلب از من برای ایشان
از اهمالی که نموده اند در امر من وشاورهم فی الامر و مشاورت کن با ایشان در کاری که از حق تعالی دران حکمی جزم صادر نشده یعنی در
امور دنیویه چون تدبیر حرب و کیفیت قاعده جهاد و اگرچه آن حضرت در تدبیر و خرد از همه در پیش بود اما بجهت خوشحالی نفوس اصحاب و وضع سنت
مشورت در میان امت با ایشان مشورت می فرمود فاذا عزمت پس چون قصد کاری کردی بعد از مشورت فتوکل علی الله پس توکل
کن بر خدای یعنی در گذاردن کاری که بر مشورت مکن بلکه دران توکل بر حضرت عزت کن بر وجهی که مراد تست بسازد ان الله بدرستی که خدای تعالی
یحب المتوکلین دوست میدارد توکل کنندگان را پس یاری ایشان میکند و بر وجه صلاح هدایت ایشان میکند از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه
واله مرویست که اگر توکل کنید چنان که حق توکل است روزی داده شوید بطریقی که مرغان روزی داده میشوند چه در وقت صباح گرسنه از آشیانهای
خود بیرون میروند و در شبانگاه سیر مراجعت میکنند حاتم اصم را از حد توکل پرسیدند گفت بنای او بر چهار چیز است یکی انکه اعتقاد کنی که کسی روزی
غیر مقدر نخورده دویم عملی که خود کنی فایده بتو رساند عمل غیر چندانی تو فایده ندهد سیوم انتظار مرگ کشی و آماده باشی برای نزول آن و یعنی پیوسته
در کار آخرت باشی چهارم خدای را ناظر خود بینی و کاری کنی که نزد او شرمسار شوی بعد از امر مشورت و توکل بیان میکند که نصرت و ظفر بر دشمنان
نه بکثرت لشکر است بلکه آن بمشیت خدای تعلق دارد وی فرماید که ان ینصرکم الله اگر نصرت دهد خدای شما را چنانکه در حرب بدر واقع شد
فلا غالب لکم پس هیچ غلبه کننده نباشد بر شما وان یخذلکم و اگر فرو گذارد شما را چنانکه در جنگ احد فمن ذا الذی پس کیست انکه ینصر
کم یاری دهد شما را من بعده از پس فرو گذاشتن او وعلی الله و بر کرم خداوند بر غیر او فلیتوکل المومنون باید توکل کنند گروندگان
و بدانکه نصرت بر دو قسم است یکی بغلبه در معرکه کارزار بر کفار دویم بحجت چه حق تعالی هدایت اسلام کرده بدلیلهای روشن پس مومنان همیشه نصرت
یافته اند اگر غالب شدند بر کفار در کارزار نصرت یافته اند بر ایشان و اگر شهید شدند و مغلوب گشتند پس بحجت دلیل بر ایشان نصرت
یافته آورده اند که برخی از اقویا صحابه پیغمبر درخواست مینمودند که غنیمتی که واقع شود ما را زیاده از حصه ضعفا دهد آیت آمده که وما کان
لنبی و نباشد و نه سزد هیچ پیغمبری را ان یغل انکه خیانت کند در غنیمت باین وجه که در قسمت آن طریق معدلت رعایت نکند از عبد الله
عباس مرویست که سبب نزول این آیت آن بود که گلیمی سرخ رنگ از غنایم بدر گم شد یعنی از سپاه گلیمان از روی نفاق نسبت آن را
بحضرت سید کاینات دادند حق تعالی بجهت برائت ذمت حبیب خود از خیانت این آیت فرستاد و بعد از ان فرمود ومن یغلل

وهرکه

٨٠ وهر که خیانت کند در غنایم یات بما غل بیاید بگناه انچه خیانت کرده است دران و معنی اصح آنست که بیارد آن چیزی را که دران خیانت
کرده بر گردن یعنی آنرا بعینه در گردن داشته باشد یوم القیمة روز رستخیز تا در عرصات رسوا شود و اگرچه سوزنی یا رشته باشد حضرت
رسول فرمود که باید که نبینم یکی از شما را روز قیامت که آید شتری بر گردن گرفته و آن شتر بانگ و فریاد کند انکس گوید یا رسول الله بفریاد من
رس من گویم که من فرمان خدا بتو رسانیدم تو آنرا نشنیدی امروز هیچ فایده بتو نرسانم مرویست که یکی از اصحاب روز خیبر مرد گفتند یا رسول الله
بر این مرد نماز کن فرمود که شما بر او نماز گذارید گفتند یا رسول الله چه گناه کرده فرموده که خیانت کرده متاع او را جستند مهره از غنیمت خیبر دزدیده
بود که بدو درم نمی ارزید ثم توفی پس داده شود در روز قیامت کل نفس هر تنی را ما کسبت جزای کاری که کرده باشد از خیر و شر وهم
لا یظلمون و ایشان ستم کرده نشوند دران روز یعنی ثواب مطیع ناقص نباشد و عقاب عاصی زاید نبود آورده اند که در حینی که حضرت نبوی صلی الله
علیه واله وسلم اصحاب را فرمود که متوجه احد شوید بعضی از منافقان فرمان نبردند و جمعی از مومنان تابع ایشان شدند و در خانهای خود نشستند
این آیت آمد افمن اتبع آیا هر که پیروی کند رضوان الله خوشنودی خدای را در متابعت امر پیغمبر او کمن باء همچون کسی باشد که باز
گردد بسخط من الله بخشمی از خدای بسبب معصیت و نافرمانی او ومأویه جهنم و آرامگاه او دوزخ باشد وبئس المصیر و بد جای بازگشت
هست دوزخ هم ایشان که تابع خوشنودی حق اند درجات خداوندان درجها و پایهای بلند عند الله نزد خدا والله بصیر
و خدای بیناست بما یعملون بانچه میکنند مردمان از طاعت و معصیت همه را بر وفق کردار جزا خواهد داد بعد از ان ذکر نعمت رسالت
خاتمیت میکند بر مومنان بقوله لقد من الله بتحقیق که منت نهاد خدای یعنی انعام فرمود علی المؤمنین بر گرویدگان اذ بعث فیهم
وقتی که فرستاد در میان ایشان رسولا من انفسهم پیغمبری از ایشان یعنی از جنس آدمیان تا انس گیرند بان و متوحش نشوند از و یا از نسب ایشان
یعنی عربی مثل ایشان تا بسهولت فهم کلام کنند از و یتلوا علیهم میخواند بر ایشان آیاته آیتهای او را یعنی قرآن را با دلیلهای توحید
ویزکیهم و پاک میکند ایشان را از شهوات خسیسه طبیعت و کار ایشان را باصلاح می آورد بوسیله احکام شریعت ویعلمهم الکتاب
و می آموزد ایشان را قرآن والحکمة و سایر احکام شرعیه و معارف عقلیه وان کانوا من قبل بدرستی که بودند همه مردمان لفی
ضلال مبین در گمراهی هویدا و ظاهر که نه حق را میدانستند و نه از باطل کناره میکردند مراد ضلالت کفر و شرکست بعد از ذکر تعداد نعمت
رسالت بر ایشان باز سررشته کلام را بذکر جهاد کشیده و می فرماید که اولما اصابتکم یعنی هنگامی که مخالفت رسول نمودید رسید شما را
مصیبة بلیتی از هزیمت و قتل و جراحت قد اصبتم و حال آنکه رسیده بودید مثلیها بدو چندان از ایشان یعنی یافته بودید از
کافران دو برابر این بلیت چه ایشان در احد هفتاد تن را از شما کشتند و شما در بدر هفتاد تن را کشته بودید و هفتاد را اسیر کرده و بردا
دیگر صلح جهل کس را کشته بودید قلتم گفتید از روی جزع و اضطراب انی هذا از کجاست این و از چه جهت بما رسید و حال انکه
ما مسلمانیم و پیغمبر خدای در میان ماست و ما را وعده نصرت داده بود قل بگو ای محمد در جواب ایشان هو آنچه شما را پیش آمد من عند
انفسکم از نزد شماست یعنی بنابر نافرمانی شما که گرو ید در رخنه کوه احد که ترک آن نموده در روی بطلب غنیمت آوردید چه وعده نصرت
مشروط بود بثبات شما و مطاوعت امر پیغمبر ان الله بدرستی که خدای علی کل شیء بر همه چیز از فتح و غنیمت و قتل و هزیمت و غیر آن

قدیر توانا است پس قادر بود بر آنکه نصرت شما دهد اما بجهت مخالفت شما از آن محروم گشتید وما اصابکم و آنچه رسید بشما از قتل و جراحت و هزیمت
یوم التقی الجمعان در آن روزی که بهم رسیدند گروه مسلمانان و گروه کافران یعنی روز احد که لشکر ابوسفیان با سپاه مؤمنان روی به
یکدیگر آوردند فباذن الله ولیعلم المؤمنین پس آن ثابت بود بفرمان خدای یعنی بتخلیه آن کافران بر مسلمانان بجهت مخالفت قول پیغمبر
در اکثر تفاسیر اذن علم است یعنی خدای تعالی عالم بود بآنچه که بشما رسید خلاصه سخن آنست که مصیبت و بلیت در آن روز بشما که کشتن و جراحت
کافران بر شما بسبب مخالفت شما بود با پیغمبر بجهت آنکه تمیز سازد مؤمنان شما را از منافقان ولیعلم الذین نافقوا و بجهت آنکه معلوم گرداند آنان را که
منافق اند یعنی نفاق ایشان را ظاهر سازد بر عالمیان تا بر همه کس روشن شود که در میان شما مؤمن کیست و منافق کیست وقیل لهم تعالوا
و گفته شد مر اهل نفاق را که بیائید از حرب و مکر دید و این قول عبد الله عمر انصاری بود که در وقتی که ابن ابی با سیصد تن از اهل نفاق برگشتند و باواز
بلند ایشان را گفت که بیائید و باز گردید قاتلوا فی سبیل الله کارزار کنید با مشرکان در راه خدای او ادفعوا یا دفع کنید شر مشرکان را که قصد
و غارت اهل مدینه دارند مراد اینست که یا بجهت نفع آخرت با ایشان مقاتله کنید یا بجهت نفع دنیا ایشان را از خود و اهل خود دفع کنید قالوا
گفتند ایشان در جواب او که لو نعلم قتالا اگر میدانستیم مراسم و آداب حرب را لاتبعناکم هر آینه پیروی میکردیم شما را هم
للکفر این منافقان بسوی کفر یومئذ در آن روز که این سخن گفتند اقرب منهم نزدیکترند از آنکه نزدیک باشند للایمان بسوی ایمان
یا معنی اینست که ایشان در آن روز با اهل کفر نزدیکتر بودند در یاری دادن که اهل اسلام زیرا که بیرون رفتن ایشان از میان مؤمنان بسبب
تقویت اهل کفر بود یقولون بافواههم میگویند بزبانهای خود ما لیس فی قلوبهم آنچه نیست در دلهای ایشان یعنی اظهار خلاف آنچه
میکنند که اضمار آن میکنند و دل ایشان موافق زبان ایشان نیست در این که رسوم حرب را نمیدانیم والله اعلم و خدای داناترست بما
یکتمون بآنچه می پوشند منافقان از عداوت و کید و نفاق الذین آن منافقان کسانی اند که از روی فریب قالوا لاخوانهم
گفتند از برای برادران خود یعنی در حق امثال خود که در احد کشته شده بودند وقعدوا در حالتی که نشسته بودند در خانهای خود و بقتال
نرفته یعنی در این حال که گفتند لو اطاعونا اگر فرمان برداری کردندی آن برادران با ما و بقتال نرفتندی ما قتلوا کشته نشدندی
چنانکه ما نشدیم قل بگو ای محمد که اگر اختیار مرگ بدست شماست فادرؤا پس دفع کنید عن انفسکم الموت از نفسهای خود مرگ را ان
کنتم صادقین اگر هستید راست گویان که بجهاد نرفتن دفع اجل میکند و بعد از آن مرتبه آنانکه در بدر و احد کشته شدند و بدرجه شهادت رسیدند
باز می نماید که تا مؤمنان شاد شده رغبت کنند در جهاد و شهادت و منافقان خار و ذلیل گردند و میفرماید و لا تحسبن و مپندار ای محمد الذین
قتلوا فی سبیل الله آنان را که بصدق کشته شدند در راه خدای امواتا مردگان از عبد الله عباس منقولست که حضرت رسالت صلی الله علیه
و آله و سلم اصحاب را گفت که چون برادران شما در روز احد شهید شدند حق تعالی جانهای ایشان را در جوف مرغان سبز بال داد که در جویهای
بهشت طواف کنند و بر شاخهای طوبی آشیانه سازند و از جویبار فردوس آب خورند و طعامهای بهشت خورند و بوقت استراحت جای ایشان
قندیلهای زرین است که در سایه عرش آویخته و ایشان میگویند که خداوندا که خبر دهد یاران و برادران ما را از این دولت که یافته ایم که تا رغبت
ایشان بجهاد زیاده گردد حق تعالی برای تعریف حال ایشان این آیت فرستاد و فرمود که ایشان مردگان نیستند بل احیاء بلکه ایشان

زندگانند

۹۱

زندگانند عند ربهم نزدیک پروردگار خود و مقربان درگاه او یرزقون روزی داده میشوند از میوهای بهشت فرحین در حالتی که شادمانند بما آتیهم الله
بآنچه عطا کرده است خدای ایشان را من فضله از فضل خود که آن نعمتهای خشنودی حق تعالی است که بالای همه نعمتهای اوست ویستبشرون و مسرور می شوند
بالذین لم یلحقوا بهم بآنکه هنوز نرسیده اند بایشان من خلفهم از پس ایشان یعنی خوشحال و شادانند به بشارت دادن ملایکه ایشان را بآنکه برادران دینی ایشان بدرجه
شهادت رسند و با ایشان واصل شوند و در کرامت با ایشان شریک گردند و یا فرح ایشان بآنست که میدانند که دوستان ایشان در پس ایشان در طاعت ثابت قدم اند
و برکت عبادت و مجاهده نفس با ایشان رسند و مسرور گردند بمژده دادن ملایکه ایشان را الا خوف علیهم که هیچ ترس نیست بر ایشان بر فوت این نعمت عظیم
ولا هم یحزنون و نباشد که اندوهناک گردند بر مفارقت از آن نعمت چه نعمت آخرت هرگز زوال نپذیرد و دایم باشد یستبشرون شادی میکنند آن شهیدان
بنعمة من الله برحمتی که رسد از خدا با ایشان بجهت پاداش عمل ایشان وفضل و با فزونی بر آن نعمت زیاده بر قدر استحقاق ایشان وان الله و بآنکه خدای
لا یضیع اجر المؤمنین ضایع نگرداند مزد کار مؤمنان را امیر المؤمنین از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده که چون بنده مؤمن بتهیه
جهاد مشغول شود حق تعالی برای آزادی او از آتش دوزخ برای او بنویسد و هفتاد هزار فرشته بالهای خود را بر او بگسترانند و او را به بهشت بشارت دهند چون
آواز ایشان بگوش او رسد هر ضربتی که بر او واقع شود او را خوشتر آید از آشامیدن آب سرد در هوای گرم چون از پشت اسب بگردد بجهت ضربتی که بر او آید هنوز
بر زمین نرسیده باشد که حور العین از بهشت بیایند سر او را بر دامن خود گیرند و او را بنعمتهای بهشت مژده دهند و او را هفتاد غرفه بدهند از غرفهای فردوس که از غرفه تا غرفه
چندان باشد که در میان صنعا و شام و نور آن غرفه بر وجهی درخشنده باشد که میان مشرق و مغرب از آن پر شود و بر هر غرفه هفتاد در باشد از طلا و بر هر دری پرده از طلا
آویخته و در هر غرفه هفتاد خیمه و در هر خیمه هفتاد تخت از طلا پایهای آن از زبرجد موصل بمروارید و بر هر تختی هفتاد بستر و هر بستری چهل گز و بر هر یک از آن بسترها حوری از
حور العین نشسته که زوجه او باشد با غنج و دلال و ناز و کرشمه و مطبوع و محبوب نفس هر یکی هفتاد هزار کنیز باشد و هزار غلام با رویهای چون ماه و تاجهای از زر و لولو
بر سر و بر گردن نهاده یلها فرو گذاشته و بر دوش افکنده و کوزها و ابریقهای شراب در دست گرفته بخدای که جان محمد در قبضه قدرت اوست که شهیدان را در روز
قیامت بکوکبه و عظمتی هر چه تمامتر بعرصات در آورند بر وجهی که اگر پیغمبران در راه با ایشان رسند همه برای ایشان پیاده شوند پس بیایند و بر سر پای خود قرار
گیرند و هر یک از ایشان هفتاد هزار کس از اهل بیت و همسایهای خود شفاعت کنند پس آن شهیدان با نوح و ابراهیم بر مایده خلد نشینند و مرویست که ابوسفیان با لشکری
آراسته بازگشته و قصد کشتن شما دارد و اصحاب آنکه مجروح بودند اصلا پریشان نشدند و در خلوص نیت و تصدیق افزوده و گفتند که حسبنا الله و نعم الوکیل و حضرت
آنها را بر جهاد مشرکان ترغیب داد و ایشان سمعا و طاعة اجابت کردند و چون معلوم شد که بنی عبد القیس دروغ گفتند و خاطر حضرت رسالت و اصحاب از دغدغه مراجعت
مطمئن شد متوجه مدینه شدند و حق تعالی این آیت را در باب جرح و قرح نازل ساخت که الذین یعنی مؤمنان ... که در جهاد آنانند که استجابوا لله و
الرسول اجابت کردند مر فرمان خدای و رسول من بعد ما اصابهم القرح از پس آنکه ایشان را رسیده بود جراحتهای بسیار للذین احسنوا منهم
مر آنکسانی را که نیکو کردند از ایشان بوفای عهد و فرمان برداری واتقوا و پرهیز کردند از غضب خدای در مخالفت امر پیغمبر صلی الله علیه و آله اجر عظیم مزد بزرگ که
بهشت پر نعمت و نیز در صفت آنها می فرماید که الذین یعنی اهل ایمان حقیقی آنانند از اصحاب حضرت که از جهت ترسانیدن ایشان قال لهم الناس
گفتند مر ایشان را مردمان ان الناس قد جمعوا بدرستی که ابوسفیان و اصحاب او جمع شده اند و اتفاق کرده لشکر برای کشتن شما فاخشوهم پس بترسید
از ایشان که شما را با ایشان طاقت حرب نیست چه شما اندکید و اکثر مجروح و ایشان بسیار و با قوت و صحت بن فزادهم ایمانا پس زیاده کرد این سخن مؤمنان را

ایمانا تصدیق تقیني در کار خود بجهت بعث ایشان در ثبوت نبوت حضرت رسالت پناه و وعدهٔ مثوبت حضرت عزت وقالوا حسبنا الله وگفتند ما ایدا
دریاری دادن وکفایت کردن ونعم الوکیل ونیکو کار کذاریست حضرت پروردکار ونزد بعضي مفسرین این آیت وانچه بعد ازوست در غزای بدر صغری
فرود آمد وبیان غزوه بران نهج بود که روز احد ابوسفیان مقرر کرد با مسلمانان که وعده کاه عرب ما در سال دیکر موضع بدر است وپیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمود که
در جواب او بکویید که چنین باشد وچون سال دیکر وعدهٔ جنک نزدیک شد ابوسفیان پشیمان شد ونعیم بن مسعود اشجعی را مقرر کرد که بمدینه رود ولشکر اسلام را از قریش ترساند
وچنان سازد که ایشان از جهت خوف بدر نیایند نعیم بیامد وهر چند مؤمنان را بترسانید از کثرت لشکر وبسیاری سلاح مشرکان از ایشان جز جواب حسبنا الله ونعم الوکیل
نشنود وحضرت با ایشان وجمعي دیکر که مجموع هزار وپانصد بودند ببدر رفتند وانتظار ابوسفیان ولشکر او کشیدند پس از انجا برکشت وحق تعالی این آیت مذکوره را از
ساخت بهر تقدیر چون اهل ایمان کار خود را با خدای بار کذاشتند حق تعالی مهم ایشان را بر وجه دلخواه ساخت فانقلبوا پس بازکشتند از حد واحد بقول اول یا از موضع
بدر بقول ثاني بنعمة با عافیت تمام وثواب مالا کلام من الله از جانب خدای وفضل وزیادتي تقرب نزد خدا ورسول لم یمسسهم سوء نرسید ایشان را
مکروهي از قتل وجراحت وکید عدو بلکه بسلامت وکرامت باز آمدند واتبعوا رضوان الله وپیروی کردند خوشنودي خدا را که بسبب رستکاری دنیا وعقبی است
والله ذو فضل عظیم خدای خداوند فضل بزرکست بدفع مشرکان از مؤمنان وتوفیق اهل ایمان در ثبات بر ایمان ومبادرت بر جهاد دشمنان واظهار جرات برا
از صادق صلوات الله علیه مرویست که فرمود عجب دارم از انکه از چهار چیز ترسد چرا پناه بچهار چیز نبرد یکی انکه چون از دشمن غلبه ترسد چرا نکوید حسبنا الله ونعم الوکیل وحال
انکه می شنود که حق تعالی در عقب آن می فرماید که فانقلبوا بنعمة من الله وفضل دویم چون از کید دشمن نترسد چرا پناه نبرد بکلمه افوض امری الی الله وحال انکه در عقب
آن کفته که فوقیه الله سیئات ما مکروا سیم چون او را غمي رسد چرا نکوید که لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین وحال انکه میداند که بعد از ان می فرماید که
فاستجبنا له ونجیناه من الغم چهارم انکه چون زیادتی مال طلبد چرا نکوید ما شاء الله لا قوة الا بالله وحال انکه می شنود که حق تعالی در عقب آن فرموده که فعسی ان
خیر العبد از ان بیان مي نماید که تخویف بني القیس یا نعیم از کید ابلیس است تا اهل ایمان از ان احتراز نمایند ومیفرماید که انما ذلکم الشیطان جز این نیست که آن
ترسانیدن ومنع جهاد کردن ایشان قول شیطان است یخوف اولیاءه مي ترساند دوستان خود را که منافقانند تا از لشکر پیغمبر روکردان شوند وآن
صورت سبب نکست کار مؤمنان کردد فلا تخافوهم پس مي ترسید ای مؤمنان از ان مردمان که ابوسفیان واصحاب اویند وخافون وبترسید از من وار مخالفت
امر من ان کنتم مؤمنین اکر هستید تصدیق کنندکان مر وعد ووعید مارا چه ایمان مقتضی اختیار خوف خداست بر خوف مردمان ولا یحزنک الذین وبایـ
که اندوهناک نکردانند ترا انانکه یسارعون في الکفر مي شتابند دریاری اهل کفر یا بسرعت در کفر ... بي انکه تامل کنند در بطلان آن انهم لن یضروا الله شیئا
بدرستی که ایشان هرکز زیان نرسانند دوستان خدا را بجهت مسارعت در کفر بلکه ضرر آن راجع بنفس خود شان باشد چه بسبب آن بغضب الهی کرفتار می شوند
ومستحق عذاب دایمی میکردند یرید الله میخواهد خدای الا یجعل لهم انکه نکرداند برای سرعت کنندکان در کفر حظا في الاخرة بهره در ثواب آن جهان و
لهم عذاب عظیم ومر ایشان راست عذاب بزرک که آتش دوزخ است ان الذین اشتروا الکفر بدرستی که انانکه خریدند کفر را یعني بدل کردند آنرا بالایمان
بکرویدن بخدا به این معنی که کفر را بر ایمان اختیار کردند لن یضروا الله شیئا هرکز زیان نکنند خدای را چیزی بسبب اختیار کفر بلکه آن ضرر بایشان راجع کردد ولهم
عذاب الیم ومر ایشان راست عذاب دردناک ولا یحسبن الذین کفروا باید که نپندارند آن کسانی که کافر شدند از یهود ونصاری ومشرکان ومنافقان
انما نملي لهم خیر لانفسهم که بدرستی که مهلت میدهیم ایشان را در زندکانی دنیا بهتر است مر نفسهای ایشان را انما نملي لهم بدرستی که ما مهلت میدهیم ایشان را در

زندکانی دنیا لیزدادوا اثما تا انکه عاقبت ایشان باین بکشد که زیاده میکنند کناه را ودر دین خود ثبات مي ورزند ولهم عذاب مهین ومر ایشان راست عذاب خوار
کننده ورسوا سازنده منقولست که حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم فرمود که همچنانکه ذریت آدم را بر آدم عرض کردند امت مرا بصورت وخلقت بمن نمودند ومرا آکاه کردانیدند
که کدام یک از ایشان قبول اسلام کنند وکدام در بادیهٔ ضلالت سرکردان مانند منافقان بایکدیکر کفتند که عجبست از محمد که دعوي میکند که من انچه در عدم است وهنوز موجود نکشته میدانم
که کدام یک از ایشان مؤمن باشند وکدام منافق واز حالات دل ما غافل وبیخبرست اکر راست میکوید باید که بکوید که کدام از ما مخلص است وکدام منافق چون این سخن بسمع اشرف
... بمنبر برآمد وخطبه بلیغ بخواند وبعد از حمد وثنای الهی فرمود که چیست مردمان را که مقام ومرتبه رای مرا نشناسند ودر علم من طعن میزنند اکر از من بپرسند انچه از امروز
تا ... واقع خواهد شد ایشان را خبر دهم بر وجهی که وقوع خواهد یافت عبد الله بن حذافه سهمي برخواست وکفت یا رسول الله کیست که این سخن آبا می کند وقبول میکند فرمود
... آمد حق تعالی این آیت فرستاد که ما کان الله هرکز نباشد خدای لیذر المؤمنین تا بکذارد مؤمنان را علی ما انتم علیه بر انچه شما
... منافقان بران چیزند از طعن بر ایشان در نهان واستهزا با ایشان در آشکارا بلکه حرف حکم الهی بر محک امتحان زند حتی یمیز الخبیث تا وقتی که جدا کند پلید را که
... نفاق است من الطیب از پاک یعنی از مؤمن مخلص واین تمیز ایشان باظهار خبث تا مخالفان تخلف نموده با اعدای دین حرب نکنند چنانکه در روز احد از جمله
منافق است یعنی امیر المؤمنین علي علیه السلام که از ان خبر داد چنانکه بنقل صحیح از پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم مرویست که فرمود ای علي ترا دوست ندارد مکر مؤمن پرهیزکار وترا دشمن
ندارد مکر منافق تیره روزکار وما کان الله لیطلعکم ونه چنان است که خدا مطلع کرداند شما را ای مردمان علی الغیب بر سر پوشیده که کدام ایمان آورد
وکدام کافر ماند ولکن الله یجتبي ولیکن خدای برکزیند برای اطلاع دادن بران من رسله من یشاء از فرستادکان خویش هر کرا خواهد پس وحي کند که ایشان را
به بعضی غیبها مطلع سازد فآمنوا بالله پس ای مردمان ایمان آرید بخدا باخلاص تمام وباعتقاد خالص ورسله وبکروید برسولان او که برکزیدکان اویند
وانچه خبر میدهند بطریق وحي است از خدای تعالی وان تؤمنوا واکر ایمان آرید بر این وجه که مذکور شد وتتقوا وبه پرهیزید از نافرمانی ویا از شرک ونفاق فلکم
اجر عظیم پس مر شما را باشد مزد بزرک که در غایت مرتبه باشد وایکه ائمه هدی از مغیبات خبر میدادند وجمیع شیعیان خود را امیدوار میساختند وعالم بودند باینکه تا روز قیامت
شیعیان ایشان کدام باشند وبرنامهای ایشان ونام پدران ایشان اطلاع داشتند بواسطهٔ خبر دادن پیغمبر بود با ایشان چه ایشان مخزن علم نبوی بودند وبواسطه کتابی
که متضمن جمیع حوادث ووقایع بود تا روز قیامت بطریق میراث از پیغمبر بفاطمه علیها السلام رسیده بود وازو چه با ایشان صلوات الله علیهم اجمعین منتقل شده چنانچه
باسانید صحیحه ثابت شده وبدانکه منافقان همچنانکه از جهاد امتناع میکردند وعذر بیموقع میکفتند در نفاق حقوق مالیه مانند زکوة وخمس وغیر آن نیز اطاعت نمیکردند از حکمت
حق تعالی در عقب این فرمود که ولا یحسبن الذین باید که نپندارند آنانکه بجهت دنیا ره وزر دا الذین یبخلون بخیلی میکنند بما آتاهم الله بدانچه حق تعالی ایشان را
است یعنی اموال دنیوی من فضله از فضل وکرم خود دادی هو خیرا لهم که آن بخل بهتر باشد مر ایشان را بل نه چنان است که می پندارند بلکه هو شر
لهم آن بخل بدتر است مر ایشان را هم در دنیا بی برکتی در مال وهم در آخرت باستحقاق عذاب دایمی سیطوقون زود باشد که در کردن ایشان طوق کنند
ما بخلوا به انچه بخل کردند بآن از مالهای زکوات وسایر حقوق واجبه وآنرا اخراج نکردند واین رسوائی ایشان را واقع شود یوم القیامة در روز رستخیز چنانکه
در حدیث آمده که هر که را حق تعالی مالی عطا فرموده واکس بجهت بخل زکوات آنرا ندهد در روز قیامت آن مال را بصورت ماری کردانند که از بسیاری زهر او
موی بر سر او نمانده باشد ونقطه سیاه بر بالای چشمهای وی بود وچنین ماری را که پلیدترین وزشت ترین مارهاست بر کردن او طوق کردانند واین مار هر دو کنارهٔ
روي وسن او را کیرد وبزبان بسرزنش او کشوده کوید من آن مال توام که در دنیا بآن فخر میکردی وتکبر می نمودی بر درویشان وآن کنج توام که بآن برادران خود

نا بدي بمغافرت ميكردي و درين معني گفته اند بيت گنج را از دل برون كن مار را بفكن ز خشم ٭ مال تو مار است در معني و گنجت اژدهاست ٭ و از امام محمد باقر صلوات الله
عليه و آله و ابن مسعود و ابن عباس نقل است كه آن مال را كه بدان بخيلي كرده باشند بصورت طوق آتشين در گردن ايشان طوق زنند وَلِلَّهِ مِيرَاثُ السَّمَوَاتِ وَالأَرْضِ
و مر خدا راست ميراث آسمانها و زمينها يعني حق تعالى ميراث گير دارايي ايشان آنچه بدان بخل ميكنند و در راه او صرف نميكنند باين وجه كه همه ايشان را هلاك كند و جميع ملك آسمان
و ملك زمين بي دعوي مدعيان او را مسلم ماند پس چرا قبل از آن كه دست تصرف شما از آن كوتاه مي شود حقوق واجبي آن را نفقه نميكنيد تا موجب حسرت و عقوبت شما نشود
وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ و خداي بآنچه ميكنيد از انفاق و امساك خَبِيرٌ داناست پس همه شما را بر وفق عطا دادن و امساك كردن جزا و سزا دهد پس عاقل بايد كه مسامحه
در انفاق و بآن بخل نورزد و حريص نشود بر امساك آن چه آن موجب وزر و وبال او است فراغت حال ديگران و از حضرت رسالت پناه صلى الله عليه و آله و سلم مرويست كه سخت
ترين حسرتي در روز قيامت آنست كه كسي را مالي باشد و اخراج حقوق آن نكند و بميرد و آن مال منتقل بوارث او شود و آن وارث اخراج حقوق آن كند … تا بسبب آن مال كسي را در
ميزان عمل آن نهند و او را امر كنند بدوزخ بسبب مال او و وارث او را امر كنند بهشت بسبب مال غير او و نيز فرموده كه مردي كه او را زكاة بهشتاد پيغمبر باشد و او را نيم حبه از مال غير
در ذمه باشد ببهشت نرود مرويست كه چون آيت مَن ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا نازل شد بعضي از يهودان گفتند كه خداي درويشست كه از ما قرض ميطلبد و ما توانگريم حق تعالى
آيت فرستاد كه لَقَدْ سَمِعَ اللَّهُ بدرستي كه شنيد خداي يعني علم او تعلق … قَوْلَ الَّذِينَ قَالُوا سخن آنها كه گفتند إِنَّ اللَّهَ فَقِيرٌ بدرستي كه خداي درويشست
وَنَحْنُ أَغْنِيَاءُ و ما توانگرانيم سَنَكْتُبُ زود باشد كه بنويسيم يعني ملائكه را بفرماييم تا بنويسند در نامهاي عمل ايشان مَا قَالُوا آنچه گفتند فقر را بخدا و غنا را بخود اسناد كردند
تا ايشان را بران جزا دهيم وَقَتْلَهُمُ الأَنْبِيَاءَ و ديگر بنويسيم كشتن ايشان پيغمبران را بِغَيْرِ حَقٍّ بناحق يعني اباي يهود با آنكه ميدانستند كه كشتن انبيا غير حق
آنها را مي كشتند ما از ابر صحيفه عمل ايشان ثبت كنيم وَنَقُولُ و گوييم ايشان را نزد مرگ يا در وقت برخواستن ايشان از قبور ذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ بچشيد عذاب
آتش سوزنده ذَلِكَ آن عذاب مذكور بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيكُمْ بسبب چيزيست كه از پيش فرستاده دستهاي شما يعني آنچه بآن مرتكب شده اند از كشتن انبيا و گفتن
ايشان كه ان الله فقير و نحن اغنياء و غير آن از معاصي وَأَنَّ اللَّهَ و ديگر عقوبت ايشان سبب آنست كه خداي لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ نيست ستمكار بر بندگان
خود يعني چون كه ايشان مستحق عذاب اند ازين جهت ايشان را عقوبت ميكنيم نه آنكه عقوبت ايشان بدون استحقاق ايشان بوده باشد مرويست كه كعب بن اشرف
و مالك بن حنيف و فنحاص بن عازورا كه رؤساي يهود بودند گفتند كه اي محمد تو دعوي ميكني كه مرا خداي به پيغمبري فرستاده و كتابي بمن داده خداي با ما عهد كرده است
كه ايمان نياريم بهيچكس كه دعوي نبوت كند تا آنكه قرباني كند و آتش بيايد و آن را بخورد اگر تو درين دعوي صادقي قرباني كن كه آتش از آسمان نازل شده آن را بخورد
تا ما بتو ايمان آريم حق تعالى فرمود كه الَّذِينَ قَالُوا يعني شنيد حق تعالى گفتار آنها كه گفتند إِنَّ اللَّهَ عَهِدَ إِلَيْنَا بدرستي كه خداي عهد كرده با ما يعني در توريت ما را
امر كرده أَلَّا نُؤْمِنَ لِرَسُولٍ آنكه ما ايمان نياريم و تصديق نكنيم مر فرستاده او را حَتَّى يَأْتِيَنَا بِقُرْبَانٍ تا وقتي كه بيارد بما قرباني را تَأْكُلُهُ النَّارُ يعني
بسوزاند آن را آتش و اين كلام ايشان محض افترا بود حق تعالى الزام ايشان كرده فرمود كه قُلْ بگو اي محمد قَدْ جَاءَكُمْ بتحقيق كه آمدند بشما رُسُلٌ مِنْ قَبْلِي فرستادگان
خداي پيش از ظهور من بِالْبَيِّنَاتِ بمعجزهاي روشن و ظاهر مانند زكريا و يحيى و عيسى وَبِالَّذِي قُلْتُمْ و بآنچه گفتيد آمده بودند بدين نيز كه شما گفتيد يعني بقرباني بر وجهي كه
مدعاي شماست فَلِمَ قَتَلْتُمُوهُمْ پس چرا كشتيد ايشان را إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ اگر هستيد راست گويان در آنكه ميگوييد خلاصه معني اينست كه اي محمد اگر امتناع
ايشان از ايمان تو بجهت آنست كه از تو اين نوع معجزه را كه … طلب ميكنند و دعوي ميكنند كه در توريت نيز مانعي پس چرا پدران ايشان ايمان نياوردند بآن كسي كه
اين معجزه را با معجزات ديگر بايشان نمود و ايشان او را بكشتند و اولاد ايشان كه معاصر عهد تواند بان راضي اند و از وي عناد از تو معجزه مي طلبند و اگر معاندت آنها

از تو مينه

از تو مينه بتو نگروند فَإِنْ كَذَّبُوكَ پس اگر تكذيب كردند ترا ملول و محزون مباش فَقَدْ كُذِّبَ پس بدرستي كه تكذيب كرده شدند رُسُلٌ مِنْ قَبْلِكَ فرستا
دگاني كه پيش از تو بودند آنانكه جَاءُوا بِالْبَيِّنَاتِ آورده بودند معجزهاي روشن وَالزُّبُرِ و موعظها كه باز دارنده و منع كننده ايشان بود از كفر و معصيت وَالْكِتَابِ
الْمُنِيرِ و كتاب … روشن كننده حلال و حرام يعني توريت و انجيل و چون عناد ايشان بآن رسيده پس بلكه تكذيب ايشان از وي بخاطر عاطر خود مرسان
چه با آنكه انبيا پيغمبران بودند صادق القول ميدانستند ايشان را كشتند پس هر چند معجزات روشن بايشان مينمائي ايشان تصديق نميكنند و بر تكذيب و عناد و لجاج مي
افزايند همانا كه پيغمبران سابق كه اين نوع معجزها بايشان نمودند ايشان در صدد قتل ايشان در آمدند و از ين جهت ما ترا رخصت نداديم كه اين نوع معجزها را انمائي پس
ايشان را بجا واگذار كه ما خود انتقام كشنده ايشان خواهيم بود بعد از موت چه كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ هر نفسي چشنده چاشني مرگست پس زود باشد اي اهل تكذيب
… تصديق كه همه شما اين شربت بچشيد وَإِنَّمَا تُوَفَّوْنَ أُجُورَكُمْ جز اين نيست كه تمام داده شويد مزدهاي اعمال خود را از خير و شر يَوْمَ الْقِيَامَةِ
در روز برخواستن از قبور چه دنيا دار عمل است و آخرت دار جزا فَمَنْ زُحْزِحَ عَنِ النَّارِ پس هر كه دور كرده شود از آتش دوزخ وَأُدْخِلَ الْجَنَّةَ
و در آورده شود به بهشت فَقَدْ فَازَ پس بتحقيق كه رستگاري يافت و بمراد رسيد حضرت رسالت بعد از خواندن اين آيت فرمود كه هر كه از دوزخ دور كرده
و در آورده شود به بهشت بايد كه مرگ او را در حالتي دريابد كه گرونده باشد بوحدانيت خدا و بروز آخرت و محافظت كند حقوق الله و حقوق الناس را وَمَا
الْحَيَاةُ الدُّنْيَا و نيست زندگاني دنيا و لذات إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ مگر برخورداري از چيزهائي كه فريب دهنده است و باز دارنده مردمان از آخرت
مع ذلك بغايت ناپايدار است و بيمقدار و درين دلالت است بر آنكه كه اقل نعمت آخرت بهترست از همه نعيم دنيا و لهذا حضرت رسالت فرموده كه موضع تازيانه
بهشت بهتر است از دنيا و آنچه در وست مرويست كه روزي آن حضرت به بزغاله مرده بگذشت فرمود كه بخدا سوگند كه دنيا نزد خدا ازين خوارتر و بيمقدارتر است
آورده اند كه بعد از هجرت مهاجران بمدينه اهل شرك دست تعدي بمال و ضياع هر كس كه در مكه داشت دراز كرده و ميفروختند و هر كرا از ايشان كه در راه بدست
مي آمد عذاب ميكردند و بعضي را مي كشتند حق تعالى جهة ثبات قدم صبر كردن مؤمنان بر ايذا و آزار مشركان خطاب بايشان كرده فرمود كه لَتُبْلَوُنَّ تجديد
كه شما آزمايش كرده شويد فِي أَمْوَالِكُمْ در مالهاي خود بنقصان و تلف وَفِي أَنْفُسِكُمْ و در نفسها خود بآزار كفار و قتل و غير آن از امراض بدني وَلَتَسْمَعُنَّ
و هر آينه بشنويد مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ از آنانكه كتاب بديشان داده اند مِنْ قَبْلِكُمْ پيش از شما يعني يهود و نصاري كه صاحب توريت و انجيل اند
وَمِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا و از آنانكه شرك آورده اند أَذًى كَثِيرًا رنج بسيار يعني سخناني كه موجب رنجش خاطر باشد هم نسبت به پيغمبر و هم نسبت بشما
وَإِنْ تَصْبِرُوا و اگر صبر كنيد بر آزار اين گروه وَتَتَّقُوا و پرهيزيد و باز ايستيد از مكافات ايشان و آنرا باخداي باز گذاريد كه انتقام كشد فَإِنَّ
ذَلِكَ پس بدرستي كه اين صبر و پرهيزكاري مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ هر آينه از استواري و محكمي كارهاي دين است از حقايق آيات و نشانها ثبات قدم بران پس
بران عازم و جازم باشيد او ثبات قدم ورزيد بعد از آن در نقض عهد اهل كتاب و عدم عزم ايشان بر اوامر الهي بيفزايد وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ و ياد كن اي محمد وقتي
را كه فرا گرفت خداي در ان مِيثَاقَ الَّذِينَ عهد و پيمان آنانكه أُوتُوا الْكِتَابَ داده شده اند توريت و انجيل يعني علماي اهل بني اسرائيل و مضمون
عهد ايشان است لَتُبَيِّنُنَّهُ لِلنَّاسِ هر آينه بايد كه ايشان بيان كنند كتاب را براي مردمان يعني وصف محمد را كه دران نوشته شده است براي مردمان
روشن كنند وَلَا تَكْتُمُونَهُ و نپوشند آن وصف را و حرفي ديگر و كلمه بتمامي خوانند يعني حق تعالى بديشان گفت كه بيان كنيد صفت پيغمبر را و آنرا مپوشيد
فَنَبَذُوهُ پس بينداختند كتاب را يعني پيمان و عهد را وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ از پس پشت خود يعني اهمال رعايت ميثاق كردند و بآن التفات ننمودند و عمل بآن

نکردند ولبئس ما اشتروا به وخریدند بآن ثمنا قلیلا بهای اندک یعنی بدل کردند آنرا بکرشی حطام دنیا مراد آنست که هر سال از عوام تحفه وهدیه میسر شده
وبجهت آن می ترسیدند که اگر اظهار صفت پیغمبر کنند ایشان به پیغمبر ایمان آورند وازان تحفه ووظیفه که از ایشان میگرفتند محروم مانند پس بجهت طمع مال دنیای
فانی با اظهار صفت آن حضرت بدل کردند وآنرا براین اختیار کردند فبئس ما یشترون پس بد چیزیست که می خرند یعنی بدل میکنند نعیم ... که طعام ...
وبجهت آن مستحق عذاب الیم رایی میکردند آیت بر وجوب اظهار حق وتحریم کتمان آن ثعلبی در تفسیر خود باسناد از نجم وخرازه روایت کرده که او گفت از علی
بن ابی طالب صلوات الله شنیدم که فرمود که حق تعالی فرا گرفت بر اهل جهل که تعلیم گیرند تا آنکه فرا گرفت بر اهل علم که تعلیم دهند پس بر عالم واجبست که احکام الهی را
رسانند و بر جاهلان لازم است که آنرا بیاموزند تا بعذاب وعقاب آخرت گرفتار نشوند وبعد ازان خصلتی دیگر از خصلتهای بد اهل کتاب بیان می فرماید که لا
تحسبن الذین یفرحون بما اتوا ویحبون ان یحمدوا ومی پندارند که ستوده شوند بما لم یفعلوا بانچه نکردند یعنی وفا بمیثاق نکردند و صفت
حضرت را بر آن وجه که در توریت بیان نکردند بلکه آنرا با اهل اسلام گفتند وبا وجود این چشم داشت ستایش وثنا داشتند از مسلمانان که در حق ایشان
که اعلم علمای عصر اند وافضل فضلای اهل کتاب وگویند پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم از علمای اهل کتاب حکمی از احکام توریت پرسید ایشان آنرا مخفی داشت
دیگر سخن آغاز کردند چنان فرا نمودند که براستی خبر داده اند وبا وجود این دروغ داعیه ثنا ومحمدت داشتند ازان حضرت این آیه نازل شد واز ابن عباس
که جمعی از منافقان در عهد رسول گفتندی اگر غزای باشد ما مدد شما بکنیم وبا اعدای دین جهاد کنیم چون وقت غزا رسیدی خلاف کردندی وباز ایستادندی
وچون رسول از جهاد باز گشتی زبان باعتذار گشودندی که فلان چیز مانع آمدن ما شد واگر نه در ملازمت تو جهاد میکردیم وبا وجود این توقع تحسین داشتند
حق تعالی این آیت را در باره ایشان فرستاد وبعد ازان فرمود که فلا تحسبنهم پس گمان مبرای محمد اما انکه فرحناک وشادمان می شوند بانچه کردند از تلبیس
وکتمان حق ومعذرت غیر مسموع بمفازة من العذاب اهل رستگاری از عذاب آخرت در قیامت یا عقوبت دنیا چون قتل وخواری ورسوائی و
لهم عذاب الیم ومر ایشانراست عذاب دردناک در روز رستخیز ولله ومر خدایراست ملک السموات والارض پادشاهی آسمانها وزمینها وما
امور بندگان است وبرو فق کردار ایشان جزا وسزا رساند والله علی کل شیء قدیر وخدای بر همه چیزها از مثوبت نیکوکار وعقوبت بدکردار
وغیر ان از جمیع امور ممکنه توانا است آورده اند که قریش از یهود ونصاری معجزات عیسی وموسی معلوم کرده به پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم گفتند ای محمد ما از معجزات
موسی وعیسی خبر یافته ایم وطلب معجزات تو آمده ایم اگر کوه صفا از زر سازی از علامت یکانگی معبود تو کردانیم حق تعالی این آیت فرستاد که اگر طلب آیات
وحدانیت میکنید ان فی خلق السموات بدرستی که در آفرینش وانچه درو هست از امور عجیبه والارض ...
ودر آفریدن زمین وانچه بروی اوست از انواع اشیاء غریبه واختلاف اللیل والنهار وآمد شد شب وروز باختلاف آنها در نور وظلمت وبا نقصان
وزیادت لآیات هر آینه نشانهاست بر وجود صانع ووحدت او وکمال علم وقدرت او لاولی الالباب مر خداوندان خرد را که در ان تفکر کنند وراه
آن برند وبصفات وکمال او عارف شوند از حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم منقولست که وای بر کسی که این آیت بخواند ودر ان تفکر نکند ثعلبی در تفسیر خود از
محمد بن حنفیه نقل کرده که حضرت رسالت پناه هر شب چون برخواستی سواک فرمودی وبعد ازان نظر در آسمان کردی گفتی ان فی خلق السموات والارض واختلاف
اللیل والنهار لآیات لاولی الالباب الذین آنانکه از روی اخلاص یذکرون الله یاد میکنند خدایرا قیاما در حالتی که ایستاده باشند وقعودا
ودر وقتی که نشسته اند وعلی جنوبهم ودر ان زمان که افتاده اند بر پهلوهای خود یعنی دایم با ذکر حق اند ودر جمیع حالات در یاد او نیند در حدیث آمده که خواهد که

بخرامد در

۸۴

بخرامد در ... بهشت باید که ذکر خدا بسیار کند ویتفکرون واندیشه میکنند بر وجه استدلال فی خلق السموات والارض در آفرینش آسمانها وزمینها تا آن
... ایشان ... صانع قدیم وبجهت آنست که تفکر در صنایع الهی افضل عباداتست چنانکه حضرت رسالت پناه فرمود که هیچ عبادتی همچون تفکر نیست ونیز
... در مصنوعات الهی بهتر است از شصت ساله عبادت مرویست که داود پیغمبر علی نبینا وعلیه السلام از حق تعالی سوال کرد که بار خدایا مکونات
... چه آفریدی جواب آمد که من گنجی پنهان بودم دوست داشتم که شناخته شوم یعنی مرا بشناسند وحضرت رسالت پناه فرموده که چون بنده مومن بر فراش
... آسمان ... بر آسمان وستارگان کند پس گوید که گواهی میدهم ترا که پروردگاری وآفریدگاری هست بار خدایا مرا بیامرز حق تعالی بنظر رحمت در و
... روایت اهل بیت علیهم السلام آمده که این آیت در شان مجتهدین است که درین سه حال بذکر حضرت عزت قیام می نمایند چه در حال
نماز بقرائت وقنوت مشغول اند وبعد از فراغ نماز می نشینند در تعقیب آن وبعد از تعقیب بر پهلوی راست تکیه میکنند ودست را بر زیر سر می نهند واز روی تعجب تفکر میکنند
... که حق تعالی چگونه این هفت گنبد معلق بی ستون بر هوا بر افراشته وبزینت تمام آنرا بستارگان آراسته وهفت زمین را در زیر یکدیگر نهاده و
بانواع حیوانات آبادان کرده وباصناف نباتات پیراسته بچشمهای آب روان زنده داشته وبجهت این اندیشه تیقن که این افعال محکم پر فایده
بی صانعی که در دو عالم قدیم وازلی وواحد باشد در الوهیت وجود نگیرد وبواسطه این از غایت شوق ونشاط او را در خاطر خود می آرند وبر وجه تضرع ونیاز با و خطاب
میکنند که ربنا ای پروردگار ما ما خلقت هذا نیافریدی این مخلوق را که آسمان وزمین باطلا آفریدنی باطل وعبث بلکه آفریدن آن محض حکمت ومصلحت که
از جمله آن وجود انسانی است وسبب معاش ایشان ودلیل معرفت تو تا بجهت آن برسند بحیوات ابدی وسعادت سرمدی بعد ازان تنزیه آن میسمایند
از هر چه لایق ذات وصفات او نیست میگویند سبحانک پاکی وپاکیزگی تراست از آنکه هیچ چیزی را باطل بیافریدی وبیافرینی فقنا پس نگهدار ما را عذاب
النار از عذاب آتش دوزخ بجهت تقصیر ما در طاعت تو در آیه دلالتست بر آنکه کفر وضلال وقبایح اعمال آفریده خدا نیست زیرا که این همه باطل است که خلاف
بر سبیل رستگاری میگویند که ربنا ای پروردگار ما انک بدرستی که تو از روی عدل من تدخل النار هر کرا در آوردی بدوزخ فقد اخزیته پس بدرستی
که خوار ورسوا کردانیدی او را بعقوبت وما للظالمین ونیست مر ستمکاران را از مشرک ویهود ونصاری وامثال ایشان از عاصیان من انصار
که عذاب را از ایشان دفع کند بدانکه از نفی نصرت ونفی شفاعت عاصیان اهل اسلام لازم نمی آید زیرا که نصرت بمعنی دفع عذابست بقهر وغلبه ویا آنکه مراد
بظالمان اهل کفر باشند نه عاصیان اهل ایمان باجماع امت حضرت شفاعت رسالت برای کبایر اهل امت ثابت شده واحادیث متواتره درین باب واقع شده
واز جمله فرموده که ذخیره کردم شفاعت خود را برای کبایر اهل امت خود بخاری در صحیح خود از انس بن مالک روایت کرده که حضرت رسالت فرمود که بعضی از امت
من باشند که بعد از مدت طویل که در دوزخ باشند شفاعت من بایشان رسیده از دوزخ بیرون آیند وبهشت روند اهل بهشت ایشانرا جهنمی نام نهند یعنی کسانی
که منسوبند بجهنم ومعذب شده بعذاب ابد وابو سعید خدری از ان حضرت روایت کرده که بشفاعت من جمعی از دوزخ بیرون آیند که از غایت سوختن چون
انگشت سیاه شده باشند پس ایشانرا در نهری که آنرا نهر الحیوة خوانند در آورند وشست وشوی دهند اثر سوختن از ایشان زایل شود وبعد ازان در بهشت
در آیند ودر رساله اعتقادیه ابن بابویه رحمة الله مذکور است که هیچکس در دوزخ نماند مخلد مگر اهل کفر وشرک اما عاصیان اهل توحید بوسیله شفاعت بیرون آیند
... از حکایت اهل کفر وایمان خبر میدهد که ربنا یعنی مومنان که تفکر میکنند در خلق آسمان وزمین میگویند که ای پروردگار ما اننا سمعنا منادیا بدرستی که
ما شنیدیم ندا کننده را که آشکارا ینادی میخواند مردمانرا للایمان برای گرویدن بوحدانیت تو وپیروی رسول تو در امر ونهی واین ندا کننده محمد است صلی الله

که اینها را امر کرده باشد که آن آمِنُوا بِرَبِّكُمْ یا بیکه بگروید به پروردگار خود فَآمَنَّا پس ایمان آوردیم رَبَّنَا ای پروردگار ما فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا پس بیامرز
گناهان ما را که بدان ثابت نشده باشیم و در قیامت ما را بآن رسوا مساز و عقوبت مفرما وَكَفِّرْ عَنَّا و محو کن از ما سَيِّئَاتِنَا بدیهای ما که بدان
باشیم و گویند مراد بذنوب کبایرست و سیئات صغایر یا اول گناهان گذشته و دوم گناهان آینده وَتَوَفَّنَا مَعَ الْأَبْرَارِ و بمیران ما را با نیکوکاران
یعنی ما را در زمرهٔ ایشان در آر و با ایشان محشور گردان رَبَّنَا ای پروردگار ما و بصلاح آرنده کار ما وَآتِنَا و بده ما را مَا وَعَدْتَنَا آنچه وعده کرده ما را عَلَى
بتصدیق و پیغمبران خود و گرویدن بدیشان که آن نعیم جاودانی است یا بدانچه وعده داده ما را بر زبان پیغمبران وَلَا تُخْزِنَا و رسوا مکن ما را
ما را در روز رستخیز یعنی نگهدار ما را از چیزی که صادر شود از ما که بآن سزاوار فضیحت و رسوائی شویم و یا بجهت صدور تقصیرات از ما ما را
بدرستی که تو لَا تُخْلِفُ الْمِيعَادَ خلاف نکنی وعده خود را که آن ثواب دادن است مؤمنان را و اجابت کردن تو دعای ایشان را چون خلف وعده
تعالی جایز نیست پس غرض مؤمنان ازین گفتار اظهار عبودیت و تضرع و زاری است در درگاه حضرت باری تعالی و انقطاع از ما سوای حضرت مولی
و در تعالی رب الحکم از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم روایتست که هر کرا خدا وعده ثواب دهد البته بآن وفا کند و هر کرا وعده عقاب
اگر خواهد کند و اگر خواهد نکند و بصحت رسیده که آن حضرت فرمود که هر که شب این پنج آیت بخواند همچنان باشد که همه آن شب عبادت کرده در آثار آمده که صادق
علیه السلام فرمود که هر کرا مهمی سخت پیش آید و پنج بار بگوید ربنا حق تعالی مهم او را بر آرد و حاجتش روا گرداند از و پرسیدند که یابن رسول الله
فرمود که حق تعالی برکت این پنج کلمه دعای مؤمنان را اجابت کرده و فرمود که فَاسْتَجَابَ لَهُمْ پس اجابت کرد دعای ایشان را رَبُّهُمْ پروردگار ایشان و مقصود
خود ایشان رسانید ام سلمه رضی الله عنها روایت کرده که از پیغمبر خدای پرسیدم که یا رسول الله ما در قرآن ذکر مردان می شنویم بجهت هجرت و جهاد
عظیم خواهند رسید و از ذکر زنان نکرده حق تعالی آیت فرستاد و فرمود که من اجابت دعای مؤمنان بکنم أَنِّي باین وجه که من لَا أُضِيعُ ضایع نگردانم عَمَلَ عَامِلٍ
مِنْكُمْ عمل هیچ عمل کننده را از شما مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَى از مرد و زن بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ برخی از شما از برخی دیگرید زیرا که زنان از مردان اند و مردان از زنان و یا بجهت
اختلاط و اتصال ایشان بیکدیگر پس همه در مثوبت عمل شریکند فَالَّذِينَ هَاجَرُوا پس آنانکه هجرت کردند از بلاد شرک و از منازل و اوطان خود بیرون آمدند بجهت تعصب دین
وَأُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ و بیرون کرده شدند از سرایهای خود باضطرار در اداء حضرت رسالت و آنانکه مشرکان ایشان را از مکه بیرون کردند وَأُوذُوا فِي سَبِيلِي
و رنجانیده شدند در راه طاعت من بسبب ایمان آوردن مانند بلال که او را بزدن و دشنام دادن آزار می رسانیدند و صهیب که بغارت اموال او و برا رنجانیدند
وَقَاتَلُوا و کارزار کردند با کفار بجد و ثبات تمام چون امیر المؤمنین صلوات الله علیه و اتباع او وَقُتِلُوا و کشته شدند در جهاد مانند حمزه و سایر شهدا لَأُكَفِّرَنَّ عَنْهُمْ
هر آینه در گذارم از ایشان سَيِّئَاتِهِمْ بدیهای ایشان را اگر کرده باشند وَلَأُدْخِلَنَّهُمْ و هر آینه در آرم ایشان را جَنَّاتٍ تَجْرِي به بوستانهائی که میرود مِنْ تَحْتِهَا
الْأَنْهَارُ از زیر درختان یا از زیر منازل آن جویها و پاداش داده شوند ثَوَابًا پاداش دادنی مِنْ عِنْدِ اللَّهِ از نزد خدای وَاللَّهُ عِنْدَهُ و خدا نزدیک اوست
حُسْنُ الثَّوَابِ نیکوئی پاداش یعنی اوست بهترین ثواب دهندگان نه غیر او از حضرت رسالت مرویست که روز قیامت حق تعالی رضوان را امر کند تا بهشت را بیارا
مانند عروس بعد از آن فرماید که کجایند آنانکه در راه من جهاد کردند و رنجانیده شدند و از وطن خودشان بیرون کردند و شهید شدند ایشان را حاضر کنید مانند عروس که
بر داماد جلوه دهند بهشت بر ایشان بجلوه در آورند و ایشان را بتعظیم تمام بر براق بهشت سوار کرده به بهشت در آورند چون قدم در بهشت نهند فرشتگان گویند
که سلام علیکم بما صبرتم فنعم عقبی الدار آورده اند که مشرکان مکه در عشرت بودند و فقرای مؤمنان بعبرت میکردند و در خاطر ایشان میگذشت که چرا باید که ایشان

در نماز و نعمت باشند و خدا دشمنان در رنج و محنت حق تعالی جهت تسلی ایشان خطاب به پیغمبر فرموده که لَا يَغُرَّنَّكَ باید که فریب ندهد ترا ای فقیر مؤمن باید که غره
تَقَلُّبُ الَّذِينَ كَفَرُوا آمد و شد و آمدن کافران فِي الْبِلَادِ در شهرها بجای تجارت و جمع مال مَتَاعٌ قَلِيلٌ این جمع اموال برخوردار اندکست از حضرت مرویست که نیست
... بسبب آخرت مگر مانند آنکه یکی از شما انگشت خود را در دریا فرو برده آنرا بر کند و خود ملیل سریع الزوال است و با ذلک بقای فانی پذیر شود پس کفار هر چند
... مقرر دنیا که معاند ... ثُمَّ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ پس آنگاه جای باز گشت ایشان جهنم باشد وَبِئْسَ الْمِهَادُ و بد آرامگاهیست دوزخ که از برای
ایشان ... لَكِنِ الَّذِينَ اتَّقَوْا لیکن آنهاکه بترسیدند رَبَّهُمْ از عقاب پروردگار و بمتاع دنیا فریفته نشدند لَهُمْ جَنَّاتٌ مر ایشان راست بوستانهائی که
... الْأَنْهَارُ میرود از زیر منازل یا درختان آن جویهای شیر و انگبین خَالِدِينَ فِيهَا در حالتی که جاوید باشند در آن بوستانها و آن جنات بنعمت
ایشان ... نُزُلًا در حالتی که پیشکش ایشانست مِنْ عِنْدِ اللَّهِ از نزدیک خدای وَمَا عِنْدَ اللَّهِ و آنچه نزدیک خداست از نعمتها عظیم و ابد خَيْرٌ لِلْأَبْرَارِ بهترست نیکوکاران
... از تمتع کافی که کفار بران می نازند از انس مرویست که روزی رسول صلی الله علیه و آله و سلم بر حصیری که از لیف خرما بود خفته بود اصحاب در آمدند و دیدند که آن لیف در پهلوی
آنحضرت اثر کرده یکی از اصحاب دید بگریست و با حضرت گفت که کسری و قیصر بر حریر و دیبا نشینند و خسبند و تو برین حصیر فرمود باکی نیست ایشان را دنیاست
ما را آخرت از ابن عباس روایتست که چون نجاشی که پادشاه حبشه بود وفات کرد جبرئیل رسول را از فوت او خبر داد رسول اصحاب را جمع کرد و فرمود که بیایید تا بر برادر خود
... زمین فوت شده نماز گذاریم پس بمقبره بقیع آمده حق تعالی حجاب را از پیش رسول برداشت تا جنازهٔ او را در حبشه بدید و بر او نماز گذارد و منافقان گفتند که محمد نماز
بر کسی میگذارد که از ترسای حبشه است و هرگز او را ندیده آیت آمد که وَإِنَّ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ و بدرستی از اهل کتاب لَمَنْ يُؤْمِنُ کسی است که میگروید یعنی مستمر بود در گرویدن
بِاللَّهِ بوحدانیت خدای وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْكُمْ و آنچه فرو فرستاده شد بسوی شما وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْهِمْ و بآنچه فرو فرستاده شد بایشان که تورات و انجیل است
نزد بعضی نزول این آیت در حق چهل کس است از اهل نجران و سی و دو کس از حبشه و هشت از روم که نصرانی بودند و بعد از آن اسلام آوردند و بهر تقدیر می فرماید که بعضی
از اهل کتاب آنها اند که میگروند بخدا و بقرآن و تورات و انجیل خَاشِعِينَ لِلَّهِ در حالتی که ترسکارانند یا متواضعان مر خدای را لَا يَشْتَرُونَ بدل نمیکنند بِآيَاتِ اللَّهِ
باحکام تورات یا نعت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم ثَمَنًا قَلِيلًا بهای اندک را چنانکه علمای یهود رشوه میگیرند و نعت آنحضرت و یا احکام تورات را می پوشند
و تغییر میدهند أُولَئِكَ آن گروه بهترین کاران متدین لَهُمْ أَجْرُهُمْ مر ایشانراست مزد ایشان عِنْدَ رَبِّهِمْ نزد پروردگار ایشان إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای
سَرِيعُ الْحِسَابِ زود حسابست یعنی بآسانی و زودی حساب مؤمنان خواهد کرد مرویست که حق تعالی مؤمنان را در یک موضع جمع کند و بمقدار چشم زدن همه را حساب کند
و ایشان را به بهشت رساند بعد از آن مطلق اهل ایمان را امر میکند که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه مؤمنان اصْبِرُوا صبر کنید بر طاعت و آنچه بشما میرسد از محنتهای
دنیا وَصَابِرُوا و شکیبائی ورزید بر شداید حرب با اعدای دین و قدم استوار دارید در میدان محاربه وَرَابِطُوا و ساخته و آماده باشید بر مقاتله با اعدای خدا
و یا اسبان و اسلحه مهیا کنید برای حفظ سرحد اسلام تا اذیت کفار را از همه مؤمنان باز دارید از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله مرویست که مرابطه کنید شبانه روزی
در راه خدا همچون کسی باشد که تمام ماه رمضان روزه داشته و در همه شبهای آن بطاعت گذرانیده باشد و حق تعالی میان او و دوزخ هفت خندق پدید آرد
و ... وَاتَّقُوا اللَّهَ و بترسید از خدای و بپرهیزید از معاصی لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ شاید که رستگار شوید یعنی باید که فایز شوید و بدرجه عالیه
رسید سُورَةُ النِّسَاءِ مِائَةٌ وَسَبْعُونَ آيَةً ابی بن کعب از سید عالم صلی الله علیه و آله و سلم نقل کرده که هر که این سوره را تلاوت کند چنان باشد
که صدقه داده بهر وارثی که مستحق میراث شده و او را مثل ثواب آن کسی که آزادی را از اسیری باز خریده و از شرک بری باشد و گناهان او معفور شود و حق تعالی از و راضی

خوشنود باشد و عیاشی باسناد خود از امیرالمؤمنین صلوات الله روایت کند که هر که سورة النساء را در هر جمعه بخواند از فشار قبر ایمن شود به برکت آن.

بسم الله الرحمن الرحیم یا ایها الناس ای جمع مردمان اتقوا ربکم بترسید از
خشم و عذاب پروردگار خود در امتثال اوامر و اجتناب از نواهی او الذی آن خدائی که بمحض قدرت خلقکم آفرید شما را من نفس واحدة از یک تن که
آدم است علیه السلام و خلق منها و آفرید از آن نفس که آدم است زوجها جفت او را که حوا است باین وجه که جبرئیل امر کرد در حالتی که آدم در خواب
بیرون کشید و حوا را از آن استخوان بیافرید تا آدم با او انس گیرد و متوحش نشود و بث و پراکنده کرد و ظاهر گردانید منهما از آدم و حوا بطریق توالد و تناسل
رجالا کثیرا مردان بسیار و نساء و زنان فراوان و اتقوا الله الذی و بترسید در مخالفت از خدای تسائلون شما حاجت می‌طلبید از یکدیگر به او و
سوگند خوردن با وجه هر یک در وقت طلب حاجت یکدیگر میگوئید بحق خدای و سوگند با او که چنین و چنین کنید یعنی همچنانکه باقوال التعظیم او میکنید بطاعت
والارحام و نیز سوگند بدهید یکدیگر را بخویشان مراد آنست که هر یک یکدیگر میگوئید بحق خویشی که چنین و چنین کنید و از عادت عرب بوده که در وقت طلب حاجت از یکدیگر
متمسک میشدند بنام خدا و ذکر خویشان تا بوسیله آن سلسله مهربانی یکدیگر را در حرکت آورده حوایج خود را حاصل کنند و نزد بعضی معنی آیت آنست که بترسید از معصیت خدا
و بپرهیزید از بریدن از خویشان بلکه اطاعت خدا کنید و صله رحم را رعایت نمائید و این قول مرویست از ابی جعفر علیه السلام و بنابرین قول حق تعالی ذکر ارحام را مقارن
اسم خود آورده بجهت مزیت شان صله رحم آویخته است بعرش الهی و میگوید که هر که بمن پیوندد حق تعالی با او پیوسته باد و هر که از من ببرد حق تعالی از او ببرد و در حدیث
وارد شده که حضرت عزت جل شانه فرمود که من رحمانم رحم را آفریده‌ام و اسم او را از اسم خود گرفته‌ام پس هر که با او پیوندد من با او پیوندم و هر که از او ببرد من از او ببرم
و امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود که هر که غضب کند بر خویش خود آتش دوزخ او را مس کند پس شفقت ورزید در حق خویشان ان الله کان علیکم بدرستی که خدای هست
بر اقوال و افعال شما رقیبا مطلع و نگهبان پس در جمیع احوال ضبط خود کنید از آنکه معصیتی از شما صادر نشود بعد از آن جهت ملاحظه یتیمان و مبالغه در حفظ اموال ایشان
و اجتناب از تصرف در آن میفرماید که و آتوا الیتامی و بدهید مر یتیمان را ای اولیا و اوصیای ایشان اموالهم مالهای ایشان را که بحکم ولایت و وصایت
بر آن تسلط دارید یعنی بر ایشان نفقه کنید پیش از بلوغ و سختگیری مکنید بر ایشان در نفقه و بعد از بلوغ و رشد ایشان همه را تسلیم ایشان کنید مرویست که اولیا در مال یتیمان
تصرفات ناشایسته میکردند مثل آنکه گوسفند خرد لاغر در رمه ایشان سر داده بعوض آن گوسفند فربه میگرفتند و میگفتند این گوسفندیست عوض آن حق تعالی فرمود که در مال
یتیمان تصرف بایت مکنید و لا تتبدلوا الخبیث و بدل مگیرید مال ناپاک و حرام را که از اموال یتیمان است بالطیب بمال پاک پاکیزه یعنی مال حلال که از اموال
شماست مراد آنست که فرا مگیرید مال نیکو و پسندیده را از اموال یتیمان که در حق شما خبیث و حرام است و بجای آن منهید مال زبون را که نسبت بشما طیب
و حلال است از مقاتل مرویست که این آیت درباره مردی از غطفان نازل شد که برادرش وفات کرده بود و از وی پسری مانده بود و او بوصایت اموال او متصرف
شده چون پسر بالغ و رشید شد و مال خود را از عم خود طلبید وی در ادای آن اهمال میکرد مرافعه بمحکمه نبویه علی صاحبها الف الف تحیة افتاد آیت آمد که در مال یتیمان
تصرف مکنید و لا تأکلوا اموالهم و مخورید مالهای ایشان را الی اموالکم مخلوط با مالهای خود انه بدرستی که خوردن مال یتیمان یا خیانت در آن کان
حوبا کبیرا هست نزد خدای گناهی بزرگ چون غطفانی این آیت بشنید گفت نعوذ بالله من الحوب الکبیر و تمامی مال را تسلیم برادرزاده کرد و چون پسر مال را قبض کرد همه را
در راه خدای صرف نمود رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که ثواب ثابت شد پسر را و وزر بر پدر او است و گویند که این بجهت آن فرمود که پدرش احتراز نمیکرد از شبهات
در تحصیل اموال و چون پسر او را امید هست بر او حلال بود و اصح آنست که مراد از وزر حسرت پدرش باشد در روز قیامت که چرا در زندگی خود آن را در راه خدا صرف نکرد

تاآن ثواب که پرسش از او داشته باشد آورده‌اند که یتیمه در دامن تربیت شخصی بود و ولایت در مال او تعلق باو داشت میخواست که او را در عقد نکاح خود در آورده و تصرف
در مال او کند و حق زوجه را و ادای مهر او فرو گذارد آیه آمد که و ان خفتم و اگر بترسید ای اولیای الا تقسطوا اگر عدل نکنید و راستی نورزید فی الیتامی
در حق یتیمان یعنی اگر بترسید که بعد از تزوج با ایشان رعایت حال ایشان نخواهید کرد بر وجه عدالت فانکحوا پس نکاح کنید ما طاب لکم آنچه شما را خوش آید و حلال
شما باشد من النساء از زنان غیر یتامی که حلال باشند یعنی غیر محرمانی که در آیه حرمت علیکم امهاتکم مذکورند مثنی در حالتی که دو دو باشند و ثلاث و سه سه و رباع
و چهار چهار یعنی خواه دو زن بر گزینید خواه سه سه خواه چهار چهار از این اعداد هر کدام که خواهید بخواهید و زیاده از این شما را جایز نیست که بعقد دوام نکاح آرید فان خفتم پس اگر بترسید الا تعدلوا
که عدل نکنید و نورزید میان این زنان فواحدة پس اختیار کنید یک زن را او ما ملکت و یا سریه که بدان کنیزی را که مالک آنست ایمانکم دستهای شما
یعنی زنانی که بملکیت تصرف کرده اید در ایشان چه حقوق کنیزان کمتر است بزنان آزاد ذلک این اختیار یک زن آزاد و یا سریه کنیزان ادنی الا تعولوا نزدیکتر است
به آنکه میل ننمائید و جور نکنید مرویست که در جاهلیت اولیای زنان کاوین را از شوهران گرفته و در آن تصرف نموده و زنان را از آن محروم گردانیدی آیت آمد که و آتوا
النساء و بدهید ای زنانی که ایشان را بنکاح غیر در آورده اید صدقاتهن کاوینهای ایشان را که از شوهران ایشان گرفته اید چون آن حق ایشان است و شما را در آن
نصیبی نیست و اکثر برآنند که خطاب با شوهران است یعنی ای شوهران بدهید بزنان حق خود مهرهای ایشان را که بر آن عقد کرده اید و بی اهمال و مضایقه نحلة در حالتی که
مهرها هدیه و عطای است از شما بایشان از طیب نفس صیب روایت کرده از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که هر که قرضی بستاند بقصد آنکه آن را باصاحبش رد نکند دزد است
و هر که زنی بخواهد بر مهر و قصد او ندادن آن باشد زانیست فان طبن پس اگر خوشدل باشند آن زنان یعنی بخوشی دل ببخشند لکم مر شما را و بگذرند عن شیء از چیزی
منه از کاوین نفسا از روی نفس یعنی بطیب نفس و خوشدلی چیزی را از مهر بشما بخشند فکلوه پس بخورید آن چیز را هنیئا مریئا خوردنی سازگار خوشگوار یعنی بروجه
حلال بی تبعه و عقوبتی و رنجی در مدارک آورده که تفسیر هنی و مری از پیغمبر صلی الله علیه و آله پرسیدند فرمود هنی آنست که در او گناهی نباشد و مری آنست که با وی در دنیا رنجی
نباشد مرویست که نزد امیرالمؤمنین آمد و از درد شکم شکایت کرد فرمود که از زن خود طلب هبه چیزی کن از مهر او با طیب نفس او و بآن عسل و آب باران بیامیز و بخور تا جمع
کرده باشی میان هنی و مری و برکت و شفا کقوله تعالی فکلوه هنیئا مریئا و قوله و فیه شفاء للناس و قوله انزلنا من السماء ماء مبارکا و هر گاه برکت شفای هنی و مری جمع شود
در تو شفا یابی ان شاء الله تعالی چون آن مرد باین عمل کرد شفا یافت از مرض خلاص شد چون در آیه متقدمه امر کرد بدفع مال یتیمان با ایشان در وقت بلوغ بدون تصرف در آن در عقب
آن ذکر کسانی می نماید که جایز نیست دفع مال با ایشان و می فرماید که و لا تؤتوا السفهاء و مدهید ای اولیا بسفیهان و کم خردان اموالکم مالهای خود را یعنی مالهای
ایشان که در تصرف شماست و بر آن تسلط دارید التی آن مالهای که از جنس ایشانست که جعل الله لکم گردانیده است خدای برای شما قیاما سبب قوام معیشت و رابطه
انتظام امور دین چون حج و زکوات و جهاد و صدقات و نفقات و خیرات گویند معنی آنست که مالهای خود را مدهید بزنانی که سفیه و ناقص عقلند و ایشان را متصرف
مسازید در آنچه ایشان بجهت سفاهت ضبط آن نکنند و تلف گردانند و شما را درویش و ناچیز سازند از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایتست که دوزخ برای سفیهان آفریده
شده و این کلمه را سه بار تکرار نمود و بعد از آن فرمود بدانید که سفیهان زنانند زنی این را بشنید نزد حضرت رساله آمد گفت یا رسول الله ما را سفیه میگوئی فرمود که خدای
شما را سفیه خوانده در آیه و لا تؤتوا السفهاء اموالکم گفت ما را ناقص گفته فرمود بجهت آنکه در هر ماهی چند روز نماز نگذارید بعد از آن فرمود که شما را همین فضل بس که چون
یکی از شما حامله شود او را ثواب کسی باشد که بنفس خود را مهیا ساخته باشد برای جهاد کفار و چون وضع حمل کند او را مزد شهیدی باشد که در خون غلطیده باشد و چون کودک را شیر
دهد بهر مکیدنی ثواب کسی داشته باشد که اسیری را از فرزندان اسمعیل علیه السلام آزاد کرده باشد و چون بجهت شیر دادن از خواب برخیزد و از راحت خواب محروم ماند

در هر شبی اینچنان ثواب آزاد کردن بنده از اولاد اسمعیل برای او بنویسند و بعد از ان فرمود که این ثواب مخصوص است بزنان مؤمنه صالحه که بر مشقت صبر کنند
و ناسپاسی نکنند پس آن زن برکت و کثرت این فضلی عظیم است و اگر این شرط موقوف نمیشود و واضح آنست که کسانی که اموال را در غیر غرض صحیح صرف کنند سفیه‌اند
و درین آیت داخل اند خواه زنان باشند خواه مردان خواه بالغ و خواه غیر بالغ پس ایشان را از تصرف در اموال منع کنید وَارْزُقُوهُمْ و نفقه دهید این سفیهان را از اموالی و طعام
مقرر کنید فِيهَا در ان مالها بقدر کفاف ایشان وَاكْسُوهُمْ و بپوشانید و جامه دهید ایشان را بقدر حال هر یک وَقُولُوا لَهُمْ و بگوئید ایشان را بعد از منع تصرف
قَوْلًا مَعْرُوفًا سخنی نیکو و پسندیده که نفس ایشان بآن خوشحال گردد و اگر مثلا یتیم باشد بگوئید که این مال از آن تست و من خزینه‌دار توام و وقت بلوغ تسلیم تو خواهم کرد
و زنان را نیز وعده دهید که دل ایشان بآن خوش شود وَابْتَلُوا الْيَتَامَى و بیازمائید یتیمان را قبل از بلوغ اگر مردانند بعقل و تمیز و ضبط اموال و در تدبیر معیشت و اگر
و اگر زنانند بریسیدن و بافتن و ترتیب امور خانه حَتَّى إِذَا بَلَغُوا النِّكَاحَ تا آنکه بحد نکاح برسند و این کنایت است از حد بلوغ که وقت صلاحیت نکاح است و بلوغ در
مردان احتلام است و روئیدن موی زهار درشت و پانزده سال تمام و زنان نه سالگی تمام یا یکی از ان دو علامت دیگر فَإِنْ آنَسْتُمْ پس اگر دیدید و یافتید یعنی
روشن شد بر شما بعد از بلوغ مِنْهُمْ رُشْدًا از ایشان سلوک راه راست در تصرف مال و تجارت ضبط آن فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ پس بدهید بایشان أَمْوَالَهُمْ مالهای
ایشان را که در دست شماست بی تاخیر از حد بلوغ وَلَا تَأْكُلُوهَا و مخورید ای اولیا و اوصیای یتیمان مالهای ایشان را و تلف مکنید إِسْرَافًا از روی گزاف
و در گذشتن از حد یعنی زیاده از آنکه مقرر است در شرع وَبِدَارًا و دیگر اتلاف مکنید در اموال ایشان از روی شتافتن و پیش گرفتن بر بلوغ ایشان أَنْ يَكْبَرُوا از ترس
آنکه بزرگ شوند یعنی مشتابید در خوردن مال یتیمان از خوف آنکه ناگاه بزرگ شوند و مال از شما باز ستانند وَمَنْ كَانَ غَنِيًّا و هر که باشد از اولیا و اوصیا توانگر
فَلْيَسْتَعْفِفْ پس باید که عفت ورزد یعنی نگهدارد خود را از خوردن مال یتیم وَمَنْ كَانَ و هر که باشد از ان جماعت که مال یتیم در دست ایشان است فَقِيرًا
درویش و محتاج فَلْيَأْكُلْ پس باید که بخورد از مال یتیم بِالْمَعْرُوفِ به نیکوئی بقدر حاجت از طعام و لباس بمقداری که اجرت سعی اوست در حفظ آن مال فَإِذَا دَفَعْتُمْ
پس چون دفع کنید إِلَيْهِمْ بسوی ایشان أَمْوَالَهُمْ مالهای ایشان را فَأَشْهِدُوا عَلَيْهِمْ پس گواه گیرید بر اقرار ایشان بقبض مال تا در میانه شما جدال و خصومت
واقع نشود و یا متهم نشوید و این امر بر سبیل استحباب است وَكَفَى بِاللَّهِ و بسنده است خدای حَسِيبًا حساب کننده در روز جزا پس مخالفت امر او مکنید و از حدود او در مگذرید
آورده اند که عادت عرب در جاهلیت این بود که زنان را مطلقا و مردان خورد سال را میراث نمیدادند و میگفتند که مال کسی برد که با دشمن قتال تواند کرد و اعدا را از خود
و اهل خود دفع تواند نمود چون حضرت بمدینه هجرت فرمود طریقه میراث برهمین قانون مستمر بود تا روزی ام کحه نزد حضرت آمد و گفت یا رسول الله شوهرم اوس
بن صامت وفات کرده و من از و سه دختر دارم و مال بسیار گذاشته و پسران عم او بتصرف خود در آورده اند و مرا و اطفال را که در نهایت احتیاجیم محروم گذاشته
اند حضرت ایشان را طلبید گفتند یا رسول الله قرار کرده در میان ما که زنان و اطفال را مال میراث ندهیم و هر که دفع دشمن تواند کرد مال از ان او باشد حق تعالی این آیت فرستاد
که لِلرِّجَالِ نَصِيبٌ مردان را خواه بزرگ و خواه کوچک بهره ایست مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ از آنچه گذاشته باشند پدر و مادر ایشان وَالْأَقْرَبُونَ و خویشان
نزدیک وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ و مر زنان را نیز حصه ایست مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ از آنچه مادر و پدر و خویشان نزدیک بگذارند یعنی زنان و مردان
بقرابت میراث میبرند خواه بالغ باشند و خواه غیر بالغ مِمَّا قَلَّ مِنْهُ از آنچه کم باشد از مال گذاشته أَوْ كَثُرَ یا زیاده بود یعنی بسیار نَصِيبًا مَفْرُوضًا بهره و نصیبی
اندازه کرده و مقرر و معین شده که از ان در نتوان گذشت بعد از نزول این آیت پسران عم اوس را فرمود که حق تعالی یعنی از میراث اوس برای دختران
او امر کرده اما مقدار آن تعیین نفرموده و کیفیت قسمت آن موقوف بر وحی الهی و چون آیت یوصیکم الله بعد ازین مذکور خواهد شد نازل شد حضرت مشتک ان مال

بام که داد

بام که داد و مابقی را بپسران او و بعد ازین بیان حال کسانی میکند که میراث میبرند و ذکر جماعتی میکند که بعضی از ان ندارند و میفرماید که وَإِذَا حَضَرَ الْقِسْمَةَ
و چون حاضر شوند در وقت قسمت میراث أُولُو الْقُرْبَى خویشان میت وَالْيَتَامَى و یتیمان که بیگانه باشند از میراث وَالْمَسَاكِينُ و درویشان
بینوایان فَارْزُقُوهُمْ پس بدهید ایشان را چیزی مِنْهُ از مال میراث تا دل ایشان خوش شود وَقُولُوا لَهُمْ و بگوئید مر ایشان را قَوْلًا مَعْرُوفًا سخنی پسندیده
که موجب فرح خاطر ایشان شود باین وجه که ایشان را دعای خیر کنید در دادن چیزی بایشان و منت منهید نزد بعضی این آیت منسوخ است بآیه ارث و نزد بعضی
و نزد بعضی دیگر حکم بر سبیل ندب است گرد ایشان را از عقاب آن و امر کرد بقول پسندیده و کردار ثواب وَلْيَخْشَ الَّذِينَ و باید که بترسند آنکه لَوْ تَرَكُوا اگر بگذارند
مِنْ خَلْفِهِمْ از پس مرگ خود ذُرِّيَّةً ضِعَافًا فرزندان ضعیف و عاجز خَافُوا عَلَيْهِمْ بترسند بر ایشان از بی نوائی و ضایع شدن ذریه یعنی باید که ضعفای مقارب و یتیمان
و مسکینان که در مجلس ترکه حاضر آمده اند شفقت نمایند و تفکر کنند که اگر ایشان را فرزندان خورد و عاجز باشند و بعد از فوت ایشان بحال مجلسی در آیند محروم ساختن ایشان
چه پسندیده یا نه هر آینه عمل ایشان بمحروم کردانیدن ایشان حکم خواهد کرد پس آنچه بخود روا ندارند بدیگران نیز جایز ندارند و نزد بعضی درین آیت خطاب است با وصیا با آنکه بترسند
در مال یتیمان و در حق ایشان نوعی سلوک کنند که خواهند آن را بعد از وفات ایشان بذریه ضعیف ایشان بجای آرند فَلْيَتَّقُوا اللَّهَ پس باید که بترسند از عذاب خدای با وجه
که با یتیمان و مسکینان با شفقت و مرحمت باشند و سخنی نگویند که موجب آزار خاطر ایشان شود وَلْيَقُولُوا و باید که بگویند با حاضران مجلس قسمت قَوْلًا سَدِيدًا سخن راست و درست
یعنی عذری نیکو و وعده خوب مشتمل بر شفقت و مرحمت و بعد از ان نهی مینماید از تناول مال یتیمان بدون وجه شرعی و میفرماید که إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَى بدرستی
که آنانکه می خورند و تلف میکنند مالهای یتیمان را ظُلْمًا از روی ستمکاری و ناحق إِنَّمَا يَأْكُلُونَ جز این نیست که میخورند فِي بُطُونِهِمْ نَارًا در شکمهای خویش آتشی عظیم یعنی
پر میسازند شکم خود را بآنچه ایشان را با آتش دوزخ میکشد امام محمد باقر صلوات الله علیه از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله نقل فرموده که حق تعالی روز قیامت قومی را بر انگیزاند که
آتش از دهنهای ایشان بر افروخته باشد اهل عرصات گویند ایشان کیانند ندا آید که ان الذین یاکلون اموال الیتامی ظلما انما یاکلون فی بطونهم نارا وَسَيَصْلَوْنَ
سَعِيرًا و زود باشد که انداخته شوند خورندگان مال یتیم در آتش افروخته و زبانه کشیده و در تفسیر کبیر آورده که روز قیامت خورنده مال یتیم را بعرصات آرند
که شکم او از ان مملو باشد و زبانه زند از دهن و بینی و چشم و گوش او بیرون آید و بدین علامت همه کس شناسند که خورنده مال یتیم است و امام رضا علیه السلام فرموده که
خورنده مال یتیم خواه اندک و بسیار در آتش دوزخ در آید و در خوردن مال یتیم دو عقوبت است یکی از ان عقوبت دنیاست که ابتلاست بانواع بلا و دیگری در آخرت که آتش
سوزان دوزخ است و از صادق علیه السلام منقول است که خورنده مال یتیم زود باشد که وبال آن باو رسد هم در دنیا و هم در آخرت قبل ازین گذشت که در جاهلیت
میراث بدلیران قبیله میدادند نه بزنان و کودکان چون آیت للرجال نصیب تا آخر نازل شد پیش پسران عم اوس فرستاد که در مال او تصرف کنند تا بیان این آیت نازل شود
بعد از ان حق تعالی بجهت تبیین آن این آیت فرستاد که يُوصِيكُمُ اللَّهُ وصیت میکند خدای یعنی امر میفرماید و عهد فرا میگیرد از شما فِي أَوْلَادِكُمْ بر کار فرزندان شما
سهمهای ایشان باین وجه که لِلذَّكَرِ مر مرد را باشد مِثْلُ حَظِّ الْأُنْثَيَيْنِ مانند بهره دو زن یعنی سهم مرد مثل دو زن باشد فَإِنْ كُنَّ پس اگر باشد اولاد میت نِسَاءً
زنان که با ایشان مردی نبود فَوْقَ اثْنَتَيْنِ بالای دو یعنی زیاده بر دو باین وجه که سه باشند یا بیشتر فَلَهُنَّ پس مر ایشان را باشد ثُلُثَا مَا تَرَكَ دو بخش از سه بخش
آنچه میت گذاشته وَإِنْ كَانَتْ وَاحِدَةً و اگر باشد ولد یک دختر و بس فَلَهَا النِّصْفُ پس مر او راست نصف از ترکه و در میراث دو دختر اختلاف است نزد ابن عباس
حکم ایشان حکم یک دختر است و نزد غیر او حکم سه دختر است یعنی ایشان را نیز دو بخش است و این حق است بحجت اهل البیت و اجماع امامیه و دیگر آنکه حق تعالی فرموده که حظ ذکر مثل حظ انثیین است
و ظاهر است که سهم انثیین وَلِأَبَوَيْهِ و مر پدر و مادر میت را لِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا هر یکی را از ایشان السُّدُسُ شش یک مِمَّا تَرَكَ از آنچه گذاشته باشد فرزند

متوفی إِن كَانَ لَهُ وَلَدٌ اگر باشد مران فرزند مرده را فرزندی خواه پسر خواه دختر فَإِن لَّمْ يَكُن لَّهُ وَلَدٌ پس اگر نباشد آن فرزند مرده را فرزندی وَوَرِثَهُ أَبَوَاهُ
میراث برند او را پدر و مادر او فَلِأُمِّهِ الثُّلُثُ پس مادر او راست سه یک باشد از مال او و باقی نصیب پدر فَإِن كَانَ لَهُ إِخْوَةٌ پس اگر باشد مران متوفی را برادران
پدری و مادری یا بعضی پدری و بعضی مادری فَلِأُمِّهِ السُّدُسُ پس مادر میت را باشد شش یک از ترکه او چون اخوت رد ثلث میکنند بسدس و اگرچه میراث نمیبرند بجهت
ثانیه اند و خواهران نیز همین حکم دارند خواه دو باشند یا بیشتر و این نصیبها که بجهت وارثان مذکور فرض شده در صورت بدیشان میرسد که مِن بَعْدِ وَصِيَّةٍ پس
باشد که يُوصِي بِهَا وصیت کرده شود بدان و حفص بکسر صاد میخواند یعنی بعد از آنکه وصیت کرده باشد میت آن أَوْ دَيْنٍ یا بعد ادای دین که در ذمت میت بود آبَاؤُكُمْ
پدران شما وَأَبْنَاؤُكُمْ و پسران شما لَا تَدْرُونَ نمیدانید شما أَيُّهُمْ که کدام از ایشان أَقْرَبُ نزدیکتر است لَكُمْ مر شما را نَفْعًا از روی منفعت یعنی نمیدانید که از ...
کیست که نفع او بشما بیشتر رسد در دین و دنیا بشفقت و در آخرت بشفاعت و چون ما میدانیم که کدام از ایشان نفع رساننده‌تر اند بشما پس از جهت تفضیل بعضی
ننموده‌ایم در دادن میراث با و برخی دیگر را از ان محروم ساخته‌ایم پس بجهت علم او سبحانه باحوال وارثان سهام مواریث را فرض گردانید برای ایشان فَرِيضَةً
فرض گردانیدنی ثابت مِّنَ اللَّهِ از نزدیک خدای إِنَّ اللَّهَ كَانَ بدرستی که خدای هست عَلِيمًا دانا بمراتب مصالح هر یک از ورثه حَكِيمًا حکم کننده در تقدیر سهام ایشان
و تفصیل مباحث میراث بر وجهی اکمل و اتم در منهج الصادقین محرر شده و بعد از ان بیان میراث ازواج میفرماید وَلَكُمْ و مر شماراست ای شوهران نِصْفُ مَا تَرَكَ
أَزْوَاجُكُمْ نیمه آن چیزی که گذارده‌اند زنان شما از میراث إِن لَّمْ يَكُن لَّهُنَّ وَلَدٌ اگر نباشد مر آن زنان را فرزند خواه یکی خواه بیشتر خواه از شما و خواه از غیر شما خواه مذکر
و خواه مونث و خواه صلبی و خواه غیر صلبی و هر چند که پایین رود فَإِن كَانَ لَهُنَّ وَلَدٌ پس اگر باشد مران زنان را فرزندان بهر وجه که بود فَلَكُمُ الرُّبُعُ پس مر شماراست چهار یک
مِمَّا تَرَكْنَ از آنچه بگذارند زنان و این نصف یا ربع مر شماراست مِن بَعْدِ وَصِيَّةٍ از پس وصیتی که زنان يُوصِينَ بِهَا وصیت کرده باشند بآن أَوْ دَيْنٍ یا پس از ادای
قرضی که در ذمت ایشان بوده باشد وَلَهُنَّ الرُّبُعُ و مر زنان شماراست چهار یکی از آنچه گذاشته باشد خواه یک زن باشد خواه زیاده که همه در ربع شریکند مِمَّا تَرَكْتُمْ از آن چیزی
که گذاشته باشید إِن لَّمْ يَكُن لَّكُمْ وَلَدٌ اگر نباشد مر شما را فرزندی خواه یکی خواه زیاده خواه مذکر و خواه مونث خواه از ایشان خواه از غیر ایشان فَإِن كَانَ لَكُمْ وَلَدٌ پس
اگر باشد شما را فرزند بهر وجه که باشد فَلَهُنَّ الثُّمُنُ پس مر آن زنان راست هشت یک مِمَّا تَرَكْتُم از آنچه گذاشته اید از اموال و این ثمن ثابت مر ایشان را مِن بَعْدِ وَصِيَّةٍ
از پس ادای وصیتی که تُوصُونَ بِهَا وصیت میکنید بدان أَوْ دَيْنٍ یا بعد از ادای دینی که در ذمت شما باشد وَإِن كَانَ رَجُلٌ و اگر باشد مردی یعنی میتی که يُورَثُ میراث
گرفته میشود از و كَلَالَةً کسی که پدر و مادر و اولاد ندارد أَوِ امْرَأَةٌ و یا اگر باشد زنی که از و میراث گرفته شود کلاله وَلَهُ و مرین مرد را و زن نیز داخل است أَخٌ برادری مادری
باشد أَوْ أُخْتٌ یا خواهری مادری فَلِكُلِّ وَاحِدٍ پس هر یکی را مِّنْهُمَا ازین برادر و خواهر السُّدُسُ شش یک است از میراث کلاله مذکر درین صورت با مونث یکسانست و باجماع امامیه
مراد باخ و اخت درین مقام متقرب بام اند خاصه یعنی برادران و خواهران مادری نه پدری و مادری فَإِن كَانُوا پس اگر باشد اولاد مادری أَكْثَرَ مِن ذَٰلِكَ بیشتر از برادری
و یا خواهری فَهُمْ پس ایشان تمامی خواه مذکر خواه مونث شُرَكَاءُ فِي الثُّلُثِ انبازانند در سه یک مال بی مزیت ذکور بر اناث و این میراث بر طریق مذکور مر ایشان را
ثابت مِن بَعْدِ وَصِيَّةٍ از پس ادای وصیتی که يُوصَىٰ بِهَا وصیت کرده شده است بدان أَوْ دَيْنٍ یا پس از ادای دین غَيْرَ مُضَارٍّ در حالتی که غیر زیان رساننده
بر ورثه در وصیت و دین باین وجه که زیاده از ثلث وصیت کند و اقرار کند بدین برای کسی که در ذمه او چیزی نداشته باشد بقصد ضرر رسانیدن بوارث ...
فرض کرده شده است این نوع قسمت میراث وَصِيَّةً فرض شدنی ثابت مِّنَ اللَّهِ از جانب خدای وَاللَّهُ عَلِيمٌ و خدای داناست بمنافع و مضار ... حَلِيمٌ
برد بار است که هرگز بعقوبت عاصیان تعجیل کند بواسطه توبه کنان ایشان را عفو کند و احکام متفرعه درین بحث در منهج الصادقین مذکور است تِلْكَ آن احکام که یاد کرده شد

در حق یتامی

در حق یتامی و نکاح و وصایا و قسمت میراث حُدُودُ اللَّهِ حدهای خداست که مقرر و مفروضست از نزد او وَمَن يُطِعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ و هر که فرمان برد خدای و رسول
او را در پیچ حکمها و غیر ان از احکام دینیه يُدْخِلْهُ در آرد خدای او را جَنَّاتٍ تَجْرِي به بوستانها که پیوسته میرود مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ از زیر درختان آن جویها خَالِدِينَ
فِيهَا در حالتی که جاوید باشند و پاینده مانند دران وَذَٰلِكَ و این در آوردن مطیعان در بهشت بر صفت خلود الْفَوْزُ الْعَظِيمُ رستگاری بزرگست وَمَن يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ
و هر که نافرمانی کند خدای و رسول او را وَيَتَعَدَّ حُدُودَهُ و در گذرد از اندازهای مقرره خدای تعالی در میراث و سایر احکام از حلال و حرام يُدْخِلْهُ نَارًا در آرد او را در آتشی عظیم
خَالِدًا فِيهَا در حالتی که جاوید مانده باشد در ان کافی که مستحل محرمات باشد وَلَهُ و مر آن عاصی مستحل راست عَذَابٌ مُّهِينٌ عذابی خوار کننده و بعد از بیان میراث
و نکاح حکم زنا زانیه بیان میفرماید و میگوید وَاللَّاتِي و آن زنانی که تابع هوای نفس شده يَأْتِينَ الْفَاحِشَةَ بیایند خصلتی زشت که زناست مِن نِّسَائِكُمْ از زنان شما مراد
زنان شوهر دارند که بزنا اقدام نمایند فَاسْتَشْهِدُوا پس طلب گواه کنید ای حکام شرع عَلَيْهِنَّ بر ایشان یعنی بر فعل ایشان که زناست أَرْبَعَةً چهار مرد عاقل بالغ
و عادل مِّنكُمْ از شما که مومنانند تا بر ایشان گواهی دهند فَإِن شَهِدُوا پس اگر گواهی دادند فَأَمْسِكُوهُنَّ فِي الْبُيُوتِ پس نگاه دارید این زنان را و بند کنید در خانهای خود
در اول اسلام عقوبت زناکار برین وجه بوده که زنان را در خانهای خود محبوس سازند حَتَّىٰ يَتَوَفَّاهُنَّ الْمَوْتُ تا وقتی که متوفی سازد ایشانرا ملک الموت و قبض ارواح ایشان
أَوْ يَجْعَلَ اللَّهُ یا گرداند خدای یعنی پیدا سازد لَهُنَّ سَبِيلًا برای ایشان راهی یعنی حدی تعیین کند از ضرب ... حکم آیت منسوخست برجم وَاللَّذَانِ و آن دو
کس یعنی مرد و زن که محصن نباشند يَأْتِيَانِهَا بیایند بزنا مِنكُمْ از شما که مسلمان و آزادید فَآذُوهُمَا پس برنجانید ایشانرا و آن سرزنش ایشانست بران فعل قبیح
فَإِن تَابَا پس اگر توبه کنند از ان وَأَصْلَحَا و اصلاح آرند کار خود را فَأَعْرِضُوا عَنْهُمَا پس روی بگردانید از ایشان یعنی دست بردارید از ایشان حکم این آیت نیز بجلد ۱۰
منسوخ گشته و نزد بعضی مراد بآیه اولی اسلت پس منسوخ نباشد إِنَّ اللَّهَ كَانَ تَوَّابًا بدرستی که خدای هست قبول کننده توبه از بندگان رَّحِيمًا مهربان بر توبه کنندگان
إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ جز این نیست که قبول بر خداست جهت مقتضی وعده یعنی بر حق تعالی قبول توبه واجب شده و بنابر وعده که فرموده چه وفا بوعده بر حق سبحانه
تعالی واجبست پس البته توبه را قبول میفرماید لِلَّذِينَ برای کسانی که يَعْمَلُونَ السُّوءَ میکنند بدی را بِجَهَالَةٍ بنادانی و سفاهت نه از وجه عناد و جحود و استکبار
در مجمع البیان از ابن عباس و عطا و مجاهد و قتاده روایت کرده که معصیتی که بنده میکند بر سبیل جهالت و اگرچه عمدا از و صادر شود و شده باشد زیرا که جهل باعث او
شده بر جرات کردن بران و آنرا در نظر او آراسته و نیز ابو عبدالله صلوات الله علیه فرموده که هر گناهی که بنده میکند اگرچه عالم باشد باو لیکن حقیقت حال جاهل است
چه نفس خود را بواسطه معصیت در مخاطره افکنده و حق تعالی حکایت کرده از قول یوسف با برادران که شما مرا در چاه انداختید و پدر را برنجانیدید بجهت آنکه جاهل
بودید و مغرور نفس شیطان و اگر نه نفس خود را بجهت خدا در مخاطره نمی افکندید و از زجاج نقل است که ذکر بجهالت جهت آنست که اختیار لذت فانیه بر لذت باقیه محض
جهلست پس کسی که بجهت فانیه مرتکب معصیت شود جاهل باشد حاصل که حق تعالی قبول توبه میکند برای کسانی که بروجه جهالت معصیتی کرده باشند ثُمَّ يَتُوبُونَ
پس توبه و بازگشت کنند بحق تعالی مِن قَرِيبٍ از زمان نزدیک پیش از حضور موت چه مدت حیات دنیویه قریبست نسبت بحیات اخرویه و گویند مراد بقریب آنست
قبل از ... یا قبل از آنکه آن گناه در دل او راسخ شود و قول صحیح آنست که زمان قریب پیش از مرگست و اگرچه بمقدار فواق ناقه باشد از امیر المومنین علیه السلام
پرسیدند که تایب اگر بمعصیت عود کند و باز توبه کند توبه او مقبول باشد فرمود که یغفر الله حق تعالی او را بیامرزد گفتند تا کی حق تعالی توبه او را قبول فرمود
که تا شیطان از او کناره کند و مقرر است که تا زمان موت شیطان از بنده جدا نشود در کتاب من لا یحضره الفقیه آورده اند که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه
و آله در خطبه آخرین فرمود که هر که توبه کند پیش از موت یکسال حق تعالی توبه او را قبول کند بعد از ان فرمود که یکسال بسیار است هر که توبه کند پیش از موت بیک ...

حق تعالی قبول کند بعد ازان فرمود که دیگر در زیر بسیار است هر که توبه کند ساعتی پیش از موت حق تعالی توبه او را قبول کند باز گفت که هر که توبه کند در حالتی که نفس او قریب
بود برسیدن حلق حق تعالی قبول کند توبه او را ثعلبی نیز این حدیث را از عبادة بن صلت روایت کرده و در آخر آن گفته که ان الله یقبل التوبة مالم یغرغر یعنی حق تعالی
قبول میکند توبه بنده را مادام که جان در گلو گردیده نشده باشد و نیز ثعلبی بسند خود از حسن نقل کرده که حضرت رسالت پناه فرمود که شیطان لعین بحضرت پروردگار
خطاب کرد که بعزت و عظمت تو سوگند که من از فرزند آدم جدا نشوم تا آنکه روح او از تن جدا شود حق تعالی در جواب او فرمود که بعزت و عظمت خود سوگند که باز ندارم
قبول توبه از بنده خود تا آنکه روح او بغرغره رسد پس از احادیث معلوم شد که توبه عاصی در همه حال مقبول است و اگر چه در مرض الموت باشد و بعد از ظهور علامات موت
تا آنکه روح او بحد غرغره رسد و در عین المعانی آورده که تایب چون یک نفس پیش از مرگ توبه کند ملایکه بطریق استحسان و خوشحالی گویند بادا که زود آمدی و خوش کار
نمودی بدرگاه الهی و چون وقت رسیدن اجل و زمان نزول موت معلوم نیست پس عاقل آنست که از سر جهل گذشته و هر نفس را دم آخر تصور کند و از رجوع بحضرت
حق سبحانه تعالی غافل نشود بیت عاقل مشو ای عاصی و با درد ندم باش ٭ هر دم دم آخر شمر حاضر دم باش ٭ فَأُولَٰئِكَ پس آن گروه که بعد توفیق از گناه توبه کرده باشند
يَتُوبُ اللَّهُ قبول توبه کند خدای و باز گردد بمغفرت عَلَيْهِمْ بر ایشان و این وفاست بوعده انما التوبة علی الله وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا و هست خدای دانا باخلاص
تایبان در توبه حَكِيمًا ثواب کار پس تایب را عقوبت نکند وَلَيْسَتِ التَّوْبَةُ و نیست قبول توبه لِلَّذِينَ مر کسانی را باصرار يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ میکنند بدیها را
حَتَّىٰ إِذَا حَضَرَ تا چون حاضر شود یعنی در رسد أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ یکی را از ایشان مرگ باین وجه که علامات مرگ را مشاهده کنند و امید از حیات خود قطع کنند و آن وقتی است
که روح بغرغره رسد یعنی بعد از آنکه روح بحنجره رسیده قَالَ إِنِّي گوید بدرستی که من تُبْتُ الْآنَ توبه میکنم اکنون وَلَا الَّذِينَ يَمُوتُونَ و نیز توبه مقبول نیست مر آنها را
که میرند وَهُمْ كُفَّارٌ و حال آنکه ایشان کافر باشند توبه عاصی پشیمانی است از معاصی و جرم بر ترک آن و توبه کافران ایمان آوردن و عدم قبول توبه درین وقت
بجهت اینست که بنده درین وقت ملجا است و مضطر و از اختیار بیرون پس از تکلیف خارج باشد و لهذا اهل آخرت مکلف نخواهند بود و توبه ایشان مقبول نخواهد شد
أُولَٰئِكَ آن گروه عاصیان مؤمن که در وقت رسیدن روح بحنجره ملجا شده و از حد تکلیف بیرون شده توبه کنند أَعْتَدْنَا لَهُمْ آماده ساختهایم برای ایشان در آخرت
بمقتضی عدل عَذَابًا أَلِيمًا عذابی دردناک و اگر خواهیم عفو کنیم ایشان از محض فضل گویند اولئک اشارتست بالذین یموتون وهم کفار بنابرین معنی اینست که البته کفار را
که در وقت موت توبه کنند عذاب کنیم آورده اند که هم در جاهلیت چنان بود که چون یکی وفات کردی و زوجه از و باز ماندی شخصی از اقربای آن مرد متوفی که استحقاق
میراث داشتی جامه بر سر آن زن فکندی و او را بدین عمل در تصرف خود آوردی پس اگر خواستی بهمان کاوین که مرد متوفی مقرر کرده بود او را بنکاح در آوردی و الا
بشوهر دادی و مهر از و گرفته و خود متصرف شدی و یا او را از تزویج منع کردی و محبوس میداشتی تا هر میراث که از متوفی بدو رسیده بدین کس گذاشتی و خود را از
حبس او خلاص ساختی و یا بمردی و میراث ایکس بردی در اول اسلام همین قانون رعایت کردندی تا وقتی که ابو قیس انصاری وفات کرد و زنی که نام او
کبیشه بود از و باز ماند پسری که بو قیس از زنی دیگر داشت کبیشه را بتحت تصرف خود در آورده باو تنگ گیری میکرد در معیشت و غرضش آن بود که هر چه دارد بدو دهد
کبیشه بموقف عرض سید عالم صلی الله علیه و آله رسانید فرمود که بخانه باز گرد و صبر کن تا از حضرت عزت وحی نازل شود کبیشه باز گردید و بعضی دیگر از زنان
مدینه که بدین بلا مبتلا بودند روز دیگر بدرگاه نبوت پناه آمده و معروض داشتند که یا رسول الله ما همه بدستور کبیشه جام زهرآلود این بلا نوشیده ایم و لباس محنت
این قضیه پوشیده حق تعالی از روی مرحمت و شفقت این آیت فرستاد که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای آنانکه گرویده اید لَا يَحِلُّ لَكُمْ روا نیست مر شما را آن
تَرِثُوا النِّسَاءَ آنکه میراث گیرید از زنان كَرْهًا از روی ناباست و کراهت ایشان باین وجه که حبس ایشان کنید بجهت طمع در میراث شوهران ایشان وَلَا

تعضلوهن

تَعْضُلُوهُنَّ و نیز آنکه منع کنید این زنان را از زوج لِتَذْهَبُوا تا ببرید از ایشان بعد از موت ایشان بِبَعْضِ مَا آتَيْتُمُوهُنَّ برخی را از آنچه داده اید بایشان
از مهر گویند خطاب باشوهر است یعنی تنگی مکنید با زنان خود تا بجهت آن از سر مهر خود بگذرند و آنرا تسلیم شما نمایند و از قید نکاح شما خلاص شوند إِلَّا أَنْ يَأْتِينَ بِفَاحِشَةٍ
مُبَيِّنَةٍ مگر آنکه زنان ناشزه باشند و بیایند بکاری زشت که روشن کننده نشوز ایشان باشد و ظاهر کننده آن و بکسر یا میخوانند یعنی بیایند بکار زشت
که هویدا و ظاهر شده باشد زشتی آن و مراد بکار زشت نشوز است و نشوز نافرمانی زن در آنچه حقوق زوجیت است و کج خلقی و بد زندگانی و ناپارسایی که در این صورت
خلع کنید زن از ایشان ضرور است یعنی از مهر ایشان گرفتن و ایشان را طلاق گفتن و نزد بعضی بدایت اسلام چون زن زنا میکرد عقوبت او گرفتن مهر بود و چون
این آیت حد آمد منسوخ شد وَعَاشِرُوهُنَّ و زندگانی کنید با زنان بِالْمَعْرُوفِ بنیکویی در قول و انفاق و نفقه سکنی بروجهی که خدای شما را بآن امر فرموده
اگر ایشان با شما زندگانی نیکو کنند فَإِنْ كَرِهْتُمُوهُنَّ فَعَسَىٰ أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا پس اگر نخواهید ایشان را و از صحبت ایشان کراهت داشته باشید از جهت نفس
وَيَجْعَلَ اللَّهُ و گرداند خدای و بدید آرد برای شما فِيهِ خَيْرًا كَثِيرًا در آنچه از آن کراهت دارید نیکوی فراوان یعنی ثواب عظیم بتحمل صبر بران پس بمجرد
کراهت نفس از زنان مفارقت مکنید بلکه باید که نظر شما در چیزی باشد که خیر و صلاح دین شما در آن باشد مرویست که در اول اسلام اگر شخصی زنی صاحب جمال را می
دید زن خود را بناشایست و فحش و بدکاری نسبت میداد و او را میرنجانید تا آنکه زن بتنگ آمده و از مهر میگذشت و مرد او را طلاق میداد حق تعالی منع این کرده فرمود که
وَإِنْ أَرَدْتُمُ و اگر خواهید شما بواسطه کراهت از صحبت زنان بوقوع مخالفت و نافرمانی و کار بد از ایشان اسْتِبْدَالَ زَوْجٍ طلب بدل کردن زنی مَكَانَ
زَوْجٍ بجای زنی دیگر وَآتَيْتُمْ إِحْدَاهُنَّ و داده باشید یکی از ایشان را که داعیه طلاق او دارید قِنْطَارًا مال بسیار بجهت کاوین فَلَا تَأْ
خُذُوا مِنْهُ شَيْئًا أَتَأْخُذُونَهُ پس فرا مگیرید چیزی را از زنان بُهْتَانًا وَإِثْمًا مُبِينًا افترایی ظاهر و گناهی هویدا وَكَيْفَ و چگونه و بکدام وجه
و بچه جهت تَأْخُذُونَهُ فرا میگیرید مال را از زنان وَقَدْ أَفْضَىٰ و حال آنکه رسیده است بَعْضُكُمْ إِلَىٰ بَعْضٍ برخی از شما ببرخی دیگر و حق صحبت و
مباشرت در میان افتاده وَأَخَذْنَ مِنْكُمْ و فرا گرفته اند آن زنان از شما مِيثَاقًا غَلِيظًا پیمان محکم و عهد استوار که آن کلمه ایجاب و قبول است
در نکاح که موجب حقوق زوجیت است میان شما بر صداق معین و مقرر آورده اند که ابو قیس از صلحای انصار بود متوفی شد قیس که پسر او بود بنا بر عادت
جاهلیت خواست که زن پدر را بنکاح در آورد زن گفت من ترا فرزند خود میدانم تو از صلحای قومی چگونه تو عقد و نکاح کنم این صورت را بعرض حضرت رسالت
پناه رسانید حضرت فرمود که بخانه خود مراجعت کن تا حق تعالی حکمی درین باب فرو فرستد و بعد از مراجعت این آیت آمد که وَ
و بزنی مخواهید مَا نَكَحَ آبَاؤُكُمْ آنرا که خواسته اند پدران شما مِنَ النِّسَاءِ از زنان بنکاح در آورده تا مستحق عقاب نباشید إِلَّا مَا قَدْ
است قبل از زمان تحریم که عفو است و بران عقوبتی نیست چه عقوبت بعد از حکم است بحرمت نه قبل از آن إِنَّهُ كَانَ بدرستی که نکاح زن
پدر بعد از تحریم فَاحِشَةً خصلتی زشت و ناپسندیده و حق تعالی در هیچ امم گذشته این رخصت نداده وَمَقْتًا و مبغوض و
و مؤمنان بلکه نزد جمعی از عقلا و اشراف چه اکابر عرب آنرا مکروه میشمردند و فرزندی را که از زن پدر متولد شدی او را مقیت گفتندی یعنی دشمن
وَسَاءَ سَبِيلًا و بد راهی است کسی را که آنرا پسندد و بآن ارتکاب نماید بعد از آن در بیان زنان محرمه می فرماید که حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّهَاتُكُمْ
گردانیده شده بر شما نکاح مادران شما و مادر مادر و مادر پدر هر چند بالا رود وَبَنَاتُكُمْ و دختران شما و دختر دختر هر چند که پایین روند وَأَخَوَاتُكُمْ و خواهران شما
خواه پدری و مادری و خواه پدری تنها وَعَمَّاتُكُمْ خواهران پدران شما هر چند که بالا روند وَخَالَاتُكُمْ و خواهران مادران شما و بنات عمات وَبَنَاتُ الْأَخِ و دختران

براداران برادر که باشد یعنی خواه پدری و مادری و یا پدری و یا مادری وَبَنَاتُ الْأُخْتِ و دختران خواهر بر قیاس دختران برادر وَأُمَّهَاتُكُمُ و مادران شما اللَّاتِي
أَرْضَعْنَكُمْ آنهائی که شیر داده اند شما را یعنی مادران رضائی در حرمت مثل مادران نسبی اند وَأَخَوَاتُكُمْ مِنَ الرَّضَاعَةِ و خواهران شما که از جهت شیر خوردن
خواهران شما باشند وَأُمَّهَاتُ نِسَائِكُمْ و مادران زنان شما و مادران مادران ایشان هر چند بالا روند وَرَبَائِبُكُمُ اللَّاتِي و دختران شما آنها که فِي حُجُورِكُمْ
در دامنهای تربیت شما پرورش یابند یعنی آنکه متولد شده باشند مِنْ نِسَائِكُمُ از زنان شما اللَّاتِي دَخَلْتُمْ بِهِنَّ که دخول کرده باشید با ایشان در مجامعت
فَإِنْ لَمْ تَكُونُوا پس اگر نباشید دَخَلْتُمْ بِهِنَّ که دخول کرده باشید با ایشان فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ پس هیچ گناهی نیست بر شما در نکاح دختران ایشان وَحَلَائِلُ أَبْنَائِكُمُ
و نیز محرم است بر شما زنان پسران شما الَّذِينَ مِنْ أَصْلَابِكُمْ آن پسرانی که از پشتهای شما باشند این قید احترازیست از پسر خواندها در روایت آمده که چون حضرت رسالت پناه
زینب را بنکاح خود در آورد بعد از آنکه زید بن حارث که پسر خوانده آن حضرت بود او را طلاق داد مشرکان آغاز سرزنش کردند که محمد زن پسر خود را خواسته آیت آمد که
زن پسر صلبی حرام است نه زن کسی که او را پسر خود خوانده باشد وَأَنْ تَجْمَعُوا و نیز محرم است آنکه جمع کنید بَيْنَ الْأُخْتَيْنِ میان دو خواهر در یک نکاح إِلَّا مَا قَدْ
سَلَفَ مگر آنچه از پیش گذشته یعنی قبل از نهی آنچه آن عفو است بران معذب نشوند مفسران بر آنند که مراد از ما قد سلف آنست که یعقوب علی نبینا و علیه السلام جمع کرده بود
میان دو خواهر که لیا بود مادر یهودا و راحیل مادر یوسف در دین او حلال بود إِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا بدرستی که خدای تعالی آمرزنده است و مهربان بر آنها
که در اسلام این عمل کرده اند و بعد از آن توبه کرده و تحقیق محرمات نسبی و رضاعی بر وجهی مستوفی در منهج الصادقین مذکور است وَالْمُحْصَنَاتُ و نیز محرم است بر شما شوهر
داران مِنَ النِّسَاءِ از زنان که بجهت تزوج از حرام نگهداشته اند إِلَّا مَا مَلَكَتْ مگر آنچه مالک شده باشد أَيْمَانُكُمْ دستهای شما از زنانی که از کفار سبی کرده
باشند و ایشان را شوهران کافر بوده باشد که ایشان بر شما حلال اند چه بجهت سبی علاقه زنان شوهری میان ایشان و شوهران کافر منقطع است لیکن واجبست که
ایشان را استبرا فرمایند بیک حیض اگر آبستن باشد وطی نکنند تا آنکه وضع حمل کنند و این علمهای مذکوره نوشته و فرض کرده شده است كِتَابَ اللَّهِ نوشتنی و فرض
کردنی از خدا عَلَيْكُمْ بر شما پس مخالفت آن مکنید و از من در مگذرید وَأُحِلَّ لَكُمْ و حلال گردانید خدای برای شما مَا وَرَاءَ ذَٰلِكُمْ آنچه غیر ازین محرمات مذکوره
اند و بعض أُحِلَّ بضم همزه و کسر حا خوانده اند یعنی حلال کرده شده است بر شما غیر ازین زنانی که مذکور شدند أَنْ تَبْتَغُوا بِأَمْوَالِكُمْ بجهت ادای آنکه طلب کنید بوسیله
مالهای خود زنانی را که غیر محرمات مذکوره باشند باین وجه که صرف کنید مالهای خود را در مهرها یا در بهای غیر ایشان مُحْصِنِينَ در حالتی که بآن تزوج یا سریه کردن نگهدارید
خود را از زنا غَيْرَ مُسَافِحِينَ نباشید زنا کنندگان خلاصه معنی آنست که دل خود را صرف مهرها غیر محرم کنید تا بجهت آن خود را از زنا نگهدارید
فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ پس هر چه برخورداری یافته اید و منتفع شده اید مِنْهُنَّ از زنان منکوحه فَآتُوهُنَّ پس بدهید ایشان را أُجُورَهُنَّ مهرهای ایشان
که متاع است و حلال کننده آن فَرِيضَةً در حالتی که مهرها فرض شده است بر شما و مقرر و بدون آن استمتاع جایز نیست و مراد باین نکاح متعه است
چنانکه مذکور خواهد شد وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ و هیچ وبالی و گناهی نیست بر شما ای شوهران زنان فِيمَا تَرَاضَيْتُمْ بِهِ در آنچه با یکدیگر راضی شده باشید
مِنْ بَعْدِ الْفَرِيضَةِ از پس آن مهری که فرض شده باشد در هنگام عقد یعنی آنچه زن ابرا کند از مهر و مرد در عوض آن چیزی بوی دهد یا زن از مهر کم کند و مرد زیاده
نماید در نفقه و یا در صحبت و مفارقت در کنز العرفان آورده که این اشارتست بآنکه زن و شوهر را جایز است که بعد از انقضای مدت متعه در اجرت و
مدت بیفزایند و یا از هم مفارقت کنند إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا بدرستی که خدای هست دانا بمصالح شما و از جمله آن مباح گردانیدن نکاح متعه است حَكِيمًا محکم کار در مهمات
شما و وضع کننده شرایع ... امیر المؤمنین فرموده که اگر عمر منع مردمان نکردی در متعه هیچکس بزنا نیفتادی مگر کسانی

که در نهایت

۹۰

که در نهایت شقاوت و بدبختی بوده باشند بدانکه از وجهی چند مراد ازین نکاح متعه است اول اجماع اهل البیت علیهم السلام حجت است چنانکه در علم اصول مقرر شده
دویم نقل جابر و قائم که ابن عباس فتوی بعقد متعه میداد و عمل بآن میکرد و مناظره او با ابن زبیر درین باب مشهور است و قول ابن عباس حجتست نزد موافق و مخالف
سیم آنکه ابن عباس و ابی بن کعب و ابن مسعود و جمعی کثیر چنین قراءت کرده اند که فما استمتعتم به منهن الی اجل مسمی فآتوهن اجورهن فریضة صریحست در آنکه مراد ازین
عقد متعه است و ثعلبی که یکی از اعاظم اهل سنت است این را در تفسیر خود ذکر کرده چهارم روایت مشهوره از عمر بن خطاب که دو متعه که در عهد رسول خدا بود من آن دو
را حرام کردانیدم و بران هر دو مانع را عقوبت میکنم یکی از آن دو متعه زنانست دویم متعه حج و طبری نیز در کتاب مستنیر از عمر نقل کرده که او گفت سه چیز در زمان پیغمبر
صلی الله علیه و آله و سلم بود من آن هر سه را حرام کردانیدم یکی متعه حج دویم متعه زنان سیوم حی علی خیر العمل در اذان و معلومست که عمر را شان آن نبود که چیزی را حرام گرداند
با حلال چهارم نزاعی نیست در آنکه متعه مشروع بوده اگر خصم گوید که بعد از آن منسوخ شده گوییم مشروعیت آن درایتست و نسخ در روایت و ما طرح آیت نکنیم بروایت غیر
مشهوره پنجم عقد متعه منفعتیست خالی از وجود قبح و دران ضرر دنیا و آخرت متصور نیست و هر چه این چنین بود مباح است پس متعه مباح باشد و دلایل خصم که در باب نسخ
جوابهای آن و بیان عدم نسخ آن با جمیع احکام و مسایل متعه و ترغیب بر عقد آن و کثرت جواب آن بر وجهی احسن و طرزی اتم و اکمل در منهج الصادقین مذکور است
گر تو خواهی برین شوی واقف رو تماشای آن گلستان کن ودرین ترجمه اکتفا بذکر ثواب آن نموده میشود ابن بابویه در کتاب من لا یحضره الفقیه از امام جعفر
الصادق علیه السلام نقل کرده که آن حضرت فرموده از ما نباشد هر که حلال نداند عقد متعه را و نیز از آن حضرت روایتست که کسی که زنی کند خالصا لوجه الله بقصد امتثال
شریعت و حصول ثواب آن و مخالفت آنکس که متعه را منع کرده هر کلمه که با آن زن بگوید حق تعالی برای وی حسنه بنویسد و چون بادی نزدیکی کند حق تعالی گناه او را
بیامرزد و چون غسل کند حق تعالی بعدد هر موئی که آب بر و گذشته باشد مرحمت و مغفرت بوی ارزانی فرماید راوی گوید که من گفتم که بعدد هر موئی که بران آب
مرور کرده باشد فرمود بلی و مرویست که شخصی از امام محمد باقر علیه السلام پرسید که من سوگند خورده ام که متعه نکنم اکنون پشیمانم آیا جایزست که من متعه کنم فرمود
که خدا را اطاعت نکنی بحق خدا که اگر اطاعت او نکنی دشمن او باشی پس بنا برین روایت هر که متعه نکند دشمن خدا باشد پس آیا حال منکران چه باشد و نیز روایتست
از حضرت رسالت پناه صلی الله که هر که یکبار متعه کند دو دانگ او آزاد شود از آتش دوزخ و هر که دو بار متعه کند چهار دانگ او آزاد شود از دوزخ و هر که سه بار متعه
کند همه او آزاد گردد از آتش دوزخ و نیز فرموده که هر که از دنیا بیرون رود و متعه نکند روز قیامت بد منظر و بد هیئت باشد مانند کسی که بینی او را بریده باشند
و نیز از آن حضرت روایتست که فرمود که هر که یکبار متعه کند درجه او چون درجه امام حسن علی باشد و هر که دو بار متعه کند درجه او چون درجه امام حسین باشد
و هر که سه بار متعه کند ایمن شود از خشم خدای و از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله مرویست که هر که یکبار متعه کند رستگار باشد و هر که دو بار متعه کند
محشور شود با نیکوکاران و هر که سه بار متعه کند در روضه جنان با من باشد و از سلمان فارسی و مقداد اسود کندی و عمار یاسر رضی الله عنهم مرویست که گفتند روزی
پیش رسول خدای بودیم آنحضرت برخواست و خطبه بلیغ بخواند و بعد از آن فرمود که ای مردمان بدانید که جبرئیل برادر من تحفه از نزد پروردگار من آورده
آن متعه کردن زنان مؤمنه است و پیش از من این تحفه را هیچ پیغمبر دیگر از زنانی نداشته و من شما را بآن می فرمایم که آن سنت منست و در زمان من
و بعد از من که هر که آنرا قبول کند و بآن عمل کند و بعد از آن بران مداومت نماید از من باشد و من از وی و هر که مخالفت نماید در آنچه بان امر کردم بخدا
مخالفت کرده و بدانید که از اهل این مجلس کسی باشد که مخالفت من کند و آنرا معطل سازد بجهت بغض و عداوت او با من پس من گواهی میدهم که او از اهل دوزخست
لعنت خدای بر کسی باد که مخالفت من کند درین و هر که مخالفت من کند مخالفت خدا کرده و هر که مخالفت خدا کند از اهل دوزخ

عمر متعه کند از اهل بهشت باشد و هرگاه مرد با متعه خود بنشیند فرشته بر ایشان نازل شود و ایشان را پاسبانی کند تا آنکه از مجلس برخیزند و اگر با هم سخن کنند سخن ایشان
ذکر و تسبیح باشد و چون دست یکدیگر بدست گیرند هر گناهی که کرده باشند از انگشتان ایشان ساقط شود و چون یکدیگر را بوسه دهند حق تعالی بهر بوسه حج و عمره به
ایشان بنویسد و چون خلوت کنند بهر لذتی و شهوتی چندین حسنات بنویسد برای ایشان مانند کوههای برافراشته و چون برخیزند و بغسل کردن مشغول شوند
حق تعالی گوید با فرشتگان که نظر کنید با این دو بنده من که برخاسته اند و بغسل کردن مشغول اند و اعتقاد دارند که من پروردگار ایشانم گواه شوید برآنکه من آمرزیدم
ایشان را و آب بر هیچ موی ایشان نگذرد مگر که بهر موئی ده حسنه برای ایشان بنویسد و ده سیئه محو کند و ده درجه رفع نماید پس امیر المؤمنین صلوات الله علیه برخواست
گفت یا رسول الله چیست جزای کسی که درین سعی کند فرمود او را باشد مزد مرد متمتع و زن متمتعه و بعد از ان فرمود که ای علی متمتع و متمتعه که فارغ شوند از غسل بهر قطره
که از بدن آنها ساقط شود حق تعالی فرشته را بیافریند که تسبیح و تقدیس حق سبحانه کند و ثواب از برای غسل کننده باشد تا روز قیامت ای علی هر که این سنت را سهل
فرا گیرد و آنرا احیا نکند از شیعه من نباشد و من از وی بیزار باشم و نیز از ان حضرت صلی الله علیه و آله و سلم روایت صحیح مرویست که روزی آن حضرت با اصحاب خود
نشسته بود فرمود که جبرئیل اکنون بر من نازل شده و گفت ای محمد حق تعالی ترا سلام میرساند و می فرماید که امت خود را بمتعه کردن امر کن که آن سنت صالحان است
و هر که روز قیامت نزد من آید و متعه نکرده باشد حسنات او بقدر ثواب متعه ناقص باشد ای محمد درهمی که مؤمن صرف متعه کند نزد خدا افضل است از هزار درهم که در
غیر آن صرف کند ای محمد در بهشت جمعی از حور العین هستند که حق تعالی ایشان را از برای اهل متعه آفریده ای محمد چون مؤمنی مؤمنه را عقد متعه کند از جای خود برنخیزد تا که حق تعالی
او را بیامرزد و آن مؤمنه را بغفورت پس منادی از آسمان ندا کند که ای بنده خدا حق تعالی می فرماید که ای بنده متعه کرده باید ثواب من هر آینه امروز ترا آمرزیدم و بیامرزیدم
گناهان و افزون حسنات تو و هر زنی که مهر خود را بشوهر خود بخشد خواه در عقد متعه و خواه در عقد دائمی حق تعالی بهر درهمی چهل هزار شهر از نور در بهشت باو بخشد و بهر درهمی
هفتاد هزار حاجت دنیا و آخرت او برآورد و بهر درهمی هزار فرشته امر کند تا برای او حسنات بنویسند و بهر درهمی نوری در قبر او داخل سازد و بهر درهمی هفتاد حله
بهشت را در و بپوشاند تا روز قیامت بعد از ذکر نکاح دوام و متعه در بیان نکاح کنیزان میفرماید که وَمَن لَّمْ يَسْتَطِعْ مِنكُمْ و هر که استطاعت ندارد از شما طَوْلًا از روی
توانگری یعنی آنقدر مال نداشته باشد أَن يَنكِحَ الْمُحْصَنَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ که بوسیله آن نکاح کند زنان عفیفه آزاد گرونده باشند بخدا و رسول فَمِن مَّا مَلَكَتْ
أَيْمَانُكُم پس بخواهد از آنچه مالک شده است دستهای شما مِّن فَتَيَاتِكُمُ الْمُؤْمِنَاتِ از کنیزان شما که گرویده اند مراد نکاح کردن کنیز غیر است زیرا که اجماع تزویج کنیز
خود جایز نیست وَاللَّهُ أَعْلَمُ و خدای داناتر است بِإِيمَانِكُم بگرویدن شما یعنی اکتفا کنید بظاهر ایمان چه او سبحانه داناست بجمیع سرایر شما پس نظر در ایمان یکدیگر
کنید نه در حسب و نسب بَعْضُكُم برخی از شمای آزادگان و بندگان حاصل شده اید مِّن بَعْضٍ از برخی متناسب یکدیگر در نسب چه پدر همه شما آدم است و با همه مشترکید
در ایمان و اسلام فَانكِحُوهُنَّ پس نکاح کنید کنیزان را بِإِذْنِ أَهْلِهِنَّ بدستوری خداوندان ایشان مملوک دیگری اند وَآتُوهُنَّ و بدهید بکنیزان نکاح کرده شده
أُجُورَهُنَّ مزدهای ایشان یعنی مهرهای ایشان را باذن اهل ایشان بایشان رسانید و یا مراد دادن مهر است بصاحبان ایشان بِالْمَعْرُوفِ
بنیکوئی یعنی بی اهمال و تعلل و نقصان مُحْصَنَاتٍ در حالتی که این کنیزان نگاه دارنده فرج خودند غَيْرَ مُسَافِحَاتٍ نه زنا کنندگان آشکارا وَلَا مُتَّخِذَاتِ
أَخْدَانٍ و نه فرا گیرندگان دوستان پنهانی فَإِذَا أُحْصِنَّ پس آن هنگام که ایشان نگاه دارنده اند فرج خود را از حرام بسبب تزویج حصن بضم و کسر صاد
اند یعنی هنگامی که شوهر کرده شده اند فَإِنْ أَتَيْنَ بِفَاحِشَةٍ پس اگر بعد ازین بیایند بزنا فَعَلَيْهِنَّ پس بر ایشان لازم بود نِصْفُ مَا عَلَى الْمُحْصَنَاتِ
زنان آزاد بی شوهر مِنَ الْعَذَابِ از حدی که خدای مقرر کرده حد زن آزاد بی شوهر صد تازیانه است پس از کنیزان پنجاه تازیانه باشد

ذلك

ذلك آن کنیزان لِمَنْ خَشِيَ الْعَنَتَ برکسی است از زنا و بختی یعنی از مشقت آنکه در زنا افتد مِنكُمْ از شمای نکاح کنندگان کنیزان وَأَن تَصْبِرُوا و اگر صبر کنید
از نکاح کنیزان خَيْرٌ لَّكُمْ بهتر است مر شما را بجهت آنکه تا سرزنش نکنند با آنکه کنیز غیر را خواسته و اگر فرزندی شود سرزنش کنند با آنکه او ولد کنیز غیر است و از انس
روایت که رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرموده که هر که خواهد نزد خدا رود و پاک و پاکیزه باید که زن آزاد را بخواهد که زن آزاد صلاح خانه بود و برده خرابی خانه
وَاللَّهُ غَفُورٌ و خدای آمرزنده است مر چیزی را که قبل ازین آیت از بندگان صادر شده از خلاف این احکام و یا مراد کسی را که صبر نتواند کرد از نکاح کنیزان رَّحِيمٌ
مهربان برخصت دادن نکاح بندگان يُرِيدُ اللَّهُ میخواهد خدای لِيُبَيِّنَ لَكُمْ تا بیان کند برای شما احکام حلال و حرام وَيَهْدِيَكُمْ سُنَنَ الَّذِينَ و راه
نماید شما را راههای کسانی که بودند مِن قَبْلِكُمْ پیش از شما یعنی دین ابراهیم و اسمعیل و روش پیشینیان که از اهل حق بوده اند تا بطریق ایشان سلوک کنید
وَيَتُوبَ عَلَيْكُمْ و باز گرداند شما بتخفیف احکام و آمرزش آثام و یا ارشاد کند شما را بمنع شما از معاصی و یا بآنچه کفارت سیئات شما باشد وَاللَّهُ عَلِيمٌ و خدای
داناست بمصلحت شما در آنچه فرماید از احکام حَكِيمٌ درست کردار است گفتار در هرچه حکم کند وَاللَّهُ يُرِيدُ و خدای میخواهد أَن يَتُوبَ عَلَيْكُمْ آنکه قبول کند توبه
را بر شما یعنی دلالت کند بچیزی که سبب قبول توبه شما گردد و مکرر از جهت تاکید است وَيُرِيدُ الَّذِينَ و میخواهند آنانکه از سر غفلت یا از روی عناد يَتَّبِعُونَ
الشَّهَوَاتِ پیروی میکنند آرزوهای نفس خود را أَن تَمِيلُوا آنکه میل کنید از راه راست مَيْلًا عَظِيمًا میل کردنی بزرگ و محرمات ارتکاب نمائید در روایت
آمده که چون آیت تحریم خواهرزاده و برادرزاده نازل شد یهود زبان اعتراض گشوده گفتند که نکاح دختر عمه و دختر خاله حلال است با آنکه عمه و خاله حرام اند پس اگر
خواهر حرام است خواهرزاده چرا حرام است بدین شبهه خواستند که اهل اسلام بجانب باطل میل دهند این آیت آمد که خدای میخواهد که شما را توبه دهد و جهودان میخواهند
که شما را از راه راست بگردانند يُرِيدُ اللَّهُ میخواهد خدای أَن يُخَفِّفَ عَنكُمْ آنکه سبک گرداند از شما در احکام نکاح و سخت گیری نکند بر شما و لهذا مشروع ساخت
برای شما نکاح دختر عمه و دختر خاله و کنیز و امثال آن وَخُلِقَ الْإِنسَانُ و آفریده شده است آدمی ضَعِيفًا ناتوان از کشیدن بار تکلیف لاجرم آنرا بروی سبک
گردانید از محض لطف و فضل خود و چون حق تعالی بیان تحریم زنان نمود بر غیر وجوه مشروعه در عقب آن بیان تحریم اموال میفرماید در وجوه باطله و میفرماید که
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای آنانکه گرویده اید لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُم مخورید مالهای خود را یعنی اموال یکدیگر را بَيْنَكُمْ در میان خود بِالْبَاطِلِ بآنچه حرام
و ناروا باشد در شریعت چون غصب و ربا و قمار و خیانت و دزدی و یا بعقود باطله و یا دعوی باطل و گواه زور حاصل کنید بناحق و اموال یکدیگر تصرف مکنید إِلَّا
أَن تَكُونَ تِجَارَةً مگر آنکه باشد جهت تصرف و بازرگانی یعنی معامله که صادر شده باشد عَن تَرَاضٍ مِّنكُمْ از خشنودی و خوشدلی هر یک از شما که عقد کننده اند
وَلَا تَقْتُلُوا و مکشید بناحق و ناروا أَنفُسَكُمْ نفسهای خود را یعنی اهل دین خود را چه همه مؤمنان از روی حقیقت در حکم نفس واحد اند إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای
كَانَ بِكُمْ هست بشمای مؤمنان رَحِيمًا مهربان در امر و نهی آنچه که میفرماید از غایت رحمت وَمَن يَفْعَلْ ذَٰلِكَ و هر که بکند آنچه مذکور شد از محرمات
عُدْوَانًا از روی تعدی و در گذشتن از حق وَظُلْمًا و از وجه ستم و بیداد مراد بعدوان تعدیست بر غیر و بظلم بر نفس خود تا آنکه این را در معرض عذاب در آورد
فَسَوْفَ نُصْلِيهِ پس زود باشد که در آوریم او را نَارًا در آتش عظیم که دوزخ است وَكَانَ ذَٰلِكَ و هست این در آوردن در آتش دوزخ عَلَى اللَّهِ
يَسِيرًا بر خدای سهل و آسان إِن تَجْتَنِبُوا اگر اجتناب کنید و دور شوید كَبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ از گناهان بزرگ که نهی کرده شده اید عَنْهُ از آن یعنی از آنچه
خدای شما را نهی کرده نُكَفِّرْ عَنكُمْ در گذرانیم و عفو کنیم از شما سَيِّئَاتِكُمْ گناهان خورد شما را یعنی اجتناب کبایر شما را کفارت ارتکاب صغایر شما کردیم
و هر صغیره که از شما صادر شده باشد از نماز یا از رمضان تا رمضانی دیگر از شما در گذرانیم و عفو کنیم چنانکه در حدیث ثابت شده وَنُدْخِلْكُم و در آوریم شما را

میان خلاد کرهما در موضع بزرگ و شریف که بهشت است ابوهریره روایت کند روزی رسول خدای بر منبر فرمود که بآن خدای که جان من بامر اوست و این کلمه را سه
تکرار کرد و بعد از ان گفت که هیچ بنده نباشد که او پنج وقت نماز بگذارد و ماه رمضان روزه دارد و از کبایر اجتناب کند مگر که درهای بهشت بر او بگشایند پس این آیت
بخواند که ان تجتنبوا تا آخر گناه کبیره آنست که در قرآن یا در حدیث حدی و عقوبتی بران معین و مقرر شده مانند شرک بخدا و زنا و لواطه و شرب خمر و ربا و عقوق
والدین و قمار و فرار از جنگ کفار در حین حضور امام و قتل بناحق و خوردن مال یتیم و دشنام بزنا و سحر و گواهی بزور و نومید شدن از رحمت خدای و ایمن بودن
از عقوبت او آورده اند که ام سلمه رضی الله عنها بعرض حضرت رسالت پناه رسانید که مردان شرف جهاد دارند و زنان از آن ثواب محروم اند و مردان با وجود کسب
و غنیمت و قوت تحصیل کسب مال میراث دو برابر زنان می برند و زنان با ضعف حال و کثرت احتیاج نصف نصیب مردان میگیرند کاشکی ما نیز در دایره مردان
بودی تا از ثواب جهاد و نصیب میراث بهره مند میشدیم آیت آمد که ولا تتمنوا و آرزو مبرید ما فضل الله آن چیزی را که خدای تعالی افزونی داده به بدان چیزی
از مال و جاه بعضکم برخی را از شما که مردانید علی بعض بر برخی دیگر که زنانند چه شاید که خیر شما در عدم آن باشد للرجال نصیب مر مردان را بهره ایست مقرر مما اکتسبوا
از ثواب آنچه کسب کرده اند چون جهاد و سایر اعمال خیر و للنساء نصیب و مر زنان را نصیبی است مقرر مما اکتسبن از ثواب آنچه کسب کرده اند چون عفت و طاعت
شوهران و چون هر یک نصیبی معلوم دارید آرزو بهره دیگری مبرید و سئلوا الله و بخواهید از خدای و طلب کنید من فضله از کرم و بخشش او تا مقاصد شما بحصول پیوندد
و سفیان و سبه گفته که خدای تعالی ما را امر کرد که از و سوال کنیم الا بجهت آنکه اجابت آن کند و سایل را از فضل خود محظوظ سازد و اگر عطا را دوست نمیداشت
ما را بسؤال آن نفرمودی پس طلب فضل او کنید تا بشما دهد ان الله کان بکل شیء علیما بدرستی که خدای هست بهمه چیز دانا پس میداند که مستحق فضل او کیست و چه
دهد و بهر که دهد چنان باید و خبران نشاید مرویست در جاهلیت فرزند اجنبی را پسر خود میخواندند و او را در میراث داخل ورثه میگردانیدند حق تعالی از ان نهی نموده فرمود
که و لکل و برای هر شخصی جعلنا معین کردیم موالی میراث خواران که بجهت خویشی تصرف در نصیب خود میکرده باشند مما ترک الوالدان از آنچه باز
گذارند پدر و مادر و الاقربون و خویشان نزدیک بدانکه رسم جاهلیت چنان بود که دست بر دست یکدیگر نهاده با یکدیگر عهد میکردند و هر یک از متعاقدین میگفت
که دوست من دوست تست و دشمن تو دشمن من تو از من میراث بری و من از تو و تو عاقله من باشی و من عاقله تو و این سخنان را بسوگند موکد میساختند و بواسطه
این هر یک شش یک میراث یکدیگر میگرفتند چون آیت میراث نازل شد یکی از اصحاب گفت یا رسول الله جمعی از ما با هم عهد یکدیگر کرده اند و باخذ میراث با یکدیگر پیمان بسته اند
حکم الهی در باب میراث ایشان واقع نشد این آیت آمد که و الذین عقدت و آن کسانی که عقد سوگند بسته اند ایمانکم دستهای شما با ایشان فاتوهم
پس بدهید ایشان را نصیبهم بهره ایشان را که شش یک است و حکم این آیت بآیت اولی الارحام بعضهم اولی ببعض فی کتاب الله متاخر گشت باین معنی که تا ارحام
باشند میراث بایشان نرسد ان الله کان بدرستی که خدای هست علی کل شیء برهمه چیز شهیدا گواه بر عهد و میثاق و سوگند شما آورده اند که حبیبه
زوجه سعد بن ربیع انصاری ناشزه شد شوهرش از غایت اضطراب طپانچه بر روی وی زد شکایت پیش پدر برد و باتفاق پدر بملازمت حضرت رسالت پناه
رفته و قصه گذشته را بموقف عرض رسانیدند این آیه آمد که الرجال قوامون مردان کارگزارانند و ایستادگان علی النساء بر زنان و قایم بامور
معاش ایشان مانند قیام نمودن حاکمان بر رعیت بما فضل الله بسبب آنچه که تفضیل کرد خدای و افزونی داد بعضهم برخی از ایشان را که مردانند
علی بعض بر برخی دیگر که زنانند و تفضیل مردان بکمال عقل است و علم و بسیاری فهم و حدس و بجهاد و کمال صوم و صلوة و جمعه و خطبه و نماز عید و غزا و شهادت
در حدود و قصاص و زیادتی میراث و امثال آن و آنکه انبیا و ائمه هدی از مردان اند از همه فضایل اشرف و اکمل است و بما انفقوا و دیگر فضیلت داد مردان را

برزنان

بر زنان بسبب آن چیزی که نفقه میکنند بر زنان من اموالهم از مالهای خویش در مهر و نفقه فالصالحات پس زنان شایسته حال قانتات فرمان برند
کانند مر خدای را در قیام نمودن بحقوق شوهران و نیز آن حافظات للغیب نگاهداران خود اند نزد غایب شدن شوهران یعنی در غیب شوهران رعایت
کنند نگاهبان عصمت و عفت خود اند و ضبط اموال ایشان میکنند بما حفظ الله بنگاه داشت خدای ایشان را یعنی بوسیله او بر حفظ غیب و ترغیب در ان
بوعده و وعید و توفیق او ایشان را و از ان حضرت رسالت مرویست که بهترین زنان زنیست که چون در تو نگری شاد شوی و اگر او را کاری فرمایی فرمان تو برد
و چون از تو غایب شود حفظ الغیب ترا رعایت کند در مال تو و نفس خود و بعد از ان این آیت تلاوت فرمود و اللاتی تخافون نشوزهن و آن زنانی
که میترسید نافرمانی و تسلط ایشان را بر شما بظهور اسباب و علامات آن فعظوهن پس پند دهید ایشان را بسخنانی که دلهای ایشان را نرم گرداند
تعلیم دهید ایشان را از حقوق زن و شوهری و اهجروهن و ببرید و کناره کنید فی المضاجع در خوابگاهها یعنی در یک جامه خواب مباشید و یا پشت بایشان
کنید و کونه کنایت از ترک جماع و اضربوهن و بزنید ایشان را زدنی که عضوی نخراشد و نشکند و درشت نشود فان اطعنکم پس اگر زنان برند شما را او
نشوز باز آیند فلا تبغوا علیهن پس مطلبید بر ایشان سبیلا راه توبیخ و سرزنش یعنی بعد از انکه فرمان برداری و توبه کنند و از نشوز باز آیند دست آزار از ایشان
بدارید ان الله کان بدرستی که خدای هست علیا برتر از انکه بر ایشان بظلم راضی شود کبیرا بزرگ تر از انکه مظلوم را فرو گذارد پس از وی بترسید و حذر کنید
و ان خفتم و اگر بترسید بجهت ظهور علامات نشوز ای حکام شرع شقاق بینهما ناسازگاری و خلاف میان مرد و زن فابعثوا پس برانگیزید برای دفع نشوز
حکما من اهله میانجی کننده که صلاحیت حکم داشته باشد از قبیله مرد و حکما و میانجی کننده دیگر که صلاحیت حکومت داشته باشد من اهلها از قبیله اقربای
زن تا او نیز ما فی الضمیر زن را از طلب صحبت زن و میل و فرقت او را بداند چه خویشان شناساترند بواطن احوال را و این بر سنت است چه اگر اجنبی برای حکومت
نصب کنند نیز جایز است ان یریدا اگر خواهند هر دو حکم اصلاحا اصلاح آوردن کار مرد و زن یوفق الله سازگاری افکند خدای بینهما میان شوهر و زن
و یا اگر شوهر و زن اراده اصلاح نمایند و رفع نزاع و خلاف حق تعالی الفت افکند در میان ایشان ان الله کان بدرستی که خدای هست علیما دانا بمصالح شوهر و زن
خبیرا آگاه بمقاصد حکمین و یا زوجین و چون حق تعالی درین آیات امر کرد بندگان را بحسن معاشرت در امر یتیمان و در حق ازواج و عیال و این بدون عبادت
حق سبحانه بر وجه وحدانیت و تنزیه او از شرکت در عبودیت مثمر مثوبت اخروی نبود از نجهت بعد ازین امر بتوحید نموده فرمود که و اعبدوا الله و بپرستید
خدای را بوحدانیت و لا تشرکوا به و انباز مگیرید بوی شیئا چیزی را از بتان و غیران و بالوالدین و نیکویی کنید بپدر و مادر خود احسانا
نیکویی کردنی بقول و فعل و بذی القربی و بخویشان نزدیک بصله رحم و الیتامی و بیتیمان بدلنوازی و سازگاری و عطا و المساکین و بدرویشان
که بقوت سال قادر نباشند بانواع تصدقات و الجار ذی القربی و بهمسایگان و خویشاوندان که هم حق همسایگی دارند و هم حق خویشی بشفقت و رحمت
و الجار الجنب و بهمسایه بیگانه یعنی آنکه خویشی ندارد و با همسایه دور و در صحیح مسلم بروایت انس معلوم شد که بهشت نرود بنده که همسایه از شر او ایمن نباشد
و الصاحب بالجنب و دیگر نیکویی کنید با هم پهلوی خود یعنی هم نشین و هم صحبت و این میتواند بود که رفیق سفر باشد یا شریک در علم آموختن یا هم نشین در
مسجد و مجلس و یا زوجه و یا خادم و غیران نیکویی با وحق صحبت اوست بنیاد او مهربانی است و ابن السبیل و با رهگذران غریب اگر چه در شهر غنی بوده باشند
و ما ملکت ایمانکم و با بندگان و پرستاران که در دست تصرف شمااند بشفقت و مرحمت و حسن اخلاق ان الله بدرستی که خدای لا یحب دوست
نمیدارد من کان مختالا هر که باشد خرامنده متکبر که ننگ دارد از والدین و اقارب و همسایگان و بندگان و با ایشان نیکویی نکند فخورا نازنده خود ستاینده که

تفاخر کنند بر ایشان و حقوق ایشان را نشناسند مرویست که مردی نزد رسول خدا آمد و گفت یا رسول الله دلم سخت شده است از نرمی و رقت دور شده فرمود
که با پدر و مادر نیکویی کن و مسکینان را طعام ده و دست بر سر یتیمان فرود آور و طعاشان ده با همسایهای خویش و بیگانه عطا کن و ایشان را از مرنجان گفتند یا رسول الله
حق همسایه بر چه چیزست فرمود از جمله حقوق او آنست که اگر ترا بخواند اجابت کنی و اگر درویش شود دستش گیری و اگر قرض خواهد بدهی و اگر چیزی باو رسد تعزیت او کنی و اگر بمیرد
بجنازه اش حاضر شوی و دیوار بر بالای دیوار او بلند نکنی تا منع باد نکند از وو او را نرنجانی بمنع مطبوخات خود بعد از ان فرمود همسایه سه طایفه اند یکی آنست که او را سه حق
ست بر تو و دیگر آنکه او را دو حق است و دیگری آنکه او را یک حق است آنکه او را سه حق است همسایه مسلمانست که او را قرابت باشد با تو چه او را هم حق جوارست و هم حق
و هم حق اسلام و دویم همسایه مسلمان که حق همسایگی و حق اسلام دارد و سیوم همسایه کافر که همین حق همسایگی دارد و انس از حضرت روایت کرده که هر که آزار همسایه نماید
آزار من کرده و هر که آزار من کرده آزار خدا کند و بعد از ان فرمود که همیشه جبرئیل مرا وصیت میکرد در حق همسایه تا گمان بردم که از من میراث باو رسد و چون مختالا فخورا
منع احسان میکنند از اقارب و همسایها و غیر ایشان از انجهت بعد ازین در صفت ایشان می فرماید که الَّذِينَ يَبْخَلُونَ یعنی دوست ندارد خدای آنان را که بخل می ورزند
و حقوق مالی را مستحقان ایشان نمیرسانند وَيَأْمُرُونَ النَّاسَ و امر میکنند مردمان را بِالْبُخْلِ به بخیلی یعنی منع ایشان میکنند از حقوق واجبه وَيَكْتُمُونَ و می پوشند
خلق مَا آتَاهُمُ اللَّهُ آنچه خدای داده است بدیشان مِنْ فَضْلِهِ از فضل خود که آن عنایت است وَأَعْتَدْنَا و آماده کرده ایم لِلْكَافِرِينَ برای کسانی که کافر نعمت اند
و ادای حقوق مالیه نمیکنند و منع مردمان نیز میکنند از دادن تصدق عَذَابًا مُهِينًا عذاب خوار کننده که عذاب دوزخ است وَالَّذِينَ و دوست ندارد خدای
آنان را که يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ نفقه میکنند مالها خود را رِئَاءَ النَّاسِ برای دیدن مردمان و ملاحظه ناموس و اظهار جرات و احسان خود تا مردمان تحسین
ایشان کنند گویند مراد باین جماعت مشرکان مکه اند که بدشمنی حضرت رسالت صلی الله علیه واله وسلم لشکر جمع میکنند و مالهای خود را خرج ایشان میکردند وَلَا
يُؤْمِنُونَ و میگروند از روی حقیقت بِاللَّهِ بخدا یعنی بوحدانیت او وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ و نه بروز بازپسین که قیامتست وَمَنْ يَكُنِ الشَّيْطَانُ و هر که باشد
دیو سرکش یعنی ابلیس و اعوان او لَهُ قَرِينًا مر او را یار و همنشین و دمساز فَسَاءَ قَرِينًا پس همنشین است ابلیس چه خواننده مردمان است بکفر و معصیت وَ
مَاذَا عَلَيْهِمْ و چه چیز بودی بر کافران یعنی چه زیان داشتی مر ایشان را لَوْ آمَنُوا بِاللَّهِ اگر ایمان آوردندی بخدای وَالْيَوْمِ الْآخِرِ و بروز قیامت و جزای اعمال
تصدیق کردندی وَأَنْفَقُوا و هر وی کردند مر خدا را بدون غرض یا مِمَّا رَزَقَهُمُ اللَّهُ از آنچه داده است خدای ایشان را وَكَانَ اللَّهُ بِهِمْ و هست خدای
با ایشان یعنی باقوال و افعال ایشان عَلِيمًا دانا پس جزا فرا خور اقوال و افعال ایشان خواهد داد إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ بدرستی که خدای ستم نکند مِثْقَالَ ذَرَّةٍ هم
سنگ ذره در وزن و ذره چیزیست که از شعاع آفتاب در روزن افتد در هوا ظاهر شود و آنرا وزنی نیست و حقیقت این سخن مبالغه است در نفی ظلم وَإِنْ تَكُ
و اگر باشد مثقال و ذره حَسَنَةً هم سنگ وزن نیکی در دیوان عمل بنده مومن يُضَاعِفْهَا افزون گرداند خدای ثواب آنرا اضعافا مضاعفة یعنی افزون
گرداند تا که دو چندان باشد وَيُؤْتِ و بدهد خدای او را زاید بر ثواب عمل مِنْ لَدُنْهُ از نزدیک خود بفضل خود بی استحقاق کس أَجْرًا عَظِيمًا عطای بزرگ
و بی اندازه ابو عثمان نهدی گوید که از ابو هریره روایت کردند که رسول خدا فرمود که حق تعالی بنده مومن را یک حسنه ثواب هزار حسنه بدهد و ازین عجب آمد که نزد
ابو هریره رفتم و ویرا از ان خبر دادم گفت من چنین نگفته ام بلکه از پیغمبر شنیدم که حق تعالی بنده مومن را یک حسنه دو هزار حسنه ارزانی و اگر انجا تردیدی داری این
آیت بخوان که ان الله لا یظلم مثقال ذرة و ان تک حسنة یضاعفها و یؤت من لدنه اجرا عظیما و معلوم است که آنچه خدای تعالی عظیم گوید قدر او را غیر حق
سبحانه نداند و چون حق سبحانه ذکر روز آخرت کرد و بیان احوال مومنان در عقب آن وصف حال منکران میفرماید که فَكَيْفَ پس چگونه باشد و بچه وجه بود حال

کفره و ظلمه

کفره و ظلمه إِذَا جِئْنَا وقتی که بیاریم مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ از گروهی از امم گذشته بِشَهِيدٍ گواهی و آن پیغمبر ایشان خواهد بود که بر افعال قبیح و عقاید فاسده ایشان
گواهی خواهد داد وَجِئْنَا بِكَ و بیاریم ترا ای محمد صلی الله علیه واله وسلم عَلَى هَؤُلَاءِ برین گروه که امت تواند شَهِيدًا گواه تا گواهی دهی بر ایشان بحجت ملتهم
بر عقاید ایشان يَوْمَئِذٍ دران روز که گواهی دران واقع شود يَوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا دوست دارند آنانکه کافر شدند بخدای وَعَصَوُا الرَّسُولَ و نافرمانی
کردند رسول را لَوْ تُسَوَّى اگر راست کرده شود بِهِمُ الْأَرْضُ بدیشان زمین را یعنی دفن کنند ایشان را و خاک بر بالای ایشان ریزند چون مردگان و ایشان را از گور
برنینگیزند وَلَا يَكْتُمُونَ اللَّهَ و نپوشند یعنی نتوانند که از خدای بپوشند حَدِيثًا سخنی را زیرا که انبیا و ائمه و ملایکه و اعضای ایشان و مکان زمان بر ایشان
گواهی دهند و چون حق تعالی در آیت متقدم امر کرد بندگان را بعبادت در عقب آن ذکر اعظم عبادات مینماید که نمازست و می فرماید که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ
آمَنُوا ای آن کسانی که گرویده اید بخدا و رسول لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ نزدیک مکنید یعنی مرتکب نماز مشوید وَأَنْتُمْ سُكَارَى و حال آنکه شما مستان باشید از خمر و شرب
مسکرات آورده اند که روزی جمعی از اصحاب در خانه عبد الرحمن عوف بشرب خمر اشتغال داشتند در زمان بیهوشی صدای اذان وقت نماز شام بگوش ایشان رسید
بنماز بر خواستند و امام ایشان که عبد الرحمن بود از غایت مستی در سوره کافرون حرف لا را که در چهار موضع است حذف کرد این آیت نازل شد که بنماز نزدیکی منمایید
در حالتی که مست باشید حَتَّى تَعْلَمُوا تا وقتی که بدانید مَا تَقُولُونَ آنچه را که میگویید یعنی میخوانید در نماز چیزی را تا بدانید آنچه میگویید وَلَا جُنُبًا و نه در حالتی که جنب باشید
إِلَّا عَابِرِي سَبِيلٍ مگر که رهگذران باشید و با شما آب نبود که دران محل تیمم نماز توان گذارد و نزد بعضی مراد بصلوة مواضع صلوة است که مساجدست و عابری سبیل
بمعنی گذرندگان از ان و معنی که مست در مسجدها مروید تا وقتی که با هوش آیید و نه در حالت جنابت مگر بر سبیل گذشتن از در مسجد بدری دیگر و بر هر تقدیر میفرماید که در حالت
جنابت نماز مگذارید یا بمسجد مروید حَتَّى تَغْتَسِلُوا تا وقتی که غسل کنید مگر آب یافت نشود آن هنگام تیمم کافیست وَإِنْ كُنْتُمْ و اگر باشید در وقت جنابت مَرْضَى
بیماران مراد بیماریست که دران خوف از استعمال آب باشد چه درین وقت استعمال جایز نیست أَوْ عَلَى سَفَرٍ یا باشید بر جناح سفر یعنی در سفر آبی نیابید أَوْ جَاءَ أَحَدٌ
مِنْكُمْ یا بیاید یکی از شما مِنَ الْغَائِطِ از حدثی که بیرون می آید از پیش و پس و غایط بمعنی زمینی است که منخفض باشد و تسمیه حدث بغایط از جهت آنست که غالب احوال
در گور زمین واقع میشود أَوْ لَامَسْتُمُ النِّسَاءَ یا بسوده باشید زنان را این کنایتست از جماع که غیبوبه حشفه است فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً پس نیابید آب فَتَيَمَّمُوا
پس قصد کنید صَعِيدًا طَيِّبًا طاهر زمین را اعم از انکه خاک باشد یا سنگ فَامْسَحُوا پس مسح کنید بباطن هر دو دست خود که بر زمین زده باشید بِوُجُوهِكُمْ
روی خود یعنی پیشانی و ابرو و جبین تا طرف انف اسفل وَأَيْدِيكُمْ و پشتهای خود را تا زند إِنَّ اللَّهَ كَانَ بدرستی که خدای هست عَفُوًّا درگذرنده از
شما سختی تکلیف را غَفُورًا آمرزنده کسانی که تیمم کنند و بجهت کثرت عفو و مغفرت اوست که تکلیف را بر شما آسان گردانیده رخصت تیمم داد و در اخبار آمده
که چون تیمم مخصوص این امت مرحومه است بجهت تسهیل امر بر ایشان چنانکه پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمود که تفضیل دادند ما را بر مردمان سابق به چیز زمین را مسجد
ما گردانیدند و خاک برای ما طهور ساختند و صفهای ما را در نماز مانند صف ملایکه گردانیدند و چون حق تعالی ذکر احکامی نمود که واجبست عمل بآن در عقب آن
تخویف مردمان کرد از مخالفت بآن و فرمود بر سبیل تعجب أَلَمْ تَرَ آیا نمی بینی و نمی نگری ای محمد إِلَى الَّذِينَ بسوی آنانکه أُوتُوا نَصِيبًا مِنَ الْكِتَابِ
داده شده اند بهره از علم تورات مراد علمای یهودند که يَشْتَرُونَ الضَّلَالَةَ میخرند گمراهی را یعنی بدل میکنند هدایت را بضلالت هدایت ایشان این بود که
بصفات مصطفی صلی الله علیه وآله عارف بودند و ضلالت آنکه بعد از بعثت آنحضرت انکار وی نمودند از روی عناد و استکبار وَيُرِيدُونَ و میخواهند این گمراهان
از روی حسد و عداوت أَنْ تَضِلُّوا السَّبِيلَ آنکه شما ای مومنان گم کنید راه راست که طریق اسلام است وَاللَّهُ أَعْلَمُ و خدای داناترست بِأَعْدَائِكُمْ بدشمنان

شما که یهودند و شما را خبر داد بعداوت ایشان پس از ایشان حذر کنید وَكَفَىٰ بِاللَّهِ و کافی و بسنده است خدای وَلِيًّا در حالتی که دوست شماست و متولی امور
شما وَكَفَىٰ بِاللَّهِ و بس است خدای نَصِيرًا در حالتی که یاری دهنده است شما را بر دشمنان پس اعتماد بر او کنید و از غیر او مستغنی شوید مِنَ الَّذِينَ هَادُوا بعضی از کسانی
که بدین یهود متدین شده اند يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ میگردانند کلمه را و تغییر میدهند آنرا عَنْ مَوَاضِعِهِ از جای خود مراد تغییر نعت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
و نوشتن غیر آن در موضع آن و یا کلمات تورات بر وفق آرزوی خود در اکثر روایات آمده که یهودان بملازمت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم آمدندی و جواب
آن حضرت را از هر امری که سوال میکردند قبول میکردند و از مجلس آنحضرت که جدا میشدند جواب آن حضرت را تغییر میدادند لاجرم حق تعالی پرده از روی کار بر داشته
فرمود که یهودان معاند سخنان ترا که حبیب منی از مواضع تحریف میکنند وَيَقُولُونَ و میگویند از روی عناد سَمِعْنَا شنیدیم قول ترا وَعَصَيْنَا و نافرمانی کردیم امر ترا
و این را آشکارا میگفتند بجهت بسیاری عناد و استکبار و در تیسیر آورده که اظهار سمعنا میکردند و در خفیه بلفظ عصینا لب میگشودند وَاسْمَعْ غَيْرَ مُسْمَعٍ و بشنو در حالتی
که غیر شنوده شده باشی این کلمه ایشان روی در مدح دارد و روی در ذم وجه ذم آنکه قصد ایشان بآن این بود که بحیثیت کری یا موت گوش تو چیزی نشنود و وجه مدح
اینکه بشنو قول ما را که هرگز مباد که هیچ شنوانیده شوی پس یهودان این وجه را پرده نفاق میساختند و مقصود ایشان وجه ذم بود و برهمین قیاس میگفتند وَرَاعِنَا
در ما نگر و رعایت حال ما کن این کلمه نیز احتمال دو وجه دارد و وجه مدحش آنکه رعایت حال ما کن و بما نگاه کن چنانکه گذشت تا بشنویم کلام ترا و بآن کار نداریم و وجه
ذم آنکه ترا نسبت به میساختند برعونا که کلمه عبرانی است و بآن یکدیگر را دشنام میدادند و یا از القصد رعونت احمق میگفتند یعنی حماقت و بیعقلی لازم تو باد پس می
پیچانیدند باین گفتار لَيًّا پیچانیدنی بِأَلْسِنَتِهِمْ بزبانهای خود یعنی که آنرا صرف میکردند بانچه شبیه است و دشنام است وَطَعْنًا فِي الدِّينِ و طعن و قدح میکردند
در دین اسلام طعنی از روی استهزا و سخریت و از جمله میگفتند که دینی که پیغمبران شبانی منسوب معلوم است که چه دین خواهد بود و حال آنکه شبانی موسی معروف
بود وَلَوْ أَنَّهُمْ قَالُوا و اگر ایشان گفتندی سَمِعْنَا شنیدیم سخن ترا وَأَطَعْنَا و فرمان بردیم امر ترا وَاسْمَعْ و بشنو سخن ما را وَانْظُرْنَا و نگاه کن در ما یعنی
ملاحظه حال ما کن و توقف فرما تا کلام ترا نیک بشنویم و بدانیم و بفهمیم لَكَانَ هر آینه بودی این گفتار خَيْرًا لَهُمْ بهتر مر ایشان را از استهزای سید انام علیه السلام و از طعن
در اسلام وَأَقْوَمَ و راست تر و صواب تر وَلَٰكِنْ لَعَنَهُمُ اللَّهُ و لیکن لعنت کرده است حق تعالی ایشان را از رحمت خود دور کرده بِكُفْرِهِمْ بجهت کفر و شدت عناد و استکبار
ایشان فَلَا يُؤْمِنُونَ پس نمیگروند ایشان إِلَّا قَلِيلًا مگر گرویدنی اندک و ضعیف که معتبر و معتد به نباشد و آن ایمان است ببعضی کتب و انبیا دون بعضی در اکثر تفاسیر آمده که حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه و آله علمای یهود را چون ابن صوریا و کعب بن اسد را طلبید و گفت ای گروه یهودان از خدای بترسید و قدم در دایره اسلام نهید من سوگند میخورم
بخدا که شما میدانید که من این کلام و احکام که از خالق آورده ام حق است و شما را در تورات از حال من خبر داده و در آنجا بر ایمان شما بمن میثاق گرفته ایشان از روی عناد
گفتند که نه ترا میدانیم و نه از صفت تو و قرآن خبر داریم این آیت آمد که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ ای آنکسانی که شما را کتاب داده اند یعنی تورات آمِنُوا تصدیق
کنید و بگروید بِمَا نَزَّلْنَا بانچه فرو فرستاده ام بر بنده خود محمد که قرآنست مُصَدِّقًا در حالتی که باور دارنده است و تصدیق کننده آنچیز که قرآنست یعنی اصول احکام آن مطابق
و موافق است لِمَا مَعَكُمْ مر آن چیزی را که با شماست یعنی تورات پس ایمان آورید مِنْ قَبْلِ أَنْ نَطْمِسَ پیش از آنکه محو کنیم وُجُوهًا رویهارا یعنی اثر صورت آنرا
نیست سازیم تا اصلا نه ابرو و چشم و لب و بینی و دهن بران نماند فَنَرُدَّهَا پس گردانیم آن رویها را که آثار آن محو شده عَلَىٰ أَدْبَارِهَا بر هیأت قفای آن
یعنی شکل آنرا الصورت پس سر بدل سازیم و در تیسیر آورده که دستها و پایها و شکمها و پشتهای ایشان در موضع خود باشند و رویهای ایشان بر پس سر بود
و این مثالی است در غایت زشتی و رسوایی آورده اند که چون آیت نازل شد عبدالله استماع کرد بخدمت حضرت رسالت پناه صلی الله و آله و سلم شتافته ایمان آورد و در عهد عمر

چون این آیت

چون این آیت را بر کعب الاحبار خواندند گفت بارخدایا ایمان آوردم و اسلام قبول کردم أَوْ نَلْعَنَهُمْ یا لعن کنیم از رحمت خود دور کردانیم ایشان را كَمَا لَعَنَّا چنانکه
دور کردانیدیم از رحمت خود أَصْحَابَ السَّبْتِ یاران شنبه را یعنی آنانکه از فرمان خدا سر پیچیدند و در روز شنبه بصید ماهی اشتغال نمودند مراد آنست که جزای ایشان هم مسخ
چنانکه جزا دادیم بآن اصحاب سبت را وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ و هست فرمان خدای در ایجاد شی مَفْعُولًا کرده شده یعنی لامحاله واقع شده پس البته آنچه موعود شده اید بآن
لامحاله واقع عذاب شما را شد اگر ایمان نیارید مرویست که چون آیت یا عبادی الذین اسرفوا فرود آمد رسول خدا بر بالای منبر رفت و از برای اصحاب برخواند مردی بر خواست
گفت یا رسول الله و اگرچه شرک باشد حق پیغمبر پاسخ نداد تا آنکه آن مرد سه بار گرد این کلمه نموده اعاده فرمود حق تعالی این آیت فرستاد که إِنَّ اللَّهَ
لَا يَغْفِرُ بدرستی که خدای نمی آمرزد أَنْ يُشْرَكَ بِهِ آنرا که شرک آرند یعنی شریک گیرند در عبادات او زیرا که حکم نافذ گشته بر آنکه اهل شرک در دوزخ مخلد باشند کسانی
که بصفت شرک بمیرند وَيَغْفِرُ و بیامرزد مَا دُونَ ذَٰلِكَ آن گناهی را که غیر شرک بود خواه صغیره خواه کبیره لِمَنْ يَشَاءُ مر کسی را که خواهد از روی تفضل و احسان
و اگر بعدل و عمل فرماید بقدر معصیت عذاب فرماید و فضل و عدل بر وجه مصلحت و حکمت اوست وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ و هر که شرک آورد بخدا فَقَدِ افْتَرَىٰ پس بدرستی که
افترا کرده باشد و بر بافته إِثْمًا عَظِيمًا دروغی بزرگ را که بدان مستحق دوزخ گردد و گاهی که از آن توبه نکرده بمیرد چون بمضمون این آیت که شرک مغفور نیست یهود را که
پرستنده عزیر بودند و گوساله را معبود خود میدانستند تهدید عظیم حاصل شد از روی عناد انکار نمودند و گفتند که ما مشرک نیستیم بلکه خود را از خاصان بارگاه الهی
و مقربان درگاه او میدانیم حق تعالی انکار ستایش ایشان نموده بر نفسهای خود ایشان فرمود بر سبیل تعجب که أَلَمْ تَرَ آیا ندیدی ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم
ببصیرت إِلَى الَّذِينَ بسوی آنانی که از روی مفاخرت يُزَكُّونَ أَنْفُسَهُمْ می ستایند نفسهای خود را بپاکیزگی و بیگناهی و قرب ایشان نزد الهی و منقولست که
بحری ابن عمرو و نعمان بن ابی و مرحب بن زید اطفال خود را بحضرت رسالت آوردند و گفتند این کودکان هیچ گناهی دارند فرمود که اینها بی گناهند ایشان
سوگند خوردند که بخدای که ما مثل ایشان بیگناهیم یا اگر گناهان شب ما را بروز میگذارند و خطای روز ما را بشب محو میکند حق تعالی فرمود ستایش شما نفسهای
خود را اعتبار ندارد بَلِ اللَّهُ بلکه خدای تعالی يُزَكِّي مَنْ يَشَاءُ بپاکی یاد کند و بستاید هر که را خواهد و مستحق آن داند وَلَا يُظْلَمُونَ و این گروه که بناحق خود را
می ستایند ستم رسیده نخواهند شد بسبب عقوبت فَتِيلًا بمقدار رشته ضعیف که در شکاف دانه خرما باشد غرض آنست که ایشان عقوبت این گفتار خود
خواهند کشید از روی عدل [illegible] انْظُرْ [illegible] صلی الله علیه و آله و سلم در دین یهودان که از روی عناد كَيْفَ يَفْتَرُونَ چگونه افترا میکنند و می بندند
عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ بر خدای دروغ را یعنی اینکه میگویند که گناه شب و روز ما را می آمرزند یا در این قول که نحن ابناء الله و احباؤه وَكَفَىٰ بِهِ پس بسنده است این افترا
در زعم ایشان باین گفتار إِثْمًا مُبِينًا گناهی بزرگ که بر هیچکس پوشیده نیست یعنی همین گناه بس در تحقیق عذاب ایشان که چون حکم الهی با جلای
بنی نضیر صادر شد جمعی از ایشان چون حیی بن اخطب و سلام بن مشکم و کنانة بن ابی الحقیق در خیبر متوطن شدند و بعد از مدتی با شصت تن از اشراف بمکه رسیدند
ابوسفیان و اتباع او را بدشمنی حضرت رسالت و اصحاب او تحریض کردند با پنجاه کس از اکابر قریش بمسجد الحرام در آمدند و در پس پردهای حرم سینها
بدیوار خانه چسبانیده بسوگندهای مغلظ بر حرب اهل اسلام سوگند یاد کردند و خاطر از این امر فارغ شده بمعاشرت نشستند و در آن مجلس بعضی از رؤسای
قریش از اهل کتاب پرسیدند که طریقه ما که زایران حرم را مهمانی میکنیم و کعبه را معمور میداریم و طواف آن میکنیم و صله رحم بجای می آوریم و بعبادت اصنام و طریق
آبای خود مشغول می باشیم بهتر است یا دین محمد که درین وقت از نو پیدا کرده و بدعت را سنت نام نهاده و دین پدران ما را بد میداند و ما را کافر میخواند یهودان
بعد از استماع این سخنان گفتند که دین شما حق است ابوسفیان گفت که بر اعتقاد شما وقتی اعتماد خواهیم کرد که بتان ما را سجده کنید یهودان جبت و طاغوت را

بتان قریش بودند سجده کردند حق تعالی از عناد و مکاره کفر ایشان خبر داده که اَلَمْ تَرَ آیا نمی بینی و نمی نگری اِلَی الَّذِینَ اُوتُوا بسوی آنانکه داده شده اند نَصِیبًا
مِنَ الْکِتَابِ بهره از توریت که بواسطه عداوت مسلمانان یُؤْمِنُونَ می گروند بِالْجِبْتِ وَالطَّاغُوتِ بدینی که قریش راست وَیَقُولُونَ و میگویند این
این جهودان لِلَّذِینَ کَفَرُوا برای کافران یعنی در حق ایشان هٰؤُلَاءِ این گروه کفار قریش اَهْدٰی هدایت ایشان بیشتر است مِنَ الَّذِینَ آمَنُوا
از انها که ایمان آورده اند یعنی پیغمبر و اصحاب او سَبِیلًا از روی دین یعنی راه یافته ترند در دین و دین ایشان قایم تر و طریق ایشان صواب تر است اُولٰئِکَ
آن گروه متعصب در کفر الَّذِینَ آنانند که لَعَنَهُمُ اللّٰهُ دور کرده است خدای ایشان را از رحمت خود وَمَنْ یَلْعَنِ اللّٰهُ و هر کرا که خدای براند و دور سازد از رحمت
فَلَنْ تَجِدَ لَهُ پس نیابی تو مر او را نَصِیرًا یاری که دفع عذاب کند از وی اَمْ لَهُمْ آیا یهود راست این کلام بر سبیل انکار است یعنی نیست مر ایشان را نَصِیبٌ
مِنَ الْمُلْکِ بهره از پادشاهی بر غم یهودان چنان بود که ایشان بپادشاهی و پیغمبری از غیر خود سزاوار ترند و بدین سبب از متابعت سنگدل شدند و میگفتند که
آخر منصب مملکت و حکم گذاری و پیغمبری بما خواهد رسید حق تعالی فرمود که ایشان را از پادشاهی بهره نیست و اگر فرضا از ملک و مال بهره مند شوند فَاِذًا پس آنگاه
لَا یُؤْتُونَ النَّاسَ ندهند مردمان را نَقِیرًا مقدار کوی که بر پشت دانه خرماست اَمْ یَحْسُدُونَ النَّاسَ نه که چیزی بمردمان دهند بلکه حسد می برند بر مردمان که
قبایل عرب‌اند عَلٰی مَا آتَاهُمُ اللّٰهُ بر آنچه خدای داده بدیشان مِنْ فَضْلِهِ از فضل خود که آن کتابت و نبوت و بعثت رسول از ایشان و در تفسیر اهل بیت علیهم السلام
از امام محمد باقر علیه السلام مرویست که مراد بناس محمد است و آل محمد و مراد بحاسدان آنانکه حسد بردند بر نبوت رسول و بر امامت آل اطهار او فَقَدْ آتَیْنَا پس بدرستی
که ما عطا کردیم آلَ اِبْرَاهِیمَ اولاد ابراهیم را که موسی و داود و عیسی و محمد‌اند علیهم السلام الْکِتَابَ کتاب توریت و زبور و انجیل و قرآن وَالْحِکْمَةَ و علم حلال
و حرام وَآتَیْنَاهُمْ و دادیم ایشان را مُلْکًا عَظِیمًا پادشاهی بزرگ که نبوتست یا مملکت داری چنانکه یوسف و داود و سلیمان داشتند و در تفسیر اهل البیت
بروایت امام محمد باقر علیه السلام مذکور است که مراد بآل ابراهیم محمد است صلوات الله علیه و اهل بیت او و مراد بکتاب قرآن و بحکمت نبوت و بملک عظیم امامت چون
این جمله در هیچکس جمع نبود مگر در خاندان حضرت خاتم النبیین صلوات الله علیهم اجمعین و عیاشی در تفسیر خود باسناد خود از ابو الصباح کنانی نقل کرده که ابو عبد الله علیه السلام
فرمود که ای ابو الصباح ما گروهی هستیم که حق تعالی فرض کرده طاعت ما را بر شما و ما راست غنایم دار الحرب و ما راست خاصیان ملوک از دار الحرب و ماییم راسخان در
علم و ماییم آن جماعتی که بر ایشان حسد برده اند چنانکه حق تعالی فرموده که ام یحسدون الناس تا آخر بعد از آن فرمود که مراد بکتاب نبوتست و مراد بحکمت فهم قضا و مراد
بملک عظیم فرض طاعت ما بر شما فَمِنْهُمْ پس از یهود است مَنْ آمَنَ بِهِ آنکس که ایمان آورده بمحمد صلی الله علیه و آله و سلم وَمِنْهُمْ و از ایشان مَنْ صَدَّ عَنْهُ کسی هست که اعراض
کرده از آن حضرت و تصدیق نکرده بر نبوت او وَکَفٰی بِجَهَنَّمَ و بسنده است دوزخ سَعِیرًا آتش افروخته برای عذاب کافران اِنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا بدرستی که آنانکه
پوشیده اند حق را و گرویده اند بِآیَاتِنَا بدلایل وحدانیت یا بآیات قرآن یا بمعجزات پیغمبر سَوْفَ نُصْلِیهِمْ زود باشد که در آریم ایشان را نَارًا در آتش عظیم که دوزخ است
کُلَّمَا نَضِجَتْ هر گاه پخته شود یا بسوزد جُلُودُهُمْ پوستهای ایشان بآتش بَدَّلْنَاهُمْ بدل کنیم ایشان را یعنی پوستهای ایشان را جُلُودًا غَیْرَهَا پوستهای
غیر آنچه پخته و سوخته شده باین وجه که پوستهای سوخته را عود کنیم بر صورت دیگر لِیَذُوقُوا الْعَذَابَ تا بچشند عذاب را یعنی تا چشیدن عذاب ایشان دایمی
دایمی باشد در روایت آمده که یکساعت صد بار پوست ایشان را بدل کنند و از فضل عباس نقلست که آتش روزی ایشان را هزار بار بخورد اِنَّ اللّٰهَ کَانَ بدرستی
که هست خدای عَزِیزًا غالب که کسی او را از تعذیب کفار منع نتوان کرد حَکِیمًا دانا بعقوبت دوزخیان بر وجه حکمت و بعد از آن در وعده ابرار میفرماید که وَ
الَّذِینَ آمَنُوا آنانکه گرویدند بخدا و رسول وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و بجای آورده اند طاعتها بر وفق فرمان سَنُدْخِلُهُمْ زود باشد که در آریم ایشان را جَنَّاتٍ تَجْرِی

من تحتها الانهار

به بستانهائی که میرود مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهَارُ از زیر درختان یا تحت بناهای آن جویها خَالِدِینَ فِیهَا در حالتی که جاوید باشند مؤمنان در آن اَبَدًا همیشه که
هرگز بآخر نرسد لَهُمْ فِیهَا مر ایشان را باشد در آن بوستانهای پر اشجار و انهار اَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ زنان پاکیزه از حیض و نفاس و از جمیع چیزها که طبیعت
انسان متنفر باشد وَنُدْخِلُهُمْ و در آریم ایشان را ظِلًّا ظَلِیلًا در سایه پاینده که آفتاب آن را زایل نگرداند چه آفتاب در بهشت نباشد این کنایت از آسایش و
دوام آسایش و نعمت دایمی و در خبر است که در بهشت درختی است که سوار در سایه آن صد سال رود و بآخر نرسد و بعد از آن امر میفرماید باداء امانت و حکومت بعدالت
که موجب انتظام معاش و سبب رستگاری روز معاد است و میگوید اِنَّ اللّٰهَ یَأْمُرُکُمْ بدرستی که میفرماید خدای شما را اَنْ تُؤَدُّوا الْاَمَانَاتِ آنکه ادا کنید امانتها
اِلٰی اَهْلِهَا باهل امانت و خداوندان آن وَاِذَا حَکَمْتُمْ و دیگر امر میکند شما را که چون خواهید که حکم کنید بَیْنَ النَّاسِ میان مردمان اَنْ تَحْکُمُوا بِالْعَدْلِ
آنکه حکم کنید براستی و انصاف که بر نهج شریعت باشد و خالص از شائبه انحراف اِنَّ اللّٰهَ بدرستی که خدای نِعِمَّا یَعِظُکُمْ بِهِ نیکو چیزی پند میدهد شما را بآن
که آن ادای امانتست و عدل در حکم اِنَّ اللّٰهَ کَانَ بدرستی که هست خدای سَمِیعًا شنوا باقوال بَصِیرًا بینا بآنچه میکنید از رد امانت و عدل در حکومت
مرویست که چون حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فتح مکه نمود عثمان بن طلحه که کلیددار خانه کعبه بود در آن را ببست و بر بالای بام آن بر آمد و از دادن کلید حضرت
امتناع نمود و گفت اگر میدانستم که محمد رسول خداست کلید باو میدادم امیر المؤمنین علیه الصلوات والسلام بعزم نموده حضرت بر بالای بام کعبه بر آمد و دست
او را بپیچید و کلید از او بگرفت و در را بگشود و حضرت در اندرون در آمد دو رکعت نماز بگذارد و چون بیرون آمد عباس التماس نمود که کلید خانه را باو عطا فرماید
تا سقایه زمزم و سدانه خانه کعبه هر دو متعلق باو باشد این آیت نازل شد حضرت امر کرد با امیر المؤمنین که کلید را بعثمان رد کند امیر المؤمنین نزد او رفت و زبان
باعتذار گشود بنا بر استمالت او و کلید را باو رد کرد وی گفت ای علی اول بعنف کلید از من گرفتی و مرا برنجانیدی و اکنون ملایمت میکنی فرمود که حق تعالی
در شان تو آیتی فرو فرستاد پس این آیت بر او خواند عثمان مسرور شد گفت اشهد ان لا اله الا الله محمد رسول الله فی الحال جبرئیل آمد که امر حق چنان است
که سدانه کعبه در اولاد عثمان باشد ملازمت حضرت اختیار نموده کلید را به برادر خود شیبه داد تا امروز کلید کعبه در دست آن قوم است و امام محمد باقر و امام جعفر
صادق و زید بن اسلم و مکحول و زید بن حوشب از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده اند که مراد باین آیه ائمه اند و بامانت امامت یعنی
حق تعالی امر کرده است ائمه اثنی عشر را تا امامت بر سبیل امانت بهم تسلیم کنند یکی بعد از دیگری تا بصاحب الامر صلوات الله علیه و نیز مرویست از اهل البیت
که دو آیه در قرآن واقع شده یکی از برای ماست و دیگری از برای شما آیت اول اینکه ان الله یامرکم تا آخر آیه پس بر ما واجبست که ادای امانت کنیم باهل خود ٦
و آیت دویم که متضمن آنست که بر شما لازم است که اطاعت ما کنید در جمیع امر و نهی اینست یَا اَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا ای کسانی که گرویده اید اَطِیعُوا اللّٰهَ
فرمان برید خدای را در امر او وَاَطِیعُوا الرَّسُولَ و فرمان برید رسول او را در احکام وَاُولِی الْاَمْرِ مِنْکُمْ و اطاعت کنید خداوندان امر را از شما و نیز از امام محمد
باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام مرویست که اولو الامر ائمه معصومین‌اند از آل محمد که حق تعالی اطاعت خود را و اطاعت رسول خود را و اطاعت ایشان را واجب
گردانیده بر همه بندگان همچنانکه واجب ساخته است طاعت خود را و طاعت رسول خود را بر همه مکلفان و جایز نیست که خدای واجب گرداند اطاعت
احدی علی الاطلاق مگر که او بزیور عصمت آراسته باشد و باطن او همچون ظاهر او باشد و مامون باشد از غلط و امر بقبیح و این صفت در امرا و علمای که غیر ائمه
معصومین تحقق نمی یابد و مؤید اینست که حق تعالی میان ایشان و میان خود و میان رسول خود در حکم اطاعت تسویه فرموده و اطاعت ایشان را مقارن
ساخته با طاعت خود و طاعت رسول خویش و همچنانکه خدای تعالی از همه قبایح منزه است و رسول او از همه معاصی معصوم و مطهر اولو الامر نیز باید که چنین باشند

وباتفاق بعد از پیغمبر صلی الله علیه وآله غیر ائمه اثنی عشر معصوم نبودند پس مراد باولوالامر ایشان باشند نه غیر و دیگر آنکه اگر مراد باولوالامر علی العموم باشد لازم آید که
حاکمی وعالمی که بناحق حکمی کند تابع او باید شد و اطاعت او باید نمود بجهت عموم لفظ اولوالامر و این باجماع باطل است و احادیث صحیحه نیز دلالت میکند بر آنکه مراد باولوالامر
ائمه اثنی عشر اند و از جمله روایت مشهوره متواتره است میان موافق ومخالف از جابر بن عبدالله انصاری که گفت من از رسول خدا پرسیدم که یا رسول الله
خدا و رسول را شناختیم اما اولوالامر را نمیدانیم رسول فرمود که ای جابر ایشان خلیفهای من اند و امامان اهل اسلام بعد از من اول ایشان علی ابن ابی طالب است و بعد از ان
امام حسن و آنگه امام حسین و بعد از ان علی بن الحسین و از عقب او محمد بن علی که در توریت معروفست بباقر و تو او را دریابی و چون او را ببینی سلام من برسانی
و بعد از ان یکیک نام ائمه را برد تا آنکه چون بحجت قایم صلوات الله علیهم رسید فرمود که او مردی باشد نام او نام من باشد و کنیت او کنیت من حجت خدا
باشد و بقیه او سبحانه در میان بندگان حق تعالی مشارق و مغارب را بدست او بگشاید و او را از شیعه خود غایب گرداند بر وجهی که از غایت درازی مدت غایب
شدن هیچکس بتصدیق بوجود او نکند مگر مومنی که حق تعالی دل او را بنور ایمان امتحان کرده باشد جابر گوید گفتم یا رسول الله شیعه او در غیبت او از و نفع گیرند فرمود
آری مانند انتفاع مردمان بآفتاب اگرچه در زیر ابر باشد ای جابر او از مکنون سر خداست و مخزون علم او و این سخن را از من نگاه دار و هیچکس را بان مگر باشانی
که اهل آن باشند جابر گوید چون مدتی بر این بگذشت روزی نزد علی بن الحسین علیه السلام نشسته ناگاه پسر او محمد بن علی الباقر علیه السلام از حجره زنان بیرون آمد
و در سن کودکی و گیسو در افکنده چون او را دیدم گوشت میان پشت من بلرزید و موی بر اعضای من راست شد و را گفتم یا غلام اقبل ای پیش روی من آمد گفتم
پشت کن روی برگردان ادبر پشت بر من کرد گفتم هذا شمایل رسول الله برب الکعبه این شمایل رسول خداست بخدای کعبه پس گفتم ای پسر اسم تو چیست فرمود که محمد گفتم پسر کیستی
گفت پسر علی ابن الحسین گفتم تن وجان من فدای تو باد همانا که تو باقری گفت آری پیغام رسول خدا بگذار من از ین قول حیران و متعجب شدم و گفتم رسول خدا
مرا بشارت داد که ترا دریابم و گفت چون او را ببینی از منش سلام برسان پس گفتم رسول خدای ترا سلام میرساند گفت علی رسول الله السلام ما دامت السموات
والارض و علیک یا جابر لما بلغت السلام سلام الهی بر رسول خدای باد مادام که زمین و آسمان باشد بر تو باد بجهت آنکه سلام رسول خدا را بمن رسانیدی پس
هر روز بخدمت او میرفتم و مسایل مشکله از وی میپرسیدم و می آموختم روزی از من مسئله پرسید گفتم بخدای که من جرات نکنم با آنچه رسول مرا از ان نهی کرده و گفته
که شما خلفای او بید و امامان و راهنمایند و حکیم ترین مردمانید بکودکی و داناترین مردمانید ببزرگی و فرموده که ایشان را چیزی میاموزید که ایشان عالمتر باشند
امام فرمود که صدق جدی رسول الله راست گفت جد من رسول خدای من این مسئله را از تو بهتر دانم مرا در کودکی علم و حکمت داده اند و این از فضل خداست بر ما
و برکت رسول او و در رساله حدایق الیقین فی فضایل امیرالمومنین آورده که از جابر بن سمره روایتست که از رسول خدای صلی الله علیه وآله وسلم پرسیدم که یا رسول الله
اولوالامر که حق تعالی طاعت ایشان را بطاعت خود پیوسته گردانیده چه کسانند فرمود که ای جابر اولوالامر خلفای منند که پیشوای خلقانند ای جابر بدانکه اول ایشان
علی ابن ابی طالبست یوسف او انی روایت کرده از ابی الحسن بن یحیی از ابان بن ابی عیاش از سلیم بن قیس هلالی از علی بن ابی طالب علیه الصلواة والسلام که
آن حضرت فرمود که من از سید انبیا صلی الله علیه وآله وسلم شنیدم که فرمود شریکان من کسانی اند که خدای تعالی طاعت ایشان را پیوسته گردانیده است
بطاعت خود و در حق ایشان فرموده که اولی الامر منکم پس هرگاه که نزاع واقع شود میان شما باید که در ان واقعه رجوع بقول خدا و رسول صلی الله علیه وآله وسلم و اولوالامر
کنید و از فرمان ایشان بیرون مروید من چون این سخن از ان حضرت شنیدم از ان حضرت پرسیدم که یا رسول الله خبر ده مارا از اولوالامر که ایشان چه کسانند
فرمود که ای علی تو اول ایشانی و مقدم بر ایشان و ازین احادیث و روایات صحیحه معلوم شد که این که بعضی مخالفین تفسیر اولوالامر بامرائی کرده اند که پیغمبر جمعی از لشکریان را

تابع ایشان

را تابع ایشان گردانیده و بجنگ فرستاده مانند خالد بن ولید و امثال او و آنرا مخصوص ساخته اند بائمه معصومین بر وجه عناد و مکابره است و چگونه این صحیح باشد
که از طریق شیعه و اهل سنت بصحت پیوسته که چون حضرت رسالت خالد بن ولید را به بنی جذیمه فرستاد تا ایشان را باسلام دعوت کند و بقتال ایشان امر کرد خالد چون
بدان قبیله رسید بواسطه دشمنی که با ایشان داشت خلاف قول پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم کرده و با ایشان محاربت کرد و مخالفت قول پیغمبر نمود و چون این حال
با آنحضرت رسالت پناه عرض کردند آن حضرت از ان حال بسیار پریشان و غمگین شد پس برخواست و روی مبارک بقبله آورد و دستها برداشت و بتضرع این
مناجات کرد که اللهم انی ابرء الیک مما فعل خالد خداوندا من بیزارم از انچه خالد ولید کرده است از محاربه بنی جذیمه پس اگر تفسیر اولوالامر بخالد و امثال او صحیح باشد
لازم آید که حق تعالی امر کرده باشد بمعصیت زیرا که امر بمتابعت چنین امرا امرست بعصیان تعالی عن ذلک علوا کبیرا و چون بدلایل قاطعه حکم ائمه معصومین صلوات الله علیهم
اجمعین حکم حضرت رسالتست صلی الله علیه وآله چه ایشان نایبان آن حضرت اند و حافظان و امینان شریعت او از ینجهت بعد از ین امر فرمود در مراجعت بخدا و رسول
در تنازعت و ذکر اولوالامر نکرد و فرمود که فان تنازعتم پس اگر خلاف کنید فی شیء در چیزی از امور دینیه فردوه الی الله پس باز گردانید آنرا بحکم خدا و الرسول
و رجوع کنید برسول او در زمان او و بسنت مطهره او که فرا گیرید از ائمه صادقین بعد از وفات او ان کنتم اگر هستید شما از روی اخلاص که تؤمنون بالله
گرویدگان بخدای والیوم الآخر و بروز رستخیز چه ایمان بخدا و بقیامت مقتضی آنست که مرافعه و منازعه را بخدا و رسول رجوع نمایند ذلک این رجوع خیر بهترست
و احسن تاویلا و نیکوتر از روی عاقبت در آخرت و یا این رجوع احسن است از تاویل شما برای خود بدون رد باصل که کتاب خداست و سنت سید انبیا آورده
اند که یهودی را با منافقی خصومت افتاد بجائی که نزد او عرض مرافعه کنند محتاج گشتند یهودی گفت که چون محمد رشوت نمیگیرد نزد او میرویم منافق را بحکمه بتوبه می کشید
و منافق بحکمه کعب بن اشرف میل مینمود عاقبت نزد حضرت رسالت صلی الله علیه وآله آمدند و حکم بر وفق مدعای یهود صادر شد چون از مجلس حکم بیرون آمدند منافق
دست بر دامن یهود زد که بحکم پیغمبر راضی نیستم بیا تا نزد عمر رویم و دیگر باره مرافعه کنیم پس به خانه عمر رفتند یهودی ماجرای دعوی و حکم پیغمبر با گفت عمر از منافق این معنی
پرسید وی بتصدیق قول یهودی کرد و گفت قضیه بر این وجه است که یهودی گفت اما بدان حکم راضی نیستم از تو حکم میطلبیم عمر شمشیر کشیده و او را هلاک کرد
و گفت این سزای کسی است که بحکم رسول خدای راضی نباشد این آیت در باره ایشان نازل شد الم تر آیا ندیدی از روی تعجب نگاه کن الی الذین یزعمون
بسوی آنانکه گمان می برند انهم آمنوا درستی که ایشان گرویده اند بما انزل الیک بانچه فرستاده شده بتو یعنی قرآن وما انزل من قبلک و بانچه پیش از تو
فرستاده شده از کتب انبیا یریدون که میخواهند با وجود دعوی ایمان ان یتحاکموا اینکه مرافعه کنند الی الطاغوت بسوی کسی که بغایت طاغی و یاغی است
مراد کعب بن الاشرفست و هر که حکم بباطل کند درین داخل است وقد امروا و بتحقیق مامور شده اند مدعیان و همه مکلفان نیز مامورند ان یکفروا به بآنکه کافر شوند
بحکم طاغوت ویرید الشیطان و میخواهد دیو دور شده از رحمت یعنی ابلیس ان یضلهم آنکه گمراه گرداند ایشان را که مایل طاغوت شدند ضلالا بعیدا گمراهی دور که از
آن براه راست رجوع نکنند از امیرالمومنین صلوات الله علیه مرویست که هر حاکم که نه بر گفتار ما که اهل بیتیم حکم کند او طاغوتست پس این آیت بخواند که یریدون ان یتحاکموا
الی الطاغوت تا آخر و بعد از ان فرمود که بخدا سوگند که امت بحکومت نزد طاغوت شدند و گمراه گردانید شیطان ایشان را بجهت آن و این امت نجات نیافتند
الا ما و شیعه ما و غیر ایشان هلاک شدند و اذا قیل لهم و چون گویند منافقان را در وقت منازعه و مرافعه تعالوا الی ما انزل الله بیائید بحکمی که خدای
فرستاده است در کتاب خود و الی الرسول و بحکمی که پیغمبر او میکند رایت المنافقین و می بینی منافقان را که از روی عناد یصدون عنک اعراض میکنند
از تو صدودا اعراض کردنی از غایت عداوت فکیف پس چگونه باشد و چه کنند اذا اصابتهم چون برسد بدیشان مصیبة عقوبتی بما قدمت ایدیهم بسبب آنچه

وباتفاق بعد از پیغمبر صلی الله علیه وآله غیر ائمه اثنی عشر معصوم نبودند پس مراد باولو الامر ایشان باشند نه غیر ودیگر آنکه اگر مراد باولو الامر علی العموم باشد لازم آید که هر
حاکمی وعاملی که بناحق حکمی کند تابع او باید شد واطاعت او باید نمود بجهت عموم لفظ اولو الامر واین باجماع باطل است واحادیث صحیحه نیز دلالت میکند بر آنکه مراد باولو الامر
ائمه اثنی عشر اند واز جمله روایت مشهوره متواتره میان موافق ومخالف از جابر بن عبد الله انصاری که گفت من از رسول خدا پرسیدم که یا رسول الله
خدا ورسول را شناختیم اما اولو الامر را نشناختیم رسول فرمود که ای جابر ایشان خلیفهای من اند وامامان اهل اسلام بعد از من اول ایشان علی ابن ابی طالب وبعد از ان
امام حسن وانگه امام حسین وبعد از ان علی بن الحسین واز عقب او محمد بن علی که در تورات معروفست بباقر وتو او را دریابی وچون او را ببینی سلام من برسانی
وبعد از ان یکیک نام ائمه را برد تا آنکه چون بحجت قایم صلوات الله علیهم رسید فرمود که او مردی باشد نام او نام من باشد وکنیت او کنیت من حجت خدا
باشد وبقیه او سبحانه در میان بندگان حق تعالی مشارق ومغارب را بدست او بگشاید واورا از شیعه خود غایب گرداند بروجهی که از غایت درازی مدت غایب
شدن هیچکس بتصدیق بوجود او نکند مگر مؤمنی که حق تعالی دل او را بنور ایمان امتحان کرده باشد جابر گوید گفتم یا رسول الله شیعه او در غیبت او از و نفع گیرند فرمود
آری مانند انتفاع مردمان بآفتاب اگرچه در زیر ابر باشد ای جابر او از مکنون سر خداست ومخزون علم او واین سخن را از من نگاه دار وهیچکس را بیان مکن الا کسانی
که اهل آن باشند جابر گوید چون مدتی بر این بگذشت روزی نزد علی بن الحسین علیه السلام نشسته ناگاه پسر او محمد بن علی الباقر علیه السلام از حجره زنان بیرون آمد
ودر سن کودکی وگیسو در افکنده چون او را دیدم گوشت میان پشت من برزید وموی بر اعضای من راست شد او را گفتم یا غلام اقبل ای پسر روی بمن آر روی بمن کرد گفتم ادبر
پس رو کرد گفتم ادبر پشت بر من کرد گفتم هذا شمایل رسول الله برب الکعبه این شمایل رسول خداست بخدای کعبه پس گفتم ای پسر اسم تو چیست فرمود که محمد گفتم پسر کیستی
گفت پسر علی ابن الحسین گفتم تن وجان من فدای تو باد همانا که تو باقری گفت آری پیغام رسول خدا بگذار من ازین قول حیران ومتعجب شدم وگفتم رسول خدا
مرا بشارت داد که ترا دریابم وگفت چون او را ببینی از من سلام برسان پس گفتم رسول خدای ترا سلام میرساند گفت علی رسول الله السلام مادامت السموات
والارض وعلیک یا جابر لما بلغت السلام سلام الهی بر رسول خدای باد مادام که زمین وآسمان باشد بر تو باد بجهت آنکه سلام رسول خدا را بمن رسانیدی پس
هر روز بخدمت او میرفتم ومسایل مشکله از وی میپرسیدم ومی آموختم روزی از من مسئله پرسید گفتم بخدای که من جرات نکنم با آنچه رسول مرا از ان نهی کرده وگفته
که شما خلفای اویید وامامان ورهنمایند وحکیمترین مردمانید بکودکی ودانا ترین مردمانید ببزرگی وفرموده که ایشان را چیزی میاموزید که ایشان عالمتر باشند
امام فرمود که صدق جدی رسول الله راست گفت جد من رسول خدای من این مسئله را از تو بهتر دانم مرا در کودکی علم وحکمت داده اند واین از فضل خداست بر ما
وبرکت رسول او ودر کتاب حدایق الیقین فی فضایل امیر المؤمنین آورده که از جابر بن سمره روایتست که از رسول خدای صلی الله علیه وآله وسلم پرسیدم که یا رسول الله
اولو الامر که حق تعالی طاعت ایشان را بطاعت خود پیوسته گردانیده چه کسانند فرمود که ای جابر اولو الامر خلفای منند که پیشوای خلقانند ای جابر بدانکه اول ایشان
علی ابن ابی طالبست یوسف ادانی روایت کرده از ابی الحسن بن یحیی از ابان بن ابی عیاش از سلیم بن قیس الهلالی از علی بن ابی طالب علیه الصلواة والسلام که
آن حضرت فرمود که من از پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم شنیدم که فرمود شریکان من کسانی اند که خدای تعالی طاعت ایشان را پیوسته گردانیده است
بطاعت خود ودر حق ایشان فرموده که اولی الامر منکم پس هرگاه که نزاعی واقع شود میان شما باید که در ان واقعه رجوع بقول خدا ورسول صلی الله علیه وآله وسلم واولو الامر
کنید واز فرمان ایشان بیرون مروید من چون این سخن از ان حضرت شنیدم از ان حضرت پرسیدم که یا رسول الله خبر ده ما را از اولو الامر که ایشان چه کسانند
فرمود که ای علی تو اول ایشانی ومقدم بر ایشان واز این احادیث وروایات صحیحه معلوم شد که این که بعضی مخالفین تفسیر اولو الامر بامرائی کرده اند که پیغمبر جمعی از لشکریان را

تابع ایشان

تابع ایشان گردانیده وبجنگ فرستاد مانند خالد بن ولید وامثال او وآنرا مخصوص ساخته اند بایه معصومین بر وجه عناد ومکابره است وچگونه این صحیح باشد
که از طریق شیعه واهل سنت بصحت پیوسته که چون حضرت رسالت خالد بن ولید را به بنی جذیمه فرستاد تا ایشان را باسلام دعوت کند وبقتال ایشان امر نکرد خالد چون
به بنی قبیله رسید بواسطه دشمنی که با ایشان داشت خلاف قول پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم کرده وبا ایشان محاربت کرد ومخالفت قول پیغمبر نمود وچون این حال
بحضرت رسالت پناه عرض کردند آن حضرت از ان حال بسیار پریشان وغمگین شد پس برخواست وروی مبارک بقبله آورد ودستها برداشت وبتضرع این
مناجات کرد که اللهم انی ابرء الیک مما فعل خالد خدایا من بیزارم از انچه خالد ولید کرده است از محاربه با بنی جذیمه پس اگر تفسیر اولو الامر بخالد وامثال او صحیح باشد
لازم آید که حق تعالی امر کرده باشد بمعصیت زیرا که امر بمتابعت چنین امرا امر است بعصیان تعالی عن ذلک علوا کبیرا وچون بدلایل قاطعه حکم ائمه معصومین صلوات الله علیهم
اجمعین حکم حضرت رسالت است صلی الله علیه وآله چه ایشان نایبان آن حضرت اند وحافظان وامینان شریعت او از جهت بعد ازین امر فرمود در مراجعت بخدا ورسول
نزد منازعت وذکر اولو الامر نکرد وفرمود که فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ پس اگر خلاف کنید فِي شَيْءٍ در چیزی از امور دینیه فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ پس بازگردانید آنرا بحکم خدا وَالرَّسُولِ
ورجوع کنید برسول او در زمان او وبسنت مطهره او که فراگیرید از ائمه صادقین بعد از وفات او إِنْ كُنْتُمْ اگر هستید شما از روی اخلاص که تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ
میگروید بخدای وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وبروز رستخیز چه ایمان بخدا وبقیامت مقتضی آنست که مرافعه ومنازعه را بخدا ورسول رجوع نمایند ذَلِكَ این رجوع خَيْرٌ بهترست
وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا ونیکوتر از روی عاقبت در آخرت ویا این رجوع احسن است از تاویل شما برای خود بدون رد باصل که کتاب خداست وسنت سید انبیا آورده
اند که یهودی را با منافقی خصومت افتاد بجائی که نزد او عرض مرافعه کنند محتاج گشتند یهودی گفت که چون محمد رشوت نمیگیرد نزد او میرویم منافق را بحکمه ... میکشید
ومنافق بمحاکمه کعب بن اشرف میل مینمود عاقبت نزد حضرت رسالت صلی الله علیه وآله آمدند وحکم بر وفق مدعای یهود صادر شد چون از مجلس حکم بیرون آمدند منافق
دست بر دامن یهود زد که بحکم پیغمبر راضی نیستم بیا تا نزد عمر رویم ودیگر باره مرافعه کنیم پس بخانه عمر رفتند یهودی ماجرای دعوی وحکم پیغمبر باز گفت عمر از منافق این معنی
پرسید وی تصدیق قول یهودی کرد وگفت قضیه براین وجه است که یهودی گفت اما بدان حکم راضی نیستم از تو حکم میطلبیم عمر شمشیر کشیده واورا هلاک کرد
وگفت این سزای کسی است که بحکم رسول خدای راضی نباشد این آیت درباره ایشان نازل شد أَلَمْ تَرَ آیا نمی بینی از روی تعجب نگاه کن إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ
بسوی آنانکه گمان می برند أَنَّهُمْ آمَنُوا درستی که ایشان گرویده اند بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ بآنچه فرستاده شده بتو یعنی قرآن وَمَا أُنْزِلَ مِنْ قَبْلِكَ وبآنچه پیش از تو
فرستاده شده از کتب انبیا يُرِيدُونَ که میخواهند با وجود دعوی ایمان أَنْ يَتَحَاكَمُوا آنکه مرافعه کنند إِلَى الطَّاغُوتِ بسوی کسی که بغایت طاغی وباغی است
مراد کعب بن الاشرفست وهر که حکم باطل کند درین داخل است وَقَدْ أُمِرُوا وتحقیق مامور شده اند مدعیان وهمه مکلفان نیز مامورند أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ بآنکه کافر شوند
بحکم طاغوت وَيُرِيدُ الشَّيْطَانُ ومیخواهد دیو دور شده از رحمت یعنی ابلیس أَنْ يُضِلَّهُمْ آنکه گمراه گرداند ایشان را که مایل طاغوت شدند ضَلَالًا بَعِيدًا گمراهی دور که از
آن براه راست رجوع نکنند از امیر المؤمنین صلوات الله علیه مرویست که هر حاکم که نه بر گفتار ما که اهل بیتیم حکم کند او طاغوتست پس این آیت بخواند که یریدون ان یتحاکموا
الی الطاغوت تا آخر وبعد از ان فرمود که بخدا سوگند که امت بحکومت نزد طاغوت شدند وگمراه گردانید شیطان ایشان را بجهت آن واین امت نجات نیابند
الا ما وشیعه ما وغیر ایشان هلاک شدند وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ وچون گویند منافقان را در وقت منازعه ومرافعه تَعَالَوْا إِلَى مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بیایند بحکمی که خدای
فرستاده است در کتاب خود وَإِلَى الرَّسُولِ وبحکمی که پیغمبر او میکند رَأَيْتَ الْمُنَافِقِينَ ومی بینی منافقان را که از روی عناد يَصُدُّونَ عَنْكَ اعراض میکنند
از تو صُدُودًا اعراض کردنی از غایت عداوت فَكَيْفَ پس چگونه باشد وچه کنند إِذَا أَصَابَتْهُمْ چون برسد بدیشان مُصِيبَةٌ عقوبتی بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ بسبب آنچه

از پیش فرستاده دستهای ایشان یعنی بآنچه ارتکاب نموده اند که آن مرافعه است بطاغوت که گویند مراد بمعصیت کشتن عمر بود مران منافق را ثم جاؤک پس آیند
بسوی تو و زبان اعتذار بگشایند بادیت قتل خود طلبند یحلفون بالله در حالتی که سوگند میخورند بخدا مضمون سوگند اینکه ان اردنا نخواستیم ما بعدول از حکم مجلس تو
الا احسانا مگر نکوئی که بما لاحق شود نه بدی بجهت رعایت ادب از آواز بلند کردن در مجلس عالیشان تو مرافعه را بغیر تو عرض کردیم وتوفیقا و مگر موافق گردانیدن
هر دو خصم و اصلاح گردانیدن میان ایشان نه آنکه مراد ما مخالفت تو بوده باشد اولئک آن گروه منافقان و سوگند بدروغ خورندگان الذین یعلم الله
آن کسانند که خدا میداند ما فی قلوبهم آنچه در دلهای ایشان است از نفاق فاعرض عنهم پس روی بگردان از قبول عذر ایشان وعظهم و پند ده ایشان را
یعنی منع کن ایشان را از نفاق و دروغ وقل لهم و بگوی مر ایشان را فی انفسهم در باب نفسهای ناپاک ایشان قولا بلیغا سخنی رسنده و اثر کننده در دلهای ایشان
که از آن غمناک گردند و آن تهدید ایشانست بقتل و هلاک یعنی بگو با ایشان که اگر از این توبه نکنید شما را بقتل رسانم وما ارسلنا من رسول و نفرستاده ایم ما هیچ فرستاده
برندگان خود الا لیطاع مگر برای آنکه فرمان وی برند باذن الله بامر خدا پس بحکم رسول خدا عمل کنند نه بحکم طاغوت ولو انهم و اگر بدرستی آن منافقان اذ
ظلموا انفسهم آن هنگام که ستم کردند بر نفسهای خود بنفاق و انکار حکم تو جاؤک بیامدندی بحضرت تو یعنی رجوع کردندی بتو از مرافعه بطاغوت و پشیمان شدندی
فاستغفروا الله پس طلب آمرزش کردندی از خدای بتوبه و اخلاص واستغفر لهم الرسول و آمرزش خواستی برای ایشان رسول لوجدوا الله هر آینه یافتندی
یعنی دانستندی خدای را توابا قبول کننده توبه کاران رحیما مهربان بر آمرزش طلب آن و گویند که آیت در باره دوازده منافق آمد که با یکدیگر بر نفاق اتفاق کردند
حق تعالی رسول خود را از آن اخبار فرمود رسول مجمعی ساخته و همه را حاضر گردانید و فرمود از شما دوازده کس بر نفاق اتفاق کرده اند اگر برخیزند استغفار کنند من مر
ایشان را شفاعت کنم و هر چند رسول کلام را اعاده کرد هیچکس از ایشان برنخاست پس حضرت هر یک را از آن دوازده بنام و نسب مذکور ساخت و ایشان را در میان مردمان
رسوا گردانید گفتند یا رسول الله برای ما استغفار کن حق تعالی این آیت را فرستاد رسول گفت اگر اول بار طلب آمرزش میکردید شما را می آمرزیدند و چون چنین نکردید
اکنون شما را نزد خدا و رسول روی نیست پس بفرمود تا ایشان را از مسجد بیرون کردند و دیگر باره ایشان را نزدیک خود راه نداد فلا پس نه چنان است که گمان
برده اند که با وجود مخالفت ایشان بحکم تو ایمان داشته باشند وربک و سوگند میخورم بحق پروردگار تو که لا یؤمنون ایمان نخواهند آورد بر وجه حقیقت و راستی
حتی یحکموک تا وقتی که حکم سازند ترا فیما شجر بینهم در هر چه اختلاف افتد در میان ایشان و تو حکم کنی ثم لا یجدوا پس باز نیابند فی انفسهم
در نفسهای خود حرجا تنگی و گرانی مما قضیت از آنچه حکم کرده باشی هر چند که مخالف طبع ایشان باشد ویسلموا و گردن نهند فرمان ترا تسلیما گردن نهادنی
بظاهر و باطن و از صادق علیه السلام مرویست که اگر جماعتی عبادت خدا کنند و نماز را بپای دارند و زکوات را بدهند و ماه رمضان روزه دارند و حج بیت الله کنند و
گویند فلان کاری که رسول خدای کرد نکردن آن بهتر بود و یا تنگی و گرانی از آن در خود دریابند ایشان مشرک باشند پس این آیت تلاوت فرمود که فلا و ربک
لا یؤمنون تا آخر ولو انا کتبنا و اگر ما می نوشتیم یعنی فرض میکردیم علیهم بر ایشان ان اقتلوا انفسکم اینکه بکشید خود را یعنی با یکدیگر مقاتله کنید او
اخرجوا من دیارکم یا بیرون روید بجهاد از سراها و منزلهای خود ما فعلوه نکردندی آن را یعنی متعرض قتال نشدندی و بجهاد نرفتندی الا قلیل
منهم مگر اندکی از ایشان که مخلصانند و از سر اعتقاد گرویدگان بخدا و رسول ولو انهم و اگر ایشان که منافق اند فعلوا کردندی ما یوعظون
به آنچه پند داده میشوند بآن از متابعت رسول و مطاوعت امر او از روی رغبت لکان خیرا لهم هر آینه بهتر بودی مر ایشان را در دنیا و عقبی واشد
تثبیتا و محکمتر بودی از روی تصدیق و تحقیق ایمان شما زیرا که بآنچه پند داده میشوند اشد است برای تحصیل علم و ازاله شک واذا و آن هنگام حاصل شد مر ایشان را

تحقیق

تحقیق ایمان لآتیناهم هر آینه بدهیم ایشان را من لدنا از نزدیک خود اجرا عظیما مزدی بزرگ و ثواب وافر که بهشت پر نعمت ولهدیناهم و هر آینه راه
نمائیم ایشان را صراطا مستقیما راهی راست که بوسیله آن مقرب درگاه ما شوند و ابواب علوم بر ایشان گشاده شود حضرت رسالت فرمود که هر که عمل کند بآنچه دانسته
حق تعالی با وعطا فرماید علم آنکه ندانسته باشد ملخص معنی آنست که ما ایشان را توفیق دهیم بر صراط مستقیم که آن هدایت بمطالب دنیویه و اخرویه تا بجهت آن بنعیم ابدی
رسند آورده اند که ثوبان رضی الله عنه که مولای رسول خدای بود روزی بجناب نبوت مآب حاضر شد زار و ضعیف شده و نزار و نحیف گشته حضرت رسالت پناه فرمود که
ای ثوبان چرا متغیر گشته و روی سرخ تو بگونه ام در زرد شده گفت یا رسول الله من زمانی که در جمال تو نمی نگرم آن زمان را از حساب زندگانی نمیشمرم و حالا در مانده
ام که چون پیک اجل در رسد و مفارقت ضروری اتفاق افتد چه چاره سازم و چه حیله بردارم و سخت تر محنتی آنکه اگر در آن جهان از اهل دوزخ باشم ترا کی بینم و اگر بهشت
روم بآنجا که مرتبه رفیع تست چگونه رسم و نزد بعضی این شخص عبد الله انصاری بوده بهر تقدیر حق تعالی شکسته دلان فراق را مژده وصال شادمان ساخته این آیت
فرستاد که ومن یطع الله و هر که فرمان برد خدا را در اوامر و نواهی والرسول و رسول را در احکام شرعی فاولئک پس آن گروه فرمان برداران در قیامت باشند
مع الذین با آنها انعم الله علیهم انعام کرده است خدای بر ایشان من النبیین از پیغمبران و رسولان و اولوا العزم درین داخلند والصدیقین و راست
گویان که پیش از همه تصدیق انبیا کرده اند والشهداء و کشتگان راه خدای والصالحین و شایستگان در اعمال و اقوال وحسن اولئک رفیقا و نیکو اند این جماعت
از روی هم نشینی یعنی نیکو رفیق و یار اند این جماعت در روضه جنت در تفسیر اهل البیت از امام محمد باقر علیه السلام مرویست که مراد از پیغمبر محمد مصطفاست و از
صدیقان علی مرتضی و از شهیدان حسن مجتبی و حسین شهید کربلا و از صالحان اولاد حسین بن علی علیهم السلام از علی بن حسین زین العابدین تا امام حسن عسکری
و از حسن اولیاء محمد مهدی صلوات الله علیهم اجمعین و ابی بصیر از ابی عبد الله علیه السلام روایت کرده که آن حضرت مرا گفت که حق تعالی شما را یاد کرده است در کتاب
پس این آیت تلاوت فرمود که مراد به نبیین رسول خداست و صدیقان و شهیدان مائیم و صالحان شمائید پس بصلاح آراسته شوید و نام نیکو بر آورید چنانکه
حق تعالی شما را بآن نام نهاده است در خبر است که روزی ابوذر غفاری رضی الله عنه از رسول خدای حدیثی روایت میکرد قومی آن را باور نمیداشتند و تکذیب او میکردند ابوذر
دلتنگ شده و نزد رسول آمد و شکایت کرد باز معروض داشت حضرت فرمود که آسمان سایه نیفکند و زمین برنداشت کسی را که راستگوتر از ابوذر باشد و چون این
کلام را ادا فرمود نگاه کرد امیر المؤمنین علیه السلام دید فرمود که الا ان هذا الرجل فانه الصدیق الاکبر والفاروق الاعظم جز این مرد که روی بما دارد چه او صدیق اکبر و فاروق اعظم است
ذلک آن اجری که مر مطیعان راست از اجر عظیم و مرافقت با انبیا و شهدا و صلحا الفضل من الله محض فضل و کرامتست از جانب خدای وکفی بالله علیما و تنها بجزای کسی که اطاعت
او نماید یا عالم است بجمیع احبا و مخلصان و بکسی که صلاحیت رفاقت این جماعت دارد و بکسی که صلاحیت مرافقت ایشان ندارد و بعد از ذکر احوال اهل ایمان امر می نماید
ایشان را بمجاهده کافران و میفرماید یا ایها الذین آمنوا ای کسانی که ایمان آورده اید خذوا حذرکم فرا گیرید سلاح خود را تا بآن از شر اعدا حذر نموده بر ایشان مظفر
و منصور شوید فانفروا پس بیرون روید بقتال ایشان ثبات در حالتی که جماعتی باشید متفرقه هر فرقه بجهت دفع اعدای دین او انفروا جمیعا یا بیرون روید در حالتی
که مجتمع باشید یعنی بهیات مجموعه متوجه جهاد اعدا شوید مراد آنست که تابع مصلحت باشید در افتراق و اجتماع وان منکم و بدرستی که بعضی از شما یعنی منافقان که اظهار ایمان
می کنند و زمره خود را از شما مینمایند لمن لیبطئن هر آینه کسی است که کاهلی میکند در بیرون رفتن بغزای اعدای دین و تاخیر میکند در جهاد و این جماعت ابن ابی و اصحاب اویند
که در روز احد تخلف کردند در بیرون رفتن بجهاد فان اصابتکم پس اگر برسد شما را ای مؤمنان مصیبة واقعه چون قتل و هزیمت قال گوید آن منافق متخلف از جهاد
که قد انعم الله علی بدرستی که انعام فرمود خدای بر من اذ لم اکن چه من نبودم معهم با مؤمنان شهیدا حاضر شده در معرکه جهاد تا باین قضیه مبتلا شوم ولئن

اصابکم و اگر برسد بشما فضل من الله نیکوئی و افزونی یعنی از خدای چون فتح و نصرت و غنیمت لیقولن هر آینه گوید آن تخلف از جهاد کأن لم تکن چنانکه گویا نبوده
بینکم و بینه میان شما و میان او مودة دوستی یعنی خود را دور انداز و در سخن بروجهی گوید که هرگز شما را ندیده و بصحبت شما نرسیده از غایت حسد بر شما و نهایت حسرت
بر فوت غنیمت از و پس با خود گوید یا لیتنی کاش کنت معهم بودمی درین غزا با مسلمانان فافوز پس فیروزی یافتمی فوزا عظیما فیروزی بزرگ یعنی از غنیمت نصیب
وافر میگرفتمی حاصل معنی آنست که منافقان با شما همچون معامله کسی میکنند که میان او و شما آشنائی و معرفتی نبوده باشد چه در حال غنیمت میخواهند که با شما باشند و در حال مغلوب بودن
شما همچنانکه حال بیگانگان میباشد و چون حق ذکر منافقان کرد که از جهاد باز ایستادند در عقب آن ذکر مومنان کرد که بخلاف آن قوم بودند و ترغیب ایشان نمود بر جهاد
و فرمود که فلیقاتل پس باید که قتال کنند فی سبیل الله در راه خدای با دشمن دین الذین آنانکه در بازار معامله یشرون الحیوة الدنیا فروخته اند زندگانی دنیا را که روی
در فنا دارد بالآخرة ببرای جاودانی و نعیم باقی و متاع فانی را داده اند و نعیم ابدی را خریده اند و من یقاتل و هر که کارزار کند فی سبیل الله در راه خدای فیقتل
پس کشته دارد و درجه شهادت دریابد او یغلب یا غالب آید بر دشمن و ظفر یابد فسوف نؤتیه پس زود باشد که بدهیم او را در آخرت اجرا عظیما مزدی بزرگ
در صفت نگنجد پس بجهت مبالغه در جهاد و ترغیب مردمان در ان بر سبیل تعجب میفرماید و ما لکم و چیست مر شما را و چه بوده ای اهل اسلام که بجدی کامل و جهدی
تمام لا تقاتلون جهاد نمیکنید و بکارزار مشغول نمیشوید فی سبیل الله در راه خدای و فرمان برداری او و المستضعفین و درباره بیچارگان یعنی در خلاص کردن
ایشان که در دست کفار اسیر شده و گرفتار گشته اند و ایشان جمعی بودند در مکه که مسلمان شده بودند و کسان ایشان ایشان را از هجرت بمدینه منع کردند و بجهت این در
مکه مانده از کفار ایذا و آزاری یافتند من الرجال و النساء و الولدان از مردان و زنان ابن عباس گوید که من و مادر من از مستضعفان بودیم و از حق همه استدعای
خلاصی میکردیم از کفار چنانکه میفرماید الذین یعنی مستضعفان کسانی بودند که بزبان تضرع یقولون می گفتند که ربنا اخرجنا ای پروردگار ما بیرون آر ما را من هذه
القریة ازین ده یعنی مکه الظالم اهلها که ستمکارند اهل آن بسبب شرک که ظلمی بغایت بزرگست کقوله تعالی ان الشرک لظلم عظیم و اجعل لنا من لدنک
ولیا و اجعل لنا و بساز برای ما از نزد خویش دوستی و بساز برای ما من لدنک از نزد خویش نصیرا مددکاری که شر دشمنان را از ما دفع کند و حق تعالی دعای
ایشان را استجابت کرد و بعضی را خروج از مکه میسر شد و برخی را که آنجا مانده بودند ولی چون حضرت رسالت پناه بدیشان فرستاد تا روز فتح مکه همه را دلنوازی مهمات
ایشان را سرانجام فرمود و نصیری و حامی برای ایشان تعیین کرد یعنی عتاب بن اسید که حضرت رسالت حکومت مکه بوی داد و او یار بیچارگان و ضعیفان بود و همه کفار
را ذلیل و خوار گردانید و نیز در دلیر ساختن مومنان بر کافران می فرماید که الذین آمنوا آنکسانی که گرویده اند بخدا و رسول یقاتلون کارزار میکنند فی سبیل الله
در راه خدای یعنی در خبری که سبب رسیدنست بثواب ابدی و الذین کفروا و آنکسانی که کافر شده اند از بت پرستان و یهودان و ترسایان یقاتلون
مقاتله میکنند فی سبیل الطاغوت در راه شیطان که طاغی و یاغیست یعنی بفرمان برداری آنکه موجب رسیدنست بعقوبت الهی چون حال بدینمنوال است
فقاتلوا پس کارزار کنید ای دوستان خدای اولیاء الشیطان دوستان و فرمان برداران شیطان را و از کید ایشان مترسید که ان کید الشیطان
بدرستی که وسوسه و حیله شیطان کان ضعیفا سست و بیقوت چه کید او بمومنان نسبت بکید کافران بغایت ضعیف است و بی اعتبار و نیز کید او محض فریبست و تجرد
از حجت و برهان پس از اولیای او اندیشه مبرید آورده اند که عبد الله بن عوف زهری و مقداد بن اسود کندی و قدامة بن مظعون جمحی و سعد بن ابی وقاص و اتباع ایشان
در مکه قبل از مهاجرت آزار بسیار از کفار می یافتند شکایت این حالت بعرض سید کاینات رسانیدند و گفتند یا رسول الله ما را دستوری ده که با اهل شرک بسیار
کنیم که آزار ایشان از حد گذشته رسول فرمود که من مامور نشده ام بقتال ایشان صبر کنید تا وقت جهاد درسد و چون از مکه بمدینه مهاجرت کردند حق تعالی اهل

اسلام را

اسلام را امر کرد بغزای بدر بعضی از آنها که در مکه آرزوی کارزار میکردند چون دانستند که بغزای بدر مامور شده اند اظهار کراهت کردند و ضعف ایشان ظاهر ساختند حق تعالی
این آیت فرستاد الم تر آیا نظر نکردی الی الذین بسوی آنانکه قیل لهم گفته شد مر ایشان را کفوا ایدیکم باز دارید دستهای خود را از کارزار کفار و اما
الیهم در بیعت و اقیموا الصلوة و بپای دارید نماز را با شرایط و ارکان و آتوا الزکوة و بدهید زکوات را بمستحقان فلما کتب پس آن هنگام که بمدینه آمدند
فرض شد یعنی واجب گشت علیهم القتال بر ایشان کارزار کردن بر کافران اذا فریق منهم آنوقت گروهی از ایشان که ضعیف الاسلام بودند یخشون
الناس میترسیدند از جنگ مشرکان کخشیة الله چنان ترسیدنی که از خدا باید ترسید او اشد خشیة بلکه ترسی سخت تر از ان و خشیت ایشان بجهت ضعف
بشریت بود نه بجهت کراهت امر خدای یعنی بالطبع از فوت حیات می ترسیدند و قالوا و گفتند از غایت جبن و ترس که ربنا ای پروردگار ما لم کتبت از برای چه
واجب گردانیدی علینا القتال بر ما مقاتله کفار را لولا اخرتنا چرا ما را نگذاشتی ایمن و فارغ الی اجل قریب تا باجل که نزدیکست بهمه کس و در تفسیر کاشفی آورده که
اگر این سخن از منافقان صادر شده چندان عجب نیست و اگر از مومنان وقوع یافته از روی خوف و بد دلی آنرا گفته باشند باز توبه کرده اند قل بگوای محمد مر این ترسندگان را
که دل در حیوات دنیا بسته اند متاع الدنیا آنچه بدان تمتع میگیرید از دنیا قلیل اندکیست در جنب آخرت و سریع الزوال و الآخرة و سرای آخرت خیر بهتر است
از دنیا و فاضلتر لمن اتقی مر کسی را که پرهیزد از شرک و یا از همه منهیات و لا تظلمون و ستم رسیده نخواهید شد ای جهاد کنندگان یعنی ثواب شما را کم نخواهد کرد فتیلا
بمقدار رشته که در رخنه دانه خرماست پس بوعده استیفای ثواب جهاد منتظر باشید از مرگ که بضرورت وقوع خواهد یافت میندیشید که هیچ گروه را از ان
کمند رهائی نیست و در هیچ پناهی از حدوث این واقعه خلاصی نه اینما تکونوا هر جا که باشید خواه در مدینه خواه در مکه و خواه در غیران یدرککم الموت دریابد
شما را مرگ و لو کنتم و اگر چه باشید فی بروج مشیدة در قلعها و حصارها محکم و بلند گردانیده شده بگچ و آجر پس بهر حال و بهر جای آدمی را از مرگ
چاره نیست و چون چنین است پس بدرجه شهادت رسیدن در معرکه جهاد بهتر از مردنست در فراش و در انوار آورده که چون حضرت از مکه بمدینه هجرت فرمود
یهود در آن سال بر سبیل سابق نبود و در خنکی نها و جهودان این حال را نسبت بمقدم آنحضرت میکردند همچنانکه در حق موسی علیه السلام میگفتند کقوله تعالی و ان تصبهم
سیئة یطیروا بموسی و حق تعالی بجهت تکذیب ایشان این آیت فرستاد که و ان تصبهم و اگر برسد باهل کتاب حسنة نیکوئی یعنی نعمت بسیار
ارزانی بسیار یقولوا هذه میگویند این نیکوئی من عند الله از نزدیک خداوندست و ان تصبهم سیئة و اگر برسد بدیشان دست تنگی و قحط
یقولوا هذه گویند این سختی من عندک از نزدیک تست که محمدی یعنی بسبب آمدن تو بآن قل بگوای محمد که کل همه گرانی و ارزانی و دولت و نکبت من
عند الله از نزدیک خداوندست یعنی بحکم او و عکس رد آن نمی تواند کرد و مر اکه محمد درآن دخلی نیست فمال پس چیست و چه حالت لهؤلاء القوم
مر این گروه جهودان را که لا یکادون یفقهون نزدیک نیستند که فهم کنند حدیثا سخنی را که مشتمل است بر موعظه و پند که قرآنست چه اگر فهم آن میکردند
و تفکر در معانی آن مینمودند میدانستند که همه حسنه و مصیبت نزد خداست و بحکم اوست و ما اصابک من حسنة فمن الله آنچه بتو میرسد ای
آدمی از نیکوئی پس چگونه تقاضای نعمت غیر آن کند و ما اصابک من سیئة و آنچه میرسد بتو از قحطی و تنگی و سایر مصیبت فمن نفسک پس از نفس تست
چه معاصی تو باعث آن شده و منافات ندارد بقوله قل کل من عند الله زیرا که همه نعمت و مصیبت از جانب اوست بر سبیل ایصال الآلاء که حسنه
احسانست و امتنان و سیئه مجازات معصیت است و انتقام لهذا در حدیث آمده است که هیچ مومنی را رنجی و اندوهی نرسد حتی خاری که بعضو او فرو رود
و یا دوال نعلین او بسته شود مگر که بجهت معصیت او باشد تا آن سبب کفاره و مغفرت او شود و نیز آنحضرت فرمود که هیچ پوست بدنی بچوب خراشیده

شود و هیچ لغزیدن پای بنده واقع شود مگر بسبب گناه او و بعد از آن میفرماید که وَأَرْسَلْنَاكَ و فرستادیم ترا ای محمد لِلنَّاسِ برای همه آدمیان رَسُولًا فرستاده
که احکام ما با ایشان رسانی و باطاعت ترغیب کنی تا بجهت آن مستوجب جنت شوند و بترسانی ایشان را از معصیت تا بمعصیت گرفتار نشوند وَكَفَىٰ بِاللَّهِ
و بسنده است خدای شَهِيدًا گواه بر رسالت تو بنصب معجزات بعد از آن ترغیب بندگان میکند در طاعت رسول و می فرماید که مَنْ يُطِعِ الرَّسُولَ و هر که برد
فرمان رسول را فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ پس بدرستی که فرمان برده است خدا را وَمَنْ تَوَلَّىٰ و هر که اعراض کند از فرمان تو فَمَا أَرْسَلْنَاكَ پس نفرستادیم ترا عَلَيْهِمْ
حَفِيظًا بر ایشان نگهبان که بجبر و اکراه ایشان را از معاصی باز داری چه بر تو همین پیغام رسانیدنست و بر ماست حساب و عقاب بعد از آن از احوال منافقان که اظهار
اطاعت میکنند و در باطن خلاف کردند خبر میدهد که وَيَقُولُونَ و میگویند منافقان در حضور تو که کار ما طَاعَةٌ فرمان برداریست مر ترا فَإِذَا بَرَزُوا پس چون بیرون روند
مِنْ عِنْدِكَ از نزدیک تو بَيَّتَ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ شب گذرانند طایفه از ایشان یعنی در شب با یکدیگر گویند غَيْرَ الَّذِي تَقُولُ غیر از آنکه در زبان تو میگویند و یا غیر از آنکه
تو با ایشان میگوئی وَاللَّهُ يَكْتُبُ و خدای مینویسد در نامهای عمل ایشان یعنی ملایکه را میفرماید تا بنویسند مَا يُبَيِّتُونَ آنچه در شب تدبیر میکنند و میگویند از مخالفت قول
تو تا ایشان را بآن جزا دهد و چون چنین است فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ پس روی بگردان از عتاب ایشان که بواسطه اظهار اسلام حکم قتل بر ایشان جاری نیست وَتَوَكَّلْ
عَلَى اللَّهِ و توکل کن بخدای در همه احوال خصوصا در کار ایشان و همه کار خود را باوی گذار وَكَفَىٰ بِاللَّهِ و بس است خدای وَكِيلًا قایم بامور بندگان و متصرف در احوال
ایشان و کفایت کننده مهمات متوکلان بعد از آن توبیخ و سرزنش ایشان میکند و میگوید که أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ آیا تامل نمینمایند این منافقان در معانی قرآن
و تفکر نمیکنند در الفاظ آن تا اعجاز آن بر ایشان ظاهر گردد و بدانند که حق است و نازل از نزد خداوند مطلق وَلَوْ كَانَ و اگر بودی این قرآن مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ
از نزدیک غیر خدای یعنی کلام از لفظ مخلوق چنانکه گمان کفار و منافقانست لَوَجَدُوا فِيهِ هر آینه یافتندی اهل فهم و عقل در آن اخْتِلَافًا كَثِيرًا اختلاف بسیار از
تناقض معنی و تفاوت نظم و فصاحت بعضی و رکاکت بعضی دیگر و صعوبت بعضی در معارضه و سهولت بعضی دیگر در آن و مطابقت برخی از اخبار مستقبله آن دون بعضی
دیگر و موافقت بعضی احکام آن با عقل دون برخی دیگر زیرا که بحسب متبع و استقرا کلام بشر خالی از خللی نیست خواه بحسب لفظ خواه از روی معنی مرویست که هرگاه پیغمبر
صلی الله علیه و آله و سلم لشکری را بجائی فرستادی منافقان خبر ظفر یا شکست ایشان را از صادر و وارد تفحص کرده انشا کردندی و این معنی ... و فساد شدی
زیرا که خبر نیکو سبب انگیخته شدن فتنه است در میان دشمنان و آهنگ ایشان بحرب اسلام اهل و خبر بد موجب ضعف مسلمانان و پریشان شدن ایشان از انجمنیت
حق تعالی باین صفت مذمت ایشان کرده فرمود وَإِذَا جَاءَهُمْ و چون بیاید منافقان را أَمْرٌ کاری یعنی خبری مِنَ الْأَمْنِ از آنچه موجب ایمنی باشد چون ظفر لشکر یا عزم
حضرت رسالت بمصالحه قومی أَوِ الْخَوْفِ یا آنچه سبب ترس و بیم بود چون مغلوبیت لشکر اسلام یا اجتماع دشمنان أَذَاعُوا بِهِ انشا کنند آن خبر را پیش از ملاحظه
صلاح انشای آن و تفحص در تحقیق آن وَلَوْ رَدُّوهُ و اگر باز گذارند آن خبر را إِلَى الرَّسُولِ برای پیغمبر تا اگر صلاح داند خود انشا کند وَإِلَىٰ أُولِي الْأَمْرِ
مِنْهُمْ و با اصحاب امرای لشکر ایشان لَعَلِمَهُ الَّذِينَ هر آینه دانند آن را آنانکه يَسْتَنْبِطُونَهُ استخراج میکنند خبر را و تحقیق مینمایند مِنْهُمْ از پیغمبر و اولو الامر پس از ایشان
تحقیق خبر کنید وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ و اگر نه فضل خدای بودی عَلَيْكُمْ بر شما بارسال رسول وَرَحْمَتُهُ و بخشایش او بانزال قرآن گفته اند که فضل حضرت رسالتست
و رحمت قرآن یعنی اگر نه برکت اینها بودی لَاتَّبَعْتُمُ الشَّيْطَانَ هر آینه پیروی میکردند شیطان را إِلَّا قَلِيلًا مگر اندکی از شما که بعقل کامل و تدبیر تمام که مستلزم امداد الهی
و الطاف و توفیق ربانی است از وسواس شیطانی ایمن میماندید و گفته اند که مراد بقلیل جماعتی اند که پیش از بعثت رسول علیه السلام و نزول قرآن بمحض لطف
و توفیق الهی راه راست یافتند چون زید بن عمرو بن نفیل و ورقه بن نوفل و بحیرا راهب و امثال ایشان و باز سر رشته کلام بجهاد کفار کشیده میفرماید که فَقَاتِلْ

پس کارزار

پس کارزار کن فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدای نزول این آیت در وقتی بود که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله عزیمت بدر کرد و نعیم بن مسعود مردمان را از لشکر
ابوسفیان می ترسانید و بعضی از اصحاب بکارزار رفتن ناکاره بودند و حضرت میفرمود که اگر همه تنها باشم که مردم ببدر بیرون رفت و با هفتاد کس بیرون بود
این آیت فرود آمد که اگر دیگران تخلف ورزند از کارزار کفار تو برو و مقاتله کن لَا تُكَلَّفُ تکلیف کرده نشده در جهاد إِلَّا نَفْسَكَ مگر فعل نفس خود را
نه فعل غیر خود را که از تخلف دیگران از جهاد ضرر بتو برسد نیست نه لشکر وَحَرِّضِ الْمُؤْمِنِينَ و ترغیب نما مؤمنان را بر مقاتله کافران که بر تو ترغیب است و تحریص
مسلمانان بر جهاد نه تکلیف در اجبار و اکراه ایشان بر جهاد عَسَى اللَّهُ أَنْ يَكُفَّ شاید که خدای باز دارد از مسلمانان بَأْسَ الَّذِينَ كَفَرُوا سختی کارزار آنها که
کافر شدند یعنی قریش باین وجه که ترس در دل ایشان اندازد چنانکه در بدر صغری واقع شد که ابوسفیان بترسید و ببدر نیامد چنانکه در سوره آل عمران گذشت
وَاللَّهُ أَشَدُّ بَأْسًا و خدای سخترست در هیبت و صولت و شدت از قریش وَأَشَدُّ تَنْكِيلًا و سخت تر در عقوبت و تعذیب ایشان این توبیخ و تهدیدست مر کسانی را که
تابع پیغمبران نشده و بجهاد نروند مَنْ يَشْفَعْ هر که درخواهد شَفَاعَةً حَسَنَةً درخواستی نیکو که حقی بدان ثابت شود و نفعی بکسی رسد و ضرری از کسی دفع کرد يَكُنْ
لَهُ نَصِيبٌ مِنْهَا باشد مران شفیع را بهره از ثواب آن شفاعت و از جمله آن دعای مؤمنست در حق مؤمن چنانکه حضرت رسالت پناه فرموده که هر که در خفیه دعا کند در
حق مؤمنی دعای او مستجاب شود و فرشته که با اوست او را گوید تراست دو مثل آنچه دعا کردی برای برادر مؤمن خود وَمَنْ يَشْفَعْ و هر که درخواهد شَفَاعَةً
سَيِّئَةً درخواستی بد که بدان حقی فوت شود و ضرری بکسی رسد يَكُنْ لَهُ كِفْلٌ مِنْهَا باشد مر او را از وبال آن نصیبی وَكَانَ اللَّهُ و هست خدای عَلَىٰ كُلِّ
شَيْءٍ مُقِيتًا بر همه چیزی توانا و صاحب قدرت و گواه و نگهبان پس اگر نیکوئی کنید در حق خود نیکوئی کرده باشید و اگر بدی کنید جزای آن بشما رسد و هر که
شخصی را چون چنین است پس هر که طلب جهاد کند و باز دارد ترغیب مومنی و او را ترغیب کند بران بثواب آن رسد و هر که شخصی را از جهاد باز دارد بسخنان
ترسانند و بدل گرداننده سزای آن باو راجع شود و بعد از امر کردن مؤمنان بقتال مشرکان امر مینماید ایشان را بتحیت و سلام با برادران مؤمن میفرماید
که وَإِذَا حُيِّيتُمْ بِتَحِيَّةٍ و چون تحیت داده شوید بسلام فَحَيُّوا پس تحیت گوئید تحیت گوینده را بِأَحْسَنَ مِنْهَا بنیکوتر از آن تحیت مثلا اگر گوید
السلام علیک شما در جواب بگوئید که علیک السلام و رحمة الله و اگر سلام را با رحمت جمع کند شما در جواب او برکاته زیاده کنید أَوْ رُدُّوهَا یا همان
تحیت را باز گردانید یعنی در جواب السلام علیک بگوئید که علیک السلام و این مقدار فرض است و آنچه گفته شد سنت بود إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای
كَانَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ حَسِيبًا هست بر همه چیز حساب کننده پس شما را بر تحیت و جواب آن حساب خواهد کرد ابو امامه از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
روایت کرده که هر که بگوید السلام علیکم و رحمة الله و برکاته سی حسنه بنویسند برای او و از ابن عباس نقلست که هر که بر دو کس سلام کند یا بر یک کس دو
کس سلام کند یا بر کسی دو سلام کند چنان باشد که بنده آزاد کرده باشد و در خبراست که میان سلام کننده و جواب دهنده صد حسنه باشد نود و نه آنرا باشد که سلام
کند یکی آنرا که جواب گوید زیرا که ابتدای این خیر اول از و شده آورده اند که درویشی بزیارت عبدالله جعفر آمد وی را عطائی نیکو فرمود درویش را استطاعت
آن نبود که مکافات آن کند روزی عبدالله در بازار میگذشت درویش روی از وی بگردانید عبدالله ازین تعجب کرده از پیش روی او درآمد و گفت
یا فلان سلام علیک او بسرعت جواب داد عبدالله گفت چرا روی بگردانیدی گفت برای آنکه اول سلام کنی و مرا جواب باید داد تا ثواب بسیار ترا باشد
اندک مرا چه مراقوت مکافات عطای تو نبود الا باین نوع و از رسول صلی الله علیه و آله و سلم مرویست که افشای سلام کنید بر همه کس تا سلامتی یابید و بعد از
امر و نهی بندگان بیان ثواب و عقاب میکند اللَّهُ لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ خدای بسزای پرستش هیچ معبودی نیست مگر او لَيَجْمَعَنَّكُمْ هر آینه جمع کند شما را در قبور

الی یوم القیمة تا روز رستخیز که برانگیزند لا ریب فیه هیچ شکی نیست در آن روز و من اصدق و کیست صادق تر من الله از خدای یعنی نیست از او راست گوی تر
حدیثا از روی گفتار یعنی کذب را در سخن و وعده او نیست آورده اند که جمعی از مکه هجرت کردند در اثنای طریق پشیمان شده بازگشتند و پیغام فرستادند که مسلمانیم
و از دین برگشته ایم مؤمنان در باب ایشان اختلاف افتاد جمعی بایمان ایشان قایل بودند و بعضی بنفاق حکم میکردند آیت آمد که فما لکم پس چیست شما را فی المنافقین
در شان منافقان که متفرق شده اید فئتین دو فرقه و از ابو جعفر علیه السلام روایت کرده اند که جمعی از مهاجرین ناخوشی هوای مدینه را بهانه ساخته از حضرت رسالت
اجازت اقامت بادیه نمودند و از مدینه بیرون رفته و بمشرکان مکه پیوسته و اصحاب را در اسلام ایشان تردد بدید آمد این آیت نازل شد که شما چرا دو گروه شده
و بر کفر ایشان اتفاق نمیکنید و الله ارکسهم و حال آنکه خدای باز گردانید ایشان را بحکم کفر که آن قتل است و سبی و آتش دوزخ بما کسبوا بسبب آنچه عمل کردند
که آن اعراض ایشان است از مؤمنان و لاحق شدن بمشرکان اتریدون ان تهدوا آیا میخواهید که راه نمایید من اضل الله کسانی را که فرو گذاشته است که خدای تعالی
ایشان را در ضلالت بسبب فرط عناد و جحود ایشان یا حکم فرموده بضلالت ایشان با آنکه توفیق هدایت از ایشان باز داشته و یا ایشان را اهل ضلالت نام نهاده و یا
گمراه یافته و یا از راه بهشت بگردانیده پس چگونه ایشان را راه راست نمایید و من یضلل الله و هر که اضلال خذلان نماید او را یا بضلالت موسوم سازد و یا حکم بضلالت
او کند و یا از راه جنت بگرداند بجهت توغل او در جحود و عناد و انکار با وجود او بحقیقت اسلام فلن تجد له پس نیابی مر او را سبیلا راهی بحق و طریق بهدایت
ودوا دوست میدارند این برگشتگان از دین و دشمنان سید المرسلین لو تکفرون آنکه کافر شوند کما کفروا چنانکه ایشان کافر شده اند فتکونون
سواء تا باشید مساوی یکدیگر در ضلالت فلا تتخذوا منهم پس فرا مگیرید از ایشان اولیاء دوستان حتی یهاجروا تا وقتی که ایمان آورده مهاجرت
کنند از بلده کفر ببلده اسلام فی سبیل الله در راه خدای یعنی مهاجرت ایشان خالی باشد از غرضی از اغراض دنیویه و محض اخلاص و قربت باشد فان تولوا
پس اگر اعراض کنند از ایمان و هجرت فخذوهم پس بگیرید ایشان را و اسیر کنید و اقتلوهم و بکشید ایشان را حیث وجدتموهم هر جا که یابید ایشان را در زمین
حل و حرم همچون سایر کفار و لا تتخذوا منهم و مگیرید از ایشان ولیا دوستداری و لا نصیرا و نه یاری و نه مددکاری بلکه بگیرید ایشان را و بقتل آرید الا الذین
یصلون مگر آنان را که پیوندند و پناه برند الی قوم بگروهی که واقع شود بینکم و بینهم میثاق میان شما و میان ایشان پیمانی و آن وفد خزاعه یا بنی بکر بودند که
پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم با ایشان مقرر فرموده بود که هر که بجوار ایشان در آید در امان آن حضرت باشد او جاؤکم یا مگر آنان را که آمدند بشما حصرت صدور
هم در حالتی که تنگ بود سینهای ایشان ان یقاتلوکم از آنکه کارزار کنند با شما یعنی کراهت داشته و نخواسته که مقاتله نمایند با شما او یقاتلوا
قومهم یا کارزار کنند با قوم خود از کفار و ایشان بنو مدلج بودند که پیمان بسته بر آنکه با پیغمبر صلی الله علیه و آله مقاتله نکنند و با قریش نیز همین طریق عهد کردند و لو
شاء الله و اگر خواستی خدای و حکمت و مصلحت تقاضا کردی لسلطهم علیکم هر آینه مسلط ساختی ایشان را بر شما یا آنکه ترس از دل ایشان بردی
فلقاتلوکم پس هر آینه با شما قتال کردندی و دست باز نداشتندی از جدال با شما فان اعتزلوکم پس اگر کناره کنند از شما ای مرتدان و معاهدان شما فلم
یقاتلوکم پس کارزار نکنند با شما و القوا الیکم السلم و القا کنند بجانب شما انقیاد و دوستی را یعنی از شما امان طلبند فما جعل الله پس نساخت
خداوند لکم مر شما را علیهم سبیلا بر ایشان راهی در قتل ایشان و غارت اموال ایشان یعنی شما را اذن نداد در قتل و سبی ایشان باتفاق این آیت
فاذا انسلخ الاشهر الحرم منسوخ است ستجدون آخرین زود باشد که بیابید قومی دیگر را مراد غطفان اند یا بنی اسد که بمدینه آمده و اظهار اسلام کردند یریدون ان
یامنوکم که خواهند که ایمن شوند از شما و چون از مدینه باز گردند کافر شوند و یامنوا قومهم و ایمن شوند از قوم خود کلما ردوا هر گاه خوانده شوند الی الفتنة

بسوی کفر

بسوی کفر یا قتال اهل اسلام ارکسوا فیها باز گردانیده شوند در آن فتنه یعنی قصد کفر کنند و قتال مسلمانان فان لم یعتزلوکم پس اگر کناره نگیرند از قتال شما و
یلقوا الیکم السلم و القا نکنند بسوی شما صلح و طلب امان نکنند و یکفوا ایدیهم و باز ندارند دستهای خود را از قتال شما فخذوهم پس بگیرید ایشان را و اقتلوهم
و بکشید ایشان را حیث ثقفتموهم هر جا که دست یابید بر ایشان و اولئکم و آن گروه جعلنا لکم دادیم شما را علیهم بر ایشان سلطانا مبینا
حجتی هویدا و روشن و تعرض بقتل و سبی ایشان و آن حجت وضوح کفر و غدر و مکر ایشان بود یا مراد تسلط ظاهر است بر ایشان در قتل و سبی صادق علیه السلام فرمود
که این آیت در باره عیینه بن حصین نزول نمود که بجهت وقوع قحط در بلاد ایشان نزد رسول آمد و با حضرت شرط کرد بر آنکه در بطن نخل اقامت نماید و تعرض نرسانند
باحوال او و اقوام او نرساند و او منافق بود و آورده اند که عیاش بن ربیعه قبل از هجرت مسلمان شد و اسلام خود را از اقارب خود پنهان میداشت شبی گریخته
بمدینه نهاد و مادر در فراق او ناله و زاری در گرفت ابو جهل برادر او و حارث که برادر مادری عیاش بودند جزع و فزع مادر مشاهده نمودند از عقب عیاش رفتند و از نزدیک
مدینه او را با فسون و افسانه باز گردانیدند و در مکه دست و پایش بر بسته در آفتاب می انداختند تا از اسلام باز گردد و حارث بن زید روزی بر وی بگذشت و گفت
ای عیاش از بسیاری ایذا و آزار کلمه که از و طلبیدند بگفت و دیگر باره حارث او را سرزنش کرد که از آن دین که برگشتی اگر حق بود پس ترک دین حق کردی و اگر
باطل بود بر باطل بودی عیاش از او در غضب شده و سوگند خورد که روزی که بر تو دست یابم ترا بکشم پس عیاش هجرت نمود و تجدید اسلام کرد و حارث نیز بمدینه
آمده و مسلمان شد و عیاش در وقت بیعت و اسلام حارث حاضر نبود روزی حارث را در محله قبا تنها یافت و بنابر آن سوگند عظیم او را بقتل رسانید صحابه
عیاش را ملامت کردند که مسلمانی را بناحق بکشتی در قیامت چه جواب خواهی داد عیاش بر آن صورت نادم شده بخدمت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم
آمد و تمام قصه بعرض رسانید و گفت من از اسلام او خبر نداشتم بخطا این امر از من واقع شده منتظر جزای آنم تا چه حکم فرمایی این آیت نازل شد که و ما کان
و نسزد و روا نباشد لمؤمن مر هر مؤمنی را ان یقتل مؤمنا الا خطأ آنکه بکشد مؤمنی را مگر بخطا و من قتل مؤمنا خطأ و هر که بکشد مؤمنی را بخطا فتحریر
رقبة مؤمنة پس بر اوست آزاد کردن بنده گرونده یا در حکم ایمان چون صغیری که یکی از پدر و مادرش مسلمان بوده باشد و دیة مسلمة و بر اوست دیتی
ادا کرده شده الی اهله بورثه مقتول قسمت کنند میان یکدیگر چون سایر میراث الا ان یصدقوا مگر آنکه ورثه تصدق کنند بر قاتل و دیت از او عفو نمایند
فان کان پس اگر باشد مقتول من قوم عدو لکم از گروهی که دشمن شما اند یعنی کفار و هو مؤمن و او مؤمن باشد فتحریر رقبة مؤمنة پس بر قاتل
اوست آزاد کردن بنده مؤمن را و ادای دیت باهل او نشاید زیرا که میان کافر و مؤمن ارث نیست و ان کان من قوم و اگر باشد مقتول از قومی
که بینکم و بینهم میثاق میانه شما و ایشان پیمانیست یعنی ذمه پس حکم او حکم مسلم است در وجوب کفاره و دیه چنانکه فدیة مسلمة پس بر قاتل است
دیه ادا کرده شده الی اهله باهل مقتول و تحریر رقبة مؤمنة و آزاد کردن بنده مؤمن فمن لم یجد پس هر که نیابد بنده و قدرت نداشته باشد
بر خریدن آن فصیام شهرین متتابعین پس بر اوست روزه دو ماه از پی یکدیگر توبة پذیرفته شد توبه قاتل بسبب این دیت و کفاره پذیرفتنی من الله
از جانب خدای یا حق تعالی این حکم را وضع فرموده در میان بندگان بجهت قبول شدن توبه قاتل از وی سبحانه و کان الله علیما و هست خدای دانا بر حال
قاتل و مقتول حکیما حکم کننده در باب دیه و کفاره یا صواب کار در هر چه فرماید بعد از بیان قتل خطا بیان قتل عمد نموده فرمود که و من یقتل مؤمنا متعمدا
و هر که مؤمنی را بالعمد و قصد حلال داند کشتن او را فجزاؤه جهنم پس جزای او دوزخ است خالدا فیها در حالتی که جاوید باشد و غضب الله علیه و خشم گرفته
خدای بر او و لعنه و رانده او را و دور ساخته از رحمت خویش و اعد له و آماده ساخته است برای او عذابا عظیما عذابی بزرگ بجهت این گناه بزرگ

نزول این آیت این است که مقیس بن ضبابه برادر خود هشام را در محله بنی النجار کشته یافت و بخدمت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم آمده و صورت
را بموقف عرض رسانید آن حضرت زبیر فهری را با او نزد اعیان بنی النجار فرستاد که اگر بدانید که کشنده هشام کیست او را بمقیس تسلیم نمائید و الا دیه او
بنا شرع ادا نمائید بنی النجار چون ازین پیغام آگاه شدند گفتند ما را علم بقاتل او نیست لیکن دیه او ادا کنیم پس صد شتر تسلیم مقیس کردند ما زبیر روی بمدینه نهادند چون
نزدیک شهر رسیدند وسوسه شیطان مقیس را بران داشت که مردمان ترا عیب خواهند کرد در گرفتن دیه و راضی شدن بآن و قاتل برادر را نکشتن دلیل آن است که زبیر را
بکشی تا برابر خون برادرت باشد و شتران را برانی و بمکه باز گردی پس در وقتی که زبیر غافل بود سنگی بزرگ بر سر او زد و او را بکشت و بر شتری نشست و باقی شتران را
براند و روی بمکه نهاد و مرتد شد چون این خبر برسول رسید فرمود که من هرگز او را امین نگردانم در حل و نه حرم پس در روز فتح مکه کشته شد و بجهنم پیوست حق تعالی
این آیت را در باره او نازل ساخت و حکم بخلود قاتل بعمد مخصوص است بآنکه استحلال بقتل مؤمن نماید و یا آنکه کافر یا مرتد باشد چه باجماع اگر مؤمنی را بکشد بعمد بدون
اعتقاد استحلال آن در دوزخ مخلد نخواهد بود آورده اند که رسول صلی الله علیه و آله و سلم لشکری بر سر قومی فرستاد از ایشان همین مرداس فدکی مسلمان بود و قوم او
بگریخته و او با مال و متاع و غنایم خود پناه بکوهی گرفت و همین که لشکر اسلام تکبیر گویان در رسیدند مرداس آواز تکبیر ایشان شنید دانست که اسلام است او نیز تکبیر
اسلام گفت و بر مؤمنان سلام کرده و بزبان بگفتار لا اله الا الله محمد رسول الله و علی ولی الله گفت و از کوه بزیر آمد اسامه بن زید فی الحال بر وی تاخت و بضرب شمشیر
سرش را بینداخت و هر چه داشت غارت کرده گوسفندان او را براندند این خبر که بحضرت رسید بغایت متالم شده فرمود که ای اسامه کسی را کشتی که از سر کشتن
تبرا کرده بود و بیگانگی حق معترف شده اسامه بران پشیمان شده گفت یا رسول الله کلمه گفتن مرداس از ترس شمشیر ما بود حضرت فرمود که هیچ دل او را شکافته بودی
تا دانی که راست میگوید یا دروغ و این آیت نازل شد که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه گروندگان إِذَا ضَرَبْتُمْ چون سفر کنید فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدای یعنی بجهاد
روید فَتَبَيَّنُوا پس نیک برسید و باحتیاط تمام تفحص کنید و تعجیل منمائید تا مبادا که مسلمانی بگمان آنکه کافر است کشته شود وَلَا تَقُولُوا و مگوئید لِمَنْ أَلْقَى
إِلَيْكُمُ السَّلَامَ مر کسی را که القا کند بشما سلام را یعنی تحیت اهل اسلام گوید لَسْتَ مُؤْمِنًا نیستی تو مؤمن بجهت ایمنی از ما این کلمه میگوئی تَبْتَغُونَ در حالتی که طلب کنید
عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا مال فانی دنیا را مراد غنیمت مرداس است و اگر شما طالب غنیمتید فَعِنْدَ اللَّهِ پس نزدیک خداست مَغَانِمُ كَثِيرَةٌ غنیمتهای
بسیار که بشما خواهد رسانید تا پی نیاز شوید و مسلمان را مکشید برای مال كَذَلِكَ كُنْتُمْ همچنین بودید شما مِنْ قَبْلُ پیش ازین یعنی اول بار که باسلام آمدید
توسل بکلمه شهادت نمودید پی آنکه موافقت دل شما با زبان شما معلوم باشد و بجهت آن از خون و مال ایمن شدید فَمَنَّ اللَّهُ عَلَيْكُمْ پس منت نهاد خدای
بر شما باستقامت در دین اسلام و رسوخ در ایمان فَتَبَيَّنُوا پس نیک معلوم کنید مهم خود را و در قتل مردم تعجیل مکنید بر وجه گمان و وبال منه که کشتن صد کافر
نزد خدای کمتر است از کشتن یک مسلمان إِنَّ اللَّهَ كَانَ بدرستی که خدای تعالی هست بِمَا تَعْمَلُونَ بآنچه میکنید شما خَبِيرًا دانا و آگاه پس در قتل سرعت مکنید
و طریق احتیاط را در آن مرعی دارید مرویست که چون پیغمبر صلی الله علیه و آله این آیت را بر اسامه خواند وی بسیار مضطرب شد و از آن فعل بسیار تأسف خورد
و گفت یا رسول الله برای من استغفار کن حضرت فرمود که بگو کلمه لا اله الا الله طلب آمرزش کن حضرت آن کلمه را اعاده نموده بعد از آن برای او استغفار کرد
و او را امر کرد که بنده آزاد کن ابو حمزه ثمالی در تفسیر خود آورده که وقت رفتن بغزای تبوک جمعی تخلف کردند مانند کعب بن مالک از بنی سلمه و مراره بن ربیع و
هلال بن ربیع و هلال بن امیه و مکتوم و عبد الله بجهت کوری زبان باعتذار گشوده گفت یا رسول الله من نابینا ام و از جهت آن از دولت مقاتله با اعدا محروم
حق تعالی این آیت در باره ایشان نازل ساخت که لَا يَسْتَوِي الْقَاعِدُونَ برابر نیستند نشستگان در خانهای خود مِنَ الْمُؤْمِنِينَ از مؤمنان غَيْرُ

اولي الضرر

أُولِي الضَّرَرِ که نباشند خداوندان بیماری و عجز وَالْمُجَاهِدُونَ و جهاد کنندگان فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدای بِأَمْوَالِهِمْ با مالهای خود که تهیه اسباب قتال
و تجهیز مقاتل آن میکنند وَأَنْفُسِهِمْ و بنفسهای خود که در معرض قتال می آرند و چگونه برابر تواند بود کسی که راحت تن پروری کند با آنکه در معرکه جهاد جانبازی
نماید فَضَّلَ اللَّهُ تفضیل داد خدای الْمُجَاهِدِينَ جهاد کنندگان را بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ بمالها و نفسهای خود عَلَى الْقَاعِدِينَ بر نشستگان از جهاد
دَرَجَةً پایه که غنیمت است و ظفر و نام نیکو وَكُلًّا و همه را از نشستگان که میل جهاد دارند و نمی توانند و مجاهدان که مباشر جهاد شده اند وَعَدَ اللَّهُ
الْحُسْنَى وعده کرده است خدای پاداش نیکو که بهشت است بجهت حسن عقیدت و خلوص نیت اما زیادتی درجات و تفاوت مراتب بزیادتی عمل
خواهد بود وَفَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ و تفضیل داد خدای مجاهدان را عَلَى الْقَاعِدِينَ بر نشستگان بی عذر یا با عذر یا مطلق أَجْرًا عَظِيمًا مزدی بزرگ
دَرَجَاتٍ مِنْهُ یعنی پایهای بلند از خدای در آخرت و گفته اند که این هفتاد درجه است که میان هر درجه مقدار دویدن اسب تیزرو باشد هفتاد سال
وَمَغْفِرَةً و آمرزش وَرَحْمَةً و بخشایش از جانب حق سبحانه و بدانکه نزد بعضی تکرار تفضیل مجاهدان بر قاعدان بر سبیل اجمال و تفصیل است و جهت تعظیم جهاد
و ترغیب مؤمنان بران و نزد جمعی مراد بدرجه غنیمت و ظفر است و ذکر جمیل و بدرجات درجه های عالیه در آخرت و یا مراد بدرجه ارتفاع منزلت ایشان
است نزد خدا و بدرجات ارتفاع منازل ایشان در جنت و نزد بعضی دیگر مراد بقاعدون اول اصحاب عذرند و بقاعدون ثانی آنها که ماذون شدند در تخلف
بجهت اکتفا بغیر ایشان و یا مجاهدان اول مجاهدان با کفار و ثانی مجاهدان با نفس خود و مؤید اینست که حضرت بعد از مراجعت از جهاد فرمود که رجوع کردیم
از جهاد اصغر که جهاد است با کفار و باقی ماند جهاد اکبر که جهاد است با شیطان و نفس خود وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا و هست خدای آمرزنده گناهان گذشته ایشان
رَحِيمًا مهربان بر ایشان در از دیاد اجر و اجر ایشان خواهد داد آورده اند که جمعی از مسلمانان که بحسب ظاهر کلمه گفته بودند چون قیس فاکه و قیس بن ولید و امثال
ایشان با وجود قدرت ایشان بر سفر از مکه بمدینه هجرت نکردند و چون رؤسای قریش بجانب بدر می آمدند ایشان همراه کفار بحرب گاه حاضر گشتند و بشمشیر مسلمانان
کشته شدند حق تعالی در شان ایشان فرمود که إِنَّ الَّذِينَ بدرستی که آنانکه تَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ جان بستانند از ایشان فرشتگان که اعوان ملک الموت اند
ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ در حالتی که ستمکار بودند بر نفس خود در ترک هجرت و مرافقت با کفار قَالُوا گفتند فرشتگان از روی سرزنش مر ایشان را فِيمَ كُنْتُمْ در چه چیز بودید
از کار دین خود با کدام طایفه بودید از مشرکان و موحدان ایشان بر سبیل اعتذار پی موقع قَالُوا كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ گفتند بودیم ضعیفان و عاجزان فِي
الْأَرْضِ در زمین مکه و کفار بر ما غالب بودند نتوانستیم که هجرت کنیم بمدینه و از اظهار کلمه اسلام بعلانیه عاجز بودیم قَالُوا گفتند فرشتگان بر سبیل تکذیب ایشان
أَلَمْ تَكُنْ أَرْضُ اللَّهِ وَاسِعَةً آیا نبود زمین خدا گشاده بسیار فَتُهَاجِرُوا فِيهَا که هجرت کنید در طرف دیگر از آن چنانکه مهاجران حبش کردند فَأُولَئِكَ
پس آن گروه تارکان هجرت بدون عذر مسموع مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ جای ایشان دوزخ است وَسَاءَتْ مَصِيرًا و بد بازگشتی است ایشان را دوزخ بجهت ترک امر
واجب و مساعده کفار إِلَّا الْمُسْتَضْعَفِينَ لیکن کسانی که بحسب واقع ضعیف و عاجزند مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ از مردان و زنان وَالْوِلْدَانِ
و از کودکان لَا يَسْتَطِيعُونَ که توانائی ندارند و چاره بسیاری بمهاجرت حِيلَةً وَلَا يَهْتَدُونَ سَبِيلًا و نمی شناسند راه مدینه را و طریق بیرون آمدن
دیگر صبیان جهت مبالغه در امر هجرت و اشعار بآنکه بر اولیای ایشان واجبست که ایشان را نیز با خود بیرون برند در وقت مهاجرت و یا آنکه ایشان
در صدد وجوب هجرت اند و گریزی از آن ندارند بحیثیتی که چون ولدان ایشان بالغ شوند و قادر شوند بر هجرت ناچار است ایشان را پی مهاجرت و بی
تاخیر و اهمال فَأُولَئِكَ پس آن گروه که بیچاره اند عَسَى اللَّهُ شاید خدای أَنْ يَعْفُوَ عَنْهُمْ آنکه عفو کند از ایشان ذکر عسی و عفو اشعار است بآنکه ترک هجرت

در خطر است حتی که عاجز و مضطر این شوانند بود و کان الله عفوا و هست خدای عفو کننده از معذوران غفورا آمرزنده گناهان ایشان عمرو بن دینار
از عکرمه روایت میکند در مکه بسیار کس اسلام آورده بودند و استطاعت هجرت نداشتند چون آیت تهدید ترک هجرت نازل شد و نوشته آن بمستضعفان مکه رسید
جندع بن حمزه پسران را گفت که هر چند پیر و بیمارم اما از جمله مستضعفانی نیستم که حق تعالی عذر ایشان را پذیرفته و رخصت ترک هجرت فرموده چاره رفتن میتوانم کرد و راه مدینه میدانم ترسم که
ناگاه بدست اجل گرفتار شوم و بسبب ترک هجرت ایمان من خلل پذیر گردد مرا برهمین سریری که خفته ام بیرون برید فرزندان فرمان پدر برده و او را برداشتند و متوجه مدینه
شدند چون بمنزل تنعیم رسیدند اثر موت بر جندع ظاهر شد دست راست خود بر دست چپ نهاده گفت خدایا این دست از آن تو و این دست از آن رسول تو بیعت میکنم تو را بر آنچه
بیعت کرده است رسول تو با تو این بگفت و در گذشت خبر او بمدینه رسید بعضی اصحاب گفتند که اگر بمدینه رسیدی اسلام او کاملتر بودی چه با وجود ایمان فرد مهاجران یافتی
حق تعالی این آیت فرستاد که و من یهاجر فی سبیل الله و هر که هجرت کند در راه خدای یجد فی الارض یابد در زمین مراغما کثیرا آرام گاهی بسیار که
با و نقل کند وسعة و فراخی در روزی یا وسعت در اظهار دین و کلمه توحید و من یخرج من بیته و هر که بیرون آید از خانه خود مهاجرا الی الله و رسوله
در حالتی که هجرت کننده باشد بخدا و رسول او یعنی خاصه از برای رضای خدای نه غرضی از اغراض دیگر ثم یدرکه الموت پس دریابد مرگ او را در اثنای راه و بهجرت
کار نرسیده فقد وقع اجره علی الله پس بتحقیق که ثابت باشد مزد او بر خدای مانند ثبوت امری که واجب باشد چه اگر اجر آن باو نرساند خلاف حکمت و مصلحت او باشد
و ترک حکمة حق سبحانه و تعالی را جایز نیست و کان الله غفورا و هست خدای آمرزنده گناهان تاخیری که در هجرت کرده رحیما مهربان بر او در وعده ثواب
او چون حق تعالی بندگان را امر کرد بجهاد و هجرت در عقب آن بیان کیفیت نماز سفر و خوف میکند و ذکر تخفیف آن برای ایشان و می فرماید که و اذا ضربتم
فی الارض و چون سفر کنید در زمین فلیس علیکم جناح پس نیست گناهی بر شما ان تقصروا من الصلوة در آنکه کوتاه سازید از نماز یعنی چهار رکعتی
را دو رکعت گذارید ان خفتم اگر بترسید ان یفتنکم الذین کفروا از آنکه در فتنه اندازند یعنی بکشند یا شکست زنند شما را آنانکه کافر شده اند این شرط
باعتبار غالبیت چه در آن وقت در حوالی مدینه مسلمانان را دشمنان بوده اند حالا بی ترس نیز تقصیر باید کرد در سفر باجماع و روایات متواتره و ترک جناح
در امر واجب و سنت و مباح مستعمل است و این جا مراد در امر واجب چه قصر صلوة واجب است در سفر باجماع ان الکافرین بدرستی که کافران کانوا
لکم هستند شما را عدوا مبینا دشمنی آشکارا بعد از امر بقصر صلوات در سفر و خوف بیان کیفیت صلوات خوف می فرماید که و اذا کنت فیهم
و چون باشی ای محمد در میان اصحاب بوقت خوف از دشمنان دین و خلفای آن حضرت که ائمه هدی اند صلوات الله علیهم اجمعین نیز درین خطاب داخل اند زیرا که
قایم مقام آن حضرت اند فاقمت لهم الصلوة پس خواهی که اقامت کنی برای ایشان نماز را لشکر خود را دو قسم ساز فلتقم طائفة منهم
پس باید که بایستد گروهی از ایشان معک با تو و نماز گذارند و گروهی دیگر در برابر دشمن بایستند و لیاخذوا اسلحتهم و باید که فرا گیرند
آنانکه نماز میگذارند سلاحهای خود را از روی احتیاط فاذا سجدوا پس چون سجده کنند نماز گذارندگان فلیکونوا پس باید که باشند آنها نماز نمیگذارند
من ورائکم از پس شما در برابر دشمن و چون گروه یک رکعت بگذارند بصف لشکر باز روند و لتات طائفة اخری و باید آن طایفه دیگر که لم یصلوا
نماز نگذارده اند و پاس میداشتند فلیصلوا معک پس باید که نماز بگذارند با تو یک رکعت دیگر را و لیاخذوا و باید که بردارند ایشان نیز با خود
حذرهم آلتی که بآن حذر میکنند از دشمن و چون سپر و خود و زره و اسلحتهم و سلاحها خود را که بدان جنگ میکنند چون شمشیر و حربه و تیر و کمان پس
بیان حکمت میکند در وجوب اخذ سلاح و می فرماید که ود الذین کفروا و دوست دارند آنانکه کافر شدند و تمنا میکنند لو تغفلون اگر غافل شوید عن

اسلحتکم

اسلحتکم از سلاحهای حرب خود و امتعتکم و از متاعهای خود چون البه و سپر و غیر فیمیلون علیکم پس حمله آورند بر شما
میلة واحدة یک حمله و هر چه یابند ببرند و چون در بعضی احوال بر داشتن اسلحه موجب بسیاری مشقت است از جهت رخصت وضع آن نموده می فرماید که و لا جناح
علیکم و هیچ گناهی نیست بر شما ان کان بکم اذی و اگر باشد بشما رنجی من مطر از باران که گران گرداند اسلحه را او کنتم مرضی یا باشید بیمار
[illegible] بر داشتن سلاح ان تضعوا در آنکه بنهید اسلحتکم سلاحهای خود را و چون عدم اخذ سلاح مظنه هجوم دشمنان بود بر مسلمانان امر بحذر
اخذ سلاح فرمود که و خذوا حذرکم و فرا گیرید آلات نگاهداشتن خود را در وقت تا خصم بر شما هجوم نکند ان الله بدرستی که خدای اعد
للکافرین آماده ساخته برای کافران عذابا مهینا عذابی خوار کننده در سبب نزول این آیت آورده اند که حضرت رسالت پناه بغزوات رفته بود همین
ربیعه مشرکان عرب راه بر صف راست کرده و اسباب جدال مهیا ساخته اند حضرت نیز بر نموده که تا لشکر اسلام در مقابله صف کشیدند و وقت نماز
در آمد سواد لشکر کفار میان قبله و سپاه مؤمنان حایل شد حضرت رسالت با اصحاب باقامت نماز مشغول شدند و کفار معاینه رکوع و سجود ایشان
نمودند و بعد از فراغ مسلمانان از آن نماز کافران حسرت خوردند که چرا بر ایشان هجوم نکردیم و بیک حمله دمار از ایشان بر نیاوردیم یکی از زمره کفار
داد که این قوم را بعد ازین نماز دیگر است که در اعزاز و اکرام آن غایت مبالغه بتقدیم میرسانند پس ما فرصت نگاهداشته در آن وقت ناگاه بر سر ایشان
رانیم و بکام دل ازین دشمنان داد انتقام بستانیم هنوز وقت نماز عصر در نیامده بود که جبرئیل فرود آمد و کیفیت نماز خوف بدین آیت بحضرت رسالت پناه
تعلیم داد و چون یاد خدا بودن موجب استعداد بنده است بفیض ربانی و نزول رحمت از آن جهت بعد از امر بصلوات خوف می فرماید که فاذا
قضیتم الصلوة پس چون گذارید نماز خوف را و ادای آن نمودید فاذکروا الله پس یاد کنید خدای را قیاما در حالت ایستادن که شمشیر میزنند
و قعودا و در حال نشستن که تیر می اندازند و علی جنوبکم و در حالتی که در پهلوهای خود افتاده و زخم خورده و قول اشهر است که مراد یاد کردن خداوند است
در همه حال فاذا اطماننتم پس چون آرام یابید و از خوف ایمن شدید فاقیموا الصلوة پس بگذارید نماز را با حفظ شرایط و ارکان ان الصلوة
بدرستی که نماز کانت علی المؤمنین هست بر مؤمنان کتابا موقوتا فرض شده و معین گشته باوقات خود که اخراج از وقت آن جایز نیست و باز
عود کلام میکند در بحث جهاد و ترغیب مؤمنان می فرماید که و لا تهنوا و سستی مکنید فی ابتغاء القوم در طلب کافران و کارزار با ایشان
ان تکونوا تألمون اگر هستید شما که دردمند شده اید از جراحتها فانهم یألمون پس بدرستی که کافران نیز دردمند و زخم خورده کما تألمون
همچنانکه شما دردمندید و ترجون و شما با وجود این الم امید میدارید من الله از خدای ما لا یرجون آنچه شما امید ندارند از ثواب آخرت و نصرت در دنیا
غرض ازین کلام ترغیب ایشان است در ثبات قدم در معرکه جهاد و سرزنش ایشان نمودن در سستی در مقاتله و خلاصه سخن آنست که در قتال شکست
میان شما و ایشان مختص بشما نیست با وجود این امید میدارید از خدای بغلبیت دین اسلام و رسیدن بثواب آن در دار السلام و ایشان ازین محروم اند
پس سزاوار آنست که ترس شما از آن بیشتر نباشد و صبر شما بر آن اکثر بود و کان الله علیما حکیما و هست خدای دانا و محکم کار در امر و نهی بر وفق
حکمت امر میکند و نهی مینماید آورده اند که طعمة بن ابیرق که از بنی ظفر بود شبی نقب در خانه قتادة بن نعمان زد و زرهی که در انبان آرد پنهان کرده بود
بدزدید قضا را انبان شکافی داشت همه راه آرد میریخت تا بخانه طعمه آنجا بخانه یهودی که او را زید بن سمین میگفتند برده بطریق ودیعت بدو سپرد با مداد
قتاده بر اثر آرد بخانه طعمه رفت بعد از طلب زره بدروغ سوگند یاد کرد که این کار نکرده و از آن خبر ندارد و قتاده بر حال همت که طعمه بخانه زید یهودی

ویرا بخیانت نامزد کردند که کفش دوشش زرهی را که در انبانی بمن داده و جمعی بران گواهی دادند صورت حال که بحکمه علیه نبوته رفع کرد بنی ظفر که قوم
دند از خوف رسوائی او نخواستند که طعمه تهمت زده شود و یهود پاک دامن بیرون آید آغاز جدال و خصومت کردند و رای حضرت رسالت پناه بران بود که
بر یهود ثابت کرد و مسلمان ازان خیانت مبرا باشد و مع ذلک قوم طعمه بر براءت ذمت و پاکدامنی او گواهی میدادند پس بجهت حسن ظنی که آن حضرت
مان بود خواست که قصد عتاب یهودی کند از حضرت رب الارباب خبر در رسید که انا انزلنا الیک الکتاب بدرستی که ما فرستادیم بسوی تو
را بالحق براستی و درستی لتحکم بین الناس تا حکم کنی میان مردمان بما اراک الله بآنچه شناسا کردانیده است خدای ترا بآن وحی که بتو
تکن للخائنین و مباش برای خیانت کنندگان و دفع خیانت از ایشان خصیما دشمن کسی که بیگناه است و استغفر الله و آمرزش خواه
ای و بالکلیه توجه با حق سبحانه کن و توفیق ازو طلب در جمیع امور ان الله بدرستی که خدای غفورا آمرزنده و بردارنده گناه کسی که طلب
آمرزش کند رحیما مهربان براو و لا تجادل و خصومت کن عن الذین از قبل آنانکه یختانون انفسهم خیانت میکنند بالنفسهای خود یعنی طعمه و
قوم او که با خیانت او در ساخته و بدروغ گواهی برائت ذمت آورده و حمایت و نصرت او کرده اند و بجهت این وبال خیانت راجع بنفس ایشان است ان الله
لا یحب و بدرستی که خدای دوست ندارد من کان خوانا هر کرا بسیار خیانت کننده است یعنی مقرات بران اثیما گناهکاری که مستغرق باشد در گناه
خود این اشارتست باصرار طعمه و توغل در اثم و خیانت بدانکه دلالت نمیکند برانکه از رسول صلی الله علیه و آله چیزی صادر شده باشد که شایسته آن نشده باشد چه قول
و لا تکن للخائنین خصیما و قوله تجادل هیچکدام دلالت نمیکند برانکه آن حضرت اظهار خصومت و جدال کرده باشد چه بسیارست که نهی متوجه میشود که گناهی ازو صادر
نشده باشد و جهت والحاح نهی دران و قوله و استغفر الله نیز دلالت نمیکند که آن حضرت گناهی کرده باشد زیرا که استغفار طاعتی است مستقل موجب ثواب
دلایل عقلیه بر عصمت انبیا علیهم السلام از صغایر و کبایر مصدق آیت و در مجمع البیان آورده که خطاب اگرچه ظاهرا بحضرت رسالتست لیکن مراد تابع
امت مرحومه است برانکه مبادرت نکند بمجادله از قبل خصم مگر بعد از ظاهر شدن وجه حق زیرا که آن حضرت از جمیع معاصی مبراست یا آنکه حقیقت خطاب
بآن حضرت باشد بر قصد مجادله برای خصم نه بر فعل آن و قصدی که بعد از ظن غالب باشد بحجت علامات ظاهره چون شهادت شهود و غیران مستلزم اثم نیست
و از تتمه قصه مذکوره است که می فرماید یستخفون من الناس پنهان میکنند خیانت را از مردمان بجهت حیا و خوف و لا یستخفون من الله
و پنهان نمیدارند از خدای که سزاوارتر است بآنکه پنهان دارند ازو بر وجه خوف از عقوبت و هو معهم و حال آنکه خدای با ایشان است و ضمایر و اسرار ایشان
ازان پنهان نیست پس بازپوشانیدن خیانت را ازو بترک آن چه طریق دیگر نیست باو مگر ترک آنچه قبیح است بران مواخذه میکند و ایشان استحیای کنند
خیانت را اذ یبیتون هنگام شب که تدبیر و تدویر میکنند ما لا یرضی آن چیز را که نمی پسندد خدای من القول از گفتش دروغ مرویست که
بنی ظفر با یکدیگر در شب مشاورت میکردند برانکه طعمه سوگند بدروغ بخورد چه پیغمبر سوگند او را که مسلمان است قبول خواهد و گواهی ما را خواهد شنید و بقول یهودی
التفات نخواهد کرد و کان الله و هست خدای بما یعملون بآنچه میکنید شما از تدبیر بد محیطا احاطه کننده بعلم و هیچ چیز از علم او خارج نیست پس شما را
بر وفق عمل حق و باطل جزا و سزا خواهد داد ها انتم آگاه باشید شما ای بنی ظفر که هؤلاء آن گروهید که از حمیت و جاهلیت جادلتم عنهم دفع کردید
از خاینان خیانت را بجدال و خصومت و جدال فی الحیوة الدنیا در زندگانی دنیا فمن یجادل الله پس کیست که خصومت و جدال
با خدای و دفع خیانت کند عنهم از ایشان یوم القیمة روز رستخیز ام من یکون یا کیست که باشد علیهم وکیلا بر ایشان نگاهبان که نگاه دارد
ایشان را

ایشان را عذاب کنند و من یعمل سوءا و هر که بکند بدی که ازان ضرر بغیر رسد او یظلم نفسه یا ستم کند بر نفس خود که آن بغیر سرایت نکند
خودش باشد و گویند مراد ذنب صغیره است و بظلم کبیره و یا اول دون شرکست و دوم شرک بر هر تقدیر چون آنرا الفعل آرد ثم یستغفر الله پس طلب
آمرزش کند از خدای بتوبه و انابت یجد الله یابد خدا را غفورا آمرزنده گناهان رحیما مهربان بفضل خود و برو این آیت ترغیب طعمه است و قبیله او
و من یکسب اثما و هر که بکند گناهی را و خواهد که بجای او بدان تهمت کند فانما یکسبه علی نفسه پس جز این نیست که میکند آن عمل را بر نفس خود
آن اثم از نفس او بدیگری نمیرسد و کان الله و هست خدای تعالی علیما دانا بدزدی زره حکیما حکم کننده در مجازات آن و هست بردین ا
یکسب خطیئة و هر که بکند گناهی با آنکه از خطا واقع شود او اثما یا گناه کبیره یا آنچه بعمد از روی صادر شود ثم یرم به پس میندازد آن را
کند بآن گناه بریئا بی گناهی را چنانکه طعمه نسبت بزید کرد فقد احتمل بهتانا پس بدرستی که برداشت دروغی را که ازان متحیر و مبهوت میماند
بخت میدهند و اثما مبینا و گناهی ظاهر را بسبب تهمت نهادن بر غیر خود و بر سبیل منت میفرماید که و لولا فضل الله علیک و اگر نه فضل
خدای بودی بر تو که وحی فرستاد و ترا از حقیقت این کار اعلام داد و رحمته و بخشایش او که ترا از قصد عتاب یهودی و تصدیق طعمه بواسطه سوگند و گواهی
دروغ بازداشت لهمت طائفة منهم هر آینه قصد کرده بودند گروهی از بنی ظفر ان یضلوک آنکه بگردانند ترا از راه راست که آن حکم بحق است
و ما یضلون و در خطر و ضلالت نمی اندازند الا انفسهم مگر نفسهای خود را چه وبال این عمل جز بدیشان راجع نیست و ما یضرونک من شیء
ترا زیان نمیتوانند کرد بهیچ چیز هرچند که قصد تمام درین باب داشته باشند چه تو در پناه عصمت خدائی و آنچه در خاطر خطیر تو گذشت بجهت اعتماد تو بود بر ظاهر
امر نه میل در حکم و انزل الله علیک الکتاب و فرو فرستاده است خدای تعالی قرآنرا و الحکمة و بیان احکام آنرا و علمک و در آموزانیده است
ما لم تکن تعلم آنچه نبودی که بخود بدانی از خفیات ضمایر یا از امور دین و احکام و نزد بعضی آن علم است بآنچه واقع شده و آنچه بعد ازین واقع میشود
تا بقیامت که حق تعالی در شب معراج بآنحضرت عطا فرمود چنانکه در احادیث معراجیه آمده است که در زیر عرش بودم قطره در حلق من ریختند که بآن
دانا شدم بهرچه در زمان ماضی شده و هرچه در مستقبل واقع شود و این علم بوراثه با ائمه اثنی عشر علیهم السلام انتقال یافته و در کتاب بصایر الدرجات
فی علوم آل محمد صلوات الله علیهم که تصنیف شیخ جلیل ابی عبد الله محمد بن حسن صفارست مذکور است که روایت کرد عباس بن معروف از حماد بن عیسی
و او از حریز و حریز از ابو بصیر که ابو جعفر صلوات الله علیه فرمود که حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه و آله و سلم عالم بود بعلوم جمله پیغمبران و بهرچه در ماضی
واقع شده و در مستقبل واقع شود تا روز قیامت بعد ازان فرمود که سوگند میخورم بآن خدای که جان من بید قدرت اوست که من میدانم علم همه انبیا را و عالمم بهرچه
در ماضی بوده و آنچه بعد ازین واقع شود تا قیام قیامت و نیز روایت کرده از احمد بن محمد که عبد الرحمن بن ابی نجران از یونس یعقوب روایت نمود
که حارث بن مغیره و عبد الاعلی بن بشیر از ابو عبد الله صلوات الله علیه نقل کردند که آن حضرت فرمود که والله انی لاعلم ما فی السموات و ما فی
الارض و ما فی الجنة و ما فی النار و ما کان و ما یکون الی ان یقوم الساعة یعنی بخدا سوگند که من میدانم آنچه در همه آسمانهاست و آنچه در همه زمینهاست
و آنچه در بهشت و آنچه در دوزخ است و آنچه واقع شده و آنچه واقع شود تا وقتی که قیام قیامت شود و این که ائمه هدی از مغیبات خبر میدادند از ثمره
این علم است و این از فضل الهی است و عنایت پادشاهی چنانکه می فرماید و کان فضل الله علیک و هست فضل خدای بر تو عظیما بزرگ که علوم غیر
متناهیه را بتو تعلیم نموده و ترا از مرتبه داده بر سایر انبیا و خلق عوالم علویه و سفلیه بواسطه تو کرده که لولاک لما خلقت الافلاک لا خیر فی کثیر

بهم از تمه قصه طعمه است بسیاری در راز گویندگان یکوی یعنی قوم طعمه که شب شور تها کردند در خلاصی طعمه یعنی خیری در راز گفتن ایشان نیست

مگر راز گفتن کسی که فرماید بِصَدَقَةٍ بصدقه دادن اَوْ مَعْرُوفٍ یا امر کند بمعروف و آن همه چیزیست که در شرع مستحسن باشد اَوْ اِصْلاحٍ بَيْنَ النّاسِ

یا باصلاح کردن میان مردم و رفع کدورت دلهای ایشان و الفت انداختن در قلوب ایشان و در تفسیر علی بن ابراهیم مذکور است و مرویست از ابو عبد الله

علیه السلام که حق تعالی درین آیت فرمود که باید اثر کدورت برروی تو چون از برادر تو بیاشد پس اظهار بشاشت کن برای برادر خود و نیز دران تفسیر از امیر المؤمنین

علیه السلام نقل کرده که همچنانکه زکوات مال را بر شما فرض کرده زکوات جاه نیز بر شما فرض کردانیده و زکوات جاه اظهار بشاشت و خوشخوئی بر همه مردمان وَمَنْ

يَفْعَلْ ذٰلِكَ و هر که بکند اینها را که مذکور شد ابْتِغاءَ مَرْضاتِ اللّٰهِ برای طلب خوشنودی خدای فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ پس زود باشد که بدهیم او را اَجْراً

عَظِيماً مزدی بزرگ را که در شمار نیاید در کشاف از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم نقل کرده که هر سخنی که فرزند آدم میگوید مضرتست بر او فایده

با و نمیرساند مگر امر معروف و نهی از منکر و ذکر خدای سفیان ثوری این حدیث را از شخصی شنید گفت هیچ میدانی که در قرآن کجاست گفت نه فرمود که

قوله تعالی لا خیر فی کثیر من نجواهم تا آخر و قوله و العصر ان الانسان لفی خسر مرویست که بعد از ثبوت خیانت طعمه از خوف قطع ید بگریخت و بجانب مکه

و مرتد گشت و نقب در خانه کسی میزد دیوار فرود آمد و در زیر آن بماند روز دیگر او را از زیر دیوار بیرون آوردند و خواستند که بکشند بعضی از اهل مکه

درخواست کردند که از مدینه گریخته و بما پناه آورده کشتن او مناسب نیست پس او را از مکه اخراج کردند و با تجار قضاعه بسوی شام عزیمت نمود و در منزلی کاروان

مشغول ساخته و پاره از متاع ایشان بدزدید و بگریخت اهل کاروان او را گرفتند بکشتند و قولی آنست که از جده در دریا نشسته بود و کیسه زری در کشتی بدزدید و بعد از

وقوف بران او را در دریا انداختند و هنوز بقعر آب نرسیده بود که باتش دوزخ ملحق شده حق تعالی درباره او فرمود که وَمَنْ يُشاقِقِ الرَّسُولَ و هر که

مخالفت کند با رسول مِنْ بَعْدِ ما تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدىٰ از پس آنکه ظاهر شد مر او را هدایت که طریق حق است بواسطه وقوف بر معجزات و ظهور دلایل

واضحات وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ و پیروی کند غیر راه را که مؤمنان بر اند از اعتقادات صحیحه و اعمال حقه نُوَلِّهِ ما تَوَلّىٰ بگردانیم او را در آن

ایدوست اختیری را که دوست داشته است آنرا دران سرای که آن کفر و رده و ضلالت باین وجه که او را در دایره کفر و ارتداد و اضلال داخل کنیم

وَنُصْلِهِ جَهَنَّمَ و در آریم او را بدوزخ وَساءَتْ مَصِيراً و بد بازگشتی است دوزخ و نیز درباره طعمه که مرتد شد می فرماید که اِنَّ اللّٰهَ لا يَغْفِرُ بدرستی

که خدای نیامرزد اَنْ يُشْرَكَ بِهِ آنرا که شرک آورده بخدای وَيَغْفِرُ ما دُونَ ذٰلِكَ و بیامرزد آنچه غیر شرکست لِمَنْ يَشاءُ هر کرا خواهد از ابن عباس روایتست

که نزول این آیت در شان پیری بود از اعراب که بجناب نبوت مآب صلی الله علیه و آله آمده بعرض رسانید که یا رسول الله پیری ام در بحر گناه غرق

شده الا آنست که تا خدا شناخته است بدو شرک نیاورده ام بجز از وکسی را دوست نگرفته ام و معصیت از روی بی ادبی با خدا نکرده ام و تصور آن نداشته که

یک لحظه خدا را بگریزیم خود عاجز کردانم و حالی آمده ام پشیمان از گناه و توبه کننده بر درگاه حال من چگونه می بینی حق تعالی بدین آیت مژده داد که همه گناهان را

غیر از شرک امید آمرزش هست وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللّٰهِ و هر که شرک آرد بخدا فَقَدْ ضَلَّ ضَلالاً بَعِيداً پس هر آینه گمراه شد از حق گمراهی دور یعنی در نهایت ضلاله

چه شرک اعظم انواع ضلالتست اِنْ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ نمی پرستند مشرکان بدون خدای اِلّا اِناثاً مگر بتان را که ماده کانند بواسطه تانیث اسمای ایشان

چون لات و عزی و مناة و غیر آن و بجهت آنکه هر قبیله را بتی بوده که آنرا می پرستیدند و آنرا انثی بنی فلان می نامیدند و یا بجهت عدم عقل ایشان را اناث

گفته که در نهایت نقص عقلند ابو حمزه ثمالی در تفسیر خود آورده که در میان هر بتی از بتان شیطانه از اناث شیاطین بوده که خود را بخدمت کاران بتکده

می نمودند

۱۴۱ ی نمودند و با ایشان تکلم میکردند و باین اعتبار بتان را اناث میگفتند و لهذا می فرماید وَاِنْ يَدْعُونَ و نمی پرستند بحقیقت اِلّا شَيْطاناً مَرِيداً مگر

شیطانی که در ضلالت مانده و بیرون رفته از فرمان بردار حضرت عزت لَعَنَهُ اللّٰهُ راند است خدای او را و دور کرده از رحمت خود آورده که در بدو

اسلام روزی جمعی از مشرکان در مکه جمع شده و بتان را سجده میکردند دیوی در شکم بت مهین رفت و باین بیت آواز داد که جاء تابع تعیب

ونفی اباءنا الطاهات الکرام یعنی جمع آمده است مراد محمد است صلی الله علیه و آله و اصحاب او و بر ما عیب میکنند و دین آبا ما را مذمت میکنند با آنکه ما

و کریمان بوده اند چون این آیت را بشنیدند یکبار آواز برآوردند و گفتند که محمد کلمات تا بشنود که خدایان ما چه میگویند پس موعدی کردند تا رسول

علیه و آله حاضر شده قول بتان را بشنود حضرت گفت این کار شیطانست و درین اندیشه بود که جنی مؤمن نزد وی آمد گفت یا رسول الله تعالی بر جای

خود راه مده که شیطانه که در درون بت آواز داد مسعره نام داد من او را کشتم تو تبعادت بموعد مشرکان حاضر شو تا من بیایم و جواب باز دهم رسول

خوشدل گشته و روز دیگر مشرکان بیامدند و قربانها کردند و رسول را حاضر ساختند و چون حضرت با انجا رسید همه بتان بروی درافتادند مشرکان

و بتان را راست کردند و بسیار ها آنها را بر صلیب دوخته و ایشان را نشا گفتند و بعد از آن بسجده ایشان درآمده گفتند ای معبودان ما آنچه دیروز میگفتید بگوئید تا

بشنود چون این بگفتند از شکم بت مهین سه بیت شنیدند که مضمون آن این بود که منم آنکس که مر اطهره میگویند کشتم مسعره را که فاجر بود و انکار حق میکرد و لعنت

کرد او را پیغمبر ما که قرآن بر او نازل شده از پس موسی پس ما هر او هم و فرمان بردار امر و نهی او مشرکان چون بشنیدند با یکدیگر گفتند محمد تا غایت ما را می فریفت

و امروز خدایان ما را می فریبد و ازین روز کار اسلام ترقی کرده روز بروز متزاید میگشت تا وقت تمام گرفته کفار مغلوب و منکوب شدند و چون شیطان دشمنی

است و در اضلال بندگان جدی تمام دارد ازین جهت حق تعالی حکایت از قول او میکند که دلالت بر اعتراف او بر اضلال مکلفان از واحتراز کنند و بسو

او از راه نروند و می فرماید که وَقالَ و گفت شیطان با حق تعالی در وقتی که حق تعالی او را گفت که لعنت من بر تست تا روز قیامت لَاَتَّخِذَنَّ مِنْ عِبادِكَ

هر آینه فرا گیرم از بندگان تو بواسطه اضلال و اغوا نَصِيباً مَفْرُوضاً بهره مقرر و معین یعنی اکثر ایشان را تابع خود سازم در ضلالت و کفر و در حدیث آمده که از هزار

از آدمیان نهصد و نود و نه نصیب شیطانند و در ضلالت تابع او و در حدیث دیگر واقع شده که از هزار کس از آدمیان یکی مر خدای راست و باقی اهل دوزخ

اند و نیز از گفتار شیطان حکایت میکند او که گفت وَلَاُضِلَّنَّهُمْ و هر آینه گمراه کردانم ایشان را از طریق حق بوسیله وسواس وَلَاُمَنِّيَنَّهُمْ

والبته در آرزو افکنم ایشان را و بیارایم در چشم ایشان آرزوهای باطل را چون طول حیات و تاخیر توبه و یا عدم بعث و عقاب و ثواب و یا دخول بهشت با

ارتکاب ذنوب و غیر آن وَلَآمُرَنَّهُمْ و هر آینه بفرمایم ایشان را فَلَيُبَتِّكُنَّ تا هر آینه بشکافند بروایت مأثوره از ابی عبد الله علیه السلام هر آینه ببرند اصل

آذانَ الْاَنْعامِ گوشهای چهارپایان را بجهت حرام کردانیدن آنچه حق تعالی آنرا حرام نکردانیده اشارتست بر آنچه عرب بران بودند از بحیره و سایبه و وصیله

و حام که آنرا اصنام بتان میدانستند و تفسیر این در سورة المایده مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی وَلَآمُرَنَّهُمْ و هر آینه بفرمایم ایشان را فَلَيُغَيِّرُنَّ

تا البته تغییر دهند خَلْقَ اللّٰهِ آفریده خدا را بصورت یعنی نقص خلق آن نمایند چون خصیه کشیدن بندگان و تیز ساختن دندان و رقم کبود زدن بر روی

و لب و دست و پای و امثال آن و از باقر و صادق علیهما السلام مرویست که مراد آنست که دین خدا را تغییر و تبدیل دهند لقوله تعالی فطرة الله التی فطر

الناس علیها لا تبدیل لخلق الله وَمَنْ يَتَّخِذِ الشَّيْطانَ و هر که فرا گیرد شیطان را وَلِيّاً مِنْ دُونِ اللّٰهِ دوستی بدون خدای یعنی هر چه شیطان فرماید

تابع او شود و امر او را بر امر خدای اختیار کند فَقَدْ خَسِرَ خُسْراناً مُبِيناً پس بدرستی که زیان کند زیانی روشن چه سرمایه عمر و قوت از دست بدهد و

بازیان کند بفوات بهشت و دخول دوزخ و هیچ خسرانی بآن نرسد که تبدیل بکند کند که در بهشت نامزد او باشد بمکانی از دوزخ یعدهم وعده میدهد شیطان
بآنچه وفا بآن نکند ویمنّیهم و در آرزو می افکند ایشان را چیزی که بآن نرسند و نیابند وما یعدهم الشیطان و وعده نمیدهد ایشان را شیطان الا
غرورًا فریب که عبارتست از اظهار نفع در آنچه متضمن ضرر است یعنی آنچه موجب ضرر است بصورت نفع بمردمان می نماید اولئک آن گروه که پرستندگان
شیطان اند و متابع مأویهم جهنم جای ایشان دوزخ است ولا یجدون عنها و نیابند ایشان از دوزخ محیصًا گریزگاهی که بدان نقل کنند و از شدت عذاب
پناه برند بعد از ذکر وعید بیان وعده میکند که والذین آمنوا و آنانکه گرویده اند وعملوا الصالحات و کرده اند کارهای پسندیده سندخلهم زود باشد
که در آریم ایشان را جنات تجری بوستانهائی که میرود من تحتها الانهار از زیر درختان آن جویها خالدین فیها در حالی که جاوید باشند در آن ابدا
تاکید خلود است یعنی خلودی که هرگز انقطاع نپذیرد وعد الله وعده کرد راست خدای وعده کردنی حقًا راست کرده سخن خود ومن اصدق من الله قیلا
نیست راست تر از خدای در سخن یعنی هیچکس از و راست گوتر نیست مرویست که مسلمانان و اهل کتاب در مجلسی با یکدیگر مجتمع شدند و یهود و نصاری آغاز مفاخرت کردند که پیغمبر
ما قبل از پیغمبر شما مبعوث شده و کتاب ما پیش از کتاب شما نازل شده و در بهشت نرود مگر یهودی و نصرانی مسلمانان جواب دادند که پیغمبر ما خاتم پیغمبرانست و کتاب
ما ناسخ کننده جمیع کتابهای پس ما بهشت سزاوارتریم که لیس نیست آن وعده که حق تعالی کرده از ثواب بامانیکم بآرزوهای شمای مسلمانان ولا امانی
اهل الکتاب و نه بآرزوهای اهل کتاب که گویند بهشت نرود مگر یهود و نصاری یعنی هیچ کار بآرزو بر نیاید بلکه ریاضت و مشقت باید کشید در ایمان آوردن
در طاعت و عبادات و اجتناب از منهیات آنرا که ریاض بهشت باید من یعمل سوءًا هر که بکند کار بدی یجز به جزا داده شود بآن در دنیا یا در آخرت این حکم
عام است همه عالمیان را آورده اند که چون این آیت فرود آمد صحابه متألم شده گفتند یا رسول الله بعد از نزول این آیت چگونه رستگاری باشد چه غیر از تو هیچکس از کردار
بد خالی نیست حضرت فرمود که نه شما بیماری شوید و نه اندوهناک میگردید و نه بلاها بشما میرسد گفتند بلی یا رسول الله فرمود که آن جزای اینست و نیز فرمود که هیچکس نباشد
او را مصیبتی رسد الا که خدای تعالی آنرا کفارت گناهانش گرداند تا آن مقدار که اگر خاری در پایش رود کفارت گناه وی گردد ولا یجد و نیابد آن بدکار له
برای نفس خود من دون الله جز از خدای ولیًّا دوستی که مدد باو رساند ولا نصیرًا و نه یاری که از عذابش برهاند ومن یعمل من الصالحات و هر که بجای
آرد بعضی از اعمال صالحه که هیچکس را قوت ارتکاب تمام آن نیست من ذکر او انثی از مرد یا زن وهو مؤمن و حال آنکه مؤمن باشد چه عمل بی ایمان اعتبار
ندارد فاولئک پس آن گروه عمل کنندگان مؤمن یدخلون الجنة در آورده می شوند به بهشت و حفص بفتح یا و ضم خا می خواند یعنی در آیند به بهشت ولا یظلمون
و ستم رسیده نشوند در ثواب عمل خود نقیرًا بمقدار گوی بر پشت استخوان خرماست یعنی هیچ چیز از ثواب عمل ایشان کم نکند ومن احسن دینًا و کیست نیکوتر از او
یافته تر از روی دین یعنی هیچکس نیکوتر و صواب کارتر نیست در دین ممن اسلم وجهه از آنکس که تسلیم نمود و خالص گرداند خود را لله برای خدای یعنی بالکلیه خود را متوجه
خدای که غیر او باشد نشناخت یا روی خود را در سجده برای او سبحانه بر زمین نهاد وهو محسن و در حالی که او آینده است و ترک کننده بدیها واتبع ملة
ابراهیم و پیروی کرد دین ابراهیم را که موافق دین اسلام است واتخذ الله و فرا گرفت خدای ابراهیم خلیلا ابراهیم را دوست یعنی او را برگزید و مخصوص ساخت بکرامتی
که مشابه است بکرامت دوست در وجه تسمیه ابراهیم بخلیل چنین نقل کرده اند که در عهد ابراهیم صلوات الرحمن علیه قحط بدید آمد و چون مردم همیشه از خان احسان خلیل فواید
یافته بودند و درین سال بجهت جوع بیشتر رجوع باو میکردند و آنچه ابراهیم داشت بر ایشان ایثار فرمود همین که ابراهیم از انبار تهی شد چند قطار شتر بمصر فرستاد نزد یک
دوستی که معتمد او بود تا قدری طعام از مصر بشام فرستد چون پیغام خلیل بمصری رسید گفت در ولایت اثر قحط نیز ظاهر شده و اگر فی الواقع ابراهیم علیه السلام از برای خود

طلبیدی

طلبیدی هر نوع که بودی توانستم چاره کرد اما شنیده ام که بیفاقه زدگان ده و التجا برده اند و او بکرم و جوانمردی خود میخواهد تا گندم بخرند بالضروره باز گشته دوستان
که طعام برجیث آن صرف کند الغصه گندم بهازمان حضرت نداد و ایشان هیچ گندم نیز نیافتند تا گندم بخرند بالضروره بازگشتند و چون بحوالی شام رسیدند ایشان را
شرم آمد که شتران را خالی بشهر در آرند از جهت آنکه گدایان و بینوایان چشم بر آن داشتند که شتران خلیل از مصر با طعام فراوان خواهند رسید پس شتربانان
در حوالی شهر جوالها را از ریگ نرم کرده و بشهر در آوردند ابراهیم علیه السلام چون بر کیفیت این حال اطلاع یافت تنگدل شده روی بمسجد نهاد و در آن حال ساره
زوجه ابراهیم در خواب بود چون بیدار شد جوالها را پر دید خرم و خوشدل شد هر یک را که سر گشاد آرد سپید در غایت سپیدی و پاکیزگی بیرون آمد پاره از آن خمیر کرده
نان پخت و بعیال و اطفال درویشان داد چون ابراهیم علیه السلام از مسجد باز آمد و بوی نان بمشام او رسید پرسید که این از کجاست گفت از نزدیک دوست
مصری تو ابراهیم فرمود که این از نزدیک دوست من الله است حق تعالی او را بجهت دوست خود گرفت و این روایت علی بن ابراهیم است و از هرون بن مسلم
و وی از مسعدة بن صدقه و او از ابی عبد الله علیه السلام نقل کرده و نزد بعضی آنست که حق تعالی ابراهیم را بجهت آن خلیل خواند که وی را امتحان کرد به مال و جان و فرزند
وی مهمان داد و فرزند بقربان و تن باتش نمرود و جان بحضرت معبود پس بدین سبب باین اسم تسمیه یافت و چون اتخاذ خلیل متوهم احتیاج خدای تعالی
است بخلیل از جهت رفع این فرموده بقوله ولله ما فی السموات و مر خدای راست آنچه در آسمانهاست وما فی الارض و هر چه در زمین است پس محتاج
بهیچ کس و بهیچ چیز نیست و هر کرا خواهد از اهل آسمان و زمین بدوستی برگزیند وکان الله و هست خدای بکل شیء محیطًا بهمه چیز احاطه کننده از روی علم
و قدرت پس عالم باشد باعمال ایشان و جزا دهنده همه بر خیر و شر بعد از آن عود کلام میکند بذکر زنان و یتیمان که بعضی از احکام در اول سوره مذکور شده و می فرماید
ویستفتونک فی النساء و طلب فتوی میکنند از تو در باب زنان یعنی در میراث ایشان مراد دختران ام کحه اند چنانکه گذشت و جواب اعتراض عیینة بن
حصین مر حضرت رسالت پناه را که بیک از دختران و خواهر را نصف مال میدهی و میراث میدهیم مگر کسی را که کارزار کند و غنیمت بدست آرد قل الله یفتیکم بگو ای محمد
در جواب معترض خدا فتوی میدهد یعنی بیان میکند حکم را فیهن در باب میراث ایشان وما یتلی علیکم و بیان میکند ایشان آن چیزی را که خوانده می شود فی الکتاب
در قرآن فی یتامی النساء در شان یتیمان که زنانند اللاتی از زنانی که لا تؤتونهن نمیدهید ایشان را ما کتب لهن آنچه فرض کرده شده است برای ایشان از میراث
وترغبون و رغبت میکنید ان تنکحوهن در آنکه بخواهید ایشان را و مالهای ایشان را بخورید والمستضعفین و دیگر فتوی میدهد خدا در باب ضعیفان و بیچارگان
من الولدان از فرزندان خورد که ایشان را میراث نمیدادید و عرب آنچنانکه میراث بزنان نمیدادند باطفال نیز نمیدادند وان تقوموا و دیگر حکم میکند که قیام نمائید
للیتامی برای مهم آن یتیمان در مهر و میراث ایشان بالقسط بعدل و راستی وما تفعلوا من خیر و آنچه میکنید از نیکوئی درباره یتیمان و کودکان و غیر ایشان
فان الله کان به پس بدرستی که خدای هست بآن نیکوئی علیمًا دانا و بر آن جزا خواهد داد و از ابو جعفر صلوات الله علیه روایتست که خولة بنت محمد بن مسلم
در حباله رافع بن خدیج بود چون رافع زن جوان بر سر او خواست و قصد آن داشت او را طلاق کند زن گفت مرا رها مکن که نوبت خود بزن تو بخشیدم قبول نکرد
زن شکایت شوهر را بعرض رسانید کاینات رسانید آیت آمد که وان امرأة و اگر زنی خافت من بعلها ترسد یعنی دریابد بقرینه از شوهر خود نشوزًا سر باز زدن
را از صحبت او بجهت دریافتن کراهت از و و منع حق او او اعراضًا یا روگردانیدنی از مجالسه و مکالمه او فلا جناح علیهما پس هیچ گناهی نیست بر ایشان
ان یصلحا بینهما در آنکه بصلاح آرند میان یکدیگر صلحًا صلحی یعنی آشتی کنند باینکه زن مقداری از مهر بخشد یا نوبت خود بزنی دیگر بگذارد و مرد نیز حق صحبت
قدیم او را نگاه دارد و از خود جدا نکند والصلح خیر و صلح و آشتی بهتر است از مفارقت و طلاق و نزد اهل سیر آنست که حضرت رسالت پناه سوده بنت زمعه را

رضی الله عنها داده واو بر سر راه آن حضرت تا وقتی که سید عالم صلی الله علیه وآله برسید سوده بزبان تضرع گفت یا رسول الله رجعت نمای بجای سوگند که کار
مرد در دل من نمانده لیکن میخواهم که فردای قیامت در زمره زنان تو محشور شوم و نوبت خود را بزنان دیگر می بخشم حضرت بوی رجعت فرمود و این آیت نازل شد
که صلح از مفارقت بهتر است وَأُحْضِرَتِ الْأَنفُسُ الشُّحَّ و حاضر کردانیده شده اند نفسها بخل را یعنی طبیعت انسانی تقاضای کند که بخل لازم او باشد و از وجدا نشود و لهذا
هر یک از زوجین در مساحت با یکدیگر سو نزد چه طبیعت مرد کراهت دارد از انفاق و کسوت و قسمه و غیر آن و طبیعت زن مقتضی آنکه حق خود را از نفقه و کسوت و
مانند آن بزن دیگر نبخشد مراد بتمهید عذر است از مضایقه میان زن و شوهر یعنی اگر با یکدیگر مضایقه میکنند معذورید پس باید که بعد از مصالحه کینه یکدیگر را از خاطر خود دفع کنید
که حق مضایقه از اثر طبیعت و خود را از آن باز داشتن در نهایت عسرت خلاف طبیعت خود خواهید تا ثواب عظیم یابید وَإِن تُحْسِنُوا و اگر نیکویی کنید در زندگانی
ای مکلفان وَتَتَّقُوا و بپرهیزید از نشوز و اعراض فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ پس بدرستی که خدای هست بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا بانچه میکنید از احسان و خصومت دانا پس
جزای شما خواهد داد بران وَلَن تَسْتَطِيعُوا و هرگز نتوانید ای کسانی که زیاده بر یک زن دارید أَن تَعْدِلُوا آنکه عدل ورزید و سویت نگاه دارید میان زنان بر ای کلی
عدل آنست که البته میل حقیقی واقع نشود و میل قلبی نسبت بزنانی که مساوی نباشند و اصلا میل طبیعت بیکی بیشتر نباشد از دیگری و این متعذر است وَلَوْ حَرَصْتُمْ و اگرچه حریص
باشید در ارتکاب عدل در انچه جد و جهد شماست در ان چگونه بجای آرید که بدان نخواهد داشت و لهذا حضرت رسالت پناه با آنکه در قسمت میان ازواج ملاحظه عدل میفرموده میگفت
بار خدایا این چه قسمت من است در انچه میتوانم از صحبت و نفقه پس مواخذه مکن مرا بر انچه بدان قدرت ندارم که آن دوستی بعضی است دون بعضی و میل طبیعت نسبت بیکی دون
دیگری و چون ممکن نیست رعایت عدل حقیقی فَلَا تَمِيلُوا كُلَّ الْمَيْلِ پس میل مکنید میل تمام که ترک آن بران قدرت دارید یعنی میل اختیاری تمام مکنید فَتَذَرُوهَا
پس بگذارید آن زن را که از او بالکلیه رغبت کردانیده اید كَالْمُعَلَّقَةِ مانند زنانی که معلق باشند میانه آنکه بیوه باشند یا شوهردار توان گفت بجهت رعایت نکردن
شوهر حقوق زوجیت را نه مطلقه است توان گفت بجهت علاقه زوجیت و در حدیث آمده که هر کرا دو زن باشد و او باختیار میل کند بیکی دون دیگری در ادای حقوق
واجبه روز قیامت نیمه بدن او میل کرده باشد بطرف پشت وَإِن تُصْلِحُوا و اگر باصلاح آرید انچه فاسد ساخته اید از حقوق زنان در زمان گذشته وَتَتَّقُوا
و بپرهیزید از مثل این عملها در زمان آینده فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ پس بدرستی که خدای هست غَفُورًا آمرزنده گناهان عاصیان که در زمان گذشته واقع شده است
رَّحِيمًا مهربان بر توفیق طاعت در مستقبل این آیت دلالت میکند بر وجوب قسمه میان زنان و تسویه در انفاق و صحبت و غیر آن از صادق علیه السلام مرویست که
در وقتی که پیغمبر ما صلی الله علیه وآله بیمار بود او را در حجره نه زن میکردانیدند بنوبت تا دل خوش کردند و امیر المؤمنین علیه السلام دو زن داشت هرگاه روز یکی از آن
دو زن بود وضو میساخت در خانه آن دیگری معاذ بن جبل در یک روز دو زن او فوت شدند بجهت طاعون قرعه زد میان ایشان در تقدیم غسل و کفن و دفن وَ
إِن يَتَفَرَّقَا و اگر بجهت عدم مواسات جدا شوند هر یک از زن و شوهر از صاحب خود بطلاق يُغْنِ اللَّهُ كُلًّا بی نیاز کرداند خدای تعالی هر یکی را مِّن سَعَتِهِ از جود و فراوان
خود باین وجه که تسلی دهد هر یکی را با بدلی برای هر یک پدید آرد و بجهت او را از و خوشنود کرداند وَكَانَ اللَّهُ وَاسِعًا و هست خدای فراخ بخشایش بندگان
حَكِيمًا محکم کار در افعال و احکام خود وَلِلَّهِ و مر خدای راست مَا فِي السَّمَاوَاتِ انچه در آسمانهاست وَمَا فِي الْأَرْضِ و انچه در زمینهاست پس قادر باشد بر عطای
روزی بعد از ان در باب رعایت حقوق الناس و حق الله می فرماید که وَلَقَدْ وَصَّيْنَا و هر آینه وصیت کردیم و فرمودیم الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ آنها که داده شده
کتاب توریت و انجیل مِن قَبْلِكُمْ پیش از شما که یهود و نصاری اند وَإِيَّاكُمْ و شما را نیز وصیت کردیم یعنی بیغمبر ما یم أَنِ اتَّقُوا اللَّهَ بانکه بپرهیزید از خدای
از شرک و سایر معاصی وَإِن تَكْفُرُوا و کفیم است نزا اگر کافر میشوید در مخالفت فرمان من که امر است بتقوی فَإِنَّ لِلَّهِ پس بدرستی که مر خدا راست مَا فِي السَّمَاوَاتِ
انچه در

انچه در آسمانهاست وَمَا فِي الْأَرْضِ و انچه در زمین است یعنی خالق و مالک جمیع مکونات است پس کفر و معاصی شما ضرری باو نرساند همچنان ایمان و طاعت شما او را
نفع نمیرساند چه وصیت او شما را بتقوی بجهت آنست که تا بوسیله آن ثواب ابدی بشما عطا فرماید وَكَانَ اللَّهُ غَنِيًّا و هست خدای بی نیاز از خلق خود اگر او را فرمان
برند اگر نبرند حَمِيدًا ستوده در دنیا اگر حمد او کویند و اگر نکویند وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ و مر خدای راست انچه در آسمانهاست از ملایکه و غیر آن وَمَا فِي الْأَرْضِ و انچه
در زمینهاست از حیوانات و نباتات و معادن و تکرار این قول بجهت مبالغه است در کمال غنای او وَكَفَىٰ بِاللَّهِ و بسنده است خدای وَكِيلًا کفایت کننده مهمات
بندگان یعنی متوجه بارگاه او شوید و یاری از او طلب دارید بعد از ان بیان کمال قدرت خود میکند بقوله إِن يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ اگر خواهستی خدای که ببرد همه شما را
فانی بسازد ببرد و فانی بسازد شما را أَيُّهَا النَّاسُ ای مردمان وَيَأْتِ بِآخَرِينَ و می آورد یعنی ایجاد میکرد کروهی دیگر را که فرمان بردار او باشند و همچنانکه
همه را مانند قارون و عاد و ثمود و نمرود و فرعون که در عدد و جمعیت از شما بیشتر بودند هلاک کرد بجهت طغیان و عصیان شما را نیز تواند که هلاک کند و شما میدانید
که این جهان باز نمانده بسیار کسان هست که بجهت شآمت کردار قبیح بعذاب الیم مستاصل شده اند و کذاشته اند و در خبر است که جبرئیل وحی نزد حضرت رسالت
پناه صلی الله علیه وآله آمد در وقتی که دو مرد نزد آن حضرت بودند و در قطعه زمین دعوی می کردند و منازعت بسیاری می نمودند جبرئیل علیه السلام تبسم کرد حضرت
بنا بر تبسم پرسید گفت در زمینی که این دو کس بر سر آن نزاع می کنند چهل هزار مالک آنرا یاد دارم وَكَانَ اللَّهُ عَلَىٰ ذَٰلِكَ و هست خدای بر آفریدن و فانی
ساختن قَدِيرًا توانایی که هیچ چیز او را از انچه خواهد عاجز نکرداند مَن كَانَ يُرِيدُ هر که باشد که خواهد بعمل خود ثَوَابَ الدُّنْيَا پاداش این سرای چون مجاهد
مثلا ارتکاب جهاد برای غنیمت کند فَعِندَ اللَّهِ ثَوَابُ الدُّنْيَا پس نزدیک خداست وَالْآخِرَةِ پاداش این آخرت و آن شریفست یعنی باید که طالب
شریف شود و از خساست خود را باز دارد و اگر با شرف مایل کردد خسیس تابع آن خواهد بود چه اگر مجاهد مثلا برای خدا جهاد کند او را در آخرت چندان نعمت
که غنیمت دنیا در جنب آن چیزی بغایت محقر باشد و با وجود این غنیمت دنیا نیز بوی رسد پس توجه باید کرد باصل فرع تابع اصل است وَكَانَ اللَّهُ
سَمِيعًا و هست خدای شنونده همه قولها بَصِيرًا بیننده همه فعلها و عارف بهمه پس هر کس را بحسب قصد و غرض جزا خواهد داد يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کروه
مؤمنان كُونُوا قَوَّامِينَ باشید ایستادگان بِالْقِسْطِ بعدل یعنی جهد کنندگان در قاعده عدالت و مواظبت نمایندگان بران شُهَدَاءَ لِلَّهِ باشید گواهان
برای خدا یعنی براستی گواهی دهندگان وَلَوْ عَلَىٰ أَنفُسِكُمْ و اگرچه بر نفس شما باشد یعنی اقرار کنید گواه بحقی که در ذمت او باشد چه گواهی بیان حق است
خواه بر گواه باشد یا غیر او أَوِ الْوَالِدَيْنِ یا بر پدر و مادر وَالْأَقْرَبِينَ و خویشان نزدیک إِن يَكُنْ اگر باشد آنکس که گواهی بر او واقع شده یا از برای او
غَنِيًّا أَوْ فَقِيرًا توانگر یا درویش یعنی اگر غنیست برای غنای او احترام مکنید در منع شهادت بر او و اگر فقیر است ترحم منمایید بر افلاس و فقر او در امتناع
از ادای شهادت بر او فَاللَّهُ أَوْلَىٰ بِهِمَا پس خدای سزاوارتر است بتوانگر و درویش اگر دانستی که شهادت بر ایشان یا برای ایشان مصلحت نیست بران حکم
نفرمودی و چون حکمت او آنست که در ادای شهادت رعایت غنا و فقر مدعی علیه نکنند بلکه بر طریقی که واقع باشد گواهی بران بدهند فَلَا تَتَّبِعُوا الْهَوَىٰ
پس متابعت مکنید هوای نفس را أَن تَعْدِلُوا برانکه میل کنید از حق وَإِن تَلْوُوا و اگر بپیچانید زبانهای خود را از گواهی راست أَوْ تُعْرِضُوا یا اعراض کنید از ادای
شهادت و کتمان آن نمایید فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ پس بدرستی که خدای هست بِمَا تَعْمَلُونَ بانچه میکنید از عدل و میل خَبِيرًا دانا پس شما را بدان مکافات کرد بعد از
بیان اسلام و احکام امر میکند بایمان و شرایط آن و میفرماید که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانی که ایمان آورده اید خطاب باهل اسلام است یا بمنافقان
که اظهار اسلام میکردند و باطنا کافر بودند یا بمؤمنان اهل کتاب چون ابن سلام و اصحاب او که میگفتند یا رسول الله ایمان داریم بتو و قرآن و بموسی و

و تورات و دیگر هیچ کتاب و پیغمبری ایمان نداریم پس بنابر اول معنی آنست که ای کسانی که ایمان آورده اید بدل و زبان آمنوا ثابت باشید بر ایمان خود
و از آن برمگردید و بنابر دوم منافقان را میگوید که ایمان آرید بدل چنانکه بزبان اعتراف میکنید و بنابر سیوم مؤمنان اهل کتاب را میگوید همچنان که ایمان آورده اید بعضی کتاب
و رسول ایمان آرید بالله ورسوله بخدا و رسول او که محمد است والکتاب الذی نزل و کتابی که فرو فرستاده است صاحب وحی علی رسوله بر پیغمبر خود یعنی قرآن
والکتاب الذی انزل و بکتابهای که نیز یکبار فرو فرستاده من قبل پیش از قرآن ومن یکفر و هر که کافر شود بالله بخدا و فرشتگان وکتبه ورسله
بکتابهای او و فرستادگان او والیوم الآخر و بروز رستخیز فقد ضل پس بدرستی که گمراه شد ضلالا بعیدا گمراه شدنی در غایت دوری از مقصد که
اصلا راه بطریق خود نبرد ان الذین آمنوا بدرستی که ایمان آورده اند بموسی علیه السلام مراد یهود اند ثم کفروا پس کافر شدند به پرستیدن گوساله ثم آمنوا
پس باز ایمان آوردند بتوبه کردن ثم کفروا پس کافر شدند بعیسی ثم ازدادوا کفرا پس بعد فزودند و زیاده کردند کفر را بانکار محمد صلی الله علیه و آله و یا آنکه بزبان
آرند با و باز کفر از ایشان صادر شود و بعد از ان بر کفر اصرار نمایند و زیاده سازند آنرا بعناد و جحود لم یکن الله لیغفر لهم نیست خدای که بیامرزد ایشانرا
چه حق تعالی دانسته است بعلم ازلی که این نوع کسان هرگز ایمان نیارند و بر ایمان نمیرند پس ایشانرا مغفرت نرسد ولا لیهدیهم و نه آنکه راه نماید ایشانرا
سبیلا راهی که موصل بحق باشد که ایمان است بلکه ایشانرا در خذلان و ضلالت فرو گذارد و یا راه بهشت بایشان ننماید که قوله تعالی ولا لیهدیهم طریقا الا طریق جهنم
از ابن عباس نقلست که هر منافقی که در عهد رسول صلی الله علیه و آله بود خواه در بر خواه در بحر در این آیت داخل است و مؤید اینست که بعد از این می فرماید که بشر
المنافقین بشارت ده منافقان را بر سبیل تهکم و استهزا بان لهم بآنکه مر ایشانراست عذابا الیما عذاب دردناک الذین منافقان آنانند که یتخذون
الکافرین میگیرند کافران را اولیاء دوستان خود من دون المؤمنین بجز مؤمنان ایبتغون آیا می طلبند عندهم العزة نزدیک کافران یعنی از
دوستی ایشان ارجمندی و رفعت مرتبه را فان العزة پس بدرستی که عزت و ارجمندی لله مر خدایراست جمیعا همه آن یعنی جمیع عزت از جانب حضرت است
پس عزیز و ارجمند نمیشود کسی که وی او را عزیز نگردانده و حق سبحانه عزت از برای اولیای خود نوشته که ولله العزة ولرسوله وللمؤمنین پس عزت غیر ایشان
هیچ نماید بعد از ان از مخالطه با کافران نهی میفرماید که وقد نزل علیکم و بدرستی که خدای فرو فرستاده بر شمای مؤمنان فی الکتاب در قرآن و ان آیت
واذا رایت الذین یخوضون است تا آخر مضمون اینکه ان اذا سمعتم بدرستی که چون بشنوید آیات الله آیتهای خدا را از قرآن یکفر بها
در حالتی که کافران منکر و ند بدان ویستهزأ بها و استهزا میکنند بآن فلا تقعدوا معهم پس منشینید با کافران و مستهزیان حتی یخوضوا
تا وقتی که شروع کنند فی حدیث غیره در سخن غیر استهزا انکم اذا بدرستی که شما باشید آنهنگام که نشست و خواست کنید با ایشان در وقت استهزا مثلهم
مانند ایشان در گناه زیرا که با وجود قدرت شما بر اعراض از ایشان راضی شده اید بصحبت ایشان یا مثل ایشانید در کفر با استهزای ایشان راضی باشید ان
الله جامع المنافقین بدرستی که خدا جمع کننده منافقان است والکافرین و ناگرویدگان فی جهنم در دوزخ جمیعا همه ایشان همچنانکه در دنیا
متفق بودند بر عداوت مؤمنان عیاشی باسناد خود نقل کرده که علی بن موسی رضا علیهما السلام در تفسیر این آیت گفته که هرگاه بشنوی جاحد و منکر حق
و تکذیب اهل حق می نمایند ایشانرا مذمت میکنند پس از نزد او برخیز و با او منشین بعد از ان در وصف کافران و منافقان می فرماید که الذین یعنی اهل نفاق
و کفر آنها اند که یتربصون انتظار می برند وقوع نکبتی را بکم بشما فان کان لکم پس اگر واقع شود مر شما را فتح من الله فتحی و نصرتی از نزدیک خدای
قالوا گفتند منافقان مر شما را الم نکن معکم آیا نبودیم ما با شما و مددکاری نکردیم شما را پس سهم غنیمت ما را بدهید وان کان للکافرین نصیب

واگر بود

واگر بود مر کافران بهره از حرب یعنی غلبه کردن بر مؤمنان قالوا گفتند کافران را الم نستحوذ علیکم آیا ما غالب و مستولی نبودیم بر شما و نمی توانستیم
که شما را بکشیم یعنی قدرت بر قتل شما داشتیم اما دست کشیدیم ونمنعکم و آیا باز نداشتیم شما را یعنی البته ممنوع ساختیم شما را من المؤمنین
از مؤمنان بانکه سستی کردیم در مددکاری ایشان و سخنان گفتیم که شکسته دل شدند تا شما غالب شدید پس ما را در غنایم خود شریک سازید
فالله یحکم بینکم پس خدای حکم کند میان شما که مؤمنانید و منافقان یوم القیمة در روز رستخیز که بهر کس غرا و دعوی حکومت کند و نباشد ولن
یجعل الله و هرگز نگردانده خدای للکافرین مر کافران را علی المؤمنین بر مؤمنان سبیلا حجتی که ایشانرا بدان ملزم سازند نه در دنیا و نه در آخرت
و اگر چه در دنیا بقوت از ایشان پیش باشند غرض که هرگز در حجت بر مؤمنان غالب نتوانند شد یا معنی آنست که حق نهی کرده تسلط کافر را بر مؤمن
پس جایز نباشد که زن مسلمان و بنده مسلمان در تصرف کافر باشد بعد از ان از افعال قبیح اهل نفاق خبر میدهد که ان المنافقین یخادعون الله بدرستی که
منافقان مکر میکنند با دوستان خدای در اظهار اسلام و اخفای کفر وهو خادعهم و خدا جزا دهنده ایشانست بر صورت مکر و فریب ایشان و آن چنان
باشد که در روز قیامت ایشانرا نوری دهند چنانچه مؤمنانرا داده باشند و چون قدم بر صراط نهند و نور مؤمنان باقی ماند و بنور خود از صراط بگذرند و نور منافقان
فرو میرد و در ظلمت مانده بلغزند و در دوزخ افتند واذا قاموا و چون برخیزند منافقان الی الصلوة بسوی نماز قاموا کسالی برخیزند در حالتی که کاهلان
باشند مانند کسی که او را بزور بر کار داشته باشند یراؤن الناس می نمایند خود را بمؤمنان و بریا نماز میگذارند تا پندارند اهل ایمان که ایشان مؤمنانند
و اگر کسی از اصحاب ایشانرا نمی بیند ترک نماز میکنند ولا یذکرون الله و یاد نمی کنند خدا را الا قلیلا مگر یاد کردنی اندک که آن در زمانی است که کسی ایشانرا
بیند عیاشی باسناد خود از مسعدة بن زیاد نقل کرده که چون ابو عبدالله علیه السلام از آبای کرام خود صلوات الله علیهم روایت فرمود که از حضرت رسالت
پناهی صلی الله علیه و آله پرسیدند که فردا نجات در چه عمل است فرمود که نجات در آنست که با خدای خود مخادعه و مکر مکنید تا خدای با شما در صورت مکر معامله نکند
و هر که با خدای بمخادعه و مکر سلوک کند او مکر با نفس خود کرده باشد گفتند مخادعه با خدای بچه وجهست فرمود باین که تخفی عمل کند بانچه حق تعالی فرموده و مراد او ازان
عمل غیر رضای حق سبحانه باشد پس از شرک از خدا بترسید که فردای قیامت ریاکار را بچهار اسم خوانند باین وجه که ای کافر وای فاجر وای غادر و
ای خاسر عمل تو نابود شد و اجر تو باطل گشت پس ترا هیچ نصیبی نیست و طلب اجر از ان کس کن که عمل برای او کردی حاصل که منافقان نماز را بریا میکنند
مذبذبین در حالتی که مترددند و متحیر بین ذلک میان کفر و ایمان لا الی هؤلاء نه با گروه مؤمنانند بجهت کفر باطن تا ایشانرا باشد آنچه مؤمنانراست
راست ولا الی هؤلاء و نه با کافرانند بجهت اظهار اسلام تا بر ایشان باشد هر چه بر کفارست خلاصه معنی آنست که نه مؤمن مخلص اند و نه کافر صریح ومن
یضلل الله و هر کرا خدای فرو گذارد در خذلان بنماید بجهت عناد و جحود او با وجود علم او بحقیقت ملة اسلام حق سبحانه نظر لطف و توفیق از و باز دارد
فلن تجد له سبیلا پس نیابی مر او را راهی بحق و ثواب حضرت رسالت فرموده که مثل منافقان مثل گوسفندیست که در میان دو گله گوسفند باشد
و سرگردان و متحیر نظر کند باین گله و بآن و نداند که تابع کدام شود و بکدام ملحق گردد بعد از ان نهی میکند مؤمنانرا از دوستی کردن با کافران همچنانکه عادت اهل
نفاق است و می فرماید که یا ایها الذین آمنوا ای کسانی که ایمان آورده اید لا تتخذوا الکافرین فرا مگیرید کافرانرا اولیاء دوستان
من دون المؤمنین بجز مؤمنان چه عمل منافقان است که با دشمنان خدای دوستی کنند پس خود را با ایشان مانند مگردانید اتریدون
آیا میخواهید ان تجعلوا لله علیکم آنکه بگردانید خدایرا بر عذاب سلطانا مبینا حجتی روشن که دوستی است با کافران که موجب عقوبت شما

سوالات با ایشان دلیل است بر نفاق و جزای نفاق ایست إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرْكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ بدرستی که منافقان در طبقه زیر زیرین اند
یعنی در قعر جهنم باشند پس عذاب ایشان از کفار بیشتر باشد بجهت آنکه بدل کافرند و کفر را با مکر و استهزای مسلمانان جمع کرده اند پس خبیث ترین اهل کفر باشند
و در کشف آورده که چون منافقان را بدوزخ برند و حکم کنند که بدرکه اول در آورند مالک گوید که این آتش کفر ایشانرا آتش گوید حکم بر زبانست و زبان ایشان کار
خدای بوده هرچند که بجار گفته اند من در سوختن ایشان دخل نکنم و بر همین سوال هر درکه آتش از احراق ایشان ابا کند تا بدرکه هفتم رسند آتش آن درکه گوید که حکم
بر دلست نه بر زبان چاره تا نه کفر و ایمان را ببینم چون در دل ایشان نظر کند جز نشانه شرک نباشد آتش با ایشان حید و دایم الابد در عذاب بمانند وَلَنْ تَجِدَ
لَهُمْ و نیابی تو مر ایشانرا نَصِيرًا یاری که حمایت نموده ایشانرا ازان درکه بیرون آرد در خبر است که حق تعالی درین درکه تابوتها وضع فرموده از آتش و آن جای منا
فقانست و این عذاب چنین مر ایشانراست وقتی که بر صفت نفاق بمیرند اما اگر تایب شده باخلاص تمام ایمان آورند از جمله اهل ایمان خواهد بود چنانکه میفرماید إِلَّا
تَابُوا مگر آنانکه توبه کنند از نفاق وَأَصْلَحُوا و باصلاح آرند آنچه فاسد کرده باشند در حال نفاق از خبث عقاید وَاعْتَصَمُوا بِاللَّهِ و چنگ زنند بدین
و سنت پیغمبر صلی الله علیه و آله وَأَخْلَصُوا دِينَهُمْ و خالص و پاکیزه کردانند دین خود را لِلَّهِ برای خدای یعنی طاعت کنند مگر برای رضای حق [illegible] در
نفاق قصد میکردند از ریا فَأُولَئِكَ پس آن گروه که بتوبه و اصلاح و اعتصام و اخلاص موصوفند مَعَ الْمُؤْمِنِينَ با مومنان باشند در شماره ایشان در هر دو سرای
وَسَوْفَ يُؤْتِ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ و زود باشد که بدهد خدای تعالی مومنانرا أَجْرًا عَظِيمًا مزدی بزرگ و ثوابی چنین بعد ازان خطاب با اهل نفاق میکند که تایب و مومن شده
باشند و نیت را باصلاح آورده باشند و میگوید مَا يَفْعَلُ اللَّهُ بِعَذَابِكُمْ چه میکند خدای بعذاب شما یعنی چرا عذاب کند شما را إِنْ شَكَرْتُمْ اگر شکر گویید بر نعمتهای
و منعم حقیقی خود را بشناسید وَآمَنْتُمْ و تصدیق کنید بوحدانیت وَكَانَ اللَّهُ شَاكِرًا و هست خدای ثواب دهنده شاکران عَلِيمًا دانا بحقوق شکر و ایمان مرویست
که شخصی جمعی را بضیافت برد و طعامی نزد ایشان حاضر نساخت ایشان هر جا میرسیدند از بیمروتی حکایت میکردند و مردمان ایشانرا بران شکایت عتاب کردند
و این آیت درباره ایشان آمد که لَا يُحِبُّ اللَّهُ الْجَهْرَ دوست نمیدارد خدای آشکارا کردن را بِالسُّوءِ مِنَ الْقَوْلِ بدی از گفتار إِلَّا مَنْ ظُلِمَ مگر آشکارا کردن
کسی که بدو ستم کرده باشند یعنی دعای بد کردن مظلوم بر ظالم و اظهار تظلم از دست او و مظلوم مخیر است میان آنکه بدی ظالم را بعفو درگذرد یا از و انتقام کشد
وَكَانَ اللَّهُ و هست خدای تعالی سَمِيعًا عَلِيمًا شنوا باقوال و دانا بافعال بندگان إِنْ تُبْدُوا خَيْرًا و اگر آشکارا کنید نیکویی و طاعت را أَوْ تُخْفُوهُ
یا پنهانی بجای آرید آنرا أَوْ تَعْفُوا یا عفو کنید عَنْ سُوءٍ از بدی که شما را بآن مواخذه شده فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ پس بدرستی که خدای هست عَفُوًّا بسیار عفو کننده
از عاصیان باوجود قدرت بر انتقام از ایشان قَدِيرًا توانا بر عذاب ظالمان و ثواب عفو کنندگان درین آیت تحریض مظلومانست بر عفو یا بخلق خدای متخلق شوند
با آنکه رخصت انتقام دارند إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِاللَّهِ بتحقیق که آنها که کافر میشوند بخدای وَرُسُلِهِ و به پیغمبران او وَيُرِيدُونَ أَنْ يُفَرِّقُوا و میخواهند که جدایی
بَيْنَ اللَّهِ وَرُسُلِهِ میان خدا و رسولان او با آنکه ایمان آرند بخدا و کافر شوند به پیغمبران او وَيَقُولُونَ نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ و گویند که ایمان می آوریم ببعضی از پیغمبران
وَنَكْفُرُ بِبَعْضٍ و کافر میشویم ببعضی دیگر مراد یهودانند که میگفتند که ایمان داریم بموسی و عزیر و کافریم بعیسی و محمد صلی الله علیه و آله وسلم وَيُرِيدُونَ أَنْ يَتَّخِذُوا
و میخواهند که فرا گیرند بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا میان ایمان و کفر راهی و حال آنکه ایمان بخدا تمام نمیشود مگر بتصدیق تمام پیغمبران أُولَئِكَ آن گروه که میان کفر و ایمان
طریقی فرا گرفته اند هُمُ الْكَافِرُونَ ایشانند کافران که کاملند در کفر حَقًّا ثابت کفر ایشان وَأَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ و آماده کرده ایم برای کافران
عَذَابًا مُهِينًا عذابی خوار کننده وَالَّذِينَ آمَنُوا و کسانی که ایمان آورده اند بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ بخدا و فرستادگان او وَلَمْ يُفَرِّقُوا و جدایی نکرده اند بین

احد

أَحَدٍ مِنْهُمْ میان یکی از ایشان در ایمان بلکه بهمه گرویده اند أُولَئِكَ آن گروه مومنان حقیقی اند سَوْفَ يُؤْتِيهِمْ زود باشد که بدهیم و عطا میخواهند یعنی
خدا بدهد ایشانرا أُجُورَهُمْ مزدهای ایشانرا که بهشت عدن است وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا و هست خدای آمرزنده گناهان ایشان رَحِيمًا مهربان
بر ایشان و دادن ثواب ایشان بعد ازان عناد اهل کتاب را بیان میکند که يَسْأَلُكَ أَهْلُ الْكِتَابِ سوال میکنند از تو اهل کتاب و اینها علمای یهود بودند
مانند کعب بن اشرف و فنحاص بن عازورا که بحضرت میگفتند اگر راست میگویی که پیغمبری کتابی یکبار چنانکه موسی علیه السلام آورده پس فرو فرست حق تعالی خبر داد
که علمای یهود از تو درمیخواهند أَنْ تُنَزِّلَ عَلَيْهِمْ آنکه فرو داری برای ایشان یکبار كِتَابًا مِنَ السَّمَاءِ کتابی از آسمان چون توریت و بروایتی دیگر از ان
درخواستند که کتابی [illegible] که معاینه ببینیم که فرود می آید بنام هر یک از ما کتابی جدا که نوشته باشند که تو رسول خدایی و چون این سوال بر وجه [illegible] بود
بود حق تعالی اجابت نفرمود و برای تسلیه آن حضرت که ازین سوال ملول شده بود فرمود که ای محمد ملول مشو فَقَدْ سَأَلُوا مُوسَى پس بدرستی که یهود که ایشان
نسل ایشانند درخواستند أَكْبَرَ مِنْ ذَلِكَ بزرگتر ازین که از تو میخواهند فَقَالُوا پس گفتند ای موسی أَرِنَا اللَّهَ بنما خدا را تا ببینیم او را جَهْرَةً
بعیان و آشکارا فَأَخَذَتْهُمُ الصَّاعِقَةُ پس فرا گرفت ایشانرا صاعقه یعنی آتشی از آسمان آمد و همه را بسوخت بِظُلْمِهِمْ بسبب ظلم ایشان یعنی بسبب سوال
بعید ایشان که طلب رویت خدای تعالی بود ثُمَّ اتَّخَذُوا الْعِجْلَ پس فرا گرفت جمعی دیگر از ایشان گوساله را بخدایی مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمُ الْبَيِّنَاتُ
پس آنکه آمد با ایشان معجزهای روشن چون عصا و ید بیضا و امثال آن فَعَفَوْنَا عَنْ ذَلِكَ پس عفو کردیم از ایشان این گناه را وَآتَيْنَا مُوسَى و دادیم موسی را
سُلْطَانًا مُبِينًا تسلطی ظاهر بر ایشان و از جمله این بود که گوساله پرستانرا امر کرد که یکدیگر را بکشید تا توبه شما مقبول شود ایشان فرمان او بجای آورده و شمشیر
در یکدیگر نهادند و یکدیگر را میکشتند تا اکثر ایشان کشته شدند چنانکه در سوره البقره گذشت وَرَفَعْنَا فَوْقَهُمُ الطُّورَ و برداشتیم بزبر ایشان کوه طور را
بمقدار عرض لشکر در وقتی که از احکام توریت امتناع کردند و آنچه موسی با ایشان آورده بود قبول نمیکردند پس کوه را بر بالای ایشان بداشتیم بِمِيثَاقِهِمْ
بسبب پیمان ایشان یعنی بجهت خوف وقوع کوه بر ایشان قبول پیمان عهد کردند که آنچه موسی گوید از احکام شریعت قبول کنند و بعد ازان نقض آن عهد کردند
وَقُلْنَا لَهُمُ و گفتیم ایشانرا بعد از شکستن عهد بر زبان موسی یا یوشع بن نون ادْخُلُوا الْبَابَ درآیید بدروازه شهر اریحا سُجَّدًا در حالتی که سجده کنندگان
باشند و آن وقتی بود که به بیت المقدس رسیدند خواستند که از در دیگر باندرون روند ما گفتیم که از باب ایلیا درآیید و بکلمه حطه که بر زبان شما کلمه استغفار
است قایل شوید ایشان از سجده امتناع نمودند و از در دیگر داخل شدند و بجای حطه حنطه گفتند و تفسیر این در سوره البقره گذشت وَقُلْنَا لَهُمْ
و گفتیم ایشانرا بر زبان داود علیه السلام لَا تَعْدُوا فِي السَّبْتِ ستم نکنید و از حد درمگذرید در حکم روز شنبه یعنی درین روز کسب مکنید و بطاعت
مشغول شوید ایشان در زمان موسی علیه السلام فرمان بردند اما در زمان داود نقض عهد کرده از احکام آن درگذشتند و بجهت آن بوزینه مسخ شدند
وَأَخَذْنَا مِنْهُمْ و فرا گرفتیم از ایشان بهر یک ازین حکمها مِيثَاقًا غَلِيظًا پیمان استوار که آن قول ایشان بود که سمعنا و اطعنا فَبِمَا نَقْضِهِمْ پس خشم
ایشانرا مسخ و انواع عقوبت نمودیم بسبب شکستن ایشان مِيثَاقَهُمْ پیمان خود را وَكُفْرِهِمْ بِآيَاتِ اللَّهِ و بسبب نگرویدن ایشان بآنچه در
کتاب ایشانست وَقَتْلِهِمُ الْأَنْبِيَاءَ و بسبب کشتن ایشان پیغمبرانرا بِغَيْرِ حَقٍّ بناحق و ناروا وَقَوْلِهِمْ و بسبب گفتار ایشان که قُلُوبُنَا
غُلْفٌ دلهای ما ظرفهای علوم است یعنی از دانش پر شده محتاج بعلم کسی نیستیم یا دلهای ما در پوستست و فهم آنچه محمد میگوید نمیکند بَلْ نه چنانست
که میگویند که فهم نمیکند طَبَعَ اللَّهُ عَلَيْهَا مهر خذلان نهاده است خدای بر دلهای ایشان بِكُفْرِهِمْ بجهت کفر و عناد و جحود ایشان و مدد توفیق از ایشان

بازگرفته فلا یؤمنون پس ایمان نیارند الا قلیلا مگر اندکی چون عبدالله سلام وبکفرهم وبسبب گرویدن ایشان وقولهم علی مریم بهتانا
عظیما بهتانی وافترائی بزرگ که نسبت زنا بود باو وقولهم وبسبب گفتار ایشان که انا قتلنا المسیح بدرستی که ما کشتیم مسیح را عیسی ابن مریم
که عیسی ابن مریم است رسول الله که فرستاده خداست این وصف مدح خداست نه قول ایشان و می تواند بود که این قول ایشان باشد که بطریق استهزا
گفته باشند وما قتلوه و نکشتند او را وما صلبوه و بر دار نکردند او را ولکن شبه لهم ولیکن مشتبه شد بر ایشان وجهی که شبه عیسی بر مهتران
افتاد باین وجه که یهودا که رئیس یهود بود یهود را جمع کرد بر آنکه او را بکشند ایشان قصد وی کردند و او گریخته و در خانه پنهان شد که در سقف آن روزنی بود حق تعالی
جبرئیل را فرستاد تا عیسی را از آن روزنه بآسمان برد یهودا مردی را که طیطیانوس نام داشت و از جمله مهتران بود گفت در آی درین خانه و عیسی را بکش او در خانه رفت
و کسی را نیافت در کنجهای خانه هر چند بحث او را میدید چون بیرون آمدن او را دیر شد یهودان گمان بردند که عیسی با او در کارزار است پس یکبار در خانه در آمدند
حق تعالی شبه عیسی را بر او افکنده بود پنداشتند که عیسی است وی را گرفتند هر چند فریاد میکرد که من عیسی نیستم قبول نکردند و او را بکشتند و بر درخت آویختند
بایکدیگر گفتند که آیا این مقتول عیسی بود یا صاحب ما اگر این مقتول عیسی است پس صاحب ما کجاست و اگر صاحب ماست عیسی کو از وهب و قتاده نقل است
که عیسی با هفده مرد حواری در جائی بود چون گرد ایشان را فرا گرفتند حق تعالی شبه عیسی را بر همه افکند چون چنان دیدند متعجب فرو ماندند و گفتند ما را سحر کردید
یهود گفت که اگر نگوئید که عیسی در میان شما کدام است از دست ما خلاص نشوید و اگر نه همه شما را بکشیم عیسی گفت کیست که جان خود را فدای جان من کند تا او را بهشت
من بخشند یکی از ایشان که سرجس نام داشت گفت من خود را فدای تو سازم پس برخواست و گفت عیسی منم وی را بکشتند و ازین جهت حال بر ایشان مشتبه شد
یقین ندانستند که آنکس عیسی بود یا یکی از رفقای او وان الذین اختلفوا بدرستی که آنانکه اختلاف کردند فیه در شان عیسی باین وجه که بعضی گفتند
او کاذب بود بجهت این وی را کشتیم و جمعی تردد کردند که اگر این عیسی است پس صاحب ما کجاست و گروهی دیگر گفتند روی او روی عیسی است و بدن او
بدن صاحب ما و بعضی دیگر گفته اند که هر که از وی شنیده که حق تعالی مرا بآسمان خواهد برد پس او بآسمان رفته و قومی دیگر گفتند که ناسوت را که بدن است
بر دار کردند لاهوت که روح است برآسمان رفت جماعتی گفتند که او خدای بود پس چگونه کشته شده باشد و بعضی گفتند او پسر خداست پس کسی او را نباشد
و این جماعت مختلف الاحوال لفی شک منه هر آینه در گمان بودند و متردد از دستیقین ندانستند که صورت حال بر چه وجه بود ما لهم به نیست مر این
جهودان را بعیسی وقتل او من علم هیچ دانستنی الا اتباع الظن لیکن پیروی کردند پیروی کردن گمانی یعنی بر طریق ظن و گمان چیزی می گفتند
نه بر سبیل علم و یقین وما قتلوه یقینا و نکشتند عیسی را یقین واز سر گمان می گفتند انا قتلنا المسیح بل نه چنانست که او را کشته باشند
بلکه رفعه الله الیه برداشته است خدای او را بجانب کرامت خود که آسمان است وکان الله عزیزا و هست خدای غالب در آنچه خواهد
از رفع عیسی و کشیدن انتقام از یهود حکیما و حکم کننده بلعنت یهود یا تدبیر کننده در مهم عیسی وان من اهل الکتاب و نیست و نباشد از اهل
کتاب یکی الا لیؤمنن به مگر البته ایمان آرد بعیسی به تصدیق کند باآنکه او بنده و فرستاده خداست قبل موته پیش از مرگ او که بعد از
نزول او باشد از آسمان و روایات صحیحه متواتره از موافق و مخالف وارد شده که عیسی وقتی که از آسمان فرود آید و دجال را بکشد همه اهل کتاب
بدو ایمان آرند و همه دانند که او پیغمبر بوده پس همه ملتها متفرقه از میان برافتد و غیر از ملت اسلام ملتی دیگر نماند و عیسی علیه السلام تابع مهدی آل
محمد علیهم السلام باشد و بر احکام شریعت ما عمل کند و چهل سال در روی زمین بماند و آنکه متوفی شود و اهل ایمان بر او نماز گذارند و در آن زمان

امنیت

امنیت بر وجهی باشد که شیر و پلنگ و گاو و گوسفند و گرگ با هم چرا کنند و اطفال با حیات بازی کنند و هیچ حیوانی بحیوانی ضرر نتواند رسانید ویوم القیمة
یکون و در روز قیامت عیسی علیه السلام علیهم شهیدا بر اهل کتاب گواه باین وجه که گواهی دهد که تبلیغ رسالت خدای کرد و اقرار بعبودیت و نبوت
خود نمود و یهود تکذیب او کردند و نصاری او را ابن الله گفتند و بعضی ائمه نزد بعضی ضمیر موته راجع است بهر یک از اهل کتاب یعنی هیچکدام از اهل کتاب نباشد
مگر که پیش از فوت خود چون عقوبت و عذاب را مشاهده کند ایمان آرد بعیسی اما این ایمان مقبول نباشد همچنانکه ایمان فرعون در حال غرق شدن چه ایمان
در حال تکلیف مقبول است و در وقت مشاهده عذاب که نزدیک موتست تکلیف مرتفع است فبظلم من الذین هادوا پس بسبب ستم و تعدی
که واقع شد از آنانکه یهود شدند حرمنا علیهم حرام گردانیدیم بر ایشان طیبات احلت لهم طعامهای پاکیزه که حلال شده بود برای ایشان از طیور
و سایر حیوانات و تفصیل این در سوره انعام مذکور خواهد شد وبصدهم عن سبیل الله و دیگر بسبب منع کردن و باز داشتن ایشان از راه خدا
کثیرا مردمان بسیار را و آن چنان بود که تحریف احکام توریت کردند و نعت پیغمبر را که در آن بود تغییر دادند و بعد از آن مردمان گفتند که محمد ایمان
میارید که وی پیغمبر موعود نیست واخذهم الربوا و دیگر بسبب خوردن ایشان ربا را وقد نهوا عنه و حال آنکه نهی کرده شده بودند از گرفتن ربا در
توریت واکلهم اموال الناس و دیگر بسبب خوردن ایشان مالهای مردمان را بالباطل بامری باطل چون رشوت و غصب اموال و غیر آن
واعتدنا و آماده کردیم للکافرین منهم برای ناگرویدگان از بنی اسرائیل عذابا الیما عذابی دردناک مگر بنی که ایمان آورده باشند
و تایب گشته که قوله تعالی لکن الراسخون فی العلم لیکن راسخان در علم یعنی آنها که علم توریت آموخته اند و با خلاص و اعتقاد صحیح در عمل آورده بدون
اخفا و تحریف احکام آن منهم از بنی اسرائیل چون عبدالله سلام و اصحاب او والمؤمنون و همه گروندگان از ایشان از مهاجر و انصار یؤمنون
ایمان می آرند بما انزل الیک بانچه فرو فرستاده شده است بتو یعنی قرآن وما انزل من قبلک و بانچه فرو آمده پیش از تو یعنی تمام کتب
الهی والمقیمین الصلوة و ایمان می آرند بگذارندگان نماز یعنی پیغمبران که در شرایع همه نماز فرض بوده و اقامت کنندگان نماز والمؤ
تون الزکوة و دهندگان زکوة واجبه والمؤمنون بالله و ایمان آرندگان بخدای والیوم الاخر و بروز آخرت که قیامت
اولئک همه آن گروه که جمع کرده اند میان ایمان صحیح و عمل صالح سنؤتیهم زود باشد که بدهیم ایشانرا اجرا عظیما مزدی بزرگ که آن دولت
رضای الهی و رسیدن بثواب جاودانی است انا اوحینا الیک بدرستی که ما وحی کردیم بتو کما اوحینا الی نوح همچنانکه وحی کردیم بنوح
علیه السلام که شیخ المرسلین است و او اول کسی است که بر کردن کافران دعای او امت او هلاک شدند والنبیین من بعده و به پیغمبرانی
که بعد از او بودند چون هود و صالح و شعیب واوحینا الی ابراهیم و وحی کردیم ابراهیم را واسمعیل و اسمعیل را واسحق ویعقوب
والاسباط مراد از اسباط دوازده سبط اند که دوازده فرزند یعقوب بودند وعیسی وایوب ویونس وهرون وسلیمان
تخصیص این پیغمبران با آنکه در والنبیین من بعده داخلند بجهت تفضیل و تعظیم ایشان است واتینا داود و عطا کردیم داود را زبورا
کتابی که نام او زبور باشد مشتمل بود بر حمد و ثنای الهی و خالی بود از احکام شرع چه شریعت داود شریعت توریت بود و در خبرست که داود
علیه السلام زبور را بر داشتی و بصحرا رفتی و علمای بنی اسرائیل در پس او بایستادندی و مردمان از پس ایشان و جنیان و مرغان هوا
در پر کشیدندی و سایه بر سر ایشان افکندندی و از خوشی الحان و اصوات داود همه بیهوش شدندی و روزی رسول صلی الله علیه و آله در منقبت

امیر المؤمنین علیه السلام حدیثی طویل بیان فرمود و بعد از آن گفت روز قیامت حق تعالی علی ابن ابی طالب را چندان قوت دهد که قوت جبرئیل و چندان
نور دهد که نور آدم و چندان جمال دهد که جمال یوسف و چندان آواز دهد که آواز داود و خطیب اهل بهشت بوده باشد وَرُسُلًا و فرستادیم پیغمبران را
قَدْ قَصَصْنَاهُمْ عَلَيْكَ که بتحقیق خوانده ایم قصه ایشان را بر تو و نام ایشان را برده ایم در قرآن مِنْ قَبْلُ پیش از این سوره یا پیش از این روز چون قصه یوسف
و زکریا و یحیی و الیاس و الیسع و عزیر علیهم السلام و غیر ایشان وَرُسُلًا لَمْ نَقْصُصْهُمْ عَلَيْكَ و بعضی دیگر رسولان را فرستادیم و قصه ایشان را بر تو نخوانده ایم و نام ایشان
ظاهر نکردانیده ایم وَكَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى و سخن گفت خدای با موسی علیه السلام بواسطه درخت باین وجه که در درخت سخن آفریده و در نعمت با موسی سخن گفت
تَكْلِيمًا سخن گفتنی رُسُلًا مُبَشِّرِينَ وَمُنْذِرِينَ و فرستادیم همه فرستادگان را در حالتی که مژده دهندگان بودند مر اهل ایمان را و بیم کنندگان مر کافران
لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ تا نباشد برای مردمان عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بر خدای حجتی بَعْدَ الرُّسُلِ بعد از فرستادگان یعنی نگویند که ما را پیغمبری نبود که ما را
بایمان دعوت کند و از شرک باز دارد وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا و هست خدای غالب در آنچه خواست از فرستادن رسولان حَكِيمًا محکم کار در
از امر نبوت و رعایت حکمت و اختصاص هر پیغمبری بنوعی از وحی و اعجاز مرویست که یهود آن گفتند بحضرت رسالت که هیچ گواهی نیست که گواهی دهد بر صدق نبوت
تو حق تعالی فرمود که یهود گواهی نمیدهند از روی لجاج و عناد لَكِنِ اللَّهُ يَشْهَدُ لیکن خدای گواهی میدهد و نبوت ترا بر همه کس ظاهر میسازد بِمَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ
بآنچه فرستاده است بتو که قرآنست که معجزه روشن و دلالتی هویدا بر نبوت تو أَنْزَلَهُ بِعِلْمِهِ فرو فرستاد قرآن را در حالتی که مقرون بود بعلمی
خاص بود باو و آن علم او بود بتالیف آن نظمی که هر بلیغ را عاجز سازد از آوردن مثل آن و یا علم او بحال کسی که مستعد و قابل نبوتست وَالْمَلَائِكَةُ
يَشْهَدُونَ و فرشتگان گواهی میدهند به نبوت تو وَكَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا و کافی است خدای گواه بر نبوت تو با قامت حجت پس باید که تو ملول و غمگین نشوی
از منکر اهل کتاب بجهت فرط عناد و لجاج تصدیق تو نکنند در نبوت تو إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بتحقیق که آنانکه کافر شدند به نبوت تو یعنی یهود وَصَدُّوا
و باز داشتند مردمان را بکتمان نعت محمدی و تغیر آن عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ از راهی که خدای نموده بر صحت نبوت آن حضرت قَدْ ضَلُّوا ضَلَالًا بَعِيدًا
و هر آینه این گروه گمراه شدند گمراهی که بنهایت دوری رسیده اند زیرا که هم گمراه اند و هم گمراه کننده إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بدرستی که آنانکه پوشیده اند
حق را وَظَلَمُوا و ستم کرده بر محمد صلی الله علیه و آله بانکار نبوت او یا بر مردمان بمنع کردن ایشان از راه حق لَمْ يَكُنِ اللَّهُ لِيَغْفِرَ لَهُمْ و نه آنکه
راه نماید ایشان را براه [illegible] راست وَلَا لِيَهْدِيَهُمْ طَرِيقًا إِلَّا طَرِيقَ جَهَنَّمَ لیکن راه نماید ایشان را براه دوزخ خَالِدِينَ
فِيهَا أَبَدًا در حالتی که جاوید باشند در دوزخ همیشه او وَكَانَ ذَلِكَ و هست این حکم دخول و خلود ایشان در دوزخ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا بر حق تعالی
آسان يَا أَيُّهَا النَّاسُ ای مردمان قَدْ جَاءَكُمُ الرَّسُولُ بدرستی که آمد بشما این فرستاده که محمد است صلی الله علیه و آله بِالْحَقِّ براستی و درستی
مِنْ رَبِّكُمْ از نزد پروردگار شما فَآمِنُوا پس بگروید بدو خَيْرًا لَكُمْ گرویدنی که بهتر است مر شما را چه آن سبب خیر دنیا و آخرت شماست وَإِنْ تَكْفُرُوا
و اگر کافر شوید به نبوت محمد صلی الله علیه و آله و سلم فَإِنَّ لِلَّهِ پس بدرستی که مر خدا راست مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ آنچه در آسمانها و زمین است
پس بی نیاز است از ایمان شما وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا و هست خدای ای یهود و نصاری دانا باحوال شما حَكِيمًا صواب کار در هر چه کند یا حکم کننده است
در باب شما يَا أَهْلَ الْكِتَابِ ای یهود و نصاری لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ غلو مکنید در دین خود یهود را میفرماید که در نکوهش عیسی و ستایش عزیر
غلو مکنید تا بجدی که او را پسر زانیه میگویند و این را پسر خدا و ترسایان را میگوید که در ستایش عیسی غلو مکنید بر وجهی که او را ابن الله خوانید

ولا تقولوا

وَلَا تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ و مگوئید هیچکدام شما مگوئید بر خدای إِلَّا الْحَقَّ مگر آنچه راست و درست باشد و آن نیست که عیسی و عزیر پسر اویند بلکه بندگان شایسته
اویند و فرستادگان و حق سبحانه منزه است از زن و فرزند و انباز إِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ جز این نیست که مسیح عیسی بن مریم است رَسُولُ اللَّهِ فرستاده
خداست وَكَلِمَتُهُ و کلمه او حق سبحانه چه تسمیه او بکلمه در سوره آل عمران گذشت أَلْقَاهَا رسانید آن کلمه را خدای إِلَى مَرْيَمَ بسوی مریم یعنی عیسی
در وجود فرمود وَرُوحٌ مِنْهُ و دیگر عیسی روح است یعنی خداوند روح است صادر شده از حق بی توسط پدر و نطفه و بجمع گفته که او را بآن اعتبار روح
گفته که حدوث او از نفخه جبرئیل بوده در گریبان مریم بامر حق تعالی و باین اعتبار احیای اموات میکرد فَآمِنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ پس ایمان آرید بخدای
یعنی بوحدانیت او و بفرستادگان او وَلَا تَقُولُوا ثَلَاثَةٌ و مگوئید خدایان ما سه اند الله و عیسی و مریم و این زعم جمعی از نصاری بود و حق تعالی
میفرماید که انْتَهُوا باز ایستید ازین گفتار باز ایستادنی که خَيْرًا لَكُمْ بهتر است مر شما را یا از تثلیث باز ایستید و قصد کنید بچیزی که بهتر است شما را که آن
توحید است إِنَّمَا اللَّهُ جز این نیست که خدای إِلَهٌ وَاحِدٌ خدائیست یکتا و یگانه در ذات سُبْحَانَهُ بپاکی یاد میکنم او را یاد کردنی و او را منزه و مبرا میدانم
أَنْ يَكُونَ لَهُ وَلَدٌ از آنکه وی را فرزندی باشد لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مر او راست آنچه در آسمانهاست و آنچه در زمین است یعنی همه مخلوق
اویند و مخلوق مثل خالق نباشد پس از اهل آسمان و زمین چگونه او را [illegible] فرزند شود وَكَفَى بِاللَّهِ وَكِيلًا و بسنده است خدای و کافی مهمات بندگان و مستغنی
از یار و مددکار در خبر است که نصاری نجران گفتند ای محمد تو میگوئی که عیسی بنده خداست بندگی عیب باشد حضرت فرمود که بندگی خدا عار نباشد حق تعالی
موافق قول آنحضرت فرمود لَنْ يَسْتَنْكِفَ الْمَسِيحُ و هرگز ننگ و عار ندارد عیسی أَنْ يَكُونَ عَبْدًا لِلَّهِ از آنکه باشد بنده مر خدای را و چون از پرستندگان
ملائکه را نیز فرزندان خدای میدانستند حق تعالی رد قول ایشان نیز کرده میفرماید که وَلَا الْمَلَائِكَةُ الْمُقَرَّبُونَ و نه آنکه عار دارند فرشتگان که مقربان
بارگاه ربوبیت اند که بنده خدا باشند وَمَنْ يَسْتَنْكِفْ و هر که ننگ دارد عَنْ عِبَادَتِهِ از پرستش خدای وَيَسْتَكْبِرْ و سرکشی کند از آن فَسَيَحْشُرُهُمْ
پس زود باشد که حشر کند خدای تعالی ایشان را إِلَيْهِ بسوی خود یعنی بموضعی که مهیا ساخته برای مکافات و مجازات ایشان و آن روز قیامت جَمِيعًا
همه ایشان را یعنی جمیع اهل تکلیف را در آن روز جمع کند برای جزای اعمال فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ پس اما آنهائی که ایمان آورده اند
و کرده اند عملهای صالح فَيُوَفِّيهِمْ أُجُورَهُمْ پس تمام بدهد حق مزدهای ایشان را وَيَزِيدُهُمْ و بیفزاید بر جزای ایشان مِنْ فَضْلِهِ از افزونی کرم خود که
آن ده برابر عمل باشد تا هفتاد و هفتصد و زیاده بر آن وَأَمَّا الَّذِينَ اسْتَنْكَفُوا وَاسْتَكْبَرُوا و اما آنکسانی که ننگ دارند از پرستش خدای و استکبار
میکنند از آن فَيُعَذِّبُهُمْ پس عذاب کند ایشان را عَذَابًا أَلِيمًا عذابی دردناک وَلَا يَجِدُونَ لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ و نیابند برای خود جز از خدای
وَلِيًّا دوستی داری وَلَا نَصِيرًا و نه یاری و مددکاری يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ بدرستی که آمد بشما بُرْهَانٌ مِنْ رَبِّكُمْ حجتی و دلیلی روشن
از نزد پروردگار شما که محمد صلی الله علیه و آله و سلم است یا دین اسلام یا معجزات آنحضرت وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ و فرو فرستادیم بشما نُورًا مُبِينًا
نوری ظاهر که قرآنست از ابوعبدالله علیه السلام مرویست که مراد برهان خاتم النبیین و بنور امیر المؤمنین صلوات الله علیهما فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا
بِاللَّهِ پس اما آنها که ایمان آوردند بخدای وَاعْتَصَمُوا بِهِ و چنگ در زدند در پیمان و طاعت او تا پناه برند از وسوسه شیطان فَسَيُدْخِلُهُمْ
پس زود باشد که در آرد او را فِي رَحْمَةٍ مِنْهُ در بخشایشی از خود یعنی در ثواب که بازای ایمان و عمل ایشان مقدر فرموده و آن بهشت عدن است
که محض رحمت حق تعالی است وَفَضْلٍ و در زیادتی [illegible] در آوردن ایشان است در مرتبه از مراتب بهشت که فوق عمل ایشان است و زاید بر آن

وَيَهْدِيهِمْ إِلَيْهِ وراه نمايد ايشانرا بسوي خود يعني توفيق ايشان دهد تا بالكليه متوجه او شوند و بار رسانند ايشانرا بانچه وعده فرموده صِرَاطًا
مُسْتَقِيمًا راهي راست بطريق بهشت و بدانكه حق تعالي چون در اول سوره بيان بعضي از سهام فرايض نمود ختم آن به بيان انچه ازان باقي مانده بود فرمود
يَسْتَفْتُونَكَ طلب فتوي ميكنند از تو در ميراث كلاله كه غير ولد و والدين است از وارثان ديگر از جابر انصاري منقولست كه من بيماري صعب داشتم پيغمبر
بعيادت من آمد گفتم يا رسول الله مرا مالي است و كلاله ام يعني ولد و والدين ندارم و مرا خواهري چندست پس مال خود را چگونه قسمت كنم بر ايشان آن حضرت جواب
نداد و بيرون رفت نوبت ديگر كه آمد فرمود كه اي جابر ترا ازين بيماري مرگ نخواهد بود وليكن حق تعالي در باب تو و خواهران تو فرمود كه اي محمد از تو طلب
فتوي ميكنند در ميراث كلاله قُلِ بگو اي محمد كه اللَّهُ يُفْتِيكُمْ خداي حكم ميكند فِي الْكَلَالَةِ در ميراث كلاله كه غير ولد و والدين است برين وجه إِنِ
امْرُؤٌ هَلَكَ اگر مردي بميرد لَيْسَ لَهُ وَلَدٌ در حالتي كه نباشد مر ورا فرزندي خواه مذكر و خواه مونث وَلَهُ أُخْتٌ و مر او را خواهري باشد از مادر و پدر يا از پدر
تنها فَلَهَا نِصْفُ مَا تَرَكَ پس خواهر راست نيمه انچه گذاشته از مال وَهُوَ و آن مرد يَرِثُهَا ميراث ميگيرد از خواهر در صورتي كه امر بعكس باشد إِنْ
لَمْ يَكُنْ لَهَا وَلَدٌ اگر نباشد خواهر او را فرزندي فَإِنْ كَانَتَا اثْنَتَيْنِ پس اگر باشند خواهران آن مرد دو تا فَلَهُمَا الثُّلُثَانِ پس مر ايشانراست
دو ثلث مِمَّا تَرَكَ از انچه گذاشته است مرد وَإِنْ كَانُوا إِخْوَةً و اگر باشند وارثان او برادران و خواهران پدر و مادري يا پدري شايد رِجَالًا
وَنِسَاءً كه مردان و زنان باشند فَلِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنْثَيَيْنِ پس از براي مذكر است مانند بهره دو مونث يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ بيان ميكند خداي
احكام ميراث را از براي شما و حكم ثواب آنرا أَنْ تَضِلُّوا بجهت كراهت اينكه گمراه شويد يعني بجهت آنكه نميخواهد كه شما در احكام ميراث گمراه شويد و حكم
بغير ثواب كنيد و بيان احكام آن مي فرمايد بر وجه ثواب تا بران عمل كنيد وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ و خداي بهمه چيزها از مصالح بندگان در حيوات و
ممات داناست بر وجه مصلحت ايشان حكم مي فرمايد

سُورَةُ الْمَائِدَةِ ثمان و ثمانون آيةً

ابي بن كعب از سيد كاينات
صلي الله عليه و آله روايت كرده كه هر كه آيتي از سوره المائده بخواند حق تعالي او را بعدد هر يهودي و نصراني كه در دنيا نفس كشيده ده حسنه بنويسد و
ده سيئه محو كند و ده درجه رفع نمايد و عياشي باسناد خود از عيسي بن عبد الله روايت كرده كه او گفت از پدر خود شنيدم كه ميگفت كه پدرم از امير المؤمنين
صلوات الله عليه روايت كرد كه آن حضرت فرمود كه آيات سوره قرآن بعضي ناسخ بعضي ديگر است و آخر سوره كه بران حضرت نازل شده سوره المائده
بود و آن ناسخ ما قبل خود است و هيچ آيتي ناسخ آن نيست و نزول آن در وقتي بود كه آن حضرت بر بغله شهبا سوار بود دران حال وحي آن حضرت
مستقل ساخت بحيثيتي كه بغله از رفتار باز ايستاد نزديك بآن رسيد كه شكم او بر زمين رسد از غايت گراني پس آن حضرت بيهوش شد و دست
مبارك خود را بر دوش منبه بن وهب جمحي نهاد و بعد از زماني سر برداشت و اين سوره بر خواند و انچه در سوره بود بآن عمل فرمود و ما نيز بآن امر نمود
و نيز عياشي باسناد خود از ابي جارود نقل كرده كه ابي جعفر محمد بن علي صلوات الله عليه فرمود كه هر كه سوره المائده را تلاوت كند در هر روز پنجشنبه
ايمان او بشرك و ظلم آلوده نشود و از ابو حمزه ثمالي روايت كرده كه او گفت من از ابو عبد الله جعفر صلوات الله عليه شنيدم كه فرمود كه جبرئيل با هفتاد
هزار فرشته سوره المائده را نزد حضرت رسالت پناه آورد و حضرت خطبة الوداع فرمود كه سورة المائده آخرين سورهاست از قرآن كه نازل شد حلال آنرا
حلال دانيد و حرام آنرا حرام تا رستگار شويد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ اي كساني كه ايمان آورده ايد وفا كنيد بعهدها كه با يكديگر ميكنيد بعقود شرعيه چون عقد شركت

و عقد نكاح

و عقد نكاح و عقد بيع و امثال آن پس بكلام ديگر كه متضمن احكام شريعت است نقل كرده وي فرمايد أُحِلَّتْ لَكُمْ و حلال كرده شد بر شما بَهِيمَةُ
الْأَنْعَامِ چهارپايان بسته زبان از شتر و گاو و گوسفندان و انچه ملحق است بدان از آهو و گاو كوهي و حمار وحشي إِلَّا مَا يُتْلَى عَلَيْكُمْ مگر انچه خوانده شود
بر شما درين سوره و آن اينست كه حرمت عليكم الميتة والدم تا آخر باقي همه انعام بر شما حرام است غَيْرَ مُحِلِّي الصَّيْدِ در حالتي كه حلال دارنده باشيد صيد را
وَأَنْتُمْ حُرُمٌ و حال آنكه شما احرام گيرنده باشيد بحج و عمره مراد آنست كه همه انعام بر شما حلال است مگر انچه وحشي باشد و آنرا صيد كنند در حال احرام كه بر شما
حرام است إِنَّ اللَّهَ يَحْكُمُ بدرستي كه خداي تعالي حكم ميكند در حلال و حرام مَا يُرِيدُ انچه خواهد و مصلحت بيند از ابي جعفر عليه السلام روايتست كه
حطم بن هند بكري كه نام او شريح بن ضبيعه بود بسفاهت و ناپاكي در عرب شهرت تمام داشت بخدمت پيغمبر صلي الله عليه و آله آمد و گفت اي محمد آنچه را دعوت
ميكني حضرت فرمود كه بانكه خدا را يكي دانند و مرا برسالت تصديق كنند و نماز پنجگانه را بجاي آرند و زكوة بدهند حطم گفت انچه فرمودي نيكوست اما مرا
اميران هستند كه كارها را بمشورت ايشان ميكنم بروم و اين سخنان با ايشان در ميان نهم اگر مصلحت بينند دين تو قبول كنم و حضرت پيش از آمدن او فرموده
بود كه امروز كسي خواهد آمد كه بزبان شيطان سخن كند و كافر درآيد و غادر بيرون رود پس حطم ايمان قبول نكرده از نزد حضرت بيرون رفت و شتر و صدقه
و انچه يافت از مواشي مدينه غارت كرد و در سال ديگر كه رسول صلي الله عليه و آله با اصحاب بعمره قضا توجه فرمود چون بتنعيم رسيدند آواز تلبيه حاجيان يمامه
شنيدند چون حطم كندي را ديدند كه شتران بغارت برده را قلادها آراسته بر سم هديه بكعبه مي برد صحابه خواستند كه دست تعرض دراز كنند و ويرا
بكشند و شتران و ساير مواشي را كه غارت كرده بود باز پس ستانند و بجهت آنكه اشغام مؤمنان در عام حديبيه را از مكه منع كردند دست تعدي بحاجيان يمامه
نيز دراز كنند حضرت فرمود كه ايشان احرام گرفته اند و شتر را تقليد كرده اين عمل از شما لايق نباشد كه در حرم و ماه حرام متعرض ايشان شوند و آتش جدال
و نزاع را بر افروزيد ايشان گفتند يا رسول الله ما در جاهليت اين عمل بسيار ميكرديم و درين باب مبالغه نمودند آيت آمد كه يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اي
گروه مؤمنان لَا تُحِلُّوا حلال مداريد و حرمت شكنيد شَعَائِرَ اللَّهِ مناسك حج خداي را و نشانهاي خود را وَلَا الشَّهْرَ الْحَرَامَ و حلال مكنيد ماه
حرام را بقتال و غارت در و آن ماه رجب است و ذي القعده و ذي حجه و محرم الحرام وَلَا الْهَدْيَ و نه آن چيز را كه اهداي آن كرده باشيد از
شتر و گاو و گوسفند وَلَا الْقَلَائِدَ و نه خداوندان قلادها را از هدي و قلاده چيزيست كه در گردن چهارپايان بكردند از پوست درختهاي حرم
يا غير آن تا معلوم شود كه هديست و كسي تعرض باو نرساند و مراد بآن گاو و گوسفند و شتريست كه اين علامت بر او باشد و ذكر قلايد با آنكه هدي
شامل آنست بجهت اختصاص است چه آن شريفترين هديست وَلَا آمِّينَ الْبَيْتَ الْحَرَامَ و نه قاصدان خانه كعبه معظمه را كه بزيارت و طواف آن روند
يَبْتَغُونَ ميطلبند اين قاصدان حرم فَضْلًا مِنْ رَبِّهِمْ افزوني از پروردگار خود اگر مؤمنانند يا دين ثواب چه پندار خداي يا روزي بسبب تجارت
و اگر كافرانند مي طلبند مگر روزي وَرِضْوَانًا و مي طلبند بحسن اعتقاد و خوشنودي خدا را اگر مؤمنانند و اما كافران طلب ميكنند آنرا بگمان باطل
وَإِذَا حَلَلْتُمْ و چون از احرام بيرون آيند و حلال شوند فَاصْطَادُوا پس شكار كنيد اگر خواهيد وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ و بايد كه بران ندارد شما را
شَنَآنُ قَوْمٍ دشمني گروهي از كفار أَنْ صَدُّوكُمْ براي آنكه باز داشتند شما را در حديبيه عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ از طواف مسجد الحرام أَنْ تَعْتَدُوا
آنكه از حد در گذشته باشغام آن خواهيد كه اموال قاصد حرم را اخذ كنيد و گويند حكم اين آيت تا بدين محل منسوخست بآيه واقتلوا المشركين حيث
وجدتموهم و بآيه فلا يقربوا المسجد الحرام بعد عامهم هذا اگر بصيد كردن كه از حرم بيرون آيند و كافر اهدي مدا خر امان نيست از ابي جعفر عليه السلام روايتست كه

که هیچ آیتی درین سوره منسوخ نیست نه بعضی از آیه زیرا که جایز نیست که در ماه حرام با مشرکان جدال کنند مگر گاهی که ابتدای قتال از ایشان شود و این نیز قول
آن حضرت صلی الله علیه و آله که در وقت نزول این سوره فرمود که حلال را حلال دانید و حرام را حرام دانید چنانکه گذشت وَتَعَاوَنُوا و یاری کنید یکدیگر را
عَلَى الْبِرِّ به نیکویی که آن عبادت و متابعت امر الهی است وَالتَّقْوَى و بر پرهیزکاری که آن مخالفت هوای نفس است وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ و یاری مکنید بر بدی
که آن ترک فرمان خداست وَالْعُدْوَانِ و بر ستمکاری که آن انتقام است در زمین حرم اثم معصیتی است که بغیر تعدی نکند و عدوان آنکه بغیر تعدی کند
وَاتَّقُوا اللَّهَ و بترسید از نافرمانی خدای إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ به درستی که خدای سخت عقوبت بر کسی که از فرمان او در گذرد بعد از آن بیان امری
میکند که استثنا کرده بود در آیت متقدمه یعنی قول الا ما یتلی علیکم و می فرماید حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ حرام کرده شد بر شما مردار هر حیوانیست از آن
که روح او بدون ذبح شرعی از بدن او بیرون رفته باشد وَالدَّمُ و دیگر حرام است بر شما خون و اهل جاهلیت در قحطی خون را در اوندها میریختند و می پختند و می خوردند
وَلَحْمُ الْخِنْزِيرِ و نیز حرام شده است بر شما گوشت خوک با همه اجزای آن از پیه و استخوان و غیر آن وَمَا أُهِلَّ لِغَيْرِ اللَّهِ و آنچه آواز برداشته باشند یعنی یاد
کرده باشند مر غیر خدا را بِهِ در وقت ذبح آن مراد ذبیحه کفار است که بنام بتان می کشتند وَالْمُنْخَنِقَةُ و آنچه فشرده شده باشد گلوی او تا مرده باشد
اهل شرک گوسفند را خناق میکردند تا بمیرد و آنگه میخوردند وَالْمَوْقُوذَةُ و آنچه بچوب و سنگ و مانند آن زده باشند وَالْمُتَرَدِّيَةُ و آنچه از بلندی مثل کوه
و غیر آن افتاده باشد وَالنَّطِيحَةُ و آنچه شاخ زده باشد حیوان دیگر حیوانی او را و او مرده وَمَا أَكَلَ السَّبُعُ و آنچه خورده باشد درنده یعنی از آنها حیوات غیر
مستقر داشته باشد و اگر حیات مستقره داشته باشد اکل آن جایز نیست بعد از ذبح شرعی همچنانکه می فرماید إِلَّا مَا ذَكَّيْتُمْ مگر آنکه دریابید از اینها تذکیه آنرا و مراد بتذکیه بریدن حلقوم
است و مجرای طعام و هر دو شاهرگ و این حکم در غیر شتر است چه تذکیه آن فرو بردن آلت قتلست در گوسفند آن وَمَا ذُبِحَ و دیگر حرام شده است بر شما آنچه ذبح کرده شده باشد
عَلَى النُّصُبِ بر سنگهایی که منصوب بود در حوالی بیت احرام و آن سیصد و شصت سنگ بوده که اهل جاهلیت تعظیم آن بجای می آوردند و بران قربان می کردند وَأَنْ
تَسْتَقْسِمُوا و دیگر حرام است آنکه طلب قسمت کنید بِالْأَزْلَامِ به تیرهای قداح و آن چنان بوده که عرب را سه تیر بوده بی پر و بی پیکان که آنرا ازلام و قداح
می گفتند بر یکی نوشته بودند امرنی ربی یعنی خدای مرا امر کرده و بر دوم نهانی ربی یعنی خدای مرا ازین نهی کرده و سیوم غفل بودی یعنی چیزی بران ننوشته بودند اگر
سفری افتادی یا غیر آن از مهمات تفأل کردندی باین طریق که این سه تیر در خریطه کردندی و تیری بیرون آوردندی اگر بران تیر نوشته بودی که امرنی ربی
والحال بدان مهم اشتغال نمودندی و اگر نهانی ربی بودی یکسال ترک آن عمل کردندی و اگر غفل بیرون آمدی باز رجوع نمودندی پس معنی اینست که حرام است
بر شما طلب معرفت آنچه قسمت کرده شود باین سه تیر ذَلِكُمْ فِسْقٌ بیرون رفتن است از دایره فرمان خدای زیرا که افتراست بر او سبحانه اگر مراد بربی در امرنی ربی
و نهانی ربی این استقسام بالازلام او سبحانه باشد شرکت و اگر مراد بآن بت باشد و بدانکه قرعه شرعیه که بروایات متواتره بصحت رسیده ازین قبیل نیست زیرا
که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله بدان عمل کرده و رخصت را بآن فرموده باذن حق تعالی بوده و همچنین است استخاره برقاع و سبحه و امثال آنکه در امور مشکله
از شارع و اهل البیت صلوات الله علیهم منقول است پس تعدی دران نرود بر خلاف آنچه کفار مرتکب آن بودند الْيَوْمَ امروز که این آیت نازل شد در باب تحریم
افعال قبیحه که آمیزش يَئِسَ الَّذِينَ كَفَرُوا ناامید شدند کافران مِنْ دِينِكُمْ از باطل گردانیدن دین شما چون شما دین ایشان تحلیل این خبائث و غیران فَلَا
تَخْشَوْهُمْ پس مترسید از فتنه ایشان و از غلبه ایشان بر شما وَاخْشَوْنِ و بترسید از من و خالص گردانید خشیه را برای من در ارتکاب بامورات و اجتناب از منهیات
مرویست که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله در روز جمعه خطبه خواند و در آن مجلس جمعی کثیر حاضر بودند آن حضرت بهمه ایشان نظر فرمود و در آن موضع غیر از مسلمان

کسی را ندید

کسی را ندید فرمان شد حق تعالی این آیت فرستاد از امروز این مشرکان را استیلای و تسلطی بر اهل اسلام نباشد تا روز قیامت الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ
لَكُمْ دِينَكُمْ امروز کامل گردانیدم برای شما دین شما را بنصرت و غلبه آن بر همه ادیان یا باحکام شرایع که آنرا قم نسخ نباشد وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ
نِعْمَتِي و تمام کردم بر شما نعمت خود را بهدایت و توفیق و اکمال احکام دین و یا بفتح مکه و هدم بنیاد جاهلیت که با اطمینان تمام بعد ازین حج گذارید و
هیچ مشرکی با شما حج نگذارد وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ و اختیار کردم برای شما اسلام را دِينًا دینی پاکیزه از همه دینها که نزد من همین باشد تا روز قیامت نه دین دیگر
و از امام محمد باقر و امام جعفر الصادق علیهما السلام روایتست که این آیت نازل شد بعد از آنکه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم امیرالمؤمنین علی را
خلیفه خود گردانید در غدیر خم در وقت انصراف در حج الوداع و فرمود که من کنت مولاه فعلی مولاه و این آخر فریضه بود که انزال فرمود و بعد از آن هیچ فریضه
نازل نساخت پس کمال فرایض الهی بنصب امامت و خلافت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه بوده باشد ابو القاسم عبد الله بن عبید الله حسکانی باسانید
صحیحه خود روایت کرده از ابی هارون عبدی و از ابو سعید خدری که رسول صلی الله علیه و آله در وقت نزول این آیت فرمود که الله اکبر علی اکمال الدین و اتمام
النعمه و رضاء ربی برسالتی و بولایة علی ابن ابی طالب علیه السلام من بعدی بعد از آن فرمود که من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه و عاد
من عاداه وانصر من نصره واخذل من خذله بصحت پیوسته که همان سال خبر موت خود باسماع خاص و عام رسانید و مشرکان و منافقان چون این خبر شنیدند
اندیشه کردند که اگر محمد بمیرد دین او را خراب کنیم و اصحاب او را بکشیم و ذریت و اموال ایشان را غارت کنیم چون رسول صلی الله علیه و آله در غدیر خم نصب خلافت
و امامت امیرالمؤمنین کرد و این خبر اشتهار یافته اهل شرک و نفاق گفتند که افسوس که کید ما باطل شد خیالی که در باطن می پختیم نابود و عاطل گشت حق تعالی
این آیت فرستاد و فرمود که اهل نفاق و کفر امروز از دین شما نومید شدند و من دین شما معطل نساختم بر آنکه نگهبانی بران نصب کردم و نعمت خود را بر شما
تمام کردم پس متمسک باو شوید تا در ایمان تمام و کامل شوید و خطیب خوارزمی که یکی از علمای اهل سنت است روایت کرده از حذیفه یمانی و او از ابوذر غفاری
که چون حضرت رسالت صلی الله علیه و آله در غدیر خم علی بن ابی طالب را بحکم علی اعلا بخلافت نصب نمود و آنچه بآن مأمور بود باصحاب رسانید در شأن عالیشان
علی ابن ابی طالب علیه الصلوة و السلام که سلموا علی علی بامیرالمؤمنین یعنی سلام کنید بر علی بر این وجه که السلام علیک یا امیرالمؤمنین همه ایشان انقیاد کردند حق تعالی
این آیت فرستاد و بسیار خوشحال و مسرور گشت و توجه بحاضران کرده فرمود الله اکبر علی اکمال الدین و اتمام النعمه و رضاء الرب برسالتی و الولایه لعلی بن
ابی طالب و هر که نصب است درین روایات صحیحه منقوله از موافق و مخالف تامل نماید هر آینه بر او واضح گردد که کسی که قبول ولایت علی بن ابی طالب نکند و اعتقاد
نکند که خلافت منصب او شده و امامت لایق او و دین او ناقص و ناتمام باشد و خوشنودی و رضای پروردگار و نعمت تامه او بر او مفقود باشد و نکبت اینست که
این را عید الله اکبر نام نهاده اند و احادیث بسیار در بیان فضیلت این روز وارد شده و ثواب نماز و روزه آن روز بعمل است که نسبت بروزهای دیگر اضعاف
مضاعفه است و از جمله طارق بن شهاب روایت کرده که حبری از احبار یهود نزد عمر خطاب آمد و گفت در کتاب شما آیتی است که بر رسول شما فرود آمده که اگر در کتاب
ما بودی آن روز که نزول نمودی عید ما بودی عمر گفت این آیت اکملت لکم دینکم است تا آخر و آن روز که این نازل شد دین ما شد و عید جمله مسلمانان تا روز
قیامت و از امام رضا علیه السلام منقولست که در باب فضیلت این روز فرمود که هو عید الله اکبر و انه فی السماء اشهر من الارض لعلی این روز عید خداست که بزرگترین
همه عیدهاست و این روز در آسمان مشهورتر است از زمین و در باب روزه این روز وارد شده که ثواب آن مقاومت میکند با ثواب کسی که از اول دنیا تا آخر دنیا
زیسته باشد بروزه بوده باشد و ثواب نماز این روز بطریقی که از اهل بیت علیهم السلام منقولست مثل ثواب صد هزار حج و عمره است و ثواب افطار روزه آن روز برابر

ثواب کسي است که صد صايم را روزه بگشايد و قيام صد هزار پيغمبر و صديق و شهيد است و ثواب درهمي که درين روز تصدق کند برابر صد هزار درهم است که در روزهاي
ديگر صدقه کنند حاصل که حق سبحانه و تعالى مي فرمايد که تناول محرمات مذکوره فسق است و حرمت از جمله دين کامل است و نعمت تامه و اسلام مرضي و انزله کمليه
آن نعمت رسالت مصطفوي و ولايت مرتضوي است سلام الله عليهما فَمَنِ اضْطُرَّ پس هر که مضطر و بيچاره شود به تناول چيزي ازين محرمات فِي مَخْمَصَةٍ
در گرسنگي و نايافتن طعام غَيْرَ مُتَجَانِفٍ در حالتي که ميل کننده نباشد لِإِثْمٍ بر گناهي را يعني بلذت آنرا نخورد و زياده از سد رمق تناول نکند فَإِنَّ اللَّهَ
غَفُورٌ پس بدرستي که خداي آمرزگار است او را درين گناه رَحِيمٌ مهربان بر او که باکل آن مقدار رخصت داده و او را برين مواخذه نفرمايد در حکايت
الصالحين مذکور است که مردي صالح و درويش پرده باحوال خود کشيده بود و بحسب ظاهر خود را چنان فرامي نمود که توانگر است و حقيقت حال و فقر و تنگ
احتياج خود بهيچکس نگفت و او را همسايه توانگر بود و آن همسايه را فرزندي بود که او را بغايت دوست داشتي روزي بخانه آن درويش آمد ديکي ديد آنرا برگرفته
و طعامي دران بود خوردند و چيزي از آن باين کودک ندادند کودک بخانه پدر آمد دلتنگ گريان و صورت حال را باز گفت و هر چند انواع طعام حاضر کردند
مي آوردند تسلي نميشد و ميگفت من آن طعام ميخواهم که در خانه همسايه پخته بودند پدر ازين امر پريشان شد و آن درويش را حاضر کرد و گفت چگونه روا باشد که
از تو رنجي بما رسد درويش گفت حاشا که از من رنجي بتو رسد آن مرد تمام قصه باز گفت درويش ساعتي فرو ماند پس سر برداشت و گفت که درين سر بود
و اکنون ضرورت شد که افشاي آن کنم و اگر اين واقع نشدي هرگز نگفتمي بدانکه ما بجهت آن طعامي که مي خورديم بکودک تو نداديم که اکل آن بر ما حلال بود و بر تو
تو حرام گفت سبحان الله يک چيز چگونه بر يکي حلال بود و بر يکي حرام درويش اين تلاوت کرد که فَمَنِ اضْطُرَّ فِي مَخْمَصَةٍ غَيْرَ مُتَجَانِفٍ لِإِثْمٍ و بعد از ان گفت که آن مردار بود
ما را بجهت اضطرار حلال و بر شما بجهت توانگري حرام آن مرد گفت چگونه جايز باشد که در همسايگي من باشي و باين مرتبه پريشان و مضطر باشي و من ازين بيخبر باشم
پس سوگند خورد که تو از خانه من بيرون نروي تا آنچه دارم با تو مناصفه نکنم پس جميع اموال خود را ميان خود و آن درويش مناصفه کرد چون متوفي شد او را در خواب
ديدند و پرسيدند که خداي با تو چه کرد گفت بجهت مواساتي که با همسايه خود کردم مرا با علي عليين رسانيد که مرتبه صالحين است از سعيد جبير روايتست که عدي حاتم
و زيد الخيل که حضرت پيغمبر صلي الله عليه و آله او را زيد الخير نام نهاده بود بحضرت آمدند گفتند يا رسول الله ما در جائي باشيم که بموت سگان و مرغان شکاري
صيد کرده و معهذا ميکنيم و سگان آل ذريح و آل جويرية جانوران وحشي ميگيرند و بعضي از ان جمله است که ما در مي يابيم پيش از انکه سگ آنرا هلاک کند و ذبح
ميکنيم و برخي از ان قبيل است که تا رسيدن ما سگ آنرا تلف کرده است و حق تعالى فرموده است که مردار حرام است ايا حکم آن چه بود آيت آمد که يَسْأَلُونَكَ
مَاذَا أُحِلَّ لَهُمْ قُلْ أُحِلَّ لَكُمُ الطَّيِّبَاتُ بگو حلال کردانيده شده است بر شما کشتهاي پاکيزه که بنام خداي ذبح کرده باشند
در وجه شرع وَمَا عَلَّمْتُمْ و نيز حلال کرده شده است صيد آنچه تعليم کرده ايد مِنَ الْجَوَارِحِ از سگان شکاري مُكَلِّبِينَ در حالتي که ادب کنندگانيد آنها را
ذکر با انکه از ما علمتم فهم ميشود جهت مبالغه است در تعليم و نيز بجهت تاکيد در تعليم ميفرمايد که تُعَلِّمُونَهُنَّ مي آموزانيد سگان شکاري را مِمَّا عَلَّمَكُمُ اللَّهُ
از آنچه آموخته است خداي شما را از طريق تادب و آن چنانست که از پي شکار روند وقتي که صاحب آنها را رها کند و بر صيد تحريص نمايد و بخواندن باز آيند و شکار
نگهدارند فَكُلُوا پس بخوريد پاک و حلال مِمَّا أَمْسَكْنَ عَلَيْكُمْ از ان چيز که نگاه داشته سگان شکاري براي شما و نخورده اند وَاذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ و ياد کنيد
نام خدا را عَلَيْهِ بر ان چيزي که تعليم داده ايد يعني در وقت ارسال او بجانب صيد نام خداي بريد يا ياد خداي کنيد بر آنچه امساک کرده اند چون رگوات آزاد را
اتَّقُوا اللَّهَ و بترسيد از خداي در تناول آنچه حرام کرده است إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ بدرستي که خداي زود حسابست و از حلال و حرام سوال کند و بايد دانست که

جوارح

جوارح اگرچه موضوعست از براي مطلق جانوران شکاري از سگ و يوز و باز و غيران ليکن نزد اماميه مراد ازان سگانند که ذکر مکلبين دلالت ميکند بران و اين قول
مرويست از ائمه هدي صلوات الله عليهم و صيد جانوران شکاري بر دو قسم است يکي ادراک ذکاة او کنند پس حلال نيست مگر بتذکيه خواه انکه سگ آنرا صيد کرده
باشد يا جانوري ديگر و دويم آنست که ادراک ذکوة نکرده باشند و اين قسم اگر مقتول کلب است حلال است و اگر صيد جانوري ديگرست حرام و اين منقولست
از امام محمد باقر و امام جعفر صادق عليهما السلام الْيَوْمَ در روز نزول اين ايات أُحِلَّ لَكُمُ الطَّيِّبَاتُ و حلال کرده شده است براي شما طعامهاي لذيذ
خوش آينده که شرع آنرا طيب شمرده و حکم بحليت آن کرده و آن ذبايحي است که بنام خداي مذبوح شده باشد و غير آن از اطعمه محلله وَطَعَامُ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ
و طعام آنها که داده شده اند کتاب يعني يهود و نصارى حِلٌّ لَكُمْ حلال است مر شما را وَطَعَامُكُمْ حِلٌّ لَهُمْ و طعام شما نيز حلال است ايشان را اگر ايشان
حلال دانند مراد بطعام غير ذبايح اهل کتاب و غير مايعاتي که مباشرت بآن کرده باشند چه اينها نجس العين اند و تصرف اينها دران حرام چنانکه احاديث
متواتره از اهل بيت عليهم السلام درين باب وارد شده پس آيت بر عموم خود نباشد و اينکه در عرف و شرع اطلاق بر جو و گندم ميکنند مويد اينست وَالْمُحْصَنَاتُ
مِنَ الْمُؤْمِنَاتِ و حلالند زنان پارسا از مومنات مر شما را وَالْمُحْصَنَاتُ و ديگر زنان پارسا مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ از آنها که داده شدند
کتاب يعني يهود و نصارى مِنْ قَبْلِكُمْ پيش از شما خواه آزاد خواه بنده و اهل البيت عليهم السلام تخصيص محصنات اهل کتاب کرده اند بزناني که اول بر دين
کتاب بوده باشند و بعد از ان ايمان آورده يا تخصيص آن بنکاح متعه کرده اند حاصل که حق تعالى مي فرمايد که زنان بر طريق مذکور بر شما حلال اند إِذَا آتَيْتُمُوهُنَّ
چون بدهيد ايشان را أُجُورَهُنَّ مزدهاي ايشان و اين قيد بر سبيل اولويت و افضليت است و اگر نه بيرون دادن مهر حلال است وطي ايشان کافي
که زنان نمايند بدهن دادن مهر مُحْصِنِينَ در حالتي که شما بدان نکاح و عقد صلاح جوينده گان باشيد غَيْرَ مُسَافِحِينَ نه زنا کنندگان وَلَا مُتَّخِذِي
أَخْدَانٍ و نه فرا گيرندگان دوستان بپنهاني مرويست که در عرب عادت بودي که مردي که زني را دوست گرفتي يا زني مردي را آنرا بمنزله نکاح دانستندي
حق تعالى آنرا باين آيت نهي کرد و فرمود که متمتع شدن بزنان بر سبيل نکاح بايد نه بر سبيل زنا و دوستي پنهاني وَمَنْ يَكْفُرْ بِالْإِيمَانِ و هر که کافر شود
بدانچه ايمان بدان واجب باشد از اصول و فروع ايمان و انکار شرايع اسلام کند از حلال و حرام فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُهُ پس بدرستي که باطل باشد کردارهاي
او بجهت عدم ترتب ثواب بران چه صحت اعمال مشروع ايمان است وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ و او در ان سراي مِنَ الْخَاسِرِينَ از زيان کاران است
چه بجهت ارتداد سرمايه طاعت را در باخته خود را مستوجب عذاب ابدي ساخته و چون در ما تقدم امر فرموده بوفا کردن بعقود که از جمله آن اقامت صلات
است و از شرايط صحت آن طهارتست ازين جهة بيان طهارت فرموده بقوله يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اي کساني که گرويده ايد إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ
چون خواهيد که برخيزيد بنماز و شما محدث باشيد فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ پس بشوئيد رويهاي خود را از قصاص تا منتهاي ذقن در عرض آن مقدار که انگشت
مهين و ميانين بدان برسد حقيقتا اگر مستوي الخلقه باشد و حکما اگر خلقت او مستوي نباشد وَأَيْدِيَكُمْ و بشوئيد دستهاي خود را إِلَى الْمَرَافِقِ
با مرفق و ابتدا از مرفق بايد کرد باجماع اماميه و احاديث متواتره از اهل البيت عليهم السلام و مرفق مفصل ذراع و عضد است وَامْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ
و مسح کنيد سرهاي خود را يعني مسح پيش سر کنيد وَأَرْجُلَكُمْ و مسح کنيد پايهاي خود را إِلَى الْكَعْبَيْنِ تا بان دو استخوان بيرون آمده از ميان قدم
وَإِنْ كُنْتُمْ جُنُبًا و اگر باشيد جنابت رسيده فَاطَّهَّرُوا پس غسل کنيد وَإِنْ كُنْتُمْ مَرْضَى و اگر باشيد و جهت استعمال آب شما را مضر باشد
أَوْ عَلَى سَفَرٍ يا در سفر باشيد و آب نيابيد يا يابيد اما احتياج بآن داشته باشيد أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِنْكُمْ و يا بيايد يکي از شما مِنَ الْغَائِطِ از موضع

حدث یعنی محدث شود بحدث اصغر أَوْ لَامَسْتُمُ النِّسَاءَ یا سوده باشید زنان را در مباشرت مراد حدث اکبر است فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً پس نیابید آب را بعد از
طلب یا میان شما و آب مانعی باشد که رفع آن نتوانید کرد و قادر نباشید بر تصرف آن فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا پس قصد کنید بخاک پاک یعنی هر دو دست خود را
بران زنید فَامْسَحُوا پس مسح کنید بِوُجُوهِكُمْ وَأَيْدِيكُمْ و بعضی از رویها و دستهای خود مِنْهُ از آن خاک اگر بدل وضوست یک ضرب و اگر بدل
غسل است بدو ضرب یکی برای مسح روی از اول قصاص تا بطرف بینی و دیگر برای مسح پشت هر دو دست از زند تا سر انگشتان مَا يُرِيدُ اللَّهُ نمیخواهد خدای
آن چیزی را که فرض کرده بر شما از وضو و غسل و تیمم لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَرَجٍ تا بگرداند بر شما تنگی یعنی بر شما تنگ گیری کند وَلَكِنْ يُرِيدُ و لیکن میخواهد شما را
که لِيُطَهِّرَكُمْ تا پاک گرداند شما را از احداث بوسیله استعمال آب و خاک یا از گناه شما را پاک گرداند وَلِيُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ و تا تمام کند نعمت خود را بر شما
بواسطه آنکه در شرع چیزی را مقرر کرده که آن پاک کننده بدنهای شماست و کفارت گناهان شماست لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ تا شاید که شما شکر کنید بر نعمتهای او و در
آثار آمده که هر که وضو یا غسل کند بر طبق شرع بهر قطره که از بدن او بچکد حق تعالی فرشته بیافریند تا برای او استغفار کند تا بروز قیامت سلمان فارسی روایت میکند
از رسول خدای شنیدم از آن حضرت که میفرمود هر که وضوی نیکو کند گناه از وی فرو ریزد چون برگ از درخت و نیز از آن حضرت روایتست که هر کس آب
بگرداند در ... مضمضه و استنشاق مگر گناهی که از دهن و بینی کرده باشد از آن آب فرو ریزد و چون روی بشوید گناهی که از روی کرده باشد فرو ریزد و همچنین هر عضوی
که بشوید هر گناهی که بدان کرده باشد فرو ریزد و چون بآن وضو نماز کند حمد و ثنای حق تعالی بجای آرد از همه گناهان بیرون آید چنانکه گویا همین ساعت از مادر
متولد شده باشد از امیر المؤمنین صلوات الله علیه مرویست که جمعی از یهود نزد رسول خدای آمدند و گفتند یا محمد خبر ده ما را که حکمت چیست درین که از آب منی غسل باید
کرد و از بول و غایط نباید کرد و حال آنکه همه پلیدند حضرت فرمود برای آنکه چون آدم از آن درخت بخورد آن در عروق و اعصاب او آب منی گشت و چون آدمی
مجامعت کند این آب از بیخ هر موی او نزول کند حق تعالی از آن نعمت لذت بآن ارزانی فرموده نزد نزول منی و مشقت غسل در مقابل آن لذت کفارتست
گفتند اکنون بگو که ثواب غسل جنابت چیست فرمود که مؤمن چون نیت غسل کند حق تعالی با فرشتگان مباهات کند و گوید فرشتگان بنده مرا ببینید که بغسل جنابت
قیام نموده است برای امتثال امر من که خداوندم گواه باشید که من او را آمرزیدم و بهر موی که بر تن و سر اوست هزار درجه اش بر داشتم یهودان چون این شنیدند
گفتند اشهد ان لا اله الا الله و انک محمد رسول الله و کیفیت وضو و غسل و تیمم ثواب بسیار و اجر بیشمارست پس از اعاظم نعم حق سبحانه باشد ازینجهت در عقب این میفرماید
وَاذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ و یاد کنید نعمت خدای را که انعام کرده است بر شما باسلام و احکام شرایع آن تا ترغیب کند شما را در شکر گذاری وَمِيثَاقَهُ
الَّذِي وَاثَقَكُمْ بِهِ و یاد آرید پیمان او را که بسته است شما را بآن یعنی میثاقی که در لیلة العقبه با حضرت بستید و سمعا و طاعة بیعت کردید که در ... دیگر
نصرت وی دهید إِذْ قُلْتُمْ و چون گفتید سَمِعْنَا شنودیم قول ترا وَأَطَعْنَا و فرمان بردیم امر ترا و گفته اند که مراد بیعت رضوانست که در تحت الشجره واقع شده
و حدیبیه و ذکر این هر دو بیعت در محل خود مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی و از امام محمد باقر علیه السلام مرویست که مراد میثاق عهدی است که رسول خدای بر امت گرفته
در حجة الوداع بولایت امیر المؤمنین صلوات الله علیه و بر تحریم خمر و کیفیت آن که وَاتَّقُوا اللَّهَ و بترسید از خدای در فراموشی نعمت و شکستن بیعت إِنَّ اللَّهَ بدرستی که
خدای تعالی عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ داناست بدانچه در سینه‌های شما مخفی باشد پس شما را بدان جزا خواهد داد يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه مؤمنان كُونُوا
قَوَّامِينَ باشید قیام کنندگان بحق لِلَّهِ برای خدای و خالص برای او شُهَدَاءَ بِالْقِسْطِ گواهان براستی وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ و باید که حمل نکند شما را شَنَآنُ
قَوْمٍ بر دشمنی گروهی از مشرکان عَلَى أَلَّا تَعْدِلُوا بر آنکه عدل نکنید در باب ایشان و نقض عهد ایشان کنید بقتل و سبی اعْدِلُوا عدل کنید و سویت را
مرعی دارید

مرعی دارید هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَى آن عدل نزدیکتر است از برای پرهیزکاری و هرگاه که عدل با کفار اقرب باشد بتقوی پس نسبت با مؤمنان در چه مقام باشد
وَاتَّقُوا اللَّهَ و بترسید از خدای در ستمکاری إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بدرستی که خدای آگاهست بِمَا تَعْمَلُونَ بآنچه میکنید از عدل و ظلم پس شما را بران سزا و جزا
وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وعده داده است خدای تعالی آنانی که ایمان آورده اند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کرده اند کارهای پسندیده که آن وفا نمودن است
بعهود و مواثیق او سبحانه لَهُمْ مَغْفِرَةٌ مر ایشان راست آمرزش گناه وَأَجْرٌ عَظِيمٌ و مزدی بزرگ که بهشت پر نعمت است وَالَّذِينَ كَفَرُوا
و آنانکه کافر شدند وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا و تکذیب کردند آیتهای ما را که قرآنست با سایر معجزات بر صدق نبوت خاتم الانبیا أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ
آن گروه یاران دوزخند و مجاوران آن از واقدی مرویست که از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله در غزای غطفان بحرب جمعی از بنی ثعلبه توجه فرمود ایشان
خبر یافته با مهتر خود که دعثور نام داشت متحصن شدند و لشکر اسلام را ندیدند در وقتی که باران باریده بود و حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله از لشکر خود
دور تر در پای درختی تکیه فرموده بود و جامها تر بر درخت افکنده اعراب مشاهده میکردند مهتر خود را گفتند که دریاب محمد را که تنها در پای درخت تکیه کرده و یاران
از وی دورند درین محل چنانچه خواهی میتوان یافت دعثور با شمشیر کشیده بیامد و گفت کیست که ترا حمایت کند و شر مرا از تو کفایت کند حضرت فرمود که خدای
شر شما را ازین نگهدارد جبرئیل بر سینه دعثور زد چنانکه شمشیر از دست وی بیفتاد و سید عالم آنرا برداشته بر سروی رفت و گفت که منع کند مرا از تو دعثور
و گفت هیچکس ترا ازین منع نتواند کرد پس کلمه شهادت گفت و میان قوم باز رفت و ایشانرا باسلام دعوت کرد این آیت فرود آمد که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا
ای گروه مؤمنان اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ یاد کنید نعمت خدای را که انعام کرده است بر شما إِذْ هَمَّ قَوْمٌ چون قصد کردند قومی یعنی دعثور و تابعان
أَنْ يَبْسُطُوا إِلَيْكُمْ آنکه بگشایند بسوی شما أَيْدِيَهُمْ دستهای خود را بقتل و هلاک فَكَفَّ أَيْدِيَهُمْ پس بازداشت خدای دستهای ایشانرا عَنْكُمْ از شما
و رد مضرت ایشان کرد از شما وَاتَّقُوا اللَّهَ و بترسید از کفران نعمتهای خدا وَعَلَى اللَّهِ بر خدای نه بر غیر او فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ پس باید که توکل کنند
مؤمنان چه او کافی است در رسانیدن خیر بایشان و دفع کردن شر از ایشان و همچنانکه قریش قصد قتل پیغمبر داشتند و با او در صدد خیانت بودند
و حق تعالی شر ایشانرا از او باز داشت یهود نیز در قصد خیانت انبیا سعی بلیغ نمودند چنانکه میفرماید که وَلَقَدْ أَخَذَ اللَّهُ و بتحقیق که فرا گرفت خدای مِيثَاقَ
بَنِي إِسْرَائِيلَ پیمان محکم از بنی اسرائیل در موافقت موسی و محاربت با جباران وَبَعَثْنَا مِنْهُمُ برانگیختیم از ایشان اثْنَيْ عَشَرَ نَقِيبًا دوازده مهتر را که کارکن
مردمان بودند چون اسباط یعقوب دوازده جماعت بودند و هر جماعتی از نسل پسری از پسران دوازده گانه او و ازینجهت حضرت موسی علیه السلام برای
هر فرقه و از آن دوازده فرقه فرمانی و کارزاری از ایشان تعیین فرمود و در آثار آمده که حق تعالی موسی علیه السلام را وعده داده بود که زمین مقدسه ایلیا و
اریحا و همه ولایت شام به بنی اسرائیل ارزانی دارد و این مواضع در آنوقت مساکن جباران بود و ایشانرا عمالقه میگفتند مردمان بلند بالا و توانا بودند از بقیه
قوم عاد چون لشکر فرعون غرق شدند و مصر بنی اسرائیل را مقرر شد و فرمان الهی در رسید که بارض مقدسه روید که هزار دیه دارد و در هر دیهی هزار باغست
و جهاد کنید با جباران پس موسی علیه السلام دوازده نقیب از لشکر خود اختیار کرد که هر یک کافل مهمات سبطی باشند از دوازده اسباط و با قوم خود نزدیک
اریحا رسید و نقبا بتجسس عمالقه مشغول شدند پس با یکی از جباران ملاقات کردند که او را عوج بن عنق گفتندی و درازی قامت او بقول اکثر سه هزار و سیصد و
سه گز بود و باقی عادیان نیز قریب او بودند و در تفسیر ابو الفتوح مذکور است که قد او سیصد و سی هزار و بیست و سه گز بود و ثلثی از گز و ابر بر سر و سینه او از
ابر گذشته بودی و ابر تا سینه او بودی و از ابر آب خوردی و ماهی را از دریا بگرفتی و بآفتاب کباب کردی و بخوردی و در ایام طوفان نوح از سر کوهها

بلند چهار صد گز آب گذشته بود با بالای ساق او بود و او را سه هزار سال عمر بود و عنق که مادر او بود دختر آدم هر انگشتی از انگشتهای عنق سی گز بود و هر ناخنی چون
داسی مرویست که روزی از صحرای آمد و پشته هیزم لایق قوت خویش برداشته بود و این دوازده نقیب با در رسیدند چون ایشان را بدید از کوتاهی قامت
ایشان در تعجب شد با آنکه هر یکی از ایشان چهل گز بالا بود پس ایشان را در دامن نهاد و دامن را بر میان زد و نزد مادر آورد و گفت ببین و تعجب کن اینها آمده اند که
با ما قتال کنند و در زمین شهر ما تصرف نمایند و پای بر سر ایشان بمالم و پایمال کنم مادرش گفت رها نمود ایشان را بگذار تا بروند و خبر ما را بقوم رسانند که البته باز گردند و با
قتال نکنند و چون بباز ارز آمدند هر خوشه انگور دیدند که پنج کس نتوانستندی برداشت و پنج کس در پوست انار ایشان می گنجید پس بازگشته و با یکدیگر گفتند که بنی اسرائیل
از حال این قوم خبر نتوان داد که نافرمانی کرده و بمصر باز گردند پس بلشکرگاه خود آمده قوم را بر حرب ایشان تحریص کردند و موسی را از حقیقت حال خبر دادند موسی با دل قوی
قوم خود را برداشت متوجه قتال جباران شد عوج خبردار گشته بیامد و بلشکر موسی نگریست و بقدر عرض لشکر موسی پاره از کوه بکند و برگرفت تا بر سر لشکر موسی فرود
آورد و همه را یکبار بکشد حق تعالی مرغی را فرستاد تا پاره الماس بمنقار گرفت و بر گرد آن کرد سر او بحث و سوراخی مدور کرد و آن سنگ در گردن او افتاد
مانند طوقی عوج هر چند خواست که از گردن خود بدر آرد نتوانست موسی بیامد و او را بدان حال دید خوشحال شده عصای خود را که چهل گز بود و خود نیز چهل گز بالا داشت
و چهل گز بر جست و آنرا بر عوج زد بر کعب عوج آمد و از آن زخم گرانی سنگ بیفتاد و بنی اسرائیل یکبار بر او تاختند و تیغها بر او کشیدند و او را پاره پاره کردند
و سرش را ببریدند در خبر آمده که مدت سه هزار سال استخوانهای او پل رود نیل بود و پس موسی بنی اسرائیل را بقتل بقیه جباران امر کرد و با وجود این معجزه فرمان
نبردند و بد دلی کرده گفتند ما با امثال این جباران چگونه جنگ کنیم وَقَالَ اللهُ و گفت خدای اِنّی مَعَکُمْ بدرستی که من با شمایم بنصرت دادن شما بر دشمنان
لَئِنْ اَقَمْتُمُ الصَّلٰوةَ اگر بپای دارید نماز را وَآتَیْتُمُ الزَّکٰوةَ و بدهید زکوات را بارباب استحقاق وَآمَنْتُمْ بِرُسُلِی و تصدیق کنید پیغمبران مرا
وَعَزَّرْتُمُوهُمْ و تقویت کنید ایشان را و تعظیم ایشان نمایید وَاَقْرَضْتُمُ اللهَ قَرْضاً حَسَناً و قرض دهید خدا را یعنی نفقه از وجه حلال بر سبیل قربت
و اخلاص لَاُکَفِّرَنَّ عَنْکُمْ سَیِّئَاتِکُمْ هر آینه در گذارم از شما گناهان شما را وَلَاُدْخِلَنَّکُمْ جَنّاتٍ و در آرم شما را در بوستانهای که
تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهارُ جاریست از زیر درختان آن جویهای آب فَمَنْ کَفَرَ بَعْدَ ذٰلِکَ مِنْکُمْ پس هر که کافر شود از شما پس از این شرط که موجب
ثواب عظیمات فَقَدْ ضَلَّ پس هر آینه گم کرده است سَوٰاءَ السَّبِیلِ راه راست را بر وجهی که هرگز بمطلوب خود نرسد و بنی اسرائیل بدین عهد وفا نکردند و سبب
لعن شدند چنانکه میفرماید فَبِمٰا نَقْضِهِمْ مِیثاقَهُمْ پس بجهت شکستن ایشان پیمان خود را یعنی پیمانی را که از ایشان فرا گرفته بودیم لَعَنّاهُمْ راندیم ایشان را از رحمت
خود یا مسخ گردانیدیم یا خواری جزیه بر ایشان وضع کردیم وَجَعَلْنا قُلُوبَهُمْ قاسِیَةً و گردانیدیم دلهای ایشان را بسیار سخت باین وجه که الطافی که سبب
آن دلهای ایشان نرم شود از ایشان بازداشتیم بجهت عناد و جحود ایشان مراد آنست که ایشان را در ضلال خود ایشان بازگذاشتیم و توفیق لطف از ایشان منع کردیم تا
اگر دلهای ایشان سخت شد از استماع آیات تخویف و نماند اثر در دلهای ایشان تاثیر و یا معنی آنست که ما حکم کردیم بقساوت قلوب ایشان و بجهت اینست که یُحَرِّفُونَ
الْکَلِمَ تغییر میدادند سخنان توریت را که از جمله آن نعت محمد بود صلی الله علیه و آله و سلم و حکم رجم عَنْ مَواضِعِهِ از جایگاه آن یعنی احکام توریت را زایل میسازند
و احکامی که خود میخواهند بجای آن می نویسند وَنَسُوا حَظّاً و ترک کردند بهره تمام را مِمّا ذُکِّرُوا بِهِ از آنچه پند داده شده بودند بدان در توریت از متابعت
پیغمبر آخر الزمان وَلا تَزالُ تَطَّلِعُ و همیشه هستی تو که مطلع میشوی عَلیٰ خائِنَةٍ مِنْهُمْ اِلّا قَلِیلاً مِنْهُمْ مگر اندکی از ایشان که خیانت نمیکنند چون ابن سلام و
اصحاب او که ایمان آورده اند فَاعْفُ عَنْهُمْ پس درگذر از ایشان اگر توبه کنند و ایمان آرند وَاصْفَحْ و روی بگردان از ایذای ایشان اگر قبول جزیه کنند
اِنَّ اللهَ

اِنَّ اللهَ یُحِبُّ الْمُحْسِنِینَ بدرستی که خدای دوست میدارد نیکوکاران را پس عفو را شعار خود سازید بعد از بیان حال یهود ذکر نصاری میکند که وَمِنَ الَّذِینَ
قالُوا و از آنان که گفتند که اِنّا نَصاریٰ بدرستی که ما ترسایانیم خود را نصرانی گفتند بجهت نسبت دادن خود را بناصره که عیسی علیه السلام در آن بود یا آنکه گفتند نحن انصار
الله و بر هر تقدیر میفرماید که اَخَذْنا مِیثاقَهُمْ گرفتیم پیمان ایشان را چنانکه از جهودان گرفته بودیم فَنَسُوا حَظّاً پس ایشان نیز ترک کردند بهره خود را مِمّا
ذُکِّرُوا بِهِ از آنچه پند داده شده بودند در انجیل از ایمان آوردن بخاتم علیه که محمد مرسل است فَاَغْرَیْنا پس برانگیختیم بسبب پیمان شکستن ایشان بَیْنَهُمُ
الْعَداوَةَ میان ایشان دشمنی ظاهر وَالْبَغْضاءَ و بغض نهانی در دل اِلیٰ یَوْمِ الْقِیٰمَةِ تا روز رستخیز یعنی بجهت نقض عهد تخلیه ایشان کردیم و باز گذاشتیم
و توفیق لطف از ایشان باز گرفتیم تا قیامت که فرقهای مختلف شدند چون نسطوریه که میگفتند عیسی ابن الله است و یعقوبیه که میگویند ان الله ثالث ثلثة و همه دشمن
یکدیگرند وَسَوْفَ یُنَبِّئُهُمُ اللهُ و زود باشد که آگاه کند و خبر دهد خدای ایشان را بِما کانُوا یَصْنَعُونَ بآنچه ایشان می کنند و این خبر دادن بجزا دادن ایشان
خواهد بود بافعال قبیح ایشان و بعد از آن بجهت الزام حجت میفرماید که یا اَهْلَ الْکِتابِ ای یهود و نصاری قَدْ جاءَکُمْ رَسُولُنا بدرستی که
آمد بشما فرستاده یُبَیِّنُ لَکُمْ روشن میگرداند برای شما کَثِیراً مِمّا کُنْتُمْ تُخْفُونَ بسیاری از آنچه هستید که پنهان میکنید آنرا مِنَ الْکِتابِ از توریت
و انجیل چون نعت محمد صلی الله علیه و آله و رجم و از انجیل بشارت عیسی بآمدن احمد وَیَعْفُوا عَنْ کَثِیرٍ و در میگذرد از بسیاری از مخفیات شما و خبر نمیدهد بآن
زیرا که هیچ مهم دینی بآن وابسته نیست نقل است که یهودی بآنحضرت گفت که کدام است آن کثیر که از آن عفو کردی حضرت از آن اعراض کرد دویم و سیوم
بار که مبالغه کرد حضرت از وی روی بگردانید و قصد آن یهود آن بود که مناقضه از آن حضرت ظاهر کرد در ترک عفو چون در جواب سوال خود که سه کرت
جز اعراض چیزی مشاهده نکرد و تصدیق آنحضرت متیقن شده فی الحال ایمان آورد قَدْ جاءَکُمْ مِنَ اللهِ بدرستی که آمد بشما از نزدیک خدای نُورٌ روشنایی
که دفع کننده ظلمت و ضلالت است مراد وی آنست که دافع ظلمات شک و ضلالت وَکِتابٌ مُبِینٌ و کتابی که روشن است اعجاز آن و نزد بعضی مراد بنور نور
حضرت رسالتست که مردمان باو مهتدی میشوند چنانکه بنور راه میروند و احادیث متواتره اول ما خلق الله نوری و انا و علی من نور واحد و انا کالشمس و علی
کالقمر مصداق آنست یَهْدِی بِهِ اللهُ و راه می نماید خدای بآن نور مَنِ اتَّبَعَ رِضْوانَهُ آنرا که پیروی کند خوشنودی او را بوسیله ایمان و عمل صالح سُبُلَ
السَّلامِ راههای سلامتی از عذاب که آن دار السلام است که جنة النعیم است وَیُخْرِجُهُمْ و بیرون می آورد ایشان را مِنَ الظُّلُماتِ از تاریکیهای
کفر یا شرک یا جهل اِلَی النُّورِ بروشنایی ایمان یا یقین یا علم بِاِذْنِهِ باراده و توفیق خود وَیَهْدِیهِمْ و راه نماید ایشان را بوسیله ادله و منح و الطاف و توفیق
اِلیٰ صِراطٍ مُسْتَقِیمٍ براه راست که نزدیکترین راههاست بحق و آن راه اسلام است که در وی کجی نیست لَقَدْ کَفَرَ الَّذِینَ بدرستی که کافر شدند آنانکه قالُوا
اِنَّ اللهَ گفتند که خدای هُوَ الْمَسِیحُ ابْنُ مَرْیَمَ او مسیح است که پسر مریم است و این قول یعقوبیه است و بیان فساد این قول میکند بقوله قُلْ بگو ای محمد فَمَنْ
یَمْلِکُ پس کیست که مالک باشد و منع کند مِنَ اللهِ شَیْئاً از قدرت و ارادت خدای چیزی را یعنی هیچکس مانع اراده و قدرت الهی نتواند شد اِنْ اَرادَ
اگر خواهد خدای اَنْ یُهْلِکَ الْمَسِیحَ ابْنَ مَرْیَمَ آنکه هلاک کند عیسی بن مریم را وَاُمَّهُ و مادر او را وَمَنْ فِی الْاَرْضِ جَمِیعاً و آنهایی که در روی زمین اند
مراد آنست که مسیح مانند سایر ممکنات فنا پذیر است پس چگونه خدائی را شاید وَلِلّٰهِ مُلْکُ السَّمٰواتِ وَالْاَرْضِ و مر خدای راست پادشاهی آسمانها
و زمینها وَما بَیْنَهُما و آنچه میان آنهاست یَخْلُقُ ما یَشاءُ می آفریند هر چه میخواهد بعضی را بی ماده چون آسمان و زمین و برخی را از ماده چون معادن و نباتات
و بعضی را از اصلی که از جنس آن نیست چون آدم از خاک و برخی را از اصلی که از جنس آن نیست چون آدم و برخی را از اصلی که از جنس اوست چون خلق مولود از

والدین ویا از مردی زن بی‌مرد چون حوا ویا از زن بی‌مرد چون عیسی علیه السلام وَاللّٰهُ عَلىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ و خدای بر همه چیزها تواناست و هرچه خواهد بر وفق مشیت
و حکمت آفریند وَقَالَتِ الْيَهُودُ وَالنَّصَارَىٰ و گفتند یهودان و ترسایان نَحْنُ أَبْنَاءُ اللّٰهِ ما پسران خداییم یعنی اتباع هر دو پسر اوییم مانند قرب منزلت و لِلّٰه وَلد
از سدی مرویست که نصاری دعوی میکردند که خدای وحی کرد به یعقوب که فرزندان منند من ایشان را بیش از چهل روز در دوزخ نگاه ندارم تا آتش گناهان ایشان
بسوزاند و پاک شوند و بعد از آن ما را در بهشت درآرند و در روایت آمده که رسول صلی الله علیه وآله وسلم کعب بن اشرف و کعب بن ولید را و امثال ایشان را از عقاب
ترسانید گفتند ای محمد ما را از چه می‌ترسانی هرچند ما گناه کنیم خدای ما را عفو کند زیرا که ما پسران اوییم وَأَحِبَّاؤُهُ و دوستان او و خدای هرگز پسر و دوست خود را عذاب
نکند حق تعالی فرمود قُلْ بگو ای محمد در جواب ایشان که اگر شما بحسب فرض درین دعوی صادقید فَلِمَ يُعَذِّبُكُمْ پس چرا عذاب میکند خدای شما بِذُنُوبِكُمْ بگناهان
شما و آن عذاب شماست در دنیا بقتل و اسیر و در آخرت باعتراف شما که چهل روز ما را عذاب خواهد کرد پس اگر پسر او می‌بودید شما را عذاب نکردی زیرا که پدر پسر را
بقتل و اسیر و مسخ عذاب نکند و دوست نیز عذاب و عقوبت دوست روا ندارد چون شما معترفید بعذاب دنیا و آخرت پس شما پسر و دوست او نباشید بَلْ
أَنْتُمْ بَشَرٌ بلکه شما آفریدگانید مِمَّنْ خَلَقَ از آنها که خدای آفریده است یعنی مانند سایر بنی آدم که بر بدی و نیکی پاداش خواهید یافت يَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ می‌آمرزد
هر کرا می‌خواهد و آنها اهل ایمانند که بوحدانیت الهی و نبوت جمیع پیغمبران او گرویده‌اند وَيُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ و عذاب میکند هر کرا می‌خواهد و آنها مشرکانند پس
با شما معامله سایر مردمان خواهد کرد پس مزیتی که شما را بر ایشان باشد وَلِلّٰهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ و مر خدایراست پادشاهی آسمانها و زمین وَمَا بَيْنَهُمَا
و پادشاهی آنچه میان آسمانها و زمین است وَإِلَيْهِ الْمَصِيرُ و بسوی اوست بازگشت همه یعنی مخلوقات نزد او برابرست و همه را بر وفق عمل خود جزا خواهد داد
يَا أَهْلَ الْكِتَابِ ای یهود و نصاری قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا بدرستی که آمد بشما فرستاده که محمد است يُبَيِّنُ لَكُمْ روشن میگرداند برای شما راه حق
را که دین اسلام است عَلَىٰ فَتْرَةٍ مِنَ الرُّسُلِ بر زمان فتور و انقطاع پیغمبران أَنْ تَقُولُوا بجهت کراهت ازینکه گویید شما که مَا جَاءَنَا مِنْ بَشِيرٍ نیامد بما هیچ مژده
دهنده وَلَا نَذِيرٍ و نه هیچ بیم کننده فَقَدْ جَاءَكُمْ بَشِيرٌ وَنَذِيرٌ پس بتحقیق که آمد بشما بشیر و نذیر که بشارت دهنده مؤمنان بثواب بیکران و ترساننده کافران بعذاب
نیران وَاللّٰهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ و خدای بر همه چیزها تواناست پس قادر باشد بر آنکه بمحض حکمت رسولان را پیاپی فرستاد چنانکه در مدت هزار و هفتصد
سال که میان موسی و عیسی بود هزار پیغمبر فرستاد بر آنکه در زمان فترت ارسال محمد صلی الله علیه وآله از ابن عباس مرویست که میان پیغمبر ما و عیسی ششصد سال
بود و بعد از مدت صد و سی سال چهار پیغمبر مبعوث شدند سه از بنی اسرائیل بودند و یکی از عرب که خالد بن سنان بود و بعد از آن در بیان مخالفت یهود با انبیای
خود می‌فرماید که وَإِذْ قَالَ مُوسَىٰ یاد کن ای محمد این را که چون گفت موسی لِقَوْمِهِ مر گروه خود را که بنی اسرائیل بودند يَا قَوْمِ اذْكُرُوا ای گروه من یاد
کنید نِعْمَةَ اللّٰهِ عَلَيْكُمْ نعمت خدا را که فایض است بر شما إِذْ جَعَلَ فِيكُمْ أَنْبِيَاءَ چون گردانید میان شما پیغمبران تا شما را راه نمایند و بسبب
که هیچ امت اعداد نبی نبودند که در بنی اسرائیل وَجَعَلَكُمْ مُلُوكًا و گردانید شما را یعنی بعضی شما را یا در میان شما پادشاهان بسیار و گویند که چون
ایشان مملوک بودند در دستهای قبطی حق تعالی ایشان را از آن برهانید و مالک نفس خود شان گردانید و منزلهای وسیع که در آبهای جاری بود
بایشان ارزانی داشت ازین جهت ایشان را بملوک تشبیه فرمود وَآتَاكُمْ و بداد شما را از من و سلوی و سایه ابر و بیرون آمدن آب از سنگ و شکافتن
دریا و غیر آن از نعم عظیمه مَا لَمْ يُؤْتِ أَحَدًا از آنچه نداد کسی را مِنَ الْعَالَمِينَ از همه عالمیان يَا قَوْمِ ای گروه من ادْخُلُوا الْأَرْضَ
الْمُقَدَّسَةَ درآیید بزمین پاک شده از رجس و شرک و یا با برکت که انواع فواکه درست و قرارگاه اکثر انبیا و مؤمنین و آن زمین شام است الَّتِي

کتب الله

كَتَبَ اللّٰهُ لَكُمْ آن زمینی که نوشته است خدای در لوح محفوظ که مسکن شما باشد بشرط ایمان و جهاد با جباران و امثال او امر ملک شان و چون ایشان از
عمالقه ترسیده بودند گفتند کاش ما را باز پیش بیودی تا بمصر باز می‌گشتیم موسی علیه السلام فرمود که وَلَا تَرْتَدُّوا عَلَىٰ أَدْبَارِكُمْ بازمگردید بر عقب خود بجهت
خوف جباران که اگر چنین کنید فَتَنْقَلِبُوا خَاسِرِينَ در حالتی که زیان کاران باشید در دنیا و آخرت قَالُوا گفتند که يَا مُوسَىٰ إِنَّ فِيهَا ای موسی بدرستی
که در ارض مقدسه قَوْمًا جَبَّارِينَ گروهی اند بسیار با شوکت و قوت که غالب اند بر همه و مقاومت با آنها میسر نیست وَإِنَّا لَنْ نَدْخُلَهَا و بدرستی که ما
درنمی‌آییم در آن زمین حَتَّىٰ يَخْرُجُوا مِنْهَا تا وقتی که بیرون آیند جباران از آن فَإِنْ يَخْرُجُوا مِنْهَا پس اگر بیرون روند از آن زمین فَإِنَّا دَاخِلُونَ پس بدرستی
که ما در آینده کانیم در آن چه ما را طاقت جهاد کردن با ایشان نیست قَالَ رَجُلَانِ گفتند دو مرد مِنَ الَّذِينَ يَخَافُونَ از آنها که می‌ترسیدند از خدای و آن
یوشع بن سبط یامین بود و کالب بن یوحنا بن سبط بن یهودا که أَنْعَمَ اللّٰهُ عَلَيْهِمَا انعام کرده بود حق تعالی بر ایشان بایمان و ثبات بر عهد و پیمان
ادْخُلُوا عَلَيْهِمُ الْبَابَ درآیید بر جباران از در شهر ایشان و ناگهان ایشان را در رهگذر تنگ گیرید و مگذارید که بصحرا روند فَإِذَا دَخَلْتُمُوهُ پس
چون درآیید بر ده چنین که گفته شد فَإِنَّكُمْ غَالِبُونَ پس بدرستی که شما غالب باشید چه بجهت تنگی کوچها و عظم جثه‌های ایشان متعذرست بر ایشان که جنگ
کنند و خدای موسی را وحی کرد که البته در آن داخل شوید که بر ایشان غالب گردید وَعَلَى اللّٰهِ و بر خدای و نه بر غیر او فَتَوَكَّلُوا پس توکل کنید إِنْ
كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ اگر هستید باور دارندگان مر وعده خود را قَالُوا يَا مُوسَىٰ گفتند ای موسی إِنَّا لَنْ نَدْخُلَهَا أَبَدًا بدرستی که ما هرگز درنمی‌آییم
باین ولایت مَا دَامُوا فِيهَا مادام که جباران درین موضع اند پس از روی جهالت و جرأت بخدا و رسول او گفتند فَاذْهَبْ أَنْتَ وَرَبُّكَ پس برو تو
و پروردگار تو فَقَاتِلَا پس جنگ کنید با ایشان إِنَّا هَاهُنَا قَاعِدُونَ بدرستی که ما اینجا نشسته‌ایم و یک قدم فراپیش نمی‌نهیم چه ما را طاقت محاربه
با ایشان نیست موسی ازین سخن دلتنگ شده دست بدعا برداشت و شکایت قوم را بحضرت پروردگار خود کرده قَالَ رَبِّ گفت ای پروردگار من
إِنِّي لَا أَمْلِكُ إِلَّا نَفْسِي بدرستی که من مالک نیستم مگر نفس خود را وَأَخِي و برادر خود را و یوشع و کالب اگرچه با او موافقت نموده بودند اما اعتماد
بر آنها نداشت بجهت ظهور مخالفت قوم بر او فَافْرُقْ بَيْنَنَا پس جدایی افکن میان ما وَبَيْنَ الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ و میان این گروه بیرون شدگان
از دایره فرمان یعنی حکم کن بآنچه ما مستحق آنیم و بآنچه ایشان سزاوار آنند قَالَ گفت خدای فَإِنَّهَا پس بدرستی که زمین مقدسه مُحَرَّمَةٌ عَلَيْهِمْ
حرام گردانیده شده است بر ایشان باین معنی که بجهت عقوبت این نافرمانی قدرت نداشته باشند که در آن درآیند أَرْبَعِينَ سَنَةً چهل سال
يَتِيهُونَ فِي الْأَرْضِ سرگردان و متحیر شوند در زمین تیه که شش فرسخ است پس قوم او چهل سال درین مقدار زمین سرگردان بودند هر صباح عزیمت
سفر کردندی و تا شام راه رفتندی و شب همانجا بودندی که بامداد از آنجا رحلت کرده بودند و این بر این وجه بود که حق تعالی تحویل منتهای آن زمین
کردی بمبدا آن و بجهت این هرگاه بنهایت آن زمین میرسیدند ابتدای آن بنظر ایشان درآمدی و سرگردان و حیران در بیابان بودند تا
چهل سال القصه چون حق تعالی بموسی علیه السلام این خطاب کرد که ایشان را چهل سال سرگردان در زمین تیه بدارم موسی از آن دعا پشیمان شد حق تعالی
باو وحی فرستاد که چون حکم کردیم بسرگشتگی ایشان فَلَا تَأْسَ پس تو اندوهناک مباش عَلَى الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ بر گروه فاسقان یعنی ایشان
بجهت نافرمانی سزاوار این نوع عقوبت اند پس از دعا کردن بر ایشان پشیمان مشو و در تاریخ مذکورست که موسی صد و بیست سال عمر داشت
بیست سال در زمان پادشاهی فریدون بود و صد سال در زمان منوچهر و چون در تیه مدت چهل سال برآمد حق تعالی او را بجوار رحمت خود برد و برادر

پرتوی در تیه قبل از وفات یافت و یوشع پیغمبر بود بعد از موسی بجای او نشست و بنی اسرائیل را بجهاد جباران امر کرد و ایشان بجهت این عقوبت که کشیده بودند تا
با یشان آمدند با جباران جدال آغاز کردند و آن شهر را حصار کردند و بتوفیق الهی ایشان را بقتل رسانیدند و این در روز جمعه بود چون آفتاب غروب کرد یوشع
که جمعی از جباران مانده اند و روز تاریک شده دعا کرد تا حق تعالی آفتاب را باز گردانید تا آنکه از قتل کفار باز پرداخت بعد از آن یکبار دیگر غروب کرد باز نیز
امت آفتاب بر کسی باز گشت مگر برای یوشع که وصی موسی بود و سلیمان که وصی داود بود و علی بن ابی طالب که وصی سید کاینات محمد مصطفی صلی الله علیه و آله
و از جمله اخبار ابو اسحق ابراهیم ثعلبی باسانید صحیحه از عبد الله عباس بچند طریق آورده که لم ترد الشمس الا لسلیمان وصی داود و لیوشع وصی موسی و لعلی علیه السلام وصی
محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و آنچه مشهور است دو بار آفتاب از برای امیر المؤمنین علیه السلام باز گشت یکبار در حیات رسول الله و آنچنان بود که نوبتی حضرت را وحی
رسید سر خود را بر زانوی امیر المؤمنین نهاد و بعد از انجلای وحی امیر المؤمنین را متغیر یافت سبب پرسید امیر المؤمنین علیه السلام گفت یا رسول الله نماز پیشین را
باشارت گذاردم جهت آنکه سر مبارک تو بر کنار من بود و خاطرم ازین نماز تسکین ندارد حضرت گفت بار خدایا تو دانائی که علی در طاعت تو و رسول بود او را قیام
بنماز میسر نشد آفتاب را برای او باز گردان تا با طمینان قلب نماز بگذارد فی الحال آفتاب باز گشت و او را آوازی بود مانند اره که در چوب کنند و شعاع او بر عالم
افتاد و آنچنان ایستاده بود تا امیر المؤمنین نماز عصر را ایستاده بگذارد و چون سلام باز داد یکبار آفتاب فرو شد نه بر طریق عادت که هر بار فرو میرفت و این
روایت از ابن عباس و ابو ذر غفاری و مقداد و جابر و غیر ایشان از اصحاب کبار منقولست و نوبت دویم بعد از وفات سید کاینات بود و آن چنان بود که
جویریة بن مسهر روایت کند که من رفیق امیر المؤمنین بودم در سفری چون ببابل رسید وقت نماز عصر در آمد آن حضرت فرمود که این زمینی است که حق تعالی
در و قومی را بزمین فرو برده و هیچ پیغمبری و وصی پیغمبری نشاید که اینجا نماز کند پس میرفتیم تا آفتاب فرو رفت و من با خود می گفتم که بخدا که من نماز نگذارم تا وقتی
که وی نماز گذارد چون وقت نماز فوت شد من متعجب شدم از ین که چگونه از حضرت نماز فوت شود پس بموضعی فرود آمد و وضو ساخت و دست بدعا برداشت
و لبهای مبارک را بجنبانید فی الحال دیدم که آفتاب برآمد و بموضعی رسید که وقت نماز عصر است پس مرا گفت بپا و با من نماز گذار چون از نماز فارغ شدیم
آفتاب یکبار فرو رفت من گفتم یا امیر المؤمنین من گواهی میدهم بحق که تو وصی پیغمبری بحق و قصه باز کشیدن آفتاب برای آن حضرت اظهر من الشمس است بر وجهی که از
غایت ظهور و تواتر کسی انکار آن نمیتواند کرد و حسان بن ثابت و امثال او درین معنی شعرها گفته اند و با لماس فصاحت در تعلیق مدحت و منقبت آن
حضرت راسفته اند چون حق تعالی حال اهل کتاب را در نقض عهد و ارتکاب فواحش بیان فرمود در عقب آن بیان حال فرزندان آدم که در حق برادر نقض
عهد کرده مرتکب قتل او شده که از فواحش است تا موجب تسلی حضرت رسالت صلی الله علیه و آله شود با آنکه نقض عهد مخصوص باهل عصر او نبوده بلکه در قدیم
الایام نیز چنین بود که وَاتْلُ عَلَيْهِمْ و بخوان بر اهل روزگار خود که از جمله ایشان اهل کتاب اند نَبَأَ ابْنَيْ آدَمَ خبر دو پسر آدم که از نسب او بودند یعنی قابیل
و هابیل بِالْحَقِّ خواندنی براستی و درستی که هیچ شائبه کذب در آن راه ندارد و بیان این قصه بر سبیل اجمال چنانست که بعد از قبول توبه آدم و مواصلت
با حوا پس نوبت حوا از و حامله گشت هر بطنی پسری و دختری می آورد مگر شیث که تنها متولد شده بود و چون بزرگ شدندی آدم دختر یک بطن را
بپسر بطنی دیگر میداد تا نسل بسیار شود حق تعالی بر نسل آدم برکت کرد بر وجهی که از دنیا نرفت تا فرزندان و فرزندزادگان چهل هزار شدند که مرویست که اولین
او قابیل بود و توام او اقلیما بود که در غایت حسن بود و توام هابیل لیوذا که عشری و او را چندان جمال نبود چون بحد بلوغ رسیدند آدم لیوذا را بقابیل
داد و نامزد کرد و اقلیما را بهابیل قابیل ازین حکم ابا کرده گفت که خواهر من جمیله است و با من در رحم بود و او بمن اولی است آدم علیه السلام فرمود که حکم خدا
برین وجه است

برین وجه است مرا درین هیچ اختیاری نیست قابیل این را مسلم نداشت و گفت تو هابیل را دوست تر داری از جهت آنکه خواهر من به نیمه‌ی آدم فرمود که اگر خواهی
من با و بیکدیگر هر یکی از شما قربانی کنید تا خدای تو بیند و قربانی هر که قبول افتد اقلیما از آن او باشد و حق تعالی ازین خبر میدهد اِذْ قَرَّبَا وقتی که قربان کردند
یعنی تقرب جستند هر یکی از ایشان بخدا قُرْبَانًا قربانی که بآن حق ظاهر شد آورده اند که هابیل گوسفند دار بود بره خوب فربه که بغایت دوست میداشت
بپا چرا بر سر کوهی نهاد و قصد کرد که اگر قربانی من قبول نگردد ترک اقلیما کنم و قابیل صاحب زرع بود دسته ضعیف گندم دانه ها و رد و در همان موضع نهاد
با خود گفت که اگر این قربان مقبول شود و اگر نه من از دست از خواهر خود بر ندارم فَتُقُبِّلَ مِنْ اَحَدِهِمَا پس قبول یافت قربانی یکی از ایشان که هابیل بود بآن نوع
باین نوع که آتشی سفید و بی دود از آسمان فرود آمد و گوسفند را بخورد وَلَمْ يُتَقَبَّلْ مِنَ الْآخَرِ و مقبول نشد از دیگری که قابیل بود چه آتش از قربان او در گذشت
و بخوشه های آن التفات نکرد قابیل در غضب شده و دود حسد دیده بصیرت او را تیره کرد قَالَ گفت قابیل از غایت حسد لَاَقْتُلَنَّكَ بخدای که ترا بکشم
و لند غدغه تو فارغ شوم قَالَ گفت هابیل اِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللّٰهُ جز این نیست که قبول میکند خدای قربان را مِنَ الْمُتَّقِيْنَ از پرهیزکاران که نیت خود را خالص
کرد اند از هوای نفس و عدم قبول قربانی تو بجهت آن بود که ترک تقوی کردی پس مرا چه گناه باشد که قصد قتل من کرده لَئِنْ بَسَطْتَ اگر بگشائی دراز
و دراز کنی بالی اِلَيَّ يَدَكَ لِتَقْتُلَنِيْ بسوی من دست خود را تا بکشی مرا مَا اَنَا بِبَاسِطٍ من نیستم که دراز کننده باشم يَدِيَ اِلَيْكَ دست خود را بسوی تو لِاَقْتُلَكَ
تا بکشم ترا اِنِّيْ اَخَافُ اللّٰهَ بدرستی که من می ترسم از خدای رَبَّ الْعَالَمِيْنَ که پروردگار عالمیان است و با آنکه هابیل از قابیل قوی تر بود اما بجهت
خوف الهی در دفع او نکوشید چه دفع قاتل در آن زمان مباح نشده بود و گویند معنی آنست که اگر تو ابتدا بقصد قتل من کنی بر سبیل ظلم من ابتدا
بقتل تو نکنم اِنِّيْ اُرِيْدُ بدرستی که من میخواهم اَنْ تَبُوْٓءَ آنکه باز گردی بِاِثْمِيْ بپاداش گناه کشتن من وَاِثْمِكَ و پاداش گناه خودت که پیش از قتل
کرده که آن سبب رد قربانی تو شده مراد آنست اگر فی الواقع قتل میان من و تو واقع خواهد شد میخواهم که آن فاش نشود بلکه از تو صادر شود
فَتَكُوْنَ پس باشی تو بعد ازین عمل قبیح مِنْ اَصْحٰبِ النَّارِ از ملازمان آتش دوزخ وَذٰلِكَ جَزٰٓؤُا الظّٰلِمِيْنَ و اینست پاداش ستمکاران
که قتل ناحق کنند فَطَوَّعَتْ لَهٗ نَفْسُهٗ پس فرمان بردار خود کردانید در قتل برادر و آسان کردانید مر قابیل را نفس او قَتْلَ اَخِيْهِ کشتن برادر
او را یعنی آرزوی باطل او وی را بر آن داشت پس در کمین قتل او نشست و حینی که آدم عزیمت بیت المعمور کرد که مکه معظمه است قابیل فرصت یافت
ببر رمه آمد و هابیل را در خواب دید سنگی برداشت و بر سر هابیل زد چنانکه مغزش پریشان شد فَقَتَلَهٗ پس بکشت او را بآن سنگ فَاَصْبَحَ مِنَ الْخٰسِرِيْنَ
پس گشت از زیان کاران اما در دنیا مردود و مطرود پدر بود و در آخرت نصف عذاب دوزخ نصیب او خواهد بود و چون او را بکشت ندانست که با وی
چه باید کرد در جائی به بیجد و چهل روز در پشت گرفته بهر طرف میگشت و ابن عباس فرمود که یکسال او را می کشید تا بوی گرفت سباع و طیور بر او غلبه
کردند تا چون او را بیفکند بخورند فَبَعَثَ اللّٰهُ غُرَابًا پس برانگیخت خدای زاغی را که يَبْحَثُ فِي الْاَرْضِ میکاوید زمین را بمنقار و هر دو پای
خود تا گوی بکند لِيُرِيَهٗ تا بنماید قابیل را كَيْفَ يُوَارِيْ چگونه پوشد سَوْءَةَ اَخِيْهِ جثه برادر خود را مرویست که چون قابیل ندانست
که با جثه برادر خود چه کند حق تعالی دو غراب را ملهم ساخت تا با یکدیگر مقاتله کردند یکی دیگری را بکشت و بعد از آن بمنقار و چنگال خود گوری
و حفره بکند و زاغ مرده را پای آورده در آن حفره نهاد و خاک بر آن می پاشید تا از آن زاغ پوشیده گشت قابیل چون آنرا مشاهده کرد قَالَ
گفت بر وجه تعجب و تحسر که يٰوَيْلَتٰٓى ای وای بر من اَعَجَزْتُ اَنْ اَكُوْنَ آیا عاجز شدم از آنکه باشم مِثْلَ هٰذَا الْغُرَابِ مانند این زاغ در علم

ما نداري سوءة اخي پس بپوشم من برادر خود را يعني راه بردم بآن همچنانكه اين مرغ بان راه يافت پس بطريقي كه زاغ مرده را در خاك كرد ش
برادر خود را دفن نمود فاصبح من النادمين پس گشت از پشيمانان بر قتل او چه بجهت آن مشقت بسيار باو رسيد چنانكه مذكور شد آورده اند
كه آدم عليه السلام بر مصيبت هابيل صد سال دلتنگ شد و لب را بخنده نگشود بعد از قتل هابيل چون سالش بصد و سي رسيد شيث از و بظهور آمد حق تعالى
پنجاه صحيفه براو نازل ساخته و براو وصي عهد آدم عليه السلام گردانيد و چون آدم قابيل را از نزد خود براندي بالضروره بعدن رفت و بوسوسه ابليس آتش پرست شد
و اولاد او نيز اقتدا به پدر كرده اين كيش اختيار كرده و بلهو و لعب نرد و شطرنج و مزامير و شرب خمر و زنا و ساير فواحش اشتغال نمودند تا آنكه در طوفان نوح همه
هلاك شدند و نسل شيث عليه السلام باقي ماندند من اجل ذلك از جهت اين قتل ناحق كتبنا على بني اسرائيل نوشتيم يعني حكم كرديم بر بني اسرائيل انه
من قتل نفسا آنكه هر كس بكشد نفسي را بغير نفس بي آنكه نفسي كشته باشد و براو قصاص لازم شده باشد او فساد في الارض و بي آنكه فسادي كرده
باشد در زمين از شرك و قطع طريق و زنا و غير آن از اسباب قتل فكانما قتل الناس جميعا پس همچنان باشد كه مردمان را كشته باشد بجهت آنكه بعمل بد مردمان
را دلير ساخته باشد از حيثيت آنكه قتل واحد و جميع يكي است در استحقاق غضب الهي و عذاب عظيم ومن احياها و هر كه سبب بقاي حيات نفسي شود بعفو
از قصاص يا رهانيدن شخصي از جنگ قاتل او يا باز ايستادن از قتل ناحق فكانما احيا الناس جميعا پس همچنان باشد كه سبب زندگي همه مردمان
شده باشد يعني ثواب او مثل ثواب كسي باشد كه همه مردمان را از هلاكت نگاه داشته باشد ولقد جاءتهم و بتحقيق كه آمد بسوي بني اسرائيل رسلنا
فرستادگان ما بالبينات بمعجزهاي روشن ثم ان كثيرا منهم پس بدرستي كه بسياري از ايشان بعد ذلك پس از فرستادن رسولان و انزال
معجزات في الارض لمسرفون در زمين اسراف كنندگان بودند در قتل و غير آن از كباير آورده اند كه در سال ششم از هجرت جمعي از عرينه بخدمت حضرت
رسالت پناه در آمدند و مسلمان شدند و ملازمت حضرت را اختيار كردند و هواي مدينه با مزاج ايشان چندان موافقت نداشت بيمار شدند و چشم و روي
ايشان زرد شده حضرت اذن داد كه بميان شتران شير دار روند كه نزديك جبل العير بود تا چند روز در آن موضع بسر برده شير شتر و بول او را بنوشند
چون صحت يافتند صباحي اتفاق كرده پانزده شتر خاصه آن حضرت را رانده و روي بقبيله خود نهادند يسار كه مولي رسول بود با چند نفر از عقب ايشان رفت
بديشان رسيده مقاتله كردند و آخر يسار را گرفته دست و پاي بريدند و خار در دست و زبان او ميزدند تا شهيد شد حضرت ازين حال وقوف يافته
كرز بن جابر را با بيست سوار سلاح دار از عقب ايشان فرستاد همه را گرفته و دست بسته بخدمت آن حضرت آوردند حق تعالى اين آيت فرستاد كه
انما جزاؤا الذين جز اين نيست كه جزاي آنانكه يحاربون الله ورسوله حرب كنند با خدا و رسول و مراد محاربه است با اولياي ايشان كه مسلمانانند
و تابع خدا و رسول يعني كساني كه با مسلمانان محاربه نمايند و در صدد قتل ايشان و غارت مال ايشان شوند ويسعون في الارض و شتابند در زمين
فسادا بجهت تباهي كه قتل و غارت است ان يقتلوا آنست كه بكشند ايشان را او يصلبوا يا بردار كنند او تقطع ايديهم وارجلهم يا ببرند دستها
و پايهاي ايشان را من خلاف بر خلاف يكديگر يعني دست راست و پاي چپ او ينفوا من الارض يا برانند ايشان را از زمين يعني از شهري
بشهري كه در هيچ موضع قرار نتوانند گرفت چون اين آيت نازل شد حضرت بفرمود تا دست و پاي ايشان را قطع نمودند و ميل در چشم ايشان
كشيدند و انگاه ايشان را بر دار كشيدند ذلك اين حدود كه ظاهر شد لهم براي ايشان خزي في الدنيا خواري و رسوائي است در دنيا
ولهم في الآخرة و مر ايشان راست در آخرت عذاب عظيم عذابي بزرگ بجهت بزرگي گناه ايشان الا الذين تابوا مگر آنانكه توبه كنند

از انچه

از آنچه حق الله است من قبل ان تقدروا عليهم پيش از آنكه قادر شويد بر ايشان فاعلموا پس بدانيد ان الله غفور آنكه خداي آمرزنده
گناه است بتوبه رحيم مهربانست بر تائبان و حقوق الناس از قتل و جرح و غارت اموال ساقط نمي شود مگر بقصاص و اداي مال و بعد از ذكر جزاي
محاربان امر بتقوي مي فرمايد يا ايها الذين آمنوا اتقوا الله اي گروه مؤمنان بترسيد از خداي وابتغوا اليه الوسيلة و طلب كنيد بسوي او آنچه توسل
بآن توان كرد در طلب قرب بحضرت او از اوامر و نواهي و فعل طاعات و ترك معاصي وجاهدوا في سبيله جهاد كنيد در راه او با اعداي لعلكم تفلحون
شايد كه رستگار شويد بسبب اين اعمال از امام محمد باقر صلوات الله عليه مرويست كه در تفسير اين آيت فرمود كه توسل كنيد بخدا بطلب رضاي او بآنكه بقضاي
او راضي باشيد بر بلاي او صبر كنيد اصبغ بن نباته روايت كرده از امير المؤمنين عليه الصلوة و عليه السلام كه در بهشت دو لولو كه اين در بهشت است و سقف آن تا بطنان
عرش رسيده يكي سفيد و ديگري زرد و بر هر يكي هفتاد هزار غرفه آنكه سفيد است وسيله محمد است صلى الله عليه و آله و آنكه زرد است وسيله ابراهيم است انس بن مالك از رسول
صلى الله عليه و آله روايت كرده كه وسيله حجابيست ميان بنده و خدا و آن علي ابن ابي طالب است عليه السلام چون بنده بآن كند حق تعالى و يرا بآن درجه رساند
زهري روايت كند كه بيمار شدم چنانكه بهلاكت نزديك رسيدم گفتم كه مرا بخداي بوسيلتي بايد و هيچكس در عهد خود از علي بن الحسين عليهما السلام بهتر نديدم
نزد او رفتم و گفتم يا ابن رسول الله حال من اينست كه مي بيني بر من بخشاي و در حق من دعائي كن كه آن از اين مرض شفا يابم و از غم وا مانده خلاص شوم و سبب
و سبب آمرزش من گردد چه من نزد خداي از تو گرامي تر نمي بينم فرمود كه من دعا كنم و تو آمين گوي يا تو دعا گوي و من آمين گويم گفتم تو دعاي كن و من
بر اثر تو آمين گويم آن حضرت دست برداشت و گفت بار خدايا پسر شهاب در من گريخته است و بمن و پدران من وسيله جسته بحق آن اصحاب كه
پدران من بتو داشته اند كه حاجت او را روا كن و او را شفاي كرامت فرماي و روزي بروي فراخ گردان و مرتبه او را در علم رفيع ساز زهري گويد كه بخدا
كه جايها با مراد است كه بعد از آن هرگز بيمار نشدم و دست تنگ نشدم و هيچ محتاج بمن نرسيد و اميد ميدارم بيمنت دعاي آن حضرت آمرزيده باشم و بعد از
بيان حال اهل تقوي بيان حال اهل كفار مي فرمايد ان الذين كفروا بتحقيق آنانكه كافر شدند بپرستش بتان و فرشتگان و غير ايشان لو ان
لهم اگر باشد ايشان را ما في الارض جميعا آنچه در زمين است از اصناف اموال و امتعه ومثله معه و مانند آن با همه آن يعني اگر دو چندان آنچه
در زمين است از نقد و جنس كافران را باشد ليفتدوا به تا نفس خود را باز خرند بدان من عذاب يوم القيمة از عذاب روز رستخيز ما تقبل منهم
قبول كرده نشود از ايشان همان عقوبت لازم ايشان باشد ولهم عذاب اليم و مر ايشان راست در آن روز عذاب دردناك يريدون
ميخواهند يعني طمع دارند يا قصد ميكنند ان يخرجوا من النار آنكه بيرون روند از آتش دوزخ وما هم بخارجين منها
ولهم عذاب مقيم و مر ايشان راست عذابي دايم كه هرگز انقطاع نيابد و در روايت آمده كه حق تعالى دري از بهشت در دوزخ گشايد ايشان
چون آن را ببينند قصد آن كنند و بشتابند و بهر سر كه ممكن باشد تا از آن بيرون روند چون نزديك او در رسند در را بر روي ايشان در بندند و ايشان محروم
باز گردند چون حق تعالى در آيات متقدمه بيان حكم نمود در باب كسي كه بعلانيه مال مردمان را غصب كند در عقب آن حكم ميكند در باب كسي كه بخفيه مال غير را
تصرف كند مي فرمايد والسارق والسارقة و مرد و زن دزد فاقطعوا ايديهما پس ببريد دستهاي راست ايشان را گاهي كه كمتر از ربع
دينار نباشد اگر تعزير لازم است جزاء بجهت پاداش دادن بما كسبا بآنچه كرده اند نكالا من الله و اين جزا بجهت عقوبتيست كه صادر شده
از خدا والله عزيز و خداي غالبست در حكم خود حكيم دانا بحكمت آنچه بحكم ميكند فمن تاب پس هر كه توبه كند من بعد ظلمه از پس

یعنی دزدی وَأَصْلَحَ و اصلاح آرد کار خود را با آنکه خصم خود را راضی سازد و توبه کند از دزدی فَإِنَّ اللَّهَ پس بدرستی که خدای یَتُوبُ عَلَیْهِ قبول کند
توبه او را إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ بدرستی که خدای آمرزنده است گناه او را رَحِیمٌ مهربانست بر وی که در حشر گناه او را بعذاب رسوا نسازد و عذاب نفرماید أَلَمْ تَعْلَمْ
آیا ندانسته یعنی البته دانسته أَنَّ اللَّهَ آنکه خدای تعالی لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مر او راست پادشاهی آسمانها و زمین یُعَذِّبُ مَنْ یَشَاءُ
عذاب میکند هر کرا میخواهد چنانکه دزد را دست بریدن امر فرموده و عذاب آخرت را نیز برای او مقرر فرموده وَیَغْفِرُ لِمَنْ یَشَاءُ و می آمرزد هر کرا می
خواهد چون توبه کند وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ و خدای بر همه چیزها از آمرزیدن و عذاب کردن قَدِیرٌ تواناست و چون در ما تقدم ذکر یهود و نصاری کرد
در عقب آن جهة تسلیه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله ذکر کید ایشان فرمود که یَا أَیُّهَا الرَّسُولُ ای فرستاده بحق لَا یَحْزُنْكَ الَّذِینَ
باید که اندوهناک نسازد ترا کردار کسانی که از روی عناد یُسَارِعُونَ فِي الْكُفْرِ می شتابند و خود را می اندازند در کفر یعنی در اظهار کفر هر گاه فرصتی
می یابند مِنَ الَّذِینَ قَالُوا از آنانکه گفتند آمَنَّا ایمان آوردیم آن گفتن ایشان بِأَفْوَاهِهِمْ بزبانهای ایشانست وَلَمْ تُؤْمِنْ قُلُوبُهُمْ و ایمان
نیاورده است دلهای ایشان مراد منافقانند و کردار ایشان بود که با کفار دوستی میکردند و در خلوت با ایشان اظهار کفر میکردند و با مؤمنان اسلام
می نمودند وَمِنَ الَّذِینَ هَادُوا و از آن کسانی که دین یهود دارند نیز مسارعت میکنند در کفر و افراط می کنند در انکار جحود با اهل ایمان سَمَّا
عُونَ لِلْكَذِبِ همه ایشان شنوندگانند کلام ترا برای آنکه دروغ گویند بر تو و چیزی که نگفته باشی بتو نسبت دهند سَمَّاعُونَ لِقَوْمٍ آخَرِینَ
شنوندگانند برای گروه دیگر که لَمْ یَأْتُوكَ نیامده اند مجلس تو بجهت تکبر و عناد و ننگ داشتن از آمدن بصحبت تو مراد یهود خیبرند که به یهود مدینه جاسوسی
میکردند و خبرهای دروغ با ایشان می فرستادند که محمد صلی الله علیه و آله چنین میگوید از امام محمد باقر علیه السلام و بعضی اصحاب و تابعین منقول
است که مردی و زنی از اشراف اهل خیبر زنا کردند هر دو محصن بودند و حد ایشان بحکم توریت رجم بود ملاحظه بزرگی ایشان کرده نخواستند
که رجم ایشان کنند با یکدیگر گفتند که در کتاب این مرد که دعوی پیغمبری میکند رجم نیست و ما بجهت جدال و قتال که با او داریم نمی توانیم که بمجلس او رویم
مصلحت آنست که کسی ابن هستیم از بنی قریظه و بنی نضیر که هم سوگند با او تا ایشان بمجلس روند و حد زانی محصن بپرسند اگر وی فرماید قبول کنند
و اگر برجم حکم کند سخن او قبول نکنند پس جمعی از ایشان آن زانی و زانیه بمدینه آمدند و صورت حال با یهود مدینه در میان و اشراف یهود بمجلس آنحضرت
آمده او را از حد زانی محصن و محصنه سوال کردند حضرت فرمود که بحکم من رضا میدهید گفتند فی الحال جبرئیل نازل شد حضرت فرمود رجم می باید کرد
ایشان ابا کردند و گفتند که خدای در توریت فرموده که ایشانرا چهل تازیانه طلا بقیر اندوده زنند تا پشت ایشان سیاه کردد و روی ایشان سیاه کرده
بازگونه بر دراز گوش نشانند و گرد محلات بگردانند جبرئیل آنحضرت خبر داد که دروغ میگویند و گفت ایشانرا بگوی تا ابن صوریا را حکم سازند که
عالمترین ایشانست باحکام توریت حضرت باخبار جبرئیل ایشانرا گفت در میان شما در فدک جوانی هست ساده روی سفید پوست یک چشم گفتند
آری او را ابن صوریا گویند داناترین همه اهل زمین است بتوریت گفت تو او را از کجا دیده فرمود ندیده ام اما جبرئیل مرا خبر داده گفته که او میان ما و شما
حکم باشد او را حاضر کردانیدند حضرت فرمود که ابن صوریا توئی گفت آری حضرت گفت میان من و ایشان حکم باش ابن صوریا قبول کرد
سوگند داد که بدان خدای که توریت بر موسی نازل ساخت و دریای برای او بشکافت و شما را از شر فرعون برهانید و من و سلوی کرا
رانید پیمان شما کردانید و حکم حلال و حرام در توریت بیان فرمود که در کتاب شما زانی محصن را رجم هست یا نه ابن صوریا گفت

ابن صوریا

ابن صوریا گفت اگر نه ترس آن میداشتم که آتش از آسمان فرود آید و مرا بسوزاند دروغ میگفتم و تغییر میدادم توریت بگوی که خدای تو چه گفته حضرت فرمود
خدای من چنان حکم کرده که چون چهار گواه بر زنای محصن و محصنه گواهی دهند رجم بر ایشان واجب شود ابن صوریا گفت بخدای موسی که در توریت
چنین حکم کرده حضرت بفرمود تا هر دو را رجم کردند جهودان ابن صوریا را گفتند چرا کشف سر ما کردی گفت بجهت آن سوگند که محمد مرا داد بعد از آن گفت
که سبب چیست که تغییر حکم کرده اید گفتند بجهت رعایت حال اشراف قوم خود و ملاحظه حرمت ایشان حق تعالی در باره ایشان فرمود که یُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ
تغییر میدهند کلمها را یعنی آیت رجم را مِنْ بَعْدِ مَوَاضِعِهِ بعد از آنکه وضع کرده بود خدای آنرا در موضع آن مراد آنست که حرام در موضع حلال نهادند و حلال
در موضع حرام یَقُولُونَ میگویند یهود ان خیبر إِنْ أُوتِیتُمْ هَٰذَا اگر داده شود این حکم محرف را یعنی اگر محمد صلی الله علیه و آله و سلم حکم بجلد کند فَخُذُوهُ
پس فرا گیرید آنرا و قبول کنید و عمل بدان کنید وَإِنْ لَمْ تُؤْتَوْهُ و اگر داده نشوید این حکم یعنی اگر محمد صلی الله علیه و آله رجم فرماید فَاحْذَرُوا پس حذر کنید
از قبول آن وَمَنْ یُرِدِ اللَّهُ فِتْنَتَهُ و هر کرا خواهد خدای آزمایش او را یعنی فضیحت و رسوائی او را ظاهر ساختن آنچه او را اخفا کند یا هر کرا خدای اراده
عقوبت او کند بجهت کفر و عناد فَلَنْ تَمْلِكَ لَهُ پس مالک نتوانی شد برای او مِنَ اللَّهِ شَیْئًا از خدای چیزی را در دفع آن فضیحت یا عقوبت چه زمام اختیار
این در دست تو نیست أُولَٰئِكَ الَّذِینَ آنگروه آنانند که لَمْ یُرِدِ اللَّهُ نخواسته است خدای یعنی حکمت و مصلحت او مقتضی نیست أَنْ یُطَهِّرَ قُلُوبَهُمْ
این را که پاک سازد دلهای ایشانرا از علامات کفر که طبع و ختم است بجهت فرط عناد و جحود ایشان با وجود ظهور دلایل واضحه چنانکه پاک میسازد
قلوب اهل ایمان را باین وجه که سینه ایشانرا روشن میگرداند بنور هدایت با عطای الطاف تا بوسیله آن زنگ ضلالت از دل ایشان زدوده
میشود و نور ایمان در سینه ایشان راسخ میگردد لَهُمْ فِي الدُّنْیَا خِزْيٌ مر ایشانراست در دنیا رسوائی با آنکه جزیه دهند و پیوسته از مؤمنان ترسند
وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ و مر ایشانراست در آن سرای عَذَابٌ عَظِیمٌ عذابی بزرگ که خلود است در دوزخ سَمَّاعُونَ لِلْكَذِبِ ایشان شنوندگانند
سخن ترا برای دروغ بستن تا آنرا بر خلاف آنچه شنوند با بنای جنس خود گویند أَكَّالُونَ لِلسُّحْتِ سحت خورندگانند حرام یعنی رشوت را
فَإِنْ جَاءُوكَ فَاحْكُمْ بَیْنَهُمْ پس اگر بیایند اهل کتاب بمحاکمه نزد تو أَوْ أَعْرِضْ عَنْهُمْ وَإِنْ تُعْرِضْ عَنْهُمْ و اگر روی بگردانی و حکم
نکنی فَلَنْ یَضُرُّوكَ شَیْئًا پس زیان نتوانند رسانید بتو چیزی را وَإِنْ حَكَمْتَ و اگر اراده حکم کنی فَاحْكُمْ بَیْنَهُمْ بِالْقِسْطِ پس حکم کن میان
ایشان براستی و عدل بر وجهی که بآن ماموری إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای یُحِبُّ الْمُقْسِطِینَ دوست میدارد عدل کنندگان را در حکم وَكَیْفَ
یُحَكِّمُونَكَ و چگونه ترا حکم میسازند وَعِنْدَهُمُ التَّوْرَاةُ و حال آنکه توریت نزد ایشانست فِیهَا حُكْمُ اللَّهِ در آن ثابت حکم خدای
برجم پس آنکه ترا حکم میسازند بجهت آنست که تا حکمی که مشقت در آن کمتر باشد بر ایشان واقع شود و اگر چه زعم ایشان این باشد که حق تعالی از آن فرموده
ثُمَّ یَتَوَلَّوْنَ پس باز میگردند و اعراض میکنند از حکم تو با آنکه باور داشته اند کتاب خود را یا حکم ترا مِنْ بَعْدِ ذَٰلِكَ از پس آنکه تو حکم کرده موافق کتاب
ایشان وَمَا أُولَٰئِكَ بِالْمُؤْمِنِینَ و نیستند این گروه باور دارندگان کتاب خود را یا حکم ترا و بجهت این از آن اعراض میکنند إِنَّا أَنْزَلْنَا
التَّوْرَاةَ بدرستی که فرستادیم توریت را فِیهَا هُدًى در حالتی که در روست راه نمودن وَنُورٌ و روشنی که ظلمات و ضلالت و شبهه را
دفع کند و احکام را منکشف سازد یَحْكُمُ بِهَا النَّبِیُّونَ حکم میکردند بآن پیغمبران بنی اسرائیل که قریب هزار کس بودند که بعد از موسی مبعوث شدند
تا ترویج دین موسی نمایند الَّذِینَ أَسْلَمُوا آن پیغمبران انقیاد کرده اند حکم خدا را او فرو فرستادیم توریت لِلَّذِینَ هَادُوا آنانرا که یهود

بين يهود والربانيون ونيز حكم ميكردند علماي بني اسرائيل والاحبار وزاهدان ايشان يعني علماي وزهاد ايشان كه تابع انبياي خود بودند بقاي
احكام توريت بما استحفظوا من كتاب الله بسبب آنچه مامور شده بودند بآن كه محافظت كنند توريت را از تحريف وتضييع وكانوا عليه
و بودند بر كتاب توريت شهداء گواهان كه بيان كنند احكام توريت را براستي چنانكه ابن صوريا فلا تخشوا الناس پس اي حكام مترسيد از مردمان
در اداي احكام واخشون وبترسيد از من در تغير حكم و دران مداهنه مكنيد ولا تشتروا باياتي وبدل مكنيد باحكام من كه در توريت ثمنا قليلا
بهاي اندك را كه رشوت بي اعتبار و جاه ناپايدار است ومن لم يحكم وآنها كه حكم نكنند بما انزل الله بآنچه فرو فرستاده است خداي از روي انكار و
استحلال فاولئك هم الكافرون پس آن گروه ايشانند كافران بحسب عناد ايشان وسركشي از آنكه حكم بحق كنند وكتبنا عليهم ونوشتيم وفرض
كرديم بر بني اسرائيل فيها در توريت ان النفس بالنفس آنكه يك تن را بكشند بقصاص يك تن و بني نضير بمخالفت حكم خداي عوض يك تن دو تن
ميكشتند از بني قريظه والعين بالعين وديگر حكم كرديم كه چشمي بچشمي قصاص كنند نه زياده والانف بالانف وبيني به بيني والاذن بالاذن
وگوش بگوش والسن بالسن و دندان بدندان والجروح قصاص وجراحتهاي كه ذات قصاص اند يعني قصاص كنند در جراحات آن جراحتي
را كه دران حفظ مساوات ممكن باشد چون لب و دست وپاي در آنچه مساوات نگاه مي توان داشت چون خراش پوست وشكستن استخوان حكم
ارش بايد كرد فمن تصدق به پس هر كه تصدق كند بقصاص يعني عفو نمايد فهو پس آن تصدق كفارة له كفاره باشد مر گناه تصدق
كننده را ومن لم يحكم بما انزل الله آنانكه حكم نكرده اند بآنچه خداي منزل گردانيده چون جهودان كه در عوض يك نفس دو نفس ميكشتند فا
ولئك پس آن گروه هم الظالمون ايشانند كه وضع حق ميكنند در غير موضع آن ابو درداء از پيغمبر صلى الله عليه وآله روايت كرده كه هيچ مسلماني نباشد
كه او را جنايت كنند و او جنايت كننده خود را عفو كند مگر كه حق تعالى درجه او را رفيع گرداند و گناهانش بيامرزد و جابر از آن حضرت روايت كرده
كه هر مومني كه سه كار كند بخداي كه در بهشت رود بهر دري كه خواهد و حق تعالى حور العين را جفت او گرداند يكي آنكه ديني كه بر ذمت مخفي داشته باشد بوي ادا كند
دويم قاتل خود را عفو كند مگر كه حق تعالى درجه او را رفيع گرداند و گناهانش بيامرزد و جابر از آن حضرت روايت كرده كه هر مومني الله سيم آنكه
از پس هر فريضه ده بار قل هو الله بخواند يكي گفت يا رسول الله اگر كسي ازين سه خير يكي بجاي آرد باين سعادت تواند رسيد فرمود آري وي باين
سعادت رسد بعد از ذكر يهودان بيان حال نصاري ميكند وقفينا و در قفا در آورديم على آثارهم بر اثرهاي پيغمبران بعيسى ابن مريم
عيسى را كه پسر مريم است يعني او را در عقب پيغمبران مبعوث كرديم مصدقا در حالتي كه تصديق كننده بود لما بين يديه مر آنچه را كه
پيش از آن فرستاده بوديم من التورية از كتاب وآتيناه الانجيل و داديم او را انجيل فيه هدى در حالتي كه دران هدايت
بود و راه نمودني بتوحيد و ساير امور حقيه ونور و روشني بطريق حق ومصدقا و در حالتي كه انجيل تصديق كننده بود يعني موافق بود در اصول
دين اسلام لما بين يديه من التورية مر آنچه را كه پيش از آن [illegible] بود از توريت وهدى و دلالت و ارشادي بود
بحق وموعظة للمتقين وپندي مر پرهيزكاران را وليحكم اهل الانجيل و بايد كه حكم كنند اهل انجيل يعني علماي آن بما انزل الله
فيه بآنچه انزال كرده است حق تعالى دران ومن لم يحكم بما انزل الله وهر كه حكم نكند بآنچه خداي فرستاده است يعني باحكامي
كه در توريت انزال فرموده فاولئك هم الفاسقون ايشانند بيرون رفتگان از حكم خداي يا از ايمان اگر انكار آن كنند از روي استحلال

وانزلنا اليك الكتاب و فرو فرستاديم بسوي تو اين كتاب يعني قرآن را بالحق بحق و درستي مصدقا در حالتي كه تصديق كننده است و راست
آرنده است يعني موافق و مطابق است لما بين يديه من الكتاب مر آن چيزي را كه پيش از او بوده از جنس كتب منزله ومهيمنا عليه وگواه
باشد بر كتب محافظت ميكند از تغير يعني هر چه در آنها تغير رسيده باشد از روي راستي ميشود يا گواه است بر آن كتب بصحت و حقيقت آن فاحكم
بينهم پس حكم كن ميان اهل كتاب بما انزل الله بآنچه فرو فرستاده است خداي بر تو از رجم و صعوبت در قصاص ولا تتبع اهواءهم
و از پي مرو آرزوهاي ايشان را عما جاءك كه مايل باشي از آن چيزي كه بتو آمده است من الحق از حكم راست يعني پيروي ايشان مكن از هر چه مخالف
شريعت تست لكل جعلنا منكم و مر هر گروهي را از شما كه امت موسى و عيسى و محمديد ساختيم يعني مقرر كرديم شرعة ومنهاجا شريعتي
و راه روشن شريعت آنكه نص باشد در كتاب و منهاج آنكه ثابت شود بحديث پيغمبر يعني از براي هر يك ازين سه طايفه شريعتي و احكامي در باب حلال
و حرام تعيين نموديم ولو شاء الله و اگر خواستي خداي لجعلكم امة واحدة هر آينه ميگردانيد شما را يك امت متفق بر يك ملت
در احكام حلال و حرام بدون فسخ و تحويل و يا اگر خواستي خداي اجتماع شما را بر اسلام از روي اجبار هر آينه شما را بوجه جبر و قهر بران داشتي ولكن
ليبلوكم وليكن چنان نكرد تا آزمايد شما را فيما آتيكم در آنچه داده است بشما از شرايع مختلفه مناسب هر عصري و زماني تا مطيع از عاصي متميز شود
يعني ظاهر كرداند كه كدام از شما فرمان مي برد و داد غان مي نمايد باينكه اختلاف شرايع محض حكمت است و كدام فرمان برداري ميكند و تصديق ميكند و چون چنين
است فاستبقوا الخيرات پس شتابيد و پيشي گيريد بسوي خيرات كه پيروي شريعت است الى الله بسوي خداست نه غير او مرجعكم جميعا بازگشت
همه شماست فينبئكم پس خبر ميدهد شما را در وقت خبر دادن بما كنتم فيه تختلفون بآنچه هستيد كه دران اختلاف ميكنيد از امور دين و شريعت
يعني هر يك از محق و مبطل و كامل و مقصر را خبر خواهد داد وان احكم بينهم و ديگر فرو فرستاديم بتو اينرا كه حكم كن ميان اهل كتاب بما انزل
الله بآنچه فرو فرستاده است خداي بتو مرويست كه بعضي از علماي يهود با يكديگر از روي مكر و تدوير تدبير كردند كه بيايد كه نزديك محمد رويم
و بگوييم كه تو دانسته كه ما از اشراف قوم و دانايان ايشانيم و چون ما متابعت تو كنيم اراذل و افاضل در تصديق ما بتو اقتدا كنند با اكنون در ميان
ما و قوم در خون و مال خصومتست و ترا حكم ميسازند اگر قضا را چنان كني كه رضاي ما باشد رسالت ترا مسلم داريم حق تعالى رسول خود را ازين تحذير
فرمود كه حكم بر نهج آنچه بر تو نازل شده ولا تتبع اهواءهم و پيروي مكن آرزوهاي ايشان را واحذرهم و حذر كن از ايشان ان يفتنوك
از آنكه در فتنه اندازند ترا و بگردانند عن بعض ما انزل الله اليك از برخي از آنچه خداي بتو فرستاده باين وجه و مكر از روي ترا و عده دهند
كه ما ايمان خواهيم آورد بتو كه تو بواسطه اين با ايشان مساهله كني و از بعضي از آنچه خدا بتو فرستاده مداهنه نمايي فان تولوا پس اگر بگردند منزل
فاعلم انما يريد الله پس بدانكه جز اين نيست كه ميخواهد خداي ان يصيبهم ببعض ذنوبهم آنكه برساند بديشان عقوبتهاي برخي از گناهان
ايشان را در دنيا كه آن عقوبت اعراض ايشان است از حكم خداي و در صعوبت بعضي [illegible] است بر كثرت ذنوب ايشان كه اعراض از حكم محمدي
يكي از آنست وان كثيرا من الناس لفاسقون و بدرستي كه بسياري از يهود فاسقانند بجهت تمرد و عناد ايشان در كفر و از حد برآمدن
دران و بعد از نزول اين آيت جهودان گفتند كه ما بحكم تو راضي نيستيم آيت آمد كه افحكم الجاهلية ايا پس حكم جاهليت را يبغون
طلب ميكنند كه آن ميل است از حق و مداهنه دران ومن احسن من الله و كيست نيكوتر از خداي حكما از روي حكم و داوري لقوم

قیون برای گروهی که بر وجه یقین تدبر میکنند و میدانند که بهترین احکام حکم خداست آورده اند که عباده بن صامت بمجلس حضرت رسالت صلی الله علیه وآله در آمد
و گفت مرا از طوایف یهود دوستانند که در همه حوادث و وقایع مدد ایشان از آن خلاص میشوم مدد و دوستی خدا و رسول بس است عبد الله ابی گفت من از عواقب
روزگار و فتنه حوادث لیل و نهاری ترسم واز معاونت و مدد یهود درنگذرم آیت آمد که یا أیها الذین آمنوا ای گروه گرویدگان لا تتخذوا الیهود
والنصاری فرا مگیرید جهودان و ترسایان را اولیاء دوستان و اعتماد مکنید بر معاونت ایشان بعضهم أولیاء بعض برخی از ایشان دوستان
برخی دیگرند بجهت موافقت ایشان بر مخالفت شما پس از ایشان کناره کنید و دوری جوئید و میل بمعاونت ایشان مکنید ومن یتولهم منکم و هر که با ایشان دوستی
و معاونت جوید فإنه منهم پس بدرستی که او نیز از جمله ایشان باشد در مخالفت دین إن الله بدرستی که خدای لا یهدی القوم الظالمین
راه نمی نماید گروه ستمکاران که بدوستی دشمنان بر خود ظلم میکنند یعنی حق تعالی راه بهشت را بایشان نمی نماید بلکه ایشان را براه کفر در آرد که راه دوزخ است فتری
الذین پس تو می بینی آنها که فی قلوبهم مرض در دلهای ایشان نفاق است یعنی ابن ابی و اتباع او یسارعون فیهم می شتابند در دوستی یاری
دوستان خود که اهل کفرند یقولون میگویند از روی معذرت در معاونت کفار نخشی أن تصیبنا دائرة می ترسیم از آنکه برسد ما را گردشی از گردشهای
روزگار یعنی منقلب شود احوال باین وجه که اهل اسلام مغلوب گردند و کفار غالب شوند و دولت بایشان رسد حق تعالی رد اندیشه باطل ایشان کرده و فرموده که
فعسی الله أن یأتی پس شاید که خدای بیارد بالفتح فتحی برای رسول و یاران او و مراد فتح مکه است و یا تسخیر مواضع دیگر از خیبر و فدک و غیر آن أو أمر
من عنده یا امری بر بسته فرمانی از نزد خود بقتل یهود و اجلای ایشان و اظهار اسرار منافقان و حکم بقتل ایشان فیصبحوا پس گردند منافقان علی ما
أسروا فی أنفسهم برانچه پنهان داشته اند در نفسهای خود از دوستی با یهود و شک در کار پیغمبر نادمین پشیمان شدگان و آن پشیمانی سود ندهد ایشان را
ویقول الذین آمنوا و گویند مؤمنان مر یکدیگر را از روی تعجب از حال منافقان أهؤلاء الذین آیا این گروه آنانند که أقسموا بالله
سوگند می خوردند بخدای جهد أیمانهم سخت ترین و عظیم ترین سوگند خود را إنهم لمعکم که ایشان با شما اند و امروز پرده ایشان دریده شد
و معلوم گشت دروغ ایشان حبطت أعمالهم باطل و نابود شد همه عملهای ایشان یعنی ثواب بران مترتب نشد بجهت عدم ایمان ایشان فأصبحوا
خاسرین پس گشتند زیان کاران برسوائی در دنیا و فوت ثواب اخروی آورده اند که بعد از وفات سید کاینات علیه افضل الصلوات اکثر عرب مرتد شدند
جمعی از دادن زکوات ابا کردند و برخی بسخن کذاب گرویدند حق تعالی قبل از وقوع این صورت ازین خبر داد که یا أیها الذین آمنوا ای گروه مؤمنان
من یرتد منکم هر که مرتد شود از شما و بر گردد عن دینه از دین خود که اسلام است بعد از آنکه اظهار حقانیت آن میکردند فسوف یأتی الله
بقوم پس زود باشد که بیارد خدای قومی یحبهم دوست میدارد ایشان را و یحبونه و ایشان دوست میدارند او را أذلة علی
المؤمنین متواضع و فروتنان باشند و مهربان بر مؤمنان أعزة علی الکافرین سخت دل و درشت گوئی بر کافران یجاهدون
جهاد کنند فی سبیل الله در راه رضای خدای ولا یخافون و نترسند لومة لائم از ملامت هیچ ملامت کننده از غایت تصلب در دین
ذلک آنچه مذکور شد ازین صفات فضل الله افزونی کرم خداست یؤتیه من یشاء عطا میکند آنرا بهر که میخواهد از مؤمنان صادق العقیده
والله واسع و خدای بسیار فضل است بر خلق خود علیم داناست بکسی که استحقاق آن دارد امام محمد باقر و امام جعفر الصادق علیهما السلام از امیر المؤمنین
علیه الصلوات والسلام روایت کرده اند که آنحضرت در روز فتح بصره فرموده که بخدا سوگند که هیچ کس با اهل این آیه کارزار نکرد تا امروز و ثعلبی که از

اعاظم

121

اعاظم اهل سنت است در تفسیر خود آورده که این آیت در شان عالیشان او فرود آمده و حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله در روز فتح خیبر فرمود که بخدا که فردا علم بدست
کسی دهم که خدا و رسول او را دوست دارند و او خدا و رسول را دوست دارد از جنگ بر نگردد تا حق تعالی بر دست او فتح خیبر کند چنان بود که حضرت فرموده
و این قصه مشهور است و بر صفحه روزگار مسطور بر وجهی که از غایت ظهور آن هیچکس انکار آن نکرده و در وقتی که مرغ بریان نزد حضرت آوردند دعا فرمود که بار
خدایا کسی را که دوست ترین بندگان تو باشد بفرست تا من در خوردن این مرغ شریک باشد امیر المؤمنین از در در آمد و با آن حضرت در خوردن آن مرغ شریک
شد و بر وجهی متواضع بود بر مؤمنان که روزی زنی سبوی آب برگرفته در کوچه میرفت و میگفت بار خدایا حکم کن میان من و علی بن ابی طالب امیر در گذر
و گفت ای زن با تو علی چه کرده گفت شوهر مرا بجائی فرستاده و بجهت آن مرا باین مشقت آب می باید کشید حضرت فرمود سبو بمن ده تا بخانه تو آورم و علی را
بگویم که شوهرت را بهر جا فرستاده باز آرد پس آن سبو را برگرفت و ببرد سرای او بر دهسای زن چون آن بدیدند زن را ملامت کردند و گفتند که میدانی که این
امیر المؤمنین است زن منفعل شد و در دست و پای حضرت افتاد و عذر خواهی نموده و گفت یا امیر المؤمنین مرا معذور دار که ترا نشناختم و این بی ادبی
کردم حضرت فرمود که باکی نیست هر گاه ترا کاری باشد مرا طلب که بآن قیام نمایم تا شوهرت باز آید و اما غلظت او با کفار نزد همه اهل اسلام واضح است
که هیچکس از امت با اهل کفر آن مقدار قتال نکرد که آن حضرت علی بن ابراهیم در تفسیر خود آورده که این آیت در شان مهدی آل محمد است علیهم السلام که ذریت
کسانی را که ظلم بر اهل بیت کردند بر اندازد و مستاصل سازد و نیز در بیان اوصاف حمیده مرتضوی میفرماید که إنما ولیکم الله جز این نیست که
اولی بتصرف و حاکم بر امور دینی و دنیوی شما خداست ورسوله و فرستاده او که محمد است والذین آمنوا و آن کسانی که ایمان آورده اند الذین
یقیمون الصلاة و متصف باینکه بپای میدارند نماز را با شرایط و ارکان ویؤتون الزکاة و میدهند زکوات را وهم راکعون و حال آنکه
ایشان رکوع کنندگان اند در نماز جمهور مفسرین و علمای شیعه و اهل سنت برانند که این آیه در شان عالیشان علی ابن ابی طالب است و امامیه باین آیت
استدلال جسته اند بر آنکه خلافت منصب آن حضرت است زیرا که ولی درین آیت بمعنی اولی بتصرف در امور مسلمانان و احق است بر اصلاح حال ایشان
پس ولایت کسی را ثابت باشد که در رکوع تصدق نموده باشد زیرا که باتفاق این وصف باو مخصوص است و از جمله ثعلبی که از افاضل اهل سنت است
در تفسیر خود آورده که این آیت در شان عالیشان شاه اولیا نازل گشته و ابن مغازلی و شافعی بکتاب خود تصریح کرده که این آیت در شان عالیشان
امیر المؤمنین علیه السلام است و حمید طویل که یکی از راویان اهل سنت است روایت کرده از انس بن مالک که من روزی در خدمت پیغمبر خدا بودم
آن سرور دین از خانه بیرون آمده و متوجه مسجد شد و چون بمسجد در آمد دید که علی بن ابی طالب در نماز است ناگاه سایلی از حاضران چیزی طلبید
و در سوال تضرع می نمود و از چارگی و فرو ماندگی خود می نالید و چون امیر المؤمنین ناله و زاری او بشنید دردناک شد و غمگین گشت پس بدست شریف
از جانب پشت مبارک خود اشارت بسایل کرد سایل دریافت که آن سلطان سریر سخاوت و شهنشاه سلیمان منزلت خاتم باو بخشید پس پیامد
و آن انگشترین را از دست مبارک آن حضرت بیرون کرد و از آن حال بسیار خرم و شادمان شد پس حق تعالی از روی تعظیم و تکریم شاه اولیا این آیت
فرستاد و سید رسل او را نیز خود خواند و فرمود ای علی گوارنده باد و مبارک ترا خوشدل و خوشحال باش که حق تعالی آیتی فرو فرستاده و ترا تعظیم و تفخیم
بآن فرمود پس این آیت برخواند و بیان وجوه روایات از موافق و مخالف درین باب ذکر مناقشات و شبهات که مخالفان درین آیت کرده اند
جوابهای آن بر وجهی که رفع جمیع مناقشات کرده و غیر آن از حکایات و اخبار در فضایل حضرت مرتضوی بطریق اتم و اشمل در منهج الصادقین بتمت

ریافته هرکرا اراده آن باشد که دُرِ پر قیمت از آن بکف آرد باید عنان توجه بجانب آن معارف ساخته و بقدم غواصی بجانب آن شتافته آن جواهر زواهر بدست آرد
از سرمایه بازار آخرت ساخته با کنج بی نهایت و فایده بی غایت آن از همه کس برسر آید والله الهادی والیه اعتمادی و چون حق تعالی درین آیت اثبات ولا
رسول و وصی او کرد در عقب آن فرمود که وَمَن یَتَوَلَّ اللّٰهَ و هر که دوست دارد خدای را وَرَسُولَهُ و رسول او را وَالَّذِینَ آمَنُوا و آنان که ایمان آورد
ند فَإِنَّ حِزْبَ اللّٰهِ پس جز این نیست که لشکر خدای که اهل ایمانند هُمُ الْغَالِبُونَ ایشانند غالبان بر اهل طغیان و عدوان از ابن عباس روایت کرده اند
ن زید و سوید حارث از یهود که اظهار اسلام کرده بودند و باخر منافق شدند بعضی از اصحاب را با ایشان مودت و مصاحبتی بود حق تعالی این آیت فرستاد که یا
أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا ای گروه گرویدگان لَا تَتَّخِذُوا الَّذِینَ اتَّخَذُوا فرا مگیرید آنان را که فرا گرفته اند دِینَکُمْ دین شما را که اسلام است هُزُوًا وَلَعِبًا
استهزا و بازی باین وجه که اظهار اسلام میکنند و کفر را در باطن مخفی میدارند مِنَ الَّذِینَ أُوتُوا الْکِتَابَ از آنانکه کتاب توریت داده اند ایشان را مِن قَبْلِکُمْ
پیش از شما یعنی یهود وَالْکُفَّارَ و نیز فرا مگیرید کافران را أَوْلِیَاءَ دوستان خود وَاتَّقُوا اللّٰهَ و بترسید از خدای بترک مناهی إِن کُنتُم مُّؤْمِنِینَ
اگر هستید شما مومنان چه ایمان حقیقی تقاضا میکند که با دشمنان حق دوستی نکنند آورده اند که چون مومنان بعد از استماع اذان بنماز بر خواستندی یهود بایکدیگر
گفتندی بر طریق استهزا که بر خواستند نه بر وجهی که بر باید خواست و نماز کنند نه بر طریق که نماز باید کرد و میخندیدند حق تعالی این آیت فرستاد که وَإِذَا نَادَیْتُمْ
و چون ندا میزنند و مردم میخوانند إِلَى الصَّلَاةِ بسوی نماز که اذان است اتَّخَذُوهَا هُزُوًا وَلَعِبًا فرا میگیرند بسخریت و استهزا و بازی ذَٰلِكَ این استهزا
ایشان بِأَنَّهُمْ بسبب آنست که ایشان قَوْمٌ لَّا یَعْقِلُونَ گروهی اند که تعقل نمیکنند درین استهزا چه عقوبت بدیشان خواهد رسید در معالم التنزیل آورده که
ترسائی بود در مدینه که هرگاه موذن گفتی اشهد ان محمدا رسول الله وی گفتی که خدای دروغگوی را بسوزاناد شبی خادم آتش بخانه آورد و آن ترسا با اهل عیال خود
در خواب بود شراره آتش بجست و خانه با جماعتی که در وی بودند تمام بسوخت آورده اند که ابو یاسر بن اخطب و رافع بن ابی رافع با جمعی از یهود از حضرت رسالت
پرسیدند که تو بکدام یک از پیغمبران ایمان داری حضرت فرمود که ایمان دارم بخدا و بهر چه بمن فرستاده و آنچه با براهیم و اسحق و یعقوب و اسمعیل و موسی و عیسی انزال
کرده و چون نام عیسی مذکور شد انکار نبوت وی کردند و گفتند بخدای که نمیدانیم بدتر از دین شما و اهل دینی کم بهره تر در دنیا و آخرت از شما و دین شما پس این
آیت آمد که قُلْ یَا أَهْلَ الْکِتَابِ بگوای یهودان هَلْ تَنقِمُونَ آیا انکار و عیب میکنید مِنَّا إِلَّا أَنْ آمَنَّا مگر آنکه ایمان آورده ایم بِاللّٰهِ بخدای بحق
وَمَا أُنزِلَ إِلَیْنَا وَمَا أُنزِلَ مِن قَبْلُ و بآنچه فرستاده شده است پیش از ما چون توریت و انجیل و سایر کتب وَأَنَّ أَکْثَرَکُمْ فَاسِقُونَ و دیگر آنکه
بیشتر شما فاسقانند قُلْ هَلْ أُنَبِّئُکُم بگو آیا خبر دهم شما را بِشَرٍّ مِّن ذَٰلِكَ ببدتر از آنچه گفتید که دین شما بدترین ادیانست مَثُوبَةً از روی پاداش که ثابت
عِندَ اللّٰهِ نزد خدای و آن مَن لَّعَنَهُ اللّٰهُ دین کسی است که لعنت کرد خدای او را یعنی بدترین این مقوله دین کسی است که چون حق تعالی او را از رحمت دور کرده
وَغَضِبَ عَلَیْهِ و خشم گرفته بروی و آن یهودند که هدف تیر لعن و غضب خدا شده اند وَجَعَلَ مِنْهُمُ الْقِرَدَةَ و ساخته است از ایشان بوزینگان
یعنی مسخ کرده ایشان را بصورت بوزینه چنانچه اصحاب السبت وَالْخَنَازِیرَ و خوکان چنانکه منکران مائده عیسی که در آخر این سوره مذکور خواهد شد وَعَبَدَ
الطَّاغُوتَ آنکس که پرستید طاغوت را مراد گوساله پرست یا پیشوایان ایشان که از غایت فرمان برداری ایشان مانند معبودان باطل بودند
أُولَٰئِكَ آن ملعونان شَرٌّ مَّکَانًا بدترند از روی مکان و هرگاه که مکانی موضع نشستن ایشان است بدتر باشد پس شرارت ایشان از آن بیشتر باشد
وَأَضَلُّ و گمراه ترند عَن سَوَاءِ السَّبِیلِ از میان راه است که حق است و متوسط میان غلوی نصاری و قدح یهود از آن در صفت منافقان می فرماید

واذا

وَإِذَا جَاءُوکُمْ و چون بیایند شما را منافقان یهود یا مطلق اهل نفاق قَالُوا آمَنَّا گویند ایمان داریم بچون شما وَقَد دَّخَلُوا بِالْکُفْرِ و حال آنکه در می آیند
بکفر وَهُمْ قَدْ خَرَجُوا بِهِ و ایشان بیرون میروند بکفر یعنی در وقت دخول و خروج کفر با ایشان است و آنچه از تو شنیده اند در ایشان اثر نمیکند وَاللّٰهُ أَعْلَمُ
و خدا داناتر است بِمَا کَانُوا یَکْتُمُونَ بآنچه هستند که می پوشیدند از کفر و نفاق و کینه مسلمانان و ایشان را جزا خواهد داد وَتَرَىٰ کَثِیرًا مِّنْهُمْ و می بینی بسیاری
از یهودان یا منافقان که یُسَارِعُونَ فِی الْإِثْمِ که شتاب میکنند در تحصیل گناه مثل دروغ وَالْعُدْوَانِ و در ظلم و یا تجاوز از حد در معاصی گویند که اثم گناهیست
که از فاعل بغیر نرسد و عدوان آنکه بغیر سرایت کند وَأَکْلِهِمُ السُّحْتَ و در خوردن ایشان رشوت را لَبِئْسَ مَا کَانُوا یَعْمَلُونَ هر آینه بد چیزیست که
ایشان میکنند لَوْلَا یَنْهَاهُمُ الرَّبَّانِیُّونَ چرا نهی نمیکنند ایشان را علمای ایشان که خداشناسند وَالْأَحْبَارُ و زاهدان ایشان عَن قَوْلِهِمُ الْإِثْمَ
از گفتن ایشان دروغ را وَأَکْلِهِمُ السُّحْتَ و خوردن ایشان ربا را لَبِئْسَ مَا کَانُوا یَصْنَعُونَ هر آینه بد چیزیست که ایشان میسازند و نهی ایشان
نمی پردازند و این آیت دلالت نهی از منکر و امر بمعروف میکند و از حضرت رسالت روایت که شخصی نباشد که بر قومی گذرد که ایشان بمعصیتی مشغول باشند و او منع
ایشان از آن نکند مگر که نزدیک بود که حق تعالی بر او عذاب فرستد مالک دینار گوید که حق تعالی وحی کرد بجمعی از فرشتگان که اهل فلان شهر را عذاب کنید
گفتند بار خدایا تو عالمتری که فلان بنده عابد تو در میان ایشانست و همیشه متوجه بارگاه تست و در طاعت و عبادت تو خطاب آمد که از نعره و بانگ غضب
او را بشنوانید و او را هلاک کنید چه در وقتی که قوم او بفعل حرام مشغول میشوند روی او متغیر نمیشود بجهت خشم و غضب بر ایشان در خبرست که حق تعالی
یوشع را وحی کرد که از قوم تو صد هزار هلاک خواهم کرد که چهل هزار ایشان نیکان باشند و خشم من بجهت آنست که خشم نکردند بر قومی که مرتکب
قبایح شدند و با ایشان نشست و برخاست کردند و طعام و شراب خوردند و در خبرست که مثل صالحان که فاسقی در میان ایشان باشد و او را نهی نکنند
مثل جماعتی است که در کشتی نشسته باشند و چون کشتی بمیان دریا رسد یکی از ایشان تبری بردارد و کشتی را بشکند و همه غرق شوند و اگر او را منع کنند سلامت
باشند آورده اند که پیش از هجرت حضرت رسالت بمدینه یهود را مال بسیار بود و وسعت عیش و فراغت حال میکردند چون حضرت بآنجا هجرت
فرمود ایشان در انکار و عناد کوشیدند و ایمان نیاوردند حق تعالی برکت از ایشان برداشت و اسباب معیشت نقصان پذیرفت زبان بسخنان
بیهوده گشادند و گفتند که یدالله مغلولة خدای بخیل شد آیت آمد که وَقَالَتِ الْیَهُودُ و گفتند جهودان یَدُ اللّٰهِ مَغْلُولَةٌ دست خدا بسته است
از عطا یعنی بخیل است و چیزی بما نمیدهد و روزی بر ما تنگ میسازد غُلَّتْ أَیْدِیهِمْ بسته باد دستهای ایشان از همه چیز تا همیشه ذلیل و خار و ضعیف
و عاجز باشند وَلُعِنُوا بِمَا قَالُوا و لعنت باد بر ایشان بآنچه گفتند بَلْ یَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ بلکه هر دو دست قدرت حق سبحانه و تعالی گشاده
است این کنایه است از بسط نعمت او یعنی جود او وافی و کرم او وافر است هیچنانکه کسی اندیشه و خوف فنای مال ندارد و خود عطا نماید یُنفِقُ
کَیْفَ یَشَاءُ روزی میدهد هیچنانکه میخواهد یعنی بر وفق حکمت و مصلحت گاهی توسیع نعمت میکند و وقتی تضیق آن نماید وَلَیَزِیدَنَّ کَثِیرًا مِّنْهُم
و هر آینه میگرداند بسیاری از یهود مَّا أُنزِلَ إِلَیْكَ مِن رَّبِّكَ آنچه فرو فرستاده شد بتو از نزد پروردگار تو یعنی قرآن طُغْیَانًا وَکُفْرًا
نافرمانی و کفر یعنی هر گاه حق تعالی آیتی را حکمی میکند ایشان جاحدان می شوند و بجهت آن طغیان زیاده میکنند و در کفر خود راسختر میشوند وَأَلْقَیْنَا
بَیْنَهُمُ و افکندیم در میان طایفه یهود چون قریظه و نضیر الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ دشمنی و خصومت إِلَىٰ یَوْمِ الْقِیَامَةِ تا روز رستخیز
یعنی بجهت عناد و جحود و خذلان ایشان کردیم و تخلیه ایشان کرده و نظر لطف و توفیق از ایشان برداشتیم تا بجهت آن در میان ایشان دشمنی و اختلاف

شده تا روز قیامت، و هر فرقه تکفیر دیگری می‌نمودند که وقالت النصاری علی شیء الآیه كُلَّمَا أَوْقَدُوا هرگاه افروختند نَارًا لِلْحَرْبِ آتش برای جنگ
نبرد با رسول صلی الله علیه وآله أَطْفَأَهَا اللَّهُ فرو نشانید آتش را خدای بآنکه منازعتی در میان ایشان افکند که بآن مشغول شدند و کار بدیگر نرسید
پرداخت تا آنکه هرگاه قصد حرب کسی کردند مغلوب شدند پس بجهت مخالفت ایشان بحکم تورات بخت‌نصر بر ایشان مسلط گشت و چون فساد کردند قسطوس
رومی بر ایشان استیلا یافت و باز تباهی کردند در زمین مجوس بر ایشان دست یافتند و بار دیگر بر فساد اقدام نمودند مسلمانان بر ایشان مسلط
شدند وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ و عادت ایشان اینست که می‌شتابند در زمین فَسَادًا برای تباهی و فتنه انگیزی و شروع در محرمات الهی و اخفای
نعت محمدی صلی الله علیه وآله وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ و خدای دوست نمیدارد تباه‌کاران را پس خبر داده نشدند بر وفق کردار ایشان که آن
خواری و مذلت ایشان بود در دنیا بقتل و سبی و جزیه دادن و در آخرت بانواع عذاب وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْكِتَابِ و اگر چنانکه اهل کتاب آمَنُوا ایمان
آوردندی بمحمد صلی الله علیه وآله وسلم وَاتَّقَوْا و پرهیز کردندی از معاصی لَكَفَّرْنَا عَنْهُمْ هر آینه ما در گذرانیدیم از ایشان سَيِّئَاتِهِمْ گناهان ایشان را
و بآن مواخذه نمیکردیم وَلَأَدْخَلْنَاهُمْ و هر آینه داخل میساختیم ایشان را جَنَّاتِ النَّعِيمِ در بهشتهای پر نعمت وَلَوْ أَنَّهُمْ أَقَامُوا التَّوْرَاةَ
وَالْإِنْجِيلَ و اگر ایشان بپای داشتندی تورات و انجیل را و بدان عمل کردندی وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْهِمْ و اقامت کردندی آنچه فرو فرستاده شد
بسوی ایشان مِنْ رَبِّهِمْ از نزد پروردگار ایشان که قرآنست لَأَكَلُوا مِنْ فَوْقِهِمْ هر آینه خوردندی روزی را از زبر خویش وَمِنْ تَحْتِ
أَرْجُلِهِمْ و از زیر پای خویش یعنی روزی بر ایشان فراخ میگردید بباریدن باران و رویانیدن گیاه پس بجهت شامت کفر و طغیان و عناد
روزی بر ایشان تنگ شد مِنْهُمْ از ایشان أُمَّةٌ مُقْتَصِدَةٌ گروهی اند راه رو و راست کار یعنی آنها که بحضرت رسول ایمان آوردند و
كَثِيرٌ مِنْهُمْ و بسیاری از ایشان سَاءَ مَا يَعْمَلُونَ بدست آنچه میکنند از اقامت کفر و عناد و جحود به نبوت محمد صلی الله علیه وآله بعد از آن امر فرمود
پیغمبر خود را به تبلیغ رسالت و احکام و وعده عصمت و نصرت می‌نماید و میگوید يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ ای فرستاده بحق بَلِّغْ برسان بخلق آن مَا
أُنْزِلَ إِلَيْكَ جمیع آنچه فرو فرستاده شده بتو مِنْ رَبِّكَ از نزد پروردگار تو از احکام شریعت وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ و اگر نرسانی تمام آنرا فَمَا بَلَّغْتَ
رِسَالَتَهُ پس تبلیغ نکرده پیغامهای او را از برای آنکه کتمان بعضی ضایع میکند آنچه را که تو رسانیده چنانکه فساد بعضی از ارکان نماز
یا گویا تبلیغ هیچ چیز از آن نکرده باشد بجهت آنکه کتمان بعض و کل یکسانست در شناعت و استجاب عقوبت وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ و خدای نگاه میدارد ترا
مِنَ النَّاسِ از شر مردمان که هیچ کس را بر قتل تو دست نخواهد بود پس در تبلیغ خود جد و جهد تمام نمای إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای لَا يَهْدِي
الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ راه نماید کافران را به تسلط بر تو و ایشان را تمکین ندهد بر هلاک تو و یا راه ننماید ایشان را بالطاف و توفیق خود بجهت فرط عناد
و جحود ایشان مرویست که حضرت رسالت پناه را در شبهای پاسبانی میکردند و چون این آیت آمد سر مبارک خود را از قبه که از پوست دو خیمه بود
بیرون کرده فرمود که ای مردمان باز گردید که خدای مرا نگاه داشت بدانکه نزد بعضی از اعاظم اهل سنت و اجماع اهل بیت این آیت در غدیر خم نازل شده
و از جمله علی بن احمد واحدی که از مشاهیر اهل سنت است در تفسیری که باسباب نزول مسمی است آورده که این آیت در حق علی بن ابی طالب نزول یافت
در غدیر خم و ثعلبی نیز که از اکابر اهل سنت است میگوید که براء بن عازب روایت کرد که چون با رسول خدای از حج الوداع مراجعت کردیم و بغدیر خم
رسیدیم آن روز هوا بسیار گرم بود و آنحضرت در سایه درختی که در آن موضع بود بنشست مردمانی که در آن منزل بودند از مهاجر و انصار همه را جمع فرمود
دست علی بن ابی طالب

دست علی بن ابی طالب بگرفت و گفت ای حاضران آیا من اولی نیستم بشما از نفسهای شما گفتند که تو اولی بما از نفسهای ما پس
حضرت فرمود که هر که من مولای اویم علی مولای اوست بار خدایا دوست دار هر که علی را دوست دارد و دشمن دار هر که علی را دشمن دارد عمر بن [illegible] گفت
ای پسر ابو طالب مبارک باد ترا منصب عالی و سلطنت و سروری بر جمیع مؤمنین و مؤمنات و در روایات ثابت گشته که حاضران در آن روز هفتاد
بودند بعدد قوم موسی که بامر فرموده خدای موسی چون از ایشان برای برادر خود هارون بیعت بستند همه این بیعت را قبول کردند و آخر نقض آن بیعت کردند
اینجا نیز بهمین صورت بر این منوال واقع شد و مستحق غضب ربانی گشتند و ابن مردویه در کتاب مناقب آورده که عبدالله مسعود فرمود که ما در حیات حضرت
رسالت پناه محمدی صلی الله علیه وآله این آیت را چنین میخواندیم یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک ان علیا مولی المؤمنین و ان لم تفعل
فما بلغت رسالته و نیز ثعلبی آورده که چون حکایت نصب شاه اولیا منتشر و مشهور گشت حارث بن نعمان فهدی بر ناقه نشسته متوجه مدینه شد
و با حضرت رسالت آغاز منازعت کرده گفت ای محمد ما را بکلمه شهادت دلالت کردی از تو قبول کردیم و بقیام پنج نماز شبانه روزی امر نمودی اجابت
کردیم و بزکوات و روزه و حج و جهاد امر کردی پذیرفتیم و هر چه اشارت تو واقع شد مخالفت تو نورزیدیم با این همه راضی نشدی و اکنون که ترا هیچ چیز
دیگر نمانده که بر نیاید دست پسر عم خود گرفتی و او را برداشتی و بر همه مسلمانان گماشتی و میگوئی که بعد از من امیر شماست با و اقتدا کنید و تابع او شوید
این امر بر خلق صادر شده یا برای خود این را گفته حضرت فرمود که بخدائی که بجز او پروردگاری دیگر نیست که آنچه من در حق علی بن ابی طالب گفتم بامر خدا بوده
نه باندیشه و تدبیر من آن منافق تیره ضمیر روی خود را از قبله اسلام گردانیده بر خواست و در راه میرفت و میگفت خداوندا آنچه محمد در حق علی میگوید اگر درست است
تو بر ما از آسمان سنگی بباران یا ما را بعذاب دردناک گرفتار گردان بدو الحال سنگ از آسمان بیفتاد و بر سر او خورد و از دبر او بیرون رفت و بجهنم
پیوست و این آیت فرود آمد که سأل سائل بعذاب واقع للکافرین لیس له دافع من الله ذی المعارج عیاشی از جابر بن عبدالله نقل کرده که چون حضرت
مامور شد بنصب امیر المؤمنین ترسید که اگر مردمان را بآن خبر دهد گویند که با پسر عم خود محاباه میکند و از نزد خود منصب ولایت میدهد و او را طعن
کنند حق تعالی این آیت فرستاد و آن حضرت در غدیر خم امیر المؤمنین را خلیفه خود ساخت و این خبر را بخواص و عام رسانید و این روایت را از جعفر
و ابی عبدالله نقل کرده بواقی تفاصیل روایات و اخبار مرتبت فضل در غدیر خم و سایر ایام و اعتراضات و مناقشاتی که مخالفین درین باب دارند
و جواب هر یک از آن بطریق مستوفی و مستقصی در منهج الصادقین مذکور است پس کوششی کن خویش را انجا رسان تا پای گنجهای بیکران از ابن عباس
روایتست که جمعی از یهود نزد پیغمبر آمده گفتند که یا محمد تو بتوریت ایمان داری که کتاب خداست گفت آری گفتند تو با ما متفقی و ما با تو متفق نیستیم در دین
که قرآن حق است و از نزد خداست پس ما را بر آنکه متفقیم باز گذار آیت آمد که قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ بگو ای اهل کتاب لَسْتُمْ عَلَىٰ شَيْءٍ نیستید شما بر حق
یعنی دینی معتد به و صحیح حَتَّىٰ تُقِيمُوا التَّوْرَاةَ وَالْإِنْجِيلَ تا وقتی که اقامت کنید حکم تورات و انجیل یعنی آنچه را که حق شما را بآن خبر فرموده و از جمله آن
ایمان آوردن است به نبوت من وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْكُمْ و تا وقتی که بپای دارید اوامر و نواهی آنچه فرو فرستاده شد بشما مِنْ رَبِّكُمْ از پروردگار
شما یعنی قرآن وَلَيَزِيدَنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ و هر آینه زیاده کند بسیاری از یهود و ترسا مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ و آنچه منزل شده بتو از پروردگار تو
یعنی استماع قرآن می افزاید ایشان را طُغْيَانًا وَكُفْرًا شرک و ناگرویدن یعنی بجهت حسد و عنادی که دارند چون آنرا بشنوند کفر و طغیان را زیاده میکنند
فَلَا تَأْسَ پس اندوهناک مباش عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ بر زیادتی کفر و طغیان کافران چه ضرر آن بایشان لاحق میشود و بغیر ایشان نیست

جمعي اين بيان كه منقاد تو اند ببين بتر اند إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا بدرستي كه آنانكه ايمان آورده اند بزبان وَالَّذِينَ هَادُوا و آنانكه دين يهود
بشد وَالصَّابِئُونَ وَالنَّصَارَىٰ و صابئان و ترسايان نيز همچنين مَنْ آمَنَ هر كه ايمان آرد بدل صافي و نيت خالص بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ
و بروز بازپسين وَعَمِلَ صَالِحًا و بكند كار پسنديده فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ پس هيچ خوفي و ترسي نيست بر ايشان از هجوم عقاب وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ
نه ايشان اندوهگين باشند از فوت ثواب پس در تفصيل كفره و عناد ايشان ميفرمايد لَقَدْ أَخَذْنَا هر آينه ما فرا گرفتيم بزبان انبيا مِيثَاقَ بَنِي
إِسْرَائِيلَ پيمان بني اسرائيل را در توحيد و ايمان بمحمد صلى الله عليه وآله وسلم وَأَرْسَلْنَا إِلَيْهِمْ رُسُلًا و فرستاديم بسوي ايشان پيغمبران كه اول
پيغمبران موسي بود و آخر ايشان عيسي كُلَّمَا جَاءَهُمْ رَسُولٌ و هر گاه كه آمد بديشان رسولي بوحي بِمَا لَا تَهْوَىٰ أَنْفُسُهُمْ بانچه نخواسته دوست
نفسهاي ايشان از تكاليف شريعت فَرِيقًا كَذَّبُوا گروهي را كه بودند تكذيب كردند چون عيسي و محمد وَفَرِيقًا يَقْتُلُونَ و گروهي را بودند كه مي
كشتند چون زكريا و شعيا وَحَسِبُوا و پنداشتند اين بني اسرائيل أَلَّا تَكُونَ فِتْنَةٌ آنكه يافت نشود بلائي و محنتي يعني نرسد عذابي ايشانرا بقتل
و تكذيب كردند چون نبي انبيا فَعَمُوا پس كور شدند از ديدن حق دلايل آن مانند كوران كه راه مقصد نبردند وَصَمُّوا و كر شدند از استماع
سخن راست چه پرستش گوساله رايج شد و سخن هرون را نشنيدند و همچنين گوش بقول انبياي خود نكردند ثُمَّ تَابَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ پس توبه كردند
حق تعالى توبه ايشانرا قبول كرد ثُمَّ عَمُوا وَصَمُّوا پس ديگر باره كور و كر شدند از ديدن و شنيدن حق كَثِيرٌ مِنْهُمْ بسياري از ايشان با كمال
حال عيسي و محمد صلى الله عليه وآله وسلم وَاللَّهُ بَصِيرٌ و خداي بيناست بِمَا يَعْمَلُونَ بانچه ميكنند مناسب آن پاداش ايشان خواهد داد بعد از ان رد بر انبا
نصاري ميفرمايد كه لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ بدرستي كه كافر شدند آنانكه از روي جهالت و بي بصيرتي قَالُوا گفتند إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ
كه خداي نيست مگر پسر مريم است وَقَالَ الْمَسِيحُ گفت مسيح يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اعْبُدُوا اللَّهَ اي بني اسرائيل بپرستيد خدا را رَبِّي وَرَبَّكُمْ
پروردگار من و آفريدگار شماست يعني من بنده ام مخلوق و مربوب همچون شما إِنَّهُ مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ پس بدرستي كه هر كه شرك آرد بخداي فَقَدْ
حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ پس بتحقيق كه خداي حرام كرده است بروي بهشت را و هرگز در ان در نيايد وَمَأْوَاهُ النَّارُ و جاي او در دوزخ كه آماده
است براي مشركان وَمَا لِلظَّالِمِينَ و نيست مر ستمكاران را كه بسبب شرك بر خود ستم كرده اند مِنْ أَنْصَارٍ هيچ يك ياري دهنده كه از ايشان دفع
عذاب ايشان لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ بدرستي كه كافر شدند آنانكه قَالُوا إِنَّ اللَّهَ ثَالِثُ ثَلَاثَةٍ گفتند الله يكي از سه است اين حكايت از قول
نسطوريه كه قايلند بانكه الوهيت مشتركست ميان خدا و عيسي و مريم و هر يك از ايشان خدا اند و الله يكي از ين سه است وَمَا مِنْ إِلَٰهٍ و حال آنكه نيست
در وجود ذاتي واجب كه مستحق عبادتست إِلَّا إِلَٰهٌ وَاحِدٌ مگر خداي يگانه وَإِنْ لَمْ يَنْتَهُوا و اگر باز نه ايستند اين قوم عَمَّا يَقُولُونَ از آنچه ميگويند
و بتوحيد قايل نشوند لَيَمَسَّنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا هر آينه برسد آنانرا كه كافر شدند مِنْهُمْ از ترسايان عَذَابٌ أَلِيمٌ عذابي كه الم او دايمي باشد
أَفَلَا يَتُوبُونَ آيا رجوع نميكنند إِلَى اللَّهِ بطاعت خداي كه آن ترك شركت و رجوع بوحدانيت او وَيَسْتَغْفِرُونَهُ و آمرزش نمي خواهند از وي بتوحيد
و تنزيه او از اتخاذ و حلول و شركت وَاللَّهُ غَفُورٌ و خداي آمرزگارست تايبانرا رَحِيمٌ مهربان بر مستغفران بعد از ان رد قول ايشان مي كند
بطريق اجماع و مي فرمايد كه مَا الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ نيست مسيح كه پسر مريم است يعني عيسي كه ايشان او را خدا ميگويند إِلَّا رَسُولٌ مگر فرستاده خداي قَدْ
خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ بدرستي كه گذشته اند پيش از وي فرستادگان خداي و او را معجزات داده است چنانچه ايشانرا نيز عطا فرموده پس اگر

بدم عيسي

بدم عيسي زنده شد عصا در دست موسي اژدها گشت و آن عجب تراست و اوليه مخلوق شد آدم بي پدر و مادر موجود گشته و اين عجب
تر است پس معجزات ايشانرا از عبوديت بيرون نمي برد و در الوهيت داخل نميسازد و مادر او مريم عليها السلام كه اكثر التصديق بود و تصديق نمود
بجميع آيات رباني بكرد وَأُمُّهُ صِدِّيقَةٌ كَانَا يَأْكُلَانِ الطَّعَامَ بودند پسر و مادر كه طعام ميخوردند مانند ساير حيوانات محتاج غذا بودند
پس چگونه صفت ربوبيت را بر ايشان اطلاق توان كرد انْظُرْ كَيْفَ بنگر كه چگونه نُبَيِّنُ لَهُمُ الْآيَاتِ بيان ميكنيم براي ايشان دلايل توحيد را
ثُمَّ انْظُرْ أَنَّىٰ يُؤْفَكُونَ پس در نگر در حال ايشان كه چگونه بر گردانيده ميشوند از دريافتن حق و قايل كردن در ان قُلْ بگو اي محمد ترسايانرا
بر سبيل انكار أَتَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ آيا مي پرستيد بجز خداي مَا لَا يَمْلِكُ لَكُمْ آنرا كه مالك نيست و قدرت ندارد مر شما را
ضَرًّا وَلَا نَفْعًا نه زيان و نه سودي يعني عيسي قدرت آن نداشت كه بذات خود ضرري و نفعي از بلا و محنت و عطا بشما رساند بي تمكين الهي و هر گاه
چنين بوده باشد چگونه خدائي را شايد وَاللَّهُ و خداي معبود بحق است هُوَ السَّمِيعُ اوست شنوا اقوال باطل شما را الْعَلِيمُ دانا بعقايد فاسد
شما پس شما را بران جزا خواهد داد قُلْ بگو اي محمد يَا أَهْلَ الْكِتَابِ اي يهود و نصاري لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ غلو مكنيد در دين خود غَيْرَ الْحَقِّ غلوي ناحق
و باطل مراد مبالغه يهود است در مذمت عيسي و افراط نصاري در مدح او وَلَا تَتَّبِعُوا و پيروي مكنيد أَهْوَاءَ قَوْمٍ آرزوهاي گروهي از اسلاف
و رؤساي خود را كه بجهت فرط جهالت قَدْ ضَلُّوا مِنْ قَبْلُ گمراه شدند پيش از ين زمان در شريعت خود يعني قبل از بعث خاتم انبيا وَأَضَلُّوا
كَثِيرًا و گمراه ساختند بسياري را از روي عناد وَضَلُّوا و ثابت شدند بر ضلالت و گمراهي خود عَنْ سَوَاءِ السَّبِيلِ از راه راست يعني اسلام كه
اعتدالست و پاك از شايبه افراط و تفريط لُعِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا لعنت كرده شده اند كه كافر شده اند مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ از فرزندان يعقوب
يعني جهودان عَلَىٰ لِسَانِ دَاوُودَ بر زبان داود عليه السلام كه اهل ايله را نفرين كرد بجهت آنكه از حكم سبت در گذشتند و ملعون گشته در زبور
كه بر زبان داود خوانده ميشد وَعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ و بر زبان عيسي كه پسر مريم است نيز كه اصحاب مايده را لعن كرد و ملعون گشتند در انجيل كه بر لسان
عيسي جاري گشت ذَٰلِكَ لعن و طعن ايشان بود بِمَا عَصَوْا بسبب آنكه نافرماني كردند وَكَانُوا يَعْتَدُونَ و بودند كه از حد در ميگذشتند از آنچه
حق تعالى بر ايشان حرام كرده بود كَانُوا لَا يَتَنَاهَوْنَ بودند كه نهي نميكردند بعضي از ايشان بعضي را عَنْ مُنْكَرٍ فَعَلُوهُ از عملي زشت كه ميكردند
آنرا لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ هر آينه بد چيزيست آنچه از ايشان ميكردند در حديث آمده كه امر بمعروف كنيد و نهي از منكر و دست سفيه
را بگيريد و او را بر حق داريد و اگر نه حق تعالى دلهاي بعضي از شما را بر بعضي زند و لعن كند همه را چنانكه كرد اهل كتاب را تَرَىٰ مي بيني اي محمد كَثِيرًا
مِنْهُمْ بسياري را از اهل كتاب كه از غايت حقد و حسد يَتَوَلَّوْنَ الَّذِينَ كَفَرُوا دوستي ميكنند با كافران چون كعب بن اشرف
كه بعد از غزاي بدر بمكه رفت و مشركانرا بر حرب مسلمانان تحريص كرد لَبِئْسَ مَا قَدَّمَتْ لَهُمْ هر آينه بد چيزيست كه از پيش فرستاده است براي
ايشان أَنْفُسُهُمْ نفسهاي ايشان أَنْ سَخِطَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ و آن اينست كه خشم گرفت خداي بر ايشان
وَفِي الْعَذَابِ هُمْ خَالِدُونَ و در عذاب ايشان جاويد باشند كانند وَلَوْ كَانُوا يُؤْمِنُونَ و اگر باشند كه ايمان آرند از روي
حقيقت بِاللَّهِ وَالنَّبِيِّ بخدا و پيغمبر وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْهِ و بانچه فرو فرستاده شده است به پيغمبر تو قرآن مَا اتَّخَذُوهُمْ أَوْلِيَاءَ
هر آينه فرا نگيرند مشركانرا بدوستي و نه آنكه معني آنست كه اگر يهود ايمان ميداشتند بخدا و موسي و تورات با مشركان دوستي نميكردند چه فره

خدو نیز حرمت است که با کفار بدوستی میسند ولکن کثیراً منهم لیکن بسیاری ازیشان از یهود فاسقون خارجند از دایره ایمان پس از شدت
خصومت و عداوت یهود نسبت با اهل اسلام خبر میدهد لَتَجِدَنَّ اَشَدَّ النَّاسِ هرآینه تو می یابی سخت ترین مردمان عَدَاوَةً از روی
دشمنی لِلَّذِینَ آمَنُوا آن کسانی که گرویده اند اَلْیَهُودَ وَالَّذِینَ اَشْرَکُوا یهود را و آنانرا که شرک آورده اند یعنی جهودان و مشرکان
دشمنانند و بدین سبب در مخالفت اهل اسلام موافقت دارند وَلَتَجِدَنَّ اَقْرَبَهُمْ و هرآینه می یابی نزدیکترین مردمان مَوَدَّةً لِلَّذِینَ
آمَنُوا از روی دوستی مرآنکسانی را که گرویده اند اَلَّذِینَ قَالُوا اِنَّا نَصَارَی آنانرا که میگویند که ما ترسایانیم بجهت نرمی دل ایشان و کمی
حرص ایشان بر دنیا و بسیاری اهتمام ایشان بعلم و عمل بر خلاف یهودان و مشرکان بدین سبب با اهل اسلام استظهار می جویند چنانکه می فرماید
که ذٰلِکَ یعنی این مودت ایشان بِاَنَّ مِنْهُمْ بسبب آنست که بعضی از ایشان قِسِّیسِینَ دانایان و راست گویند وَرُهْبَانًا و عابدان صومعه
نشین وَاَنَّهُمْ لَا یَسْتَکْبِرُونَ و بسبب آنکه گردنکشی نمیکنند از قول حق در شنیدن و فهمیدن آن علما گفته اند که مراد از اینها قرب مودت بامومنان
داشته اند نجاشی و اصحاب او بند چه جمعی بسند که در قتل مسلمانان و تخریب بلاد ایشان کم از یهود نمیشدند اما نصاری حبشه که قرآن از جعفر بن
ابی طالب استماع کردند بمسلمانی مایل شدند و اکثر ایشان ایمان آوردند مرویست که چون جعفر از دیار حبشه مراجعت نمود نجاشی هفتاد تن را از
علمای مملکت خود بخدمت سید عالم فرستاد و چون ایشان باستانه حضرت رسالت پناه رسیدند آن حضرت سوره یس بر ایشان خواند
بسیاری بگریستند و احکام قبول کرده با یکدیگر گفتند که قرآن چه شباهت تمام دارد بانچه بر عیسی علیه السلام نازل شده و مقصود از قایل آن آنهائی
این نوع کسانند و تفصیل انکه جعفر بحبشه رفت و با نجاشی درباب حقیه اسلام مباحثه کرد و قرآن را بر ایشان خواند و اکثر آنها بسبب آن ایمان
آوردند و در منهج الصادقین مذکور است حق تعالی در شان ایشان فرمود وَاِذَا سَمِعُوا و چون می شنوند این علما و عباد از سید مختار یا از
جعفر طیار مَا اُنْزِلَ اِلَی الرَّسُولِ انچه فرو فرستاده شده است برسول تَرَی اَعْیُنَهُمْ می بینی چشمهای ایشانرا که از غایت رقت
قلوب ایشان تَفِیضُ مِنَ الدَّمْعِ میریزد اشک مِمَّا عَرَفُوا مِنَ الْحَقِّ از انچه شناختند یعنی راست یَقُولُونَ می گویند از روی
که رَبَّنَا آمَنَّا ای پروردگار ما ایمان آوردیم ما بدین کلام و بدین پیغمبر علیه السلام فَاکْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِینَ پس بنویس ما را از جمله
گواهان که ادای شهادت کرده اند بحقیقت قرآن و نبوت محمد صلی الله علیه و آله یعنی ما را داخل امت محمد گردان که گواهانند برانبیا و امم ایشان
در روز قیامت در خبر است که یهود رفقای جعفر را سرزنش کردند که زود ایمان آوردید و مدتهاست که ما را دعوت میکنند قبول نمی کنیم حق
تعالی می فرماید که ایشان در جواب گفتند وَمَا لَنَا لَا نُؤْمِنُ بِاللهِ و چیست ما را که ایمان نیاریم بخدا و بوحدانیت او نگرویم وَمَا جَاءَ
نَا مِنَ الْحَقِّ و بانچه بما آمد بحق یعنی کتاب پیغمبر وَنَطْمَعُ اَنْ یُدْخِلَنَا رَبُّنَا و حال آنکه ما طمع داریم آنکه در آرد پروردگار ما ما را در بهشت
مَعَ الْقَوْمِ الصَّالِحِینَ با گروه صالحان که امت حضرت رسالت اند و چون ایشان از روی خلوص و اعتقاد دعا کردند فَاَثَابَهُمُ
اللهُ پس جزا داد خدا ایشانرا بِمَا قَالُوا بانچه گفتند از روی اخلاص جَنَّاتٍ تَجْرِی بوستانها که میرود مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهَارُ
از زیر درختان یا منازل ایشان جویهای آب خَالِدِینَ فِیهَا در حالی که جاوید باشند دران وَذٰلِکَ جَزَاءُ الْمُحْسِنِینَ و این است
پاداش نیکوکاران در قول و فعل عروة بن زبیر روایت کرده که بعضی از علمای ترسایان انجیل را تغییر و تبدیل کردند و حق تعالی بعد از بیان وعده مومنان

اهل کتاب در وعید کفار ایشان می فرماید وَالَّذِینَ کَفَرُوا و آنانکه کافر شدند وَکَذَّبُوا بِآیَاتِنَا و تکذیب کردند بآیتهای ما اُولٰئِکَ اَصْحَابُ
الْجَحِیمِ آن گروه یاران دوزخند در اکثر تفاسیرات که روزی حضرت رسالت برای اصحاب وصف قیامت میکرد [illegible]
تن از اصحاب که امیرالمؤمنین و ابن مسعود و مقداد و ابوذر و سلمان و سالم مولی ... از جمله ایشان بودند و در خانه عثمان بن مظعون جمع شده اتفاق کرد
برین که بقیه العمر روز بروزه باشند و شب بعبادت گذرانند و بر فراش خواب نکنند و گوشت و چربی نخورند و گرد زنان نگردند و ترک دنیا کرده گلیم
و پوست بپوشند و برین سوگند خوردند این خبر بحضرت رسالت پناه رسید با ایشان گفت من مامور نیستم بانچه شما فکر کرده اید بدرستی که نفس شما را
بر شما حقی است پس روزه دارید و افطار کنید و در شب بتهجد برخیزید و بخسبید که من تهجد میگذارم و خواب میکنم و روزه میدارم و افطار میکنم و گوشت و چربی
میخورم و با زنان خلوت میکنم هر که سنت من بگرداند از من نباشد و حق تعالی این آیت را درباره ایشان فرستاد یَا اَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا ای گروه مؤمنان
لَا تُحَرِّمُوا حرام مگردانید بر خود طَیِّبَاتِ مَا اَحَلَّ اللهُ لَکُمْ چیزهای پاکیزه لذیذ را که خدا بر شما حلال گردانیده وَلَا تَعْتَدُوا و تجاوز مکنید از
حدود الهی بانکه حرام کنید بر خود انچه بر شما حلال ساخته اِنَّ اللهَ لَا یُحِبُّ الْمُعْتَدِینَ بدرستی که خدا دوست نمیدارد آنانرا که از حد در گذرند از ابی
عبدالله علیه السلام مرویست که امیرالمؤمنین علیه الصلوات والسلام سوگند خورد که هرگز در شب خواب نکند الا ماشاء الله تعالی و بلال قسم یاد کرد که در هیچ
روزی روزه نگشاید و عثمان بن مظعون سوگند خورد که با هیچ زن مباشرت نکند این آیت فرستاد حق تعالی بعد از آن فرمود وَکُلُوا و بخورید ای مؤمنان
مِمَّا رَزَقَکُمُ اللهُ از انچه روزی داده است شما را حَلَالًا طَیِّبًا روزی مباح پاکیزه وَاتَّقُوا اللهَ و بترسید از خدای در تحریم انچه حلال
ساخته اَلَّذِی آن خدائی که اَنْتُمْ بِهِ مُؤْمِنُونَ شما بدو گرویده اید مرویست که حضرت رسالت مرغ بریان خوردی و پالوده و حلوا دوست داشتی
و فرمودی که المؤمن حلو یحب الحلوات مؤمن شیرین است شیرینیها دوست میدارد و نیز فرموده که در شکم گوشه ایست آنرا پر نمی سازد مگر شیرینی
آورده که بعد از نزول این دو آیت اصحاب گفتند که یا رسول الله سمیع و مطیع تو ایم اما چه کنیم با سوگندی که خورده ایم آیت آمد که لَا یُؤَاخِذُکُمُ اللهُ
مواخذه نکند خدای شما را بِاللَّغْوِ فِی اَیْمَانِکُمْ به بیهوده در سوگندان شما از صادق علیه السلام مرویست که مراد همین قول لا والله و بلی والله است بقصد
تاکید بدون قسم و یا سبقت زبانست بر یمین و بدون قصد و همه فقهای امامیه متفق اند برین و مراد بعدم مواخذه عدم عقابست و عدم کفاره یعنی
حق تعالی شما را معذب نسازد و کفارت لازم نگردانید بر شما درین سوگند وَلٰکِنْ یُؤَاخِذُکُمْ و لیکن مواخذه میکند یعنی عذاب مینماید شما را بِمَا
عَقَّدْتُمُ الْاَیْمَانَ بانکه به بندید سوگندها یعنی بزبان گوئید و بدل قصد آن کنید و بعد از آن خلاف آن کنید فَکَفَّارَتُهُ پس کفاره آن یعنی کفارت
شکستن آن اِطْعَامُ عَشَرَةِ مَسَاکِینَ طعام دادن ده مسکین است هر یکی مدی کاهی که مؤمن باشد مِنْ اَوْسَطِ مَا تُطْعِمُونَ اَهْلِیکُمْ
از میانه انچه میدهید اهل خود را نه اعلی و نه ادون اَوْ کِسْوَتُهُمْ یا پوشش ده درویش هر یکی را جامه اَوْ تَحْرِیرُ رَقَبَةٍ یا آزاد کردن بنده ایست که مؤمن
باشد و مکلف درین هر سه مخیر است بهر کدام که خواهد اقدام نماید فَمَنْ لَمْ یَجِدْ پس هر که نیابد یکی ازین سه کفارت فَصِیَامُ ثَلٰثَةِ اَیَّامٍ پس کفاره
او روزه داشتن سه روز است بپای ذٰلِکَ اینکه مذکور شد کَفَّارَةُ اَیْمَانِکُمْ کفاره سوگندان شماست اِذَا حَلَفْتُمْ و چون سوگند خورده
و بشکنید وَاحْفَظُوا اَیْمَانَکُمْ و نگهدارید سوگندان خود را از شکستن کَذٰلِکَ همچنین که کفارت سوگند را بیان کرد یُبَیِّنُ اللهُ بیان میکند
در روشن میگرداند خدای لَکُمْ آیَاتِهِ برای شما نشانهای شریعت اسلام را لَعَلَّکُمْ تَشْکُرُونَ و شاید که شکر گوئید بر نعمت این

[illegible] ظاهر گردد [illegible] و اختلاف اقوال در آن بر وجهی تمام در منهج الصادقین

[illegible] چون حق تعالی چنان احکام مبین نمود که در میان اهل جاهلیت شایع بود بعد از آن بندگان را نهی فرمود از افعال قبیحه جاهلیت از شرب

خمر و قمار باختن و غیر آن فرمود که یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا ای گروه مومنان إِنَّمَا الْخَمْرُ جز این نیست که خمر و همه مسکرات مایعه درین داخل است وَالْمَیْسِرُ

و قمار و این نیز عام است و شامل نرد و شطرنج و تخم بازی و جوز بازی و غیر آن وَالْأَنْصَابُ و بتان که نصب کرده اند برای عبادت وَالْأَزْلَامُ و تیرهای

قداح و تفسیر آن در اول سوره مذکور شد رِجْسٌ پلید است و گویا این اسم هر چیزیست که عقل و شرع آن را کاره باشد مِنْ عَمَلِ الشَّیْطَانِ از وسوسه شیطان

است و فرموده او فَاجْتَنِبُوهُ پس اجتناب کنید ازین پلید که امور مذکوره لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ شاید که شما رستگار شوید با اجتناب ازین إِنَّمَا

یُرِیدُ الشَّیْطَانُ جز این نیست که میخواهد شیطان أَنْ یُوقِعَ بَیْنَکُمُ و آنکه افکند در میان شما الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ دشمنی و خصومت فِی الْخَمْرِ

وَالْمَیْسِرِ در خوردن خمر و باختن قمار وَیَصُدَّکُمْ و باز دارد شما را عَنْ ذِکْرِ اللَّهِ از یاد کردن خدای وَعَنِ الصَّلَاةِ و از گذاردن نماز فَهَلْ

أَنْتُمْ مُنْتَهُونَ پس آیا هستید شما باز ایستادگان مراد نهی است از روی مبالغه یعنی البته از نهیها باز ایستید بعد از آنکه بر معایب این منکرات مطلع شدید

در تفسیر آورده که درین آیت ده دلیل است بر حرمت خمر اول آنکه خمر را با قمار قرین ساخت قمار حرام است پس قرین وی نیز حرام است دوم ادراج بت

پرستی در یک سلک کشیده آن نیز حرام است پس این حرام باشد سیوم او را رجس گفت و هر چه پلید است حرام است چهارم فرمود که از عمل شیطان است

و هر چه کار شیطان باشد حرام باشد پنجم امر کرد که از او اجتناب کنید و هر چه از و بودن دور واجب باشد حرام باشد ششم آنکه رستگاری را معلق ساخت

باجتناب از و و هر چه چنین باشد حرام بود هفتم فرمود که سبب دشمنی و خصومت و هر چه در میان مسلمانان سبب عداوت حرام باشد هشتم باز دارنده

است از یاد خدا و هر چه بنده را باز دارد از یاد خدا حرام است نهم سبب منع است از نماز پس سکر حرام بود دهم فرمود که باز ایستید ازو یعنی ترک او

کنید هر چه ترک آن فرض است حرام است محمد بن حنفیه از پدر بزرگوار خود امیرالمومنین و امام المتقین صلوات الله علیه روایت کرده که آن حضرت فرمود که

خمر خورد چون دختر خواهد باو مدهید و بخشش را راست مدارید و شفاعتش مپذیرید و بر هیچ امانتی او را امین مدارید و اگر وی را امین شناسید وی آن

امانت را ضایع گرداند و بر خدا لازم شود که عوض آن ندهد و از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله روایتست که هر که در دنیا خمر خورده و بی توبه از دنیا

برود وی را در قیامت زهرهای عقرب و مار دهند تا بیاشامد و چون نزدیک دهن برد هنوز نا خورده گوشت و ریش در آنجا افتد و چون بخورد همه اعضایش

از یکدیگر جدا شود و عفونتی از و آید که اهل عرصات از آن نفرت کنند پس وی را بدوزخ کشیده بشدت عذاب وی را معذب سازند و نیز آن حضرت لعنت کرده

است خمر را و فشارنده آنرا و بایع و مشتری آنرا و ساقی و آشامنده آنرا و خورنده بهای آنرا و بردارنده آنرا و آن کسی را که خمر برای او برند و بواقی احکام

احکام خمر و قمار و حواله بمطالعه منهج الصادقین است و چون حق تعالی امر فرمود باجتناب از خمر و غیر آن از منهیات والانصاب والازلام در عقب آن امر نمود

بالطاعت خود و فرمود وَأَطِیعُوا اللَّهَ و فرمان برید خدا را در اجتناب از خمر و غیر آن از منهیات وَأَطِیعُوا الرَّسُولَ و فرمان برداری کنید رسول او را

در جمیع آنچه شما را از آن نهی کرده وَاحْذَرُوا و حذر کنید از مخالفت فرمان خدا و رسول فَإِنْ تَوَلَّیْتُمْ پس اگر روی بگردانید از امر و نهی فَاعْلَمُوا

پس بدانید که أَنَّمَا عَلَىٰ رَسُولِنَا جز این نیست که بر رسول ماست الْبَلَاغُ الْمُبِینُ رسانیدنی روشن یعنی بدانید که شما ضرری برسول ما نتوانید

رسانید باعراض از امر و نهی او چه بر او همین رسانیدن است و آنرا بشما رسانید و وبال عقوبت و نشنیدن آن بشما راجع است نه باو چون

آیت تحریم

ایت تحریم خمر نازل شد بعضی از اصحاب گفتند که یا رسول الله حال برادران ما که شارب خمر بودند [illegible] چون باشد این آیت آمد که

لَیْسَ عَلَى الَّذِینَ آمَنُوا نیست بر آنانکه ایمان آورده اند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ کرده اند کارهای شایسته جُنَاحٌ گناهی و بزهی فِیمَا

طَعِمُوا در آنچه خورده اند إِذَا مَا اتَّقَوْا چون پرهیز کرده باشند از شراب و سایر منهیات بعد از علم تحریم آن وَآمَنُوا و گرویده و ثابت

و رزیده باشند بر ایمان وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و ثابت شده باشند بر عمل صالح ثُمَّ اتَّقَوْا پس ثابت و مستمر بوده باشند وَآمَنُوا و راسخ باشند

در تصدیق تحریم شراب و سایر منهیات ثُمَّ اتَّقَوْا پس مستمر باشند بر پرهیز کردن از آن از معاصی وَأَحْسَنُوا و نیکویی کرده باشند در اعمال جمیله و افعال حسنه

وَاللَّهُ یُحِبُّ الْمُحْسِنِینَ و خدای دوست میدارد نیکوکاران را غرض از تکرار لفظ ایمان و اتقا و عمل صالح مبالغه است و کمال ثبات و رسوخ و دوام

و استمرار بر آن تا حین رسیدن اجل آورده اند در عام الحدیبیه جانوران شکاری در لشکرگاه مسلمانان غلبه کرده بمیان رخت و بار و خیمه ایشان می

آمدند خر وحشی نزد ابوالیسر بن عمرو آمد وی تیری بر وی زد و او را بکشت مردمان او را ملامت کردند که چرا در احرام این کار کردی وی نزد رسول آمده صورت

واقعه بعرض رسانید آیت آمد که یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا ای گروه گرویدگان لَیَبْلُوَنَّکُمُ اللَّهُ و هر آینه می آزماید خدای شما را یعنی با شما معامله آزمایندگان

میکند بِشَیْءٍ مِنَ الصَّیْدِ بچیزی از صید در وقت احرام تا ظاهر شود بر عالمیان که کدام از شما مرتکب صید می شوید و کدام انقیاد حکم الهی میکنید و از آن مجتنب می شوید

تَنَالُهُ أَیْدِیکُمْ وَرِمَاحُکُمْ صفت شیء است یعنی چیزی از صید که میرسد بدان دستهای شما و نیزه های شما و آن آزمایش اینست که لِیَعْلَمَ اللَّهُ تا بداند یعنی

تمیز دهد خدای مَنْ یَخَافُهُ آنکس را که از عقاب وی می ترسد بجهت قوت ایمان او بِالْغَیْبِ در حالت غیبت عقاب حق تعالی از وی یعنی با آنکه عقاب

الهی را مشاهده نمیکند اما بجهت قوت ایمان که دارد از آن خایف میباشد فَمَنِ اعْتَدَىٰ پس هر که از حد در گذرد و شکار کند بَعْدَ ذَٰلِکَ پس این ابتلا یعنی

بصید فَلَهُ عَذَابٌ أَلِیمٌ پس اوراست عذابی دردناک یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا ای کسانی که ایمان آورده اید لَا تَقْتُلُوا الصَّیْدَ مکشید شکار را که وحشی

است نه اهلی وَأَنْتُمْ حُرُمٌ و حال آنکه شما احرام گیرندگان باشید بحج یا بعمره وَمَنْ قَتَلَهُ مِنْکُمْ و هر که بکشد آن صید را از شما مُتَعَمِّدًا در حالتی که عمد کننده

باشد آنرا یعنی هر که داند که محرم است قتل صید بر او حرام است مراد ابوالیسر است که در عام حدیبیه عمدا گور خر را بکشت پس متعمدا اشارت باوست و اگر محرمی

که صید بکشد بعمد یا خطا فَجَزَاءٌ مِثْلُ مَا قَتَلَ پس بر او واجب جزایی که مانند آنچیزی باشد که کشته است یعنی فدا دهد مانند آن صید مِنَ النَّعَمِ

از چارپایان یعنی شتر و گاو و گوسفند یَحْکُمُ بِهِ ذَوَا عَدْلٍ مِنْکُمْ که حکم کنند بآن دو خداوند عدل از اهل ملت شما یعنی دو مرد مومن که عادل باشند

بگویند که مماثل کشته شده از نعم کدام می تواند ماند گوسفند که مماثل آهوست هَدْیًا در حالتی که آن جزای قربانی باشد بَالِغَ الْکَعْبَةِ رساننده باشد

بکعبه یعنی بحرم برند أَوْ کَفَّارَةٌ یا واجب بر او کفاره که بپوشد و رفع کند گناه آنرا طَعَامُ مَسَاکِینَ و آن کفارت طعام دادن درویشان است

بر تفصیلی که در کتب فقهیه مذکور است أَوْ عَدْلُ ذَٰلِکَ یا برابر آن طعام و مساوی آن صِیَامًا از روی روزه داشتن یعنی بازاء طعام هر مسکینی روزه

بدارد پس بر او واجب یکی ازین سه چیز لِیَذُوقَ وَبَالَ أَمْرِهِ تا بچشد گرانی و سختی کار خود را چه آن مرتبت شدت تکلیف است بجهت خروج او

از اطاعت عَفَا اللَّهُ در گذشت و عفو کرد خدای عَمَّا سَلَفَ از آنچه گذشته است که محرم قتل صید کرده در جاهلیت یعنی صیدی که محرم قبل از

حکم بحرمت کرده عقوبتی بر او نیست یا از آنچه این نوبت ابوالیسر کرده وَمَنْ عَادَ و هر که باز گردد بمثل این عمل فَیَنْتَقِمُ اللَّهُ مِنْهُ پس انتقام کشد

خدا ازو و کفارت تلافی آن نکند وَاللَّهُ عَزِیزٌ و خدای غالبست در حکم خود ذُو انْتِقَامٍ خداوند انتقام بر کسی که اصرار کند در معصیت و بیان

[illegible] در حرم و ساير [illegible] بران [illegible] أُحِلَّ لَكُمْ حلال كرده شده مر شما را صَيْدُ الْبَحْرِ شكار دريا كه حيوانيست
كه در غير [illegible] نمانند خواه مثل [illegible] شد يا محرم مراد ماهي تازه است وَطَعَامُهُ ونيز حلال شده بر شما طعام وآن ماهي شور است كه ذخيره كنند
براي خوردن يعني ماهي تازه وشور همه بر شما حلال است مَتَاعًا لَكُمْ جهت برخوردار ساختن مر شما را وَلِلسَّيَّارَةِ ومر كاروان شما را كه قديد كرده
توشه سازند تازه وقديد آنرا وَحُرِّمَ عَلَيْكُمْ وحرام كرده شد بر شما صَيْدُ الْبَرِّ شكار بيابان كه حيوانيست كه در بيرون دريا بيضه دهد وجوجه
آورد واگرچه در بعضي اوقات در آب زندگاني كند واين حرمت ثابت مَا دُمْتُمْ حُرُمًا مادام كه احرام گرفتگان باشيد وَاتَّقُوا اللَّهَ وبترسيد از
خداي الَّذِي إِلَيْهِ آن خدائي كه تُحْشَرُونَ بسوي او جمع كرده خواهيد شد بعد از موت وبعد از ذكر حرمت بيان حرمت بيت الحرام و شهر
حرام ميكند بقوله جَعَلَ اللَّهُ الْكَعْبَةَ گردانيد خداي كعبه را الْبَيْتَ الْحَرَامَ كه بيت حرام وخانه محترم است قِيَامًا لِلنَّاسِ آنچيزي كه قاميست باين
امور مردمان در دين بواسطه آنكه قيام حج ومناسك بدوست ودر دنيا بجهت آنكه ايمني از غارت وقتل در وست وَالشَّهْرَ الْحَرَامَ وگردانيد ماه حرام
نيز رابطه قوام مهمات مردمان يعني كارهاي حج در وي سازند وآن ماه ذوالحجه است كه مناسك معظم حج در ان گذارند يا مراد جميع اشهر حرم كه مردمان
در ان از قتل وغارت ايمن اند وآن چهار ماه است سه در پي يكديگر وآن ذو العقده و ذوالحجه ومحرم است ويكي منفرد از ان وآن رجب است وتسميه [illegible]
حرام باعتبار اين است كه پناه باو دهد محترم ومكرم گردد وكسي او را نرنجاند ونيازارد واگر قاتل پدر وبرادر او باشد وسباع وطيور يكديگر را نيازارند ودر انجا
آهو وشير وگرگ با ميش وكبوتر با باز مستانس باشند واين آيات كعبه معظمه است وَالْهَدْيَ وَالْقَلَائِدَ ونيز گردانيد قربان وحيوانات را
كه ذوات القلائد سبب قيام امور مايحتاج ومساكين بآن منتفع ميشوند ومراد بذوات القلائد شتر وگاو وگوسفند است كه نعل را بران معلق سازند
تا تميز شوند از غير ومعلوم مردمان شود كه آن صدقات است ذَلِكَ آنچه مذكور شد از امر بحفظ وحرمت وحرام وغيرآن لِتَعْلَمُوا براي آنست كه
بدانند أَنَّ اللَّهَ آنكه حق تعالي يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ ميداند آنچه در آسمانهاست وآنچه در زمينهاست چه شرع احكام بحسب دفع
مضار قبل از وقوع وجلب منافع مترتبه بران دليل حكمت شارع است وكمال علم او وخلاصه معني آنست كه چون مطلع شديد بر حكمت در نصب كعبه براي
قيام مردمان بانچه درج است از طواف مناسك وكيفيات آن هر آينه علي الاجمال دانسته‌ايد كه حق تعالي عالم است بر آنچه در آسمانها و زمينهاست
از جواهر واجسام واعراض بر وجه كلي وجزئي بجهت استحاله صدور اين حكم از كسي كه جاهل باشد باشيا وَأَنَّ اللَّهَ ونيز براي آنست كه حق تعالي
بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ بهمه چيزي داناست پس آنچه مقرر ميكند از حلال وحرام از روي علم وحكمت است اين تعميم بعد از تخصيص است اعْلَمُوا أَنَّ
اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ وَأَنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ بدانيد كه خداي سخت عقوبت كننده است كسي را كه از محرمات پرهيز نكند وبدرستي كه خداي
آمرزگار و مهربانست بر كسي كه از محرمات پرهيزد مَا عَلَى الرَّسُولِ نيست بر رسول إِلَّا الْبَلَاغُ مگر رسانيدن احكام مكلفات تا ايشان را
عذر نماند وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وخداي ميداند آنچه آشكار ميكنيد وَمَا تَكْتُمُونَ وآنچه پنهان ميداريد از تصديق وتكذيب ودر [illegible]
آن جزا وسزا خواهد داد قُلْ لَا يَسْتَوِي الْخَبِيثُ وَالطَّيِّبُ بگو مساوي نيست پليد وپاك وحلال وحرام وَلَوْ أَعْجَبَكَ واگرچه بشگفت آرد
ترا كَثْرَةُ الْخَبِيثِ بسياري پليد چه اعتبار جودت را داده [illegible] قلت وكثرت محمود وقليل بهتر از مذموم كثير است فَاتَّقُوا اللَّهَ پس بترسيد
از خداي در استحلال محرمات واختيار آن بر محللات يَا أُولِي الْأَلْبَابِ اي خداوندان عقلهاي صافي لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ تا شايد كه شما رستگار شويد

مرويست

مرويست كه بعضي از صحابه سوالها ميكردند حضرت بجهت كثرت سوال [illegible] سوالي كند [illegible]
[illegible] مردي كه مطعون بود در نسب برخواست وگفت پدر من كيست فرمود كه حذافة بن قيس مردي ديگر گفت يا رسول الله پدر من [illegible] فرمود [illegible] عمر بن خطاب
بر پاي خواست و پاي مبارك آن حضرت را بوسه داد وگفت يا حضرت ما جديد الاسلام و قريب العهد بكفر ايم از سر ما درگذر واز پي ما نگاه مكن غضب حضرت
رسالت كم گشت و فرمود كه بحق خداي كه جان من بامر اوست كه درين ساعت بهشت و دوزخ را در برابر من تسويه كرده بودند ومن در روي اين نديدم واهل آنرا
ميديدم ويافتم كه كدام از شما در بهشت باشد وكدام در دوزخ واگر سليم از سوال ايشان حق تعالي آيت فرستاد كه يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اي كساني كه گرويده ايد
لَا تَسْأَلُوا عَنْ أَشْيَاءَ مپرسيد از چيزهائي كه اگر پرسيده شوند إِنْ تُبْدَ لَكُمْ آشكارا كرده شود براي شما جواب آن تَسُؤْكُمْ اندوهگين گرداند شما را وَ
إِنْ تَسْأَلُوا عَنْهَا واگر پرسيد از ان چيزهائي كه حِينَ يُنَزَّلُ الْقُرْآنُ در وقتي كه فرود آيد قرآن تُبْدَ لَكُمْ آشكارا كرده شود براي شما وشما از ان اندوهگين شويد
عَفَا اللَّهُ عَنْهَا عفو كرد خداي شما را از ان سوال يعني از شما در گذرانيد وبدان تكليف نكرد پس بعد ازين سوال از چيزي چند مكنيد كه جواب آن موجب
كراهت ومشقت شما شود وَاللَّهُ غَفُورٌ وخداي آمرزگارست از بسياري از گناهان شما در گذرد حَلِيمٌ بردبار است كه بعقوبت وتعذيب تعجيل نكند
قَدْ سَأَلَهَا بدرستي كه پرسيدند از چيزها قَوْمٌ مِنْ قَبْلِكُمْ گروهي پيش از شما چون ثمود كه طلب ناقه كردند وقوم موسي كه طلب رؤيه كردند وحواريان كه درخواست
مايده نمودند ثُمَّ أَصْبَحُوا بِهَا كَافِرِينَ پس گشتند بدان از كافران يعني بعد از ديدن معجزه كه طلبيده بودند بآن نگرويدند وسبب نزول عقوبت شدند بر ايشان
پس شما از حال ايشان عبرت گرفته بسوال فعل فضول اشتغال منمائيد تا مثل آن بليه گرفتار نگرديد از امير المومنين عليه الصلوة والسلام مرويست كه حق تعالي
فرض كرد بر شما فرايض اين بضيع آن مكنيد وحدود را براي شما تعيين فرمود پس از ان درمگذريد ونهي كرد شما را از چيزها پس ترك آن كنيد ومرتكب آن مشويد
وساكت شد براي شما از چيزي چند وبيان نفرمود نه بجهت عجز او بود از ان بلكه براي مصلحت شما بود پس خود را بتكليف بران مداريد وتجسس آن مكنيد
آورده اند كه عمر بن لحي بعث قبيله بزرگ را از قبايل عرب كه يكي از ان قريش بود بدين جاهليت دعوت كرد واز دين اسمعيل منصرف ساخته ببت پرستي
ترغيب نمود ونصب اصنام وتعين بحاير وسوايب از پيش او بود واصح روايات درين باب آنست كه چون ناقه پنج بطن بزادي وبطن آخري مذكر بودي
گوش او را بشكافتندي واز سواري ودوشيدن وبار كردن وموي بريدن او منع كردندي واز هيچ آب وگياه دور نساختندي وآنرا بحيره گفتندي
واگر شخصي را بيماري بودي ويا مسافري داشتي بجهت صحت آن بيمار وقدوم آن مسافر گفتي كه اين ناقه من سايبه است پس از ان ناقه را سر دادندي
ودر همه احكام حكم بحيره داشتي وآنرا سايبه گفتندي وگوسفندي چون هفت بطن بزادي بطن هشتم اگر انثي بودي ميگفتند كه از ان ماست ودر ميان رمه
ميداندند واگر ذكر بودي گفتندي كه از ان خدايان ماست وآنرا ذبح كردندي واگر ماده بودي نر زائيده شد واز براي ماده نميكشتند وميگفتند كه وصلت
اخاها يعني اين انثي برادر خود پيوست وبرادر حكم او گرفت وآنرا وصيله خواندندي وشتر نري كه ده ساله را ناقه آبستن ساختي وميگفتند كه حمي ظهره يعني پشت
خود را حمايت كرد وديگر سواري نميكردند واز هيچ آب وگياه منع نمي نمودند واو را حام ميگفتند واز زمان عمر بن لحي تا زمان حضرت رسول صلي الله عليه وآله
وسلم اين بعث قبايل بر اين آيين بودند وداعيه ايشان آن بود كه حق تعالي ايشان را باين فرموده حق سبحانه رد سخن ايشان كرده آيت فرستاد كه مَا جَعَلَ
اللَّهُ تعيين نكرده است خداي وامر نفرموده ومقرر نساخته هيچ چيز را مِنْ بَحِيرَةٍ از ناقه دور ساخته از آب وگياه وَلَا سَائِبَةٍ ونه ناقه بازگذاشته بحكم
وَلَا وَصِيلَةٍ ونه گوسفندي كه برادر پيوسته بود وَلَا حَامٍ ونه حمايت كننده پشت خود ونگهدارنده آن وَلَكِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وليكن آنها كه

[illegible] عَلَى اللّٰهِ الْكَذِبَ بر خداي دروغ را که تحریم اینها بدو نسبت میکنند وَاَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ و بیشتر کافران نمیدانند حلال و حرام را و در تحقیق آن عقل را کار نمی فرمایند بلکه بتقلید گذشتگان راه میروند وَاِذَا قِيلَ لَهُمْ و چون گفته
میشود مر ایشان را [illegible] تَعَالَوْا اِلَىٰ مَا اَنْزَلَ اللّٰهُ بیائید بانچه خداي فرستاده است از حکم حلال و حرام وَاِلَى الرَّسُولِ و بیائید برسول که بیان کننده
آن حکم است قَالُوا حَسْبُنَا گویند از غایت جهالت که بس است ما را مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا انچه یافته ایم پدران خود را بران اَوَلَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ
واگرچه بوده اند پدران ایشان لَا يَعْلَمُونَ شَيْئًا که نمیدانستند چیزی را وَلَا يَهْتَدُونَ و راه نمی یافتند بطریق حق جاهل و گمراه بودند يَا اَيُّهَا الَّذِينَ
آمَنُوا ای گروه گرویدگان عَلَيْكُمْ اَنْفُسَكُمْ بر شما باد که محافظه کنید نفس خود را و لازم کنید صلاح آنرا لَا يَضُرُّكُمْ زیان نرسانند شما را مَنْ ضَلَّ
کسی که گمراه شده یعنی گمراهی او شما را ضرری نرساند اِذَا اهْتَدَيْتُمْ چون راه یافته باشید و مرویست که چون مردی اسلام می آورد او را میگفتند که سفهت آباک
حکم بسفاهت پدر خود کردی در مذهبی که داشته حق تعالی این آیت فرستاد که شما حافظ خود باشید که ضرر این ضلال بشما نرسد و نیکی که بر اهتدای خود ثابت باشید
اِلَى اللّٰهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا بسوی خداست بازگشت شما همه فَيُنَبِّئُكُمْ پس خبر خواهد داد شما را بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ بانچه بودید که میکردید و شما را بان جزا
خواهد داد آورده اند که تمیم داری و عدی بدی که نصاری بودند تجارت عزیمت شام کردند و مسلمانی بدیل نام که مولی عمرو عاص بود با ایشان همراه شد چون ببلاد
شام رسیدند بیمار شد و انچه با خود داشت از نقود و امتعه بر صحیفه ثبت کرد و در میان رخوت پنهان کرد و مرض وی سخت شد تمیم و عدی را وصیت نمود
که ترکه او را با اهل وی رسانند ایشان بعد از وفات او رخوت و امتعه او را تصرف کردند و ظرفی را از نقره که بزر منقش ساخته بودند و سیصد مثقال نقره در انجا بود
از میان ترکه او برداشتند و باقی را بمدینه آوردند و تسلیم اهل وی کردند ورثه بدیل آن صحیفه را که مشتمل بر مفصل رخوت او بود یافتند چون آنای مذکور در میان
یافت نشد چون بر تمیم و عدی کردند ایشان انکار نمودند و مرافعت بمجلس معلای حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم آوردند این آیه نازل شد که يَا
اَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه گرویدگان درانچه شما را فرموده اند شَهَادَةُ بَيْنِكُمْ گواهی و وثیقه است در میان شما اِذَا حَضَرَ وقتی که حاضر شود و واقع
اَحَدَكُمُ الْمَوْتُ یکی را از شما مرگ یعنی مشرف بر موت شود و علامت مرگ بر او ظاهر گردد باید که گواه شوند حِينَ الْوَصِيَّةِ بهنگام
وصیت اثْنَانِ ذَوَا عَدْلٍ مِنْكُمْ دو تن که خداوندان عدل و انصاف باشند از شما
یعنی مؤمن باشند اَوْ آخَرَانِ مِنْ غَيْرِكُمْ یا دو تن دیگر که خداوندان عدل و انصاف باشند از غیر شما اگر مسلمانان عادل یافت نشوند که گواه
گیرید اِنْ اَنْتُمْ اگر باشید ضَرَبْتُمْ فِي الْاَرْضِ که سفر کنید در زمین فَاَصَابَتْكُمْ پس برسد شما را مُصِيبَةُ الْمَوْتِ رسیدن مرگ یعنی نزدیک
شوید بمرگ تَحْبِسُونَهُمَا آن دو تن را باز دارید مِنْ بَعْدِ الصَّلَاةِ از پس نماز دیگر که وقت اجتماع مردمانست و ملایکه روز و شب دران حاضر
اند یکی از نمازهای یومیه است و از ابی جعفر علیه السلام مرویست که اهل حجاز بعد از عصر سوگند میداده اند بجهت اجتماع مردمان و کثرت ایشان دران
وقت فَيُقْسِمَانِ بِاللّٰهِ پس سوگند خورند بخدای اِنِ ارْتَبْتُمْ اگر شک داشته باشید در ایشان یعنی اگر وارثی از شما ایمن نباشد از تهمت ایشان
مضمون سوگند ایشان اینکه لَا نَشْتَرِي بِهِ ما بدل نکنیم باین سوگند ثَمَنًا بهای آنرا که مال دنیاست یعنی برای طمع مال یتیم و میت سوگند بدروغ نمیخوریم
وَلَوْ كَانَ ذَا قُرْبَىٰ اگرچه باشد آن کس که ما سوگند میخوریم برای او خویش ما وَلَا نَكْتُمُ شَهَادَةَ اللّٰهِ و نمی پوشیم شهادت خدا را یعنی گواهی
که خدای ما را باقامت آن فرمود اِنَّا اِذًا بدرستی که ما آنوقت بپوشیم گواهی را لَمِنَ الْآثِمِينَ از بزهکاران باشیم و سوگند دادن گواه مخصوص است

باین صورت

باین صورت و در غیر این صورت نیست باجماع علما از نزول این آیت [illegible] که ما
[illegible] گرده ایم و این سوگند براستی میخوریم پس نفرمود تا دست ایشان باز [illegible] دست ایشان یافتند و میان ایشان دو [illegible]
باب مجادله از حد اطناب بگذشت ایشان میگفتند که ما این ظرف از بدیل خریده بودیم اما بسبب آنکه [illegible]
بمجلس اشرف سید عالم مرافعه نمودند آیت آمد که فَاِنْ عُثِرَ پس اگر اطلاع یافته شود عَلَىٰ اَنَّهُمَا بر آنکه آن دو گواه اسْتَحَقَّا اِثْمًا کسب فعلی کرده اند که موجب اثم
یعنی خیانت که بسبب آن مستحق اثم شده اند فَآخَرَانِ پس دو گواه دیگر يَقُومَانِ مَقَامَهُمَا بر خیزند بجای آن دو خاین مِنَ الَّذِينَ اسْتَحَقَّ عَلَيْهِمُ
الْاَوْلَيَانِ صفت الذین است یعنی آنانکه مقدم اند بر اجانب در شهادت بجهة احقیة ایشان در قرابت و کثرت معرفت بمال موصی و حفص استحق خوانده
بفتح تا و حا لاولیان یعنی از آنانکه استحقاق داران موصی به که بر ایشان رد کنند آنها احق و اولی اند بشهادت از آن دو بیگانه زیرا که خویشانند و شناسانند بحقیقت
امر ایشان بر هر تقدیر این دو گواه بر خیزند فَيُقْسِمَانِ بِاللّٰهِ پس سوگند خورند بخدا مضمون آنکه لَشَهَادَتُنَا اَحَقُّ مِنْ شَهَادَتِهِمَا هر آینه گواهی ایشان سزاوار
تر و راست تر است از گواهی این دو تن که قبل از این گواهی داده اند و اول بقبول وَمَا اعْتَدَيْنَا و ما ستم نکنیم و تعدی نکنیم درین گواهی اِنَّا اِذًا بدرستی
که ما آن هنگام که خیانت کنیم لَمِنَ الظَّالِمِينَ از ستمکاران باشیم که باطل را در موضع حق وضع میکنند پس حضرت فرمود تا عمرو عاص و مطلب بن ابی وداعه
بر خواستند و سوگند خوردند بخدای بعد از نماز عصر که این ظرف حق بدیل بوده است و ایشان خیانت کرده اند بعد از آن حضرت حکم فرمود تا ظرف نقره
بورثه بدیل داده ذَٰلِكَ این حکم که مذکور شد اَدْنَىٰ اَنْ يَاْتُوا نزدیکتر و خواهنده تر است بآنکه بیایند گواهان بِالشَّهَادَةِ بگواهی دادن عَلَىٰ وَجْهِهَا
بر طریق آن یعنی بر شکل انچه حکم بآن شهادت کرده اند بدون خیانت اَوْ يَخَافُوا یا نزدیکتر است بآنکه بترسند اَنْ تُرَدَّ اَيْمَانٌ آنکه رد کرده شود
سوگند بر مدعیان بَعْدَ اَيْمَانِهِمْ پس از سوگند ایشان که خورده اند بر خیانت و کذب ایشان و بجهت ظهور خیانت ایشان رسوا شوند وَاتَّقُوا اللّٰهَ
و بترسید از خدای و خوردن سوگندان دروغ وَاسْمَعُوا و بشنوید امر خدا را بسمع اجابت وَاللّٰهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ و خدای
راه نمی نماید فاسقان را که خایفان و شاهدان اند بکذب از روی جحود و عناد و فرط غوایت و بجهت این ایشان را توفیق نمیدهد یا اگر باین صفت راسخ
شوند تا حین وفات حق تعالی ایشان را ببهشت راه ننماید يَوْمَ يَجْمَعُ اللّٰهُ الرُّسُلَ در روزی که فراهم آرد خدای پیغمبران را خود را فَيَقُولُ پس گوید
فرستاده شدگان مَاذَا اُجِبْتُمْ بچه چیز اجابت کرده شدید شما یعنی وقتی که ایشان را بتوحید دعوت کردید بچه چیز اجابت کردند شما را و جواب دادند
این سوال از پیغمبران بجهت سرزنش امتان ایشان باشد و اگر نه خدای باین عالم خواهد بود و چون پیغمبران بشنوند قَالُوا لَا عِلْمَ لَنَا گویند هیچ علمی نیست
بباطن احوال ایشان که ثواب و عقاب بران مترتب میشود اِنَّكَ بدرستی که تو اَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ تویی داننده نهانها پس تو میدانی که چه اجابت
کردند بزبان با ما و چه در دل پنهان داشتند و نیز بجهت سرزنش کفار میفرماید اِذْ قَالَ اللّٰهُ یاد کن چون گوید خدای يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ ای عیسی بن مریم
اذْكُرْ نِعْمَتِي عَلَيْكَ یاد کن نعمت مرا که افاضه کردم بر تو وَعَلَىٰ وَالِدَتِكَ و بر مادر تو اِذْ اَيَّدْتُكَ در وقتی که تقویت کردم ترا و نیرومند کردم
بِرُوحِ الْقُدُسِ بجبرئیل یا بکلامی که بآن احیای دین کردی یا احیای نفس بحیوات ابدیه تُكَلِّمُ النَّاسَ سخن میکردی با مردمان فِي الْمَهْدِ
در گهواره و این معجز تو بود وَكَهْلًا در حالت کهولی یعنی کلام تو در طفولیت و کهولت بود بر وجه فصاحت و بلاغت وَاِذْ عَلَّمْتُكَ الْكِتَابَ
و دیگر یاد کن ای عیسی چون بیاموختیم ترا جنس کتب و یا کتابت و خط وَالْحِكْمَةَ و فهم چیزها وَالتَّوْرَاةَ وَالْاِنْجِيلَ و معانی و حقایق تورات و انجیل

وَإِذْ تَخْلُقُ و اذا بر که میسازی مِنَ الطِّينِ [illegible] بِإِذْنِي [illegible] فَتَنْفُخُ فِيهَا پس میدمیدی دران صورت
[illegible] بِإِذْنِي [illegible] و از علت بیرون می آوردی کور مادرزاد را و چشم او را روشن می
کردی وَالْأَبْرَصَ [illegible] بِإِذْنِي بفرمان من وَإِذْ تُخْرِجُ الْمَوْتَىٰ چون باز داشتیم شر بنی اسرائیل را عَنْكَ از تو که قصد
قتل تو داشتند إِذْ جِئْتَهُمْ وقتی که آمده بودی بایشان بِالْبَيِّنَاتِ معجزات روشن که مذکور شد فَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا پس گفتند آنانکه کافر شدند
مِنْهُمْ از بنی اسرائیل إِنْ هَٰذَا نیست اینکه آورده از امور غریبه و عجیبه مذکوره إِلَّا سِحْرٌ مُبِينٌ مگر جادوئی روشن که بر هیچ کس مخفی نیست و بصحت
پیوسته که عیسی با وجود این مرتبه عظیمه که داشت جامه پشمین پوشیدی و گیاه زمین خوردی هرگز چیز را ذخیره نکردی و خانه نداشتی که در فکر آن باشد که مبادا
ویران شود و نه زن و نه فرزندی که خاطر او بدان متعلق بودی و هر جا که شب رسیدی بخفتی و بعد از آن عرض نعمتی دیگر میکند بر وی بقوله وَإِذْ أَوْحَيْتُ
إِلَى الْحَوَارِيِّينَ یاد کن اینکه چون وحی کردم حواریان را که اصحاب عیسی بودند یعنی ملهم ساختم ایشان را یا امر کردم آنها را بزبان پیغمبران ایشان أَنْ آمِنُوا بِي
که ایمان آرید بمن وَبِرَسُولِي و بفرستاده من که عیسی است قَالُوا آمَنَّا گفتند ایشان که ایمان آوردیم وَاشْهَدْ و تو گواه باش بِأَنَّنَا مُسْلِمُونَ با آنکه گردن
نهادگانیم فرمان ترا بالخلاص إِذْ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ یاد کن وقتی که گفتند حواریان يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ هَلْ يَسْتَطِيعُ رَبُّكَ ای عیسی بن مریم آیا هیچ می تواند پروردگار تو
أَنْ يُنَزِّلَ عَلَيْنَا که فرو فرستد بر ما مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ خوانی از آسمان این کلام از قبیل استحکام معرفت گفتند و گویند مراد ایشان از استطاعت
بر وجهی بود که حکمت و اراده الهی مقتضی آن باشد پس بر وجه استحکام معرفت گفته باشند یعنی آیا اراده و حکمت پروردگار تو تقاضا میکند که مائده از آسمان
بر ما انزال نماید قَالَ گفت عیسی در جواب ایشان که اتَّقُوا اللَّهَ بترسید از خدای و مثل این سوال مکنید إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ اگر هستید شما باور دارندگان
مر کمال و قدرت او را و صحت نبوت مرا قَالُوا گفتند بر وجه معذرت درین سوال که ما در قدرت کامله حق سبحانه شک نداریم ولیکن نُرِيدُ أَنْ نَأْكُلَ
مِنْهَا میخواهیم که بخوریم طعامی را از آن مائده وَتَطْمَئِنَّ قُلُوبُنَا و آرام گیرد دلهای ما و یقین بر یقین بیفزاید با انضمام علم عیانی با علم استدلالی بر کمال
قدرت یعنی مشاهده را با استدلال جمع کنیم وَنَعْلَمَ أَنْ قَدْ صَدَقْتَنَا و بدانیم که تو راست گفتی با ما در آنکه هر چه از خدا درخواهید بشما ارزانی
دارد وَنَكُونَ عَلَيْهَا مِنَ الشَّاهِدِينَ و باشیم بر آن مائده از گواهان وقتی که از ما گواهی طلبی مرویست که چون حواریان طلب مائده کردند عیسی
علیه السلام گفت سی روز روزه بدارید آنگه از خدا بطلبید آنچه میخواهید حواریان سی روز روزه داشتند عیسی پشمینه پوشید و روی توجه بقبله دعا کرد
حق تعالی ازین خبر میدهد قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ گفت عیسی پسر مریم بعد از آن اذن از خدای تعالی که اللَّهُمَّ ای بار خدایا الو رجای و عطاری گفته اند
بعضا در نام از نامهای الهی و نام اللهم بعبارات و از نضر بن شمیل نقل کرده که گوید اللهم خدا را بهمه نامها خوانده باشد و لهذا عیسی در وقتی که طلب مائده
از حق تعالی را بدین کلمه خوانده و بعد از آن گفت رَبَّنَا ای پروردگار ما أَنْزِلْ عَلَيْنَا فرو فرست بر ما مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ خوانی از آسمان تَكُونُ
لَنَا عِيدًا که باشد آن خوان عید ما را یعنی در روز نزول آن عیدی باشد که هر سال چون آن روز در رسد ما تعظیم آن کنیم و از نجاست که درین روز بندگان
را آزاد کنند و کودکان را از مکتب خلاص کنند و اهل صنایع دست از کار خود باز دارند القصه عیسی گفت مائده بر ما نازل ساز تا عیدی بود از روز لِأَوَّلِنَا
وَآخِرِنَا مر اول ما را که اهل زمان مااند و آخر ما را که از پس ما آیند و یا معنی آنست که اول و آخر ما از آن خوان بهره یابند و نزول مائده در روز یکشنبه بود و ازین
جهت که نصاری آنرا عید خود میدانند وَآيَةً مِنْكَ و تا باشد آن مائده علامتی صادر از تو که دلالت کند بر قدرت تو بر صحت نبوت من وَارْزُقْنَا

و روزی ده

و روزی ده ما را از آن خوان وَأَنْتَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ و تو بهترین روزی دهندگانی [illegible] قَالَ
اللَّهُ گفت خدای که ای عیسی بگوی بسایلان إِنِّي مُنَزِّلُهَا عَلَيْكُمْ [illegible] که من فرو فرستاده این خوان را بر شما [illegible] اجابت
سوال شما فَمَنْ يَكْفُرْ پس هر که کافر شود بَعْدُ پس از نزول مائده مِنْكُمْ از شما فَإِنِّي أُعَذِّبُهُ [illegible] که من عذاب [illegible] او را
عَذَابًا لَا أُعَذِّبُهُ پس عذابی که عذاب نکنم آن نوع عذاب أَحَدًا مِنَ الْعَالَمِينَ یکی را از عالمیان زمان شما یا از جمیع عالمیان چه ایشان
بعد از جحود و کفر بوزینه و خوک مسخ شدند باین نوع عذاب هیچ کسی دیگر از امت معذب نشد از ابی جعفر علیه السلام مرویست که آن خوان چون نازل
شد بران هشت نان بود همه مردمان از اول تا آخر از آن بخوردند و سیر شدند و هنوز از آن باقی بود از سلمان فارسی روایتست که حق تعالی دو ابر فرستاد
و سفره سرخ در میان آنها بود و آنچنان بر زمین نزدیک میشد تا قریب بحواریان شد و سفره از آن جدا شده و نزد حواریان بر زمین آمد عیسی علیه السلام
بگریه در آمد و گفت خدایا این خوان را رحمت گردان و عقوبت مگردان پس وضو ساخته و نماز بگذارد و بگریست و گفت بسم الله خیر الرازقین و
مندیل از سر سفره برداشت خوانی ظاهر شد و بران ماهی بریان بود و روغن از وی میچکید و نزدیک سر او نمک بود و نزدیک دم آن سرکه بر حوالی آن
انواع تره ها مگر گندنا که نبود و پنج گرده در آن خوان نهاده بر یکی زیتون و بر دیگری عسل و بر یکی روغن و بر چهارم پنیر و بر پنجم قدید شمعون که خلیفه عیسی بود
برخواست که یا روح الله این از طعام دنیاست یا از طعام آخرت عیسی فرمود که از هیچ کدام نیست که حق تعالی بقدرت خود اینجا درآورده پس گفت بخورید آنچه
طلب کرده اید و شکر گذاری کنید تا نعمت زیاده شود هزار و سیصد تن از آن خوردند و از آنچه بر آن بود هیچ کم نشد و هیچ فقیر از آن طعام نخورد مگر که
توانگر شد و بیماری از آن نخورد مگر که شفا یافت تا آنکه همه کوران و کنگان کران از آن شفا یافتند پس آن مائده بآسمان رفت و روز دیگر وقت
چاشت باز آمد و اغنیا و فقرا از آن تناول نمودند و برین منوال تا چهل روز روزی می آمد روزی نه چون ناقه صالح که روزی شیر دادن و روزی نه
پس وحی رسید که ای عیسی مائده مرا به فقرا ده نه باغنیا و توانگران ازین حکم مضطرب شده در مائده شک آوردند و او را بجادو حمل کردند که سیصد و
سی تن از ایشان مسخ شدند و بعد از سه روز مردند و بعد از ذکر مائده و توبیخ کفر نصاری مینماید بقوله وَإِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ
و یاد کن چون گوید خدای در قیامت که ای عیسی بن مریم أَأَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ آیا تو گفتی مر مردمان را که اتَّخِذُونِي وَأُمِّيَ فرا گیرید مرا
و مادر مرا إِلَٰهَيْنِ مِنْ دُونِ اللَّهِ دو خدا و بدون خدای بحق و معبود مطلق قَالَ گفت عیسی علیه السلام سُبْحَانَكَ تنزیه میکنم از شریک تو
را تنزیه کردنی مَا يَكُونُ لِي نسزد و نشاید مرا أَنْ أَقُولَ مَا لَيْسَ لِي بِحَقٍّ آنکه بگویم آن خبر را که مرا سزاوار نباشد گفتن إِنْ كُنْتُ قُلْتُهُ
اگر بوده است که گفته ام آنرا فَقَدْ عَلِمْتَهُ پس بدرستی که تو دانسته آنرا تَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِي تو میدانی آنچه پنهان میکنم آنرا در نفس خود چنانچه تو
آنچه آشکارا میکنم وَلَا أَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِكَ و من نمیدانم آنچه در ذات و نفس تست یعنی آنچه اخفا میکنی از معلومات خود إِنَّكَ أَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ
بدرستی که تو دانائی پوشیده هائی مَا قُلْتُ لَهُمْ نگفتم مر ایشان را یعنی امت خود را إِلَّا مَا أَمَرْتَنِي بِهِ مگر آنچه تو امر کردی مرا با آنکه با ایشان گویم أَنِ
اعْبُدُوا اللَّهَ آنکه بپرستید خدا را رَبِّي وَرَبَّكُمْ پروردگار من و پروردگار شماست یعنی گفتم که من مربوب و مخلوق توام نه خالق و رب وَكُنْتُ عَلَيْهِمْ
و بودم من بر اقوال و افعال ایشان شَهِيدًا مَا دُمْتُ فِيهِمْ گواه مادام که بودم در میان ایشان فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي پس هنگامی که فرا گرفتی مرا و بآسمان بردی
كُنْتَ أَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ بودی تو نگهبان بر ایشان و عالم بر احوال ایشان وَأَنْتَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ و تو بر همه چیز

[illegible] مطلقاً اعتراض نرسد در هرچه کند بر وجه جزا
و [illegible] و إن تغفر لهم [illegible] از کفر توبه کرده باشند و ایمان آورده فإنك أنت العزيز بی‌همتا که
تو غالبی بر ثواب و عقاب الحکیم دانا و صواب کار در هرچه کنی از عفو و عذاب بر وجه حکمت و صواب و چون عیسی علیه السلام این سخن ادا کند قال
الله گوید حق تعالی هذا یوم ینفع الصادقین صدقهم این روز روزیست که سود دهد راستگویان را راستی ایشان که قایل شدن
است بوحدانیت حق تعالی و اقرار بجمیع انبیا لهم جنات تجری مر آن صادقان راست که اهل توحیدند بهشتهایی که میرود من تحتها الأنهار
از زیر درختها یا غرفه‌های آن جویهای روان خالدین فیها در حالتی که جاوید باشند در آن أبدا همیشه زمان بودن ایشان نهایتی نداشته باشد رضی الله
عنهم خوشنود باشد خدای از ایشان بطاعت و انابت و رضوا عنه و خوشنود باشند ایشان از خدای به نیل کرامت ذلك این دخول جنان
با حصول رضوان الفوز العظیم رستگاری بزرگ است بعد از آن تنبیه می‌فرماید بر کذب نصاری و فساد دعوی ایشان در شأن مسیح و مادر او بقوله
لله مر خدای راست نه غیر او ملك السموات والأرض پادشاهی آسمانها و زمینها و ما فیهن و آنچه در میان آسمانها و زمینهاست وهو علی کل شیء
قدیر و آن خدای بر همه چیزها تواناست بقدرتی که از عجز و ضعف منزه و مقدس است جلت عظمة قدرته سورة الانعام مائة خمس و ستون آية مكية
مرویست از ابی بن کعب که این سوره در مکه یکبار در شب نازل گشت و هفتاد هزار فرشته حامل این سوره بودند در وقت نزول او بآواز عظیم تسبیح و تحمید
الهی میکردند چون حضرت رسالت پناه آواز ایشان بشنید فرمود که سبحان الله العظیم و بحمده و بسجده افتاد و بعد از آن کاتبان را بخواند و فرمود که در همان شب آن را
نوشتند هر که آن را قراءت کند بعد هر آیتی که در وست این هفتاد هزار فرشته صلوات فرستند بر او در روز و شب و در ز جابر بن عبد الله انصاری از پیغمبر روایت
کرده که سه آیت از سوره انعام بخواند تا بقول تکسبون حق تعالی چهل هزار فرشته را بر وی موکل سازد که مثل عبادت خود را برای او نویسند تا بروز قیامت
و فرشته از آسمان هفتم نازل شود و با او گرزی از آهن باشد هرگاه شیطان خواهد که وسوسه او کند آن فرشته آن گرز را بر او زند و او را از وی دور گرداند
تا هفتاد حجاب واسطه شود میان او و شیطان عیاشی باسناد خود از ابو بصیر رحمت الله روایت کرده که ابو عبد الله علیه السلام فرمود که سوره
انعام یکجا فرود آمده و هفتاد هزار فرشته تشییع آن میکردند و تعظیم و اجلال می‌نمودند چه در هفتاد موضع این سوره اسم خدا مندرج است اگر مردمان
[illegible] فضل قراءت این سوره را هرگز ترک آن نکنند و پیوسته بقراءت آن مشغول باشند و از ابی حسن علی بن موسی الرضا علیه السلام مرویست که هر که
بوده را قراءت کند آن هفتاد هزار فرشته که این سوره را نازل ساخته اند بر حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم برای او تسبیح گویند تا روز قیامت
ز کعب الاحبار روایتست که حق تعالی روز قیامت بقاری این سوره خطاب کند که ای بندهٔ من در پناه من آی و از فواکه بهشت من متمتع شو و
آب کوثر من بیاشام و از چشمه سلسبیل غسل کن که تو بندهٔ منی و من خداوند توام بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد لله همه ستایشها مر خدای راست الذی آن خداوندی که بقدرت کامله خود خلق السموات بیافرید آسمانها بدون مددی و حمدی والأرض
و بیافرید زمین را بی اصلی و مایه و جعل الظلمات والنور و پیدا کرد تاریکیها و روشن را این کلام بحسب رد قول مجوس است که گفتند الله خالق
نور است و شیطان آفرینندهٔ ظلمت و نزد اکثر مراد از ظلمت و نور ظلمت و نوراست ثم الذین کفروا پس با وجود این همه نعم مخلوقه برای ایشان
[illegible] بربهم به پروردگار خود [illegible] یعدلون عدول میکنند از وی بعبادت غیر او از اصنام و یا برابر میکنند پروردگار خود را با آن که

جمادند

جمادند خلاصه معنی آنست که حق تعالی این اشیا را که سبب معیشت آدمیان است بیافرید [illegible]
[illegible] میکنند با حق سبحانه آن چیزی را که قادر نیست بر آفریدن چیزی از آن هو الذی او است آن کسی که خلقکم من طین بیافرید شما را [illegible] یعنی ابتدای خلق شما
[illegible] ثم قضی أجلا پس حکم فرمود مدتی را که چون بسر آید مرگ برسد مراد از این اجل موت و أجل مسمی عنده و مدتی که نام برده شده یعنی معین نزد او [illegible]
معلوست که کسی علم بآن ندارد و بعد از انقضای آن قیام قیامت باشد مراد از این اجل قیامت ثم أنتم تمترون پس شما شک می‌آورید در بعث با آنکه
شده مر شما را که مبدء خلق اوست و حال آنکه معاد اسهل است از مبدء و هو الله و اوست خداوند مطلق و معبود بحق فی السموات وفی الأرض
در آسمانها و زمینها همه را جز وی خدائیست یعلم سرکم و جهرکم میداند آنچه پنهان شماست یعنی در دل مخفی دارید و آنچه آشکارای شماست
یعنی بزبان می‌آرید و یعلم ما تکسبون و میداند آنچه میکنید از خیر و شر و شما را بر آن جزا و سزا خواهد داد بعد از آن خبر میدهد از حال کفار بقوله وما
تأتیهم و نمی‌آید بکافران من آیة من آیات ربهم هیچ آیتی از آیات پروردگار ایشان مراد معجزاتست مانند شق قمر و تسبیح سنگریزه در دست حضرت
رسالت و غیر آن یا نمی‌آید آیتی از آیتهای قرآنی بدیشان إلا کانوا مگر هستند عنها از آن آیات و معجزات معرضین اعراض کنندگان و ترک کنندگان
نظر در آن فقد کذبوا بالحق پس بدرستی که دروغ داشتند حق را که قرآنست لما جاءهم آن هنگام که آمد بدیشان فسوف یأتیهم پس زود باشد که
بیاید بدیشان یعنی ظاهر شود بر ایشان أنباء ما کانوا به خبرهای آنچه بودند که بدان یستهزئون استهزا میکردند از وعدهای عذاب و آن بوقت نزول عذاب
باشد بدیشان در دنیا هنگام ارتفاع رایت اسلام و شوکت ملازمان سید خیر الانام علیه الصلوات والسلام و یا در آخرت نزد مشاهده عقوبت که عذاب دوزخ
است ألم یروا آیا ندیدند و ندانستند که ما بقوت قهاریت کم أهلکنا چند هلاک کردیم من قبلهم پیش از ایشان من قرن از گروه گذشتگان
یعنی اهل زمانی که در آن پیغمبر بود و گویند قرن هفتاد سال است و یا هشتاد و اصح آنست که قرن اهل هر عصری اند که میان ایشان پیغمبری بوده باشد یا صاحب
کتاب او خواه زمان قلیل یا کثیر مکناهم فی الأرض صفت قرن است یعنی آنچنان قرنی و گروهی که هلاک کردیم که ایشان را در زمین جای آرامگاه داده بودیم
و مکنت و نعمت بایشان عطا کرده بودیم ما لم نمکن لکم آنچه شما را تمکین نداده‌ایم از وسعت منازل و متاعها و عمر دراز و قوت تمام و خدم و حشم
و أرسلنا السماء و فرستاده بودیم باران را علیهم مدرارا بر ایشان ریزان و پی در پی و جعلنا الأنهار و گردانیدیم جویهای آب را
که پیوسته تجری من تحتهم میرفت در زیر درختان ایشان یا در زیر قصرهای ایشان یا انهاری که در تحت تصرف ایشان بود که بهر نوع که میخواستند بساتین
و مزارع می‌بردند مراد آنست که ایشان در رفاهیت و وسعت عیش بودند میان انهار و اثمار فأهلکناهم بذنوبهم پس هلاک کردیم ایشان را بگناهان ایشان
و سود نداد ایشان را آن نعمت و فراغت و أنشأنا و از نو پیدا کردیم من بعدهم از پس هلاک ایشان قرنا آخرین گروهی دیگر بدل ایشان قوم دیگر را
همچنین غرض آنست که حق تعالی همچنانکه قادر بود بر آنکه هلاک کند قرون سابقه را چون عاد و ثمود و بیافریند بدل ایشان قومی دیگر را همچنین قادر است که مثل
آن را در حق شما بجای آرد پس از خواب غفلت بیدار شوید تا از مثل این نوع عذاب برهید مرویست که نضر بن حارث و امثال او نزد رسول آمده گفتند ای محمد ما بتو
ایمان نخواهیم آورد تا وقتی که چهار فرشته با نامه نوشته از آسمان نازل شوند و گواهی دهند که این کتاب از خدا است و آورده‌ام و مکتوبی با ایشان بود با این
مضمون که تو رسول خدایی حق تعالی فرمود که و لو نزلنا علیک و اگر بفرستیم بر تو کتابا فی قرطاس نوشته در کاغذی فلمسوه بأیدیهم
پس مس کنند و بسایند آن را بدستهای خود یعنی برای العین ببینند و یقین بدانند که آن نوشته از نزد خدا است بی شک و شبهه لقال الذین کفروا

... کافران ندیده بودند ... هذا نیست انچه ... إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ مگر جادوی روشن برهمه کس وَقَالُوا و گفتند کافران لَوْلَا
أُنزِلَ عَلَيْهِ مَلَكٌ چرا فرو فرستاده نشد بر محمد فرشته که تا گوید که این معجزات وَلَوْ أَنزَلْنَا مَلَكًا و اگر فرو فرستیم فرشته را لَّقُضِيَ
الْأَمْرُ هرآینه حکم کرده شود بهلاک ... خلقان چه سنت الهی جاری شده که اگر معاینه بینند فرشته را چنانچه طلب کرده اند هلاک ایشان لازم شود چنانکه بر امم
... بجهت مثل این واقع شد مانند قوم عاد و لوط ثُمَّ لَا يُنظَرُونَ پس مهلت داده نشوند بعد از نزول فرشته بجهت ایمان وَلَوْ جَعَلْنَاهُ مَلَكًا و اگر کردانیم
رسول را فرشته لَّجَعَلْنَاهُ رَجُلًا هرآینه کردانیدیم او را بصورت مردی چنانچه جبرئیل و حه الکلبی مثل میشد این صورت بجهت آنست که قوت بشری
بدیدن ملایکه بر صورت اصلی ایشان وفا نمیکند مگر جمعی را از انبیا که بقوت قدسی مشاهده ایشان می توانند کرد پس ملک بصورت بشر فرستیم وَلَلَبَسْنَا
هرآینه در آن حال پوشیده کردانیم عَلَيْهِم بر ایشان مَّا يَلْبِسُونَ آنچه پوشیده کردانند امروز یعنی چنانکه اکنون رسالت بشر را مسلم نمیدارند در آن
وقت نیز طعن زنان خواهند گفت که نیست مگر آدمی بعد از آن تسلیه رسول میفرماید بقوله وَلَقَدِ اسْتُهْزِئَ بِرُسُلٍ و هرآینه تکذیب نموده شدند پیغمبرانی
که بوده اند مِّن قَبْلِكَ پیش از تو فَحَاقَ پس احاطه کرده ... بِالَّذِينَ سَخِرُوا مِنْهُم
با آنکه سخریت کرده اند از رسل یعنی بکسانی که بارسولان استهزا کرده اند احاطه کرده فرو گرفت مَّا كَانُوا بِهِ جزای آنچه بودند که بدان يَسْتَهْزِئُونَ
استهزا میکردند و آن جزا عذاب و نکال الهی بود که بکرد ایشان در آمد و همه هلاک شدند قُلْ بگو اگر عذاب گذشتگان را مسلم نمیدارید سِيرُوا فِي
الْأَرْضِ سیر کنید در زمین گاهی یمن و گاهی بشام و بر دیار عاد و ثمود بگذرید ثُمَّ انظُرُوا پس بنگرید بنظر عبرت كَيْفَ كَانَ که چگونه بوده است آخر کار
تکذیب کنندگان یعنی بچه وجه حق تعالی ایشان را بعذاب استیصال کرده و از آن اعتبار گرفته از کفر و طغیان عَاقِبَةُ الْمُكَذِّبِينَ قُلْ
بگو ای محمد و بپرس از ایشان بر وجه الزام لِّمَن مَّا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مر او راست آنچه در آسمان و زمینهاست از روی خلق و ملک پس اگر بر سبیل
عناد و لجاج جواب ندهند قُل لِّلَّهِ بگو مر خدا راست یعنی باتفاق ما و شما خالق و مالک همه اوست نه غیر او پس مستحق عبودیت او باشد نه غیر او كَتَبَ عَلَىٰ
نَفْسِهِ نوشته است حق تعالی بر ذات خود یعنی بر خود لازم کردانیده است الرَّحْمَةَ رحمت را یعنی نعمت و هدایت بمعرفت خود بنصب ادله و تمکین دادن
بر او و انزال کتب و مهلت دادن کفار را و تمکین که تا ایمان آرند یا از اولاد وی بکروند و نیز از جمله رحمت قبول توبه و عفو از معصیت ارکعب الاحبار
روایتست که اول چیزی که حق تعالی نوشت بر زبرجد و یاقوت و لولو بواسطه قلم و مداد آن این بود که لا اله الا الله انا سبقت رحمتی غضبی سلمان فارسی
از حضرت رسالت پناه روایت کرده که حق تعالی را صد جزو رحمتست یکجزو آن در دنیا منتشر است و همه نعمتهای دنیا از آن یکجزو است و نود و نه جزو را
در خزانه کرم خود نهاده تا روز قیامت این یکجزو را با نود و نه جزو ضم کند و همه را بر سر گناهکاران بدارد و ایشان را بیامرزد لَيَجْمَعَنَّكُمْ هرآینه جمع کند
حق تعالی شما را در قبور و آنجا باشید إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ تا روز رستخیز که زمان برانگیختن شماست از قبور لَا رَيْبَ فِيهِ هیچ شکی نیست در وقوع
آن روز یا در جمع کردن شما در آن روز الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ آنانکه زیان کردند در نفسهای خود که عقول سلیمه خود را که سرمایه ایشان بود و ضایع ساخته
فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ پس ایشان ایمان نیاورند وَلَهُ مَا سَكَنَ و مر خدا راست آنچه آرام دارد فِي اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ در شب و روز یعنی اوست
مالک مکان و زمان آنرا فرا گرفته وَهُوَ السَّمِيعُ و اوست شنوای همه مسموعات الْعَلِيمُ دانا بهمه معلومات پس شنوا باشد باقوال کافران هست
و دانا بافعال ایشان و همه را بر آن جزا دهد در خبر است که جمعی از کفار قریش گفتند ای محمد ما را معلوم شده است که احتیاج و تنگدستی ترا بر این کار میدارد که
کرفته

کرفته ما برای تو در میان خود توجیه کنیم آنقدر مال که توانگرتر از جمله خویشان شوی بشرط آنکه این دعوی ... رجوع کنی حق تعالی فرمود ... بر درستی
بر آن ایشان خداست اگر خواهد پیغمبر خود را چندان مال دهد که توانگرترین خلق شود قُلْ أَغَيْرَ اللَّهِ بگو بر سبیل انکار ... أَتَّخِذُ وَلِيًّا
فرا گیرم دوستی یعنی هرگز غیر خدا را دوست نگیرم فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ آن خدایی که پدید آرنده آسمانها و زمین است وَهُوَ يُطْعِمُ
و او میخوراند خلق را یعنی روزی میدهد وَلَا يُطْعَمُ و روزی داده نمیشود یعنی بی نیاز است از خلق و خلق بوی محتاجند قُلْ إِنِّي أُمِرْتُ بگو بدرستی
که مأمور شدم أَنْ أَكُونَ أَوَّلَ مَنْ أَسْلَمَ آنکه باشم اول کسی که گردن نهد حکم خدا را برای آنکه نبی سابق امت باشد در دین وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ
الْمُشْرِكِينَ و مرا میگویند که مباش از شرک آورندگان قُلْ إِنِّي أَخَافُ بگو بدرستی که من می ترسم إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي اگر عاصی شوم بامر
پروردگار خود و غیر او را پرستم عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ از عذاب روز بزرگ که قیامتست مَّن يُصْرَفْ عَنْهُ هر که بگردانند این عذاب را از وی حفص
بضم یا و فتح را خوانده یعنی گردانیده شود عذاب از وی يَوْمَئِذٍ آن روز بزرگ فَقَدْ رَحِمَهُ پس بدرستی که ببخشایش کرد مانند حق تعالی او را چه او را
از عذاب دوزخ رهانیده وَذَٰلِكَ و این گردانیدن عذاب از او الْفَوْزُ الْمُبِينُ رستگاری هویداست بعد از آن بیان میکند که معبود بحق شریک ندارد هیچ چیز از
خیر و شر و نفع و ضر قادر نیستند و حق تعالی بر همه آن تواناست پس او مستحق عبودیت باشد نه غیر او و میگوید که وَإِن يَمْسَسْكَ اللَّهُ بِضُرٍّ و اگر برساند خدای بتو سختی و تنگی
چون فقر و مرض فَلَا كَاشِفَ لَهُ پس هیچ کشف کننده و باز دارنده نیست آنرا از تو إِلَّا هُوَ مگر او سبحانه یعنی هیچکس قادر نیست بر منع او مگر حق تعالی وَإِن
يَمْسَسْكَ بِخَيْرٍ و اگر برساند بتو نیکویی چون غنا و صحت فَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ پس او بر همه چیز از نیها تواناست پس قادر باشد بر حفظ خیر بر کسی و دوام
او بر آن و غیر او بر اینها قادر نباشد یا بر رفع آن ابن عباس روایت کند که کسری استری بر سم تحفه نزد حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرستاده بود روزی آن
حضرت بر او سوار بود و مرا ردیف خود گردانیده در اثنای راه بمن نگاه کرد و گفت ای پسر حد خدا نگهدار تا او را نزد خود یابی و خود را با خدا در زمان
راحت آشنا کن تا در سختی با تو آشنایی کند و چون چیزی خواهی از او طلب کن و چون یاری خواهی از او طلب که قلم رفته است بر آنچه بوده و هست
اگر جمله خلایق جهد کنند برای تو که چیزی بتو رسانند از خیر و شر که برای تو نوشته باشند نتوانند اگر توانی به بصیرت و یقین کار کنی چنین کن و اگر نه صبر
کن که در صبر کردن بر آنچه تو آنرا کاره باشی خیر بسیار است و بدانکه نصرت با صبر است و ظفر و فرج با اندوه و دشواری باسانی و راحت در مشقت و درویشی
با توانگری وَهُوَ الْقَاهِرُ و اوست قهر کننده و غلبه نماینده فَوْقَ عِبَادِهِ بر بالای بندگان خود یعنی بر همه غالبست و هیچکس بر او غلبه نتواند کرد
وَهُوَ الْحَكِيمُ و اوست محکم کار در تدبیر خود از نفع و ضر و ضیق و وسعت و غیر آن الْخَبِيرُ دانا و آگاه باحوال همه بندگان در خبر آمده که سفهای عرب گفتند که
ای محمد ما کسی را نمی بینیم که ترا تصدیق کند و از علمای یهود و نصاری پرسیدیم که صفت ترا در کتب خود دیده اید همه گفتند که نه و انکار کردند اکنون یکی بنمای
که بر رسالت تو و حقیقت کتاب تو گواهی دهد حق تعالی فرمود که قُلْ بگو ای محمد أَيُّ شَيْءٍ چه چیز است أَكْبَرُ شَهَادَةً بزرگتر از همه گواهیها و راستی اگر
جواب ندهند قُلِ اللَّهُ بگوی با ایشان که خدای بزرگترست و راستگوتر در شهادت شَهِيدٌ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ گواهست میان من و شما یعنی او گواه
است بر حقیقت من در دعوی نبوت و بر بطلان تکذیب شما وَأُوحِيَ إِلَيَّ هَٰذَا الْقُرْآنُ و وحی کرده شده است این قرآن که لِأُنذِرَكُم بِهِ تا بیم کنم
شما را بقرآن وَمَن بَلَغَ و هر کسی را که برسد باو قرآن از عرب و عجم و جن و انس تا بروز قیامت محمد بن کعب قرظی روایت کند که هر کس که قرآن
بدو برسد همچنان باشد که رسول صلی الله علیه و آله و سلم را دیده و از او شنیده بعد از آن بر سبیل سرزنش کفار میفرماید که أَئِنَّكُمْ لَتَشْهَدُونَ آیا شما

که گواهی میدهید أَنَّ مَعَ اللَّهِ آلِهَةً أُخْرَىٰ خدایان دیگر قُلْ لَا أَشْهَدُ بگو من گواهی نمیدهم قُلْ إِنَّمَا هُوَ إِلَٰهٌ وَاحِدٌ بگو که جز این نیست
که او خدای یکتاست وَإِنَّنِي بَرِيءٌ و بدرستی که من بیزارم مِمَّا تُشْرِكُونَ از آنچه شرک می‌آرید بوی از بتان و غیر آن از اول سوره تا اینجا احتجاج است
بر مشرکان مکه بعد ازان آغاز کلام میکند با اهل کتاب میگوید الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ آنانکه داده‌ایم ایشانرا کتاب یعنی توریت و انجیل يَعْرِفُونَهُ می‌شناسند
رسول خدا را بصفاتی که در توریت و انجیل مذکور است كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ همچنانکه می‌شناسند پسران خود را بصفات ایشان ابو حمزه ثمالی روایت
کرده که چون حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم بمدینه آمد عمر از عبد الله پرسید که معرفت شما حضرت پیغمبر را که خدای شما را ازان خبر میدهد که همچون معرفت
شماست مر فرزندان شما را بر چه وجه می‌تواند بود گفت من برسالت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم متیقن‌ترم از آنکه بصحت پسر خود چه ایزد از توریت دانسته‌ام
که کلام خداست و اما آنرا معلوم ندارم که زنان چه در ساخته‌اند و چه کرده و بعد ازان از حال کسانی که با وجود تیقن ایشان بصحت نبوت آن حضرت اعتراف
بآن نمیکنند خبر میدهد که الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ آنانکه زیان کار شدند در نفسهای خود از اهل کتاب و غیر آن از مشرکان فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ پس ایشان ایمان
نمی‌آرند بجهت فرط عناد و جحود وَمَنْ أَظْلَمُ و کیست ستمکارتر مِمَّنِ افْتَرَىٰ از کسی که افترا کند و بر بندد عَلَى اللَّهِ كَذِبًا بر خدای دروغ را با آنکه ملایکه دختران
وی اند و بتان شفیع خواهند بود أَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ یا تکذیب کند آیات او را که قرآنست و آنرا سحر و شعر و کهانه نام نهد إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ
بدرستی که رستگار نشوند ستمکاران یعنی ستمکار جاحد که بجهت فرط عناد بر خود ستم میکنند و نفس خود را محل غضب الهی میکنند وَيَوْمَ نَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا
و یاد کن روزی را که حشر میکنیم همه ایشانرا از عابدان و معبودان ثُمَّ نَقُولُ پس گوئیم از روی توبیخ لِلَّذِينَ أَشْرَكُوا آنانرا که شرک آورده اند
أَيْنَ شُرَكَاؤُكُمُ کجایند خدایان شما که آنهارا شریک خدای میساختید الَّذِينَ آن خدایانی که كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ گمان می‌بردید آنهارا که شریکان خدا
باشند شفیع شما یند مرویست که چون مشرکان بینند که حق تعالی اهل توحید را آمرزیده و از تقصیرات ایشان در گذشته با یکدیگر گویند که ما موحدانیم تا شما را بپا
پس چون روز قیامت از ایشان پرسند که این شرکاءکم ایشان انکار کنند ثُمَّ لَمْ تَكُنْ فِتْنَتُهُمْ پس آنگاه نباشد معذرت ایشان که توهم کرده باشند
که بآن متخلص شوند إِلَّا أَنْ قَالُوا مگر آنکه گویند وَاللَّهِ رَبِّنَا بخدائی که پروردگار ماست که مَا كُنَّا مُشْرِكِينَ ما نبودیم شرک آورندگان یعنی بر وجه کذب
این سوگند خورند که ما شرک نبودیم با آنکه دانسته باشند که نفی با ایشان ندهد اما از غایت وحشت و حیرت باین قایل شوند انْظُرْ كَيْفَ كَذَبُوا
بنگر که چگونه دروغ گویند عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ بر نفسهای خود بنفی شرک از خود وَضَلَّ عَنْهُمْ و گم شود از ایشان مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ آنچه بوده باشد که افترا میکردند
از شرک یعنی نفع با ایشان ندهد در خلاصی از عذاب ابدی و مرویست که ابو سفیان و ولید و عتبه و شیبه و ابی بن خلف و برادرش با جمعی دیگر در موضعی از
مسجد الحرام استماع قرآن کردند از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله نضر بن حارث گفت من نیز تواریخ ملوک عجم را بر شما میخوانم همچنانکه محمد از حکایات
و قصهای پیشینیان میخواند حق تعالی در باره او فرمود که وَمِنْهُمْ و از کفار کسی است مَنْ يَسْتَمِعُ إِلَيْكَ که گوش فرا میدارد بسوی تو
وقتی که قرآن میخوانی وَجَعَلْنَا عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً و گردانیده‌ایم یعنی افکنده‌ایم بر دلهای ایشان پوششها یعنی چون که از فرط عناد و جحود و انکار و حقد و حسد
و استکبار و تدبر و اندیشه نمیکنند در باب قرآن پس بمنزله کسانی اند که گویا بر دلهای ایشان پرده کشیده‌ایم أَنْ يَفْقَهُوهُ بجهت کراهیه آنکه فهم کنند آنرا
وَفِي آذَانِهِمْ و نهاده‌ایم در گوشهای ایشان وَقْرًا گرانی تا حق نشنوند و باقی وجوه تاویل این کلام در آیه ختم الله علی قلوبهم مذکور شده در منهج الصادقین
بوجه دلپذیر مسطور شده وَإِنْ يَرَوْا كُلَّ آيَةٍ و اگر ببینند هر معجزه که از تو می‌طلبند لَا يُؤْمِنُوا بِهَا ایمان نیارند بدان از عناد و استحکام و تقلید ایشان

چه فرط

چه فرط تکذیب ایشان بغایت رسید حَتَّىٰ إِذَا جَاءُوكَ تا آنکه چون بیایند بتو يُجَادِلُونَكَ جدل میکنند با تو يَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا گویند
آنانکه کافر شدند إِنْ هَٰذَا نیست این کتاب تو إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ مگر افسانهای پیشینیان و نیز درین غایت
تکذیب است که اصدق حدیث را مانند گردانند بخرافات اولین که غایه در بحث آن مثبت و اکثران در روایت وَهُمْ و ایشان يَنْهَوْنَ عَنْهُ
باز میدارند مردمان را از ایمان برسول وَيَنْأَوْنَ عَنْهُ و خود دور می‌شوند ازو یعنی با آنکه خود ایمان نمی‌آرند و دیگران را از آن نهی میکنند وَإِنْ
يُهْلِكُونَ و هلاک نمیکنند کافران بنهی کردن مردمان از ایمان إِلَّا أَنْفُسَهُمْ مگر نفسهای خود را وَمَا يَشْعُرُونَ و نمیدانند که ضرر آن بغیر ایشان
تعدی نکند وَلَوْ تَرَىٰ و اگر ببینی ای محمد إِذْ وُقِفُوا چون باز داشته باشند کفار عَلَى النَّارِ بر آتش دوزخ تا آنرا معاینه ببینند و بران مطلع شوند
یا در آورده شوند در ان و بدانند عذاب خود را هر آینه ببینی امری در غایت شناعت فَقَالُوا پس گویند زحمتی عذاب يَا لَيْتَنَا نُرَدُّ ای وای بر ما
کاشکی باز گردانیده شویم بدنیا وَلَا نُكَذِّبَ بِآيَاتِ رَبِّنَا و تکذیب نکنیم آیات پروردگار خود را وَنَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ و باشیم از جمله باور دارندگان
بَلْ نه چنان است که ایشان چون بدنیا روند ایمان آرند بلکه بَدَا لَهُمْ ظاهر شود مر ایشانرا بشهادت اعضا یا بظهور عذاب مَا كَانُوا يُخْفُونَ
آنچه بودند که می‌پوشیدند از کفر و معاصی بر وجه نفاق مِنْ قَبْلُ پیش ازین در دنیا و از روی عناد بر خود ملتبس میکردند و بیک کشف که همانا این واقع نشود
و کسی مبعوث نگردد وَلَوْ رُدُّوا و اگر بحسب فرض باز گردانیده شوند بدنیا لَعَادُوا هر آینه باز گردند لِمَا نُهُوا عَنْهُ مر آن چیزی که نهی کرده شده اند
ازان یعنی باز مرتکب شرک و عصیان و تکذیب شوند وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ و بدرستی که ایشان دروغ گویانند در وعده ایمان و چون این آیه
که در وعید قیامت بر کافران خوانده شد ایشان بعث و نشور را انکار کردند وَقَالُوا و گفتند إِنْ هِيَ نیست زندگانی دنیا إِلَّا حَيَاتُنَا
الدُّنْيَا مگر زندگانی بدنیا وَمَا نَحْنُ بِمَبْعُوثِينَ و ما نیستیم برانگیخته شدگان از قبور وَلَوْ تَرَىٰ و اگر ببینی تو إِذْ وُقِفُوا عَلَىٰ رَبِّهِمْ
وقتی که باز داشته شوند کافران در قیامت بر حکم پروردگار ایشان و یا بر موقف عرض او قَالَ گوید خدای بر سبیل توبیخ أَلَيْسَ هَٰذَا
بِالْحَقِّ آیا نیست این بعث و نشور و ثواب و عقاب راست و درست قَالُوا بَلَىٰ گویند آری حق است و راست وَرَبِّنَا و بحق پروردگار
کار ما یعنی اقرار کنند بحقیت آن سوگند سوگند بجهت آنکه در کمال ظهور امر است موعود بر ایشان قَالَ گوید خدای با ایشان یعنی فرشتگان
فرماید تا گویند با ایشان فَذُوقُوا الْعَذَابَ پس بچشید عذاب را بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ بآنچه بودید که میگرویدید بآن یعنی عذاب کشید بسبب کردن
شما بوحدانیت خدا و نبوت پیغمبر قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ بدرستی که زیان کردند آنانکه كَذَّبُوا بِلِقَاءِ اللَّهِ تکذیب کردند رسیدن بثواب
و عقاب خدا را که با ایشان وعده داده و آنرا بدروغ نهادند حَتَّىٰ إِذَا جَاءَتْهُمُ السَّاعَةُ تا آنکه چون بیاید بایشان قیامت یعنی مقدمات
آن که آن مشاهده عقوبات آنست نزد مرگ بَغْتَةً ناگهان قَالُوا گویند يَا حَسْرَتَنَا ای حسرت و پشیمانی عَلَىٰ مَا فَرَّطْنَا فِيهَا بر آنچه تقصیر
کردیم در زندگانی دنیا وَهُمْ يَحْمِلُونَ و ایشان یعنی کفار بر دارند أَوْزَارَهُمْ عَلَىٰ ظُهُورِهِمْ گناهان خود را بر پشتهای خود یعنی بار گناهان لازم ایشان
باشد و از ایشان جدا نشود أَلَا سَاءَ مَا يَزِرُونَ بدانید که بد چیزیست بار گناه که می‌کشند در معالم از قتاده و سدی نقل کرده که چون مؤمن از
قبر برخیزد استقبال نماید او را چیزی در غایت خوشبوئی و گوید مرا می‌شناسی مؤمن گوید نه گوید من عمل صالح توام بسیار بر من سوار شو که من در دنیا
بسیار بر تو سوار بوده‌ام و آیه نحشر المتقین الی الرحمن وفدا عبارت ازینست و چون کافر سر از زمین بردارد چیزی در غایت زشتی و ناخوشبوئی

[illegible] او کوید من کردنا یاکت [illegible] بسیار ویلبرمن سوار شدی امروز بر تو سوار می شوم و هم بحلول او نار هم اشارت باین
وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا و نیست زندگانی دنیا که کفار بدان مغرور اند إِلَّا لَعِبٌ وَلَهْوٌ مگر بازی کودکان و مشغولی بخردان که باندک زمانی نیست
نابود و زوال پذیرد وَلَلدَّارُ الْآخِرَةُ و هر آینه سرای آخرت خَيْرٌ لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ بهتر است برای کسانی که پرهیزکاری میکنند بجهت آنکه آن سرای با ثبات
و لذات آن خالص از مرضات و آفات و این از بیم زوال و حامات أَفَلَا تَعْقِلُونَ آیا تعقل نمیکنید تا بر شما واضح شود که کدام ازین دو سرا بهتر است قَدْ
نَعْلَمُ بتحقیق که ما نیک میدانیم إِنَّهُ لَيَحْزُنُكَ الَّذِي يَقُولُونَ آنکه هر آینه اندوهناک میکرداند ترا آنچه میکویند کفار در باب تکذیب تو و ایشان را
بجزای خود خواهیم رسانید آورده اند که اخنس بن شریق و ابوجهل بن جهل با یکدیکر ملاقات کردند اخنس کفت یا ابا الحکم در شان محمد بن عبد الله چه کویی در
دعوی خود صادق است یا کاذب حالا بر ما کسی مطلع نیست تا اگر راست کویی بر تو محاجه کند کفت محمد صلی الله علیه و آله راست کویست و آنچه میرساند اسماست
نه شیطانی اما اگر نبوت او اعتراف کنیم تمام عز و شرف که اهل حرم بدان ممتازند و سرافرازند از لوا و سقایت و ندوت و عمارت مسجد تعلق بقُصیّ دارد
و اگر نبوت نیز با ایشان باز کردد سایر اصناف قریش بیکبارکی محروم می باشند حق تعالی در نمود که ما میدانیم که توجهت تکذیب کفار محزون و غمکین میکردی
فَإِنَّهُمْ پس بدرستی که ایشان لَا يُكَذِّبُونَكَ تکذیب نمیکنند ترا در حقیقت و براستی تو اعتقاد دارند وَلَكِنَّ الظَّالِمِينَ و لیکن ستمکاران
بِآيَاتِ اللَّهِ يَجْحَدُونَ بآیتهای خدا که قرآنست و سایر معجزات انکار میکنند از روی جحود پس در تسلیه آن حضرت افزوده میکوید وَلَقَدْ
كُذِّبَتْ و بدرستی که تکذیب کرده شدند [illegible] رُسُلٌ مِنْ قَبْلِكَ پیغمبرانی که پیش از تو بوده اند فَصَبَرُوا
پس ایشان شکیبائی نمودند عَلَى مَا كُذِّبُوا بر آنچه ایشان را تکذیب کردند وَأُوذُوا و بر آنچه رنج بر ایشان رسانیدند حَتَّى أَتَاهُمْ تا وقتی که آمد
بدیشان نَصْرُنَا یاری کردن ما ایشان را که آن نجات ایشان بود و فرستادن عذاب بر مکذبان ایشان پس تو نیز صبر کن بر آزار قوم تا زمانی که مقرر شده
نزد ما که ترا بر ایشان نصرت دهیم و ایشان را مغلوب کردانیم وَلَا مُبَدِّلَ و نیست تغیر دهنده لِكَلِمَاتِ اللَّهِ مر وعدهای خدا را آنجا که فرمود کتب الله
لاغلبن انا و رسلی و لقد سبقت کلمتنا لعبادنا المرسلین پس وعده که در نصرت و غلبه اهل ایمان داده ایم بر مشرکان هر آینه واقع شدنیست وَلَقَدْ جَاءَكَ
و هر آینه آمد بتو مِنْ نَبَإِ الْمُرْسَلِينَ بعضی از خبر فرستادکان که امثال ایشان چه بدیها بدیشان رسانیده اند و ایشان بران صبر کرده اند تا آنکه بر ایشان
غالب شده اند پس تو نیز اقتدا با ایشان کرده و سپر صبر در سرکش و دل خوش دار تا کار تو چنانکه دلخواه تو باشد ساخته کردانیم و ترا بر همه اعدا مظفر و منصور سازیم
و بر جمیع اهل کفر غالب کردانیم وَإِنْ كَانَ كَبُرَ عَلَيْكَ و اگر چنانچه می نماید بر تو یعنی اگر گران و دشوار است إِعْرَاضُهُمْ روی کردانیدن ایشان
از قبول دین حق فَإِنِ اسْتَطَعْتَ پس اگر می توانی أَنْ تَبْتَغِيَ که بجویی نَفَقًا فِي الْأَرْضِ سوراخی در زمین یعنی منفذی که در روی دران تا بجوف
زمین رسی أَوْ سُلَّمًا فِي السَّمَاءِ یا بالا روی به نردبانی در آسمان و بانجا برائی فَتَأْتِيَهُمْ بِآيَةٍ پس بیاری آیتی را با ایشان تا بجهت آن ملجا
شده ایمان آرند چنان کن وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ و اگر خواستی خدای و حکمت او مقتضی الجا و اکراه ایشان می بود بر ایمان و اجبار لَجَمَعَهُمْ عَلَى الْهُدَى
هر آینه جمع کردی جمیع ایشان را بر هدایت و چون حکمت الهی تقاضا میکند که ایشان باختیار ایمان آرند نه باجبار و ایشان بجهت فرط عناد و جحود
و استکبار نظر در آیات تو نمیکنند و تامل دران نمی نمایند و بر وجه اقتراح از تو آیات می طلبند نه بقصد اهتدی پس حکمت الهی چنان تقاضا می کند که ایشان را
دران وادی خذلان کذاشته و نظر لطف از ایشان بردارد فَلَا تَكُونَنَّ پس مباش مِنَ الْجَاهِلِينَ از نادانان بانکه ایمان اجباری نیست فی حکمت

مصلحت

مصلحت است إِنَّمَا يَسْتَجِيبُ الَّذِينَ جز این نیست که اجابت میکنند دعوت ترا آنانکه يَسْمَعُونَ [illegible]
میکنند وَالْمَوْتَى يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ و چون مردکان را بر انگیزد خدای از قبور اکاه بدانند دین حق را و آن بکروند [illegible] ثُمَّ
إِلَيْهِ يُرْجَعُونَ پس بسوی جزای او باز کردانیده شوند در قیامت خلاصه معنی آنست که اجابت دعوت تو [illegible] کروهی که سامع کلام حق باشند
و بر وجه تامل و تفکر دران نکرند اما کافران بمنزله مرده اند اجابت دعوت تو نکنند تا آنکه حق تعالی ایشان را در قیامت مبعوث سازد وَقَالُوا و کفتند رؤسای
قریش لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ چرا فرو فرستاده نمی شود بر محمد صلی الله علیه و آله و سلم آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ آیتی از نزد پروردکار او یعنی معجزه که ما از وی طلبیم
چون ید بیضا و عصای موسی و ناقه صالح که نافه نمود باشد و احیای موتی و امثال آن و چون از روی عناد و لجاج نه بر وجه اقرار و اهتدی این آیات
را اقتراح میکردند از جهت در جواب ایشان فرمود که قُلْ إِنَّ اللَّهَ قَادِرٌ بگو بدرستی که خدای قادر است عَلَى أَنْ يُنَزِّلَ آيَةً بر آنکه فرو فرستد
آیتی از آیات مقترحه وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ و لیکن اکثر ایشان نمیدانند که حق تعالی قادر است بر انزال آن و حکم او چنان قرار کرفته که
هر کاه معجزه طلبند و او سبحانه آنرا ظاهر کرداند و معترضان ایمان نیارند عذاب استیصال بر ایشان فرود آید چون قوم ثمود و اصحاب مایده
از آنجهت آیات مقترحه با ایشان انزال نمینماید و بعد از بیان قدرت خود بر انزال آیات مقترحه ذکر کمال قدرت و حسن تدبیر حکمت خود میکند بقوله
وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ و نیست هیچ جنبنده در زمین از حیوانات وَلَا طَائِرٍ و نه هیچ پرنده که در هوا يَطِيرُ بِجَنَاحَيْهِ می پرد به پرها و بال
خود بر وجه سرعت إِلَّا أُمَمٌ أَمْثَالُكُمْ مگر که ایشان کروهانی اند که مثل شما یعنی همچون شما محفوظ الاحوال و مقدار الارزاق و الآجال اند
و نظیر شما در آفرینش و حیوة و ممات و ذکوره و انوثه و توالد و تناسل و در دلالت بر وجود صانعی که مدبر و قادر بر عالم علوی و سفلی است و حکیم
و حی است مَا فَرَّطْنَا فِي الْكِتَابِ فرو نکذاشتیم در لوح محفوظ مِنْ شَيْءٍ هیچ چیز را بلکه آن مشتمل است بر جلائل و دقایق امور علوی و سفلی
و امر هیچ حیوانی و جمادی در و فرو کذاشت نشده و اکثر مفسران بر آنند که مراد بکتاب قرآنست چه آن متضمن هر چیزیست که محتاج الیه امور دین است
مفصلاً یا مجملاً از بیان حلال و حرام و قصص و امثال و مواعظ و اخبار آنچه مجمل است بیانش بتفصیل رسول باز کذاشتیم و ما آتاکم الرسول
فخذوه و ما نهاکم عنه فانتهوا ثُمَّ إِلَى رَبِّهِمْ يُحْشَرُونَ پس همه امم بسوی پروردکار خود حشر کرده خواهند شد تا مطیعان را ثواب دهد و
عاصیان را عقاب کند و یا مکلفان را بر آلام عوض دهد وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا و آنانکه دروغ داشتند آیتهای ما را که قرآنست
با سایر دلایل واضحه صُمٌّ کرانند از شنودن دلایل وحدانیت و ربوبیت وَبُكْمٌ و کنکانند از کفتن سخن حق فِي الظُّلُمَاتِ و افتاده
اند در تاریکیهای کفر و هیچ وجه راه بحق نمی برند در ظلمت و جهل و عناد و تقلید کرفتارند مَنْ يَشَإِ اللَّهُ هر که را خواهد خدای يُضْلِلْهُ خذلان
کند او را و در ضلالت بکذارد و نظر لطف و توفیق از و باز کیرد بجهت فرط عناد و جحود او با آنکه عارف باشد بحق یا حق تعالی حکم کند بضلالت
او یا علامت ضلالت در وی پدید کند تا فرشتکان بآن علامت او را لعن کنند و دشمن کیرند وَمَنْ يَشَأْ و هر کرا خواهد از اهل ایمان که در
طلب هدایت آید يَجْعَلْهُ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ کرداند آنرا براه راست بر وجه لطف و توفیق قُلْ بکوای محمد با کفار بر وجه محاجه
و الزام أَرَأَيْتَكُمْ که چه می بینید إِنْ أَتَاكُمْ عَذَابُ اللَّهِ اگر بیاید بشما عذاب خدا چنانکه با کافران کذشته آمد مانند عاد و ثمود أَوْ
أَتَتْكُمُ السَّاعَةُ یا بیاید بشما روز رستخیز مراد هول و عذاب آخرتست أَغَيْرَ اللَّهِ تَدْعُونَ آیا غیر خدا را خوانید تا آن عذاب را

ایشما بر دارند اِن کُنتُم صادِقِینَ اگر هستید راست گویان که بتان خدایند پس بخوانید غیر او را بَل بلکه آنچنانست که بتان را خوانید در آن وقت
بَل اِیّاهُ تَدعُونَ او را خوانید و تضرع جز درگاه او نبرید و غیر او نخوانید برای رفع عذاب فَیَکشِفُ پس ببرد و رفع کند از شما در دنیا ما تَد
عُونَ اِلَیهِ اِن شاءَ اگر خواهد و حکمت مقتضی کشف آن باشد وَتَنسَونَ و فراموش کنید در وقت دعا دست باز دارید ما تُشرِکُونَ آنچه شریک
ساخته اید با وی یعنی الله خود را بگذارید و در رفع عذاب متوجه او شوید وَلَقَد اَرسَلنا و بدرستی که فرستادیم رسولان را اِلی اُمَمٍ بسوی امتان
مِن قَبلِکَ پیش از تو و ایشان تکذیب آنها کرده و نگرویدند فَاَخَذناهُم پس گرفتیم ایشان را بِالبَأساءِ بسختی و تنگی و درویشی و قحطی
وَالضَّرّاءِ و آفتها و بیماریها لَعَلَّهُم یَتَضَرَّعُونَ تا شاید ایشان بزاری و تضرع در آیند و از شرک اعراض کنند و دست نیاز در توبه
و استغفار زنند فَلَولا اِذ جاءَهُم پس چرا وقتی که آمد بدیشان بَأسُنا عذاب ما تَضَرَّعُوا زاری نکردند و روی تضرع بدرگاه ما نیاوردند
تا ما بلا را از ایشان رفع بکردیم وَلکِن قَسَت قُلُوبُهُم ولیکن سخت شده بود دلهای ایشان وَزَیَّنَ لَهُمُ الشَّیطانُ و آراسته بود برای
ایشان ابلیس ما کانُوا یَعمَلُونَ آنچه بودند که بعمل می آوردند از شرک و عصیان فَلَمّا نَسُوا پس آن هنگام که فراموش کردند کافران ما
ذُکِّرُوا بِهِ آنچه پند داده شده بودند بآن از بأساء و ضراء و از سر عناد از آن پند نگرفتند فَتَحنا عَلَیهِم بگشادیم بر ایشان اَبوابَ
کُلِّ شَیءٍ درهای همه چیزها را از همه انواع نعمت و راحت یعنی چون بلا و محنت پند پذیر نشدند از انواع آسایش نعمت و سعت و معیشت نیز
امتحان کردیم حَتّی اِذا فَرِحُوا تا وقتی که بسبب آن شاد شدند بِما اُوتُوا بآنچه داده شدند از انواع نعم و دل در آن بستند و بلذات
آن مشغول شده از منعم باز ماندند و براسم شکرگذاری آن نپرداختند اَخَذناهُم بَغتَةً بگرفتیم ایشان را ناگهان فَاِذا هُم مُبلِسُونَ پس ناگاه
ایشان بعد از معاینه عذاب بسیار حسرت خورندگان بودند و پشیمانان فَقُطِعَ دابِرُ القَومِ الَّذِینَ ظَلَمُوا پس بریده شد آخر آن گروه که
ستم کردند بر خود بر وجهی که یکی از ایشان باقی نماند وَالحَمدُ لِلّهِ رَبِّ العالَمِینَ و شکر و سپاس مر خدای راست پروردگار عالمیان
است بر هلاک ظالمان و مشرکان و چون هلاکت ظالم سبب خلاصی مردمانست از ستم و بیداد ایشان که نعمتی بزرگ و غنیمتی بسیار است
پس هلاک کننده ایشان سزاوار حمد و ثنا باشد فضیل بن عیاض از حضرت ابی عبدالله علیه السلام نقل کرده که آن حضرت مرا گفت که ترک
بقای ظالمان را دوست دارد دوستی نما با اهل عصیان و حال آنکه خدای تعالی ذات خود را حمد کرده و در هلاک ظالمان فرموده فقطع دابر
القوم الذین ظلموا الحمد لله رب العالمین قُل اَرَاَیتُم بگو چه می بینید اِن اَخَذَ اللّهُ اگر بگیرد خدای سَمعَکُم شنوایی شما را تا کر شوید
وَاَبصارَکُم و بینائیهای شما را تا کور شوید وَخَتَمَ عَلی قُلُوبِکُم و مهر نهد بر دلهای شما تا فهم در آن نماند مَن اِلهٌ غَیرُ
اللّهِ کدام خدایست که بغیر الله قدرت و کرم خود یَأتِیکُم بِهِ بیارد بشما آن چیزی را که گرفته است اُنظُر بنگر که ما کَیفَ نُصَرِّفُ
الآیاتِ چگونه می گردانیم آیتها را از اسلوبی باسلوبی یعنی گاه در ترتیب و ترغیب سخن گوییم و وقتی در تذکیر تنبیه و گاهی از جهت مقدمات
عقلیه ثُمَّ هُم یَصدِفُونَ پس کافران اعراض کنند از آن و حق را انقیاد نکنند از غایت لجاج و عناد و جحود قُل اَرَاَیتَکُم
بگو چه می بینید ای کافران و چه میگیند اِن اَتاکُم اگر بیاید بشما عَذابُ اللّهِ عذاب خدای در دنیا بَغتَةً ناگهان بی مقدمه که شما را بدان
شبهه کند اَو جَهرَةً یا آشکارا که علامات حلول آن ظاهر گردد هَل یُهلَکُ هلاک نشوند بدان عذاب اِلَّا القَومُ الظّالِمُونَ

مگر کرده‌ی

مگر گروهی که بجهت رسوخ شرک ستمکارند بر خود وَما نُرسِلُ المُرسَلِینَ و نمی فرستادیم پیغمبران را اِلّا مُبَشِّرِینَ مگر در حالتی که مژده دهندگان
بودند اهل ایمان را به بهشت وَمُنذِرِینَ و بیم کنندگان کافران را از دوزخ فَمَن آمَنَ وَاَصلَحَ پس هر که ایمان آورد و اصلاح کار خود کند بعمل
و طاعت فَلا خَوفٌ عَلَیهِم پس بدرستی که نیست ایشان را خوف از عذاب وَلا هُم یَحزَنُونَ و نه ایشان اندوهگین شوند از
فوت ثواب وَالَّذِینَ کَذَّبُوا بِآیاتِنا و آنانکه تکذیب کردند آیتهای ما را یَمَسُّهُمُ العَذابُ برسد ایشان را عذاب بِما کانُوا
یَفسُقُونَ بسبب آنکه بودند که بیرون میرفتند از دایره ایمان و اطاعت و بعد از آن در جواب معترضان آیات می فرماید که قُل بگوی ای محمد
مر ایشان را که لا اَقُولُ لَکُم و نمیگویم شما را عِندِی خَزائِنُ اللّهِ نزدیک منست خزانهای مقدورات و ارزاق خدا تا هرچه طلبید شما
نمایم وَلا اَعلَمُ الغَیبَ و نمیدانم غیب را ما دام که وحی نیاید تا هرچه پرسید جواب گویم وَلا اَقُولُ لَکُم اِنِّی مَلَکٌ و نمیگویم شما را که از جنس
فرشته ام تا هرچه فرشتگان بدان قدرت دارند من نیز بکنم بلکه همچون شما ام در بشریت اِن اَتَّبِعُ پیروی نکنم اِلّا ما یُوحی اِلَیَّ مگر آن چیزی را که وحی
کرده میشود بمن از احکام حلال و حرام قُل بگو از روی تمثیل هَل یَستَوِی الاَعمی آیا یکسان باشند نابینا وَالبَصِیرُ و بینا یعنی برابر نباشند گمراه با راه یافته
و جاهل با عالم اَفَلا تَتَفَکَّرُونَ آیا هیچ اندیشه درین نمیکنید یعنی تامل درین وادی نمی نمایید تا مهتدی شوید و از عناد برگردید وَاَنذِر بِهِ و بیم کن
آنچه بتو وحی کرده میشود الَّذِینَ یَخافُونَ آنان را که بجهت تقصیر در عمل و کثرت زلل می ترسند اَن یُحشَرُوا آنکه حشر کرده شوند اِلی رَبِّهِم بسوی جزای
پروردگار تخصیص ترسندگان با نذار با آنکه قرآن همه را عام است جهت آنست که دل پند پذیر و گوش نصیحت شنو مر ترسندگان راست لَیسَ لَهُم نیست مر این
ترسندگان را مِن دُونِهِ وَلِیٌّ بجز از خدای دوستی که متولی امور ایشان باشد در دارین وَلا شَفِیعٌ و نه شفاعت کننده که ایشان را از عذاب هر دو سرای
برهاند پس اهل خود فراهم کند لَعَلَّهُم یَتَّقُونَ تا باشد که بپرهیزند آورده اند که صنادید قریش گفتند با حضرت رسالت صلی الله علیه و آله که همیشه در مجلس تو درویشان
و غلامان چون ابن مسعود و بلال و مقداد و عمار و صهیب و سلمان و غیر ایشان از مساکین و ضعفا اگر این بندگان و مفلسان را از مجلس خود دور کنی با تو نشست
و برخواست کنیم و سخنان در باب دین قرآن بگوییم و بشنویم چه ما را عاری آید که با مسکینان نشینیم غرض ایشان از آن گفتار آن بود که آن جماعت از مجلس
حضرت نبوی صلی الله علیه و آله و سلم رمیده ترک صحبت او گیرند و ایشان بسخن خود وفا کرده گرد او نگردند که تا حضرت تنها ماند این آیت در باره ایشان
آمد که وَلا تَطرُدِ الَّذِینَ و مران از مجلس خود آنان را که یَدعُونَ رَبَّهُم میخوانند پروردگار خود را و یاد میکنند بِالغَداةِ وَالعَشِیِّ در بامداد و شبانگاه مراد
دوام ذکر است یعنی شب و روز در یاد خدا اند و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایتست که مراد اینست که قرآن میخوانند در هر دو طرف روز
یُرِیدُونَ میخواهند بدان ذکر و دعا وَجهَهُ جهت رضای الهی و طریقه اخلاص ما عَلَیکَ نیست بر تو مِن حِسابِهِم مِن شَیءٍ از حساب ایمان
و اعمال ایشان چیزی وَما مِن حِسابِکَ عَلَیهِم و نیست از حساب ایمان و عمل تو بر ایشان مِن شَیءٍ چیزی فَتَطرُدَهُم پس برانی ایشان را از
نزد خود یعنی چون بر تو حساب ایمان ایشان نیست و مکلف نیستی که بر بواطن حال ایشان آگاه شوی پس شاید که ایمان ایشان نزد خدای اعظم از ایمان
کسانی باشد که طرد ایشان کنی بجهت سؤال آنها بر تقدیر ایمان آوردن ایشان پس اگر مؤمنان را از نزد خود برانی جهت طمع در ایمان ایشان فَتَکُو
نَ مِنَ الظّالِمِینَ پس باشی از ستمکاران این غایت مبالغه است در نهی از طرد مؤمنان و اگرچه قصد حضرت در تقدیم اغنیا و رؤسای قریش
بر ضعفا فقرا قصد ایمان آوردن ایشان بود نه اهانت فقرا اما چونکه حق تعالی میدانست که هرگز ایمان نیارند مدعای ایشان ازین قول جدید

وشکر بود با حضرت از نعمت رسول خود را ازین اعلام کرد و نگذاشت که از مکر ایشان فریب خورد وَكَذَٰلِكَ و همچنانکه آزموده ایم فقرا را با اغنیا همچنان
فَتَنَّا بَعْضَهُم آزموده ایم برخی از اشراف را بِبَعْضٍ به برخی از ضعفا در امور دین و مقدم کردانیده ایم این ضعفا را بر اغنیای عرب در سبقت ایمان
یعنی امتحان و ابتلا کردیم این اشراف و توانگران را بآنکه بعوض مال و جاه ایشان درویشان را پایهٔ قرب مجالست رسول دادیم لِيَقُولُوا تا گویند بزرگان
ایشان أَهَٰؤُلَاءِ آیا این گروه اند نعمت ایمان و احسان یا توفیق هدایت مَنَّ اللَّهُ عَلَيْهِم منت نهاد خدای بر ایشان مِنْ بَيْنِنَا از میان ما
و حال آنکه ما اکابر و رؤسای ایشانیم و ایشان مساکین و ضعفا چون بر وجه انکار این را گفته حق تعالی در جواب ایشان فرمود که أَلَيْسَ اللَّهُ بِأَعْلَمَ آیا نیست
خدا دانا تر یعنی البته داناترست بِالشَّاكِرِينَ باحوال شکر گویندگان بر نعمت اسلام خلاصه معنی آنست که خدای داناترست بکسی که ایمان از و واقع شود و بر توفیق
آن شکر گوید و کسی که ایمان نیارد و کفران نماید پس اول را توفیق دهد و دوم را خذلان بگذارد ابو سعید خدری روایت کند که با جمعی از ضعفای مهاجر
در مسجد نشسته بودیم و از برهنگی چنان بودیم که بعضی از ما جامه بر بعضی می پوشیدند و یکی از ما قرآن میخواند و ما استماع آن میکردیم حضرت رسول صلی الله
علیه و آله نزد ما آمد و سلام کرد و گفت در چه کار بودید گفتیم یا رسول الله یکی از ما قرآن میخواند و ما استماع آن می کنیم فرمود که الحمد لله از امت من جمعی پدید آمدند که من
مأمور شدم بآنکه با ایشان بنشینم و در صبر بر شداید با ایشان شریک شوم پس در میان ما نشست و در نشستن با ما برابری کرد زانوی خود را بر زانوی ما نهاد و
بعد از آن فرمود که حلقه شوید ما چنان کردیم پس در ما نگاه کرد و گفت که بشارت باد شما را ای درویشان هجرت کننده بنور تمام روز قیامت شما پیش از توانگران در
بهشت روید به نیم روز که آن مقدار پانصد سال دنیا باشد بعد از آن پیغمبر خود را بتعظیم مؤمنان امر می فرماید که وَإِذَا جَاءَكَ الَّذِينَ و چون بیایند بتو
آنانکه يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِنَا ایمان دارند بآیتهای ما فَقُلْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ پس بگو که سلام باد بر شما مرویست که بعد از نزول این آیت درویشان صحابه که
مذکور شدند چون بخدمت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله آمدندی بر ایشان فرمودی بسلام و نگذاشتی که ایشان پیش دستی کنند در سلام و از علمای
مفسرین بعضی روایت کرده اند که قومی بخدمت سید کاینات صلی الله علیه و آله آمده و گفتند یا رسول الله گناهان بزرگ از ما صادر شده و ندیدیم این عذر
و چارهٔ استغفار بر چه وجه کنیم آن حضرت بجواب ایشان ملتفت نشده و ایشان ناامید از عتبه نبوت بازگشتند و در آن حال این آیت نازل شد
که چون مؤمنان گناه کار که بوحدانیت و رسالت تو و حقیقت قرآن گرویده اند نزد تو آیند بر ایشان سلام کن که متضمن بشارتست بسلامتی دنیا و رحمت
عقبی و بگو بعد از سلام که كَتَبَ رَبُّكُمْ نوشته است پروردگار شما عَلَىٰ نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ بر ذات بزرگوار خود بخشش و بخشایش و آن اینست
أَنَّهُ مَنْ عَمِلَ مِنْكُمْ هر که بکند از شما سُوءًا کار بدی یعنی سیئه از و صادر شود بِجَهَالَةٍ در حالتی که نادان باشد بحقیقت آنچه در پی آنست از
انواع مضار که عقوبت دنیویه و اخرویه است ثُمَّ تَابَ مِنْ بَعْدِهِ پس توبه کند بعد از آن عمل وَأَصْلَحَ و بصلاح آرد کار خود را بآنکه جزم کند بر عدم عود
بآن سیئه فَأَنَّهُ غَفُورٌ پس بدرستی که خدای آمرزنده است تائبان را رَحِيمٌ مهربان بر ایشان وَكَذَٰلِكَ و همچنانکه بیان کردیم درین سوره
دلایل توحید و نبوت را همچنین نُفَصِّلُ الْآيَاتِ تفصیل میکنیم آیات قرآن را در وصف مطیعان و عاصیان تا حق ظاهر شده حجت بر عاصیان لازم
شود و اهل ایمان بآن انقیاد نمایند وَلِتَسْتَبِينَ و تا روشن گردد سَبِيلُ الْمُجْرِمِينَ راه گناهکاران یعنی حق از باطل امتیاز یابد قُلْ إِنِّي نُهِيتُ
بگو ای محمد بمشرکان که مرا نهی کرده اند أَنْ أَعْبُدَ الَّذِينَ از آنکه پرستم آنان را که تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ میخوانید یعنی می پرستید بدون خدای
که بتانند و آرزوی شما آنست که من پرستش ایشان نمایم قُلْ لَا أَتَّبِعُ بگو من پیروی نکنم أَهْوَاءَكُمْ آرزوهای شما را قَدْ ضَلَلْتُ إِذًا بدرستی

که گمراه

که گمراه شوم آن هنگام که متابعت شما و هوای شما کنم وَمَا أَنَا مِنَ الْمُهْتَدِينَ و نباشم از هدایت یافتگان قُلْ إِنِّي عَلَىٰ بَيِّنَةٍ بگو من بر حجتی ظاهر و دلیلی روشنم
مِنْ رَبِّي از پروردگار من و آن قرآنست و وحی بر حجتی و مرویست که نضر بن حارث و رؤسای قریش گفتند ای محمد چند ما را بعذاب الهی تخویف
و تهدید نمائی آنچه از عقوبت می توانی بما رسان و پیش ازین ما را بترسان حق تعالی فرمود که با ایشان بگو که من دلیلی روشنم و از نزد پروردگار من و آن قرآنست
وَكَذَّبْتُمْ بِهِ و شما تکذیب میکنید آن دلیل را مَا عِنْدِي نیست نزد من مَا تَسْتَعْجِلُونَ بِهِ و آنچه شما بدان بشتاب می طلبید إِنِ الْحُكْمُ نیست حکم در تعجیل
و تأخیر عذاب إِلَّا لِلَّهِ مگر خدای تعالی را يَقُصُّ الْحَقَّ یعنی بیرون میکند خدای چیزی راست و درست یعنی حق تعالی تابع حق است و از آن در نمی گذرد وَهُوَ
خَيْرُ الْفَاصِلِينَ و او بهترین حکم کنندگانست و بیان نمایندگان حق از باطل قُلْ لَوْ أَنَّ عِنْدِي بگو اگر چنانچه نزد من و در تحت قدرت من بودی
مَا تَسْتَعْجِلُونَ بِهِ آنچه شما بدان بشتاب میکنید از عذاب لَقُضِيَ الْأَمْرُ هر آینه گذارده شدی کار بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ میان من و میان شما یعنی شما را
هلاک کرده بودی بتعجیل بجهت فرو خوردن غضب و خشم من بر شما برای رضای پروردگار خود وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِالظَّالِمِينَ و خدای داناترست بستمکاران در وقت
عذاب کردن ایشان وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ و نزدیک اوست خزینهای غیب یعنی آنچه پوشیده مانده است از خلق چون ثواب و عقاب و انقضای آجال و غیر آن
لَا يَعْلَمُهَا نمیداند آنرا إِلَّا هُوَ مگر او یعنی عالم اوست بر جمیع حالات و آنچه در ضمن تعجیل و تأخیر آنست از وجوه حکم و مصالح پس آنرا ظاهر میسازد بر وجهی که حکمت مقتضی
آنست وَيَعْلَمُ مَا فِي الْبَرِّ و میداند آنچه در بیابانست از نباتات و حیوانات و غیر آن وَالْبَحْرِ و آنچه در دریاهاست از جواهر و جنبندهٔ آبی و غیر آن وَمَا
تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ و نیفتد هیچ برگی از درخت إِلَّا يَعْلَمُهَا مگر که میداند خدای آنرا و عالم است بآنکه چند برگ از درخت افتاده و چند برگ بر او باقی مانده
و آن برگ از درخت تا زمین چند نوبت برپشت و روی منقلب گشته تا بزمین رسیده وَلَا حَبَّةٍ وَلَا يَابِسٍ و نه تری و نه خشکی و نیفتد هیچ دانه در زمین
فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ و تاریکیهای زمین مراد تحتیست که در زمین افتد وَلَا رَطْبٍ وَلَا يَابِسٍ و نه تری و نه خشکی إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ مگر آنکه
ثابتست در کتاب روشن که عبارت علم او سبحانه است و یا مراد بآن لوح محفوظست که حکم ما کان و ما یکون در و ثبت است وَهُوَ الَّذِي
يَتَوَفَّاكُمْ و اوست خداوندی که متوفی میسازد یعنی میخواباند شما را بِاللَّيْلِ در شب وَيَعْلَمُ مَا جَرَحْتُمْ و میداند آنچه کسب میکنید بِالنَّهَارِ
در روز ثُمَّ يَبْعَثُكُمْ پس برانگیزاند شما را از خواب فِيهِ در روز لِيُقْضَىٰ أَجَلٌ مُسَمًّى تا وقتی که تمام کرده شود اجل نام برده یعنی اجل مقدر
و معین و عمر هر یک بآخر رسیده از دنیا قدم در وادی موت نهد ثُمَّ إِلَيْهِ مَرْجِعُكُمْ پس بسوی جزای اوست بازگشت شما بعد از مرگ
ثُمَّ يُنَبِّئُكُمْ پس عتاب کند شما را در قیامت بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ بآنچه بودید که عمل میکردید یعنی جزا دهد شما را بر وفق کردارهای شما وَهُوَ الْقَاهِرُ
و اوست قادر و غالب فَوْقَ عِبَادِهِ بر زبر بندگان خود وَيُرْسِلُ عَلَيْكُمْ حَفَظَةً و میفرستد بر شما فرشتگان که نگاهبانند مر اعمال شما را
یعنی می نویسند اعمال شما را در نامه تا روز قیامت بر روشن اشهاد میخوانند پس حکمت در فرستادن حفظه آنست که بنده از رسوائی رستخیز اندیشه نموده بر
ارتکاب معاصی دلیری نکند و بجهت بیم این روز عمل صالح بجای آورد که وقت نامه خواندن شرمنده نشود و این محض لطفست و این فرشتگان مطلع اند
بر حال بندگان حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ تا وقتی که بیاید یکی از شما را مرگ تَوَفَّتْهُ رُسُلُنَا بردارند جان او را فرشتگان ما
یعنی ملک الموت و اعوان او که چهارده فرشته اند نصف ایشان فرشتگان رحمتند و نصف دیگر ملایکه عذاب پس چون ملک الموت روح مؤمن قبض کند
بملایکه رحمت بسپارد و چون جان کافر بردارد بفرشتگان عذاب دهد وَهُمْ لَا يُفَرِّطُونَ و فرشتگان که قابض ارواحند تقصیر نمیکنند در قبض

نامزد نمیماید از وقت نوبتی از نسل مرخود گفتم ... فرصت و مهلت بدهند تا قبض ارواح نماید از رسول خدا صلی الله علیه وآله روایتست که در شب معراج

باسمان بر دند فرشته دیدم که بر کرسی نشسته بود و روی در هم کشیده و بسیار دلتنگ و متفکر بود و جمیع ملایک از دیدن من خوشحال و خندان شدند مگر

او لوحی در دست داشت و در انجا نگاه میکرد و بهیچ چیز ملتفت نمیشد من از جبرئیل احوال او را پرسیدم گفت که این ملک الموتست که از ان وقت که

حق تعالی او را آفریده و باین امر مامور کرده است کسی او را خندان ندیده پس حضرت گوید نزد او شدم و گفتم یا عزرائیل قبض ارواح خلایق را چگونه نمائی که یکی

در مشرقست و یکی در مغرب و این لوح چیست و در وی چه نوشته است گفت درین لوح آجال خلقانست که حق تعالی از شب قدر تا شب قدر دیگر آنها را که درین سال

اجل میرسد فرموده درین لوح ثبت است بمن دهد و او سبحانه دنیا را نزد من چنان بکرم و قدرت نهاده که خوانی پیش کسی گذاشته باشد و قادر بران باشد که

هر کجا هر چه خواهد بردارد و دستش بهمه جا رسد حاصل که حفظه اعمال و آجال بندگان را درین نامه ثبت میکنند تا وقتی که ملک الموت قبض ارواح ایشان نماید

ثُمَّ رُدُّوا پس بازگردانیده شوند بعد از موت إِلَى اللّهِ بحکم خدای که مَوْلاَهُمُ الْحَقِّ خداوند ایشان است و متولی امور ایشان که در دست گرداست

که حکم نفرماید مگر بحق و هیچ کاری نکند الا بر نهج صواب أَلاَ لَهُ الْحُكْمُ بدانید که مر وراست حکم در ان روز که هیچ حاکمی را مجال نباشد وَهُوَ أَسْرَعُ الْحَاسِبِينَ

و اوست شتابکننده ترین حساب کنندگان و در روایات صحیحه ثابت شده که حق تعالی بمقدار دوشیدن گوسفندی شمار همه مکلفات خواهد کرد با وجود کثرت

خلق و انس و بسیاری اعمال ایشان و بر وجهی سریع المحاسبت که حساب یکی او را از حساب دیگری باز ندارد و از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه سؤال کردند که چگونه

حق سبحانه حساب بندگان کند و حال آنکه هیچکس او را نه بیند فرمود که همچنانکه روزی مخلوقات می دهد و ایشان او را نمی بینند قُلْ بگوای محمد از روی احتجاج مَن يُنَجِّيكُم

کیست که برهاند شما را مِّن ظُلُمَاتِ الْبَرِّ از تاریکیهای بیابان وَالْبَحْرِ و از ظلمات دریا مراد شداید و اهوال است که شما را ازان ایمن کرداند و میگوید لَئِنْ

أَنجَانَا اگر نجات دهد خدای ما را مِنْ هَـذِهِ از این شداید و محنتها لَنَكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ هر آینه باشیم از شکر کنندگان بر نعمت نجات قُلِ اللّهُ

يُنَجِّيكُم بگوی ای محمد خدای نجات میدهد شما را مِّنْهَا از ظلمات بر و بحر وَمِن كُلِّ كَرْبٍ و از هر اندوه و غمی که شما را باشد ثُمَّ أَنتُمْ تُشْرِكُونَ

پس شما باز رجوع میکنید بشرک و عهدی که کرده اید وفا نمیکنید قُلْ هُوَ الْقَادِرُ بگو اوست توانا عَلَى أَن يَبْعَثَ عَلَيْكُمْ بر آنکه برانگیزد و بفرستد بر شما عَذَابًا

مِّن فَوْقِكُمْ عذابی که از زبر سر شما احاطه کند چون طوفان نوح که بقوم او آمد و باران سنگ بر قوم لوط و اصحاب فیل فرود آمد أَوْ مِن تَحْتِ

أَرْجُلِكُمْ یا از زیر قدم شما چون آل فرعون که در آب غرق شدند و مثل قارون که بزمین فرو رفت و از ابو عبد الله علیه السلام مرویست که مراد

از عذاب فوق حکام ظالمند و عذاب تحت بندگان و خدمتکاران بد معاش این قول از ابن عباس مرویست أَوْ يَلْبِسَكُمْ شِيَعًا و یا در آویزد شما را

گروه گروه و هر گروهی سودائی دارد ... و مدعائی بخلاف آن دیگری تا آن مخالفت بمحاربه انجامد و همه در هم افتند مراد آنست که بجهت فرط عناد و انکار شما

بر نفس خود وا گذارد و طرق الطاف و توفیق بر شما بسته و دست باز دارد تا شیطان بر شما مستولی شده سنگ مخالفت در میان ایشان اندازد و در میان

شما علم قتال و جدال برافرازد وَيُذِيقَ بَعْضَكُم و بچشاند بعضی را از شما بَأْسَ بَعْضٍ از رنج و سختی بعضی مراد شمشیرهای خلافست که از غلاف بیرون

کشند و بر یکدیگر حمله آورند انظُرْ كَيْفَ بنگر که چگونه نُصَرِّفُ الآيَاتِ میگردانیم آیتهای خود را بانواع متعدده از وعد و وعید لَعَلَّهُمْ يَفْقَهُونَ

شاید که ایشان بدانند خباب بن ارت از حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله روایت کرده که من از پروردگار خود درخواستم که اهل کفر را برامت من مسلط

نکند دعای مرا اجابت فرمود و از او درخواستم که هم امت مرا بعلت جوع در قحطی مبتلا نکند آنرا هم بمن کرامت فرمود و از او درخواستم که جمیع امت مرا

برضلالت

بر ضلالت و گمراهی جمع نکند آنرا نیز اجابت فرمود باز از او درخواستم که مخالفت و بأس در میان ایشان نیفکند مرا از ان منع فرموده امر نمود که آنرا باش گفتن

و درین باب خاموش باش من بجبرئیل گفتم که همیشه مخالفت در میان امت من باشد و بعضی با بعضی هلاک شوند جبرئیل گفت آری چنین خواهد بود و آیه

الم احسب الناس ان یترکوا تا به و آیه من خوانده و گفت البته فتنه عظیمه در میان امت تو واقع شود و همه بان مبتلا گردند تا صادق از کاذب ممتاز

شود و بجهت این امتیاز بعد از انقطاع وحی شمشیر مخالفت از نیام بیرون کشیده شود تا روز قیامت و افتراق کلیه در میان ایشان واقع شود و از

حضرت منقولست که چون شمشیر در میان امت من نهاده شود بر داشته نشود تا روز قیامت وَكَذَّبَ بِهِ و دروغ میدارند عذاب را یا

قرآنرا قَوْمُكَ گروه تو که کفار قریش اند وَهُوَ الْحَقُّ و حال آنکه آن عذاب حق و صدق است در وقوع و یا کتاب قرآن درست و راست و از

نزد حق تعالی است قُل لَّسْتُ عَلَيْكُم بگو نیستم من بر شما بِوَكِيلٍ نگهبان که همه شما را بمن گذاشته باشند تا شما را باجبار از تکذیب منع

نمایم و تعذیب جزا دهم چه بر من همین انذار است و کیل و حفیظ او سبحانه است و این آیت بآیة السیف منسوخست لِّكُلِّ نَبَإٍ مُّسْتَقَرٌّ هر خبری را

از وعد و وعید وقتیست که در ان وقت قرار یابد یعنی واقع شود وَسَوْفَ تَعْلَمُونَ و زود باشد که بدانید آنرا نزد وقوع آن در دنیا یا آخرت

در اخبار آمده که خاصیت این آیت آنست که چون بر کاغذی نویسند و در دندان گیرند درد دندان را در ساعت دفع کند آورده اند که هرگاه مسلمانان

با مشرکان نشستندی ایشان فی الحال در تکذیب قرآن و استهزا بآن مشغول شدندی حق تعالی ازین خبر میدهد که وَإِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ و چون ببینی آنانی

را که بتکذیب و استهزا يَخُوضُونَ شروع می نمایند و گفتگوی میکنند فِي آيَاتِنَا در آیتهای ما که قرآن است و بران طعن میزنند فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ اعراض

کن از ایشان و منشین با ایشان حَتَّى يَخُوضُواْ تا وقتی که در آیند فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ در سخن دیگر غیر قرآن وَإِمَّا يُنسِيَنَّكَ الشَّيْطَانُ و اگر فراموش

گرداند بر تو شیطان اعراض کردن را از ایشان خطاب بحضرتست و مراد امت اند چه آن حضرت بجهت عصمت ازین وصمت مبراست فَلاَ تَقْعُدْ

پس منشین با ایشان بَعْدَ الذِّكْرَى پس از یاد کردن تو سخن خدا را مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ با گروه ستمکاران که وضع تکذیب می کنند در موضع

تصدیق این حکم در بدایت اسلام بود و بعد از قوت اسلام مسلمانان با کافران مجالست نموده و در صدد منع و نهی ایشان میشدند و بر سبیل حجت با ایشان

سخن میکردند بعد از نزول این آیه اهل اسلام گفتند یا رسول الله ما را از طواف خانه و از نشستن در مسجد الحرام چاره نیست و کافران پیوسته در مسجد ندو همواره

سخریت میکنند با قرآن و اهل ایمان و ما نمیتوانیم که ترک مجلس ایشان کنیم و ایشانرا از ان منع نمیتوانیم کرد آیت آمد که وَمَا عَلَى الَّذِينَ يَتَّقُونَ و نیست

بر آنانکه پرهیزند از خوض کردن مِنْ حِسَابِهِم از شمار اهل خوض یعنی از جرایم و آثام ایشان مِّن شَيْءٍ هیچ چیزی مراد آنست که قبایح اعمال و اقوال آنکه

مؤمنان با ایشان مجالست می نمایند بر مؤمنان نیست بلکه وزر و وبال و حساب آن باهل خوض است وَلَكِن ذِكْرَى و لیکن بر ایشانست

که پند دهند ایشان را پند دادنی و مانع شوند از خوض و سایر قبایح و اگر نتوانند اظهار کراهت کنند ازان لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ شاید که پرهیز کنند ازین عمل

و شرم دارند وَذَرِ الَّذِينَ اتَّخَذُواْ و بگذار یعنی اعراض کن از آنانکه فرا گرفتند دِينَهُمْ لَعِبًا وَلَهْوًا دین خود را بازی و مشغولی و افسوس یعنی

بنای دین خود را بر بازی و مشغولی و لهو نهاده اند چون پرستیدن سنگ و چوب و بحیره و سوایب که هیچ نفعی بران مترتب نیست در دنیا و عقبی

و یا قرار گرفتن دینی را که پیغمبر ایشانرا بدان دعوت میکند سخریت و استهزا وَغَرَّتْهُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا و فریب داده است ایشانرا زندگانی دنیا

تا بدان سبب انکار حشر و نشر میکنند وَذَكِّرْ بِهِ و پند ده ایشانرا بقرآن أَن تُبْسَلَ بجهت ترس آنکه تسلیم کرده شود بهلاک عقوبت یا

بر سوای دنیا و آخرت نَفْسٌ بِمَا كَسَبَتْ نفس هر کافر بسبب آنچه کرده است از بدیها لَيْسَ لَهَا نیست مران نفس گرفتار شده را مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای
وَلِيٌّ دوستی که مدد او تواند کرد وَلَا شَفِيعٌ و نه شفاعت کننده که او را از عذاب خلاصی تواند داد وَإِنْ تَعْدِلْ كُلَّ عَدْلٍ و اگر بجهت فدیه دهد آن
نفس هر فدائی که باشد تا خود را از عذاب باز خرد لَا يُؤْخَذْ مِنْهَا فرا گرفته نشود از وی فدا أُولَٰئِكَ آن گروه الَّذِينَ أُبْسِلُوا آنکسانی که سپرده اند بعذاب
بِمَا كَسَبُوا بسبب آنچه کرده اند از قبایح افعال و آنچه معتقد اند از عقاید باطله لَهُمْ مر ایشان راست در دوزخ شَرَابٌ مِنْ حَمِيمٍ آشامیدنی از آب جوشیده
که درون ایشان را بسوزاند وَعَذَابٌ أَلِيمٌ و عذابی دردناک که دردش برسد که بیرون ایشان بریان سازد بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ بسبب آنکه ایشان بودند کافر
می شدند در خبر است که اهل دوزخ سالهای بسیار از گرسنگی فریاد کنند تا ایشان را طعامی دهند از ضریع که نوعی از خار است که در وقت تری شتران از آن خورند چون
آن را بخورند تشنگی بر ایشان غالب شود و سالهای بسیار از تشنگی فریاد کنند تا کاسه آبی بدست ایشان دهند که از غایت گرمی چون بنزدیک لب برند رودهای ایشان
پاره پاره شود و نیز از روی احتجاج و الزام می فرماید که قُلْ بگوای محمد بر وجه انکار أَنَدْعُو مِنْ دُونِ اللَّهِ آیا پرستیم بجز خدای مَا لَا يَنْفَعُنَا
آنچه سود نکند ما را اگر طاعتش داریم وَلَا يَضُرُّنَا و زیان نرساند اگر او را فروگذاریم وَنُرَدُّ و آیا باز گردیم عَلَىٰ أَعْقَابِنَا بر پاشنهای خود یعنی مرتد شویم و بکفر
رجوع کنیم بَعْدَ إِذْ هَدَانَا اللَّهُ پس از آنکه راه نموده است ما را خدا باسلام و از ظلمت کفر بنور ایمان رسانیده كَالَّذِي اسْتَهْوَتْهُ الشَّيَاطِينُ
مانند کسی باشیم که دیو او را از راه برده باشد فِي الْأَرْضِ در زمین یعنی بیابان و دور از راه راست حَيْرَانَ در حالتی که سرگردان باشیم از طریق مستقیم و راه صواب لَهُ أَصْحَابٌ
مر او را باشند یاران و رفیقان يَدْعُونَهُ که خوانند او را إِلَى الْهُدَى بسوی راه راست و هدایت نمایند او را بطریق مستقیم گویند او را ائْتِنَا بیا بجانب ما مراد آنست
که دیوان او را دعوت کنند بطرف خود و او را از اصحاب خود نماید مر اصحاب خود را از آن منع کنند و بطریق حق خوانند و او متردد باشد در روش و بازگشت
اگر اجابت شیاطین کند در ورطه هلاک افتد و اگر سخن اصحاب شنود بمنزل نجات رسد و چه تشبیه آنست که هر که مرتد شود مانند است بکسی که غولان دیوان او را فریفته
از میان کاروان ربوده در بادیه خطرناک و موضع هلاک برده باشند و رفیقان و کاروانی که مؤمنان اصحاب او بیند او را براه شرایع خوانند اگر برگردد
و خود را داخل ایشان سازد بمنزل مراد رسد و اگر با دیوان بماند در کفر و زندقه بمیرد و بهلاک ابدی رسد قُلْ إِنَّ هُدَى اللَّهِ بگو بدرستی که دین خدای
یعنی اسلام هُوَ الْهُدَىٰ آنست دین درست و راست نه غیر آن زیرا که ما عدای آن ضلالت است وَأُمِرْنَا فرموده اند ما را بدین هدی لِنُسْلِمَ تا گردن نهیم
لِرَبِّ الْعَالَمِينَ مر پروردگار عالمیان را وَأَنْ أَقِيمُوا الصَّلَاةَ و تا بپای دارید نماز را وَاتَّقُوهُ و بترسید از خدای در اهمال امر او وَهُوَ الَّذِي
إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ و اوست خداوندی که بسوی جزای او جمع کرده خواهید شد روز قیامت وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ و اوست آنکسی که بیافرید آسمانها
وَالْأَرْضَ و زمین را بِالْحَقِّ در حالتی که قایم است بحق و محض حکمت وَيَوْمَ يَقُولُ و یاد کن روزی که خدای گوید یعنی امر کند در روز قیامت به هرچه ایجاد
آن خواهد کرد که كُنْ بباش فَيَكُونُ پس باشد آنچه و محشور شود قَوْلُهُ الْحَقُّ سخن اوست راست وَلَهُ الْمُلْكُ و مر اوراست پادشاهی بی منازعی
يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ در روزی که دمیده شود نفس در صور عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ اوست داننده غیب یعنی عالم ملکوت و شهادت یعنی عالم ملک و
هُوَ الْحَكِيمُ و اوست خداوند حکمت در حشر و نشر خلایق الْخَبِيرُ دانا بر آنکه کی بر انگیزاند و بر چه وجه حشر کند در خبر است که رسول صلی الله علیه وآله وسلم فرمود
که شب معراج اسرافیل را دیدم در زیر عرش صور در دهن گرفته بر شکل شاخی و آن را چهار هزار سفته بود و چشم در عرش دوخته جبرئیل را گفتم که چند گاه است که او این
صور را در دهن دارد گفت از آنوقت که حق سبحانه و تعالی عالم را آفریده او این صور را در دهن گرفته منتظر است که تا کی فرمان الهی در رسد بدمیدن آن تا ما خیر

در آن

در آن وقت نشود در خبر آورده که اسرافیل دو مرتبه دم در صور دمد نفخه اول همه خلایق بمیرند و بار دوم همه زنده شوند پس نفخه اول برای انتهای دنیا باشد
و دوم برای ابتدای آخرت ابو سعید خدری از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم روایت کرده که چگونه بخوشحالی توان که باید دید و به زندگانی
را که صاحب صور صور را در دهن گرفته و گوش را فرا داشته منتظر آنکه کی مأمور شود بدمیدن آن تا با تأخیر دم در دمد بعد از بیان احتجاج بر کفار و مؤمن
که چرا تصدیق دین نمیکنید که کیش ابراهیم خلیل است و همه شما در تقدیر و مرتبه او مفتخر و سرافرازید و در رسانیدن نسب خود با وی بر عالمیان افتخار مینمایید
پس میفرماید که وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ و یاد کن برای اهل مکه قصه ابراهیم را که ایشان دعوی فرزندی و لاف نسب او میزنند پس اولی آنکه بر واقعه اطلاع یابند در حیث
قصه او اینست که گفت لِأَبِيهِ آزَرَ مر پدر خود آزر را مراد عم اوست چه باجماع امامیه و دلایل عقلیه و نقلیه از اهل البیت علیهم السلام جمیع آبا و اجداد پیغمبر تا
آدم علیه السلام مؤمنند و اطلاق اب بر عم در کلام عرب جایز است و اسم پدر او باتفاق نسابین و اصحاب تاریخ تارخ است پس معنی آنست که ابراهیم مر عم خود را
که آزر نام داشت بت تراش و بت پرست بود گفت أَتَتَّخِذُ أَصْنَامًا آلِهَةً آیا فرا میگیری بتان را که خود تراشیده بخدایی إِنِّي أَرَاكَ بدرستی که من می بینم
ترا وَقَوْمَكَ و گروه ترا که تابع تواند فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ در گمراهی هویدا در آثار آمده که آزر بت میتراشیده و با ابراهیم علیه السلام میداد که ببازار برد و بفروشد او
ریسمانی بپای بت بسته و ببازار آمدی و بر زمین می کشیدی و گفتی که کی می خرد خدایی را که نمی شنود و نمی بیند و هیچکس را ضرر و نفع نتواند رسانید پس بیاوردی
و نزد آزر بنهادی و گفتی کسی این را نمی خرد و مردمان حکایت ابراهیم را باوی کردندی و آزر او را از این سرزنش کردی و ملامت نمودی و ابراهیم جواب دادی
که شرم نداری که جمادی را که هیچ نفع و ضرر و دیدن و شنیدن از او متصور نیست پرستش میکنی وَكَذَٰلِكَ و همچنانکه ما ابراهیم را بینا گردانیدیم بر ضلالت و گمراهی
قوم او همچنین باید باشند نُرِي إِبْرَاهِيمَ بنمودیم ابراهیم را مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ ربوبیت و پادشاهی و عجایب و غرایب و بدایع آسمانها
و زمینها از ذروه عرش تا تحت الثری همه را بروی کشف ساختیم تا استدلال کند بدان بر قدرت کامله ما وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ و تا باشد از آن کسانی که
وحدانیت جزمانه ابو بصیر از ابی عبدالله روایت کرده که چون حق تعالی ملکوت السموات والارض را با ابراهیم نمود مردی را که زنا میکرد دید او نفرین کرد هلاک شد
نوبت دیگر نیز مردی را دید که بزنا مشغول است او باز دعا کرد و بمرد سیوم مرتبه باز دید که شخصی همان عمل مشغول است باز هم دعای بد کرد تا هلاک گشت
خطاب آمد که ای ابراهیم دعای تو مستجاب است بر بندگان من نفرین مکن بلکه بپند و نصیحت ایشان را از آن اعمال منع توانی نمود و اگر من میخواستم که همه را
بدعای تو بمیرانم ایشان را نمی آفریدم بدانکه من خلق را بر سه صنف آفریدم صنف اول آنکه ایشان عبادت من می کنند و هیچ چیز را شریک من نمیدانند و بجهت این ثواب
عظیم نامزد ایشان کرده ام و طبقه دوم عبادت غیر من میکنند و صنف سیوم عبادت غیر من میکنند و مراد از آن دخل نمیدهم من از صلب ایشان جمعی را بیرون
آورم که همین عبادت من کنند علمای تواریخ نقل کرده اند که ابراهیم علیه السلام در دور کله نمرود بن کنعان متولد شد و مجمل این قصه آنست که شبی نمرود در واقعه دید
که کوکبی از افق آن شهر طلوع کرد که از شعشعه آن شعاع ستاره و نور آفتاب و ماه نابود گشت از غایت دهشت و فزع بیدار شد و کاهنان و حکیمان را جمع کرد و
تعبیر آن خواب امر فرمود ایشان تعبیر این واقعه براین وجه کردند که درین سال در ولایت بابل مولودی خجسته طالع از خلوتخانه عدم بصحرای وجود قدم نهد
که هلاک تو و اهل مملکت تو بر دست او باشد و هنوز این مولود از مستقر صلب بمستودع رحم نه پیوسته نمرود حکم کرد تا میان زنان و مردان تفریق کردند
و در آن سال بر مرد و زن یکی را موکل ساخت تا هر کودکی که در آن سال بزاید اگر پسر باشد بکشند و تارخ که یکی از محرمان مقربان نمرود بود شبی با زن خود گفت
که پنهان از نمرود کلان تر دین آی زن پنهان از مردمان نزد تارخ آمد و تارخ بوی خلوت نمود و زن حامله شد چون قریب بوضع حمل رسید از ترس نمرود از شهر

بیرون آمده و بغاری رفت که در حوالی آن شهر بود و در انجا ابراهیم علیه السلام متولد شد و او را در خرقه پیچیده همانجا بگذاشت و در غار بسنگ استوار نمود و باز گشت و دیگر روز
بغار آمد و دید که ابراهیم انگشتان خود را می مکید از یکی شیر و از یکی عسل بیرون می آمد خوشحال شد و در شهر آمد برین منوال هر روز دیگر به بغار آمدی و دیدار مبارک
ابراهیم علیه السلام دیدی و باز گشتی القصه چون ابراهیم شیر تربیت از پستان عنایت الهی می نوشید بروزی چندان بیالید که کودک دیگر در ماهی و در ماهی چندان
بزرگ بشد که کودک دیگر در سال چون پانزده ماهه شد با جوانان پانزده ساله برابر گشت و چون باین مرتبه رسید مادرش تارخ را برین قضیه مطلع ساخت
تارخ بسیار خوشحال گشت و گفت او را بخانه آور و دعده نخود در آمده مادر ابراهیم را از غار بیرون آورد و در نماز شام بود چون از غار بیرون آمدند ابراهیم دید که گلها
شتر و اسب و رمهای گوسفند جمع شده و انداز مادر متحیرانه سؤال نمود که اینها چه چیزند مادر وی را خبر داد ابراهیم علیه السلام گفت البته اینها را پروردگاری هست که آفریده
و تربیت کننده و روزی دهنده اینهاست مرویست که در زمان نمرود بعضی ستاره و آفتاب و ماه می پرستیدند و برخی بت پرست بودند و جمعی پرستش نمرود
میکردند ابراهیم با مادر بجانب شهر روان شد فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ پس چون شب در آمد بر وی تاریک شد بنوعی که زمین را بپوشانید رَأَى كَوْكَبًا
دید ستاره درخشان را که زهره بود یا مشتری و نزدیک بافق مغرب رسیده بود پس دید که بعضی که ستاره پرست بودند روی با ستاره کرده سجده آن کردندی
قَالَ گفت ابراهیم علیه السلام هَٰذَا رَبِّي اینست پروردگار من بر سبیل فرض بر زعم قوم خود و این مثل آنست که شخصی بقول خصم قایل شود و در اول کلام
تابع او شود و بعد از اثبات بطلان بر او انکار آن نماید تا بر خصم لازم شود حجت چنانکه یکی از مناظران جسم کرده تقدیر کند که این قدیم است همچنانکه مذهب
خصم اوست و چون بواسطه تغیر و تبدیل که از لوازم حدث است اثبات حدوث آن نماید و خصم را بآن ملزم سازد حکم بحدوث آن نماید پس ابراهیم علیه السلام نیز بهمین وجه
گفت که این خدای من است فَلَمَّا أَفَلَ پس آن هنگام که آن ستاره فرو رفت قَالَ لَا أُحِبُّ الْآفِلِينَ گفت دوست نمیدارم فرو روندگان را چه جای آنکه عبادت
ایشان کنم زیرا که زوال و انتقال بر پروردگار عالم روا نباشد چه انتقال مقتضی امکان و حدوث است و منافی الوهیت پس قدری دیگر راه که رفتند قضارا آن شب
چهاردهم ماه بود و قرص سیمین ماه بر کناره خوان سبز فلک جلوه گر شده نمودار شد فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ بَازِغًا پس چون دید ماه را بازغ در حالتی که بر آینده و بتدا
نماینده بود در طلوع و جمعی ماه پرستان پیش آن بسجده در افتادند قَالَ هَٰذَا رَبِّي گفت اینست پروردگار من بر طریقی که مذکور شد فَلَمَّا أَفَلَ
پس آن وقت که روی بغرب نهاد یعنی از خط نصف النهار بجانب مغرب میل کرد قَالَ گفت ابراهیم لَئِنْ لَمْ يَهْدِنِي رَبِّي هر آینه اگر نه راه نماید مرا پروردگار
من بمعرفت خود بر وجه لطف و توفیق دهد لَأَكُونَنَّ مِنَ الْقَوْمِ الضَّالِّينَ هر آینه باشم از گروه گمراهان مراد وی باین گفتار ارشاد قوم
بود و تنبیه ایشان که قمر نیز متغیر الحال است و صلاحیت الوهیت ندارد و هر که آنرا خدای خود شمرد البته گمراه است و چون صبح طالع شد ناگاه سر زرین آفتاب از
فلک خود سر بر آورد و زمین را بغلبت نور خود منور گردانید و بهر جایی بقعه تافت بجرم از همه مهتر و بنور از همه بهتر و بیشتر بود و آفتاب پرستان بسجده
مشغول شدند ابراهیم علیه السلام بقصد احتجاج حجت بر ایشان گفت که بیشتر بزعم شماست بجهت فرط نور خود بر همه انوار غالب شده بنگریم چه تواند بود و باین نیز
نرد و با حجتی کنیم و بتامل صادق در حضور او نظر افکنیم ببینیم که او را رتبه الوهیت هست همچنانکه زعم شماست چنانکه می فرماید که فَلَمَّا رَأَى الشَّمْسَ پس چون دید
ابراهیم آفتاب را بَازِغَةً بر آینده و جهان را بنور خود تابنده قَالَ هَٰذَا رَبِّي گفت این کوکب پروردگار من است بحسب فرض و تقدیر همچنانکه
زعم شماست هَٰذَا أَكْبَرُ این کوکب بزرگتر است در جرم و بیشتر در روشنائی این کلام بر وجه اظهار شبهه خصم است فَلَمَّا أَفَلَتْ
پس چون نشان زوال و انتقال بر او ظاهر شد قَالَ يَا قَوْمِ گفت ای گروه من إِنِّي بَرِيءٌ مِمَّا تُشْرِكُونَ بدرستی که من بیزارم از آنچه

شما انباز

شما انباز میگیرید با خدای از اشیاء محدثه محتاجه بمحدثی و موجدی و بدآن می تواند بود که سوال این کلام از ابراهیم علیه السلام بر وجه استدلال بوده باشد چه حق تعالی
ابراهیم علیه السلام را معارف خلق نکرده بود و یا علم ضروری نداده بود تا احتیاج بنظر و استدلال نداشته باشد پس اکتساب علم بطریق نظر او را ضروری
بوده باشد پس آن مثل کسی باشد که بر وجه نظر تجویز امری کند و چون در احد مقدمات قیاس او خطائی باشد از آن عدول کند و حکم بخلاف آن کند تا
حق بر وی ظاهر شود و تفصیل و تبیین این مبحث و شبهاتی که مخالفان درین باب دارند و جوابهای آن بر وجه احسن که دافع آن شبهات است و بیان اقوال
مخالفه مفسرین در آن و کشف قول حق از آن در منهج الصادقین بطریق دلپذیر مسطور است القصه ابراهیم علیه السلام چون از قوم خود تبرا کرد متوجه بموجد و مبدع
جمیع ممکنات شده فرمود که إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ بدرستی که من متوجه ساختم روی خود را یعنی خالص گردانیدم دین خود را یا روی دل خود را متوجه ساختم
و طالب شدم لِلَّذِي مر آنکس را که از قدرت محض و محض قدرت فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بیافرید آسمانها و زمین را حَنِيفًا در حالتی که
میل کننده ام از همه ادیان باطله و روی آورنده بدین توحید وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ و نیستم من از مشرکان و شرک آورندگان و این آیت دلیل است
بر وجوب تقدیم تبرا بر تولا و کلمه طیبه لا اله الا الله و نیز مصرحست برین یعنی اول راه توحید را از خار و خاشاک شرک به لا اله پاک باید فرمود تا سلطان
الا الله بزودی روی آورد و در صدر دل بر مسند جان نشیند آورده اند که چون ابراهیم علیه السلام را بشهر آوردند وی را بدین نمرود بردند و نمرود کریه المنظر
بود ابراهیم وی را دید بر تخت زرین نشسته و غلامان ماه پیکر و کنیزان حور چهره گرد تخت او صف زده پرسید که این کیست که مرا بدین او آورده اند
گفتند خدای همه است پرسید که این جماعت که بر حوالی تخت ایستاده اند چه کسانند گفتند که آفریدگان اویند ابراهیم تبسم فرمود و گفت چگونه است که این
خدای دیگران را بهتر از خود آفریده است بایستی که خود از اینها بهتر بودی حاصل که همیشه ابراهیم مذمت بتان کردی و پرستندگان ایشان را دشنام دادی
و قوم او با او مجادله میکردند همچنانکه حق تعالی خبر میدهد وَحَاجَّهُ قَوْمُهُ و حجت جستند با او قوم یعنی مخاصمه کردند با وی در توحید قَالَ أَتُحَاجُّونِّي
گفت بر وجه انکار که آیا محاجه و مخاصمه میکنید با من فِي اللَّهِ در وحدانیت خدای و می خواهید که بر من غلبه کنید در دین وَقَدْ هَدَانِ و حال
آنکه راه نموده است خدای مرا بتوحید خود بر وجه لطف و توفیق ایشان وی را تخویف کردند که با معبودان ما استهزای کنی بر تو بلاها
خواهند گماشت ابراهیم فرمود که وَلَا أَخَافُ و نمی ترسم و باکی ندارم مَا تُشْرِكُونَ بِهِ از آنچه شرک آورده اید بدان یعنی در هیچ وقت
از بتان شما اندیشه ندارم چه جمادند و بکسی ضرر نمی توانند رسانید إِلَّا أَنْ يَشَاءَ رَبِّي مگر آنکه خواهد پروردگار من شَيْئًا چیزی را از مکاره
که بجهت ایشان بمن رسد باین وجه که حیات و تمکین با ایشان دهد وَسِعَ رَبِّي وا رسیده است پروردگار من و احاطه کرده كُلَّ شَيْءٍ
عِلْمًا همه چیزها از روی دانش یعنی علم او بهمه محیط شده پس دور نیست که همه در علم او باشد که بمن مکروهی رسد أَفَلَا تَتَذَكَّرُونَ
آیا یاد نمی کنید و پند نمیگیرید و تمیز در میان قادر و عاجز و عالم و جاهل نمیکنید وَكَيْفَ أَخَافُ مَا أَشْرَكْتُمْ و چگونه ترسم از آنچه شما به انباز
گرفتید از جمادات وَلَا تَخَافُونَ و نمی ترسید أَنَّكُمْ أَشْرَكْتُمْ بِاللَّهِ از آنچه شرک می آرید بخدای مَا لَمْ يُنَزِّلْ بِهِ آن چیزی را
که نفرستاده است خدای بشرک کردن عَلَيْكُمْ سُلْطَانًا بر شما کتابی یا حجتی غالب یعنی چگونه ترسم از معبودان شما که بدیهه
عقل حکم میکند که از ایشان نفع و ضرر متصور نیست و شما اولی ترید که از خدای غالب و قادر و قاهر بترسید که شرک می آورید با وی بدون حجتی
بینتی بلکه بمحض تقلید فَأَيُّ الْفَرِيقَيْنِ پس کدام یک از این دو گروه موحد و مشرک أَحَقُّ بِالْأَمْنِ سزاوارترند بایمن بودن

پس مرا جواب دهید إن کنتم تعلمون اگر هستید که بدانید که سزاوار امنیت کرا از و برسید الذین آمنوا آن کسانی ایمان آوردند بوحدانیت
خدای ولم یلبسوا ایمانهم بظلم و نیامیختند ایمان خود را بشرک اولئک لهم الامن آن گروه مر ایشان راست ایمنی از عذاب دوزخ و
هم مهتدون و ایشانند راه یافتگان وتلک و همه آنچه گذشت از احتجاج و استدلال ابراهیم علیه السلام بر قوم حجتنا حجت و برهان
بود که بر وجه صلت آتیناها ابراهیم دادیم آنرا با ابراهیم تا حجت گرفت آن علی قومه بر گروه خود نرفع درجات بر میداریم پایه او را بلند
من نشاء هر کرا خواهیم در علم و حکمت از مؤمنان موحد مطیع بسبب استعداد ایشان در ایمان و یقین یعنی هر یک از اهل ایمان را بر قدر استحقاق
بمراتب عالیه و درجات رفیعه میرسانیم ان ربک حکیم بدرستی که پروردگار تو خداوند حکمت در برداشتن و فرو گذاشتن بندگان علیم
دانا باستعداد و استحقاق هر کس و وهبنا له و بخشیدیم مر ابراهیم را اسحق پسری اسحق نام که پدر پیغمبران بنی اسرائیلست و یعقوب و نبیره او
که اسرائیلست و لقب او یعقوب کلا هدینا هر یک ازین دو را نمودیم بمعرفت خود و باحکام شریعت بمحض لطف و توفیق و نوحا
هدینا من قبل و راه نمودیم نوح را پیش از ابراهیم و من ذریته و هدایت کردیم از ذریه نوح یا ابراهیم داود داود و این ایشانرا که از اولاد
یوسف بن یعقوبست و سلیمان و سلیمان بن داود را و ایوب و ایوب بن اموص را و یوسف و موسی و هرون و یوسف بن
یعقوب را و موسی و هرون بن عمران را وکذلک و همچنانکه ابراهیم را پاداش دادیم برفعت درجات و ثبات بر دین و مجاهدت در راه او
نجزی المحسنین پاداش میدهیم نیکوکاران را و از اخور استحقاق ایشان بنیل ثواب و کرامات وزکریا و دیگر راه نمودیم زکریا را
علیه السلام ویحیی و یحیی که پسر زکریاست وعیسی و عیسی مریم را والیاس والیاس را کل من الصالحین همه این پیغمبران که مذکور شدند
کاملانند در صلاح و شایستگی بتفصیل این انساب پیغمبران که منتهی میشوند بنوح و ابراهیم در منهج الصادقین مذکور است در خبرست که روزی مأمون
با امام علی بن موسی الرضا علیه السلام گفت یا ابن رسول الله خدای را آیتی هست که دلالت کند بر آنکه تو فرزند رسول خدایی از صلب او که غیر آیه مباهله
باشد و غیر آیه از قل تعالوا که متضمن من ذریات و عیسی در ان مذکورست که از جانب مادر با براهیم میرسد فرمود که آیت حرمت
علیکم امهاتکم و بناتکم است گفت چگونه این آیت دلالت بر مدعای من میکند فرمود چه میگویی درین باب که اگر رسول خدای حاضر شود دختر
بزنی از تو خواهد باو خواهی داد گفت چگونه ندهم و که باشد که این رغبت نداشته باشد فرمود که اگر از من خواهد باو ندهم گفت چرا فرمود که بر آنکه
اجماعست که فرزندان خواه از دختر و خواه از پسر بر و حرام است دیگر آنکه اگر من زن خود را طلاق دهم پیغمبر نتواند که او را نکاح کند گفت از کجا
میگویی فرمود قوله تعالی و حلائل ابنائکم الذین من اصلابکم واسمعیل و دیگر راه نمودیم اسمعیل را که پسر ابراهیمست والیسع و یسع را که پسر خطوب
بن عجوزاست ویونس و یونس بن متی را ولوطا و لوط را که پسر هرون بود و هرون برادر حضرت ابراهیمست صلوات الله علیه و علی
جمیع الانبیا و المرسلین وکلا فضلنا علی العالمین و من آبائهم و همه این پیغمبران را فضیلت دادیم و بعضی از پدران ایشان از
وذریاتهم و برخی از فرزندان ایشان را واخوانهم و بعضی از برادران ایشان را چه بعضی از ایشان یا پیغمبر بودند یا اوصیای پیغمبران و یا اولیا
واجتبیناهم و برگزیدیم این پیغمبران را وهدیناهم الی صراط مستقیم و راه نمودیم ایشان را یعنی ثابت داشتیم ایشان را براه
راست که دین حق است ذلک آن دینی که متدین بودند انبیای مذکوره بدان دین هدی الله دلالت خداست و مستلزم هدایت و ثبات

یهدی به

یهدی به راه می نماید بآن دین من یشاء هر کرا میخواهد من عباده از بندگان خود از روی لطف و توفیق ولو اشرکوا و اگر این پیغمبران بحسب
فرض شرک آوردندی با وجود این همه فضل و کمال لحبط عنهم هر آینه باطل و نیست شدی از ایشان ما کانوا یعملون آنچه بودند که میکردند یعنی
بهره بران نیافتندی چه صحت عمل صحیح بمتابعت ایمان است پس هرگاه ایمان نباشد عمل صحت نخواهد داشت اولئک آن گروه انبیا
الذین آتیناهم الکتاب آنانند که دادیم ایشانرا کتاب والحکم و حکم شریعت والنبوة و پیغمبری فان یکفر بها پس اگر کافر
شوند بکتاب حکمت و شریعت هؤلاء این گروه معاندان قریش فقد وکلنا بها پس بدرستی که ما بر گماشته ایم و مهیا داشته
ایمان بآن قوما گروهی را که از روی صدق تمام لیسوا بها بکافرین نیستند بدین چیزها کافران مراد پیغمبران و تابعان ایشانند او
لئک الذین آن گروه انبیا آنانند که هدی الله راه نمود خدای ایشانرا بدین حق فبهداهم اقتده پس بطریق ایشان اقتدا
کن مراد آن چیزیست که بران متفق بوده اند از توحید و اصول دین نه فروع مختلف یا اقتدا کن با ایشان و بر اذیت قوم صبر کن همچنانکه ایشان صبر کردند
یا بجمیع اخلاق حسنه و اطوار پسندیده تابع ایشان شو و از جمله آنکه قل بگو با کافران لا اسئلکم نمی خواهم از شما علیه بر پیغام رسانیدن
از خدا اجرا مزدی چنانچه هیچ پیغمبری پیش از من از امت مزد دعوت نطلبید ان هو نیست این تبلیغ من الا ذکری للعالمین
مگر پندی مر عالمیان را که بسبب آن راه راست یابند آورده اند که مالک بن اشرف که سر حلقه احبار یهود بود بخدمت سید عالم صلی الله علیه و آله آمد آن
حضرت با وی گفت سوگند میدهم ترا بدان خدای که توریت را بر موسی نازل گردانیده که در توریت دیده که خدای دانشمند فربه را دشمن میدارد
گفت این خبر در توریت هست حضرت فرمود که آن عالم تن پرور و خودپرست تویی و او در غضب شده گفت خدای هیچ کتابی بر هیچکس نازل نکرده
آیه آمد که وما قدروا الله تعظیم نکرده اند جهودان خدای را حق قدره چنانچه سزای تعظیم او باشد و نشناختند او را چنانچه حق شناخت او بود در رحمت
و انعام بر بندگان که از جمله آن ارسال رسل و انزال کتبست اذ قالوا چون گفتند که ما انزل الله فرو نفرستاده است خدای علی بشر من شیء
بر هیچ آدمی هیچ چیز از وحی و احکام شرع یعنی انزال شرع و کتب و رسل نکرده قل بگو ای من انزل الکتاب الذی کیست آنکه فرو فرستاد کتاب
را که جاء به موسی آمد بآن موسی نورا در حالتی که بود روشنایی دهنده و ظلمات جهل کفر را زایل سازنده وهدی للناس و راه نماینده مردمانرا
تجعلونه میگردانید آنرا قراطیس صحیفها و طومارها و ورقهای پراکنده تبدونها آشکارا میکنید آنچه میخواهید وتخفون کثیرا و پنهان می کنید
بسیاری را از ان چون نعت محمد صلی الله علیه السلام و آیات رجم و غیر آن وعلمتم و آموخته شدید ای یهود ما لم تعلموا آنچه ندانستید
انتم ولا آباؤکم نه شما و نه پدران شما از امر و نهی و حلال و حرام زیاده بر آنچه در توریتست بر شما ملتبس بود و بیان آن مراد احکام قرآنست
قل الله بگوای محمد که فرستاده است آنرا که ندانستید ثم ذرهم پس دست باز دار از یهود و بگذار ایشانرا فی خوضهم در اباطیل و خرافات
خود یلعبون در حالتی که بازی میکنند آنها و بآرزوی باطل خود مشغول میشوند چه ترا غیر از تبلیغ و الزام حجت نیست وهذا و این قرآن
کتاب انزلناه کتابیست که فرستاده ایم آنرا مبارک بسیار فایده دهنده و با برکت مصدق الذی بین یدیه و باور دارنده آنچه
پیش از وی بوده از کتب چون توریت و انجیل یعنی موافق آن در توحید و اصول دین یا گواهی دهنده بر حقیقت آن پس قرآن را فرستادیم برای
برکات و خیرات کثیره و تصدیق کتاب متقدم ولتنذر و برای آنکه بیم کند و خصص ... میخوانند یعنی برای آنکه بترسانی ای محمد ام القری اهل مکه را

وَمَنْ حَوْلَهَا و هر کرا اکرد مکه است یعنی مجموع اهل شرق و مغرب را وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ و آن کسانی که ایمان آورده اند بآخرت يُؤْمِنُونَ
بِهِ ایمان می آورند بکتاب یا به پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم چه تصدیق بآخرت موجب خوف عاقبت است و خوف باعث تدبر و تفکر در امر حق وَهُمْ
عَلَىٰ صَلَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ و ایشان به پیغمبر یا کتاب میکروند و بر نمازهای خود محافظت می کنند تخصیص صلوات جهت آنست که ستون دین است و نشانهٔ
ایمان آورده اند که مسیلمه کذاب و اسود عنسی ادعوی نبوت کردند حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم را از سبب کذب ایشان غبار ملال بر صفحهٔ خاطر عاطر
آن سرور بود حضرت عزت در بیان تعدی و شرح طغیان ایشان فرمود که وَمَنْ أَظْلَمُ و کیست ستمکارتر مِمَّنِ افْتَرَىٰ از آنکس که
افترا کرد و بربست عَلَى اللَّهِ كَذِبًا بر خدای دروغ را و گفت من پیغمبر اویم أَوْ قَالَ یا گفت که أُوحِيَ إِلَيَّ وحی کرده می شود بمن وَلَمْ يُوحَ إِلَيْهِ
شَيْءٌ و حال آنکه وحی کرده نشده است بدو چیزی مسیلمه خرافات و اباطیل بر هم می بست و میگفت که این وحی است که بمن فرود آمده است و اسود عنسی میگفت
که شخصی بر من ظاهر می شود بر حماری نشسته و سخنان بر من القی میکند و مرویست که عبد الله بن ابی سرح قریشی کاتب رسول خدای بود چون وحی بآن حضرت
نازل شدی او نوشتی بجای غفور رحیم حکیم علیم می نوشت و بموضع سمیع علیم غفور رحیم چون این آیه فرود آمد که وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنسَانَ مِن سُلَالَةٍ مِّن طِينٍ
تا بقوله و انشأناه خلقا آخر او را عجب آمد از تفصیل خلق آدمی بر زبانش جاری شد که فتبارك الله احسن الخالقين رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که بنویس
که اینچنین بر من نازل شده وی بنوشت و در شک افتاد و با خود گفت که اگر محمد در یکه میگوید من هم می توانم گفت آنگاه مرتد شده نزد اهل کتاب رفت
و گفت احوال محمد را معلوم کرده ام او از نزد خود چیزها میگوید و بمردم خبر میدهد که وحی است حق تعالی در بارهٔ او فرمود که وَمَن قَالَ و کیست ستمکارتر
از آنکس که گفت سَأُنزِلُ زود باشد که نازل کردانم مِثْلَ مَا أَنزَلَ اللَّهُ مانند آنچه خدای نازل کردانیده و عبد الله بن مسعود روایت کرده که عبد الله بن
سعد آخر باسلام رجوع کرد و ایمان آورد و بعد از آن حق تعالی از بدی عاقبت کفار و اهل شرک خبر میدهد که وَلَوْ تَرَىٰ إِذِ الظَّالِمُونَ و اگر ببینی
تو چون ستمکاران یعنی کافران می باشند فِي غَمَرَاتِ الْمَوْتِ در سکرات و شداید مرگ وَالْمَلَائِكَةُ و فرشتگان عذاب بَاسِطُو أَيْدِيهِمْ
کستراننده کان باشند دستهای خود را برای قبض روح ایشان در بنا بع کفته اند که دستهای خود را کشاده باشند برای عذاب ایشان و عمود آتشین
بر ایشان زنند و کویند أَخْرِجُوا أَنفُسَكُمُ بیرون آرید روحهای خود را از جسدها همچون متقاضی مسلط که از روی غلظت و غضب چیزی طلبد الْيَوْمَ
تُجْزَوْنَ امروز که وقت مردن شماست جزا داده خواهید شد عَذَابَ الْهُونِ عذاب با خواری یا شدت و سختی تمام بِمَا كُنتُمْ تَقُولُونَ بسبب آنکه
بوده که میگفتید عَلَى اللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ بر خدای چیزی که ناروا است چون دعوی ولد و شریک مر او را و دعوت نبوت بکذب وَكُنتُمْ عَنْ آيَاتِهِ و بوده اید
که از آیتهای او تَسْتَكْبِرُونَ گردن کشی میکردید و در ان تامل ناکرده ایمان بآن نمی آوردید وَلَقَدْ جِئْتُمُونَا و بدرستی که آمدید بحساب و جزای ما
فُرَادَىٰ در حالتی که منفرد بید نه مال با شماست و نه فرزند و نه خدم و نه حشم و نه یار و نه مددکار كَمَا خَلَقْنَاكُمْ برنهجی که آفریده بودیم شما را
أَوَّلَ مَرَّةٍ نخستین بار در رحم مادر سر و پا برهنه منفرد و معری از همه چیز وَتَرَكْتُم و بگذاشتید مَا خَوَّلْنَاكُمْ آنچه عطا داده بودیم شما را
در دنیا یعنی آنچه بدان می نازیدید و بر دیگران بسبب آن مفاخرت میکردید وَرَاءَ ظُهُورِكُمْ از پس پشت خود نه از پیش فرستادید و نه با خود
دارید پس سرزنش ایشان کند که وَمَا نَرَىٰ مَعَكُمْ و ما نمی بینیم با شما شُفَعَاءَكُمُ شفیعان شما را الَّذِينَ زَعَمْتُمْ آنانکه گمان
می بردید بر وجه ضلالت که أَنَّهُمْ فِيكُمْ شُرَكَاءُ بدرستی که ایشان در تربیت شما و استحقاق عبادت شما شریکان خدایند لَقَد تَّقَطَّعَ

بينكم

بَيْنَكُمْ بدرستی که ایشان در ترتیب بریده شد پیوند شما و پراکنده گشت جمعیت شما وَضَلَّ عَنكُم و کم شد از شما مَّا كُنتُمْ تَزْعُمُونَ آنچه بودید
که گمان می بردید که بتان شفیعان شمایند و یا آنکه بعث و نشور نخواهد بود و نیز بجهت اجتماع می فرماید که إِنَّ اللَّهَ فَالِقُ الْحَبِّ بدرستی که خدای شکافنده
تخم زراعت تا نباتات از آن بروید وَالنَّوَىٰ و شکافندهٔ دانهٔ اشجارات تا نهال از آن برآید يُخْرِجُ الْحَيَّ بیرون می آورد از آن زنده را یعنی نبات
و اشجار تر و تازه را که نشو و نما حیوات دارد مِنَ الْمَيِّتِ از مرده که تخم و دانهٔ خشک است از زمین یا بیرون می آورد ولد را از نطفه و مرغ را از بیضه و مؤمن از کافر
و عاقل از جاهل وَمُخْرِجُ الْمَيِّتِ و بیرون آرندهٔ مرده است چون دانه و نطفه و بیضه مِنَ الْحَيِّ از زنده که نبات و انسان و مرغ است ذَٰلِكُمُ اللَّهُ
این زنده کننده و میرانندهٔ الله است که سزاوار عبادت است فَأَنَّىٰ تُؤْفَكُونَ پس از کجا بر گردانیده میشوید از و بغیر او یعنی او را گذاشته پرستش غیر او تعالی
مینمایید فَالِقُ الْإِصْبَاحِ شکافندهٔ عمود صبح است از ظلمت شب یعنی برندهٔ تاریکی شب و آورندهٔ روشنائی روز وَجَعَلَ اللَّيْلَ سَكَنًا
و گردانید شب را آرامگاه خلق تا از تعب حرکات و ترددات و آوردهٔ روز بیاسایند وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ و گردانید آفتاب و ماه را حُسْبَانًا
نشانهای اوقات یا از ادوار های مختلفهٔ او تا بآن حساب سال و ماه و غیره معلوم شود و بآن سر رشتهٔ حساب خود را نگاه دارند ذَٰلِكَ این گردانیدن
که سیر دادن شمس و قمر است با دوار مختلفه برای حساب معلوم تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ اندازه کردن خداوندیست غالب که حکم او بر همه جاریست
الْعَلِيمِ دانا در تدبیر مملکت خود و مصالح خلق وَهُوَ الَّذِي و اوست خداوندی که بقدرت کامل خود جَعَلَ لَكُمُ النُّجُومَ گردانید
یعنی آفرید برای شما همه ستارگان را لِتَهْتَدُوا بِهَا تا راه یابید بسبب آن فِي ظُلُمَاتِ الْبَرِّ در تاریکیهای شب در بیابان وَالْبَحْرِ و در دریا
تا که محل طلوع و غروب مواضع آن راههای اثبات بتایید قَدْ فَصَّلْنَا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ بدرستی که روشن ساختیم نشانهای قدرت خود را
برای گروهی که بدانند نفع گردش خود را از آن و بدان استدلال کنند بر وجود قادر حکیم رؤف رحیم و بدانکه همچنانکه حق تعالی شمس و قمر و نجوم را در دنیا تابندگی
و نور و روشنائی داد و زینت و زیب ارزانی فرمود تا مدار زمین و آسمان باشند و بندگان بوسیلهٔ آن بمقاصد و مطالب خود سلوک نمایند
و گمراه نشوند در سیر و سلوک همچنین ضوء مصطفوی که شبیه نور شمس است در دنیا سبب هدایت بندگان گردانید تا از ظلمات کفر خلاصی یافته بنور معرفت
او راه یابند و بعد از غروب آن ضوء بافق ضوات نور مرتضوی که مانند قمر است از مطالع ساخت تا بآن نور راه یافته از تاریکی شک و نفاق برهند و نکهت
انا کالشمس و علی القمر در آن ظهور تمام دارد و بعد از آن ائمه هدی را که مانند کواکب منیرند رهنمای بندگان ساخت تا متمسک بایشان شده از ظلمت شقاوت
ابدی بسعادت سرمدی دارین مستعد گردند و حدیث مثل اهل بیتی کمثل النجوم دلالتی تمام دارد بر این و از نجات است که علی بن ابراهیم در تفسیر این آیه گفته که مراد
بنجوم آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم وَهُوَ الَّذِي أَنشَأَكُم و اوست آنکه آفرید شما را مِّن نَّفْسٍ وَاحِدَةٍ از یک تن که آدم است علیه السلام
فَمُسْتَقَرٌّ پس مر شما راست قرارگاهی وَمُسْتَوْدَعٌ و جای ودیعتی مستقر رحم است و مستودع صلب یا عکس و نزد بعضی مستقر قبر است و آخرت و
مستودع دنیا و حقیقت آنست که هر جا آدمی قرار ندارد مستودع است چون دنیا و رحم و قبر و مستقر موضع قرار که بهشت یا دوزخ قَدْ فَصَّلْنَا
الْآيَاتِ بدرستی که بیان کردیم علامات قدرت بالغه و وحدانیت خود را لِقَوْمٍ يَفْقَهُونَ برای گروهی که فهم کنند ایزد وَهُوَ الَّذِي
و اوست آنکه أَنزَلَ مِنَ السَّمَاءِ فرو فرستاد از ابر یا از آسمان مَاءً آب را یعنی باران فَأَخْرَجْنَا پس بیرون آوردیم بِهِ نَبَاتَ كُلِّ شَيْءٍ
فَأَخْرَجْنَا بسبب آن آب گیاهی هر چیز پس بیرون آوردیم مِنْهُ خَضِرًا از آن آب چیزی سبز یعنی گیاهی سبز که از آنجا رسته باشد که شاخ و شاخ بدل

باشد نخرج منه بیرون می آریم ازین گیاه سبز حبا متراکبا دانه بریکدیگر مرکب شده و بهم نشسته یعنی خوشه ومن النخل و بیرون می
آریم از خرمابنان درختان خرما که حاصل میشود من طلعها از شکوفه و غنچه وی قنوان دانیة خوشهای خرما که نزدیک و یا بزمین نزدیک است
و جنات من اعناب و بیرون می آریم بآن آب بوستانهای پر از انگور والزیتون والرمان و درخت زیتون و درخت انار مشتبها
در حالتی که هر یک مانند یکدیگر در برگ وغیر متشابه و نه مانند یکدیگر در طعم چه بعضی بغایت ترش می باشند و بعضی شیرین و برخی ترش و شیرین
متشابه و غیر متشابه در هیئت و قد و لون و طعم است انظروا الی ثمره بنگرید میوه هر یک ازین درختان اذا اثمر که چون بیرون آورد میوه خود را
بغایت خورد و بی مزه است وینعه و بنگرید در غایت رسیدگی و بزرگی و پختگی آن که چگونه بکمال مزه و لذتی در و پدید می آید یعنی در میان هر دو حال بنگرید
و ببینید که چگونه حق تعالی بتدریج آنرا از حال اول بحال ثانیه میرساند ان فی ذلکم بدرستی که درینها که ذکر کردیم لایات هر آینه نشانهاست بر وجود قادر
حکیم و وحدانیت او لقوم یؤمنون مر گروهی را که بگروند چه حدوث این اجناس مختلفه از اصل واحد و نقل آن از حالی بحالی نمی باشد مگر باحداث قادری که بیدا
داند تفاصیل آن را از احوال ممکن و حال آنکه شبهی ندارد که معارض او شود در ان وجعلوا لله و ساختند کافران برای خدای شرکاء الجن انبازان جنیان
یعنی ملایکه را شریکان خدا گردانیده پرستش ایشان کرده و گفتند الملایکه بنات الله و نسبت ایشان بجن بجهت آنست که از نظر پوشیده اند همچنانکه جن و مراد
ازین شیاطین اند که اطاعت ایشان چنان نمودند چنانکه طاعت خدا باید نمود وخلقهم و حال آنکه میدانند که حق تعالی آفریده است ایشان را و جن مخلوقست
و خالق مثل خلق نباشد و ایشان از غایت جهالت مخلوق را شریک خالق میگویند وخرقوا له و بربافتند و افترای کنند برای او بنین پسران چون
عزیر و عیسی وبنات و دختران چون فرشتگان بغیر علم بی آنکه علم باشد ایشان را بحقیقت آنچه میگویند یعنی دلیل برین مدعا ندارند بلکه محض دعوی
و تقلیدست سبحانه وتعالی پاکست خدای و برتر عما یصفون از آنچه میگویند و صفت میکنند که او را فرزندی و شریکی هست بدیع السموات
والارض اوست که از نو پدید آورده است آسمانها و زمینها را یا پدید آرنده آسمانها و زمینهاست و یا اوست که بی نظیر و بی مثل است در آسمانها و زمینها انی
یکون له ولد از کجا باشد و چگونه بود مر او را فرزندی ولم تکن له صاحبة و حال آنکه نیست او را زنی که فرزندی پدید آید و چگونه او را زن باشد که
زن شوهری که کفایه کفو و جنسیه شرط است و او از همه بریست و هرگز نیست میان او و ماسوی مجانست وخلق کل شیء و او آفریده همه چیزها او خلق
وهو بکل شیء علیم
مانند وی نیست ذلکم آنکه بدین صفت موصوفست الله خداوندیست جامع جمیع صفات کمال ربکم که پروردگار شماست لا اله الا هو هیچ معبودی
بسزا نیست مگر او سبحانه خالق کل شیء آفریننده همه چیزهاست فاعبدوه پس او را بپرستید که او مستحق عبادتست نه غیر او وهو و او با وجود این
همه صفات علی کل شیء وکیل بر همه چیزها نگهبانست و متولی امور بندگان پس توکل بر او کنید و همه امور خود را باو تفویض کنید نه بغیر او لا تدرکه
الابصار در نمی یابند او را دیدها وهو یدرک الابصار و او در می یابد دیدها را یعنی می یابد آنچه دیدها ادراک او می کنند و یا در می یابد خداوندان
ابصار را وهو اللطیف و اوست لطف کننده و نیکوکار با بندگان است و رسنده بدقایق جمیع اشیا الخبیر آگاه باسرار همه و دانا بمصالح و تدابیر
بندگان و بافعال ایشان قد جاءکم بدرستی که آمد بشما بصائر نشانهای روشن یعنی دلایل ظاهره من ربکم از نزد پروردگار شما که در منور
آن بر شما حجتیست که گویا قوت باصره از آن می تواند دید فمن ابصر پس هر که ببیند حق را و تصدیق کند بآن فلنفسه پس از برای نفس خود ایراد نموده و نفع آن
عاید باوست ومن عمی و هر که نابینا شود یعنی نه بیند آن دلایل واضحه را بجهت عدم تدبر و تفکر در آن و بسبب آن که انکار کرد فعلیها پس ضرر و وبال
آن بروست

آن بروست وما انا علیکم بحفیظ و نیستم من بر شما نگهبان که محافظت اعمال شما کنم و بران شما را جزا دهم چه بر من همین تبلیغ است و بس و حق تعالی است
که حافظ اعمال شماست و شما را بران جزا خواهد داد وکذلک و مانند آنچه مذکور شد نصرف الایات میگردانیم آیتهای قرآن را از خوف و رجا و از وعد
و وعید و غیر آن تا در معانی آن نظر کنید ولیقولوا درست و تا غایت و عاقبت آن باین می انجامد که میگویند اهل مکه که بر خوانده و او تعلیم گرفته از دیگری
ولنبینه و تا بیان کنیم قرآن را لقوم یعلمون برای گروهی که میدانند حق را با اطلاع معنا میگردانند یعنی کفار آن را حمل بتعلیم و درس میکنند و مومنان تصدیق
بحقیقت آن میکنند آورده اند که کفار حضرت را بدین آبای خود میخواندند حق تعالی فرمود که اتبع ما اوحی الیک در پی آن رو که وحی کرده شد بتو من
ربک از نزد پروردگار تو یعنی متدین شو بطریق توحید لا اله الا هو هیچ معبودی بسزا نیست مگر او واعرض عن المشرکین و روی گردان
از شرک آرندگان و با قوال باطله ایشان التفات مکن ولو شاء الله و اگر خواستی خدای توحید و عدم اشراک ایشان را بر وجه اجبار و اکراه ما اشرکوا
هرگز شریک نیاوردندی لیکن این منافی تکلیف است چه تکلیف مستلزم اختیار است نه اجبار تا بندگان باختیار خود تابع حق شده ثواب یابند
و یا تابع باطل شده عقاب کشند وما جعلناک علیهم و نگردانیده ایم ترا ای محمد صلی الله علیه وآله وسلم بر ایشان حفیظا نگاهبان وما
انت علیهم و نیستی تو بر ایشان بوکیل آنکسی که بامور ایشان قیام نمایی یعنی کار ایشان بتو بازگذاشته نیست چه بر تو همین تبلیغ است
اجبار نمودن ایشان بایمان آورده اند که چون آیه انکم وما تعبدون من دون الله حصب جهنم نازل شد سرکشان قریش گفتند که ای محمد زبان از دشنام
بتان کوتاه کن و اگر نه خدای ترا که بصفات و کمال او را یاد میکنی هجو کنیم آیت آمد که ولا تسبوا الذین یدعون و دشنام مدهید آنها را که می پرستند
من دون الله بجز از خدای و قبایح ایشان را یاد مکنید فیسبوا الله که ایشان نیز در مقابله آن ناسزا گویند خدا را عدوا از روی ظلم و تجاوز از
حق بغیر علم بنادانی یعنی خدا را ناسزا گویند از روی جهل و نادانی کذلک همچنانکه بیاراستیم اعمال کفار را در نظر ایشان بر وجه تخلیه
و خذلان زینا لکل امة بیاراسته ایم برای هر گروهی عملهم کردار ایشان را از نیک و بد در نظر ایشان اگر عمل نیکست بر وجه توفیق
و لطف و اگر بد است از روی خذلان تا نزد آنکه شیطان بر ایشان غلبه کرده و اعمال بد را در نظر ایشان بیاراست و چون غلبه شیطان بر
ایشان بواسطه تخلیه و خذلان او سبحانه است ایشان را از آنجهت نسبت تزیین باو سبحانه است واقع شده بر وجه مجاز و اگر نه حقیقة فاعل
افعال قبیحه شیطان است و اگر نه لازم آید که حق سبحانه بندگان را بکفر و معصیت راغب ساخته باشد تعالی الله عما یقول الظالمون علوا
کبیرا ثم الی ربهم پس بسوی جزای آفریدگار ایشانست مرجعهم بازگشت ایشان فینبئهم پس خبر دهد ایشان را در وقت مکافات
عمل بما کانوا یعملون بآنچه بودند که میکردند از خیر و شر آورده اند که اکابر قریش با حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله گفتند ای
محمد تو ما را خبر میدهی که موسی عصا را بر سنگ زد و دوازده چشمه از ان جاری شد و عیسی مرده را زنده کرد و صالح ناقه از سنگ برآورد
ازین نوع آیتی با بنما تا ایمان بتو بیاوریم حضرت فرمود که چه میخواهید گفتند میخواهیم که کوه صفا بدعای تو زر گردد حضرت فرمود که اگر این معجزه
ظاهر شود تصدیق خواهید کرد جمله برین قول عهد کردند و سوگند آن غلاظ تاکید نمودند که اگر این معجزه بنمایی ما در موافقت اهل توحید با تو
متابعت کنیم حضرت خواست که بدعا مشغول شود جبرئیل آمد و گفت حق تعالی می فرماید که من بدعای تو این کوه را زر می سازم اما سنت و عادت
من بران جاری شده که چون امم بر نبوت انبیای خود شان خواهند و آن بظهور رسد اگر از عهده عهد بیرون نیایند عذاب استیصال

بر ایشان نفرستیم اگر بخواهی این معجزه ظاهر سازیم اما عقاب زود رسی وارد شود اگر نخواهی بگذار تا چه اگر خود ایمان نیارند اما از نسل ایشان ایمان می آرند حضرت
حکم روحیم را اختیار کرد و این آیه درین باب است وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ و سوگند خوردند بخدای جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ سخت ترین سوگندان خود لَئِنْ جَاءَتْهُمْ آيَةٌ
اگر آید بدیشان نشانه آنچه ایشان طلب میکنند لَيُؤْمِنُنَّ بِهَا هر آینه ایمان آرند بآن قُلْ بگو ای محمد إِنَّمَا الْآيَاتُ جز این نیست که این آیتها یعنی نشانهای
نبوت که معجزات است عِنْدَ اللَّهِ نزدیک خدایست و او بر اظهار آنچه خواهد قادر است وَمَا يُشْعِرُكُمْ و چه دانا کرد اید شما را ای مؤمنان أَنَّهَا إِذَا
جَاءَتْ اگر آن معجزات مقترحه چون بیاید بدیشان مشاهده کنند لَا يُؤْمِنُونَ نگروند بآن یعنی شما نمیدانید که ایشان ایمان نمی آرند وَنُقَلِّبُ أَفْئِدَتَهُمْ
و بگردانیم دلهای ایشانرا که ایمان نیارند وَأَبْصَارَهُمْ و دیدهای ایشانرا از دیدن حق بطریق تخلیه بعد از ظهور معجزات مقترحه پس بسبب این ایمان
نیارند كَمَا لَمْ يُؤْمِنُوا بِهِ همچنانکه ایمان نیاوردند بآنچه نازل شده بر ایشان از آیات أَوَّلَ مَرَّةٍ نخستین بار چون شق قمر و غیر آن بسبب فرط عناد
وَنَذَرُهُمْ و بگذاریم ایشانرا فِي طُغْيَانِهِمْ در سرکشی خودشان يَعْمَهُونَ در حالتی که سرگشته روند و راه بحق نبرند یعنی کافران
معاند و سرکشان را می فرستادیم چنانکه مدعای ایشان است وَلَوْ أَنَّنَا نَزَّلْنَا اگر چنانچه ما فرو می فرستادیم إِلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةَ بسوی
ایشان ملایکه را چنانکه مدعای ایشان است وَكَلَّمَهُمُ الْمَوْتَىٰ و سخن میگفتند با ایشان مردگان چنانکه اقتراح میکنند از تو وَحَشَرْنَا عَلَيْهِمْ و جمع کرده
و محشور میساختیم برای ایشان كُلَّ شَيْءٍ هر چه هست از امم سابقه قُبُلًا گروه گروه تا همه بر وحدانیت الهی و نبوت حضرت رسالت پناه صلی الله
علیه و آله و سلم گواهی دادندی و یا اگر جمیع معجزاتست که مطلب با ایشان نمودیم مَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا نمی بودند که ایمان آرند إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ مگر
آنکه خدای خواستی که بر وجه قهر و جبر ایمان آرند وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ و لیکن اکثر کفار يَجْهَلُونَ نمیدانند که اگر معجزات بدیشان نماید بطوع و رغبت خود
نگروند پس سوگندی که درین باب میخورند بر وجه جهل ایشان است بآن وَكَذَٰلِكَ و همچنانکه ترا ای محمد دشمنان هستند جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ
گردانیدیم برای هر پیغمبری عَدُوًّا دشمنان شَيَاطِينَ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ گردن کشان انس و جن یعنی مراد تخلیه و تمکین اعدا است یعنی همچنانکه تخلیه
اعدای انبیای سابق کردیم نه بجبر و قهر منع ایشان نکردیم همچنین تخلیه اعدای تو کردیم و تمکین ایشان دادیم و بطریق جبر و قهر منع ایشان نکردیم چه ایجاد
کسانی تکلیف است پس زمام اختیار خیر و شر بدست ایشان بگذاشتیم و ایشان اختیار شر کرده با انبیا علم دشمنی بر افراشتند يُوحِي بَعْضُهُمْ
وسوسه میکند بعضی از ایشان یعنی شیاطین و جن إِلَىٰ بَعْضٍ بسوی برخی دیگر یعنی شیاطین انس که رؤسای کفار اند یا اشراف قریش زُخْرُفَ
الْقَوْلِ سخنان بدروغ آراسته را که آنرا حقیقتی نیست غُرُورًا جهت فریب دادن وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ و اگر خواستی آفریدگار تو ایمان ایشانرا
بر وجه جبر و الجا مَا فَعَلُوهُ نمیکردند دشمنی با پیغمبران فَذَرْهُمْ پس بگذار ایشانرا وَمَا يَفْتَرُونَ با آن دروغها که برمی بافند و بآن
تابعان خود را گمراه میسازند وَلِتَصْغَىٰ إِلَيْهِ و بجهت آنکه میل کنند بآن وسوسه گمراه سازنده و سخنان بدروغ آراسته أَفْئِدَةُ الَّذِينَ
لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ دلهای کسانی که ایمان ندارند بآخرت وَلِيَرْضَوْهُ و بجهت آنکه پسندند آن سخنان باطل را برای خود وَلِيَقْتَرِفُوا
و بجهت آنکه کسب کنند مَا هُمْ مُقْتَرِفُونَ آنچه کسب کنندگانند از گناهان أَفَغَيْرَ اللَّهِ أَبْتَغِي آیا غیر خدا را طلبم حَكَمًا در حالتی که حکم کننده باشد
میان من و شما و محق را از مبطل جدا گرداند وَهُوَ الَّذِي أَنْزَلَ و حال آنکه او آنست که فرو فرستاده إِلَيْكُمُ الْكِتَابَ بسوی شما قرآن را
مُفَصَّلًا در حالتی که بیان کرده شده است در وی حق و باطل و ایمان و کفر وَالَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ و آن کسانی که دادیم ایشانرا
کتاب

کتاب چون علمای یهود و نصاری يَعْلَمُونَ أَنَّهُ مُنَزَّلٌ میدانند که آن حضرت از نزد پروردگار تبارک و تعالی فرو فرستاده شده است قرآن مِنْ رَبِّكَ از پرور
دگار تو بِالْحَقِّ براستی و درستی بجهت موافقت آن بکتاب ایشان یا آنکه میدانند که آن حضرت ممارست کتاب ایشان نکرده و با علمای ایشان اختلاط ننموده و چون
ایشان علم بحقیقت آن دارند فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ پس مباش از شک کنندگان در آنکه ایشان میدانند حقیقت آنرا وَتَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ
و تمام شده سخن آفریدگار تو یعنی اخبار و احکام الاخبار و مواعید قرآن بنهایت کمال رسید و حجت او در بیان توحید و نبوت بغایت انجامید صِدْقًا
از روی راستی و با اخبار و مواعید وَعَدْلًا و از وجه عدالت احکام لَا مُبَدِّلَ هیچکس نیست که تبدیل کننده باشد لِكَلِمَاتِهِ مر اخبار و احکام او را
چنانکه تبدیل واقع شد در توریت زیرا که حق تعالی محافظت قرآن کرده از تبدیل چنانکه فرموده وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ وَهُوَ السَّمِيعُ و اوست شنوای
گفتار همه الْعَلِيمُ دانا باسرار همه پس همه را بر وفق عمل جزا دهد وَإِنْ تُطِعْ أَكْثَرَ مَنْ فِي الْأَرْضِ و اگر فرمان بری اکثر کسانرا که در زمین اند
یعنی کفار و یا جهد و اتباع هوا يُضِلُّوكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ گمراه کنند ترا از راهی که بخدای رساند إِنْ يَتَّبِعُونَ پیروی نمیکنند این گروه إِلَّا
الظَّنَّ مگر گمان خود را و ظن ایشان چنان بود که پدران ایشان بر حق بودند و یا سلف ایشان چنان بود که فکرهای فاسده و خیالهای باطله ایشان حق
است وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ و نیستند ایشان الا که دروغ میگویند بر خدای در آنچه نسبت باو میدهند از اتخاذ ولد و عبادت اصنام
باید و وسیله تقرب از تحلیل میته و تحریم بحیره و سایبه إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بدرستی که پروردگار تو داناترست مَنْ يَضِلُّ عَنْ سَبِيلِهِ
بآنکس که گم میشود از راه دین و از طریقی که فرموده اوست منحرف میشود وَهُوَ أَعْلَمُ و او داناترست بِالْمُهْتَدِينَ براه یافتگان یعنی او بهر دو فریق
داناتر از همه است مرویست که کفار مردار میخوردند چون مسلمانان سرزنش ایشان کردند گفتند که این سرزنش بر شما اولیست که آنچه خود میکشید
میخورید و آنچه خدای شما میکشد نمی خورید حق تعالی آیت مذکور نازل ساخت و بعد از آن فرمود که فَكُلُوا پس بخورید مِمَّا ذُكِرَ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ
از آن چیزی که یاد کرده شده است نام خدای بر ذبح آن إِنْ كُنْتُمْ اگر هستید شما بِآيَاتِهِ مُؤْمِنِينَ بآیتهای او و سخنهای او در حلال و حرام گرویدگان
وَمَا لَكُمْ و چیست و چه غرض است أَلَّا تَأْكُلُوا آنکه نخورید مِمَّا ذُكِرَ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ از آنچیزی که یاد کرده شده باشد نام خدا را در وقت ذبح
کردن وَقَدْ فَصَّلَ لَكُمْ و حال آنکه تفصیل و تبیین فرموده برای شما مَا حَرَّمَ عَلَيْكُمْ إِلَّا مَا اضْطُرِرْتُمْ آنچه حرام کرده اینست بر شما و تفصیل این در
آیه الا ما اضطررتم مذکور است و حفص بفتح حا و را خوانده یعنی بیان کرده است خدای آنچه حرام کرده بر شما بروجهی که گذشت مگر آنچه مضطر و محتاج شده باشید إِلَيْهِ
بسوی آن یعنی باکل آن از محرمات چه این شما را حلالست عند الضروره اما بقدر سد رمق وَإِنَّ كَثِيرًا و بدرستی که بسیاری از مردمان لَيُضِلُّونَ هر آینه
گمراه میکنند جمعی را در تحلیل حرام و تحریم حلال بِأَهْوَائِهِمْ بآرزوهای خود بِغَيْرِ عِلْمٍ بی دانشی یعنی بی دلیل و حجتی بر آن إِنَّ رَبَّكَ بدرستی که پروردگار
تو هُوَ أَعْلَمُ اوست که داناترست بِالْمُعْتَدِينَ بآنها که از حد در گذشته و از حلال بحرام میل کرده بعد از آن بکلمات امر میکند که وَذَرُوا و باز گذارید
ظَاهِرَ الْإِثْمِ از گناه آشکارا وَبَاطِنَهُ و پنهان آن یعنی ترک کنید گناهان پنهان و آشکار خود را و آنست که ترک جمیع گناهان کنید چه گناه
منحصر است در آشکارا و پنهان و گفته اند که نکاح محارم مکنید و بزنان مایل شوید بر وجه حرام و یا با جوارح گناه مکنید و بدل آنرا نیز مبندید و اصح قول اول است إِنَّ
الَّذِينَ يَكْسِبُونَ الْإِثْمَ بدرستی که آنانکه کسب میکنند گناه را ظاهرا و باطنا سَيُجْزَوْنَ زود باشد که جزا داده شوند بِمَا كَانُوا يَقْتَرِفُونَ بآنچه بودند که
کسب میکنند و قبل ازین گذشت که مشرکان عرب مردار را حلال میدانستندی و میگفتند ای محمد گوسفندی که کشته او کیست حضرت فرمود آفریننده او کشته و عجب

چیزی که یاران تو می کشند و سنگ و چوب هلاک میکند حلال است و پاک و هرچه خدای میکشد حرام و ناپاک از این سخن وسوسه در خاطر ضعفای اهل اسلام افتاد و حق تعالی
نزول کرد وَلَا تَأْكُلُوا و مخورید مِمَّا لَمْ يُذْكَرِ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ از آنچه یاد کرده نشده باشد نام خدای بر ذبح آن وَإِنَّهُ لَفِسْقٌ و بدرستی که آن خوردن نام حق
نبرده باشند در ذبح آن بیرون رفتن است از فرمان الهی پس آنرا مخورید وَإِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ و بدرستی که دیوان سرکش وسوسه میکنند إِلَىٰ
أَوْلِيَائِهِمْ بدوستان خود یعنی کافران لِيُجَادِلُوكُمْ تا با شما خصومت کنند که حلال را حرام میدانند و حرام را حلال وَإِنْ أَطَعْتُمُوهُمْ و اگر شما ای مؤمنان فرمان
برید ایشان را در استحلال آنچه حرام است إِنَّكُمْ لَمُشْرِكُونَ بدرستی که شما مشرک آن کسان باشید هر که ترک فرمان خدای کند و در دین تابع مشرکان شود در استحلال
محرم الله لامحاله مثل ایشان باشد و اگر بدون استحلال باشد فاسق است بعد از آن از برای اهل حق و اصحاب باطل بیان این مثل میکند أَوَمَنْ كَانَ مَيْتًا
یا آنکس که بود مرده بکفر یا بجهل فَأَحْيَيْنَاهُ پس زنده کردانیدیم او را باسلام یا بعلم بوسیله نصب ادله و توفیق و الطاف وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا و کردانیدیم
یعنی دادیم مر او را نوری از حجتهای روشن تا تمیز کند میان حق و باطل يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ میرود بآن نور در میان مردمان راه راست یعنی نباشد آنکس كَمَنْ
مَثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ مانند کسی که او در تاریکیهای کفر و جهالت و ضلالت مانده لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا نباشد بیرون آینده از آن از غایت فرط عناد كَذَٰلِكَ
همچنان خدای آراسته است ایمان را در دل مؤمنان زُيِّنَ لِلْكَافِرِينَ و زینت داده شده است یعنی شیطان آراسته برای کافران مَا كَانُوا
يَعْمَلُونَ آنچه میکنند از عبادت اصنام و غیر آن در آثار آمده که این آیت در شان حمزه عبدالمطلب علیهما السلام و ابوجهل لعین نازل شده روزی که ابوجهل
بوجهل نسبت بحضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم بی ادبی کرده بود که ذکر آن لایق حال نبوت و موافق استماع مخلصان امت نیست و حمزه در آن روز
در شکار بود چون باز آمد شکایت بی حرمتی ابوجهل نسبت بآن حضرت باو حکایت کردند حمزه خشمناک شده بر سر آن ناپاک رفت و چوب بر سر او زد و کلمه
شهادت بر زبان راند پس زنده بنور اسلام حمزه است و مرده بظلمات کفر و آثام ابوجهل لعین وَكَذَٰلِكَ و همچنانکه در مکه اکابر کنه کار هستند جَعَلْنَا
فِي كُلِّ قَرْيَةٍ کردانیده ایم در هر دهی أَكَابِرَ مُجْرِمِيهَا بزرگان که کنه کاران موضع اند یا همچنانکه مؤمنان را آفریده ایم کافران نیز آفریده ایم و آنچه در حق آنها
مرعی داشته ایم با اینان نیز بجای آورده ایم از تمکین و اقدار حیات و کمال عقل و نصب ادله الا آنست که آنها بحسن اختیار خود روی بایمان آورده اند و اینها
بحسب اختیار بکفر خود مانده اند لِيَمْكُرُوا فِيهَا تا عاقبت الامر انجام کار ایشان باین انجامید که مکر میکردند در آن موضع و مردمان را باز میداشتند از
ایمان چنانچه روسای در موسم حج بر سر چهار راه مردمان را از ایمان باز میداشتند و میگفتند که محمد ساحر است و ساحره کاهن ما تابع وی نشوید وَمَا يَمْكُرُونَ
و مکر نمیکنند کافران إِلَّا بِأَنْفُسِهِمْ مگر بنفسهای خود چه وبال مکر با ایشان راجع است وَمَا يَشْعُرُونَ و نمیدانند که عقوبت مکر راجع بصاحب مکر است بغیر
که لا یحیق المکر السیء الا باهله مرویست که ابوجهل و متابعانش میگفتند که ما با بنی عبد مناف در هر شرفی که داشتند شریکیم اکنون میگویند که در میان ما پیغمبریست که وحی
بدو فرود می آید بخدا که ما تابع او نشویم مگر که بما وحی نازل شود چنانچه باو نازل میشود حق تعالی خبر از این داده و فرمود که وَإِذَا جَاءَتْهُمْ و چون بیاید بکفار
قریش آیَةٌ آیتی از قرآن یا معجزه در اثبات پیغمبر آخر الزمان قَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ کویند بر وجه عناد و حسد که ایمان نمی آریم بدین آیه یا معجزه حَتَّىٰ نُؤْتَىٰ
تا وقتی که داده شویم مِثْلَ مَا أُوتِيَ مانند آنچه داده شده اند رُسُلُ اللَّهِ پیغمبران خدای یعنی وحی و کتاب بما فرود آید چنانچه بدیشان فرود می آید حق تعالی
رد قول ایشان کرده فرمود اللَّهُ أَعْلَمُ خدای داناترست حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ بموضعی که می نهد پیغام خود را در آن و بعضی رسالاته می خوانند یعنی
پیغامهای خود را در آن یعنی بر میگزیند رسالت خود را و مخصوص میسازد بآن هر کرا می خواهد و میداند که صلاحیت آن دارد که محل رسالت شایسته نبوت باشد

سیصیب

سَيُصِيبُ الَّذِينَ أَجْرَمُوا زود باشد که برسد آنانی را که مجرم شدند بمکر صَغَارٌ خواری و رسوائی عِنْدَ اللَّهِ نزدیک خدای تعالی وَعَذَابٌ شَدِيدٌ
و عذابی سخت بِمَا كَانُوا يَمْكُرُونَ بسبب آنکه مکر کرده اند و بمکالید ذوی الحق ایشان فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ پس هر کرا خواهد خدای أَنْ يَهْدِيَهُ آنکه راه او را یا سبب
بمقدمات ایمان و بطریق عرفان شناسا کرداند يَشْرَحْ صَدْرَهُ بکشاید دل او را لِلْإِسْلَامِ از برای قبول اسلام یعنی او را مستعد ایمان کرداند بوسیله اقدار
و تمکین ادله و نصب ازاله مانع وَمَنْ يُرِدْ و هر کرا خواهد أَنْ يُضِلَّهُ آنکه فرو کذارد او را از طریق ایمان بکرداند یعنی تخلیه او را بحال خود باز کذارد بسبب
عناد و جحود او يَجْعَلْ صَدْرَهُ کرداند سینه او ضَيِّقًا حَرَجًا تنگ و سخت بنا به که اصلا سخن حق قبول نکند و از آن امتناع کند كَأَنَّمَا يَصَّعَّدُ
کوییا بالا میرود فِي السَّمَاءِ بآسمان میگریزد از قبول قول حق و میخواهد که بآسمان رود تا قبول آن نکند و این غایت تباعدست و کریزش كَذَٰلِكَ همچنانکه تنگ
میکرداند دل کافر را بوجه تخذیل و تخلیه يَجْعَلُ اللَّهُ الرِّجْسَ مسلط میکرداند خدای تعالی عذاب یا لعنت را عَلَى الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بر آنانکه نمیکروند و بوحدت
تصدیق نمیکنند بوجه عناد و انکار و مرتبت تمکن در شرع رسد و تحقیق آن و اقوال مختلفه مفسرین در منهج الصادقین مسطورست وَهَٰذَا و این راه اسلام صِرَاطُ
رَبِّكَ راه پروردگار تست مُسْتَقِيمًا در حالتی که راست است در وی کجی نیست قَدْ فَصَّلْنَا الْآيَاتِ بدرستی که بیان کردیم آیات قرآن را لِقَوْمٍ يَذَّكَّرُونَ
برای کروهی که پند پذیرند و دانند که قادر مطلق اوست و نه غیر او و آنچه میکند و می فرماید محض حکمت و عدلست لَهُمْ مر این پند پذیرندکان راست دَارُ السَّلَامِ
سرای باسلامت از آفات و مکاره و خوف انقطاع که بهشت است عِنْدَ رَبِّهِمْ نزد خدای شما یعنی در عهده و ضمان او ذخیره نهاده شده نزد او وَهُوَ وَلِيُّهُمْ
و او نصرت دهنده ایشان است در دنیا و متولی ثواب ایشان در عقبی بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ بسبب آنچه میکردند از اعمال صالحه وَيَوْمَ يَحْشُرُهُمْ و یاد کن
روزی که حشر کنیم جن و انس را و حفص بیا خوانده یعنی خدای حشر کند ثقلان را جَمِيعًا همه ایشان را و با ایشان ندا کند که يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ ای کروه دیوان
قَدِ اسْتَكْثَرْتُمْ بدرستی که بسیار خواستید مِنَ الْإِنْسِ از آدمیان یعنی بعضی از اغوا و اضلال ایشان وَقَالَ أَوْلِيَاؤُهُمْ و کویند دوستان شیاطین
مِنَ الْإِنْسِ از آدمیان یعنی آنها که فرمان ایشان می بردند رَبَّنَا اسْتَمْتَعَ ای پروردکار ما برخورداری یافتند بَعْضُنَا بِبَعْضٍ برخی از ما برخی
یعنی منتفع شدند آدمیان از دیوان باین وجه که راهنمونی ایشان کردند بر شهوات و لذات نفسانیه یا نفع کرفتند دیوان از آدمیان که ایشان را مطیع خود
ساختند و تحصیل مراد خود کردند از ایشان و کویند که استمتاع انس بجن آنست که در بیابانها بایشان متعوذ می شوند چنانکه مرویست که چون یکی خواستی که بسفر رود
و در راه چون از جنیان اندیشه کردی پناه برؤسای ایشان بردی که در آن وادی می بودند و کفتی پناه میکیرم بسید این وادی پس بجرات تمام قدم در آن وادی
و کفتی این شدیم حاصل که در قیامت کویند ما نفع کرفتیم از ایشان وَبَلَغْنَا أَجَلَنَا الَّذِي أَجَّلْتَ لَنَا و رسیدیم وقتی که مقرر کرده برای ما یعنی تا وقت
مرگ تبعیت شیاطین کرده ایم اکنون حال ما چگونه خواهد بود قَالَ کوید خدای این زیان کاران را النَّارُ مَثْوَاكُمْ آتش آرامگاه شماست خَالِدِينَ فِيهَا
در حالتی که جاوید باشید در آن آتش إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ مگر آنکه خواهد خدای که شما را از آتش بزمهریر نقل فرماید إِنَّ رَبَّكَ بدرستی که پروردکار تو
حَكِيمٌ خداوند حکمت در آنچه کند با جن و انس و جمیع مخلوقات عَلِيمٌ دانا باعمال و احوال ایشان وَكَذَٰلِكَ و چنانکه فرو میکذاریم جن و انس را بحسب عناد
ایشان تا بر یکدیگر مسلط می شوند نُوَلِّي مسلط کردانیدیم احوال بَعْضَ الظَّالِمِينَ بَعْضًا بر بعضی ظالمان را بر بعضی بعلت دنیا و اکذاریم برخی ایشان را بر برخی
تا باختیار خود آنچه خواهند کنند و باجبار منع ایشان نکنیم و بعضی برآنند که این تسلیط در آخرت باشد یعنی در روز ظلمه جن و انس با هم کذاریم و از ایشان تبرا کنیم چنانکه
در دنیا تخلیه ایشان کردیم و ایشان را با هم کذاشتیم بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ بسبب آنچه کسب میکردند در دنیا از معاصی و مناهی بر وجه عناد و از ابن عباس مرویست

هرگاه حق تعالی از قومی راضی باشد اختیار ایشان را بر ایشان امیر گرداند و اگر سخط بر قومی گیرد اشرار را بر ایشان مسلط سازد بر وجه تخلیه بجهت جزا دادن ایشان
باعمال قبیحه و مالک دینار روایت کند که من در بعضی از کتب سماوی خوانده ام که حق سبحانه میگوید که منم خدائی که مالک جمیع پادشاهانم و دلهای پادشاهان بدست
من است پس هر که اطاعت من کند پادشاهان را بر او رحیم گردانم و هر که عصیان من کند دل پادشاهان را بروی بیرحم و دشمن سازم پس خود را بدشنام مدهید بلکه توبه کنید
از مناهی و باز گردید با اوامر من تا ایشان را بر شما مهربان گردانم و استشهاد بدینست قول شاه ولایت علی ابن ابی طالب علیه السلام که ترک مکنید امر بمعروف و نهی از منکر
را که مسلط شوند بر شما اشرار شما پس هرچند که دعا کنید مستجاب نشود یا معشر الجن والانس ای گروه دیوان و آدمیان الم یاتکم رسل
منکم آیا نیامدند بشما یعنی البته آمدند پیغمبران از جنس شما اگرچه پیغمبران جز آدمیان نبوده اند اما چون انس جمع کرد پس بر سبیل تغلیب این خطاب
صحیح باشد و گویند که مراد برسولان جن هم خبر کننده های ایشان بودند همچنانکه بعث نفر از جن پیغام حضرت رسالت را صلی الله علیه وآله بقوم خود رسانیدند
و در تفسیر جرجانی مذکور است که باجماع حق تعالی هیچ جنی برسالت بجنیان نفرستاده که وحی باو کرده باشد الا اینست که رسولان انس رسول بجن می فرستادند
حاصل که حق تعالی بر سبیل ملامت بآدمیان و پریان گوید که نه بشما رسولان فرستادیم که یقصون علیکم میخواندند بر شما آیاتی آیتهای کتاب و
ینذرونکم می ترسانیدند شما را لقاء یومکم هذا از دیدن این روز که قیامتست قالوا گویند در جواب که شهدنا علی انفسنا
گواهی میدهیم بر نفسهای خود یعنی اعتراف میکنیم بر کفر و استحقاق خود وغرتهم الحیوة الدنیا و فریفته کرده بود ایشان را زندگانی دنیا تا از بعث و نشر
فراموش کردند و چون شدائد احوال قیامت بدیدند بگناه خود معترف شدند وشهدوا علی انفسهم و گواهی دادند بر نفسهای خود انهم کانوا
کافرین که ایشان از ناگرویدگان بودند بآخرت و احوال آن ذلک این شان بزرگ و امر عظیم که فرو فرستادن رسولان است ان لم یکن
ربک بجهت آنکه نباشد پروردگار تو مهلک القری هلاک کننده ساکنان دیهها و شهرها بظلم بسبب ظلمی که کنند واهلها غافلون
در حالتی که اهل آن دیهها و شهرها غافلان باشند یعنی نیامده باشد پیغمبری بدیشان و بایشان از خدا و قیامت خبر نداده باشد و از نجاست که هلاک کردن
هیچ قومی نبود الا بعد از وعید و تهدید و اگرنه ایشان را حجت بر حق باشد که چرا رسول بما نفرستادی و این مستلزم ظلم است ولکل و مر هر یک از مکلفان
راست درجات مراتب در ثواب و عقاب مما عملوا از برای عملهائی که کرده اند وما ربک و نیست پروردگار تو بغافل عما یعملون
بیخبر از آنچه مردمان میکنند و همه را بدان جزا خواهند داد وربک الغنی و پروردگار تو بی نیازست از عبادت بندگان و از ایشان بلکه ذو الرحمة
خداوند رحمتست بر ایشان ان یشا اگر خواهد یعنی مصلحت او تقاضا کند یذهبکم ببرد شما را ای کفار قریش ویستخلف و جانشین شما سازد من
بعدکم از پس شما ما یشاء هر کرا خواهد از آفریدگار خود کما انشاکم همچنانکه آفرید شما را و پیدا کرد من ذریة قوم آخرین
از اولاد گروه دیگر که پدران شما بوده اند لیکن شما را باقی میگذارد تا باجل مسمی بجهت ترحم او بر شما شاید که از شما قومی بگروند و یا فرزندان شما بشرف اسلام
رسند انما توعدون جز این نیست که آنچه وعده داده میشوید از قیامت و متعلقات آن لآت هر آینه آینده است یعنی بودنی و آمدنی است
بلا شبهه وما انتم بمعجزین و نیستید شما عاجز کنندگان مر خدا را در آوردن بعث و نشور تا شما از قبضه قدرت او بیرون روید و از عقاب و اهوال
قیامت برهید قل بگو ای محمد بکفار قریش یا قوم اعملوا ای گروه من عمل کنید علی مکانتکم بر حالت کفر و عداوت خود یعنی آنچه نهایت
امکان و استطاعت شما باشد سعی کنید و حفص بمکاناتکم خوانده یعنی بر حالت کفر خود عمل کنید انی عامل بدرستی که من نیز عمل کننده ام بر شکیبائی خود

در نزوع

در نزوع اسلام و ثبات بران فسوف تعلمون پس زود باشد که بدانید من تکون له مر آنکس را که باشد مر او را عاقبة الدار سرانجام پسندیده
آخرت انه لا یفلح الظالمون بدرستی که فیروزی و رستگاری نیابند ستمکاران که اهل شرک و کفرند آورده اند که مشرکان عرب در میان کشت زار
خود خطی پیدا کشیدندی و یک نیمه را برای خدا و یک نیمه را برای بتان و همچنین چارپایان را قسمت کردندی آنچه نصیب خدا بودی بدرویشان
و مهمانان دادندی و آنچه بهره بتان بودی بخدمتکاران بتکده قسمت میکردند پس اگر حصه خدا بهتر بودی بدل میکردند بجهت بتان و اگر قسمت بتان نیکوتر
بودی بحال خود گذاشتندی و اگر چیزی از نصیب خدا در میان بتان افتادی برنداشتندی و گفتندی که خدای توانگرست بدین احتیاج ندارد و اگر چیزی از
نصیب بتان بنصیب خدا مخلوط شدی برداشتندی و بنصیب بتان ضم کردندی و گفتندی که اینها فقیر و محتاج ترند از خدای تعالی این خبر میدهد که و
جعلوا لله و مقرر گردانیدند برای خدای مما ذرأ از آنچه آفریده است خدای من الحرث از کشت زارها والانعام و چارپایان نصیبا
بهره از بتان فقالوا پس گفتندی که هذا لله این نصیب مر خداراست بزعمهم بادعای باطل گفتار و گفتار دروغشان وهذا
لشرکائنا و این نصیب دیگر برای شریکان ما یعنی شرکائی که برای رضای خدا پیدا کرده ایم فما کان لشرکائهم پس آنچه از نصیب بتان
ایشان بزعم ایشان باشد فلا یصل الی الله پس نمیرسد بخدای و در آن تصرف نمیکند وما کان لله و آن یعنی که مر خدا راست
فهو یصل الی شرکائهم پس آن بهره بتان ایشان بود یعنی بهره از نصیب خدا بر میدارند و نامزد بتان میکنند ساء ما یحکمون
بدست حکم کردن ایشان که اینست وکذلک و مانند این آرایش باطل که شیطان کرده است در قسمت زین آراسته اند لکثیر من
المشرکین برای بسیاری از مشرکان قتل اولادهم کشتن فرزندان ایشان را شرکاؤهم شریکان ایشان یعنی دیوان و یا خدمتکاران بتخانه که آرایش
میدادند کشتن اولاد ایشان را در چشم ایشان و مراد از قتل اولاد زنده در گور کردن دختران است از غایت عادت جاهلیت بود که دختران را زنده در
گور میکردند بجهت آنکه هر کرا دختر متولد شدی وی را سرزنش میکردند و آن را بجهت ننگ و عار دختر را زنده در گور میکرد و میکشت یا مراد کشتن اولاد است
برای قربانی بتان و این از وسوسه شیطان بود که در دل مشرکان می انداخت که وجود دختران شما سبب ننگ و عار است و درویشی قربان کردن
ایشان برای بتان موجب تقربست بر هر تقدیر این عمل را در نظر ایشان می آراستند لیردوهم ولیلبسوا علیهم دینهم
تا هلاک سازند یعنی گمراه گردانند ایشان را یعنی آن دینی را که بران بوده اند از ملت اسماعیل علیه السلام ولو شاء الله و اگر خواستی خدای که بر وجه
اجبار و قهر شیاطین را ازین اضلال باز دارد ما فعلوه نکردندی آن را و قادر نشدندی بران و لیکن جبر و قهر منافی تکلیف است چه تکلیف
و مصلحت در اختیارست و چون چنین است فذرهم پس بگذار ایشان را وما یفترون و با آنچه افترای کنند دروغی که میگویند وقالوا
هذه و گفتندی این نصیبهای خدایان ما انعام وحرث که چارپایان و کشت زارست حجر حرام است بر ما لا یطعمها الا
من نشاء نه چشد و نخورد آن را مگر آنکه ما خواهیم از خادمان بتخانه و مردان شان نه زنان پس مطلقا زنان را در آن دخلی نمیدادند بزعمهم گمان باطل
خود بی دلیلی و حجتی وانعام و این چارپایان حرمت ظهورها حرام گردانیده شده است پشتهای ایشان یعنی سوار شدن ایشان
و بار نهادن بران مراد بحیره و سائبه و حام است که در سوره مائده گذشت وانعام و این چارپایان لا یذکرون اسم الله علیها یاد نکنند نام خدای بر ذبح آن
چه آن را بر نام بتان ذبح میکردند و آنچه مذکور شد از تحریم انعام و حرث نسبت بخدا میدادند و میگفتند که خدا چنین گفته افتراء علیه بجهت افترا کردن بر او سیجزیهم

...ود باشد که جزا دهد خدای جهت آنها بما کانوا یفترون بسبب آنکه بودند که افترا میکردند و قالوا و نیز گفتند که ما فی بطون هذه الانعام آنچه در شکمهای
این چهارپایانست یعنی در شکم بحیره و سایبه خالصة لذکورنا خالصست مردان ما را خاصه و محرم علی ازواجنا و حرام کرده شده است بر زنان ما اگر
زنده متولد شود و ان یکن میتة و اگر باشد مرده یعنی مرده متولد شود فهم فیه شرکاء پس ایشان در آن انبازند یعنی مرد و زن در خوردن آن شریکند
سیجزیهم وصفهم زود باشد که پاداش دهد خدای جزای وصف کردن ایشان را که افترا است بر خدا در تحریم و تحلیل انه حکیم بدرستی که خدای حکیم است در آنچه حلال
و حرام میکند علیم داناست بمصالح بندگان در حل و حرمت قد خسر الذین بدرستی که زیان کردند آنانکه قتلوا اولادهم بکشتند اولاد خود را سفها
از بیخردی و بیعقلی بغیر علم بی دانشی یعنی قتل ایشان بجهت خفت عقل و کثرت جهل ایشان بود با آنکه خدای سبحانه رزاق اولاد ایشانست نه ایشان
و حرموا و حرام ساختند ما رزقهم الله آنچه روزی داده است خدای تعالی ایشان را یعنی بحیره و سایبه و غیر آن افتراء علی الله بجهت افترا کردن بر خدا
قد ضلوا بدرستی که گمراه شدند و ما کانوا مهتدین و نبودند راه یابندگان بطریق حق و جاده ثواب و بعد از آن می فرماید که و هو الذی و اوست آنکه
برای شما انشا پدید کرد و از نیست هست گردانید جنات بوستانهای پر از انگور و غیره معروشات برداشته بر چوب و نی بسته و غیر معروشات
و نابسته بر زمین افتاده و النخل و نیز بیافرید درخت خرما را و الزرع و کشتها را مثل جو و گندم و برنج و ارزن و نخود و غیر آن مختلفا اکله
در حالتی که مختلف و گوناگونست میوه آن در هیئات و کیفیات یعنی اختلافست در لون و طعم و حجم چنانچه هیچ یک بهم نمیمانند و الزیتون و دیگر بیافرید زیتون
و الرمان و انار را متشابها در حالتی که مانند یکدیگرند در لون و طعم و یا برگهای آن مانند یکدیگر است و غیر متشابه نامانندیست یعنی از آن بعضی
برخی از آن شیرین و بعضی ترش و شیرین کلوا من ثمره بخورید از میوه‌های هر یک درخت که مذکور شد اذا اثمر چون میوه پیدا کند و اگرچه نارسیده
و خام باشد و آتوا حقه و بدهید حق آن میوه را یوم حصاده روز درو کردن زراعت و بریدن خرما و انگور و غیر آن و قول مشهور اینست که مراد
از این صدقه است نه زکوة مفروضه زیرا که زکوة در مدینه فرض شد و این آیت مکی است و نزد بعضی مراد زکوة است و این آیه مدنیست مرویست که ثابت بن
قیس قریب بانصد نخل خرمایش را برید و تصدق کرد و هیچ از برای خود و عیال خود نگذاشت و بجهت این اتفاق عیال عاجز شد حق تعالی فرمود که و لا
تسرفوا و از حد در مگذرید در صدقه دادن یعنی هر چه هست یکبار صدقه دادن و اسراف مکنید نزد امامیه مراد آنست که اگر شخصی بمقدار کوه ابوقبیس در راه خدا صرف کند اسراف
نیست و اگر یک دینار بر وجهی صرف کند که رضای الهی در آن نباشد اسرافست انه بدرستی که خدای لا یحب المسرفین دوست ندارد اسراف کنندگان
و نمی پسندد عمل ایشان را و من الانعام و از چهارپایان که آفرید چهارپایان را حمولة آنچه بار بردارند چون شتر و گاو و استر و دراز گوش و غیره بهم رسید
و فرشا بر زمین انداخته شده مانند فرش که از وی گوسفند و غیره بهم رسد کلوا بخورید مما رزقکم الله از آنچه روزی داد خدای تعالی شما را و در احلال
ساخت برای شما و لا تتبعوا و پیروی مکنید خطوات الشیطان گامهای شیطان را یعنی راه او مروید بوسوسه او و حلال را حرام سازید و حرام را حلال
انید انه لکم بدرستی که شیطان مر شما راست عدو مبین دشمنی آشکارا یعنی ظاهر بعداوت شما مشغولست ثمانیة ازواج آفرید از چهارپایان
هشت زوج را زوج آنرا گویند که با جنس خود مباشرت کند پس ذکر زوج انثی و انثی زوج ذکر بود من الضان یعنی آفرید از آنچه پشم دارند یعنی میش
اثنین دو زوج نر و ماده و من المعز از آنهایی که موی دارند اثنین و از قسم نیز دو زوج دیگر نر و ماده قل بگو بر وجه انکار بکسانی که انعام را بر خود حرام کرده
اند آالذکرین حرم آیا آن دو نر را حرام کرده خدای ام الانثیین یا دو ماده را از نر و میش یا آن دو ماده را اما اشتملت علیه ارحام

الانثیین

الانثیین یا آنکه فرا گرفته و احاطه کرده از آن رحمهای دو ماده باشد خواه آنچه در رحم ایشانست ماده باشد خواه نر نبئونی خبر دهید مرا بعلم
بامری معلوم که دلالت کند بر آنکه خدای حرام کرده است یعنی آنها را ان کنتم صادقین اگر هستید راست گویان که تحریم از نزد خداست و من
الابل اثنین و آفرید از شتر دو زوج یا نر و ماده و من البقر اثنین یا هر دو ماده را از ایشان اما اشتملت از گاو نیز همین طریق نر و ماده قل
بگو ایشان را آلذکرین حرم آیا حرام گردانید خدای هر دو ذکر از شتر و گاو ام الانثیین یا هر دو ماده را از ایشان اما اشتملت علیه ارحام
که فرا گرفته آنرا ارحام الانثیین رحمهای هر دو و خلاصه سخن انکارست از آنکه حق تعالی حرام گردانیده باشد اجناس چهارپایان را از ذکور و اناث و یا آنچه اناث
حامل آن باشد از بچهای که در شکمند ام کنتم شهداء یا بودید حاضران و مشاهده کنندگان اذ وصکم الله بهذا بهنگام که وصیت کرد خدای شما را یعنی
و واجب گردانید این تحریم را بر شما چه شما هیچ پیغمبری ندیده‌اید پس طریقی دیگر نیست شما را بشناختن این مگر بمشاهده فمن اظلم پس کیست ستمکارتر از خود ممن
افتری از آنکس که افترا کند علی الله کذبا بر خدای دروغ را یعنی نسبت تحلیل و تحریم چیزها بخدا دهد لیضل الناس تا گمراه گرداند مردمان را بغیر علم
بی دانشی و حجتی و دلیلی ان الله بدرستی که خدای لا یهدی القوم الظالمین راه نماید بر وجه اجبار گروه ظالمان را که ستدین بدین جاهلیت اند قل بگو ای محمد
لا اجد نمی یابم فیما اوحی الی در آنچه وحی کرده شده است بمن محرما طعامی را که حرام کرده شده باشد علی طاعم یطعمه بر خورنده که بخورد آنرا و در این
تنبیهست بر آنکه تحریم معلوم نمیشود الا بوحی نه بهوای نفس مراد آنست که حق تعالی در شرع هیچ چیز را حرام نکرده الا ان یکون میتة مگر که باشد آن طعام مرده او
دما مسفوحا یا خون ریخته شده مراد خونیست که در وقت ذبح مذبوح روان شود یا در زندگی از او بیرون آید او لحم خنزیر یا گوشت خوک و آنچه از آن توان خورد
فانه رجس پس بدرستی که خوک یا گوشت آن پلیدست و متنفر طبع او فسقا یا آنکه کشته شده باشد بفسق و آن هر حیوانی که ماکول اللحم است اهل
آواز برداشته باشد لغیر الله برای غیر خدای به بآن یعنی بوقت ذبح آن باسم بتان او را کشته باشند فمن اضطر پس هر که بیچاره باشد و غیر اینست چیزی
را نیابد و ضرورت داشته باشد در خوردن آن غیر باغ در حالتی که ستمکار نبود بر بیچاره مثل خود و لا عاد و نه از حد درگذشته باشد در خوردن زیاده از ضرورت
و تفسیر آن در البقره گذشته فان ربک پس بدرستی که پروردگار تو غفور آمرزگارست مواخذه نکند آنرا که بضرورت اکل محرمات کند رحیم
مهربانست که بیچارگان را در آن رخصت داده بعد از آن بیان چیزی میکند که بر یهود حرام گردانیده و می فرماید که و علی الذین هادوا و بر آن کسانی که
یهودند حرمنا حرام کردیم کل ذی ظفر هر جانوری که ناخن دارد مثل طیور و سباع و من البقر و الغنم و از گاو و گوسفند حرمنا علیهم حرام کردیم
بر ایشان شحومهما پیه‌هایی که در درون ایشان بود چون پیه گرده و غیر آن الا ما حملت مگر آنچه برداشته ظهورهما پشتهای ایشان یعنی چسبیده
باشد بر پشت و پهلوی ایشان از درون و بیرون او الحوایا یا آنچه مشتملست بر رودها یعنی چیزی که چسبیده باشد بر رودهای ایشان او ما اختلط
بعظم یا آنچه آمیخته باشد با استخوان و مغز استخوان و پیه ناکوش ذلک تحریم این چیزها جزیناهم پاداش دادیم ایشان را ببغیهم بسبب ظلم
ایشان و انا لصادقون و بدرستی که ما راست گوییم در خبر دادن از همه چیز در وعده و وعید در اخبار آمده که در وقتی که یهودان گناهی کردندی و معصیتی
از ایشان صادر شدی مصلحت الهی مقتضی آن بودی که بعضی از آنچه بر ایشان حلال بود حرام گردیدی و اگر ترک آن معاصی نکردندی بر ایشان حلال نساختی
فان کذبوک پس اگر تکذیب آن کنند یهودان در چیزی که من بتو وحی کرده‌ام فقل پس بگو با ایشان که آری ربکم پروردگار شما ذو رحمة
واسعة خداوند بخشایش بسیارست بر اهل طاعت و در مهلت دادن شما بر تکذیب و تعجیل در عقوبت نکردن تا شاید که از کفر و تکذیب و تعجیل

در عقوبت نکردن ما شاید که از کفر و تکذیب خود توبه کنید پس اعتبار مکنید و مغرور مشوید بامهال او زیرا که در امهال او اهمال نیست ولا یرد بأسه باز داشته
نخواهد شد عذاب او در وقت نزول عن القوم المجرمین از گروه گناه کاران تکذیب سیقول الذین اشرکوا زود باشد که گویند بر وجه اعتذار آنکه
شرک آورده اند که لو شاء الله اگر خواستی خدای ما اشرکنا شرک نمی آوردیم ما ولا آباؤنا و نه پدران ما ولا حرمنا من شیء و حرام نمیکردیم
هیچ چیزی را یعنی شرک و تحریم اشیا میکردیم حق تعالی تکذیب ایشان کرده و می فرماید کذلک همچنین که قوم تکذیب میکنند ترا کذب الذین من قبلهم
تکذیب کرده اند قل هل عندکم بگو آیا هست نزدیک شما من علم هیچ امری که معلوم و صحیح باشد تا بدان حجت داشته باشید بر سخنان خود فتخرجوه لنا
پس بیرون آرید و ظاهر کنید آنرا برای ما ان تتبعون پیروی نمیکنید درین گفتار خود الا الظن مگر گمان و پندار خود را وان انتم الا تخرصون و نیستید
شما مگر که دروغ میگوئید بر خدای و چون مشرکان اثبات حجت نمیتوانستند نمود بر مدعای خود قل بگو مر ایشانرا فلله الحجة البالغة پس مر خدایراست حجتی
رسنده بنهایت صحت و متانت و قوت بر اثبات قول حق و ابطال شما فلو شاء پس اگر خواستی خدای که باجبار شما را راه راست نماید و بقهر بایمان دارد لهدکم
اجمعین هر آینه راه نمودی همه شما را بحق و لیکن تکلیف منافی جبر است و حکمت مناقض آن قل هلم بگو بیارید شهداءکم گواهان خود را الذین
یشهدون آنانکه گواهی دهند ان الله حرم هذا بدرستی که خدای حرام کرده است این محرمات را از انعام و حرث و غیر آن چون گواهان ندارند پس
حجت لازم ایشان باشد و انقطاع ایشان در ضلالت ظاهر و روشن و قول ایشان محض تقلید فان شهدوا پس اگر خود گواهی دهند بعصبیت رای خود بجهت آنکه گواهی
نیابند فلا تشهد معهم پس تو گواهی مده با ایشان یعنی تصدیق مکن ایشانرا در آن و بیان فساد قول ایشان کن ولا تتبع و از پی مرو اهواء الذین آرزوهای کسانی
را که از روی عناد کذبوا بآیاتنا تکذیب کرده اند آیتهای ما را در حلال و حرام والذین لا یؤمنون بالآخرة و نیز پیروی مکن آنانرا که نمیگروند بدان سرای مانند
بت پرستان وهم بربهم و ایشان به پروردگار خود یعدلون برابر میکنند بتانرا و آنها را عدل او میدانند قل تعالوا بگو ای محمد مردمان که بیائید
و بشنوید اتل تا بخوانم بر شما ما حرم ربکم علیکم آن چیزی را که حرام کرده است پروردگار شما بر شما از جمله آن الا تشرکوا اینست که شریک مسازید
به شیئا بخدای چیزی را وبالوالدین و نیکوئی کنید با پدر و مادر خود احسانا نیکوئی کردنی ولا تقتلوا اولادکم و مکشید فرزندان خود را من املاق از
ترس درویشی و احتیاج که نحن نرزقکم ما روزی میدهیم شما را وایاهم و ایشانرا چون رزق اولاد بر ماست نه بر شما چرا مرتکب خون ناحق
میشوید ولا تقربوا الفواحش و نزدیکی مکنید بزشتها و ناپسندها در شرع مراد کبایر ذنوبست که اند مراد زناست و مقدمات این آنست که از ابن عباس مرویست
که اکابر عرب پنهان از مردمان زنا کردندی و اوباش بی باکان بآشکارا آن اقدام می نمودند حق تعالی فرمود که گرد زنا مگردید ما ظهر منها آنچه آشکارا باشد
از آن وما بطن و آنچه پنهان باشد از امام محمد باقر علیه السلام مرویست که ما ظهر زناست و ما بطن دوستی مردان با زنان بر وجه عاشق و معشوق نزد اکثر مراد جمیع آشکارا
و پنهان است ولا تقتلوا النفس التی حرم الله و مکشید آن نفسی که حرام کرده خدای کشتن آنرا الا بالحق مگر بحقی که قصاص است یا قتل مرتد یا رجم زانی محصن
ذلکم این چهار نهی و یک امر وصاکم وصیت کرد یعنی امر کرد به بنگاه داشت آن لعلکم تعقلون تا مگر دریابید
که راه راست اینست ولا تقربوا مال الیتیم و نزدیک مشوید بمال یتیمان و در آن تصرف مکنید الا بالتی هی احسن مگر بخصلتی که نیکوترین چیزی باشد
که در مال او مرعی باید داشت مانند حفظ آن و فایده حاصل کردن از آن تا بیشتر شود و اصل آنرا نخورید حتی یبلغ اشده تا برسد یتیم بقوتهای خود یا تا حین
بلوغ و رشد که وقت قوت و توانائی باشد برسد واوفوا الکیل و تمام پیمائید کیل را و این در ناکشیدنیهاست والمیزان بالقسط و ترازو در وزن نا

بعدل و مساوات

بعدل و مساوات یعنی کم مدهید و زیاده مستانید که مرویست که چون این آیه نازل شده بود بعضی گفتند یا رسول الله قادر نیستیم بر آنکه وزن نمائیم بدلها و چنان
باشد که سوی میل کند حق تعالی فرمود که لا نکلف نفسا تکلیف نمیکنیم کسی را الا وسعها مگر بانچه گنجایش آن داشته باشد یعنی اگر تقصیری در کیل و وزن
بدون عمد و قصد شما واقع شود شما را نقصی مراعات عدل بود آنرا عفو کنیم واذا قلتم و چون سخن گوئید در حکومت و یا گواهی فاعدلوا پس راستی کنید
در آن ولو کان و اگر چه باشد محکوم حکم علیه ذا قربی خداوند خویشی نزدیک وبعهد الله و بعهد خدای که تبلیغ احکام شرع است و ملازمت عدل در آن
و یا نذری که کرده اوفوا وفا کنید بدان و طریقی که از شارع بشما رسیده بآن قیام نمائید ذلکم این سه امر و یک نهی وصاکم به وصیت کرد خدای
شما را بآن لعلکم تذکرون تا شاید که شما پند پذیرید یعنی آنچه ماموریت آن قیام نمائید و آنچه منهی است از آن دور شوید وان هذا و بر شما
میخوانم که حکم میدهم و آن اینست که آنچه مذکور شده است درین سوره از دلایل توحید و اثبات نبوت و بیان شریعت که صراطی راه منست مستقیما در حالتی
که راه راست است چه آن سوی جنان است نه راه دیگر فاتبعوه پس متابعت کنید و پیرو این راه شوید ولا تتبعوا السبل و از پی مروید راههای پراکنده و ادیان
مختلفه را محض تقلید است بی حجتی و دلیلی فتفرق بکم پس متفرق سازد و آن طرق مختلفه شما را و دور سازد عن سبیله از راه حق تعالی که اتباع وحیست و
دلیل و برهان ذلکم این پیروی کردن دین حق وصاکم به وصیت فرموده حق تعالی امر کرد بحفظ آن لعلکم تتقون
تا شاید که شما پرهیزید از ضلالت و دوری از حق و عبدالله مسعود نقل میکند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله خطی از برای ما کشید و گفت هذا صراط الله و این راه هدایت
بعد از آن خطها از آن چپ و راست کشید و فرمود بر هر راهی ازین راههای کج دیوی موکل است که میخواهند که مردمان را بآن راه در ورطه هلاکت اندازند پس این
آیه برخواند که وان هذا صراطی مستقیما ثم آتینا موسی الکتاب پس داده بودیم موسی را کتاب توریت تماما برای کرامت و تمامت نعمت علی الذی
احسن بر کسی که نیکو قیام نماید باحکام آن وتفصیلا لکل شیء برای بیان هر چیزی که در دین بکار باید وهدی ورحمة و بجهت هدایت بنی اسرائیل
و رحمت ایشان لعلهم بلقاء ربهم شاید ایشان بجزای پروردگار خود یؤمنون ایمان آرند و چون چنین است پس باحکام که درین سوره مذکور شد
قیام نمائید چه این احسن احکام است وهذا و این قرآن کتاب انزلناه کتابیست که فرستادیم آنرا مبارک بسیار نفع فاتبعوه پس پیروی کنید
او را واتقوا و بپرهیزید از مخالفت آن لعلکم ترحمون شاید که رحمت کرده شوید بسبب متابعت آن و عمل کردن بآن و ما انزال قرآن
کردیم بعربی ان تقولوا بجهت کراهت این گوئید شما ای زمره عرب انما انزل الکتاب جز این نیست که فرستاده شده است کتاب علی
طائفتین من قبلنا بر دو گروه پیش از ما یعنی یهود و نصاری وان کنا و بدرستیکه هستیم عن دراستهم از قراءت کتاب خود را لغافلین
بیخبران یعنی نمیدانیم که ایشان چه میگویند و چه میخوانند زیرا که بلغت ما نیست او تقولوا یا بجهت آنکه کراهت گوئید که لو انا انزل اگر فرستاده بودندی
علینا الکتاب بر ما کتابی چنانکه بر یهود و نصاری نازل شد لکنا اهدی هر آینه می بودیم راه یافتگان منهم از ایشان بجهت حدت
ذهن ما و لهذا جمیع علوم را تلقف میکنیم چون علم قصص و اشعار و خطبها بادگرمی ایم فقد جاءکم پس بدرستی که آمد شما را بینة من ربکم
حجتی روشن از پروردگار شما یعنی قرآن بلغت شما نازل گشت که همه شما آنرا می فهمید وهدی و آمد راهنمائی که هر که متابعت آن کند بمقصود رسد
ورحمة و بخشایش برای مردمان و این هر سه صفت قرآنست فمن اظلم پس کیست ستمکارتر ممن کذب بآیات الله از آنکس که تکذیب کرد آیتهای
خدایرا وصدف عنها و اعراض کرد از آن با وجود علم بصحت او یا تمکین او و معرفت بحقیقت آن سنجزی الذین زود باشد که جزا دهیم آنانرا که

يصدفون عن اياتنا روي كردانيدند از آيتهاي ما سوء العذاب شدت يعني عذاب را بما كانوا يصدفون بسبب آنكه بودند كه اعراض كردند
از قران با وجود وضوح دلالت بر حقيت آن هل ينظرون آيا انتظاري بردند مراد نفي است يعني منتظر نيستند اهل مكه از تكذيب قرآن و پيغمبر الا ان
تاتيهم الملائكة مگر آنكه بيايند بديشان فرشتگان بقبض ارواح ايشان يا فرود آيند ملايكه عذاب بر ايشان يعني ايشان مثل كساني باشند
كه منتظر ملايكه موت و فرشتگان عذاب باشند او ياتي ربك يا بيايد امر خداي تو بعذاب يا قتل ايشان و يا همه آيات قيامت و آيات آن بسيار است
از جمله وقايع عظيمه آن خروج دجال است و دابة الارض و نزول عيسي و ظهور مهدي عليهما السلام و بديد آمدن ياجوج و ماجوج و طلوع آفتاب از جانب مغرب يعني
آنها بيايد او ياتي بعض ايات ربك يوم ياتي بعض ايات ربك يا بيايد بعضي از ايات پروردگار تو و بقول اكثر مفسرين طلوع شمس است از جانب مغرب و درازي
شبي كه آفتاب در صبح آن از مغرب برآيد و درازي آنرا متهجدان دانند و اهل اوراد دريابند كه چون از اوراد فارغ شوند انتظار صبح برند و صبح برنيايد در گمان
افتند و ديگر باره ورد را از سر گيرند و چون تمام شود و اثري از آن بديد نيايد دانند كه كار عظيم ظاهر شود از خلوتخانه غيب ... ...
كه شهادت مي آيد بتضرع و زاري و توبه و استغفار مشغول گردند تا صبح از جانب مغرب اثر كند و آفتاب از افق غربي برآيد و آنرا نور نبود و همه خلق آنرا مشاهده كنند
چون اين آيه عظيم ظاهر شود و غيب و عين شهود و امر عيان گردد و ايمان بر مباني اضطراري شود پس بسبب اين روزي باشد كه پيامبر نشانهاي پروردگار تو يا محمد
صلي الله عليه و آله و سلم كه علامات قيامت در ان روز لا ينفع نفسا سودي نكند هيچ نفسي را ايمانها ايمان آن نفس كه لم تكن آمنت نبوده است كه ايمان آورده
باشد من قبل پيش از اين و امروز ايمان آورده او كسبت و يا نبوده كه كسب كرده باشد في ايمانها خيرا در ايمان خود بهترين كه عمل پسنديده است يعني اين ايمان
ايمان نفع ندهد نفسي را كه تقديم ايمان بران نكرده باشد يا كاسب خير نبوده باشد در ان حاصل كه امروز ايمان كافر و توبه فاسق قبول نباشد قل انتظروا بگو كه
معاندان قريش انتظار بريد اين آيه را كه انا منتظرون ما نيز منتظر اين علامتيم و چون ظاهر گردد واي بر حال شما و خوش حال ما و تفصيل احوال قيامت
و وقايع و حوادث كه دران واقع گردد در منهج الصادقين مذكور و مسطور است ان الذين فرقوا بدرستي كه آنانكه تفريق كردند دينهم كيش خود را كه بعضي
آنرا و برخي از كتب ايمان آوردند و بعضي كافر شده اند و كانوا شيعا و گشته گروه گروه هر فرقه تابع امامي شدند از حضرت رسالت صلي الله عليه و آله
و سلم روايتست كه يهود هفتاد و يك فرقه شدند و هفتاد ايشان در هاويه باشند و يك گروه ناجيه و نصاري هفتاد و دو فرقه در هاويه باشند الا يك فرقه كه رستگار
باشند لست منهم و نيستي تو از ايشان في شيء در چيزي يعني تو از ايشان و ايشان از تو نيستند پس ترا از حال ايشان نپرسند و از تفرق ايشان عتاب
نكنند بلكه وبال تفرق ايشان با ايشان راجع شود نه بغير انما امرهم جز اين نيست كه كار ايشان الي الله با خداست يعني اوست كه متولي جزا و سزاي ايشانست
ثم ينبئهم پس خبر دهد ايشانرا بروز قيامت بما كانوا يفعلون بانچه هستند كه ميكنند بر وفق آن ايشانرا جزا خواهد رسانيد فضيل بن عبد الملك
از مروان روايت كرده كه روزي نزد امير المؤمنين صلوات الله و سلامه عليه نشسته بودم در مسجد نگاه كردم رئيس الجالوت و جاثليق را ديدم كه بعضي
مي آوردند و ايشان استخفاف ميكردند آن حضرت فرمود كه با ايشان مدارا كنيد پس ايشان را نزد حضرت برپاي بداشتند و آن حضرت برأس الجالوت
نگريست و فرمود كه يا رأس الجالوت داني كه امت موسي بعد از او برچند فرقه شدند و گفت ندانم در كتاب نگرم و بگويم پس حضرت فرمود اگر كتاب
دريده يا سوخته شود يا بدزدند در كجا نگري پس روي بجاثليق كرد و فرمود اي جاثليق داني كه ترسايان بعد از عيسي برچند گروه شدند گفت بر چهل
و چهار گروه فرمود كه دروغ ميگويي بخدا سوگند كه من بتوريت عالمترم از رأس الجالوت و بانجيل داناترم از جاثليق و بدانيد كه امت موسي هفتاد و يك فرقه
شدند

شدند همه هالك و يكي ناجي و آن اين گروه اند كه حق تعالي در حق ايشان فرموده من قوم موسي امة يهدون بالحق و به يعدلون و امت عيسي هفتاد و دو فرقه شدند يكي از آنها ناجي گشتند
و باقي هالك شدند و آن اين فرقه اند كه حق تعالي در باره ايشان فرموده كه و اذا سمعوا ما انزل الي الرسول ... و امت خاتم الانبيا صلي الله عليه و آله هفتاد و سه فرقه شدند يكي از
ايشان ناجي شوند و باقي هالك شدند و آن اين فرقه اند كه او سبحانه در حق ايشان مي فرمايد كه و ممن خلقنا امة يهدون بالحق و به يعدلون بعد از آن مرا گفت اي زادان در دنيا
كند حق اين چند گروه بطلان نمايند و تفرقه كنند گفتم يا امير المؤمنين در حق تو اختلاف كنند فرمود بلي بر دوازده فرقه شوند يكي ناجي باشد و باقي هالك و تو از ناجياني و حضرت
رسالت پناه بدين اشارت فرمود بقوله الحق مع علي و علي مع الحق يدور معه حيث دار بعد از ذكر وعيد فجار بيان وعد ابرار مي فرمايد كه من جاء بالحسنة و هر كه بيايد
بطريقي نيكو و خصلتي پسنديده فله عشر امثالها پس مر او راست ده باره مانند آن يعني بعوض آن او را ده نكوئيست از هفت تا هفتاد و از هفتاد تا هفتصد و بغير حساب نيز واقع
... و لهذا گفته اند كه مراد تعيين عدد نيست بلكه اظهار كثرتست و من جاء بالسيئة و هر كه بيايد به بدي يعني بخصلت بدي ... ... فلا يجزي الا مثلها
پس جزا داده نشوند مگر بمانند آن يعني يكي بران زياده و هم لا يظلمون و ايشان كه اهل حسنه و سيئه اند ستم ديده نخواهند شد بنقصان ثواب و از زيادتي عقاب
و در حديث قدسي آمده كه حضرت عزت عز شانه فرموده كه حسنه را ده عوض بدهم يا بيشتر و سيئه را يكي جزا دهم يا بيامرزم و واي بر كسي كه آحاد بر عشرات غلبه كند
يعني سيئاتش بر حسنات غالب شود و هر كس كه نزد من آيد بقدر پري زمين گناه كرده باشد و در ميانه شرك نباشد مانند آن مغفرت و آمرزش با او دهم از
سفيان ثوري روايتست كه چون حق تعالي اين آيت فرستاد كه من جاء بالحسنة فله عشر امثالها رسول صلي الله عليه و آله فرمود كه اللهم زدني لامتي بار خدايا بيفزا بر اين
براي امت من حق تعالي فرمود كه انما يوفي الصابرون اجرهم بغير حساب قل بگو اي محمد اين قوم را كه تفرقه در دين افكنده اند و بعضي از پيغمبران ايمان آورده اند
و از بعضي انكار كرده اند و يا برخي از احكام شرع گرويده اند و منكر برخي ديگر شده اند انني هداني بدرستي كه راه نموده است مرا ربي پروردگار من الي
صراط مستقيم راه راست بي شك ... و ارشاد بانچه بصد ... فرموده از حج ... ... دينا قيما ... ... قيم يعني ... ...
... ملا كجي دران نيست ملة ابراهيم يعني ديني كه آن ملت و طريق ابراهيم است حنيفا در حاليكه ابراهيم از دينهاي باطل گرديده بود و بدين حق ميل فرمود
و ما كان و نبود ابراهيم من المشركين از شرك آرندگان يعني از بت پرستان چون يهود و نصاري قل ان صلاتي بگو بدرستي كه نماز من و
نسكي و قرباني من در حج و يا جميع افعال حج و عمره كه ادا ميكنم و محياي و زندگاني من يعني آنچه بر آنم در زندگاني خود و مماتي و آنچه بران مي ميرم از ايمان و طاعت
لله مر خدا راست كه رب العالمين آفريدگار عالم و عالميان است لا شريك له هيچ انبازي نيست مر او را و بذلك و باين قول و اخلاص امرت
مأمور شده ام و انا اول المسلمين و من اول مسلمانم چه اسلام امت اوست و بعد از بيان اخلاص در دين در بطلان اهل شرك مي فرمايد كه قل بگو اي
محمد مشركان كه اغير الله آيا غير خدا را ابغي ربا طلبم پروردگاري و در عبادت او را با او شريك سازم و هو رب كل شيء و حال آنكه اوست
كه آفريدگار همه چيزهاست پس ماسوي او مربوب و مخلوق باشند نه ... سزاوار ربوبيت است و لا تكسب كل نفس و كسب نميكند هيچ نفسي از بدها
الا عليها مگر كه وبال بر اوست نه بر غير و اين جواب بن مغيره است كه ميگفت كه اي صناديد قريش متابعت من كنيد كه گناهان ... ... بر منست
پس حق تعالي فرمود كه و لا تزر وازرة وزر برنميدارد هيچ نفس باربردارنده وزر اخرى بار ديگري را يعني هيچكس را بگناه ديگري عقوبت نخواهند كرد
بلكه هر كس عذاب و گناه خود خواهد كشيد ثم الي ربكم مرجعكم پس بسوي پروردگار شماست بازگشت شما فينبئكم بما كنتم فيه
پس خبر دهد شما را پروردگار شما بانچه بوديد كه دران تختلفون اختلاف ميكرديد در دنيا از امور دين حق و باطل آن بر شما ظاهر خواهد ساخت و هو

الذي جعلكم واوست انكس كه كردانيد شمارا اي آدميان خلائف الارض خليفهاي زمين بعد از قوم بني الجان ويا اهل هر عصري را از شما جانشين
عصري كردانيد ويا اي اي مؤمنان زمان خاتم الانبيا شمارا خليفهاي امم كذشته كردانيد ورفع بعضكم وبرداشت بعضي از شمارا فوق بعض بر بعضي
درجات بايهاي بلند درجات ليبلوكم وبزركي وعطا وتوانكري وامثال آن بروجه مصلحت تا بيازمايد شمارا فيما آتاكم در انچه شما داده است از آن
يعني با شما معامله آزمايندكان تا بر عالميان ظاهر كردد كه كدام از شما شاكر است بر نعما وصابر بر نقم ان ربك سريع العقاب بدرستي كه پروردكار تو
عقوبت كننده است ناسپاسان را وانه لغفور رحيم بدرستي كه او آمرزنده است ومهربان است مر شكر كنندكان وصابران را سورة الاعراف
مائتان وخمس آيات ابي بن كعب از حضرت رسول صلى الله عليه وآله روايت كرده كه هر كه سوره الاعراف تلاوت كند حق تعالى ميان او وابليس ستري
پيدا كند تا او را وسوسه نكند وآدم شفيع او باشد در آخرت وعياشي باسناد خود از ابي بصير روايت كرده كه حضرت ابي عبد الله فرمود كه هر كه سوره الاعراف
در هر ماه تلاوت كند روز قيامت از زمره الذين لا خوف عليهم ولا هم يحزنون باشد اكر در هر جمعه بخواند حق تعالى حساب او نكند وبعد از ان فرمود كه آيات اين
سوره محكم اند پس بايد كه ترك قرائت آن نكند كه روز قيامت كواهي خواهد داد براي خواننده نزد حضرت جل قدره

بسم الله الرحمن الرحيم

المص كوفي نزد علماي تفسير اين حروف مركبه اسم سوره است يا اسم قرآن يا هر حرفي كنايه است از صفتي چون اكرام ولطف ومجد وصدق
يا ايمات باسم المصور ويا بمعني انا الله المجيد صادق الوعد منم خداي بزركوار راست كننده وعده كتاب اين سوره قرآن كتابيست كه انزل
اليك فرو فرستاده بسوي تو فلا يكن پس بايد كه نباشد في صدرك در سينه تو حرج منه تنكي از تبليغ آن يعني دلتنك مشو از بيايد
پيغام الهي واندوهناك مباش از تكذيب قوم ويس سبب نازل فرستاده شد لتنذر به تا بيم كني بدان كافران را وذكرى للمؤمنين وپند
پند دادني مؤمنان را اتبعوا پيروي كنيد اي مكلفان ما انزل اليكم آن چيزي را كه فرستاده شده است براي شما من ربكم از نزد پروردكار شما يعني
متابعت آن كنيد بكاه داشت اوامر آن واجتناب از نواهي آن ولا تتبعوا من دونه وپيروي مكنيد از غير خداي اولياء دوستان را از امر او
بتانند كه كفار ايشان را دوست ميكرفتند يا شياطين كه خلق را در كمراهي مي افكنند قليلا ما تذكرون اندكي پند ميكيريد ودر متابعت حق تعالى از حسن تربيت
كه كفت اي فرزند آدم ترا بمتابعت كتاب خداي فرموده از سنت رسول او وبجاي كه هيچ آيتي نيامده است مكر كه خواسته اند كه بدانيد كه آن در چه چيز آمده است
ومعني آن چه چيز است تا بدان عمل كني وبعد از امر بمتابعت اوامر ونواهي تحذيري ميفرمايد بر ترك متابعت آن بقوله وكم من قرية وبسيار از اهل
ديهها وشهرهاي كفار وفجار اهلكناها كه اراده كرده ايم هلاك اهل آن را بجهت فرط عناد ايشان فجاءها پس آمد اهل دهها وشهرها را باسنا عذاب ما
بياتا در حالتي كه در نيم شب خوابيده بودند چون قوم لوط كه در شب ايشان را مستاصل كرد او هم قائلون ويا در حالتي كه ايشان خفتكان بودند در
نيمروز چون قوم شعيب واين تخصيص اين دو وقت جهت آنست كه زمان آسايش واستراحت است فما كان دعواهم پس نبود خواندن ودعا كردن ايشان
اذ جاءهم باسنا در وقتي كه آمد بديشان بلا وعذاب ما الا ان قالوا مكر انكه كفتند انا كنا ظالمين بدرستي كه ما بوديم ستم كاران بر نفس
خود كه تكذيب رسولان كرديم يعني اعتراف كردن بظلم خود در انچه بران بودند واقرار كردند بطلان آن بجهت تحسر بران پس در ان وقت تضرع
زاري وپشيماني از انچه كرده بودند فايده نداد زيرا كه نزول عذاب ورفع تكليف مقارن يكديكرند وقوم يونس ازين مستثني اند چنانكه مذكور خواهد شد بعد از ان

انداز از

انداز از عقوبت دنيوي از عقوبت اخروي تهديد مي فرمايد فلنسئلن الذين ارسل اليهم پس هر آينه هر آينه بپرسيم آنان را كه فرستاده شده اند
بديشان پيغمبران وسوال از ايشان از قبول رسالت خواهد بود يعني چون رسولان تبليغ رسالت خود كردند با معجزات ظاهره شما در جواب ايشان چه كفتيد واين
سوال بروجه عنف وتعذيب باشد ولنسئلن المرسلين وهر آينه هر آينه بپرسيم فرستاده شدكان را يعني پيغمبران را از اداي رسالت وتبليغ احكام واين
سوال تشريف وتعذيب وفايده اين سوال آن باشد كه خلايق بدانند كه حق تعالى پيغمبران فرستاده ونصب ادلة فرموده وكفار بجهت عناد واستكبار
جحود با ايشان كرويدند با آنكه دانسته اند حقيقت پيغمبران را فلنقصن عليهم پس هر آينه بخوانيم بر رسولان واتباع ايشان كفتار وكردار ايشان
بعلم بدانش خود يعني در حالتي كه عالميم بظواهر وبواطن ايشان وما كنا غائبين ونبوديم ما پنهان ودور وبيخبر از افعال واحوال ايشان
تا بر ما مخفي شده باشد از احوال ايشان بلكه با ايشان بوديم ومطلع بر احوال ايشان والوزن وسنجيدن اعمال هر يك يومئذ در روز قيامت
الحق حق است وعدل كويند وزن بمعني قضاست يعني حكم خدا در ان روز حق است وبنابراين تشبيه حكم عدل بميزان باعتبار سويت يعني همچنانكه كسي
چيزي را بترازو سنجد ونكذارد كه كفه بر كفه بچربد حق تعالى نيز حكم بعدل كند بي زياده ونقصان وقول اول اشهر است واكر در خبر صحيح واقع شده كه صحيفهاي
اعمال را وزن كنند بميزاني كه او را عمودي دو كفه باشد وهمه خلايق در ان نكرند بجهت اظهار معدلت وقطع معذرت ودر تبيان آورده كه در اربعين
پنجاه هزار سال راه است وهر دو كفه او يكي از نور است وديكري از ظلمت وحسنات را در پله نور نهند وسيئات را در پله ظلمت ونيز از ان حضرت
مرويست كه شخصي را نزد ترازو آرند ونود ونه اوراكه پر از كناه باشد بكشايند در ازاي هر نامه بمد بصري پس بطاقه از براي او بيرون آرند كه در ان كلمتين شهادت
نوشته همه نامها را بر كفه نهند وايزا بر كفه ديكر اين كفه بران كفه بچربد فمن ثقلت موازينه پس هر كرا كران بود اعمال سنجيده او بحسنات فاولئك
هم المفلحون پس آن كروه ايشانند رستكاران از عقاب وعذاب ورسندكان بنعيم جنت وثواب ابدي ومن خفت موازينه
وهر كرا سبك بود اعمال سنجيده او بحسنات فاولئك الذين خسروا آن كروه آنانند كه زيان كردند انفسهم بر نفسهاي خود وآنرا در
معرض عذاب وعقاب آوردند بما كانوا بسبب آنكه بودند كه باياتنا يظلمون بآيتهاي ما كه ستم ميكردند ووضع تكذيب ميكردند در موضع
تصديق بعد از ان تعداد نعم خود ميكند بر بندكان وميفرمايد ولقد مكناكم وبدرستي كه ما جاي داديم شمارا اي آدميان في
الارض در زمين ودستكاه داديم وجعلنا لكم وكردانيديم يعني آفريديم براي شما فيها معايش در زمين معيشتها
يعني اسباب زندكاني شما از انواع كسب قليلا ما تشكرون اندكي شكر ميكوييد با وجود بسياري اين نعم عظيمه ولقد خلقناكم
وبتحقيق آفريديم شمارا يعني پدر شمارا كه آدم است از كل آفريديم ثم صورناكم پس از ان تصوير كرديم پدر شمارا بصورتي خوب بروجه
اعتدال ثم قلنا پس كفتيم ما للملائكة مر فرشتكان را بعد از خلق وتصوير ونفخ در آدم اسجدوا لادم سجده كنيد سجده تعظيم
تكريم مر آدم را فسجدوا پس سجده كردند ملايكه آدم را بي تاخير وتعلل از روي فرمان برداري الا ابليس مكر شيطان عليه اللعنه كه از راه كبر در آمد
بر وي سجده نمود وامر الهي بجاي نياورد لم يكن من الساجدين نبود از سجده كنندكان مر آدم را قال كفت حق تعالى مر ابليس را ما منعك
چه چيز باز داشت ترا الا تسجد انكه سجده نكردي مر آدم را اذ امرتك وقتي كه ترا فرمودم بسجده آدم قال انا خير منه كفت ابليس كه من بهترم

من نارٍ آفریدی مرا از آتش و آن جوهر لطیف علوی نورانیست وخلقته من طین وآفریدی آدم را از گل که جسم کثیف ظلمانی است ابلیس در بحث
مغلطه خورد که فضیلت را باعتبار عنصر ملاحظه کرد و اگر باعتبار فاعل که لما خلقت بیدی عبارتست از آن بنگریستی حقیقت که ونفخت فیه من روحی اشارت
بدان در نگریستی و دانستی که افضلیت و خیریت آدم راست نه او را و نیز قیاس او در افضلیت آتش از خاک مستقیم نبود زیرا که آتش خاین است
هر چه بدو رسد نیست کرداند و خاک امینست و هر چه بدو سپارند نگاه دارد و امین از خاین بهتر باشد دیگر آتش متکبر و سرکش است و خاک متواضع
افتاده و تواضع از تکبر نیکوتر بود و نیز خاک نقش پذیرد چنانکه آدم نقش معرفت پذیرفت که کتب فی قلوبهم الایمان و آتش نقش سوزد چنانکه نقش معرفت
ابلیس بسوخت ففسق عن امر ربه ثعلبی از ابن عباس روایت کند که اول کسی که قیاس کرد و خطا نمود ابلیس بود پس هر که در دین قیاس کند وی قرین ابلیس گردد القصه چون
ابلیس از جهت تکبر از سجده امتناع کرد قال گفت حق تعالی او را چون سجده نکردی و فرمان مرا قبول ننمودی فاهبط منها پس فرو رو از آسمان یا از بهشت پس نیست
فما یکون لک پس نرسد و روا نباشد ترا ان تتکبر فیها آنکه گردن کشی کنی در آسمان و تعظیم نمائی بر فرشتگان که همه خاشعانند و مطیعان فاخرج
پس بیرون رو از بهشت یا از آسمان انک من الصاغرین بدرستی که تو از خوار شدگانی از پیغمبر صلی الله علیه وآله مرویست که هر که تواضع و فروتنی کند حق تعالی
او را بردارد و هر که تکبر کند حق تعالی او را پست سازد و پست کرد چون ابلیس را از درگاه رحمت خود براند و داغ لعنت بر جبین او کشید و او از رحمت خدای ناامید شد
قال انظرنی گفت خدایا مرا مهلت ده الی یوم یبعثون تا روزی که برانگیخته شوند آدمیان از قبرها یعنی تا روز قیامت مرا میران و عقوبت مکن قال
گفت خدای تعالی انک من المنظرین بدرستی که تو از مهلت دادگانی تا وقتی که مصلحت من در آن است و حکمت در مهلت دادن شیطان با آنکه حق تعالی عالم بود با آنکه
او اضلال بندگان کند ابتلاء عبادات و تعریض ایشان بثواب بجهت مخالفت ایشان او را از اوامر و غیر آن دور دارد و چون مصلحت که او سبحانه داند در حکمت الهی دین بود
که او را مهلت داد قال گفت ابلیس فبما اغویتنی پس بسبب آنچه مرا بی بهره گردانیدی از رحمت خود و حکم کردی بغوایت من لاقعدن لهم هر آینه بنشینم
برای گمراه ساختن فرزندان آدم صراطک المستقیم بر راه راست تو یعنی بر سر راه راست که دین اسلام است بنشینم و انتظار آن کنم که راه زنی ایشان کنم و از راه
مستقیم بگردانم ثم لآتینهم پس البته بیایم بر ایشان من بین ایدیهم از پیش دستهای ایشان یعنی در آخرت که در پیش ایشان است و گویم بعث و حشر
و بهشت و دوزخ نیست ومن خلفهم و از پس ایشان یعنی از قبل دنیا که آن از دو چشم ایشان باز ایم وعن ایمانهم و در آیم از راست ایشان که جهت حسنات است
و ایشان را در عجب و ریا اندازم وعن شمائلهم و از جپ ایشان که طرف سیئات است و آن را در دل ایشان شیرین گردانم یا مراد آنست که از جمیع جهات
ایشان در آیم تا ایشان را سست عقیده گردانم و از هدایت بضلالت در آرم و از امام محمد باقر علیه السلام از معنی این آیت پرسیدند فرمود معنی من بین ایدیهم
اینست که کار آخرت بر دل و چشم ایشان خوار و بی مقدار گردانم ومن خلفهم یعنی که ایشان را وسوسه کنم تا مال جمع کنند و در آن بخل ورزند و زکات ندهند تا از بهر وارثان
شان بماند وعن ایمانهم و کار دین بر ایشان تباه گردانم و شبهه در دل ایشان افکنم وعن شمائلهم یعنی لذات و شهوات در دل ایشان دوست گردانم
و ایشان را بر هوای نفس دارم ولا تجد و نیابی تو که خداوندی اکثرهم بیشتر فرزندان آدم را شاکرین شکر گویندگان یعنی چنان باشند که نعم
خود را نشناسند قال گفت خدای سبحانه مر ابلیس را اخرج منها بیرون رو از بهشت یا از آسمان مذؤما که نکوهیده باشی و عیب ناک
مدحورا رانده و دور کرده از رحمت لمن تبعک منهم تحقیق من که خداوندم که هر که پیروی تو نماید از اولاد آدم لاملأن جهنم

وذوجک

وزوجک الجنة ساکن شو تو و جفت تو که حواست در بهشت فکلا پس بخورید از میوه ها و نعمت بهشت من حیث شئتما از هر جا که خواهید و هر چه اراده کنید
ولا تقربا هذه الشجرة و نزدیک مشوید بخوردن این درخت یعنی از درخت گندم نخورید بقول اکثر و بعضی گویند انگور بود و القصه اگر بخورید از این جنس
فتکونا من الظالمین پس باشید از ستمکاران بر نفس خود که نفس را ثواب کنید از خوردن بجهت ترک مندوب و تفصیل این در سوره البقره مذکور شد فوسوس
لهما الشیطان پس وسوسه کرد مر آدم و حوا را شیطان لیبدی لهما تا عاقبت آشکار گرداند مر ایشان را ما وری آنچه پوشیده گردیده بود عنهما
از آدم و حوا من سوآتهما از عورات ایشان یعنی بجهت وسوسه او با ایشان و تبعیت ایشان او را عورت ایشان برهنه شد و مرویست که حق تعالی آدم و حوا را
جامها پوشانیده بود برای ستر عورت ایشان و است که بجهت ترک مندوب لباس از ایشان دور شد پس در صدد این شد که نزد ایشان منفعل آید تا بجهت کشف
عورت در میان اهل بهشت منفعل شوند آغاز این وسوسه کرد و بدستیاری مار و طاوس خود را در بهشت آورد و نمود و صورتی که دیده است وقال و گفت مر آدم
و حوا را که ما نهکما باز نداشت و منع نکرد شما را ربکما پروردگار شما عن هذه الشجرة از خوردن این درخت الا ان تکونا مگر بجهت آنکه گردید
ملکین دو فرشته در علو مرتبه با حسن صورت او تکونا من الخالدین یا باشید از جاوید ماندگان در بهشت که هرگز مرگ بشما نرسد وقاسمهما
و سوگند خورد برای رغبت آدم و حوا در خوردن آن و گفت انی لکما بدرستی که من مر شما را لمن الناصحین از نصیحت کنندگانم یعنی از روی
شفقت و مهربانی میگویم که از این درخت بخورید تا بمیرید آدم علیه السلام گمان نبرد که کسی بخدا سوگند بدروغ خورد و بجهت آن فریفته شد فدلهما پس فرود آورد
شیطان ایشان را بخوردن آن درخت بغرور بفریب وسوسه فلما ذاقا الشجرة پس آنهنگام که چشیدند یعنی چون طعم میوه آن درخت را فی الحال
بدت لهما ظاهر شد مر ایشان را سوآتهما عورت ایشان یعنی لباس ایشان از تن ایشان بریخت تا عورت یکدیگر را دیدند وطفقا یخصفان
و در ایستادند و شروع کردند در آنکه می چسبانیدند برگی را بر برگی و می نهادند علیهما بر عورات خویش من ورق الجنة از برگ درخت بهشت و اشهر آنست
که برگ انجیر را بهم می چسبانیدند تا چون هیئت کوزاری شد و عورت خود را بدان پوشانیدند و از این طرف بآن طرف میگریختند ونادیهما و ندا کرد آدم
و حوا را ربهما پروردگار ایشان که الم انهکما آیا نه شما را نهی کرده بودم عن تلکما الشجرة از خوردن این درخت واقل لکما
و نه گفته بودم شما را و تهدید کرده که ان الشیطان لکما بدرستی که شیطان است مر شما را عدو مبین دشمنی پیدا و آشکار و دشمنی او در وقت امتناع
از سجود بر همه ملائکه روشن شده بود و این گفتار بر سبیل توبیخ او سبحانه آدم و حوا را بود بجهت ترک اولی مرویست که در وقت گریختن ایشان حق سبحانه
فرمود که یا آدم آیا از من میگریزی ای آدم آیا از من فرار میکنی و میگریزی آدم گفت بل حیاء منک بلکه گریختن من بجهت شرمندگیست از حضرت تو پس بجای
خود اعتراف نموده از روی نیاز قالا گفتند با حق تعالی که ربنا ای پروردگار ما ظلمنا انفسنا ستم کردیم بر نفسهای خود بنقص ثواب بر فعل مندوب
وان لم تغفر لنا و اگر تو نیامرزی برای ما زلت ما را که ترک مندوب وترحمنا و نبخشائی لنکونن من الخاسرین هر آینه باشیم از زیانکاران
و اگر چه آدم ترک مندوب کرده بود خود را ظالم و خاسر خواند زیرا که عادت اولیا آنست که زلت حقیر را عظیم شمرند و حسنه عظیم را حقیر دانند و میتواند
بود که مراد و مقصد معصیت باشد از او و زیرا که باتفاق جماعت امامیه انبیا معصوم اند از جمیع صغایر و کبایر و از محمد قیس روایتست که ابلیس مار را وسوسه کرد
و مار حوا را و حوا آدم را حق تعالی بهمه خطاب کرد که قال و گفت آدم و حوا و ابلیس و مار را اهبطوا فرو روید بزمین بعضکم برخی از شما لبعض عدو
و مار برخی را دشمنی اند و از اینجاست که آدمی و شیطان و مار و طاوس دشمن یکدیگرند و گویند خطاب با آدم و حوا و ذریه ایشان است که در اصلاب ایشان بودند

مر برخی را دشمن اند و از اینجاست که آدمی و شیطان و مار و طاوس دشمن یکدیگرند و گویند خطاب با آدم و حوا و

ولكم في الأرض وهر شمارا است در زمين مستقر قرارگاهي وجاي آرامي ومتاع وبرخورداري إلى حين تا هنگام رسيدن مرگ آدم
عليه السلام ازين خبر ناخوش متألم وغمناك شد وپنداشت كه ديگر ببهشت نخواهد رسيد قال گفت حق تعالى او را فيها تحيون در زمين مي زئيد وفيها
تموتون ودر زمين ميميريد ومنها تخرجون واز زمين بيرون آورده مي شويد براي جزاي عمل آدم عليه السلام چون اين مضمون بشنيد دانست كه
باز ببهشت خواهد رسيد وبآن خورسند شد بعد ازان تعداد نعم خود مي فرمايد بر بني آدم يا بني آدم اي فرزندان آدم مراد همه ايشانند قد أنزلنا
تحقيق فرستاديم عليكم لباسا بر شما پوششي يعني آفريديم براي شما لباس را بتدبيرات آسماني كه آن فرو فرستادن بارانست با پروردن گياه روياندن
وگرمي آفتاب آنرا پرورش دادن تا وقتي كه پنبه وكتان ازان گياه حاصل شود كه يواري مي پوشد آن لباس سوآتكم عورات شما را كه شيطان كشف كرده بود
آن كرده بود وريشا وپوششي كه زينت شماست وآن تجمل مي شويد ومي آرائيد وگويند لباس آنست كه عورات را بپوشد وآنچه غير ازان است از جامها ريش است
ودر تفسير زاهد مذكور است كه لباس آنست كه از پنبه باشد وريش از ابريشم وكتان وپشم ولباس التقوى ولباس تقوى يعني لباسي كه براي تواضع پوشند چون پشمينه
وجامهاي درشت ذلك خير آن بهتر است از لباسهاي نرم وبتكلف كه متكبران ومتجبران مي پوشند وگويند مراد از لباس تقوى خشية الله است كه از
خداي احاطه كرده باشد باو همچنانكه جامه احاطه بدن ميكند ويا مراد ايمانست كه محيط است بقلب ويا جامهاي حربست چون زره وجوشن كه خود را از تيغ وتير
نگاه دارد واز ابن عباس مرويست كه مراد عمل صالح است ذلك آن انزال لباس من آيات الله از نشانهاي فضل ورحمت خداست كه بدان عورت آدميان را
پوشيده وايشان را از چسبانيدن برگ بر خود مستغني ومتنعم گردانيد لعلهم يذكرون تا باشد كه ايشان پند گيرند وقدر اين نعمت بشناسند واز قبايح برهنگي
بعد ازان بر سبيل نصيحت وعي ميفرمايد يا بني آدم اي فرزندان آدم لا يفتننكم الشيطان بايد كه برحذر باشيد كه شما را نه اندازد شيطان با شما مكر كند واز
راه خود بيرون برد وبجهت اغواي شما را از طريق بهشت باز ندارد كما أخرج أبويكم چنانچه بيرون آورد پدر ومادر شما را من الجنة از بهشت وايشانرا
در فتنه ومحنت انداخت ينزع عنهما لباسهما در حالتي كه بركشيد از ايشان جامهاي ايشانرا ليريهما تا بنمايد بهر يك با ايشان سوآتهما عورات ايشانرا
يعني سبب ايشان شد كه ابوين شما از بهشت بيرون آمدند ومكشوف العورة گشتند پس شما نيز از مكر او حذر كنيد إنه بدرستي كه ابليس يراكم هو مي بيند شما را
وقبيله ولشكر او من حيث لا ترونهم از جايي كه شما ايشانرا نمي بينيد يعني از غايت رقت ولطافت در نظر شما نمي آيند وايشان اجسام شما را
بجهت غلظت وكثافت مي بينند پس حذر از چنين دشمن لازمترست از مجاهد روايتست كه از جمله چيزها كه شيطان وجنود او بر آدميان مفاخرت مي كنند
آنست كه آدميان را مي بينند وآدميان ايشانرا نمي بينند واز زير زمين بيرون مي آيند وبزير زمين فرو روند وبر هوا روند وپاشان آيند وايشانرا مرگ نباشد
وپيران ايشان جوان شوند پس ائمه بنهايت جواني رسند وهرگاه كه پير گردند جوان شوند وبعد ازان مي فرمايد كه إنا جعلنا الشياطين بدرستي كه ما
گردانيديم شياطين را أولياء للذين لا يؤمنون دوستان مر آنانرا كه ايمان نمي آرند يعني حكم كرده ايم كه شياطين دوستان وگروندگان ايشان باشند
بجهت جنسيت وتناسب ميان ايشان يا تخليه كرديم ميان ايشان وديوان بروجه اجبار منع ايشان نكرديم تا مطيع وفرمانبردار ديوان گشتند ودوستان
يكديگر شدند بخلاف مؤمنان مخلص كه ايشان بجهت تدبر در دلايل ومستعد الطاف الهي شده از وسوسه شياطين محفوظ مانده اند مرويست كه عرب
عريان طواف خانه كردندي وعورت خود را نپوشيدندي وگفتندي كه ما طواف خانه چنان نكنيم كه خداي ما را فرموده ودر جامه كه دران گناه كرده ايم
طواف نكنيم وزنانشان چيزي از دوال يا قطعه مدار كه عورت ايشان بآن پوشيده شدي در ميان بستندي ودر خبرست كه زني از بني عامر طواف

ميكرد

ميكرد با اين مضمون شعر ميخواند كه امروز بعضي از عورت يا همه آن ظاهر مي شود وآنچه ظاهر ميشود من حلال نميدانم وطواف با جامه از بدن پوشيده صحيح نميدانم چون
زمان اسلام در رسيد مسلمانان ايشان را بدين ملامت كردند ايشان گفتند پدران خود را برين يافته ايم ومتابعت ايشان بحكم حق تعالى اين آيت فرستاد كه
وإذا فعلوا وچون بكنند كفار فاحشة خصلتي بنهايت زشت چون كشف عورت در طواف ويا اعم ومطلق فواحش است از كشف عورت وعبادت
اصنام وغير آن از كبائر قالوا گفتند از روي تقليد كه وجدنا عليها يافته ايم براي عمل زشت آباءنا پدران خود را والله أمرنا بها وخداي فرموده است ما را
باين فاحشه وايشان احتجاج آورده اند باين امر قبيح بدو چيز يكي تقليد پدران وديگري افترا بر حق تعالى از دو احتجاج اول ايشان اعراض نموده بجهت ظهور فساد
ودر دوم نفي مي فرمايد كه قل بگو اي محمد إن الله بدرستي كه خداي تعالى لا يأمر بالفحشاء نمي فرمايد بزشتي وناپسندي در قول وفعل بدانست
الهي جاري شده كه امر كند بمكارم خصال أتقولون على الله آيا مي گوييد يعني افترا مي كنيد بر خداي ما لا تعلمون آنچه نميدانيد كه او فرموده است
از اسناد قبيح باو قل بگو اي محمد مر كفار قريش را كه أمر ربي فرموده است پروردگار من بالقسط بعدل ودراستي گويند مراد بقسط توحيد است
كه سر همه راستيهاست كه اول آيت كه مراد جميع طاعات او سبحانه باشد وهرچه بان فرموده وأقيموا وجوهكم وراست گردانيد روي خود
بقبله عند كل مسجد نزد هر زمان سجودي يا مكان سجودي مراد از سجود نمازست پس اين امرست در نماز در مسجدي كه اتفاق افتد وادعوه
وبپرستيد خدا را مخلصين در حالتي كه پاك كنندگان باشيد له الدين براي خداي طاعت را يعني او را مخصوص گردانيد بعبادت
غير او را درين شريك مگردانيد چه بسوي اوست بازگشت همه شما نه بغير او چنانكه مي فرمايد كما بدأكم همچنانكه آفريد شما را ابتدا تعودون
باز خواهيد گشت بوي بار دوم تا جزا دهد شما را بر عملها فريقا هدى گروهي را راه نمود بايمان بوسيله الطاف وتوفيق اسباب وفريقا
وگروهي ديگر را كه از روي عناد وجحود نظر در دلايل وي او نكردند وتامل وتفكر دران ننمودند ودر وادي خذلان گذاشته حق عليهم الضلالة
سزاوار شد بر ايشان گمراهي إنهم بدرستي كه اين گمراهان اتخذوا الشياطين فرا گرفتند ديوانرا أولياء دوستان خود وفرمان ايشان بردند
من دون الله بجز از خداي اين علت خذلان ايشان وتحقيق ضلالت ايشان ويحسبون أنهم وگمان برند كه ايشان مهتدون راه يافتگانند
في الحقيقة نه چنانند وچون او سبحانه در ما تقدم ذكر نعم خود فرموده بر بندگان از لباس ورزق در عقب آن امر مي فرمايد ايشانرا باخذ زينت
وتجرد اعتقاد در اكل وشرب مي گويد يا بني آدم اي فرزندان آدم خذوا زينتكم فرا گيريد جامهاي خود را كه بدين خود آراسته ايد عند
كل مسجد نزد هر مسجدي اگر معشران برانند ثقيف وجمعي ديگر از مشركان عرب از ذكور واناث برهنه طواف كردندي چنانكه گذشت ونيز
عامر در ايام احرام از خوردني واز حيوانات اجتناب كردندي وباندكي از طعام قناعت نمودندي وآنرا طاعت دانستندي وبآن تعظيم كعبه
خيال مي بستندي واهل اسلام گفتند كه چون ما بتعظيم وتكريم كعبه سزاوارتريم پس اولي آنست كه ما نيز بآن طريق سلوك نماييم حق سبحانه وتعالى ايشانرا
ازين تحذير فرمود وگفت جامهاي نيكو بپوشيد در وقت طواف ودر وقت نماز مرويست كه امام حسن علي در وقت نماز جامه پاكتر وخوبتر
پوشيدي وفرمودي كه حق تعالى جميل است وجمال را دوست ميدارد پس مزين ومتجمل مي شوم براي رضاي پروردگار خود واز حضرت امام محمد باقر
صلوات الله عليه مرويست كه مراد از زينت جامه نو وپاكيزه است كه در روز جمعه وعيد بپوشند براي رفتن بمصلي ومساجد واز حضرت صادق عليه السلام
مرويست كه مراد بزينت شانه كردن محاسن است در محل هر نماز وكلوا وبخوريد در ايام احرام گوشت وچربي وغير آن از ماكولات ومطعومات

... كه مراد ... (محاسن) ... [illegible]

واشربوا و بیاشامید شیره و آب و سایر مشروبات ولا تسرفوا و از حد در مگذرید بتحریم حلال یا بافراط طعام انه بدرستی که خدای تعالی لا یحب
المسرفین دوست نمیدارد اسراف کنندگان را یعنی آنها که زیاده از سیری خورند و اکثر برانند که مراد باسراف در مقام خوردن و آشامیدن است
بر سیری بر آن در مکان مضرتست و از ابن عباس منقولست که هرچه خواهید بخورید و هرچه خواهید بپوشید مادام که در خوردن آن اسراف نبود
و پوشیدن لباس بقصد تکبر اسراف باشد و اگر بوزن کوه احد زر را در طاعت خدا صرف کند اسراف نباشد و اگر درهمی در معصیت خرج کند اسراف بود از علی
بن الحسین بن واقدی نقل است که حق تعالی جمیع مطالب را در آیه کلوا واشربوا ولا تسرفوا جمع فرموده و بصحت پیوسته که هارون الرشید طبیبی داشت حاذق
و نام او بختیشوع بود وی علی واقدی را گفت که در کتاب شما چیزی از علم طب است واقدی گفت بلی حق تعالی جمله طب را درین آیه جمع کرده است و هو قوله کلوا
واشربوا ولا تسرفوا گفت از پیغمبر شما درین باب هیچ روایت هست گفت بلی جمله طب را در کلمه چند جمع کرده است و فرموده که المعدة هو البیت للداء
والحمیة رأس کل دواء واعط کل نفس ما عودته یعنی معده خانه بیماریهاست و پرهیز کردن سر جمله دواهاست و نفس را آنچه باید داد که بآن خو کرده باشد
بختیشوع گفت کتاب شما و پیغمبر شما هیچ از طب فرو گذاشت نکرده و از برای جالینوس چیزی نگذاشته و چون عرب که حج و عمره رفتندی و گوشت و پیه گوسفند
و غیره نخوردندی و شیر بر خود حرام کردندی حق تعالی ازین نهی فرمود که قل من حرم بگو کیست که حرام کرده است زینة الله آرایشی که خدای
تعالی مقرر فرموده یعنی اجناس ملبوس و مشربه گوناگون التی آن زینتی که بمحض قدرت اخرج لعباده بیرون آورده برای بندگان خود از نبات
چون کرباس و کتان و از حیوانات چون ابریشم و حریر و از معادن چون زره و خود و جز آن والطیبات و دیگر کیست که حرام کرده چیزهای
پاکیزه را من الرزق از روزی یعنی از مستلذات با کل و مشارب از گوشت و پیه و شیر با حلالات از بحیره و سایبه قل هی بگو این زینت
و طیبات للذین آمنوا مر آنان راست که ایشان را ایمان آورده اند یعنی باصالت برای مؤمنان است فی الحیوة الدنیا در زندگانی
دنیا اما کفار و فجار بتبعیت شریک ایشان اند و آن و جمیع مستلذات مر اهل ایمان راست خالصة در حالتی که خالص و بی شرکت برای گروه
مؤمنان یوم القیمة در روز رستخیز یعنی اگرچه کافران در طیبات و زینت دنیویه شریکند اما در طیبات دیگر که اخرویات آن مخصوص باهل
ایمان است کذلک همچنین که تفصیل کردیم این حکمها را نفصل الآیات تفصیل میکنیم نشانهای احکام دیگر لقوم یعلمون برای گروهی
که فهم دارند و میدانند که عیاشی باسناد خود از ابی عبد الله علیه السلام روایت کرده که در وقتی که امیر المؤمنین ابن عباس را نزد خوارج نهروان فرستاد
تا ایشان را وعظ گوید و نصیحت کند و از طریق مخالفت باز گرداند جامهای بس تکلف و فاخر پوشیده بود و بخوشبوی ترین بوی معطر بود و بر خوبترین
مرکبی سوار بود چون نزد خوارج آمد و یرا گفتند که تو بهترین مردمانی و آمده که ما را نصیحت کنی چرا در زیر لباس جبابره و بر چنین مرکب ایشان سوار شده ابن عباس
در جواب این آیت را تلاوت فرمود که قل من حرم زینة الله التی تا آخر آیت و گفت متجمل شوید بجامهای نیکو که حق تعالی نیکوست و چیز نیکو دوست دارد
اما بایه که از جنس حلال باشد قل بگو ای محمد با اهل شرک انما حرم جز این نیست که حرام کرده است ربی آفریدگار من الفواحش آن چیزها که
... ایه هیچ از گناهان کبیره و گویند مراد هر چیزیست که متعلق بزوجیت ما ظهر منها آنچه آشکارا است از آن و ما بطن و آنچه نهان است و مرویست که
... جاهلیت زنا آشکارا ... و روزی که ... حرام ... حلال ... خدای تعالی این آیت
... آن و آشکارا حرام گردانید والاثم و نیز حرام کردانید گناهی را که ... مراد هر چیزیست که موجب اثم باشد والبغی

حرام

حرام کردانید ستمکاری را بکسی کردن بغیر الحق بناحق این تأکید بغی است زیرا که بغی البته بغیر حق باشد وان تشرکوا و دیگر حرام ساخته اگر شرک آرید بالله بخدای
و شریک گیرید در عبادت او ما لم ینزل آن چیزی را که خدای تعالی نفرستاده است به سلطانا بپرستش آن حجتی و برهانی وان تقولوا و آنرا نیز
حرام کرده است که گوئید بدروغ و افترا علی الله ما لا تعلمون بر خدای آنچه نمیدانید مانند تحریم حرث و انعام و برهنه طواف بیت الحرام کردن و آنرا
استناد بخدا کردن و بعد از آن جهت تسلیه خاطر حضرت رسالت صلی الله علیه و آله در تاخیر عذاب کفار می فرماید و لکل امة مر هر گروهی راست
اجل مدتی که خدای تقدیر کرده است برای حیات ایشان و بصحت رسیده که هر امتی را غیر از مؤمنان وقتیست که در آن عذاب بدیشان رسد تا چون
مدت عمر تقدیر بسر رسید آیه استیصال بدیشان فرود آید فاذا جاء اجلهم پس چون بیاید وقت عذاب و هلاک ایشان یا چون مدت عمر مقرر بسر
آید لا یستاخرون ساعة وا پس نمانند از آن اجل ساعتی ولا یستقدمون و پیشی نگیرند بر آن اجل یعنی بهو وقت اجل مقدم و متاخر نمیشود یا بنی
آدم اما یأتینکم ای فرزندان آدم چون بیاید بشما رسل منکم پیغمبران از جنس شما از قبیله شما که یقصون علیکم آیاتی خوانند بر شما آیات
یا احکام شریعت را فمن اتقی پس هر که از نافرمانی کردن و از ایشان بپرهیزد و اصلح و صلاح آرد عمل خود را فلا خوف علیهم پس هیچ ترسی نیست یعنی
هر چه بیند ایمن شوند ولا هم یحزنون و نه ایشان اندوهناک کردند از چیزی که از ایشان فوت شود بلکه بهرچه امید میدارند برسند و اگر امیدی
احتیاط کرده باشند دون بعضی باصفت ایمان باشد موقوف بمشیت حق باشد اگر خواهد عفو کند و اگر عقاب نفرماید و چون ذکر مؤمنان کرد و آنچه پاداش
ایشان بود بیان فرمود و در عقب آن ذکر مکذبان و متکبران می فرماید و آنچه سزای ایشان است میگوید والذین کذبوا و آنانکه دروغ کردند بایاتنا
آیتهای ما را یعنی تکذیب کردند در آیات ما واستکبروا و کبر آوردند و سرکشی نمودند عنها از ایمان آوردن بدلایل و هدایت ما اولئک
اصحاب النار آن گروه یاران و ملازمان آتش دوزخ اند هم فیها خالدون ایشان اند در آن آتش جاوید مانندگان ببقای ابدی فمن اظلم
پس کیست ستمکارتر در کفر و عناد و ستم ممن افتری از کسی که افترا کند و بر بندد علی الله کذبا بر خدای دروغ را باین وجه که گوید خدا را
فرزند و شریکیست و یا چیزی را باو اسناد کند که نگفته چون تحریم سایبه و بحیره و غیر آن او کذب بایاته یا بدروغ شمرد آیات منزله او را و این تشخیص
انکار نبوتست اولئک آن گروه مکذبان و متکبران ینالهم نصیبهم برسد بدیشان بهره ایشان من الکتاب از لوح محفوظ نوشته شده یعنی ایشان را
رسد آنچه تعلم تقدیر در لوح محفوظ نوشته شده از ارزاق و عذاب و نکال ... حتی اذا جاءتهم تا وقتی که بیاید بایشان رسلنا فرستادگان ما که
ملک الموت و اعوان او اند یتوفونهم در حالتی که فرا گیرند یعنی قبض کنند ارواح ایشان را قالوا گویند با ایشان از روی سرزنش اینما
کجایند تانی که پیوسته کنتم تدعون بودید که میخواندید و می پرستیدید ایشانرا من دون الله بجز از خدای تا امروز منع کنند عذاب خدا را
از شما قالوا گویند کافران که آنها ضلوا عنا گم شدند از ما یعنی غایب شدند و هیچ مددی از ایشان بما نرسید و شهدوا علی انفسهم و گواهی دهند
بر نفسهای خود انهم کانوا کافرین که ایشان بودند از ناگرویدگان یعنی اعتراف کنند با آنکه ایشان در آن گمراه بودند در آنچه نطق می بوده اند
قال گوید حق تعالی ادخلوا فی امم در آیید در میان امتانی که قد خلت من قبلکم بتحقیق در گذشته اند پیش از شما بردین و آئین شما
من الجن والانس از پریان و آدمیان مراد کافران گذشته اند ازین دو طایفه یعنی با آنها در آیید فی النار در آتش مرویست که جمعی را که
از کفار که عناد و تکبر ایشان بیشتر بوده بیشتر باتش برند کلما دخلت امة هرگاه که در آید گروهی در دوزخ لعنت اختها حتی

لعنت کنند گروه دیگر که هم دینان ایشان باشند و پیشوایان ایشان در آن دین مثلا جهودان رؤسای خود را لعن کنند و ترسایان مقتدیان خود را بر همین قیاس
إِذَا ادَّارَكُوا تا آنگه چون یکدیگر رسند فِيهَا جَمِيعًا در آتش همه ایشان قَالَتْ أُخْرَاهُمْ گویند آنها که پس روان ایشان باشند در دنیا و یا از پی در آیند کان
ایشان در دوزخ لِأُولَاهُمْ برای آنها که پیشوایان ایشان اند یعنی در بارهٔ ایشان گویند که رَبَّنَا ای پروردگار ما هَؤُلَاءِ أَضَلُّونَا این گروه گمراه کردند
ما را فَآتِهِمْ پس بده ایشان را عَذَابًا ضِعْفًا عذابی دو چند آنکه هست ما را مِنَ النَّارِ از دوزخ یک بخش برای گمراهی و یکی برای گمراه ساختن دیگران
قَالَ گوید خدای در جواب ایشان لِكُلٍّ ضِعْفٌ مر همه را عذاب دو باره هست یعنی پیشوایان را بجهت ضلال و اضلال و پیروان را بواسطه کفر و تقلید
وَلَكِنْ لَا تَعْلَمُونَ و لیکن ایشان ندانسته باشند و حفص تا خوانده یعنی شما نمیدانید و از یکدیگر خبر ندارید بلکه هر یک علم بعذاب خود دارید و از دیگران
غافل و بیخبرید وَقَالَتْ أُولَاهُمْ و گویند پیشوایان لِأُخْرَاهُمْ مر پیروان را فَمَا كَانَ لَكُمْ عَلَيْنَا مِنْ فَضْلٍ پس نیست مر شما را بر ما افزونی که
بدان استحقاق و تخفیف عذاب داشته باشید بلکه ما و شما در کفر برابر یکدیگریم فَذُوقُوا الْعَذَابَ پس بچشید عذاب را بِمَا كُنْتُمْ تَكْسِبُونَ
بسبب آنچه بودید که کسب میکردید از کفر و حوالهٔ عذاب بر دیگری میکنید إِنَّ الَّذِينَ كَذَّبُوا بدرستی که آنها که بدروغ داشتند بِآيَاتِنَا آیتهای ما از قرآن
و دلایل قدرت ما وَاسْتَكْبَرُوا و سرکشی کردند عَنْهَا از گرویدن بآن و فرمان برداری آن لَا تُفَتَّحُ لَهُمْ گشاده نشود برای دعای ایشان یا بجهت
نزول رحمت بر ایشان و یا بسبب رفع اعمال یا ارواح ایشان أَبْوَابُ السَّمَاءِ درهای آسمان همچنانکه برای اهل ایمان گشوده می شود بلکه اعمال ایشان
بر روی ایشان زنند و ارواح ایشان را بسجین برند که زیر زمین هفتم است وَلَا يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ و در نیایند این متکبران و گردنکشان در بهشت
حَتَّى يَلِجَ الْجَمَلُ وقتی که در آید شتر فِي سَمِّ الْخِيَاطِ در سوراخ سوزن یعنی همچنانکه این صورت هرگز وجود نگیرد کافران نیز هرگز به بهشت نروند
وَكَذَلِكَ و مانند این پاداش سخت نَجْزِي الْمُجْرِمِينَ جزا می دهیم مجرمان را یعنی کافران پر گناه را لَهُمْ مِنْ جَهَنَّمَ مر ایشان باشد از آتش دوزخ
مِهَادٌ فراشی که بران نشینند وَمِنْ فَوْقِهِمْ و از زبر ایشان غَوَاشٍ پوششها باشد هم از آتش دوزخ یعنی زیر و زبر ایشان آتش باشد وَكَذَلِكَ
و مانند جزای تقطیع این گروه نَجْزِي الظَّالِمِينَ پاداش میدهیم همه کافران که ستمکاران اند عقب از وعید کافران بعقاب و عذاب در وعد مؤمنان
می فرماید که وَالَّذِينَ آمَنُوا و آنانکه گرویده اند بخدای وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کردند کارهای شایسته و چون تصدیق رسولان و فرمان برداری
کتابها و چون اعمال صالحه بسیار است و اقدام بهمهٔ آن فوق طاعت بشری از نجهت میفرماید لَا نُكَلِّفُ نَفْسًا تکلیف نکنیم و نمی فرمائیم هیچ نفسی را
إِلَّا وُسْعَهَا مگر بقدر وسع و طاقت آن نفس یعنی آن قدر که بران قادر باشند و بر وجه سهولت بجای آورند أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ آن گروه
یاران و ملازمان بهشت اند هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ و ایشانند در آن بهشت جاوید ماندگان بتمامی ابدی وَنَزَعْنَا و بیرون بریم مَا فِي
صُدُورِهِمْ آنچه در سینه های بهشتیان بود مِنْ غِلٍّ از کینه و حسد یعنی اسباب عداوت را از ایشان دور کردانیم و هیچکدام حسد بر مرتبهٔ غیر خود
نبرند از سدی نقل است که چون اهل بهشت بدر بهشت رسند اشجار بینند که از ساق آن دو چشمه بیرون آید و از یک چشمه ایشان بیاشامند هر غل و غش و حقد
و حسدی که در دل ایشان بوده باشد زایل گردد و آن شراب طهور بود و از چشمهٔ دیگر غسل کنند آثار لطافت بدن و تازگی نضارت نعیم بهشت بر ایشان
ظاهر گردد که هرگز بعد از آن گرد آلود و بی طراوت نشوند در خبر است که در بهشت کمترین ملک شخص زیاده از دنیا باشد چنانکه گمان برد که آنچه او راست کسی
دیگر را نیست و بجهت این هیچکدام بر یکدیگر حسد نبرند و بعد از آن در بیان وصف منازل ایشان در بهشت می فرماید که تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ

میرود

میرود از زیر مساکین و غرفهای ایشان جویها برای زیادتی لذت و سرور ایشان وَقَالُوا و گویند اهل بهشت چون منازل خود را به بینند الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي
حمد و ثنا مر خدایرا که بفضل هَدَانَا لِهَذَا راه نمود ما را بدین مقام وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ و نبودیم ما که راه یابیم بقوت خود بی توفیق و لطف او که
هرگز راه باین نمی یافتیم باین منازل لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ اگر نه خدا ما را راه نمودی باسباب توفیق خود و الطاف عمیم او سبحانه هرگز راه باین نمی یافتیم در
خبر است که رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرموده که چون اهل بهشت در بهشت قرار گیرند و اهل دوزخ در دوزخ حق تعالی میان ایشان مجازات نگذارد تا
یکدیگر را ببینند و آنچه در آن باشد از منازل و درجات و درکات مشاهده نمایند اهل دوزخ از روی حسرت گویند که کاش مهتدی میشدیم تا باین مرتبه میرسیدیم
و اهل بهشت گویند که اگر لطف و توفیق الهی نبودی باین مرتبه نمیرسیدیم بعد از آن فرمود که هیچ مؤمنی و کافری نباشد الا که او را در بهشت و دوزخ منزلی باشد
چون حجاب بردارند آن منازل بایشان نمایند و دوزخیان را گویند که این قصور و منازل و درجات که می بینید برای شما آفریده بودند اگر ایمان می آوردید
باینجا میرسیدید و بهشتی را گویند که این درکات و عقوبات که مشاهده میکنید از برای شما بود اگر طریق کفر اختیار میکردید و در معاصی توغل می نمودید بعد از آن
ندا آید این مراتب بلند و درجات ارجمند بشما بمیراث ارزانی داشتیم و آن موضع که لایق ایشان بود بایشان واگذارند پس دیگر باره ندا آید که ای اهل بهشت
شما را همه تندرستی باشد که با آن بیماری نبود و جوانی باشد که هرگز با آن پیری نبود و زندگانی که با آن مرگ نباشد و خلودی که با آن فنا راه نیابد و نعیمی که با آن
نیستی نبینید و اهل بهشت چون این مژده بشنوند و این نعمت به بینند گویند از روی خوشحالی لَقَدْ جَاءَتْ رُسُلُ رَبِّنَا بدرستی که آمدند فرستادگان
پروردگار ما بِالْحَقِّ براستی و درستی پس مهتدی شدیم بارشاد ایشان و بجهت این باین پایهٔ عالی رسیدیم وَنُودُوا و ندا کرده شوند اهل بهشت
در وقتی که بهشت را از دور به بینند یا بعد از دخول آن أَنْ تِلْكُمُ الْجَنَّةُ آن بهشتی که وعده داده شده بودید اینست که مملوّ است بانواع نعم
لذیذه أُورِثْتُمُوهَا میراث داده شدید آنرا بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ بسبب آنچه عمل میکردید وَنَادَى أَصْحَابُ الْجَنَّةِ و ندا کنند اهل بهشت أَصْحَابَ النَّارِ
اهل دوزخ را از روی کمال شادی و سرور أَنْ قَدْ وَجَدْنَا آنکه بدرستی که ما یافتیم مَا وَعَدَنَا رَبُّنَا آنچه وعده کرده بود ما را پروردگار ما از مثوبات
حَقًّا از روی راستی و درستی فَهَلْ وَجَدْتُمْ پس آیا شما یافتید مَا وَعَدَ رَبُّكُمْ آنچه وعده کرده بود آفریدگار شما از عقوبات حَقًّا بی شک و
شبهه قَالُوا گویند دوزخیان نَعَمْ از روی اعتقاد که آری یافتیم آنرا چنانچه خدای تعالی فرموده بود فَأَذَّنَ مُؤَذِّنٌ پس آواز دهد آواز
دهنده بَيْنَهُمْ میان بهشتیان و دوزخیان أَنْ لَعْنَةُ اللَّهِ بدرستی که لعنت خدای عَلَى الظَّالِمِينَ بر کافرانست که ستم بر خود کردند
بشرک و عناد الَّذِينَ يَصُدُّونَ آنانکه باز میداشتند مردمان را عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ از راه خدای تعالی وَيَبْغُونَهَا و طلب آن میکردند
عِوَجًا از روی کجی و ناراستی و منحرف شدند از آن وَهُمْ بِالْآخِرَةِ و ایشان ببرای آخرت كَافِرُونَ ناگرویدگانند ابو صالح از ابن
عباس نقل کرده که حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام مرا گفت که کتاب حق سبحانه اشباه است که مردمان آنرا نمیدانند و از جمله آنست
که أَذَّنَ مُؤَذِّنٌ بَيْنَهُمْ چه مؤذن آن حضرت وَبَيْنَهُمَا حِجَابٌ وَعَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ و میان بهشت و
که اهل دوزخ خواهند که به بهشت در آیند و نزد بعضی آن مردانی باشند شرف بر بهشت و دوزخ که هر دو را بشناسند
اهل دوزخ را بِسِيمَاهُمْ بعلامتهای ایشان چه بهشتیان سفید روی باشند و دوزخیان سیاه روی و گویند
که ساکنان آن عارف باشند باحوال فریقین هم بر دوزخی هم بر بهشتی مطلع باشند و ساکنان اعراف انبیا باشند

وبودن ایشان بر اعراف دلیل فضل و کرامت ایشان باشد چه از انجا منازل خود را در بهشت بینند و از ان متلذذ شوند و عذاب دوزخ را مشاهده بکنند و تجلی
ازان مسرور بکردند و کفته اند که بر اعراف کسانی باشند که حسنات و سیئات ایشان مساوی باشند و یا موحدانی که در عمل نیک تقصیر کرده باشند و اصح قول
آنست که افاضل اهل ایمان دران موضع باشند مؤید اینست که ثعلبی در تفسیر خود از ابن عباس نقل کرده که اعراف منزل بلندیست که پیش صراط واقعست
و امیر المؤمنین و حمزه و عباس و جعفر صلوات الله علیهم بر انجا باشند و دوستان خود را بشناسند بتازکی و سفید رویی و دشمنان خود بتاریکی و سیاه رویی
و محمد بن جعفر راشد که یکی از راویان اهل سنت است روایت کرده که پدرم بمن بکفت که من از حسین بن علوان شنیدم که او از سعید بن طریق شنیده که
اصبغ بن نباته کفت روزی در مجلس سرور شاه اولیا و علی المرتضی نشسته بودم که عبد الله بن الکوا آمد و کفت یا امیر المؤمنین مرا اکاه کن از تفسیر آیت و علی الاعراف
رجال آنحضرت فرمود یا ابن الکوا اکاه باش که ما اهل نبوت و معدن رسالتیم فردای قیامت زمام اختیار بدست ما دهند و خطاب حق تعالی از ما
بما که آنکس که از اهل دوزخ باشد او را بدوزخ بفرستیم و آنچه از اهل بهشت او را بهشت در آریم آنکسانی که در دار دنیا نصرت ما کرده باشند و در محبت ما کوشیده
و مودت ما شربت ما نوشیده ایشان را بعلامات دوستی بشناسیم و بتعظیم تمام در بهشت عنبر سرشت در آریم آنهائی که درین جهان با ما رایت عداوت
و رزیده بغض و نفاق بشناسیم و بعذاب جحیم و عقاب الیم رسانیم مؤید این کفتار عالی مقدار است حدیث مروی شبه که حضرت رسالت روزی
خطاب با امیر المؤمنین صلوات الله علیه و آله کرد و فرمود ای علی کویا من در تو مینکرم در روز قیامت و در دست تو عصائی می بینم از عوسج تو بآن عصا
کروهی را بهشت میرسانی و طایفه دیکر را بدوزخ میرانی و میکویی بدوزخ که فلان را بکیر که از دشمنان منست و فلان را که از محبان منست بکذار و اینست که حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که آتش چنان مطیع علیست که غلام بخواجه بلکه آتش فرمان بردارتر است از غلام نسبت بخواجه خود در روایت آمده که
حارث همدانی که یکی از محبان شاه ولایتست و اکثر در ملازمت آن حضرت می بودند روزی با آنحضرت کفت یا شاه ولایت من از دو حالت هراسان
و ترسانم یکی از حالت نزع و دیکری در وقت از صراط کذشتن آن حضرت فرمود ای حارث بشارت باد ترا که من دوستان خود را درین دو حالت
فرو نکذارم و درین دو وقت خود را بایشان برسانم و من ایشان را شناسم و ایشان نیز مرا شناسند و من شفیع ایشان باشم و آتش دوزخ را کویم که ایشان را
آزار نرساند که محبان و مخلصان منند و ایشان را بمقصد خود شان رسانم و از امام محمد باقر علیه السلام مرویست که مراد برجال درین آیت سید المرسلین
است و ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین در مجمع البیان نیز از امام محمد باقر علم الاولین و الآخرین روایت کرده که فرمود که بهشت نرود مکر کسی که
اهل بیت را شناسد و محب ایشان باشد و بدوزخ نرود مکر شخصی که منکر ایشان را شناسد و منکر امامت و ولایت ایشان باشد و از صادق علیه السلام
نیز مرویست که فرمود که اعراف پشته‌هایی میان بهشت و دوزخ و هر پیغمبری و خلیفه را انجا دارند با کناه کاران امتش چنانکه امیر لشکر با لشکری بی
... حسنات سبقت کرده بهشت در آیند خلیفه آن پیغمبر با کناهکاران امت او کوید که بنکرید برادران نیکوکار خود را که پیش از شما به بهشت رسیدند
... وَنَادَوْا و ندا کنند اصحاب اعراف یعنی کناهکاران امت هر پیغمبری و خلیفه او که در اعراف باشند آواز دهند
... اصحاب را که بایشان سبقت کرده بهشت در آمده باشند أَنْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ اکه تحیت خدا بر شما باد و یا
... بدار السلام رسیدید لَمْ يَدْخُلُوهَا هنوز اهل اعراف یعنی کناهکاران بهشت در نیامده باشند وَهُمْ
... دانند که بهشت در آیند ایشان باشند و در خبر آمده که میزان حسنات و سیئات اهل اعراف مساوی باشد ایشان

بهشت و دوزخ می نکرند و دخول هیچکدام راجح نبود پس چون خلقان را بسجود خوانند و آن آخرین تکلیفی باشد در روز قیامت اهل اعراف سجده
کنند و میزان حسنات ایشان راجح کردد و بهشت در آیند وَإِذَا صُرِفَتْ أَبْصَارُهُمْ و هرکاه چشمهای ایشان را بکردانند در تفسیر زاهدی نقل است
که حق تعالی فرشته را فرماید تا روی ایشان را بکردانند تِلْقَاءَ أَصْحَابِ النَّارِ بسوی دوزخیان چون اهل دوزخ را با نواع عقوبات و نکال ببینند
بخدا پناه برده قَالُوا رَبَّنَا کویند ای آفریدکار ما لَا تَجْعَلْنَا مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ مکردان ما را با کروه ستمکاران یعنی میان ما و اهل دوزخ
جمع مکن بنا بر آنکه مراد باصحاب اعراف انبیا و ائمه باشند پس صدور این دعا از ایشان بر وجه خضوع و خشوع باشد همچنانکه بهشتیان در بهشت کویند
رَبَّنَا اتمم لنا نورنا وَنَادَىٰ أَصْحَابُ الْأَعْرَافِ و ندا دهند اصحاب اعراف رِجَالًا يَعْرِفُونَهُمْ بِسِيمَاهُمْ مردانی را که بشناسند بعلامات ایشان
یعنی از سیاهی روی و کبودی چشم و آن شناختکان رؤسای کفار باشند چون ولید بن مغیره و ابو جهل و عاص بن وایل و امثال ایشان از مشرکان که
در دنیا میکفتند که هرکز خدای تعالی امثال بلال و عمار و صهیب را بهشت نبرد و ما را بدوزخ و قسم یاد میکردند که جزای بندکان شان را بر ما تفضیل
نکند قَالُوا کویند ایشان را اهل اعراف که شما در عذابید مَا أَغْنَىٰ عَنكُمْ دفع نکرد از شما عذاب را جَمْعُكُمْ کثرت انصار شما یا جمع
مال که میکردند وَمَا كُنتُمْ تَسْتَكْبِرُونَ و آنچه بودید که کردنکشی میکردید از سخن حق یعنی جمعیت و استکبار شما مانع عذاب نشد پس اهل اعراف اشارت
بسوی بلال و صهیب و عمار و سلمان و امثال ایشان کرده که کافران کویند أَهَٰؤُلَاءِ الَّذِينَ آیا این کروه آنانند که درین أَقْسَمْتُمْ سوکند می خوردید
که البته لَا يَنَالُهُمُ اللَّهُ بِرَحْمَةٍ هرکز بدیشان نرساند خدای بخشایش خود را و حالا برحمت حق ایشان در بهشتند و شما در دوزخ و چون اصحاب
اعراف ازین سخن فارغ شوند حق تعالی بکرم خود بعاصیان اهل ایمان خطاب کند که ادْخُلُوا الْجَنَّةَ در آیید بهشت که لَا خَوْفٌ عَلَيْكُمْ
هیچ ترسی بر شما از مخاویف و شدائد وَلَا أَنتُمْ تَحْزَنُونَ و نه شما اندوهناک شوید از فوت مطلوب و مقصود ابن عباس فرموده که چون اهل اعراف
بهشت در آیند دوزخیان را طمع دخول جنت بخاطر رسد و کویند خدایا ما را خویشانند در بهشت ما را دستوری ده تا با ایشان مشرف شده باشیم اما
دوزخیان نام و کنیت ایشان بخوانند و بشناسند و از ایشان طعام و شراب بهشت خواهند چنانکه می فرماید وَنَادَىٰ أَصْحَابُ النَّارِ و آواز دهند
دوزخیان أَصْحَابَ الْجَنَّةِ بهشتیان را و توقع کنند أَنْ أَفِيضُوا که بریزید عَلَيْنَا مِنَ الْمَاءِ بر ما از آب بهشت که تشنکی ما را ببرد
أَوْ مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ یا بدهید ما را آنچه روزی کرده است خدای شما را از انهار و شربت و یا انواع طعام تا بان دفع کرسنکی خود کنیم
قَالُوا کویند بهشتیان در جواب ایشان که إِنَّ اللَّهَ حَرَّمَهُمَا بدرستی که خدای حرام کرده است طعام و شراب بهشت را عَلَى الْكَافِرِينَ
بر کافران و کویند کافران الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَهُمْ آنانکه فرا کرفتند شعار دین خود را لَهْوًا وَلَعِبًا شغلی و بازیچه چه ایشان در عید خود بحوالی کعبه
می آمدند و دست میزدند و بازی میکردند وَغَرَّتْهُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا و می فریفت مر ایشان را زندکانی و طول مهلت تا از حق فراموش کردند
و ندانستند که وی عذاب کننده و مکافات بازی دهنده فَالْيَوْمَ نَنسَاهُمْ پس امروز با ایشان ایمان معامله کنیم و فرا کذاریم ایشان را
در آتش كَمَا نَسُوا چنانچه ایشان را فرو کذاشته بودند و بر خاطر نکذرانیدند و مستعد نشدند لِقَاءَ يَوْمِهِمْ هَٰذَا دیدن این روز وَمَا كَانُوا
و چنانچه بودند از عناد و شرک بِآيَاتِنَا يَجْحَدُونَ بآیتهای کتب ما و یا بعلامات ربوبیت ما انکار میکردند چون حق تعالی ذکر هر دو فریق کرد
در عقب آن بیان انزال کتب و اتمام حجت میکند بر ایشان بقوله وَلَقَدْ جِئْنَاهُم بتحقیق که آوردیم کروه کفار را بِكِتَابٍ فَصَّلْنَاهُ

كتابي را كه بيان كرديم معاني آن را و روشن ساختيم هرچه بكار آيد در وي از عقايد و احكام و مواعظ عَلَىٰ عِلْمٍ بر دانش خود يعني در حالتي كه عالم بود به تبيين آن و با
در حالتي كه آن كتاب مشتمل بود بر علم شريعت از اصول و فروع هُدًى راه نماينده بندگان به راه راست وَرَحْمَةً و بخشش لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ
براي گروهي كه بگروند يعني مي‌پسندند ايشان بحق و نهي و منجي اند ايشان از ضلالت هَلْ يَنْظُرُونَ انتظار مي‌برند إِلَّا تَأْوِيلَهُ مگر عاقبت كتاب
يعني آنچه راجع شود بآن امر قرآن از تبيين و صدق آن بظاهر شدن آنچه ناطق است بآن از وعد و وعيد خلاصه سخن آنست كه ايمان نمي‌آرند تا برايشان وعد
و وعيد ازو به پيوند يَوْمَ يَأْتِي تَأْوِيلُهُ روزي كه بيايد عاقبت و سرانجام كتاب يعني ظاهر شود آثار وعد و وعيد و آن روز قيامت باشد يَقُولُ الَّذِينَ
نَسُوهُ گويند آنانكه فراموش كردند يعني ترك كردند كتاب مفصّل را مِنْ قَبْلُ پيش ازين در دنيا يعني چون صدق سخن آن روز بر كافران ظاهر شود كه بقرآن
نگرويدند گويند قَدْ جَاءَتْ رُسُلُ رَبِّنَا بدرستي كه آمده بودند فرستادگان پروردگار ما بِالْحَقِّ براستي و درستي ما تكذيب ايشان كرديم و وقوع اين
روز را باور نداشتيم فَهَلْ لَنَا مِنْ شُفَعَاءَ پس آيا باشند ما را درخواست كنندگان فَيَشْفَعُوا لَنَا پس درخواست كنند ما را أَوْ نُرَدُّ يا باز آرند
ما را بدنيا فَنَعْمَلَ پس بكنيم غَيْرَ الَّذِي كُنَّا نَعْمَلُ غير آنچه بوديم كه عمل مي‌كرديم يعني تصديق كنيم بآنچه تكذيب آن مي‌كرديم و بوحدانيت خدا قائل شويم و از
شرك دركذريم و اينجا كسي نيست كه شفاعت كند و نه ايشان را بدنيا باز آرند قَدْ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ بدرستي كه زيان كردند در نفسهاي خود كه سرمايه عمر صرف پرستش
بتان كردند بحق تبرا جستند وَضَلَّ عَنْهُمْ و گم شد از ايشان مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ آنچه بودند كه افترا مي‌كردند و بدروغ مي‌گفتند كه بتان شفيعان ما خواهند بود
نزديك خداي پس هيچ نفعي بايشان نرسد و در عذاب ابدي گرفتار بمانند بعد از آن از روي احتجاج ذكر ربوبيت و قادريت خود مي‌كند و بيان مصنوعات خود
مي‌نمايد تا بوسيله آن او را بشناسند و بدانند كه غير او سبحانه معبودي بحق نيست و خطاب مي‌كند كه اي جميع مكلفان إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ بدرستي كه پروردگار شما
خدائيست كه مستحق جميع صفات كمال است الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ اوست آنكس كه بيافريد آسمانها و زمينها را بي ماده فِي سِتَّةِ
أَيَّامٍ در مقدار شش شبانروز و اگرچه او سبحانه قادر بود كه بچشم زدني بيافريند اما بجهت تعليم آنكه بنده در كارها تعجيل نكند و تأني در معاملات بفرمايد تا
شش روز با جهت آنها را بيافريد در مجمع آورده كه حق تعالى ابتداي آفرينش از روز يكشنبه كرد تا آخر روز جمعه مكونات علوي و سفلي را ايجاد فرمود ثُمَّ اسْتَوَىٰ
پس مستوي شد اراده او عَلَى الْعَرْشِ بر آفرينش عرش و يا غالب گشت بر عرش كه عظيم ترين مخلوقات اوست و هرگاه كه بران قادر و غالب باشد پس
بر غير او بطريق اولي خواهد بود ابوالفتوح جرجاني در تفسير خود نقل كرده كه حق تعالى عرش را بر صورت تخت آفريده در خبر است كه جبرئيل عليه السلام خواست كه عظمت عرش
بداند از حق تعالى اذن طلبيد تا در اطراف آن بپرد پس چندان بپريد كه ضعيف و سست شد و از حق تعالى قوت طلبيد حق سبحانه او را قوت داد چند سال ديگر
بيشتر بپريد درين نوبت نيز سست گرديد باز او را قوت داد تا چند نوبت اين صورت واقع شد و چون از پريدن ملال يافت گفت خداوندا بسيار سير كرده ام
اما اكثر را نديده ام و طي نموده ام از جانب الهي ندا آمد كه اي جبرئيل چند هزار سال است كه مي‌پري هنوز قايمه از قوايم عرش من سپري نكرده جبرئيل گفت
سبحانك لا نعلم كيف خلقه الا هو يا خداوندا اي آنكه هيچ مخلوقي بر چگونگي آفرينش تو آگاه نيست مگر او سبحانه يُغْشِي اللَّيْلَ النَّهَارَ در مي‌كشد
شب تاريك را در روز روشن يعني پوشيده مي‌گرداند روشنائي روز را بتاريكي شب يَطْلُبُهُ مي‌جويد شب روز را يعني از پي در مي‌آيد حَثِيثًا
در حالتي كه شتاب كننده است مانند كسي كه طلب چيزي كند بروجه سرعت همچنانكه روز طالب شب است بسرعت شب نيز طالب روز است بسرعت و مراد
آنست كه آمدن روز در عقب شب است بعكس مانند چيزي بر اثر چيزي كه طالب آن باشد وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ و بيافريد آفتاب و ماه را وَالنُّجُومَ و ستارگان را

مُسَخَّرَاتٍ در حالتي كه رام شده‌اند بِأَمْرِهِ بفرمان او يعني مطيع فرمان او اند در مجاري خود و خلق كردن اينها براي منافع انسان است أَلَا لَهُ الْخَلْقُ
خدا راست آفريدن جميع مخلوقات و مكونات وَالْأَمْرُ و مر او راست فرمان نافذ كه مقرون مصلحت است چه متصرف در جميع امور اوست نه غير او تَبَارَكَ
اللَّهُ بزرگست خداي در وحدانيت و الوهيت و فردانيت و ربوبيت رَبُّ الْعَالَمِينَ پروردگار خود را يعني آفريدگار همه عالميان و بعد از
ذكر دلايل قدرت و وحدانيت خود امر مي‌كند بندگان كه ادْعُوا رَبَّكُمْ بخوانيد پروردگار خود را يعني پرستش او كنيد تَضَرُّعًا در حالتي كه زاري كنندگانيد
و يا بروجه تضرع و زاري وَخُفْيَةً و در حالتي كه پنهانيد از نظر مردم از روي پوشيدگي و پنهاني چه دعا در خلوت دليل اخلاص است و محتاج و مخلص از روي
نااميد نيست إِنَّهُ بدرستي كه خداي سبحانه لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ دوست نمي‌دارد درگذرندگان را يعني آنها كه دعاي بد كنند در حق نامستحق يا در دعا فرياد
كنند تا بريا آميخته شود يا چيزي طلبند از خداي كه لايق آن نباشد مانند رتبه انبيا و بالا رفتن بر سموات علا از حضرت رسالت عليه السلام مرويست كه فرمود كه زود باشد
كه ناامید شوم در دعا تا آنكه بلاوه از فوق رتبه خود طلبند هم اين قدر كافيست كه بنده در دعا گويد كه بارخدايا از تو بهشت مي‌طلبم و آنچه مرا نزديك گرداند به رحمت
تو از گفتار و كردار و بعد از آن اين آيت تلاوت فرمود كه انه لا يحب المعتدين در خبر است كه ميان دعا سر و علانيه هفتاد صفت است در زمان حضرت رسالت
صلي الله عليه و آله اصحاب سر عبادت كردندي و در عدم اظهار آن جد و جهد تمام نمودندي و آواز ايشان را بغير از هم نشنيدندي و پوشيده راز ايشان را حق تعالى
دانستي و غير سبحانه خود كسي مطلع نبودي و از مضمون ادعوا ربكم تضرعا و خفية در بعضي تفاسير گويند كه تضرع بمعني رفع صوتست يعني خدا را بخوانيد در آشكارا
وَلَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ و فساد مكنيد در زمين بكفر و انواع معاصي و عدوان بَعْدَ إِصْلَاحِهَا پس از باصلاح آوردن آن بايمان و عدل و تقوى
وَادْعُوهُ و بخوانيد خداي را خَوْفًا در حالتي كه ترسندگان باشيد از عذاب وَطَمَعًا و اميدوار برحمت او إِنَّ رَحْمَتَ اللَّهِ بدرستي كه رحمت
قَرِيبٌ مِنَ الْمُحْسِنِينَ نزديكست به نيكوكاران در عمل چون عابدان يا در عمل چون عاصيان كه برحمت اميدوارند بمغفرت او چه عابد و عاصي چشم
بشفاعت و فضل بي‌نهايت او دارند يكي از زاهدان در مناجات خود گفته كه بارخدايا اگر وفاداران تو اميد دارند جفاكاران نيز بغير از تو پناهي ندارند
در امان إِنَّا خطايا مذكور است كه هركه اين دو آيه بخواند و در عقب آن بگويد استغفر الله الذي لا اله الا هو الحي القيوم و اتوب اليه اللهم اغفر لي ذنوبي
لا يغفر الذنوب الا انت گويد اي ملائكه من گواه باشيد كه جميع گناهان اين بنده را آمرزيدم و نيز در بيان كمال قدرت خود مي‌فرمايد كه وَهُوَ الَّذِي
يُرْسِلُ الرِّيَاحَ و اوست آنكه مي‌فرستد بادهاي چهارگونه را از صبا و دبور و جنوب و شمال بُشْرًا در حالتي كه مژده دهنده‌اند بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ
پيش از نزول رحمت او بر زمين كه باران است مرويست كه در عهد بعضي از اصحاب مردي را گرفته بودند كه كشتند حضرت شاه ولايت پناه عليه السلام
كه چه گناه كرده گفتند يا شاه مردان كلمه كفر گفته و بران اقرار ميكند و توبه از آن نميكند فرمود چه ميگويد گفتند ميگويد كه بر نادیده گواهي مي‌دهم و
و از رحمت مي‌گريزم حضرت شاه اوليا عليه الصلوات والسلام فرمود كه من نيز اين كلمه را ميگويم چه اين عين ايمان است و طاعت گفتند يا امير
چگونه است فرمود اول آنكه ميگويد بر نادیده گواهي مي‌دهم بدرستي رب العالمين گواهي مي‌دهم و روا نيست كه خداي تعالى نتوان ديد
گفته شد دوست ميدارم مراد وي مال و فرزندست و درين سخن نيز صادقست كه قوله تعالى انما اموالكم و اولادكم فتنة حق سبحانه فرموده است
گفته از رحمت خداي ميگريزم مراد وي آنست كه از باران مي‌گريزم تا جامه مرا تر نكند و درين كلمه هم صادق القول است و حق تعالى مي‌فرمايد
الذي يرسل الرياح بشرى بين يدي رحمته حاصل كه مي‌فرمايد كه اين بادهاي مژده دهنده را باران مي‌فرستيم حَتَّىٰ إِذَا أَقَلَّتْ

این بارها سحاباً ثقالاً ابرهای که گران بار باشند از باران و چون ریاح ابرهای گران بار بردارند سقناه براینم ابر را لبلدٍ میّتٍ برای زنده

گردانیدن زمین مرده فانزلنا پس فرو فرستیم به الماءَ بآن زمین آب را فاخرجنا به پس بیرون آریم بوسیلهٔ آن آب من کل

الثمرات از هر نوع میوه‌ها کذلک همچنانکه زمین مرده را به نباتات زنده کردیم نخرج الموتی بیرون آریم مردگان را از قبور لعلکم

تذکرون شاید که شما دریابید بدان صورت و بدین یعنی استدلال کنید و بدانید که هر که قادر باشد بر احیای ارض و اخراج ثمار هر آینه قادر است

بر احیای اموات و قدرت دارد بر همه چیز چه میان دو اخراج فرقی نیست پس همچنانکه بر وی متعذر نیست که سبحانه زمین مرده را به نباتات زنده گرداند بر او

دشوار نیست که مرده را از گور زنده بیرون آورد و از ابن عباس نقلست که چون همه مردمان در نفخهٔ اول بمیرند حق سبحانه و تعالی چهل سال باران بر ایشان

بباراند که مانند آب مردان باشد یعنی مثل نطفه و آن از زیر عرش بر ایشان ریزان شود و آن را ماء الحیوان گویند پس ایشان در قبور رویده شوند همچنانکه در رحم

مادران و چون اجساد ایشان تمام خلقت شوند حق سبحانه و تعالی روح را در جسد ایشان دماند بعد از آن خواب را بر ایشان گمارد و در نفخهٔ دویم ایشان را

بیدار کند ایشان پنداشته باشند که از خواب بیدار شده‌اند پس گویند که یا ویلنا من بعثنا من مرقدنا ای وای بر ما که از خوابگاه بیدار ساخت

...ل زمین را پایمال کند پس از نزول باران وی فرماید والبلد الطیب و زمین پاک و پاکیزه که شایسته و صالح زراعت باشد یخرج نباته

...ون می‌آید رستنی او باذن ربه بفرمان پروردگار والذی خبث و آن زمین که ناپاک است و شوره‌زار لا یخرج بیرون نمی‌آید گیاه از او

الا نکدا مگر در حالتی که اندک و نفع رسان نیست از ابن عباس و مجاهد و حسن مرویست که این تمثیلیست که حق تعالی ایراد فرموده در شان مؤمن و کافر

...بیه فرموده است که دل مؤمن را بزمین پاکیزه و دل کافر را بزمین شوره‌زار پس هرگاه که باران مواعظ از سحاب کلام رب الارباب بر دل پاکیزه مؤمن

...انوار طاعت و عبادات بر اعضا او ظاهر و چون کافر استماع آن کند زمین دلش تخم نصیحت قبول نکند و از وی هیچ صفتی بظهور نیاید که بکار آید مرویست

...ی امام حسن بن علی صلوات الله علیهما نزد معاویه رفت معاویه بقصد الزام آن حضرت گفت که ای حسن حق تعالی فرموده که ولا رطب و لا یابس

...کتاب مبین یعنی هیچ تری و خشکی نیست مگر که در قرآن مندرج و موجود است و لحیهٔ ما تو کجا در قرآن ذکر کرده شده است و محاسن مبارک آنحضرت بسیار

...رت و طراوت بود و معاویه کوسه پس آنحضرت در جواب معاویه گفت که حق تعالی محاسن مرا و لحیهٔ ترا درین آیه ذکر کرده که والبلد الطیب یخرج

...ن ربه والذی خبث لا یخرج الا نکدا معاویه چون استماع این کرد منفعل و خجل شد نزد حضار مجلس کذلک همچنان که این مثل بیان کردیم نصرف

...ت مکرر دانیم و صرف امثال در فنون احوال بکنیم لقوم یشکرون برای گروهی که شکر نعمت او بجای آورند و درین مثلها تفکر نموده

...ر بر سیده‌اند و بدانکه چون حق تعالی درین آیه بیان ادله فرمود و بوحدانیت و قدرت کامله خود ذکر کرد در عقب آن ذکر معاندان و مکذبان

وحدانیت او و رسل او کرد و جهت تسلیهٔ پیغمبر خود صلی الله علیه و آله فرمود که لقد ارسلنا نوحاً بدرستی که ما فرستادیم نوح بن ملک

...متوشلخ بن ادریس را علیه السلام و وی که پنجاه ساله بود الی قومه بسوی گروه که اکثر اولاد قابیل بودند و بت می‌پرستیدند فقال پس گفت

...ام یا قوم اعبدوا الله ای گروه من بپرستید خدا را بیگانگی که ما لکم من اله غیره نیست مر شما را هیچ معبودی جز از وی

...ا بر ید و در عبادت دیگری را شریک سازید انی اخاف بدرستی که من می‌ترسم علیکم بر شما اگر ایمان نیارید عذاب

...ز عذاب روز بزرگ که یوم الطوفانست یا روز قیامت و از ابی عبدالله علیه السلام مرویست که نوح علیه السلام مدت دو هزار و پانصد سال

عمر یافت

عمر یافت هشتصد و پنجاه سال پیش از بعثت و نهصد و پنجاه سال بعد از بعثت خلقان را دعوت کرده و دویست سال در ساختن کشتی بود و پانصد سال بعد از

بیرون آمدن از کشتی شهرها را بنا کرد و در عرض مدت هر چند قوم را از عقوبات الهی می‌ترسانید هیچ متاثر نشدند و هر روز طغیان ایشان بیشتر میشد

و هر گاه که بدعوت ایشان مشغول میشد او را چندان میزدند که بیهوش میگشت بعد از آن کسان او وی را در نمدی پیچیده بخانه‌اش می‌بردند و غرض ایشان

آن بود که مرده است روز دیگر بامداد بیامدی و باز بر سر دعوت رفتی و گویند که هر روز چندان سنگ بر او زدندی که در زیر سنگ پنهان شدی جبرئیل

علیه السلام بیامدی و شب او را از زیر سنگ بیرون آوردی و دست بر جراحت او مالیدی بصحت مبدل گشتی و باز علی الصباح بیامدی و گفتی که گویید

لا اله الا الله تا رستگار شوید مرویست که پیری کهن سال طفل خردی را در بر گرفته نزد نوح آمد و او را بآن طفل نمود و گفت ای فرزند این مرد ساحر است

باید که چون بمیرم ترا فریبد آن کودک گفت ای پدر شاید که من بعد از تو نمانم حالا سنگی بمن ده تا بر او زنم پدر سنگی بدست او داد و وی سنگ را بر نوح

علیه السلام زد و سر مبارک آن حضرت بشکست و خون بر روی مبارک او ریخت نوح علیه السلام دست مالی بر آن مالید و این دعا کرد که رب لا تذر علی الارض

من الکافرین دیاراً او در مدت دعوت زیاده از هشت کس با و نگرویدند قال الملأ من قومه گفتند بزرگان قوم او که ای نوح انا لنریک

بدرستی که ما میدانیم و می‌بینیم ترا فی ضلال مبین در گمراهی روشن که ما را از پرستش چندین خدای بعبادت یک خدای دلالت میکنی قال

گفت نوح در جواب ایشان یا قوم لیس بی ضلالة ای گروه من هیچ گمراهی و دوری از حق نیست مرا و لکنی رسول ولیکن من فرستاده‌ام

من رب العالمین از نزد پروردگار عالمیان ابلغکم رسالات ربی میرسانم بشما پیغامهای پروردگار خود را و انصح

و نصیحت میکنم شما را جهت صلاح شما و اعلم من الله و میدانم از وحی خدا که بمن آمده است ما لا تعلمون آنچه شما نمیدانید ایشان چون

وحی شنیدند متعجب گشتند نوح از روی انکار و تعجب ایشان فرمود که او عجبتم آیا عجب میدانید ان جاءکم ذکر از آنکه بیا...

با وحی و موعظه من ربکم از پروردگار شما علی رجل منکم بر زبان مردی از جنس شما یعنی آدمی که همزبانست با شما لینذرکم

تا بیم کند و بترساند شما را از سرانجام کفر و معصیت و لتتقوا و تا پرهیز کنید از خشم خدا بسبب ترسانیدن و لعلکم ترحمون

بر شما بخشند بسبب پرهیز کردن از شرک فکذبوه پس دروغگو داشتند قوم نوح او را و نوح بوحی الهی دانست که ایشان ایمان نخواهند آ...

و هلاکت ایشان را از پروردگار درخواست حق تعالی حکم فرمود که کشتی بسازد و در عرض دویست سال چنانکه مذکور شد بساختن ک...

و بعد از آن با مؤمنان بکشتی درآمد حق سبحانه طوفان فرستاد و همه کافران را هلاک کرد و نوح علیه السلام با اهل کشتی سالم ماندند

فانجیناه پس نجات دادیم نوح را از غرق شدن و الذین معه و آنان را که با وی بودند فی الفلک در کشتی هشتا...

تن بودند چهل مرد و چهل زن و بروایت اهل البیت علیهم السلام هشت کس بودند سه پسر او سام و یافث و حام و باقی از آنها که ا...

و اغرقنا و غرق ساختیم بطوفان الذین کذبوا بآیاتنا آنان را که بدروغ شمرده بودند دلالت وحدانیت را یا معجزات نوح

بدرستی که بودند قوم نوح علیه السلام قوماً عمین گروهی کوران یعنی کوردل و نا عارف بنشانهای وحدانیت خدا و معجزات نوح

و در سورهٔ هود و سورهٔ نوح مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی بعد از آن قصهٔ هود را بر قصهٔ نوح علیه السلام عطف نموده فرمود که و الی

بسوی عاد اخاهم برادر نسبی ایشان را یعنی خویشان ایشان را هوداً که آن هود بود علیه السلام و هود پسر عبدالله بن رباح

بن عوص بن سام بن نوح است و قبیله قوی هیکل و بلند بالا بودند و دران زمان در تمام روی زمین قبیله ازان عظیم تر نبود و بسیار بودند و مال و اولاد داشتند و هوای
دراز در پرستش اصنام بگذرانیدند هود بعد از بعثت پیغمبران آن قبیله آمد و ایشان را بحق دعوت کرد قَالَ يَا قَوْمِ گفت ای گروه من اعْبُدُوا اللَّهَ بپرستید خدای را
و یکتایی او قایل شوید مَا لَكُمْ مِنْ إِلَٰهٍ نیست مر شما را هیچ معبودی غَيْرُهُ بجز از و أَفَلَا تَتَّقُونَ آیا نمی پرهیزید از عذاب وی قَالَ الْمَلَأُ گفتند گروهی از اشراف
و بزرگان ایشان الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ آنانکه کافر بودند از گروه هود و قید کفر بجهت آنست که بعضی از اشراف قوم او مسلمان بودند پس کفار ایشان گفتند
إِنَّا لَنَرَاكَ بدرستی که ما می بینیم ترا راسخ فِي سَفَاهَةٍ در بیخردی که دین قوم خود را بگذاری و دین نو پیدا بکنی وَإِنَّا لَنَظُنُّكَ و بتحقیق که ما گمان می بریم ترا
مِنَ الْكَاذِبِينَ از دروغ گویان از آنچه بگوی قَالَ يَا قَوْمِ گفت ای گروه من لَيْسَ بِي سَفَاهَةٌ نیست بمن خفت عقل و سفاهت وَلَٰكِنِّي رَسُولٌ
ولیکن من فرستاده شده ام مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ از نزد پروردگار عالم و عالمیان أُبَلِّغُكُمْ رِسَالَاتِ رَبِّي میرسانم بشما پیغامهای آفریدگار خود را از امر و نهی
و وعده و وعید وَأَنَا لَكُمْ نَاصِحٌ أَمِينٌ و من شما را نصیحت کننده ام با امانت یعنی راست گویم شما به خیانت دران وحی تغیر دادن آنچه از نزد خدا بمن آمده أَوَ
عَجِبْتُمْ آیا عجب می آید شما را أَنْ جَاءَكُمْ ذِكْرٌ مِنْ رَبِّكُمْ آنکه بیاید بشما پندی و بیانی از نزد پروردگار شما عَلَىٰ رَجُلٍ مِنْكُمْ بر زبان مردی از شما
هم جنس شما لِيُنْذِرَكُمْ تا بیم کند شما را از عقوبت الهی وَاذْكُرُوا و یاد کنید نعمت خدا را إِذْ جَعَلَكُمْ خُلَفَاءَ چون گردانید شما را پس نشینان
ایشان زمین احقاف مِنْ بَعْدِ قَوْمِ نُوحٍ از پس گروه نوح علیه السلام وَزَادَكُمْ فِي الْخَلْقِ و بیفزود در آفرینش شما بَسْطَةً قامت با قوت را
بر دیگران مرویست که کوتاه ترین قدهای ایشان شصت گز بود و دراز ترین صد گز و همه تن آور و با قوت تمام بودند فَاذْكُرُوا آلَاءَ اللَّهِ پس یاد کنید
نعمتهای خدا را لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ تا شاید که شما رستگار باشید چه شکر بر نعمت موجب فلاح است قَالُوا گفتند گروه مر هود علیه السلام را از روی انکار که
لِنَعْبُدَ اللَّهَ آیا آمده تا بما بفرمایی که بپرستیم خدا را وَحْدَهُ در حالتی که یگانه و تنها باشد وَنَذَرَ و دست باز داریم و پرستش نکنیم مَا كَانَ يَعْبُدُ آبَاؤُنَا
آنچه بودند که می پرستیدند پدران ما یعنی بتان فَأْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا پس بیار آنچه بیم میکنی بآن إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ اگر هستی تو از راست گویان
عذاب قَالَ گفت هود علیه السلام قَدْ وَقَعَ عَلَيْكُمْ بدرستی که واجب شد بر شما و فرود آمد مِنْ رَبِّكُمْ از نزد پروردگار شما رِجْسٌ
و مضطرب سازنده وَغَضَبٌ و خشمی جهت اراده انتقام أَتُجَادِلُونَنِي آیا مجادله میکنید با من فِي أَسْمَاءٍ در کار چیزهای که محض اسم اند یعنی
را نام نهاده اید و معنی اسم که الوهیت در ایشان نیست و مرویست که بعضی را ساقیه می گفتند و گمان ایشان آن بود که باران از ایشان می بارد و بعضی
اند مظنه آنکه نگهبان ایشانند در سفر و غیر آن و همچنین برخی را رازقه می نامیدند یعنی روزی دهنده و بعضی را سالمه یعنی رنج رساننده و این مجرد اسما بود
باد پس از روی جهالت جهد می کنند و خود را بطریق آبا و اجداد بر این اسمای بی معنی بسته اند و از دست نمی دهند و می فرماید که سَمَّيْتُمُوهَا
ده اید ایشان را شما وَآبَاؤُكُمْ و پدران شما با آله مَا نَزَّلَ اللَّهُ بِهَا نفرستاده است خدای بجواز عبادت ایشان مِنْ سُلْطَانٍ
چون حق ظاهر شد با وجود این بر عناد و مکابره اصرار می نمایند فَانْتَظِرُوا پس منتظر باشید نزول عذاب را إِنِّي مَعَكُمْ بدرستی که من نیز با شما مِنَ
ظار برندگانم مر عذاب را فَأَنْجَيْنَاهُ پس نجات دادیم هود را علیه السلام وَالَّذِينَ مَعَهُ و آنانکه با او بودند یعنی آنها که در دین پیروی او
تا بجنس و بخشایش از ما بر ایشان وَقَطَعْنَا و بریدیم دَابِرَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بیخ و بنیاد آنان را که تکذیب کردند و تکبر ورزیدند بِآيَاتِنَا
یعنی ایشان را باستیصال هلاک کردیم و از بیخ بر کندیم وَمَا كَانُوا مُؤْمِنِينَ و نبودند گروندگان بوحدانیت معبود و رسالت هود و چگونگی وقوع

عذاب

عذاب بر ایشان بر وجه اجمال برین وجه بود که چون تمرد و عصیان ایشان بحد نهایت رسید حق تعالی سه سال باران از ایشان باز گرفت و بعد ازان ابری سیاه
فرستاد و آن ابر گرداگرد ایشان را فرا گرفت چون آن ابر را بدیدند بتصور آنکه باران خواهد بارید شاد شدند و همه در سایه آن جمع شدند و دران زمان بادی
بهم رسید و ازان ابر سیاه آتش باریدن گرفت و بر هر که وزیدی فی الحال او را هلاک کردی هفت شبانروز این باد بر ایشان مسلط بود چنانچه شتران
پر بار را از زمین بر گرفتی و در هوا بردی و بر زمین زدی تا ازان جماعت هیچکس را زنده نگذاشتی و هود علیه السلام با اهل ایمان که پیرو او بودند در اول حال که
آن ابر سیاه را دیدند دانستند که قهر خداست و بلا خواهد بارید از میان ایشان بیرون رفتند و ازان بلیه نجات یافتند و مفصل این قصه در منهج الصادقین
بر وجه اکمل مذکور است در سوره الاحقاف برخی ازان مسطور خواهد گشت بعد ازان ذکر قصه هود علیه السلام و بیان حال صالح و قوم او میکند و میگوید که وَ
إِلَىٰ ثَمُودَ و فرستادیم بقبیله ثمود أَخَاهُمْ صَالِحًا برادر نسبی ایشان صالح علیه السلام را و او به پنج پشت بثمود بن عابر بن ارم بن سام بن نوح میرسید و چون
برسالت بایشان مبعوث شد قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ گفت ای گروه من بپرستید خدا را بوحدانیت مَا لَكُمْ مِنْ إِلَٰهٍ نیست مر شما را
معبودی که مستحق الوهیت باشد غَيْرُهُ بجز او وی قوم ثمود بجهت کثرت عدد و مال و توانایی و تکذیب صالح علیه السلام کردند و گفتند ما
بنا که بدان استدلال کنیم بر رسالت تو صالح علیه السلام فرمود چه مطلبید ایشان اشاره بسنگی کردند گفتند ای صالح ازین سنگ برای ما شتری بختی
موی بیرون آر دمی باید که آن شتر آبستن باشد صالح فرمود که اگر خدای من این نوع معجزه بدعای من بشما نماید بوحدانیت او اعتراف کنید گفتند آری
سوگند غلاظ خوردند صالح دعا کرد فی الحال از سنگ شکافته شد ناقه که بر وجه طلب ایشان بود بیرون آمد و همان ساعت شتر بچه ازان متولد
و مردمان دران می نگریستند و آن قوم با وجود این معجزه اعظم دست انکار از آستین استکبار بیرون کرده ایمان نیاوردند و آن شتر در میان
چراگاه ایشان می چرید و چشمه که ازان آب می خوردند یک روز همه آن آب را می آشامید و بمقدار آن آب شیر میداد و روز دیگر گرد آن نگشت
و صالح بعد ازین معجزه گفت ای قوم قَدْ جَاءَتْكُمْ بدرستی که آمد بشما بَيِّنَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ معجزه روشن از نزد پروردگار شما که دلیل است بر کمال
قدرت او و صحت نبوت من هَٰذِهِ نَاقَةُ اللَّهِ این شتر خداست یعنی شتریست که حق سبحانه بمحض قدرت از سنگ بیرون آورده لَكُمْ
برای شما آيَةً در حالتی که نشانه ایست و دلیلی بر پیغمبری من فَذَرُوهَا پس بگذارید این ناقه را تَأْكُلْ فِي أَرْضِ اللَّهِ تا بچرد در زمین خدا یعنی
از چریدن و گیاه خوردن آن شما رنجی و نقصانی نرسد وَلَا تَمَسُّوهَا بِسُوءٍ و مرسانید باو هیچ بدی فَيَأْخُذَكُمْ پس فرا گیرد شما را
عَذَابٌ أَلِيمٌ عذابی دردناک وَاذْكُرُوا و یاد کنید نعمت خدا را که شما ارزانی داشته إِذْ جَعَلَكُمْ خُلَفَاءَ چون گردانید شما را
جانشینان در زمین مِنْ بَعْدِ عَادٍ از پس هلاک قوم عاد وَبَوَّأَكُمْ فِي الْأَرْضِ و جای داد شما را در زمین تَتَّخِذُونَ مِنْ سُهُولِهَا
تا فرا گیرید از زمینهای نرم آن قُصُورًا کوشکها برای تابستان وَتَنْحِتُونَ و سوراخ می کنید بجهت خود الْجِبَالَ در کوهها یعنی میبرید در سنگ
بُيُوتًا خانهای زمستان فَاذْكُرُوا آلَاءَ اللَّهِ پس یاد کنید نعمتهای خدا را از تمکن در زمین و قوت در کندن کوهها و ساختن عمارات وَلَا
تَعْثَوْا فِي الْأَرْضِ و غایت و تباهی مجویید در زمین و جز مُفْسِدِينَ در حالتی که فساد کنندگان باشید و بقصد تباهی کنید ایشان از جواب
صالح اعراض نمودند و متعرض مؤمنان شدند چنانچه می فرماید که قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ گفتند گروهی از بزرگان قوم اسْتَكْبَرُوا آنانکه تکبر و سرکشی
کردند مِنْ قَوْمِهِ از گروه صالح علیه السلام لِلَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا مر آنان را که ایشان را ضعیف و عاجز می شمردند یعنی بیچارگان و خوار شدگان

لکن آمن منهم مر آنکسانی را که گرویده بودند از آن قوم بصالح علیه السلام أتعلمون أن صالحا مرسل آیا می‌پندارید که صالح فرستاده شده است من ربه
از نزد پروردگار خود این بر سبیل استهزا می‌گفتند قالوا گفتند آن ضعفای مؤمنین إنا بما أرسل به بدرستی که ما بآنچیزی که صالح را بآن فرستاد
اند از توحید و اخلاص عبادت برای معبود یکتا مؤمنون گرویدگانیم قال الذین استکبروا گفتند آنانکه سرکشی کردند از ایمان بطریق اغوا
إنا بالذی آمنتم به بحقیقی که ما بآنچیزی که شما گرویده اید بدان چیز کافرون ناگرویدگانیم فعقروا الناقة پس پی کردند ناقه را بر این وجه که
لعنه قدار بن سالف را بر این داشتند که ناقه را پی کرد و عتوا و در مقام سرکشی و تمرد درآمدند عن أمر ربهم از فرمان برداری پروردگار خود که آن
قوم صالح بود که بامر حق بایشان گفت هذه ناقة الله لکم آیة فذروها تأکل فی أرض الله وقالوا و گفتند از روی استهزا که یا صالح ائتنا بما تعدنا ای صالح بیار
آن چیزی را که بما وعده میکنی و می‌ترسانی ما را از عذاب آن إن کنت من المرسلین اگر هستی از فرستادگان براستی فأخذتهم الرجفة
پس فرا گرفت ایشان را بسبب کشتن آن ناقه زلزله عظیم بعد از واقع شدن فریاد مهیب که از غایت هیبت و عظمت زمین بلرزه درآمد فأصبحوا پس بامداد کردند
فی دارهم در سراهای خود جاثمین در جای فرو ماندگان فتولى عنهم پس روی بگردانید صالح از ایشان وقال و گفت از روی تحسر و اندوه بران
قوم که یا قوم ای گروه من لقد أبلغتکم بحقیقی که برسانیدم بشما رسالة ربی پیغام خدا و ند خود را که باداء آن مامور بودم ونصحت لکم
نصیحت کردم شما را بوقت دعوت از مثل این عذاب ترسانیدم ولکن لا تحبون الناصحین ولیکن شما دوست نمیدارید نصیحت کنندگان
را و پیروی نمیکردید نیک‌خواهان خود را که از راه مهربانی شما را بایمان می‌خواندند و از پیروی نفس و شیطان منع میکردند از کعب الاحبار مرویست که سبب
کشتن ناقه آن بود که پادشاه قوم ثمود زنی بود ملکا نام چون جمعی بصالح ایمان آوردند و آن زن را که اندیشه در غضب شده زنی را که نام او قطام بود
و معشوقه قدار بن سالف بازنی دیگری قیال که مطلوب مصدع بود طلبید و بدیشان گفت که با قدار و مصدع مجلس بیارایید و در اثنای شراب خوردن ایشان
را بر خود ترغیب کنید و چون میل مباشرت نمایند بگویید که تا ناقه صالح را نکشید این معامله صورت نیابد گفتند منت داریم پس باین وسیله قدار و مصدع
را بر قتل ناقه تحریک نموده بران داشتند اول قدار تیری انداخت و هر دو ساق ناقه را بدوخت و مصدع از عقب درآمد و او را پی کرد و ناقه بیفتاد و آوازی
بلند کرد بچه‌اش آواز مادر شنیده و بر سر او آمده و یافت که او را کشته اند بر بالای کوهی برآمده سه بانگ کرد و کوه شکافته شد و فرو رفت القصه صالح علیه السلام
گفت ای قوم حرمت خدای خود را نگاه نداشتید اکنون مستعد عذاب شوید این سخن را چون از صالح شنیدند باز بطریق استهزا گفتند این عذاب کی نازل خواهد شد
صالح علیه السلام فرمود که عنقریب میرسد ایشان ناقه را روز چهارشنبه کشته بودند صالح فرمود که وعده نزول عذاب سه روز دیگر است و علامت او اینست که
فردا پنجشنبه است روی شما زرد شود و روز جمعه سرخ گردد و روز شنبه که وقت نزول عذابست سیاه پس این بگفت و از میان قوم بیرون رفت ایشان
چون صبح پنجشنبه از خواب برخاستند روی خود را زرد یافتند دانستند که صالح صادق القول است و ایشان کج اعتقاد در غضب شده هر چند در
طلب صالح بیشتر شتافتند او را بدست آورده بکشند کمتر یافتند در روز جمعه رویهای خود را سرخ دیدند یقین ایشان زیاده شد و روز شنبه روی خود را چون قیر
سیاه دیدند باهم نشستند و کفن برهم ترتیب نموده حنوط بر خود مالیدند و حنوط ایشان سنگ صبر بود در آسمان می‌نگریستند تا عذاب خدای از کدام
طرف بایشان فرود آید چون روز بچاشت رسید آوازی از آسمان برآمد که هر که در زیر آسمان بود آن آواز شنید و زمین از هول آن آواز بلرزه
درآمد و دلهای قوم ثمود از سطوت و هیبت آن پاره پاره شده همه یکبار بر جای خود هلاک گشتند و از عقب آن صیحه صاعقه فرود آمد و همه را بسوخت و مرویست

١١٥

که صالح بعد از هلاکت ثمود بمکه معظمه رفت و بعبادت حق سبحانه و تعالی مشغول بود تا متوفی شد و تربیت تفصیل این قصه بر همت دلپذیر در منهج الصادقین مرقوم است تقاضی
که از مشاهیر اهل سنت است باسانید خود از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله روایت کرده که آنحضرت خطاب کرد با امیر المؤمنین صلوات الله علیه و فرمود که ای علی هیچ
میدانی که بدبخترین پیشینیان چه کس است گفت خدا و رسول خدا بآن داناترند فرمود آنکس است که ناقه صالح را پی کرد و فرمود که میدانی که بدبخترین پسینان چه کس است
گفت الله و رسول اعلم فرمود آن کشنده تست در روایت آمده که آن حضرت فرمود که بدبخترین پسینان آنکس است که محاسن ترا از خون تو خضاب کند مرویست
که آن حضرت را هر گاه ملال کردی محاسن مبارک بدست گرفته فرمودی که چه باز میدارد آن شقی ترین امت را که این محاسن سفید را بخون سرخ کند و عجب مناسبت
که همچنانکه قدار بن سالف که ناقه را بقتل رسانید باغوای زنی بود که قطام نام داشت ابن ملجم علیه اللعنه که قاتل آن حضرت است او نیز باغوای زنی که قطام نام
آن حضرت را شهید کرد بعد از ذکر صالح و ثمود قصه لوط و قوم او می‌فرماید بقوله ولوطا و فرستادیم لوط بن هاران را که ولد تارخ بن ناحور بود برادرزاده
ابراهیم خلیل الله است بقوم او مرویست که چون ابراهیم علیه السلام از بابل متوجه شام شد لوط که برادرزاده او بود با وی همراه بود حق تعالی او را بخلعت نبوت
مخلوع ساخته باهل مؤتفکات فرستاد و آن پنج شهر بود و اعظم آن شهرها سدوم بود و لوط آنجا نزول فرمود و خلق را بخدا دعوت کرد و بیست و نه سال
ایشان را دعوت می‌فرمود و بخیرات امر میکرد و از فواحش نهی می‌نمود و یکی از فواحش ایشان لواطه بود حق تعالی این است که از عاقبت امر ایشان خبر داد
فرمود که ما فرستادیم لوط را إذ قال در وقتی که گفت از روی انکار و تقریع لقومه مر گروه خود را یعنی قوم سدوم که لوط در میان ایشان بود أتأتون
الفاحشة آیا بر می‌آیید ازین خصلت قبیح و زشت یعنی لواطه که در نهایت قبح و زشتی است ما سبقکم بها پیش نگرفته است بر شما بآن
فاحشه یعنی پیش از این این کار نکرده من أحد من العالمین هیچکس از جهانیان و در خبر آمده که ابلیس بصورت امردی زیبا برآمده و خود را بر ایشان
عرض کرد و ایشان با او لواطه کرده عادت باین امر قبیح کردند و در میان ایشان استمرار یافت و لوط بایشان گفت إنکم آیا شما و حفص ائنکم می‌خواند
بحذف همزه اول یعنی بدرستی که لتأتون الرجال می‌آیید بمردان شهوة از جهت شهوت من دون النساء بجز زنان که مباح کرده شده
اند بر شما بل أنتم بلکه هستید قوم مسرفون گروهی اسراف کنندگان و از حد شرع و عقل درگذشتگان وما کان جواب قومه و نبود جواب
قوم لوط در برابر این کلام إلا أن قالوا مگر آنکه گفتند با بنای جنس خود أخرجوهم بیرون کنید لوط را با دختران او یعنی آنهائی که ایمان آورده اند
من قریتکم از ده خود که نام او سدوم است إنهم بدرستی که لوط و پیروان او أناس یتطهرون مردمانی اند که طلب پاکیزگی میکنند از این عمل
ما میکنیم و با ما متفق نیستند فأنجیناه پس ما نجات دادیم لوط را وأهله و کسان او را یعنی اهل البیت او و کسانی که باو گرویده بودند از عذاب نازل
بر قوم او إلا امرأته مگر زن او که واهله نام داشت و کفر خود پنهان میکرد و کفار را بر انکار و تکذیب لوط ترغیب میکرد کانت من الغابرین
بود از باقی ماندگان در دیار خود یعنی با لوط در بیرون رفتن از آن شهر متفق نشد و در میان قوم هلاک شد وأمطرنا علیهم و بارانیدیم بر کفار و قوم لوط مطرا
بارانی یعنی بارانی عجب که آن سنگباران بود که بر سر قوم باریده شد فانظر پس درنگر ای بیننده بدیده بصیرت کیف کان عاقبة المجرمین
که چگونه بود سرانجام و آخر کار گناهکاران و از حد بیرون رفتگان در طغیان و عصیان مرویست که چون در شب لوط با مؤمنان از شهر بیرون رفت جبرئیل
بفرمان ملک جلیل بال خود را در زیر آن شهر کرد و از زمین هفتم برداشت و بآسمان برد چنانکه آواز سگان و خروسان آن شهر را اهل آسمان اول شنیدند
و بعد از آن منقلب ساخت و این قضیه بعد از سنگباریدن بود از محمد بن اسحق نقلست که قوم لوط خدا را ندانستند که و انجا بسیار بودند عرب آن از نواحی

آمدندی و از ایشان طلب نمودی که کردندی و اعراض ایشان از نجهت بسیار در رنج بودندی ابلیس بصورت امردی نزد ایشان آمد و گفت اگر میخواهید که از دست غربا
برهید با ایشان لواطه کنید و طریق آنرا بایشان تعلیم داد پس باین عمل مشغول شدند تا که همه باین امر اشتغال نمودند آسمان و زمین و عرش الهی بحکت این امر
قبیح بخدا نالیدند حق تعالی از آسمان سنگ بر ایشان بارانید و ایشانرا بزمین فرو برد و در اینکه واجبست فاعل و مفعول کشتن هیچ خلافی نیست ولیکن امام
مخیراست در میان آنکه بفرماید او را به تیغ بکشند یا دیوار بروی افکنند و یا بر بلندی برده و بزیر اندازند و اگر غیر محصن باشد صد تازیانه اش بزنند در خبر است که
غلامی را نزد حضرت امیر المؤمنین آوردند و گفتند این غلام خواجه خود را کشته است و گواهان گواهی دادند حضرت شاه ولایت بغلام گفت چه میگوئی
درین باب گفت یا مولی آنچه در حق من میگویند راست فرمود چرا چنین کردی گفت برای آنکه مرا بر لواطه اکراه میکرد و من مانع او می شدم هرچند تضرع و زاری
مینمودم از من نمیگذشت تا آنکه بقصد دفع او کمر بستم و خود را از شر او خلاص ساختم حضرت فرمود ترا نیز گواه باید گفت مرا گواه از کجا که خواجه ام در سرای خود تنها بود و دزد
نیک در حالتی که من مملوک او بودم و او مالک بقصد فعل زشت بر سر من آمد و او را کشتم فرمود چون او را زخم زدی از و لفظ توبه نشنیدی گفت نه فرمود
الله اکبر هم درین ساعت ظاهر شود که تو راست میگوئی یا دروغ پس فرمود بروید و قبر او را بشکافید اگر در قبر باشد غلام دروغ میگوید قصاصش کنید و اگر در قبر نباشد
راست میگوید و بیزار نکنید بعضی از بی اعتقادان گفتند که علی تا امروز بر زندگان حکم میکرد اکنون بر مردگان حکم می فرماید پس برفتند و سر قبر او را بکشادند و او را
نیافتند خبر بآنحضرت آوردند فرمود دست از غلام بدارید که درین قول صادقست گفتند یا مولا این چه سر است بر ما ظاهر ساز فرمود از رسول خدا صلی الله علیه
و آله شنیده ام شنیدم که هر که عمل قوم لوط کند و بی توبه از دنیا برود حق تعالی او را نزد قوم لوط برد تا آنجا با ایشان باشد و حشر او با ایشان باشد و بقیه قصه
لوط در میان سوره هود مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی بعد از ان از قصه شعیب و قصه قوم او خبر میدهد که وَإِلَىٰ مَدْيَنَ و فرستادیم بسوی اولاد
مدین که پسر ابراهیم خلیل علیه السلام است أَخَاهُمْ شُعَيْبًا برادر ایشانرا در نسب که شعیب باشد و او میکیل بن یشجر بن مدین است و او را خطیب الانبیا
میخوانند بجهت مجاورت و حسن مراجعت او با قوم قَالَ يَا قَوْمِ گفت ای گروه من اعْبُدُوا اللَّهَ بپرستید خدا را بوحدانیت که مَا لَكُمْ مِنْ إِلَٰهٍ
غَيْرُهُ نیست شما را هیچ خدائی بحق جز او قَدْ جَاءَتْكُمْ بَيِّنَةٌ بدرستی که آمد بشما معجزه روشن مِنْ رَبِّكُمْ از نزد پروردگار شما و معجزه او همان عصای
موسی بود که چون گرگ قصد گوسفند نمودی اژدها شده و او را دفع کردی و در شب با سیاهی میکرد و مانند شمع روشن بودی و آنچه مرغوب موسی بود از جنس فواکه
و اطعمه از و بدید آمدی چه این عصا از شعیب بدو رسیده بود و تا نزد شعیب بود این نوع معجزات هم از و صادر میشد پس معجزه موسی بود که از عصا ظاهر میباشد
و نیز موسی را علیه السلام وعده داده بود که گوسفندان تو هر ولدی که آورند سیاه و سفید باشند و برنگ یکدیگر نباشند و این صورت بهمان کیفیت صدور یافت
اولاد گوسفندان موسی سیاه و سفید بودند غیر آن مرویست که دیگر از جمله معجزات شعیب آن بود که چون خواستی که بکوه بلندی برآید کوه را فرود آوردی
تا شعیب باسانی بر بالای آن برآمدی مخلص کلام آنکه چون شعیب بر اهل مدین مبعوث شد اول در میان قوم در کمی کیل و وزن خیانت کردندی شعیب
علیه السلام ایشان را از ان نهی فرمود و گفت شما را بخدای میخوانند و آیتی روشن بشما نمایم فَأَوْفُوا الْكَيْلَ پس تمام و راست سازید آلت کیل را
وَالْمِيزَانَ و ترازو را براستی ورزید و سویت مرعی دارید در کیل و وزن وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ و کم مکنید مردمانرا أَشْيَاءَهُمْ چیزهای
ایشانرا یعنی حقوق ایشانرا کم مکنید و درست حق گذاری کنید و در خرید و فروخت خیانت مورزید وَلَا تُفْسِدُوا و فساد مکنید بکفر و خیانت
و ظلم فِي الْأَرْضِ در زمین بَعْدَ إِصْلَاحِهَا پس از اصلاح حق تعالی آنرا ببعث انبیا و انزال کتب و یا پس از آنکه مدیران شما اصلاح آن

میکردند بتمام نمودن کیل و وزن ذَٰلِكُمْ این عمل کردن شما را بآن میفرمایم و جهت ناب شما از آنچه شما را از ان نهی میکنم خَيْرٌ لَكُمْ بهترست مر شما را
إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ اگر هستید گرویدگان چه قبول اعمال و ترتب ثواب بر آن فرع ایمانست بخدای و رسول او و مراد بخیرت زیاده مطلوبست
نه نسبت با آنچه میکردند از نقص کیل و وزن چه استمداد ایشان نیکوی نیست و چون قوم شعیب در شهر بوقت وزن و کیل خیانت کردندی و در صحراها راه زنی
کردندی و بباطل باج و تمغا از مردمان مال میستاندندی از آنجهت بعد از منع ایشان از بخس و نقص کیل و وزن نهی ایشان کرد از راه زنی و تعدی در اموال
غیر و گفت وَلَا تَقْعُدُوا بِكُلِّ صِرَاطٍ و منشینید بهر راهی بجهت گرفتن مال تُوعِدُونَ می ترسانید مردمانرا وَتَصُدُّونَ و باز میدارید
عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ از راه خدا مَنْ آمَنَ بِهِ کسی را که ایمان آورده است بخدا وَتَبْغُونَهَا عِوَجًا و میجوئید از ان کجی یعنی طلب بطلان میکنید
باندختن شبهات باطله و یا وصف آن میکنید بباطل و کجی براستی وَاذْكُرُوا و یاد کنید نعمت خدا را بر خود إِذْ كُنْتُمْ قَلِيلًا چون اندک در عدد و عدد
فَكَثَّرَكُمْ پس بسیار گردانید خدای شما را یا آنکه برکت کرد در اموال و اولاد و مرویست که مدین بن ابراهیم دختر لوط را بزنی خواست حق تعالی ایشانرا فرزند بسیار داد
و تو انگر گردانید و شعیب ابخا این نعمت را بایشان یاد کرد و گفت وَانْظُرُوا كَيْفَ كَانَ و بنگرید که چگونه بود عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ سرانجام کار
تباه کاران از امم گذشته که قوم نوح و عاد و ثمود و قوم لوط بودند و از ان عبرت گرفته وَإِنْ كَانَ طَائِفَةٌ مِنْكُمْ اگر چنانچه گروهی از شما
آمَنُوا بِالَّذِي أُرْسِلْتُ بِهِ گرویده اند بآنچیزی که براستی فرستاده شده ام بآن وَطَائِفَةٌ و گروهی دیگر از معاندان جاحدان لَمْ يُؤْمِنُوا نگرویده اند
فَاصْبِرُوا پس صبر کنید و شکیبائی ورزید در اطاعت خدا و جفای قوم حَتَّىٰ يَحْكُمَ اللَّهُ بَيْنَنَا تا وقتی که حکم کند خدای میان ما و ایشان بنصرت اهل حق بر اهل
باطل وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ و خدای است که بهترین حکم کنندگانست در حکم و میل و مداهنه نیست و این خطاب بکفارست صبر بمعنی انتظار یعنی ای کفار چون
ثبوت من معروف میشوید و نمیگروید پس منتظر باشید که خدای تعالی عنقریب مبطلان را هلاک کند و بعذاب ابدی رساند و اهل حق را نجات دهد و بهشت جاوید در آرد
الجزو التاسع قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا گفتند آنانکه گردنکشی کردند در پرستش خدا مِنْ قَوْمِهِ از گروه شعیب بعد از انکار دعوت او لَنُخْرِجَنَّكَ يَا
شُعَيْبُ هر آینه بیرون میکنیم ترا ای شعیب وَالَّذِينَ آمَنُوا و آنانرا که گرویده اند مَعَكَ با تو مِنْ قَرْيَتِنَا از ده خود أَوْ لَتَعُودُنَّ
یا آنکه عود کنید فِي مِلَّتِنَا در کیش ما که کفرست یعنی در میان ما و شما یکی ازین دو امر خواهد بود یا اخراج از ده ما و یا عود شما در کفر شعیب در جواب ایشان قَالَ
گفت از روی انکار که أَوَلَوْ كُنَّا كَارِهِينَ اگرچه هستیم ناخواهان یعنی چگونه بطوع و رغبت بدین شما آییم و حال آنکه ما از آن کاره‌ایم بجهت آنکه بطلان
آنرا شناخته ایم مگر که شما بجبر و قهر او خواهید که ما را بدین خود آرید قَدِ افْتَرَيْنَا بدرستی که افترا کرده باشیم و بربافته عَلَى اللَّهِ كَذِبًا بر خدای
دروغ را إِنْ عُدْنَا اگر باز گردیم فِي مِلَّتِكُمْ در کیش شما بَعْدَ إِذْ نَجَّانَا اللَّهُ پس از آنکه رهانیده است ما را خدای مِنْهَا از ملت شما
بایضاح ادله هادیه وَمَا يَكُونُ لَنَا و نیست بدو روا نباشد ما را أَنْ نَعُودَ فِيهَا آنکه باز گردیم بکفر إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ مگر آنکه خواهد خدا
رَبُّنَا که پروردگار ماست این استثنا از برای قطع طمع ایشانست در عود بملت ایشان چه از امعلق گردانیده است بر چیزی که محالست که اراده الهی بآن
تعلق گیرد زیرا که اراده کفر قبیح است و قبیح بر او سبحانه محالست مخلص معنی آنست که همچنانکه محالست که اراده حق تعالی تعلق گیرد بکفر ما محالست که ما عود کنیم
بملت شما وَسِعَ رَبُّنَا رسیده است پروردگار ما كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا بهمه چیز از روی دانش یعنی علم ازلی او احاطه کرده است بهمه چیزها که از جمله علم اوست
کار ما و شما از ایمان و کفر و یا او اعلمست بصلاح و فساد ما و ملت شما عَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْنَا بر خدای تعالی توکل کردیم در تثبیت ما بر ایمان و تخلص ما از اشرار و کار
خود را باو بار گذاشتیم پس شعیب علیه السلام روی از معاندان برتافته بمناجات حضرت مجیب الدعوات توجه فرمود و گفت رَبَّنَا افْتَحْ ای پروردگار ما حکم فرما
بَيْنَنَا وَبَيْنَ قَوْمِنَا میان ما و گروه ما بِالْحَقِّ براستی یعنی ظاهر گردان امر ما را تا محق از مبطل متمیز گردد وَأَنْتَ خَيْرُ الْفَاتِحِينَ و تو بهترین حکم کنندگانی
وَقَالَ الْمَلَأُ و گفتند گروهی از اشراف قبیله الَّذِينَ كَفَرُوا از آنانکه کافر شدند بخدا مِنْ قَوْمِهِ از گروه شعیب لَئِنِ اتَّبَعْتُمْ شُعَيْبًا
اگر پیروی کنید شعیب را در سلوک طریق او و دین خود را بگذارید إِنَّكُمْ إِذًا بدرستی که باشید شما آنهنگام لَخَاسِرُونَ زیانکاران و زیان زدگان
که دین قدیم را گذاشته و بدین محدث گرویده القصه ایشان پند شعیب نشنیدند و از کفر و خباثت باز نگشتند فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ پس فرا
گرفت ایشانرا زلزله و صیحه عظیم جبرئیل است که از هیبت و سطوت صدای آن بلرزه در آمده و همه هلاک شدند فَأَصْبَحُوا فِي دَارِهِمْ
پس شدند در شهر و منزل خود جَاثِمِينَ بروی در افتادگان و فرو ماندگان یعنی بر زمین افتاده جسدهای ایشان بی ارواح الَّذِينَ كَذَّبُوا

کذشتند و ملک ریان که فرعون زمان یوسف بود بر دین ... بنی اسرائیل را حرمت میداشت و متعرض ایشان نمیشد پس او بمرد ولید که فرعون زمان موسی
بر تخت سلطنت نشست و زبان بلاغت و گزاف انا ربکم الاعلی بگشاد و چون بنی اسرائیل دعوی او را قبول نکردند گفت شما بنده درم خریده ما بودید و شما بنده زادگان
مایید پس ایشان را بنده گرفت تا وقتی که موسی مبعوث شد گفت ای فرعون بفرست با من بنی اسرائیل را قال گفت فرعون ان کنت اگر هستی تو که در دعوی خود جئت
بآیة آورده معجزه و حجتی را از نزد خدای خود فات بها پس بیار آن را و بمن نمای ان کنت من الصادقین اگر هستی از راستگویان در این
دعوی که میکنی و میگویی که من فرستاده خدایم فالقی عصاه پس بیفکند موسی عصا را از دست خود فاذا هی پس ناگاه آن عصا بود از اژدها ثعبان
مبین اژدهایی ظاهر و هویدا که گشاده میان لب زیرین و بالایین او هشتاد گز بود لب زیرین بر زمین نهاد و لب بالایین بر کنگره قصر فرعون روی
بجانب تخت او آورد ملازمان بارگاه بگریختند و فرعون نیز ... نهاد و در روایت آمده که بر بالای تخت حدث کرد و در آن روز چهل بار حدث از و واقع
با آنکه هر چهل روز یکبار حدث کردی و در ازدحام خلایق بهنگام فرار بیست و پنج هزار آدمی هلاک شدند و فرعون نعره زد که ای موسی بحق آنکه ترا بدان خدایی
که تو فرستاده اوئی بحق رضاع و تربیت که مرا بآنست که عصای خود بگیر تا من بتو ایمان آورم و بنی اسرائیل را بتو دهم پس موسی اژدها را بگرفت همان عصا شد و فرعون باز از ده
بر سر ... بنشست و گفت هیچ معجزه دیگر داری پس دست راست بگریبان که یا در زیر بغل چپ درآورد و نزع یده و بیرون کشید دست خود را فاذا هی پس ناگاه بود او بیضاء
سفیدی در غایت کمال بود للناظرین مر نگرندگان را و نظاره کنندگان را یعنی سفیدی خارج از عادت که بجهت آن جمیع نظر کنندگان از روی تعجب در آن می‌نگریستند
و بصحت پیوسته که موسی گندم گون بود چون دست در گریبان کرد و بیرون آورد نور ... بنحوی که شعاعش بر نور آفتاب غلبه کردی و بقول اصح آنکه این عصا از آدم بود که از
بهشت آورده بود و بطریق میراث در میان اولاد او دایر بود تا آنکه بشعیب رسید با چهل عصای دیگر که از آبای او بوی رسیده بود و در وقتی که موسی را اجیر خود ساخت ...
خانه رود عصایی از آنجا برای خود بردارد موسی بآنخانه رفت و این عصا بدست او آمد چون نزد شعیب آورد گفت این را بگذار و عصای دیگر بردار موسی از آنجا نه آورد و در میان عصاها
نهاد و دست کرد تا عصای دیگر بردارد همان عصا بدست او آمد تا که سه نوبت این صورت واقع شد چون مرتبه چهارم بدست او آمد شعیب دانست که در تحت این حکمتی است پس
از او باز گذاشت و حق تعالی از معجزه او ساخت در روایت آمده که همه انبیا عصا را در دست میداشتند و از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله مرویست که عصا بدست
گیرید که از سنت پیغمبرانست و امیرالمؤمنین صلوات الله علیه فرمود که هر که بسفر رود و با او عصایی از بادام تلخ باشد که در وقت بیرون رفتن ... و لما توجه تلقاء
مدین بخواند بقوله والله علی ما نقول وکیل حق تعالی او را ایمن گرداند از هر درنده و ضرر رساننده و از هر دزد و ستم کننده و از جانور نیش دار گزنده تا آنکه مراجعت
کند با اهل خود با او هفتاد و هفت فرشته باشند که پیش روی او روند و او را محافظت کنند و از برای او استغفار کنند ... تا با اهل خود معاودت کند
و آن عصا را از دست بنهد القصه چون فرعون این دو معجزه از موسی علیه السلام مشاهده کرد خواست که ایمان آورد هامان که وزیر او بود برخاست و گفت
ای فرعون مدتیست که دعوی خدایی و تعالی ... ساخته و به پرستش خود خوانده و همه عبادت تو میکنند اکنون بندگی خواهی کرد و برده بنده خواهی کرد
این امر شنیع و قبیح است پس فرعون موسی را گفت مرا مهلت ده تا فردا موسی فرمود چنین باشد و چون موسی از نزد فرعون آمد حق تعالی بموسی وحی کرد که فرعون
بگوی که اگر ایمان آوری این پادشاهی ... مسلم دارم و جوانی و قوت تو باز دهم چون موسی پیغام بگذارد فرعون این صورت به هامان باز گفت هامان گفت
این مرد ساحر است تواند بود که این فعل از او صادر شود اما فکر کن که این قوم تو را پرستش کنند به همه ملک دنیا می ارزد و بعد از آن گفت من هم توانم که ترا جوان
سازم ... فرعون را بآن خضاب کرد تا سیاه شد فرعون بآن فریب خورد و حق تعالی از این خبر میدهد که قال الملأ گفتند
بزرگان من قوم فرعون از گروه فرعون یعنی هامان و اتباع او ان هذا بدرستی که این موسی لساحر علیم جادو کننده است
دانا بفن سحر و ماهر در آنکه چوب را اژدها میسازد و دست گندم گون را ید بیضا ... و یرید میخواهد این ساحر ان یخرجکم آنکه
بیرون کند شما را من ارضکم از زمین شما که مصر است و ولایت و حکومت از شما تا بنی اسرائیل دهد فرعون که این سخن بشنید گفت فماذا
تامرون پس شما چه میفرمایید مرا و تدبیر این امر چیست تا بآن عمل کنم قالوا ارجه گفتند تأخیر کن کار او را یعنی مهلت ده او را و اخاه
و برادر او که هرون است و شتاب زدگی مکن و ارسل فی المدائن و بفرست در شهرها که در حوالی مصر است حاشرین گروهی را که
فراهم آورندگان و جمع کنندگان ساحران باشند یاتوک تا بیاورند بتو بکل ساحر هر ساحری که باشد علیم دانا و حاذق در فن
سحر مرویست که در هیچ قومی اینقدر ساحر نبود که در قرن موسی ... که در علم ... فرعون ... برادر بودند که ایشان را در فن سحر مهارت
تمام بود چون فرستاده فرعون بایشان رسید مادر خود را گفتند که قبر پدر ما را بما نما مادر ... چنان کرد ایشان پدر خود را ... آواز دادند ... جواب
باز داد گفتند ای پدر ملک مصر ما را طلبیده بجهت آنکه کسی آمده بی لشکر و بی سلاح و کار بر ایشان تنگ آورده و ایشان را عصاییست که چون
می افکند اژدها میشود و هر چه پیش او می آید میخورد و فرعون داعیه دارد که ما را معارض او فرماید صاحب قبر جواب داد که چون بمصر رسید که

دروقتی

در وقتی ایشان در خوابست سحر او اثر ندارد و چون حال بدین منوال شد شما را ... از عالم ... معارضه با ایشان نخواهید ... باشد
کردان و مصاحبان ... رحمه الله ... هزار ساحر بودند و بر روایت ابن مکنون هشتاد هزار ... و در زاد المسیر ... هزار ساحر آمدند و بدرگاه فرعون جمع شدند
چنانکه میفرماید که وجاء السحرة فرعون و آمدند جادوان نزد فرعون بعد از آنکه ایشان را طلبیده بود چون چشم ایشان بفرعون افتاد قالوا گفتند
ان لنا لاجرا آیا ما را مزدی باشد و حفص حذف همزه اول خوانده یعنی البته ما را مزدی بزرگ باشد ان کنا نحن الغالبین
اگر باشیم غلبه کنندگان بر موسی قال نعم گفت فرعون آری شما را مزدی بسیار باشد و انکم و بدرستی که شما باشید لمن المقربین
از نزدیکان خاص و خواص من که هرگاه خواهید بی اذن حاجب نزد من آیید و هر چه خواهید و طلبید اجابت کنم و این دلالتست بر عجز فرعون از مقاومت
با موسی و احتیاج او با ساحران جهت عجز و ضعف او بهم آورده اند مهتران این جماعت هفتاد تن بودند ... میگفتند ...
و مصفی این چهار تن ... مهتر بود نام او شمعون چون بمصر آمدند ... سؤال و جواب ... با قوم گفتند ایشان از قصه خواب و بیداری موسی و اژدها
عصا استفسار کردند معلوم شد که هرگاه موسی در خوابست عصا اژدها شده پاسبانی میکند ایشان را دغدغه در خاطر افتاد ... فرعون
موسی را طلبید و مقرر شد که با ساحران معارضه کند و ساحران عصاها و ریسمانها ... آوردند و این مجمع در زمین اسکندریه بود و خلق عالم ...
جمع شده بودند فرعون بر بالای تخت خود بتفرج بنشست و آن هفتاد هزار ساحر یک طرف صف کشیدند و موسی و هرون بر یکجانب بایستادند پس ساحران بطریق ادب ...
قالوا یا موسی گفتند ای موسی اما ان تلقی یا آنست که تو می‌افکنی عصای خود را و اما ان نکون و یا آنکه باشیم نحن الملقین ما افکنندگان
ریسمانها و عصاهای خود قال گفت موسی از روی حلمی که ... القوا بیفکنید شما آنچه ساحران آنچه ساخته بودند یعنی ریسمانها ...
مجوف ساخته و بزیبق ... پر کرده ... ریسمانها ... چون حرارت آفتاب ...
در حرکت آمده آن ریسمانها و چوبها بر شکل مار بر یکدیگر پیچیدند ... سحروا اعین الناس واسترهبوهم و جادوی کردند بر چشمهای مردمان
وجاءوا بسحر عظیم و آوردند جادویی بزرگ ... واوحینا الی موسی و وحی کردیم بموسی ان الق عصاک آنکه بیفکن عصای
خود را پس موسی آن را بیفکند اژدها شد ... بزرگتر با چهار دست و پای ...
نهاد ... آواز ... چشمانش ... مشعل ...
و دراز ... فاذا هی پس ناگاه آن عصا اژدها شده بود تلقف ما یافکون فرو میبرد آنچه تزویر کرده بودند ...
چهل خروار رسن و چوب ... و در آن ... هلاک شدند ... فرعون ...
بیفتادند و بیهوش شدند و آن روز ... اژدها ... عصاها و ریسمانها را معدوم گردانید فوقع الحق
پس ثابت شد امر حق ... وبطل و باطل ... ما کانوا یعملون آنچه بودند که عمل میکردند از سحر و معارضه ... گفتند اگر این سحر
بودی ... فغلبوا پس مغلوب شدند ... هنالک آنجا که موسی غالب شد وانقلبوا و باز
گشتند از آن موضع صاغرین خوار شدگان ... این صورت ... سحر ... معجزه ... قدرت
قدرت ... از کفر ... والقی السحرة و افکنده شدند ساحران ... ساجدین در حالتی که سجده کنندگان بودند ...
و چون بسجده افتادند قالوا آمنا گفتند ایمان آوردیم برب العالمین بپروردگار عالمیان رب موسی و هرون پروردگار موسی و هرون
تخصیص این بعد از تعمیم ... رب العالمین ... فرعون ...
ایمان ... قال فرعون گفت فرعون با ساحران از روی انکار ءامنتم به ایا ایمان آوردید بموسی ... قبل ان
اذن لکم ... ان هذا بدرستی که این عمل لمکر مکرتموه ... فی المدینة
در شهر مصر ... لتخرجوا منها تا بیرون کنید از این شهر اهلها اهل آن را ...
و این ملک و مملکت ... فسوف تعلمون ... ثم لاصلبنکم
لاقطعن ایدیکم ... وارجلکم ... من خلاف ...
اجمعین ... قالوا گفتند ساحران ...

از مرگ چه میترسید و وعید کشتن چه میدهید ما بمرگ مشتاقتریم از تشنه باب زلال انّا الی ربّنا بدرستیکه ما بسوی پروردگار خود بمثوبات عظیمه
درجات رفیعه منقلبون بازگردندگانیم پس چرا خواهان آن نباشیم وما تنقم منّا و منع نمیتوانی از ما و عیب نمیکنی ما را الّا ان آمنّا
مگر آنکه ما بگرویدیم بآیات ربّنا بنشانهای قدرت آفریدگار خود لمّا جاءتنا آنهنگام که آمد بشما و مشاهده آن کردیم بر دست موسی پس روی از
فرعون بگردانیده و متوجه حضرت حق تعالی گشته گفتند ربّنا ای پروردگار ما افرغ علینا بریز بر ما و از گاه خاصه کن صبراً شکیبایی
درین بلا تا جزع نکنیم وتوفّنا مسلمین و بمیران ما را در حالتی که مسلمان باشیم و ثابت قدم بر آن عجب از حال آن جماعت که بامداد کافر بودند
و چاشتگاه مسلمان شدند و در سحر اظهار مبالغه میکردند و سوگند میخوردند بعزت فرعون و نماز پیشین مؤمن شدند و نماز دیگر شهید شدند بتیغ جفای
فرعون که قطع دست و پای ایشان کرده بر دار کشید و نماز شام بهشت رسیده بودند مرویست که چون ساحران ایمان آوردند ششصد هزار مرد
براه ایمان درآمدند از بنی اسرائیل و منقاد موسی شدند قال الملأ و گفتند اشراف و اعیان من قوم فرعون از گروه فرعون و
ملازمان او بر وجه انکار که ای فرعون أتذر موسی وقومه آیا میگذاری و دست باز میداری موسی و قوم او را لیفسدوا فی
الارض تا تباهی کنند در زمین مصر و مردم را از تو برگردانند ویذرک و میگذارد ترا یعنی ترک پرستش تو میکند والهتک و دست باز
میدارد از پرستش خدایان تو مرویست که فرعون مردمان را بپرستش خود میفرمود و خود ستاره‌ها را می‌پرستید و اصح آنست که او بصورت بتان ساخته بود
هر یک از قوم را بتی داده بود که این را بپرستید تا شما را بمن نزدیک گرداند و ازین جهت میگفت انا ربکم الاعلی خدایان خود بودند و من خدای بزرگم
القصه اعیان مملکت فرعون او را تحریص کردند بر قتل موسی و قوم او و فرعون خبیر دانست که بر قتل موسی علیه السلام قادر نیست قال گفت در جواب ایشان
سنقتل ابناءهم زود باشد که ما باز بر سر عمل خود رفته بکشیم پسران ایشان را ونستحیی نساءهم و زنده بگذاریم زنان ایشان را تا خدمت ما
کنند همچنانکه پیش ازین میکردند وانا فوقهم قاهرون بدرستیکه ما برایشان غالبانیم و ایشان مغلوب و مقهور مانده چون اتباع موسی
این را شنیدند مضطرب گشته بطریق استغاثه رو بموسی آوردند و بعد از مشاهده اضطراب ایشان قال موسی لقومه گفت موسی مر گروه خود را
بر وجه تسلیت استعینوا بالله یاری خواهید از خدای واصبروا و صبر کنید بر آنچه با شما کنند ان الارض لله بدرستیکه زمین مصر خدای راست
یورثها میراث میدهد یعنی ارزانی می‌بخشد بدو عوض من یشاء من عباده هر که را می‌خواهد از بندگان خود والعاقبة و سرانجام نیکو که ظفر و نصرت
است در دنیا و بهشت و نعیم در عقبی للمتقین مر پرهیزکاران راست و این دو سه روز دولت که فرعونیان دارند زوال پذیرد و بنی اسرائیل را ...
قالوا گفتند از روی توجع که از فرعونیان اوذینا رنجانیده شدیم یعنی قبطیان ما را رنجانیدند و ایذا کردند و میکشتند من قبل ان تأتینا پیش از
آنکه بیایی تو بما ومن بعد ما جئتنا و ایذا میکنند ما را بعد از آنکه تو آمده بما و همیشه ما را کارهای پر مشقت میفرمایند و در صدد قتل تو شده اند قال
گفت موسی هیچ غم مخورید و جزع مکنید عسی ربکم شاید پروردگار شما یعنی طمع میدارم و امیدوارم ازو ان یهلک عدوکم آنکه هلاک کند
دشمن شما را که فرعونست و قوم او و در مجمع گفته که عسی بمعنی واجبست یعنی بر خدا واجب و لازمست که دشمن شما را هلاک کند ویستخلفکم و خلیفه گرداند
شما را یعنی جانشین سازد شما را بعد از هلاک ایشان فی الارض در زمین مصر فینظر پس بیند خدا یعنی علم او تعلق گیرد بوقت رحمت و راحت که کیف
تعملون چگونه عمل میکنید و چه چیز بجای می آورید از کفر و شکر و طاعت و معصیت تا شما را بر آن جزا دهد پس بیان مقدمات هلاک دشمنان میکند بقوله و لقد
اخذنا آل فرعون و هر آینه گرفتیم اتباع فرعون را بالسنین بقحطی و تنگی و خشک سالی ونقص من الثمرات و نقصان یعنی از میوه‌های ایشان
لعلهم یذکرون تا ایشان پند گیرند که این بجهت شامت کفر و معاصی ایشانست و از آن باز گردند و انقیاد اوامر الهی کنند ایشان از آن متنبه
نشدند فاذا جاءتهم الحسنة پس چون می آمد بدیشان نیکویی از فراخی و ارزانی قالوا لنا هذه میگفتند برای ماست این نیکویی
و ما مستحق آنیم وان تصبهم سیئة و اگر رسیدی بدیشان بدی چون قحط و بلا یطیروا فال بد میگرفتند بموسی ومن معه
و بهر که با او بودند از مؤمنان و میگفتند این رنج و محنت از شامت ایشان بما میرسد حق سبحانه و تعالی جمیع این گفتار ایشان رد کرده گفت

الا آگاه باشید که آنچه بموسی حواله کرده اند و گفته اند که از شامت وی است چنان نیست بلکه انما طائرهم جز این نیست که سبب خیر و شر ایشان
عند الله نزد خداست و این اعمال بد ایشان که کرام الکاتبین نوشته اند و بحضرت او عرض کرده اند و شامت آن عملها در ایشان رسیده نه بسبب شامت موسی
ولکن اکثرهم ولیکن بیشتر مردمان لا یعلمون نمیدانند که آنچه بدیشان میرسد از قضا و احوال دنیا بواسطه شومی ایشانست وقالوا مهما
تأتنا به گفتند فرعونیان که ای موسی ما را بیان آنچه میگویی و دعوی میکنی هرگاه بیاوری چیزی بما من آیة از نشانه که بزعم تو آنست مثل قحط و مرض
و امثال آن لتسحرنا بها تا سحر کنی ما را بآن فما نحن لک بمؤمنین پس نیستیم مر ترا بمؤمنین گروندگان باور دارندگان چون قبطیان عناد و انکار را
بسر حد اطناب کشیدند فارسلنا پس فرستادیم علیهم الطوفان والجراد والقمل بر ایشان طوفان را و آن هر چیزیست که طوفان کند
بر مواضع و اماکن و همه را فرا گیرد چون باران و سیل و گویند مراد بآن آبله است یا موتان مرگ مواشی است و یا طاعون والضفادع و وزغ بجای
خواب ایشان در می آمدند و بر طعامهای ایشان می افتادند و بر سر و روی ایشان میجهیدند و در وقت سخن گفتن بدهن ایشان میرفت والدم و خون هر آب که
ایشان میدیدند خون می بود آیات مفصلات در حالتی که این اشیا آیتهای قدرت ما بود مبین و هویدا که بر هیچکس پوشیده نبود که آن آیات خداست و علیه بر
آیتهای که همه جدا شده بودند و غیر مفصل یکدیگر بجهت امتحان احوال ایشان چه در میان هر دو آیه یکماه بود و امتداد هر آیتی یکهفته با وجود این متنبه نشدند فاستکبروا
پس گردنکشی کردند از فرمان برداری وکانوا قوما مجرمین و بودند گروهی خطاکننده که مصر بودند در کفر و معصیت و اصرار کردند حق تعالی ایشان را بقحط و
نقصان میوه و غله امتحان کرد و متنبه نشدند موسی علیه السلام دعا کرد که بار خدایا آیتی بایشان نمای ازین صعبتر ممکنست که بآن پند گیرند حق تعالی طوفان بدیشان
فرستاد بر وجهی که هشت شبانه روز باران بر ایشان بارید و بظلمت ابرهای متراکم در آمدند و آب به خانه‌های قبطیان در آمد و مردمان بر پای ایستادند و کودکان
را بر بلندیها بنشاندند و هر قبطی که در خانها نشستی غرق شدی و همه طعام و لباس و سایر خانه ایشان را ضایع کرد و اکثر خانه‌های ایشان فرود آمد و کشت
و زرع ایشان تباه شد و با وجود این در خانه‌های بنی اسرائیل که متصل بمنازل قبطیان بود قطره آب بدان خانها در نیامد پس نزد موسی آمده بشرط وعده ایمان از موسی استدعای
دفع آن کردند موسی دعا کرد و دفع آن شد ایشان بوعده وفا نکرده بر کفر خود اصرار نمودند حق تعالی ملخ را بر ایشان فرستاد تا آنکه جمله گیاه و زروع و فواکه و اثمار و اشجار ایشان را
بخوردند پس از صحرا بخانه‌های ایشان در آمدند درها و جامه‌های ایشان میخوردند و در خانه بنی اسرائیل در نیامده هیچ ضرری بدیشان نرسید دیگر بار پناه بحضرت موسی آوردند
و سوگندهای عظیم عهد کردند که بعد از رفع این بلا ایمان آورند موسی دعا فرمود و بلا منکشف شد ایشان چنین دیدند که جزوی از مزروعات ایشان مانده گفتند این محصول
ما را بس است مصلحت آنست که بآن قناعت کرده دین خود از دست ندهیم پس عهد شکسته در کفر راسخ شدند حق تعالی قمل را بر ایشان فرستاد و در جامه‌ها و اندامها
و طعامها و شراب ایشان می افتادند و بقیه غلات ایشان را بخوردند و ایشان باز پناه بموسی آوردند بوعده ایمان موسی دعا فرمود و رفع شد ایشان گفتند ما را
متحقق شده که تو در فن سحر ماهری دیگر باره لشکر وزغ بدیشان تاخته همه سرا و خانها و مواضع ایشان پر شد و همه کوزه و ابریق و دیگ و خوان و سفره
و جامه‌های ایشان پر از ضفدع شده چون خوابیدندی در بستر و پهلوی ایشان میجهیدندی و در وقت سخن گفتن بدهنهای ایشان میرفتند باز التجا بموسی آورده تضرع
و زاری آغاز کردند و بشرط ایمان دفع این بلا را استدعا کردند موسی علیه السلام از ایشان دفع کرد چون یکماه ازین بگذشت ایمان نیاوردند حق تعالی آب نیل
را خون گردانید همچنانکه سبطی میخوردند پاک بود و قبطی که میخوردند خون ناب میشد و اگر از یکطرف آب جدا دندی بآن طرف که سبطی خوردی آب صافی بودی و بطرف
که قبطی خوردی خوناب بود از تشنگی بهلاکت افتادند پس پوست درخت برآوردندی و بمکیدندی چیزی را مکیدندی در دهن ایشان همه خون شدی و مدتی بر این منوال
بود تا آخر بتضرع و زاری نزد موسی آمده بعهد و میثاق تمام و سوگند مغلظه بموسی گفتند که ازین نوبت ایمان آوریم چون موسی دعا کرد این بلا
از ایشان دفع شد باز بشرط خود وفا نکردند و ایمان نیاوردند کما قال الله تعالی ولما وقع و هرگاه که واقع شد و فرود آمد علیهم الرجز
بر ایشان عذابی ازین انواع مذکور قالوا گفتند از روی تضرع یا موسی ادع لنا ای موسی بخوان برای ما ربک پروردگار خود را

بما عهد عندك بآنچه عهد کرده است نزد تو پروردگار تو که هرگاه او را بخوانی اجابت کند باین عهد که هرگاه قوم تو قبول

کنند که ایمان آورند عذاب از ایشان بردارد پس او را بخوان برای رفع این بلیه لئن کشفت بخدای که اگر باز زایل گردانی

عنا الرجز از ما این عذاب را لنؤمنن لك هر آینه ایمان و تصدیق کنیم لك مر نبوت ترا و لنرسلن و هر آینه بفرستیم

معك بنی اسرائیل با تو بنی اسرائیل را بهر جا که خواهی بری فلما کشفنا پس وقت که برداریم و بدعای موسی دفع کردیم

عنهم الرجز از ایشان عذاب را که کردیم الی اجل تا مدتی از زمان هم بالغوه ایشان رسند کانند بران بمعنی

تا اجلی که ما ایشان را غرق گردانیم

غرق گردانید اذا هم ینکثون آنگاه ایشان عهد را بشکستند و مرویست که از آن وقت که موسی علیه السلام بر ساحران غالب شد تا بیست سال با فرعون
و قوم او بسر برد و ایشان را دعوت میکرد و هیچ منفعتی ایمان نیاوردند فانتقمنا پس اراده انتقام کردیم منهم از ایشان یعنی خواستیم که ایشان
را بعد ترین عذابی معذب سازیم فاغرقناهم پس غرق ساختیم ایشان را فی الیم در قعر دریای قلزم نزدیک مصر بانهم بسبب آنکه ایشان
کذبوا بایاتنا دروغ داشتند آیتهای قدرت ما را و کانوا عنها بودند از تامل تفکر در آن غافلین بیخبران یعنی غرق گردانیدن ایشان
بسبب تکذیب ایشان بود و تفکر کردن ایشان در آن از بی تاملی بود که همچون غافلان در آن غرق گشتند و اورثنا القوم الذین و میراث دادیم
گروهی را کانوا یستضعفون بودند ضعیف و زبون شمردگان بدست فرعونیان یعنی قوم بنی اسرائیل که بدست قبطیان درمانده بودند بعد از آنکه
فرعون و اتباع او را غرق ساختیم میراث دادیم مکان ایشان را بسبطیان مشارق الارض جهات شرقی که از زمین شام بود و مغاربها و نواحی غربی
از آن زمین التی بارکنا آن زمین که برکت کرده ایم فیها در آن بباران و بسیاری محصولات یا باقدام انبیای عظام علی نبینا و علیه السلام و تمت کلمت
ربك الحسنی و تمام گشت و گذارده شد وعده پروردگار تو که نیکو بود یعنی مقرون بود بوفا کردن آن علی بنی اسرائیل بر بنی اسرائیل و آن نصرت
آنها بود بر دشمنان و تمکین ایشان در زمین مصر و این تمامه وعده وفا بان کردن بما صبروا بسبب آن بود که صبر کردند بر شداید مکاره و دمرنا
و خراب کردیم ما کان یصنع فرعون آنچه بود که ساخته و راست کرده بود فرعون و قومه و گروه او از کوشکها و حصارها و منزلهای نیکو
و عمارتهای ارجمند و ما کانوا یعرشون و آنچه بود که برافراشته بودند از تاکهای انگور و بر چوب دیگر کشیده و یا از بناهای بسیار بلند رفیع
چون صرح هامان و جاوزنا ببنی اسرائیل و گذرانیدیم بنی اسرائیل را البحر دریا بسلامت فاتوا پس بیامدند و بگذشتند علی قوم بر گروهی از
قبیله لخم از یمن در ولایت رقه که یعکفون علی اصنام لهم اقامت میکردند بر پرستش بتان که مر ایشان را بود و گویند آن صورتها بقر بود قالوا
یا موسی اجعل لنا گفتند ای موسی بساز برای ما الها خدائی یعنی صورتی بساز که آن را بپرستیم کما لهم الهة همچنانکه ایشان را خدایان هست
که می پرستند قال انکم گفت موسی که بدرستی که شما هستید قوم تجهلون گروهی که جهل می ورزید در دین که غیر خدا را جایز باشد پرستیدن ان هؤ
لاء بدرستی که این گروه بت پرستان متبر هلاک شده اند ما هم فیه بآنچه ایشان در آنند یعنی عنقریب حق تعالی دین و آئین ایشان را
هم خواهد شکست و بتان ایشان را در دست و پای ما پاره ساخت و باطل و زایل و نابود است ما کانوا یعملون آنچه هستند که ایشان می کنند از عبادت
بتان قال گفت موسی اغیر الله ابغیکم الها آیا جز از خدا را طلب کنم برای شما معبودی که مستحق عبادت باشد و هو فضلکم و حال آنکه تفضیل
شما را علی العالمین بر عالمیان زمان شما و با نواع نعمت و رحمت تخصیص فرمود چون دو پیغمبر برگزیده را بر شما مبعوث ساخت که من برادرم هارون
با خلاص دهیم شما را از اذیت فرعون و قوم او و مال او و دیار ایشان بتصرف تو دادیم و غیر آن چنانچه می فرماید که و اذ انجیناکم و یاد کنید
که چون برهانیدیم شما را من ال فرعون از اتباع فرعون یسومونکم می چشانیدند شما را سوء العذاب سختی عذاب را یقتلون ابناءکم
و بکشتند پسران شما را و یستحیون نساءکم و زنده میگذاشتند زنان شما را بجهت خدمتکاری و بندگی خود و فی ذلکم و درین رهانیدن
بلاء نعمتی بود شما را و در آن عذاب و محنت بود من ربکم عظیم از پروردگار شما نعمتی بزرگ و یا محنتی بسیار سخت آورده اند که موسی علیه السلام وعده کرده بود
بنی اسرائیل را که بعد از هلاک فرعون کتابی بیاورم بشما از نزدیک خدای تعالی هر چه شما را باید در آن مبین باشد پس چون از دریا

نجات یافتند و فرعون با اتباع غرق شد طلب آن کردند و موسی علیه السلام از خدای درخواست آن کتاب را نمود فرستد حکم شد که سی روز بروزه باش و بعد از آن
بطور آی تا ما با تو سخن گوییم موسی علیه السلام بفرموده عمل نمود و روز سی ام بطور رفت و گویند چون بوی دهن او بجهت روزه متغیر شده بود کراهت داشت از گف
بجهت آن با خدای تعالی سخن گوید پس برای رفع آن رایحه مسواک بر دندان مالید تا زایل شود ملایکه گفتند ما از تو بوی مشک می شنیدیم تو آن را بمسواک
دفع کردی حق تعالی فرمود تا ده روز دیگر روزه دارد تا آن رایحه عود کند و او سبحانه ازین خبر میدهد که وَوَاعَدْنَا مُوسَىٰ و وعده دادیم موسی را برای دادن
کتاب ثَلَاثِينَ لَيْلَةً سی شبانروز و آن ماه ذی قعده بود و چون مدار حساب عرب بدیدن هلال است و آن در شب دیده می شود ازین جهت تاریخ
بشب قید ساخت وی فرماید که وَأَتْمَمْنَاهَا و تمام کردیم آن سی روز را بِعَشْرٍ بده روز دیگر از ذی حجه فَتَمَّ مِيقَاتُ رَبِّهِ پس تمام شد وقتی که پروردگار
او مقرر کرده بود أَرْبَعِينَ لَيْلَةً در حالتی که رسیده بود بچهل شبانروز وَقَالَ مُوسَىٰ و گفت موسی علیه السلام در وقت رفتن بمیقات
لِأَخِيهِ هَارُونَ برادر خود هرون را که من بطلب کتاب بجانب طور میروم اخْلُفْنِي خلیفه باش مرا فِي قَوْمِي در میان قوم من یعنی در میان ایشان خلیفه
باش تا من از طور بیایم وَأَصْلِحْ و صلاح ار کاری که شایسته صلاح باشد از امور ایشان یا همیشه بصلاح آرنده ایشان باش وَلَا تَتَّبِعْ سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ
و پیروی مکن تباه کاران یعنی پیروی کسانی مکن که ترا بطریق فساد خوانند وَلَمَّا جَاءَ مُوسَىٰ و آن هنگام که آمد موسی با هفتاد کس از اشراف قوم خود لِمِيقَاتِنَا
بوقتی که ما مقرر کرده بودیم وَكَلَّمَهُ رَبُّهُ و سخن گفت با او پروردگار او یعنی شنوانید حق تعالی کلام خود را بموسی علیه السلام از درخت و گویند در آن
در موضع سخن را ابری شنیدند و در تبیان آورده که چون حق تعالی خواست که با موسی سخن گوید بفرمود تا هفت فرسنگ گرد طور ظلمت فرو گرفت
چون موسی قدم در آن ظلمت نهاد هر دو فرشته که بر آدمی موکلند از او دور کردند و آسمانها بنظر وی در آوردند ملایکه را دید در هوا ایستاده اند و عرش عظیم
بر او ظاهر گشت پس حق تعالی با وی سخن گفت و در ینابیع مذکور است که او را صد و چهار هزار کلمه شنوانیدند و بروایتی هفتصد هزار و اتح نود و چهار هزار
و در کشاف گفته که حق تعالی چهل شبانروز با موسی سخن گفت چون موسی از مناجات فارغ شد آن هفتاد کس از خیار قوم که همراه او بودند در بیرون حجاب
ایستاده بودند گفتند ای موسی ما هرچه می شنیدیم نمیدانیم که کلام خدا بود یا مخلوق ما باور نکردیم و تصدیق نکنیم تا آنکه بچشم او را نبینیم هر چند موسی
ایشان را گفت که دیدن حق سبحانه از محالاتست قبول نکردند و میگفتند که تو سؤال رویت کن تا چه جواب آید پس بزبان قوم خود قَالَ
رَبِّ أَرِنِي گفت ای پروردگار من بنما بمن ذات خود را أَنْظُرْ إِلَيْكَ تا نظر کنم بسوی تو قَالَ گفت حق تعالی در جواب او که لَنْ تَرَانِي هرگز نتوانی دید
مرا وَلَكِنِ انْظُرْ إِلَى الْجَبَلِ و لیکن نظر کن بکوه زبیر که بلندترین همه کوههاست فَإِنِ اسْتَقَرَّ پس اگر این کوه قرار گیرد و ثابت بماند مَكَانَهُ
در جای خود و هنگام فرود آمدن نور من بران فَسَوْفَ تَرَانِي پس زود باشد که تو نیز ببینی مرا و اگر کوه را قوت آن نباشد تو نیز قوت و قدرت دیدن
من نداشته باشی فَلَمَّا تَجَلَّىٰ پس آن هنگام که تجلی کرد رَبُّهُ پروردگار او یعنی ظاهر گردانید نور خود را یا از نور عرش که بمقدار سوفار سوزنی بود متجلی شد
لِلْجَبَلِ بران کوه و در عین المعانی آورده که از سهل بن عبدی نقلست که حق سبحانه نور خود را از پس هفتاد هزار حجاب بمقدار درمی ظاهر کرد در آن ساعت
هر دیوانه که در روی زمین بود باهوش آمد و هر بیچاره که بر بالین مرض داشت شفا یافت عرصه زمین یکسر سبز شد برفت و آبهای شور شیرین شد
و بتها بر روی در افتادند و آتشکده مجوس فرو مرد بسبب تجلی آن نور جَعَلَهُ گردانید حق تعالی آن کوه را دَكًّا ریزه ریزه کرد و در تبیان گفته که
کوه از آن عظمت پاره پاره گشت و شش پاره از او جدا شد سه کوه که احد است و ورقان و رضوی در مدینه افتاد و سه کوه دیگر که ثور و ثبیر و حرّست

بمکه

بمکه افتادند وَخَرَّ مُوسَىٰ صَعِقًا و افتاد موسی علیه السلام بیهوش شد از هول آنچه مشاهده کرده بود از پاره پاره شدن کوه و آن بیخودی از پنجشنبه روز عرفه بود
تا شام جمعه و از آن هفتاد کس هلاک شدند فَلَمَّا أَفَاقَ پس چون بهوش باز آمد قَالَ سُبْحَانَكَ و گفت تنزیه میکنم ترا از هر چه نه لایق حضرت تست
و پاک میدانم ترا از آنکه بچشم سر دیده شوی تُبْتُ إِلَيْكَ بازگشتم بسوی تو از جرات اقدام نمودن بر سوال بدون اذن تو وَأَنَا أَوَّلُ الْمُؤْ
مِنِينَ و من اول گرویدگانم بعظمت و جلال تو بآنکه هیچ احدی ترا نتواند دید در تبیان مذکور است که چون نور الهی تجلی کرد بران کوه ریگ روان
شد تا روز قیامت در روی زمین میرود که هرگز در یک موضع قرار نگیرد و از وهب بن منبه روایتست که چون موسی سوال رویت کرد حق تعالی ابری فرستاد
با رعد و برق و صواعق گرد اگرد آن کوه در آمد و فرشتگان آسمانها را فرمود بروید و بر موسی اعتراض کنید که این جرات چرا کردی فرشتگان روی
بموسی نهادند تا آنکه چهار فرسنگ تا چهار فرسنگ از اطراف و جوانب آن کوه فرو گرفتند اول فرشتگان آسمان اول بر صورت گاوان پدید
ظاهر شدند زبان به تسبیح و تهلیل داشته بآوازهای چون رعد سخت و مهیب و فرشتگان آسمان دویم بصورت شیران بآواز هولناک
تسبیح و تهلیل میگفتند موسی از آن صورت بترسید و اعضای او بلرزش در آمد هر مویی که بر اعضای او بود از ترس و هول راست شد و گفت بار خدایا ازین
سوال کردن پشیمان شدم بکرم عمیم خود مرا ازین اهوال نجات ارزانی فرما پیشوای فرشتگان گفت ای موسی زود جزع و فزع کردی صبر کن بارها
ازین بینی هر کس که آن خواهد که تو خواستی ازین صابرتر باید بود پس فرشتگان آسمان سیوم فرود آمدند بصورت کرکسان و آواز تسبیح
و تهلیل بلند کردانیدند چنانکه نزدیک بود که همه کوهها از هیبت آن مستغرق شوند و شعله آتش از دهن ایشان می جست پس فرشتگان آسمان
چهارم فرود آمدند و صورت ایشان بصورت هیچ حیوانی مشابه نبود با خلقت غریب و عجیب برنگ آتش بودند و آواز تسبیح و تهلیل ایشان زیاده
از ملایکه آسمان سیوم بود بعد از آن فرشتگان آسمان پنجم نازل شدند و برسیاقی که موسی نتوانست بر ایشان نگاه کند لرزه عظیم بر او افتاد آغاز
بگریستن کرد پیشوای ایشان گفت که بر جای خود باش تا چیزی ببینی که طاقت دیدن آن نیاری پس ملایکه آسمان ششم فرود آمدند در دست هر یک
درختی از آتش بود مانند درخت خرما و لباس ایشان از آتش بود همه بآواز عظیم و صورت مهیب تسبیح و تهلیل میکردند تسبیح ایشان این بود
سبوح قدوس رب العزة ابدا لا یموت موسی بی طاقت شده گفت بار خدایا پسر عمران را دریاب که نزدیک بموت رسیده خداوندا اگر
ازینجا بروم بسوزم و اگر باشم بمیرم پیشوایان فرشتگان آسمان ششم پیش آمده گفتند ای موسی بی صبری مکن که ازین عجب تر خواهی دید پس حق تعالی
فرشتگان آسمان هفتم را امر کرد که حجاب بردارید و اندکی از نور عرش مرا بموسی بنمایید چون آن نور بر کوه تافت پاره پاره و ریزه ریزه شد
از عظمت و هیبت آن کوه هر سنگ و درخت که بر آن بود چون گرد و غبار شد موسی بیفتاد و بیهوش شد چنانچه گویا روح
ازو مفارقت کرده و فرشتگان آواز را به تسبیح و تهلیل بلندتر کردند حق سبحانه آن سنگ را که موسی بران بود امر کرد تا موسی را برداشته
بلند کرد تا موسی از صاعقه سوخته نشود پس آتشی از آسمان فرود آمد و آن هفتاد کس که سوال رویت کرده بودند بسوخت لطف
و کرم الهی شامل حال موسی شده بهوش باز آمد و برای ترک این ذنب انابت کرده گفت فما اعظمك اعظم ملائكتك چه بزرگوار
تو و بزرگوار است فرشتگان تو انت رب الارباب و مالك الملوك لا يعدل لكل شيء ولا يقوم لك شيء تبت اليك والحمد لك
لا شريك لك رب العالمين و از جمله غرایب و عجایب آنست که موسی از سر امتحان نه بر وجه ایمان و از زبان قوم نادان نه از

جواب لن ترانی شنیده و همه ملایکه او را عتاب کردند و بجهت مشاهده امور عجیبه که مذکور شد بیهوش گشت و قوم او که استدعای این کردند از سوی صاعقه هلاک
شدند کوه با عظمت بنور تجلی چون ریگ روان شد پس چگونه تجویز دیدار حقیقی او توان کرد چنانکه مذهب اهل خلاف است القصه چون موسی بهوش آمد حق تعالی جهت
تسلی او تدارک اندوهی و رنجی که در طلب رویت باو رسیده بود قَالَ يَا مُوسَى گفت ای موسی از این مر اندوهناک مباش إِنِّي اصْطَفَيْتُكَ بدرستی که من
برگزیدم عَلَى النَّاسِ بر جمیع آدمیان یا بر همه بنی اسرائیل که در زمان تو اند بِرِسَالَاتِي بر پیغامهای که بخلق رسانی وَبِكَلَامِي و دیگر باره برگزیدم ترا بسخن گفتن من
با تو بی واسطه ملک وحی فَخُذْ مَا آتَيْتُكَ پس فرا گیر آنچه عطا کردیم ترا از امر و نهی که در توریت و بدان عمل کن وَكُنْ مِنَ الشَّاكِرِينَ و باش از جمله شکر
گویندگان بر این نعمت وَكَتَبْنَا لَهُ فِي الْأَلْوَاحِ و نوشتیم بقلم قدرت برای موسی در لوحهای که دوازده بودند و طول هر لوحی دوازده گز بود و آن الواح
از یاقوت سرخ بودند یا از سنگ سخت که ارقام در وی کنده بودند چون نقش نگین از پیغمبر منقولست که توریت چندان بود که بار هفتاد شتر میشد و یک جزو او در
سوا سال که در یکماه بخوانندی در او مکتوب بود مِنْ كُلِّ شَيْءٍ از هر چیزی که در باب دین محتاج الیه باشد از احکام حلال و حرام و حدود آن مَوْعِظَةً
در حالتی که پندی بود وَتَفْصِيلًا و بیان کردن چیزی لِكُلِّ شَيْءٍ مر هر چیزی را از امر و نهی و ذکر جنت و نار و عبرتها و خیرها فَخُذْهَا پس فرا گیر این
لوحها بِقُوَّةٍ بجد تمام و عزم درست وَأْمُرْ قَوْمَكَ و بفرمای گروه خود را ما بصدق و عظیمت تمام يَأْخُذُوا بِأَحْسَنِهَا فرا گیرند نیکوترین آنچه در الواح
است چون استعمال صبر و عفو در مقام انتقام و قصاص بر طریقه ندب یا مراد اختیار افضل واجبات در امور واجبه مخیره و یا مراد جمع است میان فرایض
و نوافل بعد از آن بر سبیل تهدید و وعید فرمود که سَأُرِيكُمْ زود باشد که بنمایم شما را ای بنی اسرائیل دَارَ الْفَاسِقِينَ سرای فاسقان یعنی آرام گاه
باثبات آثار او
ایشان که سرای فرعون و قوم اوست در مصر و منازل و مساکن ایشان که از خداوندان خالی مانده و زیر و زبر گردیده پس باید که شما از آن بر حذر باشید
و عبرت گیرید و عصیان مورزید تا بآن نوع عذاب مبتلا نشوید و یا مراد سرای آخرتست که جهنم باشد سَأَصْرِفُ زود باشد که برگردانم دلهای فروگذاشت
خود را عَنْ آيَاتِيَ از نشانهای قدرت خود و باز دارم از آن الَّذِينَ يَتَكَبَّرُونَ آنان را که تکبر می کنند فِي الْأَرْضِ در زمین بِغَيْرِ الْحَقِّ
بدون استحقاق آن یعنی آیاتی که بسبب آن طالبان راه حق مهتدی میشوند آنرا از اهل عناد و استکبار باز دارم از روی تخلیه و ایشان را با اصالت
عناد خودشان باز گذارم و آن نظر لطف و توفیقی که با مومنان دارم از ایشان باز گیرم چه علم من تعلق گرفته باینکه از غایت عنادی که دارند تفکر
در آیات من نکنند تا راه یابند و بجهت این آیات ما دیه را از ایشان منع کنیم وَإِنْ يَرَوْا و اگر ببینند این سرکشان معاند كُلَّ آيَةٍ هر نشانه را که دلالت
بر حدانیت من و صدق انبیای من کند لَا يُؤْمِنُوا بِهَا نگروند بدان بجهت فرط عناد و تکبر وَإِنْ يَرَوْا و اگر ببینند سَبِيلَ الرُّشْدِ راه راست
طریق هدایت را که معجزات دال است بر طریق حق لَا يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا آنرا راه خود نگیرند یعنی در آن سلوک نکنند و پیروی نمایند و بنظر تامل
در آن ننگرند وَإِنْ يَرَوْا و اگر ببینند سَبِيلَ الْغَيِّ راه گمراهی و کجی را از آیات باطله و شبهات مبطلان يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا آنرا راه خود گیرند
و پیروی کنند ذَلِكَ آن عدم تتبع راه راست و پیروی سبیل باطل بِأَنَّهُمْ بسبب آنست که ایشان كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا تکذیب کردند آیتهای
ما از معجزات و کتب منزله وَكَانُوا عَنْهَا و بودند از آن یعنی از نظر اعتبار و تدبر غَافِلِينَ بیخبران مراد از غفلت اعراض و عناد است
یا غفلت و جهل یعنی سیاه بستند و اعتراف بحقیقت آن نکردند وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا و آنانکه تکذیب کردند آیتهای ما که
رسالت یا مطلق دلایل قدرت ما وَلِقَاءِ الْآخِرَةِ و بدروغ شمردند رسیدن بسرای آخرت و مشاهده ثواب و عقاب حَبِطَتْ

أَعْمَالُهُمْ باطل و تباه گشت عملهای ایشان که در آن جهان کردند یعنی در آخرت بآن منتفع نشوند چه آن اعمال بر نهجی کرده باشند که بدان مستحق ثواب نشوند هَلْ يُجْزَوْنَ
جزا داده شوند إِلَّا مَا كَانُوا مگر جزای آنچه بودند که در دنیا يَعْمَلُونَ میکردند بعد از آن عود کلام بقصه بنی اسرائیل کرد و بآنچه احداث آن کردند
بعد از رفتن موسی بمیقات و فرمود که وَاتَّخَذَ قَوْمُ مُوسَى و فرا گرفتند گروه موسی مِنْ بَعْدِهِ از پس رفتن موسی بکوه طور مِنْ حُلِيِّهِمْ از پیرایهای ایشان یعنی
قبطیان که بعاریت گرفته بودند و در تصرف ایشان بود عِجْلًا جَسَدًا لَهُ خُوَارٌ گوساله را که محض بدن بود بی آنکه روح داشته باشد یعنی جسد دیدار
طلا ساخته بودند مر او را آوازی بود آواز گاو و آن و سبب غفلت که گوشت و خون در رو پیدا شده و در سوره البقره مذکور است که بنی اسرائیل
بر ون می آمدند بجهت آنکه قوم فرعون از حال ایشان خبر نیابند بهانه بر انگیختند که ما عروسی داریم و دو سه روز بدان مشغول خواهیم بود و هر یک از
دیباهای خود که در میان فرعونیان داشتند پیرایه و اسلحه بعاریت گرفتند و بعد از گذشتن ایشان از دریا و خبردار شدن آنها که از عقب آمده بودند و غرق
آن حلیها در دست ایشان مانده بود چون موسی عزیمت طور نمود و آن سامری آن حلیها از ایشان بگرفت و او زرگری کامل بود گوساله از آن ساخت
و قدری از خاک که از زیر قدم اسب جبرئیل در وقت غرق نمودن فرعونیان بر داشته بودند در قالب آن گوساله انداخت فی الحال آواز گوساله
ظاهر گشت بنی اسرائیل که آن آواز شنیدند اکثر ایشان در سجده خود را افتادند و تفصیل این قصه در سوره طه مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی و حق سبحانه
سرزنش ایشان می فرماید أَلَمْ يَرَوْا آیا ندیدند و ندانستند أَنَّهُ لَا يُكَلِّمُهُمْ که آن گوساله محض جمادست سخن نمیکند از خیر و شر بلکه جمادست و نفع و ضرر
از و مسلوبست وَلَا يَهْدِيهِمْ سَبِيلًا و راه نماید ایشانرا براه صواب تا گمان آن شود که خالق اجسام تواند بود اتَّخَذُوهُ فرا گرفتند آنرا خدای
وَكَانُوا ظَالِمِينَ و بودند از ستمکاران بر خود که غیر خدا را عبادت کردند وَلَمَّا سُقِطَ و چون آن هنگام که افکنده شد فِي أَيْدِيهِمْ در دستهای ایشان
این کنایتست از شدت ندامت و حیرت ایشان چه کسی که ندامت و حسرت میخورد بر امری از غایت غم و غصه دست را در دهن خود افکنده می گزد
پس معنی آنست که چون دستهای ایشان در دهن واقع شده آنرا همه بدندان می گزیدند از غایت پشیمانی از پرستیدن گوساله وَرَأَوْا أَنَّهُمْ
قَدْ ضَلُّوا و دیدند و دانستند که ایشان گمراه شدند بجهت پرستش گوساله قَالُوا گفتند از روی ندامت لَئِنْ لَمْ يَرْحَمْنَا اگر رحمت نکند بر ما
رَبُّنَا پروردگار ما بقبول توبه وَيَغْفِرْ لَنَا و نیامرزد خطیه ما را لَنَكُونَنَّ هر آینه باشیم آن هنگام مِنَ الْخَاسِرِينَ از زیان کاران و هلاک شدگان
بهلاکت ابدی وَلَمَّا رَجَعَ مُوسَى و آن هنگام که برگشت موسی از طور إِلَى قَوْمِهِ بسوی گروه خود غَضْبَانَ در حالتی که بغایت خشمگین بود
أَسِفًا اندوهناک و غمگین و یا جزع کننده مرویست که حق تعالی ویرا اخبار کرد که قوم تو گوساله پرست شدند وی خشمناک شده باندوه تمام میان
قوم خود باز گشت و از غایت غضب و تاسف قَالَ گفت پرستندگان گوساله را بِئْسَمَا خَلَفْتُمُونِي بد نیابتی کردید مرا مِنْ بَعْدِي از پس
مفارقت من که بپرستش گوساله مشغول شدید أَعَجِلْتُمْ آیا تعجیل کردید و پیشی گرفتید بعبادت گوساله أَمْرَ رَبِّكُمْ بر فرمان پروردگار خود مبر
نکردید که تا من باز آیم و حکم بشما نمایم مرویست که چون سی روز از موعد بگذشت موسی نیامد سامری گفت متوفی شد خدای از برای خود نصب کنید
تا پرستش آن کنیم ایشان سخن او را شنیدند و او فرصت یافته گوساله ترتیب داد و ایشانرا بپرستش آن ترغیب کرد و بسجده او مشغول شدند و چون موسی
باز گشت با ایشان زبان عتاب دراز کرد وَأَلْقَى الْأَلْوَاحَ و انداخت الواح توریت را از غایت غضب ... بعد از انداختن شش سبع آنچه در آن
نوشته از تفاصیل اشیا بآسمان بردند و یک سبع که در او امر و نواهی بود بماند وَأَخَذَ بِرَأْسِ أَخِيهِ و گرفت موسی سر برادر خود را يَجُرُّهُ إِلَيْهِ

نشید آنرا بجانب خود موسی اگرچه میدانست که از هرون تقصیری واقع نشده و درین باب اما موسی سر او را گرفته پیش خود کشید که بر ایشان ظاهر کرد که خطایی عظیم
از ایشان صادر شده که موسی با این مرتبه در غضب شده و بدانند که با برادر که گناهی ندارد چنین میکند پس با ایشان در چه مقام خواهد بود تا از آن عقیدهٔ فاسد منزجر شده اظهار
توبه کنند قال گفت هرون موسی را ابن ام ای پسر مادر من اگرچه ایشان برادر پدر و مادری بودند اما بجهت ازدیاد شفقت و رحمت نسبت باو ذکر مادر کرد تا
غضب او تسکین یابد بعد از آن گفت ان القوم استضعفونی بدرستی که قوم مرا بیچاره دیدند و تنها یافتند و از بیکسی زبون کردند وکادوا
یقتلوننی و نزدیک بودند که بکشند مرا از بسیاری مبالغهٔ ایشان و عدم معاونت و ناصری درین باب تا با ایشان قوت مقاومت داشته منع ایشان
نمایم فلا تشمت بی الاعداء پس شادمان مگردان بمن دشمنان را و چنان مکن که ایشان توهم کنند که از من تقصیری واقع شده بجهت این موسی سر مرا گرفته
بنزد خود می کشد و آنرا حمل بر اهانت و خواری من میکنند ولا تجعلنی مع القوم الظالمین و مگردان مرا با ستمکاران در عد ایشان باظهار غضب
با ایشان گمان بد در حق من نبرند چون موسی هرون را تبرئه کرد بر توهم مردمان و تهمت گمان بد برادر حق او قال گفت موسی که رب اغفر لی ای پروردگار
بیامرز مرا ولاخی و برادر مرا این دعا بر وجه انقطاع است بخدا و مزیت تقرب باو و هضم نفس تا بسبب آن تحصیل ثواب و رفع درجات خود و برادر خود
کند نه بجهت آنکه از وی و برادر او فعل قبیحی صادر شده باشد از کبیره و صغیره که محتاج استغفار است چه بدلایل واضحه ثابت شده که انبیا معصوم اند از جمیع قبایح
وادخلنا و در آر ما را فی رحمتک در بخشایش و مزیت انعام و تفضل بر ما وانت ارحم الراحمین و تو بهترین بخشندگانی بخشش همه از ان
تست و بعد از دعا در حق خود و برادر در تهدید گوساله پرستان فرمود که ان الذین بدرستی که آنانکه از روی گمراهی اتخذوا العجل فرا گرفتند گوساله را
بخدایی سینالهم زود باشد که برسد ایشانرا غضب من ربهم خشمی از پروردگار ایشان و آن امر الهی بود بر آنکه توبهٔ ایشان آنست که یکدیگر را بکشند
وذلة و دیگر برسد ایشانرا خواری فی الحیوة الدنیا در زندگانی دنیا که جزیه است یا جلای وطن یعنی ایشانرا از خان و مان خود آواره ساختن و
کذلک و همچنانکه پاداش دادیم گوساله پرستانرا نجزی المفترین جزا میدهیم دروغ گویانرا و هیچ دروغی ازین عظیم تر نیست که گوساله را خدای
خود دانستند والذین عملوا السیئات و آنانکه کردند بدیها را از کبایر و صغایر یا شرک آوردند ثم تابوا پس باز گشتند من بعدها
پس از وقوع آن وآمنوا و گرویدند یعنی تصدیق کردند خدا را بیکتایی و رسول را به پیغمبری و یا ثابت قدم شدند بر ایمان خود پس از صغایر و کبایر
ان ربک بدرستی که پروردگار تو من بعدها از پس توبه لغفور رحیم هر آینه آمرزنده است گناهکاران را و مهربان با ایشان بقبول
توبه اگرچه گناه عظیم داشته باشند القصه گوساله پرستان از کردهٔ خود پشیمان شده نزد موسی آمدند و از وطلب استغفار کردند خطاب آمد که قبول
توبهٔ ایشان آنست که شمشیر در یکدیگر نهند و هم را بکشند پس ایشان شمشیر بر یکدیگر نهادند و چنان ظلمتی و تیرگی پیدا شد که تا شفقت و رحمت مانع مقاتلهٔ ایشان
نشود چون هوا روشن شد هفتاد هزار مرد کشته شده بودند و موسی را بر ایشان رحم آمده در خواست گناه ایشان کرد حق تعالی از سر گناه ایشان
در گذشت ولما سکت و چون ساکت شد یعنی خاموش گشت عن موسی الغضب از موسی خشم اخذ الالواح فرا گرفت بقیهٔ الواح
را که افکنده بود وفی نسختها و در آنچه مکتوب بود در آن هدی راه نمودنی بود از گمراهی بطریق حق ورحمة و بخشش یعنی ارشاد و صلاح و نفع
ایشان للذین هم برای کسانی که ایشان لربهم یرهبون مر پروردگار خود را پرهیزگاری کنند یعنی از عذاب خدای ترسند بعد از آن اخبار می
فرماید از هفتاد کس که موسی ایشانرا برگزید [illegible] دی فرماید که واختار موسی قومه و برگزید موسی از قوم خود سبعین رجلا لمیقاتنا

هفتاد

هفتاد مرد از برای وقتی که وعده کرده بودیم چون بمیقات رسیدند و سخن حق شنیدند با موسی گفتند لن نؤمن لک حتی نری الله جهرة ما بتو نگرویم و سخن ترا باور نکنیم تا معاینه
ببینیم که این خداست تا خدا را معاینه نبینیم حق تعالی صاعقه فرستاد و آن هفتاد کس را بسوخت و علی بن ابراهیم از ائمهٔ هدی صلوات الله علیهم اجمعین روایت کرده
که در حینی که موسی بطور رفت تا حق تعالی توریت را باو عطا فرماید هفتاد کس را همراه خود برد از خیار بنی اسرائیل چون بمیقات حاضر شدند و سخن خدای شنیدند
سؤال رؤیت کردند صاعقه بایشان رسید و بمردند بعد از آن حق تعالی ایشانرا زنده گردانید پس حق تعالی اول بیان حدیث میقات فرمود بعد از آن در
اثنای آن ذکر عجل فرمود و انگاه عود بتتمهٔ قصه کرده فرمود که آن هفتاد کس جهت آن جرات که کردند هلاک شدند فلما اخذتهم الرجفة پس آن
هنگام که گرفت آن هفتاد کس را صاعقهٔ مهلکه بجهت آن بلرزه در آمدند و سوخته شدند قال رب گفت موسی ای پروردگار من لو شئت اهلکتهم
اگر میخواستی هلاک میکردی ایشانرا من قبل پیش از بیرون آمدن ما از میان قوم وایای و مرا نیز هلاک میکردی با ایشان و یا قادر بودی بر هلاک کردن
ایشان در وقت غرق شدن فرعون و اتباع او پس رحم کردی بر ایشان و اگر این نوبت نیز بر ایشان رحم کنی از عمیم احسان تو بعید نخواهد بود
و چون در حین وقوع رجفه ایشانرا مشرف بر موت دید فرمود از روی استعلام حکمت و مصلحت و یا بر وجه استعطاف که بار خدایا اتهلکنا
آیا هلاک میکنی ما را بما فعل السفهاء منا بسبب آنچه کردند سفیهان و بیخردان از ما یعنی بجهت بعضی از آن هفتاد کس که این جرات کردند و طلب رؤیت
نمودند همه ما را هلاک میکنی ان هی نیست این رجفه الا فتنتک مگر امتحان تو مر بندگان را در باب تشدید تکلیف بصبر کردن بر این رجفه بسبب
سؤال رؤیت ایشان صبر کنند بر عقوبت و مر غیر ایشانرا عبرت باشد از آن و ابن عباس فرموده که مراد بفتنه اینجا عذابست یعنی نیست این رجفه مگر عقوبت
و عذاب تو تضل بها گمراه میکنی و فرو میگذاری بدین فتنه و ابتلا من تشاء هر کرا میخواهی تا بسبب عناد و انکار و تزلزل و اضطراب در ایمان
صبر نکنند بر آن و ثواب صابران در نیابد و اینجا در وادی خذلان بماند و انجا در بادیهٔ حرمان وتهدی و راه می نمائی بدان من تشاء هر کرا میخواهی
از طالبان راه مستقیم بوسیلهٔ الطاف توفیق و ثابت بر ایمان و صبر بر امتحان و یا معنی آنست که هلاک میکنی بان هر کرا میخواهی و نجات میبخشی
بان هر کرا اراده میکنی انت ولینا توئی یار ما و متولی کار ما فاغفر لنا پس بیامرز برای ما آنچه از ما است من صادر شده از خطیئات و معاصی
و آنچه از من بظهور رسیده از ترک مذهب وارحمنا و ببخش ما را از عمان احسان بی نهایت خود وانت خیر الغافرین و تو بهترین آمرزندگانی
در گذرنده از جرایم بندگان واکتب لنا و بنویس برای ما یعنی ثبت نما و واجب گردان برای ما فی هذه الدنیا درین سرای حسنة
نیکوئی که آن فراخی معیشت است و توفیق طاعت و قبول توبه و سرانجامی نیکو و ثنای جمیل وفی الآخرة و در آن سرای نیکوئی ده ما را که آن مغفرت
و جنت نعیم و موافقت ابرار انا هدنا الیک بدرستی که ما بازگشتیم بسوی تو و امتثال اوامر تو قال گفت خدای عذابی اصیب به
عذاب من میرسانم آنرا من اشاء بهر که می خواهم یعنی کفار و اهل عصیان ورحمتی وسعت و رحمت من وا رسیده است کل شیء هر چیزی را یعنی
شامل است در دنیا مؤمن و کافر را و غیر مکلف را از آفریدن و روزی دادن و یا مراد توبه است که علی العموم در رحمت بر همه گشوده همه را باین دعوت
فرموده وتوبوا الی الله جمیعا و در آخرت برفع درجات برای جمیع مؤمنین و مؤمنات چنانکه می فرماید فساکتبها پس زود باشد که ثابت
سازم این رحمت را للذین یتقون برای آنانکه پرهیز کنند از ترک معصیت ویؤتون الزکوة و بدهند زکوات مفروضه را
والذین هم و برای آنانکه ایشان بآیاتنا یؤمنون بآیات منزلهٔ ما میگروند و عطیه میگوید رحمت حق تعالی واسع است بهمه کس الا آنست که از رد

تفضل مؤمنان میرسد فاکتبها للذین یتقون و بروجه تفضیل بغیر ایشان پس خدای تعالی کافران در دنیا بطفیل مؤمنان و برکت ایشان روزی میدهد و عذاب از ایشان بر میدارد

همچنانکه کسانی که در تاریکی بروشنائی غیر راه روند و چون آن غیر برود ایشان در تاریکی بمانند همچنین مؤمنان در قیامت در جنت مستقر شوند و قرار گیرند و کافران که بنور روشنائی

ایشان در راه رفته باشند بی نور بمانند در ظلمت هاویه گرفتار شوند از قتاده نقل است که یهود و نصاری تمنای این رحمت کرده گفتند ما بآیات ایمان داریم و زکوة

مال میدهیم پس برای ما ثابت خواهد بود حق تعالی از رشته امید ایشان منقطع ساخته آن رحمت را باین امت مخصوص گردانید و فرمود که متقیان و مؤمنانی که رحمت

برای ایشان می نویسیم الذین آنانند که از روی صدق یتبعون الرسول پیروی می کنند فرستاده خدای را که بصفت او اینست که النبی الامی

پیغمبر نانویسنده و ناخوانده است و درین نکته است برانکه کمال علم او با وجود این صفت یکی از معجزات اوست چه نگارش که بکتب نرفت و خط ننوشته

بعزه مسئله آموز صد مدرس شد از ابی جعفر صلوات علیه نقلست که امی یعنی منسوبست بام القری که مکه است یعنی پیغمبری که در مکه معظمه متولد شده الذی یجدونه

آنچنان پیغمبری که می یابند اسم و صفت او را که مکتوبا عندهم نوشته است نزد ایشان فی التوریة در توریت انجا میگوید که احمد الضحوک القتال یرکب

البعیر و یلبس الشملة الی آخره یعنی پیغمبری که نام او احمد است خندان و متبسم کنان باشد و قتال کننده با اهل طغیان و عدوان و بر شتر سواری کند و شمله پوشد و بسید آنی

عشر عظیما و آخره لانه عظیمه و نزد باشد که دوازده بزرگ از نسل او متولد شوند و تا آخر زمان او کرده ام برای امت عظیم او و الانجیل و در انجیل انجا که از قول

عیسی خبر میدهد که انی ذاهب الی ربی و سیاتیکم الفارقلیطا یعنی عیسی گفت که من برحمت پروردگار خود میروم و زود باشد که فارقلیطا یعنی احمد عیسی گفت

که من برحمت پروردگار خود میروم و زود باشد که فارقلیطای بیاید بشما و شما را بدین اسلام دعوت کند یامرهم بالمعروف و این رسول می فرماید مردمانی

را که پیروی او میکنند به نیکوئی که توحید است و توابع آن از امر و نواهی و ینهیهم و باز میدارد ایشان را عن المنکر از کار ناشایست که شرکست

و لوازم آن و یحل لهم الطیبات و حلال میگرداند برای ایشان مطعومات پاکیزه را [illegible] به نیکوئی که توحید است و توابع آن از اوامر و نواهی لا

اهل جاهلیت بر خود حرام کرده بودند چون بحیره و سایبه و غیر آن و یحرم علیهم الخبائث و حرام میسازد بر ایشان خورشهای پلید را چون

مردار و خون و گوشت خوک و یضع و فرو می نهد و تخفیف میکند عنهم اصرهم از ایشان بار گران یعنی سبک میگرداند تکالیف شاقه و گویند مراد آن چیزهاست

که در شریعت موسی بر بنی اسرائیل الزام کرده بودند چون قطع عضوی که گناه از آن صادر شده باشد یا قطع آن مقدار جامه که نجاست بآن رسد و پنجاه وقت نماز در هر شبانروزی

گذاردن و نصف سال روزه داشتن و الاغلال و سبک میگرداند و بر میدارد از ایشان غلها و بندها التی کانت علیهم که بود بر ایشان در زمان موسی مانند تعیین

قصاص در عمد و خطا و قطع اعضای خاطیه و غیر آن از عهود با مشقت که حق تعالی در ذمت آنها کرده بود که بآن وفا کنند یا غلها که در گردنها باشد فالذین آمنوا به

پس آنانکه گرویدند بدین نبی امی از بنی اسرائیل و غیر ایشان و عزروه و تعظیم کردند او را و نصروه و یاری دادند او را بر دشمنان واتبعوا و پیروی کردند النور

الذی انزل معه آن نوری را که فرو فرستاده شده مات یا نبوت او مراد قرآن است اولئک آن گروه که ایمان آوردند باو و تعظیم نصرت و متابعت او

کردند هم المفلحون ایشانند رستگاران از عذاب و رسیدن بثواب خدا و جنت از کعب الاحبار مرویست که در توریت مذکور است که زود باشد که پیغمبری

بشما آید که بشارت دهنده و ترسیده مردمان باشد و نگهبان اهل ایمان و درشت خوی و بدخلق نباشد و بانگ زننده و فریاد کننده نباشد و مجرمان را عفو کند ما او را

وما او را بجوار خود ببریم تا دین کج را باو راست کردانیم و دلهای بسته را باو گشائیم و چشمهای نابینا را باو روشن سازیم و گوشهای کر را باو شنوا گردانیم

و مسکن او در مکه معظمه باشد و هجرت او به مدینه و ملک او بشام و امت او حمد کنندگان باشند بار خدا و محافظت آفتاب کنند برای ادای نماز و هر جا که وقت نماز ایشان را

در یابد مشغول شوند در نماز و چنان صف کشند که صف قتال و از فرزندان اسمعیل علیه السلام باشد و ختم الانبیا بود و بر دین ابراهیم علیه السلام باشد و بزبان عربی گوید و در حرم

او سر حرمی باشد و مهر نبوت در میان هر دو کتف او باشد و دراز نباشد و کوتاه نیز نبود و حلیم باشد باندک چیزی قناعت کند و بر دراز گوش نشیند در بازار و کوچه رود و خداوند

حرب و غارت باشد و تیغ بر دوش نهد و از هیچکس باک نداشته باشد اگر با قوم نوح بودی هلاک نشدندی و اگر در میان عاد بودی مستاصل گشتی و اگر با ثمود بودی

بلیه گرفتار نشدندی در همه حال حامد و شاکر باشد و دشمنان مصاحب او باشند و از قوم خود بسیار آزار کشند و در حرب مقاتله بسیار میان با ایشان واقع شود بعضی اوقات

او غالب شود و در زمان ایشان و عاقبت بر ایشان غالب مطلق گردد و جمعی با او باشند که بر کرسته باشند تر باشند از آن آب که از سر کوه فرو ریزد و شجاعان کار زار

و زاهدان روزگار از هیبت و صولت او بر حذر باشند که کمانها را از و برهند و بنفس خود کار زار کند تا جائیکه مجروح شوند و امر بمعروف و نهی از منکر کنند و چون

حق تعالی بیان صفات حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم کرد و اهل کتاب را اعلام نمود که نعوت او در توریت و انجیل مذکور است تا صدق نبوت او بر ایشان

روشن شود و در عقب آن آن حضرت را می فرماید که جمیع اهل عرب و عجم را خطاب کن و در میان ایشان ندای عام در ده قل بگو با ایشان که یا

ایها الناس ای مردمان انی رسول الله بدرستی که من فرستاده خدایم الیکم جمیعا بسوی همه شما جمیعی دون بعضی چنانکه رسولان دیگر بودند

الذی آن خدائی که له ملک السموات و الارض مر او راست پادشاهی آسمانها و زمینها و بید تصرف قدرت اوست تدبیر در آن لا اله الا

هو که او یحیی و یمیت زنده میکند و میمیراند فامنوا بالله پس ایمان آرید بآن خدائی که صفت او شنیدید و رسوله و بگروید به فرستاده او النبی

الامی پیغمبری ناخوانده و نانویسنده الذی یؤمن آن پیغمبری که ایمان دارد بالله بوحدانیت خدا و کلماته و سخنان فرستاده او یعنی آنچه

نازل شده بر وی و بر سایر رسل از کتب و وحی واتبعوه و پیروی کنید این پیغمبر را و فرمان برداری نمائید او را لعلکم تهتدون باشد که شما را راه

یابید باز سر رشته این کلام را بقصه بنی اسرائیل کشیده می فرماید که و من قوم موسی امة و از قوم موسی گروهی هستند که ایشان یهدون

بالحق راه می نمایند خلق را بکلمه حق و به و بحق و راستی یعدلون عدل میکنند در میان خلق و مراد باین امت جماعتی اند از اهل زمان موسی که ثابت

و راسخ بودند بر ایمان و قایم بحق گویند مراد امتان اهل کتابند چون عبدالله بن سلام و اصحاب او و اشهر آنست که از وفات حضرت موسی و فوت خلیفه

او یوشع هرج و مرج در میان بنی اسرائیل پدید آمده بکفر و قتل انبیا و انواع معاصی اشتغال نمودند گروهی از ایشان بیزار تمام از حضرت ملک علام در خواست

تا در میان ایشان و سایر قوم جدائی افکند حق تعالی راهی در زمین گشاده گردانید و ایشان بدان راه در آمده و تا یکسال و نیم بماوراء چین رسیدند

و انجا منازل ساخته ساکن شدند و پیغمبر ما صلی الله علیه و آله و سلم شب معراج ایشان را دیده سوره از قرآن بر ایشان خواند ایشان بوی ایمان آوردند و حالا از سنت

آنها مسلمانند و بقبله ما نماز میگذارند و زکوة مال میدهند و نماز جمعه بپای میدارند غیر این هیچ تکلیفی بدیشان نرسیده و این آیت در صفت ایشانست

و از امام محمد باقر علیه السلام مرویست که این قوم در پس زمین چین اند و میان ایشان و اهل چین وادیست از ریگ تا دعوت پیغمبر را با جماعت

رسیده و هیچ تغیر آن نکرده اند و هیچکدام را از ایشان صاحب خود مالی نیست بجهت غنای ایشان و در شب باران برکشت و زراعت ایشان ریزان میشود

و در روز آفتاب بر زمینهای ایشان بر وجهی نمو میکند و محصول میدهد که در هیچ ولایتی چنان نمی شود و مرویست که ذوالقرنین ایشان را دیده و بعد از آن

حق تعالی از قوم موسی علیه السلام اخبار می فرماید و میگوید و قطعناهم و متحیر و متفرق گردانیدیم ایشان را اثنتی عشرة اسباطا امما دوازده سبط

و سبطی بعد از سبطی سبط و لد و لد را گویند اینجا مراد فرزندان یعقوب اند گروه گروه امما یعنی بنی اسرائیل را گردانیدیم متعدد هر سبطی امتی یعنی گروهی

كونوا قردة خاسئين باشید بوزینگان خاسئین در حالتی که دور شده باشید و ناامید از رحمت. از قتاده نقل است که جوانان ایشان بوزینه شدند و پیران خوکان. چون
نهی کنندگان این حالت مشاهده کردند بمجلسهای ایشان درشدند و متعجب بودند و ایشان آشنایان و خویشان خود را شناخته روی خود را بر قدم قوم خویش می
مالیدند و میگریستند و نهی کنندگان میگفتند که ما شما را ازین نهی میکردیم و میگفتیم که عنقریب عذاب خدا بشما خواهد رسید پس ایشان تا سه روز زنده بودند
و روز چهارم بمردند وإذ تأذن و یاد کن ای محمد چون اعلام کرد و آگاهی داد ربك پروردگار تو لیبعثن علیهم البته برانگیزاند بر یهود و مسلط سازد
إلى يوم القيمة تا بروز رستخیز من يسومهم کسی که بچشاند ایشان را سوء العذاب عذابی سخت از کشتن و از خان و مان خود
آواره ساختن و جزیه بر ایشان نهادن و بعثت پیوسته که بعد از سلیمان بر وجه تخلیه فروگذاشت بختنصر بابلی را بر ایشان گماشت تا بقتل و غارت
و خراب کردن شهرهای ایشان مسلط شد یعنی بر وجه اجبار و اکراه او را منع نکرد بلکه وی را بجای خود گذاشت تا او بر قتل و سبی و تخریب بلاد ایشان
اقدام کرد بعد از آن ملوک فارس و منع جزیه کردن بر ایشان و آنها را آزار نمیدادند و باج و خراج از ایشان می گرفتند و گویند جزیه بمجوس میدادند تا زمانی
که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله مبعوث شد حکم فرمود بقتال ایشان و سبی و ذریه و زنان ایشان تا آنکه اسلام آورند یا جزیه قبول کنند و این حکم
تا قیامت باقیست إن ربك بدرستی که پروردگار تو لسریع العقاب زود عقوبت کافرانست که هم در دنیا عقوبت با ایشان رساند
و هم در آخرت بعذاب نیران گرفتار خواهد نمود وإنه و بدرستی که او لغفور آمرزگارست مر کسی را که توبه کند رحیم مهربانست که بعد از توبه گناه
نکند وقطعناهم و پراکنده و متفرق گردانیدیم بنی اسرائیل را في الأرض أمما در زمین جماعتها که هیچ ولایتی نیست که در آن یهود نباشند منهم
الصالحون برخی از ایشان شایستگان بودند که بدین موسی متدین بودند تغیری بحال ایشان راه نیافته و بعضی که ویند ومنهم و بعضی دیگر از ایشان
دون ذلك فرومان بودند غیر صالح یعنی کافر و فاسق بودند وبلوناهم و آزمودیم ایشان را یعنی با ایشان معامله آزمایندگان کردیم بالحسنات
به نیکوئیها چون خوبی معیشت و توانگری و تندرستی والسيئات و به بدیها چون شدت فقر و مصیبتهای نفس و مال لعلهم يرجعون تا شاید که باز
گردند بخدا و از معصیت بطاعت گرایند ایشان بر معصیت مقر شده و در نعمت کفران کرده و ترک شکر کرده استغنا و تکبر ظاهر کردند و گفتند ان الله فقیر
ونحن اغنیاء و در محنت ترک صبر کرده آغاز ناسزا کردند و گفتند ید الله مغلولة پس بر محک امتحان تمام عیار بیرون نیامدند فخلف من بعدهم
پس از پس آن صالحان در آمدند خلف پس آمدگان بد ورثوا الكتاب که بمیراث گرفته تورات را یعنی بیاموختند علم تورات را از پدران
يأخذون عرض هذا الأدنى فرا میگیرند خواسته و متاع این چیزی فروتر و زبونتر که دنیاست مراد علمای یهود در زمان حضرت رسول
صلی الله علیه و آله و سلم یعنی رشوت میگیرند در تغییر حکم و تحریف تورات ويقولون سيغفر لنا و میگویند که زود باشد که بیامرزد ما را و این حکایت
آن گفتند که اعتقاد ایشان آن بود که گناه روز ایشان بشب و جرم شب ایشان بروز آمرزیده شود وإن يأتهم و اگر بیاید بدیشان عرض مثله
متاع دنیا مثل آن متاع دیگر در حرمت يأخذوه فرا میگیرند آن را مراد آنست که با وجود اصرار بر گرفتن رشوت و مانند آن از اموال حرام امیدوارند
که آمرزیده شوند و اصلا از آن توبه نمیکنند و پشیمان نمیشوند ألم يؤخذ عليهم آیا گرفته نشده است بر ایشان ميثاق الكتاب عهدی که در
تورات است أن لا يقولوا على الله آنکه نگویند بر خدای إلا الحق مگر سخن راست یعنی آنکه نسخ حکم تجرم نکنند که آمرزیده می شوند بدون توبه این محض
افتراست و حق تعالی لعنه و بر این طریق در تورات عهد از ایشان فرا گرفته ودرسوا ما فيه و خوانده اند آنچه در وست و این حکم در وی دیده اند

والدار الآخرة و سرای آخرت خير بهترست از متاع دنیا للذين يتقون مر آنان را که پرهیز دارند از خوردن محارم و تکذیب و افترا
بر خدا و رسول أفلا تعقلون آیا تعقل ادراک نمیکنید که نعمت عقبی بهترست از مال دنیای فانی والذين يمسكون بالكتاب
مر آنان را که تمسک میکنند باحکام قرآن وأقاموا الصلوة و بپای میدارند نماز را که افضل عبادات است و ستون دین إنا لا نضيع أجر
المصلحين بدرستی که ما ضایع نکنیم مزد کار مصلحان آنکه کار خود را نیکو کردند بلکه تمام با ایشان رسانیم وإذ نتقنا الجبل و نیز یاد کن ای محمد بر
یهود زمان خود که چون برکندیم و برداشتیم کوه طور را فوقهم بر زبر ایشان كأنه ظلة گویا که آن کوه سایبانی بود بر سر ایشان
و این وقتی بود که بنی اسرائیل احکام تورات قبول نمیکردند و آن را کاره بودند پس حق تعالی جبرئیل را فرمود که کوهی از جا برکند و بر بالای سر ایشان
بداشت بمقدار لشکرگاه ایشان که یک فرسخ در یک فرسخ بود و ادیه بر ترسیدند وظنوا أنه و دانستند که آن کوه واقع بهم فرود آینده است
ایشان زیرا که کوه در هوا قرار نمیگیرد پس بسجده در افتادند و یک نیمه بر روی زمین نهادند و نیمه دیگر بکوه می نگریستند از ترس آنکه مبادا
کوه بر ایشان افتد و از اینجاست که سجده بر ابروی چپ میکنند و در اخبار اهل بیت علیهم السلام آمده که آنها که سجده بر یکطرف روی کنند منافق
بودند چون بنی اسرائیل بسجده افتادند از ترس وقوع کوه بر ایشان گفتیم ایشان را که خذوا فرا گیرید ما آتیناكم آنچه دادیم شما را از احکام
تورات بقوة بجد و عزم تمام واذكروا ما فيه یاد کنید آنچه در وست از عهد و مواثیق که آن اوامر و نواهی است و آن را مگذارید و ترک
مکنید لعلكم تتقون تا باشد که پرهیزکاری کنید و در میان شما متقیان باشند در ترک نهی و التزام واجبات و بعد از ذکر میثاق کتب
سماوی بیان میثاق میکند که بر جمیع بندگان فرا گرفته بود بحجت جمع در میان دلایل سمعی و عقلی می فرماید که وإذ أخذ ربك و یاد کن ای محمد چون
فرا گرفته بود پروردگار تو من بني آدم از فرزندان آدم من ظهورهم از پشتهای ایشان یعنی بیرون آوردیم از اصلاب ایشان ذريتهم
ذریه ایشان را پس ایشان را قرنی بعد از قرنی و نسلی بعد از نسلی وأشهدهم و گواه گردانید ایشان را على أنفسهم بر نفسهای ایشان یعنی برای ایشان
دلایل ربوبیت خود کرده و در عقول ایشان مذکور ساخت آن چیزی را که داعی ایشان بود باقرار بربوبیت تا آنکه بمنزله کسانی گشته اند ایشان را
گفته که ألست بربكم آیا نیستم پروردگار شما قالوا بلى گفتند آری پروردگار مائی شهدنا گواه شدیم باقرار خود أن تقولوا يوم
القيمة اخذ این میثاق بحجت کراهیت آنست که گویید در روز قیامت إنا كنا بدرستی که بودیم ما عن هذا ازین اقرار غافلین
بیخبران أو تقولوا یا بحجت کراهیت آنکه گویید إنما أشرك جز این نیست که شرک آوردند آباؤنا من قبل پدران ما پیش از زمان ما
وكنا ذرية و بودیم ما فرزندان من بعدهم از پس ایشان یعنی اقتدا بایشان کردیم زیرا که تقلید نزد قیام دلیل تمکین از علم بان صلاحیت
عذر ندارد أفتهلكنا آیا بجهت کراهیت آنکه گویید آیا هلاک میکنی و معذب میسازی ما را بما فعل المبطلون بآنچه کردند باطل گرویدن و
راه آنان یعنی پدران ما که بنای شرک کردند در اکثر تفاسیر مذکور است که حق تعالی ذریت آدم را بیرون آورد از صلب او بر مثال مورچها خورد و حیات
و نطق و عقل در ایشان آفرید و ربوبیت خود را بر ایشان عرض کرد ایشان قبول کرده گفتند ما باقرار خود گواه شدیم چون ذریه بلی گفتند حق تعالی
ملایکه را گفت گواه باشید ایشان گفتند که شهدنا یعنی و گفته اند که شهدنا خبریست که حق تعالی از خود و فرشتگان را خبر میدهد که ما باقرار ذریه
گواه شدیم حکیم عبد الله در صحیح خود از ابن عباس نقل میکند که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که خدای تعالی در اگرفت میثاق را از ذریت آدم در نعمان

وادی است در عرفات و آن را نعمان سحاب گویند و در لباب آورده که عهد میثاق در دهنا بود که زمینی است در ولایت هند و آن بعد از خروج آدم علیه السلام از بهشت
بود و در مدارک یاد کرده که جمهور مفسران برآنند که بعد از خلق آدم و قبل از دخول جنت بود بر فضائی که بر در بهشت است و عرض آن سی هزار ساله راه است در آن
صحرا ذریات آدم را بشکل مورچها خورد از صلب آدم بیرون آورد و بعد از خلق حیات و عقل و نطق عرض ربوبیت خود کرد بر ایشان از سدی نقل است که
پیغمبران در میان ذریات آدم که بشکل مورچها خورد آفریده بود مانند چراغهای درخشنده بودند آدم در ان نوری دید که روشنی او بر ان چراغها غالب بود
گفت بار خدایا این کیست فرمود این پیغمبریست از فرزندان تو گفت عمر او چند باشد فرمود شصت سال گفت بار خدایا عمر او را افزون کن ندا رسید که قلم
تقدیر چنین رفته در تغییر این خلافست و چون اخذ میثاق و نمود از ذریه آدم ایشان را گفت که بپشت آدم مراجعت کنید تا از شما یکی مانده باشد من قیامت را
اقامت نکنم وَكَذَٰلِكَ و همچنانکه بیان کردیم امر میثاق را نُفَصِّلُ الْآيَاتِ تفصیل و پیدا میسازیم نشانهای قدرت خود را تا تدبر کنند در ان و بآن
استدلال کنند بر وحدانیت من وَلَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ و شاید که ایشان باز گردند از تقلید و اتباع باطل بحق بعد از ان امر کرده پیغمبر خود را اندر قصه
دیگر از علمای بنی اسرائیل برای ایشان می فرماید وَاتْلُ عَلَيْهِمْ و بخوان ای محمد بر بنی اسرائیل نَبَأَ الَّذِي آتَيْنَاهُ خبر آنکس که دادیم او را آیات زمان موسی
مبعوث خواهد شد و داعیه داشت که آن رسول وی باشد چون حضرت رسالت مبعوث شد امیه از روی حسد بوی کافر گشت و آن آیتهای که خوانده بود قطع نظر
کرده از گوشه خاطر خود محو ساخت فَانْسَلَخَ مِنْهَا پس بیرون آمد از ان آیات بواسطه کفر و عناد [illegible] چنانچه مار از پوست بیرون آید یعنی بآن
کافر شده و اعراض کرد از ان فَأَتْبَعَهُ الشَّيْطَانُ پس لاحق او شد و با و پیوست شیطان تا او را پیرو خود ساخت فَكَانَ پس گشت آن تابنده
آیات مِنَ الْغَاوِينَ از گمراهان بقول اکثر این کس بلعام باعور بود از کنعانیان و جباران که صحف ابراهیم علیه السلام خوانده بود و اسم اعظم میدانست و از محمد
بن علی الباقر صلوات الله علیه روایتیست که حق تعالی مثل زد برای کفار به بلعم بن باعورا که هوای نفس خود را بر زهد و صلاح اختیار کرد و از شهر بلقا بود و ابن
عباس روایت کرده که چون موسی علیه السلام قصد کارزار جباران کرد و با لشکر عظیم بزمین کنعان فرود آمد مردمان آن شهر نزد بلعام بن باعورا آمده
گفتند تو میدانی که موسی مرد با حدتست و لشکر عظیم دارد بکارزار ما آمده که ما را بکشد و زن و فرزند ما را اسیر کند و شهر ما را بتصرف خود در آورد
و ما را قوت و قدرت آن نیست که با وی مقاومت کنیم و تو مرد مستجاب الدعوتی بیرون آی و دعا کن برای ما تا حق تعالی او را از سر ما دفع کند او گفت
[illegible] وی پیغمبر خداست و با امر او باین صوب آمده چگونه بروی دعا کنم و اگر چنین کنم از دین و دنیا برایم ایشان مبالغه کردند درین باب بلعام گفت
با خدای مشورت کنم اگر مأمور شوم بر او دعا کنم پس بر طریق خود که همیشه مشورت کردی عمل کرد هیچ جواب نیامد ایشان گفتند اگر خدای تعالی ازین کراهت
داشتی نهی کردی چون اثر نهی از و بتو نیامد معلوم میشود که بآن راضیست بلعام باین گفتار باطل فریفته شد و مرویست که در خواب دید گفتند که بر بنی اسرائیل
دعای بد مکن وی بآن التفات نکرد و برخواست و بر دراز گوش نشست تا بر بالای کوهی بر آمده بر جمع لشکر موسی اطلاع و دیده ور شده در اثنای راه
آن دراز گوش او بخفت وی دراز گوش را بسیار بزد تا برخواست و هنوز بر او ننشسته بود که باز بخفت و این صورت سه بار واقع شد بار سیوم چون
او را میزد بسخن در آمد که ویحک یا بلعام بکجا میروی و چرا میزنی نمی بینی که فرشتگان بر روی من میزنند و نمیگذارند که بروم این چه خیالست که کرده بوسوسه
شیطانی عازم شده که بر پیغمبر خدا دعای بد کنی ازین متنبه نشد و بآن التفات نکرد و برخواست و بر دراز گوش سوار شد و بر بالای کوهی بر آمد تا بر جمع لشکر
موسی مطلع دیده ور شد بجهت این حکایه او کرد و فرو گذاشت تا که بر بالای کوه بر آمد و قوم او با او بودند چون لشکر موسی بدید دست بر داشت و در صدد

آن شنده که

آن شد که بر موسی و قوم او دعای بد کند زبان او گردیده بر قوم خود دعای بد کرد قوم وی گفتند ای بلعام چرا چنین کردی گفت قصد من برعکس این بود و لیکن
خلاف این جاری شد پس فی الحال زبانش از دهن بیرون آمده بر سینه اش افتاد گفت من شما را گفتم که بجهت این دین و دنیا از دست من بیرون رود
اکنون چنین شد و چون از دولت آخرت محروم شدم اکنون صلاح آنست که کارهای دنیوی خود را بفعل آورم پس گفت چاره آنست که زنان خود را با ساز و سلاح
و امتعه خود را با ایشان دهید تا بهانه خرید و فروخت میان لشکرگاه موسی در آیند و خود را بر ایشان عرض کنند و اگر یک کس از ایشان زنا کند ایشان را
بر شما نصرت نباشد اینجماعت بفرموده او زنان خود را آراسته و با امتعه بلشکرگاه موسی فرستادند و در میان آن زنان زنی بود در نهایت
حسن و جمال مردی از اکابر بنی اسرائیل که نام او زمری بن سلوم بود و پیشوای سبط شمعون بن یعقوب بود چون آن زن را دید شیفته جمال او شد
با خودش دعوت کرد زن وی را اجابت نکرد زمری دست او را گرفته نزد موسی آورده و گفت ای موسی زنی باین حسن و جمال بر ما حرام است گفت
آری دیدن او حرام است چه جای مباشرت با وی از و دست مدار گفت والله و زمان تو بنرم و او را نگذارم تا مطلب خود را از و حاصل کنم هر چند
موسی درین باب مبالغه میکرد فایده نمیداد پس دست او بگرفت و بخیمه خودش در آمده با او خلوت کرد مردم دیگر این صورت دیدند مرتکب این
معامله شدند پروی او کردند حق تعالی طاعون را بر ایشان فرستاد و در یکساعت و روز هفتاد هزار کس بمردند مردی از لشکریان موسی که او را فنحاص
گفتندی و از فرزندان هرون بود و کسی از و قوی تر و دلیر و با شکوه تر نبود و سپهسالار لشکر موسی بود درین وقت غایب بود و چون باز آمد و آن حال
مشاهده و ملاحظه نمود و بر صورت واقعه اطلاع یافت حربه برداشته بخیمه زمری در آمد و او را با آن زن خفته دید حربه فرود آورد و هر دو را
پاره کرد و سر هر دو را بر نیزه کرده و آنرا در میان لشکر موسی بگردانید و میگفت بار خدایا این جزای کسی است که در حق تو عصیان ورزد حق تعالی
طاعون را از میان برداشت و از ینجاست که بنی اسرائیل را عادت آنست که هر ذبیحه که کشند یعنی از ان بفرزندان فنحاص دهند وَلَوْ شِئْنَا
و اگر میخواستیم لَرَفَعْنَاهُ هر آینه بر میداشتیم بدرجات عالیه این کس را که عالم بود بآیات یعنی بسبب آن آیات صحف و کلمات مشتمل بر اسم اعظم
وَلَٰكِنَّهُ و لیکن او بواسطه دناءت همت أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ میل کرد بسوی زمین یعنی بسوی حضیض رذالت مایل شده دنیا بر آخرت
برگزید وَاتَّبَعَ هَوَاهُ و پیروی کرد آرزوی خود را در اختیار دنیا در رضای قوم و اعراض از مقتضای آیات و رضای ما فَمَثَلُهُ پس صفت
در خبث و دناءت مرتبه كَمَثَلِ الْكَلْبِ مانند صفت سگ است و خسیس تر حالات او اینست که إِنْ تَحْمِلْ عَلَيْهِ اگر حمله کنی بر او و برانی
او را يَلْهَثْ زبان از دهن بیرون افکند أَوْ تَتْرُكْهُ يَلْهَثْ یا او را بگذاری همان زبان از دهن بیرون افکند یعنی همچنانکه راندن سگ
و نا راندن او یکسانست و در هیچ حال صفت قبیح خود را ترک نمیکند بلعام سگ صفت نیز همین داشته که بهیچ وجه از دناءت و خساست خود
برنگشت چه اول او را در خواب نمودند که بنی اسرائیل را دعای بد مکن و منزجر نشد و در وقتی که متوجه لشکر موسی بود تا بر ایشان نفرین کند دراز
گوش او با او بسخن آمد که ازین راه باز گرد و از سر این عمل در گذر باز متنبه نگشت و یا آنکه هر چند آیات و اشیاء را در باره رسول خدا انجوا[illegible]
کردن
بآن متنبه نشد و دیدن و نادیدن او نزد او علی السویه بود همچنانکه در حالت گرسنگی و سیری و رنج و راحت مساویست در زبان بیرون
ذَٰلِكَ این مثل که گفته شد مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ مثل آن گروهیست که از روی جحود و استکبار كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا دروغ می شمردند آیتهای
ما را که قرآنست و این گروه کفار مکه اند و گویند که تکذیب آیات تورات کردند در کتمان نعت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله می فرماید که

سعِ القَصَصَ پس بخوان برایشان این قصه را که مذکور شد و از جمله آن قصه این کس است که منسلخ شد از آیات چه قصه انسلاخ او از آیات ما
نا پستی دارد و تکذیب ایشان آیات ما را لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ تا شاید که ایشان متفکر شوند و فکر ایشان منادی شود با آنکه پند پذیر شوند
ساءَ مَثَلاً الْقَوْمُ بدست مثل گروهی که الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا آنانکه تکذیب کردند آیات ما را بعد از علم ایشان بدان و قیام حجت
بر ایشان وَأَنْفُسَهُمْ و بر نفسهای خود كَانُوا يَظْلِمُونَ بودند که ستم میکردند مَنْ يَهْدِ اللَّهُ هر کرا که راه راست نماید خدا بوسیله لطف و
توفیق خود فَهُوَ الْمُهْتَدِي پس او راه یافته است براه حق که دین اسلام است وَمَنْ يُضْلِلْ و هر کرا فرو گذارد خدا در گمراهی و تخلیه کند بجهت
فرط عناد و جحود او پس از آنکه لطف و توفیق و تمکین داده باشد فَأُولَئِكَ پس آن گروه گمراهان هُمُ الْخَاسِرُونَ ایشانند زیان کاران در دو سرا و با هر کرا
خدای حکم بضلالت او کند و او از خاسران باشد بعد از آن از مآل و حال کفار خبر میدهد وَلَقَدْ ذَرَأْنَا و بتحقیق که آفریدیم لِجَهَنَّمَ برای دوزخ
کثیراً مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ بسیاری را از دیوان و آدمیان مراد آنست که بسیاری از آدمیان و پریان هستند که ما ایشانرا آفریده ایم بجهت
فرط عناد و عاقبت ایشان منتهیست بدوزخ یعنی در علم ازلی ما هست که بسیاری از جن و انس بر کفر اصرار کنند و گوش بر دعوت رسولان ما نکنند و حجج عقلیه را کار نبندند
و جز جهت بسیار کفر نکنند تا که عاقبت مرجع ایشان جز دوزخ نباشد می تواند که بود مراد ظاهر آیت باشد و معنی آنست که بسیارات از جن و انس که برای دوزخ آفریدیم
زیرا که این موجب آنست که ایشان قادر نباشند بر اختیار ایمان و طاعت و ترک معصیت و ناقض آیه وما خلقت الجن والانس الا ليعبدون و مستلزم اجبار و اکراه ایشان
بر کفر و معصیت و کراهت ایمان و طاعت از ایشان تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا بعد از آن کفر و اهل عناد را وصف میکند بعدم فهم و قلت تفکر و ترک انقطاع از مقتضای
عقل و حواس خود بر وجه مبالغه می فرماید که لَهُمْ قُلُوبٌ مر ایشانراست دلهائی که لَا يَفْقَهُونَ بِهَا هیچ در نمی یابند بآن زیرا که آنرا متوجه شناخت نمیگردانند
و از غایت عناد آینه دل را از زنگار غفلت بصیقل تصدیق و انابت پاک نمیسازند وَلَهُمْ أَعْيُنٌ و مر ایشانراست چشمهائی که بهیچ وجه لَا يُبْصِرُونَ بِهَا روی
حق نمی بینند بآن و بنظر اعتبار در مخلوقات نمینگرند تا راه بخالق آن برند وَلَهُمْ آذَانٌ و مر ایشانراست گوشهائی بهیچوجه لَا يَسْمَعُونَ بِهَا سخن حق بآن نمی شنوند
زیرا که بگوش و هوش آیات و مواعظ قرآنرا گوش نمیکنند أُولَئِكَ آن گروه در آنکه حواس و مشاعر خود را متوجه اسباب معیشت دنیویه گردانیده اند و مقصور بر لذات
فانی داشته اند كَالْأَنْعَامِ مانند چهارپایانند که همه همت ایشان جز خورد و خواب نیست اصلا ملتفت بنعیم باقی و لذات دائمی نیستند بَلْ هُمْ
أَضَلُّ بلکه این گروه گمراه تر از حیوانات زیرا که حیوان ادراک چیزی میکند و ممکن است ایشانرا ادراک آن از منافع و مضار جد و جهد میکنند بر جر منافع و دفع
مضار آنچه غایت جهد ایشان است و گمراهان اینچنین نیستند بلکه اگر ایشان میدانند که معاند و جاحدند پس اقدام می نمایند بر آتش که مضرت ابدیست و نیز انعام
تکلیف نیست بخلاف اهل ضلال و نیز انعام بزجر زاجر منزجر میشوند و بارشاد مرشد که در طریق اند سلوک میکنند و این کفار بجهت فرط عناد و عتو مهتدی
نمیشوند بر چیزی از خیرات با آنکه خدای تعالی عقول داده بارشاد و صواب و صارفه از فساد ناصواب کرامت نموده پس چونکه عقل خود را کار نمی فرمایند بوسیله
... ات حواس بآیات منتفع نمیشوند پس از بهایم گمراه تر باشند أُولَئِكَ این گروه گمراهان که مذکور شدند هُمُ الْغَافِلُونَ ایشانند غافلان و در غفلت خود
... ملان بجهت عدم تفکر و تدبر ایشان در آیات ظاهره که مکلف اند بر آن بخلاف بهایم که مسخر فرمانند و آنچه بر ایشان است بجای می آورند و بعد از ذکر عناد کفار
... ذلت و ملامت ایشان بر تدبر کردن در حجج هادیه ترغیب مؤمنان می نماید بتوجه نمودن بحق سبحانه و او را بنامهای نیکو خواندن و ستودن و می فرماید که
وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى و مر خدای راست اسمهای نیکو فَادْعُوهُ بِهَا پس بخوانید او را بآن نامها و او راست اسما نام هر یک که دال اند بر نیکوترین معانی و گویند مراد نود و نه

نام حق سبحانه است

نام حق سبحانه است چه در حدیث وارد شده که حق سبحانه را نود و نه نام است و کسی که آنها را بشمرد حق تعالی او را به بهشت در آورد یا آنکه مراد هزار و یک نام است که از شارع
منقول شده و معانی بعضی راجع است با صفات ذاتیه حق سبحانه چون اله و قادر و عالم و حی و سمیع و بصیر و بعضی با صفات فعل چون خالق و رازق و باری و مصور و بعضی
مفید تمجید و تقدیس او چون قدوس و سلام و غنی و واحد و غیر آن گفته اند مراد بحسنی اسمائی اند که نفوس انسانی مایل آنند و آن هر اسمیست که متضمن عفو و رحمت باشد
نه سخط و عقوبت مرویست که سبب نزول آیه آن بود که مردی در نماز خدا را باسم الله یاد کرد و باسم رحمن نیز بخواند ابوجهل لعین گفت حضرت محمد و اصحاب او میگویند
که ما یک خدا را میخوانیم و می پرستیم پس این مرد چرا دو خدا را میخواند آیت نازل شد که اسماء الهی بسیار است و همه نیکوست پس او را بدان بخوانید وَذَرُوا الَّذِينَ
و بگذارید متابعت آنها را که از روی ضلالت و جهالت يُلْحِدُونَ میل میکنند بکجی فِي أَسْمَائِهِ در نامهای او یعنی تسمیه میکنند حق تعالی را بنامهائی که اذن شرع
بآن تعلق نگرفته چنانچه اعراب حق تعالی را یا ابو المکارم و یا ابیض الوجه میگفتند و نصاری یا ابا المسیح و حکما علت اولی میخوانند و گفته اند که الحاد اشتقاق اسمای
بتان بود از اسمای الهی چون لات از اله و عزی از عزیز و منات از منان سَيُجْزَوْنَ زود باشد که جزا داده شوند ملحدان مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ
بجزای آنچه هستند که عمل میکنند بعد از ذکر جمعی که عاقبت ایشان منتهیست بآتش دوزخ از اقسام کفار در عقب آن ذکر اهل بهشت میکند و میگوید وَمِمَّنْ
خَلَقْنَا که از آنها آفریده ایم أُمَّةٌ گروهی يَهْدُونَ بِالْحَقِّ راه می نمایند مردمان را بحق که دین اسلام است و حدود آن وَبِهِ يَعْدِلُونَ و بحق عدل
میکنند در احکام آن ابن جریج از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله روایت کرده که این آیت را تلاوت فرمود و من قوم موسی امة یهدون بالحق و به یعدلون
ربیع بن انس روایت کند که رسول خدا فرمود که از امتان من قومی باشند که بر حق ایستاده باشند تا آنکه فرمان خدای بایشان آید و خلاف مخالفین ایشانرا
زیان نرساند در تفسیر اهل البیت مذکور است که نَحْنُ هُمْ یعنی ما ایم اهل این آیه و این مخصوص است بما و شبهه نیست که این صفات لایق است برای
آنکه حق تعالی حکم فرموده درین آیه بآنکه آنها بحق راه نمایند و بعدل حکم کنند و این صفت متحقق نمیشود مگر در کسی که امین باشند از جانب او سبحانه و متصف
بعصمت و از باقر و صادق علیهما السلام مرویست که مراد ازین آیت حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه است و عیاشی باسناد خود از امیر المؤمنین
علیه السلام روایت کرده که حضرت رسالت فرمود که بخدائی که جان من در ید قدرت اوست که این امت هفتاد و سه فرقه شوند و همه در آتش دوزخ
آیند مگر این فرقه که حق در صفت ایشان فرموده که ومن خلقنا امة یهدون بالحق وبه یعدلون و آنها امامیه اند که طایفه حق اند و دلیل حدیث نبوی
که مثل اهل بیت من مثل کشتی نوح است هر که در آن نشست از غرق شدن و هلاکت نجات یافت و هر که در آن ننشست و از آن تخلف کرد
غرق شد و بهلاکت ابدی پیوست بعد از آن بیان حال کفار در دنیا و معامله او با ایشان دمی فرماید وَالَّذِينَ كَذَّبُوا و آنانکه بدروغ داشتند
بِآيَاتِنَا آیتهای ما را یعنی کفار مکه یا سایر مکذبان سَنَسْتَدْرِجُهُمْ زود باشد که بگیریم ایشانرا درجه درجه و مرتبه مرتبه یعنی اندک اندک و آهسته آهسته ایشانرا
بعقوبت و هلاکت نزدیک گردانیم مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ از آنجا که ندانند باین وجه که هر گاه که گناه کنند ما نعمت بر ایشان زیاده کنیم و ایشان گمان
آنکه این نعمت لطفی است از ما در عصیان بیشتر افزایند تا آنکه بنهایت طغیان برسند پس یکبار عذاب بر ایشان نازل گردانیم بی ظهور علامات
وقوع آن که ایشانرا آگاه گرداند حاصل که استدراج در ظاهر احسان است و در حقیقت خذلان وَأُمْلِي لَهُمْ و زود باشد که مهلت دهیم ایشانرا مدتی
پس بگیریم ایشانرا چه تعجیل عقوبت کسی کند که از فوت آن اندیشد و از من هیچ فوت نمیشود إِنَّ كَيْدِي بدرستی که کید من برد حیلت که بر مردمان
مخفی باشد یعنی بدین ظهور علامات وقوع آن مَتِينٌ سخت است و بغایت استوار و دشوار بر کفار و اهل اشرار آورده اند که حضرت رسالت صلی الله

علیه وآله بر کوه صفا بر آمده یک یک از کفار قریش را از عذاب خدای ترسانید که یکی از صنادید قریش گفت که این یار شما دیوانه شده که شب و روز فریاد می کند این آیه آمد که
اولم یتفکروا آیا فکر نکردند معاندان و اندیشه ننمودند در آنکه ما بصاحبهم نیست یار ایشان را که محمد است و با ایشان رسیده من جنة از هیچ نوع جنونی
چه این همان عاقل و عالم است که او را قبل از اظهار دعوت محمد امین میگفتند و چون دعوت حق را آشکارا کرد چرا دیوانه میخوانید بلکه نسبت جنون بشما سزاوارتر است
که شخصی را که میدانید با حلم و وقار و کمال عقل و ذکا و نور فضل و انواع خصال خیرات دیوانه میگویند و کفار آن حضرت را گاه دیوانه میگویند گاه شاعر و گاه ساحر و گاه کاهن بهت
که جنون و سحر منافی یکدیگرند پس اطلاق هر دو بر یک کس صحیح نباشد لیکن ایشان از سر تحیر و سرگشتگی چون اخبار غیب می شنیدند میگفتند کاهن است و چون معجزات را
که خارق عادت است میدیدند میگفتند ساحر است و چون نظم قرآن می یافتند که عرب و عجم از آن نظم عاجزند میگفتند شاعر است و چون حق تعالی را بی چون و یگانه و بی
مثل و مانند و بی مکان و جهات استماع میکردند میگفتند دیوانه است حق تعالی رد قول ایشان کرد که او دیوانه نیست بلکه ان هو نیست او الا نذیر مگر بیم کننده
از عذاب الهی مبین که پیدا و هویداست بیم کردن او بجهت رفع صوت او در انذار تا که همه کس شنود و بر کس مخفی نماند بعد از آن ترغیب ایشان میکند بطریق
نجات او که اولم ینظروا آیا نظر نکردند بدیده استدلال فی ملکوت السموات والارض در ملک عظیم آسمانها و در ملکوت زمین که بینند ملکوت
آسمانها کواکب و شمس و قمر است و ملکوت ارض دریا و کوه و شجر یا در آسمان نگاه نمیکنند که آن را با عظم خلق و گرانی جرم چگونه بر هوا معلق داشته است بی ستون که
آن را کند و مزین گردانیده به ستارگان و دوازده برج و سیر متفاوت و در زمین نمی نگرند که بانواع نباتات و کثرت خلایق و اصناف بدایع از جمادات
و حیوانات پیراسته وما خلق الله من شیء و نگاه نکردند در آنچه آفریده و از هر چه هست از ممکنات تا بدان نظر کمال و قدرت صانع جمال و حدت
صنع بر ایشان ظاهر گردد و بجهت آن بدانند که آنچه محمد صلی الله علیه وآله وسلم میگوید صدق است و آنچه بر ایشان میخواند حق است وان عسی ان یکون
و آیا نظر نکردند در آنکه شاید شان و قصه این باشد که قد اقترب اجلهم بتحقیق نزدیک رسیده باشد مدت فنای ایشان تا ترک عناد و جحود کرده پیش
از وقوع فوت و حلول موت و نزول عقوبت بر فعلی اقدام کنند که سبب رستگاری ایشان باشد اگر این مشرکان بقرآن نمیگروند که جامع حقیقت دین و دنیی
و مجمع میمنت صورت و معنیست فبای حدیث بعده پس بکدام سخن بعد از آن یؤمنون ایمان خواهند آورد ومن یضلل الله هر کرا خدای فرو گذارد
در ضلالت و تخلیه او کند و بگمراهی یعنی هر که بجهت فرط عناد و انکاری که دارد بقرآن نگرود با وجود ظهور دلایل بر حقیقت آن حق تعالی او را در خذلان فرو گذارد
و نظر لطف و توفیق از و باز دارد فلا هادی له پس هیچ راه نماینده نباشد او را که وی را براه در آورد ویذرهم و میگذارد خدای تعالی گمراهان را فی طغیانهم
در گمراهی و تباهی خودشان یعمهون که سرگردان و حیران میگردند و براه حق سلوک نمیکنند آورده اند که فرقه از یهود که حضرت ایشان را از احوال قیامت
و اهوال آن ترسانیده بود گفتند ای محمد اگر پیغمبری خبر ده ما را که قیامت کی واقع شود که ما علم بوقت حدوث آن نداریم این سوال امتحانی بود زیرا که میدانستند که
جز خدای هیچکس عالم بران نیست آیه آمد که یسئلونک می پرسند ترا عن الساعة از قیامت که وقوع آن در چه ساعت باشد پی ظهور علامات آن قبل از وقوع
آن ایان مرسیها کی باشد اثبات و ایقاع آن یعنی از تو سوال میکنند که آیا قیامت در چه ساعت بود قل بگو بایشان انما علمها جز این نیست که دانش
ظهور قیامت عند ربی نزد پروردگار منست که هیچ ملک مقرب و نبی مرسل را بدان اطلاع نداده لا یجلیها آشکارا نکند امر قیامت را لوقتها در وقت آن
الا هو مگر او یعنی خفای آن مستور است بر غیر او تا بوقت وقوع آن و حکمت در خفای آن آن است تا بندگان همیشه از وقوع آن خایف و ترسان بوده باشند چه
اگر علم بوقت آن داشته باشند در اول حال مرتکب معصیت شدندی بجهت اعتماد بر بعد زمان وقوع آن و در آخر ملجا شدندی بتوبه بجهت قرب آن و این هر دو منافی

ثقلت

تکلیف است ثقلت گران و عظیم است قیامت از خشیت شداید احوال و محاسبه و مجازات آن فی السموات والارض در آسمانها و زمینها یعنی بر اهل آن
از ملایکه و جن و انس لا تأتیکم نیاید بشما قیامت الا بغتة مگر ناگهان از حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم مرویست که قیامت ناگاه حادث گردد در وقتی
که همه مشغول کار خود باشند یعنی مشغول زراعت و بعضی بسودا و معامله و بعضی بپرداخت و جمعی باثاث خانه و عمارت و برخی باصلاح متاع و امثال آن یسئلونک
می پرسند ترا از وقت وقوع و حدوث آن بر وجهی که کانک حفی عنها گویا که تو دوست میداری از پرسیدن آن و عالم و دانائی بوقت آمدن آن و
بحقیقت آن و حال آنکه کراهت داری از آن سوال جهت آنکه از علم غیب کسی بجز از حق تعالی آگاه نیست و هیچ رسول را تعلیم نداده و غیر از خود دیگری را بران مطلع
نساخته قل بگو دیگر باره از روی تاکید و مبالغه انما علمها جز این نیست که علم قیامت عند الله نزدیک خداست و آن را بخود مختص ساخته و هیچ ملک
مقرب و هیچ مرسل بران اطلاع ندارد ولکن اکثر الناس و لیکن بیشتر مردمان لا یعلمون نمیدانند که آن را بجز از خدای تعالی دیگر کسی نمیداند اهل مکه گفتند
که ای محمد خدای تو چرا خبر نمیدهد که نرخ اطعمه و امتعه کی ارزان و گران میشود تا در ارزانی چیزی بخریم و در گرانی بفروشیم و فایده بسیار از آن ثمر یابیم آیت آمد که
قل لا املک بگو ای محمد نمی توانم لنفسی از برای خود نفعا ولا ضرا جلب نفعی و نه دفع ضرری این اظهار بندگی است و تبری از علم غیب بهیچ امری عالم و غنی
نیستم الا ما شاء الله مگر آنچه خدای خواهد که مرا بآن تعلیم دهد ولو کنت اعلم الغیب و اگر بودمی بی تعلیم حق دانستمی غیب را لاستکثرت
هر آینه طلب بسیار کردمی من الخیر از مال و نعمت و فتح و غنیمت و غیر آن وما مسنی السوء و نرسیدی بمن هیچ بدی از فقر و مرض و رنج و غیر آن ان
انا الا نذیر نیستم من مگر پیغمبر بیم کننده منکران و معاندان وبشیر و مژده دهنده لقوم یؤمنون برای گروهی که بگروند بمن و آنچه با من است از
احکام شریعت و می تواند بود که انذار و بشارت هر دو از برای اهل ایمان بوده باشد زیرا که ایشانند که منتفع میشوند بآن بعد از آن بیان وحدانیت و قدرت
خود می فرماید که هو الذی خلقکم اوست آن خدائی که آفرید شما را من نفس واحدة از یک تن که آدم است وجعل منها و آفریدیم از جسد وی
یعنی از استخوان پهلوی چپ او زوجها جفت او را که حواست لیسکن الیها تا آرام گیرد آدم بوی و الفت پذیرد با وی که الجنس مع الجنس یمیل
فلما تغشیها پس آن هنگام که فرو پوشید آدم حوا را یعنی با وی خلوت کرد حملت حملا خفیفا بار گرفت بار سبک که آن نطفه آدم بود که در رحم
او در آمد فمرت به پس بگذشت بود بآن بار در برخواستن و نشستن و رفتن و ایستادن یعنی حمل بجهت خفت مانع او نشد از تصرف و در امری از امور
که میخواست همچنانکه قبل از حمل با برو کاری میبود بر آمد فلما اثقلت پس آن هنگام که گران بار گشت بجهت بزرگ شدن فرزند در شکم او نزدیک بوضع شد
دعوا الله بخواندند هر دو یعنی آدم و حوا خدا را که ربهما پروردگار ایشانست مضمون دعا اینکه لئن آتیتنا هر آینه اگر بدهی ما را صالحا فرزندی مستوی
الخلقه که سالم و با صلاح و صحت باشد و از فساد و عیب بری بود لنکونن من الشاکرین هر آینه باشیم از سپاس داران مر ترا بدان نعمت مجدد فلما
آتیهما پس آن هنگام که عطا کرد خدا ایشان را صالحا فرزندی مستوی الخلقه که راه دین و با صلاح و صحت باشد و از فساد و عیب بری و صالح البدن جعلا
له گردانیدند آدم و حوا یعنی اولاد ایشان و او را شرکاء خداوند شریکی فیما آتیهما در آنچه داد اولاد ایشان را یعنی آن فرزندی را که خدای باولاد آدم
و حوا داده بود شریکی ساختند اولاد ایشان بخدای یعنی او را عبد الحارث و عبد الشمس و عبد العزی و امثال این نام نهادند فتعالی الله پس برترست خدای
و پاک عما یشرکون از آنچه برای او انباز میکردند و میتواند بود که مراد این باشد که آدم و حوا فرزند خود را شریک خدا گردانیدند در اسم همچنانکه
ضعفا و عامه مخالفین گفته اند چه این منافی عصمت است و بیضاوی و زمخشری که از روسای اهل خلافند در انوار و کشاف آورده اند که این قول لایق انبیا نیست بعد از آن

كفه را احتمال دارد كه مراد بنفس ناطقه واحده نفس باشد از اجداد پيغمبر صلى الله عليه وآله وسلم كه خداي او را زوجه از جنس او يعني عرب قريشي كرامت فرمود و زن شوهر
شرط كردند كه اگر خداي ايشانرا فرزند شايسته دهد شكر و سپاس داري آن قيام نمايند حق تعالى ايشانرا چهار فرزند داد در تسميه ايشان شريك پيدا كردند
مر خدايرا و عبد مناف و عبد العزي و عبد القصي و عبد الدار نام نهادند مراد اشتراكست در تسميه و اين مستلزم كفرات و صاحب كشاف بعد از نقل اين
قول كه هذا تفسير حسن لا اشكال فيه اين وجه تفسير نيكو باشد و هيچ اشكالي دران نيست واضح آنست كه جعلا له در تقدير اينست كه جعلا اولادهما له چنانكه ابن بشير
و اين قول اكثر مفسرانست و عياشي در تفسير خود از ائمه هدى عليهم السلام نقل كرده كه مراد شرك عبادتست بعد از آن در توبيخ اهل شرك مي فرمايد كه أَيُشْرِكُونَ
آيا انباز ميگيرند در عبادت حق مَا لَا يَخْلُقُ شَيْئًا آن چيزي را كه نيافريد چيزي را و قدرت ندارد بر آفريدن چيزي وَهُمْ يُخْلَقُونَ و حال آنكه آنانرا كه
انباز ميگيرند آفريده شده اند يعني جماداتي را كه مي پرستيد ند قادر نيستند بر اعطاي اصول نعم تا بآن امر مستحق عبادت شوند و عبادت خداي كه قادر بالذات
بر همه مقدورات قادر رها كرده اند و عبادت براي اصنام ميكنند كه مخلوقند وَلَا يَسْتَطِيعُونَ لَهُمْ و نمي توانند براي پرستندگان خود نَصْرًا ياري دادني
در جر منفعت يا فرياد رسيدني در دفع مضرت ايشان وَلَا أَنْفُسَهُمْ يَنْصُرُونَ و نه نفسهاي خود را ياري ميدهند در وقتي كه ايشانرا مي شكنند و چون در كين الود
مي مالند وَإِنْ تَدْعُوهُمْ و اگر بخوانيد شما اي مسلمانان مشركان را إِلَى الْهُدَى بسوي دين اسلام لَا يَتَّبِعُوكُمْ پيروي نميكنند شما را سَوَاءٌ عَلَيْكُمْ
يكسانست بر شما أَدَعَوْتُمُوهُمْ آنكه بخوانيد ايشانرا و دعوت كنيد بحق أَمْ أَنْتُمْ صَامِتُونَ يا آنكه خاموش باشيد و اين آيت خاص است بقومي كه مقرر بودند
بر كفر خود و از قبول دعوت محروم شدند مانند ابو جهل و سابقان او إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ بدرستي كه آنانكه شما مي پرستيد اي مشركان مِنْ دُونِ اللَّهِ
بجز از خداي و ايشانرا اله نام نهاده ايد عِبَادٌ بندگانند يعني مسخر فرمان مملوكند و ذليل عاجز و مامور امر او سبحانه و تعالى اند أَمْثَالُكُمْ مانند شما يعني ايشان
نيز مثل شما در تحت تصرف و در قبضه اقتدار حق اند و اگر اين را باور نداريد فَادْعُوهُمْ پس بخوانيد ايشانرا و چون بخوانيد فَلْيَسْتَجِيبُوا لَكُمْ پس بايد كه اجابت
كنند مر شما را إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ اگر هستيد شما راستگويان در آنكه ايشان الهند چه اله بحق آنست كه دعاي بنده و نداي پرستنده خود را اجابت كند
أَلَهُمْ أَرْجُلٌ آيا اين بتانرا پايهاست كه در مهمات خود يَمْشُونَ بِهَا بروند بآن پايها چنانچه ميرويد أَمْ لَهُمْ أَيْدٍ يا مر ايشانراست دستها كه چيزها
يَبْطِشُونَ بِهَا فراگيرند بآن چنانچه شما فرا ميگيريد أَمْ لَهُمْ أَعْيُنٌ يا مر ايشانراست چشمها كه يُبْصِرُونَ بِهَا به بينند بآن أَمْ لَهُمْ آذَانٌ يا ايشانراست گوشها كه
يَسْمَعُونَ بِهَا بشنوند بآن شنيدنها چنانچه مي شنويد و حال آنكه شما خود قايليد كه ايشانرا پاي رو او دست گيرا و چشم بينا و گوش شنوا نيست و شما را
هست پس از ايشان افضل باشيد و از غايت جهل است كه فاضل مفضول را مي پرستد مشركان بعد از استماع اين سخنان و الزام ايشان از ان حجت فرط جهالت
تخويف حضرت رسالت صلى الله عليه وآله وسلم كردند باله خود و گفتند خدايان ما را كوهش مكن مبادا كه آفتي و رنجي از ايشان بتو رسد حق تعالى فرمود قُلِ ادْ
عُوا شُرَكَاءَكُمْ بگو اي محمد كه بخوانيد انبازان خود را كه براه خدا ساخته ايد و همه مجتمع و متفق شويد براي عداوت من ثُمَّ كِيدُونِ پس كيد كنيد و هر حيله و مكري
كه توانيد در حق من بجاي آريد فَلَا تُنْظِرُونِ پس مهلت مدهيد مرا كه من هيچ ازين باك ندارم زيرا كه اعتماد كرده ام بر حفظ و حمايت الهي و از قصد و مكر شما ايمنم
إِنَّ وَلِيِّيَ اللَّهُ بدرستي كه يار من و متولي كار من الله كه خداي بحق است الَّذِي نَزَّلَ الْكِتَابَ آن خدائي كه فرو فرستاده قرآنرا كه حامي بندگان است
وَهُوَ يَتَوَلَّى الصَّالِحِينَ و خداي دوست و كارساز بندگان شايسته است و حافظ ايشان از ضرر دشمنان وَالَّذِينَ تَدْعُونَ و آنانرا كه ميخوانيد
و مي پرستيد ايشانرا يعني بتانرا مِنْ دُونِهِ بجز از خداي بحق لَا يَسْتَطِيعُونَ نَصْرَكُمْ نمي توانند ياري دادن شما را وَلَا أَنْفُسَهُمْ و نه نفسهاي خود را

يَنْصُرُونَ ياري مي دهند و دفع ضرر از نفس خود نمي كنند بوقت شكستن ايشان پس چگونه از ايشان ياري توان داشت و انديشه نمود وَإِنْ تَدْعُوهُمْ و اگر بخوانيد اي بتان كافران را إِلَى الْهُدَى
براه راست يعني بسوي دين خود لَا يَسْمَعُوا نمي شنوند بسمع قبول وَتَرَاهُمْ يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ و مي بيني تو ايشانرا اي محمد كه نظر ميكنند بسوي تو وَهُمْ
و حال آنكه ايشان لَا يُبْصِرُونَ نمي بينند ترا بديده بصيرت و حقيقت تو بينا نيستند چه بصورت ترا مي بينند يعني بعد از امر كردن حضرت را بدعوت و تبليغ
رسالت و تعليم امر او مي فرمايد بمكارم اخلاق و ترك غلظ بقوله خُذِ الْعَفْوَ فرا گير صفت عفو را با كساني كه نسبت بتو مخن بي ادبانه و بي ادبانه ميگويند
تو تندي و تيزي مكن بلكه لطف و ملايمت نماي با ايشان كه اين اقربست بهدايت ايشان و تاثيرش بيشتر بود در ميل قلوب ايشان بجانب ايمان
وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ و امر كن مردمانرا بنيكوئي در افعال و اقوال كه مستحسن باشد در نظر عقل و شرع وَأَعْرِضْ و روي بگردان از اقامت حجت و الزام دليل
عَنِ الْجَاهِلِينَ از نادانان و سفيهان پس اگر از جانب ايشان ايذا و رنجي بتو رسد تو تيزي مكن بلكه ملاطفت و ملايمت را شعار خود كن چون اين آيت
نازل شد حضرت رسول صلى الله عليه وآله وسلم از جبرئيل معنى خذ العفو پرسيد گفت نميدانم باش تا آنرا از ملك علام معلوم كنم پس برفت و باز آمد
و گفت يا رسول الله حق تعالى ميفرمايد كه عفو كن از كسي كه بر تو ستم كرده باشد و عطا كن بر كسي كه ترا محروم كرده باشد از عطيه خود و پيوند كن بكسي كه از تو بريده
شد از صادق عليه السلام مرويست كه حق تعالى باين آيه رسول خود را بمكارم اخلاق فرمود و در قرآن هيچ آيتي نيست كه ازين آيه جامعتر باشد در مكارم اخلاق
از ابن زيد مرويست كه بعد از نزول اين آيه حضرت رسول صلى الله عليه وآله وسلم فرمود كه بار خدايا كه امت كه غضب بر من مستولي ميشود نزد آنحال
چكنم آيه آمد كه وَإِمَّا يَنْزَغَنَّكَ مِنَ الشَّيْطَانِ و اگر برانگيزد ترا از جانب شيطان نَزْغٌ بعضي يعني وسوسه بر خلاف آنچه ترا فرموده اند مراد آنست كه
اگر شيطان در صدد وسوسه شود و خواهد كه ترا بر غضب دارد و منع ملاطفت و ملايمت تو نمايد نسبت بكساني كه ايذا و آزار بتو رسانيده باشند فَاسْتَعِذْ
بِاللَّهِ پس پناه گير بخدا از شر او تا ترا از وسوسه و مكر او نگاه دارد از بعضي علما مرويست كه نزغ اول الوسوسه و مقدمه آنست كه و ثاني مكر بعد از تمكن و جاي گرفتن
آن در نفس و لهذا حق تعالى اول را نسبت بپيغمبر داد و فرمود كه إِمَّا يَنْزَغَنَّكَ و دوم را نسبت داد بساير مردمان كه إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِنَ الشَّيْطَانِ
و نزد بعضي صورت خطاب با حضرتست و مراد امتست چه انبيا از وساوس شيطان معصوم و محفوظ اند پس با هر يك از امت ميگويد چون وسوسه شيطان
ترا از جاي در آرد و ترا بر خلاف عفو دارد پس پناه گير بخدا إِنَّهُ بدرستي كه خداي سَمِيعٌ شنواست پناه گرفتن ترا عَلِيمٌ دانا بآنچه صلاح تو در آنست
يا سميع است باقوال آنكه بتو اذيت ميرساند و عليم است بافعال او پس ويرا بران مجازات دهد بعد از آن در بيان حال متقيان مي فرمايد كه إِنَّ الَّذِينَ
اتَّقَوْا بدرستي كه آنانكه پرهيز كردند از شرك و معاصي و ياي ترسيدند از حق تعالى إِذَا مَسَّهُمْ چون برسد بايشان طَائِفٌ مِنَ الشَّيْطَانِ
وسوسه و مكري فرو د آينده در خاطر از جانب شيطان تَذَكَّرُوا ياد كنند خدايرا و از وعيد او انديشه نمايند فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ پس ايشان
بينندگان باشند راه صواب را بسبب ياد كردن مواقع خطا و مكايد شيطان پس احتراز كنند از و وَإِخْوَانُهُمْ و برادران شيطان يعني كافران كه
نمي پرهيزند از وسوسه و نمي ترسند از خدا يَمُدُّونَهُمْ مي كشند شياطين ايشانرا فِي الْغَيِّ در گمراهي و غوايت بآراستن معاصي در نظر آنها ثُمَّ لَا
يُقْصِرُونَ پس باز نميروند اسلا از ايشان و دست از اغواي ايشان باز نميدارند و يا كافران نمي پرهيزند از گمراهي و خود را باز نميدارند از ان و
إِذَا لَمْ تَأْتِهِمْ و چون نياري تو با كافران بِآيَةٍ آيتي از قرآن كه ايشان از روي عناد از تو ميخواهند آنرا قَالُوا لَوْلَا اجْتَبَيْتَهَا گويند چرا فراهم
نياوردي آن آيه را از خود همچون ساير آنچه قراءت ميكني در تبيان آورده اند كه اهل مكه از روي تعنت و اقتراح آيتهاي قرآني مي طلبيدند تا آن حضرت از

از آوردن آن عاجز شود و چون در نزول آن تاخیری واقع شدی از روی استهزا گفتندی چرا خود انشای آن نمیکنی چنانکه دیگر آیتها را کنی این آیت آمد که چون نمی
از قرآن که اقتراح میکنند آنرا از تو می گویند چرا برهم نبافتی قُلْ إِنَّمَا أَتَّبِعُ بگو جز این نیست که من پیروی میکنم مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ آن چیزی را که وحی کرده میشود
بمن مِنْ رَبِّي از نزد پروردگار من و بر بافنده نیستم آنرا هَٰذَا این قرآن بَصَائِرُ دلیلهای روشن است که بدان حق دیده شود و دریافته میشود مِنْ
رَبِّكُمْ از نزد پروردگار من و شما فرود آمده وَهُدًى و راه نماینده است وَرَحْمَةٌ و سبب بخشش است لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ برای گروهی که گروند
بخدا و رسول او چه ایشانند که بآن منتفع شوند نه غیر ایشان وَإِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ و چون خوانده شود قرآن در نماز فَاسْتَمِعُوا لَهُ پس بشنوید آنرا
مرویست که جوانی از انصار در عقب رسول صلی الله نماز میگذارد و هرچه آنحضرت قرائت می فرمود او نیز همان تلاوت می نمود آیه آمد که چون امام در
نماز قراءت کند شما استماع کنید و آنرا مخوانید وَأَنْصِتُوا و خاموش باشید و با امام مخوانید انچه او تلاوت میکند لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ شاید که رحمت
کرده شوید یعنی بآن پند گرفته بمیامن آن مستوجب رحمت و مغفرت گردید از ابی جعفر علیه السلام مرویست که این خطاب بامؤمنان است که در نماز مستمع
شوند و با امام قراءت نکنند و شیخ ابو جعفر رحمة الله فرموده که مراد وجوب استماع قرآن است در نماز و در غیر آن واجب نیست بلکه سنت است حاصل که
حق تعالی میفرماید که در وقت تلاوت گوش بقرآن کنید و او امر و نواهی آنرا نیک فرا گیرید و بمواعظ احکام آن پند گیرید وَاذْكُرْ رَبَّكَ
و یاد کن ای محمد پروردگار خود را فِي نَفْسِكَ در دل خود تَضَرُّعًا از روی زاری وَخِيفَةً و ترس کاری چه تضرع و خشیت اقرب باجابت و قبول
گویند مراد تفکرات و سبب آن تا علم بصنایع قدرت و صفات کمال و جلال او حاصل شود وَدُونَ الْجَهْرِ و بجوان آنرا خواندنی فروتر از جهر و آشکارا مِنَ الْقَوْلِ
از گفتار یعنی میانه سر و جهر او را بخوان بِالْغُدُوِّ در بامداد وَالْآصَالِ و در شبانگاه مراد دوام ذکر است تا درین دو وقت که افضل شبانروز است که صبح و شام
باشد بجهت آنکه صبح و شام فیاضند درین دو وقت ملایکه حاضر میباشند پس آن ذکر را خواهد نوشت گویند این امر امام راست که آواز در نماز بلند کند در حین قرائت بقدری
که مؤمنان بشنوند نه زیاده بران وَلَا تَكُنْ مِنَ الْغَافِلِينَ و مباش از جمله بیخبران از انچه بآن مأمور میشوی از ذکر و دعا صح آنست که خطاب بآن حضرتست و مراد امت
او یند چه آن حضرت از سهو و غفلت مبراست بعد از ان حق تعالی بیان امری میکند که باعث ذکر است و می فرماید که إِنَّ الَّذِينَ عِنْدَ رَبِّكَ بدرستی که آنانکه
نزد پروردگار تواند یعنی ملایکه که مقرب بارگاه اویند لَا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ گردن نمی کشند از پرستش او وَيُسَبِّحُونَهُ و تنزیه میکنند ذات اقدس
او را از انچه لایق کبریای او نیست وَلَهُ يَسْجُدُونَ و مر او را سجده میکنند در عبادت او انچه غایت خضوع و ترسکاری و خواری است بجای می آورند و غیر او را
باو شریک نمیگردانند این تعریض است بمشرکان و تنبیه مؤمنان و لهذا بعد از تلاوت این آیه سجده سنت است بدانکه باجماع امامیه سجده در چهار موضع از قرآن
بر قاری و مستمع واجبست و آن در سوره الم سجده و حم سجده و النجم و اقرأ است و در بواقی سنت است و آن یازده موضع است اعراف و رعد و نحل و بنی
اسرائیل و مریم و حج در دو موضع و فرقان و نمل و ص و انشقاق مرویست از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم که چون فرزند آدم آیت سجده تلاوت
نماید و سجده کند شیطان از و کناره نماید و بگرید و گوید ای وای برمن فرزند آدم مأمور شد بسجده و سجده کرد او را بهشت واجب شد و من مأمور شدم و ابا کردم مستحق
عقاب شدم

سورة الانفال و هي ست و سبعون آية

ابی بن کعب از حضرت پیغمبر صلی الله علیه روایت کرده که هر که سوره الانفال و برات تلاوت کند من شفیع او باشم در روز و گواهی دهم برای او که وی بریست از
نفاق و بعدد هر مرد و زن منافقی که در دار دنیاست ده حسنه برای او بنویسند و ده سیئه محو کنند و ده درجه بردارند تا در دنیا باشد ملایکه که حامل عرش شند

براو صلوات

انفال

براو صلوات فرستند و عیاشی باسناد خود از ابی بصیر روایت کرده که او از ابی عبد الله علیه السلام خبر داد که هر که سوره الانفال و برات تلاوت کند در هر ماهی
یکبار هرگز نفاق در دل او داخل نشود و از شیعیان حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه و آله باشد بحق و در روز قیامت از فواکه و موائد بهشت نوشد و تناول
نماید تا مردمان از حساب فارغ شوند و هر یک بموضع خود رسند بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ
يَسْأَلُونَكَ می پرسند از تو ای محمد عَنِ الْأَنْفَالِ از علم غنیمتهای کفار که برای است حلال است مرویست که اهل بدر در غنایم اختلاف کردند جوانان با
پیران مدعا آنکه میگفتند ما حرب کرده ایم و غنیمت از آن ماست و پیران میگفتند ما نیز مددکاری دهنده شما بودیم و ما را نیز بهری باید عباده بن صامت رحمة الله فرمود
که ما در بدر اختلاف کردیم در باب غنیمت و آن اختلاف ما بنزاع انجامید حق تعالی حکم آنرا برسول خود تفویض نموده فرمود که قُلِ الْأَنْفَالُ بگوی ای محمد که
حکم غنیمت لِلَّهِ وَالرَّسُولِ نزد خدای است و فرستاده او را تا قسمت کند هر که خواهد فَاتَّقُوا اللَّهَ پس بترسید از خدا از مخالفت و منازعت نمایید وَأَصْلِحُوا
ذَاتَ بَيْنِكُمْ و بصلاح آرید حالی که میان شماست از خصومت و منازعت بمواسات تا یکدیگر صلاح المسلمین باشد و تسلیم شوید بامر خدای و رسول وَأَطِيعُوا
اللَّهَ وَرَسُولَهُ و فرمان برید خدای او و فرستاده او را در انچه فرمایند در باب غنایم إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ اگر هستید مؤمنان چه ایمان مقتضای
طاعت و تقوی است و موجب امتثال در اوامر و نواهی عباده بن صامت گفته چون این آیت نازل شد و حکم آنرا برسول خود تفویض نمود حضرت رسول
میان مسلمانان قسمت عدل فرموده و ما منازعت و خصومت خود بصلاح و آشتی مبدل کردیم و خلاف و نزاع ما از خود رفع کردیم و نزد مجاهد مراد بانفال خمس
است که از برای اهل بیت رسول واجب گردانیده و بروایات از ابی جعفر و ابی عبد الله علیهما السلام مرویست که مراد از انفال هر چیزیست که از دار الحرب
فرا گیرند بغیر قتال و زمین که اهل آن بدان قتال جلای وطن کنند و میراث کسی که وارثی نگذاشته باشد و سبایای ملوک و بطون اودیه و ارض موات و نیستانها
میخوانند و نیز از صادقین مرویست که انچه مذکور شد مر خدای راست و رسول او را و بعد از و هر که قایم مقام او باشد حرف نماید هر جا که خواهد از مصالح خود بحکمت
از رعیت در وحقی نیست و در زمان غیبت امام حق شیعیان است که در ان تصرف کنند و نیز فرمودند که در ان تصرف کنند و نیز فرمودند که غنایم
مخصوص بحضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم بود بهر که میخواست میداد و بعد از ذکر انفال در صفت اهل ایمان می فرماید که إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ
جز این نیست که مؤمنان کامل در ایمان الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ آنانند که چون یاد کرده میشود خدای نزد ایشان وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ
بترسد دلهای ایشان از هیبت جلال و تصور عظمت لایزال و یا بتقصیر اعمال خود در جنب انعام و افضال او وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ و چون خوانده شود
بر ایشان آيَاتُهُ آیتهای او یعنی قرآن زَادَتْهُمْ إِيمَانًا زیاده کرد اند آن آیات ایمان ایشانرا مراد آنست که ایمان ایشان بیفزاید و بتصدیق ایشان
بالتصدیق قرین شود بجهت زیادتی اطمینان نفس و رسوخ یقین ایشان نزد آن زیرا که نزد اهل حق ایمان قابل زیاده و نقصان نیست پس مراد مزیت ایمان
بسبب تصدیق آیات منزله که پیش از ان نبوده یعنی هرگاه آیتی از آیات بر ایشان نازل شود آنرا تصدیق بکنند و آن تصدیق علامت تصدیق اول باشد
مراد زیادتی در کمیت ایمانست نه کیفیت آن وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ و بر پروردگار خود توکل کنند و امور خود را با و بازگذارند و خوف و رجای
ایشان نباشد مگر با و و اعتماد بر مخلوق نکنند الَّذِينَ و این مؤمنان کامل الایمان آنانند که از روی اخلاص يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ بپای دارند نماز را
بشرایط و ارکان وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ و انچه روزی داده ایم ایشانرا يُنْفِقُونَ نفقه می کنند أُولَٰئِكَ آن گروه که اعمال قلب را که خوف و رجا
و توکل است و یقین با اعمال جوارح که صلوة و زکوة است جمع کرده اند هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا ایشانند گرویدگان گرویدنی درست و راست

الس از شک و ریب و کاملان در ایمان لَهُم مر این مؤمنان کامل راست دَرَجَاتٌ مرتبهای بلند و درجات ارجمند عِندَ رَبِّهِم نزد پروردگار ایشان که نزه
راست و علو منزلت وَمَغفِرَةٌ و آمرزش مر تقصیرات ایشان را وَرِزقٌ كَرِيمٌ و روزی بزرگوار که خالص و صافی باشد از کد کسب و خالی از خوف حساب
منقطع و در خبر است که مراد به درجات هفتاد درجات است هر درجه چندانکه اسپی نیک دو هفتاد سال قطع مسافت آن نماید و آنکه آیه دلالت میکند که هر که چنین
باشد مؤمن نباشد زیرا که حق تعالی درین آیه ذکر فضایل اهل ایمان کرده است و مؤمنان در طاعت متفاوتند و اگرچه در اصل ایمان متساوی اند مرویست که
ن بصری را گفتند که تو مؤمنی گفت ایمان دو است اگر مرا از ایمانست بخدا و فرشتگان و کتابها و رسولان و قیامت و بهشت و دوزخ و ثواب و عقاب
ستم و اگر مقصود مضمون این آیتست که انما المؤمنون الایه نمیدانم که من داخل ایشانم یا نه از ثوری نقل کرده اند که هر که دعوی کند که انا مؤمن حقا و گواهی دهد
بد او از اهل جنت است پس نصف آیه گرویده و نصف دیگر نگرویده و بعد از آن بیان غزوه بدر میکند بقوله كَمَا أَخرَجَكَ رَبُّكَ یعنی حال مسلمانان در کراهت
ایشان از قسمت کردن تو انفال را ببعضی دون بعضی همچون حال ایشان است از کراهت آنکه بیرون کرد ترا پروردگار تو مِن بَيتِكَ از خانه تو که مدینه است
برای حرب بدر بِالحَقِّ براستی و ثواب یعنی چون خدای امر کرد ترا به بیرون رفتن از مدینه بموضع بدر برای جهاد با اهل شرک و عناد و بعضی مسلمانان از آن
کراهت داشتند نخواستند که از مسکن مالوف و ماسن مرغوب خود بیرون رفته متحمل مشقت و کارزار گردند چنانکه می فرماید وَإِنَّ فَرِيقًا و دسته که
گروهی مِنَ المُؤمِنِينَ از گرویدگان لَكَارِهُونَ هر اینه کارهند از رفتن بدر يُجَادِلُونَكَ جدال و مباحثه می کنند با تو یا محمد فِي الحَقِّ در اختیار کار
ثواب که جهاد است با کافران بَعدَمَا تَبَيَّنَ ظاهر شده بدیشان که جهاد واجبست یا دانسته اند باعلام تو که بر دشمن ظفر خواهند یافت پس از
قتال کراهت دارند كَأَنَّمَا يُسَاقُونَ همچون کراهت از آنکه رانده شوند إِلَى المَوتِ بسوی مرگ وَهُم يَنظُرُونَ و حال آنکه ایشان نگرند با سباب
و علامات مرگ یعنی کراهت ایشان از جهاد بر وجهیست که گویا ایشان را بجانب مرگ میرانند و ایشان علامات مرگ را می بینند و این نه از قلت عدد
...ی زاد و استعداد ایشان بود چه ایشان سیصد و پنج نفر بودند و هفتاد شتر داشتند و دو اسب و شش زره و هشت شمشیر با آنکه طبیعت انسانی مقتضی است
که گریزان باشد از مشقت و شتابان باشد براحت و رغبت بموضع امنیت کند و از مواطن هلاکت و سبب این غزا آنکه کاروان قریش با متاع بسیار
از شام مراجعت کرده و ابوسفیان با بعضی از صنادید قریش چون عمرو عاص و عمرو بن هشام و مخرمه بن نوفل با چهل سوار سرداری آن قافله میکردند جبرئیل آمد و صورت
واقعه بعرض سید عالم رسانید حضرت صلعم این معنی را با مؤمنان باز گفت و ایشان از بسیاری مال و قلت رجال مایل شدند که سر راه بر کاروان گیرند جمعی
بسیار با سلاح باین قصد بیرون آمدند و چون این خبر با بوسفیان رسید ضمضم غفاری را بمکه فرستاد و از ایشان مدد خواست ضمضم چاه زمزم ندا در داد
یا اهل مکه مال لطائم در معرض تلف است بیرون روید و بجماعت حمایت کنید و محافظت خود و اموال خود نمایید آورده اند که ابلیس لعین بصورت سراقه بن
...عشم بمکه آمده ندا کرد که لَا غَالِبَ لَكُمُ اليَومَ مِنَ النَّاسِ وَإِنِّي جَارٌ لَكُم و ترسید که امروز شما را هیچکس مغلوب نتواند ساخت و بر شما غالب نتواند شد
...س یار و مددکار شمایم اهل مکه چون این را شنیدند حمیت و جاهلیت را در حرکت آورده در مکه ندا کردند که هر که باز ایستد از بهر ابش بیرون کنند و مالش را
...ت نماید چون حضرت رسالت در وادی ذفران نزول فرمود جبرئیل آنحضرت را از آمدن لشکر کفار قریش خبر داده و فرمود که حق تعالی می فرماید که
...ی ازین دو طایفه که کاروانی اند و کفار قریش تو کدام اختیار خواهی بود ملاقات کاروان دوست میداری یا مقاتله کفار را بعضی گفتند که ما اسباب آماده
ساخته ایم اگر کاروان بدست افتد مناسب تر است حضرت ازین سخن متغیر شده و کبار مهاجر و انصار حرب را قبول کردند و هر یک بر خواسته ...

اظهار کمال

اظهار کمال انقیاد و امتثال مبالغه نمودند از آن جمله مقداد بن عمرو گفت یا رسول الله ما تابع حکم و مطیع امر توایم بهر چه حکم کنی بسمع و طاعت تو سر نمی پیچیم و در خدمت
و تقصیر نمیکنیم و بجد تمام کمر انقیاد تو بر میان جان بسته ایم بخدا قسم که اگر امر فرمایی ما باتش در آییم و تجاوز از امر تو نکرده ایمان هیچ باک نداریم و اگر بدریا که فرمایی
... اندیشه بخاطر راه ندهیم و در میان آن ... حضرت رسالت صلی الله علیه و آله بکبار دیگر با ایشان درین باب مشورت کرد تا ثبات قدم هر یک برو
ظاهر گردد سعد بن معاذ گفت یا رسول الله همانا این تکرار گفتگویت برای آنکه انصار بیایند فرمود که چنین است سعد گفت یا رسول الله ما بیعت ترا نه بهیچ
بسته ایم که بوی نقضی از آن استشمام توان کرد و عهد و میثاق ترا با بوی منعقد ساخته ایم که ببرگشت ... هر معاندی آنرا توان گسست بلکه اگر اعضای ما را ذره ذره
و ریزه ریزه کرده اند از آن عهد و بیعت نگردیم بقیامت برم آن عهد که بستم با تو حضرت این کلام را از اصحاب چون بشنید فرمود سیروا علی الله
جانم شوید بر نام خدای که برکت می یابید و بشارت باد شما را که حق تعالی یکی ازین دو طایفه که کاروانی و مشرکان مکه اند وعده داده و حضرت چون مبدا است
که قریش چون کشته شوند مال ایشان و جمله کاروانیان و برابود ازین جهت متوجه قریش شد و بعضی اصحاب مایل کاروان بود و کراهت داشتند
از حرب قریش و اندیشه میکردند که اگر از پی کاروان روند قریش از پی در آیند و ایشان را در میان گیرند و بکشند و حق ذکر کراهت ایشان را از جهاد کفار قریش
و بیان رغبت ایشان با کاروان کرده می فرماید که وَإِذ يَعِدُكُمُ اللَّهُ و یاد کنید که چون وعده داد شما را خدای إِحدَى الطَّائِفَتَينِ یکی از دو
گروه را که کاروان باشند یا لشکر کفار أَنَّهَا لَكُم که آن مر شما راست وَتَوَدُّونَ و شما دوست میدارید أَنَّ غَيرَ ذَاتِ الشَّوكَةِ آنکه غیر صاحب
سلاح اند یعنی کاروان تَكُونُ لَكُم باشد مر شما را چه شنیده اید که در کاروان چهل سوار بیش نیست و لشکر قریش نهصد و پنجاه مرد بودند پس شما پی آن
نمیخواهید وَيُرِيدُ اللَّهُ و میخواهد خدای أَن يُحِقَّ الحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ آنکه ثابت گرداند حق را بآیتهای خود که در باب محاربه با ذات الشوکه فرستاده که
امرست بقتال مشرکان و یا بوعدهای فتح و ظفر که پیغمبر خود را داده و یا بکلمات ازلی که در قتل و اسر ایشان در لوح محفوظ نوشته و یا با وامر او مر ملائکه را
بامداد اهل ایمان یعنی اراده الهی تعلق گرفته که دین اسلام را ثابت گرداند بامداد فرشتگان مؤمنان را در وقت محاربه ایشان با مشرکان وَيَقطَعَ
و ببرد و از بیخ بر کند دَابِرَ الكَافِرِينَ دنبال کافران را و بعد اهلاک کند علامه معنی آنست که شما میخواهید که پیوسته مستغرق نعمتهای حق سبحانه
باشید و هیچ مکروهی بشما نرسد و حق تعالی میخواهد که لِيُحِقَّ الحَقَّ تا بسبب مکاری که بشما رسد در جهاد ثابت گرداند و ظاهر حق را که دین اسلام است و یا بقتل مشرکان
نصرت دهد پیغمبر خود را که بحق است وَيُبطِلَ البَاطِلَ و نابود سازد امر فاسد را که کفر است وَلَو كَرِهَ المُجرِمُونَ و اگر چه کارهند و نمی خواهند کافران
را که مستغرق گناه اند إِذ تَستَغِيثُونَ رَبَّكُم و یاد کن از آنکه چون فریاد میخواستید از پروردگار خود در وقتی که گریزی نداشتید از قتال
و میگفتید که ای فریاد رس فریاد خواهندگان یاری ده ما را بر دشمنان دین خود و گویند که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله چون شوکت و کثرت مشرکان
بدید دعا کرد که بار خدایا اگر این گروه مؤمنان هلاک شوند کسی دیگر نباشد که ترا بوحدانیت بپرستد پس بوعده خود وفا کن و ایشان را بر اعدا غالب ساز
فَاستَجَابَ لَكُم پس اجابت کرد خدای شما را أَنِّي مُمِدُّكُم بِأَلفٍ مِنَ المَلَائِكَةِ آنکه مدد کننده ام شما را بهزار کس از فرشتگان
مُردِفِينَ از پی مؤمنان در آینده کان و مراد ازین الف آنها اند که مقدمه لشکر ملایکه بودند با وجود اعیان ایشان و ثعلبی در تفسیر خود از مجاهد نقل
میکند که غیر ازین هزار در روز بدر قتال نکردند و آن ثلثه و خمسه که در سوره ال عمران مذکور شد جهت مژده نصرت آمده بودند و میاطی گوید که مردفین
از پی در آمدن الفی بود بعد از الفی تا پنج هزار فرشته و نزد بعضی اول سه هزار بودند آنکه هزار که درین سوره مذکور است در عقب هزار دیگر در آمدند

بمجموع پنج هزار رسید و نیز مرویست که روز بدر جبرئیل با پانصد فرشته نزول کرد و میکائیل با پانصد فرشته جبرئیل بمیمنه رفت و میکائیل بمیسره و جامها
شید و در دنباله دستارها میان کتفها فرو گذاشته بسان عرب با مشرکان کارزار کردند و ایشان را مغلوب ساختند و هیچ زمانی از ماضی و مستقبل ایشان
مأمور نشدند بامر جهاد بلکه جهاد ایشان مخصوصست بروز بدر بجهت علو رتبه حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم از عبد الله عباس روایتست که چون مسلمانی
با مشرکی کارزار کردی از بالای سر آن مشرک آواز تازیانه بر آمدی و مرد مسلمان چون نگاه کردی مشرک را افتاده دیدی و اثر تازیانه بر سر او پیدا بودی
آن مرد مسلمان وی را ندیدی چون رسول صلی الله علیه و آله را اخبار کردندی فرمودی راست میگوید اینها فرشتگانند که حق تعالی بمدد ما فرستاده است
امیر المؤمنین صلوات الله علیه و آله فرمود که فرق میان کشتگان مؤمنان و کفار قریش آن بود که اثر زخم و جراحت بر کشتگان مؤمنان پیدا بود
کشتگان ایشان را اثر زخمی نبود و از ین معلوم است که فرشتگان مدد مؤمنان بوده اند وما جعله الله و نگردانید خدای این امداد را الا بشری
برای مژدگانی مر شما را بنصرت یعنی تا کثرت مدد ملایکه سبب بشارت و اطمینان شما باشد و اگر نه یک فرشته هم میتوانست رمانه ایشان بر آورد چنانکه جبرئیل
شهرستان قوم لوط را از جای بر کند و بر گوشه پر خود نهاد و چندان بلند کرد که آواز مرغان آن شهر را ملایکه آسمان بشنیدند و بعد از آن سرنگون کرد پس
ملایکه بجهت آن بود که مژده شما باشد بنصرت ولتطمئن به و تا آرام گیرد بدان قلوبکم دلهای شما و ترس و قلت و ذلت از دل شما دور شود
وما النصر و نیست نصرت و ظفر یاریش الا من عند الله مگر از نزدیک خدای چه امداد ملایکه و کثرت عدد ایشان و مانند آن سبب نصرت اند پس
ری و فتح و ظفر از حق تعالی بود که سبب الاسباب اوست و همه شفقت و یاری باری تعالی است ان الله عزیز بدرستی که خدای غالبست
وستان خود را نصرت دهد حکیم راستکار است و هر چه کند بر وفق صواب کند از عبد الله مسعود روایتست که گفت من در دنبی که بر ابو جهل ...
هم و او را میکشتم گفت این ضربها که از هوا می آمد و ما کسی را نمیدیدیم چه بود گفتم فرشتگان بودند گفت پس ایشان ما را مغلوب ساختند نه شما اذ
یغشیکم النعاس یاد کنید آنرا که فرو پوشانید بر شما بار و خواب را مرویست که صحابه را در شب که روزش جنگ واقع شد فزع عظیم
ست داد و چنانکه منزل ایشان در ریگستان بود که زمین را اقدام فرو میرفت و آب نیز نداشتند و مشرکان بر ایشان سبقت گرفته بر کنار آب فرود آمده
ق تعالی خواب را بر ایشان گماشت امنة برای ایمنی منه از نزدیک حق سبحانه تا از تعب سفر و خوف خطر استراحت یابند و دو تن خواب
ز اصحاب محتلم شدند شیطان آغاز وسوسه کرد که شما را نماز می باید کرد و بعضی حدث اصغر دارید آب نیست بر یک تا بزانو فرو میروید و کافران در زمین
موار نشسته و بکنار آب مکان دارند و شما میگوئید که ما دوستان خدائیم و پیغمبر او در میان ماست اینک چگونه باشد حق تعالی ان محل باران فرستاد
قال الله تعالی وینزل علیکم من السماء و فرو فرستاد برای شما از ابر یا از طرف آسمان ماء آبی که از آن سیل خانها روان شد و حوضها
آب گشت لیطهرکم به تا پاک کرد از شما بدان آب از حدث و خبث ویذهب عنکم و ببرد از شما رجز الشیطان
وسوسه شیطان که میگفت نصرت با خباثت بهم جمع نشود ولیربط علی قلوبکم و تا به بندد بر دلهای شما امیدواری بلطف حضرت باری و حضرت
دشاهی ویثبت به و برای آنکه ثابت گرداند بدان باران الاقدام قدمهای شما را چه باران چون بر زمین ریگ آمیز بارید آنرا استحکام داد
قدمگاه مؤمنان را محکم ساخت و در زمینی که کفار نزول کرده بودند لای و گل عظیم باشد و گفته اند که مراد اثبات قدم است در معرکه حرب پس آنجا
سیراب شدند و ظرفها پر آب کردند و غسل و وضو کردند و خوشحال شدند و وسوسه شیطانی را از خود زایل ساختند و شکر و سپاس باری تعالی بجای آوردند

اذ یوحی

اذ یوحی ربک یاد کن ای محمد که وحی کرد پروردگار تو الی الملائکة بسوی فرشتگان که بامداد آمده بودند برای یاری اهل ایمان انی معکم انی من با شمام در یاری
و اعانت و نصرت و نگاهداری شما از شر دشمن فثبتوا الذین آمنوا پس استوار و ثابت قدم و استوار گردانید آنها را که گرویده اند و دلیر سازند ایشان کثرت بسیاری
عدد خود و بمحاربه ایشان مرویست که فرشتگان بصورت آدمیان در پیش صف لشکر مؤمنان میرفتند و میگفتند که بشارت باد که شما غالب شدید و خدا یار شماست مردانه باشید که دشمنان اندکند
و نصرت مر شماراست پس ای ملایکه بنصرت بشارت دهید مؤمنان را سالقی زود باشد که در افکنم فی قلوب الذین کفروا در دلهای آنانکه کافر شدند الرعب ترس و بیم را در
در حدیث که مرا ترس اعدا نصرت داده اند که هیبت و ترس من یکماهه راه برود فاضربوا پس بزنید ای ملایکه کافران را فوق الاعناق زبر گردنهای ایشان یعنی بر محل ذبح
یا بر کله ایشان بزنید و احمد از ابن انباری نقل کرده که ملایکه بقتال مأمور شدند ندانستند که در محل ضرب قصد کدام عضو باید کرد حق تعالی فرمود که بر گردن و سر ایشان بزنید واضربوا
منهم و بزنید بر ایشان یعنی قطع کنید و ببرید کل بنان همه انگشتان را و این آیه دلیل صریحست بر آنکه ملایکه روز بدر کارزار کردند با کفار قریش و ایشان را کشتند و کسی مانع این خطاب
راجع بمؤمنان میداند و این خلاف ظاهر است ذلک و این ضرب و قطع بر ایشان بانهم بسبب آنست که ایشان شاقوا الله مخالفت کردند خدای را و رسوله و فرستاده او را
ومن یشاقق الله ورسوله و هر که مخالفت کند با خدا و با رسول او فان الله پس بدرستی که خدای شدید العقاب سخت عقوبت است بر مخالفت مخالفان در دنیا
بقتل و گرفتاری و در آخرت بعقوبت ابدی بانواع خاری ذلکم اینست امر عقوبت شما ای مشرکان فذوقوه پس بچشید آنرا عاجلا وان للکافرین و امر آنکه مر کافران
راست آجلا عذاب النار عذاب آتش دوزخ عبد الله عباس روایت کرده که مردی از بنی الغفار برای من حکایت کرد که من و پسر عم روز بدر بر بالای کوهی شدیم منتظر آنکه
ظفر کرا باشد تا ما خود را در میان ایشان اندازیم و غنیمتی بدست آریم که ناگاه دیدیم ابری بر آمد گرد و به لشکر مواضع مخالف فرو گرفت و در میان آن ابر آواز جمعی اسبان می
شنیدیم و مؤمنان آن سواران را میگفتند که خیر مقدم و آن سواران با هم میگفتند که بکشید ای مشرکان را پس آواز ضرب شمشیر ایشان بگوش ما میرسید و ایشان را نمیدیدیم
پسر عم من از هول و هیبت آن سواران بیفتاد و بمرد و من خود را بجد باسپردم و خود را نگاه داشتم اما در من هیچ قوتی نمانده بود و چون گرد و صاعقه و تیرگی ابر فرو نشست کفار
قریش کشته شده بودند و از آن سواران کسی پیدا نبود مرویست که چون خبر نصرت و فتح مسلمانان بمکه رسید ابو لهب یکی از منهزمان اهل شرک را طلبیده گفت ای برادر صورت
این حال بچه وجه بود و این حادثه عظیمه از کجا بر شما واقع شد گفت چه گویم چون نظر ما بر اهل اسلام افتاد خوف عظیم از ایشان بر خاطر ما جای کرد و همان ساعت پشت بهزیمت
دادیم و ایشان تیغ کشیده در عقب ما روان شدند و در میان ایشان جمعی را دیدیم که بر اسبان ابلق نشسته بودند در میان آسمان و زمین بر هوا ایستاده و در دست
هر یک شمشیری و تازیانه بر هر که میزدند هلاک میشد در ین جنگ عباس بن عبد المطلب اسیر اهل اسلام شد و از ابن عباس نقلست که شخصی که پدرم را اسیر کرده بود ابی الیسر بود
و او را ابو الیسر کعب گفتندی کوتاه بالا و ضعیف ترکیب بود و پدرم دراز بالا و قوی هیکل و قوی تن بود رسول صلی الله علیه و آله او را گفت که عباس را چگونه گرفتی گفت مرا یاری
داد در گرفتن او که من پیش از آن وی را ندیده بودم و بعد از آن دیگرش ندیدم بر این شکل و هیأت بود فرمود که آن فرشته بزرگوار بوده که اعانت تو کرد در گرفتن عباس
و ابو جابر بن سهل بن حنیف از پدر خود روایت کرده که ما در روز بدر دیدیم که بعضی از سواران در میان ما شمشیر حواله مشرکان میکردند پیش از آنکه شمشیر بگردن مشرکان رسد
سر از تن ایشان جدا میشد القصه چون حق تعالی ملایکه را بمدد مسلمانان فرستاد و ایشان را وعده نصرت و ظفر داد در عقب آن ایشان را از فرار نهی کرده فرمود که یا
ایها الذین آمنوا ای آنانکه گرویده اید اذا لقیتم الذین کفروا چون ملاقات کنید آنها را که کافر شدند زحفا در حالتی که انبوه و در هم پیوسته باشند برای حرب
شما فلا تولوهم الادبار پس مگردانید بدیشان پشتهای خود را یعنی هزیمت مکنید اگر چه گروهی اندک باشید این حکم علی الاطلاق در اول اسلام بوده که یکمؤمن
ده کافر بود و یکمؤمن از ده کافر زیاده نشایستی گریخت بآیه الآن خفف الله که عنقریب مذکور خواهد شد منسوخ گشته ومن یولهم و هر که بگرداند بر ایشان

يومئذ در آن روز دبره پشت خود را الا متحرفا مگر در حالتی که میل کننده و برگردنده باشد از طرفی بطرفی دیگر بجهت اصلاح سلاح لقتال برای کارزار یعنی خود را
چنان فرا نماید که میگریزد و بآن خصم را فریب دهد تا غافل شود پس بازگشته و بر سر وی تازد و کار وی را بسازد و وجه این از کیدهاییست که در حرب مستحسن است او متحیزا
یا پناه جوینده باشند الی فئة بسوی گروهی هم از مسلمانان یعنی از میمنه بمیسره رود یا بعکس تا با ایشان استعانت یافته بر خصم حمله کند هر که جز این دو وجه پشت بر خصم کند
فقد باء پس بدرستی که باز گردد بغضب من الله بخشمی بزرگ از خدای وماواه جهنم و جای بازگشت وی در دوزخ باشد وبئس المصیر و بد جای بازگشت است
در دوزخ آورده اند که چون در بدر آتش حرب زبانه کشید و لشکر کفار یکبار حمله کردند حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله در خانه که از چوب و خاشاک ساخته بودند آغاز دعا فرمود
و گفت بار خدایا وعده که در باب نصرت من فرموده بوفا مقرون گردان جبرئیل فرود آمد و گفت خاک بردار و بر طرف دشمنان افکن آنحضرت قدری خاک و سنگریزه برداشت
و بر روی لشکر بیگانه افکند حق تعالی آن خاک و سنگ را در چشمهای سرکشان ریخت و هیچکس از ایشان نماند که آن سنگریزه بچشم و دهن و بینی او نرسید و بجهت آن همه بخود مشغول شدند
و ملایکه آغاز حرب کردند و مؤمنان نیز جرأت نموده بر ایشان حمله کردند هفتاد کس از صنادید قریش کشته شدند هفتاد دیگر را اسیر کردند اهل غنیمت بر یکدیگر تفاخر میکردند این یکی میگفت که
من کشتم و آن میگفت که من اسیر کردم آیه آمد که فلم تقتلوهم پس نه شما کشتید دشمنان را بقوت و استقلال ولکن الله قتلهم ولیکن خدای کشت ایشان را بآنکه شما را مدد
داد بملایکه و دلهای شما را بجهت آن دلیر ساخته بر حرب ایشان گردانید و ترس عظیم در دل ایشان انداخت وما رمیت و نیفکندی تو ای محمد آن مشت خاک بر روی ایشان اذ
رمیت وقتی که افکندی چه افکندن تو مشابه نبود که در چشم همه لشکر کفار رود و بر آن قادر نبودی ولکن الله رمی و لیکن خدا افکندن آن را بچشم همه ایشان رسانید تا آنکه منهزم شدند
و ارباب تدقیق و اصحاب تحقیق را درین کلام ظفر انجام و ما رمیت اذ رمیت سخن بسیار است حواله بمطالعه منهج الصادقین است و منه الاعانة والتوفیق حاصل که حق سبحانه کفار را
مغلوب ساخت باندازش ترسی در قلوب ایشان و امداد و فرستادن ملایکه تا حق را ظاهر سازد ولیبلی المؤمنین و تا عطا دهد مؤمنان را و نعمت ارزانی دارد بر ایشان
فرماید منه از نزدیک خود بلاء حسنا عطای نیکو و نعمتی بزرگ که آن نصرت و غنیمت است و مشاهده آیات داله بر صدق دعوی حضرت رسالت ان الله سمیع
بدرستی که خدای شنواست استغاثت و دعای شما را علیم داناست باحوال شما لاجرم دعای شما را اجابت کرد و شما را مظفر و منصور ساخت ذلکم این است کار که دیدید از
غالبیت اهل حق و مغلوبیت اهل باطل و ان الله و مقصود ازین نصرت آنست که خدای موهن سست کننده و باطل سازنده است کید الکافرین مکر و حیله کافران را و حفص
موهن کید الکافرین خوانده باضافه یعنی خدا باطل کننده کید مشرکانست آورده اند که کفار قریش در وقت بیرون آمدن از مکه دست در پردهای حرم زده گفتند بار خدایا نصرت
ده این دو لشکر از آنکه راه یافته تر است و ازین دو جماعت آن را که گرامی تر است و یاری ده و ازین دو دینی را که فاضلتر است در روز
بود و نیز ابوجهل گفت بار خدایا هر که از ما فاجرتر است و قطع کننده رحم و خویشی که ما او را بظاهر می شناسیم فردا بر پیشانی او زن و هلاکش گردان و بروایتی دیگر گفت خداوندا
هر گروهی که دوستتر است نزد تو او را یاری و استعانت ده بر اعدا حق تعالی درباره ایشان آیه فرستاد ان تستفتحوا اگر طلب نصرت و فتح کردید ای کفار قریش فقد
جاءکم الفتح پس بتحقیق که آمد شما را فتح یعنی فتح آن دین که دوستتر است نزد خدای وان تنتهوا و اگر باز ایستید ای کافران باقی مانده در جنگ و از کفر و معادات
برسول فهو خیر لکم پس بهتر است مر شما را از قتل این جهان و عقوبت آن جهان وان تعودوا و اگر باز گردید بمحاربه مسلمانان نعد باز گردیم بنصرت
ایشان ولن تغنی عنکم و دفع نکند از شما فئتکم جمعیت و اتفاق شما شیئا چیزی از بلیت و قتل و اسیر و عقوبت آخرت ولو کثرت و اگر چه بسیار باشند
آن جماعت وان الله و بدرستی که خدای مع المؤمنین با مؤمنان نیکوکارست بنصرت و معونت و حفص و نافع ان بفتح خوانده بحذف لام از ان یعنی بجهت آنکه خدای با
مؤمنان است نه عاصیان و کفار را نصرت نه هر اگر چه در عدد و جمعیت و سلاح بسیار باشند یا ایها الذین آمنوا ای کسانی که ایمان آورده اید اطیعوا الله

ورسوله

ذلکم صح

ورسوله فرمان برید خدا را و فرستاده او را ولا تولوا و برمگردید و اعراض مکنید عنه از امر او بجهاد و سایر طاعات یا روی مگردانید از رسول وانتم تسمعون
و حال آنکه می شنوید که من میگویم که او پیغمبر منست یا میشنوید مواعظ او امر و نواهی قرآن را ولا تکونوا کالذین و مباشید مانند آنانکه قالوا سمعنا گفتند شنیدیم
مراد کفار مکه و منافقان که میگفتند استماع قرآن کردیم وهم و حال آنکه ایشان لا یسمعون نمی شنوند شنیدنی که بدان نفع گیرند پس گوییا که نمی شنوند و مراد
یهودان بنی قریظه اند و نضیر و ترسایان که میگفتند آیات خدا را می شنویم و حال آنکه بسمع استماع قبول آن نمیکردند پس در مذمت ایشان می فرماید ان شر
الدواب بدرستی که بدترین جنبندگان روی زمین عند الله نزدیک خدای تعالی یعنی بدترین حیوانات در حکم الله تعالی الصم کرانند از شنوای حق
البکم گنگانند از گفتن حق الذین لا یعقلون که در نمی یابند حق را یعنی خود را برآن نمیدارند که تدبر کنند در آن تا مهتدی شوند بحق و بدترین از بهایم بجهت آنند
که از خیر که بسبب تعقل ایشان است بر سایر حیوانات روی برتافته از جانب متابعت طبع و هوای نفس شتافته ولو علم الله و اگر دانستی خدای فیهم خیرا
در ایشان نیکویی که نفع گیرند از آیات قرآن و قبول هدایت مطلب ابتدا لاسمعهم هر آینه شنوانیدی ایشان را و لطف کردی و توفیق ارزانی فرمودی تا شنوندی
آن را بر وجه اختیار چنانکه مؤمنان که طالب حق اند می شنوند و بآن منتفع میشوند ولیکن ایشان کفر و عناد اختیار کردند و از غایت انکار و عناد سمع و دیده خود را از شنیدن و دیدن
دلایل و بینات پوشیدند لاجرم حق تعالی ایشان را خذلان کرد و فرو گذاشت بر حال کفر و اصرار بر عناد و لو اسمعهم و اگر شنوانیدی ایشان را بوسیله لطف
لتولوا هر آینه برمیگشتند از آن وهم معرضون در حالتی که ایشان اعراض کنندگان باشند از قبول حق پس چون لطف فایده با ایشان نمی بخشد ما ایشان را
خذلان کردیم و تخلیه فرمودیم و این آیت دلیل است که حق تعالی منع لطف نکند از مکلفان و عدم لطف نسبت بکسیست که دانسته باشد که او بآن منتفع نشود بعد از آن
سبکباران را بطاعت رسول امر میفرماید که یا ایها الذین آمنوا ای کسانی که گرویده اید استجیبوا لله اجابت کنید مر خدای را وللرسول و مر فرستاده او را باتباعت
و قبول او امر و نواهی اذا دعاکم چون بخواند رسول او شما را لما یحییکم برای چیزی که شما را زنده گرداند یعنی بایمان و علوم دینیه که حیات دل در دنیا و عقبی
بایشانست همچنانکه کفر و جهل سبب موت دلست و یا عقاید صحیحه و اعمال صالحه که موجب حیات ابدیست در نعیم مقیم که من عمل صالحا من ذکر او انثی وهو مؤمن فلنحیینه حیوة طیبة
یا جهاد که سبب بقای شماست چه اگر ترک آن کنید دشمنان گروه شما را هلاک کنند یا شهید شدن در راه او که موجب حیاتست نزد او سبحانه و تعالی کما قال احیاء عند ربهم یرزقون
فرحین بما آتاهم الله من فضله یا قرآن زنده سازنده دلهای اهل ایمان است واعلموا و بدانید ان الله یحول آنکه خدای حایل شود یعنی جدا گرداند بین المرء و قلبه
میان مرد و دل او و این تمثیل است مر غایت قرب حق سبحانه را به بنده و لقوله تعالی اقرب الیه من حبل الورید و تنبیه بر آنکه حق تعالی مطلع است بر مکنونات ضمایر دلها تا آنکه
صاحب دلها از آن غافل باشند و گفته اند که این تمثیل بملک حق است مر دل بنده را در فسخ عزایم و نقض مقاصد و کلام بلاغت انجام امیرالمؤمنین صلوات الله علیه که فرموده
عرفت الله بفسخ العزایم اشارتست باین آیه ترغیب است بر مسارعت در تصفیه دل و خلوص آن پیش از آنکه حق تعالی میان مرد و دل او حایل شود و عمل فرصت از او فوت کرده
که جدائی افکند میان بنده و مراد او و گویند که مؤمنان در وقت محاربه اندیشه کردندی که دشمنان بسیارند و ما اندک بجهت این خوف در دل ایشان راه یافتی حق تعالی
میفرماید که من مانع میشوم میان دل ایشان و خوف ایشان تا خایف نباشند و حایل میشوم میان دل کافران تا همیشه ترسان باشند یونس بن عمار از ابو عبدالله علیه
الصلوة والسلام روایت کرده که مراد آنست که حق تعالی مانع میشود از آنکه بنده مؤمن حق را باطل بداند و باطل را حق و هشام بن سالم نیز از آن حضرت چنین روایت کرده
و عیاشی نیز از محمد بن اسحق در تفسیر خود نقل کرده وانه و بدانید نیز که شان و قصه یعنی سخن حق آنست که الیه تحشرون بسوی حکم و جزای او محشور خواهید شد
و جزای عمل شما خواهد فرمود ان خیرا فخیر و ان شرا فشر واتقوا فتنة و بپرهیزید از گناهی که اگر برسد عقوبت آن لا تصیبن الذین ظلموا نرسد مگر کسانی که

ابلیس گفت این رای نیز باطل است چه محمد صلی الله علیه و آله مردیست با حسن خلق و فصاحت و بلاغت شیرین زبان هر جا که رود مردمان را دعوت کند و ایشان را فریبد و ایشان اجابت
نمایند و با وی یار شوند و بیایند و با شما مقاتله نمایند و دمار از روزگار شما برارند گفتند صدقت یا شیخ النجدی ابوجهل گفت رای من آنست که از هر قبیله قریش هم عهدان ایشان یک
کس را بطلبیم تا باتفاق او را بکشند و خون او در قبایل منتشر و پراکنده گردد و بنی هاشم با تمام قبیلها مقاتله نتوانند کرد بالضروره بدیت راضی شوند ابلیس گفت این رای نیکوست و در واقع رای
دیگر آنست که این رای ابلیس است پس ابوجهل از هر قبیله کسی را طلبید و مقرر داشت که آن شب حضرت را بکشند جبرئیل صورت حال را بعرض آن حضرت رسانید و گفت حق سبحانه و تعالی
می فرماید که ازین شهر بیرون رو پس آنحضرت امیر المومنین را گفت که خدای مرا فرموده است که بیرون روم ازین شهر تو امشب بر فراش من بخواب تا اگر قریش قصد من کنند
جای من خالی نه بینند و بر اثر من نیایند و ضرری بمن نرسانند پس جامه خود را بر کند و در روی پوشانید و او را بجوابگاه خود خوابانید و از انجا با ابوبکر بیرون آمد و گذار
ایشان بر جمعی افتاد حضرت بتلاوت آیه انا جعلنا فی اعناقهم اغلالا الا قوله فهم لا یبصرون اشتغال فرمود و پاره خاک برداشته بر سر ایشان ریخت و از انجا که بشب و بغار رفت
و حضرت امیر را وصی خود کردانید در رد ودایع و دیون مردمان نزد آنحضرت بود و او مستولی اهل خانه خود ساخت و آن سرکشان همه شب گرد آن خانه می گشتند در قتل او
تاخیر میکردند تا اگر نزدیک صبح تیغها کشیدند و یکبار در اندرون خانه دویدند امیر المومنین علیه السلام از جای خود برخواست و گفت بچه کار آمده اید و چه میخواهید گفتند محمد کجاست
فرمود من نگهبان او نبودم ایشان از برای بیرون آمدند و پی رسول را گرفته میرفتند میگفتند محمد بیرون رفته و همانا وی این خاک بر سر ما ریخته پس بر اثر او میرفتند تا بغار
و حق تعالی عنکبوت را الهام داد تا در خانه را تنید ایشان چون چنان دیدند گفتند هیچکس بآن غار نرفته چه اگر او بغار در رفتی این تارهای عنکبوت گسسته شدی بلکه بانجا
بزمین فرو رفته یا او را باسمان بردند پس باز گشته و بشهر در آمدند و حضرت بعد از سه روز از غار بیرون آمده بمدینه رفت حق تعالی در حق امیر المومنین صلوات الله علیه فرمود و من
الناس من یشتری نفسه ابتغاء مرضات الله بعد از آن در بیان مکر و حیله کفار قریش و خلاصی آنحضرت این آیت فرو فرستاد و اذ یمکر بک و یاد کن ای محمد که چون
مکر کردند بتو الذین کفروا آنانکه کافر شدند لیثبتوک تا حبس کنند ترا در جائی یا بند بر دست و پای تو نهند تا ترا مجروح کنند بر وجهی که حرکت در تو نماند
و ترا آن اثبات کنند که قوت روش نداشته باشی او یقتلوک یا بکشند ترا بشمشیرهای مخالف او یخرجوک یا بیرون کنند ترا از مکه و یمکرون و ایشان بدی
می سگالند و مکری می نمایند و یمکر الله و خدای تعالی جزای بدی میدهد ایشان را در صورت مکر بسبب واقع آن چنان شد چه ایشان را از مکه بیرون آورد و ببدر
رسانید و ایشان بشوکت و کثرت خود مغرور شده بودند و اکثر زعم ایشان چنان بود که البته لشکر اسلام را مستاصل سازند و آخر مقتول مسلمانان گشتند و قتلی که بر آنحضرت و اصحاب
او اراده کرده بودند بر ایشان واقع شد والله خیر الماکرین و خدا بهتر جزا دهندگان است و بعد از فرط عناد ایشان خبر میدهد که و اذا تتلی علیهم و چون خوانده شود
بر ایشان آیاتنا آیتهای کتاب ما قالوا قد سمعنا گویند بر سبیل استهزا که ما شنیدیم این کلام را یعنی مثل اینرا از مردمان روزگار میشنویم و این بجهت آن گفتند که نضیر بن حارث
لعنه الله بتجارت رفته بود به بلاد فارس و قصه رستم و اسفندیار بدست آورده و بزبان عربی کرده بمکه آورد و گفت افسانه شیرین تر آورده ام که شیرین تر از افسانه است که محمد
بر ما میخواند حق تعالی از عناد و اتباع او خبر میدهد که چون آیات قرآنی می شنوند و میگویند که ما مانند این شنیدیم لو نشاء لقلنا مثل هذا اگر خواهیم ما هر آینه می گوئیم
مثل این ان هذا نیست این افسانه الا اساطیر الاولین مگر قصه‌های گذشته و نوشته‌های پیشینیان و من نیز مثل این قصه دارم و این غایت مکابره و عناد
ایشان بود زیرا که در وقتی که پیغمبر صلی الله علیه و آله ایشان را گفت که بگیرید مثل این بیارید ایشان از آن عاجز شدند و متوهم شده و اگر می توانستند البته مثل آن را
یا قریب بآن می آوردند تا الزام آن حضرت کنند و بآن معارضه نمایند و اگر عجز ایشان در آوردن مثل آن و هیچ کس ایشان نمیشد با وجود تکبر و استنکاف ایشان با عقیده دیگری
چند که نیز و ایشان حقیری می نمودند مقاتله نمیکردند و تعب و رنج خود را از مکه و مشقت محاربه بر خود می نهادند و بمعارضه مذکوره این حکم و عار میرسید اشعه مشقت را از خود دفع
میکردند

میکردند مرویست که چون عثمان بن مظعون این سخن را از نضیر شنید و بر گفته از خدای بترس و این نوع سخنان مگوی چه محمد بر حق است و آنچه میگوید صدق گفت من نیز حق
میگویم گفت محمد میگوید لا اله الا الله جواب داد که من نیز میگویم لا اله الا الله و لیکن این کلمه را ضم میکنیم هولاء بنات الله یعنی فرشتگان دختران خدا اند و چون سمع استماع این قول
ننمود و نه و گرای نضر وای بر تو این کلام الهیست منزل نه سخن حق سبحانه و تعالی و نضیر در مقابله حضرت بر وجه اعتقاد یقین خود و بطلان قرآن گفت بار خدایا اگر سخن محمد بر حق
است سنگی بر سر من بیفکن و مرا هلاک کن حق تعالی ازین خبر میدهد و اذ قالوا اللهم و یاد کن ای محمد چون که گفت نضیر و تابعان او که با او متفق بودند که بار خدایا ان کان
هذا اگر هست این قرآن هو الحق راست و درست فرود آمده من عندک از نزدیک تو فامطر علینا پس ببار بر ما حجارة من السماء سنگی از آسمان
همچنانکه بر اصحاب فیل باریدی او ائتنا بعذاب الیم یا بیار بما عذاب دردناک چون نضر این دعا کرد حق تعالی سال سائل بعذاب واقع للکافرین نازل گردانید پس
به ضرب شمشیر آنحضرت کشته شد و بجهنم پیوست و بعد از آن در بیان مهلت دادن کفار می فرماید که و ما کان الله لیعذبهم و نیست که خدای تعالی عذاب کند ایشان را
اگر چه تعجیل آن را طلبند و انت فیهم و حال آنکه تو در میان ایشانی چه سنت الهی و عادت بر این نهج جاری شده که هیچ امتی را مستاصل نگرداند مادامی که پیغمبر ایشان
در میان ایشان باشد خصوصا تو که رحمت عالمیانی و ما کان الله معذبهم و هم یستغفرون و نیست خدای عذاب کننده ایشان را و حال آنکه ایشان استغفار
کنند یعنی در میان ایشان مستغفران باشند از مومنان از امیر المومنین صلوات الله علیه منقول است که مراد در زمین دو امان بود یکی رفت و دیگری باقیست آنکه رفت
حضرت پیغمبر است و آنکه مانده است استغفار است و شبهه نیست که استغفار مانع ذنبست سبب غضب الهی گشته و بلکه وسیله غفران او گردد و چون قصد قتل پیغمبر
کردند و او را از مکه اخراج کردند مستوجب عذاب گشتند و حق تعالی درین حال فرمود که و ما لهم و چیست مر ایشان را و چه منع نماید از ایشان الا یعذبهم الله
آنکه عذاب نکند خدای ایشان را و هم یصدون و حال آنکه ایشان باز میدارند رسول و مومنان را عن المسجد الحرام از دخول مسجد الحرام و ایشان را از مکه بیرون
میکنند و در عام الحدیبیه منع دخول ایشان میکنند بمکه معظمه و ما کانوا اولیاءه و نیستند ایشان اولیای او متولیان امر مسجد الحرام با صفت شرک و این منع کفار از گفتار است
که میگفتند ما صاحب اختیار حرمیم هر کرا خواهیم منع دخول او کنیم و هر کرا خواهیم اذن دخول دهیم در آن حق تعالی فرمود که با وجود شرک ولایت حرم را نشاید ان
اولیاؤه نیستند سزاوار ولایت مسجد الحرام الا المتقون مگر پرهیزکاران از شرک و لکن اکثرهم لا یعلمون و لیکن بیشتر ایشان نمی دانند که
ولایت حق ایشان نیست و قید اکثر جهت آنست که در میان ایشان جمعی بودند که میدانستند اما عناد میکردند و ما کان صلاتهم و نیست دعای مشرکان یا آنچه آنرا
نماز نام کرده اند عند البیت نزدیک خانه خدای الا مکاء مگر صفیر زدن و تصدیة و دست بر دست کوفتن و مرویست که عادت بعضی از کفار این بود
که مردان و زنان برهنه نماز کردندی و صفیر زدندی و دست برهم کوفتندی حق تعالی فرمود که نماز ایشان بر وجه لهو و لعب است فذوقوا العذاب پس بچشید ای
کافران عذاب را مانند قتل و اسیری در روز بدر و زجر و حرق روز حشر بما کنتم تکفرون بانچه هستید که کفر می ورزید باعتقاد و هم بعمل ان الذین کفروا
هر آینه آنانکه کافر شدند ینفقون اموالهم نفقه میکنند اموال خود را لیصدوا تا باز دارند مردمان را عن سبیل الله از راه خدای که متابعت رسول است
آورده اند که بعد از خروج کفار قریش از مکه بعزیمت بدر دوازده کس از اشراف عرب چون ابوجهل و عتبه و شیبه مثل اینها مقرر کردند که هر یکی یک روز لشکر را طعام دهند
پس هر یکی از ایشان ده شتر مایه در روزی میکشتند و ایشان را بحرب ترغیب میکردند حق تعالی این آیه در باره ایشان نازل ساخت و گویند که رؤسای قریش
پنجاه هزار مثقال طلا خرج لشکر کردند و بحرب احد رسیدند و این آیه آمد جماعتی که مالهای خود را خرج میکنند فسینفقونها پس زود باشد که نفقه کنند تمام مالهای خود را
ثم تکون علیهم حسرة پس باشد که آن نفقه بر ایشان پشیمانی چه مال رفته باشد و مقصود حاصل نشده ثم یغلبون پس مغلوب کردند در آخر کار که روز فتح

که بود و این آیه از دلایل اعجاز قرآن است که خبر داد و خبری پیش از وقوع آن والذین کفروا و آنانکه ثابت باشند بر کفر الی جهنم بسوی دوزخ یحشرون حشر کرده شوند
شوند لیمیز الله الخبیث مغلوب شدن کافران جهت آنست که جدا گرداند خدای سبحانه ناپاک را که کافرانست من الطیب از پاک که مؤمن است ویجعل
الخبیث و جمع کند و گرداند کافران را بعضه علی بعض برخی بر برخی فیرکمه جمیعا پس بهم افکند کافران را کافر در حالی که مجتمع باشند هیچکس از ایشان
نماند که با ایشان نباشد و یا ضم کند بکافر آنچه نفقه کرده باشند تا موجب زیادتی عذاب ایشان شود در عقبی فیجعله پس در آرد ایشان را همه فی جهنم در دوزخ
اولئک آن گروه خبیث هم الخاسرون ایشانند زیانکاران که رنج نفس و مال خود چه مال خود را در باخته و بدوزخ شتافته قل للذین کفروا بگو برای آنانکه
کافر شده یعنی درباره ابوسفیان و اتباع او بگو که ان ینتهوا اگر باز ایستید از دشمنی پیغمبر و کارزار با او یغفر لهم آمرزیده شود برای ایشان ما قد سلف
آنچه گذشته یعنی صادر شده از ایشان گناهان وان یعودوا و اگر باز گردند بدشمنی با پیغمبر و کارزار با او فقد مضت پس بدرستی که گذشته است سنة
الاولین سنت الهی و عادت ربانی درباره پیشینیان که بر پیغمبر لشکرکشی کردند و آخر مستاصل شدند مانند فرعونیان و امثال ایشان پس این گروه باید که همین
چشم دارید وقاتلوهم و کارزار کنید ای مؤمنان با اهل کفر حتی لا تکون فتنة تا وقتی که یافته نشود شرک و تسمیه کفر بفتنه جهت آنست کافر ایذای مسلمانان
بکیش خود و آن موجب فتنه است یعنی مقاتله کنید تا هیچ مشرکی نماند ویکون الدین کله و باشد همه دین خالص و خاص لله مر خدای را و بس یعنی همه ادیان دیگر باطل
و مغلوب شوند و همین اسلام بماند فان انتهوا پس اگر باز ایستند از کفر حق تعالی مثوبت جزیل بر اسلام ایشان عطا خواهد فرمود فان الله پس بتحقیق که خدای تعالی
بما یعملون بصیر بآنچه میکنند بیناست و مناسب آن عمل پاداشت خواهد داد و از حضرت ابی عبدالله علیه السلام روایت که تاویل این آیه هنوز واقع نشده بلکه
آن در زمانی باشد که قایم ما صلوات الله علیه بامر دین قیام نماید و صیت دین محمدی را بجمیع اقطار عالم برساند تا آنکه هیچ مشرکی بر روی زمین نماند وان تولوا و اگر
اعراض کنند از قبول حق و از حرب باز نه ایستند و حق را باور ندارند از آن باک مدارید فاعلموا ان الله پس بدانید بدرستی که خدای مولاکم ناصر و مددکار
شماست نعم المولی نیکو یاریست خدای تعالی که دوستان خود را ضایع نگرداند ونعم النصیر و نیکو یاری دهنده است که مؤمنان را بر مشرکان غالب سازد
و ایشان را از غنایم کفار غنی گردانید و از سبب آن بر حرب کفار تواناتر و دلیرتر گردانید واعلموا و بدانید ای مؤمنان انما غنمتم آنچه غنیمت گرفتید از کافران بقهر
من شیء از هر چه اسم شی بران اطلاق توان کرد حتی ریسمان و چوب فان لله پس بدرستی که مر خدایراست خمسه پنج یک آن وللرسول و مر رسول خدا را
ولذی القربی و مر خویشان رسول را که بنی هاشم و بنی عبدالمطلب اند والیتامی و یتیمان ایشان را والمساکین و درویشان محتاج ایشان را وابن
السبیل و مسافران ایشان را که زادی نداشته باشند که بوطن خود باز گردند و اگر چه در وطن خود متمول باشند و باجماع امامیه در حیات رسول صلی الله خمس شش قسم بود
و سه قسم خاصه آن حضرت بود و بعد از و خاصه امامی که قایم مقام او بود تا بصاحب الزمان صلوات الله علیه و سه قسم دیگر مر ایتام و مساکین و ابن السبیل بنی هاشم را
و مخالفین بجهت عنادی که با اهل البیت علیهم السلام دارند منع ایشان کرده اند از سه حصه اخیر و آنرا بر سایر مسلمانان قسمت میکنند و تفصیل این مبحث با بطلان قول
مخالفین در منهج الصادقین سمت تحریر یافته بعد از آن میفرماید که خمس را بمستحقان برسانید ان کنتم اگر هستید شما از روی تحقیق آمنتم بالله ایمان آورده
بخدای وما انزلنا و بآنچه فرستادیم از آیات قرآن و نزول ملایکه و غیر آن علی عبدنا بر بنده ما که محمد است صلی الله علیه و آله و سلم یوم الفرقان
در روز بدر که جدا شدن حق از باطل در آن روز واقع شد یوم التقی الجمعان در روزی که بهم رسیدند دو گروه مسلمانان و کافران و آن روز جمعه بود هفدهم
ماه رمضان در سنه ثانیه از هجرت از حضرت صادق علیه السلام مرویست که نزول آیه خمس در روز دهم ماه رمضان بود والله علی کل شیء قدیر و خدای بر همه چیز قادر

تواناست

تواناست لاجرم مردم اندک بر لشکر بسیار غالب میسازد و از حضرت ابی عبدالله علیه السلام مرویست که چون حق تعالی حرام گردانید بر ما صدقه را یعنی زکوات بعوض آن
خمس را برای ما از آسمان فرستاد پس صدقه بر ما حرامست و خمس بر ما حلال بعد از آن بیان نصرت اهل اسلام میکند در بدر بقوله اذ انتم بالعدوة الدنیا یاد کنید آنگه
بودید شما بکناره که نزدیکتر بود بمدینه و آن ریگستانی بود که در آن پای بزمین فرو میرفت و آب نداشتند وهم و ایشان یعنی کافران که دشمنان شما بودند بالعدوة
القصوی بکناره وادی که دورتر بود از مدینه و زمین ایشان محکم بود و بر آب قادر بودند چه بر کناره چشمه فرود آمده بودند والرکب و شتر سواران کاروان یعنی ابو
سفیان و اصحاب او اسفل منکم زیرتر از مقام شما بودند بمقدار سه فرسخ چه ایشان در راه بطرف ساحل عزیمت نموده بودند ولو تواعدتم و اگر وعده قتال
میکردید با کفار قریش کم در عدد بودید و حال آنکه ایشان را در کثرت رجال و بسیاری سلاح میدانستید لاختلفتم هر آینه خلاف میکردید
فی المیعاد در وعده خود از خوف ایشان چون شما اندک بودید و ایشان بسیار بودند و مسلح و مکمل ولکن و لیکن خدای تعالی جمع کرد میان شما و ایشان در بدر لیقضی
الله امرا تا حکم کند خدای کاری را که آن کان مفعولا بود کرده شده یعنی ثابت و کاین در علم او با آنکه کرده شود و آن نصرت اولیاست و قهر اعدا و اعزاز
دین اسلام و اذلال کیش کافر لیهلک تا هلاک شود من هلک هر که هلاک شود عن بینة از حجتی روشن که معاین او را پیدا ویحیی من حی و زنده ماند هر که
عن بینة از حجتی هویدا یعنی تا هیچکدام را حجتی و معذرتی نباشد چه واقعه بدر از آیات عظیمه و معجزات ظاهره بود هر که مشاهده او کرده او را هیچ عذری و حجتی نیست خواه
در جنگ مرده و خواه زنده مانده با هلاک و حیات کنایت است از کفر و ایمان یعنی هر که کافر گردد بطلان او روشن است و هر که بر اسلام ثابت قدم ماند حقیت
او مبین و معلوم وان الله و بدرستی خدای تعالی لسمیع شنواست اقوال مؤمن و کافران را و آن واقعه لشکر قریش را دید در غایت قلت و مذلت و
فرمود بایکه ما غالب و دشمنان مغلوب خواهند شد مؤمنان بعد از استماع این واقعه و تعبیر آن بغایت مسرور و فرحناک شدند حق تعالی ذکر این نعمت فرمود
بر مؤمنان و گفت اذ یریکهم الله چون نمود خدای لشکر کفار را فی منامک در خواب تو قلیلا گروهی اندک تا چون صحابه خبر نصرت دادی دلیر شدند
بوعده ظفر مستظهر شدند ولو اراکهم و اگر مینمود ایشان را بنظر شما یا اگر خدای تو نمودی ایشانرا کثیرا بسیار و تو باصحاب خبر میدادی لفشلتم
هر آینه بد دل میشدند اصحاب تو ولتنازعتم و هر آینه نزاع میکردید فی الامر در کار قتال که آیا حرب کنیم یا بگریزیم ولکن الله و لیکن خدای سلم سلامت نگاه
داشت شما را از بد دلی و نزاع یا اختلاف یا از مضرات اعادی انه بدرستی که او علیم بذات الصدور داناست بآنچه در سینهاست از جرات و بیم و جزع و تسلیم
یا عالم با آنکه اگر علم بکثرت عدد قریش میداشتید قتال نکردید و قرار بر فرار میدادید واذ یریکموهم و یاد کنید ای اصحاب این را که مینمود بشما دشمنان شما را
اذ التقیتم وقتی که ملاقات کردید و بهم رسیدید فی اعینکم در چشمهای شما قلیلا اندکی تا دل شما قوی شده بر حرب ایشان تحریص نمودید و واقعه پیغمبر
پذیرفت آورده اند که ابن مسعود در وقت التقای صفین باکسی که در پهلوی او بود گفت مشرکان هفتاد باشند وی گفت قریب صد نیز احتمال دارد و حال
آنکه ایشان نهصد و پنجاه عدد بودند ویقللکم و اندک گردانید شما را نیز مشرکان فی اعینهم در چشمهای ایشان که دشمنان باشند تا دلیر شده در کارزار
که ابوجهل در روز بدر گفت که با سلاح با ایشان جنگ نکنید که کری آن نمیکند بلکه ایشانرا بدست بگیرید و بریسمان ببندید و چون بحرب مشغول شدند حق تعالی
مؤمنان را در نظر ایشان دو چندان نمود که یرونهم مثلیهم رای العین بدین سبب شکسته شدند و شکست بر ایشان افتاد و این صورت از آیات عظیمه است
اگر چه قوت باصره شی قلیل را کثیر و کثیر را قلیل بیند اما تا باین حد نشواند بود که قریب بهزار کس را صد کس بینند و سیصد نفر را هزار و نهصد بینند هر آینه قدرت ربانی دیده را
باز داشت از دیدن بعضی که موجود بودند لیقضی الله امرا تا حکم کند خدا کاری را که آن کان مفعولا مقدر کرده شده یعنی بوقوع آینده در علم او والی الله

تُرْجَعُ الْأُمُورُ و بسوي خدا باز گردانيده شود کارها بعد از آن امر ميکند مؤمنان را به ثبات در قتال بقوله يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اي کساني که گرويده ايد إِذَا
لَقِيتُمْ فِئَةً چون برسيد بگروهي از کفار که قصد حرب کنند و با ايشان در مقام کارزار در آييد فَاثْبُتُوا پس پای بايستيد و از مقاتله ايشان رو متابيد وَاذْكُرُوا
اللَّهَ كَثِيرًا و ياد کنيد خداي را ياد کردني بسيار بدل و زبان و مواضع خوب و دعا کنيد براي غالب شدن شما را بر اعدا لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ شايد که شما فوز و ظفر
و نصرت يابيد بر دشمنان با وجود اين بثبوت ابدي برسيد گويند مراد بذکر تکبير است در وقت شمشير زدن يا دعاي بد بر کفار وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ و فرمان بريد
خداي و فرستاده او را در امر بجهاد و ثبات قدم در معرکه قتال وَلَا تَنَازَعُوا و خلاف مکنيد باختلاف آرا فَتَفْشَلُوا پس بددل شويد وَتَذْهَبَ رِيحُكُمْ
و برود دولت و قوت شما باد تسميه دولت بباد جهت آنست که دولت در تمشي امور و نفاذ آن مشابه باد است در وزيدن و نفوذ کردن و نزد بعضي مراد بباد حقيقت نصرت چه
ني باشد نصرت مگر ببادي که حق تعالى از مهب فتح رسد و آن را ريح النصر گويند وَاصْبِرُوا و شکيبائي ورزيد در مقاتله إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ بدرستي که خداي با صابران است
بحفظ و نصرت از مجاهد نقل است که شکستي که روز احد بمؤمنان رسيد نبود مگر بجهت منازعت و اختلاف ايشان که اگر صبر و شکيبائي کردندي و مخالفت نکردندي با نچه رسيد
و ديدند هرگز نرسيدند وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ خَرَجُوا و مباشيد مانند آنانکه بيرون آمدند مِنْ دِيَارِهِمْ از سرا و منزلهاي خود بَطَرًا از روي سرکشي و فخر وَرِئَاءَ النَّاسِ
و براي نمايش خلق مراد اهل مکه اند که بحمايت کاروان بيرون آمدند چون بجحفه رسيدند رسول ابو سفيان بديشان رسيد که باز گرديد که ما کاروان را بسلامت آورديم مردمان عزم
رجوع کردند ابو جهل گفت البته به بدر ميرويم و بشرب خمر مشغول ميشويم و زنان مغنيه براي ما سرود گويند و دف و ناي زنند و شتر کشيم و مردمان را طعام دهيم تا آوازه شجاعت
و شوکت و کرم ما در احياي عرب منتشر گردد و مردم از شجاعت و دلاوري ما حساب گيرند پس حق تعالى مي فرمايد که شما از ديار خود مانند کفار بيرون آييد که ايشان عجب ميداشتند
و ريا و خود نمائي مي ورزند وَيَصُدُّونَ و باز ميدارند مردمان را عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ از راه دين خدا وَاللَّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ و خداي بانچه کنند مُحِيطٌ عالم است و بر همه چيز
احاطه کننده است علم او پس بر آنها جزا خواهد داد آورده اند که چون قريش از مکه بيرون آمدند بحوالي که منزل ابي کنانه رسيدند بجهت کينه قديمي که ميان ايشان بود
انديشه ناک شده خواستند که باز گردند ابليس بصورت سراقة بن مالک که مهتر کنانه بود برآمد و با ايشان ملاقات کرد و گفت شما نيکو حمايت کيش خود ميکنيد و برويد و من
ضامنم که از بني کنانه مضرتي بشما نرسد و من نيز رفيق شماام درين حمايت پس ابليس با جمعي از شياطين همراه ايشان روي به بدر نهادند حق تعالى ازين قضيه خبر ميدهد و
وَإِذْ زَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ و ياد کنيد آنرا که بيار است براي ايشان ديو سرکش که ابليس است أَعْمَالَهُمْ کردارهاي ايشان را در دشمني پيغمبر صلى الله عليه وآله وسلم
و غير آن وَقَالَ و گفت لَا غَالِبَ لَكُمُ الْيَوْمَ هيچ غلبه نيست شما را امروز مِنَ النَّاسِ از مردمان بجهت کثرت و آراستگي شما وَإِنِّي جَارٌ لَكُمْ و بدرستي که من زينهار
دهنده و فرياد رسنده ام شما را از قوم کنانه و نگذارم که از ايشان بشما مضرتي و آسيبي رسد فَلَمَّا تَرَاءَتِ الْفِئَتَانِ پس آن هنگام که بديدند يکديگر را نَكَصَ بازگشت شيطان
عَلَى عَقِبَيْهِ بهر دو پاشنه خود يعني بطريق قهقري برگشت و در خبر است که چون روز بدر ملائکه فرود آمدند ابليس ايشان را بديد و روي بفرار نهاد و در آن وقت دست
او در دست حارث بن هشام بود حارث گفت سراقه درين حال ما را ميگذاري و ابليس دست بر سينه او زد وَقَالَ و گفت إِنِّي بَرِيءٌ مِنْكُمْ بدرستي که من بيزارم
از زينهار دادن شما إِنِّي أَرَى بدرستي که من مي بينم مَا لَا تَرَوْنَ آنچه شما نمي بينيد يعني فرشتگان را که بمدد مؤمنان مي آيند إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ بدرستي که من مي ترسم
از خداي از ابن عباس نقل است که فرمود دروغ ميگويد آن دشمن خداي که اگر او از خداي ترسيدي کار او بدينجا نرسيدي آورده اند که منهزمان بدر بعد از رجوع که سراقه را
پيغام فرستادند که لشکر ما را منهزم ساختي سراقه سوگند ياد کرد که توجه و هزيمت شما را نشنيدم و از محاربه شما با محمد صلى الله عليه وآله خبر دار نشدم و همه را معلوم شد که آن شيطان بوده که
خود را بصورت سراقه نمود و برخي از ايشان چون مطلع شدند اسلام آوردند و باقي بر عناد خود راسخ گشتند وَاللَّهُ شَدِيدُ الْعِقَابِ و خداي سخت عقوبت است براهل عناد

و انکار

و انکار بروجهي که هيچکس از ايشان را طاقت عقاب آن نباشد مرويست از رسول صلى الله عليه وآله که در هيچ روز شيطان چنان ذليل و خوار نبود که روز بدر چون نگاه کرد جبرئيل
را ديد که در پيش فرشتگان مي آمد و رسول را شوالست که ضبط نمايد فرا نمود و فرمود که در روز عرفه نيز ذليل و حقير ميشود چه آن روزيست که رحمت بقياس بر بندگان گناهکار است
نازل ميشود إِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ ياد کن ابرا که چون گفتند منافقان مدينه وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ و آنانکه در دلهاي ايشان بود مَرَضٌ بيماري شک نفاق يعني منافقان
و بيماري کفر و رسوخ آن يعني مشرکان و اصح آنست که قومي از قريش اظهار اسلام کرده با وجود قوت بهجرت در مکه توقف کردند در وقت خروج قريش با ايشان ببدر آمدند و قلت اهل اسلام
انکه هر لشکر که بيشتر باشد ايشان بدان جانب ميل کنند و چون قلت مؤمنان را مشاهده کردند گفتند غَرَّ هَٰؤُلَاءِ فريفته است اين گروه مؤمنان را دِينُهُمْ دين ايشان با وجود قلت و عدم
سلاح در برابر چنين لشکر آراسته آمده اند حق تعالى بجواب ايشان فرمود وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ و هر که توکل کند بخداي و کار خود را با و گذارد فَإِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ پس بتحقيق که خداي غالب است
بهمه پس متوکل او زبون نگردد و دانا است مرويست که چون منافقان مذکوره کثرت مشرکان و قلت مؤمنان را ديدند روي بقتال مؤمنان آوردند در وقتي که بميان معرکه افتادند فرشتگان
تازيانه بر روي و پشت ايشان زدند و همه را هلاک کردند حق تعالى رسول خود را ازين خبر ميدهد وَلَوْ تَرَىٰ و اگر بديدي اي محمد حال کفار را إِذْ يَتَوَفَّى الَّذِينَ كَفَرُوا چون قبض
ميکردند ارواح آنانرا که کافر شدند الْمَلَائِكَةُ فرشتگان که اعوان ملک الموت بودند يَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ ميزدند عمودهاي آتشين بر روي ايشان وَأَدْبَارَهُمْ و بر پشتهاي
ايشان از ابن عباس نقل است که چون مشرکان روي بمسلمانان کردند فرشتگان تيغ بر روي ايشان زدندي و چون پشت بهزيمت دادندي مسلمانان بايشان رسيده گرز و تازيانه بر پشتهاي
ايشان زدندي وَذُوقُوا و ميگفتند که بچشيد اي اهل شرک و نفاق عَذَابَ الْحَرِيقِ عذاب سوزان که مقدمه عذاب دوزخ است مرويست که در دست هر يک تازيانه و گرزهاي آتشين بودي
هر گاه که ميزدند آتش از آن افروخته شدي و نفس ايشان ميسوخت و با ايشان ميگفتند که ذَٰلِكَ اين ضرب تازيانه بر شما بِمَا قَدَّمَتْ بسبب آن عملهاست که از پيش فرستاده بود أَيْدِيكُمْ
دستهاي شما از شرک و ساير معاصي که يکي از آن جمله ترک هجرت شما بود از مکه وَأَنَّ اللَّهَ و بسبب آنست که خداي لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ نيست ستم کننده مر بندگان را که بي جرم
مواخذه کند پس عذاب کردن کفار عين عدل است بعد از آن بر وجه تسليه حضرت رسالت پناه صلى الله عليه وآله وسلم بيان حال کفار ميکند بحال کفاري که قبل ازين تکذيب رسول خود
کرده و مي فرمايد که اي محمد عادت مشرکان قريش با تو كَدَأْبِ آلِ فِرْعَوْنَ همچون عادت متابعان فرعون است با حضرت موسى على نبينا وعليه السلام وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ
و مانند عادت آنها که پيش از فرعون بودند يعني عاد و ثمود که كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ کافر شدند بنشانهاي ما و دلايل ما که دلالت ميکرد بر قدرت ما و معجزات انبيا فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ
پس بگرفت خداي ايشان را و عقوبت کرد بِذُنُوبِهِمْ بگناهان ايشان که کفر و تکذيب و شرک بود و شکل کفار معاصر تو که بسبب شرک و نفاق مواخذه فرمود إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ
بدرستي که خداي سبحانه با قوت و تواناست شَدِيدُ الْعِقَابِ سخت عقوبت بر منکران و مکذبان که هيچکس بر او غالب نتواند شد و رفع عذاب او نتواند کرد و طاقت
عذاب او نتواند داشت ذَٰلِكَ اين عقوبت پيشينان و پسينان بِأَنَّ اللَّهَ بسبب آنست که خداي لَمْ يَكُ مُغَيِّرًا نبوده گرداننده و تبديل کننده يعني عادت او نيست که
تغيير دهد نِعْمَةً أَنْعَمَهَا نعمتي را که انعام کرده است بر سبيل تفضل عَلَىٰ قَوْمٍ بر گروهي از بندگان که آن ارزاني و فراخي معيشت است و توانگري و تندرستي و امنيت حَتَّىٰ
يُغَيِّرُوا تا وقتي که آن گروه تغيير و تبديل دهند مَا بِأَنْفُسِهِمْ آن حال را که مقالات و مقارن نفسهاي ايشان است بحالي بدتر مراد احوال قريش است چه ايشان احوال خود را که بت
پرستي بود و مراد از خواري و دشمني حضرت رسالت صلى الله عليه وآله وسلم و قطع رحم و تکذيب قرآن و استهزا بدان و آزار مؤمنان و سعي در ريختن خون ايشان بدتر ساختند همچنانکه امم سابقه
تکذيب رسل و کتب و قصد قتل ايشان بر کفر و شرک خود بيفزودند و بسبب آن مستاصل شدند وَأَنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ و بدرستي که خداي شنواست سخنان ناهنجار مشرکان را عَلِيمٌ
داناست بعقايد باطله و اعمال قبيحه ايشان ديگر بار براي تاکيد قول ايشان که مذکور شد ميفرمايد که کار قريش در تکذيب تو كَدَأْبِ آلِ فِرْعَوْنَ همچون کار فرعونيانست
وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ و آنانکه قبل از ايشان بودند كَذَّبُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ تکذيب کردند آيات پروردگار خود را فَأَهْلَكْنَاهُمْ پس هلاک کرديم ايشان را بِذُنُوبِهِمْ بسبب گناهان

ایشان یا قریش تکذیب قرآن نمودند و ما بسبب آن ایشان را در بدر بقتل مبتلا ساختیم و اغرقنا آل فرعون و غرق ساختیم در دریای قلزم آل فرعون را اتباع فرعون را و کل و همه یک از گروه غرق کان
قبطی و کشته شدگان کانوا ظالمین بودند ستمکاران بر نفسهای خود بکفر و عصیان پس بمذمت ایشان فرموده که ان شر الدواب بدرستی که بدترین جنبندگان بر روی
زمین عند الله نزد خدای تعالی الذین کفروا آنانند که کافر شدند و اصرار نمودند بر کفر و راسخ شدند در ان امر و معاندان قریش و ابو جهل و عتبه و امثال ایشان یا کافران جهود
چون کعب بن اشرف و حیی بن اخطب و اتباع ایشان فهم لا یؤمنون پس ایشان ایمان نیارند چون چنین است پس ای محمد توقع ایمان از ایشان مدار و خاطر خطیر خود را بجهت این
پریشان مساز الذین عاهدت منهم آنانکه تو معاهده کردی و عهد از ایشان فرا گرفتی یعنی کفار و ایشان بنی قریظه بودند که پیغمبر صلی الله علیه و آله با ایشان عهد فرا کرده بود ثم
ینقضون پس میشکنند عهدهم عهد خود را فی کل مرة در هر باری که عهد کردند آورده اند که بنی قریظه عهد کرده بودند که دشمنان رسول را یاری ندهند پس نقض عهد کرده و با
مشرکان را به سلاح یاری کردند و بعد از ان با رسول گفتند که ما عهد فراموش کردیم پس یکبار دیگر عهد بستند و باز آنرا شکستند در روز حرب خندق با ابو سفیان اتفاق نمودند وهم
لا یتقون و ایشان پرهیز نمیکنند از نقض عهد یا نمی ترسند از عقوبت خیانت در عهد فاما تثقفنهم پس اگر دریابی ایشان را فی الحرب در جنگ فشرد بهم پس پراکنده کردان
و متفرق ساز بهم بسبب قتل و جرح ایشان من خلفهم آنانرا که از پس ایشان در آیند از اعدا تا یعنی چون بر ایشان ظفر یابی چندان از ایشان بکش که هیبت تو کافران
دیگر را از مقاتله باز دارد لعلهم باشد که آن رسندگان یذکرون پند گیرند و عبرت پذیرند و هیچیک از ایشان بجهت آن دلیری نتوانند کرد بر نقض عهد و اقدام بر محاربه تو
و اما تخافن و اگر ترس اندیشه کنی یعنی در مانی من قوم از گروهی که با تو عهد دارند خیانة نقض آن عهد که علامتی بر تو روشن شود فانبذ الیهم پس بیفکن بسوی
ایشان عهد ایشان را و اعلام کن پیش از قتل ایشان که من نیز عهد شما را باطل کردم علی سواء بر سویت یعنی بر وجه عدل چه اگر اظهار این معنی کنی با ایشان و ایشان گمان برند که
تو بر عهد خودی و تو بی ابتدا بحرب ایشان کنی مانند غدری باشد که از تو صادر شده باشد و بآن منتهی شوی سویت مقتضی آنست که ایشان از تو همان دانند که تو از ایشان دانی
از نقض عهد ان الله بدرستی که خدای لا یحب الخائنین دوست نمیدارد خیانت کنندگان را و نمی پسندد عمل ایشان را امر فرمود بمهیا شدن برای قتال باین وجه که
و لا یحسبن الذین کفروا و مپندارای محمد آنانرا که کافر شدند و ایشان سبقوا پیشی گرفتند بر عذاب یا مراد گردنکشان روز بدرند یا شکنندگان عهد و می فرماید که
مپندارند که ما عاجز گشتیم از عقوبت ایشان انهم لا یعجزون بدرستی که ایشان عاجز نسازند مارا از عذاب و حفص لا یحسبن بیای غیبت خوانده یعنی باید که کافران
نه پندارند که ما از تعذیب ایشان عاجزیم و اعدوا و آماده سازید ای مومنان لهم برای عهد شکنان منهزمان ما استطعتم من قوة آنچه توانید از توانائی یعنی از
آنچه قدرت داشته باشید بران از ساز و برگ حرب لشکر که بدان قوت می یابند و گویند که مراد تیر و کمان است و یا اعتقاد بر حمایت حق و وثوق بودن بعنایات او و بعضی
دیگر مراد حصارست یعنی آماده سازید قلعهها را بجهت دفع کفار و من رباط الخیل و دیگر آماده سازید از اسبان بسته برای جهاد ترهبون به میترسانید باین استعداد
و مهیا شدن عدو الله و عدوکم دشمن خدای را و دشمن خود را که کفار مکه اند و آخرین و دیگر بترسانید باسباب سلاح کافران دیگر را من دونهم غیر ازان کافران
که لا تعلمونهم نمی دانید ایشان را الله یعلمهم خدای میداند آنها را و بقول مفسران ایشان یهود بنی قریظه اند و یا قریش و یا جمیع دشمنان دینند یا منافقان که نماز
طبری
میگذارند و روزه میدارند و کلمتین شهادتین میگویند و دل ایشان ازان خبر ندارد و اما حق سبحانه و تعالی ایشان را می شناسد چه وی مطلع است بر سرایر و ضمایر ایشان و نزد
جنیان اند در مدارک گفته که کافران جن از آواز اسبان می ترسند و ما تنفقوا من شیء و آنچه نفقه می کنید از چیزی که داده باشید فی سبیل الله در راه خدای یعنی در
ترتیب سلاح نفقه است یوف الیکم تمام کرده خواهد شد بجزای آن و انتم لا تظلمون و شما ستم دیده نخواهید شد بنقص ثواب و تضییع عمل ایشان و ان جنحوا
و اگر میل کنند مشرکان للسلم بصلح و استسلام فاجنح لها پس تو هم میل کن بمصالحه و توکل علی الله و توکل کن بر خدای یعنی مترس از آنکه بمکر و حیله ترک صلح انداخته باشد چه خدای

تعالی نگهدارنده

تعالی نگهدارنده شماست از مکر ایشان انه هو السمیع العلیم بدرستی که خدای تعالی شنواست مر اقوال ایشان را و داناست بنیات ایشان از دو رو و دغدغه ات پس اگر در مقام مکر باشند
تا نگاه دارد و وبال مکر با دیشان رساند بدانکه فاجنح اگر چه مطلق واقع شده اما مخصوص است بمصلحت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم یا امام چه اگر مصلحت بخلاف صلح باشد جایز نیست که صلح کنند و دلیل
براین اجماع اهل بیت علیهم السلام است و ان یریدوا ان یخدعوک و اگر خواهند که فریب دهند ترا بصلح خود از جنگ شما باز دارند فان حسبک الله پس بدرستی که
بسنده است ترا خدای چه او کفایت کننده مقاصد اولیای خودست هو الذی آنکه ایدک بنصره قوت داد ترا بیاری کردن خود در بدر ستاران ملائکه و بالمؤمنین
و بهمه مسلمانان نزد اکثر مراد انصارند که اوس و خزرج اند و این از ابو جعفر علیه السلام نیز مرویست و الف و الفت افکند و پیوند دوستی بین قلوبهم میان دلهای
ایشان یعنی میان اوس و خزرج که صد و بیست سال میان ایشان تعصب و ستیزه بود و پیوسته بقتل و غارت هم اشتغال مینمودند حق سبحانه برکت تو دلهای ایشان را با یکدیگر
الفت داد و اتحاد تمام میان ایشان پیدا شد و این معجزه آن حضرت بود لو انفقت اگر خرج میکردی بجهت صلاح احوال ایشان ما فی الارض جمیعا آنچه در زمین است
از متاع و مال همه ما الفت تالیف نمیدادی و قادر نبودی بر الفت دادن بین قلوبهم میان دلهای ایشان از غایت عداوت و نهایت کینه و ستیزه که با هم داشتند
و لکن الله و لیکن خدای بحکم خود الف بینهم الفت میکند میان ایشان چه او مقلب القلوب است بهر وجه که خواهد انه عزیز بدرستی که خدای غالب و قادر است بر هر چه خواهد
کند حکیم داناست بحکمة آنچه میکند یا ایها النبی ای پیغمبر برگزیده حسبک الله بسنده است ترا خدای و من اتبعک و آنانکه پیروی کرده اند ترا من المؤمنین از گروهی گرویدگان
نزول این آیه قبل از غزوه بدر واقع شده و در تفسیر اهل البیت علیهم السلام مذکورست که مراد باین آیه حضرت امیر المؤمنین علی است صلوات الله علیه و اتباع طواهر او حضار
شاهد این قول است و دیگر آنچه از آیه مستفاد میشود نصرتست و نصرت که رسول را بتایید الهی بواسطه امیر المؤمنین علیه میسر شده از همه کس ظاهر شد پس بدیع نباشد که آیه
خاص باشد بآنحضرت و اتباع نصرت شعار او یا ایها النبی ای پیغمبر بلند مرتبه حرض المؤمنین تحریص و ترغیب کن مومنان را و گرم ساز ایشان را علی القتال
بر کارزار کردن ایشان با کفار ان یکن منکم اگر باشد از شما یعنی در میان شما عشرون صابرون بیست صبر کنندگان در معرکه قتال یغلبوا مائتین
غالب شوند بتایید الهی بر دویست نفر از مشرکان این کلام در معنی امرست یعنی باید که یکی از شما در مقابله ده تن از دشمنان بیکسانی در زند و فرار ننمایند و ان یکن
منکم مائة و اگر باشد از شما صد تن یغلبوا الفا غالب شوند بر هزار تن من الذین کفروا از آنانکه کافر شدند و این غالبیت شما بر ایشان و مغلوب
شدن ایشان بانهم بسبب آنست که ایشان قوم لا یفقهون گروهی اند که نمیدانند خدای را و روز معاد را نمی شناسند و اعتقاد بثواب عظیم و بهشت نعیم ندارند لاجرم در میدان
مقاتله قوت ثبات و یکسانی با مومنان ندارند و بعد از نزول این آیه مومنان از مقاتله یکی با ده اندیشناک شدند و بر ایشان گران آمد حق تعالی این آیه را منسوخ کرده و فرمود
الآن اکنون که این حکم شما را گران آمد و گران بار ساخت خفف الله عنکم سبک گردانید خدای از شما و علم ان فیکم ضعفا و دید که در شما سستی هست
یعنی ضعف بدن فان یکن منکم پس اگر باشد از شما مائة صابرة صد تن صبر کنندگان در کارزار یغلبوا مائتین غالب شوند بر دویست تن و ان یکن
منکم الف و اگر باشد از شما هزار کس یغلبوا الفین غالب شوند بر دو هزار باذن الله بارادة و یاری او و الله مع الصابرین و خدای تعالی با صبر
کنندگان است بمدد کاری پس هر که صبر کند ظفر یابد حکم آیه اول در وقتی بود که مسلمانان اندکی بودند چون بسیار شدند حکم این آیه تخفیف ایشان کرد در کنز العرفان آورده
که آیه الآن خفف الله عنکم از باب نسخست و سبب آن بود که رسول صلی الله علیه و آله و سلم حمزه را با سی سوار بمحاربه فرستاد و ایشان با سیصد سوار که لشکر ابو جهل بود
آغاز مقاتله کردند بجهت کثرت مشقت که بدیشان رسیده بود حق تعالی از ایشان تخفیف فرمود و امر کرد بمقاومت یکی با دو و مقاومت احکام جهاد در مبحث القتال
مفصلا مبین گشته آورده اند که روز بدر هفتاد تن اسیر شدند از جمله ایشان یکی عباس بن عبد المطلب و عقیل بن ابی طالب بود حضرت در باب ایشان با اصحاب

مشورت کرد ابابکر که از مهاجر بود گفت یا رسول الله اکابر و اصاغر این قوم اقارب و عشایر تواند که هر یک بقدر طاعت و استطاعت فدی بدهند باشد که روزی بدولت اسلام
رسند و حالا آن فدا مدد و قوت اصحاب شود عمر گفت یا رسول الله اینها چنانکه ایشان اهل شرکند و ترا از منزل خود بیرون کردند بر اینها رحم مکن و بفرما تا همه را گردن بزنند و بحمد الله که
خدای تعالی ترا از فدی مستغنی گردانیده عقیل را بدست علی ده تا بکشد و عباس را بحمزه و فلان و فلان را که از خویشان منند بمن ده تا بکشم و از گروه انصار سعد ابن معاذ گفت که اشارت فرما
تا ایشان را در جائی جمع کنند و خار و خاشاک و هیزم را بر سر ایشان بریزند و آتش در آن اندازند و همه را بسوزند حضرت فرمود کار ایشان یکی از سه بیرون نیست یا اینست که اسلام بیاورند
و یا ایشان را بکشید و یا از ایشان اخذ فدیه کنید در اخذ مقرر کنید که ما مقاتله کنیم ایشان اخذ فدیه را اختیار کردند و روز دیگر حضرت را دیدند دلتنگ نشسته بسیار غمناک گفته ابوبکر گویا استغفار
اینمعنی کرده بود که اصحاب تو در اخذ فدیه عذاب خدای تعالی بر ایشان چنان نزدیک شده که این درخت پس حق تعالی این آیه فرستاد که ماکان لنبی سزد و نشاید هیچ پیغمبری را
ان یکون له اسری که باشد مر او را اسیران که از ایشان فدا گیرد حتی یثخن تا آنکه بسیار از ایشان فی الارض در زمین بماند چه این صورت سبب قلت و ذلت کفار
و موجب عزت اسلام و ظهور شوکت مومنان نیکوکار است تریدون میخواهید شما عرض الدنیا مال دنیا را که عرض سریع الزوال است مراد اخذ فدیه است والله یرید
الآخرة و خدای میخواهد برای شما ثواب آخرت را که بهشت ابدیست و ثواب جاودانی و یا سبب نیل آخرت که اعزاز دین است و خواری دشمنان بر کین والله عزیز
و خدای غالبست دوستان را بر دشمنان غلبه دهد حکیم داناست در آنچه با بندگان کند از آنچه لایق بحال هر یک از ایشان باشد از کشش و منع از فدا در وقت شوکت کافران
و تخییر میان فدا و قتل در وقت غلبه مومنان لولا کتاب من الله اگر حکمی و فرمانی نمی بود از خدای سبق که پیشین گرفته شده اثبات آن در لوح محفوظ که بی نهی صریح
عقوبت نفرماید یا اصحاب بدر را عقوبت نکند لمسکم هر آینه میرسید بشما فیما اخذتم در آنچه فرو گرفتید از احیا عذاب عظیم عذاب عظیم در کنز العرفان
آورده که بعد از تخییر پیغمبر در اخذ فدیه و قتل اصحاب طمع در فدیه کرده از سر قتل ایشان در گذشتند اکثر فدا چهار هزار درم بود و کمتر آن هزار درم و از صادق علیه السلام مرویست که
فدا چهل اوقیه بود و مگر عباس که فدای او صد اوقیه بود و اوقیه چهل مثقال بوده و مرویست که در وقتی که عباس را اسیر کردند بیست اوقیه طلا از وی گرفتند رسول صلی الله علیه و آله
فرمود که این غنیمت است پس باید که فدای نفس خود بدهد عباس گفت ای محمد روا میداری که عم تو درویش شود و در پیش خویش و بیگانه دست بیرون کند و گدائی نماید پس آن حضرت
مال را از کجا آرم حضرت فرمود که کو آن بدرهای زر که در وقت بیرون آمدن از مکه بزن خود ام الفضل دادی بر سبیل امانت و با او گفتی که نمیدانم مرا درین سفر چه پیش آید اگر حادثه
بمن رسد این بدرها از تو و پسران من عبدالله و عبیدالله و فضل باشد گفت من این سخن را با ام الفضل نهفته گفته بودم بجائی که هیچکس بر آن مطلع نبود آن بدرها در شب تار با ام الفضل
داده ام ترا که این خبر کرده فرمود که پروردگار من بمن پیغام کرده عباس گفت انا اشهد ان لا اله الا الله و انک عبده و رسوله و فدای خود و فدای سه کس دیگر از خویشان بداد و بعد از آن
همه از همه اخذ کردند فدیه را آیت مذکور نازل شد چون حضرت منکر فدیه بوده و میل قلبی او قتل اساری بود اما چون نهی درین باب وارد نشده بود مع ذلک اکثر اصحاب
میل فدیه بودند از غایت حلمی که داشت ساکت شد پس عتاب راجع بابوبکر باشد و اتباع او نه بحضرت مرویست که بعد از نزول این آیت که متضمن نهی است و عتاب از اخذ فدا
عتاب هر اصحاب شده دست از فدیه کشیدند و گرد آن نگشتند حق تعالی این آیت فرستاد که فکلوا مما غنمتم پس بخورید آنچه غنیمت گرفتید چه آن از جمله غنایم
است حلالا طیبا خوردنی حلال و پاک واتقوا الله و بترسید از خدای در ترک مامور و فعل منهی ان الله غفور بدرستی که خدای آمرزنده است
ذنب شما را آب مغفرت بشوید رحیم مهربانست که مباح کرد آنچه از کفار اخذ کرده اید از فدیه و غنایم و چون عباس بعد از دادن فدیه بشرف اسلام رسید آیه آمد که
یا ایها النبی ای پیغمبر برگزیده قل لمن فی ایدیکم بگو مر آنکسان را که در دست شمااند من الاسری از اسیران ان یعلم الله اگر داند خدای هیچ فی قلوبکم
در دلهای شما نیکوئی و ایمان و اخلاص یوتکم بدهد شما را خیرا مما اخذ منکم بهتر از آنچه در گرفته اند از شما یعنی روزی که برای فدیه داده اید و یغفر لکم

و بیامرزد

و بیامرزد شما را والله غفور و خدای آمرزنده است گناهی که در وقت شرک واقع شده رحیم مهربانست که شما را توفیق اسلام داد آورده اند که عباس فرمود
که خدای تعالی مرا دو وعده داد یکی آنکه بهتر از آنچه از من گرفته اند بمن دهد بدین وعده وفا کرد و حالا بیست بنده دارم که هر یک برای من بیست هزار دینار تجارت میکنند و سقایت
زمزم نیز بمن داد که از همه اموال دوست تر میدارم و وعده دوم مغفرتست امید دارم که بدان نیز وفا کند و مرا بیامرزد چه او کریم است و وعده کریم خلاف نیست پس در باب
اسیرانی که فدیه از ایشان گرفته بودند فرمود که وان یریدوا و اگر خواهند این اسیران خیانتک خیانت کردن با تو بنقض عهد و مظاهرت بر دشمنان دین فقد
خانوا الله پس بدرستی که خیانت کردند با خدا من قبل پیش ازین بکفر و نقض عهد فامکن منهم پس توانائی داد ترا بر ایشان تا در روز بدر بدست تو گرفتار شدند
بعد ازین ممکن است که ترا تمکین دهد بر ایشان والله علیم و خدای داناست بحال بندگان خود حکیم حکم کننده یا عالم بر احوال ایشان بعد از آن ختم سوره میفرماید
بواجب کردن دوستی با مومنان و قطع موالات کافران میفرماید ان الذین امنوا بدرستی که آنانکه ایمان آورده اند وهاجروا و هجرت کردند بدوستی
خدا و رسول از وطنهای خود وجاهدوا و جهاد کردند باموالهم بمالهای خود که در نفقه و اصلاح محتاجان صرف کردند وانفسهم و بنفسهای خود که
مباشر قتال شدند فی سبیل الله در راه خدای یعنی در اعزاز دین و اعلای کلمه اسلام و اینها قوم مهاجرانند والذین اووا و آنانکه جا دادند مهاجران را ونصروا
و نصرت کردند حضرت رسالت صلی الله علیه و آله مراد گروه انصارند اولئک بعضهم آن گروه بعضی از ایشان اولیاء بعض دوستان برخی دیگرند در میراث چه
مبدا اسلام حکم چنان بود که مهاجر و انصار بسبب هجرت و نصرت از یکدیگر میراث گیرند نه اقارب بعد از آن منسوخ شد بآیه و اولوا الارحام بعضهم اولی ببعض و از باقر علیه السلام
مرویست که میان دو کس که مواخات بودی میراث گرفتندی یا مراد اولویت است بنصرت و مظاهرت والذین امنوا و آنانکه ایمان آوردند ولم یهاجروا
و هجرت نکردند مالکم نیست شما را من ولایتهم از تولی ایشان در میراث من شیء از هیچ چیز حتی یهاجروا تا وقتی که هجرت کنند وان استنصروکم
و اگر مومنان غیر مهاجر طلب نصرت کنند از شما فی الدین در کار دین یعنی اگر میان ایشان و کفار مقاتله شود و از شما مدد طلبند فعلیکم النصر
پس بر شما واجبست یاری کردن ایشان الا علی قوم مگر بر گروهی که مشرکان باشند که بینکم وبینهم میان شما و میان ایشان میثاق عهد و پیمان باشد
یعنی نقض عهد و معاهده مکنید والله بما تعملون و خدای بآنچه میکنید از وفا بعهد و نقض آن بصیر بیناست والذین کفروا و آنانکه کافر شدند بعضهم
اولیاء بعض برخی از ایشان دوستان برخی دیگرند در مظاهرت و معاونت و یا در میراث الا تفعلوه اگر نکنید آنرا که فرمودیم از دوستی یکدیگر
و دوستی باهم و قطع مودت میان شما و کفار تکن فتنة حاصل شود فتنه چه فتنه فی الارض در زمین وفساد کبیر و فسادی بزرگ در دین اگر مومنان
دوست یکدیگر باشند و یاری هم کنند مهم ایشان روی بخذول نهد و اگر باهم دوستی و محبت نکنند اهل کفر ظهور کنند و فساد و فتنه ازین بزرگ تر نتواند بود و دیگر باره
از برای ستایش هجرت اهل ایمان خبر میدهد و میفرماید والذین امنوا آنانکه گرویدند بخدا و رسول وهاجروا و هجرت نمودند وجاهدوا فی سبیل الله
و جهاد کردند در راه رضای خدا و طاعت او والذین اووا و آنانکه بعد از تسلیم و تصدیق جای دادند اهل هجرت را ونصروا و یاری کردند پیغمبر را در قتال مشرکان
اولئک آن گروه هم المومنون ایشانند گروندگان حقا براستی و درستی لهم مغفرة مر ایشان راست آمرزش از خدای ورزق کریم
و روزی نیکو بی رنج و محنت خوف و نقص قوت والذین امنوا و آنانکه ایمان آوردند من بعد از پس صلح حدیبیه وهاجروا و هجرت کردند وجاهدوا
معکم و جهاد نمودند با شما یعنی مدد شما شدند در کارزار با کفار بانکار فاولئک منکم پس آن گروه از شمااند که مهاجر و انصارید یعنی لاحقان و سابقان
اند در ایمان و در هجرت و جهاد واولوا الارحام و خداوند خویشان یعنی اقربا بعضهم اولی ببعض برخی از ایشان سزاوارند بعضی در میراث کرمش از

از کسانی که میان ایشان مواخات شده باشد از مهاجر و انصار فی کتاب الله در حکم خدای یا در لوح محفوظ یا در قرآن این آیه ناسخ آن جماعت است که بسبب مواخات
بواسطهٔ نصرت و هجرت میراث میبردند ان الله بکل شیء بدرستی که خدای بکل شیء بهمه چیزها از میراث دادن و حکمت در اعتبار نسبت هجرت و نصرت اولاد اعتبار
قرابت دانا یا علیم و داناست بجمیع مصالح از بندگان سورة التوبة [illegible] مدنیة این سوره را نامهای متعدده است یکی برائت که بیزاری
از کفر و نفاق دوم توبه زیرا که متضمن تکرار توبه مسلمان است کقوله و یتوب الله علی من یشاء فان یتوبوا یک خیرا لهم ثم تاب علیهم لیتوبوا سیوم فاضحه یعنی فضیحه کنندهٔ اهل
نفاق چهارم مخزیه یعنی رسوا کنندهٔ ایشان پنجم مقشقشه یعنی پاک سازنده از نفاق ششم سورة العذاب زیرا که در ان بحث از عذاب کفار میکند هفتم مبعثره یعنی ویران کننده و زیر و زبر
سازنده منافقان و مشرکان و کافران هشتم مشرده یعنی رانندهٔ ایشان نهم مثیره یعنی بر انگیزانندهٔ حال ایشان و آشکارا سازندهٔ آن دهم حافره یعنی کور و زیر کننده پشت و زیر و زبر
کنندهٔ ایشان یازدهم منکله یعنی عقوبت کنندهٔ ایشان بقبیح ترین وجهی دوازدهم مدمدمه یعنی هلاک سازندهٔ ایشان سیزدهم منقره یعنی نمایندهٔ ایشان چهاردهم بحوث
یعنی بحث کننده از احوال ایشان ابی بن کعب از پیغمبر صلی الله روایت کرده که هر که سوره الانفال و سورة البراءة قرائت کند من شفیع او باشم [illegible]
را هفتاد هزار فرشته با جبرئیل بحضرت رسالة صلی الله علیه و آله نازل ساختند از ابی عبد الله علیه السلام روایت که انفال و برائت یک سوره است و از اینجاست که در اول
او بسم الله نیست و گویند چون بسم الله از برای امان و رحمت و برائت برای رفع امان و کشیدن شمشیر بر روی دشمنان و بیزاری خدای از ایشان و وقوع
عقوبت بر ایشان از ینجهت در اول او بسم الله واقع نشده باجماع امامیه چون این سوره نازل گشت حضرت رسالة صلی الله علیه و آله و سلم چهل آیه از اول این با بوبکر داد
و او را امیر حاج ساخته و فرمود که موسم حج بر مشرکان و جمیع اهل موسم بخواند بعد از رفتن ابوبکر بچند روز جبرئیل از نزد ملک جلیل نازل شد که ای محمد حق تعالی ترا سلام میرساند
و میگوید که کسی ادای این پیغام نکند مگر تو یا کسی از تو باشد حضرت رسالة صلی الله علیه و آله و سلم امیر مومنان علی ابن ابیطالب علیه السلام طلبید و بر ناقهٔ عضبا سوار ساخته از
عقب ابوبکر فرستاد و امر کرد که آیات از وی گرفته خود بر اهل موسم خواند و ابوبکر را مخیر ساخت در رفتن و برگشتن پس حضرت شاه ولایت با بوبکر لاحق شده
و آیات را از وی بستد و در روز هشتم ذی حجه خطبه خواند و مردمان را مناسک حج تعلیم کرد و در روز عید حضرت امیر المومنین علیه السلام نزد جمرهٔ عقبه بایستاد و
فرمود ایها الناس انی رسول الله الیکم ای مردمان بدرستی که من فرستادهٔ فرستادهٔ خدایم بسوی شما گفتند بچه چیز حضرت این آیات بر ایشان خواند که
براءة این بیزاریست واصل من الله و رسوله از خدای و فرستادهٔ او الی الذین عاهدتم بسوی آنانکه پیمان بسته اید با ایشان من المشرکین ط
از شرک آورندگان خلاصه معنی آنست که خدای و رسول بیزارند از عهدی که شما با مشرکان بستید زیرا که ایشان نقض عهد کردند مگر بنی کنانه که بر عهد خود بایستادند
پس بجهت این حق تعالی مسلمانانرا امر کرد بشکستن عهد بر ناکثین و مهلت داد ایشانرا چهار ماه تا سیر کنند هر جا که خواهند و فرمود که فسیحوا فی الارض پس سیر کنید
در زمین یعنی بیایید و بروید ایمن از تعرض مسلمانان اربعة اشهر چهار ماه از روز عید که روز تبلیغ است تا دهم ربیع الاخر ثعلبی در تفسیر خود آورده که اجل بعضی از ایشان
که نقض عهد کرده بودند بر چهار ماه کمتر و از ان دیگر بیشتر پس آنانکه اجل ایشان کمتر بود چهار ماه مهلت داد تا در کار خود فکر کنند و آنانرا که بیشتر بود بر چهار ماه اقتصار
کرد تا در مهم خود تدبیر نمایند و آنانرا که شکسته بودند ایشانرا تا انقضای مدت ایشان امان داد و ناکثان عهد را کشت واعلموا و بدانید ای عهد شکنان انکم غیر
معجزی الله آنکه نیستید عاجز کنندگان خدای از رفع عذاب او از خود هر چند که شما را مهلت داد و ان الله و نیز بدانید که خدای تعالی مخزی الکافرین رسوا کنندهٔ
کافران است در دنیا بکشتن و در عقبی بسوختن مرویست که چون امیر المومنین صلوات الله علیه این آیه را بر اهل مکه خواند مشرکان گفتند که ای علی ما نیز از عهد تو و پسر عم
تو بیزاریم و عهد ما تیغ و نیزه است چون ادای این سوره فرمود حج بگذارد و بمدینه آمد رسول صلی الله علیه و آله و سلم سال دیگر که سال دهم بود از هجرت بحج رفت و حج

الوداع

الوداع بگذارد و بمدینه آمد و بقیهٔ ذی حجه و محرم و صفر و در غرهٔ چند از شهر ربیع الاول برحمت ایزدی پیوست و حق تعالی بعد از ان اعلام مشرکان میکند ببرائت
از ایشان تا زبان عذر ایشان بسته شود و می فرماید که و اذان و این اعلامیست و آگاه ساختنی که واصل من الله و رسوله از خدای و رسول او الی الناس بسوی مردمان
یعنی کفار یوم الحج الاکبر روز بزرگ عید قربان است که تمام حج و اکثر افعال چون طواف و قربان کردن و سر تراشیدن و انداختن سنگ بجمرات در روز است
و یا اکبر باعتبار آنست که عید اهل کتاب موافق افتاده بود بآن روز یا در ان روز بود که عزت مسلمانان و خواری کافران ظاهر شد یا بجهت آنکه در ان روز مشرکان و مسلمانان
مجتمع شده بودند و بعد از ین هیچ مشرکی در ان حج نکرد یحیی ابن الجزار روایت کند که من علی علیه السلام را در روز عید قربان دیدم بر استری نشسته متصلی برفت مردی بیامد و لجام
استرش بگرفت و گفت روز حج اکبر کدام است فرمود که این روز که تو در وی و مضمون اعلام آنست که ان الله بدرستی که خدا بری من المشرکین بیزار است از مشرکان از
و عهود ایشان و رسوله و پیغمبر او نیز بیزار است از عهود ایشان فان تبتم پس اگر باز گردید از کفر و غدر فهو پس آن باز گشت شما را خیر لکم بهتر باشد از اثبات
بران و ان تولیتم و اگر روی گردانید از ایمان فاعلموا انکم پس بدانید که شما غیر معجزی الله غیر عاجز کنندگانید مر خدا را یعنی نتوانید که از وی بگریزید
و یا او در مقام ستیزه در آیید و بشر الذین کفروا و مژده ده ایشانرا که کافر شدند ذکر بشارت در مقام تهدید و انذار جهت تحکم است یا آنکه بجای
بشارت بیم کن کافرانرا بعذاب الیم بعذابی دردناک در آخرت پس در باب بنی حمزه و بنی کنانه که در حدیبیه عهد کرده بودند و نقض عهد نکردند میگوید الا
الذین مگر آنانکه عاهدتم من المشرکین عهد کردید با ایشان از شرک آورندگان ثم لم ینقصوکم شیئا پس ایشان کم نکردند چیزی را از شروط
عهدهای شما بعد و عهد و لم یظاهروا علیکم احدا و اشکارا نکردند ایشان بر شما کسی را فاتموا الیهم پس تمام کنید بسوی ایشان عهدهم عهد ایشانرا الی مدتهم
تا مدتی که ایشانرا مقرر شده و ایشان را چون ناقضان عهد نه بر چهار ماه مهلت بدهید ان الله یحب المتقین بدرستی که خدای دوست میدارد متقیان و پرهیزکاران
را و از جملهٔ تقوی وفا بعهد است و تمام کردن شرط آن بعد از ان در حکم مشرکان ناقض العهد میفرماید که فاذا انسلخ پس چون بگذرد الاشهر الحرم ماههای حرام یعنی چهار ماهی
که مشرکان مهلت داده شده اند در ان که فسیحوا فی الارض اربعة اشهر که مذکور شد و نزد بعضی مراد ذوالقعده است و ذوالحجه و محرم و رجب و قول اول احق و بر تقدیر
میفرماید که چون ماهها منقضی شود فاقتلوا المشرکین پس بکشید مشرکان را که عهد کرده اید با ایشان یا آنکه عهد شما را شکسته اند حیث وجدتموهم هر جا که بیابید در حل و حرم
خواه در شهر حرم یعنی مکه و خواه غیر آن این ناسخ هر آیتیست که از باب صلح واقع شده و خذوهم و بگیرید ایشانرا باسیری واحصروهم و باز دارید ایشانرا از طواف
مسجد الحرام و منع ایشان کنید از تصرف در بلاد اسلام واقعدوا لهم و بنشینید برای قتل و اسیری ایشان کل مرصد بر سر راهها یعنی همه راهها بر ایشان بسته کردانید
تا در شهرها و قریها منتشر شوند فان تابوا پس اگر توبه کنند و باز گردند ایشانرا از شرک بایمان و اقاموا الصلاة و بپای دارند نماز را و آتوا الزکاة و بدهند زکوة
را از اموال خود از ین هر دو عمل تصدیق ایشان روشن شود فخلوا سبیلهم پس خالی کنید راه ایشانرا یعنی دست بدارید از ایشان و راه دهید تا هر جا که خواهند روند ان
الله غفور بدرستی که خدای آمرزنده است گناهان گذشتهٔ ایشان را رحیم مهربانست بدادن ثواب بی حساب بر ایشان و ان احد من المشرکین و اگر یکی از مشرکان
که بعد از انقضای اشهر متعرض قتال باید کردید استجارک زنهار خواهد از تو فاجره پس امان ده او را و زنهار ده حتی یسمع کلام الله تا وقتی که بشنود سخن خدای که
قرآنست و در ان تامل و تدبر کند و بر حقیقت آن مطلع شود ثم پس از شنیدن قرآن که اسلام نیاورد ابلغه مأمنه برسان او را بموضع امن او که دیار او ست
و بعد از ان با او قتال کن تا با وی غدر و خیانت نکرده باشی ذلک این امان دادن یا امر بامان ایشان بانهم بسبب آنست که ایشان قوم لا یعلمون گروهی اند که نمیدانند
حقیقت ایمان را و نمی شناسند خدا را پس ایشانرا امان ده شاید که بسمع قبول آنرا بشنوند و در ان تامل و تفکر کنند کیف یکون للمشرکین عهد چگونه تواند بود

مشرکان را عهد و پیمان عِندَ اللهِ نزدیک خدا وَعِندَ رَسُولِهِ و نزد رسول او یعنی چون ایشان در عهد غدر کردند و آن را شکستند پس نزد خدا و رسول ایشان را پیمانی نباشد
اِلَّا الَّذِینَ عاهَدتُم مگر آنانکه عهد بسته اید با ایشان یعنی بنی حمزه و بنی کنانه که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله با ایشان عهد بسته بود عِندَ المَسجِدِ الحَرامِ نزدیک مسجد حرام
یعنی در حدیبیه که قریبست بمکه معظمه فَمَا استَقامُوا پس مادامی که ایشان مستقیم باشند بر عهد لَکُم برای شما فَاستَقِیمُوا لَهُم پس شما نیز مستقیم باشید بر پیمان خود
با ایشان اِنَّ اللهَ یُحِبُّ المُتَّقِینَ بدرستی که خدای تعالی دوست میدارد پرهیزکاران را که بر عهد خود باشند وَاِن یَظهَرُوا عَلَیکُم و حال آنکه اگر ایشان ظفر یابند
بر شما لا یَرقُبُوا فِیکُم مراعات نکنند و نگاه ندارند در باب شما اِلًّا مگر حق سوگند یا قرابت وَلا ذِمَّةً و نه وفای عهد یُرضُونَکُم خوشنود میکنند شما را بِاَفواهِهِم
بدهانهای خود یعنی وعده میدهند بایمان و طاعت و یا سخنان شیرین میگویند وَتَأبی قُلُوبُهُم و سر باز میزند دلهای ایشان از آنچه میگویند یعنی دل ایشان یکی نیست با زبان
وَاَکثَرُهُم فاسِقُونَ و بیشتر ایشان بیرون شدند از دایره فرمان یا برگشتند از قول ایمان و اندکی اند ایشان بسبب بدنامی از نقض عهد تحرز می نمایند اِشتَرَوا
بِآیاتِ اللهِ بدل کردند و برگزیدند بآیتهای خدا یعنی قرآن ثَمَناً قَلِیلاً بهای اندک یعنی چیزی را که بهای اندک دهند و قلیل دارد از متاع دنیا مرو لیستانیده که ابوسفیان بعضی از
مشرکان را در طمع حطام دنیا انداخته برای قتل اهل ایمان جمع کرد و ایشان تکذیب قرآن نموده در صدد قتل مسلمانان درآمدند فَصَدُّوا پس اعراض کردند عَن سَبِیلِهِ از راه
طاعت او باز داشتند مؤمنان را از راه حج خانه خدای اِنَّهُم بدرستی که ایشان ساءَ ما کانُوا یَعمَلُونَ بد کاریست که میکنند لا یَرقُبُونَ نگاه نمیدارند مشرکان ناقض
عهد فی مُؤمِنٍ در شان هیچ مؤمن اِلًّا حق قرابت یا سوگند وَلا ذِمَّةً و نه عهد ذمت وَاُولئِکَ و آن گروه هُمُ المُعتَدُونَ ایشانند از حد درگذرندگان
در شرارت و طغیان فَاِن تابُوا پس اگر باز گردند از کفر وَاَقامُوا الصَّلوةَ و بپای دارند نماز را وَآتَوُا الزَّکوةَ و بدهند زکوة فَاِخوانُکُم پس ایشان
برادران شمااند فِی الدِّینِ در دین اسلام و ایشان راست آنچه شما را بود و بر ایشان است آنچه بر شما باشد وَنُفَصِّلُ الآیاتِ و بیان میکنیم آیتها را لِقَومٍ یَعلَمُونَ
برای گروهی که فهم کنند و در آن تفکر نمایند وَاِن نَکَثُوا و اگر بشکنند مشرکان اَیمانَهُم سوگندان و پیمان خود را مِن بَعدِ عَهدِهِم پس از آنکه عهد کردند با شما وَطَعَنُوا
فی دِینِکُم و طعن کنند در دین شما و عیب جوئی نمایند فَقاتِلُوا اَئِمَّةَ الکُفرِ پس بکشید پیشوایان کفر را و سرداران اهل شرک اِنَّهُم لا اَیمانَ لَهُم
بدرستی که ایشان را عهد و پیمانی نیست در حقیقت چه اگر پیمان ایشان درست بودی نشکستندی پس مقاتله کنید با ایشان لَعَلَّهُم یَنتَهُونَ
شاید که ایشان باز ایستند از شرک یا از طعن در دین اسلام از ابن عباس نقل است که مراد بائمه کفر ابوسفیان ابن حرب و حارث بن هشام و سهل بن عمرو و عکرمه بن
ابی جهل است و امثال ایشان که عهد رسول شکستند حذیفه یمانی فرموده که ناکثان این آیه هنوز موجود نشده اند و پس از این ظهور خواهند کرد و با ایشان مقاتله کنند ولی
از اولیای خدای و امیرالمؤمنین صلوات الله علیه در روز جمل این آیه تلاوت فرمود و گفت والله که رسول خدای با من عهد فرا گرفت و گفت که البته مقاتله کنی با گروه
ناکثان عهد و مارقان از دین اَلا تُقاتِلُونَ آیا کارزار نکنید قَوماً نَکَثُوا با گروهی که شکستند اَیمانَهُم پیمانهای خود را که با شما بسته بودند در حدیبیه وَهَمُّوا
و قصد کردند بِاِخراجِ الرَّسُولِ به بیرون کردن رسول از مکه و مشورت کردن با یکدیگر در امر اخراج او در دار الندوه چنانکه گذشت در کریمه وَاِذ یَمکُرُ بِکَ الَّذِینَ
کفروا پس چرا کارزار نکنید با ایشان وَهُم بَدَؤُکُم و حال آنکه ایشان ابتدا کردند بنقض عهد بر شما اَوَّلَ مَرَّةٍ در اول بار بمعاونت مقاتله کردن در روز بدر پس
چه منع میکند شما را از آنکه معارضه کنید با ایشان بقتال اَتَخشَونَهُم آیا شما میترسید از محاربه و کارزار ایشان و ترک قتال ایشان میکنید بجهت خوف آنکه مبادا
مکروهی از ایشان بشما رسد فَاللهُ اَحَقُّ پس خدای سزاوارتر است اَن تَخشَوهُ که بترسید از عذاب وی و ترک قتال کفار پس بحرب ایشان اشتغال
کنید اِن کُنتُم مُؤمِنِینَ اگر هستید ایمان آرندگان چه ایمان مقتضی آنست که نترسید الا از وی سبحانه قاتِلُوهُم کارزار کنید با مشرکان یُعَذِّبهُمُ اللهُ تا عذاب

کند خدای

کند خدای ایشان را بِاَیدِیکُم بدستهای شما و بشمشیرهای شما مقتول شوند وَیُخزِهِم و رسوا سازد ایشان را بمقهوریت و مغلوبیت وَیَنصُرکُم عَلَیهِم و یاری دهد شما را بر ایشان
وَیَشفِ و شفا دهد صُدُورَ قَومٍ مُؤمِنِینَ سینههای قوم مؤمنان یعنی بنو خزاعه اجمعین که بمکه آمده اسلام آوردند و از مشرکان ایذای بسیار یافتند و چون شکایت
با بن حضرت رسالت صلی الله علیه و آله آورده بودند فرمود که بشارت باد شما را بفرجی قریب و فرجی بعید وَیُذهِب و تا ببرد خدای بنصرت شما بر کفار
غَیظَ قُلُوبِهِم اندوه دلهای آنها که بواسطه آزار کفار ملول بودند این آیه اخبارست قبل از وقوع بانچه بعد از آن واقع شد از قتل و اسیر کفار وَیَتُوبُ اللهُ و قبول
توبه کند خدای و باز گردد بفضل خود عَلی مَن یَشاءُ بر هر که خواهد مراد عکرمه بن ابی جهل است و سهل بن عمرو و امثال ایشان که ایمان آوردند وَاللهُ عَلِیمٌ و خدای داناست
بانچه بوده باشد حَکِیمٌ حکم کننده بر وفق حکمت اَم حَسِبتُم آیا می پندارید ای مؤمنان که کراهت دارید از قتال کافر و گویند خطاب با اهل نفاقست یعنی اهل نفاق
پنداشتند اَن تُترَکُوا آنکه شما را بگذارند برین وجه که هستید وَلَمّا یَعلَمِ اللهُ و حال آنکه هنوز خدا ندانسته است و ندیده اَلَّذِینَ جاهَدُوا آنان را که
جهاد کنند مِنکُم از شما در راه او یعنی هنوز جهاد نکرده اید تا شما را خدا مجاهد داند چه تا مجاهده بفعل نیاید علم او تعلق نگیرد بمجاهده و اگر چه عالم بود در ازل بسایر معلومات الا
علم بوجود چیزی فرع موجود بودن است وَلَم یَتَّخِذُوا و ننموده و نگرفته اند آنرا مِن دُونِ اللهِ بجز از خدای وَلا رَسُولِهِ و بغیر از رسول او وَلا المُؤمِنِینَ و بدون
مؤمنان وَلِیجَةً دوست نهانی را که افشای اسرار کنند با وی خلاصه معنی آنست که بمجرد دعوی ایمان دست از شما برنخواهند داشت تا ظاهر شود که کدام از شما جهاد
میکنند و با مشرکان دوستی نهانی نمیسازند و اسرار خود را در میان ایشان نمی نهند یعنی مؤمن حقیقی است نه منافق وَاللهُ خَبِیرٌ و خدای داناست بِما تَعمَلُونَ
بانچه میکنید و میگوید بعد از امر بقتال مشرکان و قطع دوستی ایشان امر میکند مؤمنان را بمنع کفار از مساجد و میفرماید که ما کانَ نسزد و سزاوار نباشد لِلمُشرِکِینَ
مر مشرکان را اَن یَعمُرُوا آنکه عمارت کنند و بنا نمایند مَساجِدَ اللهِ مسجدهای خدا را چه جای مسجد حرام که اعظم مساجد است آورده اند که چون عباس رضی الله عنه
اسیر شد مسلمانان وی را بشرک و قطع رحم سرزنش کردند عباس جواب داد که شما بدیهای ما را میگوئید و نیکوئیهای ما را یاد نمیکنید حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه فرمود که
شما را چه چیزیست که آن را از جمله محاسن توان شمرد عباس گفت ما بعمارت مسجد الحرام قیام می نمائیم و خانه کعبه را تعظیم میکنیم و حاجیان را شربت آب میدهیم و اسیران
را از بند رها میکنیم این آیه مذکوره نازل شد که مشرکان را عمارت حرام است و سزاوار نیست شاهِدِینَ در حالتی که گواهان باشند عَلی اَنفُسِهِم بر نفسهای
خود بِالکُفرِ بکفر که سجود اصنام است و تکذیب سید انام علیه الصلوات والسلام یعنی شایسته جمع کردن میان این دو امر متنافی که عمارت خانه خداست و عبادت
و عبادت غیر او اُولئِکَ حَبِطَت اَعمالُهُم ایشانند که ناچیز و نابود شده کردارهای ایشان که بدان می نازند بر خویشتن خود از عمارت مسجد و آب دادن
حاجیان و غیره وَفِی النّارِ و در آتش دوزخ هُم خالِدُونَ ایشانند جاوید ماندگان بسبب کفر اِنَّما یَعمُرُ بجز این نیست که عمارت کند مَساجِدَ اللهِ
مسجدهای خدا را مَن آمَنَ بِاللهِ آنکس که گرویده باشد بخدا و ایمان آوردن بخدای تمام نیست مگر ایمان برسول وی وَالیَومِ الآخِرِ و بروز بازپسین وَاَقامَ
الصَّلوةَ و بپای داشته باشد نماز خود را وَآتَی الزَّکوةَ و داده باشد زکوة مال خود را وَلَم یَخشَ و نترسیده باشد در امور دین اِلّا اللهَ مگر از خدای مراد
آنست که عمارت مسجد در خور کسانیست که بصفت علم و عمل صالح آراسته باشند و از جمله عمارات آن فرش انداختن است و چراغ روشن کردن و مداومت کردن بعبادت
در آن و ذکر و درس علوم شریعت مشغول شدن در حدیث قدسی آمده که خانههای من در زمین مسجدهاست و زایران من عمارت کنندگان آنند حال آن بنده که در خانه
خود طهارت کند و بعد از آن زیارت من کند و در خانه من کسی سزاوار است که زیارت او کرده باشند که بزایر خود اکرام کند فَعَسی اُولئِکَ پس شاید که آن گروه
عمارت کنندگان که علم و عمل کرده اند اَن یَکُونُوا مِنَ المُهتَدِینَ آنکه باشند از راه یافتگان بطریق نجات ابو سعید خدری از رسول صلی الله علیه و آله روایت

کرده که مرا گفت که چون ببینی که مردی آمد و شد میکند بمسجد و نماز بپای میدارد گواهی ده بایمان او از برای آنکه حق تعالی میفرماید انما یعمر مساجد الله من آمن بالله والیوم الآخر و احدی که
یکی از علمای اهل سنت است در تفسیر خود که مسمی است باسباب النزول و کواشی نیز در تفسیر خود که بتبصره مشهور است آورده اند که عباس بن عبد المطلب و طلحه بن شیبه با امیر المؤمنین صلوات الله
علیه در مقام مفاخرت درآمدند طلحه گفت من صاحب خانهٔ خدایم و کلید آن بدست من است پس از شما افضل باشم عباس گفت من حاجیان را آب میدهم و صاحب سقایه ام
و این منصب عالی نامزد من است شاه اولیا امیر مؤمنان علیه السلام فرمود چه میگوئید چه این افتخار شما بر من بچه جهت است زیرا که من ایمان آورده ام بمحمد صلی الله علیه و آله و تصدیق بخدا
و رسول او و بروز قیامت کرده ام و اقتدا بآنحضرت بسالها کرده نماز میگذاردم قبل از همه مردمان بعبادت مشغول شما و شما پرستش بتان میکردید و سجده لات و عزی می نمودید و من
جهاد کننده ام در راه خدا و در خدمت نبی و نصرت او بجان میکوشیدم و شما در خدمت بتان و پیروی شیطان بودید پس شما را رتبه من نباشد و درجه من بلندتر و عالی
تر است حق تعالی تصدیق آنحضرت کرده این آیت فرستاد که اجعلتم سقایة الحاج آیا میگردانید اهل سقایه حاجیان را و عمارة المسجد الحرام و اصحاب عمارت مسجد
حرام را کمن آمن بالله همچون کسی که ایمان آورده است بخدا والیوم الآخر بروز جزا و جاهد و جهاد کرده با مشرکان فی سبیل الله در راه خدا لا یستوون برابر نشوند
این هردو قوم عند الله نزدیک خدا والله لا یهدی القوم الظالمین و خدای نمینماید و بمقصود نمیرساند گروه مشرکان را که ستمکار بر خود بستم کنند پس
چگونه مساوی کسانی باشند که حق تعالی ایشان را هدایت فرموده بحق و توفیق داده الذین آمنوا آنانکه گرویدند بخدا و بآنچه آمده است از نزدیک او وهاجروا و هجرت کردند
از دیار خود وجاهدوا و جهاد کردند با مشرکان فی سبیل الله در راه خدا باموالهم ببذل کردن اموال خود بر مجاهدان و تهیه و اسباب قتال ایشان وانفسهم
و نفسهای خود در معرکه جهاد اعظم درجة بزرگ ترند از روی درجه یعنی مرتبه و کرامت ایشان بلندتر و بیشتر است عند الله نزدیک خدای از آنها که سقایه حاج و عمارت
مسجد کنند و این صفتها نداشته باشند واولئک و آن گروه که جامع این کمالاتند هم الفائزون شاهد عادل است بر آنکه این گروه رستگار امیر المؤمنین است
و شیعیان او والحمد لله علی ذلک یبشرهم مژده میدهد ایشان را ربهم پروردگار ایشان برحمة منه برحمتی نازل از و بر ایشان ورضوان و خوشنودی
کامل از و نسبت با ایشان وجنات لهم و بهشتها مر ایشان را باشد که فیها نعیم مقیم در آن هست نعمتهای بی انقطاع و زبان با دای تعریف و توصیف آن وافی
نیست خالدین فیها در حالتی که این گروه جاوید باشند در بهشت ابدا همیشه ان الله عنده بدرستی که خدای نزدیک اوست اجر عظیم مزدی بزرگ
که نعیم بهشتست در جنب آن حقیر باشد و آن رضای حق سبحانه است و خوشنودی او نسبت با ایشان از شعبی و حسن بصری و محمد بن کعب قرظی و حاکم ابو القاسم الحسکانی
نیز باسناد خود از ابن بریده از پدرش مرویست که این هر سه آیت در شان عالیشان امیر المؤمنین علیه السلام نازل شد در وقتی که عباس بن عبد المطلب و طلحه بن
شیبه با یکدیگر مفاخرت میکردند عباس گفت من بهترم که سقایه حاج بمن متعلق است طلحه گفت من بهترم از تو که کلید خانه کعبه بدست منست و عمارت آن نامزد منست
اگر خواهم شب در خانه می توانم بود پس با یکدیگر قرار دادند که اول کسی که ازین راه بر ما گذرد آن را حاکم گردانیم تا میان ما حکم باشد نگاه کردند امیر المؤمنین علیه السلام را دیدند
که می آید گفتند که الله اکبر ما را بهتر ازین حاکم نباید پس دست او بگرفتند و او را نزد خود بنشاندند و صورت حال را بعرض رسانیدند فرمود من شما را راه نمایم بکسی که بهتر از شماست
گفتند او کیست گفت بهتر از شما کسیست که تیغ از سر شما باز نگرفت تا آنکه شما را باسلام باز آورد گفتند ما را که این کنایت میداری از خود فرمود آری چه منع کند مرا ازین سخن که از
زمان خوردی تا این غایت مصدق رسول بودم و صاحب جهاد در دین خدا و بدو قبله با رسول خدای نماز گذارده ام و پیش از شما مدتها عبادت خدا کرده ام با رسول خدای
که ثالثی با ما نبوده ایشان تفاخر خود را فراموش کرده روی باو آوردند و گفتند اکنون ما را با تو خصومت افتاد بیا تا نزد رسول خدا رویم تا میان ما حکم کند فرمود چنین باشد
پس باتفاق نزد حضرت رسالت آمدند عباس و طلحه بر او سبقت کرده گفتند یا رسول الله این کودک بر ما تفاخر میکند و قصه را تمام عرض کردند حضرت فرمود که ای علی

چه باعث

چه باعث تو شد که بر روی عباس در آمدی فرمود یا رسول الله بکلمه حق که بر ایشان تفاخر زدم هر که خواهد که بحق خشم گیرد یا آن راضی باشد پس رسول صلی الله علیه و آله هیچ نگفت تا کسی نگوید که مراعات
علی میکند اما منتظر وحی بود که ناگاه جبرئیل از نزد ملک جلیل در رسید و گفت یا محمد خدای تبارک و تعالی ترا سلام رسانید و میگوید این هر سه آیت بر ایشان بخوان که اجعلتم سقایة الحاج
تا آخر آورده اند که چون حضرت رسالت را اجازت هجرت شد بعضی از اصحاب بنشاط تمام بطرف مدینه مسارعت می نمودند و ترک خان و مان را بر محبت زن و مال و فرزند و مصاحب
خویش و پیوند ترجیح میدادند جمعی دیگر آبا و اقربا و عیال و اطفال سوگند داده بر ایشان تمام التماس کردن و آنگاه در منزل اقامت خود میکردند ایشان مفارقت و شفقت خویش و مصاحب زن و فرزند
مانع هجرت میشد این آیه در باره ایشان نازل شد که یا ایها الذین آمنوا ای کسانی که ایمان آورده اید لا تتخذوا آباءکم فرا مگیرید پدران خود را واخوانکم و برادران
خود را اولیاء دوستان یعنی این گروه را بدوستی مگیرید ان استحبوا الکفر و اگر برگزینند ایشان کفر را علی الایمان بر ایمان که شما را از هجرت باز دارند
ومن یتولهم منکم و هر که از شما ایشان را دوست دارد یعنی این عمل را از ایشان پسندد فاولئک پس آن گروه دوست دارندگان هم الظالمون ایشانند
ستمکاران که دوستی را از غیر محلش وضع کرده اند چه دوستی با مؤمنان باید و با مشرکان نشاید چون این آیه نازل شد متخلفان از هجرت گفتند حالا در قبایل و عشایر
خود ایم و بغلات و تجارات اشتغال نموده اوقات میگذرانیم چون عزیمت هجرت کنیم بضرورت ترک پدر و فرزند باید کرد و پس تجارات از دست برود و ما بیکس و بیمان مانیم
آیه دیگر آمد که بگو ای محمد مر تارکان مهاجرت را قل ان کان آباؤکم بگو اگر هست پدران شما وابناؤکم و فرزندان شما واخوانکم و برادران شما
وازواجکم و زنان شما وعشیرتکم و خویشان شما واموال اقترفتموها و مالهایی که کسب کرده اید آنرا وتجارة تخشون و بازارگانی که می ترسید
کسادها از ناروائی آن ومساکن و مسکنهائی که از غایت نزهت و آراستگی ترضونها پس پسندید آنرا احب الیکم دوستتر است بسوی شما
یعنی اگر اینها که مذکور شد بدوستی اختیاری طبعی کردند دوستتر میدارید من الله ورسوله از خدا و رسول او وجهاد فی سبیله از جهاد کردن در راه او
فتربصوا پس انتظار برید و چشم دارید حتی یأتی الله تا بیاید خدای سبحانه بامره بعقوبت خود را در دنیا و عقبی امر کند بآن والله لا یهدی
القوم الفاسقین و خدای راه نمینماید گروه بیرون رفتگان را از حد فرمان یعنی ایشان را بجهت عناد و تقلید و انکار با وجود مشاهده آیات
داله بر حقیقت دین اسلام فرو میگذارد و نظر لطف از ایشان باز میگیرد یا آنکه ایشان را در آخرت راه بهشت ننماید بلکه در دوزخ در آورد بعذاب ابدی معذب سازد از این آیه
رایحه ناامیدی اکثر مردم از رستگاری استشمام میتوان کرد چه اغلب ایشان درین مقام اند که دین خود را از اموال و ازواج و عشایر و مساکن دوستتر نمیدارند و حظ دنیوی
بر آن اختیار میکنند پس ای عزیز مرد باید که ابراهیم وار روی از کان و مکان بگرداند فانهم عدو لی الا رب العالمین ما را بدل جان و فرزندان با فوای قربان و خود را قصد آتش سوزان
سوزان کند یعنی قطع تعلق از این و آن نموده من جمیع الوجوه توجه بمولا کند تا در دعوی دوستی ثابت قدم باشد و نعم ما قیل هر کس که ترا شناخت جان را چه کند فرزند و عیال و خان
و مان را چه کند و بعد از امر مؤمنان بقتال و نصرت خود را یاد ایشان می آورد در مواضع متعدده و می فرماید که لقد نصرکم الله بدرستی که خدای یاری کرد شما را
ای مؤمنان فی مواطن کثیرة در مواضع بسیار و مواقع حرب و معارک کارزار چون روز بدر و حرب بنی النضیر و جنگ بنی قریظه و مقاتله روز احزاب و صلح حدیبیه
و غزای خیبر و فتح مکه ویوم حنین و روز حنین و آن وادی است میان مکه و طایف که حضرت با لشکر هوازن و ثقیف در آن موضع محاربه فرموده و آنچنان بود
که بعد از فتح مکه آن دو قبیله متفق شده قصد مسلمانان کردند و خبر بحضرت رسیده با دوازده یا شانزده هزار مرد متوجه ایشان شد و ایشان چهار هزار مرد بودند
ابوبکر چون قلت لشکر کفار و کثرت لشکر اسلام دید گفت امروز ما از قلت لشکر مخالف و کثرت سپاه خود مغلوب نخواهیم شد این سخن بحضرت رسید
بسبب این عجب و چشم زخم در اول حال نکبت بر سپاه اسلام افتاد پس حق تعالی این قصه را با مؤمنان یاد میدهد که خدای یاری داد شما را در روز حنین اذ اعجبتکم

حنين بدل

چون تعجب آورد شما را كَثْرَتُكُمْ بسياري لشكر شما فَلَمْ تُغْنِ عَنْكُمْ پس دفع نكرد آن كثرت شما شَيْئًا چيزي را از صولت دشمن وَضَاقَتْ عَلَيْكُمُ الْأَرْضُ وتنگ
شد بر شما زمين آن وادي بِمَا رَحُبَتْ با فراخي وگشادگي كه داشت يعني دران زمين فراخ مرجعي نداشتيد كه بانجا گريزيد تا از شدت ترس پناه يابيد واطمينان
بينيد ثُمَّ وَلَّيْتُمْ پس پشت بر دشمن كرديد وبرگشتيد از حرب مُدْبِرِينَ در حالتي كه هزيمت كنندگان بوديد آورده اند كه در اول حال كه هردو سپاه باهم آميختند
مسلمانان بر دشمنان غلبه كردند وايشان را هزيمت كرده پراكنده نمودند وهمه بغنيمت گرفتن مشغول شدند ومشركان حميت بيغيرت جاهليت را بحركت درآورده يكديگر
آواز دادند كه كجا ميگريزيد زنان وفرزندان خود را در دست ايشان اسير كرده ايد پس همه متفق شده بازگشتند ويكبار خود را بر مسلمانان زدند ومسلمانان بجهت مشغولي
بغنيمت ازين غافل بودند پس مضطرب شده شكست عظيم يافتند ومنهزم شدند هيچكس با رسول نماند الا نه كس از بنو هاشم ويك كس از انصار كه نام او ايمن بن ام ايمن بود كه او نيز
دران جنگ كشته شد وآن نه كس امير المؤمنين عليه السلام بود وعباس بن عبد المطلب وفضل بن عباس وابو سفيان بن حارث ونوفل بن حارث وربيعة بن الحارث وعبد الله
بن زبير وعتبه ومعتب پسران ابو لهب وحضرت شاه ولايت عليه السلام در پيش حضرت رسالت صلى الله عليه وآله ايستاده ورايت در دست داشت وقتال ميكرد وعباس
بر دست راست آنحضرت بود وفضل بر جانب چپ او وابو سفيان در عقب او ودشمنان از هر طرف درآمده بودند وحضرت رسالت در آن روز بر استر سوار بود چون
مؤمنان هزيمت كردند ودشمنان تمامي روي بحضرت آوردند حضرت استر خود را اسپ ميداد وبا رفعت وصلابت تمام بر دشمنان حمله مي فرمود وميگفت
انا النبي لا كذب انا ابن عبد المطلب وعباس وابو سفيان ركاب ولجام استر را گرفته نميگذاشتند كه آنحضرت بميان دشمنان درآيد واز بيضورت بر كمال شجاعت
آنحضرت استدلال ميتوان كرد كه در چنان روز بر استر سوار شده بود كه نه هزيمت از وي آيد ونه قوت حمله بر دشمنان دارد وهمه دكار متوجه حرب كفار شده بود
ونسب خود را اظهار ميكرد القصه چون عباس آنحضرت را نگذاشت كه محاربه نمايد حضرت فرمود پس اصحاب خود را بخوان وعباس مردي بلند آواز بود بوجهي كه
روزي در مكه غارتي بود عباس آواز برداشت كه واصباحاه هيچ آبستني نماند الا كه بآواز او كودك از شكمش جدا شد پس درين روز بآواز بلند ندا كرد كه يا معشر المهاجرين والانصار
يا اهل البيعة الشجرة يا اصحاب سورة البقرة بكجا ميگريزيد عهدي كه با رسول خدا بسته ايد بياد آريد منهزمان بآواز عباس بازگشتند وبملازمت حضرت شتافتند وكفار را
منهزم ساختند وذلك قوله تعالى ثُمَّ أَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ پس فرو فرستاد خداي رحمت خود را كه سبب سكون وآرامش دلست عَلَىٰ رَسُولِهِ بر رسول خدا كه
تا تنها داعيه حرب نمود واز كثرت اعدا انديشيد وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ وبر مؤمنان تا بآواز عباس بازگشتند واز علي بن موسى الرضا عليه الصلوات والسلام منقولست
كه سكينه بوئيست از خوشبوي جنت وآنرا صورتيست چون صورت آدمي هميشه با پيغمبران مي باشد واين هزيمت در شب بود ورسول صلى الله عليه وآله در ميان وادي بود
ومشركان كمين كرده تيغ وعمود ونيزه در مسلمانان نهادند بعد از آنكه مسلمانان از فرار بازگشتند وخود را بر مشركان زدند وتيغ ونيزه بر ايشان گشادند واز استر
فرود آمد وبروايتي همچنان سواره مشتي خاك وسنگريزه از زمين برداشت وفرمود شاهت الوجوه وبطرف كفار ريخت ودرفرمود كه منهزم شويد زود وبحقيقت خداي محمد وبقدرت
الهي هيچكس از كفار نماند مگر كه چشم ودهن او از خاك وسنگريزه پر شد وشكست برايشان افتاد ودر روايت آمده كه در حنين حرب وضرب مردي از هوازن بر شتري نشسته
رايتي سياه در دست گرفته وپيش كفار ايستاده بود وچون بر مسلمانان ظفر يافتي بر روي او زدي او را هلاك كردي وچون فرصت نيافتي رايت بر افراشتي ودر عقب
هزيمتيان رفتي امير المؤمنين عليه السلام آهنگ وي كرد وضربتي حواله وي كرد وي از شتر بيفتاد امير تيغي بر روي زد وبدوزخش فرستاد ودر عقب آن چهل نفر ديگر را
بجهنم رسانيد چون مشركان آنرا بديدند رو بگريز نهادند ومسلمانان روي بديشان نهادند وتيغ ونيزه را بر ايشان راست كرده وهلاك مي نمودند پس حق تعالى پنج هزار
فرشته را بمدد مسلمانان فرستاد كما قال وَأَنْزَلَ جُنُودًا وفرو فرستاد لشكرهاي را كه بچشم خود لَمْ تَرَوْهَا نديديد شما ايشانرا اما كفار ميديدند وآن فرشتگان با جامهاي

سفيد

سوره

سفيد وعمامهاي سرخ بودند سعيد بن مسيب روايت كرده كه يكي از مشركان مرا حكايت كرد كه روز حنين چون ما را بر مسلمانان غلبه اتفاق افتاد ما خود را بر پيغمبر زديم وايشان را پراكنده
ساختيم چون بنزديك استر سفيد سوار رسيديم جمعي را ديديم نكوروي وخوشبوي جامهاي سفيد پوشيده چون ما را ديدند گفتند شاهت الوجوه همه بجاي خود آورديد ما را چنين
پراكنده بودند هم شكسته ومنهزم وپريشان ساختند وَعَذَّبَ الَّذِينَ كَفَرُوا وعذاب كرد خداي آنها را كه كافر بودند وبسيار كس از ايشان كشته شدند وشش هزار از اولاد واهالي
ايشان را برده واسير نمودند وچهار هزار كاو وزياده از چهل هزار گوسفند غنيمت بدست آمد وَذَٰلِكَ وآنچه واقع شد جَزَاءُ الْكَافِرِينَ پاداش ناگرويدگان بود ودر
وتفصيل غزوه وظهور شجاعت وجوانمردي امير المؤمنين عليه السلام درين روز در منهج الصادقين بر وجه لطيف مذكورست كه آن شهسوار ميدان لافتي وآن شير بيشه شجاعت
ومنجاه بجان مشركان سينه روزگار بوفا كرده كه هزار جان گرامي فداي سم توسن پرفتنش باد هزار سر فداي نازنين سواري باد كه گرد توسنش از ناز بر زمين ننشست
مرويست كه بعضي از هوازن وثقيف بعد از واقعه حنين بملازمت سيد عالم صلى الله عليه وآله وسلم آمده بشرف اسلام مشرف گشتند وحق تعالى در حق ايشان فرمود ثُمَّ يَتُوبُ
اللَّهُ پس قبول توبه بكند خداي مِنْ بَعْدِ ذَٰلِكَ از پس اين جنگ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ بر هر كس كه خواهد از ايشان وگويند اين آيه در شان منهزمان روز حنين است ودر
باره ابو بكر كه لشكر اسلام را چشم كرد وقول اول اصح واكثر است اشهرست وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ وخداي آمرزنده است گناهان توبه كنندگان را مهربان است كه بعد از توبه
مواخذه نكند وچون حق تعالى نهي كرد از دوستي كردن با كافران در عقب آن منع دخول ايشان از مسجد الحرام ميفرمايد كه يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اي كساني كه ايمان آورده ايد
إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ جز اين نيست كه مشركان نجس پليدند بسبب خبث باطن وناپاكي اعتقاد ونزد فقهاي اماميه نجس العين اند چون كلاب وابن عباس نيز مرويست كه
بدن ايشان نجس است بنجاست عيني فَلَا يَقْرَبُوا الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ پس بايد كه نزديك نشوند بمسجد الحرام كه محيط است به بيت الله الحرام بَعْدَ عَامِهِمْ هَٰذَا
بعد ازين سال كه حضرت امير المؤمنين صلوات الله سوره برائت بر ايشان خواند وآن سال نهم بود از هجرت مرويست كه چون اين نهي واقع شد مؤمنان گفتند يا رسول الله
چون مشركان در موسم حج نيايند وطعام نيارند وسودا ومعامله نكنند خوردنيها تنگ شود وبازارها كاسد گردد ومنافع در ميان مسلمانان كم شود حق تعالى فرمود
وَإِنْ خِفْتُمْ واگر مي ترسيد اي اهل مكه عَيْلَةً از درويشي بسبب منع ايشان از ان فَسَوْفَ يُغْنِيكُمُ اللَّهُ پس زود باشد كه خداي تعالى توانگر سازد شما را
مِنْ فَضْلِهِ از فضل رحمت خود إِنْ شَاءَ اگر خواهد اين قيد بسبب آنست كه تا بالكليه دست از مكاسب خود باز ندارند وبسبب آنكه تنبيه باشد بر آنكه فراخي رزق
وفراخي آن بعضي را باشد ونه بعضي را ودر سالي ديگر بوعده وفا فرمود واصناف مردمان را از اقطار زمين متوجه حرم ساخت تا با انواع تجارات آن سرزمين مالامال
گرديد وباران بر ايشان فرستاد تا اقسام نباتات واصناف فواكه در نواحي حرم روئيده شد وتوفيق اهل تباله وجده وصنعا داد كه اسلام آوردند وبراي ايشان انواع
غلات وامتعه آن صوب مي آوردند ومعامله ميكردند وبعد ازان فتح بلاد وسرگ كرامت فرمود تا از غنايم غني شدند إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بدرستي كه خداي داناست
باحوال بندگان حَكِيمٌ حكم كننده بتحقيق آمال ايشان ومنع وعطا كننده بر وفق مصلحت ايشان چه حكمت او مقتضي آنست كه دري بگشايد وبعد از ذكر مقاتله بت پرستان
بمحاربه اهل كتاب امر ميكند ومي فرمايد قَاتِلُوا كارزار كنيد وبكشيد اي مؤمنان الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ آنانرا كه ايمان ندارند بخدا يعني يهود كه همه قايلند ونصارى
كه بتثليث اله اعتقاد دارند وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ ونميگروند بروز قيامت وباحوال آن كما ينبغي چه يهود ميگويند كه در بهشت اكل وشرب نخواهد بود ونصارى بمعاد
جسماني اعتقاد ندارند ومعتقد هر يك آنست كه بهشت مخصوص باشد بايشان وآتش دوزخ مس ايشان نكند پس ايمان بروز قيامت چنانكه بايد نباشد وَلَا يُحَرِّمُونَ
وحرام نميدارند مَا حَرَّمَ اللَّهُ آنچه حرام كرده است خداي از خمر وخنزير وَرَسُولُهُ ونه آنچه حرام كرده است رسول او يعني حرام نميدانند آنچه حرمت آن بكتاب وسنت
ثابت شده ومعتقد امر پيغمبر خود نيز نيستند ونيز مرتكب اموري ميشوند كه در مذهب ايشان حرام است وَلَا يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ ونمي پذيرند دين حق كه اسلامست

من الذین اوتوا الکتاب از آنکه داده شده است ایشان را کتاب توریة و انجیل این بیان الذین لا یؤمنون است یعنی با کفار اهل کتاب مقاتله کنید حتی یعطوا الجزیة
تا وقتی که بدهند جزیه را عن ید از دست خود یعنی هر یک مال جزیه را بدست خود بدهند که وکیل درین باب تعیین نکنند تا موجب خواری و مذلت ایشان باشد و هم صاغرون
و حال آنکه ایشان خوار شدگان باشند چه حکم شرع آنست که جزیه بدست خود دهند و نشسته تا وقتی که تسلیم کنند و از اقوال شنیعه اهل کتاب خبر میدهد که وقالت الیهود
و گفتند آن یهودان عزیر ابن الله عزیر پسر خداست و قایل این مقال جمعی از یهود بودند نه آنکه در مدینه بودند و عزیر بن شرخیا از نسل یعقوب است از سبط لاوی بچهار پشت بهرون
بن عمران میرسد و در وقتی که بخت النصر بر یهود مستولی شد و اکثر ایشان را بکشت و همه مصاحف توریة را بسوخت و بیت المقدس را خراب کرد و هر کرا که توریة
میدانست بکشت و بواقی را اسیر کرد و عزیر نیز از جمله اسیران بود و بعد از مدتی که از اسیری خلاص شد روی به بیت المقدس نهاد و حق تعالی در اثنای طریق او را
در قریه سایر اباد او را بمیرانید و بعد از صد سال زنده گردانید چنانکه در سورة البقرة گذشت و چون زنده شد میان قوم آمده دعوی نبوت کرد تصدیق او نکردند و معجزه
او این بود که پنج قلم را بر انگشتهای و بهر پنج انگشت کتابت توریة میکرد از ظهر قلب تا باتمام رسید قوم شبهه کردند که چون کسی که توریة خوانده باشد در میان
ما نیست چه دانیم که این توریة است که نوشته یا غیر آن مردی در میان ایشان گفت که از پدر خود شنیده ام که او گفت که پدرم در واقعه بخت النصر توریة در ظرفی محفوظ
نموده و در شکاف کوهی نهاده بود جمعی با او همراه بر رفتند و توریة را از آن موضع برداشته بمیان جمع آوردند و با آنچه عزیر نوشته بود مقابله کردند یک حرف تفاوت نداشت
متعجب شدند گفتند که توریة باین بزرگی و مشکلی با حد بشر نیست که حفظ آن تواند کرد و حق تعالی توریة را بعد از صد سال در دل عزیر انداخت مگر این بسبب آنست
که پسر خداست پس بجهت آن گفتند که عزیر ابن الله وقالت النصاری و گفتند ترسایان المسیح ابن الله عیسی پسر خداست و این نیز سخن جمعی از ایشان است
که وجود پسر بی پدر محال نیست دیدند یا آنکه ابرص و اکمه را به میکردانید و مرده را زنده میساخت برای آن جرأت نموده گروهی وی را پسر خدا گفتند ذلک آنچه مذکور شد قولهم
گفتار یهود و نصاری است بافواههم بدهنهای ایشان یعنی این قول محض گفتار است و حقیقتی در نفس الامر ندارد یضاهئون مشابه میسازند سخن خود را قول
الذین کفروا با سخن آنانکه کافر شدند من قبل از پیش ایشان یعنی ابتدای آبای قدیمه خود کرده اند پس این کفریست قدیم در میان ایشان و یا گفتار
مدلج است که ملایکه را دختران خدا میگفتند قاتلهم الله هلاک کناد خدای ایشان را و ملعون ابدی گرداناد انی یؤفکون بکجا گردانیده میشوند از حق بسوی باطل
یعنی با وجود دلایل روشن بر وحدانیت او سبحانه و قدم او در ذات و صفات و حدوث ممکنات قایل شدن بآنکه عزیر پسر خداست محل تعجبست اتخذوا
فرا گرفتند یهود و نصاری احبارهم علمای خود را و رهبانهم و زاهدان و عابدان خود را اربابا خدایان من دون الله بجز از خدای یعنی فرمان ایشان
باید بردن و یا سجده می کنید ایشان را والمسیح ابن مریم و عیسی بن مریم را نیز بخدائی میگیرند یعنی او را پسر خدا میدانند وما امروا و حال آنکه عیسی و احبار
و رهبان مر نمودند و یا فرا گیرندگان ایشان بخدائی مامور نشدند در همه کتابها الا لیعبدوا الها واحدا مگر آنکه پرستند یک خدایرا که در وحدانیت
لا اله الا هو هیچ معبودی نیست مگر او سبحانه و تعالی که واحد مطلق است و بدون او خدائی نیست و نسزد و نشاید مر غیر پرستش را که او سبحانه
عما یشرکون پاکست از آنچه انباز او میگیرند ثعلبی از عدی بن حاتم روایت کرده که او گفت من ترسا بودم روزی نزد حضرت رسول الله صلی الله علیه
وآله آمدم و صلیبی از زر در گردن داشتم مرا گفت ای عدی این بت را از گردن خود دور کن من آنرا بیرون کردم و پیش رفتم پس آنحضرت بتلاوت سورة برائت
مشغول شد چون باین آیت رسید اتخذوا احبارهم من گفتم ایشان را پرستیده ایم فرمود نه بقول ایشان حلال را بحلال و حرام را بحرام فرا میگیرید گفتم آری فرمود
ایشان شما را بهر چیز امر میفرمایند اطاعت میکنید و فرمان می برید گفتم بلی فرمود پس اینست اطاعت ایشان و از ابی جعفر و ابی عبدالله علیهما السلام نیز مرویست که فرمودند

که نصاری

که نصاری و یهود نماز و روزه برای احبار و علمای خود بجای نیاوردند بلکه حلال ایشان را حلال دانستند و حرام را حرام و در جمیع اوامر و نواهی تابع ایشان شدند پس همچنانکه خدا را
پرستیدن باید کرد در امر و نهی ایشان احبار و علمای خود را باین وسیله عبادت کردند یریدون میخواهند یهودان و ترسایان ان یطفئوا که فرو نشانند
نور الله نور خدا را که آن دلیل روشن است بر وحدانیت او و تقدس او از زن و فرزند و یا مراد از نور قرآن است که متضمن وحدانیت است یا نبوت حضرت
رسالت صلی الله علیه و آله و بر هر تقدیر در صدد آنند که آنرا فرو نشانند بافواههم بدهنهای خود یعنی بسبب تکذیبی که بر زبان میرانند ویأبی الله و منع
میکند و نمی خواهد و نمی پسندد الا ان یتم مگر آنکه تمام گرداند نوره دین روشن خود را باعلای توحید و اعزاز اسلام ولو کره الکافرون و اگر چه کاره
باشند آنرا کافران پس در بیان اتمام نور خود می فرماید که هو الذی اوست آن خدائی که بفضل عمیم خود ارسل رسوله فرستاد فرستادهٔ خود را که محمد است
صلی الله بالهدی بقرآن که محض هدایت است یا سایر معجزهٔ خود و دین الحق و بدین درست که اسلام است لیظهره تا ظاهر سازد و غالب گرداند دین خود را علی
الدین کله بر همه دینها و جمیع احکام آنها را منسوخ سازد این معنی بعد از نزول عیسی و خروج مهدی علیهما السلام خواهد بود که بر روی زمین جز دین اسلام نماند
ولو کره المشرکون و اگر چه کراهت دارند مشرکان اینصورت را در مجمع نیز از ابو جعفر علیه السلام روایتست که ظهور دین اسلام و غلبت آن بر جمیع ادیان نزد خروج
مهدی آل محمد علیه السلام باشد پس در آن زمان هیچکس نباشد مگر که مقر باشد به نبوت محمد صلی الله علیه و آله و سلم بعد از آن بیان احبار و رهبان می فرماید که یا ایها الذین
آمنوا ای کسانی که گرویده اید ان کثیرا بدرستی که بسیار من الاحبار والرهبان از علما و زهاد یهود و نصاری لیأکلون اموال الناس
میخورند یعنی فرا میگیرند مالهای مردمان را بالباطل بباطل و آن رشوتست در تغیر احکام الهی و یصدون و باز میدارند مردمان را عن سبیل الله
از دین خدا یعنی منع ایشان میکنند از دخول در اسلام پس باید که شما از صحبت ایشان اجتناب کنید والذین و آنانکه از اهل کتاب و غیر ایشان که از روی حرص و بخل
یکنزون الذهب گنج می نهند طلا را والفضة و نقره را ولا ینفقونها و نفقه نمیکنند آن گنجها را فی سبیل الله در راه خدای یعنی زکوة نمیدهند
چه در روایت آمده که آنچه زکوة داده اند یعنی گنجی که بآن این وعید مرتبست فبشرهم پس بشارت ده گنج نهندگان و زکوة نادهندگان را بعذاب الیم
بعذابی دردناک یوم یحمی در روزی که گرم شود باین وجه که بر فروزند آتش را که سخت گرم باشد علیها بر آن گنجها فی نار جهنم در آتش دوزخ
فتکوی بها پس داغ کرده شود بدان گنجهای طلا و نقره جباههم پیشانیهای ایشان که از مستحقان پهلو تهی کرده اند و ظهورهم و پشتهای ایشان که
بر درویشان گردانیده اند و گویند در آن روز بایشان که هذا ما کنزتم اینست آنچه گنج نهاده بودید لانفسکم برای منفعت نفسهای خود و امروز عین
مضرت نفسهای شما و سبب تعذیب آن شد فذوقوا پس بچشید ما کنتم تکنزون وبال آنچه بودید که ذخیره میکردید آنرا ثوبان روایت کرده
از رسول صلی الله علیه و آله که این دو آیت چون نازل شد فرمود هلاکت باد ذهب و فضه را و این لفظ را سه بار تکرار فرمود اصحاب ازین حال بسیار پریشان
شدند و گفتند یا رسول الله ما کدام یک از مال اخذ کنیم و بچه سرمایه بسازیم که عاقبت آن محمود باشد نه مذموم فرمود دلی شاکر و زبانی ذاکر و زنی مؤمنه که یاری شما دهد
بر دین یعنی ذخیره که وبال بر آن مترتب نباشد اعمال صالحه است پس عاقل متدین آنست که اگر دیگران اخذ زینت مال کنند او از خزینه اعمال زینت کند و اگر
دیگران کنوز اموال فانیه جویند او رموز اسرار باقیه طلب نماید و از ابوذر غفاری نقلست که یکروز حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم آهی برکشیده فرمود
زیانکارترین مردمان بدترین مردمانند بمال مگر کسانی که مال خود را بجهت رضای الهی در میان بندگان صرف کنند و ایشان اندکی اند و نیز از حضرت رسالت
مرویست که هر که درهم زکوة نداده بگذارد آنرا صفیحها گردانند و آنرا بآن داغ کنند تا حق تعالی از حساب بندگان فارغ شود ابو امامه گفت مردی از اصحاب فرمان یافت

در جامه او دیناری یافتند حضرت فرمود این داغیست مر او را و دیگری فرمان یافت در جامه او دو دینار یافتند فرمود این دو داغست مر او را و این همه وعید کسیست که مال
جمع کند و از ان حقوق خدای تعالی اخراج نکند و اگر حقوق آن داده باشند بر ان عقاب نبود اما حساب آن باید داد و اگر چه بر وجه حلال باشد از ابوذر نقل است که گفت
از رسول شنیدم که آیه در حق مانعان زکوتست که حق تعالی ایشان را باین درهم و دنانیر که زکوات نداده باشد بفرماید تا او را در صحرای قیامت بر روی افکنند و ان شتران را
بر سر روی رانند و چون آخرین بر ایشان بگذرد اولین بار بر سر ایشان گذار کند تا وقتی که خدای سبحانه از حساب خلق فارغ شود همچنین صاحب گوسفندان را نیز
و بهمین طریق بر ایشان تردد کنند لکد بر سر و روی و شاخ بر پشت و پهلوی آنها زنند تا محلی که حق تعالی از حساب بپردازد و ثوبان از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
روایت کرده که هر که گنجی نهد و زکوات آن نداده باشد حق تعالی از ان گنج ماری بیافریند که بر بالای چشم او دو نقطه سیاه بود و بهر جا که آن کس رود آن مار ملازم آن باشد و از و
جدا نشود و وی گوید ویلک تو چه کسی گوید من آن گنجم که تو ذخیره نهاده بودی از تو جدا نشوم تا ترا خورد و مرد نکنم و در هم نشکنم و فرو نبرم پس هر دو دستش در دهن گیرد
و بشکند و همچنین یک یک اعضایش را بشکند و فرو برد تا همه او را فرو برد و بعد ازان بیان ظلم میکند در اشهر حرم که عاقبت آن بدتر از حال مانعان زکوات و میفرماید که ان
عدة الشهور بدرستی که شماره ماههائی که پسندیده است عند الله نزد خدای تعالی اثنا عشر شهرا دوازده ماهست فی کتاب الله
در لوح محفوظ یا در حکم او یا در کتب متقدمه او مرویست عید ها و ایام تعبد اهل کتاب دایر ماه قمری و سال شمسی است سیصد و شصت و پنج روز
و ربعی روز است تقریبا و سال قمری سیصد و پنجاه و چهار روز و کسریست و چون عدد سال در حکم خدا دوازده ماهست پس خدای
بنای اکثر اعمال اسلام را بر ماههای قمری نهاده و احکام حج و روزه و عید و غیر ان را بدان مرتب ساخت و فرمود که عدد ان نزد
خدای تعالی دوازده است یوم خلق السموات والارض روزی که آفرید آسمان و زمین را منها از ین دوازده ماه
اربعة حرم چهار ماه حرام است و درین مدت محاربه با عدا نشاید کرد مگر گاهی که ایشان حرمت این ماهها نگاه ندارند و با مسلمان
آغاز محاربه کنند پس درین هنگام جایز است با ایشان محاربه در ان چهار ماه و سه ماه بهم پیوسته که ذوالقعده و ذوالحجه و محرم است
که از عقب یکدیگرند و یکی ماه رجبست که منفردست ذلک این دوازده ماه الدین القیم حساب و شماریست درست
و راست یا تحریم این چهار ماه دین قویست که دین ابراهیم و اسمعیل است و عرب این را از ابراهیم و اسمعیل بمیراث گرفته اند و بان
عمل مینمایند و از جمله عجایب و غرایبست که مخالفان میگویند که حق تعالی عدد ماههای که صلاح معاش خلایق متعلق است بایشان
باز نگذاشت و فرمود که عند الله و فی کتاب الله و بروج این ماههای دوازده گانه نیز دوازده گردانید و فرمود ذلک الدین القیم
و همچنین نقبای بنی اسرائیل را بعثت خود نسبت داد که بعثنا منهم اثنی عشر نقیبا و دوازده چشمه آب که بر دست موسی گشاده شد هم بفرمان او بود که فانفجرت
منه اثنتا عشرة عینا و عدد ائمه دین که صلاح مبدء و معاد بان است بخلایق گذاشت نعوذ بالله من شرور انفسنا و سیئات عقایدهم و بعد ازان بیان دوازده
ماه و ذکر چهار ماه حرام فرمود که فلا تظلموا فیهن پس ستم مکنید درین چهار ماه انفسکم بر نفسهای خود بترک حرمت آن و ارتکاب محرمات
در ان و از ابن عباس مرویست که ضمیر فیهن راجع بدوازده ماه است یعنی درین دوازده ماه ظلم و تعدی مکنید و مراد آنست که در جمیع عمر ترک اوامر مکنید
اول تخصیص ترک ظلم در چهار ماه با آنکه در جمیع ماهها ترک معاصی واجب و لازم است جهت آنست که عقاب معصیت در ان بیشتر است همچنانکه در ان ثواب
مضاعف است و قاتلوا المشرکین و کارزار کنید با مشرکان کافة با همه ایشان کما یقاتلونکم کافة همچنانکه کفار با شما کارزار میکنند

بهمه شما بجمیع متفق و اعلموا ان الله و بدانید که حق سبحانه و تعالی مع المتقین با پرهیزکاران است بنصرت و حفظ آورده اند که طبیعت اهل جاهلیت بقتل
و غارت عادت کرده بود و در ماههای حرام قتال نمیکردند این عادت از عهد ابراهیم علیه السلام در میان ایشان مستمر شده بود و چون سه ماه حرام متصل یکدیگر بود بتنگ
آمده گفتند سه ماه پی در پی از تاراج و غارت تحمل نتوانیم پس قلمس کنانی در موسم حج ندا کردی که ای معشر قریش خدای شما درین سال محرم را حرام ساخت و صفر را حلال و گاه
بود که در اثنای محاربات ایشان ماه حرام نو شدی حرمت او را تاخیر کردندی بماهی بعد از ان که او را حلال دانستندی و در سالی چهار ماه را حرام دانستندی اما خصوص
اشهر حرام را فرو گذاشته مجرد عدد اعتبار میکردندی و این عمل را نسی میگفتندی حق تعالی فرمود انما النسیء جز این نیست که تاخیر ماهی بماهی دیگر زیادة فی
الکفر افزونیست در کفر زیرا که تحلیل ما حرم الله و تحریم ما احل الله کفری دیگرست که با کفر ایشان منضم شده یضل گمراه میگردانند و حفص بضم یا و فتح ضاد میخواند
یعنی گمراه گردانیده میشود به بدین عمل الذین کفروا آنانکه کافر شدند گمراهی زیاده بر زیاده یحلونه حلال میکنند نسی را که آن تاخیر حرمت ماهست بماهی
عاما یکسال و یحرمونه و حرام میگردانند آنرا عاما سالی دیگر لیواطئوا تا موافق سازند و تمام کنند عدة ما حرم الله ... شمار آنچه خدای
تعالی حرام کرده است یعنی چهار ماه را فیحلوا ما حرم الله پس حلال میکنند آنچه خدای حرام گردانیده است بموافقت عدد لفظ بدان مراعات وقت زین
لهم آراسته گردانیده شد برای ایشان یعنی شیطان بیاراست در دل ایشان سوء اعمالهم بدی کردارهای ایشان را والله لا یهدی القوم
الکافرین خدای راه ننماید یعنی منع لطف کند و فرو گذارد گروه ناگرویدگان را که بجهت فرط عناد و انکار نظر در دلایل ما ... نکنند و یا در قیامت طریق بهشت
بایشان ننماید در ینابیع آورده که جهال عرب در سالی چهار ماه را احرام میداشتند خلق از دست و زبان خود ایمن میباشد پس مومنان برین سزاوارترند که در همه
ماهها مسلمانان را از ضرر خود سالم دارند ایذا و آزار خلق را از زبان و دست فرو گذارند که مکافات آزار آزارست و مجازات اضرار همان اضرارست نقل است در سال
نهم از هجرت که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم عزم غزوه تبوک کرده بود و هوا در غایت حرارت بود اهل مدینه بسبب خشکی سال پریشان حال بودند چون
فرمان رسید که اصحاب کمر جهاد بر میان بسته عنان عزیمت بقتال مشرکان معطوف گردانند ایشان بسبب بعد مسافت و کثرت اعدا و قلت زاد و گرمی هوا
بکراهت طبیعت در رفتن کاهلی میکردند آیه آمد که یا ایها الذین آمنوا ای گروه گرویدگان ما لکم چیست شما را که برای اعلای کلمه دین اذا قیل لکم
چون گویند شما را بجدی تمام انفروا فی سبیل الله بیرون روید در راه خدای اثاقلتم گران جنبید و درنگ کنید و مایل شوید الی الارض بسوی زمین یعنی
از غایت کاهلی از ان زمینی که مقیم و ساکنید یکقدم بر ندارید ارضیتم آیا راضی شدید و خورسند گشتید بالحیوة الدنیا ... بزندگانی
دنیا و بغرور آن من الآخرة از زندگانی عقبی یعنی دنیا را بر آخرت بر گزینید فما متاع الحیوة الدنیا پس نیست برخورداری از زندگانی دنیا فی
الآخرة در جنب سرای آخرت و نعیم آن الا قلیل مگر اندکی محقرتر و هیچ عاقل بزرگ تر از دست ندهد برای خرده تر چه متاع این جهان فانی و معیوبست
و نعیم آن جهان باقی و مرغوب پس چرا کسی دولت باقی را گذارد و بنعمتهای فانی سر فرو آرد و بعد ازان از روی تهدید میفرماید الا تنفروا اگر بیرون نروید بجنگی
که شما بان مامور شده اید یعذبکم عذاب کند خدای شما را عذابا الیما عذابی دردناک یا آنکه دشمن را بر شما ظفر دهد و یا بسبب قحطی و تنگی و غیر آن شما را
مبتلا ساخته هلاک کند و یستبدل و بدل کند شما را قوما غیرکم بقومی غیر شما که فرمان برند چون اهل یمن و فارس و لا تضروه شیئا
و زیان نتوانند رسانید چیزی مر خدا را یعنی بجهت کاهلی در نصرت دین او و نقصی نتوانید کرد چه او غنی مطلق است و بی نیاز از همه پس رسول خود را بی نصرت شما
در پناه خود نگاه دارد والله علی کل شیء و خدای بر همه چیز از تغیر و تبدیل و اسباب نصرت و غیر آن قدیر تواناست کما قال الا تنصروه

اگر نصرت ندهید پیغمبر او را زود باشد که خدای او را یاری دهد و در زمان آینده او را فرو نگذارد چنانکه در زمان گذشته فَقَدْ نَصَرَهُ اللّٰهُ پس بدرستی که نصرت داد

او را خدای إِذْ أَخْرَجَهُ الَّذِينَ كَفَرُوا وقتی که بیرون کردند او را کافران یعنی قصد اخراج و قتل او کردند از مکه و حق تعالی او را دستوری خروج داد ثَانِيَ اثْنَيْنِ

که دویم دو بود و در مرتبه دویم او چه یعنی با او نبود دیگر یک کس که ابوبکر باشد إِذْ هُمَا وقتی که او و ابوبکر فِي الْغَارِ در غاری بودند که بر اعلای جبل ثور المحل است بر جانب یمین

از مکه به ساعتی از ساعات و در آن وقت کسی بدانجا نرسد و شبانان ... و اهل صحرا در آن نزول نکردندی پس پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم شب پنجشنبه

در شهر مکه حضرت شاه ولایت را علیه السلام بر جای خود بخوابانید و خود را در خانه ابوبکر برفاقت او در همان شب بیرون آمد بدان غار متوجه شد و شب در آنجا بروز آوردند

و حق تعالی در آن شب درختی خار مغیلان بر در آن غار رویانید و جفت کبوتر صحرائی را امر شد تا بر در غار آشیانه گرفته تخم نهادند عنکبوتی را امر شد تا بر در غار تنید مجاهد گوید که

رسول صلی الله سه شبانروز در غار بماند و از عروه روایتست که ابوبکر را گوسفندی چند بود نماز شام عامر بن فهیره آن گوسفندان را در آن غار راندی ایشان از شیر آن گوسفندان

خوردندی قتاده گوید که عبد الرحمن در خفیه و شبانگاه آمدی و برای ایشان طعام آوردی القصه کفار در همان شب بخانه پیغمبر در آمدند و ... امیر المؤمنین را بر جای

او خفته دیدند با او گفتند که صاحب تو کجاست امیر فرمود که نمیدانم چون روز شد بطلب آنحضرت بیرون آمدند و سراقه بن مالک که پی کیر خوب بود و در آن فن مهارت تمام داشت

همراه خود بردند سراقه پی آنحضرت گرفته می آمد تا بدر غار رسید پی ناپدید شد گفت پی را تا باینجا آوردم و بغار نرفته زیرا که خانه عنکبوت بجای خود است و در بیضه شده

و آشیانه کبوتر و تخم او برجای خود است پس یا بآسمان رفته است یا بزمین پس کفار بسبب آن علامات که دلالت میکرد بر خالی بودن آن مقام از رسیدن آن امام متعرض غار نشدند

و چون ابابکر بر در غار کفار را بدید مضطرب شد و بسیار ترسان گشت و گفت یا رسول الله اگر یکی از مشرکان در زیر قدم خود نگاه کند هر آینه ما را ببیند حضرت فرمود که اندیشه

بخود راه مده که خدای تعالی نگاه دار ماست و دشمنان بر ما ظفر نیابند حق تعالی ازین حال خبر میدهد که إِذْ يَقُولُ چون گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله لِصَاحِبِهِ بیار خود

لَا تَحْزَنْ اندوه مخور إِنَّ اللّٰهَ مَعَنَا بدرستی که خدای با ماست و ما را ظفر دهد بر دشمنان و نگهدارد ما را از شر ایشان مرویست که یکی از کفار محاذی در غار نشست

تا اراقه کند رسول صلی الله روی از آن طرف بگردانید و با بوبکر گفت دیدی که ما را نمی بیند اگر ما را دیدی در مقابل ما کشف عورت نکردی پس دست بمناجات برداشت و گفت

بار خدایا چشمهای ایشان را از دیدن ما کور کن حق تعالی چشمهای ایشان را کور گردانید از دیدن پیغمبر تا آنکه در همه کوه گردیدند و رخنهای کوه را تجسس کردند و در غار نرفتند

فَأَنْزَلَ اللّٰهُ پس فرو فرستاد خدای تعالی سَكِينَتَهُ رحمت خود را سبب آرامش دل عَلَيْهِ بر رسول تا ایمن شد و از صمیم قلب بدانست که کفار بر او ظفر نیابند و

وَأَيَّدَهُ و قوت داد پیغمبر خود را بِجُنُودٍ لَمْ تَرَوْهَا بلشکرهای ملائکه که شما ندیدید ایشان را یعنی فرشتگان را فرستاد تا در غار پاسبانی و نگهبانی او کردند و مخالفان گویند

که ضمیر سکینه راجع با بوبکر است زیرا که او مضطرب و پریشان بود و این توجیه بعید زیرا که همه ضمایر ما قبل و ما بعد آن راجع بحضرت رسالتست بلا خلاف و آن ضمیر الا تنصروه

و قد نصره الله و اذ اخرجه و لصاحبه و ایده پس چگونه در میان آن ضمایر این ضمیر عاید بغیر او باشد و مؤید اینست آیه کریمه ثم انزل الله سکینته علی رسوله و علی المؤمنین که درین سوره واقع

شده و در سوره فتح وارد گشته وَجَعَلَ و گردانید خدای كَلِمَةَ الَّذِينَ كَفَرُوا کلمه آنها که کافر شدند السُّفْلَىٰ فروتر یعنی دعوت کفر که از ایشان صادر میشد

خوار و بی مقدار ساخت وَكَلِمَةُ اللّٰهِ و سخن خدای یعنی دعوت اسلام یا توحید یا کلمه شهادت هِيَ الْعُلْيَا آن بلندتر و رفیع قدرتر است مراد آنست که حق تعالی رسول را

از دست کفار خلاص داد و بمدینه رسانید چه این مبدأ قوت اسلام بود و مذلت اهل شرک یا ملائکه قوت داد پیغمبر خود را در مواطن حرب بجهت این اسلام قوی گشت و کفر و شرک

ضعیف شد وَاللّٰهُ عَزِيزٌ و خدای تعالی غالبست و عزیز کرداند اهل توحید حَكِيمٌ داناست و خوار سازد اهل شرک را مقصود از ایراد قصه غار در اثنای امر بغزوه تبوک آنست که بیان

این کند که اگر شما درین کار با یاری و جهاد نکنید مرا من او را یاری کنم چنانچه در آن محل با او یک کس بیش نبود و تمام صنادید قریش بقصد او برخاستند و من یاری او کردم و از میان

دشمنان

دشمنان بیرون آوردم پس کلید نصرت بقبضه قدرت منست که و ما النصر الا من عند الله بعد از ان بامنع و جهی مؤمنان را بجهاد امر میفرماید که انْفِرُوا بیرون روید بغزوه تبوک

خِفَافًا در حالتی که سبکبار باشید وَثِقَالًا و گرانبار سفیران با در خفاف و ثقال اقوالست حاصلش آنکه اراد سواراننده یا پیادگان و یا شد پستان و بیماران و یا جوانان

و پیران و یا درویشان و توانگران و یا بی سلاح و با سلاح و یا عزبان و کدخدایان و یا فارغان و فرهان که جمیع بهانه ضایع شد ضیاع و پریشانی کارهای دنیوی داعیه کردند

که بغزوه تبوک نروند حق تعالی عذر ایشان را قبول نفرمود و امر کرد که همه بیرون روید خواه آنکه سبکبار بید از مال و منال خواه آنها که گرانید باحمال و اثقال وَجَاهِدُوا

و جهاد کنید در راه خدای بِأَمْوَالِكُمْ بمالهای خود یعنی تهیه اسباب و زاد و سلاح کنید وَأَنْفُسِكُمْ و بنفسهای خود که مباشر کارزار گردید فِي سَبِيلِ اللّٰهِ در راه خدای

ذَٰلِكُمْ این بیرون رفتن و حرب کردن خَيْرٌ لَكُمْ بهتر است شما را از ترک جهاد إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ اگر هستید که میدانید فعل خیر را و عارفید بثواب جهاد و عقاب

تخلف و چون حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله و سلم مردمان را بغزوه تبوک امر فرمود ایشان سه فرقه شدند جمعی مسارعت نمودند و فرمان را بسمع اطاعت

شنودند و آنها اکابر مهاجر و اخیار انصار بودند و بعضی از ضعفاء مؤمنان را گران آمد اما فرمان خدای و حکم رسول را بهوای نفس اختیار کردند و برخی دستوری

اقامت و تخلف طلبیدند و آنها منافقان بودند و در شان ایشان نازل شد لَوْ كَانَ عَرَضًا اگر بودی آنچه ایشان را بآن دعوت میکنی مال بی ثبات دنیا

قَرِيبًا نزدیک بغز اگرمش بدون مشقت وَسَفَرًا قَاصِدًا و سفری که میانه است آسان و نزدیک نه دور و بی مشقت لَاتَّبَعُوكَ هر آینه پیروی تو میکردند بطمع

مال وَلَٰكِنْ بَعُدَتْ و لیکن دور شد عَلَيْهِمُ الشُّقَّةُ بر ایشان مسافتی که بمشقت قطع آن باید کرد وَسَيَحْلِفُونَ بِاللّٰهِ و زود باشد که سوگند خورند

بخدای و این خبر از معجزات قرآن است که قبل از وقوع بآن خبر داد که چون از تبوک باز آئی متخلفان بطریق عذر خواهی نزدیک تو سوگند یاد کنند لَوِ اسْتَطَعْنَا

اگر میتوانستیم سفر کردن و استطاعت میداشتیم لَخَرَجْنَا هر آینه بیرون می آمدیم مَعَكُمْ با شما و در مرافقت و موافقت جهد می نمودیم يُهْلِكُونَ أَنْفُسَهُمْ

هلاک میکنند نفسهای خود را بدین سوگند دروغ یعنی خود را مستحق عذاب میسازند وَاللّٰهُ يَعْلَمُ و خدای میداند إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ که ایشان دروغ گویانند

درین که میگویند چه استطاعت خروج دارند آورده اند که رسول صلی الله عزم غزای تبوک فرمود و آن مسافت تا حد روم بود منافقان طمع کردند که چون رسول و اصحاب

او باین جهاد روند مدینه خالی ماند ما بسرایهای پیغمبر و اصحاب او در آئیم و غارت کنیم و زنان و اطفال ایشان را برده نمائیم حق تعالی جبرئیل را فرستاد و رسول را صلی الله

ازین خبر داد حضرت فرمود که تدبیر این کار چیست جبرئیل گفت حق تعالی میفرماید که درین غزا که میروی مهم بصلح خواهد کشید و کار بشمشیر و تیر زدن نخواهد کشید علی

علیه السلام را بر جای خود نصب کن و اهل بیت و محراب و منبر نبوی گذار تا هم نیابت تو کند و هم حامی مدینه باشد و نیز بدانند که چون در زمان حیات تو علی صلاحیت

نیابت و ولایت عهد تو دارد پس بعد از وفات تو اولی آنست که ولی عهد و نایب تو او باشد حضرت رسالت صلی الله امیر المؤمنین را علیه السلام بر جای خود نصب

فرمود و مدینه را با او سپرد و چون منافقان آنرا دیدند دانستند که کید ایشان باطل شد و بعد از آنکه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم یک منزل از مدینه جدا شد اهل نفاق زبان طعن

دراز کردند و گفتند محمد و علی را دشمن گرفت و از و ملال یافت که او را با زنان و کودکان گذاشت حضرت امیر چون این سخن بشنید از روی شوق برخاست و سلاح در پوشید

و شمشیر حمایل کرد و متوجه خدمت حضرت رسالت شد وقت نماز عصر با او رسید و رسول صلی الله علیه و آله از خیمه بیرون آمده بود و در راه نظر میفرمود که ناگاه چشم آنحضرت

بر امیر افتاد فرمود که این شخص شمایل علی دارد و چون نزدیک رسید گفت یا علی ترا چه بر این داشت که از مدینه بیرون آمدی گفت طعن منافقان که در حق من و تو چنین گفتند

رسول صلی الله فرمود ای علی آیا راضی نیستی تو که وزیر من و وصی من و خلیفه من باشی و قاضی دین و وفا کننده وعده من گردی بدانکه گوشت تو گوشت منست

و جسم تو جسم من و خون تو خون منست و تو از من بمنزله هارونی از موسی الا آنست که بعد از من پیغمبری نخواهد بود امیر المؤمنین فرمود رضیت راضی و خرسند

پس بمدینه مراجعت فرمود و در وقت عزیمت سفر تبوک که منافقان عذر تخلف آوردند حضرت ایشانرا بگذاشت و رفیق خود شان نساخت حق تعالی بر سبیل تعطف و تلطف
و دعا بر وجه خیر فرمود که عفا الله عنك حق تعالی عفو کند از تو چه عادت عرب جاریست که یکدیگر را دعا کنند بعفو و رحمت و کرامت بی وقوع خطائی چنانچه کسی که
آب دهد او گوید غفر لك الله و یا در جواب عاطس گوید یرحمك الله و حال آنکه در خاطر او خطور نکند که مخاطب او ذنبی بوده باشد بلکه غرض او استحسانست در خطاب و تعظیم
توقیر مخاطب چنانکه عادت بران جاریست و کسانی که تجویز خطا میکنند بر انبیا این کلام را حمل بر خبر میکنند یعنی حق تعالی این خطا از تو درگذرانید لم اذنت چرا دستوری
دادی در باز ایستادن لهم مر ایشانرا و عذرهای حیله آمیز ایشان را شنیدی و جمعی گفته که این عتابست بر فعل قبیح و موجب وقوع صغیره از پیغمبر زیرا که عتاب
و امر مباح بی صورتست و یکی که فعل مباح کند میگوید که چرا چنین کردی نیکو چرا افضل و این تحقیقست ولیکن زیرا که جایزست که گویند در حق کسی که مرتکب غیر افضل شد
از امور مباحه که چرا چنین کردی یعنی چرا افضل مباح را که داشتی و مفضول آنرا اختیار کردی پس کلام محمول باشد بر ترک اولی که موجب نقص ثوابست و کسی که ترک بدین
کند میتوان گفت چرا ترک آن کردی و این مقتضی قبح و انکار نیست پس گویا حق تعالی خطاب میکند بحبیب خود که اولی آن بود که باجازت مبادرت ننمودی و انتظار
توقف میکردی حتی یتبین لك تا وقتی که روشن شدی مر ترا الذین صدقوا آنانکه راست گفته در اعتذار و تعلم الکاذبین و تا بدانستی دروغ گویان
را یعنی چون بر باطن هر کدام عالم شودی پس اولی آن بود که اذن تخلف ندادی تا بر تو ظاهر شد که کدام در اعتذار صادق اند و کدام کاذب از ابن عباس مرویست که
اذن حضرت مر ایشانرا جهة آن بود که علم بنفاق ایشان نداشت و بواسطه آن قول ایشانرا در اعتذار حمل بر تصدیق فرمود و بعد از بیان حال منافقان در صفت مؤمنان
میفرماید لا یستاذنك الذین یؤمنون دستوری نطلبند از تو آنانکه بتحقیق یقین دارند بالله و الیوم الآخر بخدا و بروز قیامت ان یجاهدوا
در جهاد نمایند باموالهم و انفسهم بمالهای خود و نفسهای خود یعنی عادت مؤمنان چنان نیست که طلب اذن کنند از تو در جهاد کردن با کفار بلکه چون
بشنوند که در تهیه اسباب جهادی بآن مبادرت میکنند و ترا موقوف باذن نمیگردانند چه جای آنکه اذن طلبند از تو در تخلف از آن و الله علیم
خدای داناست بالمتقین بپرهیزکاران از تخلف پس ایشانرا ثواب عظیم کرامت فرماید و منافقان را عذاب الیم روزی گرداند انما یستاذنك جز این
نیست که دستوری میجویند از تو در تخلف الذین لا یؤمنون آنانکه ایمان ندارند بالله و الیوم الآخر بخدا و روز قیامت و معتقد ثواب آن نیستند
و ارتابت و در شک افتاده است قلوبهم دلهای ایشان یعنی در حقیقت اسلام متردد اند فهم فی ریبهم پس ایشان در شک خود یترددون سرگردان
اند چه اگر مؤمنان مخلص می بودند و اعتقاد صحیح میداشتند بنشاء آخرت بی شائبه شک و ریب بنصرت خدای واثق می بودند و بثواب اخروی مستظهر
و بوسیله آن بجهاد مبادرت می نمودند و طلب اذن نمیکردند و لو ارادوا الخروج و اگر خواستندی این منافقان بیرون آمدن بغزا لاعدوا هر آینه
آماده و مهیا ساختندی له برای خروج عدة ساز و برگی که در سفر بکار آید و لکن کره الله و لیکن کراهت داشت خداوند نپسندید انبعاثهم
نهضت ایشان در سفر زیرا که بر وی ظاهر بود و میدانست که اگر آمدندی از ایشان جز فساد و القای شر و فتنه چیزی دیگر حاصل نشدی و چون چنین است فثبطهم پس باز
داشت ایشانرا بوسیله استیلای خوف و ترس بر ایشان و قیل اقعدوا و گفته شد مر ایشانرا که بنشینید در خانها مع القاعدین با نشستگان یعنی با زنان
و کودکان و بیماران و معلولان و گویند قایل این سخن هم حضرت رسالت بود بر وجه تهدید و وعید و یا بعضی از ایشان با بعضی میگفتند یا بوسوسه شیطان بوده و بصحت
رسیده که چون عسکر ظفر اثر همایون در ثنیة الوداع معسکر شد عبد الله بن ابی با جوقی با منافقان بیرون آمده در مقابل باب که آنرا ذی جده گویند نزول کرد
چون لشکر اسلام از آن منزل بمنزل دیگر که حرب گویند کوچ کردند وی با مردم تخلف نموده بازگشت این خبر بحضرت رسالت پناه رسید فرمود که اگر در وی خیری بودی

باما همراهی

باما همراهی نمودی شماتت دارید که از شر اشرار خلاص شدید حق تعالی موافق قول آنحضرت آیه فرستاد که لو خرجوا اگر بیرون آمدندی فیکم در میان شما ما زادوکم
نیفزودندی شمارا الا خبالا مگر تباهی دیدی و مکر و غدر چه در صدد افساد و اضلال شده شمارا بدل ساختندی و جد و جهدی کردندی و در باب جهاد که بجهت آن قصور
و قصور در راه یابی و لاوضعوا خلالکم و هر آینه در یتاختندی در میان شما بسخن چینی و غمازی و آتش نزاع افروختی در میان شما بجهت بدگوئی در حق
مؤمنان یبغونکم الفتنة در حالتی که میجستند برای شما فتنه که آن افکندن مخالفت بود در میان شما و یا شمارا از جنگ و میان می ترسانیدند و فیکم سماعون
لهم و در میان شما جاسوسان ایشان هستند که خبر شما با ایشان میرسانند و آنچه در میان شما واقع میشود با ایشان اخبار میکنند و الله علیم بالظالمین
و خدای تعالی داناست بستمکاران یعنی بضمایر منافقان و بر وفق آن ایشانرا سزا و جزا خواهد داد لقد ابتغوا الفتنة هر آینه طلبیدند فتنه را یعنی تفریق اصحاب
و پریشانی مر ترا من قبل پیش از غزوه که از تو بازگشتند و در حرب خندق که گفتند یا اهل یثرب لا مقام و قلبوا و گردانیدند لك الامور برای تو کارها
را یعنی تدبیر مکاید و حیل کردند در ابطال امر حتی جاء الحق تا بیامد نصرت الهی و ظهر امر الله و غالب شد کار خدا بر کار ایشان که آن اعلای دین
اسلام بود بر جمیع ملتهای کفر و هم کارهون و ایشان ناخواهان اند نصرت و دولت ترا الا کراهت ایشان دافع راه خدا نیست از سعید بن جبیر مرویست که
دوازده کس از منافقان در غزوه تبوک در شب عقبه بر ثنیه کمین کردند تا بیکبار از کمین گاه بیرون تاخته پیغمبر را هلاک کنند پس در آن موضع حیله و تدبیر در آن امر کردند
تا آنکه حق تعالی پیغمبر خود را نصرت داد و آن مشرکان بکار مخذول و منکوب شدند آورده اند که چون حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم جد بن قیس را
بحرب بنی الاصفر دلالت کرد گفت انصار میدانند که من مشعوفم بزنان می ترسم که چون زنان بنی الاصفر را به بینم از ایشان صبر نتوانم کرد و در فتنه افتم دستوری ده
آیت آمد که و منهم و از ایشان من یقول کسی باشد که گوید ائذن لی دستوری ده مرا در تخلف از غزا و لا تفتنی و مرا در فتنه میفکن و گویند مراد
ازین فتنه ضیاع و عیالست یعنی منافقان میگفتند که ای محمد مارا اذن ده در تخلف و مارا در فتنه میفکن از سبب ضایع شدن متاع و عیال که هیچ کافلی نباشد ایشانرا
بعد از ما الا فی الفتنة سقطوا بدانکه ایشان در فتنه افتاده اند که آن ظهور نفاق ایشانست و عدم خفای آن از مسلمانان و ان جهنم
و بدرستی که دوزخ لمحیطة احاطه کننده و فرا گیرنده است بالکافرین بکافران و بدکاران در قیامت ان تصبك اگر برسد بتو ای محمد در بعضی
غزوات حسنة نیکوئی از ظفر و غنیمت چنانکه در بدر بود تسؤهم اندوهگین سازد ایشانرا از فرط حسد و نفاقی که دارند و ان تصبك و اگر برسد
در برخی جنگ مصیبة جراحتی و شکستی چنانکه در احد واقع شد یقولوا گویند از روی خوشحالی قد اخذنا بدرستی که فرا گرفتیم امرنا احتیاط خود را
من قبل پیش ازین دور اندیشی کردیم و طریق احتیاط مرعی داشتیم و بحرب نرفتیم و یتولوا و بر گردند از مجلسهای خود و هم فرحون در حالتی که ایشان
شادمان باشند بشماتت قل بگو ای محمد لن یصیبنا نرسد مارا الا ما کتب الله لنا مگر آنچه نوشته است خدای برای ما در لوح محفوظ و مارا بآن اختصاص
داد از نصرت و ظفر بر دشمنان یا بشهادت و درجات جنان هو مولانا اوست ناصر و سازنده کار ما و علی الله و بر خدای نه بر غیر او فلیتوکل المؤمنون
باید که توکل کنند مؤمنان چه حق ایمان آنست که بر غیر او اعتماد و توکل ننمایند که توکل بر خدا موجب حصول مرادات و کفایت مهمات و ایمنی از آفات قل بگو ای
محمد مر ایشانرا بر سبیل تقریع هل تربصون بنا آیا چشم میدارید بما یعنی انتظار نمی برید که چیزی بما رسد الا احدی الحسنیین مگر یکی از دو عاقبت
نیکو که آن نصرتست اگر بکشیم و شهادتست اگر کشته شویم و نحن نتربص بکم و ما چشم میداریم بشما یکی از دو عاقبت ان یصیبکم الله آنکه برساند
خدای بشما بعذاب من عنده عذابی از نزدیک خود که صیحه و خسف است تا بآن هلاک شوید یا مراد عذاب آخرتست او بایدینا یا برساند خدا عذابی بشما

بدین سختیهای ما که شما را بسبب ظهور کفر و نفاق بقتل رسانیم فَتَرَبَّصُوا پس انتظار برید آنرا که بما میخواهید از خوبی عاقبت إِنَّا مَعَكُمْ مُتَرَبِّصُونَ بدرستی که ما با شما
منتظرانیم آنرا که بشما میخواهیم از بدی عاقبت قُلْ أَنْفِقُوا بگو نفقه کنید ای گروه منافقان در وجوه خیرات یعنی چون نفقه کنید طَوْعًا از روی رغبت أَوْ كَرْهًا یا بر وجه کراهت و نفرت بهیچ وجه
لَنْ يُتَقَبَّلَ مِنْكُمْ قبول نخواهد شد از شما مرویست که جد بن قیس با حضرت گفت مرا اجازت تخلف ده چه آمدن بحرب بنی الاصفر متعذر است اما لشکر را باموال مدد دهم
حق تعالی این آیت فرستاد که ای محمد بدیشان بگو که انفاق شما مقبول الهی نشود و نفعی نرساند إِنَّكُمْ كُنْتُمْ قَوْمًا فَاسِقِينَ بدرستی که شما هستید گروهی
بیرون رفتگان از دایره اسلام و نفقه کافران و تصدقات ایشان مقبول نیست پس در بیان تقریر این معنی میفرماید وَمَا مَنَعَهُمْ و باز نداشت ایشان را أَنْ تُقْبَلَ
مِنْهُمْ نَفَقَاتُهُمْ إِلَّا أَنَّهُمْ آنکه قبول کرده شود از ایشان نفقهای ایشان مگر آنکه ایشان كَفَرُوا بِاللَّهِ کافر شدند بخدا وَبِرَسُولِهِ و بفرستاده او وَلَا يَأْ
تُونَ الصَّلَاةَ و نمی آیند بنماز جماعت با پیغمبر صلی الله إِلَّا وَهُمْ كُسَالَىٰ مگر در حالتی که ایشان کاهلانند یعنی کاهلانه بنماز می آیند نه بر وجه رغبت و ارادت
وَلَا يُنْفِقُونَ و نفقه نمیکنند در راه خدا إِلَّا وَهُمْ كَارِهُونَ مگر در حالتی که ایشان ناخواهانند یعنی بکراهت نفقه میکنند زیرا که باداء نماز و زکوات امید ثواب ندارند
و بترک آن از عقاب نمیترسند فَلَا تُعْجِبْكَ پس باید که بشگفت نیارد ترا خطاب با حضرتست و مراد امت اند یعنی مؤمنان را میفرماید که باید که شما را متعجب نگرداند أَمْوَا
لُهُمْ مالهای منافقان وَلَا أَوْلَادُهُمْ و نه فرزندان ایشان چه بسیاری اموال و اولاد و بال است بر ایشان إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ جز این نیست که میخواهد خدای
لِيُعَذِّبَهُمْ تا عذاب کند ایشان را بها یعنی بان اموال و اولاد فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا در زندگانی دنیا بسبب تعب و مشقت در جمع مال و حفظ آن چه بدیشان از
مصایب فرزندان میرسد وَتَزْهَقَ أَنْفُسُهُمْ و بیرون رود جانهای ایشان از بدنها بصعوبت بسیار وَهُمْ كَافِرُونَ و حال آنکه ایشان کافران باشند
یعنی بر کفر بمیرند و نه مال ایشان را دستگیر دو نه اولاد و نه فرزند بفریاد ایشان رسد بعد از آن از سر ایشان خبر میدهد که وَيَحْلِفُونَ بِاللَّهِ و سوگند میخورند بخدای
إِنَّهُمْ لَمِنْكُمْ که ایشان از جمله شما اند یعنی از اهل اسلام وَمَا هُمْ مِنْكُمْ و حال آنکه ایشان از شما نیستند بجهت پنهان کردن کفر وَلَٰكِنَّهُمْ قَوْمٌ يَفْرَقُونَ
و لیکن ایشان گروهی اند که می ترسند از شما که با ایشان آن نوع معامله کنید که با مشرکان میکنید چون قتل و اسیر و غیره پس بتقیه اظهار اسلام میکنند لَوْ يَجِدُونَ
مَلْجَأً اگر بیابند پناهی که توانند گریخت چون قلعه یا سر کوهی یا جزیره أَوْ مَغَارَاتٍ یا غارها یا کوهها یا سردابها أَوْ مُدَّخَلًا یا سوراخی که در آنجا پنهان توانند
شد لَوَلَّوْا إِلَيْهِ هر آینه روی کنند بآنها از ترس شما وَهُمْ يَجْمَحُونَ در حالتی که ایشان می شتابند شتافتنی که منع کس باز نگردد یعنی بشتاب تمام از شما
بری گشته و بانجا میرفتند و چون پناهی نمی یابند بالضروره بحسب ظاهر با شما در ساخته اند نقل است که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله قسمت غنیمت میفرمود و ابو الجواد
منافق گفت صاحب خود را می بینید که صدقات شما بر ارباب غنم و مواشی میدهد و گمان میبرد که عدل میکند آیه آمد که وَمِنْهُمْ و از منافقان مَنْ يَلْمِزُكَ کسی هست
که غیبت میکند ترا و طعن میزند فِي الصَّدَقَاتِ در قسمت صدقها و در روایت آمده که آیت در شان ابو الخویصره تمیمی است یعنی حرقوص بن زهیره که سر خوارج بوده
در وقت غنایم هوازن در روز حنین که حضرت بجهت تالیف قلوب نو مسلمانان خیلی وافر از غنایم بدیشان میداد وی بران طعن کرده با طلای خالص که حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام از یمن فرستاده بود حضرت تمام آنرا بچهار کس از اشراف عرب عطا فرمود حرقوص جرات کرده با حضرت گفت که عدل کن یا رسول الله
آن حضرت در جواب فرمود که وای بر تو اگر من عدل نکنم که کند پس آنحضرت قوم او را مارقین لقب نهاد و در ینابیع مذکور است که امیر المؤمنین فرمود که ای علی تو
باین قوم قتال کنی و ثعلبی در تفسیر خود آورده که در نهروان حاضر بودم بود مرتضی علی علیه السلام با ایشان قتال کرد و ابو عبد الله علیه السلام فرماید که ثلث مردمان
از اهل آیه اند و غرض طاعنان در قسمت غنایم جز نفع خود شان نبود چنانکه میفرماید که فَإِنْ أُعْطُوا پس اگر داده شوند مِنْهَا از صدقات چندانکه دلخواه ایشان

باشد رَضُوا راضی و خوشنود شوند و پسندند آن قسمت را وَإِنْ لَمْ يُعْطَوْا مِنْهَا و اگر داده نشوند از آن بموجب اراده ایشان إِذَا هُمْ يَسْخَطُونَ آنگاه ایشان
خشم گیرند و ناخوشنود باشند وَلَوْ أَنَّهُمْ و اگر این منافقان که از تو طلب صدقات میکنند بآن عیب تو مینمایند رَضُوا مَا آتَاهُمُ اللَّهُ پسندند آنچه دهد خدای بایشان
وَرَسُولُهُ و فرستاده او از غنیمت و صدقات و بدان خرسند گردند وَقَالُوا و گویند بصدق تمام و اعتقاد صحیح که حَسْبُنَا اللَّهُ بس است ما را فضل
سَيُؤْتِينَا اللَّهُ زود باشد که بدهد ما را خدا مِنْ فَضْلِهِ از فضل و کرم خود صدقه یا غنیمت دیگر وَرَسُولُهُ و فرستاده او نیز عطا کند ما را بیشتر از این که حالا
بما عطا فرموده إِنَّا إِلَى اللَّهِ بدرستی که ما بخدا رَاغِبُونَ رغبت کنندگانیم و امیدواریم که ما را از فضل خود غنی گرداند از ابراهیم ادهم نقل است که بعطای
خدا خرسند شد از غم و بال باز رست الرضا بقضاء الله باب الله الاعظم رضا بقسمت سبب بهجت است و جزع آن موجب محنت بعد از آن بیان مصرف
صدقات میکند تا دانند که انچه حضرت در قسمت غنایم کرده عین ثواب بوده و میگوید که إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ جز این نیست که صدقات یعنی زکوات مفروضه
لِلْفُقَرَاءِ مر درویشانراست وَالْمَسَاكِينِ و بیچارگان را هر دو شریکند در آنکه قدرت نداشته باشند بر قوت سالیانه خود و عیال واجب النفقه خود و اگر چه
فقیر پریشان حال تر است نزد بعضی باین معنی که اصلا مال و کسب نداشته باشد و مسکین نیکو حالتر که او را کسبی باشد و لیکن کافی نباشد و چه قوت سنه واز صادق
علیه السلام منقول است که مسکین از فقیر بد حال تر است و قول حضرت نص است درین باب و قول ائمه نیز موافق اینست و فایده خلاف ظاهر نمیشود در باب
زکوات بجهت اجرای عطا بهر یک از ایشان طهور فایده آن در فضیلت عطات و کفارات نذر و وقف و وصیت گاهی در صیغه ذکر یکی از فقیر و مسکین واقع شده
باشد وَالْعَامِلِينَ عَلَيْهَا و دیگر صدقات مر عمل کنندگان راست بران یعنی جمعی که سعی کنند در تحصیل و جمع آن وَالْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ و قومی که الفت
داده شده است دلهای ایشان او آنها جمعی از اشراف طماع کفار بودند که رسول صلی الله علیه و آله سهمی از زکوات بدیشان میداد تا بر دین اسلام الفت گیرند
بکثرت قبیله خود و با تباع استمالت ایشان نماید بر قتال دشمنان و منع کفار کنند از داخل شدن در ثغر مسلمانان و بنزدیک امامیه حصه ایشان و عاملان موقوفست بر وجود
امام عادل و قول معتمد آنست که مولفه اعم از کفار و ضعفای اسلامند اگر چه اختصاص ایشان با اهل کفر اشهر است میان اصحاب و در روایت آمده که صفوان بن امیه
گفت که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله مرا عطا میداد و اول در همه جهان کسی از او دشمن تر نداشتم پس چندان چیزی بمن داد که از او دوستتر کسی در دنیا
نداشتم وَفِي الرِّقَابِ و دیگر زکوات از برای صرف کردن است در گشادن گردنهای بندگان از بندگی و نزد اصحاب ما مراد بندگان مؤمن اند
که در تحت شدت باشند و یا بنده که بمال زکوات بخرند و آزاد کنند و اگر چه در تحت شدت نباشد لیکن بشرط عدم مستحق و مکاتبات که از مال کتابت
عاجز شده باشند وَالْغَارِمِينَ و دیگر وام داران مفلس که قرض کرده باشند و در غیر معصیت صرف کرده خواه در نفقه واجب و مندوب یا در معاش
مباح وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ و دیگر صرف زکوات در راه خداست بانکه بر غازیان و مرابطان نفقه کنند تا سلاح و اسب خرند و جهاد کنند در راه خدا خواه غنی باشند
یا فقیر و یا بر عمارت مساجد پل و رباط و امثال آن از وجوه قرب وَابْنِ السَّبِيلِ و دیگر برای صرف آن در رهگذری که از مال خود دور مانده باشد و چیزی
نداشته باشد که بآن بشهر خود معاودت کند اگر چه در وطن خود غنی بوده باشد و امامیه نزد بعضی داخلند در ابن سبیل و احتیاج بدگران نیست حاصل که
زکوات فرض کرده است برای جماعت مذکوره فَرِيضَةً مِنَ اللَّهِ فرض کردنی ثابت از جانب خدا وَاللَّهُ عَلِيمٌ و خدای داناست بمستحقان حَكِيمٌ حکم کننده
بقسمت بر وجهی که آن شاید و باید و باقی احکام زکوات و ملحقات آن در منهج الصادقین و غیر آن از کتب مبسوط مسطور است آورده اند که خلاس بن
سوید و حذام بن خالد و ایاس بن قیس و سماک بن یزید و رفاعة بن عبد المنذر و امثال ایشان از منافقان که بظاهر ایمان آورده بودند و سینه ایشان

از کینه سینه عالم صاحب بود و در خلوت آنچه ما را که زبان راحت یارای آن نیست نسبت با آنحضرت میکردند غلامی گفت خاموش باش اینکه اگر بسمع او رسد شما رسوا شوید گفت محمد گوش
شنوا است و هرچه میخواهیم میگوییم پس پیش او سوگند میخوریم که نگفته ایم چون باو میگویند گویند سهل بن حارث پیوسته سخن چینی کردی و اسرار مسلمانان با منافقان
در میان نهادی چون او را منع کردند گفت محمد مرد شنوا است ما بنفی و اثبات هرچه میگوییم قبول میکند آیه آمد که وَمِنْهُمُ و از منافقان الَّذِينَ يُؤْذُونَ النَّبِيَّ
آنانند که می آزارند پیغمبر را وَيَقُولُونَ هُوَ أُذُنٌ و میگویند او مردی خوش نواست که هرچه باو میگویند استماع مینماید و باور میکند قُلْ بگو ایشان را أُذُنُ
خَيْرٍ لَكُمْ شنوای نیکوست مر شما را یعنی او اذن است نه بر وجهی که شما میدانید بلکه شنونده و قبول کننده گفتار نیکوست بعد از آن تفسیر اذن خیر لکم میکند بقوله
يُؤْمِنُ بِاللَّهِ تصدیق میکند خدای را در هرچه گفته و میگوید وَيُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِينَ و تصدیق میکند مومنان را و سخن ایشان را بعز قبول میرساند بسبب خلوص نیات
ایشان وَرَحْمَةٌ و رحمت است لِلَّذِينَ آمَنُوا آنکسانرا که اظهار ایمان کردند مِنْكُمْ از شما یعنی نه آنست که بقول شما دانا نیست بلکه صدق و کذب شما را میداند
اما پرده از روی کار شما بر نمیدارد و از روی رحمت و باشفاق رفق میکند وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ رَسُولَ اللَّهِ و آنانکه می آزارند بقول و فعل فرستاده خدای را
لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ مر ایشانراست عذاب دردناک در آخرت مرویست که جمعی از منافقان از غزوه تبوک تخلف کردند چون مومنان باز آمدند
ایشان زبان باعتذار گشودند و سوگند خوردند دران تا رضای ایشان بجویند آیه آمد که يَحْلِفُونَ بِاللَّهِ سوگند میخورند بخدای لَكُمْ برای شما ای اهل ایمان
بر صدق قول خود در اعتذار لِيُرْضُوكُمْ تا شما را خوشنود گردانند از خود وَاللَّهُ وَرَسُولُهُ و خدا و رسول او أَحَقُّ أَنْ يُرْضُوهُ سزاوارترند بآنکه
خوشنود سازند منافقان آنرا یعنی رسول او را چه سخن در ایذاء و رضای رسول است و خوشنودی خدا و البته بخوشنودی رسول است او را خوشنود
باید ساخت إِنْ كَانُوا مُؤْمِنِينَ اگر هستید مومنان چنانچه دعوی میکنید بعد از آن توبیخ منافقان میکند که أَلَمْ يَعْلَمُوا آیا نمیدانید أَنَّهُ مَنْ يُحَادِدِ اللَّهَ
آنکه هر کس که خلاف کند با خدای وَرَسُولَهُ و با رسول او از حد در گذرد فَأَنَّ لَهُ پس سزاوار آنست که باشد مر او را نَارَ جَهَنَّمَ آتش دوزخ خَالِدًا فِيهَا در حالتی
که جاوید باشد دران ذَلِكَ آن خلود در دوزخ الْخِزْيُ الْعَظِيمُ رسوایی عظیم بزرگست مرویست که منافقان در میان یکدیگر پیغمبر خدای را مترددالرای می گفتند
و با استهزای او سخنان او را میکردند و بعضی از ایشان تمنا میکردند که چه بودی که ما را صد تازیانه زندی و از آسمان آیتی نیامدی که سبب فضیحت ما شدی آیه آمد که
يَحْذَرُ الْمُنَافِقُونَ حذر میکنند منافقان أَنْ تُنَزَّلَ عَلَيْهِمْ سُورَةٌ از آنکه فرو آمده شود بر مومنان سوره از قرآن تُنَبِّئُهُمْ که آگاه دارد ایشان را
مومنان را و خبر دهد بِمَا فِي قُلُوبِهِمْ بآنچه در دلهای منافقان هست از کفر و نفاق قُلِ اسْتَهْزِئُوا بگو ای محمد ایشانرا که استهزا کنید امر برای تهدید است یعنی
و استهزا کنید البته جزای آن خواهید یافت و آن جزا اینست که إِنَّ اللَّهَ مُخْرِجٌ بدرستی که خدای ظاهر کننده است مَا تَحْذَرُونَ آن چیزی را که حذر
میکنید از اظهار آن یعنی ظاهر گرداند اوصاف ذمیمه و اخلاق سیئه شما را و آنرا پوشیده ندارد آورده اند که در غزوه تبوک بعضی منافقان پیش حضرت
رسالت پناه میرفتند و با یکدیگر میگفتند ببینید این مرد را که میخواهد حصارهای شام را بگیرد و در قصرهای پادشاهان آن دیار بنشیند این سخن بنور نبوت
بر باطن آنحضرت ظاهر شد بعمار یاسر امر کرد که ازین قوم استفسار کن چه میگفتند اگر انکار کنند بگو که چنین و چنین میگفتید عمار پیغام رسانید ایشان نزد حضرت
آمده اعتذار نمودند که این سخن بر سبیل هزل و بازی میگفتیم همچنانکه آداب مسافران است که بازی و مطایبه میکنند آیه آمد که وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ و اگر بپرسی
ای محمد ایشانرا که چه میگفتند لَيَقُولُنَّ هر آینه بگویند إِنَّمَا كُنَّا بدرستی که ما بودیم همچون مسافران نَخُوضُ خوض میکردیم در هر نوع سخن وَنَلْعَبُ و بازی
میکردیم در آنچه میگفتیم و از ابو جعفر صلوات الله علیه نقل است که آیه در باره دوازده کس و بقولی سی و شش کس از منافقان نازل شد که بعد از تبوک

در شب

در شب تار بسر راه حضرت رسول خدا آمده بر عقبه کمین کردند و آن شب بغایت تاریک بود با هم ساخته که رسول را هلاک کنند یا شترش را برمانند تا آنحضرت را بیفکند
و با خود قرار دادند که اگر رسول بر سر ما مطلع گردد گوییم کنا نخوض و نلعب جبرئیل علیه السلام آنحضرت را بر این مطلع ساخت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله
حضرت امیرالمومنین علیه السلام را امر کرد که امشب از پیش ناقه من میداشته باش حضرت شاه ولایت علیه السلام زمام ناقه رسول را در دست گرفت و بدست دیگر تیغی بر داشت
و حذیفه یمانی را فرمود که پیش پیش میرفته باش چون رسول صلی الله علیه و آله بکمینگاه ایشان رسید آواز داد هر یک را بنام خودشان بخواند که یا فلان
ایشان چون دانستند که حضرت رسالت بر ایشان مطلع شد پیش او دویدند و گفتند یا رسول الله بازی و مزاح میکردیم قُلْ بگو ای محمد ایشانرا از روی توبیخ که أَبِاللَّهِ
وَآيَاتِهِ آیا بخدا و سخنان او وَرَسُولِهِ و پیغمبر فرستاده او كُنْتُمْ تَسْتَهْزِئُونَ هستید که استهزا میکنید لَا تَعْتَذِرُوا عذر مگویید که اعتذار شما دروغ محض است
قَدْ كَفَرْتُمْ بدرستی که اظهار کفر کردید بطعن در رسول و ایذای بَعْدَ إِيمَانِكُمْ پس از آنکه اظهار ایمان کرده بودید إِنْ نَعْفُ اگر عفو کنیم عَنْ طَائِفَةٍ
مِنْكُمْ از گروهی از شما که باخلاص توبه کنند از نفاق و استهزا و بصدق تمام برگردند بخدا و رسول خدا مخشی بن حمیر اشجعی بود از منافقان که توبه کرد و بصدق تمام
ایمان آورد و از حق سبحانه و تعالی درخواست که بشرف شهادت رسد دعای وی اثر قبول یافته در حرب یمامه شربت شهادت چشید نُعَذِّبْ طَائِفَةً
عذاب کنیم طایفه دیگر را بِأَنَّهُمْ كَانُوا بسبب آنکه هستند مُجْرِمِينَ گناهکاران باصرار در نفاق بعد از آن از حال و مآل اهل نفاق خبر میدهد که الْمُنَافِقُونَ
مردان منافق که سیصد نفر بودند وَالْمُنَافِقَاتُ و زنان منافقه که صد و هفتاد زن بودند بَعْضُهُمْ مِنْ بَعْضٍ برخی از ایشان از برخی دیگرند یعنی مشابه
و مانند یکدیگرند در نفاق يَأْمُرُونَ بِالْمُنْكَرِ میفرمایند بکار زشت که آن کفر است یا معاصی یا تکذیب پیغمبر صلی الله علیه و آله وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمَعْرُوفِ
و باز میدارند مردمان را از نیکویی که ایمان است و طاعت خدا یا تصدیق و متابعت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله وَيَقْبِضُونَ أَيْدِيَهُمْ و فرا میگیرند دستهای
خود را یعنی فرو می بندند آنرا از خیرات و صدقات و در کشف گرای کنایت است از بخل نَسُوا اللَّهَ ترک کردند فرمان برداری خدای را و یاد کردن او را فَنَسِيَهُمْ
پس فرو گذاشت خدای ایشانرا و باز داشت فضل و لطف خود را از ایشان إِنَّ الْمُنَافِقِينَ بدرستی که منافقان از زن و مرد هُمُ الْفَاسِقُونَ
ایشانند بیرون رفتگان از دایره ایمان و متمردان در بخل و عصیان وَعَدَ اللَّهُ الْمُنَافِقِينَ وعده داده است خدای مردان منافق را وَالْمُنَافِقَاتِ و زنان
منافقه را وَالْكُفَّارَ و ناگرویدگان را از زن و مرد نَارَ جَهَنَّمَ آتش دوزخ خَالِدِينَ فِيهَا در حالتی که جاوید باشند دران هِيَ حَسْبُهُمْ آن آتش بس است ایشانرا
برای عقوبت و جزا وَلَعَنَهُمُ اللَّهُ و دور کرده است خدا ایشانرا از رحمت خود و ایشانرا خوار و ذلیل گردانیده وَلَهُمْ و مر ایشانراست در آخرت عَذَابٌ مُقِيمٌ
عذابی پاینده که انقطاع نباشد ای منافقان شما كَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ همچون آنانند که بودند پیش از شما بر کفر و نفاق مسلمان بودند كَانُوا أَشَدَّ مِنْكُمْ بودند سخت تر از شما
أَمْوَالًا وَأَوْلَادًا از روی مال و فرزندان یعنی در بسیاری مال و فرزندان ایشان بیشتر از شما بودند فَاسْتَمْتَعُوا پس بهره گرفتند بِخَلَاقِهِمْ بنصیب خود از لذتهای
دنیوی از مال و فرزند از همه بهره برداشتند فَاسْتَمْتَعْتُمْ بِخَلَاقِكُمْ پس شما نیز تمتع گرفتید بنصیب خویش از آرزوهای دنیا که فانیست كَمَا اسْتَمْتَعَ الَّذِينَ همچنانکه تمتع
گرفتند آنانکه بودند مِنْ قَبْلِكُمْ پیش از شما بِخَلَاقِهِمْ بهره خویش وَخُضْتُمْ و خوض کردید و شروع نمودید در باطل که آن کفر است و استهزا كَالَّذِي همچون خوض
گذشتگان خَاضُوا خوض کردند و بران رفتند أُولَئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ آن گروه نابود و تباه گشت کردارهای ایشان فِي الدُّنْيَا در دنیا که مال و فرزند ایشانرا
دفع نکرد وَالْآخِرَةِ و در آخرت که ثواب بران عملها و کردارها مرتب نگشت وَأُولَئِكَ و آن گروه هُمُ الْخَاسِرُونَ ایشانند زیانکاران در هر دو جهان حذیفه
بعد از رحلت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم گفت که منافقان امروز بدتر از منافقان عهد رسول‌اند زیرا که ایشان نفاق پوشیده داشتند و منافقان این عهد

کنند آشکارا کردند و اظهار عداوت خود اتمام کردند که امیر المومنین علیه السلام است أَلَمْ يَأْتِهِمْ آیا نیامد بدیشان یعنی البته آمد بمنافقان که بلذت دنیا مغرور بودند و از
ثواب آخرت محروم نَبَأُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ خبر عذاب و نکال آنانکه پیش از ایشان بودند و آنها قَوْمِ نُوحٍ گروه نوح بودند که بطوفان غرق شدند وَعَادٍ و گروه عاد که
بباد صرصر هلاک کشته شدند وَثَمُودَ و قوم ثمود که بصیحه مردند وَقَوْمِ إِبْرَاهِيمَ و گروه ابراهیم علیه السلام که بانواع عذاب مبتلا شدند مانند نمرود و اتباع او که به پشه تربت
مرگ چشیدند وَأَصْحَابِ مَدْيَنَ و اهل مدین که قوم شعیب بودند و بآتش یوم الظله هلاک شدند وَالْمُؤْتَفِكَاتِ و اهل شهرهای سرنگون که قوم لوط بودند و شهرهای
ایشان سرنگون شد و بر ایشان سنگ بارید أَتَتْهُمْ رُسُلُهُمْ آمدند بهمه ایشان فرستادگان بِالْبَيِّنَاتِ با حجتهای روشن و معجزهای هویدا فَمَا كَانَ اللَّهُ پس نبود
از خدای یعنی از عادت او نیست که لِيَظْلِمَهُمْ ستم کند بر ایشان یعنی بجرم عذاب بر ایشان فرستد و ایشان را معذب سازد وَلَكِنْ كَانُوا و لیکن بودند ایشان أَنْفُسَهُمْ
يَظْلِمُونَ که بر نفسهای خود ستم کردند بکفر و تکذیب و بجهت آن مستحق عقوبت شدند پس تعذیب بر وجه عدل بوده باشد نه ظلم و بعد از ذکر منافقان بیان حال مؤمنان
میکند وَالْمُؤْمِنُونَ و مردان مؤمن وَالْمُؤْمِنَاتُ و زنان مؤمنه بَعْضُهُمْ برخی از ایشان أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ دوستان و محبان برخی دیگرند در یاری دادن
حق یکدیگر و بطریق مستقیم سلوک کردن بر این وجه که يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ میفرمایند به نیکوئی که آن ایمان و فرمان برداریست در جمیع اوامر وَيَنْهَوْنَ عَنِ
الْمُنْكَرِ و باز میدارند از بدی و ناشایست که کفر است و انواع مناهی وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ و بپای میدارند نماز را بهمه شرایط و ارکان وَيُؤْتُونَ
الزَّكَاةَ و میدهند زکوة را وَيُطِيعُونَ اللَّهَ و فرمان برند خدای را وَرَسُولَهُ و پیغمبر او را در همه امور أُولَئِكَ آن گروه در همه امور پاکیزه سیرت سَيَرْ
حَمُهُمُ اللَّهُ زود باشد که رحمت کند خدای ایشان را یعنی لا محال آنها را مستغرق رحمت خود گرداند در دنیا و در آخرت إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای عَزِيزٌ
غالبست بر هرچه کند و خواهد حَكِيمٌ داناست بوضع هر چیزی بموضع آن وَعَدَ اللَّهُ وعده داده خدای الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ مردان و زنان گرونده
را جَنَّاتٍ تَجْرِي بوستانها و گلستانهای مشتمل بر میوه که میرود مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ از زیر آن درختان جوبهای آب خَالِدِينَ فِيهَا در حالتی که جاوید
مانند در آن وَمَسَاكِنَ طَيِّبَةً و دیگر وعده فرموده ایشان را مسکنهای پاکیزه و خوش که از آن لذت یابند و در آنجا بخوشحالی و خوشدلی گذرانند فِي جَنَّاتِ
عَدْنٍ در بوستانهای باقیات در حدیث آمده که مساکن طیبه قصرهایی اند که از آن لذت و حضور یابند و همه از لولو و زبرجد و یاقوت باشند و بعضی گفته
نهریست در جنت که بوستانهای آن بر هر دو کناره آنست و از حضرت رسالت صلعم منقولست که آن سرای خداست که هیچ چشمی آنرا ندیده و بر خاطر هیچکس نگذشته
در آن ساکن نشوند مگر سه گروه پیغمبر و صدیقان و شهیدان حق تعالی با آن قصر خطاب کند که خوشا حال کسی که در آید در تو و ساکن شود و نیز از آن حضرت مرویست که
کوشکیست در بهشت از لولو در آن هفتاد سرایست از یاقوت سرخ و در هر سرایی هفتاد خانه و در هر خانه هفتاد سریر و بر هر سریری هفتاد بستر از الوان متنوعه و بر هر بستری
جفتی از حور العین محفوظ شود و این کوشک بدین صفت در بهشتهای عدن باشد و در آن باد خوش از زیر عرش وزد و بر پشتهای مشک سفید گذرد و آن بوی
در آن کوشکها که مذکور شد بیارد و گویند آن عطرها پانصد سال راه میرود و در تمام جنت می وزد و بوی خوش میماند و بعد از آن وعده این بهتر و بزرگتر
میدهد که وَرِضْوَانٌ مِنَ اللَّهِ و خوشنودی از نزد خدای مومنان را أَكْبَرُ بزرگترست از جنات عدن و انواع نعمتهای او زیرا که مبدا جمیع سعادات و منشا تمام کرامات
رضای حضرت عزتست و مودی بنیل قرب وصال بارگاه ذوالجلال و محققان راه و عارفان آگاه مدار کار و نگاه جز رضای حضرت الله تعالی نیست مرویست که چون
اهل بهشت در بهشت قرار گیرند حق تعالی با ایشان خطاب کند که یا اهل الجنة ایشان گویند لبیک ربنا و سعدیک و الخیر فی یدیک پس فرماید که خوشنود شدید گویند چرا
خوشنود نباشیم که بما عطا فرموده آن چیزی که هیچ یک از خلق خود عطا نکرده حق تعالی گوید من بشما فاضلتر و بهتر از این عطا دهم بهشتیان گویند آن چه تواند بود که از این

فاضلتر بهشت
[illegible]

فاضلتر باشد خطاب رسد که فرود آرم بر شما خوشنودی خود را و هرگز بر شما خشم نگیرم پس از این حدیث معلوم میشود که نعمتی از رضای الهی فاضلتر نیست ذَلِكَ
این رضوان با جمیع نعیم بهشت هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ آن رستگاریست که بزرگست دنیا و ما فیها در جنب آن در نهایت استحقارست بعد از آن بجهاد
امر میفرماید يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ ای پیغمبر برگزیده جَاهِدِ الْكُفَّارَ جهاد کن با کافران بشمشیر وَالْمُنَافِقِينَ و با منافقان بالزام حجت و اقامت براهین
وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ و درشت باش بر ایشان و روی ترش کن در جهاد و محابا مکن وَمَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ و بازگشت اینها همه بدوزخ است وَبِئْسَ
الْمَصِيرُ و بد بازگشت ایست دوزخ مرویست که حضرت رسول صلعم در سایه حجره نشسته بود با صحابه گفت همین ساعت مردی نزد شما آید و بچشم شیطان در شما
نگرد چون بیاید با او هیچ سخن مگوئید در ساعت مردی پیدا شد ازرق چشم رسول او را بخواند و گفت تو و اصحاب تو چرا مرا دشنام میدهید وی انکار کرد پس اصحاب خود را
جمع کرد و آنها را نزد آنحضرت آورد همه سوگند خوردند که ما دشنام نداده ایم آیه آمد که يَحْلِفُونَ بِاللَّهِ سوگند میخورند بخدای که مَا قَالُوا نگفته ایم این سخن را
وَلَقَدْ قَالُوا و بتحقیق گفتند كَلِمَةَ الْكُفْرِ کلمه کفر را که دشنام دادن است به پیغمبر و قول مشهور آنست که آیه در باره جلاس بن سوید آمده که بوقت
تهیه غزوه تبوک بعضی بر دراز گوش سوار شده و از جانب قبا بمدینه آمد برای تغیر مردم از آن سفر و گفت اگر آنچه میگوید آورده حق باشد من از این دراز
گوش که بر او سوارم بدترباشم و این سخن را زن مصعب بحضرت رسالت رسانید وی را طلبید انکار کرد و با اصحاب خود سوگند خورد که نگفته ام حق تعالی فرمود که این سوگند
بدروغ میخورند که ما نگفته ایم کلمه کفر را و حال آنکه گفته اند وَكَفَرُوا و کفر را ظاهر ساخته اند بَعْدَ إِسْلَامِهِمْ پس از اظهار اسلام وَهَمُّوا بِمَا لَمْ يَنَالُوا
و قصد کردند بدانچه نیافتند و مقصود ایشان اخراج رسول بوده و مهاجران از [illegible] مدینه تا که تاج عزت بر سر ابن ابی نهند و او را پادشاهی بردارند
و نزد بعضی اصحاب عقبه اند که قصد کشتن پیغمبر داشتند چنانکه گذشت وَمَا نَقَمُوا و کینه نداشتند با رسول و مومنان إِلَّا أَنْ أَغْنَاهُمُ اللَّهُ
مگر آنکه بی نیاز کرد خدای ایشان را وَرَسُولُهُ و پیغمبر خدای مِنْ فَضْلِهِ از فضل و کرم خود یعنی اهل مدینه محتاج و تنگ معیشت بودند چون قدم مبارک حضرت
رسالت صلی الله علیه و آله آنجا رسید ببرکت آنحضرت غنایم بسیار بدست ایشان آمد و توانگر شدند پس موجب عداوت نیافتند مگر آنرا که مستغنی
شدند و مثل گویند اتق شر من احسنت الیه از شر آنکس بترس که با او احسان کرده باشی گویند جلاس را مولایی بودند او را کشته حضرت امر کرد تا دوازده هزار درهم
بدیت باو دادند پس بجهت این مستغنی شد پیغمبر صلی الله علیه و آله آنجا بر سبیل تعرض میفرماید که سبب این کینه و دشمنی نیست مگر آن توانگری فَإِنْ يَتُوبُوا يَكُ
خَيْرًا لَهُمْ پس اگر توبه کنند از نفاق باشد بهتر مر ایشان را وَإِنْ يَتَوَلَّوْا و اگر روی بگردانند از توبه يُعَذِّبْهُمُ اللَّهُ عذاب کند خدای ایشان را عَذَابًا
أَلِيمًا عذابی دردناک فِي الدُّنْيَا در دنیا بکشتن وَالْآخِرَةِ و در آخرت بسوختن وَمَا لَهُمْ فِي الْأَرْضِ و نیست مر ایشان را در زمین مِنْ وَلِيٍّ هیچ دوستی
و متولی امری وَلَا نَصِيرٍ و نه یاری و مددکاری که عذاب از ایشان بردارد و منقولست که جلاس بعد از نزول این آیه توبه کرد و از جمله مخلصان امت شد
آورده اند که ثعلبه بن حاطب انصاری مشهور بود بزهادت و عبادت روزی بملازمت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم آمده از فقر و فاقه شکایت کرد
والتماس کرد از آن حضرت که از حضرت حق تعالی درخواهد تا او را توانگر گرداند چنانکه او را هیچ احتیاج نماند حضرت او را پند داد که از این مدعا درگذر که عاقبت
فقر سلطنه خطرات و با آنچه داری قناعت کن بر اندک شکر کردن بهتر است از بسیار که شکر آنرا بجای نیاری نصیحت و موعظه آن حضرت او را سودمند
نیفتاد روزی چند برفت و باز آمد و همان استدعا کرد و گفت یا رسول الله من عهد کردم با خدای که حقوق آنرا با اهل آن رسانم و بآن رعایت صله رحم
کنم و چون مبالغه بحد اطناب رسید رسول فرمود بار خدایا ثعلبه را مالی بده بر وجه دلخواه او تیر دعا بهدف اجابت رسیده حق تعالی بر اندک گوسفندی که با آن

قناعت کرد برکت داد تا بجدی رسید که در حوالی مدینه گوسفندان او را جا نماند روی ببادیه آورد و بجهت تعهد حال از اقامت نماز جمعه باز ماند تا روزی
رسول حال وی پرسید که چرا اصلا بنماز جمعه حاضر نمیشود گفتند یا رسول الله چندان گوسفندان دارد که در هیچ وادی نمیگنجد و بجهت آن بفلان وادی رفته و مقام
کرده حضرت فرمود که ویحک یا ثعلبه سه بار این را تکرار فرموده چون آیه مذکوره نازل شد او را بر جهنی داد و یکی از بنی سلیم را رفیق او ساخت نزد ثعلبه فرستاد
تا بر او خوانند و زکوات از وی گیرند و درین باب کتابی که متضمن شرایط زکوات بود مصحوب او بجانب او فرستاد و با جهنی گفت که چون از ثعلبه زکوات بگیرید نزد
فلان سلیمی روید که شتران بسیار دارد و از وی نیز زکوات بگیرید پس هر دو بیامدند و آیه زکوات و نامه رسول را بثعلبه دادند و از وی زکوات خواستند محبت مال وی را
بران داشت که از فرمان نبوی سر کشیده گفت اینکه محمد از ما طلبد جزیه است پس زکوات نداد و گفت بجای دیگر روید تا من با خود اندیشه کنم ایشان نزد آن مرد
سلیمی شدند و نامه را بر او خواندند گفت سمعا و طاعة لامر الله و حکم رسول الله پس در میان شتران رفت و آنچه رسول صلی الله علیه و آله و سلم نوشته بود بهترین
شتران خود را جدا کرد و گفت اینها نزد رسول خدا برید ایشان گفتند رسول ما را امر نموده که بهترین ترا بستانیم او گفت حاشا که من جز خیار مال خود را بخدا و رسول او دهم
ایشان آنرا بستدند و باز نزد ثعلبه آمدند او همان مقاله که اول گفته بود که مانند جزیه است بر زبان راند و از دادن زکوات امتناع نمود و گفت بروید بجای دیگر تا من
یکبار دیگر اندیشه کنم ایشان نزد رسول آمدند و صورت حال بعرض رسانیدند رسول فرمود ویحک یا ثعلبه حق تعالی در حق ثعلبه این آیت فرستاد که وَمِنْهُمْ
مَنْ عَاهَدَ اللّٰهَ و بعضی از ایشان کسانی هستند که با خدای عهد کرده اند لَئِنْ آتَانَا هر آینه اگر بدهد خدای ما را مِنْ فَضْلِهِ از فضل خویش مال لَنَصَّدَّقَنَّ
هر آینه صدقه دهیم و اخراج کنیم زکوات را وَلَنَكُونَنَّ و هر آینه باشیم مِنَ الصَّالِحِينَ از جمله بندگان شایستگان در ادای حقوق رب العالمین فَلَمَّا
آتَاهُمْ پس آن هنگام که بداد ایشان را مال بسیار مِنْ فَضْلِهِ از فضل و کرم خود بَخِلُوا بِهِ بخیل کردند بآن و حق خدای خود را ندادند وَتَوَلَّوْا و روی بگردانیدند
از عهد و پیمان طاعت خدا وَهُمْ مُعْرِضُونَ در حالتی که ایشان اعراض کنندگانند از امر و فرمان یعنی عادت ایشان است اعراض و عدم انقیاد امر حق تعالی
فَأَعْقَبَهُمْ پس از پی در آورد بخل و منع زکوات ایشان را نِفَاقًا فِي قُلُوبِهِمْ نفاقی متمکن در دلهای ایشان که راسخ باشد و زایل نگردد إِلَىٰ يَوْمِ يَلْقَوْنَهُ
تا روزی که ببینند عمل خود را یعنی جزای آنرا و آن روز قیامت باشد بِمَا أَخْلَفُوا اللّٰهَ بسبب آنکه بودند که خلاف کردند با خدا مَا وَعَدُوهُ آنچه وعده داده بودند
وَبِمَا كَانُوا و بسبب آنکه بودند يَكْذِبُونَ که دروغ میگفتند و خلف وعده متضمن کذبست أَلَمْ يَعْلَمُوا آیا نمیدانند مخالفان وعده أَنَّ اللّٰهَ يَعْلَمُ
آنکه میداند خدای سِرَّهُمْ آنچه پنهان ایشان است از نفاق و عزم بر خلاف وعده وَنَجْوَاهُمْ و آنچه آشکارا میگویند که این زکوات جزیه است وَأَنَّ اللّٰهَ
و آیا نمیدانند که خدای عَلَّامُ الْغُيُوبِ داننده پوشیده هاست مرویست که در وقتی که این سه آیه نازل شد یکی از خویشان ثعلبه آنجا حاضر بود نزد ثعلبه رفت
و گفت ویحک یا ثعلبه در حق تو سه آیه آمده که دلالت بر کفر و نفاق تو میکند ثعلبه برخاست و نزد رسول صلی الله آمد و گفت یا رسول الله هر چه فرمائی من صدقه
نزد تو حاضر کنم تا بهر که خواهی بدهی و بهر وجه که خواهی صرف نمائی رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که چون زکوات را جزیه گفتی حق تعالی فرموده که صدقه ترا قبول
نکنم او برخاست و خاک بر سر کرد و فریاد در گرفت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که هر چند گفتم که در فقر شکیبا باش و قناعت کن و طلب غنا مکن قبول نکردی
لاجرم باین قضیه مبتلا شدی پس مایوس و منکوب بمنزل خود رفت و رسول صلی الله علیه در آن نزدیکی بجوار رحمت ایزدی پیوست و در عهد ابو بکر بیامد و درخواست کرد
صدقه او را قبول نمود و گفت چون رسول صلی الله علیه و آله و سلم صدقه ترا قبول ننمود من نیز قبول نکنم چون عمر بخلافت نشست او نیز قبول نکرد و در عهد عثمان
از جهان رفت آورده اند که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم اصحاب را بر انفاق و اعانت در تجهیز لشکر تبوک تحریص فرمود و عبد الرحمن عوف چهار هزار درم آورد
و گفت

گفت یا رسول الله من هشت هزار درم داشتم چهار هزار برای عیالان گذاشتم و چهار تصدق دادم رسول او را دعا کرد ببرکت و گفت بارک الله لک فیما اعطیت و فیما امسکت
خدای تعالی چندان مال باو داد که ثمن مال صد و هشت هزار درم بود هزار هزار و صد و هشتاد هزار درم شد و همچنین هر یک از اغنیا صحابه بعضی از اموال خود آوردند و در آخر
عاصم بن عدی دو هزار و چهار صد من خرما آورد و ابو عقیل انصاری نیز یکصاعی خرما آورد و گفت امشب اصباح بجهت سهم آب چاه کشیده ام دو صاع خرما باجرت آب
کشی بمن داده اند یکصاع برای عیال خود گذاشتم و یکصاع آورده ام حضرت فرمود تا آن خرما را نیز بر بالای آن خرماها کنند بعضی منافقان آغاز سخریه و غمز کرده گفتند عبد الرحمن
و عاصم آن مال بریا دادند خدا و رسول از صاع ابو عقیل بی نیازند اما او خواست که خود را یاد دهد تا از صدقات چیزی بستاند آیه نازل شد الَّذِينَ
آنانکه از روی استهزا يَلْمِزُونَ الْمُطَّوِّعِينَ عیب میکنند و بچشم اشارت مینمایند تطوع کنندگان را مِنَ الْمُؤْمِنِينَ از گروندگان فِي الصَّدَقَاتِ
در ادای صدقه یعنی در صدقات مندوبه است که عاصم تصدق کرده و منافقان آنرا بریا نسبت دادند وَالَّذِينَ لَا يَجِدُونَ و تصدق آنانرا نیز عیب میکنند که نمی یابند
إِلَّا جُهْدَهُمْ مگر بقدر طاقت و قوت خود یعنی ابو عقیل که میگفتند خدا و رسول از صاع او مستغنی اند فَيَسْخَرُونَ مِنْهُمْ پس تمسخر میکنند و استهزا مینمایند با ایشان
سَخِرَ اللّٰهُ مِنْهُمْ جزای دهد خدای ایشان را بر سخریت وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ و مر ایشان راست عذابی دردناک بر سخریت آورده اند که پسر عبد الله ابی که نام عبد الله
نام داشت از جمله مؤمنان مخلصان و مطیعان خالص بود در مرض پدر خود از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله درخواست نمود که برای پدر وی طلب آمرزش
نماید که اسْتَغْفِرْ لَهُمْ استغفار کن برای ایشان که منافقانند أَوْ لَا تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ یا آمرزش مخواه برای ایشان معنی آنست که استغفار و عدم استغفار
هر دو مساوی اند در فایده نرسانیدن باهل نفاق چنانکه میفرماید إِنْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ اگر آمرزش طلبی برای ایشان سَبْعِينَ مَرَّةً هفتاد بار فَلَنْ يَغْفِرَ اللّٰهُ
لَهُمْ نیامرزد خدای ایشان را حضرت بعد از استماع سبعین مرة فرمود که بر هفتاد بیفزایم جبرئیل این آیه آورد که سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَسْتَغْفَرْتَ لَهُمْ أَمْ لَمْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ لَنْ يَغْفِرَ
اللّٰهُ لَهُمْ حضرت دانست که مراد از سبعین مرة خصوص عدد نیست بلکه کثرت است و مراد عدم مغفرت ایشان است اگرچه استغفار از حد و حصر در گذرد ذَٰلِكَ
آن عدم قبول استغفار برای ایشان نه بجهت بخل است از جانب ما و نه قصوری از تو بلکه بِأَنَّهُمْ بسبب آنست که ایشان كَفَرُوا کافر شدند بخدای وَرَسُولِهِ
و برسول او یعنی بسبب آن محض کفر است و کفر محض وَاللّٰهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ و خدای تعالی راه نماید و بمقصود نرساند گروه فاسقان را یعنی
متمردان در کفر و معاندان را از نفاق بگذار و بعد از آن می فرماید از فرح اهل نفاق بر منع جهاد تبوک بقوله فَرِحَ الْمُخَلَّفُونَ شاد گشتند باز پس ماندگان از
غزای تبوک بِمَقْعَدِهِمْ به نشستن ایشان از غزو خِلَافَ رَسُولِ اللّٰهِ در عقب رسول خدا یعنی بعد از رفتن او بجهاد و متقاعد شدن ایشان از تبوک بجهت
مخالفت رسول الله وَكَرِهُوا و کراهت داشتند بجهت بدی اعتقاد أَنْ يُجَاهِدُوا و از آنکه جهاد کنند بِأَمْوَالِهِمْ بمالهای خود وَأَنْفُسِهِمْ و نفسهای خود فِي
سَبِيلِ اللّٰهِ در راه خدا بلکه فراغت و تن آسانی طلبیدند بر تحصیل رضای خدای ببذل اموال و نفس راحت اختیار کردند وَقَالُوا و گفتند آن منافقان مؤمنان را که لَا
تَنْفِرُوا بیرون مروید باین غزا فِي الْحَرِّ در گرما یعنی خود تنها نشد خواستند که مؤمنان را نیز از آن محروم کنند و یا آنکه یکدیگر را این مقوله گفتند و با هم مقرر کردند که به تبوک نروند
قُلْ بگو یا محمد ایشان را که نَارُ جَهَنَّمَ آتش دوزخ أَشَدُّ حَرًّا سخت تر است از این گرمی یعنی حرارت این دنیا از این گرما سخت تر است و ایشان بجهت جهالت و غوایت
آنرا بر این اختیار کردند لَوْ كَانُوا يَفْقَهُونَ اگر میدانستند که مآل ایشان بآن راجع است اختیار آن نمیکردند فَلْيَضْحَكُوا پس باید که بخندند قَلِيلًا خنده
اندک در دنیا که سرای فانیست و از اسباب غم در وی بیشتر از اسباب خنده است وَلْيَبْكُوا كَثِيرًا و باید که بگریند گریه بسیار در آخرت زیرا که سرای باقیست و از اسباب
آن بسیار است جَزَاءً پاداش دهد خدای ایشان را پاداشی بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ بآنچه بودند که کسب میکردند از نفاق و بدی اخلاق و تخلف بغیر عذر از جهاد

پیغمبر خدای صلی الله مرویست که اگر بدانید آنچه من میدانم هر آینه اندک خنده کنید و بسیار گریه کنید فان رجعک الله پس اگر باز آرد ترا ای محمد خدای بمدینه
الی طائفة منهم بسوی گروهی از منافقان که از جهاد تخلف کرده‌اند فاستاذنوک للخروج پس دستوری طلبند از تو برای بیرون آمدن بغزوه دیگر بعد از
تبوک ایشان را نگیرند فقل لن تخرجوا پس بگو بیرون نمی آیند و قرائت بمعنی نهی یعنی بیرون نیایند معی ابدا با من هرگز ولن تقاتلوا معی کارزار نکنید
در مصاحبت و مرافقت من عدوا دشمنی انکم بدرستی که شما رضیتم خرسند شدید بالقعود بنشستن و تخلف کردن اول مرة اول بار بغزوه تبوک
فاقعدوا پس بنشینید دیگر بار مع الخالفین با پس ماندگان که قابلیت کارزار ندارند چون زنان و کودکان که جهاد کار مردان است و مبارزان میدان
نبرد و از هر تردامنی این کار نیاید و نامرد در معرکه مبارزان جهاد نکند بیت هر امرا زان دل که در ان درد نباشد نهر دل که نترسد ز بلا مرد نباشد آورده‌اند که حضرت رسالت
صلی الله علیه و آله و سلم در مرض ابن ابی بعیادت او رفت و او از ان حضرت التماس کرد که پیراهن خود را عطا فرما تا کفن من کنند و بدفن من حاضر شده بر من
نماز کند اما این آیه آمد که ولا تصل و نماز مگذار علی احد بر هیچکس منهم مات ابدا از ایشان که بمیرد هرگز و عدم نهی حضرت از تکفین در پیراهن خود و نهی از
نماز کردن بر او بجهت مکافاتی بود که ابن ابی در حق عباس بجای آورده بود وقتی که در بدر او را اسیر کرده بودند و برهنه بود ابن ابی منافق بود پیراهن خود را در و پوشانید
مرویست که آن حضرت را گفتند یا رسول الله ابن ابی منافق بود چرا پیراهن خود را در و پوشانیدی و برا آن کفن فرمودی جواب داد که پیراهن دفع عذاب خدا
نخواهد شد و من امیدوارم از خدای تبارک و تعالی که بسبب این مردمان بسیار در دایره اسلام در آیند در روایت آمده که بسبب آنکه ابن ابی پیراهن حضرت را
طلبید بجهت تیمن و تبرک و آن حضرت آرزوی او را بهزار کس از خزرج مسلمان شدند مرویست که حضرت فرمود که نماز بر او کنند جبرئیل جامه او را بازپس کشید و این آیه
آمد که ولا تصل علی احد منهم مات ابدا ولا تقم علی قبره و مایست بر سر قبر او برای دفن و زیارت یا دعا و استغفار انهم کفروا بالله بدرستی که کافر شدند
بخدا که بر سر کنگ خود ایستاده‌اند ورسوله و به فرستاده او که فرمان او نبرند وماتوا وهم فاسقون و مردند و حال آنکه ایشان بیرون رفتگانند از طریق
ایمان و مقرند بر کفر و نفاق ولا تعجبک و باید که ترا معجب سازد و مراد امت اند و ظاهر خطاب بآنحضرت است و باید که در عجب نیندازد شما را اموالهم مالهای
منافقان اگر چه بسیارست واولادهم و نه فرزندان ایشان اگر چه قوی باقوت اند انما یرید الله جز این نیست که میخواهد خدای ان یعذبهم
بها آنکه عذاب کند ایشان را بدان فی الدنیا در دنیا که بسبب جمع مال و محافظت آن پیوسته در رنج باشند و برای رونق احوال و اولاد تهیه اسباب معیشت
ایشان همیشه محنت و مشقت کشند وتزهق انفسهم و بیرون رود روحهای ایشان از بدنهای ایشان بحسرت تمام وهم کافرون و حال آنکه
ایشان کافران باشند یعنی بر کفر ازین جهان بروند یکی از اهل طریقت گفته که اغنیا اشقی الاشقیا اند مال دنیا جمع میکنند بانواع پریشانی و زحمت نگاه میدارند باصناف
بلیت و مشقت بآخر میروند و میگذارند بصد هزار حسرت و ندامت واذا انزلت سورة و چون فرو فرستاده شود سوره از قرآن که در و مذکور باشد
ان آمنوا بالله که ایمان آرند بخدای وجاهدوا مع رسوله و جهاد کنند در خدمت پیغمبر استاذنک دستوری جویند از تو در باز ایستادن اولوا
الطول خداوندان مال و توانائی منهم از منافقان وقالوا ذرنا و گویند بگذار بحال خود ما را نکن مع القاعدین تا باشیم با نشستگان در خانها رضوا
خرسند و راضی گشتند بان یکونوا مع الخوالف بآنکه باشند با زنان بازپس مانده وطبع علی قلوبهم و مهر نهاده شده است بر دلهای ایشان
از نفاق یعنی نشانی درین باب آورده شده که فرشتگان بآن علامت نفاق ایشان را پیدا کنند و بر ایشان لعنت نمایند و با آنکه چون با وجود ظهور آیات داله
بر حقیت اسلام قبول ایمان نمی کنند بجهت فرط عناد و جحود پس گویند حق تعالی مهر نهاده بر دلهای ایشان فهم لا یفقهون پس ایشان فهم نمیکنند چیزی را که

در جهادات

در جهادات از سعادت دارین و آنرا که تخلف است از آثار شقاوت بعد از ان مدح حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم و سایر اهل ایمان میکند بقوله لکن الرسول لیکن
فرستاده خدای والذین آمنوا و آنانکه ایمان آورده‌اند معه با وی یعنی در خدمت او جاهدوا جهاد کردند باموالهم وانفسهم بمالهای خود و نفسهای خود
واولئک لهم الخیرات و آن گروه مر ایشان راست نیکوئیهای هر دو سرای که نصرت و غنیمت است در دنیا و بهشت و کرامت در عقبی واولئک هم
المفلحون و آن گروه ایشانند رستگاران و بمقصود رسیدگان اعد الله لهم آماده ساخته است خدای برای ایشان جنات تجری بوستانهائی که
میرود من تحتها الانهار از زیر مساکن یا اشجار آن جویها خالدین فیها در حالتی که جاوید باشند کائنند در ان ذلک الفوز العظیم آنست رستگاری
بزرگ و فیروزی تمام بعد از ان بیان حال اعراب میکند در اعتذار برای تخلف و میگوید که وجاء المعذرون من الاعراب و آمدند در وقت توجه بغزای
تبوک عذر گویندگان از بادیه نشینان یعنی بنی اسد و غطفان از قلت مال و کثرت عیال یا قوم عامر بن طفیل که اعتذار کردند بآنکه اگر ما بغزا آئیم بنی طی اموال
و مواشی ما را غارت میکنند این عذرها میگفتند لیؤذن لهم تا دستوری داده شود در تخلف نیز و اکثر مفسران برانند که عذر بر وجه نفاق بود و ابن عباس گفته که
از ایشان نفری چند بودند از بنی غفار که عذر صحیح داشتند و دال بر این است قوله وقعد الذین کذبوا الله و نشستند آنانکه دروغ گفتند بخدای ورسوله
و با رسول او در دعوی ایمان مراد منافقان اعرابند که نیامدند و اعتذار نیز نکردند سیصیب الذین کفروا زود باشد که برسد آنانرا که کافر شدند منهم از ایشان
عذاب الیم عذابی دردناک در دنیا بقتل و در آخرت بحرق بعد از ان رخصت اهل عذر صحیح میفرماید لیس علی الضعفاء نیست بر ناتوانان و عاجزان
ولا علی المرضی و نه بر بیماران ولا علی الذین لا یجدون و نه بر آنانکه نیابند ما ینفقون چیزی که نفقه کنند بر خود و اسباب راه سازند و آن قوم
جهینه و مزینه بودند یعنی بر این سه طایفه نیست حرج گناهی اگر باز ایستند از غزا اذا نصحوا هرگاه نیک خواهی و فرمان برند لله ورسوله مر خدای را و فرستاده
او را بایمان و طاعت ما علی المحسنین نیست بر نیکوکاران که ناصحانند من سبیل هیچ راه عتابی و ملامتی والله غفور و خدای آمرزنده است آنرا که بجهت
عذر صحیح از غزا باز ماند رحیم مهربان است که معذور را از رخصت نفوره داد ولا علی الذین و نیز عتابی و حرجی نیست بر آنها که از در ماندگی اذا ما اتوک
چون آمدند بسوی تو و درخواست کردند لتحملهم تا ایشان را سوار کنی و با خود ببری بحرب قلت گفتی تو که درین وقت لا اجد ما احملکم علیه
نمی یابم چیزی را که شما را سوار کنم بران تولوا بازگشتند از پیش تو واعینهم در حالتی که چشمهای ایشان تفیض من الدمع روان میشد از اشک یعنی اشک
از دیدهای ایشان میریخت حزنا در حالتی که غمگین بودند و غمگین شدند الا یجدوا بآنکه نمی یابند ما ینفقون چیزی را که خرج کنند در سفر و آنها هفت کس
بودند از انصاری معقل بن یسار و صخر بن خنسا و عبد الله بن کعب و سالم بن عمر و عبد معقل و عتبة بن زید و ابو عطبه که بدرگاه نبوت پناه آمدند و گفتند یا رسول الله
ما را داعیه حرب و جهادست و پیاده مانده‌ایم مرکبان عنایت فرما تا بران سوار شده بغزا آئیم حضرت فرمود که آنچه بخواهید نمی یابم گریان از پیش سید عالمیان
بیرون آمدند و ابن عمر و عباس و عثمان ایشان را توشه و مرکب داده همراه بردند و مرویست که جمعی که متوجه تبوک شدند سی هزار سوار بودند و باقی پیاده القصه حق تعالی
میفرماید که بر این سه طایفه اگر تخلف کنند از جهاد حرجی و عتابی نیست انما السبیل جز این نیست که عتاب و ملامت علی الذین بر آنانست که ایشان
یستاذنونک از تو دستوری میجویند در باز ایستادن وهم اغنیاء و حال آنکه ایشان توانگرانند و زاد و مرکب ایشان آماده است رضوا بان
یکونوا راضی شده‌اند که باشند مع الخوالف با زنان و کودکان و یاران باز مانده وطبع الله علی قلوبهم مهر خذلان نهاده است خدای بر دلهای ایشان
فهم لا یعلمون پس ایشان نمیدانند آخر کار خود را و عقوبتی که بر این نافرمانی مترتب بعد از ان از احوال استقبال خبر میدهد که ای اهل ایمان

ماندگان که از جهاد تخلف کردند و بهانه باز ایستادند یعتذرون عذر خواهند آورد الیکم بسوی شما یعنی عذرخواهست از تخلف اذا رجعتم چون باز
گردید از تبوک الیهم بسوی ایشان که بمدینه باز آیید قل بگوای محمد لا تعتذروا عذر مخواهید عذرهای دروغ برای آنکه لن نؤمن لکم باور نخواهیم داشت
شما را تصدیق نخواهیم کرد بجهت آنکه قد نبأنا الله بتحقیق که خبر داده است ما را خدای من اخبارکم از خبرهای شما یعنی از آنچه در خاطر شماست از شر و فساد و نفاق
وسیری الله و زود باشد که ببیند خدای عملکم کردار شما و رسوله و فرستاده او نیز خواهد دید یعنی علم هر دو تعلق خواهد گرفت بآنکه کدام از شما
از نفاق و کفر توبه کنند و کدام بران ثبات ورزید ثم تردون پس بازگردانیده خواهید شد در قیامت الی عالم الغیب والشهادة بسوی جزا دانندهٔ پوشیده
و آشکارا فینبئکم پس خبر دهد شما را بما کنتم تعملون بآنچه بوده‌اید که میکردید از کتمان نفاق و اظهار وفاق و این اخبار بتوبیخ و عتاب خواهد بود و از ابن عباس منقولست
آیه و آنچه بعد ازین واقع شده در بارهٔ جد بن قیس و معتب بن قشیر و اصحاب ایشان است از اهل نفاق که هشتاد کس بودند چون پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم از تبوک
بازگشت با اصحاب گفت با ایشان منشینید و سخن مگویید ایشان آمدند بعذرهای کاذبانه زبان گشودند و بران سوگند دروغ خوردند چنانکه میفرماید سیحلفون بالله
زود باشد که سوگند خورند بخدای لکم برای خوشنودی شما از ایشان اذا انقلبتم چون بازگردید شما از سفر الیهم بسوی ایشان لتعرضوا عنهم تا روی بگردانید
از سرزنش ایشان فاعرضوا عنهم پس اعراض کنید از ایشان و بگذارید ایشان را انهم رجس بدرستی که ایشان پلیدند و نکوهیده در نهایت نجاست و عناد و جحود و مأویهم
و مأویهم جهنم و جای ایشان دوزخ است پس ترک عتاب ایشان کنید که پاداش خواهد داد ایشان را باتش دوزخ جزاء پاداش دادنی بما کانوا یکسبون
بآنچه بودند که کسب میکردند از کفر و نفاق یحلفون سوگند میخورند منافقان بخدا لکم برای شما لترضوا تا بدان خوشنود شوید عنهم از ایشان تا از تعرض ایشان
ایمن شوند مرویست که ابن ابی بعد از رجوع آنحضرت بمدینه سوگند یاد کرد که دیگر در هیچ سفر از آنحضرت تخلف نکند و عبدالله بن ابی سرح نیز سوگند بهمین نوع خورد
حق تعالی فرمود که سوگند ایشان برای طلب رضای شماست نه برای خوشنودی خداست فان ترضوا پس اگر خوشنود شوید ای مؤمنان عنهم از منافقان
در دعوی فان الله پس بدرستی که خدای لا یرضی خوشنود نمی‌شود عن القوم الفاسقین از گروه فاسقان یعنی رضای شما موجب رضای خدا نشود
و رضای شما با وجود خشم خدای ایشان را سود ندارد و مراد نهی مؤمنانست که از ایشان راضی نشوند بعذرهای فریبندهٔ ایشان مغرور نگردند بعد از امر مؤمنان با اعراض
ایشان و عدم التفات ایشان میفرماید که الاعراب عربان بادیه‌نشین که در بیابان نشو و نما یافته‌اند مراد بنو تمیم و بنو اسد و عطفانی‌اند و اعرابی که در حوالی مدینه
اند تمام اهل بادیه بلکه این جمع مخصوص اشد کفرا و نفاقا سخت‌ترند از روی کفر و نفاق ایشان از اهل حضر بجهت آنکه مستوحش اند و سخت دل و با اهل علم
نشست و خواست کرده اند و اجدر و سزاوارترند الا یعلموا آنکه ندانند حدود ما انزل الله اندازه‌هایی که حق تعالی فرو فرستاده علی رسوله بر پیغمبر
خود از فرایض و سنن شرع والله علیم و خدای داناست باحوال ایشان حکیم حکم کننده از روی حکمت و مصلحت و مهلت دادن ایشان ومن الاعراب و از بادیه‌نشینان
اهل بادیه من یتخذ کسی هست که فرا میگیرد ما ینفق آنچه نفقه مینماید و صدقه میدهد مغرما تاوانی و زیانی یعنی صدقات خود را عینی و غرامتی میشمارد چه بر آن
امید ثواب ندارد و بریا و تقیه انفاق میکند و یتربص و انتظار میبرد بکم الدوائر بشما گردشهای روزگار یعنی منتظر آنند که دولت اسلام بنکبت بدل شود و اهل آن
مغلوب گردند تا از انفاق خلاصی یابند علیهم دائرة السوء بر ایشان گردش روزگار و مصائب نکبات لیل و نهار والله سمیع و خدای شنوای
گفتار ایشانست که بزبان می‌آرند علیم داناست بآنچه در دل پنهان میدارند بعد از ان احوال اعراب مخلص خبر میدهد که ومن الاعراب و از اهل بادیه من یؤ
من بالله کسی هست که میگروند بخدای والیوم الاخر و بروز بازپسین مراد بنو مقرن‌اند از جهت آنکه بخدا و پیغمبر گرویده‌اند و یتخذ و فرا میگیرند ما ینفق

آنچه نفقه

آنچه نفقه میکنند در جهاد یا تصدق قربات اسباب قربت عند الله نزدیک خدای یعنی تقرب میجویند بصدقات خود و وسیله میسازند تقرب بحق و صلوات
الرسول و سبب دعاهای پیغمبر که پیوسته متصدقان را بخیر و برکت دعا میکند و آمرزش می‌طلبد نزد خدا بسبب صدقات و صلوات ایشان الا انها
بدانید که نفقات با صلوة رسول صلی الله علیه و آله و سلم و صدقات قربة لهم سبب نزدیکیست مر ایشان را ببارگاه عنایت ربانی و وسیلهٔ قرب مکانت
و منزلت در کارگاه سبحانی سیدخلهم الله زود باشد که درآورد خدای ایشان را فی رحمته در بهشت خود که محل نزول رحمت است ان الله غفور
بدرستی که خدای آمرزنده است متصدقان را رحیم مهربان بر ایشان بعد از ان در بیان حال سابقان میفرماید که والسابقون الاولون و پیشی گیرندگان
پیشینیان یعنی آنها که سبقت کردند بر مؤمنان در ایمان من المهاجرین از مهاجران یعنی آنکه هجرت کردند و بمدینه آمدند مراد آنها اند که بدو قبله با حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و آله و سلم نماز گذاردند و سرور و مقتدای ایشان حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله و سلامه علیه است ملقب است بالمصلی الی القبلتین والانصار و از انصار یعنی آنها که
ساکن مدینه اند و اهل مکه را یاری دادند و آنها هشت کس بودند از اهل عقبه اولی و هفتاد کس از اهل عقبهٔ ثانیه والذین اتبعوهم و آنانکه متابعت کردند سابقان را
تا قیامت از زمرهٔ تابعان است رضی الله عنهم و خوشنود شد خدای از ایشان بقبول طاعت ایشان از سابقان و لاحق ورضوا عنه و خوشنود شدند
ایشان از خدای بآنچه یافتند از نعم دینیه و دنیویه واعد لهم و آماده کرد خدای تعالی از برای ایشان جنات تجری من تحتها الانهار بوستانها که میرود
از زیر درختان آن جویها خالدین فیها ابدا جاویدان که جاوید باشند دران همیشه ذلک الفوز العظیم آنست فیروزی بزرگ و رسیدن بتمام مراد در این
آیه دلالتست بر فضل سابقین و مزیت ایشان بر غیر ایشان و این بجهت آنست که در مبدا اسلام تحمل انواع مشقت شدند در نصرت دین چون مفارقت از عشایر
و نصرت اسلام با وجود قلت عدد و کثرت عدد و سبقت بایمان و دعوت مردمان بآن و بمذهب اصح که طریق اهل البیت علیهم السلام است اول کسی که از
مردان مهاجر بتصدیق نبوت حضرت رسالت کرد حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بود و از ابن عباس و جابر بن عبدالله و انس و زید بن ارقم و مجاهد و قتاده
و ابن اسحق و غیرهم نقلست که اول کسی که از زنان اسلام آورد بحضرت خاتم الانبیا خدیجه بنت خویلد بود و اول شخصی که از مردان که تصدیق آنحضرت نمود
علی ابن ابی طالب علیه السلام بود در سن دوازده سالگی و انس بن مالک از آنحضرت صلی الله علیه و آله روایت کرده که هفت سال فرشتگان بر من
و علی صلوات می‌فرستادند زیرا که درین هفت سال بغیر از من و علی کلمهٔ توحید لا اله الا الله است بآسمان نرسید و بصحت پیوسته که ابوطالب گفت ای علی
این چه دین است که تو برانی جواب داد که ای پدر ایمان آورده‌ام بخدا و برسول او و تصدیق کرده‌ام بهرچه از نزد خدا آورده و نماز میگذارم با او برای خدا ابو
طالب جواب داد که بدان ای پسر که محمد صلی الله علیه و آله و سلم دعوت نمیکند مگر بخیر پس تو ملازم او باش و منقاد امر او و از منهال بن عمرو روایتست که از عبدالله بن عباس
شنیدم که گفت من از علی علیه السلام شنیدم که میفرمود من بندهٔ خدایم و برادر رسول خدای و صدیق اکبرم و این را نگوید بعد از من مگر دروغگوی افترا کننده و نماز گذاردم
پیش از مردمان بهفت سال زیرا که درین هفت سال غیر از من و رسول خدا کسی نماز نمیگذارد و معاذه عدویه گفت از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام شنیدم که می گفت
بر منبر بصره که ایمان آورده‌ام پیش از آنکه ابوبکر ایمان آورده اسلام آورده‌ام پیش از آنکه اصحاب اسلام آورده‌اند ابو تحیله گوید من در موسم حج بنزد ابوذر رفتم و گفتم در میان
قوم اختلافی پدید آمده من اتقه اکنم گفت متمسک بکتاب خدا شو و بعلی بن ابی طالب که لازمه این هر دو رستگاریست و بدرستی که من گواهی میدهم که رسول
خدا فرمود که اول کسی که ایمان بمن آورد علی بن ابی طالب بود و اول کسی که در روز قیامت با من مصافحه کند علی خواهد بود و او صدیق اکبر است و فاروق اعظم
مابین حق و باطل و او یعسوب مؤمنین است و بعد از ذکر سابقین باز رجوع باحوال منافقین کرده میفرماید که وممن حولکم و از آنانکه گرداگرد شمااند

من الاعراب از اهل بادیه منافقون منافقانند چون اسلم واشجع وغفار وجهینه ومزینه وامثال ایشان که کلمه شهادت میگویند وبنماز وروزه قیام مینمایند ومن اهل
المدینة مردوا واز اهل مدینه یعنی از مردم شهر نیز قومی اند که خو کرده اند وبر وجه رسوخ اقامت کرده اند علی النفاق بر نفاق ودر منافقی بمرتبه مهارت دارند که تو
که محمدی با وجود کمال فطنت وصدق فراست خود لا تعلمهم نمیدانی ایشانرا یعنی کفر را در سویدای دل خود پنهان دارند وآثار ایمان واحسان بظهور می آرند پس
تو ایشانرا باعیان نمی شناسی نحن نعلمهم ما میدانیم ایشانرا که بر سر دل ایشان مطلعیم سنعذبهم زود باشد که عذاب کنیم ایشانرا مرتین دو نوبت یکی به فضیحت
وقتل در دنیا ودیگری بعذاب قبر یا باخذ زکوات از ایشان وتکلیف بجهاد واز ابن عباس مرویست که عذاب ایشان در دنیا یکی آن بود که رسول صلی الله علیه وآله وسلم
روز جمعه بر منبر خطبه خواند وبعد از ان اشارت کرد باهل نفاق وگفت یا فلان از مسجد بیرون رو که از اهل نفاقی وچون جمعی را نام برد وبر ایشان گواهی داد بنفاق
رسوا شدند واز مسجد بیرون رفتند واین فضیحت ورسوائی یکعذابست وعذاب دویم عذاب عقبی ثم یردون بعد از ان بازگردانیده شوند در قیامت
الی عذاب عظیم بسوی عذاب بزرگ که آتش دوزخ است آورده اند که ده تن از ده تن مخلصان که اهل اسلام از ان جمله ابو لبابه انصاری ومرداس واوس
وثعلبة بن ودیعه واوس بن حذام وغیره بودند بعذر تخلف ورزیدند وآخر از ان بسیار نادم وپشیمان شده گریه وتضرع آغاز کردند وگفتند چگونه جایز باشد
که ما در سایه وراحت وآسایش باشیم ورسول صلی الله علیه وآله با اصحاب در جهاد باشند وسختی ورنج سفر کشند چون از تهدیداتی که درباره متخلفان
نازل شده بود خبر یافتند مضطرب وبیتاب گشتند هفت تن از ایشان خود را بر ستونها کشیدند وبر ستونها بستند وسوگند یاد کردند که تا وقتی که بحکم خدا گشاده
نشویم کسی ما را نگشاید چون حضرت رسالت صلعم از تبوک رجوع نمودند وبمدینه سکینه نزول اجلال فرمودند بر عادت معهود بمسجد در آمدند چشم مبارک آنحضرت بران جماعت
افتاد فرمود که این ها چه کسانند صورت حال بموقف عرض رسانیدند سید عالم بر زبان گهربار گذرانید که من نیز سوگند میخورم که ایشانرا نگشایم تا وقتی
که مرا در باب ایشان حکم در رسد وازان جهت که از صحبت من باز ایستادند وبجهاد رغبت نکردند حق تعالی این آیت فرستاد که وآخرون وقومی دیگر از متخلفان
که غیر منافقانند اعترفوا اعتراف نمودند بذنوبهم بگناهان خود ومعترف شدند بآن وبمعاذیر کاذبه از تخلف اعتذار نکردند همچنانکه اهل نفاق کردند خلطوا
عملا صالحا آمیخته کردار نیک را یعنی غزاها که باتفاق پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم در وجود آمده بود با اظهار پشیمانی واعتراف بذنب وآخر سیئا
وعمل دیگر کردند که بد بود وآن تخلف ایشان بود از تبوک وموافقت با اهل نفاق عسی الله شاید که خدای ان یتوب علیهم آنکه توبه ایشان بپذیرد ورو بر
ایشان رجوع کند بمغفرت ان الله غفور رحیم بدرستی که خدای آمرزنده است ما یارا مهربان بتفضل بر ایشان بعد از نزول این آیه حضرت فرمود که
ایشانرا بگشادند وآن آزاد شدگان بشکرانه قبول توبه اموال خود را نزد حضرت رسالت صلعم آوردند وگفتند یا رسول خدا ما بسبب این مالها از دولت خدمت
تو بازماندیم اینها را فرا گیر ودر راه خدا تصدق کن حضرت فرمود که من باخذ مال شما مامور نیستم این آیه نازل شد که خذ من اموالهم فرا گیر از مالهای
ایشان یعنی بعضی از ان صدقة زکوات فریضه تطهرهم که پاک گردانی ایشانرا از گناهان وتزکیهم وافزون گردانی حسنات ایشانرا ورفع درجه ایشان
کنی بمنازل مخلصان بها بدان صدقه وصل علیهم ودعا کن برای ایشان یعنی عطوفت نما بر ایشان بدعا واستغفار ان صلوتک سکن لهم
بدرستی که دعاهای تو آرامش است دلهای ایشانرا وموجب اطمینان خاطر وطیب نفس ایشان وحفص صلوتک خوانده بصیغه مفرد والله سمیع وخدای شنوای
دعای ترا علیم دانا باستحقاق ایشان بدعا یا سمیع است باعتراف ایشان وعلیم است بندامت ایشان ومرتب بتبیین آیه در منهج مذکور است بعد از ان
جهت تنبیه متخلفان نادم وتایب بر قبول توبه وصدقه ویا ترغیب غیر ایشان بر توبه کردن میفرماید الم یعلموا آیا نمیدانند این توبه کنندگان ویا آنهائی که

توبه نکنند

توبه نکنند ومعلوم ندارند ان الله هو یقبل التوبة آنکه خداست که او قبول میکند توبه را عن عباده از بندگان خود ویاخذ الصدقات
وفرا میگیرد صدقهای ایشانرا یعنی قبول آن میکند بجهت خلوص نیت ایشان وبران ثواب عظیم کرامت میفرماید وان الله وآیا نمیدانند آنرا نیز که خدای
هو التواب الرحیم اوست پذیرنده توبه ومهربان بر توبه کنندگان حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم فرموده بآن خدائی که جان من با مراد اوست
که هیچ بنده نباشد که صدقه دهد از کسب حلال مگر که خدای صدقه او را قبول کند وآنرا پرورد چنانکه یکی از شما کره اسبی را تا آنکه یک لقمه از وجه حلال داده باشد
مانند کوه عظیم شود وقل اعملوا وبگو عمل کنید ای تائبان یعنی بعد از قبول توبه استقامت ورزید بر عمل خیر ویا ای گروهی که توبه نمی کنید بکنید آنچه میخواهید واین
امر برای تهدیدات فسیری الله عملکم پس زود باشد که بیند خدای عمل شما را از خیر وشر بعد از صدور آن از شما وبوجود آمدن ورسوله وزود
او نیز ببیند آنرا والمؤمنون وگروندگان نیز مشاهده آن کنند حق تعالی رسول ومؤمنانرا بآن آگاه گرداند ونزد اهل البیت علیهم السلام مراد بمؤمنان ائمه
معصومین اند صلوات الله علیهم که عارفند بر اعمال بندگان وستردون وزود باشد که باز گردانیده شوند بمرگ الی عالم الغیب والشهادة
بسوی دانای پنهان وآشکارا در محکمه قیامت فینبئکم پس آگاه سازد شما را بما کنتم تعملون بآنچه بودید که عمل میکردید وآگاه بجزا دادن خود
بود بران فعل در مجمع آورده که در تعلق کردن علم رسول ومؤمنان باعمال بندگان دو وجه گفته اند یکی آنکه حق تعالی آنرا در قیامت برسول وائمه علیهم السلام عرض
فرماید دویم آنکه در اخبار صحیحه آمده که اعمال امت را هر شب دوشنبه وپنجشنبه بر رسول الله وائمه علیهم السلام عرض میکنند پس مراد بمؤمنان معصومانند وقبل از این
گذشت که متخلفان از اهل اسلام ده تن بودند هفت تن آنها که مذکور شدند وسه کس دیگر کعب بن مالک بود وهلال بن امیه ومرارة بن ربیع که از اوس وخزرج بودند
وخود را بر ستون نبسته بودند اما نزد آنحضرت آمده بگناه خود معترف شدند حضرت حکم فرمود که با ایشان مکالمه ومجالسه نفرمایند وگفت از نزد من دور شوید
تا ببینیم که حق تعالی درباره شما چه حکم کند این آیه آمد که وآخرون ودیگر از متخلفان مرجون تاخیر کرده شدگانند وباز داشتگان یعنی موقوفست حکم ایشان لامر
الله برای نزول فرمان سبحانه درباره ایشان اما یعذبهم تا عذاب کند خدای ایشانرا اگر اصرار کنند بر آن گناه بر احوال ایشان واما یتوب علیهم
وقبول توبه کند بر ایشان اگر ندامت ورزند از آن والله علیم وخدای داناست بر احوال ایشان حکیم حکم کننده است بتاخیر ایشان وبعد از آنکه این
سه کس بنیت خالص توبه کردند از تخلف ومنقاد امر الهی شده حق تعالی بر ایشان رحم کرده از سر گناه ایشان درگذشت ومرویست که پنجاه شبانه روز اهل ایمان با ایشان
سخن نکردند ونشست وبرخاست ننمودند وزنان ایشان نیز از ایشان کناره میکردند ودر مدت خیمه در صحرا زده بودند ودر آنجا بتضرع وزاری وخوف واضطراب
میگذرانیدند تا آنکه بعد از مدت مذکور ودر حق ایشان آیه وعلی الثلثة الذین خلفوا نازل شد مؤمنان بسرعت تمام نزد ایشان رفتند وبشارت قبول توبه بایشان
رسانیدند کعب بن مالک روایت کند که بعد از این بشارت بخدمت حضرت رسالت صلی الله علیه وآله شتافتم وروی مبارک رسول را علیه السلام
دیدم که بجهت سرور وشادی مانند قمر منور ودرخشان بود وعلامت سرور آنحضرت استنارهٔ وجه مبارک وی بود چون مرا دید فرمود البشر
بخیر بشارت باد ترا بخیر گفتم یا رسول الله این بشارت از نزد تست یا از نزد حق تعالی فرمود من عند الله از نزد خداست پس من ثلث مال خود را بشکرانه این تصدق
کردم آورده اند که دوازده منافق چون ثعلبة بن حاطب ونبتل بن حارث ووديعة بن ثابت وامثال ایشان بسخن ابو عامر راهب در برابر مسجد قبا مسجدی بنا کردند
وابو عامر راهب از اشراف قبیله خزرج بود ودر علم تورات وانجیل مهارت تمام داشت وپیوسته نعت وصفت حضرت سید کاینات صلعم را بر اهل مدینه
میخواند وچون آنحضرت بمدینه هجرت فرمود اهل آن خطه شیفته جمال وکمال وی شدند واز صحبت ابو عامر بریدند وکسی دیگر بروی او نگرد ابو عامر را عرق

حسد در حرکت آمد و بغی آن حضرت مشغول شده بوی ایمان نیاورد و بعد از غزوهٔ بدر از مدینه گریخته بکفار مکه پیوست و در حرب احد حاضر شد و اول کسی که تیر
بلشکرگاه اسلام انداخت وی بود و حضرت صلی الله علیه و آله و سلم ویرا فاسق لقب نهاد و در حرب حنین نیز حاضر شد و از انجا فرار نموده بنزد هرقل که ملک روم بود رفت
و میخواست که از روم لشکری ساز کرده بجنگ مسلمانان آید نامه نوشت بمنافقان که شما در مقابل مسجد قبا بمحلهٔ خویش برای من مسجدی بسازید که چون بمدینه آیم انجا
بافادهٔ علوم مشغول شوم ایشان مسجدی بساختند و حضرت رسالت صلی الله علیه و آله چون عازم غزوهٔ تبوک میشد گذرش بآن مسجد افتاد آن جماعت بسر راه آنحضرت
آمده گفتند یا رسول الله ما برای ضعیفان و بیمارکان وقت سرما و باران کی مسجدی ساخته ایم التماس داریم که قدم مبارک رنجه فرمائید و درین مسجد نماز گذارید غرض ایشان
آن بود که بواسطهٔ نماز آنحضرت فهم خود را استحکامی دهند القصه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در جواب ایشان فرمود که حال متوجه غزایم و بر جناح سفر ان شاء الله
تعالی بعد از مراجعت در مسجد شما نماز بگذارم چون بوقت معاودت بمنزل ذی اوان که قرب مدینه است فرود آمد اهل مسجد همان التماس نمودند جبرئیل علیه السلام
این آیه آورد که وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا و آن منافقان که فرا گرفته و بنا نهادند مسجدی را ضِرَارًا بجهت ضرر رسانیدن مؤمنان یعنی به سبر عامان خود که اصحاب
مسجد قبا اند وَكُفْرًا و بجهت قوت دادن کفری که اضمار آن میکنند وَتَفْرِيقًا و برای تفرقه افکندن بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ میان مؤمنان که ایشان در مسجد قبا جمع باشند
وَإِرْصَادًا و برای انتظار لِمَنْ حَارَبَ اللَّهَ مر آنکس را که حرب کرده با خدای وَرَسُولَهُ و با رسول او مِنْ قَبْلُ پیش از بنای آن مسجد مراد ابو عامر راهب است
که در احد و حنین بجنگ حاضر شد وَلَيَحْلِفُنَّ و هر آینه سوگند میخورند وقتی که کسی بگوید چرا این مسجد ساختید إِنْ أَرَدْنَا ما نخواستیم از برای مسجد إِلَّا الْحُسْنَى
مگر خصلت نکو نماز است و کرم و ترحم بر ضعفا وَاللَّهُ يَشْهَدُ و خدای گواهی میدهد که إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ ایشان دروغگویانند در سوگند خود لَا تَقُمْ فِيهِ
قیام مکن درین مسجد أَبَدًا هرگز لَمَسْجِدٌ أُسِّسَ هر آینه مسجدی که بنا کرده شده است عَلَى التَّقْوَى بر پرهیزکاری مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ از اول روزی از روزهای
بنای آن مراد مسجد قباست که در محلهٔ بنی عمرو بن عوف بود در روایت که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله اول که بحوالی مدینه رسید بمحلهٔ قبا فرود آمده چند روز انجا
اقامت فرمود و دران ایام اساس مسجد قبا افکندند و آن اول مسجدیست در مدینه که حضرت در انجا دو رکعت نماز گذاردی و در روایت آمده که ثواب دو رکعت
نماز در مسجد قبا گذاردن مانند ثواب گذاردن عمره است حق تعالی میفرماید که آن مسجد که اساس آن بتقویست أَحَقُّ سزاوارتر است أَنْ تَقُومَ فِيهِ آنکه قیام
کنی در وی برای نماز فِيهِ رِجَالٌ دران مسجد که بنای او بر تقوی است مردانی اند که از پاکیزه طبعی و پاک طینتی يُحِبُّونَ دوست میدارند أَنْ يَتَطَهَّرُوا
آنکه در پاکی اند از انجاس و اجناس یعنی پیوسته بطهارت باشند منقول است که بعد از نزول این آیت حضرت از اهل قبا پرسید که کدام تطهر است که حق تعالی بان
بر شما ثنا گفت جواب دادند که آب از عقب سه سنگی مالیدن که استعمال میکنیم یعنی در استنجا و بعضی مراد تطهر است از معاصی و خصال مذمومه وَاللَّهُ
يُحِبُّ الْمُطَّهِّرِينَ و خدای دوست میدارد پاکی ورزندگان را مرویست که چون این آیه آمد رسول صلی الله مالک بن دخشم و معن بن عدی را امر کرد که بروید
و آن مسجد را ویران کنید و بسوزانید ایشان برفتند و آتش دران مسجد زدند کسانی که در انجا بودند بگریختند بعضی را آتش رسید و بسوختند و رسول صلی الله علیه و آله
و سلم امر کرد که آن موضع را مزبله و خاک انداز کردند ابو عامر راهب در شام غریب و تنها بود تا بجهنم پیوست و در خبر است که مجمع بن حارثه که امام مسجد ضرار بود
در عهد عمر خطاب بیامد و ازو طلب امامت مسجد قبا کرد عمر با آنکه میدانست که امام مسجد بود و پیشوای منافقان امامت مسجد قبا باو داد و بعد ازان بجهت
بیان فرق میان مسجد قبا و مسجد ضرار میفرماید که أَفَمَنْ أَسَّسَ آیا هرکس اساس افکند بُنْيَانَهُ بنای دین خود را عَلَى تَقْوَى بر ترس کاری مِنَ اللَّهِ از عذاب
وَرِضْوَانٍ و خوشنودی او که قاعده محکم است خَيْرٌ بهتر خواهد بود أَمْ مَنْ أَسَّسَ یا آنکه اساس نهد بُنْيَانَهُ بنای امور دین خود را عَلَى شَفَا جُرُفٍ

برکنارهٔ رودی که زیرش بمرور سیل تهی شده و ظاهرش بجای خود ایستاده باشد هَارٍ شکافته شده و نزدیک بافتادن باشد این چنین زمین سستترین
قواعد باشد و چون بنا بران نهد فَانْهَارَ بِهِ پس آن زمین سست کرده و در افکنده بنای آن بانی آن فِي نَارِ جَهَنَّمَ در آتش دوزخ مراد آنست که عمل متقی مثل
بنائیست مساوی نیست چه عمل مؤمن متقی ثابتست و مستقیم و مبنی بر اصل صحیح ثابت و سبب وصول بروضهٔ جنان و عمل منافق سست است و غیر ثابت و سریع
الزوال و علت وصول بنیران وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ و خدای راه نمی نماید ستمکاران را بانچه مقصود ایشانست از جابر بن عبد الله
انصاری روایتست که گفت انجا یعنی در مسجد ضرار بگذشتم دودی دیدم که از انجا بر می آمد و خلف بن یاسین کوفی گوید که با پدر بحج میرفتم بآن مسجد رسیدم که
پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در روبه و قبله نماز گذارده بود یعنی مسجد قبا و محراب آن بجانب بیت المقدس بود و این در روزگار بنی امیه بود و چون خلافت با بو جعفر
منصور دوانقی افتاد فرمود تا قبله بگردانیدند که مبادا کسی ترا راسته بانجانب نماز گذارد و مسجد ضرار را دیدیم که ویران گشته و دودی از وی بر می آمد و مزبله گشته
و نیز در مذمت آن مسجد میفرماید که لَا يَزَالُ همیشه هست بُنْيَانُهُمُ بنای ایشان الَّذِي بَنَوْا آن بنای که بنیاد نهادند آنرا بر اغراض فاسده رِيبَةً سبب
شک و نفاق فِي قُلُوبِهِمْ در دلهای ایشان زاید بر شک و نفاقی که داشتند و گفته اند که مراد تخریب بنای ایشانست که در حین رجوع از تبوک ایشان استدعا نمودند
که حضرت بمسجد ایشان نماز بگذارد حق تعالی آیه لا تقم فیه ابدا نازل ساخت حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بفرمود تا آنرا منهدم ساختند و بسوختند و مزبله کردند پس حق تعالی
میفرماید که همیشه باشد خرابی بنای ایشان بواسطهٔ شک و نفاق ایشان یعنی پیوسته در غم و حسرت و نفاق و ریب خواهند بود بسبب این تخریب إِلَّا أَنْ تَقَطَّعَ
قُلُوبُهُمْ مگر آنکه پاره کرده دلهای ایشان بخشی که قابلیت دریافتن چیزی دران نماند و گفته اند که آن بوقت قتل وقوع یابد یا بمرگ یا در قبر یا در دوزخ وَاللَّهُ عَلِيمٌ
و خدای داناترست بوضع بنای ایشان که بچه نیت بود حَكِيمٌ حکم کننده بجزای آن بر وجه حکمت که آن تخریب آن بود از محمد بن کعب قرظی نقلست که چون در
لیلة العقبه هفتاد و پنج تن از اهل مدینه با حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم بیعت کردند عبد الله رواحه گفت یا رسول الله از ما اخذ شرط عهد کن برای خدا و برای
خود هرچه میخواهی حضرت فرمود که عهد و شرط فرا میگیرم از شما برای خدای که ویرا بپرستید و شرک نیارید و برای خود که مرا نگاه دارید و محافظت کنید بر وجهی که
مالها و نفسهای خود را محافظت می نمائید گفتند چون برین امر قیام نمائیم جزای ما چه باشد حضرت فرمود که جزای شما بهشت خواهد بود انصار گفتند خرید و فروختی
سودمند است ما درین بیع سودمندیم هرگز فسخ آن نخواهیم کرد حق تعالی از آن بیع و شری خبر میدهد که إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى بدرستی که بخرید خدای مِنَ الْمُؤْمِنِينَ از گرویدگان
أَنْفُسَهُمْ نفسهای ایشان را که مباشر جهاد شوند وَأَمْوَالَهُمْ و مالهای ایشان را که در راه او نفقه کنند بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ بآنکه مر ایشانرا باشد بهشت این
تمثیل است برای ثواب دادن مؤمنان بهشت بر بذل اموال و انفس ایشان نه حقیقت اشترا زیرا که بیع و شرا اجالی وقوع پذیرد که مالک و مشتری باشند و حال
آنکه مالک هر دو حضرت خداوندست که مالک مطلق است پس این تحریص است در غزا و جهاد یعنی ای بنده از تو بذل نفس و مال و از من عطا دادن بهشت بدل
نفس مایهٔ شر و شور است و مال بسبب طغیان و غرور این هر دو ناقص معیوب را در راه من فدا کن و بهشت باقی بشتاب کن عزیزی فرموده که هر که بنده بخرد
در حینی که بعیب او دانا باشد او را اشواند پس ای حق تعالی ما را خریده با آنکه بعیب ما دانا بود و امید آنست که از درگاه کرم خود رد نفرماید یکی از اکابر فرموده که
بیع موقوفست بر بایع و ثمن و مشتری و دلال و مشتری درین بیع خدای غفار است و دلال محمد مختار صلی الله علیه و آله و بایع بندهٔ مؤمن دین دار و ثمن دار القرار
فنعم المشتری الرب الرحیم و نعم الدلال الرسول الکریم و نعم الثمن الجنة النعیم بعد ازان بیان آن خبری میفرماید که بجهت آن شری نموده و میگوید که يُقَاتِلُونَ کارزار
کنند این مؤمنان که نفس ایشان خریده شده است فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدای و طلب رضای فَيَقْتُلُونَ پس گاهی میکشند دشمنانرا وَيُقْتَلُونَ و گاهی کشته میشوند

بردست اهداء حق تعالی ایشان را باین بیع و شری وعده داده وَعْدًا عَلَيْهِ وعده دادنی بر خود حَقًّا ثابت و باقی که خلاف نیست در آن و این وعده ثابت فِي التَّوْرَاةِ
وَالْإِنْجِيلِ وَالْقُرْآنِ در این سه کتاب این دلیل است بر آنکه اهل تورات مامور بودند بقتال وَمَنْ أَوْفَىٰ و کیست وفا کننده تر بِعَهْدِهِ بعهد خود مِنَ اللَّهِ از خدای
که کریم است و کریم خلاف در وعده روا ندارد فَاسْتَبْشِرُوا پس شادمان گردید و بسیار فرحناک گردید بِبَيْعِكُمُ بخرید و فروخت خود که الَّذِي بَايَعْتُمْ بِهِ سودا کرده‌اید
با وجه حق تعالی مطالب عظیمه و مقاصد رفیعه برای شما بر خود واجب کرده چنانکه فرموده که وَذَٰلِكَ و آن بیع و شری هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ اوست رستگاری بزرگ از
حضرت امام جعفر الصادق نقل است ای مومنان قیمت شما نیست مگر بهشت پس بفروشید خویش را مگر بآن یعنی خود را بمتاع غرور دنیای فانی مفروشید که قیمت
شما نعیم مقیم جاودانست التَّائِبُونَ مومنان مذکور باز گردندگانند از معاصی رجوع کننده بحضرت باری الْعَابِدُونَ پرستندگان حق با اخلاص و قیام
بشرایط خدمتکاری الْحَامِدُونَ ستایندگان حق بر آنچه بدیشان رسد از نعمت و بلیت السَّائِحُونَ روزه داران یا سیر کنندگان بطلب علم یا برای
جهاد و حج و زیارات الرَّاكِعُونَ رکوع کنندگان در نماز یا خضوع کنندگان بر درگاه بی نیاز السَّاجِدُونَ سجده کنندگان در صلوات الْآمِرُونَ بِالْمَعْرُوفِ
و فرمان برندگان بایمان و طاعت و سنت حضرت رسالت وَالنَّاهُونَ عَنِ الْمُنْكَرِ و باز دارندگان از کفر و معصیت و ارتکاب بدعت وَالْحَافِظُونَ
لِحُدُودِ اللَّهِ مر احکام شرایع خدای را وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ و بشارت ده مومنانی را که بدین صفت موصوفند مرویست که اهل اسلام از حضرت صلی الله علیه و آله التماس کردند که
از برای آبای ما که در جاهلیت مرده‌اند استغفار فرما آیه آمد که مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ صحیح نبوده و نشود و روا نباشد مر پیغمبر را وَالَّذِينَ آمَنُوا و آنانکه گرویده‌اند أَنْ
يَسْتَغْفِرُوا آنکه آمرزش طلبند لِلْمُشْرِكِينَ برای مشرکان آرزوکنان وَلَوْ كَانُوا و اگر چه باشند مشرکان أُولِي قُرْبَىٰ خداوند خویشی مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمْ پس از آنچه ظاهر
شد مر ایشان را أَنَّهُمْ آنکه ایشان أَصْحَابُ الْجَحِيمِ ملازمان دوزخند و بعد از آن علت استغفار ابراهیم علیه السلام برای عمش بیان میکند لقوله وَمَا كَانَ اسْتِغْفَارُ
إِبْرَاهِيمَ ونبود آمرزش خواستن ابراهیم علیه السلام لِأَبِيهِ برای پدر خود یعنی عم خود که آذر بود بتربیت و محافظت وی در حین طفولیت بمنزله پدر بود إِلَّا عَنْ
مَوْعِدَةٍ مگر از برای وفا کردن وعده که در وقت مناظره وَعَدَهَا إِيَّاهُ وعده کرده بود در پدر خود را حیث قال سَأَسْتَغْفِرُ لَكَ رَبِّي یعنی زود باشد که برای تو
از خدای طلب مغفرت کنم و در ینابیع آورده که آذر وعده داده بود ابراهیم علیه السلام را که من ایمان بتو خواهم آورد پس مراد باستغفار ابراهیم آنست که گفتم من طلب معونت
بکنم برای تو و توفیق که بگروی فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ پس آنگاه که روشن گشت مر ابراهیم را أَنَّهُ عَدُوٌّ لِلَّهِ که او دشمن است مر خدا را بر کفر و بوحی او معلوم کردند که وی ایمان
نیاورد و بر کفر خود میرد تَبَرَّأَ مِنْهُ تبرا کرد از وی یعنی قطع استغفار نمود إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَأَوَّاهٌ بدرستی که ابراهیم بسیار آه کننده بود و این کنایت از رقت قلب
و کثرت ترحم و فرط شفقت او حَلِيمٌ بردبار و صبور بود بر اذیه بحدی که چون آذر گفت لَأَرْجُمَنَّكَ من ترا سنگسار کنم جواب او گفت سَأَسْتَغْفِرُ لَكَ من از برای
تو استغفار خواهم کرد کعب الاحبار گفته اواه آنکس است که چون ذکر آتش دوزخ کنند آه کند و گفته‌اند که اواه آنکس است که بآواز بلند بذکر خدا و دعا و قرآن مشغول باشد و در ثنای
آن بسیار آه کند و ... در خبر است که ابراهیم علیه السلام گفتی همیشه که آه از آتش دوزخ پیش از آنکه آه سود ندارد و حضرت امیر المومنین علیه السلام نیز بسیار
فرمودی که آه من قلة الزاد و طول السفر بروایت منقوله از ابن عباس اواه بمعنی کثیر الدعا است یعنی بسیار دعا کننده و نزد بعضی دیگر خاشع متذلل است و چون حق تعالی اهل اسلام
را نهی فرمود از آنکه برای کافران استغفار بسیار کنند آنانکه از نهی باستغفار برای کفار ارتکاب نموده بودند نزد حضرت رسالت صلی الله علیه و آله آمدند و گفتند یا رسول الله
پس حال ما چگونه باشد که از سر جهالت برای کفار استغفار کرده‌ایم آیه نازل شد که وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِلَّ قَوْمًا و نیست بر خدای و در حکمت او جایز نیست که قومی را ضایع
تباه کرداند یعنی اسم ضلالت بر ایشان نهد و ایشان را برای استغفار برای کفار قبل از نهی مواخذه فرماید بَعْدَ إِذْ هَدَاهُمْ پس از آنکه راه نموده باشد ایشان را باسلام و حکم بهدایت

ایشان کرده

ایشان کرده حَتَّىٰ يُبَيِّنَ لَهُمْ تا وقتی که روشن کرداند برای ایشان مَا يَتَّقُونَ آنچه واجبست که از آن پرهیز کنند و گفته‌اند که در شان جمعیت این آیه که
قبل از تحویل قبله به کعبه کشته شده یا پیش از تحریم خمر ساغر امن نوشیده‌اند پس معنی آنست که بر ایشان از آن کار که کرده‌اند گرفتنی نیست إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای تعالی
بِكُلِّ شَيْءٍ بهمه چیز از احوال اول و آخر ایشان عَلِيمٌ داناست و چون حق تعالی منع اهل اسلام کرد از استغفار برای مشرکان اگر چه اقارب باشند پس بیان میکند که او
مالک کل موجودات و متولی امورهاست نصرت از طلبند و از نصرت و حمایت کفره عون نمایند پس میفرماید که إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای لَهُ مُلْكُ
السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مر او راست پادشاهی آسمانها و زمینها پس هر چه خواهد کند بی مانعی و منازعی يُحْيِي زنده گرداند وَيُمِيتُ و میراند زندگان را
وَمَا لَكُمْ و نیست شما را ای مومنان مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ بجز از خدای کارسازی که متولی امور شما شود وَلَا نَصِيرٍ و نه یاری که مددکاری نماید
لَقَدْ تَابَ اللَّهُ بدرستی که خدای بازگشت بقبول توبه از ترک ذنب عَلَى النَّبِيِّ بر پیغمبر که آن اذن او بود مر منافقان را در تخلف وَالْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ
و بر مهاجرین و انصار یعنی جمعی از ایشان که کاره بودند مغزوه تبوک را بطبع و غباد و درجسیمه آورده که اگر چه چیزی که موجب توبه باشد از آن حضرت
صادر نشده بود بجهت دلایل داله بر وجوب عصمت انبیا اما ذکر آن بجهت آنست که سبب توبه مهاجرین و انصار باشد یعنی ایشان اقتدا بآنحضرت کرده بتوبه
و انابت آنحضرت بر سبیل خضوع و خشوع و انقطاع او باشند بخدای و موید قول اولست که از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مرویست که چنین قرائت
کرده لقد تاب الله بالنبي على المهاجرين والانصار یعنی خدای بسبب پیغمبر توبه مهاجرین و انصار قبول کرد و بر ایشان رحمت فرستاد در صفت مهاجر و
انصار میفرماید که الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ یعنی ایشان آن کسانی‌اند که پیروی کردند پیغمبر را صلی الله علیه و آله و سلم فِي سَاعَةِ الْعُسْرَةِ در محل تنگی لشکر از آب
و زاد و تنگی لشکر تبوک را جیش العسره میگفتند بجهت آنکه عسرت عظیم ایشان را روی نموده بود هم در زاد و هم در مرکب و هم در آب که ده تن یک شتری کشند در طول با
اجواب و امعای آن دهن خوش میکردند و هوا نیز بغایت گرم بود چنانکه جابر بن عبدالله الانصاری روایت کرده که مهاجر و انصار را سه عسرت دست داده بود
عسرت آب و عسرت زاد و عسرت دواب و خشکی آن نم شده بود و قلت چارپای بر وجهی بود که هجده مرد یک شتر بود که بنوبت بر آن می نشستند
و زاد ایشان خرما بود با جو و این نه روزی هر دو کس یک خرما میگذرانیدند باین وجه که یک خرما را شخصی در دهن نهادی و پاره‌ای مکیدی و بعد از آن برفیق
خود دادی و آن نیز آنرا مکیدی که یکبارگی در خوردن جرأت میکردند که فی الحال آخر میشد ابن عباس فرموده که از پی آن احوال صحابه بر وجهی بود که روزی بمنزل
فرود آمده بودیم بجهت فرط حرارت هوا تشنگی بر ما غالب شد چنانکه نزدیک بود که نفس ما منقطع گردد و بعضی مضطر گشته شتری را میکشتند و آن تری که در شکم
وی بود بندی خوردندی پس صحابه نزد رسول صلی الله علیه و آله آمدند و گفتند یا رسول الله ما از تشنگی هلاک شدیم دعا کن تا حق تعالی ما را آبی دهد حضرت دست
مبارک بدعا برداشت و دعا کرد و بارانی ببارید که همه سیراب شدیم و ظرفها خود را پر ساختیم چون از لشکرگاه بیرون رفتیم زمین خشک یافتیم معلوم شد که باران
جز در لشکرگاه نباریده بود پس حق تعالی میفرماید که در زمان تنگی این چنین ایشان پیغمبر کردند مِنْ بَعْدِ مَا كَادَ از پس آنکه نزدیک بود که از غایت عسرت يَزِيغُ
میل کند و از جای برود قُلُوبُ فَرِيقٍ دلهای گروهی مِنْهُمْ از ایشان یعنی کار بدان رسیده بود که جمعی از جهاد باز گردند و از متابعت رسول صلی الله
علیه و آله و سلم دست باز دارند بواسطه شدت مشقت و بلیت ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ پس خدای بازگشت بر ایشان باین وجه که توفیق و لطف مدد ایشان کرد
تا تایب شدند از وساوس شیطان که میل ایشان بود و از ثبات بر متابعت بجهت عسرت إِنَّهُ بِهِمْ بدرستی که خدای بدیشان رَءُوفٌ بسیار رأفت بعد از
توبه رَحِيمٌ مهربانست بتفضل بر ایشان وَعَلَى الثَّلَاثَةِ الَّذِينَ خُلِّفُوا و دیگر توبه پذیرفت مر آن سه تن را که باز پس گردانیده شدند یعنی تخلف

کردند از غزو و امر ایشان موقوف بحکم الهی بود قبل ازین گذشت که هم کعب و هلال مراره در تاخیر افتاد و حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم حکم فرمود که کسی
با ایشان مکالمه و مخالطه ننماید و بعد از چهل روز و بروایتی پنجاه روز فرمود تا از زنان خود دور شدند و زن هلال بخدمت هلال نامزد گشت بشرط عدم مباشرت
بجهت آنکه مردی بود پیر و ضعیف و بغایت عسرت و شدت میکشیدند حَتَّىٰ إِذَا ضَاقَتْ عَلَيْهِمُ الْأَرْضُ تا وقتی که تنگ شد بر ایشان زمین بِمَا
رَحُبَتْ با وجود کشادگی و وسعت که زمین دارد و این کنایت از شدت و غایت پریشانی ایشان وَضَاقَتْ عَلَيْهِمْ و تنگ شد بر ایشان أَنْفُسُهُمْ
دلهای ایشان از بسیاری غم و وحشت بجهتی که فرح و انس راه نیابد وَظَنُّوا و دانستند أَنْ لَا مَلْجَأَ مِنَ اللَّهِ که هیچ پناهی نیست از خدای إِلَّا
إِلَيْهِ مگر با او و آمرزش خواستن از کرم وی ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ پس توبه پذیرفت مر ایشان را خدای بعد از پنجاه روز لِيَتُوبُوا تا مستقیم شوند بر
توبه با خدای سبحانه توفیق و لطف ارزانی فرمود تا اختیار کردند إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای هُوَ التَّوَّابُ اوست بسیار قبول کننده توبه تا پایان اگر چه
در روزی صد بار واقع شود از ایشان الرَّحِيمُ متفضل برحمت ایشان يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ ای گروه مؤمنان بترسید از خدای در مثل این
فعل که مخالف امر باشد مبادرت مکنید وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ و باشید راستگویان در اقوال خود یا در دین خدای از روی نیات و اقوال و اعمال
مرویست که معنی آنست که کونوا مع علی و اصحابه یعنی باشید با علی و تابعان او یعنی پیروی ایشان کنید و در هرچه شما را بآن فرماید جابر از ابی جعفر علیه السلام روایت
کرده که کونوا مع آل محمد و حافظ ابونعیم که یکی از فضلای اهل سنت است روایت کرده که آیه در شان عالیشان علی بن ابی طالب علیه السلام نزول یافته
و مراد بالصادقین علی بن ابی طالب است و اولاد او و ابن تغلب از مالک بن انس روایت کرده که او از نافع و نافع از عبد الله بن عمر نقل کرده که او با اصحاب خود
میگفت که حق تعالی امر کرده که همه اصحاب محمد را که از خدای بترسند و بعد از آن ایشان را فرمود که کونوا مع الصادقین یعنی باشید با محمد و اهل بیت او و این که
متابعت ایشان کنید در خبر است همیشه بنده باید راست گوید تا نام او را در جریده صدیقان نویسند و همچنین اگر دروغ گوید نام او را در جریده کاذبان نویسند
و از حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم مرویست که راست گوئید که راستی مرد را بر سر واند به بهشت راه نماید و دور شوید از دروغ که دروغ بفجور برد و فجور بدوزخ
بعد از ذکر متخلفان از حرب تبوک و بیان قبول توبه بعضی از ایشان که تخلف ایشان بر سبیل کاهلی بوده نه بر وجه دوروئی و توبیخ و بیان اهل تخلف میفرماید که
مَا كَانَ روا نیست و نشاید لِأَهْلِ الْمَدِينَةِ مر اهل مدینه را وَمَنْ حَوْلَهُمْ و آنانکه گرداگرد ایشانند مِنَ الْأَعْرَابِ از بادیه نشینان چون اعراب
جهینه و مزینه و اسلم و اشجع و بنی غفار مثل ایشان أَنْ يَتَخَلَّفُوا آنکه تخلف کنند و باز پس روند عَنْ رَسُولِ اللَّهِ از مرافقت رسول خدای صلی الله علیه وآله
بجهاد یا از حکم وَلَا يَرْغَبُوا بِأَنْفُسِهِمْ و نرسد ایشان را که رغبت کنند بنفسهای خود عَنْ نَفْسِهِ از نفس او یعنی خویشی داری و تن پروری کنند و تنعم
گذرانند و کناره کنند از کشیدن رنجها و تعب و مشقتها که آدمی کشد یعنی حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم باشد لَا يُصِيبُهُمْ ظَمَأٌ نرسد ایشان را تشنگی
وَلَا نَصَبٌ و نه رنجی و تعبی از سفر وَلَا مَخْمَصَةٌ و نه گرسنگی فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدای وَلَا يَطَئُونَ و ننهند مکانی از اماکن کفار
سم اسب یا کف شتر یا پایهای خود مَوْطِئًا سپردنی که آن يَغِيظُ الْكُفَّارَ بخشم آرد کافران را وَلَا يَنَالُونَ مِنْ عَدُوٍّ و نیابند از دشمن نَيْلًا
یافتنی چون قتل و اسیر و غارت و جراحت و هزیمت إِلَّا كُتِبَ لَهُمْ مگر نوشته شده برای ایشان بِهِ بسبب آن عَمَلٌ صَالِحٌ کردار شایسته که
موجب ثوابست یعنی بهریک از اینها که بدیشان رسد مستحق ثواب شوند از ابن عباس نقل است که بهر تیری که از دشمن بدل ایشان رسد هفتاد حسنه در
دیوان اعمال ایشان بنویسند إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای تعالی لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ ضایع نمیکند و تباه نمیگرداند مزد نیکوکاران که مجاهدانند وَلَا

ينفقون

يُنْفِقُونَ نَفَقَةً صَغِيرَةً و نفقه نکنند نفقه اندک و خورد چون تازیانه و نعل اسبی و اصلاح عرابه که به مانند چون انفاق ابو عقیل که قبل ازین گذشت
وَلَا كَبِيرَةً و نه نفقه بزرگ چون انفاق عباس و غیر او که غرض ایشان ازان انفاق اعزاز دین خدا باشد وَلَا يَقْطَعُونَ و قطع نکنند در مسیر خود وَادِيًا هیچ
مجری و سیلی مراد زمین واسع است یعنی هیچ زمینی قطع نکنند إِلَّا كُتِبَ لَهُمْ مگر که نوشته شود برای ایشان ثواب آن و ثبت کرده شود لِيَجْزِيَهُمُ اللَّهُ تا جزا دهد
خدای ایشان را بسبب آن أَحْسَنَ مَا كَانُوا نیکوترین آنرا که هستند در راه حق يَعْمَلُونَ که عمل میکنند چون احسن را جزا به حسن را نیز بان الحاق کند بجهت
تکثیر اجر آن در مباح آورده که اگر مثلاً غازی را هزار طاعت باشد یکی از همه آن نیکوتر باشد حق تعالی آنرا اجر عظیم دهد و نهصد و نود و نه را بالطفیل آن قبول کند و بهر یک
برابر آن ثواب دهد تا کرم او نسبت بمجاهدان بر همه کس ظاهر گردد گویند مراد باحسن جمیع عمل واجب و مندوبست که نیکوترند از مباح یعنی ثواب بر واجب و مندوب باشد
نه بر مباح و یا معنی آنست که ثواب عمل نیکوتر باشد از عمل او مضاعف بران از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه روایتست که پیغمبر صلی الله علیه وآله فرمود که هر که
نفقه برای غازیان بفرستد و خود در خانه نشسته باشد حق تعالی بهر درمی هفتصد هزار درم با و عوض دهد پس این تلاوت فرمود که والله یضاعف لمن یشاء
و آیه دلیل است بر آنکه هر تعب و ظما و جوع و انفاق که در حج و زیارت یکی از ائمه علیهم السلام در امر واجب یا در طلب علم واقع شود موجب ثواب جزیل است
از ابن عباس مرویست که چون انواع تهدیدات در باب متخلفات نازل شد مؤمنان جازم شدند بر آنکه چون بغیر جهاد بر آید تمامی عازم حرب شوند خواه رسول خود
متوجه جهاد شود و خواه لشکر فرستد و گویند چون رسول صلی الله علیه وآله وسلم لشکری را بطرفی نامزد کردی همه مسلمانان بیرون رفتندی و رسول را تنها گذاشتندی
آیه آمد که وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ و روا نیست و بیرون نشاید مؤمنان را لِيَنْفِرُوا آنکه بیرون روند بغزا كَافَّةً همه ایشان چه امر معاش و معاد مختل میماند
همچنانکه ایشان را جایز نیست که توقف کنند فَلَوْلَا نَفَرَ پس چرا بیرون نروند مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ از هر جمعی کثیر مِنْهُمْ بسیار از ایشان مراد قبیله و اهل مدینه
که از ایشان بیرون روند طَائِفَةٌ گروهی بجهاد و توقف نماید لِيَتَفَقَّهُوا تا طلب دانش کنند فِي الدِّينِ در دین و در فقه استقامت خود
باشد اقامت غیر نه قصد ترفع بر مردمان و اشتهار در بلاد لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ تا باشد که اهل قبیله ایشان حذر کنند از آنچه ترسانیده و بیم کرده
میشوند از آن و از معاصی اجتناب کنند و نزد کلبی آیه مذکوره در حق بنی اسد آمده که ایشان را قحطی عظیم واقع شد بر خواستند و با جمیع زنان و کودکان بمدینه آمدند و گفتند ما آمدیم
تا تعلیم گیریم از رسول خدا پس نرخها گران کردند و بعضی راهها را نجس ساختند ببول و غایط حق تعالی فرمود که باید که از هر قبیله گروهی از ایشان بطلب علوم دینیه بیرون آیند
بعد از آن در امر قتال میفرماید که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانی که گرویده اید قَاتِلُوا الَّذِينَ کارزار کنید با آنکه يَلُونَكُمْ مِنَ الْكُفَّارِ نزدیک شمااند از کافران
و آنها یهودانی بودند که در حوالی مدینه متوطن بودند چون قریظه و نظیر و خیبر مثله غرض آنست که مقاتله کنید با کفاری که اقرب باشند بشما مادام که خطر ابعد بیشتر نباشد
و لهذا حضرت مقاتله فرمود با بنی نظیر و بنی قریظه و قبل از حرب هوازن فتح مکه کرد و با اهل فارس محاربه نکرده بجهت بعد ایشان وَلْيَجِدُوا و باید که یابند کافران
فِيكُمْ غِلْظَةً در شما درشتی نسبت بخود یعنی عنف تمام و غلظتی سخت در کلام قبل از وقوع قتال وَاعْلَمُوا و بدانید ای مؤمنان أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ
که خدای با پرهیزکاران است بحفظ و اعانت و نصرت از محالاتست که حق سبحانه بچیزی امر کند و یا ضد آن باشد پس در باب اهل نفاق می فرماید که وَإِذَا مَا
أُنْزِلَتْ سُورَةٌ و چون فرو فرستاده شود سوره یا پاره از قرآن فَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ پس از منافقان کسی گوید با منافقی دیگر از روی انکار و استهزا آیا
مؤمنان که أَيُّكُمْ زَادَتْهُ کیست از شما که بیفزود او را هَٰذِهِ این سوره إِيمَانًا گرویدن را یعنی آن کس کدام است که این سوره او را یقین و ثبات در دین
حق تعالی در جواب او میفرماید که فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا پس اما آنکه گرویده اند فَزَادَتْهُمْ إِيمَانًا پس زیاده میگرداند این سوره ایمان ایشان را بزیادتی عمل

ورزند بر پرورین سوره انضمام ایمان بآن وَهُمْ يَسْتَبْشِرُونَ و ایشان شادی میشوند بر وایه آنکه سبب زیادتی کمال و واسطه ارتفاع حال ایشان هست وَأَمَّا الَّذِينَ
واما آنانکه فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ در دلهای ایشان است بیماری شک نفاق و حقد و بغض اسلام فَزَادَتْهُمْ پس زیاده میکند این سوره ایشانرا رِجْسًا إِلَىٰ رِجْسِهِمْ
کفری منضم بکفر ایشان یعنی در سورهای ایشان دیگر شک داشتند پس شک ایشان درین سوره بآن شک منضم شد موجب زیادتی کفر ایشان شد وَمَاتُوا
و مردند یعنی این صفت استحکام یافت در ایشان تا وقتی که بودند وَهُمْ كَافِرُونَ در حالتی که ایشان کافر بودند أَوَلَا يَرَوْنَ آیا نمی بینند این منافقان
أَنَّهُمْ يُفْتَنُونَ آنکه ایشان میشوند در بلیه می‌افتند باصناف بلیات از مرض و قحط یا بجهاد رسول خدا و مغلوبیت ایشان بسبب آن با وجود کثرت ایشان و قلت یاران
و تدوه عالمیان و ظهور نفاق و کذب ایشان بر مسلمانان و عارف شدن آن حضرت بضمایر خبیثه ایشان فِي كُلِّ عَامٍ در هر سالی مَرَّةً أَوْ مَرَّتَيْنِ
یکبار یا دو بار ثُمَّ لَا يَتُوبُونَ پس توبه نمی کنند از نفاق وَلَا هُمْ يَذَّكَّرُونَ و نه پند میگیرند و متعظ میشوند و در آیات معجزات و امثال آن تفکر و اندیشه
نمی کنند وَإِذَا مَا أُنْزِلَتْ و چون فرود آید سُورَةٌ سوره از قرآن که دران عیب ایشان مذکور باشد نَظَرَ بَعْضُهُمْ نظر کند برخی از ایشان إِلَىٰ بَعْضٍ
بسوی برخی دیگر یعنی بچشم یکدیگر اشارت کنند از روی انکار و سخریت بدان سوره یا از روی خشم بجهت شنیدن عیوب خود یا بجزعین ایما کنند برای
مجلس با یکدیگر بگویند که هَلْ يَرَاكُمْ مِنْ أَحَدٍ آیا می بیند یکی از مسلمانان شما را اگر از مجلس بیرون روید پس اگر نه بیند بضرورت اقامت کنند و اگر نه برخیزند ثُمَّ
انْصَرَفُوا پس باز گردند از مجلس پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بجهت خوف رسوائی با کثرت خشم صَرَفَ اللَّهُ گردانیده است خدای قُلُوبَهُمْ دلهای ایشان را
از انشراح صدر و فهم قرآن و قبول ایمان بجهت عقوبت فرط عناد و انکار و اصرار کفر ایشان و عدم تدبر در آیات بینه و معجزات ظاهره و می تواند بود که این کلام
بمعنی نفرین باشد و دعای بد یعنی حق تعالی دلهای ایشان را از راه حق بگرداناد و بطریق بهشت راهنمونی نکناد بِأَنَّهُمْ بسبب آنکه ایشان قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ گروهی
اند که در نمی یابند حق را بعد از ذم اهل کفر و نفاق و وعید ایشان بعقاب بر سبیل عموم خطاب بجمیع بندگان میکند که لَقَدْ جَاءَكُمْ بتحقیق و یقین که آمد شمای کافه
مکلفان رَسُولٌ فرستاده بحکم خدای مِنْ أَنْفُسِكُمْ از شما یعنی از جنس شما در بشریت تا بواسطه جنسیت با او مخالطه نمائید و بر وجه سهولت افاده و استفاده
وجود گیرید یا آمد شمای اهل عرب رسولی از شما یعنی از قبیله شما از ابن عباس روایت که هیچ قبیله نبود در عرب که مگر حضرت رسالت صلی الله علیه و آله را رشته
خویشی بدان پیوسته بود و با وجود این صفت عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ دشوار هست بر او آنچه در رنج افتید بدان از کفر و ضلالت و بجهت آن معذب شوید یعنی
لطف و رحمت و شفقت از و نسبت بشما بر وجهیست که نمیخواهد که بسبب صدور عمل بد گرد اذیتی و غبار بلیتی بر دامن نشیند و بجهت این پیوسته در عقب
شماست و همگی همت او آنست که هیچ کردار بد از شما ظاهر نشود تا موجب ضرر و عذاب شما نگردد و بعضی بر لفظ عزیز وقف میکنند و بنا بر این از گناه یعنی اعتذار
بروی است نزد پروردگار روز قیامت بشفاعت و تدارک آن خواهد نمود حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ حریص است بر اسلام شما و صلاح نیات شما بِالْمُؤْمِنِينَ رَءُوفٌ
رَحِيمٌ گرویدگان از شما و از غیر شما مهربانست و بخشاینده حق تعالی هیچ پیغمبری را باین دو صفت مدح نکرده مگر پیغمبر ما را چه در حق خود فرموده إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ لَرَءُوفٌ
در مجمع آورده که آنحضرت رَءُوفٌ است بر مطیعین رحیم است بر مؤمنان یا رؤفست با قربای خود رحیم است با اولیای خود یا رؤفست بهرکه دیده و بهرکه
رحیم است بهرکه او را ندیده فَإِنْ تَوَلَّوْا پس اگر برگردند منافقان از یاری و هواداری و تخلف کنند از فرمانبرداری یا کافران اعراض کنند از ایمان
بتو فَقُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ پس بگو کفایت کننده است مرا خدای که شما را کفایت کند و مرا بر شما غالب سازد لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ هیچ معبودی نیست بحق مگر وی
عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ بروی توکل کردم و کار خود را باوی گذاشتم پس امیدواری و ترس کاری ندارم مگر از و وَهُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ و اوست خداوند عرش

بزرک

بزرگ مراد ملک عظیم اوست یا جسم اعظم که محیط است بر جمیع اهل آسمان و زمین و مقادیر و احکام از و نازل میشود و قبله دعا و طوافگاه ملائکه است و آنرا بکمال
قدرت خود نگاه میدارد و مرویست که عرش الهی هزار رکن دارد و بروایتی سیصد هزار سال و از قایمه تا قایمه سیصد هزار ساله راه است و همه آن مملوست از
صافات ملائکه و حقیقت معنی آیه آنست که ای محمد بگوی که خدای عرش بدین عظمت مرا نگاه میدارد و قادر است که مرا از شر منافقان و کافران در پناه خود نگاه دارد
آورده اند که مردی صالح رسول صلی الله علیه و آله را در خواب دید که در مجلسی نشسته و اصحاب با وی مجالست کرده بودند مردی از جمله آشنایان از در درآمد حضرت
که بنشیند حضرت دست او را بگرفت و بر بالای صحابه جایش داد گفتند یا رسول الله این کیست که او را بر ما تقدیم دادی و باین مرتبه در تکریم و تعظیم او کوشیدی
فرمود که این مردیست که در عقب هر نمازی دو آیت از آخر سوره برائت خوانده یعنی از قول لقد جاءکم تا و هو رب العرش العظیم سورة یونس ١٠٩ آیه
ابی بن کعب از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده که هر که این سوره را قراءت کند بعدد هر که تصدیق یونس علیه السلام کرده و تکذیب او نموده
و بعدد هر که با فرعون غرق شده ده حسنه برای او بنویسند و از حضرت ابو عبد الله علیه السلام مرویست که هر که تلاوت سوره یونس کند در هر دو ماه یا هر ماه
از جاهلان نباشد و روز قیامت از مقربان بارگاه عزت و نزدیکان درگاه صمدیت باشد بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ الر
یعنی انا الله الرحمن هست یا انا الله اری یا منم خدای بخشنده که می بینم جمیع افعال بندگان را تِلْكَ این سوره آيَاتُ الْكِتَابِ الْحَكِيمِ آیتهای قرآنست
که مشتمل است بر حکمت و یا محکم و متقن که در وی نقص و اختلاف نیست و یا هرگز رقم نسخ بروی کشیده نشود و یا کسی قادر نبود مرویست که چون اساس نبوت محمدی صلی الله
علیه و آله و سلم تأکید یافت و حضرت عزت عز و شانه او را برسالت اختصاص داد صنادید قریش از روی انکار گفتند عجب است این رسول را که از جنس بشر بعالم فرستد
و یتیم ابو طالب را اختیار کند حق تعالی رد انکار ایشان کرده فرمود که أَكَانَ لِلنَّاسِ آیا هست مردمان را عَجَبًا تعجبی أَنْ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ رَجُلٍ مِنْهُمْ
آنکه وحی کردیم بسوی مردی که از قبیله ایشان است تعجب ایشان درین امر از حمق و قصور نظر ایشان بود در امور عاجله اعتقاد ایشان آن بود که مزید فضیلت و مزیت و
شان مرد بکثرت جاه و مال دنیویست و آن حضرت را که از عظمای خود کمتر دیدند بجهت قلت مال بود و چون حکمت الهی مقتضی حقیر داشتن و فانی نمودن
حطام دنیویه است از نجهت اکثر پیغمبرانی که مبعوث شده اند متصف بصفت فقر بوده اند تا به بندگان نماید که مال دنیا را دخلی نیست در مزیت مرتبه و کفار از فرط
جهالت آنرا نمی یافتند و تعجب میکردند حق تعالی از روی انکار و تعجب فرمود که آیا تعجب میکنند ازین که ما وحی کرده ایم بمردی که از اصل و نسب ایشان هست مضمون
وحی أَنْ أَنْذِرِ النَّاسَ آنست که بیم کن مردمانرا از عقوبت الهی وَبَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا و مژده ده آنانرا که گرویده اند أَنَّ لَهُمْ بآنکه مر ایشانراست
قَدَمَ صِدْقٍ منزلتی نیک و راست عِنْدَ رَبِّهِمْ نزد پروردگار ایشان و آن سابقه ازلیست و نعیم جنت که حق تعالی بآن وعده داده است مؤمنانرا مرویست که
حضرت رسالت صلی الله علیه و آله را از قدم صدق پرسیدند فرمود آن شفاعتست که بآن متوسل شوید برحمت پروردگار خود و مقرر است که گناهکاران
را هیچ وسیله آمرزش به از شفاعت آن حضرت نیست قَالَ الْكَافِرُونَ گفتند ناگرویدگان بعد از آمدن پیغمبر بدیشان و نمودن معجزات آنحضرت بدیشان إِنَّ
هَٰذَا بدرستی که این مرد لَسَاحِرٌ مُبِينٌ جادوئیست آشکارا درین اعترافست بآنکه ایشان دیدند معجزات آنحضرت را که عاجز کننده ایشان بود از معارضه إِنَّ
رَبَّكُمُ اللَّهُ بدرستی که پروردگار شما الله است الَّذِي که آن خداوندیست که بقدرت تمام خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بیافرید آسمانها و زمینها را که اصول
ممکناتند و بزرگترین اجسام این عالم فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ در مقدار شش روز از ایام دنیا و درین مدت آنرا اختراع نمود با چندین بدایع و عجایب با آنکه قادر بود که بیک طرفة العین
آنرا بیافریند اما تعجیل ننمود تا تعلیم بندگان باشد که در کارها تعجیل نکنند ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ پس مستولی شد بر عرش آفریدن و تدبیر کردن همچون استیلای ملک

سریر باستیلای بر تدبیر مملکت چه همه تدبیر از عرش که اعظم مخلوقاتست نازل میشود و لهذا اینکه کان نزد حاجت دستها را بجانب آن بر میدارند یدبر
الامر تا بیر میکند و میسازد ارکانیات را بر مقتضای حکمت ما من شفیع نیست هیچ شفاعت کننده در روز قیامت الا من بعد اذنه مگر پس از دستور
او خدا مرا او را این تقریر عظمت اوست و عزت جلال او در کسانی که کمان ایشان هست که الهه ایشان شفیع خواهند بود نزد خدا ذلکم الله آنکه موصوفست
باین صفات مقتضی الوهیت و ربوبیت خدای بحق است که ربکم پروردگار شماست نه غیر او چه غیر را با او درین صفتها شرکت نیست فاعبدوه
پس او را پرستید بیکتائی افلا تذکرون آیا پند نمیگیرید یا تفکر نمی کنید که مستحق عبادت اوست نه غیر او که معبودان شما باطلاند الیه بسوی جزای او
مرجعکم جمیعا بازگشت همه بموت و نشور نه بغیر او پس مهیا باشید برای ارتکاب اعمال صالحه و اجتناب از افعال سیئه وعد الله وعده
کرد خدای شما را وعده دادنی حقا راست و درست انه یبدؤ الخلق بدرستی که خدای در اول بیافرید خلق را ثم یعیده پس بعد از مردن
زنده گرداند آنرا لیجزی الذین آمنوا تا جزا دهد آنانرا که گرویده اند بدو و عملوا الصالحات و کرده اند عملهای پسندیده بالقسط بعدل
یعنی مکافات ایشان را دهد بر وجه عدل که دران هیچ نقصی نباشد والذین کفروا و آنانکه کافر شدند لهم شراب من حمیم مر ایشان راست شامیدنی
از آب گرم دوزخ که چون بخورند احشا و امعای ایشان پاره پاره گردد وعذاب الیم و دیگر ایشان راست عذاب دردناک که تخفیف نیابد بما کانوا بسبب
آنکه بودند که بخدا و رسول او یکفرون کافر میشدند و نمی گرویدند هو الذی اوست خداوندی که بقدرت کامله جعل الشمس ضیاء گردانید آفتاب را خداوند
روشنی والقمر نورا و ماه را خداوند نور وقدره و تقدیر کرد برای سیر هر یک از شمس و قمر منازل منزلها بر فلک و اکثر برانند که ضمیر راجع بقمرست یعنی تقدیر کرد
برای سیر قمر منزلهای بیست و هشت بر عدد شبهای ماه غیر از دو شب محاق و اسامی آن منازل اینست شرطین بطین ثریا دبران هقعه هنعه
ذراع نثره طرف جبهه زبره صرفه عوا سماک غفر زبانی اکلیل قلب شوله نعایم بلده سعد ذابح سعد بلع سعد السعود
سعد الاخبیه فرغ الدلو المقدم فرغ الدلو المؤخر بطن حوت و بروج دوازده است که حمل است و ثور تا آخر این منازل ماه و آفتاب [illegible] زحل و زهره و
مشتری و مریخ و زحل و عطارد راست و مناط احکام شرع بسیر شمس و قمرست درین بروج و منازل کما قال لتعلموا عدد السنین تا بدانید شماره سالها
چون سال مشتمل بر ماهها بود ذکر نکرد والحساب تا بدانید شمار اوقات از ماهها و روزها در مهمات و معاملات ما خلق الله ذلک نیافرید خدای آنچه مذکور شد
الا بالحق مگر بحق یعنی بر وفق حکمت بالغه نه ببازی و عبث یفصل الآیات روشن میکند دلایل را و بعضی یفصل بیاء غیبت خوانده یعنی خدای بیان میکند
دلایل قدرت خود را لقوم یعلمون برای گروهی که میدانند یعنی دران اندیشه میکنند و بجهت تامل ازان نفع میگیرند چه هر که ازان اندیشه میکند یابد که شمس و قمر دو
آیت اند از آیات الهی و از اعظم دلالات اند بر وحدانیت و علم و قدرت حق سبحانه چه از آنها عالم منور میشود و شعاع شمس اخراج نبات و طبخ ثمار و تمامت
و نقص قمر و اول آخر ماه معلوم میگردد و حساب شهور و ایام صیف و شتا بان دانسته میشود ان فی اختلاف اللیل والنهار بدرستی که در آمد شب و روز از عقب
یکدیگر یا در مخالفت ایشان بنور و ظلمت وما خلق الله و در آنچه آفرید حق تعالی فی السموات والارض در آسمانها و زمینها از انواع کاینات چون آفتاب و ماه
و کواکب سیاره و ثوابت و انواع فرشتگان و عرش و کرسی و لوح و قلم و از انواع حیوانات و نباتات و جمادات لآیات هر آینه نشانهاست بر وجود صانع
و وحدت او و کمال علم و قدرت او لقوم یتقون برای گروهی که بترسند از عاقبت احوال سو یعنی از حال و مآل و معاد خود بر اندیشند و از رسوائی حشر ترسان
گردند بعد ازان در تهدید مکذبان معاد و معاندان پی میاذی میفرماید که ان الذین بدرستی آنانکه لا یرجون لقاءنا امید ندارند نه ثواب و عقاب ما یعنی

منکر آخرتند

منکر آخرت اند که محل مجازات عمل است ورضوا و خوشنود شوند بالحیوة الدنیا بزندگانی دنیا و پسندند آنرا که ثبات ندارد واطمأنوا بها
و آرام گرفتند بدان یعنی همت خود را بر لذات محسوسه و زخارف فانیه مقصور گردانیدند و از نعیم جنان و لذات جاودان غافل شدند بر وجهی که بدنیا مطمئن
شدند و آرام گرفتند که گوئیا هرگز ایشان را از انجا رحلت نخواهد بود و نه دانسته که لحظه بلحظه دست اجل طبل رحیل فرو خواهد کوفت والذین هم و آنان که ایشان
عن آیاتنا از آیتهای کتاب ما یا دلایل صنع غافلون نا آگاهان و بیخبرانند بجهت فرط غفلت ایشان در آنچه مفید آیاتست که ان اشتغال است بزخارف
دنیای سریع الزوال اولئک آن گروه مشغول بحطام دنیا و غافل از امور عقبی ماویهم النار جای ایشان آتش دوزخ است بما کانوا یکسبون
بانچه بودند که کسب میکردند از معاصی که کفر و شرک است و سایر خطیئات بعد از وعید کافران در وعد مومنان میفرماید که ان الذین آمنوا بدرستی
آنانکه ایمان آوردند و عملوا الصالحات و کردند کارهای شایسته یهدیهم ربهم راه نماید ایشان را پروردگار ایشان در آخرت بایمانهم بسبب ایمان
ایشان طریقی را که بسوی بهشت شود تجری من تحتهم الانهار که جاری خواهد بود از زیر مساکن و قصور جویهای آب فی جنات النعیم در بوستانهای
با نعمت و ایشان بر بالای غرفها بران نگران باشند دعویهم فیها خواندن ایشان مر خدای را در بهشت باین وجه باشد که سبحانک اللهم بپاکی یاد کنیم ترا
بار خدایا از هر چه یاد میکنیم ترا بار خدایا از هر چه لایق بحضرت کبریای تو نیست و این بجهت لذت ایشان بود و چون این کلمه گویند آنچه آرزوی ایشان باشد حاضر
گردد وتحیتهم فیها و درود و ثنای ایشان بر یکدیگر بار در وحق و تحیت فرشتگان بر ایشان فیها در بهشت سلام سلام بود که مشتمل است بر سلامتی
از جمیع آفات و مکاره و آخر دعویهم و آخر دعای ایشان ان الحمد لله آن باشد که گویند مر خدایرا که رب العالمین پروردگار عالمیان است
مرویست که چون مومنان بهشت عنبر سرشت در آیند و انجا عظمت و کبریای حضرت مشاهده کنند بستایش و ثنا و حمد ملک متعال و تسبیح خالق ذو الجلال
زبان بگشایند ملایکه با مر خدای تعالی بر ایشان سلام کرده بانواع کرامات و علو مقامات بشارت دهند و ایشان وظایف حمد و ثنای الهی بجای آورده
ختم کلام و کلمه و تسبیح و حمد کنند هر آینه لذت تسبیح و تحمید ایشانرا از جمیع لذتهای بهشت خوشتر آید ذوق نالش عاشق مشتاق بناز بهشت جاودانی
خوشتر است مرویست که اگر مرغی بر بالای سر ایشان پرواز کند و ایشان آرزوی گوشت او کرده گویند سبحانک اللهم فی الحال پر با بریان مرغ جدا شده
بریان شود و پیش دست ایشان افتد و چون آنرا تناول کنند و گویند الحمد لله رب العالمین در حال استخوانهای مرغ جمع شده و گوشت پیدا کرده به پرواز در آید
همچنانکه از اول مرتبه بوده از مجاهد نقل است که معنی یهدیهم ربهم که درین آیه واقع شده اینست که راه نماید خدای ایشان را بنور ایمان تا بر صراط بگذرند و در جنت
که حضرت رسول صلعم جبرئیل علیه السلام را گفت چگونه بر صراط بگذرند جبرئیل متوجه آسمان شده باز آمد و گفت حق تعالی ترا سلام میرساند و میگوید که تو بر صراط بنور
من بگذری و علی بنور تو بگذرد و امت تو بنور علی گذر کنند و نور امت تو از نور علیست و نور علی از نور تو و نور تو از نور من بهشت در آیند و هر چه آرزو کنند
دران با ایشان دهم آورده اند که کفار بنزول عذاب استعجال نمودند این آیه آمد که ولو یعجل الله للناس و اگر تعجیل کند خدای بر آن مردمان الشر باجابت
دعای بد استعجالهم بالخیر همچنانکه شتابش ایشان است بدعای خیر لقضی الیهم هر آینه رانده و گذارده شود بسوی ایشان اجلهم اجل ایشان
و هلاک شوند و اگر ما دعای بد ایشانرا بزودی اجابت کنیم چنانچه دعای خیر ایشانرا مستجاب میگردانیم ایشانرا زود هلاک باید شد فنذر الذین پس
میگذاریم آنانرا که لا یرجون لقاءنا امید ندارند برسیدن بعذاب و ثواب ما یعنی بر وجه عناد ما بحشر و متعلقات آن منکرند فی طغیانهم در بیراهی خود
یعنی بطریق استدراج مهلت میدهیم ایشانرا تا در ضلالت یعمهون سرگردان میروند و بحق راه نمی یابند بعد ازان خبر میدهد از قلت صبر آدمی از ضرر و شداید

ونمیفرماید واذا مس الانسان الضر و چون برسد بآدمی سختی و رنجی مراد جمیع کفارند بر هر تقدیر چون مضرتی بوی رسد دعانا بخواند ما را باخلاص تمام
برای خلاص از آلام لجنبه وقتی که تکیه کرده باشند بپهلوی خود یعنی صاحب فراش بود از آن رنج او قاعدا یا نشسته بود او قائما یا ایستاده یعنی در جمیع حالات
فلما کشفنا پس چون بزداییم و ببریم عنه ضره از وی رنج و مضرت او را مر برود بر همان زمانی که بود از کفر و بر آن مستمر شود یا بکند و از موقف دعا و ذکر
بآن رجوع نکند کان لم یدعنا گویا که او نخوانده است ما را الی ضر مسه بکشف ضرری و رفع المی که بدو رسیده بود کذلک مانند این تزیین زین
آراسته شده است یعنی شیطان آراسته للمسرفین مر اسراف کنندگان را که از حد تجاوز نموده اند ما کانوا یعملون آنچه هستند که میکنند از فرو رفتن
بمناهی و اعراض از قبول اوامر و نواهی یعنی شیطان در نظر ایشان چنان آراسته که آنچه میکنند از اعمال قبیحه نیکو است بعد از آن از عقوبات کفار امم سابقه
خبر میدهد تا این امت از مثل عمل ایشان احتراز کنند پس میفرماید که ولقد اهلکنا القرون و بدرستی که هلاک کردیم اهل قرنها را من قبلکم
که پیش از شما بودند ای اهل مکه لما ظلموا آن هنگام که ستم کردند بتکذیب پیغمبران و بعصیان و رسیدن بطاعت رحمان وجاءتهم و حال آنکه آمده بودند
بدیشان رسلهم رسولان ایشان بالبینات بحجتهای روشن و معجزهای ظاهره که دال بر صدق ایشان بود وما کانوا لیؤمنوا و نبودند ایشان
که ایمان آرند اگر هلاک نشدندی و زنده ماندندی بجهت فرط عناد و انکار و جحود کذلک همچنین که ایشان را جزا دادیم یا هلاک کردیم ایشان را بجهت تکذیب
رسل نجزی القوم المجرمین جزا خواهیم داد گروه مشرکان را از اهل مکه که تکذیب پیغمبر ما میکنند ثم جعلناکم پس ما گردانیدیم شما را ای کسانی که محمد
بشما مبعوث شده خلائف خلیفهای گذشتگان و جانشینان ایشان فی الارض در زمین من بعدهم پس از قرنی که هلاک شدند لننظر
تا ببینیم در صورت شهادت شما بعد از آنکه دانسته ایم در غیب شما که کیف تعملون چگونه خواهید کرد از خیر و شر تا بشما مقتضای آن که داده جزا دهیم روایت کرده
عبد الله بن ابی امیه مخزومی و ولید بن مغیره و مکرز بن حفص و عمر بن عبد الله عامری و امثال ایشان از کفار قریش با حضرت رسالت گفتند که آیتی بیار که سادات
عرب را از عبادت لات و عزی و منات باز دارد و ذم بتان در آن نبود حق تعالی آیت فرستاد که واذا تتلی و چون خوانده شود علیهم بر مشرکان
آیاتنا آیتهای ما یعنی قرآن بینات در حالتی که واضح المعنی است قال الذین لا یرجون لقاءنا گویند آنانکه امید ندارند رسیدن بعقاب و ثواب
ما در روز قیامت یعنی کتابی که ائت بقرآن بیار قرآنی را غیر هذا بجز این که بر ما میخوانی که در وی ذکر بعث و نشر عقاب و ثواب و معایب لات و منات
و سایر اصنام نباشد او بدله یا آنکه تبدیل کن قرآن را یعنی در موضع آیتی که مشتمل است بر مذکور آیتی دیگر را وضع کن که در آن ذکر عذاب و ذم آلهه ما نباشد قل بگو ای محمد
در جواب ایشان ما یکون لی سزاوار نیست مرا ان ابدله آنکه تبدیل کنم قرآن را من تلقاء نفسی از قبل نفس خود یعنی بخود نمی توانم که قرآن را تغییر
کنم و در آن بزیاده و نقصان تصرف نمایم ان اتبع متابعت نمیکنم و از پی نمیروم الا ما یوحی الی مگر آن چیزی را که وحی کرده میشود بمن از حق تعالی
زیاده و نقصان و تصرف ظالم انی اخاف بدرستی که من میترسم ان عصیت ربی اگر عاصی شوم در پروردگار خود بتغییر و تبدیل قرآن عذاب
یوم عظیم از عذاب روزی بزرگ که قیامت است بعد از آن بر صحت نبوت آنحضرت تنبیه میفرماید که قل بگو ای محمد لو شاء الله اگر خواهد خدای ما تلوته
علیکم نخواندمی بر شما آنچه منزل شده بر من ولا ادراکم و شما را دانا کردی خدای سبحانه به بقرآن پس الا اثر فضل و رحمت اوست که مرا امر کرد
بخواندن و شما را اعلام کرد بر زبان من مرا آن نیست که این بنسبت من نیست تا آنرا بوحی کرده ام که موافق آرزوی شما باشد فقد لبثت پس بدرستی که من
درنگ کردم فیکم عمرا در میان شما عمری دراز که مقدار چهل سال بود من قبله پیش از نزول قرآن یعنی در آن مدت که مبعوث نبودم من قرآنرا

نخواندم

نخواندم و بشما آن را نیاوردم افلا تعقلون آیا چرا در نمی یابید و تعقل نمیکنید که کسی که چهل سال در میان شما بوده و ممارست علمی ننموده و بعالمی مصاحبت نکرده چیزی
بیاورد که فصحای عرب از معارضه آن حیرانند و بلغای دیوان ادب از کمال فصاحت انگشت تحیر در دندان با وجود این از احوال ماضی و مستقبل خبر میدهد که تا
باید که سوره کلامی چنین از مردی چنان خارق عادت است و منزل از جناب عزت شما از غایت عناد وا میایستید که قرآن کلام او نیست بلکه از جانب خدای فمن
اظلم پس کیست ستمکارتر ممن افتری از آنکس که افترا کند و بر بندد علی الله کذبا بر خدای دروغی و چیزی که نگفته باشد نسبت باو دهد او کذب بآیاته
یا تکذیب کند آیتهای او را او نیز از کافر شود و یا گوید که او صاحب شریکی و ولد است انه لا یفلح المجرمون بدرستی که نجات نیابند و رستگار نشوند مجرمان
یعنی کافران که غرق جرم اند و مستغرق معصیت ویعبدون من دون الله و می پرستند بجز از خدای ما لا یضرهم آن چیزی را که ضرر نرساند
ایشان را اگر ترک عبادت او کنند ولا ینفعهم و سود ندهد بدیشان اگر همه اوقات در پرستش او صرف نمایند زیرا که معبودان ایشان جمادند و جماد بر
نفع و ضرر قادر نباشد ویقولون و میگویند بت پرستان هؤلاء این بتان شفعاؤنا شفیعان ما اند عند الله نزد خدای یعنی در امور دنیا ما را شفاعت
میکنند و از خدای درخواست می نمایند تا مهمات ما را کفایت کند و یا اگر قیامت و بعث و حشر باشد چنانچه مسلمانان میگویند از خدای در خواست کنند
و از عذاب برهانند حق تعالی بر سبیل الزام ایشان فرمود که قل بگو ای محمد اتنبئون الله آیا خبر میکنید خدای را بما لا یعلم بچیزی که نمیداند فی السموات
در آسمانها ولا فی الارض و نه در زمین انتفای علم جهت انتفای معلوم است یعنی شما میگویند که خدا را شریک هست و اثبات شفاعت بتان میکنید و شریک
خدای میکنید و خدای بحق که عالم است بجمیع معلومات او را هرگاه شریک نباشد پس شفاعت شریک معقول نباشد سبحانه پاک است خدای وتعالی و بلند مرتبه عما یشر
کون از آنچه شریک میسازند وما کان الناس و نبودند آدمیان الا امة واحدة مگر امتی یگانه یعنی بر فطرت اسلام بودند و از ابن عباس مرویست که
میان آدم و نوح ده قرن بود و میان ایشان اختلاف واقع نشده تا بعد از طوفان فاختلفوا پس اختلاف کردند بعضی کافر شدند و برخی بر ایمان خود ماندند
ولولا کلمة و اگر نه سخنیست سبقت من ربک که پیش گرفته است از آفریدگار تو یعنی حکم از آن واقع شده بتاخیر عذاب تا روز قیامت که روز جزاست و اگر
لقضی بینهم هر آینه حکم کرده شدی میان ایشان فیما فیه در آن چیزی که ایشان در آن یختلفون اختلاف میکنند یعنی عذاب نازل شدی و مبطل هلاک
گشتی و محق بماندی ویقولون و میگویند مشرکان که اقتراح آیات میکنند از تو لولا انزل چرا فرستاده نشد علیه بر محمد صلی الله علیه و آله و سلم آیة
من ربه معجزه از پروردگار او یعنی از آن معجزاتی که ما می طلبیم و آنچه خود مینماید که مطلوب ما نیست فقل انما الغیب لله پس بگو در جواب ایشان که غیب
مر خدای راست یعنی مختص است بعلم او پس شاید که علم او تعلق گرفته باشد با آنکه انزال آیات مقترحه از جمله مفسده است که مانع انزال آنست پس صلاح شما در آن بود که
انزال آن نکرد و چون انزال آن نمیفرماید معلوم میشود که علم او تعلق گرفته است بعدم صلاح آن پس اقتراح شما معقول نیست فانتظروا پس شما انتظار
نزول معجزات را انی معکم بدرستی که من با شما من المنتظرین از منتظرانم تا ببینم که بجهت جحود و عناد و تکابره شما خدا با شما چه خواهد کرد پس از
افعال ذمیمه ایشان خبر میدهد که واذا اذقنا الناس و چون بچشانیم مردمان را یعنی اهل مکه را رحمة سختی و فراخی من بعد ضراء از پس بیماری و قحطی
مستهم رسیده باشد بدیشان اذا لهم چون در نگری مر ایشان را باشد مکر فی آیاتنا مکری در آیتهای ما یعنی طعن کنند و در باره پیغمبر ما کید کنند و مردی است
که اهل مکه هفت سال بقحطی و خشکسالی مبتلا بودند بعد از آنکه نزدیک بهلاکت رسیدند حق تعالی بر ایشان ترحم فرموده باران بر ایشان فرستاد و آن قحطی
و خشکسالی بفراخی و آبادانی مبدل شد و صاحب جمعیت شدند و متنعم گشته شدند زبان طعن بر رسول صلی الله علیه و آله و سلم دراز کردند و قدح آیات

آیتی و معجزات نبوی کردند بانواع مکر و حیله و کید تمسک جستند تا مضرتی بدان حضرت رسانند حق تعالی فرمود که قُلِ اللَّهُ بگو ای محمد که خدای أَسْرَعُ مَكْرًا
و زودتر است از شما در رسانیدن جزای مکر بشما یعنی پیش از ظهور کید شما حق تعالی نزول عذاب بر شما امر خواهد کرد إِنَّ رُسُلَنَا بدرستی که رسولان ما یعنی
ملایکه حفظه يَكْتُبُونَ می نویسند مَا تَمْكُرُونَ آنچه شما می اندیشید از مکر و هرگاه تدبیر خفی شما بر فرستادگان ما پنهان نیست بر ما کی خواهد بود و بعد از آن
در نعمت خود امر میفرماید که هُوَ الَّذِي اوست آن خدایی که يُسَيِّرُكُمْ سیر میدهد یعنی تمکین و قدرت میدهد شما را در قطع مسافت فِي الْبَرِّ در خشکی
بپشت دواب چون اسب و اشتر وَالْبَحْرِ و در دریا بر پشت کشتی حَتَّى إِذَا كُنْتُمْ فِي الْفُلْكِ تا چون باشید در کشتی وَجَرَيْنَ بِهِمْ و کشتیها روان شوند
با آنکه دروی اند بِرِيحٍ طَيِّبَةٍ بباد خوش که نرم نرم می وزد وَفَرِحُوا بِهَا و شادمان شده باشند ایشان بآن باد که جَاءَتْهَا ناگاه آید بدان کشتی رِيحٌ
عَاصِفٌ بادی سخت دریا را در شورش آورد و بتلاطم در آید وَجَاءَهُمُ الْمَوْجُ و بیاید بدیشان موج مِنْ كُلِّ مَكَانٍ از هرجانبی یعنی از جمیع جهات
پس و پیش کشتی موج در آید وَظَنُّوا و یقین کنند أَنَّهُمْ أُحِيطَ بِهِمْ آنکه فرو گرفته است بلاها مر ایشان را از همه جوانب طریقه خلاصی نداشته باشند
دَعَوُا اللَّهَ بخوانند خدا را بدفع آن بلا از ایشان مُخْلِصِينَ در حالتی که پاک کنندگان باشند لَهُ الدِّينَ برای خدای دین را یعنی از
این دین خود را خالص سازند و فطرت اصل ظهور کند و عوارض نفسانی و شیطانی زایل گردد و گویند لَئِنْ أَنْجَيْتَنَا اگر ما را نجات دهی مِنْ
هَذِهِ ازین اهوال و بلاها لَنَكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ هر آینه باشیم از سپاس دارندگان مر نعمت نجات را فَلَمَّا أَنْجَاهُمْ پس چون باز رهاند ایشان را
آنچه می ترسیدند إِذَا هُمْ ناگاه ایشان يَبْغُونَ فِي الْأَرْضِ ستم کنند در زمین و شتابند بهمان کارها که بران بودند از شرک و فساد بِغَيْرِ الْحَقِّ
ناحق و ناروا یعنی مبطل باشند دران و این احترازست از تخریب مسلمانان دیار کفره و سوختن مزروعات ایشان و کندن درختان ایشان چه افساد حق است
يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا بَغْيُكُمْ ای مردمان جز این نیست که ستم شما عَلَى أَنْفُسِكُمْ بر نفسهای شما بارتکاب معاصی مَتَاعَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا برخورداری
زندگانی دنیاست یعنی تمتع و منفعت برده و نه ناپایدار است لذت آن زود بگذرد و عقوبت آن باقی بماند ثُمَّ إِلَيْنَا مَرْجِعُكُمْ پس بسوی ما است
بازگشت شما در قیامت فَنُنَبِّئُكُمْ پس خبر کنیم شما را بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ بآنکه هستید که میکنید که مناسب آن بشما پاداش خواهیم داد إِنَّمَا
مَثَلُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا جز این نیست که مثل زندگانی دنیا در سرعت زوال و ادبار آن بعد از اقبال كَمَاءٍ مانند آبست یعنی باران أَنْزَلْنَاهُ
فرستادیم آنرا مِنَ السَّمَاءِ از آسمان یا از ابر فَاخْتَلَطَ بِهِ پس آمیخت بآن آب نَبَاتُ الْأَرْضِ گیاه رسته از زمین مِمَّا يَأْكُلُ
النَّاسُ از آنچه میخورند آنرا آدمیان چون حبوب و ثمار و بقول وَالْأَنْعَامُ و از آنچه میخورند چهارپایان چون گیاه تر حَتَّى إِذَا أَخَذَتِ الْأَرْضُ
تا وقتی که فرا گرفت زُخْرُفَهَا پیرایه خود را باصناف نباتات و اشکال و الوان مختلفه آن وَازَّيَّنَتْ و آراسته شد و بازینت محصولات گوناگون
و میوه های رنگارنگ وَظَنَّ أَهْلُهَا و گمان بردند مردم آن زمین أَنَّهُمْ قَادِرُونَ آنکه ایشان عَلَيْهَا بر درویدن گیاه و چیدن میوه های آن که
أَتَاهَا ناگاه آمد بدان زمین أَمْرُنَا عذاب ما یعنی فرمان در رسید بجزای آن لَيْلًا أَوْ نَهَارًا در شب یا در روز فَجَعَلْنَاهَا پس گردانیم کشت
و زرع آن زمین را حَصِيدًا شبیه آنچه درویده باشد یا از اصل بر کنده كَأَنْ لَمْ تَغْنَ گویا هیچ نبوده و موجود نگشته و اثر آن پیدا نشده بِالْأَمْسِ
دی روز كَذَلِكَ همچنین که درین تمثیل تفصیل کردیم نُفَصِّلُ الْآيَاتِ روشن میسازیم و تفصیل میدهیم دلایل قدرت خود را لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ
برای گروهی که تفکر کنند درین ضرب المثل و بدان نفع گیرند حق تعالی درین آیه حال دنیا را در زوال نعم و اموال و ظهور ادبار بعد از اقبال تشبیه کرد بحال

گیاه زمین که بعد از تازگی و طراوت خشک و تیره و بی رونق و بی نضارت میشود چنانچه اول گیاه با صفت طراوت و تازگیست آخر صفت تیرگی و پژمردگی است مبدا
دنیا نوازش و دولت است و انتهای آن گدازش و نکبت و گفته اند اینجا تشبیه مال این جهانست بآب باران که مادام که جاریست در نهایت پاکیزگیست و چون
در موضعی بیکسو گرد آید و مدتی بجا ماند رنگ و بوی او متغیر گردد و ناپاک و منغص شود و مال دنیا نیز بسبب انفاق جوانمردان چون دست بدست روان گردد ستوده
و مقبول باشد و چون در مضیق بخل و امساک خسیسان بماند نکوهیده و مذموم بود و آخر تاراج حادثات بر او تاخته بنای آنرا بعد مرکبت از پای در آورد
مال چون آبست تا باشد روان فیض می یابند ز او اهل جهان چند روزی چون کند یکجا درنگ گنده و بی حاصل است و تیره رنگ و یا وجه تشبیه آنست که چون
آب باران باندازه آید و بقدر حاجت نازل گردد سبب آسایش آدمیان و آرایش عالمیان باشد اما چون از اندازه بگذرد و از حد اعتدال تجاوز کند سبب خرابی
عالم و سرگردانی بنی آدم شود و مال دنیا نیز تا بقدر احتیاج بدست آید بمقاصد دین و دنیا بانجاح مقرون گردد و فواید آن بقریب و بعید رسد و چون روی بازدیاد
نهد و خزانه و انبار شود موجب ارتکاب معصیت و تفاخر شود که إِنَّ الْإِنْسَانَ لَيَطْغَى أَنْ رَآهُ اسْتَغْنَى و بعضی دیگر در وجه تشبیه گفته اند باران چون بنهال کشت
لطافت و طراوت آن بیفزاید و چون بخار بن بگذرد حدت و شوکت او زیاده گردد و مال دنیا چون بمصلح رسد صلاح او بیفزاید بصرف آن در قربات که نعم
المال الصالح للرجل الصالح و اگر بدست مفسد افتد ماده فساد و عناد وی بازدیاد نهد آورده اند که حق تعالی بندگان خود را نمیخواند بدنیا که محل فانیست بلکه برای
بهشت دعوت میکند که منزل سلامتی از مخافاتست چنانچه فرموده که وَاللَّهُ يَدْعُو و خدا میخواند بندگان را إِلَى دَارِ السَّلَامِ بسلامت سرا یعنی سرای سلامت
دعوت میکند بعملی که موجب دخول جنت است و گویند بهشت را دار السلام بجهت آن گفت که تحیت خدا و تحیت ملایکه بر اهل آن یا تحیت بهشتیان یکدیگر را سلام
است کقوله تعالی سلام علیکم طبتم فادخلوها خالدین و قوله سلام بما صبرتم فنعم عقبی الدار و قوله تحیتهم فیها سلام و قوله الا قیلا سلاما سلاما نسبت سلام نام خداست
و اضافه بهشت باو جهت تعظیم آنست چنانچه اضافه خانه بصاحب بجهت تکریم است پس حق تعالی بنده خود را میخواند از سرای که اولش بکاهست و اوسطش عنا
و آخرش فنا بسرایی که مبدا اش عطاست و اوسطش رضا و آخرش جود از حضرت مولی وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ و راه مینماید هر کرا میخواهد از طالبان راه
حق بتوفیق اسباب لطف و ایشان را در قیامت راه نماید إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ بسوی راه راست که طریق شریعت است و دار السلام لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا
مر آنکسانی را که نیکویی کردند یعنی ایمان آوردند و عمل صالح کردند و از نواهی اجتناب نمودند و راه حق از دست ندادند الْحُسْنَى مثوبت نیکوست که آن نعیم دار السلام
است وَزِيَادَةٌ و افزونی از پاداش که بطریق تفضل کرامت فرماید کقوله و نزیدهم من فضله و گویند حسنی جزای حسنه است یکی بیکی و زیاده آنکه یکی را تا ده است تا
بهفتصد و بیشتر و یا حسنی یعنی بمغفرتست زیاده و خوشنودی حضرت عزت در روایت واقع شده که زیاده بادیست که بر سر اهل بهشت گذار کند و هرگاه که
خواهند ایشان ببارد و از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام مرویست که زیاده غرفه ایست در بهشت که از یکدانه مروارید مخلوق شده و آنرا چهار درست وَلَا
يَرْهَقُ وُجُوهَهُمْ و نپوشانیده نگرداند رویهای بهشتیان را قَتَرٌ گردی و غباری یعنی روی ایشان در کمال طراوت و نضارت باشد وَلَا
ذِلَّةٌ و نه خواری یعنی اثر خواری و ذلت بر بشره ایشان نباشد أُولَئِكَ آن گروه نیکوکاران أَصْحَابُ الْجَنَّةِ اهل بهشت اند هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ
و ایشان در آنجا جاوید مانندگانند نه نعمت ایشان زوال یابد و نه دولت ایشان انتقال پذیرد بخلاف زخارف دنیا و امتعه غرور آن که در صدد فنا
و زوال است فضل بن یسار از باقر علیه السلام روایت کرده که آنحضرت از پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله و سلم نقل کرده که هیچ چشمی از خوف خدای گریان
نشود مگر که حق تعالی بدن او را بر آتش دوزخ حرام گرداند و اگر از ترس حق سبحانه آب چشم از رخساره او روان شود آن روی را تیرگی و خواری نرسد و باضافات

طراوت باشد و بعد از وعده مطیعان در وعید دیگران میفرماید که وَالَّذِينَ كَسَبُوا السَّيِّئَاتِ و پاداش آنانکه کسب کردند بدیها را از شرک و نفاق
و طغیان و عصیان جَزَاءُ سَيِّئَةٍ بِمِثْلِهَا پاداش بدیست مانند آن بدی که کرده اند زیاده بران چه زیادتی عقاب بر قدر استحقاق معصیت است
وَتَرْهَقُهُمْ و فرو پوشد ایشان را ذِلَّةٌ خواری و رسوائی یعنی آثار مذلت بر ایشان هویدا گردد مَا لَهُمْ مِنَ اللَّهِ نباشد مر ایشان را از عذاب
خدای مِنْ عَاصِمٍ نگهدارنده یعنی هیچکس عذاب از ایشان باز نتواند داشت و خشم خدا از آنها دفع نتوانند نمود كَأَنَّمَا أُغْشِيَتْ گویا پوشیده شده است و
جُوهُهُمْ رویهای ایشان قِطَعًا مِنَ اللَّيْلِ پاره‌ها از شب مُظْلِمًا در حالتی که آن شب تاریک بود یعنی رویهای ایشان از غم و اندوه و حرارت دوزخ چون
شب تیره باشد بغایت تاریک و بسیار سیاه أُولَٰئِكَ آن گروه کاسبان سیئات که مشرکان منافقانند أَصْحَابُ النَّارِ یاران دوزخ اند هُمْ فِيهَا
ایشان در آتش دوزخ خَالِدُونَ جاوید باشندگانند یعنی هرگز روی رهائی عذاب ندارند وَيَوْمَ نَحْشُرُهُمْ یاد کن روزی را که حشر کنیم ایشان را
جَمِيعًا در حالتی که همه ایشان حاضر باشند ثُمَّ نَقُولُ پس گوییم لِلَّذِينَ أَشْرَكُوا مر آنانرا که شرک آوردند مَكَانَكُمْ بایستید بر جای خود أَنْتُمْ
وَشُرَكَاؤُكُمْ شما و شریکان شما که بدون من پرستیده اید یعنی بتان و ببینید که چه با شما میکنم فَزَيَّلْنَا بَيْنَهُمْ پس جدا کنیم میان کفار و معبودان ایشان
و بپرسیم از کافران که چرا پرستش بتان کردید گویند که ایشان ما را بعبادت خود امر کردند حق تعالی بتان را بسخن در آورد وَقَالَ شُرَكَاؤُهُمْ
و گویند شریکان ایشان یعنی بتان مَا كُنْتُمْ إِيَّانَا تَعْبُدُونَ نبودید شما که ما را پرستیده باشید بلکه شما هوای خود را پرستش میکردید چه آن فرماینده
شما بود بشرک آوردن شما و گویند مراد بشرکا ملائکه اند یا مسیح و عزیر که قبل ازین کرات ذکر کرده شده است که جمعی از کافران ملائکه را بنات الله یعنی دختران
خدا میخواندند و جمعی مسیح و عزیر را پسران خدا میدانستند و مرویست کافران آغاز جدال کنند و گویند نه چنین است بلکه شما ما را بپرستش خود امر فرمودید
گویند فَكَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا پس کافیست خدای تعالی که گواه باشد بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ میان ما و میان شما چه او عالم است بکنه حال ما إِنْ كُنَّا بدرستی که بودیم
عَنْ عِبَادَتِكُمْ از پرستش شما لَغَافِلِينَ بیخبران زیرا که نمیدیدیم و نمی شنیدیم و عقل و فهم نداشتیم یا ملائکه و مسیح و عزیر گویند که ما نمیدانستیم که
شما هُنَالِكَ در آن مقام تَبْلُو كُلُّ نَفْسٍ باز ماید یعنی بدانند هر نفس بعین مَا أَسْلَفَتْ آنچه از پیش فرستاده از اعمال پس نفع و جزای آنرا
معاینه ببیند و یا بیابد جزای کردار ما تقدم خود را وَرُدُّوا و باز گردانیده شوند همه نفسها إِلَى اللَّهِ بسوی ثواب و عقاب خدای که مَوْلَاهُمُ الْحَقِّ خداوند و متولی
امر ایشان است بحقیقت وَضَلَّ عَنْهُمْ و گم گردد و ناپدید کرده شود از کافران مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ آنچه هست که افترا میکنند از شفاعت بتان
و دعوی الوهیت ایشان بعد از آن ادله توحید و بعث را مقارن قول مذکور گردانیده میگوید قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ بگو یا محمد کیست که شما را روزی میدهد
مِنَ السَّمَاءِ از آسمان یعنی باران می باراند وَالْأَرْضِ و از زمین که گیاه میرویاند چه ارزاق حاصل نگردد مگر باسباب سماویه و ارضیه أَمَّنْ
يَمْلِكُ السَّمْعَ یا کیست خداوندی که قادر است آفریدن شنوائی را وَالْأَبْصَارَ و دیده‌ها را که تواند که سمع و بصر بیافریند و یا حفظ کند از آفات
وَمَنْ يُخْرِجُ الْحَيَّ و کیست که بیرون آورد زنده که حیوانست یا نباتات مِنَ الْمَيِّتِ از مرده که نطفه است یا دانه وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ و بیرون
آورد مرده را که دانه یا نطفه است مِنَ الْحَيِّ از زنده که حیوانست یا نباتات وَمَنْ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ و کیست که تدبیر کند کارهای عالمیان را و چون
این سؤالها کنی کافران از غایت ظهور صدق نتوانند که عناد و مکابره کنند فَسَيَقُولُونَ اللَّهُ پس زود باشد که گویند در جواب که آنکه پرسیدی
الله است و چون این اقرار بزرگترین حجت است در بطلان طریق ایشان که شرکست فَقُلْ پس بگوی ای محمد مر ایشان را بعد ازین اقرار أَفَلَا تَتَّقُونَ

ایا پس نی

آیا پس نمی ترسید از چنین خداوندی که بتان را شریک او میسازید فَذَٰلِكُمُ اللَّهُ پس آنکه این صفات و کمال ثابت است الله است رَبُّكُمُ الْحَقُّ که پروردگار شماست
ثابت ذات و صفت در ربوبیت که شک در آن راه ندارد فَمَاذَا پس چه چیز است بَعْدَ الْحَقِّ پس از درستی و بیان حق إِلَّا الضَّلَالُ مگر گمراهی فَأَنَّىٰ
تُصْرَفُونَ پس از کجا گردانیده میشوید از حق بباطل از توحید بشرک مراد انکار است یعنی نیست بعد از حق مگر ضلال پس کی درگذرد از حق عبارت از الله است
یا چنین دلایل واضح بر وحدانیت او که در ضلالت افتید كَذَٰلِكَ همچنانکه ربوبیت حق مر او راست نه غیر او را حَقَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ سزاوار شده حکم پروردگار
تو و واجب گشته است عَلَى الَّذِينَ فَسَقُوا بر آنانکه بیرون رفته اند از دایره ایمان و استصلاح و تمرد در کفر و عناد أَنَّهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ بدرستی
که ایشان ایمان نیارند یعنی علم الهی تعلق گرفته با آنکه ایشان ایمان نیارند و از دایره استصلاح بیرون باشند و در کفر میرند معنی آنست که عذاب الهی نازل شده
بر اهل کفر و عدوان بجهت آنکه ایمان نمی آرند بعد از آن اثبات دلیل دیگر میکند در باب توحید و علم و قدرت میفرماید که قُلْ بگوی ای محمد با این مشرکان
معاند و کافران جاحد که هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ آیا از شریکان شما یعنی آنهائی که شریک خدا گرفته اید مَنْ يَبْدَأُ الْخَلْقَ کسی هست که آغاز بیافرید خلق را
ثُمَّ يُعِيدُهُ پس باز زنده سازد پس از موت و چون کفار نا بکار ابدا را مقر بودند و اعاده را منکر و از روی عناد و لجاج بدان اعتراف نمیکردند
حق تعالی بدان اعتراف نکردن ایشان فرمود که قُلِ اللَّهُ بگوی ای محمد ایشان را که خدای بحق این صفت دارد که يَبْدَأُ الْخَلْقَ آغاز بیافریند خلق را ثُمَّ
يُعِيدُهُ پس باز زنده میگرداند بقدرت کامله خود فَأَنَّىٰ تُؤْفَكُونَ پس از کجا گردانیده میشوید از راه راست و نیز بجهت وضوح حجت قُلْ بگو مر ایشان را
هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ آیا هست از بتان شما که شریک خدا نام نهاده اید مَنْ يَهْدِي کسی که راه نماید بارسال رسل و انزال کتاب و توفیق نظر
در دلایل قدرت یعنی نصب حجج کند تا راه نماید إِلَى الْحَقِّ بسوی حق این معاندان میدانند که این صفت از الهه ایشان مسلوبست و اگر لجاج و عناد
دامن گیر ایشان نشود و نگذارد که باین معترف شوند قُلِ اللَّهُ يَهْدِي لِلْحَقِّ بگوی ای محمد خدای بحق راه مینماید بحق بالطافی که بایشان کند از تمکین
ایشان در نظر کردن در ادله هادیه و توفیق ایشان در تدبر نمودن در حجج حقه و چون نعمت هر دو سرای از جانب حق سبحانه است أَفَمَنْ يَهْدِي
إِلَى الْحَقِّ آیا آنکه راه مینماید بحق باسباب توفیق و الطاف أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ سزاوارتر است که متابعت کرده شود أَمَّنْ لَا يَهِدِّي یا آنکس که
راه نیابد بخودی خود إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ مگر آنکه راه نمایند او را و این حال اشراف شرکای شماست چون ملائکه و مسیح و عزیر پس جمادات بطریق اولی که
شایسته الوهیت نباشند در تفسیر زاهد مذکور است که بت پرستان بت بر چهارپایان می بستند و از جائی بجائی نقل میکردند پس حق تعالی
فرمود که آیا برابر بود آنکه ترا راه نماید با کسی که تو او را راه نمائی فَمَا لَكُمْ پس چیست و چه بوده شما را كَيْفَ تَحْكُمُونَ چگونه حکم میکنید در تسویه میان
کسی که شما بوی محتاجید با کسی که او بشما محتاج است و یکسان میشمارید قادر و عاجز را و درین آیت دلیل روشن است بر عدم تقدیم مفضول بر فاضل
در امامت و خلافت و ریاست عامه و تتمه بعد از آن فرمود که وَمَا يَتَّبِعُ و پیروی نمیکند أَكْثَرُهُمْ بیشتر کفار إِلَّا ظَنًّا مگر گمانی را که نشئه
آن خیالات موهومه و قیاسات بی فایده فاسده است چون قیاس غایب بر شاهد و خالق بر مخلوق با اندک نشئه که موهومه است مراد اکثر
جمع است یا کسانی که بنای مذهب خود را بر تمیز و نظر نهاده باشند و راضی بتقلید صرف نشده باشند إِنَّ الظَّنَّ بدرستی که گمان لَا
يُغْنِي بی نیاز نگرداند کسی را مِنَ الْحَقِّ از علم و اعتقاد درست شَيْئًا چیزی یعنی ظن و تخمین بجای حق و یقین نتواند بود و گفته اند که ظن کفار
آن بود که بتان ایشان را شفاعت خواهند کرد حق تعالی فرمود که گمان ایشان سود نکند و باز ندارد از عذاب خدا چیزی را إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ

بدپرستی که خدای داناست بما یفعلون بانچه ایشان میکنند از متابعت گمان و اعراض از حجت و برهان و همه را جزا و سزا خواهد داد
واین آیه دلیل است برانکه تحصیل علم در اصول واجبست واکتفا بتقلید و ظن جایز نیست و جواز ظن در جائیست که علم نباشد مانند مسایل اجتهادیه
بعد از ان در رد قول کفار میفرماید که وما کان هذا القران ونیست ونشاید این قرآن با وجود دلایل اعجاز مصدق و موافق کتب سابقه
وتفصیل الکتاب وبیان کردن انچه بر شما نوشته شده از اوامر و نواهی که لا ریب فیه هیچ شک و شبهه در ونیست یعنی در حقیقت انکه
من رب العالمین نازل شده است از نزد پروردگار عالمیان و نیز از جهت اثبات والزام حجت بر اهل عناد و انکار میفرماید که ام
یقولون آیا میگویند مشرکان که افتریه برباقته است محمد این کلام را از خود قل بگو اگر این سخن را بر میتوان بافت چنانکه زعم شماست فأتوا پس بیارید شما و بربافته
بسورة مثله سوره مانند آن در بلاغت و فصاحت و قوت معنی چه شما در نظم بلیغ و در نثر فصیح مشهور زمان و سرآمد دوران میدانید خود را و اگر نخود معارضه نمیتوانید استعانت
نمایید وادعوا وبخوانید برای معاونت خود در آوردن سوره مثل قرآن من استطعتم هر کرا توانید که از و یاری من دون الله بجز از خدای تا شما را مدد کاری
کند و بسازید مانند قرآن ان کنتم صادقین اگر هستید راست گویان که محمد صلی الله علیه وآله وسلم از خود میسازند بل کذبوا بلکه از فرط جحود و عناد و تکذیب کردند
بما لم یحیطوا بعلمه بانچیزی که فرا نرسیده بدانش آن مرویست که بعد از استماع قرآن و قبل از تدبر در ان بتکذیب و انکار آن مشغول شدند بجهت آنکه
قرآن متضمن ذکر بعث و جزاست و سایر انچه مخالف دین ایشان است ولما یأتهم و هنوز نیامده بدیشان یعنی ظاهر نگشته بر ایشان تأویله معنی و حقیقت
قرآن در بادی الرای و ذهن ایشان باسرار و دقایق آن نرسیده یعنی اگرچه اول علم بحقیقت آن نداشتند اما بالاخره اعجاز آن بر ایشان ظاهر شد و تحدی که
حضرت رسالت صلی الله علیه وآله بآن دعوی تحدی کرد و ایشان قوای خود را در معارضه آن صرف کردند نتوانستند و عاجز گشتند و دانستند که فوق بشریت
است واما بجهة فرط عناد و جحود در تکذیب آن کوشیدند کذلک همچنین تکذیبی که کفار زمان تو دارند کذب الذین تکذیب کردند انبیای خود را
آنانکه بودند من قبلهم پیش از ایشان فانظر پس در نگر و ببین که کیف کان عاقبة الظالمین چگونه بود سرانجام ستمکاران مکذب پس اینها نیز
مثل آنها معذب و معاقب خواهند شد درین آیه تسلیه حضرت رسالت است و تهدید اهل کفر و ضلالت ومنهم و از ایشان که تکذیب می کنند
من یؤمن به کسی است که میگرود بقرآن و تصدیق میکند در نفس خود و میداند که حق است ولیکن از روی عناد اظهار نمیکند ومنهم من لا یؤمن
به و از ایشان کسی است که نمیگرود بآن از فرط جهل و غایت نادانی وربک اعلم و پروردگار تو داناترست بالمفسدین بتباه کاران یعنی معاندان
که مصرند بر تکذیب اند و گفته اند که معنی آنست که بعضی از قوم ایمان آورند بقرآن و از کفر توبه کردند و برخی ازین سعادت محروم ماندند و بر شقاوت
کفر مردند وان کذبوک واگر تکذیب کنند ترا یعنی بران اصرار ورزند یا محمد تو از جانب ایشان ناامید شوی فقل پس بگو ایشان را که لی عملی
مرا جزاست کردار من ولکم عملکم و مر شماراست پاداش عمل شما انتم بریئون شما بیزارید یعنی نیست شما را بیت مما اعمل از انچه میکنم یعنی
شما را بعمل من مواخذه نخواهند کرد وانا بریء و من بیزارم مما تعملون از انچه میکنید یعنی ما خوذ بعمل شما نخواهم شد نزد بعضی این آیه منسوخ است بآیت السیف
بجهة آنکه متضمن اعراض است از ایشان و تخلیه ایشان و نزد بعضی منسوخ نیست بلکه مراد وعید است کقوله اعملوا ما شئتم ومنهم و از اهل شرک بازاهل
یهود من یستمعون کسانی هستند که گوش فرا میدارند الیک بسوی تو وقتی که قرآن میخوانی و احکام شرع را بامت تعلیم میکنی نه از جهت استهزا کنند با
أفأنت تسمع الصم آیا تو می شنوانی کران یعنی کسانی را که در عدم استماع حق بمنزله کرانند مراد آنست که تو قادر نیستی بر اسماع ایشان ولو

یعدو به الله تعالی
تبین یدیه

کانوا و اگرچه هستند که با وجود کری لا یعقلون در نمی یابند یعنی با صمم ایشان عدم تعقل انضمام یافته و چون سمع و عقل هر دو مفقود باشد هدایت کمال بر چه انواع باشد
ومنهم من ینظر و از ایشان کسی است که نظر کند الیک بسوی تو بر وجه طعن در دلایل نبوت و نشانهای صدق ترا مشاهده کند از غایت عناد و حیاتی فرا جای نماید که هیچ
خبر از آیات رسالت ندیده أفأنت تهدی العمی آیا تو راه مینمایی کوران را یعنی آنان را که در عدم انتفاع از مشاهده آیات مانند کورانند ولو کانوا و اگرچه هستند
که با وجود عدم بصرها لا یبصرون نمی بینند بدیده بصیرت یعنی قادر نیستی بر هدایت کسانی که با عمی بصر ضم اعمی بصیرت کرده اند و چون مقصود از ابصار اعتبار است
واستبصار و عمده دران بصیرت و ایشان ازین هر دو اعراض کرده اند پس گوییا که دیده ظاهر و باطن ایشان مسلوبست ان الله بدرستی که خدای لا یظلم
الناس شیئا ستم نمیکند بر مردمان هیچ چیز از افساد حواس و عقل ایشان و تعذیب ایشان بدون استحقاق و نقص ثواب از حسنات ایشان ولکن الناس
ولیکن مردمان انفسهم یظلمون ستم بر نفس خود میکنند بکسب سیئات و حسن عقل که آلت آیات قدرتست در ملاهی استعمال میکنند چشم از برای دیدن آیات قدرت
گوش از برای شنیدن اخبار حکمت هر که حق نه بیند و حق نشنود مثل کسی است که کور و کر است بلکه از ان هم بسی بترست ویوم یحشرهم و یاد کن روزی
که جمع کنیم و حشر و بعث میخواهند یعنی خدای تعالی جمع کند کافران را از هول آن روز مدت مکث در دنیا و قبر بر ایشان کوتاه نماید بروجهی که کأن لم یلبثوا گوییا درنگ نکرده
اند در دنیا یا در قبر الا ساعة من النهار مگر اندکی از روز چه مکث در دنیا یا در قبر بر ایشان کوتاه نماید و اگرچه طویل باشد اما نسبت بمکث آخرت بمنزله
قلیل باشد پس چون از قبر برانگیخته شوند یتعارفون بینهم آشنائی دهند میان یکدیگر یعنی یکدیگر را بشناسند همچنانکه دو کس که بجهت قلت مفارقت
یکدیگر را می شناسند و اگر مدت طویل است همدیگر را میدانند و این در اول بعث باشد بعد از ان بسبب تواتر اهوال قیامت آن آشنائی انقطاع یابد و یکدیگر
فراموش کنند قد خسر الذین بتحقیق که زیان کردند بر خود در حظوظ خیرات ابدیه آنانکه ایشان کذبوا بلقاء الله تکذیب کردند برسیدن بجزای کردار
روز قیامت و آنرا منکر شدند وما کانوا مهتدین و نبودند راه یابندگان بایمان بوسیله استعمال حواس و عقول خود در تحصیل معارف حقه بلکه بجهت
فرط غفلت و مغرور شدن بحطام دنیا از تدبر در آیات و معجزات غافل شده خود را در مهالک عذاب ابدی انداختند واما نرینک و اگر بنماییم
ترا ای محمد بعض الذی نعدهم برخی از انچه وعده داده ایم کفار را از عذاب مانند هلاک جمعی از ایشان در روز بدر او نتوفینک یا بمیرانیم
ترا قبل از آنکه عقوبت ایشان را مشاهده کنی یعنی اگر انتقام کشیم از ایشان در دنیا که تو آنرا ببینی فالینا مرجعهم پس بسوی ماست مرجع بازگشت ایشان و ترا در آخرت
تمام عذاب ایشان را ثم الله پس خدای بعد از نمودن عذاب ایشان بتو یا پس از متوفی شدن تو شهید علی ما یفعلون گواه است بر انچه ایشان
میکنند و فرا خور آن عمل جزا خواهد داد یعنی هر چه میکنند جزا فرا خور عمل خواهند یافت ولکل امة و هر گروهی را از امم ماضیه رسول فرستاده بود که ایشان
را بحق دعوت میفرمود فاذا جاء پس چون آمد بدیشان رسولهم رسولی که مبعوث بود بدیشان و تکذیب او کردند آنها قضی بینهم حکم کرده شد
میان رسول و مکذبان وهم لا یظلمون ستم دیده نشوند از ثواب رسول کم نکنند و بر عذاب مکذبان زیاده بر استحقاق حکم نفرماید آورده اند که بعد از نزول آیه واما
نرینک الآیه کفار که استعجال عذاب موعود کردند آیت آمد که ویقولون و میگویند کافران از روی استعجال و استهزا و استبعاد متی هذا الوعد
کی باشد عذاب موعود و چرا فرود نمی آید ان کنتم صادقین اگر هستید راست گویان درین وعید خطاب با پیغمبرست و مومنان که اهل شرک
را تخویف میکردند قل لا املک بگو ای محمد که من مالک نیستم لنفسی برای نفس خود ضرا ولا نفعا زیانی را از مرگ و بیماری و قحطی و سودی را
از زندگانی و تندرستی و ارزانی یعنی قادر نیستم بر دفع ضرر و جر نفع برای خود الا ما شاء الله مگر انچه خواهد خدای که من مالک آن شوم یعنی در تحت تصرف

[illegible]

اوست آنچه در عالم هست و بران قدرت ندارم که ما تمکینی دهد بران پس چگونه استعجال کنم در وقوع ضرر که نزول عقوبت و عذاب است بر شما لکل امة
اجل هر گروهی را وقتیست یعنی برای هلاک ایشان اذا جاء اجلهم چون باید وقت عذاب ایشان و وقت در رسد همه هلاک شوند فلا یستأ
خرون پس واپس نمانند از اجل خود ساعة اندک زمانی ولا یستقدمون و پیشی نگیرند بلکه چون وقت در رسد همه هلاک شوند این تهدید مشرکانست
که ساعت بساعت عذاب الهی بر شما فرود آید و شامت تکذیب در روزگار شما رسد قل بگو ای محمد ارأیتم آیا دیدید و دانستید ان اتاکم اگر بیاید
بشما عذابه عذاب خدای که در نزول آن تعجیل میکنید بیاتا بوقت مشغولی شما بخواب یعنی شب او نهارا یا در روز که زمان اشتغال شماست بطلب معیشت
هر آینه پشیمان شوید از استعجال عذاب و چون چنین است پس ماذا یستعجل چه چیز را شتاب میکنند منه از عذاب یعنی کدام نوع را از عذاب می طلبند
المجرمون گناهکاران یعنی مشرکان اکنون همه انواع عذاب نا ملایم است اثم آیا بعد از استعجال اذا ما وقع چون واقع شود عذاب و آنرا ببینند
آمنتم به ایمان آورید بوی یعنی بعد از وقوع عذاب که مستلزم عدم نفع ایمان است ایمان خواهید آورد و بعد از وقوع ایشان را گویند آلآن آیا اکنون
که عذاب نازل شده ایمان می آرید وقد کنتم و حال آنکه بودید شما که از روی تکذیب و استهزا به بعذاب یعنی بنزول آن تستعجلون
شتاب میکردید بر وجه تکذیب و استهزا ثم قیل پس گفته شود بعد از نزول عذاب للذین ظلموا مر آنان را که ستم کردند بر خود بشرک و تکذیب
ذوقوا بچشید عذاب الخلد عذاب جاوید را هل تجزون آیا جزا داده شوید یعنی جزا نمیدهند شما را الا بما کنتم مگر بسبب آنچه بودید که
تکسبون کسب میکردید از کفر و عصیان از حضرت ابو جعفر علیه السلام مرویست که مراد باین نزول عذابست از آسمان بر فساق اهل قبله در آخر الزمان
نعوذ بالله منه آورده اند که حیی اخطب از یهود مجاور مدینه قبل از هجرت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم بتجارت مکه رفته بود چون بحرم رسید
و طنطنه شوکت سید عالم را شنید روزی بمجلس شریف ایشان آمد و بعد از استماع قرآن پرسید که ای محمد این دعوت که میکنی بجد است یا بهزل و این
کلام که میخوانی براستیست یا بازی حق تعالی آیه فرستاد ویستنبئونک و خبر می پرسند از تو در باب قرآن و ادعای نبوت که احق هو آیا حق است
و راست این قل بگو ای محمد ای وربی آری بحق پروردگار من انه لحق بدرستی که دعوی من در باب قرآن درست و بعث من راست است وما انتم بمعجزین
و نیستید شما عاجز کننده مر خدای را از عذاب کردن یعنی عجز بقدرت او راه نیابد و شما عذاب وی از خود باز نتوانید داشت و از قبضه قدرت او بیرون نتوانید
رفت ولو ان و اگر باشد لکل نفس ظلمت مر هر نفسی را که ستم کرده است بر خود بکفر یعنی اگر کافر را باشد ما فی الارض آنچه در زمین است از جمیع مال
و متاع و خزائن آن لافتدت به هر آینه فدیه دهد بآنچه دارد تا خود را از آن عذاب باز خرد واسروا الندامة و پوشند پشیمانی خود را از پیروی هواداران خود که
مبادا از ایشان سرزنش و ملامت شنوند یا مبهوت شوند از هول عذاب و بر نطق قادر نباشند لما راوا العذاب آن هنگام که ببینند عذاب را وقضی بینهم و حکم کرده
شود میان مومنان و کافران و یا رؤسا و اتباع و یا ظالمان و مظلومان بالقسط بداد و راستی وهم لا یظلمون و ایشان ستم دیده نشوند بنقصان ثواب
و افزونی عذاب الا ان لله بدانید بدرستی که مر خدای راست ما فی السموات والارض آنچه در آسمانها و در زمین است پس بخدای کافر احتیاج ندارد و بر ایصال
ثواب و عقاب قادر است الا ان وعد الله بدانید بدرستی که وعده خدای در ثواب و عقاب حق درست و راست است و در آن خلاف ممکن نیست ولکن
اکثرهم و لیکن اکثر اهل کفر و ظلم لا یعلمون نمیدانند بجهت مقصور بودن عقل ایشان در ظاهر و نعم دنیویه و مغرور شدن ایشان بآن هو یحیی ویمیت
اوست که زنده میگرداند و میمیراند در دنیا پس قادر است براین هر دو در عقبی زیرا که قادر بالذات قدرت دارد بر حیوة و موت را پس همیشه از حیات و ممات ممکن باشد

والیه ترجعون

والیه ترجعون و بسوی جزای او در روز بعث باز گردانیده خواهید شد پس در بیان حقیقت قرآن میفرماید که یا ایها الناس ای جمیع مردمان قد
جاءتکم موعظة بدرستی که آمد بشما پندی من ربکم از نزد پروردگار شما وشفاء و صحتی و دوائی لما فی الصدور مر آنچیزی که در دلهای شماست
از امراض جهالت و ضلالت وهدی و راهنمونی بسوی حق ورحمة للمؤمنین و رحمتی برای گرویدگان یعنی قرآن که نازل شده است برای مردمان جامع
جمیع این صفات مذکوره است و هر آینه چنین کلامی عین هدایت و محض رحمت خواهد بود قل بگو که ای بندگان شادی کنید و امیدوار باشید بفضل الله بفضل
الله تعالی که قرآن است وبرحمته و برحمت خدای که دین اسلام است و گویند فضل قرآن است و رحمت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم یا فضل توفیق است
و رحمت عصمت و یا فضل قرآن است و رحمت آنکه ما را از اهل آن گردانید و یا معرفت و توفیق و یا نعم ظاهره و باطنه و دخول جنت و نجات از عقوبت
یا کشف عطا و کمال ترتب بحضرت مولی و کشف الاسرار آورده که حضرت عزت از روی کرامت میگوید که ای بنده من اعتماد مکن بر طاعت و عبادت خود که
اعتماد نیست جز بر فضل من و آسایش نیست جز بر رحمت من هر کسی را سرمایه است سرمایه مومنان فضل من است هر کسی را خزینه ایست خزانه مومنان رحمت من است از
امام محمد باقر علیه السلام منقول است که مراد بفضل حضرت رسالت و برحمت ائمه ابو الایت سیما و لیا علی مرتضی علیه الصلوة و السلام و نزد بعضی معنی آنست که بفضل
رحمت من فرود آمده است موعظت و شفا فبذلک پس باین فضل و رحمت نا متناهی حضرت باری فلیفرحوا باید که شاد شوند مومنان هو آن فضل و رحمت
یا قرآن که متضمن آنست خیر مما یجمعون بهتر است از آنچه جمع میکنند از حطام دنیوی که در معرض زوال و فنا است قل بگو ای محمد کفار را که ارأیتم خبر دهید مرا
ما انزل الله که آنچه فرو فرستاده خدای تعالی لکم برای شما من رزق از روزی یعنی از چهارپایان و غیره که خوردن آن حلال است فجعلتم پس ساختید و نام نهادید منه
از آن روزی حراما وحلالا حرام و حلال یعنی بعضی را از آن گفتید که حلال است و بعضی را حکم کردید که حرام است چون بحیره و سائبه و مانند آن که در سوره المائده گذشت و بعضی
را گفتید که بر جمعی حرام است و بر جمعی حلال که ما فی بطون هذه الانعام خالصة لذکورنا ومحرم علی ازواجنا قل آلله اذن لکم بگو آیا خدا دستوری داد شما را در تحریم و تحلیل
ام علی الله تفترون یا بر خدای افترا میکنید و میگوئید الله امرنا بها وما ظن الذین و چیست گمان آنها یفترون که بر می بندند علی الله الکذب بر خدای بیجا
دروغ را در تحلیل و تحریم یعنی گمان دارند که خدای با ایشان یوم القیمة در روز رستخیز که روز مکافاتست ان الله بدرستی که خدای تعالی لذو فضل خداوند رحمتست
علی الناس بر مردمان بانزال کتب و ارسال رسل ولکن اکثرهم و لیکن بیشترین مردمان لا یشکرون سپاس آن نمیکنند نعمت را بعد از آن بیان میکند که مهلت دادن
ایشان از عذاب بجهت جهل است بحال ایشان و میفرماید که وما تکون و نباشی تو ای محمد فی شأن در کاری از کارهای خود وما تتلو منه و نخوانی از آنچه فرستاده
من قرآن از قرآن ولا تعملون و نکنید ای جمیع آدمیان من عمل هیچ کاری از کارهای دنیا الا کنا علیکم مگر هستیم بر شما شهودا گواهان یا نگاهبانان اذ
تفیضون آن وقت که خوض میکنید و در میروید فیه در آن کار وما یعزب و پوشیده نمیشود عن ربک از علم پروردگار تو من مثقال ذرة هم سنگ مورچه
خورد یا مقدار ذره هوا فی الارض در زمین ولا فی السماء و نه در آسمان ولا اصغر و نه خوردتر من ذلک از آن ذره ولا اکبر و نه بزرگتر مراد آنست
که نیست هیچ چیز از امور مذکوره الا مگر که مکتوبست فی کتاب مبین در کتابی روشن یعنی لوح محفوظ و حاصل معنی آنست که هیچ قولی و فعلی بر حق سبحانه و تعالی پوشیده نیست
و هر یک را بر وفق عمل جزا خواهد داد و این وعده است مومنان را بکمال مثوبت و وعید است مشرکان را بغایت عقوبت مرویست از حضرت صادق علیه السلام که
هرگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله این آیت تلاوت فرمودی بسیار گریستی و بعد از ذکر مجازات مشرکان و اهل ایمان خبر میدهد که الا ان اولیاء الله بدانید بدرستی
که دوستان خدا را که منقاد جمیع اوامر او بند و مجتنب از نواهی ولا خوف علیهم هیچ ترسی نیست بر ایشان از رسیدن مکاره و شدائد ولا هم یحزنون

ایشان که اند و هلاک شوند از فوت مطالب و مقاصد و در کشف الاسرار اولیا بر این وجه تفسیر میکند که عنوان شریعت اند و برهان حقیقت ظاهر ایشان باحکام

شرع آراسته و باطن ایشان بانوار فقرا و وحشه و کفته که جمعی اند که با یکدیکر دوستی برای خدا کنند ابو سعید خدری از رسول صلی الله علیه و آله پرسید که من اولیاء الله

و دوستان خدا را میخواهم بدانم که چه کسانند فرمود که آنانند که چون مردمان ایشان را ببینند خدا را یاد کنند و سنت و طریق ایشان روند و دیدار ایشان عین لطف

الهی باشد و حدیث مشهور که النظر علی وجه علی عبادة مؤید این است از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام صفت اولیاء الله پرسیدند فرمود کسانی اند که از فرط

... در شبها چشمهای ایشان آب ریزد و از مشاهده بسیاری عبرتهای روزکار روی ایشان زرد کشته باشد بجهت بسیاری روزه بودن و کرسنگی شکمهای ایشان

باریک شده و از غایت فرط تشنگی لبهای ایشان خشک و سیاه شده و علی بن الحسین زین العابدین علیهما السلام فرموده که اولیای خدای آنانند که ادای فرایض خدای

کنند و بر سنت رسول صلی الله علیه و آله مواظبت نمایند و متورع باشند و از حطام دنیا نفرت ورزند و بانچه از نزد خداست رغبت نمایند از کسب حلال روزی خورند

و مال حلال خود را سرمایه تفاخر و تکاثر خود نسازند و آن را در حقوق واجبه و مندوبه صرف نمایند حق تعالی بجهت این صفات حسنه در کسب ایشان برکت فرماید و در آخرت

ایشان را در صدر درجات عالیات جنت جای دهد و در خبر است که از رسول صلی الله علیه و آله و سلم پرسیدند ولی خدا کیست حضرت دست بر کتف امیر المؤمنین و امام المتقین

نهاد و فرمود هذا ولی الله این مرد دوست خداست و دوستی کنید با وی اگرچه کشنده پدر و برادر شما باشد و چون که آن حضرت جامع بود بجمیع صفات مذکوره از جهت

آن بولی الله مشهور کشته و بجهت سبقت ایمان و کمال تقوی او را امیر المؤمنین و امام المتقین کفتند کویند اولیاء الله همه مؤمنان پرهیزکارند بدلیل آنکه حق در صفت ایشان

فرماید که **اَلَّذِینَ آمَنُوا** اولیا آنانند که کرویدند بخدا و رسول و بسایر ما جاء من عند الله **وَ کَانُوا یَتَّقُونَ** و هستند که پرهیزکاری میکنند مما حرم الله **لَهُم**

الْبُشْرَیٰ مر ایشان راست مژدکانی **فِی الْحَیَاةِ الدُّنْیَا** در زندکانی دنیا یعنی بشارتی که بر زبان پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در باب این کذشت و قرآن بآن ناطق

است که و بشر الذین آمنوا ان لهم قدم صدق عند ربهم و قوله و یبشرهم ربهم برحمة منه و مراد رویای صالحه است که مؤمن یا برای او بینند و آن را مبشرات کویند یا بشارت ملائکه

مر ایشان را در وقت نزع کویند لا تخافوا و لا تحزنوا و ابشروا بالجنة التی کنتم توعدون و در تبیان کفته که بشری آنست که مؤمن جای خود را در بهشت ببیند پیش از مرک

وَ فِی الْآخِرَةِ و مر ایشان راست در آخرت مژده و آن سلام ملائکه است بر ایشان که سلام علیکم طبتم فادخلوها خالدین از ابی جعفر علیه السلام مرویست که بشارت آخرت

آنست که فرشتکان ایشان را در وقت خروج از قبور مژده دهند و سخنان فرح افزا با ایشان کویند تا آنکه بهشتیان در آیند و در خبر است که چون مؤمن را در قبر نهند

حق تعالی دری از درهای بهشت بقبر او بکشاید و او پیش از رسیدن بآن مکان جمیع نعم آن و منزل خویش را مشاهده کند و عقبة بن خالد از حضرت ابی عبد الله

علیه السلام روایت کرده که آن حضرت فرموده ای عقبه حق تعالی در روز قیامت قبول هیچ دینی نکند مکر این دین را که شما برایید و در بهشت نعمتها برای شما آماده و مهیا ست

که هیچ چشمی آن را ندیده و هیچ کوشی آن را نشنیده و در خاطر هیچ کس خطور نکرده و بنده مؤمن آن را در دنیا نبیند تا آنکه روح برک کردن رسد بعد از آن این آیت تلاوت فرمود که

الذین آمنوا و کانوا یتقون لهم البشری فی الحیاة الدنیا و فی الآخرة **لَا تَبْدِیلَ** نیست هیچ بدل کردن **لِکَلِمَاتِ اللهِ** مر سخنان خدا را یعنی در وعدهای او خلافی

نیست تغیر و تبدل بر آن راه نه **ذٰلِکَ** آن بشارت دادن که وعده داده شده است **هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِیمُ** آنست رستکاری بزرک که فهم هیچ کس بآن نرسد و عقل هیچ کس بکنه آن

نرسد پس بجهت تسلی حضرت از انکار کفار میفرماید که **وَ لَا یَحْزُنْکَ** و باید که اندوهکین نکند ترا یا محمد **قَوْلُهُمْ** کفتار کفار در اشراک ربوبیت و تکذیب نبوت و با سخنانی

که بآن اهانت تو میخواهند **إِنَّ الْعِزَّةَ لِلهِ جَمِیعًا** بدرستی که همه غلبه مر خدای راست یعنی غالب مطلق است و هیچ شی نیست مکر که او بر آن غالب است پس ترا و دین ترا عزیز

خواهد ساخت و یاری دهد ترا بر ایشان **هُوَ السَّمِیعُ** اوست شنوا مر اقوال ایشان را **الْعَلِیمُ** دانا باحوال ایشان و آنچه قصد کنند فرا خور آن ایشان را جزا خواهد داد

بعد از ان در بیان غلبت مطلق خود میفرماید که **أَلَا إِنَّ لِلهِ** بدانید بتحقیق مر خدای راست **مَنْ فِی السَّمَاوَاتِ** هر که در آسمانهاست از ملایکه **وَ مَنْ فِی الْأَرْضِ** و هر که

در زمین است از جن و انس و چون چنین اینها که اشرف ممکنات اند همه از آن او باشند در بندکی و مقهور وی پس هیچکس را از ایشان نرسد که دعوی کند در ربوبیت و چون

ذوی العقول را صلاحیت شرکت در ربوبیت نباشد پس جمادات را شریک حق شناختن غایت جهل باشد و نهایت ضلالت **الَّذِینَ یَدْعُونَ** آنانکه میخوانند و می

پرستند **مِنْ دُونِ اللهِ شُرَکَاءَ** بجز از خدای شریکان را یعنی آنها که از فرط ضلالت و جهالت شریک میخوانند **إِنْ یَتَّبِعُونَ** پیروی نمیکنند در عبادت شرکا

إِلَّا الظَّنَّ مکر کمانی را یعنی بهتان کمان شریک حق برده اند **وَ إِنْ هُمْ** و نیستند ایشان **إِلَّا یَخْرُصُونَ** مکر که دروغ میکویند در نسبت شرکت و بکذب تقدیر

و تخمین شرکت ایشان میکنند و سخن باطل و محال اسناد شرکت بدیشان میدهند و بعد از نفی شرکت تنبیه میکند بر کمال قدرت و حکمت خود تا بدان استدلال بر فردانیت

و وحدانیت او نموده بدانند که استحقاق عبادات او راست و پس میفرماید که **هُوَ الَّذِی** اوست آنکس که بقدرت کامله **جَعَلَ لَکُمُ اللَّیْلَ** کردانیده یعنی آفرید

برای شما شب تیره را **لِتَسْکُنُوا فِیهِ** تا بیارامید در وی و از تعب تردد و رنج آسایش کنید **وَ النَّهَارَ مُبْصِرًا** و روز روشن ساخت تا بر انجام مهمات خود قیام

نمایید **إِنَّ فِی ذٰلِکَ** بدرستی که در آفریدن روز و شب که نور و ظلمت اند **لَآیَاتٍ** هر آینه نشانهاست بر توحید صانع حکیم **لِقَوْمٍ یَسْمَعُونَ** مر کروهی را که

بشنوند بر وجه تدبر و اعتبار و در آن تفکر و تدبر نمایند و کفار بجهت فرط عناد و جحود در آیات داله بر وحدانیت و قدرت کامله اندیشه نکرده **قَالُوا اتَّخَذَ اللهُ**

کفتند که فرا کرفت خدا **وَلَدًا** فرزند یعنی ملایکه را بفرزندی کرفت که الملائکة بنات الله و این قول بنو ملیح است و یا جهودان که کفتند که عزیر ابن الله و یا ترسایان

که کفتند المسیح ابن الله **سُبْحَانَهُ** پاکست خدای از فرزند کرفتن **هُوَ الْغَنِیُّ** اوست بی نیاز از فرا کرفتن ولد چه طلب فرزند یا دلالت بر ضعفی کند تا بدو قوت کیرد

یا فقری تا با عانت او در کار کذراند و یا ذلیلی تا بسبب فرزند عزت و شرف یابد یا فقیری و کمنامی تا بولد اسمی و رسمی پیدا کند یا شخصی که خواهد نسبت باو بازماند

و مجموع اینها علامت احتیاج و حدوث است و او سبحانه غنی و قدیم بالذات پس اتخاذ ولد از وی منتفی باشد **لَهُ** مر او راست از روی مالکیت **مَا فِی السَّمَاوَاتِ**

وَ مَا فِی الْأَرْضِ آنچه در آسمانهاست از علویات و آنچه در زمین است از سفلیات **إِنْ عِنْدَکُمْ** نیست نزدیک شما ای مشرکان **مِنْ سُلْطَانٍ** هیچ حجتی

و برهانی **بِهٰذَا** باینکه خدای تعالی فرزند کیرد **أَتَقُولُونَ** آیا میکویید **عَلَی اللهِ** بر خدای بدروغ افترا **مَا لَا تَعْلَمُونَ** آنچه نمیدانید و علم بآن ندارید **قُلْ** بکوی

محمد آنچه در آسمانهاست از علویات و آنچه در زمین است از سفلیات **إِنَّ الَّذِینَ یَفْتَرُونَ** بتحقیق آنانکه افترا کنند و بر بندند **عَلَی اللهِ الْکَذِبَ**

بر خدای دروغ را باتخاذ ولد و اضافه شریک بوی **لَا یُفْلِحُونَ** رستکاری نیابند یعنی هرکز از دوزخ نرهند و به بهشت نرسند **مَتَاعٌ فِی الدُّنْیَا**

آن افترا و کذب در آنکه خدا را ولدی هست برخورداری اندک است در دنیا تا بآن اقامت ریاست خود کنند در کفر و عنقریب آن را بصد حسرت و ندامت

بکذارند **ثُمَّ إِلَیْنَا** پس بسوی جزای ما باشد **مَرْجِعُهُمْ** بازکشت ایشان یعنی مرجع ایشان شقاوت ابدی باشد **ثُمَّ نُذِیقُهُمْ** پس بچشانیم ایشان را **الْعَذَابَ**

الشَّدِیدَ عذابی سخت یعنی همیشه بعذاب الیم و عقاب عظیم کرفتار باشند **بِمَا کَانُوا** بسبب آنکه بودند بوحدانیت و کتاب پیغمبر ما و بر رسالت **یَکْفُرُونَ**

که کافر میشدند بعد از آن رسول را امر میفرماید که **وَ اتْلُ عَلَیْهِمْ** و بخوان بر ایشان یعنی بر کفار مکه **نَبَأَ نُوحٍ** خبر پیغمبر خود نوح علیه السلام و یاد کن **إِذْ قَالَ** چون

کفت نوح **لِقَوْمِهِ** مر کروه خود را یعنی آنها که مشرک بودند **یَا قَوْمِ** ای کروه من **إِنْ کَانَ کَبُرَ عَلَیْکُمْ** اکر هست بزرک شده و کران کشته بر شما

مَقَامِی اقامت من یعنی بودن من و طول مکث من در میان شما یا قیام من بر دعوت در مدت متمادی چه بنص کلام ربانی حضرت نوح علیه السلام نهصد

و پنجاه سال قوم را بخدا دعوت کرد و جفا و ایذاء ایشان را تحمل فرمود چون جفا بغایت رسید و در صدد قتل او شدند کفت ای قوم اکر بر شما شاق میکذرد

مکث من در میان شما وَتَذْكِيرِي و پند دادن من مر شما را بِآيَاتِ اللَّهِ بعلامتهای روشن بر وحدانیت خدای و تصدیق نا نموده مرا پس بخواهید فَعَلَى اللَّهِ
تَوَكَّلْتُ پس بر خدای توکل کردم و اعتمادی کلی برا و نمودم در دفع کید شما و نصرت من بر اعدا و چون اعتمادی کلی بر خدای کردم و همه کار خود را
باو گذاشتم فَأَجْمِعُوا أَمْرَكُمْ پس همه باتفاق فراهم آرید کار خود را یعنی عزیمت کنید بر امر خود در هلاک من وَشُرَكَاءَكُمْ و با شریکان خود یعنی آنانکه
بزعم خود شرکاء حق میدانید خلاصه سخن آنست که تصمیم امر خود کنید در هلاکت من و بخوانید شریکان خود را باین سبب ثُمَّ لَا يَكُنْ پس باید که نباشد أَمْرُكُمْ
... آرید کار شما در قصد من عَلَيْكُمْ غُمَّةً بر شما پوشیده یعنی در خفیه در هلاک من کید مکنید بلکه آشکارا در قصد هلاک من سعی نمائید و بطلان
متوجه دفع من شوید ثُمَّ اقْضُوا إِلَيَّ پس ادا کنید و برسانید بمن آنچه میخواهید یعنی آنچه آرزو دارید درباره من بجای آرید وَلَا تُنْظِرُونِ
و مرا مهلت مدهید در کار من تا از و خلاصی یابید از مشقت مقام بحث و کلام من که اصلا از آن اندیشه ندارم و توکل کلی بر خداوند خود کرده ام و بالکلیه
کار خود را باو باز گذاشته ام پس از کید و ضرر و ایذا و آزار شما اندیشه ندارم چه این دلیل بر سخن نوح است بجهت آنکه او در مقام توکل ثابت قدم بوده و اعتمادی
تمام بحضرت ملک علام داشته و میخواست که قوم او بدین معنی پی برند و قدم در طریق متابعت او نهند ایشان از فرط عناد و غایت جهالت از قول وی
اعراض نمودند و نوح علیه السلام چون اعراض ایشان را دریافت فرمود که فَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ پس اگر روی گردانیده و از قبول قول من اعراض کردید فَمَا
سَأَلْتُكُمْ پس من نخواسته ام برادای رسالت مِنْ أَجْرٍ هیچ مزدی که باعراض شما از من فوت شده باشد بلکه ضرر نهی بر شماست إِنْ أَجْرِيَ نیست مزد من
برادای رسالت إِلَّا عَلَى اللَّهِ مگر بر خدای و او مرا بان مزد و ثواب خواهد داد خواه شما ایمان آرید و خواه نه وَأُمِرْتُ و فرموده شده ام أَنْ أَكُونَ
مِنَ الْمُسْلِمِينَ بآنکه باشم از گردن نهادگان مر حکم خدا را پس خلاف امر او نکنم و اجر رسالت خود را از غیر او نخواهم فَكَذَّبُوهُ پس بدروغ داشتند قوم نوح
مر او را یعنی اصرار کردند بر تکذیب او بعد از الزام حجت بر ایشان لاجرم مستوجب عذاب شدند فَنَجَّيْنَاهُ پس ما نجات دادیم نوح را از غرق شدن وَمَنْ
مَعَهُ و آنانکه با او بودند فِي الْفُلْكِ در کشتی و آن اهل او بودند بقول صحیح هشتاد مؤمن بودند از مرد و زن وَجَعَلْنَاهُمْ و گردانیدیم اهل آن کشتی را
خَلَائِفَ پس ماندگان یعنی باشندگان در زمین از پس هلاک شدگان وَأَغْرَقْنَا الَّذِينَ و غرق کردیم بطوفان آنانرا که كَذَّبُوا تکذیب کردند
بِآيَاتِنَا بآیتهای ما یعنی معجزات نوح فَانْظُرْ پس در نگر ای نگرنده و بدیده عبرت ببین که كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُنْذَرِينَ چگونه بود سرانجام بیم کرده شدگان
یعنی سرکشان قوم نوح در این ایام هم تسلی حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم دهم تهدید اهل کفر و ضلالت ثُمَّ بَعَثْنَا پس برانگیختیم مِنْ بَعْدِهِ از پس نوح
علیه السلام رُسُلًا فرستادگان إِلَى قَوْمِهِمْ بسوی قوم ایشان یعنی هر رسولی را بگروهی هود را بقوم عاد و صالح را بقوم ثمود و ابراهیم را بقوم بابل و شعیب را
باصحاب مدین فَجَاءُوهُمْ پس آمدند رسولان باامتان خود بِالْبَيِّنَاتِ بمعجزهای روشن که مبین صدق ایشان بود فَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا پس نبودند
امم این رسل که ایمان آرند بمعجزهای هویدا با آن پیغمبران فرستاده بر ایشان بِمَا كَذَّبُوا بسبب آنچیزی که تکذیب کرده بودند بِهِ بدان یعنی بدین حق
مِنْ قَبْلُ پیش از رسل یعنی تکذیب حق را عادت کرده بودند قبل از بعثت و بر همان و تیره سلوک نمودند و بجهت عادت بر ایمان بر تکذیب اطاعت
رسولان نکردند با آنکه ایشان مانند قوم نوح بودند در تکذیب و عناد و اصرار بر کفر و عدم تدبر در آیات واضحه نَطْبَعُ مهر نهیم عَلَى قُلُوبِ الْمُعْتَدِينَ
بر دلهای از حد گذرندگان در تکذیب یعنی مکذبان و معاندان قریش و امثال ایشان را تخلیه کرده در وادی خذلان میگذاریم و یا آنچنانکه علامتی بر دلهای
مکذبان امم ماضیه وضع کردیم که دلالت کند بر آنکه ایمان نیارند و بر کفر بمیرند و بسبب آن فرشتگان ایشان را هدف تیر طعن و لعن کردند و با معاندان

كَذَٰلِكَ مثل آن مهر خدلان و تخلیه ایشان ... امم ماضیه ... بر دلهای مکذبان ... فرط عناد

و باید ان زمان ... ثُمَّ بَعَثْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ پس برانگیختیم از پس پیغمبران مُوسَىٰ وَهَارُونَ موسی و هارون برادر او را إِلَىٰ فِرْعَوْنَ بسوی ولید
که فرعون آن زمان بود وَمَلَئِهِ و اشراف قوم او بِآيَاتِنَا بآیتهای ما یعنی معجزهای روشن چون عصا و ید بیضا و غیر آن از معجزات نه گانه فَاسْتَكْبَرُوا پس گردن
کشی از قبول متابعت موسی و هارون نمودند وَكَانُوا و بودند ایشان قَوْمًا مُجْرِمِينَ گروهی گناهکاران یعنی معتاد بتکذیب انبیاء و تهاون بآیات کبریا و معصیت
و معاصی فَلَمَّا جَاءَهُمُ الْحَقُّ پس آن هنگام که آمد بدیشان سخن راست و درست مِنْ عِنْدِنَا از نزدیک ما یعنی چون موسی بدیشان آمد بسخن حق بدیشان الم
و بر وفق آن معجزه بدیشان نمود قَالُوا گفتند از فرط عناد و کبر و تمرد إِنَّ هَٰذَا بدرستی که اینکه تو آورده و معجزه نام نهاده لَسِحْرٌ مُبِينٌ هر آینه جادوئیست آشکارا
موسی گفت موسی مر قایلان این قول را أَتَقُولُونَ آیا میگوئید شما لِلْحَقِّ مر سخن راستی و معجزه درستی را لَمَّا جَاءَكُمْ آن هنگام که بشما آمد که این سحر
موسی در جواب بر سبیل انکار گفت أَسِحْرٌ هَٰذَا آیا این جادوئیست یعنی بدیهیست که سحر نیست بلکه آیات قاهر الهی است که بجهت صدق دعوی من در دست
ما ظاهر شده وَلَا يُفْلِحُ السَّاحِرُونَ و فیروزی نیابند ساحران و مراد برسند این همه کلام موسی است و حجه و دلایل بر آنکه آنچه از و ظاهر میشود سحر نیست چه
سحری بود مضمحل شده بسحر شما را که سحر را سحر باطل میکند قَالُوا گفتند اشراف قوم فرعون بموسی که أَجِئْتَنَا آیا آمده لِتَلْفِتَنَا تا بگردانی ما را عَمَّا وَجَدْنَا عَلَيْهِ
از آنچه یافته ایم ما بر آنچه آبَاءَنَا پدران خود را یعنی آمده تا ما را از پرستش فرعون که معبود پدران ما بوده باز داری وَتَكُونَ لَكُمَا تا باشد مر شما هر دو برادر را
الْكِبْرِيَاءُ فِي الْأَرْضِ پادشاهی در زمین مصر وَمَا نَحْنُ لَكُمَا و نیستیم ما مر شما هر دو را بِمُؤْمِنِينَ از تصدیق کنندگان بزعم قبطیان آن بود که دعوی موسی
بجهت اراده سلطنت اوست وَقَالَ فِرْعَوْنُ و گفت فرعون جمعی را از ملازمان خود که ائْتُونِي بِكُلِّ سَاحِرٍ بیارید بمن هر ساحری که عَلِيمٍ بسیار دانا
در فن سحر تا معارضه کنند بموسی پس ساحران را از هر جهتی که در معموره اطراف گذشت و عده مال و جاه داده بموضع معلوم و معین آوردند فَلَمَّا جَاءَ السَّحَرَةُ پس آنهنگام
که آمدند جادوان در مقابله موسی علیه السلام قَالَ لَهُمْ مُوسَىٰ گفت موسی مر ایشان را أَلْقُوا مَا أَنْتُمْ مُلْقُونَ بیفکنید آنچه شما افکننده اید مر آن
از رسنها و عصاها که فَلَمَّا أَلْقَوْا پس چون بیفکندند جادوان رسنها را و عصاها را که مجوف کرده پر از زیبق نموده بودند و بسبب حرارت هوا بحرکت
آمده و در چشم مردمان مار مینمودند قَالَ مُوسَىٰ گفت مر ایشان را موسی مَا جِئْتُمْ بِهِ آنچه آورده اید شما السِّحْرُ آن جادوئیست نه آنچه فرعون و اصحاب
او سحر میگویند از معجزه قاهره من إِنَّ اللَّهَ سَيُبْطِلُهُ بدرستی که خدا زود باشد که تباه کند سحر شما را و جهه آنرا ناچیز کند و یا بطلان آنرا بر مردمان ظاهر گرداند
إِنَّ اللَّهَ لَا يُصْلِحُ بدرستی که خدای بصلاح نیارد و تقویه ننماید عَمَلَ الْمُفْسِدِينَ کار تباه کاران را تباه و نابود سازد وَيُحِقُّ اللَّهُ الْحَقَّ و ثابت
گرداند خدای حق را یعنی آنچه من آورده ام بِكَلِمَاتِهِ بسخنان خویش یعنی بامر قضایا خود یا بوعده نصرت و غلبه با من کرده بود وَلَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ
و اگر چه کراهت دارند کافران و دشوار آید بر ایشان یعنی حق تعالی بوعده نصرت دوستان وفا کند و از خشم کراهت دشمنان باک ندارد القصه معجزه موسی
علیه السلام سحر قبطیان را باطل گردانید و حق بر باطل غالب شد و سحر مغلوب گشت و ساحران بموسی ایمان آوردند و قبطیان بر اصرار عناد خود ماندند در اوایل که
موسی دعوت نبوت کرد و اظهار معجزه فرمود فَمَا آمَنَ لِمُوسَىٰ پس ایمان نیاوردند بموسی در آن حال إِلَّا ذُرِّيَّةٌ مِنْ قَوْمِهِ مگر فرزندان از قوم موسی
نه پدران ایشان و آنچنان بود که چون موسی از مدین بمصر آمد بنی اسرائیل را بحق دعوت فرمود پدران و بزرگان اجابت نکردند بعضی از جوانان ایشان بوی گرویدند
عَلَىٰ خَوْفٍ مِنْ فِرْعَوْنَ بنا بر خوف ایشان از فرعون وَمَلَئِهِمْ و از گروه خود یعنی از خوف پدران و روسای خود مراد آنست که جمعی از بنی اسرائیل ایمان
آوردند بموسی با آنکه ترسیده بودند هم از فرعون و هم از مردم و کسان خود أَنْ يَفْتِنَهُمْ بآنکه ایشان را از دین خود برگرداند وَإِنَّ فِرْعَوْنَ لَعَالٍ و بدرستی که فرعون

متکبر و طاغی بود فِي الْأَرْضِ در زمین مصر و غالب و قاهر بر اهل آن وَإِنَّهُ و به درستی که او بود لَمِنَ الْمُسْرِفِينَ از حد درگذرندگان در کبر و سرکشی تا حدی که دعوی ربوبیت کرد و بنی اسرائیل را بنده گرفت وَقَالَ مُوسَىٰ و گفت موسی علیه السلام مر آن مؤمنان را وقتی که آثار خوف از ایشان مشاهده نمود يَا قَوْمِ ای گروه من إِنْ كُنْتُمْ آمَنْتُمْ اگر هستید شما که اعتقاد کرده اید بِاللَّهِ بخدای تعالی چنانکه اظهار میکنید و دانسته اید که ایصال منافع و دفع مضار بقبضهٔ اقتدار اوست فَعَلَيْهِ تَوَكَّلُوا پس بر او توکل کنید و کار خود را با او بازگذارید إِنْ كُنْتُمْ مُسْلِمِينَ اگر هستید گردن نهادگان مر احکام و قضای او را فَقَالُوا پس گفتند عَلَى اللَّهِ بر خدای نه بر غیر او تَوَكَّلْنَا توکل کردیم و بلطف او واثق شدیم و چون دعای متوکل باجابت مقرون است زبان نیاز آغاز دعا کرده گفتند رَبَّنَا ای پروردگار ما لَا تَجْعَلْنَا فِتْنَةً مگردان ما را محل آزمایش بر وجه عذاب لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ برای گروه ستمکاران یعنی ایشان را بر ما مسلط مساز تا بدست ایشان معذب نشویم وَنَجِّنَا و خلاصی ده ما را بِرَحْمَتِكَ بمهربانی و بخشش خود مِنَ الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ از کید و قصد گروه ناگرویدگان در تقدیم توکل بر دعا تنبیه است بر آنکه داعی را سزاوار است که اول توکل کند تا دعای او مستجاب شود آورده اند که چون قوم موسی علیه السلام ایمان آوردند و مساجد بنا کردند و اوقات خود را صرف عبادت کرده همیشه در آن مسجدها بپرستش و طاعت الهی مشغول بودند فرعون بفرمود تا مساجدی که بر محلات و در میان بازار ساخته بودند خراب کردند ایشان را از ادای نماز منع نمود حق تعالی موسی را فرمود تا درون خانهای ایشان مساجد بنا کرده مقرر کردند تا کافران بر عبادت ایشان مطلع نشوند چنانکه می فرماید که وَأَوْحَيْنَا و وحی کردیم إِلَىٰ مُوسَىٰ وَأَخِيهِ بموسی و برادر او أَنْ تَبَوَّآ آنکه فرا گیرید جای بازگشت لِقَوْمِكُمَا برای قوم شما بِمِصْرَ در شهر مصر بُيُوتًا خانها که فارغ شده رجوع بپرستش پروردگار نمایند وَاجْعَلُوا و دیگر حکم کردیم که بسازید شما و برادر و قوم شما بُيُوتَكُمْ خانهای خود را قِبْلَةً متوجه قبله یعنی کعبه و ازین کلام مفهوم میگردد که موسی علیه السلام بجانب کعبه نماز میگذارده وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ و بپای دارید نماز را در آن موضع وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ و بشارت ده ای موسی مؤمنان را بنجات و درجات عقبی وَقَالَ مُوسَىٰ و گفت موسی علیه السلام در دعای خود رَبَّنَا ای پروردگار ما إِنَّكَ آتَيْتَ به درستی که تو دادی فِرْعَوْنَ وَمَلَأَهُ فرعون و گروه او را زِينَةً چیزی که بآن آرایش میکنند از لباس و پیرایه گرانمایه و متاع خانه و مراکب جمیله وَأَمْوَالًا و دادهٔ ایشان را مالها از نقود و انعام و ضیاع و … فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا در زندگانی دنیا ابن عباس فرموده از فسطاط مصر و زمین حبشه کوههای که در آن معادن ذهب و فضه و زبرجد بود همه تعلق بفرعون داشت و فرمان او در آن مواضع جاری بود و بدین سبب مال بسیار بتصرف قبطیان درآمده متمول شدند سبب ضلال و اضلال ایشان شد یعنی فرعون و قوم او کان الانسان لیطغی ان رآه استغنی پس موسی علیه السلام بعد از آنکه در دعای خود گفت ای پروردگار ما فرعون و قوم او را مال بسیار و زینت بیشمار داده دیگر بار برای تاکید و کثرت ملال از ایشان در تضرع تکرار کرد که رَبَّنَا ای پروردگار ما ایشان را اینها داده لِيُضِلُّوا تا عاقبت ایشان منتهی شود که گمراه گردانند بندگان را عَنْ سَبِيلِكَ از راه عبادت تو و بعبادت فرعون میخوانند یعنی سرانجام ایشان باضلال مردمان کشیده بجهت مغرور شدن ایشان باموال دنیویه و می تواند بود که لام برای علت باشد چه عطای نعم برکفره است راجبت رَبَّنَا اطْمِسْ ای پروردگار ما اثر محو فرست عَلَىٰ أَمْوَالِهِمْ بر مالهای ایشان و نابود گردان ایشانرا بفقر مبدل کن تا شوکت ایشان بشکند از قتاده مرویست که حق تعالی درهم و دینار ایشانرا همه سنگ گردانید بر همان هیکل و نقشی که داشت و سدی گفته که تمام اموال ایشان از نقود و اطعمه و اشجار و اثمار همه سنگ شد و دیگر بار موسی بر ایشان دعا فرمود وَاشْدُدْ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ و سخت فراگیر بر دلهای ایشان یعنی بجهت اصرار کفر و فرط عناد ایشان مهر خذلان و تخلیه بر دل ایشان نهاد فَلَا يُؤْمِنُوا پس ایمان نیاورند موسی بوحی معلوم کرده بود که ایشان

ایمان نخواهند

ایمان نخواهند آورد لاجرم دعا کرد که دل ایشان را سخت گردان تا با ایمان منشرح نشود و ایمان نیارند حَتَّىٰ يَرَوُا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ تا آنکه ببینند عذاب الیم دردناک که آن غرق است در دریای نیل که منتهی میشود ببحر قلزم چون موسی دعای خود تمام کرد قَالَ گفت خدای قَدْ أُجِيبَتْ دَعْوَتُكُمَا به درستی که اجابت کرده شد دعای شما هر دو برادر مرویست که موسی دعا میکرد و هرون آمین میگفت و آمین گوینده در دعا شریکست ازین جهت گفت که دعای هر دو مستجاب شد فَاسْتَقِيمَا پس ثابت باشید بر دعوت و الزام حجت و تعجیل مکنید که مطلوب شما در وقت خود بظهور خواهد رسید گویند بعد از چهل سال اثر دعا ظاهر شد وَلَا تَتَّبِعَانِّ و پیروی مکنید در تعجیل آن سَبِيلَ الَّذِينَ راه آنان را که از فرط جهالت لَا يَعْلَمُونَ نمیدانند که وعدهٔ حق تعالی بوفا انجامد در وقت کار … و مشیئه مقدر آید و وقت عتاب ترک ندبست و از حضرت ابو عبد الله علیه السلام مرویست که حق تعالی درین آیه موسی و هرون را نهی کرد از آنکه تابع کسانی شوند که نگرویده اند بخدا و او را بوحدانیت نشناخته اند و انبیای او را تصدیق نکرده اند یعنی با کفار مداهنه و مسامحه مکنید و در دعوت خود ثابت قدم باشید تا رسیدن وقتی که مقرر و معین کرده ایم برای استیصال ایشان آورده که چون وقت عذاب آن قوم در رسید وحی آمد بموسی علیه السلام که با قوم خود از مصر بیرون رو که قبطیان را هنگام عذاب رسیده وَجَاوَزْنَا بِبَنِي إِسْرَائِيلَ الْبَحْرَ و بگذرانیدیم فرزندان یعقوب را از دریای قلزم بسلامت فَأَتْبَعَهُمْ پس از پی درآمدند ایشان را فِرْعَوْنُ وَجُنُودُهُ فرعون و لشکریان او بَغْيًا جهت ستم کردن بر بنی اسرائیل وَعَدْوًا و از حد درگذشتن در جفای ایشان و چون بکنار دریا رسیدند اسب فرعون ببوی مادیان که جبرئیل بر آن سوار بود بدریا درآمد و لشکر متابعت نموده همه خود را در دریا افکندند فرعون راضی نبود که بدریا درآید اما مرکب اجل او را می برد حَتَّىٰ إِذَا أَدْرَكَهُ الْغَرَقُ تا آنکه چون دریافت او را غرق شدن و دانست که هلاک خواهد شد قَالَ آمَنْتُ گفت بر وجه التجا و یأس که ایمان آوردم و بگرویدم أَنَّهُ بآنکه شان آنست که لَا إِلَٰهَ نیست هیچ معبودی مستحق عبودیت إِلَّا الَّذِي مگر آن خدای که بدعوت موسی آمَنَتْ بِهِ بَنُو إِسْرَائِيلَ گرویده اند باو بنی اسرائیل وَأَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ و من از جمله گردن نهادگانم حکم او را در مدارک گفته فرعون این معنی را سه نوبت بسه عبارت تکرار کرد از غایت حرصی که بر قبول آن داشت و بجهت فوت وقت که آن بیرون رفتن زمان تکلیف بود مقبول نشد چه در وقت تکلیف مرةً واحدةً کافی باشد و بعد از آنکه فرعون این سخن گفت حق تعالی امر کرد که جبرئیل پارهٔ گل برداشت و بر دهن فرعون زد و گفت بر وجه انکار ایمان او که آلْآنَ آیا اکنون که اختیار نمانده ایمان می آوری وَقَدْ عَصَيْتَ و حال آنکه تو نافرمانی کردی قَبْلُ پیش ازین و فرمان پیغمبران نشنیدی وَكُنْتَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ و حال آنکه بودی از جمله گمراهان و گمراه کنندگان در تفسیر ابو الفتوح و مجمع و غیرهما مذکور است که اول حال که حق تعالی موسی را امر کرد که بنی اسرائیل را از مصر بیرون برد موسی ایشان را ازین صورت خبر داد ایشان حلی و جواهر قبطیان را ببهانه آنکه عروسی داریم بستدند و در شب بر خواب شدند و از شهر بیرون آمدند حق تعالی آن شب را دراز گردانیده و خواب را بر قبطیان گماشت تا هیچکس از رفتن ایشان خبردار نشد و بنی اسرائیل ششصد و بیست هزار مرد بودند غیر از اطفال و آن شب در اکثر سرای قبطیان دو کودک و سه کودک مردند و بجهت مشغولی تجهیز و دفن و عزا کسی بنی پرداخت از بنی اسرائیل یاد نکردند تا شب درآمد بخفتند روز دیگر بر خواب شدند و انتظار بنی اسرائیل میکشیدند تا بر عادت خود بیایند و هر یک بخدمتی که نامزد اوست مشغول شود کسی پیدا نشد متعجب شدند و در سراهای ایشان رفتند هیچکس را از ایشان نیافتند فرعون را ازین قضیه مطلع گردانیدند فرعون آشفته شده همه لشکر خود را جمع کرده هزار هزار و ششصد هزار مرد در پی ایشان برگرفت و روان شد و از محمد بن کعب روایتست که در لشکر او صد هزار اسب سیاه بود غیر از رنگهای دیگر و آن جماعت از خواص فرعون بودند چه شعار فرعون آن بود که جامهٔ سیاه پوشیدی و بر اسب سیاه سوار شدی

این هزار و ششصد هزار مرد با جار چه پیاده و اسبان سیاه و رایتهای سیاه از عقب فرعون سوار بودند و چون بنی اسرائیل بکنار دریای قلزم رسیدند و مقدمه
لشکر که هفتصد هزار بودند فرعون را از عقب خود مشاهده کردند که بر اسب تازی نشسته و خودی بر سر نهاده و حربه بدست گرفته چون قوم موسی
ایشانرا بدیدند گفتند ای موسی چاره این امر چیست از پیش دریای خون خوار و از پس لشکر بیشمار اگر بدریا رویم غرق شویم و اگر اینجا توقف کنیم کشته
شویم موسی فرمود کلا ان معی ربی سیهدین پس حق تعالی بموسی وحی کرد که عصا بر دریا زن موسی عصا بر دریا زد و دوازده راه خشک در دریا
پدید آمد بعدد اسباط بنی اسرائیل و هر سبطی براهی فرو شدند چون پاره راه بر رفتند گفتند خبر از بنی عام خود نداریم مبادا که غرق شده باشند حق تعالی فرمان داد
تا آبها حاق طاق شدند ایشان یکدیگر را مشاهده کردند چون دنباله لشکر موسی بدریا فرو رفت مقدمه لشکر فرعون بکنار دریا رسید فرعون دریا را
دید طاق طاق شده و راههای خشک دران پدید آمده بترسید و دانست که آن آیات خدای تعالی است لشکریان گفتند که ما نیز بدریا فرو رویم
فرعون بسیار تعلل میکرد و جرات نمی نمود که اسب در دریا فرو راند که ناگاه جبرئیل علیه السلام از عقب او در آمد بر مادیانی سوار و در پیش اسب ایغر فرعون
بدریا براند و در عقب اسب فرعون نیز سرکشی کرده پی مادیان گرفت هر چند فرعون خواست که اسب را نگاه دارد فرمانش نبرد تا آنکه بدریا فرو شد
لشکریان بالتمام چون دیدند که فرعون بدریا راند همه یکبار فرو رفتند در مدارک و تبیان و غیر آن از تفاسیر آورده اند که روزی جبرئیل علیه السلام
بصورت مردی که مردی شجاعت بروی لامع بود بدیوان مظالم فرعون آمد گفت من از راه دور آمده ام بجهة مسئله که از تو استفسار کنم پس رقعه با مضمون
بفرعون داد که حکم امیر چیست در شان بنده که نشو و نما یابد در میان مال و نعمت خواجه خود و تربیت او از سایر ممالیک ممتاز گردد پس کفران نعمت
پیش آورده دعوی خواجگی آغاز کند و فرمان مولای خود نبرد فرعون در ذیل رقعه او بدست خود فتوای نوشت که میگوید که ابو العباس ولید بن مصعب
همه جزای بنده که بر سید چون آید و در نعمت او کافر گردد آنست که او را در دریا غرق سازند جبرئیل علیه السلام این خط را فرا گرفت و از مجلس بیرون آمد
درین محل که فرعون بگرداب فنا افتاده اظهار ایمان مینمود جبرئیل آن خط بوی نمود و گفت که این خط تست گفت آری فرمود که هم بفتوی تو با تو
عمل کرده اند فالیوم پس امروز که نزول عذابست بر جزای کفران تو ننجیک ببدنک بیرون اندازیم تن ترا از فرو شدن در آب یعنی بدن همه قوم ترا در
قعر بحر در آریم و بدن ترا بر روی آب آریم آورده اند که چون فرعون و قوم او غرق شدند بنی اسرائیل را دغدغه شد که فرعون هلاک شده و دمبدم کشتیها
ساز کرده لشکرها از آب دریا بگذرانند و از عقب ما در آید خدای تعالی بدن فرعون را بر روی آب آورد با زرهی که از طلا در بر داشت تن او را بشناختند
تا بنی اسرائیل تن فرعون را بی روح بر روی دریا که موج او بساحل انداخت ندیدند تسلی نشدند و در زاد المسیر آورده که بقیتای فرعون که در مصر بودند غرق
شدن فرعون را مسلم نداشتند گفتند او با قوم خود در جزیره بحر بصید مرغ و ماهی مشغولست حق تعالی وحی کرد بدریا که فرعون را بکنار اندازد تا مصریان
به بینند پس دریا بدن او را بر زمین بلند انداخت چنانکه همه کس او را بدیدند پس جبرئیل گفت که می اندازیم امروز ترا بر تل که بلند باشد از زمین لتکون
تا باشی لمن خلفک از برای کسی که از پس تو باشد آیة نشانه که بتو عبرت گیرد و دانند که مملوک مقهور دور است از دعوی مالکیت و قاهریت و عارف
شود بانکه بنده که خود را از غرق شدن دریا از گرداب فنا نرهاند و حرای صدای انا ربکم الاعلی بسمع جهانیان رساند و ان کثیرا و بدرستی که بسیاری من الناس
از مردمان عن آیاتنا از علامات قدرت کامله لغافلون بیخبر اند که دران فکری نمیکنند و نه از آن عبرت میگیرند علی بن ابراهیم بن هاشم باسناد خود از
صادق علیه السلام روایت کرده که هر گاه جبرئیل نزد پیغمبر می آمد اندوهگین و غمناک می بود و از حین غرق شدن فرعون این غم و اندوه داشت تا هنگامی که این آیه

براي پيغمبر

برای پیغمبر صلی الله علیه و آله آورد خندان و مسرور شد حضرت از و پرسید که ای جبرئیل هرگز نزد من نیامدی که مسرور و شادان بوده باشی بلکه دایم اثر اندوه و غم
بر تو ظاهر بود بگو این نوبت که ترا چنین خناک و خندان می بینم جواب داد که یا محمد در حینی که فرعون غرق میشد گفت آمنت انه لا اله الا الذی آمنت به بنوا اسرائیل
من آن گل سیاه در دهن او زدم و گفتم آلآن وقد عصیت قبل و کنت من المفسدین بعد از آن ازین خایف شدم که مبادا رحمت الهی بوده باشد و رحمت الهی او را
دریافته باشد پس پیوسته این اندوه داشتم تا که حق تعالی این امر کرد که بتو رسانم آنچه بفرعون گفته بودم دانستم که رضای الهی بان تعلق گرفته بود پس بجهت
این مسرور گشتم و از آن اندوه و اندیشه از من رفع شد بعد از آن بیان حال بنی اسرائیل میکند پس از غرق شدن فرعون و لشکریان میفرماید که ولقد بوانا
و بدرستی که جای دادیم بنی اسرائیل فرزندان یعقوب علیه السلام را بعد از هلاک فرعون و قوم او مبوأ صدق جای بجزای شایسته چنانکه سزاوار صدق
وعده ما بود و آن بیت المقدس بود و سایر ولایات شام ورزقناهم و روزی دادیم ایشانرا من الطیبات از چیزهای پاکیزه و لذیذ فما اختلفوا
پس اختلاف نکردند در امر دین خود حتی جاءهم العلم تا وقتی که آمد بدیشان علم توریت و احکام آن از ایشان خواندند و دانسته و دران اختلاف
کردند در تصدیق او و اکثر ایشان با او کافر شدند ان ربک بدرستی که پروردگار تو یقضی بینهم حکم کند میان ایشان یوم القیمة روز رستخیز
فیما کانوا فیه در آنچه بودند که از روی عناد و تمرد یختلفون در آن اختلاف میکردند از حکم توریت یا امر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و حکم او در آن روز
میان ایشان تمیز محق باشد از مبطل و نجات مؤمنان و تعذیب کافران بعد از بیان صحت امر محمد صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید که فان کنت فی شک
پس اگر هستی تو در شک و گمان بر سبیل فرض و تقدیر مما انزلنا الیک از آنچه ما فرستاده ایم بر تو از قصص فسئل الذین پس بپرس آنانکه
یقرؤن الکتاب میخوانند کتاب را مراد جنس کتب است من قبلک پیش از تو یعنی از اهل کتاب چه این محقق است نزد ایشان و ثابت در کتاب
ایشان مراد تحقیق اینست و گواه خواستن بانچه در متقدم است و اشعار بر آنکه قرآن مصدق آنچیزیست که در آن کتب است و نه آنکه مراد امکان وقوع شک
باشد از آنحضرت و لهذا فرموده که لا اشک فی الا اسال یعنی شک در حقیقت این ندارم و نمی پرسم و گویند خطاب بحضرتست و مراد امتست و در زاد
المسیر گفته که ان بمعنی نفی است یعنی تو در شک نیستی اما بپرس برای زیادتی بصیرت سوال کن از اهل کتاب مانند اقوال ابراهیم در
لقد جاءک الحق بدرستی که آمد بتو بیان درست و راست من ربک از پروردگار تو فلا تکونن من الممترین پس مباش از شک
آورندگان و اصح اقوال اینست که در امثال این صورت خطاب متوجه حضرتست اما مخاطب غیر اوست چه آنحضرت معصوم و محفوظ است از شک
و شبهات در آنچه بروی منزل شده و ازین قبیل است این خطاب دیگر ولا تکونن من الذین کذبوا و مباش از کسانی که تکذیب کردند با
آیات الله بآیتهای خدای که قرآن است فتکون پس باشی تو اگر تکذیب کنی من الخاسرین از زیان کاران و گویند که این مثال از برای آنست که
تا کفار قطع طمع کنند از آنکه حضرت بدین ایشان میل کند ان الذین حقت بدرستی که آنانکه واجب شده است و لازم گشته علیهم بر ایشان کلمة
ربک سخن پروردگار تو یعنی قولی که در لوح محفوظ نوشته شده که ایشان بر کفر میرند و یا در دوزخ مخلد باشند و ملایکه را بدان خبر داده و گفته که کلمه اینست که
لاملان جهنم من الجنة ولا ابالی یعنی قسم بذات خود که دوزخ را پر سازم از آدمیان و جنیان و هیچ از آن باک ندارم بر هر تقدیری فرماید که علم ازلی
تعلق گرفته بود بعدم ایمان ایشان پس ایشان لا یؤمنون ایمان نیارند پس ای محمد دل بایمان ایشان مبند که تصدیق نکنند ولو جاءتهم و اگر چه آید
بدیشان کل آیة هر آیتی که اقتراح میکنند حتی یروا العذاب الالیم تا به بینند عذابی دردناک که لازم ایشانست و بعد از نزول عذاب ایمان

ایشان را نفع نرساند چنانچه قوم فرعون و سایر امم ماضیه را سودی نداشت و چون حق سبحانه بیان فرمود که ایمان فرعون مقبول نشد بعد از نزول معاینهٔ عذاب
آن بیان ایمان قوم یونس میکند قبل از معلوم شدن نزول عذاب و میگوید که فلولا کانت قریة پس چرا نبودند اهل دهی از دههای عالیه که آمنت ایمان
آورده قبل از معاینهٔ عذاب فنفعها تا سود رسانیدی اهل آن ده را ایمانها ایمان ایشان و عذاب از ایشان رفع شود الا قوم یونس لیکن قوم یونس
لما آمنوا آنهنگام که ایمان آوردند یعنی در وقت مشاهده علامات عذاب کشفنا عنهم برداشتیم و بردیم از ایشان عذاب الخزی عذاب رسوائی
فی الحیوة الدنیا در زندگانی دنیا ومتعناهم و برخوردار گردانیدیم ایشان را الی حین تا هنگام رسیدن اجلهای ایشان در تبیان گفته که اکثر
نحویان بر آنند که لولا اینجا بمعنی نافیه است و الا استثناء متصل یعنی نبودند اهل دهها که در حین نزول عذاب ایمان آوردن ایشان نفع بایشان رساند مگر قوم
یونس که چون قبل از مشاهدهٔ علامات و عذاب ایمان آوردند ما رفع عذاب کردیم از ایشان و متمتع ساختیم ایشان را بحیوة دنیا تا حین اجل ایشان و شبهه نیست
که ایمان قوم یونس بر سبیل اخلاص و اختیار بوده نه بر وجه اجبار چه ایشان قبل از نزول عذاب ایمان آوردند وقتی که علامتی از علامات آنرا دیدند پس مثل ایشان
مثل مریض است که در مرض خود توبه کند و امید عافیت داشته باشد و از موت ترسد و مجمل این قصه بروایات صحیحه متواتره آنست که حق تعالی یونس علیه السلام را
باهل نینوی فرستاد و او مدتی ایشان را بخدا دعوت میکرد و ایشان ابا کردند و ایمان نیاوردند و ویرا برنجانیدند یونس شکایت ایشان را بخدا کرد و گفت الهی
قوم مرا تکذیب کردند حق تعالی فرمود ای یونس قوم خود را خبر ده که اگر تا امروز تا سه روز دیگر ایمان نیارید عذاب بر شما فرود آید یونس ایشان را خبر داد
و از میان قوم بیرون رفته در شکاف کوهی پنهان شد چون روز سیوم که زمان موعد بود در رسید حق تعالی بمالک دوزخ خطاب کرد که بمقدار شعیره
از سموم دوزخ بدین قوم برسان مالک فرمان الهی بجای آورد و سموم دوزخ بصورت ابر سیاه با دود غلیظ و شراره آتش گرد مدینهٔ نینوی فرو گرفت
چون قوم یونس بامداد از خواب برخاستند و علامات عذاب را دیدند ترسان و لرزان شده دانستند که یونس راست گفت و روی بپادشاه خود
نهادند و چارهٔ این امر از و طلب کردند و او مردی عاقل بود فرمود که یونس را طلب کنید چندانکه یونس را طلب کردند نیافتند پادشاه گفت اگر یونس رفت
خدای او که او ما را باو دعوت میکرد باقیست و دانا و شنواست طلب ما او را جهت آن بود که تا بوی ایمان آریم که شاید عذاب از ما رفع شود
اکنون که رفته است بیایید تا جمله بصحرا رویم و بعجز و شکستگی و تضرع و زاری بدرگاه حق تعالی توجه کنیم تا شاید که بر ما رحم کند پس سر و پای برهنه و پلاسها در پوشیده
اعیان و اشراف و وضیع و شریف بهمین صورت روی بصحرا نهادند و مرد و زن و خورد و بزرگ خروش و فریاد در گرفتند و کودکان را از مادر جدا
کردند و چارپایان و ستوران را نیز بهمین دستور و یکبارگی نیتها را خالص کرده آواز برداشتند که ایمان آوردیم بآنچه یونس بما آورد و از اول
ذی الحجه تا دهم محرم الحرام برین وجه می نالیدند و درین چهل روز از افغان و ناله نیاسودند و از درماندگی و بیچارگی بزبان حال بدین مقال ترنم می
نمودند مصرع چارهٔ ما ساز که بی یاوریم ه گر تو برانی بکه رو آوریم ه بیچاره هم از همه بیچاره‌تر ه جز تو نداریم نوازنده‌ای ه پیش تو گر بی سر و پا آمدیم ه هم بامید تو
خدا آمدیم ه پادشاه روی بر خاک نهاده گفت خداوندا ما خواستیم تا یونس را در رفع این عذاب و این عقاب وسیله سازیم اکنون او بشومی گناه
ما از میان ما بیرون رفته بدرگاه تو آمده‌ایم و خود را بتو تسلیم کردیم و بصدق تمام بوحدانیت تو گرویدیم خدایا برحمت واسع خود و بقدرت جامع
و بمنزلت یونس در درگاه تو که این عذاب را از ما برداری قومی میگفتند که خدایا یونس ما را گفته بود که خدای من گفته که بندگان را بجزیه آزاد کنید
ما بندگان توایم ما را بکرم عمیم خود آزاد فرما جماعتی دیگر مینالیدند که خداوندا ما را یونس خبر داده بود که تو خداوند ماهی و بیچارگان و درماندگان را دستگیری

کنی و بجنایی

کنی و بجنابی بفضل کرم خود ما را دستگیری کن بعضی دیگر بعرض میرسانیدند که ای پروردگار ما یونس از قول تو میفرمود که هر که بما ستم کند از و درگذرانید
خدایا گناه بسیار بر خود ستم کردیم از ما عفو فرما گروهی دیگر برین گونه ادا میکردند که خدایا یونس ما را میگفت که پروردگار آفریدگار من گفته است که سائلان
را رد مکنید و محروم مسازید ما سائلان بی چیز روی بدرگاه کرم تو آورده‌ایم ما را رد مکن و محروم مساز پس خلق را بر آن داشت که هر حقی که بر یکدیگر داشتند رد آن کردند تا
آنکه مردی سنگی را که از مال غیر بر در خانه زیر پای خود نهاده بود آنرا برکند و بصاحبش داد هری در میان بود از بقیهٔ علمای ایشان گفت همه ایمان آورده‌اید
این کلمات بر زبان رانید یا حی یا قیوم حین لا حی و یا حی محیی الموتی یا حی لا اله الا انت تا عذاب از شما رفع گردد ایشان خدا را باین کلمات بخواندند عذاب
برحمت بدل شد و هرگاه دعای کسانی که عمر خود را صرف کرده کفر باشند باین کلمات مستجاب شود کفر و عقاب بایمان و رحمت مبدل شود پس بی شبهه
اگر بندهٔ مومن باین نامها او حق سبحانه را بخواند حاجات دین و دنیای او باجابت مقرون گردد القصه روز چهلم که جمعه بود و عاشورا اثر مناجات دل سوز
ایشان ظهور نموده برات نجات از دیوان رحمت نوشته شد و ظلمت سحاب عذاب مرتفع گشته ابر رحمت بر سر ایشان گسترده شد و یونس علیه السلام
بجهت ترک مذهبی که از و صادر شده بود که آن بیرون رفتن او بود از میان قوم بدون اذن الهی چهل روز در شکم ماهی محبوس شد و چون روز چهلم ماهی
او را از دهن خود بکنار دریا افکند و در زیر درخت کدوی که حق تعالی در کنار دریا رویانیده بود قرار گرفت تا قوت یافته امر الهی باو رسید که بمیان
قوم خود رو که بجهت ایمان آوردن عذاب از ایشان مرتفع شده و جویای تواند یونس علیه السلام بمیان قوم آمده پادشاه و سایر رعایا از مقدم او
خوشحال شدند و در ملازمت او بعبادت و طاعت حضرت عزت میگذرانیدند تا برحمت الهی واصل گشتند و تفصیل این مبحث در سورهٔ الصافات
ثبت خواهد یافت ان شاء الله تعالی آورده‌اند که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم بر ایمان قوم بغایت حریص بود و چون ایمان نمی‌آوردند
غبار ملال بر آیینهٔ خاطر مبارک آنحضرت می‌نشست حق تعالی فرمود ولو شاء ربک و اگر خواستی پروردگار تو که باجبار مردمان ایمان آرند
لآمن هر آینه مردمان آوردندی بر وجه اضطرار بدون اختیار من فی الارض هر که در زمین است کلهم جمیعا همه ایشان افانت
تکره الناس آیا تو اکراه میکنی مردمان را حتی یکونوا مؤمنین تا باشند گرویدگان یعنی نمیتوانی که مردمان را باکراه بر ایمان داری چه این در تحت
قدرت تو نیست و خدای که برین قادرست نیز باکراه و اجبار ایشان را بر ایمان ندارد زیرا که منافی حکمت و تکلیف وما کان لنفس
و نباید و نشاید هیچ تن را ان تؤمن آنکه ایمان آورد الا باذن الله مگر بتوفیق و لطف خدای که آن تمکین دلالت و نصب ادلهٔ عقلیه و نقلیات
تا عقول خود را کار بسته و تفکر در آیات قدرت او نموده ایمان آرند و گویند اذن بمعنی علم است یعنی هیچ کسی ایمان نمی‌آرد مگر که علم الهی تعلق بآن
کرده و در ازل انست که او باختیار خود ایمان خواهد آورد ویجعل الرجس و میگرداند عذاب او لعنت و غضب خود را و حفص با خوانده یعنی بالنون
خدای مسلط سازد عذاب و غضب خود را علی الذین لا یعقلون بر آنانکه تعقل نمیکنند در آیات قدرت او که بشرف اسلام رسند و یا حکم
میکنیم بنجات کافران قل انظروا بگوی ای محمد مشرکان را که از تو آیات مقترحه طلب میکنند که بنگرید و ببینید بچشم سر یا ملاحظه نمایید بدیدهٔ بصیرت
ماذا فی السموات چه چیزهاست در آسمانها از غایت فطرت والارض و در زمین از بدایع قدرت تا شما را دلالت کند بر کمال صنع الهی و حکمت
پادشاهی وما تغنی الآیات و رفع نمیکند و دفع نمیکند آیتها والنذر و استماع کلام بیم کنندگان یعنی پیغمبران عذاب الهی را عن قوم لا یؤمنون
از گروهی که خواهند گروید بر کفر خواهند مرد فهل ینتظرون پس چشم نمیدارند این مشرکان الا ایامی را یعنی واقعهای را مثل ایام الذین

مانند وانتهای زمان آنانکه خَلَوْا مِنْ قَبْلِهِمْ گذشتند پیش از ایشان چون قوم عاد و ثمود و اصحاب ایکه و مؤتفکه مراد نزول عذابست قُلْ فَانْتَظِرُوا بگو پس انتظار
برید عذاب را که بر شما نازل خواهد شد اِنِّي مَعَكُمْ بدرستی که من با شما مِنَ الْمُنْتَظِرِينَ از منتظران هلاک شما ام ثُمَّ نُنَجِّي رُسُلَنَا پس برهانیدیم
پیغمبران خود را وقتی که عذاب بمکذبان ایشان فرود آمد وَالَّذِينَ آمَنُوا و نجات دادیم رسل و متابعان ایشان را كَذٰلِكَ همچنان حَقًّا عَلَيْنَا
وعده درست و راست از ما که بوقت هلاک مشرکان نُنْجِ الْمُؤْمِنِينَ نجات میدهیم گرویدگان را که محمد است صلی الله علیه و آله و اصحاب او قُلْ يَا
أَيُّهَا النَّاسُ بگو ای مردمان مراد اهل مکه اند اِنْ كُنْتُمْ فِي شَكٍّ اگر هستید شما در گمان مِنْ دِينِي از صحت دین من که بیان میکنم از برای شما
فَلَا أَعْبُدُ الَّذِينَ پس نمی پرستم آنانرا که تَعْبُدُونَ شمای پرستید مِنْ دُونِ اللّٰهِ بجز از خدای از ملایکه و مسیح و عزیر وَلٰكِنْ أَعْبُدُ اللّٰهَ
ولیکن پرستش میکنم خدای را الَّذِي يَتَوَفَّاكُمْ آن خدائی که میمیراند شما را برای جزای کردار در روز شمار وَأُمِرْتُ و مامور شده ام اَنْ اَكُونَ
باینکه باشم مِنَ الْمُؤْمِنِينَ از گروندگان باحکام الهی وَاَنْ اَقِمْ و دیگر آنکه امر کرده اند مرا باینکه راست کردان وَجْهَكَ لِلدِّينِ روی خود را از برای
دین حق یعنی اهل خود را موافق دین اسلام کردان و همگی خود را مصروف دار بر کشیدن بار نبوت و امر شریعت و یا در نماز خود را ... مستقبل قبله کردان
که آن شعار دین اسلام است حَنِيفًا در حالتی که آن دین مایل است از همه ادیان باطله بدین اسلام و یا در حالتی که تو مایلی از همه ادیان بدین اسلام وَلَا
تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ و مباش از شرک آرندگان خطاب متوجه بغیر حضرتست و چنین است اینکه میفرماید که وَلَا تَدْعُ مِنْ دُونِ اللّٰهِ
و مخوان بجز از خدای تعالی مَا لَا يَنْفَعُكَ آن چیزی را که سود نکند ترا خواندن و پرستیدن او وَلَا يَضُرُّكَ و زیان نرساند ترا فرو گذاشتن او
فَاِنْ فَعَلْتَ پس اگر کنی یعنی بخوانی این چنین چیزی را و بپرستی او را فَاِنَّكَ اِذًا پس بدرستی که تو آن هنگام باشی مِنَ الظَّالِمِينَ از ستمکاران
بر نفس خود بانداختن خود در مهلکت و عقوبت وَاِنْ يَمْسَسْكَ اللّٰهُ بِضُرٍّ و اگر برساند خدای بتو مرضی و شدتی و فقری فَلَا كَاشِفَ لَهُ
پس هیچ بردارنده نیست مر آنرا اِلَّا هُوَ مگر او که الله است وَاِنْ يُرِدْكَ بِخَيْرٍ و اگر خواهد بتو صحت و راحت و غنا فَلَا رَادَّ لِفَضْلِهِ پس هیچ
دفع کننده و باز دارنده نیست مر آن فضل او را يُصِيبُ بِهِ اگر خواهد میرساند فضل او را مَنْ يَشَاءُ بانکه خواهد مِنْ عِبَادِهِ از بندگان خود
بر وفق مصلحت و حکمت وَهُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ و اوست آمرزنده پس از غفران معصیت نا امید نشوید الرَّحِيمُ مهربان است پس بطاعت
امیدوار رحمت او باشید بعد از آن ختم سوره میکند بمواعظ حسنه تسلیه حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم و میفرماید که قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ
بگوای مردمان قَدْ جَاءَكُمُ الْحَقُّ بدرستی که آمد بشما پیغمبری بحق و یا کلامی درست و راست و یا دین اسلام مِنْ رَبِّكُمْ از پروردگار شما
فَمَنِ اهْتَدٰى پس هر که راه یافت بایمان و متابعت نمود فَاِنَّمَا يَهْتَدِي پس جز این نیست که کمراه میشود لِنَفْسِهِ برای نفس خود یعنی
منفعت آن عاید باوست وَمَنْ ضَلَّ و هر که کمراه شد بانکار و تکذیب و عناد فَاِنَّمَا يَضِلُّ پس جز این نیست که کمراه میشود عَلَيْهَا بر نفس خود
یعنی وبال آن ضلالت بر اوست وَمَا اَنَا و نیستم من عَلَيْكُمْ بِوَكِيلٍ بر شما نگهبان که امر شما بمن گذاشته باشند و بر من واجب
و لازم باشد که اصلاح فساد شما کنم و شما را باجبار مهتدی کردانم و یا نگه دارم شما را در منع عذاب چه من نیز بشری ام مثل شما و بر من تبلیغ است و انذار ساندیم
بشما نزد و بعضی این آیه بآیت السیف منسوخ است وَاتَّبِعْ و پیروی کن ای محمد مَا يُوحٰى اِلَيْكَ آنچیزی را که وحی کرده میشود بسوی تو با مثال
تبلیغ وَاصْبِرْ و صبر کن بر دعوت و در ایذا که بتو رسد از ان مرسکیانی و زحتی يَحْكُمَ اللّٰهُ تا وقتی که حکم کند خدای بنصرت تو با امر فرماید بقتال

دنی و جزیه کتابی وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ و اوست بهترین حکم کنندگان او خطا و میل و ستم نکند بجهت اطلاع او بر سرایر و ضمایر همچنانکه مطلع است بر ظواهر و احتیاج بینه و گواه
ندارد و حاکمان دیگر بسبب این حال مطلع نشده و بر ظواهر حکم میکنند سوره هود علیه السلام صد و بیست و سه آیه ابی بن کعب از حضرت سید عالم صلی الله
علیه و آله و سلم روایت میکند که هر که این سوره بخواند حق تعالی بعدد هر که تصدیق بنوح و هود و صالح و شعیب و لوط و ابراهیم و موسی علیهم السلام کرده باشد و هر که تکذیب ایشان
نموده باشد ده حسنه برای او نویسد و در روز قیامت از سعدا باشد و حسن بن وشا از ابو جعفر علیه السلام روایت کرده که هر که در هر جمعه سوره هود بخواند حق تعالی در روز قیامت
او را در زمره انبیا مبعوث کرداند و حساب او را آسان کند و در آن روز هیچکس گناه او عارف نشود ابی جحیفه روایت کرده که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم با کشنده که بر تو پیری
زود در تو اثر کرد فرمود که شیبتنی سورة الهود و اخواتها الحاقة و الواقعة و عم یتساءلون و هل اتیک یعنی سوره هود و حاقه و واقعه و عم و هل اتیک مرا پیر ساختند
چه درین سوره حکم کرده که فاستقم كما امرت یعنی مستقیم باش بران وجهی که بآن امر کرده شده و در سورهای دیگر بحث کرده آنرا از اهوال و شداید قیامت والله اعلم
بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ الٓرٰ مذهب اکثر و اشهر بمعنی انا الله اری است یعنی منم خدائی که می بینم مطیعان و عاصیان را و هر کس را ثواب عمل
سزا و جزا خواهم داد و پس این کلمه مشتمل است بر وعد و وعید كِتَابٌ این کتابیست وصف او اینکه اُحْكِمَتْ آيَاتُهُ استوار کرده شده است آیتهای او بحجتهای
روشن و یا منتظم گشته است بنظمی محکم چون بنای مستحکم که نقص و خلل بدو راه نیابد ثُمَّ فُصِّلَتْ پس جدا کرده شد سوره سوره و آیه آیه یا مفصل و مبین شده است
در وانچه بنده بدان محتاجست از عقاید و احکام و مواعظ و اخبار که نازل گشته مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ خَبِيرٍ از نزدیک خداوند حکم کننده بغایت دانا و آگاه و از ان
آن اَلَّا تَعْبُدُوا بجهت آنست که تا نپرستید اِلَّا اللّٰهَ مگر خدای را که معبود بحق است و خداوند مطلق اِنَّنِي لَكُمْ بدرستی که من شما را مِنْهُ از جانب حق سجانه
بامر او نَذِيرٌ بیم کننده ام بعقوبت بر شرک و طغیان وَبَشِيرٌ و مژده دهنده بمثوبت بر توحید و ایمان وَاَنِ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ و دیگر از انزال قرآن بجهت آنست
که آمرزش طلبید از پروردگار شما بر گناهان گذشته ثُمَّ تُوبُوا اِلَيْهِ پس توبه کنید و بازگردید از معاصی بطاعت و امتثال او و یا استغفار کنید از شرک و
بعد از ان بوسیله طاعت رجوع نمایید باو حق سبحانه يُمَتِّعْكُمْ تا برخورداری دهد شما را مَتَاعًا حَسَنًا برخورداری نیکو یعنی عمر دراز ارزانی دارد و تمام رها کردن اجال
معیشت کذرانید و در امنیت و صحت و وسعت روزی اِلٰى اَجَلٍ مُسَمًّى تا وقتی که نام برده شده است یعنی آخر عمر که مقدر است و پیش از اجل موعود شما را
بعذاب استیصال نکرداند وَيُؤْتِ و تا بدهد خدای كُلَّ ذِي فَضْلٍ هر خداوند فضلی را در دین فَضْلَهُ ثواب و جزای فضل او هم در دنیا و هم در آخرت ابن
مسعود فرموده که ذو فضل کسیست که حسنات او فاضل باشد بر سیئات و عبدالله مسعود گفت که هر که یک سیئه کند یک سیئه برای او نویسند و هر که یک حسنه
کند ده حسنه بنویسند و اگر برای سیئه که کرده باشد در دنیا عقوبتش کنند ده حسنه خالص برای او بماند و اگر یک حسنه مقابل یک سیئه برود نه حسنه بماند ابن عباس
فرموده که هر کرا حسنات بر سیئاتش بیفزاید بهشت رود و هر کرا سیئات بر حسنات بیفزاید در دوزخ شود و هر کرا حسنات و سیئاتش برابر باشد او
اهل اعراف باشد و مدتی آنجا بماند و بعد از ان بهشت رود وَاِنْ تَوَلَّوْا و اگر برگردید شمای کافران از اسلام یا از متابعت من فَاِنِّي اَخَافُ عَلَيْكُمْ
پس بدرستی که من میترسم بر شما عَذَابَ يَوْمٍ كَبِيرٍ از عذاب روز بزرگ که قیامتست و گفته اند مراد روز شدت و مشقت است که کفار کشیدند از قحطی
تا حدی که مرده مردار را میخوردند اِلَى اللّٰهِ بسوی جزای خداست مَرْجِعُكُمْ بازگشت شما وَهُوَ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ و او بر همه چیزی از ثواب دادن
و عقوبت کردن تواناست پس قادر باشد بر تعذیب شما آورده اند که جمعی از مشرکان بی باک عداوت با حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم می نمودند
و نفاقت می ورزیدند و بجهت مصلحت زبان آنرا از خلایق می پوشیدند در وزی با یکدیگر ملاقات نموده گفتند چون پردها فرو کذاریم و خود را بجامها پوشیم و سینها

خود را فراهم کیرم و عداوت محمد صلی الله و ندیم کسی چکونه بران اطلاع یابد حق تعالی آیت فرستاد که الا انهم یثنون بدانید بدرستی که می نوردند و خم میکنند یعنی
مشرکان صدورهم سینهای خود را بکفر و میکنند آنرا بر عداوت حبیب من و یا روی از حق کردانیده میل میکنند بکفر مراد آنست که دشمنی پیغمبر را در درون
میکیرند لیستخفوا تا پنهان دارند منه از خدای سر خود را و رسول و مومنان را بران مطلع نکردانند عیاشی از اسناد خود از ابو جعفر روایت کرده که جابر بن عبد الله
کفت چون مشرکان رسول را دیدندی از غایت نفاق سر در پیش افکندندی و جامه در سر کشیدندی و روی پوشیدندی تا پیغمبر صلی الله علیه و آله ایشانرا نه بیند حق تعالی فرمود که ایشان
منعطف می شوند بر کفر و نفاق و عداوت پیغمبر صلی الله علیه و اله تا آنرا از خدای بپوشانند الا حین بدانید که هنکام که ایشان یستغشون
ثیابهم در سر کشند جامهای خود را و بر فراش خود جای کیرند یعلم ما یسرون خدای میداند آنچه پنهان میکنند در سینهای خود و ما
یعلنون و میداند آنچه آشکارا میکنند بزبانها و سر و علانیه ایشان بنسبت بعلم او یکسان است پس چکونه اخفا میکنند بر او آنچه میترسند
که آشکارا شود انه بدرستی که حق سبحانه و تعالی علیم بذات الصدور داناست باسراری که در سینهاست و ما من دابة و نیست هیچ جنبنده فی الارض در زمین مراد
جمیع حیوانات الا علی الله رزقها مکر بر خداست روزی دادن آنها یعنی بر او واجبست که روزی را بر ایشان رساند و اکر ترک آن کند خلاف حکمت او باشد و او حکیم
است بخلاف حکمت کاری نمیکند و یعلم و میداند مستقرها قرارکاه حیوانات را در حین حیات و مستودعها و آرامکاه او را بعد از ممات در
کشاف آورده که مستقر مسکن و ماوای حیوانات از زمین و آب و هوا و مستودع موضع قرار ایشان قبل از استقرار چون صلب و رحم و بیضه
کل همه آنچه یاد کرده شده از دواب و ارزاق و مستقر و مستودع ایشان مسطور است فی کتاب مبین در کتاب روشن که لوح محفوظ
و هو الذی و اوست خداوندی که خلق السموات و الارض آفرید آسمانها و زمینها را و آنچه در وست فی ستة ایام در شش روز
از ایام دنیا که اول آن یکشنبه و آخر آن جمعه بود با آنکه قادر بود که بیک لحظه همه آنرا بیافریند اما بجهت تعلیم بندکان تا در کارها تعجیل نکنند بتانی
خلق فرمود و کان و بود پیش از آفریدن زمین و آسمان عرشه علی الماء عرش او بر آب یعنی قبل از خلق سماوات و ارض
در زیر عرش مخلوقی نبود غیر از آب و کویند که عرش بر آب بود و آب بر باد و در بعضی تفاسیر آمده که حق تعالی در مبدا آفرینش
یاقوتی سبز آفرید و بنظر هیبت در و نکریست آن جوهر آب شد پس باد را آفرید و آب را بر بالای آن بداشت و عرش را بر زبر آب
جای داد و در وقوف عرش بر آب و استقرار آب بر باد اعتباری عظیم است مر اهل تفکر را جلت قدرته و عظمت شوکته از ضمیر نقلست
که عرش مانند کشتی بر بالای آب میرفت بعد از آن لوح و قلم و فرشته خلق فرمود و آن فرشته را امر کرد تا جمیع کاینات که موجود خواهد شد در لوح نوشت بعد از آن فرشته را
هزار سال تسبیح حق تعالی نمود آنکاه جمیع موجودات را آفرید لیبلوکم تا بیازماید شما را یعنی با شما معامله آزماینده کان کند تا ظاهر کردد بر عالمیان که ایکم کدام از شما احسن
عملا نیکوتر است از روی عمل قلب و اعضا یعنی علم و عمل که بیشتر است مراد آنست که تا ظاهر شود که کیست که بتدبر و تفکر عالم میشود بوحدانیت و قدرت و علم او و در طاعت و عبادت او
میکوشد و کیست که بجهت عدم تفکر بر کفر اصرار می کند و مرتکب عمل خیر نمیشود و لئن قلت و اکر کویی تو ای محمد مر قوم خود را که انکم مبعوثون بدرستی که شما انکیخته شدکان
من بعد الموت از پس مرک برای مجازات عمل نیک و بد لیقولن الذین کفروا هر آینه کویند آنانکه کافر شده اند ان هذا الا سحر مبین نیست این سخن که از برای
باب میکویند مکر مانند جادوی آشکار در بطلان یا در فریب یعنی چنانکه سحر فریبست و باطل و لئن اخرنا و اکر تاخیر کنیم عنهم العذاب از ایشان عذاب استیصال را که وعده
داده ایم الی امة معدودة تا هنکام بعضی از اوقات یعنی بعضی از اجزای وقت شمرده شده که منتهی شود آن هنکام عذاب نازل سازیم لیقولن هر آینه کویند از روی استهزا
کما یحبسه

که ما یحبسه چه چیز باز میدارد عذاب را از نزول و وقوع از ابو عبد الله و ابو جعفر علیهما السلام نقلست که مراد از امت مهدی علیه السلام اند که سیصد و سیزده باشند بعدد
اصحاب بدر که یکساعت نزد آنحضرت جمع شوند یعنی کفار ایمان نیاورند و بوعده عذاب استهزا کنند تا آنکه بدست مهدی علیه السلام و اصحاب او مستاصل شوند
الا یوم یاتیهم بدانید که آن روزی که بیاید عذاب بدیشان که روز بدر است یا روز ظهور مهدی علیه السلام لیس مصروفا نباشد عذاب باز داشته شده
عنهم از ایشان یعنی چون وقت آن در رسد بهیچ وجه از ایشان مندفع نکردد و حاق بهم و احاطه کرده خواهد شد بدیشان ما کانوا آنچه بودند که از روی جهل
و ضلالت به یستهزئون بدان استهزا میکردند و بوقوع آن تعجیل مینمودند و لئن اذقنا الانسان و اکر بچشانیم یعنی اکر بدهیم آدمی را منا
رحمة از نزد خود نعمتی که دریابد لذت آنرا ثم نزعناها منه پس باز ستانیم آنرا از او انه لیئوس بدرستی که او بسیار ناامید است از فضل الهی بجهت
بیصبری و عدم اعتماد بر کرم پادشاهی کفور بسیار ناسپاس بنعمت کذشته یعنی آدمی پیوسته ناسپاس و ناامید است و این هر دو صفت را از دست بنهد
و لئن اذقناه و اکر بچشانیم او را بوجه سلطنت نعماء نیکویی چون صحت و توانکری بعد ضراء مسته پس از سختی که باو رسیده باشد چون فقر و بیماری
و مرض لیقولن هر آینه کوید ذهب السیئات برفت بدیها یعنی مصایب و مکاره که مرا بدی آمد دور شد عنی از من انه
لفرح بدرستی که آدمی بسیار شادمانست بنعمت و مغرور بآن فخور نازنده و فخر کننده بر مردمان و فرح و فخر او را غافل ساخته از شکر نعمت آن الا الذین صبروا
مکر آنانکه شکیبایی نمودند در محنت و بلا و بقضا رضا دادند و عملوا الصالحات و کردند عملهای نیکو یعنی بوسیله ادای واجبات و مندوبات و اجتناب از محرمات
وظایف شکر بتقدیم رسانیدند در نعمت و محنت اولئک آن کروه که بصفت صبر و شکر موسوم اند لهم مغفرة مر ایشانراست آمرزش کناهان و اجر کبیر
و مزد بزرک که نعیم جنانست و کمال تقرب و کمال قرب تمام آورده اند که کفار عرب از روی تعصب و عناد اقتراح آیات از حضرت سید کاینات میکردند و بکلام کریم قرآنی
استهزا می نمودند و از جمله اقتراحات ایشان آن بود که چرا کنجی بتو نداده اند و فرشته را بتصدیق تو نفرستاده اند حضرت رسالت از عدم قبول دعوت و استهزا و سخریت ایشان
تنکدل می شد حق تعالی برای تحریص آنحضرت بر ادای رسالت و عدم مبالات او برد انکار ایشان فرمود که فلعلک تارک پس شاید که تو ترک کننده باشی مراد نهی
است یعنی ترک مکن بعض ما یوحی الیک برخی را از آنچه وحی کرده شده است بتو یعنی آنچه مخالف رای مشرکانست از سب الهه و عیب ایشان بجهت مخافه ایشان
و استهزا ایشان بآن و ضائق به و تنکست باظهار آن صدرک سینه تو ان یقولوا از ترس آنکه کویند لولا انزل چرا فرستاده نشده است
علیه کنز بر او کنجی که نفقه کند بر مردمان و بسبب آن تابع او شوند چنانکه فعل پادشاهانست او جاء معه ملک یا چرا نیاید با او فرشته بجهت کواهی نبوت
او یعنی بسبب آن معاملات از ادای رسالت باز ممان و باکی از کفار اینها مدار که انما انت نذیر جز این نیست که تو نذیر بیم کننده و بر تو اداست و تو در ان
تقصیر منمای پس چرا از رد و انکار ایشان تنکدل باید شد و الله علی کل شیء وکیل و خدای بر همه چیزی که هست کواه است و یا کارکذار هر که کار خود را
باو کذارد و نکاهدارنده آنکه خود را بدو سپارد و توکل بر او کن و از کفت و شنود هر حسود باک مدار ام یقولون افتریه بلکه میکویند کافران که محمد بافته است
آنچه میکوید که بمن وحی میکنند یعنی قرآن را از خود میسازد قل فاتوا بکو پس بیارید بعشر سور ده سوره مثله مانند قرآن را در کمال بلاغت و حسن نظم مفتریات
بر بافته شده از نزد شما یعنی زعم شما آنست که قرآن را از نزد خود بر بسته اند بافته و بمن این کمان می برید که من از خود میسازم شما که فصحای عرب اید پس باید که شما بر قادر
باشید بر انشای مثل این کلام بلکه شما از من قادرترید بجهت وقوف و اخبار و عادت بر انشای و اشعار و ادعوا من استطعتم و بخوانید از برای معاونت
بر معارضه هر کرا توانید من دون الله بجز خدای ان کنتم صادقین اکر راستکویانید که این کلام بر بافته شده من است و چون ایشان از

معارضه بعشر سور عاجز آمدند آیه دیگر آمد که فأتوا بسورة من مثله و چون باین نیز ایشان نکردند عجز ایشان بر همه کس ظاهر شد فَإِلَّمْ يَسْتَجِيبُوا لَكُمْ پس اگر اجابت نکردند شما را
ای مؤمنان در آنچه گفته از آوردن سوره مثل قرآن و متعرض جواب نشدند فَاعْلَمُوا پس بدانید که أَنَّمَا أُنْزِلَ آنچه فرو فرستاده بِعِلْمِ اللَّهِ بعلم خداست یعنی ملتبس بعلم که
خاصه پروردگار است و دیگری بران قادر نیست و آن علم است بر مصالح بندگان و آنچه ایشان را بکار آید در معاش و معاد وَأَنْ لَا إِلَٰهَ و بدانید که نیست معبود بر
إِلَّا هُوَ مگر او که عالم است بانچه غیر او ندانند و قادر است بر آنچه غیر او نتواند فَهَلْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ پس آیا هستید ثابتان بر اسلام مراد امر است یعنی چون اعجاز قرآن نزد شما
محقق شده پس بر اسلام ثابت باشید مَنْ كَانَ هر که باشد که از سستی همت يُرِيدُ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا خواهد زندگانی دنیا وَزِينَتَهَا و آرایش آن در مقابل اعمال خیر
خواه مراد منافقان اند یا اهل ریا یا یهود و نصاری و یا مطلق مردمان که اعمال حسنه را وسیله حطام دنیوی و زینت آن کرده باشند نه ثواب اخروی نُوَفِّ إِلَيْهِمْ
تمام بدهیم بدیشان أَعْمَالَهُمْ فِيهَا جزای کردهای ایشان در دنیا از صحت و ریا و فراخی روزی و کثرت اولاد وَهُمْ فِيهَا و ایشان در دنیا لَا يُبْخَسُونَ
کاسته نشوند یعنی ایشان را از مزد دنیوی چیزی کم نکنند أُولَٰئِكَ الَّذِينَ آن گروه آنانند که لَيْسَ لَهُمْ نباشد مر ایشان را فِي الْآخِرَةِ در آن سرای دیگر إِلَّا النَّارُ مگر
آتش دوزخ وَحَبِطَ و تباه گشت مَا صَنَعُوا فِيهَا آنچه کرده اند در دنیا چه ثواب آخرت متفرع است بر اخلاص و ایشان بر وجه اخلاص عمل نکرده اند بلکه از برای غرض دیگران اقدام
کرده که ریاست یا جاه دنیاست و امثال آن وَبَاطِلٌ و ناچیز و نابود است در نفس الامر مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ آنچه بوده اند که میکردند از ریا و غیر آن از حضرت رسالت صلی الله
علیه و آله و سلم نقلست که چون روز قیامت باشد خلایق را در محشر بدارند حق سبحانه خلقان را بحکومت خواند و همه بندگان بزانو در آمده باشند اول گروهی که ایشان را نزد خدای
برند سه کس باشند اول کسی که حفظ قرآن کرده باشد و شخصی که او در راه خدا کشته باشد و کسی که بذل مال کرده باشد صاحب قرآن خوان را گوید که من ترا توفیق دادم تا قرآن
آموختی و یاد گرفتی گوید بلی چنین است اما خطاب رسد که برای من نکردی بلکه قصد تو آن بود که مردمان گویند که فلان قاریست و قرآن خوب میخواند و ترا امروز بر من حقی نیست و مرد
توانگر را گوید که ترا مال بسیار دادم با آن چه کردی گوید بار خدایا نفقه کردم و صدقه دادم گوید بلی چنین بود و لیکن قصد تو باین آن بود
که مردمان گویند فلان مردی سخیست پس ترا امروز نصیبی نباشد و شهید را گوید که من ترا قوت شجاعت دادم گوید بلی بجهت آن در راه تو جهاد کردم تا مرا کشتند گوید قصد تو
در جهاد آن بود که مردمان گویند فلان مردی شجاعت ترا پیش ازان نصیبی نیست پس بفرماید که هر سه را بدوزخ برند أَفَمَنْ كَانَ آیا پس هر که باشد عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّهِ
بر برهانی روشن از پروردگار خود که او را دلالت کند بطریق ثواب وَيَتْلُوهُ و از پی در آید برهان او را که دلیل عقل است شَاهِدٌ مِنْهُ گواهی از خدای که بصحت
آن گواهی دهد که آن قرآن است برابر باشد آنکس با کسی که زینت دنیا طلبد و عمل بر وجهی که اخلاص و ثواب کند گفته صاحب بینه مؤمنان اهل کتابند یا هر مؤمنی مخلص
و شاهد پیغمبر است یا خداوند بینه پیغمبر است و تابع او و شاهد جبرئیل است یا فرشته که حافظ او بوده یا صورت و شمایل حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم که هر کس
که بدیده انصاف در وی نگریستی انوار حق و آثار صدق در بشره او مشاهده نمودی و بروایت متواتره از موافق و مخالف مراد بصاحب بینه رسول است صلی الله
علیه و آله و سلم و بشاهد امیر المؤمنین علیه السلام ثعلبی که امام اصحاب الحدیث است از علمای اهل سنت در تفسیر خود آورده باسناد از کلبی و از ابو صالح و از عبدالله عباس
و حبیب بن یاسر این روایت از زاذان کرده که امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که بحق خدایی که در زیر زمین دانه شکافد و در رحم صورت نگارد که اگر برای من
بالشی بنهند و مرا بران نشانند حکم کنم میان اهل توریه بتوریه و اهل انجیل بانجیل و اهل زبور بزبور و اهل قرآن بقرآن و هیچ مردی نیست از قریش الا که من میدانم
که آیتی در شان او نازل شده که دلالت میکند بر آنکه بهشتی است یا دوزخی مردی برخاست و در نمود آیه تو کدام است فرمود که أَفَمَنْ كَانَ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ رسول
خداست که بر حجت روشن است از نزد خدا و شاهد او منم که از ویم و تابع اویم نیز یعقوب بن جعفر بن سلیمان که بطریق اهل سنت است روایت میکند از پدرش

علی ابن عبدالله

هود

علی بن عبدالله و او از ابن عباس که مراد از افمن کان علی بینة من ربه رسول خداست و مراد از شاهد بینه علی بن ابی طالبست و حافظ ابو نعیم اصفهانی نیز در حلیة الاولیا
آورده که مراد از یتلوه شاهد منه علی بن ابی طالبست و بر لبیب فطن مخفی نیست که آنکسی که خدای تعالی او را شاهد پیغمبر خود گردانید و بمعاونت و مساعدت او مطالب نبوت
را اثبات نماید و او بمزیت فضیلت و بکمال شرف متصف پس برتست که بر ممالک اصناف اقدام خود را استوار داری و آنرا با اهل بیت مصطفی نمانی و دیده دل
بمحبت شاه اولیا بگشانی و منصب امامت و سریر خلافت با و احق و اولی دانی و او را پیشوا و امام و مولای خود خوانی زیرا که ظواهر آیات قرآنی و اخبار نبوی دال است بر آنکه
خلافت با و احق و امامت با و اولی است فلا تتبع الهوی فیضلک عن سبیل الله بعد ازان در صفت توریت که شاهد است حقیت قرآن و پیغمبر آخر الزمان میفرماید که
وَمِنْ قَبْلِهِ و پیش از قرآن یا پیغمبر كِتَابُ مُوسَىٰ کتاب موسی علیه السلام بود یعنی توریت که مصدق قرآن و پیغمبر که شید پیغمبرانست و بشارت دهنده بآن إِمَامًا
در حالتی که آن توریت پیشوا بود مر اهل دین را وَرَحْمَةً سبب بخشایش و واسطه فیض الهی در دنیا و آخرت أُولَٰئِكَ آن گروه که بر بینه اند از جانب خدای يُؤْ
مِنُونَ بِهِ میگروند بقرآن یا بمحمد صلی الله علیه و آله و سلم وَمَنْ يَكْفُرْ بِهِ و هر که کافر شود بقرآن یا بمحمد صلی الله علیه و آله و سلم مِنَ الْأَحْزَابِ از گروه برا کنده یعنی اهل
ملت متفرقه از یهود و نصاری و وثنی که متفق اند بر عداوت پیغمبر صلی الله علیه و آله فَالنَّارُ مَوْعِدُهُ پس آتش دوزخ وعده گاه اوست و لا محاله بدان رسد
فَلَا تَكُ فِي مِرْيَةٍ مِنْهُ پس مباش در بن گمان ازین موعد یا از قرآن خطاب بحضرتست إِنَّهُ الْحَقُّ بدرستی که این موعد یا قرآن وعده درست
و راستست مِنْ رَبِّكَ از نزد پروردگار تو وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ و لیکن بیشترین مردمان لَا يُؤْمِنُونَ نمیگروند بآن و تصدیق نمیکنند بجهت قلت نظر
و تدبر از فرط عناد و جحود وَمَنْ أَظْلَمُ و کیست ستمکارتر یعنی کافرتر مِمَّنِ افْتَرَىٰ از آنکه افترا کند و بر بندد عَلَى اللَّهِ كَذِبًا بر خدای دروغ را یعنی نفی
وحی او کند یا اثبات شریک نماید برای او أُولَٰئِكَ آن گروه مفتریان يُعْرَضُونَ عرض کرده خواهند شد در موقف عَلَىٰ رَبِّهِمْ بر پروردگار خود یعنی پیغمبر
که در موقف عرض حبس ایشان کنند و عرض اعمال نمایند بر ایشان وَيَقُولُ الْأَشْهَادُ و خواهند گفت گواهان یعنی حفظه و کرام الکاتبین یا پیغمبران برای
هر امتی و یا ائمه معصومین یا اعضا و جوارح ایشان که بر اعضا خود گواهی دهند که هَٰؤُلَاءِ الَّذِينَ این گروه آنانند که از فرط عناد و جحود كَذَبُوا عَلَىٰ رَبِّهِمْ
دروغ گفتند بر پروردگار خود بعز اکرمش بر شریک و ولد او را أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ بدانید که لعنت خدای عَلَى الظَّالِمِينَ بر ستمکارانست یعنی کافران
و آنانکه الَّذِينَ آنانند که از فرط عناد يَصُدُّونَ باز میدارند مردمان را عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ از راه خدای یعنی از دین اسلام که طریق موصل است برحمت سبحانی
او وَيَبْغُونَهَا عِوَجًا و وصف میکنند راه خدا را بکجی و انحراف از حق و ثواب و ابطال اهل آن میکنند تا ایشان را برده ازان راه برگردانند وَهُمْ
بِالْآخِرَةِ و حال آنکه ایشان بدان سرای هُمْ كَافِرُونَ ایشان ناگرویدگانند أُولَٰئِكَ آن گروه کافران لَمْ يَكُونُوا مُعْجِزِينَ نمیشدند عاجز کنندگان
مر خدای را از عذاب خود فِي الْأَرْضِ در زمین یعنی در دنیا وَمَا كَانَ لَهُمْ و نیست مر ایشان را مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز از خدای مِنْ أَوْلِيَاءَ هیچ
از دوستان که عقوبت الهی از ایشان باز دارند لیکن تاخیر عقاب ایشان کرده تا روز قیامت عقوبت ایشان سخت تر و پاینده تر باشد يُضَاعَفُ لَهُمُ
الْعَذَابُ افزوده شود برای ایشان عذاب یعنی دوباره معذب گردند بجهت گمراه شدن و گمراه گردانیدن مَا كَانُوا نبودند که در دنیا يَسْتَطِيعُونَ
السَّمْعَ توانستندی شنیدن سخن حق را چه از شنیدن آن گران بودند وَمَا كَانُوا يُبْصِرُونَ و نبودند که بدیدندی یعنی آیات قدرت مارا
چه از دیدن آن کور بودند یعنی خود را کور و کر گردانیده اند از دیدن و شنیدن آیات مراد آنست که بر وجه تامل و تدبر نظر در آیات نکردند تا بآن مهتدی
شوند پس گویا کور و کر بودند از آن أُولَٰئِكَ الَّذِينَ آن گروه آنانند که در بازار معامله خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ زیان کردند نفسهای خود را یعنی زیان ایشان

بدیشان باز کرد وضلّ عنهم و گم شد از ایشان ما کانوا یفترون آنچه بودند که افترای کردند از شفاعت بتان و درخواست ملائکه و غیر از حسرت و ندامت چیزی شان را
باقی نماند لا جرم انهم بی شک و شبهه آن جماعت فی الآخرة در آن سرای هم الأخسرون ایشان زیان کارترند از همه زیان کاران چه پرستش بتان را بر پرستش
خدای بحق برگزیده و متاع فانی دنیا را بر نعیم جنت اختیار کرده اند بعد از ذکر کفار و عذاب ایشان بیان ابرار و ثواب ایشان می کند که ان الذین آمنوا درستی که آنانکه
از روی اخلاص ایمان آورده اند وعملوا الصالحات و کرده اند کارهای شایسته از ادای فرایض و مندوبات واخبتوا الی ربهم و آرام گرفته بذکر پروردگار
خود و خضوع و خشوع کرده اند برای خدای اولئك اصحاب الجنة آنان ملازمان بهشت اند هم فیها خالدون ایشان در بهشت دایم و باقی خواهند
بود مثل الفریقین صفت دو گروه که مومن و کافرند کالاعمی والاصم مانند کور و کر اند از شنودن و دیدن حق مراد کفارند والبصیر والسمیع
و مانند بینا و شنوا از آنکه صفت مومنانست هل یستویان آیا برابر اند این دو فریق مثلا از روی صفت یعنی برابر نیستند افلا تذکرون آیا پند
نمی گیرید بدین مثلها و تامل نمیکنید در آن و اعی آنست که حق را حق و باطل را باطل بیند و بشنود و از آن حذر نماید و چون حق تعالی ذکر وعد و وعید و ترغیب نمود در
ضمن بیان اخبار انبیا نمود جهت تاکید آن و تخویف خلقان و تسلی پیغمبر آخر الزمان و ابتدا بقصه نوح علیه السلام کرد که شیخ الانبیاست و ایذا و آزار او از همه پیغمبران
بیشتر بوده عذاب امت نیز صعب تر بود که ولقد ارسلنا و بدرستی که فرستادیم نوحا الی قومه نوح را بسوی قوم او پس گفت مر ایشان را انی لکم
یعنی که من شما را نذیر مبین بیم کننده ام هویدا یا روشن کننده موجبات عذاب را و وجه خلاص از آن و بیان کننده ام ان لا تعبدوا آنرا که نپرستید الا
الله مگر خدای را که پرستش او نمایید انی اخاف علیکم درستی که من میترسم بر شما عذاب یوم الیم عذاب روزی که عذاب او بسیار بسیار با درد و الم است
فقال الملأ پس گفتند اشراف و روسای قوم که الذین کفروا آنانکه نگرویده بودند من قومه از قوم نوح ما نریك نمی بینیم ترا الا بشرا مثلنا
مگر آدمی مانند ما یعنی مزیتی که ترا باشد که سبب تخصیص تو بود بر ما و واجب گرداند اطاعت تو از تو نمی یابیم ایشان نظر بصورت کردند و از معنی غافل شده گمان بردند
رسول باید که از جنس ایشان نباشد و بجهت تعجب و تحیر کرده گفتند که ای نوح نیستی مگر مانند ما در احتیاج باکل و شرب و مباشرت و غیر آن از اموری که بشر محتاج
است پس ترا چه مزیت بر ما باشد تا موجب اختصاص نبوت بود [illegible] وما نریك اتبعك و ما نمی بینیم که متابعت کرده باشند ترا الا الذین مگر آنانکه
هم اراذلنا ایشان فرومایگان و خسیسان ما [illegible] ظاهر رای یعنی بتو ایمان آوردند بی آنکه تفکر و تامل کنند در کار تو و حقیقت و بطلان
ایشان ظاهر کردند یا آنکه هر که در متابعان تو نگرد صفت رذالت در ایشان مشاهده کند یا آنکه چون اتباع نوح از نعم دنیویه فانیه اعراض کرده دست از آن
داشته بودند و همه همت خود را صرف کرده بودند بطاعت و عبادت که سرمایه نعم باقیه و اخرویه است و بجهت این بفقر و فاقه سلوک میکردند قوم
مشرک پنداشتند که پایه متابعان ترا که اراذل وما نری لکم و نمی بینیم ترا و متابعان ترا علینا من فضل بر ما افزونی از کثرت مال و جاه در دنیا و شرف
که بدان متابعت شما باید کرد و ادعای نبوت تو باید نمود بل نظنکم بلکه گمان می بریم شما را کاذبین دروغ گویان یعنی ترا در دعوی نبوت
و ایشان ترا در علم بصدق تو قال گفت نوح علیه السلام یا قوم ارایتم ای قوم مرا خبر دهید ان کنت علی بینة اگر من باشم بر حجتی هویدا و دلیلی روشن
[illegible] من ربی از نزد پروردگار من که بر صحت نبوت من گواهی دهد وآتانی و داده باشد مرا خدای رحمة من عنده بخشایش از نزدیک خود که
نبوت است یا بینه واضحه بران فعمیت علیکم پس پوشیده ماند بر شما و حفص بضم عین و تشدید میم خوانده یعنی پوشیده گردانیده شود آن حجت بر شما بجهت
عدم تدبر در آن مخلص معنی آنست که اگر گمان شما آنست که من کاذبم پس چگونه اگر من بر ضلالت ظن شما باشم و بر حجتی روشن و معجزه هویدا باشم از جانب

خدا رشما تصدیق من نمیه سبب آن از غایت عناد و انکار پس حال شما چگونه باشد انلزمکموها آیا من شما را الزام کنیم شما را بر قبول آن و باکراه و اجبار شما را آن
داریم مراد نفی است یعنی الزام نکنم شما را بر راه راست وانتم لها کارهون و حال آنکه شما مر آنرا کاره و ناخواهند کاینده چه اکراه و اجبار منافی تکلیف است
بس بر من همین تبلیغ است و اظهار معجزه بر وفق آن محبتی آنچه شرط طاعت با تو میگویم تو خواه از من پند گیر و خواه ملال ویا قوم لا اسالکم و ای گروه
من نمیخواهم از شما علیه بر تبلیغ رسالت مالا مالی که مزد کار من باشد تا بر شما گران آید و اکراه کنید بر من شاق نماید اگر آنرا نمایید ان اجری نیست مزد من
الا علی الله مگر بر خدای که آن ثواب آخرتست آورده اند که اشراف قوم میگفتند که ای نوح اراذل را از مجلس خود دور کن تا ما با تو مجالست کنیم چه نشستن ما
با این گروه اراذل موجب ننگ و عار میشود همچنانکه کفار زمان خاتم الانبیا نیز همین میگفتند نوح علیه السلام در جواب فرمود که وما انا بطارد و نیستم من طارد
الذین آمنوا راننده از نزد خود کسانی را که گرویده اند بخدا و پیغمبر انهم درستی که ایشان ملاقوا ربهم ملاقات کننده و رسنده اند بجزای پروردگار
خود پس چگونه ایشان را برانم ولکنی اریکم ولیکن می بینم شما را قوما تجهلون گروهی که نمیدانید قدر ایمان را ویا قوم و ای گروه من من
ینصرنی کیست که مرا یاری دهد و دفع کند من الله از عذاب و انتقام خدای ان طردتهم اگر برانم ایشان را که باین مثابه در درجه اند نزد خدای
افلا تذکرون آیا در نمی یابید و اندیشه نمیکنید تا بدانید که راندن ایشان از مجلس ناصوابست و عین خطا گفتند تو این همه صفت ایشان میکنی [illegible]
بظاهر با تو موافقت دارند و بباطن مخالفت نوح علیه السلام فرمود که ولا اقول لکم و نمیگویم شما را که عندی خزائن الله نزد من است
خزینهای علم خدای ولا اعلم الغیب و نمیگویم که من میدانم غیب را تا از بواطن مردمان خبر دهم بلکه نظر من بر ظاهر است پس هر که قایل می شود بوحدانیت
خدا و نبوت من او را مومن میدانم و حکم بایمان او میکنم ولا اقول و نمیگویم شما را که انی ملك درستی که من فرشته ام تا شما گویید که ما انت الا بشر مثلنا
ولا اقول و نمیگویم للذین تزدری مر آنانرا که بخواری در ایشان مینگرند اعینکم چشمهای شما و بجهت فقر ایشانرا اراذل میگویید لن یؤتیهم الله
نخواهد داد خدای ایشان را خیرا نیکوئی چه آنچه حق تعالی برای ایشان آماده کرده به از آنست که شما را در دنیا داده الله اعلم خدای داناترست بما فی انفسهم
بآنچه در نفسهای ایشان هست از صدق و اخلاص و اگر من حکم باسلام ایشان بکنم در ظاهر انی اذا درستی که من آنگاه باشم لمن الظالمین از ستمکاران
بر خود چه انبیا را حکم بر ظاهر است قالوا گفتند قوم نوح که یا نوح قد جادلتنا ای نوح درستی که با ما مجادله و مخاصمه کردی فاکثرت جدالنا
فاتنا پس بسیار گردانیدی جدال ما را وعده داده از عذاب ان کنت من الصادقین اگر هستی از راست گویان در دعوی نبوت و وعید خود
مناظره تو در ما تاثیری نمیکند قال گفت نوح علیه السلام انما یاتیکم به الله جز این نیست که بیارد [illegible] بر شما ان شاء اگر خواهد در دنیا
یا در آخرت یعنی آوردن آن بدست من نیست در هر وقتی که مشیت و ارادت او بوقوع آن تعلق گیرد [illegible] مقدم و متاخر نشود وما انتم
بمعجزین و نیستید شما عاجز کنندگان مر خدای را از تعذیب او شما را یا آنکه در دفع عذاب او کوشید یا بگریزید ولا ینفعکم نصحی و سود ندهد
شما را نصیحت کردن من ان اردت ان انصح لکم اگر خواهم نصیحت کنم شما را ان کان الله یرید اگر هست خدای که خواهد ان
یغویکم آنکه شما را اغوا و خایب گرداند یعنی حق تعالی بجهت فرط عناد شما اگر هلاک شما خواسته پس اگر خواهم نصیحت کنم شما را آن نصیحت نفع نرساند
بشما هو ربکم اوست آفریدگار شما متصرف در امور شما بر وفق ارادت والیه ترجعون و بسوی او باز گردیده خواهید شد پس جزا دهد خود جزا
خواهید یافت ایشان ازین کلام نیز متنبه نشدند ام یقولون بلکه گفتند که افتریه بربست و بر می بافد نوح وحی را از پیش خود ما نوح را گفتیم قل

بگو ایشان را اِنِ افْتَرَیْتُهُ که اگر بربافته‌ام وحی را فَعَلَیَّ اِجْرَامِی پس بر من است وبال گناه کردن من وَاَنَا بَرِیٓءٌ و من بیزارم مِمَّا تُجْرِمُونَ
ازان گناهی که میکنید وَاُوحِیَ و وحی کرده شد اِلٰی نُوحٍ بسوی نوح علیه السلام اَنَّهُ لَنْ یُؤْمِنَ آنکه ایمان نخواهند آورد مِنْ قَوْمِكَ از گروه
تو اِلَّا مَنْ قَدْ آمَنَ مگر آنکس که ایمان آورده فَلَا تَبْتَئِسْ پس اندوهگین مباش بِمَا کَانُوا یَفْعَلُونَ بآنچه هستند که میکنند از تکذیب و ایذا
چه ایشان هرگز ایمان نیارند پس کم اجتهاد در پند وَاصْنَعِ الْفُلْكَ و بساز کشتی بِاَعْیُنِنَا بنگاهداشت ما و کمال حفظ و رعایت ما وَوَحْیِنَا
و بوحی کردن ما بتو در ساختن آن که بچه طریق بسازی ابن عباس فرمود که نوح علیه السلام نمیدانست که کشتی را چگونه بسازد وحی آمد که کشتی را بطریق سینه
مرغ بساز وَلَا تُخَاطِبْنِی و خطاب مکن با من فِی الَّذِینَ ظَلَمُوا در باره آنها که ستم کردند یعنی از من درخواست مکن در دفع عذاب از ایشان
اِنَّهُمْ مُغْرَقُونَ بدرستی که ایشان غرق شدگانند یعنی حکم کرده‌ایم بغرق شدن ایشان و از حضرت ابوعبدالله علیه السلام مرویست که چون حق تعالی
اراده هلاک قوم نوح علیه السلام فرمود رحمهای زنان ایشان را عقیم ساخت مدت چهل سال و از ایشان فرزندی در وجود نیامد و در خبر آمده که نوح
چون کشتی طلبید از خدای فرمان در رسید که تا درخت ساج بکاشت و در بیست سال که درخت برسید ازان قوم هیچ فرزندی متولد نشد و در مدت اطفال
ایشان بالغ شدند و ایشان متابعت ابا کردند و از قبول دعوت نوح علیه السلام ابا نمودند پس نوح بساختن کشتی مشغول شد وَیَصْنَعُ الْفُلْكَ
و نوح که میساخت کشتی را وَکُلَّمَا مَرَّ عَلَیْهِ و هرگاه که بگذشتندی بر او مَلَاٌ مِنْ قَوْمِهِ گروه مهتران از قوم او سَخِرُوا مِنْهُ استهزا
یعنی تمسخر کردندی بر وجه نوح کشتی را در بیابانی ساخت که دور از آب بود و ایشان بر وجه سخریت گفتندی نوح کشتی میسازی آب کو و بعضی طعنه زدندی
که اول نبی بودی و آخر نجار شدی قَالَ گفت نوح که اِنْ تَسْخَرُوا مِنَّا اگر سخریت میکنید با ما فَاِنَّا نَسْخَرُ مِنْکُمْ پس بدرستی که استهزا خواهیم
کرد بر شما در حین غرق شما در عقبی بر وجه شماتت نه بر طریق سفاهت کَمَا تَسْخَرُونَ همچنانکه شما امروز سخریت میکنید بما در ساختن کشتی از حضرت رسالت
صلی الله علیه و آله مرویست که حضرت نوح علیه السلام در میان قوم هزار سال الا پنجاه سال کم مکث فرمود و درین مدت قوم را بخدا دعوت کرد و در آخر
بامر حق سبحانه بکشتی ساختن مشغول شد مردمان بر او میگذشتند و میگفتند که نوح خانه میسازد برای زمستان تا از سرما متاذی نشود و دیگری میگفت
بهار خانه میسازد و شخصی دیگر میگفت انبار خانه بنا کرده و جمعی دیگر میگفتند که این مرد دیوانه است که بزمین خشک کشتی میسازد و نوح فرمود که فَسَوْفَ
تَعْلَمُونَ زود باشد که بدانید مَنْ یَاْتِیهِ آنکس که بیاید بدو عَذَابٌ یُخْزِیهِ عذابی که او را رسوا گرداند در دنیا که غرق است وَیَحِلُّ
عَلَیْهِ و فرود آید بر او عَذَابٌ مُقِیمٌ عذابی دردناک دایم در آخرت که حرق است از ابن عباس نقل است که نوح علیه السلام کشتی را در مدت دو سال
از چوب ساج بساخت که طول آن سیصد ذرع و بقولی سی و سه و آنرا به سه طبقه مرتب گردانید و بقیر میندود و بحکم الهی زوجی از هر نوع حیوان جمع کرد
و طیور را در طبقه علیا و بهایم را در سفلی و آدمیان که از اهل ایمان بودند با امتعه و اغذیه و اشربه در وسطی مقرر فرمود و مرویست که حق سبحانه و تعالی
نوح را خبر داده بود که ابتدای طوفان وقتیست که آب از تنوری که حوا ساخته بود برجوشد آن وقت تو با قوم در کشتی نشین نوح منتظر این حالت بود
حَتّٰی اِذَا جَاءَ اَمْرُنَا تا وقتی که آمد عذاب ما یا امر ما بعذاب وَفَارَ التَّنُّورُ و برجوشید آب ازان تنوری بود از سنگ که حوا در آن نان پختی
و بمیراث بنوح رسیده بود گویند که تنور در کوفه بود که ناگاه آب از میان تنور برجوشید و مفضل بن عمر از ابوعبدالله علیه السلام نقل کرده که
این تنور در خانه پیرزنی مؤمنه بود در جانب راست مسجد کوفه من گفتم یا رسول الله مسجد کوفه در آن روز بود فرمود نعم آن مصلای انبیاست و در

معراج که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله آنجا رسیده بود جبرئیل علیه السلام او را گفت یا رسول الله اینجا فرود آی که مسجد پدرت آدم علیه السلام است پس حضرت فرود
آمد و در آنجا نماز گذارد و بعد ازان جبرئیل او را بآسمان برد و ابوعبیده حذا از ابی جعفر علیه السلام روایت کرده که مسجد کوفه روضه ایست از روضهای بهشت
یک نماز در آن برابر هفتاد نماز است که در غیر آن و هزار و هفتاد پیغمبر در آن نماز گذارده اند و در آن آب از تنور برجوشید و نوح کشتی در آن تراشید
چون علامات عذاب طوفان نازل شد قُلْنَا احْمِلْ فِیهَا گفتیم نوح را بردار در آن کشتی مِنْ کُلٍّ زَوْجَیْنِ از هر نر و ماده که زوج از ایشان مشهور باشد
اثْنَیْنِ دو تا نسل هر حیوان بآن دو حاصل شود و منقطع نگردد و حفص بتنوین کُلٍّ خوانده یعنی بردار از هر نوع حیوانات نر و ماده را که دو تا باشند وَاَهْلَكَ
و نیز در آور کسان خود را در کشتی ایشان زن و پسران و اهل عیال ایشان بودند اِلَّا مَنْ سَبَقَ مگر آنکس که پیش گذشته است عَلَیْهِ الْقَوْلُ
بر او گفتار ما یعنی علم ازلی بهلاک او تعلق گرفته و بجهت آن حکم بغرق شدن صادر گشته مراد کنعانست و واعله که پسر و زن نوح بودند که کافر بودند
مَعَهُ با نوح علیه السلام اِلَّا قَلِیلٌ مگر اندکی از مردمان که زوجه مسلمه او بود و سه پسر او حام و یافث و سام و زنان ایشان و هفتاد و نه تن دیگر از
اهل آیات با نوح هشتاد تن بودند پس نوح علیه السلام ایشان را نزدیک کشتی آورد و دو سرپوشی که ترتیب داده بود بر بالای کشتی پوشیده و با پسران
گفت که با زنان خود در کشتی خلوت نکنید حام مخالفت کرده با زن مقارنت کرد نوح دعا کرد و گفت بار خدایا نطفه او را متغیر گردان حق تعالی نطفه او را در رحم زنش
سیاه گردانید فرزندی از او بوجود آمد سیاه و نسل او همه سیاه بودند و اهل هند و حبشه از اولاد اویند و عرب و روم و فارس و اصناف عجم ولد سام اند و ترک و
و صقالبه و یاجوج و ماجوج ولد یافث اند حاصل که چون از زمین آب جوشیدن گرفت و از آسمان باران فرود آمدن آغاز کرد حق تعالی خطاب فرمود بنوح
علیه السلام وَقَالَ و گفت ای نوح بگو بقوم خود که ارْکَبُوا فِیهَا سوار شوید در کشتی و آنرا مرکوب خود سازید در حالتی که گویید بِسْمِ اللّٰهِ مَجْرٖیهَا بنام خداست
رفتن کشتی یعنی نام خدای ببرید در وقت راندن کشتی وَمُرْسٰیهَا و هنگام بازداشتن آن نیز بگویید معنی آنست که بنام خدایست رفتن و ایستادن کشتی چه در خبر است
که چون خواستندی که کشتی برود بسم الله گفتندی روان شدی چون خواستندی که ساکن شود هم بسم الله گفتندی بایستادی پس چون نوح علیه السلام ایشان را
براین وجه تعلیم تسمیه داد با او گفت حق تعالی که بگو ایشان را اِنَّ رَبِّی بدرستی که پروردگار من لَغَفُورٌ هر آینه آمرزنده مومنان است رَحِیمٌ مهربان بر ایشان
که از بلای طوفان ایشان را نجات میدهد وَهِیَ تَجْرِی بِهِمْ و کشتی می‌برد ایشان را فِی مَوْجٍ در میان موجها که از غایت عظمت کَالْجِبَالِ مانند کوهها بود و بعضی از
طوفان هرچه ازان مانند کوه بود در بلندی و بزرگی و مشهور آنست که کشتی نوح از بالای همه کوهها پانزده گز بلندتر بود و بروایتی چهل گز و تا یکسال کشتی بر روی
آب سیر میکرد وَنَادٰی نُوحٌ و آواز داد نوح ابْنَهُ پسر خود کنعان را وَکَانَ فِی مَعْزِلٍ و او بود بکرانه از دوره ایستاده بود و پدر او را مسلمان میدانست
در اول که طوفان ابتدا میشد از روی شفقت با او گفت که یَا بُنَیَّ ارْکَبْ مَعَنَا ای پسر من سوار شو در کشتی با ما وَلَا تَکُنْ مَعَ الْکَافِرِینَ و مباش با کافران
تا غرق نشوی و مرویست که آن پسر منافق بود و با پدر اظهار اسلام کردی و با کافران در کیش ایشان اتفاق نمودی و نزد بعضی آنست که نوح علیه السلام میدانست
که او کافر است پس او را گفت ای پسر اسلام آور و با ما در کشتی نشین و با کافران مباش تا غرق نشوی قَالَ گفت در جواب پدر سَآوِی زود باشد که باز گردم و پناه
برم اِلٰی جَبَلٍ بسوی کوهی که از غایت بلندی یَعْصِمُنِی مِنَ الْمَاءِ نگهدارد مرا از غرق شدن در آب قَالَ گفت نوح علیه السلام لَا عَاصِمَ الْیَوْمَ نگهدارنده نیست
امروز که منع کند و باز دارد چیزی را مِنْ اَمْرِ اللّٰهِ از عذاب خدای اِلَّا مَنْ رَحِمَ مگر آنکسی که می‌بخشد یعنی خدای که بخشیدن و بخشایش عادت و صفت اوست در اثنای
این گفتگوی میان پدر و پسر طوفان اشتداد یافت وَحَالَ و حایل شد بَیْنَهُمَا الْمَوْجُ میان پدر و پسر موج طوفان فَکَانَ مِنَ الْمُغْرَقِینَ پس گشت از جمله غرق

شد کمان ابو الفتوح آورده که ارباب حدیث گفته اند که این کشتی میان پدر و پسر مدت چهل روز بود که آب از زمین بر می آمد و از آسمان فرو میریخت و در هوا معلق می ایستاد
بعد از چهل روز آن هر دو آب بهم رسیدند و کنعان غرق شد و همه عالم را آب گرفت و بر سر کوههای عالم چهل گز آب بلند گشت و عالم را خراب کرد و کوه هیچ کافر بر روی
زمین نماند و چون قصه طوفان بنهایت رسید و کفار غرق شدند امر الهی در رسید وَقِيلَ و گفته شد یعنی حق تعالی گفت یا ملایکه یَا أَرْضُ ابْلَعِي که ای زمین فرو
مَاءَكِ آب خود را که بیرون آورده وَيَا سَمَاءُ أَقْلِعِي و ای آسمان باز گیر آبی را که فرو میگذاری وَغِيضَ الْمَاءُ و کم کرده شد آب بر روی زمین وَقُضِيَ
الْأَمْرُ و گذارده شد کاری که حکم حق تعالی بدان متعلق بود از هلاک کفار و نجات ابرار وَاسْتَوَتْ و قرار گرفت کشتی عَلَى الْجُودِيِّ بر کوه جودی از موصل یا شام
روز عاشورا ده هم محرم و نزد بعضی آنست که مدت طوفان شش ماه بود و نوح در دهم رجب در کشتی نشست و در دهم محرم فرود آمد وَقِيلَ و گفته شد بُعْدًا دوری هلاکت
باد لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ مر گروه ستمکاران را یعنی کافران را وَنَادَى نُوحٌ و بخواند نوح علیه السلام رَبَّهُ پروردگار خود را فَقَالَ رَبِّ پس گفت ای پروردگار من
إِنَّ ابْنِي بدرستی که پسر من کنعان مِنْ أَهْلِي از اهل منست و تو فرموده بودی که اهل ترا نجات دهم و او هلاک شد وَإِنَّ وَعْدَكَ الْحَقُّ و بدرستی که وعده تو
حق است وَأَنْتَ أَحْكَمُ الْحَاكِمِينَ و تو بهترین حکم کنندگانی و حکمت تو بیشتر از حکمت همه حکمات درین حکمت است و گفته اند که نوح علیه السلام از کفر پسر خبر نداشت
که اگر خبر داشتی این سؤال نکردی زیرا که حق تعالی با او گفته بود که لَا تُخَاطِبْنِي فِي الَّذِينَ ظَلَمُوا و چون این سؤال کرد قَالَ گفت حق تعالی که یَا نُوحُ إِنَّهُ ای نوح بدرستی
که او لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ نبود از اهل تو یعنی از اهل دین تو إِنَّهُ عَمَلٌ بدرستی که او خداوند کرداری بود غَيْرُ صَالِحٍ نه نیک شایسته فَلَا تَسْأَلْنِ پس مپرس از من
مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ از آنچه نیست ترا با آن خبر و دانش یعنی چیزی را که علم بصلاح و فساد آن نداری از من مطلب و آن عدم علم او بود بصلاح و فساد هلاک کنعان مراد نهی
است إِنِّي أَعِظُكَ بدرستی که پند میدهم ترا أَنْ تَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ اگر نباشی از غافلان و نادانان از آنکه مذنب در ترک این سؤال است و اولی
عدم آن قَالَ رَبِّ گفت نوح علیه السلام که ای پروردگار من إِنِّي أَعُوذُ بِكَ بدرستی که پناه میگیرم بتو بعد ازین أَنْ أَسْأَلَكَ از آنکه بپرسم از تو مَا لَيْسَ
لِي بِهِ عِلْمٌ آن چیزی را که نباشد مرا بدان علمی یعنی بجواز سؤالی که مستلزم ترک ادبست پس بر سبیل انقطاع بسوی او سبحانه از غایت خضوع گفت که وَإِلَّا تَغْفِرْ لِي
و اگر نیامرزی مرا وَتَرْحَمْنِي و نبخشایی بر من أَكُنْ مِنَ الْخَاسِرِينَ باشم از زیان کاران در نقص ثواب که از ترک اولی حاصل شده باشد بعد از ذکر عتاب بر ترک
مذنب مرهم راحت بر جراحت عتاب وی نهاده فرمود که قِيلَ يَا نُوحُ گفته شد یعنی حق تعالی یا ملکی از نزد او گفت که ای نوح اهْبِطْ فرود آی از کشتی بِسَلَامٍ مِنَّا
بسلامتی حاصل از حضرت ما یا بسلامتی و تحیتی از ما بر تو وَبَرَكَاتٍ عَلَيْكَ و برکتهای ما بر تو یا زیادتیها در نسل تو تا آدم ثانی باشی در انتساب ادیان بتو و اولی
آنست از اهل کشتی غیر نوح علیه السلام و سه پسر او کسی عقب نماند و تمام اهل عالم از نسل سه کس اند و با ایشان منتهی میشود نسب تمام اهل عالم سام پدر عرب و فرس است و یافث
پدر ترکان و حام پدر هندیان وَعَلَى أُمَمٍ و سلام و برکت بر گروهی چند مِمَّنْ مَعَكَ از آنها که با تواند یا از آنهایی که ناجی شوند از جمعی که با تواند یعنی مؤمنان تا روز قیامت
وَأُمَمٌ و آنها که با تو اند از امتی چند یعنی از ذریت ایشان امتی ناجی خواهند شد سَنُمَتِّعُهُمْ زود باشد که برخورداری دهیم ایشان را در دنیا بفراخی عیش و معیشت ثُمَّ يَمَسُّهُمْ
پس برسد ایشان را مِنَّا از جانب ما عَذَابٌ أَلِيمٌ عذابی دردناک در آخرت مراد کفارند و گویند مراد قوم لوط و هود و صالح و شعیب اند و مراد بعذاب آنچه نازل شد
بر ایشان در وسط آورده اند که از قرطبی نقل است که هیچ مؤمنی و مؤمنه نباشد از امروز تا روز قیامت الا که داخل است درین سلام و برکت و هیچ کافر و کافره نباشد که داخل
درین تمتع و عذاب تِلْكَ این قصه نوح که مذکور شد مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ از خبرهای غیبست که بواسطه جبرئیل علیه السلام نُوحِيهَا إِلَيْكَ وحی کردیم بسوی تو که محمدی
مَا كُنْتَ تَعْلَمُهَا نبودی که بدانی او را أَنْتَ وَلَا قَوْمُكَ نه تو و نه قوم تو که قریش اند مِنْ قَبْلِ هَذَا پیش ازین که وحی کردیم بتو و درین تنبیه است بر آنکه حضرت آنرا

از کسی تعلیم نگرفته بود و چه او بغیر ایشان مختلط نشده بود و ایشان با وجود کثرت آنرا نشنیده بودند پس چگونه آنرا از کسی فرا گرفته باشد فَاصْبِرْ پس شکیبایی کن بر سیاق رسالت
از پی قوم همچنانکه نوح علیه السلام صبر کرد إِنَّ الْعَاقِبَةَ بدرستی که سرانجام نیکو در دنیا بفتح و در آخرت لِلْمُتَّقِينَ مر آن کسانی راست که پرهیزند از شرک
و معاصی بعد از آن قصه قوم هود را بر قصه قوم نوح عطف کرده فرمود وَإِلَى عَادٍ أَخَاهُمْ هُودًا یعنی و فرستادیم بقوم عاد برادر نسبی ایشان را که هود بود
قَالَ گفت هود يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ ای گروه من بپرستید خدا را بیگانگی مَا لَكُمْ مِنْ إِلَٰهٍ نیست شما را معبودی غَيْرُهُ بجز او ذی و شما مرو از شریک اثبات
میکنید إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا مُفْتَرُونَ نیستید شما مگر افترا کنندگان بر خدای بر اتخاذ شریک يَا قَوْمِ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ ای قوم من نمیخواهم از شما بر تبلیغ رسالت
أَجْرًا مزدی همه رسولان قوم خود را از بی طمعی خبر داده اند جهت دفع تهمت و خلوص نصیحت چه دعوت و موعظه وقتی فایده میرساند که بطمع فاسد آلوده نباشد
ازین جهت فرمود که إِنْ أَجْرِيَ نیست مزد من إِلَّا عَلَى الَّذِي فَطَرَنِي مگر بر آنکس که بمحض حکمت قدرت بیافریده مرا أَفَلَا تَعْقِلُونَ آیا فهم نمیکنید و عقل خود را
کار نمی فرمایید تا محق را از مبطل و حق را از باطل تمیز کنید مرویست که چون عادیان دعوت هود قبول نکردند حق تعالی سه سال باران از ایشان
باز گرفت و زنان ایشان را عقیم گردانید چون ایشان اصحاب زراعت بودند و دشمنان نیز داشتند برای زراعت و برای دفع دشمنان بفرزندان محتاج
شدند هود علیه السلام فرمود که وَيَا قَوْمِ اسْتَغْفِرُوا و ای گروه من استغفار کنید و آمرزش طلبید رَبَّكُمْ از پروردگار خود بوسیله ایمان ثُمَّ تُوبُوا
إِلَيْهِ پس باز گردید باو از پرستش غیر او يُرْسِلِ السَّمَاءَ تا بفرستد از آسمان عَلَيْكُمْ بر مزروعات شما مِدْرَارًا بارانی پی در پی و پیوسته وَيَزِدْ
كُمْ و بیفزاید و زیاده کند قُوَّةً إِلَى قُوَّتِكُمْ قوت با قوت شما یعنی فرزندان دهد شما را تا بمدد ایشان بر دفع دشمنان قادر شوید وَلَا تَتَوَلَّوْا
و از من بر مگردید و اعراض مکنید از پیغام الهی مُجْرِمِينَ در حالتی که مصر باشید بر گناهان از عجایب معاویه روایتست که حسن بن علی علیهما السلام را گفتم من مردی
ام که مرا مال بسیاری هست و فرزندی ندارم چیزی بمن تعلیم فرما باشد که خدا مرا برکت آن فرزندی دهد فرمود که استغفار بسیار کن آنرا همیشه استغفار کردی
و روزی بودی که هفتصد بار استغفار از وی صادر شدی حق تعالی ویرا ده پسر داد و این خبر بمعاویه علیه اللعنه رسید گفت چرا از وی نپرسیدی که این از کجا
گفتی آنرا بعد از ملاقات با حضرت منشأ این از وی پرسید فرمود که نشنیده که حق تعالی در قصه هود میفرماید که یزدکم قوة الی قوتکم و در قصه نوح ویمدد
کم باموال وبنین و چون قوم این نصیحت را از هود شنیدند قَالُوا گفتند يَا هُودُ مَا جِئْتَنَا بِبَيِّنَةٍ ای هود نیاوردی بما حجتی که دلالت کند بر صحت دعوی
تو هود با آنکه معجزات بدیشان نموده بود اما ایشان بجهت بسیاری عناد آنرا بحساب نگرفتند و انکار مینمودند همچنانکه پیغمبر ما را صلی الله علیه وآله که گفتند لولا
انزل علیه آیة من ربه وَمَا نَحْنُ بِتَارِكِي آلِهَتِنَا و ما نیستیم ترک کنندگان عبادت خدایان خود عَنْ قَوْلِكَ از گفتار تو همین که گویی خدایان را پرستید
و ترک الله خود کرده بینید وَمَا نَحْنُ لَكَ و ما نیستیم ترا بِمُؤْمِنِينَ گروندگان با آنچه گویی إِنْ نَقُولُ نمیگوییم در شان تو إِلَّا اعْتَرَاكَ مگر آنکه رسانیده
اند بتو بَعْضُ آلِهَتِنَا برخی از خدایان ما بِسُوءٍ برنجی و گزندی و علتی گویند مراد جنونست یعنی چون تو مذمت الهه ما میکنی و دشنام میدهی ترا ایشان
دیوانه ساخته اند و بجهت این بخیالی که نه بطریق عقل است از تو شنیده میشود قَالَ گفت هود علیه السلام إِنِّي أُشْهِدُ اللَّهَ بدرستی که من گواه میگیرم
خدا را وَاشْهَدُوا و شما نیز گواه باشید أَنِّي بَرِيءٌ بر آنکه من بیزارم مِمَّا تُشْرِكُونَ از آنچه شما انباز میگیرید مِنْ دُونِهِ بجز خدای یعنی در عبادت او
دیگری را شریک میکنید فَكِيدُونِي جَمِيعًا پس کید کنید بمن همه یعنی مجتمع شوید بر کید رسانیدن بمن مراد آنست که شما و خدایان شما در هلاک من اتفاق کنید
ثُمَّ لَا تُنْظِرُونِ پس مرا مهلت مدهید بلکه هر چه خواهید در حق من بکنید که من باکی از آن ندارم و بحمایت و عصمت الهی از مضرت شما نیندیشم و این از جمله معجزات

هود بود که من شما را برابر جمعی کثیر از جباران و اهل سطوت و شوکت که همه بخون او تشنه بودند این همه مبالغه فرمود که جمع شوید و اتفاق نمائید در هلاک من و
مهلت مدهید ایشان با وجود شدت قهر و اجبار رسانیدن و اندک مضرتی بدو عاجز شدند و چون حضرت هود علیه السلام بکرم الهی وثوق تمام داشت
گفت إني توكلت بدرستی که من توکل کردم على الله بر خدای که ربي وربكم پروردگار من و شماست و مهم خود را باو بازگذاشتم ما من
دابة هیچ جنبنده نیست إلا هو آخذ مگر که خدای فراگیرنده است بناصيتها موی پیشانی او را این تمثیلست برای مالکیت و قادریت حق سبحانه بر جمیع
اشیا و تصرف او در آنها بهر وجه که خواهد یعنی اوست قادر و مالک و غالب بر همه إن ربي بدرستی که آفریدگار من على صراط مستقيم بر طریق
حق و عدالت و توکل هیچ متوکل نزد او ضایع نمیشود و هیچ ظالمی از وقت نمی یابد فإن تولوا پس اگر برگردید و اعراض کنید ازین نصیحت و بر فعل زشت خود ثابت
و راسخ باشید فقد أبلغتكم بدرستی که رسانیدم بشما ما أرسلت به آنچیزی را که فرو فرستاده شده بودم بدان إليكم بسوی شما یعنی وحی الهی را بشما رسانیدم
و بر شما حجت کردم و چون قبول نکردید حق تعالی شما را هلاک کند ويستخلف و جانشین شما گرداند ربي آفریدگار من قوما غيركم گروهی دیگر را غیر
از شما ولا تضرونه شيئا و زیان نتوانید رسانید حق را از چیزی باعراض شما از من و ابا از قبول دعوت حق إن ربي بدرستی که پروردگار
من على كل شيء حفيظ بر همه چیزی نگهبانست یعنی اقوال و افعال همه را نگاه میدارد و جزا میدهد و هیچ چیز از ان فوت نمیشود و چون قوم هود علیه السلام
ازین پند پذیرنده نشدند حکم ربانی بعذاب ایشان نافذ گشت ولما جاء أمرنا و هنگامی که آمد فرمان ما بعذاب ایشان نجينا هودا نجات دادیم
هود را والذين آمنوا معه و آنانرا که گرویده بودند با او یعنی کسانی که باو ایمان آورده بودند و ایشان چهار هزار نفر بودند که همه را با هود از میان
کفار بیرون برده و برهانیدیم برحمة منا بخشش از ما یعنی بعطای لطف و توفیق که وسیله اهتدای ایشان شده بجهت آن از ان عذاب رهیدند و
نجيناهم و نجات دادیم ایشانرا من عذاب غليظ از عذاب درشت و قوی که آن سموم دوزخ بود که باندرون بینی کفار درآمده از مقعد ایشان
بیرون شده احشاء ایشان را پاره پاره میساخت و عذاب جحیم و عقاب الیم میرسانید وتلك عاد و این قبیله عادیانند جحدوا که انکار کردند
و کافر شدند بآيات ربهم بآیتهای پروردگار خود وعصوا رسله و عاصی شدند بر فرستادگان او یعنی نه هود را و نه پیغمبران دیگر را تصدیق کردند
در وقتی که هود ایشانرا بر تصدیق رسولان می فرمود واتبعوا و پیروی میکردند أمر كل جبار فرمان هر گردن کشی عنيد ستیزه کار را یعنی عاصی
شدند در کسی که ایشان را بحق دعوت میکرد و مطیع گشتند آنانرا که ایشانرا بکفر و ضلالت میخواندند از رؤسای اهل کفر وأتبعوا و از پی درآمده شدند
في هذه الدنيا درین سرای لعنة دوری از رحمت را که هلاکت ويوم القيامة و در روز قیامت لعنت بر ایشان است و عذاب ابدی لازم ایشان است
ألا إن عادا بدانید که قبیله عاد كفروا ربهم کافر شدند پروردگار خود را ألا بعدا بدانید که دوریست لعاد مر عادیانرا یعنی از رحمت دورند قوم هود
گروه هود وإلى ثمود و فرستادیم بسوی قبیله ثمود أخاهم صالحا برادر ایشان را در نسب که صالح است قال گفت صالح علیه السلام يا قوم
اعبدوا الله ای گروه من بپرستید خدا را بوحدانیت او بگروید ما لكم من إله غيره نیست شما را معبودی بجز از خدای هو أنشأكم
او آفرید شما را من الأرض از زمین یعنی آدم را که پدر شماست و مواد شما را که نطفهاست از زمین خلق فرمود و احیا نمود واستعمركم و زندگانی داد
و بقا بخشید و عمر داد فيها در زمین و شما را دران نعمت فراوان ارزانی فرمود و مرویست که سال عمر هر یک از قوم ثمود سیصد تا هزار بوده یا شما را قدرت
داد بر عمارت زمین تا دران منازل خوب ساختید فاستغفروه پس ازو آمرزش خواهید یعنی ایمان آرید تا شما را بیامرزد ثم توبوا إليه پس

پس رجو

پس رجوع کنید به پرستش او از عبادت غیر او إن ربي بدرستی که آفریدگار من قريب نزدیکست بامیدواران برحمت مجيب اجابت کننده داعیان بفضل و
قالوا گفتند قوم که يا صالح ای صالح قد كنت فينا بدرستی که تو بودی در میان ما مرجوا امید داشته شده یعنی بتو امیدها داشتیم در باب خیر و صلاح و رشد
قبل هذا پیش ازین که دعوی پیغمبری کنی چون نشانه رشد در چهره حال تو میدیدیم امیدواری داشتیم که ترا پادشاه خود یا پیشوای خود گردانیم یا تو امید داشتیم که
ما را در آنی حالا بدین سخن که میگویی امید ما از تو بریده شد پس بر سبیل انکار گفتند که أتنهانا آیا ما را نهی میکنی أن نعبد از آنکه بپرستیم ما يعبد آباؤنا آنرا که
می پرستیدند وإننا لفي شك و بتحقیق که ما در شکیم مما تدعونا از آنچه تو میخوانی ما را إليه بسوی آن یعنی توحید و ترک پرستش اصنام مريب شکی بتهمت افگننده
یعنی گمانی که نفس را مضطرب میسازد و دل را آرام نمیدهد و عقل را پریشان و شوریده میگرداند یقین که پدران ما هرگز در جهالت و ضلالت نبوده اند پس این سخن
تو موجب تردد نفس است و تزلزل آن و مستدعی اشتغال آرامش و یقین ماست قال گفت صالح يا قوم أرأيتم ای گروه من خبر دهید مرا که اگر
كنت على بينة اگر باشم بر حجتی روشن من ربي از پروردگار من وآتاني منه و داده باشد مرا از نزدیک خود رحمة پیغمبری که لازم رحمت
واسعه اوست فمن ينصرني پس کیست که یاری کند و باز دارد مرا من الله از عذاب خدای إن عصيته اگر نافرمانی کنم او را در تبلیغ رسالت
منع شما از شرک آوردن فما تزيدونني پس شما نمی افزائید مرا غير تخسير جز نسبت دادن زیان کاری من با بطال و تضییع شما آنچه خدا
بمن داده از نبوت و بخواندن شما بر دین و ملت پدران خود آورده اند که قوم ثمود بعد از جدال بسیار طلب معجزه کردند چنانچه در سوره اعراف گذشت
و بدعای وی از سنگ ناقه بیرون آمد چنانچه مطلوب ایشان بود و صالح بر ایشان حجت گرفت و در باب ناقه نصیحت آغاز نمود و گفت ويا قوم و ای
گروه من هذه ناقة الله این ناقه ایست که خدای بمحض قدرت خود خلق فرموده لكم برای عبرت شما آية در حالتی که نشانه ایست بر کمال
و قدرت او فذروها پس بگذارید او را تأكل تا بخورد یعنی بچرد في أرض الله در زمین خدای یعنی روزی او بر شما نیست و نفع او مر شماست
ولا تمسوها بسوء و مرسانید بوی آزاری که اگر ببدی قصد آن کنید فيأخذكم پس فراگیرد شما را عذاب قريب عذاب نزدیک یعنی
در عقب عذاب معذب گردید و مهلت نیابید مگر زمانی اندک که سه روز باشد پس ناقه با ولد روزی آب همه چشمه ایشان را میاشامید و همان مقدار شیر
میداد و روزی میل نمینمود و برای ایشان میگذاشت و کردان نمی گشت ایشان در دفع آن کوشیدند فعقروها پس پی کردند آن ناقه را تفصیل
پی کردن در سوره الفجر بیاید انشاء الله تعالی بعد از پی کردن ناقه بچه او بر بالای کوهی برآمده و سه بانگ کرد و صالح علیه السلام در انوقت میان قوم ثمود نبود چون
بیامد و حال را تقریر کردند فقال پس گفت که تمتعوا بهره ور شوید از زندگی خود في داركم در سرای خود ثلاثة أيام سه روز ذلك
وعد غير مكذوب این وعده ایست که دروغ نیست آورده اند که رنگ روی ایشان روز چهارشنبه زرد و روز پنجشنبه سرخ و جمعه سیاه گشت
و شنبه عذاب نازل شد فلما جاء پس آن هنگام که آمد أمرنا فرمان ما بعذاب ایشان نجينا صالحا رهانیدیم صالح را والذين آمنوا
معه و آنانرا که با وی بودند از مومنان برحمة منا برحمتی و بخششی از نزدیک ما که آن عطای لطف و توفیق بود بدیشان که بسبب آن مهتدی شده
از ان عذاب رهیدند ومن خزي يومئذ و از رسوائی آن روز که هلاکت [illegible] بود بصیحه و یا از عذاب روز قیامت إن ربك
بدرستی که پروردگار تو هو القوي اوست توانا بر نجات مومنان العزيز غالب بر هلاک کردن کفار وأخذ الذين ظلموا و فرا گرفت
آنانرا که ستم کردند الصيحة فریادی عظیم مراد فریاد جبرئیلست و در زاد المسیر غیره آورده که دران سه روز که وعده حیوات داشتند در خانه

او ساکن شده قرار کنند و منتظر عذاب می بودند چون روز چهارم آفتاب طالع شد و عذاب نیامد از منازل بیرون آمده یکدیگر را میخواندند که ناگاه جبرئیل علیه السلام بر صورت
ی خود و پایش بر زمین و سر بر آسمان و پرهای خود گسترده از مشرق تا مغرب پایهای وی زرد و بالهای او سبز و دندانهای او سفید و پیشانی براق نورانی
رخسارهای براق و موی سرخ برنگ مرجان ظاهر گشت و افق را پوشید و قوم ثمود چون آن حال را مشاهده نمودند روی بکفن و ماوای خود نهادند
قبور درآمدند و جبرئیل نعره زد که موتوا علیکم لعنة الله همه یکباره مردند و زلزله در خانهای ایشان افتاد و سقفهای خانها بر ایشان فرود آمد فاصبحوا في ديارهم
جاثمين پس گشتند در سراهای خود مردگان و بر زمین چسبیدگان کان لم يغنوا گویا هرگز نبوده اند فيها در آن سراها و در وسیط آورده که خدای تعالی
ن صیحه هلاک کرد انها را که از قوم ثمود بودند در مشارق و مغارب فرموده قبیله ثمود که الحال ثقیف اند یعنی پدر بنی ثقیف الا ان ثمودا بدانید بدرستی
کفروا ربهم انکار کردند پروردگار خود را الا بعدا بدانید که دوریست از رحمت لثمود مر قوم ثمود را بعد از آن بیان قصه ابراهیم و لوط می فرماید
لقد جاءت و بدرستی که آمدند رسلنا فرستادگان ما از ملایکه نه فرشته یا دوازده یا هشت و میاطی گوید که سه فرشته بودند جبرئیل و میکائیل و اسرافیل
بصورت جوانان صاحب جمال آمدند ابراهيم بسوی ابراهیم علیه السلام بالبشرى بمژده دادن او بفرزند یا بهلاک قوم لوط علیه السلام و میاطی آورده که
جبرئیل بهلاک قوم لوط آمده بود و اسرافیل بشارت ولد ابراهیم علیه السلام و میکائیل بمحافظت لوط و اهل وی و بیرون آوردن ایشان از مؤتفکات القصه چون
خلیل الله آمدند قالوا سلاما گفتند سلام میکنیم بر تو سلام کردنی سلامتی و تحیات قال سلام گفت ابراهیم که جواب من نیز سلام و برکاتست بر شما و ابراهیم
بسلام ندانست که فرشتگانند فما لبث پس درنگ نکرد ان جاء تا آنکه آورد بعجل حنيذ گوساله بر سنگ بریان کرده پس خوانی بگسترده ایشان را
ام خوردن اشارت کرد ایشان دست بطعام دراز نکردند و در خبر است که در وقتی که این فرشتها نزد ابراهیم آمدند بصورتی آمدند با کر هیچ چشمی مانند
دیده بود باروی خوش و بوی دلکش و گفتند یا خلیل الله مهمان میخواهی فرمود چرا نخواهم ایشانرا پیش گرفت و بخانه درآورد و در مهمانخانه بنشاند و ساره
ت مرا امروز مهمانی چند عزیز آمده اند که در همه عمر خود از ایشان نیکوروی تر و خوش بوی تر ندیده ام بسیار جوانان نیکوروی و خوش خوی شیرین
ند برای ایشان طعامها مهیا ساز او گفت درین وقت طعامی نیست و گوشت حاضر ندارم اما مرا گوساله ایست که آزامی پرورم و دست و پای او را حنا
بستم و مهره در گردن او کرده ام از غایت دوستی که با او دارم فرمود تا آنرا بکشند و بریان کردند پس مهیا کرده نزد ایشان آورد و ایشان دست بطعام
ند فلما رای پس آنگاه که دید ابراهیم علیه السلام ايديهم دستهای ایشان که مطلقا لا تصل اليه نمیرسد بدان گوساله یعنی دست بدان طعام دراز نمیکنند
نكرهم منکر شمرد آنرا و اوجس و در دل خود آورد منهم خيفة از ایشان ترسی چه آن زمان هر که قصد کسی داشتی از طعام او تناول نکردی و چون ایشان
طعام او نخوردند ترسید که دزدان باشند و ضرری بوی رسانند و فرشتگان همچنین از وی احساس نموده قالوا گفتند ای ابراهیم لا تخف مترس انا
ارسلنا بدرستی که ما فرشتگانیم فرستاده شده الى قوم لوط بسوی گروه لوط علیه السلام ایشانرا عذاب کنیم و بجزای خودشان برسانیم و اینکه دست بطعام
نمی کنیم بسبب آنست که ما از طعام مستغنی و بی نیازیم و در شان ما طعام خوردن نیست و امراته و زن ابراهیم ساره بنت هارون قائمة
اده بود از پس پرده سخن ملایکه می شنود و یا بر سر مهمان ایستاده و بخدمت ایشان قیام می نمود چه ساره عمر گذرانیده بود و پیر گشته و از کسی روی نمی پوشید
ن که سخن ملایکه شنید فضحكت پس بخندید بجهت فرح و سرور بسبب زوال خوف ابراهیم علیه السلام یا برای هلاک اهل فساد و یا بجهة نزول ملایکه بمنزل وی
فبشرناها پس بشارت دادیم او را بزبان ملایکه باسحق بوجود فرزندی اسحق نام و من وراء اسحق يعقوب و از پس اسحق یعقوب تخصیص بشارت باو جهت آن

بود کبهجت

۲۲۰

بود کبهجت و سرور زنان بفرزند بیشترست و دیگر آنکه ابراهیم علیه السلام از هاجر پسری داشت اسمعیل نام و ساره را هیچ فرزند نبود بجهت
کبر سن پس چون مژده فرزند شنید قالت يا ويلتى گفت ای عجب ءالد آیا من بزایم و انا عجوز و حال آنکه من پیر زنم و گویند
در آنوقت نود و نه سال از عمر وی گذشته بود و هذا بعلي و اینکه شوهر منست شيخا در حالت پیریست که عمرش صد و بیست
قالوا ا
سالست ان هذا بدرستی که این چیزی که میگویند لشيء هرآینه چیزیست عجيب و عجب او تعجب است در آنکه حق تعالی سبحانه از ضعیف پی
الت و فضل حکمت از میان دو پیر فرزندی بیرون آرد رحمت الله بخشایش خدای و برکاته و برکتهای او یعنی زیادتی خیرات
عليكم اهل البيت بر شماست ای اهل بیت ابراهیم و از برکات الهی بر ایشان آن بود که اسباط و جمیع بنی اسرائیل از ابراهیم علیه السلام و ساره پیدا شدند و در مجمع آورده
که اینکه ساره را از اهل بیت ابراهیم گردانید دلالت میکند که زوجه مرد از اهل بیت او باشد چه ساره دختر عم ابراهیم بود و ازین او را از اهل بیت او شمرد انه بدرستی که
خدای سبحانه حميد ستوده است بعطای نعیم مجيد بزرگوارست باظهار کرم مرویست که ساره از جبرئیل در باب وقوع ولد از وی علامتی و نشانه پرسید جبرئیل
چوب خشک بدست گرفت و آنرا در میان انگشتان خود درآورد فی الحال بحرکت آمده سبز و خرم گشت فلما ذهب پس هنگامی که برفت و زایل گشت عن
ابراهيم الروع از ابراهیم علیه السلام ترسی و فزعی که داشت و جاءته البشرى و آمد بوی بشارت ولد يجادلنا في قوم لوط مجادله و مباحثه میکرد
با فرشتگان ما در شان قوم لوط باین وجه که از روی استعلام کیفیت هلاک ایشان می گفت که هلاک میکنید اهل قریه را که در وی صد مؤمن باشند گفتند نه فرمود نود با
گفتند نه همچنین ده ده کم میکرد تا به ده رسید و فرمود بعد از آن بپنج پس بیکی قرار گرفت ملایکه گفتند که هر دهی که در وی یک مؤمن باشند ما را اهلاک کردن ایشان فرمان
بدرستی ابراهیم
نیست ابراهیم گفت نه لوط و دختران وی در آنجا اند فرشتگان گفتند ما لوط و اهل او را بیرون خواهیم برد از میان ایشان ان ابراهيم لحليم
بردبار بود و تعجیل نداشت در انتقام از بدکاران اواه بسیار آه کننده از گناه بندگان و تاسف خورنده بر ایشان منيب رجوع کننده
بحضرت عزت بجهت این دو صفت که موجب رقت قلب و فرط ترحم اوست با ملایکه مباحثه کرد بامید آنکه شاید عذاب قوم در توقف افتد
بامید آنکه توبه کنند گفتند ملایکه که يا ابراهيم اعرض ای ابراهیم بگردان و درگذر عن هذا ازین جدال انه قد جاء بدرستی که آمده است
امر ربك فرمان پروردگار تو بعذاب ایشان و او علیم است بحال ایشان در استحقاق عذاب و انهم آتيهم و بدرستی که آینده است بدیشان عذاب
غير مردود عذابی که بازگردیده نشود بجدال و دعا و غیر آن پس ملایکه ابراهیم را وداع کردند و روی بمؤتفکات نهادند و آن پنج شهر بود در هریکی صد هزار مرد
زن چون نزدیک سدوم رسیدند که یکی از آن دهها بود و لوط در آنجا متوطن بود ناگاه نظر ایشان بلوط علیه السلام افتاد دیدند که در زمین خود زراعت میکرد
پیش وی رفتند و سلام کردند و گفتند ما امروز مهمان توییم و لما جاءت رسلنا و آن هنگام که آمدند فرستادگان ما لوطا بسوی لوط سيء بهم اندوهگین شد
بدیشان یعنی آمدن ملایکه نزد وی او را اندوهناک ساخت و ضاق بهم ذرعا و تنگدل شد بسبب ایشان و ذرع بمعنی سینه است و تنگی سینه کنایت از بسیاری
قبض خاطرست و اندوه وی نه بجهت مهمانداری ایشان بود که ایشان را باروهای خوش و صورتهای دلکش دید و از بدی و بیباکی قوم اندیشید و با وجود این قوم
هذا یوم
با وی شرط کرده بودند که هیچ غریب را بمهمانی بخانه خود نبرد و قال هذا يوم عصيب و این روز سختیست بر من آورده که حق تعالی با ملایکه گفته بود که تا لوط چهار مرتبه
بدی قوم خود گواهی ندهد ایشانرا هلاک مکنید پس حضرت لوط علیه السلام با ایشان گفت که این قوم بدترین اهل عالم اند جبرئیل بمکائیل اشارت کرد که اینک یک
شهادت پس لوط باتفاق ایشان روی بشهر نهاد و چون بدروازه رسید همان سخن گفت و چون بشهر درآمد آغاز کرده و اعاده فرمود و چون بخانه رسیدند

دیگر باره او اگر تا چهار نوبت شهادت بود و آمد بعضی از مردم شهر مهمان لوط را علیه السلام دیدند خبر بدیگران رسانیدند و گویند لوط ایشان را از راهی بشهر آورد
که کسی ایشان را ندید بکر مردمان سرای وی و چون زن لوط ایشان را بدید بر بالای بام بر آمد و همسایهای خود را خبر کرد که در سرای ما لوط مهمانانی آورده که هیچ حسنی
مانند جمال ایشان ندیده وجاءه قومه و آمدند بلوط قوم او يهرعون اليه در حالتی که بشتاب دوانیده میشدند بسوی او یعنی شیطان و هوای نفس ایشان را
میدوانید بجانب لوط علیه السلام ومن قبل و پیش ازین وقت كانوا يعملون السيئات بودند که عملهای بد میکردند و از لوط پروا نموده بلواطه
و کبوتربازی و صفیر زدن در مجالس و بر سر راهها نشستن برای استهزاء و امثال این از قبایح می پرداختند پس یکباره بدر خانه لوط دویدند و گفتند ای لوط مهمانانرا
بخانه آورده از سرای خود بیرون کن و بدست ما باز ده قال گفت لوط يا قوم ای گروه من هؤلاء بناتی اینها که دختران منند ایشانرا بخواهید هن
اطهر لكم ایشان پاکیزه ترند مر شما را از وجه دختران با ایشان بشرط ایمان بوده و یا در شریعت او تزویج مؤمنان بکفار جایز بوده چنانکه در بدایت اسلام
حضرت رسالت صلی الله علیه و آله دختری از دختران خود را بعتبه داد و دیگر دختر را با بو العاص و بعد ازان این حکم منسوخ شد و گویند مراد وی دختران امت بودند
و اضافه ایشان بخود بجهت آنست که انبیا بمنزله آبا اند در شفقت و مرحمت بر امت بر هر تقدیر لوط بجهت رفع فساد ایشان گفت که با این دختران متزوج شوید
فاتقوا الله پس بترسید و بپرهیزید از خدای بترک فواحش ولا تخزون و مرا رسوا مکنید فی ضیفی در شان مهمان من الیس منكم آیا نیست از شما
رجل رشید مردی راه یافته که شما را پند دهد و از عملها باز دارد قالوا گفتند در جواب لوط لقد علمت بدرستی که تو میدانی که ما لنا نیست ما را فی
بناتك در دختران تو من حق هیچ حاجتی وانك لتعلم و بدرستی که تو میدانی ما نرید آنچه ما میخواهیم از تو یعنی از لوط قال گفت لوط علیه السلام لو ان
لی بكم قوة کاشکی مرا می بود بر دفع شما قوتی و یا مرا اگر در نفس خود قوتی می بود البته شما را دفع میکردم او آوی یا پناه میگرفتم و باز میگردیدم الی ركن شدید
برکنی سخت یعنی عشیره و قبیله که بمدد ایشان منع فساد شما توانم کرد و در خبر است که جبرئیل چون این از لوط بشنید فرمود ای لوط رکن تو شدید است هیچ غم مخور
آورده اند که لوط علیه السلام در خانه فرو بسته بود و از عقب در با ایشان جدال میکرد و ایشان خواستند که دیوار را بشکافند و بخانه در آیند لوط بغایت مضطرب
شده اند و هلاک گشت ملایکه چون او را بدان اضطراب و جزع دیدند قالوا يا لوط گفتند ای لوط انا رسل ربك بدرستی که ما فرستادگان پروردگار توییم
بجهت عذاب ایشان نازل شده ایم دل قوی دار که ایشان لن يصلوا اليك نرسند باضرار و ایذای تو یعنی ضرر ایشان بتو متوجه نشود قدم از میانه بیرون نه
و ایشان را با ما گذار پس لوط در را بگشود و ایشان بدرون خانه در آمدند و قصد دستکان کردند تا هر فعلی که خواهند با ایشان بکنند که جبرئیل بادی بر ایشان دمید
همه کور شدند و از خانه لوط بیرون دویدند و می گفتند که حذر کنید که مهمانان لوط ساحرند و ما را بسحر کور کردند جبرئیل فرمود که ای لوط فاسر باهلك
پس ببر کسان خود را بقطع من اللیل پاره از شب یعنی بعد از گذشتن برخی از شب و ابن عباس فرموده که ببر اینها را در تاریکی شب تا کسی شما را نبیند ولا
یلتفت و باید که واپس ننگرد منكم احد از شما یکی پس همه را باین وجه بیرون ببر الا امراتك مگر زن خود را که او کافر است و در روایت آمده که چون
لوط با اهل خود از شهر بیرون آمدند ایشان را گفت باز پس منگرید تا عذاب بشما نرسد و چون پاره راه برفتند آوازی سخت شنیدند هیچ کس باز پس نگاه نکرد مگر زن لوط
که بعقب نگریست و گفت واقوماه و بر ایشان تاسف خورد فی الحال سنگی بر سر او فرود آمد و مغزش را پریشان ساخت و اصح آنست که لوط زن خود را از
شهر بیرون نبرد انه مصیبها بدرستی که رسانده است او را ما اصابهم آنچه رسید بدیشان یعنی او نیز چون کافران دیگر هلاک خواهد شد لوط از غایت دلتنگی
فرمود که کی خواهد بود هلاک شدن ایشان جبرئیل گفت که ان موعدهم الصبح بدرستی که هنگام عذاب ایشان صبح است لوط فرمود که هنوز تا صبح بسیار است

جبرئیل گفت

جبرئیل گفت الیس الصبح بقریب آیا نیست صبح نزدیک یعنی نزدیک است فلما جاء امرنا پس آنوقت که آمد فرمان ما بعذاب ایشان
جبرئیل را امر نمودیم تا پر خود را در زیر شهرهای ایشان در آورده بر داشت و بجایی برد که اهل آسمان بانگ خروس و آواز سگ ایشان را
می شنودند پس حکم کردیم تا بیفکند و با قدرت کامله جعلنا گردانیدیم عالیها سافلها زبر آن شهر را زیر یعنی سرنگون ساختیم وامطرنا
علیها و بارانیدیم بران شهرها بعد از سرنگون شدن آن حجارة من سجیل سنگی از گل سنگ شده و به آتش پخته گشته چون
آجر و آن سنگها بود منضود برهم زده یعنی برهم نهاده که پی در پی فرود آیند مسومة در حالتی که نشان کرده شده بود بخطوط
سیاه و سفید یا سیاه و سرخ و در زاد المسیر آورده که بعضی ازان سفید بود و بر او نقطهای سیاه و برخی سیاه و بر او خالهای سفید یا نام هر کس که بر او باران می شد بران نوشته بود
عند ربك از نزد پروردگار تو و در بعضی تفسیر آمده که سنگ بزرگ آن مساوی خمی بود و خورد آن برابر سبوی و قولی آنست که سنگ بر جمعی بارید از قوم لوط که از بار
خود سفر کرده بودند و دران شهر نبودند پس هر کس از ایشان که در غیر مقر و دیار خود بود سنگی که برای وی نام زده شده بود همچنین در هوا معلق ایستاده بود همین که از حرم بیرون
آمد بر سر او خورده هلاک شد وما هی و نیست آن سنگ عذاب من الظالمین ببعید از ستمکاران دور چه ایشان را استحقاق آن هست که بر ایشان سنگ
ببارد و از ابو سعید خدری مرویست که آنانکه لواطه میکردند از قوم لوط از سی بیشتر بودند و از چهل کمتر حق تعالی چهل هزار مرد را هلاک ساخت جهت آنکه ترک امر معروف و نهی از منکر
نموده عصیان می ورزیدند ابوبکر عباس گوید از باقر علیه السلام پرسیدم که زنان ایشان نیز بکیا ایشان مواخذه شوند فرمود که چنانکه مردان بمردان مشغول بودند زنان
بزنان مشغول بودند بعد ازان قصه شعیب را بیان میکند بقوله والی مدین و فرستادیم باولاد مدین بن ابراهیم و یا بساکنان بلده مدین اخاهم شعیبا
برادر نسبی ایشانرا که شعیب علیه السلام بود قال یا قوم اعبدوا الله گفت ای قوم من بپرستید خدای را بیگانگی که ما لكم نیست شما را من اله غیره خدایی بجز
وی ولا تنقصوا المکیال و نکاهید و کم مکنید در پیمودن مکیلات پیمانه را یعنی در پیمودن مکیلات راستی ورزید والمیزان و نه ترازو را در سنجیدن موزونات
انی اراكم بخیر بدرستی که من می بینم شما را با توانگری و فراخی نعمت یعنی درمانده و محتاج نیستید تا داعی باشد شما را بخیانت بلکه توانگرید و رسم حق گذاری
آنست که مردمان از مال خود بهره مند باشند نه آنکه از حقوق ایشان باز گیرید وانی اخاف علیكم و بدرستی که من می ترسم بر شما باین خیانت عذاب
یوم محیط عذاب روزی را که فرو گیرنده شما باشد و بجمیع شما از آن برسد ویا قوم و ای گروه من اوفوا المکیال تمام پیمایید پیمانه را والمیزان
و تمام بسنجید آنچه بترازو می کشید بالقسط بعدل و راستی و آن قوم با وجود خیانت در کیل و وزن و هر چه می خریدند از بهای آن چیزی باز میگرفتند و اطراف
درم و دینار را نیز می بریدند ولا تبخسوا الناس و کم مکنید مردمان را اشیاءهم چیزهای ایشان را یعنی هر چه می خرید و یا قراضه که از درم و دینار می برید ولا
تعثوا فی الارض مفسدین و بغایت تباهی مجویید در زمین شهر خود در حالتی که تباه کارانید مر دین خود را و فساد کنندگان مصالح آخرت خود بقیت الله
آنچه خدای باقی گذارد برای شما بعد از ترک حرام خیر لكم بهتر است مر شما را از آنچه بخیانت جمع میکنید ان كنتم مؤمنین اگر هستید باور دارندگان مر گفتار مرا
بشرط آنکه ایمان آرید که خیریه آخرت در ثواب فرع ایمانست وما انا علیكم و نیستم من بر شما بحفیظ نگاهبان که شما را بجبر و قهر از قبایح باز دارم یا از عذاب
محافظت کنم و چون شعیب علیه السلام همه شب در نماز بود و طاعت میکرد بدان جهت قالوا یا شعیب گفتند قوم او که ای شعیب اصلاتك تامرك
آیا نمازهای که میگذاری میفرماید ترا ان نترك تکلیف میکند که ترک کنیم ما یعبد آباؤنا آنچه پرستیده اند پدران ما یعنی از ایشان او ان نفعل یا دست بداریم
آنچه میکنیم فی اموالنا در مالهای خود ما نشاء آنچه میخواهیم از نقصان کیل و وزن و غیران انك لانت الحلیم بدرستی که تو هر آینه در امور بردبار الرشید

یا ئه و وصف ایشان شعیب را باین دو صفت که همه آن بود که او نزد مردمان بصفت حلم و رشد مشهور بود و گفته‌اند که چون تو علیمی و رشیدی نزد مردمان این نوع سخنان از تو
بدیع و بعید است قال یا قوم گفت ای گروه من ارایتم ان کنت علی بینة خبر دهید که اگر باشم من بر بصیرتی و حجتی من ربی از نزد پروردگار خود ورزقنی و روزی داده
باشد مرا منه از نزد خود رزقا حسنا روزی نیکو یعنی نبوت و رسالت و یا مال حلال بی خیانت چه مرویست که شعیب خداوند مال و منال بود و یا مراد دولت کمال و تکمیل
ابرار اتی داشته باشد و سعادت روحانی عطا نموده روا باشد که من از وحی او خیانت کنم و در امر و نهی او مخالفت کنم و چه یاریم وما ارید ان اخالفکم و نمی خواهم که مخالفت
کنم شما را الی ما انهکم عنه بسوی آنچیزی که شما را از آن نهی میکنیم یعنی شما را از چیزی نهی نکنیم تا خود مرتکب آن شوم بلکه از هر چه شما را باز میدارم از آن خود نیز از آن باز می‌ایستم
ان ارید الا الاصلاح نمیخواهم مگر بصلاح آوردن کار شما را ما استطعت مادام که توانم اصلاح کنم یعنی غرض من نیست مگر اصلاح شما با مر معروف و نهی از منکر اگر صلاح را در
شما یا بم نهی شما می کردم وما توفیقی و نیست توفیق من در اصلاح امور یا رسیدن به منزل ثواب و صلاح الا بالله مگر بهدایت و عنایت خدای علیه توکلت
بر او توکل میکنم که قادر است بر همه چیز و غیر او عاجزند والیه انیب و بسوی او مگر بهدایت و عنایت خدای علیه توکلت بر او توکل میکنم که قادر است باز میگردم در همه
نیت میکنم پس از آزار و ایذای شما نمی اندیشم ویا قوم و ای گروه من لا یجرمنکم باید که شما را بران ندارد شقاقی دشمنی و ستیزه کاری من با شما که جهة اصلاح شما ان یصیبکم
اگر برسد شما را مثل ما اصاب مانند آنچه رسید قوم نوح گروه نوح را از طوفان او قوم هود یا گروه هود را از صرصر او قوم صالح یا گروه صالح را از رجفه
وما قوم لوط و نیست گروه لوط علیه السلام منکم ببعید از شما دور یعنی نزدیکند در زمان و مکان شما اگر از امم گذشته عبرت نمیگیرید از پرستش غیر او رجوع کنید
بعبادت او واستغفروا ربکم ثم توبوا الیه آمرزش خواهید از خداوند شما پس بازگردید بسوی خدا ان ربی رحیم بدرستی که پروردگار من رحیم بخشنده است
بر مستغفران ودود دوستدار تائبان و وداد خدا با بنده افاضه لطف و احسان است با ایشان همچنانکه کسی مودت غیر او داشته باشد با و عطا و احسان میکند
قالوا گفتند قوم او در وقتی که از و استماع این وعظ و تخویف کردند یا شعیب ما نفقه ای شعیب ما نفهم میکنیم کثیرا مما تقول بسیاری از آنچه میگویی از وجوب
توحید و حرمت کم سنجیدن و اینرا از روی عناد و انکار میگفتند وانا لنریک فینا و بدرستی که ما می بینیم ترا در میان خود ضعیفا بی قوت در دفع ما و ضعیف البصر
و بجهت این تو ایذا و آزاری نمیرسانیم ولولا رهطک و اگر نه قوم تو بودندی که بر دین ما اند و ایشان را عزیز میداریم لرجمناک هر آینه سنگسار میکردیم
ترا رهط از سه است تا ده و گویند که تا هفت است و ایشان چندین هزار بودند وما انت علینا بعزیز و نیستی تو بر ما کرم و ارجمند که عزت تو مانع رجم شود این
از عادت سفیه است که در مقابل حجت زبان بدشنام و بتهدید دراز کند قال گفت شعیب در جواب ایشان که یا قوم ارهطی ای گروه من آیا قبیله من
اعز علیکم عزیزترند بر شما و بهتر نزد شما من الله از خدا واتخذتموه و فرا گرفته اید شما امر خدا را وراءکم از پس پشت خود ظهریا ان ربی
پس پشت انداختی بدرستی که خداوند من بما تعملون بآنچه شما میکنید یعنی علم او محیط احاطه کننده است بر وجهی که هیچ خبر بر او پوشیده نیست شما را بدان
جزا خواهد داد ویا قوم اعملوا و ای گروه من عمل کنید علی مکانتکم بر حالت و هیات خود از شرک و خیانت در کیل و وزن انی عامل بدرستی که من نیز عمل
کننده‌ام در کار خود سوف تعلمون زود باشد که بدانید من یاتیه آنکس را که بیاید بدو عذاب یخزیه عذاب رسوا کننده که بفضیحت تمام او را هلاک کند
ومن هو کاذب و بدانید آنکس را که او دروغگوییست بزعم شما مراد آنست که زود باشد که معلوم کنید که من بر حقم نه شما وارتقبوا و انتظار برید آنرا که میگویم از آمدن
عذاب انی معکم رقیب بدرستی که من نیز با شما منتظرم ولما جاء امرنا و آن هنگام که آمد عذاب ما نجینا شعیبا نجات دادیم شعیب را والذین
امنوا معه و آنانکه ایمان آورده بودند با و نجات دادیم برحمة منا ببخشایشی از ما که آن عطای توفیق و الطاف بود که بآن مهتدی شده از عذاب برهیدند

واخذت

واخذت الذین ظلموا و فرا گرفت آنانرا که کافر بودند الصیحة آواز جبرئیل که بصورت مهیب ایشانرا گفت که همه بمیرید فاصبحوا فی دیارهم پس گشتند در سرای
خود جاثمین مردگان یعنی برجای خود ماندند کان لم یغنوا فیها گویا هرگز اقامت نکرده اند در آن الا بعدا لمدین بدانید که دوری از رحمت و هلاکت مر قوم
مدین راست کما بعدت ثمود همچنانکه دور شدند از رحمت و هلاک شدند ایشان را بقوم ثمود تشبیه فرمود بجهت آنکه عذاب هر دو قوم صیحه بود از ابن عباس
نقل است که از رحمت و هلاک هیچ دو امت بیک عذاب هلاک نشدند مگر قوم شعیب و صالح اما قوم ثمود را صیحه از تحت ایشان بود و اهل مدین را از فوق بعد از آن
در بیان قصه موسی میفرماید که ولقد ارسلنا موسی و بتحقیق که ما فرستادیم موسی علیه السلام را بایاتنا با تورات و معجزات خود که نشانهای صحت نبوت او بود
وسلطان مبین و با حجتی غالب و روشن که آن عصا بود و تخصیص او بذکر جهت زیادتی وضوح آنست که تصحیح رسالت و نبوت او بود حاصل که می فرماید که ما موسی
را بآیات و حجج بینه فرستادیم الی فرعون وملائه بسوی فرعون و گروه او که اشراف قوم او بودند فاتبعوا پس پیروی کردند اکر وه امر فرعون
فرمان فرعون در کافر شدن و نگرویدن بموسی علیه السلام وما امر فرعون و نبود کار فرعون برشید برنهج رشد و صلاح یقدم قومه پیش رود اشارا
یوم القیمة روز قیامت فاوردهم النار پس آرد ایشانرا در آتش وبئس الورد المورود و بد مکانیست در آمده شدن در و یعنی در آتش دوزخ آمدن
سخت کاریست و هر کرا که عاقبت این باشد در امر او رشد و صلاح نباشد واتبعوا و از پی در آمده شدند فرعون و قوم او فی هذه لعنة درین سرای لعنت را
که دوری از رحمت ویوم القیمة و روز قیامت نیز دوری از رحمت که موجب عذاب ابدیست در پی ایشان است بئس الرفد المرفود بد عطائیست که داده
بایشان یعنی لعنت دو جهان ابن عباس فرموده که رفد مرفود لعنت است بعد از لعنت لعنتهای پی در پی ذلک این خبر من انباء القری از اخبار دههاییست که
هلاک شده است نقصه علیک میخوانیم قصه آنرا بر تو منها بعضی از آن دهها قائم باقیست یا آبادان مانند زرع قائم ایستاده وحصید و برخی از آن محصود شده
و یا خراب گشته و در هم شده چون کشت درووده و گویند که قائم آنست که اثرات دیده میشود چون دیار عاد و ثمود و حصید آنکه آثار آن باقی نیست چون دیار قوم
نوح وما ظلمناهم و ما ستم نکردیم بر اهل دهها بهلاکت ایشان ولکن ظلموا انفسهم و لیکن ایشان ستم کردند بر نفسهای خود بارتکاب آنچه موجب عذاب
ایشان شد فما اغنت پس نفع نرسانیدند و قدرت دفع نداشتند عنهم از ایشان آلهتهم التی آن خدایانی که از فرط غوایت و جهالت یدعون میخواندند
و می پرستیدند من دون الله بجز از خدای یعنی آلهه باطله ایشان باز نداشتند از ایشان من شیء هیچ چیز از عذاب لما جاء امر ربک وقتی که امر
و فرمان پروردگار تو بعذاب ایشان وما زادوهم و نیفزودند ایشان را غیر تتبیب جز هلاک گردانیدن و زیان تمام رسانیدن وکذلک و مانند
این گرفتن است اخذ ربک گرفتن پروردگار تو اذا اخذ القری چون بگیرد اهل دهها را وهی ظالمة و حال آنکه اهل آن دهها ظالم باشند بر خود بارتکاب
کفر و شرک ان اخذه الیم بدرستی که گرفتن خدای الیم شدید دردناک و سخت وار است از گرفتن کسی را روی خلاصی و راه نجات نیست ان فی ذلک
بدرستی که درین که یاد کردیم از نزول عذاب بر امتان گذشته لآیة هر آینه عبرتیست لمن خاف مر کسی را که بترسد عذاب الآخرة از عذاب آن سرای یعنی
تامل کند در آن تا عالم شود باآنکه آنچه با امتان گذشته رسید نمود از آنچیزیست که حق تعالی برای مجرمان مهیا ساخته در آخرت تا از آن منزجر شوند و در عمل صالح
کوشند ذلک روز قیامت یوم مجموع له الناس روزیست که جمع کرده شده از برای آن مردمان را یعنی خلایق را در وی جمع کنند وذلک و آن روز
یوم مشهود روزیست که حاضر گردانیده شود در روی اهل آسمان و زمین را وما نؤخره و باز پس نمیداریم آن روز را الا لاجل معدود مگر برای
گذشتن مدتی شمرده شده و معین و مقرر یعنی تا آخرت که حکم ما مقتضی آنست تا منتهی شود و قیامت قایم گردد یوم یأت روزی که بیاید جزای آن روز لا

تکلّم نفسٌ سخن نگوید هیچ کس یعنی که او را نفع رساند از جواب یا از شفاعت اِلّا باذنه مگر بدستوری خدای و این در موقفی خاص باشد فمنهم پس بعضی از ایشان شقیٌّ
بدبخت باشند که بمقتضای وعید دوزخ جای او بود و ایشان اهل کفر و طغیان باشند وَسعیدٌ و بعضی نیک بخت که بموجب وعده بهشت ماوای ایشان بود و آنها از
مؤمنان باشند و اهل تقوی و صلاح در خبر است که روز قیامت چون خلایق را در موقف بیاستانند از قبل رب العزة ندا رسد که انبیا و صدیقان و شهیدان
جمله حاضر آیند و رستگان صفها کشیده باشند ندا آید کیست که مرا پرستیده چنانکه حق پرستیدن من است هیچ کس را زهره آن نباشد که جواب دهد دیگر بار این ندا
رسد رستگان که همه عمر خود را از بدایت خلق عالم تا بنهایت فنای آن در یکنوع طاعت بسر برده باشند آواز برآرند و بزبان عجز و مذلت اعتراف کنند که سبحانک
ما عبدناک حق عبادتک و این ملایکه آنها باشند که همه عمر خود در رکوع یا در یک سجود یا در یک تسبیح بسر برده باشند کریمه یسبحون اللیل و النهار اشاره بایشان است
از شقیق بلخی نقل است که علامت سعادت پنج چیز است نرمی دل بسیاری گریه نفرت از دنیا کوتاهی امل شرمناکی و نشانه شقاوت هم پنج سختی دل خشکی دیده
و رغبت بدنیا طول امل بیحیایی فَاَمَّا الَّذِینَ شَقُوا پس اما آنکه بدبخت شدند فَفِی النَّارِ پس در آتش دوزخ اند لَهُمْ فِیهَا زَفِیرٌ وَشَهِیقٌ مر ایشان راست
در آتش دوزخ فریاد و ناله خَالِدِینَ فِیهَا در حالتی که جاوید باشند در ان مَا دَامَتِ السَّمٰوَاتُ وَالْاَرْضُ مادامی که آسمانها و زمینها باشند این کلمات در عرف
عرب عبارت از تابید و تخلید است پس دوام دوزخیان بدوام آسمان و زمین باز بسته نبود بجهه آنکه نصوص داله بر تابید دوام اهل النار و انقطاع دوام ارض و سما
وارد است و گویند مراد سموات آخرت است و کریمه یوم تبدل الارض غیر الارض دال است برین و یا مراد بسموات و الارض فوق و تحت است یعنی مادام که فوق و تحت
دوزخ باشد ایشان در دوزخ باشند اِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ مگر آنچه خواهد خدای که ایشان را از عذاب و عقوبت و یکی از انها عذاب آتش است پس مراد از خلود
باشد در عذاب نار نه از خلود در دوزخ اِنَّ رَبَّكَ بدرستی که پروردگار تو فَعَّالٌ لِمَا یُرِیدُ کننده است هر چیزی را که خواهد از تعذیب بدون اعتراض
معترض و منع مانعی وَاَمَّا الَّذِینَ سُعِدُوا و اما آنکه نیک بخت شدند فَفِی الْجَنَّةِ پس ایشان در بهشت اند خَالِدِینَ فِیهَا جاوید در ان مَا دَامَتِ
السَّمٰوَاتُ وَالْاَرْضُ مادام که باشد آسمانها و زمینها اینجا نیز عرض تابید و تخلید است و یا مراد آسمان و زمین و آخرت است و یا بقای فوق و تحت یعنی همیشه در بهشت
باشند یا مادام که آسمان و زمین آخرت را جهة فوق و تحت باشد ایشان در بهشت باشند اِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ مگر آنچه خواهد پروردگار تو که ایشان را از نوع
نعیم چنانکه فراخور عمل ایشان است بمرتبه ازان بلندتر رساند که زیاده بر رتبه ایشان باشد و یا مراد تعلیق شی باشد بامر حال که آن مشیت الهی باشد بخروج ایشان
از بهشت عَطَاءً عطا داد خدا اهل بهشت را عطایی همیشه غَیْرَ مَجْذُوذٍ نه منقطع و بریده یعنی ممتد الی غیر النهایه و چون حق تعالی بیان قصه کفار کرد
و آنچه بر ایشان نازل شد از عذاب دنیا و عقاب آخرت در عقب آن جهت تسلی حضرت رسالت صلی الله علیه و آله تهدید کفار مکه میفرماید که فَلَا تَكُ
فِی مِرْیَةٍ پس مباش در گمان بعد از آنکه باحوال امم سابقه عالم شدی و دیدی عاقبت ایشان را و دانستی خطاب با حضرت صلی الله علیه و آله و حقیقت
راجع است بامت یعنی در شک مباشید مِمَّا یَعْبُدُ هٰؤُلَاءِ از آنچه می پرستیدای مشرکان در آنکه ضلالتی است مؤدی بهلاک یعنی شک مکنید در آنکه
آن عبادت گمراهیست که آخر بهلاکت ایشان کشد چنانکه کفر امم ماضیه سبب عذاب ایشان شد مَا یَعْبُدُونَ نمی پرستند اهل شرک بتان را اِلَّا كَمَا
یَعْبُدُ مانند آنچه ایشان می پرستیدند آبَاؤُهُمْ مِنْ قَبْلُ پدران ایشان پیش ازین از بتان و بشمار رسیده و آنچه بایشان لاحق شد از انواع
نکال و عقاب پس حال اینها نیز چنان خواهد بود وَاِنَّا لَمُوَفُّوهُمْ و بدرستی که ما تمام رساننده ایم بایشان نَصِیبَهُمْ بهره ایشان را از عذاب همچنانکه بآبای
ایشان رسانیدیم غَیْرَ مَنْقُوصٍ در حالتی که آن نصیب ناکاسته باشد و یا ما روزی را بر وجه تمام بایشان رسانیدیم و ایشان کفران آن نموده بعبادت

اوثان اشتغال نموده اند پس وقوع عذاب بر ایشان لازم باشد وَلَقَدْ آتَیْنَا و هرآینه دادیم مُوسَی الْكِتَابَ موسی را تورات فَاخْتُلِفَ فِیهِ پس اختلاف
کرده شد دران یعنی قوم او اختلاف کردند بعضی بدان گرویدند و برخی کافر شدند همچون اختلاف قوم تو در قرآن پس خاطر خود را اندوهگین مگردان و بار غم بر دل
خود منه وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ و اگر نه سخنی پیشین کرده مِنْ رَبِّكَ از پروردگار تو بتاخیر عذاب از ایشان تا قیامت بجهت حکمت و مصلحت لَقُضِیَ بَیْنَهُمْ
هرآینه حکم کرده شدی در دنیا میان قوم موسی بثواب و عقاب تا مبطل بعذاب استیصال مبتلا گشتی و محق از ان نجات یافتی و بجهت آن امتیاز میان حق و باطل
واقع شدی وَاِنَّهُمْ و بدرستی که کفار تو لَفِی شَكٍّ مِنْهُ هرآینه در گمانند از ان حکم مُرِیبٍ در ریب افکنده یعنی نفس را مضطرب و عقل را شوریده و ذلیل کند
چنین و یا قوم موسی در شک اند از نبوت تو یا از قرآن وَاِنَّ كُلًّا و بدرستی که همه مختلفان از مؤمن و کافر خواه امت موسی و خواه امت تو لَمَّا لَیُوَ
فِّیَنَّهُمْ هرآینه از ان کسانی که تمام خواهد داد رَبُّكَ پروردگار تو اَعْمَالَهُمْ جزای کردار ایشان اِنَّهُ بدرستی که خدای بِمَا یَعْمَلُونَ خَبِیرٌ بآنچه میکنند دانا
و آگاه است چیزی از نبوت میشود و اگرچه خفی باشد و بعد از تبیین امر مختلفان در توحید و نبوت و شرع و وعد و وعید رسول خود را امر میکند باستقامت در شرایع
نهج که بر و منزل شده و میفرماید که فَاسْتَقِمْ پس مستقیم و راست باش كَمَا اُمِرْتَ همچنانکه فرموده شده وَمَنْ تَابَ مَعَكَ و باید که مستقیم شوند آنانکه بازگشته
اند از کفر و ایمان بتو آورده اند وَلَا تَطْغَوْا و بیرون مروید از حدود خدای و در مگذرید بزیاده و نقصان اِنَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بدرستی که خدای بآنچه میکنید بَصِیرٌ
بیناست پس جزا دهنده شماست بران بدانکه مستقیم در طریق دین قویم کسی است که در اوامر و نواهی ثابت قدم و راسخ دم باشد و از راه خدا که راه حق است در نگذرد
و بر نگردد تا بسر منزل وصال برسد و چون حقیقت استقامت سلوکست در جمیع احوال جاده حق بران وجه که مامور و مرضی و مرتضی حق سبحانه باشد و هیچ جهت
انحراف و اعوجاج نداشته باشد و از تطرق افراط و تفریط محفوظ باشد و چشم دل از ماسوا بر دوخته بالکلیه متوجه مولی باشد و این در غایت صعوبت از ین جهت
در جمیع قرآن آیتی سختتر ازین آیت نبوده بران حضرت و لهذا فرموده که شیبتنی سوره هود مراد ساخت سوره هود و بعد ازان امر باستقامت نهی مردمان
میکند از مداهنه در امور دینیه و میل بظلم میفرماید وَلَا تَرْكَنُوا و میل اندک مکنید چه جای بسیار اِلَی الَّذِینَ ظَلَمُوا بسوی آنانکه ستم کردند بر خود
نه بر غیر و معاونت ایشان مکنید بر سداد ایشان و راضی مشوید بآن و در ظلم شریک ایشان مگردید در خبر آمده که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده که هر که ظالمی را
دعا کند ببقای عمر او دوست داشته باشد که عاصی شود بخدا در زمین او برخی ظلمه و تعظیم ذکر ایشان و اختلاط با ایشان و اظهار محبت با ایشان و طمع در عطایای
ایشان از جمله میل است با ایشان سفیان ثوری فرموده که هر که قلمی برای ظالم تراشد یا سیاهی در دوات ایشان ریزد یا کاغذی بدست ایشان دهد تا در و
چیزی که موجب ظلم باشد بنویسد با ایشان شریک باشد مرویست که در جهنم وادی است که در و ساکن نشوند مگر قاریانی که وزرای ملوک و ملازم سلاطین
باشند حاصل که حق سبحانه میفرماید که میل اندک بظلمه منمائید فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ که پس برسد بشما آتش دوزخ و هرگاه که میل اندک بکسی که مسمای ظلم از و
صادر شود سبب وصول بنیران پس چگونه باشد حال کسی که میل نماید بکسانی که موسوم باشند بظلم و ستم و بعد ازان میل را زیاده کند بظلمه و از ان
ترقی کرده و مرتکب ظلم شود و بعد ازان میل را زیاده کند بظلمه و از ان ترقی کرده متوغل شود در ان نعوذ بالله وَمَا لَكُمْ و نیست شما را مِنْ دُونِ
اللّٰهِ بجز از خدای مِنْ اَوْلِیَاءَ دوستان که عذاب را از شما باز دارند ثُمَّ لَا تُنْصَرُونَ پس شما یاری داده نشوید چه حکمت او موجب تعذیب
ظلمه است در خبر است که چون روز قیامت باشد منادی از قبل رب العزة ندا کند که کجا اند ظالمان و یاوران ایشان پس همه را جمع کنند حتی کسی را که
برای ایشان لیقه نهاده باشد در دوات و یا قلم تراشیده باشد با ایشان حشر کنند پس همه را در تابوتی نهند از آتش و در قعر دوزخ اندازند و مرویست که

بهیچ چیز نزد خدا دشمن تر ازین نیست که عالمی بزیارت عملداری رود و از ابن وهاب نقل است که بر مردار نشستن بهتر است از آنکه قاری بر در سرای ظلمه و عمال ظلم کند
شنیده از سفیان پرسیدند که اگر ظالمی در بادیه تشنه باشد و بر هلاک مشرف شده وی را آب توان داد فرمود نه گفتند اگر آبش نداهند بمیرد گفت بگذارید تا بمیرد آورده اند
که موفق وزیر بعراق بود روزی پس امام نماز میگذارد چون آیه و لا ترکنوا الی الذین ظلموا فتمسکم النار تلاوت کرد موفق نعره بزد و بیفتاد و بیهوش شد چون بهوش آمد وی را ازین
حالت سوال کردند گفت این آیه در باره کسی است که میل اندک بظالمی کند پس حال ظالم چگونه باشد و چون توجه بصلوات موجب رقت قلب است و خوف و خشیت
که مستلزم ترک ظلم است و ترک سایر قبایح ازین جهة در عقب این میفرماید و اقم الصلوة و بپای دار نماز را با شرایط و ارکان طرفی النهار در دو طرف
روز و زلفا من اللیل و در ساعتها از شب که قریب بنهارست مراد بنماز در طرف اعلی نماز صبح است و نماز در طرف اسفل ظهر و عصر است و نماز زلف لیل
مغرب و عشا و ابن عباس فرموده که مراد بطرفی نهار وقت صلوة فجرست و مغرب و زلفا من اللیل عشا آورده اند که ابوالبشر [illegible] خرما می فروخت زنی
صاحب جمال بخریدن خرما آمده بود گفت خرمای خوب در خانه دارم همراه من بیا تا بتو دهم چون زن بخانه در آمد ابوالبشر او را گرفت و ببوسید زن گفت از خدای بترس
او فی الحال پشیمان شده بمجلس حضرت رسالت صلی الله علیه و آله در آمده گریان گریان بموقف عرض رسانید که یا رسول الله چه فرمایی در حق مردی که زن بیگانه را بخانه
خود آورد و بغیر جماع میان ایشان از ملامست و قبله واقع شود حضرت هیچ جواب نداد و منتظر وحی می بود تا وقت نماز دیگر در آمد رسول صلی الله علیه و آله و سلم نماز عصر گذارد
جبرئیل علیه السلام آمد و این آیه آورد که ان الحسنات بدرستی که نیکوییها یعنی نماز پنجگانه یذهبن السیئات ببرد و محو سازد بدیها را حضرت از ابوالبشر پرسید که
نماز عصر با ما بگذاردی گفت بلی یا رسول الله فرمود که این نماز کفارت این گناه است گفتند یا رسول الله این حال مخصوص بوی است فرمود نه همه مردمان درین حکم
داخلند و نیز در حدیث صحیح واقع شده که نمازی تا نمازی کفاره گناهانیست که میان آنها واقع شده باشد اگر کبیره نباشد ابوحمزه ثمالی از ائمه هدی صلوات الله علیهم نقل
کرده که حضرت امیرالمومنین علیه السلام فرمود که من از رسول خدای صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود که اقم الصلوة تا آخر امیدوارترین آیتی است در قرآن بحق آنکه
مرا بشیر و نذیر مبعوث گردانیده که اگر یکی از شما قیام نماید بوضو ذنوب از اعضای او متساقط و ریزان شود و چون بوجه قلب متوجه قبله شود از آن فارغ نشده باشد
که جمیع گناهان ازو ریزان شود و هیچ گناه بر صحیفه عمل او نماند همچنانکه از مادر متولد شده باشد و اگر مابین هر دو نماز از نمازهای پنجگانه گناه ازو صادر شده باشد نیز چنین
باشد و بعد از آن گفت ای علی بدانکه منزله صلوات خمس برای امت من بمنزله نهریست که بر در خانه یکی از شما باشد اگر شخصی در جسد او چرک باشد و هر روز پنجبار از آن
غسل کند هیچ از آن چرک در بدن او بماند گفتم نه فرمود بخدای که نمازهای پنجگانه مر امت مرا چنین است ذلک آن امر باستقامت و اقامت صلوة ذکری
للذاکرین پندیست مر یاد کنندگان را و پند گیرندگان را و اصبر و صبر کن بر امتثال اوامر و اجتناب از نواهی فان الله پس بدرستی که خدای لا یضیع
اجر المحسنین ضایع نگرداند اجر نیکوکاران را فلولا کان پس چرا نبودند من القرون من قبلکم از اهل قرنهای گذشته یعنی وقتهای که پیش از شما بودند
اولوا بقیة خداوندان عقل و رای و فضل که از روی عاقبت بینی ینهون باز میداشتند و منع مینمودند عن الفساد فی الارض از تباهی در زمین تا عذاب
بر ایشان فرود نیامدی الا قلیلا مگر اندکی بودند ممن انجینا از آنها که نجات دادیم ایشانرا از عقوبات منهم از گذشتگان که ایشان نهی میکردند مراد انبیا
و اهل ایمانند و اتبع الذین ظلموا و پیروی کردند آنانکه کافر بودند ما اترفوا فیه آنچیزی را که متنعم بودند در آن یعنی متابعت آرزوهای نفس کرده تمام
ایام بتحصیل اسباب شهوات مصروف گردانیده اند و کانوا مجرمین و بودند کافران گناه کنندگان و بسبب آن مستاصل شدند و ما کان ربک و نبوده پروردگار
تو یعنی شایسته سنت حکمت او نیست لیهلک القری که هلاک کند اهل دیهها را بظلم بشرک و کفر و اهلها مصلحون و حال آنکه اهل آن بصلاح آرندگان باشند

در میان

در میان یکدیگر یعنی مشرکان را بمجرد شرک هلاک کند تا فساد ظلم بآن منضم نشود و ازینجا گفته اند که پادشاهی با کفر باقی بماند و حقوق با ظلم نماند و لو شاء ربک و اگر خواستی
خدای تو لجعل الناس هر آینه گردانیدی بجبر و قهر مردمانرا امة واحدة یک گروه یعنی بر یک دین و آیین و لیکن این منافی تکلیف است چه یکی از شروط تکلیف
اختیارست و لا یزالون و همیشه باشند مختلفین اختلاف کنندگان در حق و باطل چون یهود و نصاری و مجوس بسبب تدبر در دلایل واضحه الا من رحم ربک
مگر آنکه رحم کرده پروردگار تو او را بلطف توفیق بواسطه تدبر او در دلایل واضحه مراد اهل ایمانند که اختلاف در میان ایشان واقع نشده و گوینده مراد اختلاف مردمان
است در روزی که بعضی درویش اند مگر آنکه خدا ایرا قناعت دهد و لذلک و از برای تمکین و اختیار آنانکه اختلاف از ایشان ناشی شده خلقهم آفریده است ایشانرا
تا ثواب دهد اختیار کننده حق را و معاقب سازد اختیار کننده باطل را و یا معنی آنست که از برای رحمت خود که احسان و فضل است ایشانرا آفریده است و تمت
کلمة ربک و تمام شده سخن پروردگار تو یعنی وعید و وعده داد که لاملان جهنم هر آینه پر کنم دوزخ را من الجنة و الناس از دیوان و آدمیان
اجمعین همه از عاصیان ایشان و کلا نقص علیک و هر خبری و قصه که میخوانیم بر تو من انباء الرسل از خبرهای پیغمبرانست ما نثبت به
فوادک و این خبرها آن خبریست که ثابت میگردانیم بآن دل ترا تا دل تو بیارامد و یقین تو بیفزاید و بر ادای رسالت ثبات نمایی و از ایذاء کفار شکیبا باشی
و جاءک و آمده است بتو فی هذه الحق درین سوره آنچه درست و راست است و در معالم گفته که تخصیص این سوره بحق برای تشریف است و اگر حق در همه
سوره قرآنست و گفته اند هذه اشاره است باخبار مذکوره درین سوره بحق یعنی این اخبار خبر درست و راستست و موعظة و پندیست و ذکری و یاد بودی
للمومنین مر گرویدگان را و قل و بگوی ای محمد بر وجه تهدید للذین لا یومنون مر آنانرا که ایمان نمی آورند اعملوا علی مکانتکم عمل کنید بر حالتی که بر آن
متمکن اید و قدرت دارید انا عاملون بدرستی که ما نیز عمل کننده ایم بر همان حال که داریم و انتظروا و چشم دارید بما انقلاب زمان و گردش روزگار انا
منتظرون بدرستی که ما نیز منتظرم عذاب را بر شما و لله و مر خدا راست غیب السموات و الارض علم جمیع آنچه غایبست از آسمانها و زمینها و هیچ چیز
ازو مخفی نیست و الیه یرجع الامر کله و بسوی او نه غیر او باز گردد همه کارها بسوی او فاعبده پس پرستش کن مر او را که مرجع همه اوست
و توکل علیه و توکل کن بروی تقدیم عبادت بر توکل اشارتست بآنکه نفع توکل بعد گذاردن عبادتست و ما ربک و نیست پروردگار تو بغافل
عما تعملون بیخبر از آنچه بندگان میکنند و حفص بخطاب میخواند و مخاطب همه مردمانند یعنی خدای تعالی بیخبر نیست از هر چه شما میکنید ای بندگان

سورة یوسف مائة و احدی عشر آیة

ابی بن کعب از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله نقل کرده که بندگانرا سوره یوسف
بیاموزانید که هر مسلمانی که آن را تلاوت کند و اهل خود و اقربای خود را بآن تعلیم دهد حق سبحانه و تعالی سکرات مرگ را برو آسان گرداند و او را قوت و
قدرتی ارزانی فرماید که حسد بر مسلمانی نبرد و ابو بصیر از ابی عبدالله علیه السلام روایت کرده که هر که سوره یوسف را قراءت کند در شبی یعنی در نظر یا در شب
حق تعالی در روز قیامت او را بمثل طلعت یوسف صاحب جمال گرداند و نور یوسفی از جبین او هویدا باشد و از فزع روز قیامت ایمن گردد و از صالحان
گردد و این سوره در تورات نوشته است بسم الله الرحمن الرحیم الر نزد بعضی این کلمه بمعنی انا الله اری است یعنی منم
خدای که می بینم چیزها را و میدانم جمیع اشیا را و یا الف عبارت از الله است و لام از لطیف و را از رئوف و یا الف اشاره است بانفراد و لام
بلطف و را برحمت یعنی قسم بانفراد من و ربوبیت من و بلطف من با اهل معرفت و برحمت من بر کافه برایا و قول اشهر و اصح است تلک
آیات الکتاب المبین این سوره آیتهای کتابیست که واضح است یعنی آن و ظاهر است اعجاز آن و یا روشن کننده حلال و حرام است در روایت

آمده که یهود یعنی اشراف عرب را گفته که از محمد سؤال کنید که سبب انتقال آل یعقوب از شام بمصر چه بود این آیت نازل شد که إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ بدرستی که ما فرو فرستادیم
کتاب را مراد این سوره است قُرْآنًا عَرَبِيًّا در حالتی که قرآنست تازیست بعضی از قرآن را الف مانند تسمیه جزو باسم کل یعنی ما این سوره را بلغت عرب فرو فرستادیم
لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ تا باشد که شما فهم کنید و بمعانی آن برسید تا حجت بر شما لازم شود چه اگر قرآن را بلغت دیگر فرستادیم در فهم آن عذر می آوردید
و بهانه می نمودید نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ بدرستی که ما میخوانیم بر تو أَحْسَنَ الْقَصَصِ بهترین قصها را که خوانده شود و مفهوم گردد و در عالم آورده که بهترین بجهت
اشتمال آنست بر عجایب و غرایب و حکمتها و عبرتهاست چه آن متضمن ذکر انبیا و صلحاست و ملایکه و شیاطین و جن و انس و انعام و طیور و سیرت ملوک
و آداب حرب و ممالیک و طریقه تاجران و ذکر عقلا و سفها و اختلاف احوال آدمی و مکر زنان و ذکر توحید و فقه و علم و تعبیر خواب و آداب سیاست و تدبیر معیشت
و لهذا درین سوره بساط انبساط گسترده قصه حضرت یوسف علیه السلام بر وجه تفصیل بعبارت دلپذیر بسمت ذکر [illegible] توفیق الله احسن اعانة
حق سبحانه و تعالی عز شانه می فرماید که ما بر تو میخوانیم نیکوترین قصها بِمَا أَوْحَيْنَا بوحی کردن ما إِلَيْكَ بسوی تو هَٰذَا الْقُرْآنَ یعنی این کتاب این سوره را که خوانده
میشود وَإِنْ كُنْتَ و بدرستی که تو بودی مِنْ قَبْلِهِ پیش ازین لَمِنَ الْغَافِلِينَ از ناآگاهان یعنی از دانش این قصه غافل بودی و این حکایت
بگوش تو نرسیده بود و این غفلت مذموم نیست و در تفسیر ثعلبی مذکور است که نزول این سوره جهت آنست که تسلی حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم شود
بعد از استماع واقعه هایله که بر حضرت امام حسن و امام حسین علیهما السلام جاری شده و صورت این واقعه چنین بود که روزی حضرت بهترین کاینات و شفیع یوم
العرصات نشسته بود و امام حسن را بر کنار خود نشانیده و گاه لب مبارک بر لب حسن نهادی و گاه روی بر روی حسین بمالیدی که ناگاه بفرمان رب جلیل جبرئیل
امین در رسید و خطاب رب العالمین رسانید که یا رسول الله اتحبهما آیا حسن و حسین را دوست میداری حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمود نعم اولادنا
اکبادنا چگونه دوست ندارم که دو پاره جگر منند و دو روشنائی بصر جبرئیل علیه السلام فرمود که یا سید کاینات ازین دو شاهزاده کدام یک را دوست تر
میداری فرمود که ای برادر هر دو در یک صدف اند و به یک آسمان شرف هر دو کوهر یکبرج هر دو جگر گوشه رسولند و میوه باغ دل بتول هر دو نسل اسد الله اند
و سبط رسول الله و هر دو نور دیده رسول و توشه دل بتول اند یا اخی جبرئیل هر دو را بغایت دوست میدارم جبرئیل علیه السلام بعد از استماع این کلام بحضرت
رسالت صلی الله علیه و آله و سلم گفت ای سید بلکه لحظه از دیدن ایشان آزرده و دلگیری یکی را بزهر قهر از پا در آرند و دیگری را به تیغ بیدریغ سر مبارکش را ازین تن
بردارند لعنة الله علی قوم الظالمین حضرت رسالت صلی الله علیه و آله چون از جبرئیل علیه السلام این قصه پر غصه را استماع فرمود بگریه در افتاده گفت ای [illegible]
بهاتا یا جگر گوشگان من کدام ظالم این بیرحمی کند جبرئیل گفت که جمعی باشند از امت تو که با وجود دعوی ایمان و امید شفاعت تو ایشان را بزاری بکشند حضرت
فرمود ای جبرئیل بچه جرم حسن مرا شربت زهر چشانند و بچه گناه حسین مرا بخنجر ابدار سر ازتن جدا کنند گفت بی خیانتی که از ایشان صادر شده باشد این ستم روا
دارند و بدون خطا از جور و جفا چیزی فرو نگذارند سید عالم صلی الله علیه و آله و سلم از جفای امت بسیار گریان شد و سوزان گشت و جبرئیل از برای خرسندی
دل بحضرت پیغام رسانید که نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ و فرمود از معامله عاصیان امت عجب مدار و از واقعه برادران یوسف بر اندیش اگر اینها چنین اند
آنها از نسل پیغمبرانند اگر اینها امتانند آنها برادرانند و وجه احسنیت این سوره همین است که گفته اند چه اصل این قصه چه در محنست موجب سوز بکاء و حزن است
احسن گفت خداوند که آن در تسلی حسین و حسن است پس برای تسلی دل مبارک مصطفا و آرامش بلاکشان کربلا حق سبحانه و تعالی فرمود که إِذْ قَالَ يُوسُفُ یاد کن ای
محمد آن وقت را که گفت یوسف علیه السلام لِأَبِيهِ مر پدر خود را یعقوب بن اسحق بن ابراهیم که يَا أَبَتِ ای پدر من عجب خوابی دیدم إِنِّي رَأَيْتُ بدرستی که دیدم

در خواب

در خواب أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا یازده ستاره را وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ و آفتاب و ماه را و من بر سر کوهی بلند بودم و در حوالی من آبها جاریه و اشجار سبز بود و از
آسمان این ستارگان با مهر و ماه نزد من فرود آمدند و من در ایشان می نگریستم و ملاحظه می نمودم رَأَيْتُهُمْ دیدم آنها را که لِي سَاجِدِينَ مرا سجده کنندگان بودند
آورده اند که یعقوب را علی نبینا و علیه السلام دوازده پسر داشت و یوسف علیه السلام را از همه دوستتر میداشت و نظر شفقت بر حال او میگماشت زیرا که هم بحلیه
جمال آراسته بود و هم به پیرایه کمال پیراسته صورت حال او از کمال معنی خبر میداد و جمال معنیش در آینه صورت جلوه میکرد و برادران او ازین جهت زنگار
حسد بر آینه دل نشسته بود و رقم رشک و غیرت بر لوح سینه ایشان نقش بسته مرویست که در سرای یعقوب درختی بود هرگاه وی را پسری آمدی ازان درخت شاخی
بر آمدی تا آن پسر ببالیدی و بزرگ و قوی شدی پدر آن را ببریدی و به پسر دادی و گفتی که این عصای تست و با او نشو و نما یافتی چون یوسف متولد شد از درخت
هیچ شاخی نرست چون بهفت سالگی رسید با پدر گفت که ای پدر بزرگوار هر یک از برادران مرا عصای دادی و مرا نمیدهی خطاب آمد که ای یعقوب از من
بخواه تا ارزانی فرمایم یعقوب دعا فرمود حق تعالی جبرئیل را بوی فرستاد تا عصای از چوب بهشت آورد و گفت این را بیوسف ده تا عصای او باشد
و آن چوب از زبرجد سبز بود و گویند شبی یوسف علیه السلام در خواب دید که آن عصا را بر زمین زد و برادران وی آن عصاهای خود را پیرامن آن بر زمین زدند
عصای یوسف علیه السلام سبز گشت و بلند شد برگ بر آورد و شاخها بیرون کرد و سایه گسترد و سر در میان آسمان کشیده خرم شد و عصاهای برادران بر حال
خود بماندند بعد ازان بادی بر آمد و عصاهای برادران از بیخ برکند و در دریا انداخت و عصای وی بر جای بماند بعد ازان از خواب بر آمده ترسان
نزد پدر آمد و پیش وی نشست پدر او را بسیار هراسان و ترسان یافت گفت ای فرزند دلبند و ای قرة العین من ترا چه رسیده است یوسف صورت
واقعه را با پدر تقریر نمود چون برادران ازین خواب خبر یافتند حسد و حقد ایشان تزاید شد با خود گفتند این خواب دلالت میکند بر آنکه وی پیشوای همه برادران
شود و مرتبه بلند و درجه ارجمند یابد و ما همه محکوم حکم او شویم و از وهب نقل است که فرط محبت یعقوب با یوسف بر وجهی بود که یکساعت نمیگذاشت که از نظر
غایب شود و شب و روز او را نزد خود داشتی چون شروع در دوازده سالگی کرد شب جمعه در کنار پدر خود خوابیده بود در واقعه دید که آفتاب و ماهتاب
و یازده ستاره از آسمان فرود آمدند و او را سجده کردند یوسف علیه السلام از وحشت بیدار شده آنرا با پدر تقریر کرد و یعقوب دانست که او مرتبت
رفیع یابد و برادران یازده گانه که ستارگان اشاره بایشان است و ماه زوجه او که خاله یوسف است و شمس و قمر عبارت از ایشان است تعظیم و تکریم او
بجای آورند با خود فکر فرمود که برادران دیگر این واقعه را بشنوند و ایشان در تعبیر خواب وقوف تمام دارند و هر آینه قصد وی کنند قَالَ يَا بُنَيَّ گفت ای
پسر من از روی شفقت و رحمت و کمال محبت لَا تَقْصُصْ مخوان و ظاهر مکن رُؤْيَاكَ خواب خود را عَلَىٰ إِخْوَتِكَ بر برادران خود فَيَكِيدُوا
لَكَ حیله کنند برای هلاک تو كَيْدًا حیله کردنی بسبب وسوسه شیطان إِنَّ الشَّيْطَانَ بدرستی که دیو سرکش که ابلیس است لِلْإِنْسَانِ مر آدمی را
عَدُوٌّ مُبِينٌ دشمنیست آشکارا که او را مکر و حیله بسیار است وَكَذَٰلِكَ و همچنانکه ترا برگزید خدای باینچنین خوابی که دلیل شرف و نشانه تفوق و کمال تست
بر برادران و علامت شرف و عز تو کمال نفس تو يَجْتَبِيكَ رَبُّكَ بر خواهد گزید ترا پروردگار تو بنبوت و فرمان فرمائی و پادشاهی و غیر آن از امور
عظام وَيُعَلِّمُكَ و بیاموزاند ترا مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ از تعبیر خوابها از قتاده روایتست که در عهد یوسف هیچکس تعبیر خواب را به از و نمیدانست
وَيُتِمُّ نِعْمَتَهُ و تمام کند نعمت خود را که نبوتست و وصل کند نعمت دنیا بنعمت آخرت عَلَيْكَ بر تو وَعَلَىٰ آلِ يَعْقُوبَ و بر فرزندان یعقوب
یعنی از آنهای که پیغمبر بودند از اولاد او و یا مراد برادران یوسف اند که حق تعالی ایشان را باسلام و توبه از آنچه صادر شده بود مثوبات مغفرت ارزانی

زبهر کما اتمها همچنانکه تمام کرد نعمت نبوت را علی ابویک بر پدر و جد تو من قبل ابراهیم واسحق پیش ازین وقت یا پیش از تو مراد جدات پدر
جد یعنی ابراهیم واسحق اما بر ابراهیم بخلت و رسالت و نجات از آتش نمرود واما بر اسحق بنبوت و اخراج یعقوب و اسباط از صلب وی ان ربک بدرستی که
پروردگار تو علیم داناست بانکه استحقاق اجتبا دارد حکیم استوار کار و درست کردار یعنی آنچه کند بر وفق حکمت و مصلحت باشد و بعد از ذکر تمهید مقدمه
این قصه شروع در آن نموده که لقد کان فی یوسف بتحقیق که هست در قصه یوسف واخوته در حکایت برادران او آیات نشانهای قدرت و دلایل
حکمت للسائلین مر پرسندگان را ازین قصه برادران یوسف یکی ابن یامین بود و او برادر اعیانی بود و شش دیگر علاتی که پسران خاله بودند
و یهودا و روبیل و شمعون ولاوی و زبالون و یشجر و چهار دیگر علاتی بودند و ایشان از دو کنیز در وجود آمده بودند و اسامی ایشان دان ونفتالی و جاد واشر بودند
و یوسف علیه السلام در حسن صورت و سیرت از همه در پیش بود و در روایت که حق تعالی چهار دانگ حسن بیوسف ارزانی فرموده بود و دو دانگ دیگر بر جمیع
انسان قسمت نموده ابوسعید خدری از حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله روایت کرده که آن حضرت فرمود شب معراج که مرا بآسمان بردند یوسف علیه السلام را دیدم با حسنی
عجب و لطافتی غریب از آن متعجب شدم و پرسیدم که این کیست گفتند یوسف اصحاب از آن حضرت سؤال کردند که یوسف را چگونه دیدی فرمود چون ماه شب
چهارده در میان ستارگان کعب الاحبار روایت کرده که حق سبحانه وتعالی صورت همه پیغمبران را بآدم علیه السلام نمود و یکیک را بدید و در طبقه آسمان ششم یوسف
علیه السلام را دید تاج وقار بر سر نهاده و قضیب پادشاهی در دست گرفته و ردای کرامت بر دوش نهاده بر دست راست او هفتاد هزار فرشته ایستاده و بر چپ
نیز بدین دستور همه آواز تسبیح و تهلیل بر داشته و در پیش او درختی سبز بود که او را درخت سعادت خوانند هر کجا که او میرفت آن درخت با وی در حرکت
می آمد آدم گفت بار خدایا این چه کس است ندا رسید که بخشی از فرزندان تو که همه مردم با و حسد برند بجهت آنچه باو عطا خواهیم کرد گفت خداوندا چه بوی خواهی
داد فرمود که خطی تمام از حسن آدم علیه السلام او را در بر گرفت و بوسه بر چشم او داد و فرمود لا تاسف یا بنی وانت یوسف اندوه مخور ای پسرک من که تو یوسفی
و در حسن و جمال نادره زمانی پس اول آدم او را یوسف نام نهاد و در خبر است که آدم علیه السلام در اول خلقت بر صورت و جمال یوسف بود چون شجره منهیه
تناول فرمود آن حسن و نور از و زایل شد حق تعالی آن زیبایی طلعت را بیوسف ارزانی نمود و گفته اند که در شب تار هر گاه که از خانه بیرون آمدی از نور
روی او چون روز روشن شدی و او جعد موی و فراخ چشم و سرو قد و سطبر ساعد و باریک میان و تیز بینی و خورد دندان بود و بر رخ راست او خالی سیاه
بود و میان دو چشم او علامتی بود نورانی که پنداشتی چون ماه تابانست و چون بخندیدی یا سخن کردی از دندانهای او روشنی بتافتی که در و دیوار را روشن
کردی و لطافت اندام او بوجهی بود که اثر تری از پوست وی پیدا بودی و گویند که او حسن را از جده اش اسحق میراث گرفته بود و اسحق از مادرش ساره و حق تعالی
ساره را بر صورت حور العین آفریده بود القصه چون یوسف علیه السلام خواب مذکور را با پدر تقریر کرد پدر بکتمان آن وصیت کرد و باجتباء و تمام نعمت او را
مژده داد و بعضی از زنان برادران او شنیدند نماز شام که ایشان بخانه آمدند صورت واقعه باز نمودند ایشان را از استماع این سخن عرق حسد در حرکت
آمد بدین مهم او مشغول شدند همچنانکه می فرماید اذ قالوا یاد کن آنرا که گفتند برادران یوسف بایکدیگر لیوسف واخوه هر آینه یوسف و برادران او
ابن یامین که برادر پدر و مادری اوست احب الی ابینا دوستر است بسوی پدر ما منا از ما ونحن عصبة و حال آنکه ما جماعت توانا و مردان
کارزاریم و ایشان خورد سال و بی کفایت پس بایستی که ما را دوستر داشتی ان ابانا بدرستی که پدر ما لفی ضلال مبین در دور افتادنی است
هویدا و آشکارا از راه صواب یعنی رای او درین کار خطا واقع شده پس بایکدیگر گفتند که چاره درین امر باید کرد و حیله درین امر باید انگیخت تا وی را از پدر

بعد اگر دانیم

بعد اگر دانیم چون او را بیابد مراد و دست گیرد یکی از ایشان گفت تدبیر این است که اقتلوا یوسف بکشید یوسف را و گویند که این سخن اعوان بوده و در تفسیر آورده که
شیطان بصورت پیری بر ایشان ظاهر گشت و گفت یوسف میخواهد که شما را بندگی گیرد و گفتند تدبیر او چیست گفت او را بکشید او اطرحوه یا بیفکنید او را ارضا
بزمینی دور از عمارت که ددان و دوان بسیار باشند یخل لکم تا خالی شود برای شما وجه ابیکم روی پدر شما یعنی چون او را نبیند همگی روی بشما آرد و بغیر
التفات نکند وتکونوا من بعده و باشید پس از یوسف یعنی پس از ساختن مهم او قوما صالحین گروهی شایستگان یعنی توبه کنندگان ازین عمل این نیز
از کید شیطانست که گوید امروز گنه کنید و فردا توبه و ایشان را غافل میسازد از آنکه عذر فردا را عمر فردا می باید و بر عمر فردا اعتماد نیست قال قائل منهم
گفت گوینده از ایشان یعنی یهودا که در عقل و رای از ایشان در پیش بود لا تقتلوا یوسف مکشید یوسف را که قتل بیگناهان گناه عظیم است والقوه
و بیفکنید او را فی غیابت الجب در قعر چاه یلتقطه تا از گیرند او را بعض السیارة برخی ره گذریان که بدانجا رسند یعنی او را بیرون آورند و بناحیه دیگرش
برند و شما بر بیده و هم خون ناحق نکرده اید یعنی چون غرض شما بودن اوست تدبیر او برین وجه کنید ان کنتم فاعلین اگر هستید شما کنندگان بمشورت من
پس همه برین امر متفق شدند و قرار مصلحت برین دادند و در روایت که روزی یعقوب علیه السلام طعامی پخته بود و در جوار او درویشی بود بوی آن طعام می شنید
و کسی وی را نصیبی نداد بعد از آن خطاب آمد که ای یعقوب چون آن درویش را از طعام خود محروم ساختی پس ببلای من راضی شو و بقضای من خورسند باش و در همین
شب واقعه مذکوره را یوسف بدید و بپدر گفت القصه برادران یوسف نزد پدر آمده گفتند فصل بهار رسیده و سبزها از زمین دمیده چه شود که یوسف با ما بصحرا
در بستی تا روزی بتفرج و تماشا بگذراند یعقوب فرمود که من بی بهار رخسار یوسف بلبل خزان دیده خواهم بود و … که شما در گل زار باشید و من بخار حرمان
یوسف گرفتار گردم فرزندان یعقوب چون از اذن او محروم شدند پیش یوسف آمدند و انواع لهو و لعب کردند و از تماشای سبزه و صحرا با وی در میان آوردند
و بزبان حال گفتند موسم گل بوستان زیست غنیمت دانید که دگر نوبت تاراج خزان خواهد بود یوسف که نام تماشا شنید و آن بار نهار امید خاطر مبارکش
بآن متوجه شد و با برادران پیش پدر آمد التماس اجازت نموده مضمون این مقال بزبان حال بعرض رسانید که … غنچه خاطرم بصحرای گشته کر بوستان
باد صبا خوش میدهد پیغام … یعقوب راضی نشده یوسف علیه السلام درین باب مبالغه فرمود و گفت ای پدر بزرگوار چگونه جایز باشد که چون
حریفان در بهار عیش خندان جهان اندر کنج غم چون درد مندان … یعقوب در تجرد … قالوا گفتند برادران یا ابانا ای پدر ما ما لك لا تامنا
چیست ترا که ایمن نمیداری ما را علی یوسف بر یوسف و تامل میکنی در سپردن او وانا له و حال آنکه ما او را لناصحون نیکو خواهانیم و شفقت
مهربان بروی ارسله معنا بفرست او را با ما غدا فردا بجانب صحرا یرتع تا در وسعت و فراخی معیشت نعمتها و میوها بخورد ویلعب و بازی
کند به تیر انداختن و شتر دوانیدن و غیر از انواع بازیهای مباح وانا له و بدرستی که ما او را لحافظون نگاهبانانیم و از ضرر و آفت قال گفت یعقوب
انی لیحزننی بدرستی که مرا اندوهگین دارد ان تذهبوا به آنکه ببرید او را از نزد من چه شدت مفارقت او بر من بسیار است و صبر بر مهاجرت او
دشوار واخاف و دیگر میترسم ان یاکله الذئب از آنکه او را گرگ بخورد چه بدان سر زمین که شما میروید گرگان درنده بسیار می باشند
مبادا که گرگی قصد وی کند وانتم عنه غافلون و شما از آن بیخبران باشید بسبب مشغولی بتماشا و مهمات خود … از آن ترسم که زو غافل شوید
ز غفلت صورت حالش نه بینید درین دیرینه دشت محنت انگیز کهن گرگی برا و دندان کند تیز قالوا گفتند فرزندان یعقوب لئن اکله الذئب
بخدا که اگر او را بخورد گرگ ما خود را هلاک کنیم ونحن عصبة و حال آنکه ما گروهی توانا و قوی هیکلیم که هر یک با دو شیر محاربه می توانیم کرد انا اذا بدستی

کرما آنوقت که برادر را بگرگ دهیم لخاسرون ترا آینه از زیان کاران باشیم پس چون یعقوب علیه السلام مبالغه فرزندان شنید و میل دل یوسف بگشت تماشا
صحرا و کوه دید دل برالم هجران نهاد و بقضای ربانی رضا داده بفرمود تا سر و تن یوسف را بشستند و مویش شانه زدند و جامها نوش در پوشانیدند و پیراهن ابراهیم علیه
السلام که جبرئیل علیه السلام از بهشت آورده بود بوقت انداختن او در آتش بر وی پوشانیده بود و میراث بیعقوب رسیده چون تعویذ آن پیراهن را بر بازوی
یوسف ببست و او را ببرادران سپرد و فرمود بروید بیرون دروازه کنعان در زیر شجرة الوداع توقف کنید تا من نزد شما آیم و شجرة الوداع درختی بود
که هر که بسفر رفتی یاران در زیر اندرخت وی را وداع کردندی و دوستان و خویشان تا بآن محل مشایعت رفتندی و گویا بیخ اندرخت بآب اندوه پرورش
یافته بود و شاخ و برگش در محنت و بلا نشو و نما یافته پسران بفرمان پدر از شهر بیرون آمدند و در سایه اندرخت قرار گرفتند و مکان کردند یعقوب علیه السلام جامه پشمینه پوشید
و عمامه از پشم پوشیده بر فرق مبارک نهاد و میان بربست و عصا در دست گرفته رو بدروازه آورد و چون هرگز رسم نبود که یعقوب بمشایعت فرزندان رود
آن صورت بدید تعجب میکرد و چون نظر فرزندان بر یعقوب افتاد از جای برجستند و در دست و پای پدر افتادند یعقوب یوسف را در بر گرفت و روی بر
رویش نهاد و گفت ای فرزندان معذور دارید که ازین پسر بوی پدر خود می شنوم و بحجت این مطلقا از دیدنش سیر نمیشوم پس گفت ای فرزندان
ارجمند وای مونسان دردمند اگر توانستی برادر شما را بر گردن گرفته بردی و باز آوردی اما پیر و ضعیف و نحیفم و منتظر دیدار شریف یوسفم زنهار تا شب
در صحرا نمانید و دل پدر را بناخن مفارقت مخراشید ای پسر اگر شب در صحرا بمانی و باز نیائی بیم آنست که در آتش فراق بسوزم و هزار شعله جان سوز در
کانون سینه برافروزم یوسف علیه السلام پشت خم کرد تا پای پدر را ببوسد پدر سر مبارک یوسف را برداشت و پیشانی نورانی او را ببوسید و گفت
ای قرة العین پدر ساعتی در کنار من قرار گیر که داند که فردا بر سر ما چه آید و چه پریشانی بر پیشانی ما نوشته باشد نگاهدار زمانی زمام کشتی وصل که
بحر حادثها را کناره پیدا نیست ای یوسف ترا چهار وصیت میکنم این وصیتها را بشنو و در خاطر خود نگاهدار اول آنکه ای فرزند دل بند خدا را بهیچ حال فراموش
نکنی و در هر کاری که باشی ذکر آفریدگار را از زبان و دل خویش دور مدار که هیچ هم نشینی در حضر و سفر برابر به ذکر و فکر پروردگار نیست دوم آنکه اگر بلائی در یابی
یاری هم از فضل خدای جوی که هر که سر رشته تدبیر از دست بدهد و چنگ در ریسمان کرم او زند و باشد که از پای در آید سیوم آنکه این کلمه را بسیار بگوی
که حسبی الله نعم الوکیل که جدت ابراهیم علیه السلام را که در آتش انداختند این کلمه گفت آتش بر وی باد و ریحان شد وصیت چهارم آنکه ای پسر مرا فراموش نخواهی
کرد که من ترا فراموش کنم تا سیل خون جگر خانه دل را خراب نسازد و ساکن غمکده سینه ام سودای وصل تو خواهد بود آورده اند که یوسف را خواهری بود دینا نام و در آن
ساعت که برادران و پدر میرفتند وی خفته بود ناگاه در خواب دید که دو گرگ یوسف را از کنار پدر در ربودند و بردند از هم این واقعه از خواب برجست و پرسید
که یوسف کجاست گفتند با برادران بصحرا رفت گفت پدر اجازت داد گفتند آری گفت اما زمانه بیوفا و روزگار پر جفا مارا بمفارقت روی یوسف گرفتار ساخت
و دود مهاجرت از دل برآورد پس بتعجیل تمام روی بدروازه نهاد تا بزیر درخت شجرة الوداع رسید پدر را دید که با یوسف در سخن است پیاده و در پای یوسف
افتاد و مقنعه از سر برکشیده و در گردن افکند گفت ای برادر با جان برابر خیال الکاکه من یکی از کنیزان توام مرا با خود ببر تا هر جا که نزول کنی من خاک آن زمین را
بر مژگان بروبم و چون آب نوشی بر پای خواسته و دست در زیر جام بدارم و چون میل طعام بخش کنی من هیزم جمع کنم ای خورشید فلک خوبی وای گوهر صدف
یعقوبی اگر مرا نخواهی بردن زنهار تا دل این عاجز بیچاره را بدود فراق سیاه نسازی و جگر این ضعیفه را بآتش فراق نسوزی یوسف استخوان خواهر گریه در آورد القصه
یوسف در طرفی میگریست و یعقوب در طرفی اشک میریخت و دینا از جانبی مینالید و آن محل درهای آسمان گشاده بودند و حور العین ایستاده و در خروش آمده و زبان

بحال ازنا

بترنم ازلی گشوده می گفتند ای یعقوب ترا از مفارقت کشیده نابینائی و بیزاری و از مهاجرت چند ساله خبرداری پس یعقوب یوسف را در بر گرفت و گریه کنان آغاز الفراق
الفراق نمود و یوسف که پدر را گریان دید قطرات عبرات بر گلبرگ رخسار باریدن گرفت و دانه مروارید خوشاب بالماس مژه سفتن آغاز کرد بیت
ژاله از نرگس فرو بارید و گل را آب داد و ز تگرگ روح پرور مالش عناب داد گفت ای پدر بزرگوار سبب گریه چیست و این اضطراب و بیتابی تو برای چیست
گفت ای نور دیده من از دیدن تو بوی اندوه عظیم بمشام دل من میرسد نمیدانم که سرانجام کار بکجا خواهد رسید باری مرا فراموش مکن که من پیوسته در خیال
تو خواهم بود پس یوسف علیه السلام دست پدر بزرگوار را و روی خواهر وفادار را ببوسید و وداع کرد بیکدیگر آنه وداعی دوستان خویش اغاره و داغی
می نهد بر سینهای تریش را پس بار دیگر مر فرزندان را در باب محافظه یوسف مبالغه بسیار فرمود برادران یوسف را بر دوش گرفته روی براه آوردند
یعقوب آواز داد که من از اینجا بشهر نمیروم تا شما باز آیند روبیل را گفت تو از همه بزرگتری یوسف را بتو می سپارم زنهار که از حال او غافل نشوی
روبیل قبول کرد و روی براه آوردند اما چون قدمی چند دور شدند یعقوب علیه السلام آواز داد که آهسته روید زود از نظر من غایب مشوید ایشان
آهسته میرفتند یعقوب بر اثر ایشان می نگریست و بهای های میگریست و چون نزدیک بود که از نظرش غایب شوند یعقوب آهی زد فریاد برآورد
که ای فرزندان یوسف مرا بپائید تا یکبار دیگر به بینم از بوستان جمالش میوه وصال بچینم برادران بازگشتند و یوسف را نزد پدر بزرگوار بردند
یعقوب علیه السلام او را در بر گرفت و گفت ای فرزند ارجمند دل از وصال برداشتی و مرا در فراق بگذاشتی یوسف پدر را تسلی داد و وداع کرد و رو
براه آورد و چون غایب شدند از نظر یعقوب با سوز تمام مراجعت نمود و چون بزیر درخت وداع رسید از هر شاخ او آواز الفراق الفراق شنید
دانست در زیر پرده غیب رنگ عجب آمیخته اند و نقش غریب انگیخته مرویست که فرزندان یعقوب در نظر پدر یوسف را از یکدیگر میگرفتند و بر دوش
می نشاندند بلکه او را بر فرق هم میکردند فلما ذهبوا به پس چونکه برادران ببردند یوسف را و از نظر غایب شدند و او را بر زمین زدند گفتند چند بار
تو کشیم و تا کی شربت رشک تو چشیم و پیاده روان شو و در پیش ما میرو یوسف ازین ماجرا بگریه در آمد که ای برادران عزیز چه کرده ام که با من این
خواری می کنید و مرا پیاده میدوانید ایشان آغاز طعن کرده که ای دروغ زن ستاره و ماه و آفتاب که ترا سجده کردند در خواب تا امروز بفریاد تو رسند
و ترا از دست ما برهانند و یوسف گفت شما را چه شد آخر یکی از حال پیر کنعان بیندیشید و بر کودکی و ضعیف حالی من رحم آرید ایشان بسخن او التفات
نمودند و طپانچه بر روی وی میزدند و او را میدوانیدند القصه چون پاره راه او را دوانیدند نعلین او بگسیخت پس بپای برهنه بر سر خار و خاشاک
میدوید تا پایهای وی مجروح شده مانده شد پس او را در خاک بخواری تمام گرسنه و تشنه بر روی می کشیدند و او هر چند جزع میکرد بجائی نمیرسید
و نزد هر برادر که میدوید تا او را شفاعت کند طپانچه بر روی او میزدند بر منوال او را در صحرا میدوانیدند و بخاک و خاشاک می کشیدند تا دودی که از نهاد آفتاب
بلند شد در هوا چون سینه یعقوب سوزناک گشت تشنگی بر یوسف غلبه کرد روی بروبیل آورد که ای برادر تو از همه بزرگتری و مرا هم پدر و هم برادری و با وجود
این پدر مرا بتو سپرده باری تو بر من رحم کن و بر خوردگی و خستگی من ببخشای روبیل بسخن وی ملتفت نشده طپانچه بر روی نازکش زد که برگ گلش مانند بنفشه
کبود شد نزد شمعون آمد که مشربه مرا بده که از تشنگی جانم بلب رسیده تا دمی آبی بخورم و آن مشربه بود که یعقوب علیه السلام از برای یوسف علیه السلام قدری شیر
و آب باهم آمیخته بود و در انجا ریخته و بشمعون سپرده و گفته بود که هنوز از دهان یوسف بوی شیر می آید و بی طاقت تشنگی نخواهد بود هر گاه تشنه شود ازین مشربه
وی را شربتی بچشان چون یوسف از شمعون آب طلبید آن بیرحم هر چه در مشربه بود بر زمین ریخت یوسف گفت ای شمعون این آب را چرا ریختی گفت ما داعیه داریم که

از حلق تو بریزیم چه جای آنست که آب بحلق تو ریزیم و تو تشنه آبی و ما تشنه خون تو یوسف چون حدیث کشتن شنید بر خود بلرزید و از بیم جان آب و نان
فراموش کرد پس در آن محل یوسف از تشنگی کام و زبان چون لاله آتشبار شده بود و حدقه چون دیده نرگس آب گرفته بیطاقت شده از پای درافتاد و آغاز
ناله کرد چون او را قصد برادران محقق شد روی بقبله دعا کرد و گفت ای خداوندی که جد پدرم را از شر و ضرر آتش نمرودی خلاصی دادی و جد آبای مرا ذبح
بارکنا علیه و علی اسحق فرستادی که بر پدر من رحمت کن و مرا از کشتن برهان و بزبان حال ترنم این مقال می نمود بیت کجائی ای پدر آخر کجائی ز حال من چنین غافل چرائی
یهودا که این مناجات شنید عرق برادری او در حرکت آمد و عرق مروت بر جبین اش نشست و روی بیوسف کرد و گفت ای برادر دل خوش دار که تا جان
در تن من بود نگذارم که کسی قصد تو کند پس او را در حمایت خود گرفت و با برادران گفت دست تعدی در آستین کشید آخر با من عهد کرده اید که قصد
قتل یوسف نکنید غضب ایشان تسکین یافته از کشتن او درگذشتند وَأَجْمَعُوا و رای خود را محکم ساختند أَن يَجْعَلُوهُ یا که بیفکنند او را
فِي غَيَابَتِ الْجُبِّ در قعر چاه و گویند که با صح اقوال که بر سه فرسخی کنعان بود آن چاه و سر آن چاه تنگ بود و پایین آن گشاده و هفتاد گز عمق داشت
و زیاده نیز گفته اند و از طریق جاده نیز دور افتاده بود پس برادران یوسف بسر آن چاه آمدند و یوسف را بخاک کشیدند هر چند یوسف دست در دامن
یک یک میزد فایده نمیکرد گاهی حرمت بزرگی ایشان و زمانی عجز و خوردی خود را شفیع می آورد هیچ سود نمیداشت و هر چند از ابر دیده آب حسرت می بارید
از زمین همت برادران گیاه وفا نمی رست یوسف چون دید که از سر آن چاه در میگذرند و نظر رحمت در حال زار او نمی کنند فرمود که مهلتم دهید تا دو
رکعت نماز بگذارم گفتند تو نماز چه میدانی گفت آخر پیغمبرزاده ام با پدر بسیار در محراب طاعت ایستاده ام یهودا از برادران درخواست کرد تا یوسف را
بگذاشتند و دست از گریبان او باز داشتند دو رکعت نماز بگذارد و بعد از نماز روی بخاک نهاد و گفت خداوندا خود را بتو سپردم و زمام اختیار
خود را بقبضه رضای تو بگذاشتم بیت ما بنده ایم و مصلحت ما رضای تست خواهی ببخش و خواه بکش رای رای تست چون از مناجات فارغ شد برادران گفتند پیراهن بیرون کن گفت هیهات
هیهات زنده را عورت پوشی می باید و مرده را کفن شاید پیراهن را با من گذارید اگر بمیرم بی کفن نباشم و اگر بزیم ستر عورتی داشته باشم گفتند چون
برهنه باشی یازده ستاره و ماه و آفتاب ترا برهنه نگذارند و جامه در تو پوشانند یوسف مبالغه از حد در گذرانید گفتند فایده ندارد والبته پیراهن بیرون می
باید کرد و غرض ایشان آن بود که پیراهن را خون آلود کرده پیش پدر برند و گویند که او را گرگ برهم درید و اینک پیراهن خون آلود گواه حال است یوسف
بدو دست گریبان پیراهن گرفته بود و فریاد و زاری میکرد و ایشان بقوت دست او را از گریبان دور کردند و پیراهن از سرش درکشیدند و رسن بمیان وی
بسته بچاه فرو گذاشتند یوسف گفت ای برادران هر چه خواستید از جور و جفای با من بجای آوردید شما را نصیحتی میکنم بشنوید و از این سخن بیرون مروید
گفتند چه نصیحت میکنی گفت پدر را نیکو دارید من بعد جانب او را فرو مگذارید که او نمیداند که شما با من چه کرده اید و اگر بداند بر شما خشم گیرد و دعای بد کند
و بشما انواع عقوبت رساند اگر شما را قوت آن هست که با من جفا کنید مرا طاقت آن نیست که بعقوبت پدر درمانید و چون این سخن روی درهم کشیدند
کاردی بزد و ریسمان را از هم برید یوسف در نیمه چاه بود که رسن بریده شد گفت دریغ که دیدار پدر ندیده رشته امید از زندگی من منقطع شد و نزدیک
هلاک افتادم پس دل از جان برکند و خود را بالکلیه به پروردگار خود سپرد ندا رسید بجبرئیل که بنده مرا دریاب جبرئیل بیک پر زدن از سدرة المنتهی بمیان
چاه خود را بیوسف رسانید و او را در هوا گرفت یوسف بیهوش شده بود آهسته آهسته او را بتک چاه رسانید و بر بالای سنگی خوابانید خطاب
رب العزت آمد که ای جبرئیل جامهای بهشت در وی پوشان و از شربتهای انهار جنت بوی بچشان و سر او در کنار خود نه و پرهای خود را بر جراحتهای

اوبمال

او بمال تا به شود و چون بهوش آید سلام ما بوی برسان و بگو هیچ غم مخور که ما ترا برای تخت و جاه آفریده ایم نه از برای تک چاه که بقعر چاه انداخته اند جبرئیل گفت
الهی اجازت فرما که من خود را بصورت یعقوب بوی نمایم تا زمانی بدان تسلی یابد اجازت یافت جبرئیل بصورت یعقوب علیه السلام برآمد و سر یوسف را در کنار گرفت
چون یوسف بهوش باز آمد سر خود را در کنار یعقوب دید و برجست و دو دست در گردن روح الامین در آورد و فریاد برآورد که ای پدر بزرگوار
کجا بودی که برادران با من جفا کردند و مرا از خدمت تو محروم ساختند و ترا بفراق من مبتلا گردانیدند مرا سر و پا برهنه در بیابان هلاک گردانیدند از
بس ستم و جفا ممکن بود بمن رسانیدند و آب و نان از من دریغ داشتند و مرا گرسنه و تشنه بگذاشتند و رخساره مرا بضرب طپانچه
گلرنگ کردند و گیسوی مرا با خاک و خون برآمیختند پیراهنی که تو بدست خود در من پوشیده بودی از برم بیرون کشیدند و رسن خواری
بر میانم بستند بلکه به بیدادی پشت و پهلوی مرا بشکستند و سرنگونم در چاه در آویختند ای پدر در روی من نگر و زخم طپانچه را ببین و بر پشت
من نگاه کن و اثر جراحت ملاحظه فرما یوسف این سخنان درد آمیز ناله انگیز می گفت و از دیوارهای چاه آواز ناله و آه می آمد جبرئیل متحیر شد و ملائکه می
گریستند آخر روح الامین بیطاقت شده گفت ای یوسف من یعقوب نیستم مرا جبرئیل میگویند و من فرستاده رب العالمینم پس سلام الهی بدو رسانید
و از طعام و شراب بهشت با و خورانید و پیراهن خلیل الله که یعقوب تعویذوار بر بازوی یوسف بسته بود گشوده در وی پوشانید انگاه مژده خلاصی
و نجات از چاه و رسیدن بمرتبه عزت و جاه بگوش او رسانید چنانکه حق تعالی ازان خبر میدهد وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِ و ما وحی کردیم بسوی یوسف بواسطه
جبرئیل که اندوهگین مباش که بزودی ترا از حضیض چاه بگوشه تخت و جاه رسانیم و برادران ترا بحاجتمندی نزدیک تو آریم لَتُنَبِّئَنَّهُم هر آینه
خبر کنی و شرمنده سازی برادران را بِأَمْرِهِمْ هَٰذَا باین کاری که کرده اند و رنجی که بتو رسانیده اند وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ و حال آنکه ندانند
که تو یوسفی بجهت علو شان و رفعت مکان و آن وقتی بود که بجهت غلا و قحط بطلب غله بمصر بخدمت او آمدند و او را نشناختند که وَهُمْ لَهُ مُنكِرُونَ
چنانکه مبین شود انشاء الله تعالی و چون جبرئیل خواست که از پیش او بمقام خود رود فرشته مقربی از حضرت عزت در رسید که ای جبرئیل و روز در
چاه قرار گیر و سر یوسف در کنار گیر که غریبست و تنها و از یار و دیار خود دور افتاده و دل بر کربت غربت و حرقت فرقت نهاده آورده اند که فرزندان
یعقوب آن شب بکنعان نرفتند و یعقوب همه روز در انتظار یوسف در زیر درخت حجره الوداع نشسته بود و با خواهر یوسف سخن شوق دیدار عزیز
پسر در پیوسته و نماز شام در آمد و اثر فرزندان پیدا نشد و دود از نهاد یعقوب برآمد گفت ای دنیا برادرانت را چه شد که دیر آمدند بیت
که ماه رخسار یوسف از مطلع وصال طالع و لامع نمیشود و شمع جمالش چراغ کلبه تاریک فراق را لمعات انوار خود روشنی نمی بخشد ای دختر از تخیل
مفارقت یوسف و تصور مهاجرت او آتش حسرت در اشتعال در آمد و کشتی قرار و آرام در گرداب اضطراب افتاد دنیا پدر را تسلی داده انواع
نصیحتها و عذرها ترتیب میداد القصه یعقوب شب هم در انجا بسر برد و بامدادان بر پشته بلندی که بر آن صحرا مشرف بود برآمد و بنشست و دختر
خود را نزد خود بنشاند و دیده براه فرزندان نهاد آن شب آنها در سر رمه بودند و خواب برایشان غلبه کرده بود و یهودا از خواب برجست چون دید
که برادران در خواب اند فرصت یافته پنهان بر سر چاه شتافت آواز داد که ای برادر من یوسف حیٌّ أنتَ أم میتٌ آیا تو زنده در این
چاه یا مرده یوسف گفت تو کیستی که از حال بیچارگان می پرسی و از غریبان بجهان یاد میکنی گفت منم برادر تو یهودا ای برادر با جان برابر احوال
چیست یوسف در گریه شد و گفت ای برادر چون باشد حال کسی که از کنار مهر پدر جدا شود در تک چاه همزانوی موت و فنا بود نه مونس و نه غمگسار

نه در روی زمین از زندگان و نه در زیر زمین از مردگان یهودا از درد دل یوسف در خروش آمد و بر خوردی و غریبی و تنهائی و بیکسی او بسیار گریست یوسف از قعر چاه
آواز داد که ای برادر وقت وصیت است نه هنگام تعزیت یهودا گفت که چه وصیت داری یوسف آواز داد که وصیت من آنست که چون نماز شام با برادران
بخانه رسی از بیکسی من بر اندیشی و در وقت طعام خوردن از گرسنگی من یاد آری و بامدادان چون سر از بالین برداشته جامه پوشیده از برهنگی من فراموش
نکنید در وقت شادی و جمعیت که باهم گفت و گوی کنید تنهائی و پریشانی مرا بر خاطر گذرانید یهودا از شنودن این وصیت خروشی بر کشید و او مردی بلند آواز
بود آواز او بگوش برادران رسید بر جستند و بر اثر آن آواز روان شدند چون آنجا رسیدند دیدند که یهودا بر سر چاه نشسته و میگرید گفتند ای یهودا چرا
میگریی گفت بر حال این یتیم و غریب و آواره و بیچاره میگریم برادران یهودا را ملامت کردند و نوشته اند که سنگی چند در چاه انداختند یهودا منع ایشان کرد آخر سنگی بر
چاه نهاده و روی بکنعان آوردند و پیراهن یوسف را بخون گوسفند آلوده ساخته و نزدیک بغروب بود که بحوالی آن بیشه رسیدند که یعقوب بر بالای آن
بود همه روز انتظار برده و دیده بر راه نهاده و مترصد دیدن دیدار فرزند که ناگاه گردی در آن صحرا پدید آمد یعقوب دختر را گفت که این چه گرد است گفت چه عجب
اگر برادران من باشند گفت نیکو بنگر که ایشانند یا نه باز دنیا در گریست و لرزه در اعضایش افتاد یعقوب پرسید که ای دختر ترا چه رسید گفت ای پدر
برادران می آیند اما یوسف با ایشان نیست یعقوب از استماع این خبر سوزناک از جگر آهی بر کشید گفت ایشان را آواز ده تا بالای این بیشه برآیند
دنیا نعره زد که ای فرزندان یعقوب بیائید که پدر بزرگوار شما انتظار می برد چون فرزندان دانستند که پدر ایشان آنجاست از میان وادی دست
بر زدند چون صبح کاذب گریبان چاک زدند چون خروس سحری خروش بر آوردند یعقوب سراسیمه گشته و متحیر فرو مانده و قوت از دست رفته با دختر
گفت که ای دختر این چه فریاد است که می آید این چه شیون است که رگ خون از دیده می گشاید این چه شورست که از تاثیر آن آتش اندوه در کانون
سینه می افروزد و این چه خروش است که از هیبت استماع آن آب حسرت از فواره دیده فرو می ریزد دنیا گوش فرو داشت از مضمون این فریاد
یعقوب را خبر داد مقارن استماع این خبر آن پیر ناتوان از پای در افتاد و بیهوش شد دنیا نعره زد که ای برادران بشتابید و پدر خود را دریابید که حال
او دگرگون شده و عنان از کف اختیار بیرون شده چون این گفت وی نیز بیفتاد و بیخود گشت. وَجَاءُوا أَبَاهُمْ آمدند نزد پدر خود عِشَاءً
محل شبانگاه یعنی وقت خفتن بود که نزد یعقوب آمدند پسران او يَبْكُونَ گریه کنان و فریاد و فغان زنان و خاک بر سر ریخته می گفتند وا یوسفا وا اخا
چون پدر را بدان حال دیدند فریاد و فغان ایشان بیشتر شد روبیل بدوید و سر پدر در کنار گرفت و دست خود بدهان مبارکش برد اثر نفس ندید خروش
بر کشید یهودا گفت ای برادران این چه حرکت بود که ما خود کردیم پدر را ضایع ساختیم و برادر را بچاه انداختیم و زبان ملامت خلق بر خود دراز گردید
در هیچ تعرض آشنا و بیگانه بر خود باز گردید و پرده خود بدست خود دریدید و رشته کوهنده بتیغ قطیعه بریدید پس نعره زنان و فریاد کنان پدر را
دیگانه بردند یعقوب همچنان بیهوش بود تا صبح بدمید چشم باز کرد گفت نور چشم من کو ایشان متفق الکلمه گشته قَالُوا گفتند يَا أَبَانَا ای پدر ما
إِنَّا ذَهَبْنَا بدرستی که ما رفتیم بصحرا نَسْتَبِقُ می گرفتیم بر یکدیگر در دویدن و تیر افکندن وَتَرَكْنَا يُوسُفَ و بگذاشتیم یوسف را عِنْدَ
مَتَاعِنَا نزدیک رختها و بارخود فَأَكَلَهُ الذِّئْبُ پس بخورد او را گرگ وَمَا أَنْتَ بِمُؤْمِنٍ و نیستی تو باور دارنده لَنَا
ما را یعنی سخن ما را باور نمیکنی وَلَوْ كُنَّا صَادِقِينَ و اگر چه هستیم همه راست گویان در همه کارها اما اینجا بجهت بدگمانی که بما داری ما را دروغ گو
می پنداری دلیل دیگر داریم بر خوردن گرگ یوسف را و آن این پیراهن اوست وَجَاءُوا و آوردند عَلَىٰ قَمِيصِهِ بر بالای پیراهن یوسف بِدَمٍ

کذب

كَذِبٍ خون دروغ یعنی پیرهن یوسف را بخون گوسفند آلوده ساختند و نزد پدر آوردند و آن را چنان فرانمودند که خون یوسف است یعقوب چون قول ایشان
را شنید و پیرهن خون آلود دید بار دیگر بیهوش شد چون با خود آمد آنرا بر روی خود افکند چندان گریه کرد که روی او بخون گوسفند سرخ شد و چون نیک
در آن بنگرید هیچ جای پیرهن را دریده ندید گفت عجب گرگی بوده که یوسف را خورده و تعرض به پیراهنش نرسانیده پس از بسیاری غم و الم و غصه و اندوه
عتاب با پسران کرده قَالَ گفت نه چنین است که شما میگوئید بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ بلکه آراسته است برای شما أَنْفُسُكُمْ نفسهای شما و آسان کرده
در چشمهای شما أَمْرًا کاری بزرگ که آن هلاک یوسف است فَصَبْرٌ جَمِيلٌ پس کار من صبرست یعنی صبری که آن شکایتی نباشد مگر بخدای وَاللَّهُ الْمُسْتَعَانُ
و خدای یاری خواسته شده است از وی یعنی یاری از وی میخواهم عَلَىٰ مَا تَصِفُونَ بر آنچه شما صفت می کنید از هلاکت یوسف مرویست که چون
برادران خواستند که این سخن از دل پدر بدر برند و آنچه گفتیم تصدیق کند بعضی گفتند که صلاح کار آنست که برویم و یوسف را از چاه بیرون آریم و اعضای
او را پاره پاره کرده و استخوانهای او را نزد پدر آریم تا این تهمت از ما رفع شود و یهودا گفت نه شما با من عهد کرده اید که یوسف را نکشید و ایشان
را از آن منع کرد نماز شام که بخانه آمدند با ایشان گفت اگر خیانتست که درین قول صادقید آن گرگی که یوسف را خورده بگیرید و نزد من آرید تا صدق
قول شما باشد و بر من معلوم شود و ایشان بصحرا رفته گرگی را گرفته و دست و پای او را بر بسته و به نزد پدر آوردند گفتند که این گرگ یوسف را خورده
یعقوب گفت دست و پای او را بگشائید چون وی را بگشودند یعقوب گفت که ای گرگ نزد من آی و آن گرگ نزد یعقوب بیامد و بایستاد
یعقوب گفت ای گرگ شرم نداشتی که جگر گوشه مرا بخوردی گرگ بامر حق سبحانه تعالی بسخن در آمد که یا نبی الله بحق موی سفید تو که من فرزند ترا
نخورده ام بدرستی که خون و گوشت شما که پیغمبرانید بر ما حرام است بر من مظلوم تهمت بسته اند و درین زمین غریبم یعقوب گفت برای چه باین
سرزمین آمده گفت یا نبی الله مرا اینجا خویشانند دیروز بزیارت ایشان آمده بودم پسران تو مرا گرفتند و به بستند و نزد تو آوردند و این دروغ
بر من بستند یعقوب نزد این حال از شنیدن این مقال از گرگ گفت بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْرًا فَصَبْرٌ جَمِيلٌ القصه یعقوب در فراق یوسف چندان
بگریست که ملایکه بفریاد آمدند گفتند الهی یوسف را بدو برسان یا یعقوب را خاموش گردان یا ما را اجازت ده تا بدنیا رویم با یعقوب در ناله
موافقت کنیم مرویست که هر بامداد یعقوب بصحرا رفتی و در حوالی کنعان گشتی گفتی یا بنی ای فرزند دلبند من وای نور دیده رمد رسیده من
وای میوه باغ دل پر داغ من وای جگر گوشه دل خون شده من فی ای بر ظرفک ایا در کدام چاه افکندند که جگر را سوختند و بای سیف قتلوک
آیا ترا بکدام تیغ هلاک ساختند و فی ای بحر غرقوک آیا در کدام دریا ترا بغرقاب فنا در افکندند یا بنی بای ارض دفنوک ای پسر بکدام بقعه از زمین ترا
دفن کردند پس برگشته در آن وادی میگذشت و آب از حسرت از دیده ها می بارید بسوزی که آتش در افلاک زدی جبرئیل در رسید و گفت ای یعقوب
دوستان را از گریه خود بزاری آوردی ای یعقوب مقدسان ملا اعلی از گریه تو بناله و زاری در آمده اند جواب داد که ای جبرئیل حکیم کریم
جان غم فرسوده دارم چون ننالم آه آه آه درد آلوده دارم چون ننالم زار زار آورده اند که جبرئیل علیه السلام در چاه تا مدت سه روز رفیق یوسف بود و در تسلی او میکوشید
و او را صبر می فرمود و انواع مژده ها وی را میرسانید و چون خواست که از و مفارقت کند یوسف از وحشت بیکسی خود بنالید جبرئیل فرمود که ای یوسف این دعا را بخوان
تا از زندان این چاه خلاص شوی یا صریخ المستصرخین یا غیاث المستغیثین یا مفرج کرب المکروبین قد تری مکانی و تعرف حالی و لا یخفی علیک شیء من امری
حق تعالی ببرکات این کلمات شریفه او را از حضیض چاه باوج جاه رسانید از صادق علیه السلام مرویست که چون اخوان یوسف را در چاه انداختند جبرئیل نازل

و گفت ای پسرک ترا که در چاه انداخت گفت برادران من بجهت حسد بردن بر منزلت و تقرب من در نزد پدر جبرئیل گفت اگر میخواهی ازین بلا خلاصی یابی
این کلمات را تلاوت فرما که اللّهم انی اسألک بان لک الحمد لا اله الا انت بدیع السموات والارض ذو الجلال والاکرام ان تصلی علی محمد وآل محمد وان
تجعل لی من امری فرجا ومخرجا وان ترزقنی من حیث احتسب ومن حیث لا احتسب حق تعالی بجهت این او را از چاه نجات داده و پادشاه گردانید القصه روز
چهارم باد نوید نجات از مهب لطف الهی بوزید وَجَاءَتْ سَيَّارَةٌ و آمدند کاروانیان بنزدیک آن چاه و ایشان جمعی بودند که از مدین بمصر میرفتند
فَأَرْسَلُوا وَارِدَهُمْ پس فرستادند وارد خود را بسوی آن چاه و وارد کسی است که آب کشیدن کاروان تعلق باو داشته باشد و وارد ایشان مالک
بن ذعر خزاعی بود از اهل مدین چون بسر چاه آمد فَأَدْلَىٰ دَلْوَهُ پس فرو گذاشت در چاه دلو خود را وحی رسید بیوسف که در دلو نشین که این دلو برای تو در چاه
آمده یوسف در دلو نشست و در معالم گفته که دیوارهای چاه بر فراق یوسف بگریستند و در انس الملوک مذکور است که مالک در کشیدن دلو حیران بماند
بغایت گران دید بچاه فرو نگریست آن ماه را در دلو مشاهده کرد قَالَ گفت مالک که يَا بُشْرَىٰ هَٰذَا غُلَامٌ این بشارت که دلو را گران ساخته پس یوسف
از چاه برآورد وَأَسَرُّوهُ و پنهان داشتند وارد و اصحاب او یوسف را از رفقای خود که اهل کاروان بودند بِضَاعَةً در حالتی که متاع تجارت
بود یعنی ایشان را برای فروختن مناسب نمود و پنهان ساختند مراد را از کاروانیان و گفتند که اهل آب او را بما داده اند تا برای ایشان بمصر بیان
فروشیم و یا برادران حال او را پنهان داشتند و گفتند با کاروانیان که بندهٔ ماست و از ما گریخته است از ما بخرید وَاللَّهُ عَلِيمٌ و خدای داناست
بِمَا يَعْمَلُونَ بآنچه میکردند یعنی مخفی نبود بر او پنهان کردن یوسف و مکر و کید کاروانیان و اولاد یعقوب آورده اند که یهودا را عادت بود که هر روز
بر سر چاه آمدی و یوسف را آواز دادی و طعام برای وی بردی و درین روزگار که کاروانیان آنجا رسیده بودند یوسف را بیرون آورده یهودا بر
چاه آمد که طعام باو دهد هر چند آواز داد جواب از چاه نشنید پس بطلب یوسف بمیان کاروانیان آمده او را در میان ایشان نزدیک مالک
بن ذعر یافت برادران را خبر داد تا بیامدند و مالک را گفتند که این غلام از ماست از ما گریخته مالک گفت اگر خواهید او را بشما دهم و اگر نه وی را
بما بفروشید گفتند ما بتو می فروشیم او را لیکن این غلامی است گریزپای و ما او را باین عیب می فروشیم مالک گفت باین عیب او را بچندی فروشید
گفتند هر چه میخواهید بدهید اما بشرط آنکه وی را ازین ولایت بیرون برید و غل در گردنش نهید و دست و پایش در زنجیر کشید که گریزپاست و او را گر
و تشنه دارید که غلام متکبر و سرکش است تا رام شود و یوسف در برادران می نگریست و سخنان غضب آمیز ایشان می شنید و طاقت و یارای سخن کردن
نداشت پس بزبان عبری با یوسف گفتند که اگر دم میزنی و از آنچه میگوئیم سرکشی میکنی و خلاف آن میگوئی این بار بشمشیر آبدار سر ترا از بدن جدا میکنیم
یوسف خاموش شد القصه او را بعرض بیع درآوردند مالک گفت من زری که داشتم ببضاعت خریده ام و با من درمی چند نا سره مانده است گفتند
تو میدانی که بهای این غلام ما بسیار است اما با تو میسازیم بهر چه داری پس دست یوسف را بدست او دادند وَشَرَوْهُ و بفروختند او را بِثَمَنٍ
بَخْسٍ بهای اندک نا سره بی اعتبار که دَرَاهِمَ مَعْدُودَةٍ درهمی چند بود شمرده شده و عادت اهل آن روزگار چنان بود که کمتر از چهل
درهم را می شمردند و زیاده بر آن را وزن میکردند مالک درمهای خود را شمرده هفده عدد بود و گویند بیست عدد هر برادری دو عدد برداشتند
از حضرت ابی عبدالله علیه السلام مرویست که هژده درم بود و در وسیط آورده که یهودا هیچ نگرفت القصه مالک یوسف را بخرید وَكَانُوا و بودند برادران
فِيهِ در یوسف علیه السلام مِنَ الزَّاهِدِينَ از بی رغبتان ازان دراهم از غایت قلت و میخواستند که یوسف با ایشان باشد یا کاروانیان

درخریدن

درخریدن برغبت بودند بجهت کریمی و نافرمانی او در خبر آمده که روزی یوسف در آینه نگاه کرد و جمال خود دید از ان تعجب کرد با خود گفت اگر بنده بودمی
بهای من از عد و حصر تجاوز بودی پس حق تعالی بر سبیل امتحان ثمن بخس را باو نمود ابو حمزه ثمالی در تفسیر خود آورده که چون مالک یوسف را بخرید در جمیع سفر
انواع خیر باو میرسید تا آنکه در مصر او را بفروخت آن خیر و برکت از او منقطع شد او بدانست که آن برکات یوسف بوده پس نزد او آمده گفت تو چه کسی
گفت انا ابن یعقوب بن اسحق بن ابراهیم مالک او را در بر گرفت و بسیار بگریست و مالک مردی عاقر بود هرگز او را فرزندی نشد از یوسف التماس
کرد که دعا کن تا حق تعالی مرا فرزند دهد یوسف دعا کرد و حق تعالی دوازده فرزند باو داد القصه در اول حال که مالک یوسف را بخرید بفرمود که برادران
یاران خود گفت که غل و زنجیر حاضر کنید چون یوسف را چشم بر غل و زنجیر افتاد فغان برداشت مالک گفت ای غلام اضطراب مکن که بندگان گریزپای
را از ذل و غل چاره نیست یوسف فرمود من نه از غل و زنجیر شما بفغان آمده ام بلکه مرا از ان حال یاد آمد که ملک تعالی زبانیه دوزخ را فرماید که بگیرید این بنده
عاصی را و غل بر گردن او نهید که گردن از طوق خدمت ما پیچیده است و پایش در زنجیر کشید که قدم از دایرهٔ فرمان ما بیرون نهاده است مالک
مالک ازین کلمات متحیر شد آهسته بدو گفت ای غلام ترا در نظر خواجگان بند میکنیم دل خوش دار که چون ایشان بروند ما ازین منزل کوچ کنیم بند و زنجیر از
پای و غل از گردن تو برداریم پس در حضور برادران بند آهن بر پایش نهادند بگردن طوق تسلیمش نهادند بگردن پلاس کهنه اش در پوشیدند
و انواع تهدیدش شنوانیدند فرزندان یعقوب خاطر جمع کرده روی بکنعان نهادند یوسف دیگرباره گریه آغاز کرد مالک گفت ای غلام چرا یکباری در
صبر و سکون بر خود نمیگشائی گفت ای مالک تحمل فراق ندارم دستوری ده تا بروم و فروشندگان خود را ببینم و ایشان را وداع کنم مالک گفت
ای غلام من از ایشان اثر مهر و محبت بتو ندیدم جز تفرقه و وحشت از تو چیزی دیگر از ایشان نیافتم تو چه رغبت بدیشان میکنی گفت اگر ایشان را از من
نفرتست مرا بدیشان رغبت است اگر ایشان مرا دوست نمیدارند من ایشان را دوست میدارم تو کرم فرمای و ایشان را بگوی تا توقف کنند مالک
آواز داد که ای جوانان آهسته باشید که این غلام میخواهد که از شما بحل طلبد یوسف را بحلی دهید که از خدمت شما دور میشود پس یوسف را دستوری
داد که برو و خواجگان را وداع کن یوسف زنجیرکشان نزد برادران آمد و گفت ای عزیزان هرچه کردید تحمل کردم توقع آنست که در وقت گریه پدرم
تسلی دهید و بهر نوع که توانید مراعات آن پیر مبتلا بهجران کنید و من غریب مهجور را از خاطر فراموش مکنید یهودا ازین کلمات دردانگیز بگریه درآمد
و یوسف را در کنار گرفت و گفت ای جان برادر مردانه باش و کار خود را با خدای خود گذار پس برگشت و مالک او را بر شتری سوار کرد با پلاس و غل
و زنجیر بر پای و غلامی داشت بسیار زشت روی و بدخوی آن غلام را بر وی موکل و نگهبان ساخت بیت هر جا که پری رخیست دیوی با اوست
پس کاروان کوچ کرد و بجانب مصر روان شد یوسف دمبدم در عقب نگاه میکرد و میگفت ای پدر بدرود باش که در غریبی و ذل بندگی گرفتارم
ای خواهر از من فراموش مکن و من شفقتها و دلسوزیهای ترا یاد آورم کاروانیان همه شب شتر میراندند تا سحرگاه بمنزلی رسیدند که مقابر
آل اسحق بود یوسف در نگریست قبر والدهٔ خود را ملاحظه کرد بی اختیار خود را از بالای شتر بر قبر مادر افکند و از ترتیب عهد کودکی یاد کرد
و مهر و شفقت مادری بخاطر مبارک آورد و قطرات عبرات چون باران نیسانی بر روی ارغوانی ریختن گرفت آواز داد که ای مادر مهربان
سر خود را از قبر برآور پرده خاک از پیش نظر دور کن و نگاه بحال فرزند دلبند خود کن انا ابنک المغلول منم فرزند تو که غل بر گردنم نهاده اند و دار
پلاس پوشانیده و دست و پایم بزنجیر بسته تهمت بندگی مرا فروختند و دل پدرم را بآتش هجران سوختند از قبر راحیل آواز برآمد که ای فرزند دلبند

اي نور هر دو ديدهٔ من غم مرا بسيار كردي و اندوه مرا افزون ساختي اي فرزند نازپرور من جانم از درد تو افكار شد پس صبر كن كه از صبر بمراد ميرسي اگا
تو بشكيبائي - وني مي گيرد اي جگرگوشهٔ من زنهار صبر كن كه ان الله مع الصابرين بدرستي كه ياري و مددگاري خداي با صابرانست و در وقت تير بلا
صبر در روي كش تا علم ظفر در ميدان مراد بر تواني افراشت اما چون روز روشن شد غلامي كه موكل نگاهبانان يوسف بود نگاه كرد يوسف را بر شتر نديد
باز پس دويد او را ديد بر سر قبر نشسته زار زار ميگريد آن بي رحم جفاكار از روي قهر طپانچه بر صورت چون برگ گلش زد كه روي مباركش خراشيده شد و
خون آلود گرديد و گفت اي غلام خواجگان تو راست ميگفتند كه تو گريزپائي يوسف هيچ نگفت اما جان مدد دنباليد كه غلغله در ملكوت افتاد في الحال شد
باد قهر الهي برآمد و غبار برخواست و صاعقهٔ بي ابر در هوا پيدا شد و خروش و شور برق بي سحاب ظاهر گشت كاروانيان گفتند ما از خود درين چند
روز گناه تازه نمي بينيم كه موجب اين عقوبت باشد ايشان درين سخن بودند كه آن غلام بيامد و گفت كه بشومي معاملهٔ منست چه من اين ساعت طپانچه بر روي
غلام عبري زدم و او آب در ديده بگردانيد و بدرد دل ناله كرد و در آن حال اين صورت واقع شد مالك گفت اي غلام سبب طپانچه زدن چه بود گفت
او خود را از شتر انداخته بود و داعيهٔ گريختن داشت مالك گفت اي بيعقل چگونه كسي با غل و زنجير و بند تواند گريخت پس پيش يوسف آمد گفت اي
جوان قصد گريختن داري گفت اي مالك من سر پيرزو پاي گريز ندارم اما بخاك مادر رسيدم صبر و تحمل از من رميده شد و رشتهٔ طاقتم بتيغ
اضطراب بريده گشت مادرم هرگز انديشه نكرده بود كه من با غل و زنجير بر سر خاكش خواهم رسيد يا داغ بندگي بر رخ جگرگوشهٔ او خواهد كشيد چون قبر
او را ديدم بي اختيار خود را از بالاي شتر در انداختم و غم دل با وي بگفتم و قصهٔ پر غصهٔ خود را بر وي ميخواندم كه اين غلام آمد و طپانچه بر روي من زد و من
نفرين نكردم همين بود كه از دل دردناك آهي برآوردم كاروانيان بگريه درآمدند آغاز تضرع و زاري كردند و گفتند كه اي جوان عاليشان اين گردباد
كه برانگيخته فرو نشان يوسف روي بهوا كرد و نگاهي كرد و لب مبارك بجنبانيد في الحال باد و باران آرميد و هوا صاف شد مالك اين حال چون مشاهده نمود
در ساعت بفرمود تا غل از گردن و بند از پاي و دست يوسف برداشتند و جامهاي نيكو در وي پوشانيدند و بر راحلهٔ تيزرو نشاندند القصه مالك
او را بمصر آورد و در آن زمان پادشاه مصر ريان بن وليد عمليقي بود از اولاد عملاق بن لاوذ بن سام بن نوح گويند كه او بيوسف ايمان آورد و پيش
از يوسف فرمان يافت و پس از وي پادشاهي بقابوس بن مصعب افتاد كه فرعون زمان موسي بود و اول زمان او در آخر زمان يوسف بود و يوسف
او را دعوت كرد بايمان قبول ننمود و ريان زمام امور ملك خود را بدست قطفير مصري باز داده بود بجهت زيادتي مرتبه و رفعت شان او نزد ملك
مصر عزيز گفتندي و چون كاروان بمصر آمد گماشتگان عزيز بسر راه كاروان آمده يوسف را ديدند از لمعهٔ جمال او آشفته و حيران شده باز گشتند و خبر بعزيز
بردند و او زني داشت راعيل نام و نام مشهور او زليخا بود و چون عزيز خبر يوسف شنيد بمالك پيغام داد كه غلام را بنزد من آور روز ديگر مالك يوسف را
بحمام برده و سر و روي او را بشست و جامهاي قيمتي در وي پوشانيد و با آراستگي تمام او را ببازار آورد و بجلوهٔ آن جمال شيرين شور از مصريان
برآمد خريداران ثمن بر يد درآمده هر كس در بهاء چيزي اضافه ميكردند تا بدانجا رسيد كه هم سنگ او زر و نقره و مشك و ديبا بدادند عزيز مصر قدم خريداري
در پيش نهاده او را بآن مبلغ خريده بخانه آورد و قال الذي اشتريه و گفت آنكس كه خريدار يوسف را من مصر از اهل مصر يعني عزيز لامرأته
مر زن خود را يعني زليخا اكرمي مثويه گرامي دار جاي نشستن اين غلام كنعاني را يعني در حسن تعهد و نيكو داشت او ملاحظه تمام كن چه نشاندن كسي
را بجاي نيكو دليل عزت و احترام است عسي ان ينفعنا شايد كه سود رساند ما را در كار ما از ضياع و عقار و سر انجام روزگار و ما باو مستظهر شويم در

مصالح حال

مصالح حال و مآل خود چه علامت رشد از جبين او لايح است او نتخذه ولدا يا فرا گيريم وي را بفرزندي و گويند عزيز عقيم بود و زن جنبي مني و عزيز همين گفت
او را بفرزندي بگيريم چه آثار رشد و ثواب در بشرهٔ او ظاهر است از بعضي اكابر نقل است كه عزيز زليخا را امر كرد كه يوسف را بهوشي فرود آور كه نيكوترين
اماكن باشد زليخا جايي كه احسن اماكن باشد بهتر از درون دل خود نيافت پس او را در خانهٔ دل خود فرود آورد و كذلك و همچنانكه عزيز را بر يوسف
مهربان گردانيديم و او را بر تعهد حال او داشتيم بعد از آنكه وي را از بند چاه و تعب راه نجات داديم مكنا ليوسف جاي داديم يوسف را و تمكين داديم
او را في الارض در زمين مصر تا تصرف كند در آن ولايت بمعدلت ولنعلمه و تا بياموزيم او را من تاويل الاحاديث از تعبير خوابها
و معاني كتب الهي مخلص كلام آنست كه غرض رهانيدن يوسف از چاه و رسانيدن بمصر و تمكين او دادن دران زمين آن بود كه بعدل قيام نمايد
و تدبير مردمان اقدام كند و از ما تعليم معاني كتب و احكام آن گرفته انفاذ آن كند و ايشان را بآن ارشاد نمايد و بتعبير خوابها نموده تنبيه ايشان كند از حوادث
واقعه تا استعداد آن كردند و بتدبير آن مشغول شوند قبل از آنكه واقع شود مانند تدبير او در سالهاي قحطي ايشان بر تفصيلي كه مذكور خواهد شد والله
غالب و خداي غالبست علي امره بر كار خود و هيچكس چيزي را از امر او نتواند گرديد يا غالب است بر امر يوسف كه برادران را در وي مطلبي بود و مشيت
خداي برخلاف آن واقع نشد مگر آنچه خداي خواست ولكن اكثر الناس وليكن بيشتر مردمان لا يعلمون نميدانند كه زمام امور
بقبضهٔ اقتدار و مشيت اوست و يا علم ندارند بلطايف صنع و خفاياي لطف حق سبحانه و تعالي ولما بلغ و آن هنگام كه يوسف رسيد اشده
بمنتهاي اشد او در جسامت و قوت خود كه آن ميان سي و چهل است سالگي و گويند مراد سن شبابست كه مبدا بلوغ است و بروايت صحيح از ابن
عباس از هژده سالگي آتيناه داديم او را حكما نبوت يا حكمت كه علمي است مويد بعمل يا حكم كردن ميان مردمان و علما و دانشي كه تاويل است
كه عبارتست از علوم دينيه و علم مصالح مردمان و تفسير خواب مرويست كه مردم چون مرافعه بعزيز عرض ميكردند عزيز ايشان را بيوسف اشاره ميكرد
بجهت ظهور كمال او بفضل و صواب ديد و كذلك و مانند اين نجزي المحسنين پاداش ميدهيم نيكوكاران را اشارتست بانكه حق تعالي بجهت
پاداش احسان او در عمل اين مرتبهٔ رفيعه را در عنفوان جواني با وارزاني فرمود و در بعضي روايات آمده كه يوسف عليه السلام هفده ساله بود كه عزيز
او را بخريد و سي و سه ساله بود كه ريان بن وليد وي را وزارت داد و چهل ساله بود كه حق تعالي او را نبوت داد و صد و بيست ساله بود كه متوفي شد
آورده اند كه چون يوسف عليه الصلواة والسلام بخانهٔ عزيز درآمد سلطان عشق او رخت بخانهٔ دل زليخا فرستاد و لشكر محبتش متاع صبر و سكون او را
بيغما داد هر روز جمال يوسف زياده ميشد و عشق زليخا افزون ميگشت تا آنكه عشق بنهايت رسيد و شوق بنهايت انجاميد صورت حال با يوسف
در ميان نهاد وراودته و طلب مراد خود كرد از يوسف التي هو في بيتها آن زني كه يوسف در خانهٔ او بود يعني زليخا عن نفسه
از نفس او يعني بحيله گري مي آمد و ميخواست تا بتدبير امر خود كند و بانواع حيله بمطلب خود از يوسف حاصل كند ابن عباس فرموده كه از جملهٔ مراودت و حيله گري
كه كرد او در طلب مراد خود اين بود كه با وي گفت چه موي نيكو داري يوسف در جواب گفت اول چيزي كه در خاك پراكنده و ريزيده گردد موي باشد
گفت اي يوسف چه روي نيكو داري گفت احسن الخالقين او را در رحم مادر نگاشته گفت اي يوسف حسن روي تو مرا لاغر كرد جواب داد كه شيطان
ترا براين داشته گفت اي يوسف عشق تو آتش در دل من زده اين آتش را بآب لطف بنشان گفت اگر آبي بر آتش تو ريزم بآتش دوزخ
سوخته شوم و گفت برخيز در اندرون آن خانه رو آبي بيار كه بغايت تشنه ام و غرض او آن بود كه چون بخانه رود از عقب او درآيد و مراد خود حاصل كند

یوسف جواب داد که در خانه کسی رود که صاحب خانه باشد و من مملوکم و مالک چیزی نیستم گفت درین خانه بستر حریر و دیبای لطیف گسترده است در آنجا
در آی و مرادم برآر گفت چگونه خود را مستوجب دوزخ گردانم و منزل خود را از دست بدهم گفت ای یوسف ازینجا بگذر و با من درین سراپرده
درون آی که کسی را درون این پرده راه نیست گفت خدای من بر همه سرایر و خفیات مطلع است چگونه از او پوشیده شود گفت دست بر دل من نه
تا اطمینان یابم گفت عزیز بآن اولی تر است گفت من عزیز را شربتی دهم تا روز جزا بیدار نشود و من حلیله تو شوم گفت چگونه از عقاب و عذاب دوزخ ها
یابی از سدی مرویست که مراوده او با یوسف آن بود که خود را می آراست و بر وی عرض میکرد و ویرا بخود دعوت می نمود گاهی ترهیب و گاهی ترغیب
می گفت ای یوسف بحسن و جمال من نمی نگری گفت چگونه چیزی را بهبینم که عنقریب در خاک پوسیده شود گفت مشاهده موهای مجعد مشکبوی من بکنی
گفت چه فایده با خاک آمیخته خواهد شد و چون نزد یوسف بنشستی یوسف روی از و بگردانیدی و چون از تدبیرات مراوده عاجز شد شروع در حیله کرد
مکر کرد باین وجه که خانه بساخت که زیر و بالا و در و دیوار آن آینه بود صورت خود و یوسف را در آن نقش کرده بود که هر دو یکدیگر را تنگ در بر کشیده بودند
چون خانه تمام شد از یوسف التماس کرد که در درون خانه در رو و ببین که هرگز مثل این خانه را دیده یوسف دید که زلیخا التماس و زاری بسیار می کند
درون خانه در آمد زلیخا از عقب آن روان شد و در خانه در آمد وَغَلَّقَتِ الْأَبْوَابَ و بست درها مرویست که آن هفت خانه بود در یکدیگر
هر خانه دری نشانده بود زلیخا همه درها فرو بست وَقَالَتْ هَيْتَ لَكَ و گفت پیش من و بشتاب که من از توام قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ گفت
پناه میگیرم بخدای پناه گرفتنی إِنَّهُ رَبِّي بدرستی که شان اینست که پروردگار من أَحْسَنَ مَثْوَايَ نیکو ساخته است منزل مرا از نیک بارگاه قربت
خود مرا مرتبه علیه و درجه رفیعه داده چگونه در حق او عاصی شده باین امر قبیح اقدام نمایم و خود را از آن مرتبه محروم سازم و یا عزیز که ترحیب کننده من است
ترا بنیکو داشت من فرموده پس چگونه حرمت حق نعمت او را رعایت نانموده دست خیانت در حرم او دراز کنم إِنَّهُ بدرستی که شان اینست
لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ رستگار نمیشوند ستمکاران یعنی حق ناشناسان که در عوض نیکی بدی میکنند و یا فایز نگردند زناکاران چه زناکاری بدترین
ظلمهاست وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِ و بدرستی که قصد کرد آن زن یعنی زلیخا بمخالطت یوسف وَهَمَّ بِهَا و قصد کرد یوسف علیه السلام بدفع آن
بطریق فرار لَوْلَا أَنْ رَأَى اگر ندیدی و نیافتی یوسف علیه السلام بُرْهَانَ رَبِّهِ راه روشن پروردگار خود را هر آینه قصد مخالطت او کردی و آن
برهان بقول اصح نور عصمت الهی بود و لمعه نبوت یوسفی که حایل شد میان یوسف و میان آنچه سبب خشم خدای تعالی بود پس یوسف علیه السلام بقوت
نبوت و مدد فتوت در آن حال خود را نگاه داشت و نمیتوان گفت که مراد قصد مخالطت یوسف بوده باشد زلیخا را زیرا که منافی عصمت است و جمیع انبیا معصوم
اند از صغایر و کبایر و مبرا از قصد معاصی و مرویست که نزد آن حال فرشته بصورت یعقوب ظاهر شد که انگشت بدندان گرفته بود و چون یوسف از آنجا
از خانه بیرون دوید كَذَلِكَ همچنین نمودیم او را برهان روشن لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ تا بگردانیم از وی بدی را یعنی خیانت در حرم عزیز وَالْفَحْشَاءَ
و عمل زشت یعنی زنا که زشت ترین کارهاست إِنَّهُ بدرستی که او مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ از بندگان خالص ماست یعنی پاک کرده شده از هر ناشایست
و ناپاکی باطن و ظاهر از جمله بدیهی است که قصد فاحشه و عزم برای او اکبر سوء و اعظم قبح است و منافی خالص بودن او از قبایح پس یوسف او نکرده باشد
و مرویست از علی بن الحسین علیهما السلام که برهان یوسف که او را از فحشا باز داشت آن بود که در خانه بتی بود زلیخا در حین مراودت پرده بر سر آن انداخت
یوسف گفت چرا چنین کردی گفت تا بر حال ما واقف نشود و نزد او شرمنده نشوم یوسف فرمود که پس من سزاوارترم با که شرم دارم از خدای یکتای قهار است

بر عامیان و در روایت آمده که چون زلیخا قصد مراودت کرد با یوسف روی از وی بگردانید و بجانب دیگر نگریست صورت خود و صورت زلیخا را دید که دست
در گردن یکدیگر کرده اند روی از آن بگردانید بسقف نگاه کرد همچنین دید و بهر طرف مینگریست آن را مشاهده میکرد مضطرب شده بسرعت تمام روی به بیرون
نهاد زلیخا در پی آن روان شد وَاسْتَبَقَا الْبَابَ و پیشی گرفتند بسوی در یعنی یوسف بجهت [illegible] از زلیخا میل خروج کرد و زلیخا مسارعت کرد در پی او
تا منع او کند از خروج و مراد از در، در بیرونین بود که خارج خانه بود و چنانکه از کعب مرویست که یوسف روی بگریز نهاد و نزد هر دری که میرسید قفل آن بی مفتاح
گشاده میشد و بزمین می افتاد تا بدر آخرین رسید زلیخا خود را [illegible] رسانید و دست در وی زد و پیراهن او را باز پس کشید وَقَدَّتْ و درید
در وقت کشیدن قَمِيصَهُ پیراهن یوسف مِنْ دُبُرٍ از پس آن وَأَلْفَيَا سَيِّدَهَا و یافتند هر دو شوهر زن را یعنی در این وقت هر دو دیدند عزیز را که
شوهر زلیخا بود لَدَى الْبَابِ نزدیک در بیرون چون عزیز یوسف و زلیخا را مضطرب دید دانست که صورتی روی نموده که هر دو آشفته اند پیش از آنکه
بتفحص ایشان مشغول شود زلیخا پیش دستی کرده دلیرانه بسخن در آمده قَالَتْ گفت بعزیز که مَا جَزَاءُ مَنْ أَرَادَ چیست جزای کسی که خواهد بِأَهْلِكَ
سُوءًا باهل تو بدی را مراد وی ازین سخن آن بود که برائت ذمت خود ازین گناه که ظاهر است از زوجیان فرا نماید که گناه از یوسف است یعنی مکافات
یوسف براین گناه نیست إِلَّا أَنْ يُسْجَنَ مگر که بزندان کرده شود یعنی پاداش او زندانست أَوْ عَذَابٌ أَلِيمٌ یا عذابی دردناک یعنی ادب کردن
و زدن بتازیانه این سخن که بجهت اتمام کشیدن از امتناع از مراودت و برائت و پاکدامنی خود بر زبان راند چون این سخن بشنید بجهت دفع تهمت
از خود قَالَ گفت ای عزیز هِيَ رَاوَدَتْنِي زلیخا درخواست کرد مرا عَنْ نَفْسِي از نفس من و من امتناع کردم و از وی گریختم عزیز گفت راستی این سخن
بچه دانیم هیچکس ازین واقعه خبر ندارد یوسف گفت درین خانه کودکی چهار ماهه بود در گهواره او گواه منست و آن کودک پسر خاله زلیخا بود عزیز گفت کودک چهار ماهه
چه داند و چگونه سخن گوید یوسف علیه السلام گفت خدای من قادر است بر آنکه او را بسخن در آرد عزیز از آن کودک پرسید که تو چه میگویی بقدرت ربانی کودک
بسخن در آمد و حق تعالی ازین خبر میدهد که وَشَهِدَ شَاهِدٌ و گواهی داد گواهی مِنْ أَهْلِهَا از کسان زلیخا که بسخن در آمد و گفت ای عزیز إِنْ كَانَ قَمِيصُهُ
اگر هست گریبان پیراهن یوسف قُدَّ مِنْ قُبُلٍ دریده شده از پیش فَصَدَقَتْ پس راست میگوید زلیخا وَهُوَ مِنَ الْكَاذِبِينَ و یوسف از دروغگویانست
چه این صورت دلیل است بر آنکه زلیخا دفع یوسف میکرده از خود گریبان پیش دریده وَإِنْ كَانَ قَمِيصُهُ و اگر هست پیراهن یوسف قُدَّ مِنْ دُبُرٍ
از پس دریده فَكَذَبَتْ پس زلیخا دروغ میگوید وَهُوَ مِنَ الصَّادِقِينَ و یوسف از راستگویانست چه این حال دلالت دارد بر آنکه یوسف علیه السلام
از وی گریخته و او در پی آمده و ویرا بخود کشیده و پیراهنش از پس دریده فَلَمَّا رَأَى پس آنهنگام که دید عزیز قَمِيصَهُ پیراهن یوسف را قُدَّ مِنْ دُبُرٍ دریده
شده از پس روی بزلیخا کرده از روی غضب قَالَ إِنَّهُ گفت بدرستی که گفتار این کار این بدی مِنْ كَيْدِكُنَّ از مکر و حیله شما زنانست مراد زلیخا و امثال
اوست از زنان مکاره إِنَّ كَيْدَكُنَّ عَظِيمٌ بزرگست چه کید زنان زود بدل می آویزد و بسیار در نفس تاثیر میکند و نیز کید زنان با مردان بمواجهه است و کید
شیطان بباطن ضعیف زیرا که حق تعالی در قرآن فرموده که إِنَّ كَيْدَ الشَّيْطَانِ كَانَ ضَعِيفًا و در باره کید زنان گفته که إِنَّ كَيْدَكُنَّ عَظِيمٌ در خبر است که یوسف علیه السلام
چون نبوت و پادشاهی بوی قرار گرفت روزی جبرئیل نزد وی نشسته بود و جوانی از خدمتکاران مطبخ او نزد یوسف علیه السلام آمد جامه چرب پوشیده
و چرکی از آلات مطبخ بدست گرفته جبرئیل گفت ای یوسف این جوان را میدانی که چه کس است گفت نه گفت این کودکیست که برای تو در گهواره گواهی داد یوسف
گفت پس ویرا چنین حقی ثابت است بفرمود تا جامه از وی بر کنند و خلعتی گرانمایه در وی پوشانیدند پس ویرا وزیر خود گردانید القصه چون صدق یوسف و کذب

زلیخا بر عزیز ظاهر شد متوجه یوسف شده بر وجه اعتذار گفت یوسف اعرض عن هذا ای یوسف اعراض کن ازین سخن و پنهان دار این کار را واستغفری
و آمرزش طلب ای زلیخا لذنبک از برای گناه خود و در بعضی تفاسیر آورده اند که معنی آنست که عذر خواه از یوسف علیه السلام که غیبت وی او را پیش کسان آزردی
انک کنت بدرستی که تو بودی من الخاطئین از گروه گناه کاران آورده اند که اگر چه عزیز این قصه را تسکین داد اما سخن عشق پنهان کی ماند و نمه
ازین در افواه مرد و زن افتاد و قال نسوة و گفتند گروهی از خواتین مصر در کشاف آورده که پنج تن بودند از زنان خواص ملک زن حاجب و زن ساقی
و زن خباز و زن زندان بان و زن میر آخور که با یکدیگر نشسته گفتند فی المدینة در شهر مصر در موضعی که آنرا عین الشمس گفتندی مضمون سخن اینکه امرأة
العزیز زن عزیز یعنی زلیخا تراود فتاها طلب کرده است غلام خود را عن نفسه از نفس او یعنی از وی درخواسته است که کام وی را حاصل کند
قد شغفها حبا بدرستی که شکافته است یوسف پرده دل او را حبا از روی دوستی خود یعنی محبت یوسف علیه السلام پرده دل او را شکافته و بدرون دل
او جا کرده است انا لنریها بدرستی که ما می بینیم زلیخا را فی ضلال مبین در گمراهی هویدا یعنی دوری از راه صواب و روش خطائی که با وجود مانند
عزیز شوهری شیفته غلام درم خریده شده است فلما سمعت پس چون بشنید زلیخا بمکرهن مکر ایشان را تسمیه قول ایشان بمکر باعتبار آنست که
آواز و افشای کردند همچنانکه زلیخا میدانست و یا آنکه غرض ایشان آن بود که یوسف را ببینند چه یوسف علیه السلام هرگز از خانه بیرون نمیرفت و یا آنکه زلیخا
عشق خود را از ایشان پوشیده و ایشان افشای آن کردند حاصل کلام چون زلیخا سخن ایشان بشنید ارسلت الیهن فرستاد بسوی ایشان و
استدعای آن نمود که بدعوت وی حاضر گردند مرویست که چهل زن را طلبید و آن پنج زن ملامتگر در میان ایشان بودند چون بمنزل وی در آمدند تعظیم ایشان
بجای آورد و اعتدت لهن و آماده کرد برای ایشان متکأ تکیه گاهی از بالشهای لطیف و گویند مراد از متکا طعامی است که خوردن آن احتیاج بکارد داشته
باشد و آتت کل واحدة منهن و داد هر یکی را از آن زنان سکینا کاردی تا گوشت ریزه کنند و تناول نمایند و یا ترنج را بآن ببرند و دهن را خوش
سازند پس نزدیک یوسف آمده جامهای فاخر در وی پوشانید و کمر مرصع در میان او استوار ساخت و تاج مکلل بجواهر شاهانه بر فرقش نهاد و
و بآرایشی تمام و آرایش لا کلام او را مزین گردانید و زنان از صفه خانه نشانده بود که یوسف علیه السلام در اندرون آن خانه بود و قالت اخرج
علیهن و گفت با وی که بیرون آی برین زنان جهت خدمت یا سلام کردن برایشان یوسف علیه السلام جهت آنکه بنده بود و بدل انقیاد و فرمان برداری
در بندگی ابا ننمود و بیرون آمد بیت ز خلوتخانه آن گنج نهفته برون آمد چو گلزار شگفته فلما رأینه پس آنهنگام که آنرا دیدند اکبرنه بزرگ یافتند او را
در جمال یعنی در حسن صورت بچشم ایشان گران آمد بیکبار همه شیفته دیدار او گشته از خود فراموش نمودند و قطعن ایدیهن و ببریدند دستهای
خود را در حالتی که گوشت یا ترنج می بریدند چشم ایشان بر جمال یوسف افتاد بیخود شدند و کارد بدستهای خود زده می بریدند و گمان ایشان آنکه
گوشت یا ترنج می برند و اصلا الم آنرا احساس نکردند بیت چه مدعی ببر دکف ز دیدن یوسف نگاه کن که چه در دل رسد زلیخا را امر وست که زلیخا
هر یکی را ترنجی و کاردی میداد و گفت چون یوسف بر شما آید هر یک پاره ازین ترنج ببرید و از غایت حیرت الی و بوی را دیدند چون یوسف علیه السلام
بمجلس ایشان گذر کرد ایشان محو جمال او شده مدهوش شدند و دستهای خود را بجای ترنج بریدند و از غایت حیرت درد آنرا احساس نکردند
و از وهب منقول است که از آن چهل زن نه زن از لمعات جمال یوسفی مدهوش شدند بنوعی که تا حشر هشیار نگشتند و بعضی از ایشان دست خود را
قطع کردند چون با خود آمدند دستها را بریده دیدند و قلن و گفتند از غایت تعجب حاش لله پاکست خدای از صفت عجز در آفریدن چنین مخلوقی

ماهذا

ما هذا بشرا نیست این غلام از جنس آدمی زیرا که چنین حسن معلوم بشری باشد این جمال نه حد آدم است ان هذا نیست این کس الا ملک کریم مگر فرشته گرامی
و بزرگوار نزد خدای چه جمال بدین زیبائی و کمالی بدین غایت و عصمتی بدین مرتبه از خواص ملکیت است از سلمی مذکور است که حق تعالی بدین آیت بدعیان
محبت خود را سرزنش میکند که مخلوقی در رؤیت مخلوقی بدین غایت میرسد که الم قطع عضو خود را احساس نمیکند شما در شهود پرتو جمال خالق خود باید که
از هیچ ملالی و رنجی متالم نشوید صاحب وسیط باسناد از جابر انصاری نقل میکند که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله فرمود که جبرئیل بر من فرود آمد و گفت
خدای تعالی ترا سلام میرساند و میگوید که ای حبیب من حسن روی ترا از نور عرش مقرر کردم و حسن یوسف را از نور کرسی دادم و ما خلقت خلقا
احسن منک و هیچ مخلوقی نیکوتر از تو نیافریدم آنحضرت با کمال بود و یوسف با جمال و در شهود جمال یوسفی دستها بریده شد و در ظهور کمال محمدی
صلی الله علیه و آله زنارها قطع گردیده و درین معنی گفته اند بیت از حسن روی یوسف دست بریده سهل است ° در پای دلبر من سرها بریده بینی °
القصه چون زلیخا حیرت زنان و آشفتگی ایشان مشاهده کرد قالت گفت بدیشان که فذلکن الذی پس این آن بنده کنعانی است که شما لمتننی
فیه ملامت کردید مرا در دوستی او و باین مضمون لب شور انگیز خود را مترنم نمود که بیت بکرش به بینی و دست از ترنج نشناسی ° روا بود که ملامت
کنی زلیخا را اکنون دانستید که حق بطرف من بوده و لقد راودته و بدرستی که من مراودت کردم او را عن نفسه از نفس او و درخواستم
که از روی شفقت آرزوی من دهد فاستعصم پس خویش نگاهداشت و بر من فرود نیامد و لئن لم یفعل و اگر چنانچه نکند ما آمره
آنچه فرمایم او را از حاصل کردن مراد من لیسجنن هر آینه بزندان کرده شود و لیکونا من الصاغرین و باشد از خوار شدگان یعنی از اهل
زندانیان باشد یوسف که این سخن بشنید روی از آن مجلس برتافت و زنان از عقب افتاده بیرون دویدند در لباس آنکه وی را ملامت کنند و هر یک
جدا جدا بر دست و پای او بوسه دادند و بخود دعوت میکردند یوسف علیه السلام از ملاقات ایشان بتنگ آمده قال رب گفت ای پروردگار
من السجن احب الی زندان دوستر است نزد من مما یدعوننی از آنچه میخوانند این زنان مرا الیه بسوی آن از مطاوعت
و میل ایشان عجب در مانده ام در کار ایشان مرا زندان به از دیدار ایشان و الا تصرف عنی و اگر نگردانی از من کیدهن مکر و فریب
ایشان را یعنی اگر مرا در پناه عصمت خود نگیری لا علاج اصب الیهن میل کنم بسوی ایشان یعنی اجابت سخن ایشان کنم بطبع و بمقتضای شهوت خود
و اکن من الجاهلین و باشم از نادانان بارتکاب عمل قبیح فاستجاب له پس اجابت کرد مر دعای او ربه آفریدگار او فصرف
عنه پس گردانید از و کیدهن مکر آن زنان را بقوت عصمت انه هو السمیع بدرستی که او شنواست مر دعای کسی را که باو پناه برد العلیم
دانا بحال کسی که از همه با و گریزد آورده اند که بعد از نومیدی زنان از وی زلیخا را گفتند که صلاح آنست که دو سه روزی او را در زندان باز داری شاید بسبب آن
رام تو گردد و قدر راحت و نعمت را دانسته سر تسلیم بر خط فرمان تو نهد بیت چو تفته سازی زندان را برو گرم بود زان بوته گردد آهنش نرم زلیخا این سخن را
قبول کرده نزد عزیز آمد و گفت ازین غلام چون بدنام گشته ام طبع مرا از خدمت او نفرتی پدید آمد صلاح اینست که او را بقید و بند زنجیر گرفتار کرده در زندان
افگنی تا مردم گمان برند که او گناه کار است و من از ملامت و سرزنش باز رهم عزیز را این سخن معقول افتاد حکم کرد که بزندانش برند چنانکه میفرماید ثم
بدا لهم پس ظاهر شد مر ایشان را یعنی عزیز و اهل او را من بعد ما راوا الآیات از پس آنکه دیدند دلایل عصمت و شواهد داله بر نزاهت یوسف
مانند گواهی کودک و چاک پیراهن و قطع دست و امتناع او از ایشان یعنی با وجود مشاهده این نشانها رای ایشان قرار بران یافت که برای مصلحت

لیسجننه در زندان کنند او را حتی حین تا هنگامی که معتبر باشد پس زلیخا آهنگری را طلبید و گفت بندگران بساز و سلسله محکم ترتیب کن تا بر دست و پای این غلام عبری نهم و چندروزی وی را در زندان گوشمال دهم آهنگر اگه نظر بر دست و پای یوسف افتاد گفت ای ملکه جهان این پسر خود ذات طاقت بندگران و قوت رنج زندان ندارد زلیخا بانگ بر وی زد و گفت تو بر زندانیان رحم میکنی پس آهنگر بند و زنجیر ترتیب داد و بر دست و پای یوسف نهاد پس زلیخا بفرمود که او را با این بند و زنجیر بر ستوری نشانند در بازار مصر بگردانند و منادی زنند که هر که در حرم عزیز اراده خیانت داشته باشد جزای او اینست و خود جامه چرکین و کهنه پوشیده و بر سر راه یوسف بایستاد که مردم او را نشناسند و به بیند که یوسف چه میگوید یوسف را دید که بر مرکبی سوار کرده اند و دست او را بسته و بندگران پای نهاده برگرد بازار میگردانند یوسف ازین واقعه بسیار پریشان و آزرده شده و بنالید که الهی تو از سر کار آگاهی از غم جدائی پدر با ناله و افغان از جفای برادران در غربت سرگردانم با وجود این گرفتار بند و زندانم جز استعانت بحضرت تو چاره نمیدانم جبرئیل آمد که ای یوسف از بند و زنجیر غم مخور که
بیت: سلسله بندات و سفیران را بگردن زیور است زنهار زنهار که از تنگنای حبس اندیشه نکنی و از جفای قید اندوهگین نشوی که نزول در زاویه زندان موجب سیر ریاحین ریاض خلد خواهد بود چه گل احمر در تنگنای غنچه نکهت پرور کسب می کند و مشک از فراز تنگی نافه شمامه عطر گستری می یابد ای یوسف زلیخا آمده و بر رهگذر تو نشسته تا نظاره کند که تو چگونه جزع خواهی کرد و اگر از برای خلاصی خود شفیع خواهی ساخت زنهار ای یوسف روی ترش نکنی و گره بر ابرو نزنی و سر از هیش بر نیاری بجیب دراست و پیش و پس نگاه نکنی و خندان خندان باش و تبسم کنان خود را چنان بدان که از گلستان می آیم چون یوسف را از سرای عزیز بجانب بازار بردند و تب بهار مرد و زن بنظاره بیرون آمدند مردان سنگ بسینه میزدند و زنان روی بناخن میخراشیدند خروش از اهل مصر برآمد یکی میگفت که مظلومست و بیچاره و دیگری میگفت محروم است و آواره یکی نعره میزد که آه از دست این غریب کنعانی و دیگری ناله میکرد که دریغ این زندگانی یکی فریاد میکرد که این چه بیرحمی و دل آزاریست و زنانی دیگری طعنه میزد که این چه بیدادیست و ستم کاریست که کودکی را که دست حوران بنازدی برای حمایل آن زر چنبر تست با طوق چه کار و دستی را که گردن دلبران مشکین موی در آرزوی آن مقید بقید حسرت است به بند و زنجیر چه نسبت است هر گرا چشم بر جمال یوسف افتادی فی الحال دیوانه و آشفته عشق او گشته دل از دست بدادی مرویست که چون یوسف برابر زلیخا رسید بر زبان منادی او جاری شد که هذا غلام من کنعان این غلامیست کنعانی و عبری زبان والعزیز علیه غضبان و عزیز بر وی خشمناکست و غضب آلود جبرئیل آمد که ای یوسف جواب منادی باز ده که هذا خیر من غضب الرحمن این خواری بهتراست از غضب ربانی و معصیت الدیان و این نافرمانی خوبتر باشد از عصیان سبحانی و دخول النیران و رسیدن بآتش دوزخ و سرابیل قطران و پوشیدن لباس قطران تا با کمال قدرت خود آواز ترا بگوش زلیخا رسانم کسی دیگر نشنود یوسف چون این بگفت بشنید. زلیخا بر خود به پیچید بر خواسته و بخانه باز آمد پیغام فرستاد بزندان بان که این غلام را در جای تنگ و تیره باز دار و طعام [illegible] بروی تنگ کن پس یوسف را بزندان آوردند ودخل معه السجن ودرآمدند با او بزندان فتیان دو بنده از بندگان ریان که یکی ساقی ملک بود که او را یونا گفتندی دیگری طباخ که او را مجله خواندندی چه ملک بدیشان گمان برده بود که در صدد آنند که او را زهر دهند مرویست که طباخ بعادت خود طعام آورده ملک خواست که دست بطعام دراز کند شربت دار گفت ای ملک دست ازین طعام بدار که زهرآلود است [illegible] مکن ساقی گفت دروغ میگوید ملک بساقی گفت این شراب را بخور ساقی جام شراب را نوشید در حال ضرری بوی نرسید بطباخ گفت این طعام را بخور امتناع نمود پس بهیمه آوردند و آن طعام را بوی دادند در حال بمرد پس ملک بفرمود تا طباخ را بزندان بردند شربت دار را نیز بجهة مظنه تهمت باو یار کرد

حکم کرد تا هر دو را بزندان کنند اتفاقا در آن وقت که یوسف را بزندان در آوردند یوسف علیه السلام تفقد حال زندانیان کردی و جستجوی احوال هر یک بجا آوردی و بعیادت بیماران ایشان رفتی معالجت ایشان فرمودی و جامه دریده ایشان دوختی و دل خوشی دادی و در خبراست که چون یوسف در زندان شد واهل زندان را دل تنگ و پریشان خاطر یافت ایشان را گفت خوشدل باشید و صبر کنید که خدای شما را مزد دهد بفرج دنیا و ثواب عقبی ایشان خوشحال شده گفتند رحمت الله علیک تو چه زیبا روی و نیکو خوی بوده و چه کسی و از کدام قبیله گفت انا یوسف ابن یعقوب صفی الله بن اسحق ذبیح الله بن ابراهیم خلیل الله عامل گفت ای پیغمبرزاده والله اگر توانستمی ترا رها کردمی اکنون در خدمت تو تقصیر نخواهم کرد پس زندانیان همه روز نزد وی آمدندی و حدیث در آثار وی شنیدندی با او اظهار محبت و مودت کردندی یوسف علیه السلام فرمود که ای یاران در محبت من غلو مکنید که هر که با من محبت ورزید از وی محنت افتادم عمه من مرا دوست میداشت و میخواست که مرا نزد خود نگاه دارد کمری از ابراهیم میراث باو رسیده بود در میان من بست و من خفته بودم ازان خبر نگاه مرا بآن تهم ساخت بدزدی و بجهت آن مرا یکسال نزد خود نگه داشت و جزای دزد در شرع ماچنین است و پدر مرا دوست داشت در محنت برادران افتادم و زلیخا بمن محبت ورزید به بند و زندان گرفتار شدم گفتند ما بتو الفت گرفته ایم و نمیتوانیم که بی تو زندگانی کنیم القصه با او مجالست کرده با نواع سخنان او مستفید شدندی و اگر خوابی دیدندی تعبیر فرمودی موافق افتادی و بجهت این هر روز زندانیان آمدندی و یوسف خوابهای خود را تقریر کردندی و وی تعبیر فرمودی شبی آن ملازم ملک که یکی طباخ و دیگری ساقی بود بخدمت یوسف آمدند و خوابهای خود را تقریر کردند و نزد بعضی آنست که بهر کدام خوابی اما بر وجه امتحان یوسف قال احدهما گفت یکی از ایشان انی ارانی مینمایند که دیدم خود را در خواب در باغی یک اصل تاک بود که سه خوشه انگور رسیده داشت پیاله ملک در دستم بود اعصر خمرا افشردم در آن انگور برای شراب تسمیه انگور بخمر برای اعتبار آنست که مآل آن خمر میگشت وقال الاخر و گفت دیگری یعنی طباخ انی ارانی مینمایند که من دیدم خود را در مطبخ ملک احمل فوق راسی که برداشتم بر زبر سر خود خبزا نانرا که [illegible] بود تأکل الطیر منه میخوردند مرغان ازان نان و میربودند نبئنا بتاویله خبر ده ما را از تعبیر این خواب انا نراک مینمائی که مامی بینیم ترا من المحسنین از نیکوکاران یا اهل زندان و غیر ایشان و یا نیکو دانا در علم تعبیر چه هر خوابی را که تعبیر فرمودی موافق آن واقع شد یوسف علیه السلام چون ند نخواست که تعبیر خواب ایشان بزودی بازگوید چه در آن هلاکت یکی از ایشان بود پس پیش از تعبیر ایشان را طریق مستقیم که توحیدات ارشاد فرمود تا باسلام بگروند و اول بیان معجزه خود فرمود که خبر دادن وی بود از غیب تا دلالت بر صدق قول او کند در دعوت ایشان باسلام و صحت تعبیر او و همچنانکه طریقه انبیاست که اول اظهار معجزه میکردند و آخر است را طریق اسلام دعوت میفرمودند پس بجهت این اول بار از تعبیر اعراض کرده در بیان معجزه خود قال گفت که لا یاتیکما طعام ترزقانه نیاید بشما خوردنی که روزی داده شوید بدان الا نبأتکما مگر که خبر دهم شما را بتاویله بعاقبت آن یعنی بگویم رنگ مزه آن طعام قبل ان یاتیکما پیش از آنکه بیاید بشما یعنی اخبار کنم شما را از غیب ایشان گفتند هرگز از کاهنان امثال این نشنیده ایم یوسف بجهة دفع کهانت از خود فرمود ذلکما آنکه گفتم شما را مما علمنی ربی ازان چیزیست که بیاموخت مرا ربی آموزیدگار من بالهام و وحی نه آنکه از قبیل کهانت باشد پس در بیان انکار کهانت فرمود که انی ترکت بدرستی که من ترک داده ام و باز گذاشته ام ملة قوم لا یؤمنون کیش گروهی را که نمیگروند بالله تعالی بوحدانیت خدای وهم بالاخرة هم کافرون و ایشان بسرای آخرت ایشان ناگرویدگانند تکرار ضمیر برای تاکید کفر ایشانست باخرت و اتبعت و پیروی کرده ام ملة آبائی دین پدران خود را ابراهیم واسحق ویعقوب که ابراهیم و اسحق و یعقوب علیه السلام اند تا که از اهل بیت نبوت

جهة قصد زيادتي رغبت ايشان است باستماع كلام وي وقبول كردن سخن وي درانچه ما كان لنا نيست وشايد ما كه پيغمبرانيم أن نشرك آنكه انباز كيريم بالله
من شيء بخداي چيزي را بلكه بطريق يكانكي پرستش اوي كنيم ذلك اين توحيد و پرستيدن خداي يكانكي من فضل الله علينا از فضل خدايست بر ما كه
بوحي ما را بآن آكاهي داده است وعلى الناس از فضل اوست بر ساير آدميان كه انبيا را بارشاد ايشان فرستاده ولكن أكثر الناس وليكن
بيشتر مردمان كه پيغمبران بديشان آمده اند لا يشكرون سپاس داري نكنند آن فضل و موهبت را واز ان اعراض ميكنند و بآن متنبه نمي شوند پس در ترغيب ايشان بتوحيد
وتنفير ايشان از شرك مي فرمايد كه يا صاحبي السجن اي ياران زندان يعني ساكنان آن ءأرباب متفرقون آيا خداوندان پراكنده كه شما داريد از زر و نقره
وآهن و چوب و سنك خير بهتر است أم الله الواحد يا خداي يكانه يكتا در ذات و صفات القهار غالب بر همه مكونات كه هيچكس با و مقاومت نتواند
كرد ما تعبدون نمي پرستيد اهل زندان من دونه بدون خداي إلا أسماء مكر نامها را يعني چيزي چند را كه باعتبار اسم بدون حجتي و دليلي سميتموها
نام نهاده ايد آنها را أنتم وآباؤكم شما و پدران شما يعني مي پرستيد چيزهائي را كه باعتبار اطلاق اسم و محض نام بدون حجتي كه دلالت كند بر استحقاق
الوهيت ايشان مراد آنست كه همين اسم خدا دارند و از حقيقت الوهيت معرا اند ما أنزل الله بها فرو نفرستاده خداي بپرستش آنها من سلطان
هيچ حجتي كه دلالت كند بر آنكه ايشان شايسته معبوديت اند پس شما مي پرستيد اسمي چند بي مسما إن الحكم نيست حكم پرستش إلا لله مكر خداي را كه مستحق پرستش است
أمر فرمان داده بزبان پيغمبران ألا تعبدوا آنكه نپرستيد اي كافر مردمان إلا إياه مكر او را كه حجتي روشن دلالت دارد بر وجوب عبادت او بوحدانيت
ذلك الدين القيم اينست دين حق و راست ولكن أكثر الناس وليكن بيشتر مردمان لا يعلمون نميدانند راه حق را بجهت عدم تفكر در دلايل عقليه و
نقليه و تبعيت هواي جسماني و آرزوهاي نفساني و وساوس شيطاني بعد از تنبيه بر بطلان كيش آنها و امر بعبوديت معبود يكتا شروع در تعبير خواب ايشان كرده فرمود
يا صاحبي السجن اي ياران زندان فيسقي ربه پس بچشاند تربيت كننده خود را يعني ملك را خمرا شراب چنانكه ميشري بوده يعني همان ساقي ملك باشد
وأما الآخر واما آن ديكر كه طباخ است فيصلب پس بر آويخته شود بر دار و مدتي او را بران بكذارند فتأكل الطير پس بخورند مرغان شكاري
من رأسه از كله سر او ايشان هر دو يا يكي از ايشان كفتند دروغ كفتيم و هيچ خوابي نديديم و بازي ميكرديم و يا كفتند ما خوابهاي يكديكر بر خود بستيم يوسف عليه السلام
فرمود كه قضي الأمر الذي حكم كرده شده و محكم ساخته كشت كار خواب كه شما فيه تستفتيان دران طلب تاويل و تعبير كرديد و خلاف آنچه من كفتم
نخواهد شد اين دليل است بر اخبار يوسف عليه السلام بر غيب بطريق وحي نه مانند تعبير معبران و در حديث آمده كه خواب بر پر مرغي پرنده بسته شده
است مادام كه تعبير آن نكرده باشند چون تعبير كنند بعد از پر آن مرغ و بر زمين جايد يعني واقع شود بجاي خود و خواب جزئيست از چهل و شش جزو از پيغمبريست
كه بايد كه خوابي كه به بيني جز با خداوندان راي صايب نكوئي مرويست كه چون سه روز بر آمد كماشتكان ملك آمدند و ايشان را از زندان بيرون بردند
وقال وكفت يوسف در وقت بيرون رفتن ايشان از زندان للذي ظن مر آنكس را كه دانست بطريق وحي أنه ناج آنكه او رستكار است
منهما از ان هر دو و ظن بمعني يقين در كلام عرب بسيار است و مي تواند بود كه بمعني خود باشد زيرا كه تعبير وي بطريق وحي بود [illegible] صواب [illegible] حاصل كرد
ساقي را كفت اذكرني ياد كن مرا عند ربك نزديك مربي خود يعني بنكاهي مرا بعرض ملك رسان تا [illegible] محنت باز رهاند وي اين معني
متعهد شد ملك مجدد آوردن آنها نمود تا طباخ را كه خيانت او ظاهر شده بود بر دار كردند و ساقي را كه صفت امانت او تحقق يافته بود همان
منصب نخستين با و دادند چون يوسف ترك ادب كرده متوسل بمخلوق شد در نجات خود جبرئيل نازل شد و يوسف را كفت از زندان ببرد و پر خود را

برزمين زد

برزمين زد و زمين بشكافت و همچنين تا طبقه هفتم ظاهر كشت جبرئيل عليه السلام كفت فرو نكر چون نكاه كرد سنكي عظيم ديد كفت سنكي بزرك مي بينم جبرئيل كفت
بران سنك زد شكافته شد و از ميان آن كرمي بيرون آمد برك سبزي در دهن كرفته كفت يا طاهر الطاهرين اي پاكيزه ترين پاكيزكان پروردكار عالميان
ترا سلام ميرساند و ميكويد شرم نداشتي كه استعانت كردي بملك مصر بعزت و جلال من كه بجهت اين ترا هفت سال درين زندان بدارم يوسف ازين
سخن متاثر شد و كفت اي جبرئيل پروردكار من از من راضيست كفت آري يوسف كفت چون از من راضيست اكر هفتاد سال در چاه بمانم باكي ندارم
و زندان بر من كلستانست و از ابو عبد الله عليه الصلوة والسلام مرويست كه جبرئيل عليه السلام نزد يوسف آمد كفت اي يوسف كه ترا حسن چنين داد
كه هيچكس در روي زمين مانند تو نيست كفت پروردكار من صورت چنين بمن داد كفت كه محبت تو در دل پدرت افكنده نه محبت برادران
كفت آفريدكار من كفت كه كاروان را بتو رسانيد بر سر چاه كفت خالق و ربي رسان من كفت در چاه كه سنكرا باز داشت كه برادرانت آنرا
بر تو نزدند و ترا بآن هلاك نكردند كفت خداي من كفت كه ترا از چاه نجات داد كفت آفريننده من كفت كه كيد زنان از تو بكردانيد كفت پروردكار
من كفت حق تعالي ميفرمايد كه پس چه چيز ترا بران داشت كه حاجت خود را بمخلوقي عرض كردي نه بمن بجهت اين ترا هفت سال در زندان باز دارم
چون يوسف عليه السلام از جبرئيل اين سخن بشنيد چندان كريه كرد كه ديوارهاي زندان را بكريه تر كردانيد و ببايد دانست كه استعانت بمخلوق در
دفع مضار و تخلص از مكاره جايز است باجماع و غير قبيح بلكه كاه هست كه واجب ميشود پس روايات مذكوره دلالت بر حرمت استعانت نميكند بلكه
عتاب يوسف جهت ترك عادت جميله او بود در صبر و توكل بر خداي از جميع امور بجهت شد و محبت و قبح استعانت در صورتيست كه
ترك توكل بر خدا كرده اعتماد كلي بر مخلوق كند و اكر با وجود توكل بر خدا مخلوق را واسطه سازند در دفع بليت موجب اثم نميشود والقصه چون
ساقي بمرتبه تقرب رسيد و از ساغر دولت سرخوش كرديد از زندان و اهل آن غافل شد فأنساه الشيطان پس فراموش كردانيد
بر وي شيطان ذكر ربه ياد كردن يوسف را نزد تربيت كننده خود كه پادشاه بود فلبث في السجن پس درنك كرد
يوسف در زندان بضع سنين چند سال بضع عدديست سه و نه كويند يوسف عليه السلام بعد ازين واقعه هفت سال در زندان
و درين مدت شب و روز مي كريست تا بحدي كه زندانيان بتنك آمده كفتند اي يوسف بروز كريه كن و بشب خاموش باش تا ما را
آرامشي باشد و يا شب بكري و روز خاموش باش تا ما را آسايشي باشد زليخا را ازين حال خبر دادند بفرمود تا در زندان خاني و دريچه بر شارع عام كشادند
و حكم كرد تا يوسف در پيش آن دريچه كه بجانب كنعان واقع شده بود و چون شب شدي يوسف در پيش آن دريچه نشستي و آغاز كريه كردي و هر بادي
كه از طرف كنعان وزيدي بزبان حال از احوال يعقوب پرسيدي و هر نسيمي كه بطرف كنعان رفتي پيغام دردمندي و اشتياق خود به پير كنعان
فرستادي شبي بطريق عادت نشسته بود و ديده انتظار بر راه نهاده ناكاه ديد كه اعرابي بر شتر سوار براه باديه ميرفت شتر مهار فرمان
او دركشيده و بطرف زندان متوجه شد هر چند اعرابي او را ميزد و مهار او را مي پيچيد او تمكين نميكرد اعرابي بتنك آمده و پياده شده خواست كه
شتر را بر كرداند و شتر زمام از دست او دركشيده و بسوي ديوار زندان توجه نمود و در پيش حجره كه يوسف آنجا بود بايستاد و بزبان
فصيح بر يوسف عليه السلام سلام كرد و كفت اي سمن چمن خوبي واي كل كلشن يعقوبي از كنعان بمصر آمده بودم و حالي بكنعان مطهر ميروم اي
محنت كشيده فراق زده هيچ پيغامي داري براي آن پدر هجران ديده الم رسيده و هيچ خبر ميفرستي يوسف چون نام پدر و ذكر كنعان شنيد خروش

وفریاد برداشت وزار زار بگریست ناگاه اعرابی از پس شتر برسید با عصای کشیده وخواست که بر شتر زند زمین او را بگرفت تا نیمه ساق اعرابی فرو ماند
یوسف آواز داد که یا اخا العرب زمانی پیش آی تا با تو سخن گویم اعرابی گفت زمین مرا گرفته چگونه از جای خود حرکت کنم آنچه می پرسی بپرس یوسف گفت از
کجا می آئی گفت از کنعان پرسید که گشته تو در کدام چراگاه می بود گفت در چراگاه آل یعقوب چریده و آب از چشمه سار کنعان چشیده یوسف فرمود
که در زمین کنعان هیچ درخت دیده و دانسته که او را دوازده شاخ بود و یکی از آن شاخها جدا شده و اکنون چندین سال است تا بیخ آن درخت در فراق شاخ
خود می نالد و اصل آن شجره در آرزوی فرع خود بتضرع و زاری میکند اعرابی گفت اگر تو میگوئی صورت حال یعقوب پیغمبر است که دوازده پسر
داشت و یکی از آن دوازده غایب شده و او مدتیست که در فراق او می گرید و میزارد و بر سر چهار راه خانه ساخته و بیت الاحزان نام کرده
و هر که از آن راه بگذرد از احوال گمشده خود می پرسد و کسی از نام و نشان او خبر نمیدهد یوسف را از استماع این خبر درد بر درد افزود
گفت ای اعرابی از اینجا عزم کجا داری گفت بادیه میروم که متاع اینجا خریده ام آنرا بفروشم و بعد از آن بکنعان روم یوسف فرمود که درین معامله
چند سود طمع داری گفت صد درم یوسف گفت یاقوتی بتو دهم که هشت هزار دینار ارزد هم از اینجا بازگرد و بکنعان رو و چون بکنعان در آئی بر در آن
بیت الاحزان رو و بگو ای پیغمبر خدای من رسول غریبان و مهجوران زندانم در آن وقت که درد بدست رسیده و باشند و سوز فراقت بغایت انجامیده
دست تضرع بحضرت بی نیاز بردار و ما را بدعائی یاد کن و چنانچه ما از تو فراموش نکرده ایم تو نیز ما را فراموش مکن اعرابی گفت چه نام داری گفت مرا
دستوری نام گفتن نیست اما در روی من نگاه کن و شکل و صورت من بر ورق دل ثبت نمای و اگر از خالی که بر رخساره داشته ام خبر پرسد
بگو آن مظلوم محروم گفت که آن نقطه خال بر رخ بکند سیلاب آب دیده افتاده بود و از بس که در فراق تو خون جگرم پالوده از دیده بر رخ رویدن آن خال
محو شد ای اعرابی سلام من غریب و پیام من اسیر بدان پیغمبر برسان که از شادی خبر خوش که باو رسانی برکت بسیار روی دهد ای اعرابی
چون به بیت خانه یعقوب رسی چندان صبر کن که پاسی از شب بگذرد و غوغا و هنگامه مردم فرونشیند و نفس حیوانی رخت بسلطان از حواس استنباط
برچیند و یعقوب علیه السلام از درد فراق نشیند تو در کلبه او آی و بگو السلام علیک ایها المغموم یعنی سلام بر تو باد ای خورنده غمهای دمادم
من الغریب المهموم از غریب مبتلا بانواع غم پس بگو که آن مظلوم میگوید تا از خدمت تو محروم مانده ام از گریه و ناله نیاسوده ام و تا جان ترا
هنم بر بساط راحت و فراش آسایش و فراغت تکیه نکنم ای اعرابی بیا و این یاقوت قیمتی از من بستان و هر دعائی که خواهی از یعقوب درخواه
که دعای آن پیر دردمند بدرگاه خداوند مستجابست اعرابی گفت ای جوان چگونه پیش تو آیم که مرا زمین گرفته است یوسف علیه السلام گفت اندیشه
اندیشه زدن اشتر از دل بدر کن تا زمین ترا رها کند و این شتر را مرنجان که او ما را از حالات آن مکروب بیت الاحزان خبر داده و بجهت این
مرا از حال خود بیخبر گردانیده اعرابی گفت از زدن شتر درگذشتم فی الحال پایش از زمین برآمد و نزد یوسف دوید و از شعاع روش نشانها که
می بایست همه بدید و یاقوت از دست مبارکش فرا گرفته راه کنعان برگرفت و یوسف علیه السلام از عقب او می نگریست و می گفت یا لیت
راحیل لم تلدنی ای کاشکی راحیل مرا نزادی تا دل من در ورطه چنین غم نیفتادی پس اعرابی بکنعان آمد و صبر کرد تا مقداری از شب بگذشت بدر
بیت الاحزان آمد و گفت السلام علیک یا نبی الله یعقوب را از آن ندا راحتی بدل رسید بر جست و از آن خانه بیرون دوید و گفت علیک السلام
ورحمة الله یا عبد الله چه کسی و از کجا می آئی گفت از زمین مصر می آیم و تمام قصه را باز گفت یعقوب این حکایت استماع نمود و فریاد برآورد و گفت

اگر تو رسول

اگر تو رسول غریبانی من نیز در فراق غریبان مبتلا ام و اگر تو پیک مهجورانی من نیز سوخته آتش بلایم و اگر تو فرستاده زندانیانی من نیز ساکن بیت الاحزانم
ای اعرابی مژده دادی که از تو بوی وصال بمشام جان من رسیده و خبری آوردی که بدان گره حسرت از رشته دل گشادی بمژدگانی چه میخواهی
گفت یا نبی الله آنچه مقصود من است از و یافته ام از تو توقع دارم یعقوب گفت الهی سکرات موت بر این بنده آسان کن شتر اعرابی بسخن در آمد
که سبب این پیغام من بودم و اعرابی را بر زندان من رهنمونی کرده ام در گذاردن این رسالت مرا نیز شرکتی هست و از تو طمع دعا دارم یعقوب
فرمود الهی این شتر را از ناقهای بهشت گردان اعرابی گفت ای برگزیده خدای آن غریب زندانی را نیز دعائی بکن گفت خداوندا او را از
نجات ده و او را بخویشان و پیوستگی کرامت فرما پس اثر دعای یعقوب بیوسف رسیده و مدت محنت او بسر آمد و ملک ریان خوابی مهیب
دید و بامداد تمامی حکما و ندمای خود را طلب. وقال الملک و گفت ملک ریان انی اری بدرستیکه من خواب دیدم سبع
بقرات سمان هفت گاو فربه چون از خشکی بیرون آمدند و بعد از آن یاکلهن می خوردند و فرو می بردند ایشان را سبع عجاف هفت
گاو لاغر و در شکمهای ایشان هیچ نمی نمودند و سبع سنبلات خضر و دیدم هفت خوشه تر که دانهای آنها منعقد شده بود و اخر هفت
خوشه دیگر دیدم یابسات خشک شده یعنی رسیده و بدر آمده پس این خوشهای خشک بر آن خوشهای سبز پیچیدند و زیر کردند و آنها را
بپوشیدند و بعد از بیان خواب گفت یا ایها الملأ ای گروه کاهنان و معبران بکار اشراف توسید افتونی فتوی دهید یعنی جواب
گوئید خواب مرا و بگوشید فی رؤیای در تعبیر خواب من ان کنتم اگر هستید شما از روی دانش للرؤیا تعبرون خواب مرا تعبیر
میکنید و بعبارت آن عالمید و آنرا نیک میدانید. قالوا گفتند آن معبران در جواب ملک که این خوابها اضغاث احلام خوابهای پریشان
است وما نحن و نیستیم ما بتاویل الاحلام به تعبیر این نوع خوابها بعالمین دانایان چه ما تعبیر خوابهای راست میگوئیم و این از قبیل
ملک ریان از خوابهای ایشان متحیر گشته در دریای تفکر غوطه خورد که آیا این مشکل من کرگشاید و راه تعبیر این واقعه کرا بمن نماید بیاد
این خواب پریشان مرا تعبیر چیست ساقی که ملک را متفکر و متغیر دید از حال یوسفش یاد آمد وقال الذی و گفت کسی که نجا منهما
نجات یافته بود از آن دو بنده زندانی یعنی ساقی وادکر و یاد کرد از قول یوسف علیه السلام که گفته بود که مرا نزد مربی خود یاد
کن بعد امة پس از زمانی دور و دراز انا انبئکم من خبر دهم شما را بتاویله بتعبیر این خواب فارسلون پس بفرستید
مرا بزندان که در آنجا کسی هست که تعبیر خواب میداند ملک از این خبر شادمان گشته حکم فرمود که زود برو و خبر بیار و ساقی سوار شد و توجه
زندان شد و بزندان آمد و گفت یوسف ای یوسف ایها الصدیق ای که در بستی که نیک راست گوینده وصف او یوسف را
بصدیق که صیغه مبالغه است جهت آن بود که احوال او را تجربه کرده بود و صدق او را دانسته که در تعبیر خواب مصاحب او و لهذا گفت
بسیار راست گوینده افتنا فتوی ده ما را فی سبع بقرات سمان در تعبیر هفت گاو فربه که یاکلهن بخورند ایشان را سبع
عجاف هفت گاو لاغر و سبع سنبلات خضر و هفت خوشه سبز و اخر یابسات و هفت خوشه دیگر خشک که بر آنها پیچیده
شده باشند و همه حکما درین حیرانند تو جواب بگو لعلی ارجع تا باشد که باز گردم بجواب تمام و تعبیر راست الی الناس
بسوی مردمان یعنی ملک ریان و ملازمان او لعلهم یعلمون تا شاید بدانند یعنی امید هست که ایشان برکت تو بدانند تاویل این

یا شرف نفس را معلوم کند قَالَ تَزْرَعُونَ یوسف علیه السلام گفت باو که شما کشت کنید سَبْعَ سِنِينَ هفت سال که اشارت بر انهاست دَأَبًا زراعتی بر عادت
مستمره خود فَمَا حَصَدْتُمْ پس انچه درو کنید از غلات فَذَرُوهُ پس بگذارید فِي سُنْبُلِهِ در خوشه آن یعنی آن حبوب را مکنید تا از شپشه و آفات دیگر ایمن
باشد پس غلات را با آن خوشه ذخیره کنید إِلَّا قَلِيلًا مگر اندکی بقدر حاجت مِمَّا تَأْكُلُونَ از انچه بخورید سالها که آنرا پاک گردانید یعنی انچه شما را احتیاج افتد
بخوردن آن درین هفت سال پاک کنید و مابقی را با چوب ذخیره کنید ثُمَّ يَأْتِي پس بیاید مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ از پس این سالها سَبْعٌ شِدَادٌ
هفت سال سخت که سبع عجاف عبارت از انهاست يَأْكُلْنَ بخورند درین سالهای مذکوره کسانی که دران زمان باشند مَا قَدَّمْتُمْ آنرا که پیش فرستاده
باشند یعنی ذخیره نهاده لَهُنَّ برای آن سالها إِلَّا قَلِيلًا مگر اندکی مِمَّا تُحْصِنُونَ از انچه نگاه دارید که ضبط کنید برای تخم زراعت ثُمَّ يَأْتِي
پس بیاید مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ از پس این سالهای قحط عَامٌ فِيهِ سالی که دران يُغَاثُ النَّاسُ بفریاد رسیده شوند برای مردمان یعنی خدا بفریاد
ایشان رسد وَفِيهِ و درین سال يَعْصِرُونَ بفشرند انچه افشردنی باشد مثل انگور و زیتون و کنجد و امثال آن و این کنایت از کثرت ثمارات و گفته
اند که اشارت به دوشیدن شیراست از پستانهای گاو و گوسفندان و این عبارت از فراخ سالیست چون یوسف علیه السلام تعبیر را اتمام کرد ساقی باز گشته
بخدمت ملک آمد در وقتی رسید که جمیع اکابر و اصاغر در خدمت پادشاه حاضر بودند دران محل عام این سخنان را که از یوسف علیه السلام شنیده بود بر همان
وجه تقریر نمود ملک را بسیار پسندیده افتاد و خواست که بگوش خود از زبان یوسف بشنود کسی را بطلب او فرستاد تا بمشافهه از وی بشنود وَقَالَ
الْمَلِكُ و گفت ملک ائْتُونِي بِهِ بیارید یوسف را نزد من فَلَمَّا جَاءَهُ الرَّسُولُ پس آنهنگام که آمد باو فرستاده ملک یعنی همان ساقی و گفت
ای یوسف اجابت ملک کن تا تعبیر خواب را چنانکه بمن نموده از زبان تو بشنود یوسف خواست که اول براءت و بیگناهی خود را بر ملک آشکار گرداند
تا کسی را در حال او مجال تهمت دقیقه نماند پس بجهت این قَالَ ارْجِعْ گفت یوسف که باز گرد إِلَى رَبِّكَ بسوی مهتر خود فَاسْأَلْهُ پس بپرس او را و از وی درخواست
کن تا تفحص کند و بپرسد که مَا بَالُ النِّسْوَةِ اللَّاتِي چه بود حال آن زنان که در مجلس زلیخا قَطَّعْنَ أَيْدِيَهُنَّ ببریدند دستهای خود را إِنَّ رَبِّي بدرستی
که آفریدگار من بِكَيْدِهِنَّ بمکر زنان و فریب ایشان عَلِيمٌ داناست و درین دلیل است بر انکه سزاوار آنست که در نفی تهمت از خود اجتهاد نمایند و از
مواقع آن بپرهیزند و از ابن عباس مرویست که اگر یوسف بدون استکشاف این حال از زندان بیرون آمدی ملک هر وقت که او را دیدی تصور این
معنی کرده با خود اندیشه کردی که این همان مرداست که با زن عزیز خیانت کرد اما چون رسول باز آمد و پیغام یوسف گذرانید ملک بفرمود تا آن زنان
را جمع کردند و زلیخا را نیز بیاوردند پس از جهت تحقیق این امر قَالَ گفت با ایشان مَا خَطْبُكُنَّ چه بود حال شما و کار شما إِذْ رَاوَدْتُنَّ یوسف وقتی که طلب کردید
یوسف را عَنْ نَفْسِهِ از نفس وی یعنی کام دل خود را از وی میجستید قُلْنَ گفتند آن زنان در جواب که حَاشَ لِلَّهِ پاکست خدای از انکه عاجز باشد از آفریدن
مردی پاکیزه مانند یوسف علیه السلام مَا عَلِمْنَا ندانستیم و نیافتیم مَا عَلَيْهِ مِنْ سُوءٍ بر یوسف هیچگونه بدی نه اندک و نه بسیار و چون زلیخا دید که جز راستی
فایده ندارد و او نیز بپاکی یوسف علیه السلام اقرار کرد قَالَتِ امْرَأَتُ الْعَزِيزِ گفت زن عزیز الْآنَ اکنون حَصْحَصَ الْحَقُّ ثابت و مستقر شد و هویدا
و روشن گشت انچه درست و راستست که أَنَا رَاوَدْتُهُ من مراودت کردم یوسف را عَنْ نَفْسِهِ از نفس او آرزوی وصال او کردم وَإِنَّهُ
و بدرستی که او لَمِنَ الصَّادِقِينَ از راست گویان است انجا که با عزیز گفت هِيَ رَاوَدَتْنِي از حضرت ابو عبدالله علیه السلام مرویست که جبرئیل علیه السلام
یوسف را در حبس این دعا تعلیم کرد که بخواند در عقب هر نماز که اللَّهُمَّ اجْعَلْ لِي مِنْ أَمْرِي فَرَجًا وَارْزُقْنِي مِنْ حَيْثُ أَحْتَسِبُ وَمِنْ حَيْثُ لَا أَحْتَسِبُ حق تعالی او را

ازان حبس

۲۳۷ ازان حبس نجات داد و شعیب غرنوی ازان حضرت نقل کرده که چون مدت حبس منقضی شد حق تعالی او را اذن داد در دعای فرج یوسف علیه السلام رخ
خود را بر زمین نهاد و گفت اللَّهُمَّ إِنْ كَانَتْ ذُنُوبِي قَدْ أَخْلَقَتْ وَجْهِي عِنْدَكَ فَإِنِّي أَتَوَجَّهُ إِلَيْكَ بِوَجْهِ آبَائِي الصَّالِحِينَ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ حق تعالی
او را ازان نجات داد و فرج بخشید من گفتم یا ابن رسول الله اندعوا نحن بهذا الدعاء ما این دعا را نیز بخوانیم فرمود شما این دعا را بخوانید که بنبیک
نبی الرحمة و علی و فاطمة و الحسن و الحسین و الائمة علیهم السلام القصه حق تعالی ببرکت این دعاء مذکور یوسف را از زندان خلاص داد و ملک باو پیغام فرستاد
که زنان بگناه خویش اعتراف نمودند از زندان بیرون آی تا بحضور تو ایشان را عقوبت کنم یوسف برسول ملک گفت که غرض من عقوبت ایشان
عشر الجزء الثالث ۱۳
نبود ذَلِكَ این درخواست من برای آن بود که لِيَعْلَمَ تا بداند عزیز که أَنِّي لَمْ أَخُنْهُ من خیانت نکردم در حرم او بِالْغَيْبِ در غیبت وی و حرمت
تربیت وی نگاه داشتم وَأَنَّ اللَّهَ و دیگر تا معلوم کند که خدای لَا يَهْدِي راه ننماید یعنی انفاذ نکند و بصواب نیاورد كَيْدَ الْخَائِنِينَ مکر خیانت
کنندگان را این تعریض است بزلیخا در خیانت او با شوهر خود و تنبیه بر امانت و پاکدامنی خود بعد ازان بجهت اشعار بر انکه بوسیله حمایت ربانی
و توفیق سبحانی و عصمت یزدانی از خیانت مبرا شده نه انکه نفس مستقل بوده درین امر این کلمات را از پی قول مذکور در آورد که وَمَا أُبَرِّئُ
نَفْسِي و تبرا نکنم نفس خود را یعنی نمیگویم که نفس من بطبیعه از میل آن زن مبرا و معراست إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بدرستی که نفس غدار فرماینده است
بِالسُّوءِ ببدی و بالطبع مایل است بشهوات پس قصد معاصی میکند و قوا و جوارح را بآن می فرماید در جمیع اوقات إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي مگر وقت
رحمت پروردگار من که اعطای توفیق و لطف عصمت اوست و یا مگر نفوسی را که رحمت کند خدای سبحانه آنرا بعصمت خود إِنَّ رَبِّي
بدرستی که آفریدگار من غَفُورٌ آمرزنده است بندگان را رَحِيمٌ مهربانست که بعصمت و توفیق و لطف هدایت ایشان کند آورده اند که چون
با ملک بیان این سخنان که از یوسف شنیده بودند باز گفتند اشتیاق او بدیدار یوسف زیاده گشت وَقَالَ الْمَلِكُ و گفت ملک مصر ائْتُو
نِي بِهِ بیارید یوسف را نزد من أَسْتَخْلِصْهُ لِنَفْسِي تا خلاص گردانم او را برای خود و مهمات خود را بوی باز گذارم و در تیسیر آورده اند
که ملک هفتاد حاجب را با هفتاد مرکب آراسته با تاج و لباس ملوکانه بزندان فرستاد و بتعظیم هر چه تمامتر یوسف را از زندان بارگاه
آوردند آورده اند که در وقت بیرون آوردن یوسف از زندان زندانیان بهای های بگریستند و می گفتند که ای دلنواز غمگسار ما بی تو
چگونه درین زندان زندگانی کنیم و با که انس گیریم یوسف ایشان را دلنوازی فرموده در حق ایشان دعا کرد که بارخدایا دلهای نیکان بر ایشان
مشفق گردان و ایشان را از بند خلاصی ده و چون از زندان بیرون آمد بر در زندان نوشت که این قبر زندگانست و خانه اندوهگینان و تجربه
دوستان و شماتت دشمنان پس بحمام رفت و خود را بشست و خلعت ملک در پوشید و متوجه بارگاه ملک شد چون چشمش بملک افتاد
گفت اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِخَيْرِكَ وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ شَرِّهِ وَمِنْ شَرِّ غَيْرِهِ چون نزدیک رسید سلام کرد و تحیت فرمود ملک او را احترام نموده و استقبال
فرمود و او را در کنار گرفت و بانواع اجلال و اکرام و بر تخت خود نشانید فَلَمَّا كَلَّمَهُ پس آنهنگام که ملک سخن کرد با او وی بزبان
عبری جواب داد که ملک گفت این چه زبانست گفت زبان عمم اسمعیل پس از لغت عربی بلغت عبرانی نقل کرد و ملک را بآن زبان دعا و ثنا کرد
ملک گفت این چه زبانست گفت زبان پدران من وهب گفته که ملک هفتاد زبان میدانست بهر زبان که با یوسف سخن میگفت بهمان لغت
او را جواب میداد و ملک ازان متعجب شده یوسف را از سی سال بود ملک در جمال او نگریست کثرت علم و وفور دانش و کمال جمال مشاهده

نمود بروجه تعجب گفت که این کس است که تعبیر خواب من کرده است پس گفت ای یوسف میخواهم تاویل خواب خود را از تو بشنوم یوسف گفت اول خواب را بتفصیل
بگویم که چه دیدی و چگونه دیده ای ملک در خواب دیدی که آب نیل بزمین فرو شد و زمین پدید آمد از میان گل و لای هفت گاو فربه هفت گاو لاغر بر آمدند
خاک رنگ و شکمها با پس رفته بی شیر و پستان هر یک دندان و چنگال داشتند چون دندان و چنگال سگان و خرطومها داشتند چون خرطومهای فیل پس آن
گاوان فربه حمله کردند و ایشان را بدریدند و استخوانهای ایشان را بشکستند و مغز استخوانهای ایشان را بمکیدند و تو از آن تعجب میکردی پس هفت خوشه گندم
سبز و تازه از زمین بر آمده و هفت دیگر سیاه و خشک همه در یک موضع و تو با خود میگفتی که چگونه در یکجا هفت خوشه چنین سبز و هفت خوشه دیگر چنین سیاه و خشک
رسته بعد از آن بادی بر آمد و خوشهای سیاه خشک را بر آن خوشهای سبز تر زد و آتش از آن بیرون آمد و آن خوشهای سبز را بسوخت گفت خوابی
که دیده اینست پس از خوف وحشت این واقعه از خواب بیدار شدی ملک از این صورت متعجب و متحیر فرو ماند گفت والله که چنین بود این که تو بیان کرده ای خوابت
من عجب تر است گویا این واقعه را تو دیده بجا که صواب گفتی و هیچ خطا نکردی و مرا بعضی از آن فراموش شده بود اکنون که تقریر کردی بخاطر رسید پس تعبیر
آن بر طریقی که گذشت تقریر کرد ملک گفت اکنون ای صدیق در کار رای با صواب تو درین امر چه اقتضا میکند تا بر آن عمل کنم یوسف علیه السلام گفت رای
ملک صلاح آنست که بفرمائی تا هر گندم و جو که در مملکت تو هست جمع کنند و آنچه خزینه داری زراعت آن کنی چه اضعاف آن باز خواهی یافت و چون محل
درویدن آن رسد بفرمای تا بدروند و با خوشه در انبارها نهند تا از آفت شپشه ایمن باشد و دانه آن برای آدمیان باشد و کاه آن برای چهارپایان
تا آنها نیز معرض تلف نیابند و درین هفت سال آنچه حاصل آید هر سال یکیک برای قوت آن سال بردار و باقی ذخیره کن برای سالهای قحط و چون هفت
منقضی شود هفت سال قحط باشد و مردم از اطراف و اکناف عالم آیند و از تو طعام خواهند و آنچه در هفت سال فراخی نهاده باشی همه را بفرا خود بفروشی
و بجهت آن خزینه تو از زر و سیم مملو باشد بحدی که هیچ پادشاهی آن را ندیده باشد و تصور نکرده ملک چون این سخنان از یوسف بشنید قَالَ گفت
ای یوسف إِنَّكَ الْيَوْمَ بدرستی که تو امروز لَدَيْنَا مَكِينٌ نزد ما با جاه و قدری و در غایت تقرب أَمِينٌ مؤتمن بر همه چیزها هر چه میخواهی
از مناصب بخواه و آنچه آرزو داری با من بگوی که برونق مدعای تو ساخته و پرداخته قَالَ اجْعَلْنِي گفت یوسف بگردان مرا حاکم کننده عَلَىٰ
خَزَائِنِ الْأَرْضِ بر خزینهای زمین مصر یعنی مرا بر آنچه حاصل ولایات مصر است از نقود و اطعمه خازن گردان تا آن را بر طریق مذکور صرف مزارع
کنم إِنِّي حَفِيظٌ بدرستی که من بسیار نگاه دارنده ام و نیکو حفظ کننده ام و چیزی از آن ضایع نگردانم عَلِيمٌ دانا بمصالح ملک و هر چه سازم از صلاح مردم
نباشد و نگاه دارنده حسابم و دانا بلغت هر که با من سخن گوید در تفاسیر معتبره مذکور است که ملک تختی از زر سرخ مرصع بانواع جواهر جهت یوسف علیه السلام
مقرر کرد و تاج مکلل بر سر وی نهاد و کلیدهای خزاین بوی سپرد و زمام اختیار مملکت بقبضه اقتدار و اختیار او باز داشت و آخر عزیز را عزل کرد
مهمات وی نیز بعهده یوسف کرد و او را اندک زمانی از عزیز در گذشت و ملک از علم و فضل و حسن و معاشرت و معدلت یوسف تعجب کرده هر روز
محبت او بیوسف بیشتر میشد از ابن عباس نقلست که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که رحم الله اخی یوسف اگر از ملک التماس منصب
نکرد و در حال این منصب با و قرار میگرفت و آن را بوی ارزانی میداشت لیکن چون التماس کرد بعد از یکسال باین منصب رسید و درین یکسال
با ملک مجالست میکرد و ملک از صحبت او مستفید میشد روزی با یوسف گفت که آرزو دارم که همیشه با تو مکالمه و مواکله کنم اما مرا از آن ننگ می
آید یوسف گفت راست گفتی پس با او مواکله میکرد و چون یکسال بر آمد تاج مکلل بر سر او نهاد و جامه خاصه خود را در وی پوشانید و شمشیر خاص خود حمایل وی

کرد و او را

کرد و او را بر تخت مرصع نشاند و قبه از استبرق بر بالای او بزد و درازی آن بیست گز و پهنای آن ده گز و بستر بر سریر افکنده و او را بنشاند و افراد سلاطین
خود را بخدمتکاری او نصب کرد و خود در خانه بنشست و زمام پادشاهی بکف کفایت او داد و کار مصر با و بازگذاشت و در سال قحط عزیز فوت شد و ملک
بالتماس تمام زلیخا را بیوسف داد بتفصیلی که بعد از این مذکور خواهد شد و چون یوسف با او خلوت کرد او را بکر یافت منشاء آن پرسید جواب داد که عزیز
عنین بود و رجولیت نداشت پس حق تعالی یوسف را از او دو فرزند کرامت کرد روزی با زلیخا گفت این مرتبه که اکنون داریم بهتر است یا آنچه مرا با آن استدعا
میکردی گفت ای صدیق مرا بر آن ملامت مکن که من زنی بودم جوان و در نعمت پرورده با مال و جاه و جمال و شوهر مرا با زنان میلی نبود و هرگز برای من
من نشست و تو نیکو روتر از اهل روزگار من بودی و بجهت فرط محبت تو مبتلا شدم ببلای که هیچکس بآن مبتلا نبوده القصه پادشاهی بر یوسف قرار گرفت
و همه مردمان آن روزگار محکوم حکم او شدند وَكَذَٰلِكَ و همچنین که یوسف را از بند و زندان خلاصی دادیم و او را مقرب پادشاه آن عصر گردانیدیم
مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ جای دادیم یوسف را در زمین مصر یعنی متمکن ساختیم او را بحکومت و پادشاهی يَتَبَوَّأُ مِنْهَا جای میگرفت از آن زمین که
چهل فرسخ در چهل فرسخ عرصه داشت یعنی تصرف میکرد در آن حَيْثُ يَشَاءُ هر جا که میخواست نُصِيبُ بِرَحْمَتِنَا میرسانیم رحمت خود را از نعم
دینی و دنیوی و صوری و معنوی مَنْ نَشَاءُ بهر که میخواهیم وَلَا نُضِيعُ و باطل نمیگردانیم أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ مزد نیکوکاران را در دنیا و آخرت وَ
لَأَجْرُ الْآخِرَةِ و هر آینه مزد آخرت از حیثیت بقا و دوام خَيْرٌ لِلَّذِينَ آمَنُوا بهتر است مر آنان را که گرویده اند بخدای وَكَانُوا يَتَّقُونَ
و هستند که پرهیز میکنند از فواحش چون یوسف که باحسان و تقوی از محنت چاه بتخت جاه رسید القصه یوسف علیه السلام مهمات ملکی پیش گرفت
حکم کرد تا مردم بزراعت اشتغال نمودند و انبار خانهای عالی بنا فرمود و هفت سال از غله که حاصل میشد بقدر کفاف چیزی بمردم میداد و باقی
با خوشهای آن مضبوط میساخت تا آنکه سالهای قحط در آمد و در شب اول که سال قحط در آمد امر کرد تا در میان شب طعام ساختند طباخان گفتند
ایها الصدیق ملک را عادت نیست که در نیم شب طعام تناول نماید یوسف گفت شما آنچه میگویم اقدام مینمائید و ایشان در شب طعام مهیا
ساختند چون نیمه شب بگذشت ملک از خواب در آمد گفت هر طعامی که میسر میشود بیارید که گرسنگی بر من غالب شده و فریاد الجوع الجوع میکرد یوسف
بفرمود تا طعامهای ساخته حاضر کردند ملک گفت درین شب چگونه دانستید که مرا بطعام احتیاج خواهد شد فرمود امشب اول سال قحط است
و از علامات قحط و اسباب آن یکی آنست که مردمان را میل بطعام بیشتر از سالهای فراخی باشد و بجهت این دانستم که ترا بر خلاف عادت در میان شب
طعام ضرورت شود پس بفرمودم تا طباخان طعام مهیا کردند ملک بسیار از این متعجب شد و از علم و ذکاء او متحیر گشت و از حضرت امام رضا علیه السلام
منقولست که چون سالهای فراخی منقضی شد و سالهای قحط در رسید و در زمین مصر و شام قحطی فرو گرفت اهل مصر روی بیوسف آوردند
و سال اول بنقودی که داشتند غله بدیشان فروخت و سال دویم بحلی و پیرایه و طلا و آلات و سال سیم بغلام و کنیزک و سال چهارم بدواب
و مواشی و سال پنجم بضیاع و عقار و سال ششم بفرزندان و در هفتم همه خط بندگی باو دادند پس یوسف را ملکی حاصل شد که هیچکس را نبود و خزینه که چنان
کسی تصور نکرده بود یوسف صورت حال بعرض رسانید ملک گفت همه بنده تواند و اختیار بدست تست یوسف علیه السلام بحضور ملک همه را آزاد
کرد و اموال و اولاد و ضیاع و عقار و هر چه از ایشان گرفته بودند بدیشان باز داد چون ملک این چنین احسان و کرم و خصایل ستوده و فضایل جمیله
او را مشاهده کرد گفت اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد انک رسوله و حکمت درین آن بود که مصریان چون یوسف را بوقت

فرید و فروخت بصورت بندگی دیده بودند قدرت ازلی همه را طوق بندگی او بر گردن نهاد تا کسی را در باره او سخنی پیدا نه رسد و در خبر است که یوسف
علیه السلام درین هفت سال هرگز از طعام سیر نخوردی تا گرسنگان را فراموش نکند و امر کرده بود که هر روز نماز ظهر طعام نزد ملک بردندی یا
نماز عصر ملک گفت ای یوسف چرا بر عادت معهود هر روز دو بار طعام در مجلس من حاضر نمیکنی گفت تا تو نیز طعم گرسنگی
یابی و درویشان را فراموش نکنی ملک گفت نیکو گفتی آورده اند که چون اثر قحط بزمین کنعان رسید کار بر اولاد یعقوب تنگ شد گفتند ای پدر
در شهر مصر ملکیست که همه قحط زدگان را می نوازد و کار غریبان و ابن السبیل با دلخواه ایشان میسازد اگر فرمائی برویم و طعامی جهت گرسنگان کنعان
بیاریم یعقوب علیه السلام اجازت داد و ابن یامین را که فراق یوسف خود را بوی تسلی دادی جهت خدمت باز گرفت و ده فرزند دیگر هر یک
با شتری و بضاعتی از پشم رنگ کرده و گشک و پنیر و امثال آن داشتند روی براه آوردند و یک شتر جهت ابن یامین با بضاعت او همراه بردند
وَجَاءَ إِخْوَةُ يُوسُفَ آمدند برادران یوسف از کنعان بمصر بملازمت او فَدَخَلُوا عَلَيْهِ پس در آمدند براو و بزبان عربی تکلم کردند و رسم خدمت
بجای آوردند فَعَرَفَهُمْ پس شناخت یوسف ایشان را در نظر اول وَهُمْ لَهُ مُنْكِرُونَ و ایشان مر او را ناشناسندگان بودند جهت طول
عهد که بقول اصح چهل سال از واقعه ایشان گذشته بود و برادر را کودک رها کرده بودند اکنون پادشاهی دیدند بر سریر پادشاهی خلعتهای ملوکانه
پوشیده و تاج مرصع بانواع جواهر بر سر نهاده و طوق زرین در گردن کرده و حکما گفته اند حکمت در آنکه برادران یوسف را نشناختند آن بود
که معصیت کرده بودند و معصیت دیده عاصی را تاریک میگرداند و گویند جهت آنکه یوسف در پس پرده با ایشان سخن میگفت پس یوسف پرسید که
شما چه کسانید گفتند جماعت شبانانیم قحط رسیده آمده ایم تا ما را نوازشی کنی و از طعام خود محظوظ کنی یوسف فرمود مبادا جاسوس باشید و باین صوب
آمده تا از کیفیات حالات مملکت من واقف شده اعلام اعادی کنید و فتنه در زمین مصر اندازید گفتند ای ملک معاذ الله که ما پسران آن پدریم
که یعقوب صفی الله است گفت پدر شما چند فرزند دارد گفتند دوازده فرزند داشت یکی را در صغر سن گرگ کشت و خورد و یکی که از مادر او حاصل شده
بود پدر بیادگاری او برای خدمتکاری خود نگاه داشت و ما ده تن بملازمت آمده ایم پس یوسف گفت که اینجا کسی باشد که شما را شناسد گفتند
مردم مصر ما را نمیدانند یوسف گفت تا آن برادر دیگر نیاید صدق و کذب شما در آنچه میگوئید معلوم نشود گفتند این نوبت او را همراه بیاریم یوسف
گفت یکی از شما اینجا باشد تا بروید و آن برادر را بیارید و حال شما بر من محقق گردد ایشان قرعه زدند بنام شمعون بر آمد پس وی بایستاد و یوسف
بفرمود تا بضاعت ایشان بستدند و در عوض گندم بدیشان دادند وَلَمَّا جَهَّزَهُمْ بِجَهَازِهِمْ و آنهنگام که بساخت یوسف کار ایشان را و ساز
کاری ایشان را سرانجام کرده هر یک را یک شتر بار غله داد گفتند یک شتر بار دیگر جهت برادر ما که در خدمت پدر است بدهید یوسف علیه السلام
گفت من بشمار مردم میدهم نه بشمار شتر ایشان مبالغه نمودند قَالَ ائْتُونِي گفت یوسف که بیارید بمن بِأَخٍ لَكُمْ مِنْ أَبِيكُمْ برادری که
شما راست از پدر شما یعنی عینی نه علاتی شما أَلَا تَرَوْنَ آیا نمی بینید أَنِّي أُوفِي الْكَيْلَ آنرا که تمام می پیمایم کیل را و حق کسی را باز نمیگیرم
وَأَنَا خَيْرُ الْمُنْزِلِينَ و من بهترین فرود آرندگانم یعنی در فرود آوردن مهمانان و اکرام و احسان با ایشان دقیقه فرو گذاشت نمی کنم
فَإِنْ لَمْ تَأْتُونِي بِهِ پس اگر نیارید آن برادر را فَلَا كَيْلَ لَكُمْ عِنْدِي پس شما را نزدیک من کیل نیست یعنی طعام وَلَا تَقْرَبُونِ
و نزدیک مشوید بمن و در ولایت من در میائید و گرد من مگردید قَالُوا گفتند سَنُرَاوِدُ عَنْهُ أَبَاهُ زود باشد که مراودت کنیم یعنی بجد

تمام و نیم

تمام و نیم و حیله برادر را از دست پدر انتزاع کنیم وَإِنَّا لَفَاعِلُونَ و ما هستی که ما کنندگانیم آنچیزی را که گفتیم و در آن باب سستی و اهمال نکنیم وَقَالَ
و گفت یوسف لِفِتْيَانِهِ مر غلامان خود را که کیل غلات تعلق بدیشان داشت که اجْعَلُوا بِضَاعَتَهُمْ بنهید باز ایشان را که بهای گندم آورده لفتیته
اند و گویند که آن پوستی و چند و کفشی چند بود و یوسف نخواست که گندم بها با ایشان فروشد فرمود که بضاعتهای ایشان را بنهید فِي رِحَالِهِمْ
در بارها و انبانهای ایشان و چون دانست که دیانت ایشان اقتضا خواهد کرد که آن بضاعتهای خود را که ثمن گندم بوده باز آرند یا پدر نپسندد ازین
جهت که گفت لَعَلَّهُمْ يَعْرِفُونَهَا شاید که ایشان بشناسند بضاعت خود را یعنی حق ما را إِذَا انْقَلَبُوا چون باز گردند إِلَى
أَهْلِهِمْ بسوی کسان خود و بار بگشایند لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ شاید که باز گردند إِلَى أَهْلِهِمْ و برادر مرا بیاورند فَلَمَّا رَجَعُوا پس آنگاه
که باز گشتند فرزندان یعقوب علیه السلام و روانه شدند از مصر إِلَى أَبِيهِمْ بسوی پدر خود پدر گفت احوال شما با ملک مصر چون گذشت
گفتند ای پدر ما وصف کرم و احسان و فضل ملک نتوانیم کرد با ما چندان احسان و اکرام کرده که اگر یکی از فرزندان یعقوب بودی همانا بیش
ازان نکردی یعقوب گفت شمعون کجاست قَالُوا يَا أَبَانَا گفتند ای پدر بزرگوار مُنِعَ مِنَّا الْكَيْلُ منع کرده شد از ما پیمودن طعام یعنی ملک
مصر حکم کرد که دیگر طعام بر ما نه پیمایند تا ابن یامین را نبریم و شمعون را نزد خود نگاه داشته تا رفتن ما فَأَرْسِلْ مَعَنَا پس بفرست با ما أَخَانَا
برادر ما را نَكْتَلْ تا فرا گیریم کیل را از برای خود و برای او یعنی ابن یامین وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ و ما هستی که ما مر او را نگاه دارندگانیم از رسیدن
مکروه بوی یعقوب گفت ملک مصر چگونه دانست که شما را برادریست گفتند برای آنکه ما را بجاسوسی متهم کرد و چون شرح حال خود گفتیم او گفت
که شما میگوئید که ما دوازده برادر بودیم یکی را گرگ خورده گفت دیگری کجاست گفتیم او را پدر بخدمت خود نگاه داشت گفت اگر او را نیارید دگر
بشما طعام ندهم اکنون او را با ما بفرست که ما حافظ اوئیم و نگاهدارنده از مکروهی که باو رسد قَالَ گفت یعقوب که ای فرزندان هَلْ آمَنُكُمْ
عَلَيْهِ آیا شما را امین دارم بر او إِلَّا كَمَا أَمِنْتُكُمْ مگر همچنین که امین ساختم شما را عَلَى أَخِيهِ بر برادر او مِنْ قَبْلُ پیش ازین گفتید که انا له
لحافظون چگونه من بر محافظت شما اعتماد کنم که شما در حق آن برادر دیگر نیز گفتید که ما نگهدارنده ایم و آخر گفتید که او را گرگ هلاک کرد فَاللَّهُ
خَيْرٌ پس خدای بهتر است حَافِظًا از روی نگهداشتن و حفص حافظا یعنی در حالتی که نگهدارنده است پس توکل بر او میکنم و کار خود بدو
میگذارم وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ و او بخشنده ترین بخشایندگان است شاید که بمحافظه وی بر من و بر پیری من و عاجزی من
ترحم فرماید وَلَمَّا فَتَحُوا و در آن هنگام که بگشادند مَتَاعَهُمْ بارهای خود را وَجَدُوا بِضَاعَتَهُمْ یافتند بضاعت خود را که تسلیم
ملک کرده بودند در بارهای خویش که بحکم یوسف رُدَّتْ إِلَيْهِمْ باز گردانیده بودند بدیشان قَالُوا يَا أَبَانَا گفتند ای پدر مَا نَبْغِي ما
چه چیز طلبیم از احسان و کرم ملک زیاده ازین که هَذِهِ بِضَاعَتُنَا این بضاعت ماست که غله بدین بضاعت بما فروخته اند رُدَّتْ
إِلَيْنَا باز گردانیده شده است بما یعنی زیاده ازین از پادشاه مصر طلب احسان نمیکنیم که غله را با بضاعت بما داده پس ما جهت اکرام و
احسان که از و دیدیم باز گردیم و رجوع کنیم باو وَنَمِيرُ أَهْلَنَا و طعام آریم کسان خود را وَنَحْفَظُ أَخَانَا و نگهبانی کنیم برادر خود را
در رفتن و آمدن وَنَزْدَادُ و زیاده بستانیم كَيْلَ بَعِيرٍ پیمودن شترواری بمصاحبت برادر یعنی چون برادر را با خود ببریم
ملک زیاده از آنچه باین مرتبه داده بخواهد لطف فرمود بستانیم و بیاریم ذَلِكَ این یک شتر بار که عبارت از پیمودن شتریست كَيْلٌ

بیبر کیلی اندک است و ملک به این مقدار با ما مضایقه نخواهد کرد قال گفت یعقوب علیه السلام لن ارسله معکم نفرستم ابن یامین را با شما حتی
تؤتون تا بدهید مرا موثقا من الله پیمانی موکد بذکر خدا در میان فرموده که او را با شما دهم تا سوگند خورید بحق محمد خاتم النبیین و سید المرسلین لتأتننی
به هر آینه بیاورید او را یعنی ابن یامین را الا ان یحاط بکم مگر آنکه بگردد شما را و روی شود بلیه و واقعه که طاقت آن نداشته باشید و دفع آن نتوانید کرد یا مگر که همه
هلاک شوید القصه که ایشان سوگند خوردند بغلاظ و شداد که در مهم ابن یامین تقصیر نکنند و عذر نیاورند فلما اتوه پس چون دادند پدر را موثقهم
پیمان وعده خود را در محافظت ابن یامین قال الله گفت یعقوب که خدای علی ما نقول وکیل بر آنچه ما میگوییم نگهبانست و مطلع بر این
پس ابن یامین را همراه برادران کرد و چون خواستند که بیرون آیند ایشان را وصیت کرد و قال و گفت از روی شفقت بر فرزندان خود که یا بنی
ای فرزندان من لا تدخلوا در میائید در شهر مصر من باب واحد از یک در یعنی همه برادران از یک دروازه بشهر درون مروید تا ناگاه چشم بدی بشما
رسد چون شما را با این جمال و وجاهت و هیات و شوکت و تن آوری و طول قامت به بینند و مع ذلک دانسته اند که شما در مصر نزدیک ملک
بس معزز و مکرم و مقرب بید وادخلوا و در آیید هر دو سه من ابواب متفرقه از درهای پراگنده و آن شهر را چهار دروازه بود و پس این
کلام دال است بر آنکه چشم زخم را اثری هست در لطایف آورده که یعقوب در اول مرتبه بظهور آورد و در آخر عجز بندگی آشکارا کرد و گفت
وما اغنی عنکم و من دفع نمیکنم از شما بدین نصیحت که کردم من الله از حکم مشیت خدای من شیء از چیزی که هر چه اراده او بوقوع آن
تعلق گیرد لامحاله بفعل آید ان الحکم نیست حکم و فرمان الا لله مگر خدای را در هر چه خواهد علیه توکلت بر او توکل کردم نه بر غیر او وعلیه
فلیتوکل المتوکلون و بر او باید که توکل کنند و اعتماد بر غیر او نکنند چه حصول جمیع مهمات و مقصودات از نتیجه توکل است ولما دخلوا
و آن هنگام که در آمدند اولاد یعقوب من حیث امرهم ابوهم از آنجا که فرموده بود پدر ایشان ایشان را یعنی از درهای متفرقه ما کان
یغنی نبود که دفع کند عنهم از ایشان رای یعقوب من الله از حکم خدای و اراده او که درباره ایشان واقع شده بود من شیء از چیزی که بر وجه
اجبار منع حسد حاسدان و دفع چشم زخم رسانندگان نکرد پس از رهگذر ارباب حسد و چشم زخم تهمت دزدی بر ابن یامین افتاد و برادران اندوهگین
شدند و مصیبت یعقوب دو چندان گشت پس تدبیر یعقوب در دفع مکاره منع حوادث فایده نداد الا حاجة لیکن حاجتی بود فی نفس
یعقوب در دل یعقوب یعنی شفقتی بر اولاد و اضطراب قلب جهت خوف وقوع بلا بر فرزندان از رهگذر چشم بد و حسد قضیها که ظاهر گردانید
را در انوقت و بآن وصیت کرد و انه لذو علم و بدرستی که یعقوب خداوند دانش بود و میدانست لما علمناه آنچیزی را که بدو آموخته
بودیم بطریق وحی و ادله عقلیه و از آن بود که گفت ولکن اکثر الناس و لیکن بیشتر مردمان لا یعلمون نمیدانند سمو مرتبه و علو درجه
یعقوب را نزد ما مراد مشرکانند که منکر پیغمبران و فرتیه قدر و رتبه ایشانند نزد حق سبحانه و تعالی و یا بیشتر مردمان سر قدر را نمیدانند و جاهلند بر آنکه تدبیر
غلبه بر تقدیر نمیتواند کرد و حذر دفع قدر نتواند نمود و از حضرت نبوی صلی الله علیه و آله و سلم مرویست که اگر چیزی بر قضا سبقت کردی هر آینه چشم زخم
بران پیشی کردی و از اینجا معلوم میشود که چشم زخم را اثری عظیم است و لهذا حضرت رسالت و سایر ائمه علیهم السلام از آن بخدای تعالی استعاذه
کرده اند چنانچه در کتب ادعیه ایشان منقول است ولما دخلوا و آن هنگام در آمدند اولاد یعقوب علیه السلام علی یوسف بر یوسف و بارگاه او رسیدند
یوسف بر تخت نشسته بود و نقاب فرو گذاشته پرسید چه کسانید گفتند کنعانیانیم که ما را فرموده بودی که برادر خود را بیارید او را از پدر درخواستیم

بعد و چنان

بعد، چنان بر آنکه تقصیری در محافظت او نکنیم او را آورده ایم یوسف علیه السلام فرمود که بنشینید ایشان در کنار بساط بنشستند و حکم شد که شش
خوان آراسته پیش ایشان نهادند یوسف علیه السلام گفت هر دو برادر که از یک مادر و پدرید بر یک خوان طعام خورید هر دو کس بر خوانی نشستند
و ابن یامین تنها ماند بگریه در آمد و بگریست تا بیهوش شد یوسف فرمود تا گلاب بر روی او زدند بهوش باز آمد یوسف گفت ای جوان کنعانی
ترا چه شد که بیهوش شدی گفت ای ملک حکم فرمودی که هر کس با برادر عیانی خود بر یک خوان بنشیند مرا برادری بود که یوسف نام داشت
یاد آمد با خود گفتم اگر او بودی با من برین خوان نشستی و من تنها نماندمی و از شوق این حال بیطاقت شدم و بیهوش گشتم یوسف گفت
یا ابن یامین برادر تو باشم و با تو بر یک خوان بنشینم پس بفرمود تا خوان وی را برداشتند و در پس پرده آوردند او را طلبیده و باین بهانه آوی
الیه جای داد بسوی خود اخاه برادر خود را و یوسف نقاب بسته دست بطعام دراز کرد چون ابن یامین را نظر بر دست یوسف افتاد
بگریست یوسف باز پرسید که این چه گریه است گفت ای ملک چه مانده است دست تو بدست برادرم یوسف که این کلمه شنید بیطاقت شده
نقاب از چهره برداشت و ابن یامین را قال گفت انی انا اخوک بدرستی که منم برادر تو فلا تبتئس پس اندوهناک مباش بما کانوا
یعملون بآنچه کردند برادران در حق ما ابن یامین چون روی یوسف را بدید و این سخن را شنید دیگر باره از هوش برفت و چون با خود آمد
دست در گردن یوسف افکند و بزبان حال گفت گر بیت آنچه می بینم به بیداریست یا رب یا بخواب خویشتن را در چنین راحت پس از چندین
عذاب آنگاه دست در دامن یوسف زد و گفت دیگر از تو مفارقت نکنم یوسف گفت ای برادر اهتمام پدر بشان تو دانسته ام اگر ترا
بی بهانه باز دارم غم او زیاده شود اگر مصلحت دانی وسیله کنم بامری شنیع و ترا بآن متهم سازیم تا بجهت آن نزد من بمانی ابن یامین گفت از آن
باک ندارم پس یوسف فرمود که باز نزدیک برادران رو و این امر را از ایشان پنهان دار ابن یامین از پس پرده بیرون آمد چون شب در آمد
و طعام شب حاضر کردند بر طریق اول او را نزد خود طلبید و با او طعام تناول فرمود و چون وقت خوابیدن ایشان رسید برای هر دو برادر بستری
آوردند و بگستردند ابن یامین تنها ماند یوسف گفت جامه خواب وی را نزد من بنهادند پس ابن یامین نزد یوسف رفته در یکجامه خواب
بخوابیدند و روزی دیگر با برادران گفت ای فرزندان یعقوب من شما را با یکدیگر مولوف می بینم جز این برادر که تنهاست و بجهت این وی را
نزد خود طلبیده ام تا در غربت غمزده و محروم نباشد پس بملازمان حکم کرد که کارسازی کنعانیان کنید فلما جهزهم بجهازهم پس آن هنگام
که ساز راه ایشان سرانجام فرمود جعل السقایة بنهاد سقایه را و آن مشربه بود از نقره یا طلا یا از زبرجد مرصع بجواهر که ملک از آن آب خوردی
و در وقت قحط بجهت عزت اطعمه آنرا پیمانه ساخته بودند و یوسف بفرمود تا آنرا پنهان کردند فی رحل اخیه در بار برادر خود و بارهای دیگر
محکم کردند و ایشان را اجازت رفتن داد چون از شهر بیرون شدند و شروع در راه رفتن کردند بعضی از راه برفتند جمعی از ملازمان یوسف از عقب
کاروان رسیدند ثم اذن موذن پس ندا کرد ندا کننده از میان ملازمان ایتها العیر ای کاروانیان انکم لسارقون
بدرستی که شما از دزدانید یا بمعنی که یوسف را از پدر بدزدیدید و گفته اند که منادی این سخن بفرمان یوسف گفت و یا آنکه سقایه را ندا کردن
بران برضای ابن یامین بود چنانکه گذشت و گویند یوسف این را بفرمان خدای تعالی کرد نه برای خود چه خواست حق تعالی که محنت یعقوب
بنهایت رسد تا از آن بالکل فرج و فرج یابد و عادت الهی جاریست که چون محنت بنهایت رسد فرج و فتح روی نماید القصه چون این ندا بسمع فرزندان

یعقوب رسید قَالُوا کفتند وَأَقْبَلُوا عَلَيْهِمْ در حالتی که روی آورده بودند بملازمان یوسف که شما مَاذَا تَفْقِدُونَ چه چیز کم کرده اید که میجویید قَالُوا
نَفْقِدُ کفتند میجوییم صُوَاعَ الْمَلِكِ شربه ملک راکه پیمانه غله بود و بعد ازان منادی ایشان کفت با کاروانیان که وَلِمَنْ جَاءَ بِهِ برای هر کس که
بیاورد آنرا حِمْلُ بَعِيرٍ بار شتر وار طعام است وَأَنَا بِهِ و من ندا کننده ام بدان زَعِيمٌ کفیل و ضامن قَالُوا تَاللَّهِ کفتند از روی تعجب بخدای
که شما میدانید که ما مردم امینیم و بضاعتی که در بار ما نهاده بودید در نوبت اول چون این کرت بیامدیم باز آوردیم و می بینید که دهن شتران
نیز بسته ایم تا زراعت مردمان نخورند لَقَدْ عَلِمْتُمْ هرآینه میدانید شما مَا جِئْنَا نیامده ایم ما از کنعان لِنُفْسِدَ تا تباه کاری کنیم فِي الْأَرْضِ
در زمین مصر و مال مردم را بنا حق در تصرف خود در آریم وَمَا كُنَّا و نبوده ایم که ما نیستیم سَارِقِينَ دزدان و دزدی کار ما نیست قَالُوا
کفتند ملازمان یوسف فَمَا جَزَاؤُهُ پس چیست جزای دزدی إِنْ كُنْتُمْ كَاذِبِينَ اگر باشید دروغ کویان در ادعای ذمت خود یعنی شما
بکویید که ما دزد نیستیم اگر چیزی در میان بار شما پیدا شود چه مکافات باشد قَالُوا جَزَاؤُهُ کفتند جزای دزدی سارق مَنْ وُجِدَ
فِي رَحْلِهِ کرمش کسی است که یافته شود مال دزدیده در بار او فَهُوَ جَزَاؤُهُ پس جزای دزد یست یعنی یکسال او را به بندکی باید کرفت
در دین پدر ما كَذَٰلِكَ نَجْزِي الظَّالِمِينَ همچنین پاداش میدهیم ستمکاران یعنی دزدان را پس بجهت تحقیق این معنی ایشان را باز کردانیدند [بند]
بمصر و بر درکاه ملک باز داشتند فَبَدَأَ پس آغاز تجسس کردند اکننده کفت یوسف بِأَوْعِيَتِهِمْ بیار بارها و ظرفهای ایشان را قَبْلَ
وِعَاءِ أَخِيهِ پیش از بار ودان ابن یامین جهت رفع تهمت پس چیزی دران نیافتند و انکاه بتجسس بار ودان ابن یامین اقدام نمودند
ثُمَّ اسْتَخْرَجَهَا مِنْ وِعَاءِ أَخِيهِ پس بیرون آورد از بار ودان برادر او که ابن یامین است كَذَٰلِكَ مانند این کید یعنی تدبیر
كِدْنَا لِيُوسُفَ تعلیم دادیم یوسف را بالهام تا در باب باز داشتن برادر نزد خود این تدبیر کرد یا کیدی که برادران با یوسف کردند
بدین جزای کید ایشان دادیم این دلیل است بر انکه تدبیر مذکور بامر الهی بوده پس برادران یوسف از حیا سر در پیش انداختند و زبان [طعن]
بر ابن یامین کشودند بعد ازان در بیان کید و تدبیر مذکور میفرماید که مَا كَانَ نبود یوسف یعنی سزاوار نبود که لِيَأْخُذَ أَخَاهُ تا فرا کیرد
برادر خود را و حبس کند او را یکسال فِي دِينِ الْمَلِكِ در کیش ملک مصر یعنی حکم ملک مصر در باب دزد نه براین وجه بود چه حکم او در باره [کسی]
که دزدی کردی تازیانه بود و غرامت کرمش او نه به بندکی کرمش پس بکرفت یوسف برادر خود را به بندکی مدت یکسال إِلَّا أَنْ يَشَاءَ
اللَّهُ مکر بخواست خدای و دستوری او پس کید و تدبیر خدای تعالی آن بود که بر زبان برادران جاری سازد که جزای دزد نزد ما آنست که او را
به بندکی بصاحب متاع دهند تا مراد او حاصل شود و در مجمع کفته که کید عبارتست از انکه فعل کند تا بسبب آن ایذا بغیر رسانند در خفیه که
او علم بآن نداشته باشد و چون یوسف این تدبیر را وسیله اخذ برادر خود کردانید که متضمن نفع خودش است و ضرر برادران ازین جهة
بکید مسمی شد نَرْفَعُ دَرَجَاتٍ بر میداریم درجها و مرتبها در علم و حکمت مَنْ نَشَاءُ هر کرا میخواهیم همچنانکه درجه یوسف را بر داشتیم
و مرتبه او را بلند کردانیدیم وَفَوْقَ كُلِّ ذِي عِلْمٍ و بالای هر خداوند دانشی عَلِيمٌ دانائیست که درجه او بلندتر است تا انکه منتهی شود بسبحانه
که بالذات بجمیع معلومات عالم است و فوق او عالمی نیست و بعد از ظهور این شربه از ابن یامین یوسف علیه السلام فرمود که ای کنعانیان
این چه عمل است و نمی کفتید که ما پیغمبر زادکانیم ایشان خجل و منفعل کشته بر وجه خطاب و عتاب با ابن یامین کردند که ای پسر راحیل این چه فعل [شنیع]

که آن آبروی ما را بردی و باین عمل قبیح ما را روی سیاه کردی و ننگ حرمت ما کردی و این چه محنت و بلیت بود که ما را از ما پسر راحیل روی نمود آخر
این متاع را چکونه کرفتی و در میان بار خود بچه وجه پنهان کردی که هیچکس بران واقف نشد ابن یامین کفت شما اید که همیشه منشا محنت و [بلیت] پسران راحیل
آمده اید نه که پسران راحیل وسیله بلا و محنت شما اند چه برادر مرا بردید و در میان بیابان در معرض هلاکه بکذاشتید و کفتید که کرک او را خورد و اکنون
میخواهید که مرا بدزدی متهم کنید پس روی از و کردانیدند و متوجه یوسف شدند و بر وجه سرزنش ابن یامین قَالُوا کفتند که إِنْ يَسْرِقْ اکر دزدی کند
ابن یامین عجب نباشد فَقَدْ سَرَقَ پس بدرستی که دزدی کرده بود أَخٌ لَهُ برادر عیانی که او را بود مِنْ قَبْلُ پیش ازین یعنی یوسف در [کودکی]
آورده که در خانه یعقوب ماکیانی بود سایلی بدر خانه آمد و هیچکس حاضر نبود یوسف آنرا بسایل داد برادران او را بدزدی تهمت کردند و کفته
اند که آن تخم مرغی بود یا بزغاله بود که بدر ویشی داد یا پدر مادر او با صنمی بود که آنرا بشکست و در کیسه انداخت و از وهب منبه مرویست که یوسف را در [طفولیت]
عادت بودی که چون خوان بنهادندی پاره طعام برکرفتی و پنهان کردی برای سایلان برادران بجهت این نسبت دزدی بوی دادند و قول اصح [آنست]
که چون مادر یوسف فوت شده بود عمه او را تربیت میکرد وقتی که پنج و شش ساله شد یعقوب خواهر را کفت که یوسف را بمن ده تا من بامر او قیام [نمایم]
خواهر امتناع کرد و کفت من تاب مفارقت یوسف ندارم یعقوب درین باب مبالغه کرد خواهر کفت اکر البته او را از نزد من انتزاع خواهی کرد [روزی]
دیکر توقف کن تا من ویرا نیک به بینم و از وصل او ممتع شوم یعقوب کفت چنین باشد شبی نزد عمه خود خوابیده بود عمه کمر بندی که از اسحق [میراث]
باو رسیده بود در میان یوسف بست چون یعقوب بیامد که یوسف را بخانه برد خواهر را دید که ترد د میکند مثلا آن پرسید کفت کمر بند من [ناپیدا]
بتجسس آن مشغولم چون پاره جست و جوی کرد و کفت هر که در سرایست یکیک را برهنه باید شد تا باشد که کسی برداشته باشد پس یکیک را برهنه میکرد تا نوبت
بیوسف رسید چون او را برهنه کرد کمربند در میان او یافت و در مذهب ابراهیم مقرر بود که دزد را صاحب متاع به بندکی کیرد مدت یکسال یعقوب
فرمود یوسف نزد تو باشد چندانکه خواهی پس ویرا نزد خواهر بکذاشت چون برادران نسبت دزدی بیوسف دادند فَأَسَرَّهَا يُوسُفُ پس [پنهان]
داشت یوسف این مقاله را فِي نَفْسِهِ در نفس خود وَلَمْ يُبْدِهَا و ظاهر نکرد آنرا لَهُمْ برای ایشان یعنی این سخن را در دل کرفت و آشکارا نکرد و با [خود]
قَالَ کفت که أَنْتُمْ شَرٌّ مَكَانًا شما بدتر مردمانید از روی منزلت در دزدی که پدر را پسر دزدیده و پدر را از وجدا کردید و بدترین مردمانید در بدی [کردار]
که از پدر عاق شده برادر را بمکر و کید از و کرفتید و در چاه انداختید و انکاه او را بفروختید و بعد ازان پیراهن او را بخون رنک کردید و پدر نمودید که کرک
او را خورده وَاللَّهُ أَعْلَمُ و خدای داناترست بِمَا تَصِفُونَ بانچه صفت میکنید یعنی او میداند که نه چنانست که شما میکویید چه یوسف ماذون بود از جا[نب]
پدر در طعام دادن بسایل و کمر بند عمه در میان او بسته بود در خبر آمده که چون صاع از نزد ملک بردند و آن صاعی بود که آنرا جام کیتی نما کفتندی چون در وی
نظر کردندی بآن کهانت کردندی و فال کرفتندی یوسف در صاع نکریست و انکشت بروی زد آوازی ازان بیرون آمد روی به برادران کرد و کفت میدا[نید که]
این صاع چه میکوید کفتند نه کفت میکوید که شما دوازده برادر بودید یکی از پدر جدا کردید و بفروختید ابن یامین بپای خواست و کفت ای ملک ازین طاس [معلوم]
کن که برادر من زنده است یوسف دست بر صاع زد و کفت میکوید زنده است و تو او را می بینی بعد ازان یوسف برخواست و وضوی نماز کرد و باز [آمد]
ابن یامین کفت ای ملک ازین صاع بپرس که چه کس او را در بار من نهاده کفت خشمناک است دیکر چیزی نخواهد کفت پس ابن یامین را بکسان خود سپرد [و]
برادران هرچند در خلاصی او سخن کفتند بجای نرسید و روبیل را آتش خشم شعله زدن کرفت و مویهای تن وی از جامه بدر کرد و کفت ای ملک برادر مرا [بکذارید]

واگر نه فریادی کنم که هر حامله که درین شهر است از هول آن فریاد بار بنهد یوسف دید که روبیل در غضب است پسر کوچک خود را گفت برو دست بر پشت
وی فرود آور چون دست او بر پشت روبیل رسید شعله غضب او فرو نشست و روی ببرادران کرد که اگر از ما یکی را خشم غالب شدی دیگری از آل
یعقوب او را مس کردی تسکین یافتی و گفت بخدا قسم که درین شهر ولدی از اولاد یعقوب هست در معالم التنزیل آورده که روبیل دیگر باره در غضب شد
و آهنگ تخت یوسف کرد یوسف شتاب سبته از تخت فرود آمد و او را در ربود و بر سر دست آورد و بر زمین نهاده گفت ای کنعانیان شما بزور خود
مغرور و بقوت خود معجب گشته اید می پندارید که همه شما بزور از پیش برود چون ایشان دیدند که هیچ بزور از پیش نمیرود از راه زاری و تضرع در آمده قالوا
یا أیها العزیز ای عزیز إن له گفتند بدرستی که مر ابن یامین را أبا شیخا کبیرا پدریست که پیر بزرگ سال است و عظیم القدر و بعد از هلاک پسر خود یوسف با این
پسر الفت دارد فخذ أحدنا مکانه پس فرا گیر یکی از ما را به بندگی بجای او و او را رها کن إنا نراک بدرستی که ما می بینیم ترا من المحسنین
از نیکوکاران نسبت بما پس احسان خود را بخلاص او باتمام رسان و یا عادت تو احسان کردن است پس عادت خود را تغیر مفرمای قال معاذ
الله گفت یوسف که پناه میگیریم بخدا پناه گرفتنی أن نأخذ از آنکه بگیریم إلا من وجدنا متاعنا عنده مگر آن را که یافته ایم متاع خود را نزد
او و اگر بجای او دیگری را بگیریم إنا إذا بدرستی که آنهنگام ما باشیم لظالمون از ستمکاران در مذهب شما چه بفتوی شما گرفتن غیر در مقام دیگر ظلم است
فلما استیأسوا پس آنوقت که نومید شدند منه از یوسف و دانستند که برادر را با ایشان نمیدهد خلصوا نجیا یک کناره شدند در حالتی که
رازگویان بودند و از هر گونه تدبیر کنندگان از جمله اسرار ایشان بایکدیگر در خلوت این بود که قال کبیرهم گفت بزرگ ایشان در سن یعنی روبیل
یا در خرد یهودا و علی بن ابراهیم گفته که لاوی بود که گفت ألم تعلموا آیا نمیدانید شما أن أباکم آنرا که پدر شما قد أخذ علیکم تحقیق که فرا
گرفته است بر شما موثقا عهدی و پیمانی محکم من الله از خدا یعنی سوگند خورده اید بخدا و عهد کرده اید که محافظت ابن یامین کنید و سوگند خورده اید
بمحمد صلی الله علیه و آله که پیغمبر آخر الزمان است که شما در باره او عذری نکنید و اکنون این صورت واقع شده و من قبل ما فرطتم و پیش ازین تقصیر کردید
فی یوسف در شان یوسف و این صورت ما حال چنین است فلن أبرح الأرض پس من جدائی نجویم و بیرون نروم از زمین مصر یعنی ازین شهر بیرون
نمیروم حتی یأذن لی تا وقتی که مرا دستوری دهد أبی پدر من أو یحکم الله یا خدای حکم کند لی برای من یعنی پدر من وحی کند بخصت رجوع
بکنعان و ترک برادر و یا برادر را خلاص کند از دست ملک مصر یا بموت من امر کند و یا بمحاربه کردن من با مصریان تا برادر را از ایشان بستانم
یا کشته شوم و هو خیر الحاکمین و او بهترین حکم کنندگانست چه براستی حکم میکند و میل و مداهنه در حکم او نیست ارجعوا شما باز گردید
إلی أبیکم بسوی پدر خود فقولوا یا أبانا پس بگوئید که ای پدر ما إن ابنک بدرستی که پسر تو ابن یامین سرق دزدی کرد
وما شهدنا و ما گواهی نمیدهیم إلا بما علمنا مگر بآنچه دانسته ایم که صاع ملک از بار او بیرون آمد وما کنا و ما نیستیم للغیب مر باطن حال را
حافظین نگاه دارندگان یعنی بظاهر دزدی او دیدیم و ما از نفس الامر خبر نداریم که بر و تهمت کردند و صاع را در بار او نهادند و یا خود دست مباشر این امر
بوده و ما در حینی که با تو عهد میکردیم و پیمان و موثق میکردانیدیم نمیدانستیم که او دزدی کند واسأل القریة التی و بپرس از اهل آن ده که کنا
فیها بودیم در و یعنی مصر مراد آنست که بفرست و از مصریان بپرس والعیر التی و از آن کاروان نیز سوال کن که ما أقبلنا فیها بودیم روی نهاده
ایم بکنعان و در میان ایشان جمعی بودند از کنعانیان که همسایه یعقوب بودند وإنا لصادقون و بدرستی که ما راست گویانیم پس فرزندان یعقوب بحکم

ادبیل

روبیل با یهودا روی بکنعان نهادند و بخدمت پدر آمده آنچه برادر گفته بود بموقف عرض رسانیدند یعقوب علیه السلام ایشان را باور نکرده قال گفت با ایشان نه
چنین است که شما میگوئید بل سولت بلکه بیاراسته است لکم برای شما أنفسکم نفسهای شما أمرا کاری را که خواسته اید و با هم قرار داده و اگر نه ملک چه میداند
جز آنکه بنده گیری کرد است فصبر جمیل پس بر من است شکیبائی نیکو پس اندیشه فرمود که محنت من بغایت رسیده و الم من بنهایت انجامیده و عادت
الله جاریست که هر گاه محنت بنهایت انجامد فرج و فتح روی نماید ازین جهت فرمود که عسى الله أن یأتینی شاید که خدای تعالی بیاورد بهم جمیعا همه ایشان
را یعنی یوسف و ابن یامین و آن برادر دیگر را که در مصر است إنه هو العلیم بدرستی که اوست دانا بحال من و حال شما الحکیم درستکار در آنچه میکند
پس یعقوب از غایت ملال توجه بیت الاحزان فرمود و تولى عنهم و روی بگردانید از فرزندان وقال یا أسفى و گفت ای اندوه و شدت حزن من
علی یوسف بر فراق یوسف ذکر یوسف بدون هر دو برادر دیگر جهة آن بود که مفارقت یوسف بیشتر در دل و کار کرده بود مع ذلک علم بحیات یوسف
نداشت و اما بحیات ابن یامین و آن برادر دیگر عالم بود صاحب کشاف آورده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله از جبرئیل علیه السلام پرسید که شدت
حزن و اندوه یعقوب بچه مرتبه در مفارقت یوسف فرمود برابر هفتاد مادر فرزند مرده حضرت رسول سوال کرد که او را چه مزد دادند گفت مزد صد شهید
داد زیرا که یکنفس از دل در مفارقت برابر یعقوب نسوخت از ابتدای زمان مفارقت یوسف تا وقت وصال او که مدت چهل سال بود چشم یعقوب از گریه
خشک نشد و از بار فراق جگر گوشه پشت مبارک او خمید که یافت وابیضت عیناه و سفید شد هر دو چشم او من الحزن از اندوه یعنی بجهت بسیار
اندوه و گریه روشنی از آن زایل گشت فهو کظیم پس او پر بود از خشم فرزندان در [illegible] بود از غم و اندوه یوسف و درین دلیل است بر جواز تا سف
و بکا نزد رسیدن مصیبت و بلیت و شاید که امثال این امور در تحت تکالیف و اختیار نباشد چه نزد شدت محنت و بلیه شدیده کسی ضبط خود نمی تواند
کرد و حضرت رسالت در فراق فرزند خود ابراهیم بغایت گریان شد و فرمود که دل من محزون شد و چشم گریان گشت و نمیگویم چیزی که خدا را بغضب
آرد ای ابراهیم من بفراق تو بسیار غمگین و اندوهناک شده ام القصه چون فرزندان فریاد یا اسفی شنیدند و اضطراب پدر دیدند قالوا تالله
تفتؤ گفتند بخدای که همیشه باشی با ناله و زاری تذکر یوسف یاد کنی یوسف را حتى تکون حرضا تا وقتی که بیمار شوی مشرف بر موت
أو تکون من الهالکین یا باشی از جمله هلاک شدگان قال گفت ای فرزندان إنما أشکو جز این نیست که شکایت میکنم بثی وحزنی
شدت غم و اندوه خود را که قادر نیستم صبر کردن را بر آن إلى الله بخدای و قصه اندوه و رنج خود باد میگویم زیرا که اوست کسان و چاره ساز بیچارگان
اوست نه غیر او پس مرا با آن حزن و اندوه باز گذارید در خبر است که چون یعقوب از غایت حزن و اندوه و از نهایت سوز این کلمه گفت حق تعالی
بوی وحی فرستاد که ای یعقوب بعزت جلال من که اگر یوسف و ابن یامین هر دو مرده بودندی بدین ناله که کردی من ایشان را زنده ساخته بتو رسانیدمی
و بجهت این مژده یعقوب گفت وأعلم و من میدانم من الله از وحی خدای ما لا تعلمون آنچه شما نمیدانید از حیات یوسف و رسیدن یوسف
و برادر او بمن گویند روزی همسایه نزد یعقوب آمد و گفت ای یعقوب بسی شکسته و در هم رفته ای می بینم و تو هنوز بآن نرسیده که چنین شوی
گفت آنچه خدای مرا بدین مرتبه رسانید حق تعالی بوی وحی فرستاد که یا یعقوب أتشکونی إلى خلقی آیا شکایت مرا با خلقان میکنی یعقوب گفت
بار خدایا بتو انابت کردم که من بعد هیچکس غم یوسف نگویم و شکایت از آن نکنم مگر بتو و بعد از آن هر که از حال او پرسیدی گفتی إنما أشکو بثی وحزنی
إلى الله و در خبر است که بعد از آن از بیت الاحزان بیرون نیامد و سوز و نیاز جز درگاه کارساز نکرد و در حدیث موثق ثابت شده که سبب

این امتحان وکشف این بود که بوی خطاب رسید که ای یعقوب درویشی بر در سرای تو آمد وطلب چیزی کرد وبا او چیزی ندادی ومن از همه
خلقان پیغمبر را دوستر دارم چون این صورت از تو ظاهر شد من ترا باین بلیه مبتلا ساختم وچون سبب این بلیه منع طعام بود وبسایل طعام دادی مرا تمام
کن وهمه فقرای بلد را بطلب تا آنرا بخورند وببرکت این فراق تو بوصال مبدل کردد پس یعقوب طعامی مهیا کرد وبفرمود تا منادی در شهر ندا کرد که هر درویشی
که هست امروز باید بخانه یعقوب پس همه حاضر شدند وطعام بخوردند وحق تعالی از جهت این کشف محنت کرد وکویند روزی که ملک الموت بزیارت
او آمده بود یعقوب سوکند باو داد که روح یوسف را قبض کرده کفت نه یعقوب شاد کشت یا بنی اذهبوا ای پسران من بروید فتحسسوا پس تفحص کنید
من یوسف واخیه از حال یوسف وبرادر او ولا تیأسوا ونومید مشوید من روح الله از رحمت وفضل خدای که موجب راحت بنده است
انه لا ییأس بدرستی که نا امید نشوند من روح الله از روح ورحمت خدای الا القوم الکافرون مکر قوم ناکرویدکان که بخدا وصفات
کمال او عارف نیستند چه عارف بامر او سبحانه وصفات کمال او از رحمت او نومید نمیشود ودر جمیع احوال این دالست برانکه فساق اهل ایمان باید که از
رحمت الهی نومید نشوند مرویست که یعقوب نامه نوشت بیوسف باین مضمون که این نامه ایست از یعقوب اسرائیل ابن اسحق ذبیح الله بن ابراهیم
خلیل الله بسوی ملک مصر اما بعد بدان ای ملک مصر که ما اهل بیتی هستیم که همیشه بر ما بلاها موکل کردانیده اند جدم ابراهیم را پای بسته در آتش نمرود
انداختند حق تعالی او را نجات داد وپدرم اسحق را کارد بر حلق نهادند حق تعالی برای او فدا فرستاد ومرا پسری بود دوسترین همه فرزندان نزد من همین
برادران او را بصحرا بردند وپیراهن خون آلود آوردند وکفتند که کرک او را بخورد ومن در فراق او چندان کریستم که چشمم سفید شد واو را برادری بود یادکاری
که من بوی تسلیم داشتم او را بدزدی کرفته ونزد خود نکاه داشته ما از ان خانه دانیم که از ما دزدی بر آید واکر این فرزند مرا فرستادی فبها والا دعایی
بکنم که اثر آن بفرزند هفتمی تو برسد والسلام پس نامه بفرزندان داد واندک بضاعتی از پشم وروغن وکشک وامثال آن ترتیب نموده ایشان را بمصر فرستاد
ایشان بمصر آمده با برادر خود که آنجا بود ملاقات کردند وباتفاق روی ببارکاه یوسف نهادند فلما دخلوا علیه پس آن هنکام که در آمدند برادران
یوسف بر وی قالوا یا ایها العزیز کفتند ای عزیز مسنا رسید ما را واهلنا الضر وکسان ما را سختی وبینوائی وکرسنکی وجئنا
ببضاعة وآورده ایم بضاعتی مزجاة اندک وبی اعتبار از غایت رداءت وقلت هر کس که دهند آنرا قبول نکنند ونزد ابن عباس درهمی چند
مغشوش بود که کسی آنرا نستدی ونزد حسن بصری متاعی بود که شبانان وصحرانشینان را می باشد از دوغ وکشک وپشم وموی هر تقدیر کفتند که
بضاعت ما اینست نظر باین مکن فاوف لنا الکیل پس تمام کن برای ما کیل طعام وتصدق علینا وتصدق کن برای ما زیاده
از بهای این متاع ابن جریج وضحاک برانند که تصدق کن با بن یامین برما ان الله بدرستی که خدای یجزی المتصدقین پاداش
میدهد به نیکوئی آنانرا که از روی تفضل تصدق میکنند ویا احسان می نمایند انکه نامه یعقوب را بر کوشه تخت نهادند یوسف علیه السلام چون
نامه پدر را بخواند کریه بر وی غلبه کرد وبر چشم نهاد وعنان ممالک اختیار از دستش رفته ضبط خود نتوانست کرد روی ببرادران کرد قال کفت ای برادران
هل علمتم آیا دیدید ما فعلتم که چه کردید بیوسف واخیه بیوسف وبرادر او اذ انتم جاهلون وقتی که شما نادان بودید یعنی نورسیده
وشوخ ویا جاهل بودید بعقوق پدر وقطع صله رحم وموافقت هوای نفس این کلام را بروجه نصیحت وترغیب بر توبه وشفقت بر ایشان کفت نه بروجه معاتبه وسرزنش
وفعل ایشان بیوسف دور کردانیدن او بود از پدر وانداختن او در چاه وفروختن او بثمن بخس وبا بن یامین بود که او را خوار وبی اعتبار نهاده بودند ونفی بجاه
پس لقاب

پس نقاب برافکند وتاج از سر برداشت ایشان را که نظر بران شکل وشمایل افتاد قالوا کفتند ءانک لانت یوسف آیا توئی یوسف این کلام برای تقریرست
یعنی البته توئی یوسف که این جمال کمال دیکری را نتواند بود قال انا یوسف کفت منم یوسف وهذا اخی واین برادر منست ابن یامین قد
من الله علینا بتحقیق که منت نهاد خدای بر ما بسلامت وکرامت کویند که چون یوسف برقع برداشت وتبسم کرد ایشان از دندانهای او که مروارید منظوم
بود در وقت تبسم از برق دندانهای او ونوری که پیدا شدی بدانستند که او یوسف است وکفته اند که یوسف بر سر علامتی داشت وآن خالی بود که اباء
واجداد ویرا بودی چون تاج از سر برداشت ایشان آنرا دیدند کفتند که توئی یوسف کفت آری منم یوسف انه من یتق بدرستی که هر که بترسد
از خدای ویصبر وصبر کند بر طاعت ویا بر بلیه شکیبائی ورزد فان الله پس بدرستی که خدای لا یضیع ضایع نکند اجر المحسنین مزد نیکوکاران را
چون برادران یوسف را بشناختند روی بتخت یوسف نهادند خواستند که پای یوسف را ببوسند یوسف از تخت فرو آمد وایشان را
در کنار کرفت قالوا تالله کفتند بخدای سوکند لقد آثرک الله هر آینه برکزید خدای ترا علینا بر ما بحسن صورت وکمال سیرت وغایه جاه ومرتبه
پیغمبری وپادشاهی وان کنا لخاطئین وبدرستی که ما هستیم کناهکاران بدان عملهای که کرده ایم قال کفت یوسف در جواب ایشان لا تثریب
هیچ سرزنشی نیست علیکم الیوم بر شما امروز من کناه شما را بر روی شما نیارم یغفر الله لکم بیامرزد خدای شما را که اعتراف کردید بکناه خود
وهو ارحم الراحمین واو بخشاینده ترین بخشایندکانست از ابن عباس نقلست که روز فتح مکه رسول خدا حلقه در خانه کعبه بدست کرفت ومردم
مکه در آن روز از ترس اهل اسلام پناه بخانه کعبه داده بودند فرمود ای اهل مکه مرا برنجانیدید وتکذیب من کردید واز شهر خودم بیرون کردید آیا کمان شما امروز
بمن چیست وظن شما آنست که با شما چه خواهم کرد کفتند کمان خیر بتو داریم که کریمی وپسر کریمی وامروز قادری که ما را هلاک کنی وقطع حیات ما کنی اما اعتماد
بر کرم عمیم وخلق عظیم تو داریم حضرت فرمود که من امروز همان با شما میکنم که برادرم یوسف صدیق با برادران بجا آورد چون یوسف نوازش بمکارم
برادران را بنواخت بکار پدر دلفکار خود پرداخت وکفت اذهبوا بقمیصی هذا ببرید این پیراهن مرا وآن پیراهن خلیل بود که در چاه جبرئیل از
بازوی او کشوده بوی پوشانیده وچون امر شد که مژده بیعقوب رسانند جبرئیل نزول فرمود وکفت ای یوسف این پیراهنیست که در بهشت است
بر هیچ بیماری ومبتلائی واقع نشود مکر که شفا یابد این را بکنعان فرست تا پدرت بر چشم مالیده چشمش روشن شود از این جهت یوسف فرمود که ببرید
هذا این را فالقوه پس بیفکنید آنرا علی وجه ابی بر روی پدر من یأت بصیرا تا باز کردد بینائی چشمش بحال اول عود کند وروشن کردد
واتونی وبیائید بمن باهلکم اجمعین بهمه کسان خود از ذکور واناث ودر خبر آورده اند که یهودا کفت ای یوسف پیراهن خون
آلوده ترا پیش پدر برده ام که باعث الم بوده پیراهن را بمن حواله کن که ببرم شاید که فرح این پیراهن تدارک الم آن پیراهن کند یوسف پیراهن
را بوی داد واسباب راحت پدر ومتعلقان مهیا ساخت وببرادران تسلیم کرد مرویست که دویست راحله بما یحتاج سفر بدیشان داد ویهودا
از مصر بیرون آمده با برادران متوجه کنعان شد ودر مجمع آورده که یهودا بکاروان نه ایستاد وهشت عدد نان را بر میان بست وسر وپا برهنه روی
بکنعان نهاد ومسافت میان مصر وکنعان هشتاد فرسنخ بود بروایت ابو عبد الله علیه السلام دو روز وره راه یهودا از غایت شوق وشادی
روزی در راه نصفی از یکی نانها بیش نخوردی وبسرعت تمام خود را بکنعان رسانید ولما فصلت العیر وآن وقت که جدا شدند کاروانیان
یعنی بیرون آمدند از عمارت مصر وبفضای صحرا رسیدند صبا از حق سبحانه وتعالی دستوری خواسته بوی پیراهن یوسف علیه السلام بمشام یعقوب

رسیلیدقال ابوهم گفت پدر ایشان جمعی را که حاضر بودند نزد او از نبیرکان که اِنّی لَاَجِدُ بدرستی که من می یابم ریحَ یُوسُفَ بوی یوسف را
لَوْلَا اَنْ تُفَنِّدُوْنِ اگر شما مرا بنقصان عقل نسبت نکنید که پیر شده و بسن خرافت رسیده قالُوا تَاللّٰهِ گفتند بخدای که تو هنوز
اِنَّكَ لَفِی ضَلٰلِكَ الْقَدِیْمِ در همان حیرت قدیمی و از راه صواب دور افتاده و بجهت افراط در محبت یوسف و از بسیاری ذکر او توقع
ملاقات او بعد از چهل سال فَلَمَّا اَنْ جَاءَ الْبَشِیْرُ پس آنگاه که آمد مژده دهنده یعنی یهودا آنچنان سر و پا برهنه و دویدن آغاز کرده بکنعان
رسیده نزدیک پدر آمده اَلْقٰهُ بیفکند پیراهن یوسف را عَلٰی وَجْهِهٖ بر روی پدر خود فَارْتَدَّ بَصِیْرًا پس گشت بینا و در مجمع آورده که
و نقل کرده از ضحاک که پیری او جوانی باز آمد و با نبیرکان خود قَالَ گفت ای فرزندان اَلَمْ اَقُلْ لَّكُمْ آیا نمی گفتم شما را اِنِّیْٓ اَعْلَمُ بدرستی که
من میدانم مِنَ اللّٰهِ از الهام خدای مَا لَا تَعْلَمُوْنَ آنچه شما نمیدانید از حیات یوسف و ملاقات با او پس تهیه راه مشغول شدند و هر که اندک
علاقه قرابت با یعقوب داشت از مرد و زن متوجه مصر شدند و برادران دیگر در رسیدند و در دست و پای پدر افتادند و از وی عذر خواستند
۱۰۲ بدرستی و راستی که ما بودیم قَالُوْا یٰٓاَبَانَا گفتند ای پدر ما اسْتَغْفِرْ لَنَا آمرزش طلب برای ما از خدای ذُنُوْبَنَا گناهان ما اِنَّا كُنَّا خٰطِئِیْنَ گناه کاران و چون اخوی معترف بگناه
آنست که از سر گناه او بگذرند و برای سوال آمرزش کنند پس قلم عفو بر سر جرم ما کش و از سر گناهان ما در گذر و برای ما از حق استغفار کن قَالَ سَوْفَ
اَسْتَغْفِرُ لَكُمْ گفت یعقوب زود باشد که آمرزش خواهم برای شما رَبِّیْ از پروردگار خود اِنَّهٗ هُوَ الْغَفُوْرُ بدرستی که او آمرزنده است
تا پایان مجموع ذنوب الرَّحِیْمُ مهربانست به بندگان بکشف کروب و از ابو عبد الله علیه السلام و ابن عباس مرویست که سبب در توقف استغفار
و تاخیر آن این بود که میخواست در شب جمعه وقت سحر برای ایشان استغفار کند چه دعا درین وقت باجابت اقربست و از وهب منقولست که یعقوب
زیاده از بیست سال در هر شب جمعه برای فرزندان استغفار میکرد برای ایشان و ایشان آمین می گفتند تا بعد از بیست سال توبه ایشان مقبول شد
و نزد بعضی از علمای تفسیر یعقوب تاخیر در دعا فرمود تا بداند که یوسف از ایشان عفو کرده یا نه و بعد از آنکه بمصر آمد و علم بعفو یوسف حاصل کرد
بنماز بر خواست و بعد از تهجد روی بقبله آورده بایستاد و یوسف را در قفای خود و برادران را در عقب او بداشت و دست بدعا برداشت و
ایشان آمین میکردند تا حق تعالی اجابت فرمود و در روایت آمده که دعا در وقت سحر زود تر بحد اجابت میرسد القصه چون یعقوب علیه السلام
با اولاد و احفاد و سایر اقربا بنزدیک مصر رسیدند یوسف علیه السلام با ملک ریان گفت که مرا پدریست که پیغمبر خدایست و پیغمبر زاده و پدران ما هم
پیغمبرانند و امروز وی با جمیع اهل البیت خود از کنعان میرسد توقع آنست که باستقبال او بیرون آئی پس ملک ریان با چهار هزار مرد از خواص
خود با زینت تمام و شوکت لا کلام سوار شد و یوسف اکابر و اشراف مصر را امر کرد تا ایشان نیز با آراستگی تمام باستقبال بیرون آمدند و یعقوب
با فرزندان ببالای تلی بر آمده تفرج آن کوکبه و شوکت میکرد و از آن تعجب میفرمود جبرئیل فرود آمد و گفت ای یعقوب از تجمل و کوکبه این لشکر تعجب
میکنی بالا نگر که جنود ملایکه از زمین تا بفلک صف کشیده بتفرج آمده اند بشادی تو مسرور شده اند چنانچه در غیبت از اندوه تو محزون و بخود
بودند چون یعقوب یوسف را در دهی ملوک مشاهده کرد گفت این ملک مصراست یهودا گفت نه پسرتست یوسف بعد از مشاهده پدر از مرکب
فرود آمد و یعقوب نیز پیاده شد یعقوب خواست که سلام کند جبرئیل گفت بگذار تا پدر بر تو سلام کند و گویند که یوسف خواست که سلام کند
یعقوب بر او سبقت کرده چون چشمش بر جمال یوسف افتاد گفت السلام علیک یا مذهب الاحزان سلام بر تو باد ای زایل سازنده جمیع غمها
والبها هر دو دست

والبها هر دو دست بگردن یکدیگر کردند و از غایت شادی بهای های بگریستند و در کتاب النبوة باسناد از محمد ابن ابی عمیر از هشام
بن سالم از ابی عبد الله علیه السلام نقل کرده که چون یعقوب نزدیک بمصر رسید یوسف بکوکبه و عظمت تمام از مصر بیرون
آمد چون پدر را دید قصد کرد که پیاده شود اما نظر در پادشاهی و علو مرتبه خود کرد پیاده نشد چون سلام کرد بر پدر و یکدیگر را پرسیدند جبرئیل نازل شد
که حق تعالی میفرماید که چه منع کرد ترا که برای بنده صالح من فرود نیامدی دست را بگشای یوسف دست را بگشاد نوری از میان انگشتان او بیرون
آمد یوسف گفت این چه نور بود جبرئیل گفت این نور نبوت بود در صلب تو این بجهت ترک ادب و ترک اولی از صلب تو پیغمبری بیرون نیاید
و حکمت در پیشی یعقوب مامور شد که نزد یوسف رود و اگر یوسف نزد یعقوب رود للت که اگر یوسف نزد پدر رفتی بیت الاحزان را دیدی
و شکسته و بی نوائی و درویشی نظر او در آمدی از راحت برنج واندوه مبتلا شدی پس یعقوب را گفتند که دیریست که تو در بند بیت در رنج گرفتاری
نزد یوسف برو تا مملکت و ولایت او را ببینی که کودکی را نزد تو بردیم امروز بنشین پادشاه مصر کردانیده تو خواهیم سپرد و در خبر است که در حینی که
خبر منتشر شد آمدن یعقوب و استقبال کردن یوسف او را زلیخا زنان روزه پرسید گشته کسی شفاعت کرد تا دست او گرفت و او را بر سر راه
یوسف برد و بنشاند هر گاه که جوقی از لشکر گذار آمدی قایدان لشکر گفتی برخیز که یوسف رسید زلیخا گفتی هنوز آمدن یوسف نزدیک نشده
ویرا گفتند که تو چه دانی جواب داد که من بوی او را بشناسم تا چند فوج گذشتند چون کوکبه یوسفی ظاهر شد آواز داد که من بوی یوسف می
شنوم مرا پیش او برید چون او را پیش یوسف آوردند نگاه کرد زلیخا بازید عنان اسب بکشید بجهت حرمت دلداری وی گفت ای زلیخا
چونی گفت چنین که می بینی گفت مالت کجا رفت گفت که در عرصه عشق آمد و گفت جمالت کجا رفت گفت در فراق تو زایل گشت گفت چشمت را
چه رسید گفت از بسیاری گریه در فراق تو تباه شد گفت ملک و مال و حسن و جمال تو رفته آیا از محبت من چیزی باقی مانده گفت هر روز که می گذرد
زیاده مضاعف میشود یوسف فرمود که چشم قبول پذیر بود هر بنا که می بینی به جز بنای محبت که خالی از خلل است یوسف فرمود سبحان من جعل العبد
ملوکا بطاعته و جعل الملوک عبدا بمعصیته پاکست آن خداوندی که بنده را بطاعت پادشاه کردانید و پادشاه را بمعصیت در ذل بندگی انداخت جبرئیل نازل
نازل شد که ای یوسف اکنون وقت آمد که مرهم راحت بر الم زلیخا نهی و پیش از این او را در آتش مفارقت بسوزی دعا کن که حق تعالی چشم او را
روشن کرداند و جوان کرد و آن جمال که داشت زیاده از آن باو ارزانی فرماید یوسف دست بدعا بر داشت و از حضرت باری تعالی این استدعا
فرمود فی الحال تیر دعای بر هدف اجابت رسیده چشم او روشن شد و جوانی و جمال او عود کرد پس یوسف او را در عقد آورد و دو پسر آورد
یکی میشا که جد یوشع بن نون بود و دیگری افرایم القصه یوسف در نزدیکی مصر موضعی داشت که قصری رفیع آنجا بنا کرده بود در آنجا فرود آمد فَلَمَّا
دَخَلُوْا عَلٰی یُوْسُفَ پس چون در آمدند پدر و خاله و برادران یوسف در آن قصر اٰوٰٓی اِلَیْهِ جای داد بسوی خود اَبَوَیْهِ پدر و خاله را او
پرستش فرمود و برادر زادگان را نوازش فرمود وَقَالَ ادْخُلُوْا مِصْرَ و گفت در آیید بمصر اِنْ شَآءَ اللّٰهُ اگر خواهد خدا و اراده او بآن تعلق
گرفته باشد اٰمِنِیْنَ در حالتی که ایمن باشید از قحط و عنا و مشقت و اصناف مکاره مشیت متعلق است بدخولی که مقصف بامن باشد یعنی اگر اراده
الهی باشد شما بر وجه امنیت و استراحت و فراغت در شهر مصر در آیید ابن عباس فرمود که تعلق دخول بمشیت بجهت آن بود که در آن وقت مردمان
از ملک مصر خایف بودند و بجواز نمیتوانستند که بمصر در آیند و مراد بدخول اول در موضعی بود که خارج بلد بود چنانکه مفسر شد و مرویست که در حینی که

...بمصر درآمدند هفتاد و [illegible] و سه کس بودند و وقتی که از مصر با موسی بیرون میرفتند مردان ایشان شش هزار و پانصد بودند و زنان و کودکان
ایشان دویست [illegible] هزار و فاصله میان آن دخول و خروج چهارصد سال بود و چون بمصر درآمدند ایشان را در منزل خود فرود
آورد وَرَفَعَ اَبَوَيْهِ و برداشت پدر و خاله را و بعزت بالا برد عَلَى الْعَرْشِ بر تخت خود وَخَرُّوا و بر وی درافتادند پدر و خاله و برادران
له برای تعظیم یوسف سُجَّدًا در حالتی که سجود کنان بودند تحیت و تعظیم ایشان در آن زمان سجده بود و یوسف که آن حال مشاهده کرد مسرور
و مبتهج شد وَقَالَ و گفت يَا اَبَتِ ای پدر من هٰذَا این سجده کردن شما را تَاْوِيلُ رُؤْيَايَ تعبیر خواب من است که دیدم مِنْ قَبْلُ پیش
از این در ایام صبی قَدْ جَعَلَهَا بدرستی که گردانید آنرا رَبِّي پروردگار من حَقًّا راست و درست از حسن بصری نقل است که حق تعالی مادر یوسف را
زنده کرد تا یوسف را سجده کرد تصدیقا للرؤیای مرویست که تخت شاهی را در میان میدان بردند و جمله اهل مصر از مرد و زن حاضر بودند چون
یوسف بر سریر نشست جمله مردان و زنان اهل مصر نزد او بسجده رفتند پدر و مادر چون چنان دیدند بموافقت مصریان ایشان نیز بسجده درآمدند
یعقوب گفت ای یوسف اینها کیستند که ترا سجده کردند یوسف گفت اینها همه بندگان و پرستاران منند همه را در ایام قحط خریده ام و من امروز
بجهت کرامت دیدار تو همه را آزاد کردم در خبر است که جبرئیل علیه السلام این قصه را بر رسول تقریر کرد و آنحضرت از کرم یوسف تعجب می فرمود
جبرئیل نوبت دیگر که نزد رسول آمد گفت حق تعالی ترا سلام میرساند که از آن تعجب مکن بعزت و جلال من که فردای قیامت چندان ترا اذن شفاعت
دهم که تو گوئی حسبی حسبی بس است مرا بس است و بدانکه نزد بعضی این سجده مانند سجده فرشتگان بود مر آدم را و علی بن ابراهیم از محمد بن عیسی
بن عبید بن یقطین روایت کرده که یحیی بن اکثم از امام محمد بن علی بن موسی الرضا علیهم السلام مسئله چند پرسید از جمله یکی این بود که یا ابن رسول الله
یعقوب و فرزندان او چگونه سجده یوسف کردند و حال آنکه یعقوب پیغمبر خدا بود و اولاد او همه مؤمن بودند آنحضرت جواب داد که سجود یعقوب
و فرزندان او برای یوسف نبود برای اطاعت خدا بود و تحیت یوسف مانند سجده ملایکه مر آدم را که بجهت طاعت خدا بود و تحیت آدم علیه السلام
پس بجهت شکرگذاری خدا بر نعمت مواصله یوسف و یعقوب و فرزندان او سجده خدای کردند و نزد کلبی سجده ایشان در آن زمان مانند رکوع بود
همچنانکه نقل اعاجم العقده یوسف بعد از مشاهده این حال مسرور گشته فرمود که این سجده شما برای تحیت من تعبیر خواب من است که قبل از این دیده
بودم و حق تعالی آنرا راست گردانید وَقَدْ اَحْسَنَ بِيٓ بدرستی که نیکوئی کرده بمن آفرید گار من اِذْ اَخْرَجَنِي چون بیرون آورد مرا
مِنَ السِّجْنِ از زندان و ذکر چاه نکرد تا برادران منفعل نشوند وَجَآءَ بِكُمْ و آورد شما را مِنَ الْبَدْوِ از بادیه و آن موضعی بود از زمین فلسطین
در ولایت شام که یعقوب آنجا نشستی و آن قریب بکنعان بود یوسف علیه السلام جهة شکرگذاری نعمت فرمودند که حق تعالی مرا از زندان
نجات بادشاهی رسانید و شما را از بادیه نزدیک من آورد تا یکدیگر نشینیم مِنْۢ بَعْدِ از پس آنکه اَنْ نَّزَغَ الشَّيْطٰنُ افساد کرد
شیطان و مخالفت افکند بَيْنِي میان من وَبَيْنَ اِخْوَتِيْ و میان برادران من اِنَّ رَبِّي بدرستی که آفرید کار من لَطِيفٌ نیکو کننده است
و رساننده نیکوئی لِمَا يَشَآءُ برای هر که میخواهد هیچ امر صعبی نیست مگر که مشیت او در آن نافذ و جاریست اِنَّهٗ هُوَ الْعَلِيْمُ
بدرستی که او دانا بوجوه تدبیرات الْحَكِيْمُ محکم کار در یقین مواقع تدبیرات و تقدیرات مرویست که یوسف که یعقوب را در خزاین
خود میگردانید و اسباب و اموال و تجمل پادشاهی خود بر او عرض میکرد چون گذار او بر دفترخانه افتاد کاغذ بسیار در آنجا بود گفت ای یوسف
چه خبر تا غافل

چه خبر تا غافل ساخت که در این مدت پاره کاغذ بمن نفرستادی با آنکه میان من و تو هشت منزل بیش نبود گفت جبرئیل مرا امر کرده بود که بتو کتابتی ننویسم
گفت این وجه را از وی سوال نکنی گفت تو با وی گستاخ تری از وی معلوم کن یعقوب از وی پرسید گفت حق تعالی مرا چنین امر کرد بجهت آنکه
در وقت مفارقت تو از یوسف گفتی اِنِّيٓ اَخَافُ اَنْ يَّاْكُلَهُ الذِّئْبُ میترسم که او را گرگ بخورد حق سبحانه فرمود چرا از گرگ ترسیدی بعزت و جلال
خودم که مفارقت بعیده میان تو و یوسف گردانم با وجود مسافت اندک میان شما مدت بعید از و خبر نداشته باشی در کتاب النبوه باسناد از ابی
عبدالله علیه السلام نقل کرده که یعقوب یوسف گفت ای یوسف مرا خبر ده که برادران با تو چه کرده اند گفت ای پدر بزرگوار مرا از این پرسش
گفت البته مرا از این خبر دهی یوسف گفت ایشان مرا بر سر چاه آوردند گفتند پیراهن از خود دور کن و اگر نه این کارد را بر تو زنیم چون یوسف
این سخن گفت یعقوب بیفتاد و بیهوش شد چون با خود آمد گفت آخر با تو چه کردند گفت التماس دارم که بحرمت ابراهیم و اسمعیل و اسحق
که مرا از این سوال معاف داری پس یعقوب دیگر از این مقوله سخن نکرد و در خبر آمده که یوسف علیه السلام گفت ای پدر از من مپرس که برادران
با من چه کردند بلکه از من سوال کن که خدای با من چه کرد یعقوب گفت خدای با تو چه کرد یوسف گفت وَقَدْ اَحْسَنَ بِيٓ اِذْ اَخْرَجَنِي مِنَ السِّجْنِ تا آخر
در لطایف آورده که چون بیست و چهار سال از این واقعه بگذشت یعقوب علیه السلام را وفات رسید ابو حمزه ثمالی از ایمه هدی علیهم السلام
روایت کرده که یعقوب صد و چهل و شش سال عمر داشت و در حینی که بمصر آمد صد و سی سال عمر داشت نزد یوسف هفده سال بماند و بروایت
ابن اسحق از ابی عبدالله علیه السلام بیست و چهار سال با او بسر برد چون وفات کرد او را بزمین شام بردند و در بیت المقدس دفن کردند و باز بمصر آمد
باسناد از ابی خالد و از ابی عبدالله علیه السلام مرویست که یوسف از خواب درآمد و برادران را طلبید و وصیتها فرمود و ایشان را ولی عهد خود ساخت
و فرزندان را بدو سپرد و بطریق مناجات گفت رَبِّ ای پروردگار من قَدْ اٰتَيْتَنِيْ بدرستی که دادی مرا مِنَ الْمُلْكِ از پادشاهی و مملکت
در مصر و نواحی آن وَعَلَّمْتَنِيْ و آموختی مرا مِنْ تَاْوِيْلِ الْاَحَادِيْثِ از تعبیر خوابها یا احکام حلال و شرایع اسلام فَاطِرَ السَّمٰوٰتِ
وَالْاَرْضِ ای پدید آرنده آسمانها و زمین اَنْتَ وَلِيّٖ توئی یار من و متولی کار من فِي الدُّنْيَا وَالْاٰخِرَةِ در دنیا و آخرت تَوَفَّنِيْ
مُسْلِمًا بمیران مرا در حالتی که گردن نهاده باشم امر ترا یعنی مسلمان بمیران وَاَلْحِقْنِيْ و در رسان مرا بِالصّٰلِحِيْنَ بپدران شایسته
من یا جماعة صلحا در رتبه و کرامت آورده اند که بعد از سه روز از واقعه دیده بود در روضه وصال اشتغال یافت انا لله و انا الیه راجعون و او را
در رود نیل دفن کردند در صندوقی از رخام و سبب آن بود که چون فوت شد اهل مصر با یکدیگر نزاع کردند هر یکی می گفتند که ما او را در محله خود
دفن میکنیم تا نزدیک بود که کار بمقاتله کشد پس با هم قرار دادند و او را در رود نیل دفن کردند تا آب بر او میگذرد و بهر محله که میرسد برکت
و خیر او را بآن محله میرساند و چون موسی مبعوث شد او را از آنجا بیرون آورده در مقبره آبای او دفن کردند و بعد از قصه یوسف خطاب
بحضرت رسالت صلی الله علیه و آله کرده می فرماید که ذٰلِكَ آنچه ذکر کرده شد از قصه یوسف مِنْ اَنْۢبَآءِ الْغَيْبِ از خبرهای غیب است
که ما بجهت ظهور دلایل اعجاز تو نُوْحِيْهِ اِلَيْكَ وحی میکنیم آنرا بتو بعد از آن اجرای دلیل میکند بر آنکه از اخبار غیب است بقوله وَمَا كُنْتَ
لَدَيْهِمْ و تو نبودی نزدیک برادران یوسف اِذْ اَجْمَعُوْٓا اَمْرَهُمْ آنهنگام که جمع کردند و فراهم آوردند رایهای خود را بر افکندن یوسف
بچاه وَهُمْ يَمْكُرُوْنَ و ایشان مکر میکردند بیعقوب و یوسف علیهما السلام تا یوسف را از پدر جدا سازند و با خود ببرند و چون تو آنجا نبوده

ومکذبان تو میدانند که از کسی نشنیده و از آن خبر دهی بر وجهی که بوده پس این دلیلی روشن است بر آنکه بوحی دانسته وَمَا أَكْثَرُ النَّاسِ و نیستند بیشتر مردمان
وَلَوْ حَرَصْتَ و اگر چه حرص ورزی بر ایمان ایشان در اظهار معجزات روشن بِمُؤْمِنِينَ گروندگان بجهت فرط عناد و رسوخ و اصرار ایشان در کفر و عناد
مراد بحرص اینجا طلب خیریت بغایت اجتهاد و نهایت کوشش وَمَا تَسْأَلُهُمْ عَلَيْهِ و نمیخواهی از ایشان بر تبلیغ رسالت و ادای احکام شریعت یا بر خواندن
قصص قرآنی مِنْ أَجْرٍ مزدی چنانکه قصه خوانان میخواهند تا ایشان را از اجابت دعوت تو باز دارد إِنْ هُوَ نیست در قرآن إِلَّا ذِكْرٌ مگر پند اری از خدای لِلْعَالَمِينَ
مر عالمیان اگر بخوانند و بدانند و بدان پند گیرند وَكَأَيِّنْ مِنْ آيَةٍ و بسا نشانهای قدرت و دلایل دال بر وجود صانع و بر حکمت بالغه و توحید او فِي السَّمَاوَاتِ
وَالْأَرْضِ در آسمانها و زمینهاست از انواع حیوانات و نباتات و جمادات مشتمل بر انواع منافع و مصالح که آن معاندان يَمُرُّونَ عَلَيْهَا میگذرند بر آن
وَهُمْ عَنْهَا و ایشان از آن آیتها مُعْرِضُونَ روی گردانندگانند یعنی نه در آن تفکر میکنند و نه از آن عبرت میگیرند وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ و نمی گروند اکثر مردمان
بِاللَّهِ بحق تعالی و صفات کمال او و نعوت جلال او و اقرار میکنند بخالقیه او إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ مگر که ایشان شرک آرندگانند بپرستش غیر او نزد ابن عباس
مراد مشرکان مکه اند که چون ایشانرا گفتند شما را که آفرید گفتند خدای تعالی بعد از آن اقرار بت می پرستیدند و می گفتند اینها انباز آن خدااند و شفیعان ما اند
حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام مرویست که مراد اهل کتاب اند که ایمان داشتند بخدا و بروز آخرت و توریت و انجیل و بعد از آن شرک آوردند بجهت
انکار نبوت پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه و آله اگر بر سبیل تهدید میفرماید که أَفَأَمِنُوا آیا پس ایمن شدند مشرکان أَنْ تَأْتِيَهُمْ از آنکه بیاید بایشان غَاشِيَةٌ
عقوبتی پوشنده یعنی فرو گیرنده ایشانرا مِنْ عَذَابِ اللَّهِ از عذاب خدای که همه ایشانرا فرو گیرد و هیچکس را فرو نگذارد أَوْ تَأْتِيَهُمُ السَّاعَةُ یا بیاید
بدیشان قیامت بَغْتَةً ناگهان بدون سابقه علامت آن وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ و ایشان ندانند آمدن آنرا و کارسازی آن نکرده باشند قُلْ بگو ای محمد
هَٰذِهِ این دعوت بتوحید و آماده شدن برای معاد سَبِيلِي راه منست و بر این راه تا بتم أَدْعُو إِلَى اللَّهِ میخوانم بندگان را براه خدای عَلَىٰ بَصِيرَةٍ
أَنَا در حالتی که مطلع و دیده ورم من بر بیان هویدا و حجت روشن یعنی بر وجه یقین میخوانم ایشانرا براه خدای وَمَنِ اتَّبَعَنِي و هر که پیروی کرده است مرا بیان
راه حق وَسُبْحَانَ اللَّهِ و پاکست خدای از شرک که شما او را بآن وصف میکنید وَمَا أَنَا و نیستم مِنَ الْمُشْرِكِينَ از شرک آرندگان یعنی او را از شرکا منزه و مبرا
میدانم آورده اند که کافران گفتند که خدای را فرشتگان هستند چرا آدمی را برسالت میفرستد اگر خواستی ملایکه را فرستادی حق تعالی رد قول ایشان کرده
فرمود که وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ و نفرستادیم پیش از تو برسالت إِلَّا رِجَالًا مگر مردانی را که نُوحِي إِلَيْهِمْ وحی فرستاده شده بدیشان و حفص نوحی
میخواند یعنی ما وحی فرستادیم بایشان مِنْ أَهْلِ الْقُرَىٰ از اهل شهرها و دیها مرویست که هرگز حق تعالی پیغمبری بخلق نفرستاد که اهل بادیه باشد یا از جن
یا از زنان أَفَلَمْ يَسِيرُوا آیا سیر نمیکنند کافران فِي الْأَرْضِ در زمین شام و یمن بر دیار عاد و ثمود و نمی گذرند یعنی باید که بر آن بگذرند فَيَنْظُرُوا
پس ببینند بنظر عبرت كَيْفَ كَانَ که چگونه بود عَاقِبَةُ الَّذِينَ آخر کار و سر انجام آنانکه مِنْ قَبْلِهِمْ پیش از ایشان بودند از مکذبان
و متکبران و بجهت تکذیب و عناد بعذاب گرفتار شدند و آثار عمارت ایشان شاهد است بر آن وَلَدَارُ الْآخِرَةِ و هر آینه سرای آخرت یعنی بهشت
و نعمت آن خَيْرٌ بهتر است از لذت دنیا لِلَّذِينَ اتَّقَوْا مر آنانرا که پرهیز کنند از شرک و نافرمانی من ای محمد ایشانرا بگوی که أَفَلَا تَعْقِلُونَ
آیا تعقل نمیکنید و نمی اندیشید تا بدانید که آن بهتر است پس برای تسلیه حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم بیان احوال مکذبان امم سابقه میکند و میگوید
که باید که معاندان زمان تو بتمادی ایام و طول حیات خود مغرور نشوند چه ما امم ماضیه را مهلت دادیم حَتَّىٰ إِذَا اسْتَيْأَسَ الرُّسُلُ تا آنگه وقتی که نومید شدند

و فرستادگان ما

و فرستادگان ما از ایمان ایشان وَظَنُّوا و دانستند رسولان أَنَّهُمْ بآنکه ایشان قَدْ كُذِبُوا پس بدرستی که تکذیب کرده شدند یعنی کفار بوعده
نتیجه ایمان ایشانرا دروغگوی گفتند یا کافران گمان بردند که رسولان با ایشان دروغ میگویند در وعده و وعید جَاءَهُمْ نَصْرُنَا آمد بپیغمبران یاری
کردن ما یعنی عذاب بر آن قوم فرود آمد فَنُجِّيَ پس رهانیده شد مَنْ نَشَاءُ هر کرا خواستیم یعنی پیغمبران و متابعان وَلَا يُرَدُّ و باز گردانیده نشود
بَأْسُنَا عذاب ما عَنِ الْقَوْمِ الْمُجْرِمِينَ از گروه کافران وقتی که بدیشان فرود آید لَقَدْ كَانَ بدرستی که هست فِي قَصَصِهِمْ در قصه انبیا
و امم ایشان و یا در قصه یوسف و برادران او عِبْرَةٌ اعتباری و پندی لِأُولِي الْأَلْبَابِ مر خداوندان عقلهای خالص را که از مثل آنچه برادران
کردند اجتناب کنند و مثل یعقوب و یوسف بر بلیات او صابر باشند و یا از مثل عناد کفار و انکار ایشان اجتناب کنند و در این فایز گردند علمی از
حضرت امام جعفر صادق علیه السلام نقل کرده که مراد از الباب اسرارات و مثل انبیا بر اذیت و بلیت صابر باشد پس اعتبار کردن از قصهای ارباب
اسرار باشد و حقایق کلام در آینه دل بنقل ایشان روی نماید مَا كَانَ نیست قرآن حَدِيثًا يُفْتَرَىٰ سخنی که بر بافته شده باشد وَلَٰكِنْ ولیکن هست
تَصْدِيقَ الَّذِي مصدق آن چیزی که بوده بَيْنَ يَدَيْهِ پیش از وی از کتب الهی یعنی موافق آن در راستی و درستی وَتَفْصِيلَ كُلِّ
شَيْءٍ و بیان کننده همه چیزها که بندگان بآن محتاج باشند در دین و دنیا چه هیچ امر دینی و دنیوی نیست که مستند نیست بقرآن بواسطه یا بواسطه وَهُدًى و رهی
و راه نماینده مر سالکان طریق را وَرَحْمَةً و وسیله رحمت و بخشش لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ مر گروهی را که بگروند بتوحید خدا و نبوت خاتم الانبیا صلی الله
علیه و آله و سلم سورة الرعد خمس و اربعون آیه ابی بن کعب از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کند که هر که سوره الرعد بخواند حق
تعالی بعدد هر ابری که بروی هوا واقع شود باشد تا روز قیامت برای وی ده حسنه بنویسد و در قیامت از جمله مومنان باشد بعهد خدای و از ابو عبد الله
علیه السلام مرویست که هر که سوره الرعد را بسیار بخواند حق تعالی او را بحساب بهشت برد و شفاعت دهد او را در حق جمیع اهل البیت و برادران دین او که ایشانرا
شناسد بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ الٓمٓرٓ منم خدای که میدانم خلقان را و می بینم افعال و اقوال بندگان را تِلْكَ
این آیتها آيَاتُ الْكِتَابِ آیتهای قرآن است وَالَّذِي أُنْزِلَ و این آیتها از آیات آن چیز است که فرو فرستاده شده است إِلَيْكَ سوی تو
مِنْ رَبِّكَ از نزد پروردگار تو الْحَقُّ کتاب مذکور درست و راست وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ ولیکن بیشتر مردمان اهل مکه لَا يُؤْمِنُونَ
نگروند بدان بجهت عدم تفکر در معانی آن اللَّهُ الَّذِي خدای بحق رَفَعَ السَّمَاوَاتِ آنست که برداشت آسمانها را یعنی بیافرید آنرا و برداشته
شده بِغَيْرِ عَمَدٍ بی ستونها تَرَوْنَهَا که می بینید شما آنرا یعنی بستونی که مرئی شما باشد ندارد و یا ستون ندارد تا او را توان دید و در فواید السلوک
مذکور است که باری تعالی سقوف عالم سموات را بی قایمه که ادراک توانید کرد بر افراشت و بی ستون که مشاهده توانید نمود بلند برداشت یعنی ستون آن
هست لیکن مخفی است و قایم است اما غیر مرئیست و آن عدالت او سبحانه است که بالعدل قامت السموات ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ پس قصد کرد بآفرید
عرش یا مستولی شد بر وی باقتدار تمام و نفاذ حکم و یا مراد بعرش پادشاهی اوست یعنی حق تعالی قصد فرمود بحفظ و تدبیر وَسَخَّرَ الشَّمْسَ و رام گردانید آفتاب را
وَالْقَمَرَ و ماه را جهت مصالح بندگان بر حرکت و حرکات مستمره آن که نافع است در حدوث کاینات و بقاء آن كُلٌّ هر یک از آنها يَجْرِي میرود و حرکت میکند
لِأَجَلٍ مُسَمًّى تا وقتی که نام برده شده یعنی مدت معین که دور خود را با تمام رسانند یعنی آفتاب دوازده برج خود را در عرض یکسال تمام کند و ماه بمدت
یکماه و هر یک هر روز از مطلعی دیگر بر آیند و بمغربی دیگر فرو روند و یا هر یک میروند و سیر میکنند در آسمان تا قیام قیامت که سیر آنها بآن منقطع گردد يُدَبِّرُ الْأَمْرَ

یاند هر بیکند کار ملکوت خود را از ایجاد و اعدام و اذلال و اعزاز و احیا و امات یُفَصِّلُ الْآيَاتِ بیان می کند آیتهای قرآن ما یعنی مفصل میسازد با هم
و نهی یا احداث دلایل قدرت بیکند یکی از بعد دیگری لَعَلَّكُمْ شاید که شما بِلِقَاءِ رَبِّكُمْ برسیدن بجزای پروردگار خود در قیامت تُو
قِنُونَ یقین شوید و دانید که هرکه قادر است بر آوردن این اشیا قدرت دارد بر اعاده و احیا وَهُوَ الَّذِي مَدَّ الْأَرْضَ و اوست آنکه کشید زمین
را بر روی آب یعنی بسیط آن کرد در طول و عرض بعد از آنکه مجتمع بود در زیر کعبه تا حیوانات بران جای گیرند و سیر کنند و قدمهای ایشان بران قرار گیرد
وَجَعَلَ فِيهَا و آفرید دران زمین رَوَاسِيَ کوههای محکم پا برجا که میخ زمین اند وَأَنْهَارًا و پیدا کرد در زمین جویهای آب روان وَمِنْ كُلِّ
الثَّمَرَاتِ و از همه میوه‌ها جَعَلَ فِيهَا گردانید در زمین یعنی آفرید دران از جمیع انواع ثمرات زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ دو صنف چون سیاه و سفید و خورد و بزرگ
و ترش و شیرین و سرد و گرم و بری و بوستانی و زمستانی و تابستانی یُغْشِي اللَّيْلَ النَّهَارَ می پوشاند در می کشد شب را بر روز تا هوا تیرگی روشن شود
هم از جانب اوست إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستی که درین آثار قدرت که مذکور شد لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ هر آینه نشانهای روشن است برای
گروهی که تفکر کنند و دانند که مکون این اشیا دلیل روشن است بر وجود صانع حکیم وَفِي الْأَرْضِ قِطَعٌ مُتَجَاوِرَاتٌ پارهاست پیوسته بیکدیگر
یعنی این نیز یکی از دلایل قدرت که قطعها مختلفه زمین را بیکدیگر پیوسته بعضی شایسته زراعت و برخی شوره زار و پاره ریگ آمیز و قطعه سنگستان
بعضی سخت و برخی نرم و پاره صالح زرع و برخی صالح غرس و او که قادر مختار است تخصیص هر یک کرده بصفتی دون صفتی و اگر بر وفق ارادت افعال خود را
بران واقع میگردانند بوجهی دون وجهی اختلاف دران راه نمی یافت بجهت اشتراک آن قطعها در طبیعت ارضیه وَجَنَّاتٌ مِنْ أَعْنَابٍ و دیگر دلالت
بکند بر قدرت کامله او این که در زمین بوستانهاست از انگور بسیار وَزَرْعٌ و کشتها وَنَخِيلٌ و خرما بنان صِنْوَانٌ چند شاخ از یک شاخ اصل
حبه وَغَيْرُ صِنْوَانٍ و نه چنانکه مذکور شد بلکه متفرقة الاصول یعنی هر یک شاخ از بیخ شاخ همان بمعنی صنوان است بکسر صاد يُسْقَىٰ بِمَاءٍ وَاحِدٍ آب داده
میشوند این اشجار و زرع بیک آب وَنُفَضِّلُ بَعْضَهَا و تفضیل میدهیم بعضی را از آن عَلَىٰ بَعْضٍ بر بعضی دیگر بشکل دیگر فِي الْأُكُلِ در میوه بحسب شکل
رنگ و بو و طعم یعنی با وجود آنکه همه یک آب میخورند مختلفة الصفات شد پس این نیز دلالت بیکند بر وجود صانع حکیم چه اختلاف آن با اتحاد اصول و اسباب نیست
مگر بتخصیص قادر مختار و عاصم بیسقی بیا میخواند بتقدیر ما ذکر یعنی آنچه مذکور شد آب داده میشود بیک آب إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستی که در آنچه ذکر کرده شد
لَآيَاتٍ هر آینه دلالتهای واضح است لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ مر گروهی را که تعقل و تامل کنند که اختلاف میوه‌ها بر اشجار با آنکه از یک آب پرورش می
یابند نمیتواند بود مگر باراده قادر مختار و در تبیان آورده که این مثل بنی آدم است اختلاف الوان و اشکال و هیات و اصوات و اخلاق و مقادیر
در طول و قصر و توسط با وجود آنکه پدر ایشان یکیست ابن ابی حاتم که یکی از رواة معتبره اهل سنت است روایت کرده از اسحق بن عطار که از عبدالله بن
محمد بن عقیل نقل کرده که جابر بن عبدالله فرمود که از رسول صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که خطاب کرد بعلی ابن ابی طالب علیه السلام فرمود که ای علی
مردمان همه از درختان متعدد اند و من و تو از یک درختیم پس این آیت تلاوت فرمود که وفی الارض قطع متجاورات الی قوله یسقی بماء واحد و ابو هرون
عبدی نیز روایت کرده که من از ابو سعید خدری پرسیدم که از حال حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام مرا آگاه کن و انچه از فضایل
او میدانی مرا خبر ده جواب داد که یا ابا هرون بدان و آگاه باش که من از رسول خدای صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود مردمان از درختان متعدد اند
و من و علی از یکدرختیم و من اصل آن درختم و علی بن ابی طالب فرع آن پس خوشا حال آن سعادتمندی که تمسک باصل شجره نماید و از ثمره شاخهای آن محظوظ

کرده بعد از

کرده بعد از آنکه بر قدرت کامله خود تعجب مینماید از تکذیب منکران بعث و می فرماید که وَإِنْ تَعْجَبْ و اگر عجب میداری ای محمد از انکار کفار بعث
و نشور را و عدم تدبر ایشان در دلایل وحدت و قدرت فَعَجَبٌ قَوْلُهُمْ پس سزاوار است که تعجب کرده شود از قول ایشان یعنی تعجب تو بجای خود است
چه هر که قادر باشد بر آفریدن آنچه بر تو خواندم هر آینه اعاده بر او آسانتر خواهد بود چه او هرگاه سبحانه قادر باشد بر پیدا کردن اشیا از عدم بدون ماده بطریق
اولی که قادرتر باشد بر اعاده آن با وجود ماده آن پس جای آنست که تعجب کنی از سخنان ایشان که میگویند بر سبیل انکار أَإِذَا كُنَّا آیا آن وقت که
باشیم تُرَابًا خاک یعنی بعد از مرگ که خاک شویم أَإِنَّا لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ هر آینه باشیم در آفرینش نو یعنی ما را زنده گردانند أُولَٰئِكَ آن گروه با وجود آنکه
خدا را خالق آسمان و زمین میدانند بجهت عناد هیچ تفکری کنند که هرکه بر ابتدا قادر باشد بر اعاده نیز قادر تواند بود الَّذِينَ آنانند که كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ
نگرویده اند بپروردگار خود بجهت انکرویدن ایشان بحشر و نشر وَأُولَٰئِكَ و آن گروه با وجود آنکه خدا را خالق آسمان و زمین میدانند الْأَ
غْلَالُ فِي أَعْنَاقِهِمْ مقید اند باضلال و بجهت اغراق ایشان در عناد از آن خلاصی ندارند تا روز قیامت وَأُولَٰئِكَ غل آتشین بر گردن ایشان نهند
و این از علامات کفار باشد در دوزخ أَصْحَابُ النَّارِ ملازمان آتش دوزخ اند هُمْ فِيهَا ایشان دران آتش خَالِدُونَ جاویدانند در
خبر است که نضر ابن حارث و اتباع او استعجال عذاب میکردند بر طریق استهزا و انکار حق تعالی فرمود که وَيَسْتَعْجِلُونَكَ و طلب تعجیل می کنند از تو
بِالسَّيِّئَةِ بعقوبتی که خدای تعالی بر ایشان مقرر کرده قَبْلَ الْحَسَنَةِ پیش از عاقبت و چون حق تعالی عذاب استیصال را ازین امت مرتفع کرده
و تعذیب مکذبان آن حضرت را تاخیر فرموده تا قیامت پس تاخیر حسنه است و استیصال و سیئه کافران و استعجال عذاب استیصال می کردند
قبل از احسان الهی بر ایشان و بتاخیر آن بر وجه انکار و استهزا در آن استعجال میکردند وَقَدْ خَلَتْ و حال آنکه گذشته است مِنْ قَبْلِهِمُ الْمَثُلَاتُ
پیش از ان عقوبتهای امثال ایشان از مکذبان چون خسف و مسخ و رجفه و صیحه پس ایشان چرا اعتبار نمیگیرند و از ان تجویز مثل آن نمیکنند بر خود
وَإِنَّ رَبَّكَ و بدرستی که پروردگار تو لَذُو مَغْفِرَةٍ هر آینه خداوند آمرزش است لِلنَّاسِ برای مردمان یعنی چون کافران ایمان
آرند و تصدیق کنند خدای بیامرزد ایشان را و ببخشاید عَلَىٰ ظُلْمِهِمْ بر کفر ایشان کافران ایمان آرند و تصدیق کنند در کفر و چه ایمان قاطع ماده جرایم
کفر است مراد غیر حقوق مردمان میکند وَإِنَّ رَبَّكَ بدرستی که پروردگار تو لَشَدِيدُ الْعِقَابِ هر آینه سخت عقوبت بر کافران نابکار
و استکبار سعد بن مسیب روایت کرده که بعد از نزول این آیه رسول صلی الله علیه و آله فرمود که اگر عفو خدا نبودی هیچ عیش احدی گوارنده نشدی
و اگر وعید حق نبودی همه کس تکیه بر عفو کرده از طاعت باز ماندی و بعد از ان فرمود که اگر بنده کان قدر رحمت الهی عفو و رحمت و مغفرت او را
دانستندی چشمهای ایشان روشن شدی و اگر قدر عذاب و عقوبت و نکال او شناخته شدی هرگز چشم ایشان بهیچ چیز روشن گشتی
وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا و میگویند آنانکه کافر شدند لَوْلَا أُنْزِلَ چرا فرو فرستاده نمیشود عَلَيْهِ بر محمد آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ
نشانه از پروردگار او یعنی معجزه که ما می طلبیم چون عصای موسی و احیای عیسی إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ جز این نیست که بیم کننده یعنی فرستاده شده
برای بیم کردن و بر تو همین بلاغ است و پس باظهار معجزه داله بر صدق آن و تردد اظهار آیات مقترحه بدون اراده ما چه اختیار وَلِكُلِّ قَوْمٍ
و هر گروهی را هَادٍ راه نماینده ایست یعنی پیغمبری که مخصوص باشد بمعجزه موسی و عیسی علیهما السلام که شما می طلبید اختصاص بزمان ایشان داشته
چون فصاحت بر شما غالب است خوبترین معجزه من قرآن است پس مثل آنرا بیارید تا ابطال آن کنید فخرالدین رازی که از اعاظم اهل سنت است در تفسیر کبیر

آورده که چون این آیه نازل شد پیغمبر صلی الله علیه وآله دست مبارک بر سینه خود نهاد و فرمود منم نبی منذر و بعد از آن دست مبارک بر دوش علی بن ابی طالب
علیه السلام نهاده و با وی گفت که ای علی بعد از من مردمان بتو هدایت شوند به تغییر تو و نیز حافظ ابو نعیم که از مشاهیر اهل سنت است در تفسیر خود آورده که از
جبیر و ابن عباس نقل کرده که چون این آیه نزول یافت سرور انبیا صلی الله علیه وآله فرمود که انا المنذر و علی الهادی منم منذر کو خلقان و علی بن ابی طالب
هادی و رهنمای ایشان و ثعلبی نیز در تفسیر خود این حدیث ذکر کرده و سعید بن مسیب از ابو هریره روایت کرده که هادی هذه الامة علی ابن ابی طالب و بعد از آن
حق تعالی در بیان کمال علوم و قدرت خود می فرماید که اَللّٰهُ یَعْلَمُ خدای میداند مَا تَحْمِلُ آنچه بر میدارد کُلُّ اُنْثیٰ هر زنی از فرزندان نر و ماده و سپید
و سیاه و دراز و کوتاه و غیر آن وَمَا تَغِیضُ الْاَرْحَامُ و میداند آنچه خون و رشت بکاهد در رحمها یعنی حق تعالی نگاه ماند در رحمها از کودک که تمام خلقت بیرون نیاید
وَمَا تَزْدَادُ و آنچه زیاده باز دیعنی خدای افزون کرداند در جثه و لد از اعضای زایده و گویند مراد زیاد و کم عدد و لدات چه رحم مشتمل است بر یکی و لذا تا چهار
و بعضی نهایه اولاد در رحم چهار است و اصح آنست که زیاده بران ممکن است و نقل کرده اند که در یمن زنی پنج بطن بزاد و در هر بطنی پنج دختر و بعضی ثقات
نقل است که در جزایر زنی از یک شکم ده پسر آورد و آن خانه که دران وضع ایشان کذارده بود آنرا بیت العشر نام نهادند وَكُلُّ شَيْءٍ و همه چیزی عِنْدَهُ
نزدیک او بِمِقْدَارٍ باندازه ایست که ازان زیاده و کم نشود و کقوله انا کل شیء خلقناه بقدر عَالِمُ الْغَیْبِ اوست داننده پوشیده ها از حس وَالشَّهَادَةِ
و آشکارا یعنی ظاهر بر حواس الْکَبِیرُ بزرگوار و عظیم الشان الْمُتَعَالِ برتر بر همه بقدرت کامله یا بلند مرتبه از رفعت مخلوقات و متعالی از آن سَوَاءٌ
مِنْكُمْ یکسانست از شما پیش علم او مَنْ اَسَرَّ الْقَوْلَ هر که پوشیده سخنی را در نفس خود وَمَنْ جَهَرَ بِهِ و هر که آشکارا کند آن سخن را وَمَنْ
هُوَ مُسْتَخْفٍ و هر که او طالب کننده خفاست و پوشنده عمل خود بِاللَّیْلِ در شب وَسَارِبٌ و هر که سازنده ظاهرست و آشکارا کننده قول
و فعل خود بِالنَّهَارِ در روز یعنی هیچ چیز از قول و فعل و سر و علانیه بر وی پوشیده نیست آیه مقرر کمال علم اوست و شمول آن بر جمیع امور لَهُ و آن کسی که
می پوشد یا آشکارا می کند قول و فعل خود را مُعَقِّبَاتٌ فرشتگانند که در پی در آینده اند آن کس را در حفظ او از افعال و اقوال او مِنْ بَیْنِ یَدَیْهِ
پیش او وَمِنْ خَلْفِهِ و از پس او یَحْفَظُونَهُ نگاه میدارند او را مِنْ اَمْرِ اللّٰهِ بفرمان خداوند براو و آنچه از و صادر می شود می نویسند
ایشان را کرام الکاتبین گویند و در تبیان آورده که ایشان ده ملک اند بروز و ده بشب و قول اصح و اشهر آنست که دو ملک اند بروز و دو بشب
و روایت که حق تعالی فرشتگان را آفریده که بندگان او را نگاه میدارند از مضار و مکاره و در زاد المسیر از کعب الاحبار روایت میکند که اگر حق
تعالی فرشتگان را موکل آدمیان نکردی جنیان ایشان را بر بودندی از روی زمین و در خبر است که خدای تعالی ایشان را موکل کرده بحفظ شما از آنکه
شیاطین از ما میرانند چنانکه کسی مگس را از انگبین میراند آورده اند که یکی از بزرگان صحابه از رسول صلی الله علیه وآله پرسید که با ما چند فرشته موکل اند
فرمود دو فرشته یکی بر راست و دیگری بر چپ آنکه بر راستست امیر است آنکه بر چپ است چون بنده حسنه بکند فرشته دست راست است
آنرا ده نویسد چون سیئه بکند فرشته دست چپ گوید بنویسم گوید نه توقف کن تا باشد که پشیمان شود و استغفار و توبه کند چیزی ننویسد
دیگر گوید که بنویس که خدای ما را ازین برهاند که بد هم نشینی است مارا که نه ملاحظه خدای کند و نه از ما شرم میدارد و ذلک قوله ما یلفظ
من قول الا لدیه رقیب عتید و دو فرشته دیگر اند که از پیش و پس ما را نگاه میدارند قوله له معقبات من بین یدیه ومن خلفه و فرشته دیگر هست
بر موی پیشانی بدست اوست یعنی سلطنت هست بر تو چون تواضع کنی ترا رفیع کند و اگر تکبر کنی ترا وضیع کند و فرشته دیگر بر لب تو نشسته که حفظ
هیچ چیز

هیچ چیز از اقوال تو نمی کند مگر صلوات تو بر محمد و آل محمد و دو فرشته دیگر موکلند تا مار در دهن تو نشود و دو فرشته بر چشمهای تو موکلند و این ده فرشته
بر هر آدمی موکلند بشب دو پایند و بروز دو مجموع هشت فرشته اند بعد از آن می فرماید که اِنَّ اللّٰهَ بدرستی که خدای لَا یُغَیِّرُ تغیر نکند
مَا بِقَوْمٍ آنچه با گروهی باشد از عافیت و نعمت حَتّٰی یُغَیِّرُوْا تا وقتی که آن گروه تغیر دهند مَا بِاَنْفُسِهِمْ آنچه در نفسهای ایشان است
یعنی بدل کنند احوال جمیله با طلاق رذیله سلمی گفته که تغیر دهند زبان را از ذکر او و متغیر گردانند دلها را از یاد او مادام که دل و زبان باوراد
دارند و غفلت نورزند آثار فیض با ایشان رسد ابن عباس فرموده که هرگاه حق تعالی بر قومی نعمتی عطا فرماید و ایشان بشکر گذاری آن قیام نمایند
حق تعالی آن نعمت را بر ایشان زیاده گرداند و اگر کفران نعمت کنند از ایشان سلب نماید در خبر است چون تحریم خمر کرده شد رسول صلی الله
علیه وآله وسلم در کوچه از کوچهای مدینه میگذشت جوانی انصاری می آمد قرابه خمر بر سر گرفته چون رسول باو رسید سلام کرد رسول صلی الله علیه
وآله وسلم فرمود که چیست آنکه بر سر داری از ترس گفت یا رسول الله پاره سرکه است فرمود پاره تا بچشم وی با خوف تمام و با دست
لرزان قرابه را از سر بر گرفت و پاره از آن بر دست رسول ریخت سرکه پاکیزه صاف شده بود رسول صلی الله علیه وآله از آن بچشید و یاران
نیز بچشیدند مرد متعجب فروماند گفت یا رسول الله بدان خدای که ترا بحق فرستاد که من خمر در قرابه کرده بودم حضرت فرمود راست
گفتی چون مرا دیدی و در دل قصد توبه نصوح کردی با خدای عهد کردی که اگر مرا رسوا نکنی من بعد بر سر این خطا نروم حق تعالی تصدیق نیت
تو نظر فرموده خمر را سرکه گردانید پس این آیه تلاوت فرمود ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم وَاِذَا اَرَادَ اللّٰهُ و چون خدای
خواهد یعنی حکمت اقتضا کند که برساند بِقَوْمٍ سُوْٓءًا بگروهی عذاب و عقوبت و هلاکت فَلَا مَرَدَّ لَهٗ پس باز گردانیدن نیست مر آن را
یعنی کسی نیست تواند که آنرا رد کند از خود یا دیگری از و باز تواند داشت وَمَا لَهُمْ و نیست مر آن قوم را مِنْ دُوْنِهٖ بجز از خدای
مِنْ وَّالٍ کسی که متولی امر ایشان شود و در دفع عذاب یاری ایشان کند و نیز از کمال قدرت خود خبر میدهد هُوَ الَّذِیْ اوست
آنکه یُرِیْکُمُ الْبَرْقَ مینماید بشما برق و آن لمعه ایست سریع الزوال که از ابر ظاهر گردد و نشانه باران باشد پس خدای تعالی برق
را مینماید خَوْفًا برای ترس مسافر و کسی که باران او را ضرر رساند وَّطَمَعًا و برای طمع مقیم و جمعی که باران محتاج باشند وَیُنْشِئُ و پدید
آرد در هوا بر سبیل اختراع السَّحَابَ الثِّقَالَ یعنی ابرها که آب گران بارند وَیُسَبِّحُ الرَّعْدُ و تسبیح میگوید رعد بِحَمْدِهٖ
مقترن بحمد خدای یعنی تسبیح را با تحمید میآمیزد و در روایت آمده است از ابن عباس که رعد ملکی است که ابر را میراند و برق آه پر سوز
و باران گریه ایشان مراد آنست که شنوندگان رعد بجهت ترس آواز بلند تسبیح و تحمید خدای میکنند و یا آنکه حال رعد ذکر و حدانیت
و کمال قدرت اوست و دال بر نزول رحمت او بنابراین تسبیح و حمد آنها مانند سجده جمادات است یعنی همه مکونات او جهت امکان دالند
بر وجود آفریدگاری که مستجمع جمیع صفات و کمال است مرویست که چون پیغمبر صلی الله علیه وآله آواز رعد شنیدی فرمودی سبحان من
یسبح الرعد بحمده پاکست خداوندی که رعد حمد او میگوید وَالْمَلٰٓئِکَةُ مِنْ خِیْفَتِهٖ و تسبیح او میکنند فرشتگان یا آنها که اعوان رعدند
از ترس خدای از ابن عباس نقل است که هر که آواز رعد بشنود بگوید سبحان الذی یسبح الرعد بحمده والملائکة من خیفته وهو علی کل شیء قدیر
اگر او را صاعقه رسد دیت او بر من و هم از و مرویست که رعد فرشته ایست که چون آواز بردارد به تسبیح در آسمان هیچ فرشته نماند مگر آنکه آواز تسبیح

خداي بردارد و نزول انحال حق تعالی باران می فرستد ويرسل الصواعق و فرو می آرد صاعقه را از ابر فيصيب بها پس برساند بها

من يشاء هر که را میخواهد که بدان هلاک سازد و مرویست که عامر بن طفیل و اربد بن ربیعه نزد رسول صلعم آمدند بقصد قتل او در وقتی که آنحضرت

تنها بود پس عامر با حضرت بمجادله مشغول شد و او را بخود مشغول ساخت و اربد در پس رسول شمشیر کشیده خواست که بر حضرت زند منتبه شد

و گفت بار خدایا شر این هر دو از من کفایت کن حق تعالی صاعقه بارید فرو فرستاد و او را بکشت و عامر را طاعون دریافت و بجهنم پیوست و این

آیه نازل شد که له معقبات یعنی مر پیغمبر را فرشتگانند که در پس و پیش او محافظت می کنند از آنکه دشمنان ضرری باو رسانند و حق تعالی

ارسال صاعقه می کند بر دشمنان او مانند اربد بن ربیعه که صاعقه باو رسید و بر ابو جهل وهم يجادلون و ایشان جدال می کنند

في الله در شان حق تعالی که او از چه چیز است یا جدال ایشان تکذیب یا جدال پیغمبر است در آنچه خدا را بدان وصف میکند از کمال علم و

تفرد در الوهیت و یا آنچه ذکر و زمعاد می کند و احوال آن وهو شديد المحال و خدای سخت قوتست در تعذیب مجادلان و در روایت

آمده که رسول صلعم جمعی را نزد شخصی از معاندان و مشرکان عرب فرستاد تا او را باسلام دعوت کنند چون و برا بآن دعوت کردند گفت

بگوئید که خدای محمد از چه چیز است از مروارید است یا از یاقوت سرخ گفتند خدای همثل و شبه است هیچکس را نرسد که او را بچیزی تشبیه کند پس آمدند

و رسول صلعم را باین خبر دادند فرمود تا بار دیگر و برا دعوت کردند وی گفت تا معاینه خدای محمد را نه بینم باو نگروم این صورت بموقف عرض رسانیدند

فرمود یکبار دیگر و برا دعوت کنید تا حجت بر وی لازم شود این نوبت نیز همان مقاله گفت فی الحال از سحاب قهر الهی صاعقه ظاهر شد

و او را بسوخت و این آیه نازل شد بعد از آن فرمود که له مر خدا راست دعوة الحق والذين يدعون من دونه لا يستجيبون

لهم بشيء الا كباسط كفيه خواندن بحق که کلمه لا اله الا الله است یا مر وراست سزاوار بودن آنکه تا مردمان بعبادت او خوانند

یا مر خدا راست اجابت کسی که بگشاید هر دو کف خود را الى الماء بسوی آب جائی که آب از دور باشد مانند تشنه که بر سر چاهی رسد

و او را دلو و رسنی همراه نبود هر دو دست خود را بسوی چاه بگشاید و بفریاد و زاری آب طلبد ليبلغ فاه تا بدهن او برسد وما هو

و نیست آب ببالغه رسنده بدهن او زیرا که آب جماد است و امانیت بخواندن و قدرت ندارد بر اجابت او اصنام نیز نسبت

بداعیان خود همین حال دارند و یا معنی آنست که همچنانکه کسی دستها و انگشتها بگشاید آب بر کف دست او قرار نگیرد تا بدهن رسد اجابت دعوت

را نیز نسبت چنین است وما دعاء الكافرين و نیست خواندن کافران مر بتانرا الا في ضلال مگر در گمراهی و بطلان ناامیدی

و ضایع بودن بعد از آن بیان کمال قدرت و اسعه مملکت خود میکند بقوله ولله يسجد و مر خدا را سجده میکند من في السموات هر که در آسمانهاست

والارض و هر که در زمین است طوعا از روی فرمان برداری مراد مؤمنانند از ملایکه و جن و انس که در آسانی و دشواری فرمان

برند و سجده کنند خدا را وکرها و از روی کراهت و بی رغبتی مراد کافرانند که در وقت شدت و محنت بضرورت سجده کنند وظلالهم

و سجده میکنند سایهای اهل آسمان و زمین مر خدا را بتبعیت اشخاصه بالغدو بامداد بسوی مغرب والآصال ما بین عصر و مغرب

بسوی مشرق مرو راست و تخصیص این وقت جهت آنست که امتداد ظل درین وقت ظاهر است و حقیقت آنکه طلوع و غیبت صفت آنهاست

که لطف الهی شامل حال ایشان شده و نهال ایمان در دل ایشان روئیده گشته و کراهت خاصیت آنانکه بجهت فرط عناد و قهر پادشاهی

[illegible]

و عقب آن بیان حجت میکند بر آن بقوله قل بگوای محمد من رب السموات والارض کیست آفریدگار آسمانها و زمینها یعنی از کافران

بپرس که کیست خالق آسمان و زمین اگر جواب بر وجه صواب دادند فهو المراد و اگر بجهت عناد جواب ندهند پس از قبل ایشان قل بگو آفریدگار

عالم علوی و سفلی الله خدای بحق است چه ایشان را جز این جواب نیست و اگر عناد ورزند در جواب دادن جز این جواب ایشان خواهد بود الزام

کن ایشان را بر وجه تبکیت قل بگو با ایشان که افاتخذتم آیا فرا میگیرید من دونه اولياء بجز از وی معبودان که ایشان را دوست

دارید یعنی چون بدانید که آفریننده آسمان و زمین اوست چرا غیر او را می پرستید و فرا میگیرید ایشان را بدوستی لا يملكون نمیتوانند

و مالک نیستند لانفسهم برای نفسهای خود نفعا ولا ضرا سودی را و نه زیانی را یعنی برای خود جز نفع نمی توانند و مالک نیستند بر دفع ضرری

از خود پس سود چون توانند رسانید بشما و چه نوع زیان از شما باز توانند داشت و بعد از الزام حجت قل هل يستوي الاعمى بگو آیا برابر باشد

نابینا که پرستنده صنم است در تاریکی کفر و شبهه گرفتار والبصير و بینا که پرستنده خدای بحق است بر وجه بصیرت روشنائی ایمان

و حجت و برهان آشکارا نا برابر باشند تاریکیهای شرک و انکار والنور و روشنی توحید و معرفت پس بر وجه انکار می فرماید که ام (ام هل تستوي)

جعلوا لله آیا کافران ساختند برای خدای شركاء خلقوا انبازان که بیافریدند كخلقه مانند آفریدن خدای فتشابه

الخلق پس متشابه شد آفریده علیهم بر ایشان و ندانستند که آفریده خدای کدام است و آفریده شرکا کدام حاصل معنی آنست که ایشان

شریکانی نگرفتند برای خدای که مثل او آفریننده باشند چنانکه خدای می آفریند پس مستحق عبادت باشند چنانچه اوست لیکن ایشان فرا

گرفته اند شریکانی که قادر نیستند بر آنچه خلق خدای بر آن قادر اند چه جای آنکه قادر باشند بر آنچه خالق بر آن قادر است قل الله بگوی

محمد خدای خالق كل شيء آفریننده همه چیزهاست از آسمان و زمین و حیوانات و نباتات و جمادات و اصناف خلق از جواهر

و اعراض شریک ندارد در آفریدن اینها تا شریک او باشد در پرستیدن وهو الواحد و اوست یگانه در الوهیت القهار

غالب بر همه چیزها بعد از آن بیان مثل میکند برای حق و باطل بقوله انزل من السماء فرو فرستاد از ابر یا از جانب آسمان

ماء آبی را فسالت اودية پس روان شد رودخانها از آب بقدرها باندازه خود یعنی هر وادی بمقدار خود بخوردی

و بزرگی و تنگی و فراخی آب برداشت و باندازه که خدای مقرر کرده که آن سود برساند و زیان نکند فاحتمل السيل پس برداشت

این آب روان زبدا رابيا کف بلند را برزبر آورد از غایت تموج و جوشش ومما يوقدون و بعضی از آنچه در کوره نهاده می افروزند

و حفض پیا میخوانند یعنی مردمان می افروزند عليه في النار بر آن در آتش یعنی میگدازند از فلزات یعنی زر و نقره و مس و آهن و غیر آن

ابتغاء حلية برای طلب پیرایه او متاع یا برای اوانی و آلات محاربه و ادوات زراعت یعنی از آنچه آتش بر آن افروزند از فلزات

زبد کفیست مثله مانند آن کف که بر روی آبست كذلك همچنانکه ذکر کرده شد يضرب الله مثل میزند خدای الحق والباطل

حق و باطل را تشبیه کرده بحق حق را در افاده و ثبات آبی که جهت منافع خلق از آسمان فرود آید و بفلزی که برای پیرایه و امتعه مختلفه

محتاج الیه باشد و قول باطل را در قلت نفع و سرعت زوال بکفی که بر روی آب و بر زبر فلز باشد چنانکه می فرماید که فاما الزبد اما کف

روي وخبث بر بالاي فلز فيذهب جفاء پس برود در حالتي كه مطروح وساقط باشد وَأَمَّا مَا يَنفَعُ النَّاسَ واما آنچه سود دهد
مردمان را چون آب صافي يا فلز كداخته شده فَيَمْكُثُ فِي الْأَرْضِ پس بماند در زمين تا بدان منتفع شوند كَذَٰلِكَ همچنين كه ذكر
كرده شد يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ ميزند خداي مثلها را براي تعقل وتامل در ان مخلص سخن آنست كه اهل باطل چه بسيار باشند مانند كف
صافي روند خاشاك وكف فلزات كه در حين جوشيدن در اندك مدت جوش وخروش كنند وباندك فرصتي ناچيز ومضمحل كردند واهل حق
اگر چه اندك باشند مانند آب صافي مكث طول نمايند ومردمان نفع رسانند لِلَّذِينَ اسْتَجَابُوا مر آنانرا كه اجابت نمودند لِرَبِّهِمُ بپروردگار خود را
مثوبت نيكوست وَالَّذِينَ لَمْ يَسْتَجِيبُوا لَهُ وآنانكه اجابت نكردند مر خدايرا لَوْ أَنَّ لَهُم اگر باشد مر ايشانرا مَا فِي الْأَرْضِ
آنچه در زمين است جَمِيعًا همه آن از نقود وجنس ومتاع وضياع وَمِثْلَهُ ومانند اينها مَعَهُ بآن باشد يعني اگر آنقدر كه نقود واقمشه
رياست بآن اضافه كنند وهمه در تصرف كافران باشد در روز قيامت لَافْتَدَوْا بِهِ هرآينه فدا كنند آنرا يعني خواهند كه خود را بآن جمله
بازخرند واز عذاب برهند اما كسي از ايشان نستاند وآن فديه قبول نكند أُولَٰئِكَ آن گروه لَهُمْ مر ايشانراست سُوءُ الْحِسَابِ
بدي شمار يعني سختي حساب چه حسنات ايشانرا قبول نكنند وسيئات ايشانرا نيامرزند وَمَأْوَاهُمْ وبازگشت ايشان جَهَنَّمُ دوزخ
باشد وَبِئْسَ الْمِهَادُ وبد جائيست دوزخ محل استقرار ونيز در بيان امتياز ميان مؤمن وكافر مي فرمايد كه أَفَمَن يَعْلَمُ أَنَّمَا
أُنزِلَ آيا پس كسي كه ميداند آنچه فرو فرستاده اند إِلَيْكَ بسوي تو مِن رَّبِّكَ از پروردگار تو الْحَقُّ درست وراست كَمَنْ
هُوَ أَعْمَىٰ همچون كسي است كه نابينا باشد بدل وانكار قرآن كند مراد عدم تساويست ميان ايشان إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ جز اين نيست كه
پند پذير ميشوند بقرآن أُولُو الْأَلْبَابِ خداوندان عقلهاي صافي شده از معارضه وهم وشبهه الَّذِينَ يُوفُونَ آنانكه وفا ميكنند
بِعَهْدِ اللَّهِ به پيمان خداي كه در روز ميثاق بسته اند وَلَا يَنقُضُونَ الْمِيثَاقَ ونمي شكنند آن پيمانرا يعني نقض پيماني نمي كنند كه عقول
ايشان بآن دلالت كرده از اعتراف بربوبيت ووحدانيت حضرت عزت ويا عهدي كه خداي تعالى در كتب خود از ايشان فرا
گرفته نقض آن نميكنند وَالَّذِينَ يَصِلُونَ وآنانكه مي پيوندند مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ بآنچه امر كرده است خداي بآن أَن يُوصَلَ
انكه پيوندند از صله رحم وموالات مؤمنان وايمان بجميع انبيا وكتب وامثال آن از مراعات حقوق الله وحقوق الناس وَيَخْشَوْنَ
رَبَّهُمْ ومي ترسند از عذاب پروردگار خود عموما وَيَخَافُونَ وخوف دارند سُوءَ الْحِسَابِ از سختي حساب خصوصا پس محاسبه
نفس خود ميكنند قبل از انكه ايشانرا كنند ابو ايوب انصاري روايت كرده كه رسول صلى الله مردي را گفت كه خدايرا بپرست وبا او شرك
ميار ونماز بپاي دار وزكوات بده وصله رحم بجاي آر واز خداي بترس تا براه خلد بهشت روي ودر توريت نوشته كه اي فرزند آدم
از خدا بترس وبا پدر ومادر نكوئي كن وبرحم بپيوند تا عمرت دراز شود وكارهات آسان كنيم وبلا را از تو بگردانيم وابو جعفر فرموده كه رسول
صلى الله عليه وآله فرموده كه خدا بر والدين وصله رحم آسان ميكرداند حساب را بعد از ان اين ايت تلاوت فرمود ونيز در صفت ايشان مي فرمايد
كه وَالَّذِينَ صَبَرُوا وآنانكه بر نكاره نفس ومخالفت هوا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِمْ براي طلب رضاي پروردگار نه بريا وسمعه وَأَقَامُوا
الصَّلَاةَ وبپاي داشتند نماز مفروضه را وَأَنفَقُوا ونفقه كردند مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ بعضي از آنچه بايشان داده بوديم يعني

نفقه وجهرا

نفقه واجبه را از ان اخراج كردند سِرًّا پنهان را همچون كسي كه معروف المال نيست وَعَلَانِيَةً وآشكارا مانند شخصي كه مشهور باشد بمال وَيَدْرَءُونَ
ودفع كردند بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ بنكوئي بدي را يعني در عوض بدي نكوئي كردند وگفته اند سفاهت را بحلم مقابله نمودند وفحش را بسلام و
رامعروف يا گناه را دفع كردند بتوبه يا معصيت را بطاعت أُولَٰئِكَ آن گروه كه باين صفات موصوفند لَهُمْ عُقْبَى الدَّارِ ايشان
راست سرانجام نيكو در ان سراي يعني جزاي عمل دادن در عاقبت وآن چه چيز است جَنَّاتُ عَدْنٍ بوستانهاي باقامت كه هميشه در ان
باشند يَدْخُلُونَهَا در آيند در ان وَمَن صَلَحَ ودر آيند در بهشت كساني كه صلاحيت آن دارند وشايستگان باشند بايمان وطاعت مِنْ
آبَائِهِمْ از پدران ايشان وَأَزْوَاجِهِمْ وزنان ايشان وَذُرِّيَّاتِهِمْ وفرزندان ايشان يعني صلحاي ايشان بايشان ملحق شوند واگر چه
بعمل ايشان نرسند بجهت تبعيت وتعظيم ايشان وَالْمَلَائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِم وفرشتگان در آيند برايشان مِّن كُلِّ بَابٍ
از هر دري از درهاي منازل ايشان ومرويست كه مقدار شبانروزي از دنيا سه نوبت نزد ايشان آيند وگويند سَلَامٌ عَلَيْكُم سلامتي
از آفات بر شما واين بشارتست بر دوام سلامتي يعني هميشه بسلامت خواهيد بود بِمَا صَبَرْتُمْ بسبب آنچه صبر كرديد وشكيبا بوديد بر فقر در دنيا
وفقر وحسترين صفتي است نزد حق تعالى چنانچه در خبر آمده كه حضرت رسالت صلى الله بلال را گفت كه زندگاني چنان كن كه فقرا مي كنند
كه از فقيري بخداي رسي نه از غني كا بها فقرا از همه مقبول ترند ويا صبر كرديد بر جميع مكاره فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ پس نيكو سرانجام آن
سراي كه ايشان يافتند مرويست كه عدن خيمه مجوفست كه طول آن در هوا شش ميل است كه در ان شكافي وپيوندي نيست ودر هر دري
از ان جمعي از اتقياي اهل ايمان باشند وآنرا چهار هزار مصراع است از زير هر دري هفتاد هزار فرشته است با هر فرشته تحفه
براي اهل آن مغاير تحفه ديگر باشد وبعد از ان در بيان حال ناقضان عهد مي فرمايد كه وَالَّذِينَ يَنقُضُونَ وآنانكه مي شكنند عَهْدَ
اللَّهِ پيمان خدايرا مِن بَعْدِ مِيثَاقِهِ از پس محكم كردن آن باعتراف وقبول وَيَقْطَعُونَ ومي برند مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ
آنچه خداي فرموده است بآن چيز أَن يُوصَلَ انكه پيوند كنند يعني برحم با ايمان بهمه پيغمبران وكتابها وغير آن از حقوق الله و
حقوق الناس وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ وتباهي ميكنند در زمين بكفر باطل يا ظلم يا معصيت يا فتنه انگيزي أُولَٰئِكَ آن گروه لَهُمُ اللَّعْنَةُ
مر ايشانراست دوري از رحمت وَلَهُمْ سُوءُ الدَّارِ ومر ايشانراست بدي سراي كه دوزخ است يا بدي عاقبت در دنيا وآخرت گفته اند
كه مراد به ويقطعون ما امر الله به ان يوصل خارجيانند كه بغي كنند وبر امام عادل بيرون آيند ومراد يفسدون في الارض محاربان بعد از ان بيان
راز خود مي كند بقوله اللَّهُ يَبْسُطُ الرِّزْقَ خداي گشاده ميگرداند روزي لِمَن يَشَاءُ براي هر كه ميخواهد بر وفق مصلحت وَيَقْدِرُ وتنگ
ميسازد بر كسي كه اراده ميكند بر طبق حكمت وَفَرِحُوا وشاد شده اند اهل مكه بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا ونيست زندگاني اين دنيا
فِي الْآخِرَةِ در جنب آخرت إِلَّا مَتَاعٌ مگر برخورداري اندك يا متاعي از امتعه كه بقاي ندارد چون ادوات خانه وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا
وگويند آنانكه كافر شده اند لَوْلَا أُنزِلَ عَلَيْهِ چرا فرو فرستاده نميشود براي محمد صلى الله عليه وآله آيَةٌ مِّن رَّبِّهِ آيتي از پروردگار او بر ان
وجه كه ميخواهيم قُلْ إِنَّ اللَّهَ بگو بدرستي كه خداي يُضِلُّ مَن يَشَاءُ فرو مي گذارد وخذلان مي كند هر كرا ميخواهد مراد آنهااند كه اقتراح آيات كردند
بعد از ظهور معجزات وَيَهْدِي إِلَيْهِ وراه مينمايد بوسيله الطاف بسوي خود مَنْ أَنَابَ هر كرا بازگردد بوي وآنها چه كسانند الَّذِينَ آمَنُوا

آنانکه گرویدند بخدای وَتَطْمَئِنُّ و آرام می یابد قُلُوبُهُمْ دلهای ایشان بِذِكْرِ اللّٰهِ بیاد خدای یعنی ذکر خدای شنوند و بدان آرام یابند یا دل
بتوحید او مطمئن است یا بذکر رحمت او که خوبترین معجزاتست أَلَا بِذِكْرِ اللّٰهِ بدانید که بذکر خدای تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ آرام می یابد دلهای مؤمنان
الَّذِينَ آمَنُوا آنانکه گرویدند یعنی مؤمنان که ایمان آوردند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کردند عملهای شایسته طُوبَىٰ لَهُمْ زندگانی خوش مر ایشان
راست وَحُسْنُ مَآبٍ و نیکوئی بازگشت و باحادیث صحیحه ثابت گشته که طوبی درختیست در بهشت عدن که بیخ آن در منزل حضرت رسالت صلی الله علیه
وآله وسلم است و در هیچ غرفه و قصری نباشد که شاخی ازان نبود و چشمه سلسبیل و کافور ازان روان باشد و هیچ شکوفه و میوه نباشد مگر که بران باشد و ابو سعید
خدری نیز روایت کرده که مردی از رسول صلی الله علیه وآله پرسید که طوبی چیست فرمود که نام درختیست در بهشت سایه او صد ساله راه باشد جامهای اهل
بهشت از شکوفهای آن بیرون آید از مقاتل نقل است که هر برگی ازان خلایق را سایه افکند و فرشته بران موکل است که خدای را تسبیح میکند بانواع لغت
وهب بن منبه گفت که در بهشت درختیست که آنرا طوبی گویند اگر سواری دو صد سال در سایه آن رود ازان درنگذرد و زمینش از یاقوتست و گل او از مشک
از اصل آن جوی شیر و می و انگبین بیرون می آید و آن موضع اهل بهشت است ایشان در مجلس خود نشسته باشند که فرشتگان با ایشان آیند با نجیبهای از
نور با ناقهای زر بر پشتهای ایشان زینها باشد که الواح آن از یاقوت بود و روی آن از زر و جامهای آن از سندس و استبرق و بران ناقها نشینند
و در برابر یکدیگر روند تا بمقر خود رسند و در انجا نعمتهای بینند که در وهم خاطر ایشان نگذشته باشد و بدل ایشان خطور نکرده باشد ثعلبی در تفسیر خود از کلبی
نقل کرده که ابو صالح از عبد الله عباس روایت کرده که درخت طوبی در انجا باشد چون نعمت ارسال خاتم الانبیا واسطه است نعمت ازین جهت در عقب این
می فرماید که كَذَٰلِكَ همچنان رسولان را پیش ازین فرستادیم أَرْسَلْنَاكَ فرستادیم ترا برای هدایت فِي أُمَّةٍ قَدْ خَلَتْ بسوی امتی که گذشته
مِنْ قَبْلِهَا أُمَمٌ پیش ازان امت امتان دیگر لِتَتْلُوَ عَلَيْهِمُ تا بخوانی برایشان الَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ آنچیزی را که وحی کردیم بتو یعنی قرآن تا از ضلالت
بهدایت رسند وَهُمْ يَكْفُرُونَ وحال آنکه ایشان نمی گروند بِالرَّحْمَٰنِ بخدائی که رحمان نام اوست یعنی بلیغ رحمت که نعمت او محیط است بهمه
بندگان مراد مشرکانند که چون ایشانرا گفته شد که سجده کنید رحمانرا می گفتند که رحمان چه چیز است قُلْ هُوَ رَبِّي بگو ای محمد که رحمان آفریدگار منست
لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ هیچ معبودی سزای پرستش نیست مگر او عَلَيْهِ براو نه بر غیر او تَوَكَّلْتُ توکل کردم در یاری دادن و مرا بر شما غالب
ساختن وَإِلَيْهِ مَتَابِ و بسوی اوست بازگشت من و شما مرویست که جمعی از اهل عناد چون ابو جهل و اتباع او حضرت رسالت را صلی الله علیه وآله
گفتند اگر میخواهی که ترا متابعت کنیم پس باین قرآن که خود میگوئی از نزد خداست کوههای حوالی مکه را از نزد ما بردار تا زمین بر ما گشاده گردد و آن زمین
را بشکاف تا چشمهای آب پدید آید و ما زراعت کنیم و قصی بن کلاب را که جد ما و تست زنده کن تا بدان ما در حقیقت تو با ما سخن گوید چه تو میگوئی
که بهتر از عیسی ام و برای عیسی مرده زنده میشد آیه آمد که وَلَوْ أَنَّ قُرْآنًا و اگر بودی کتابی در عالم سُيِّرَتْ بِهِ الْجِبَالُ که ببرکت آن رانده شدی
کوهها یعنی در وقت خواندن وی کوهها از مواضع خود برفتی أَوْ قُطِّعَتْ بِهِ الْأَرْضُ یا شکافته شدی زمین چون برو خواندی أَوْ كُلِّمَ
بِهِ الْمَوْتَىٰ یا بسخن در آورده شدی نزد تلاوت آن مردگان هر آینه این قرآن بودی که در غایت اعجاز است و در نهایت انذار و یا اگر کوهها
روان شدی و زمین شکافته گشتی و مردگان بسخن در آمدندی کفار مکه ایمان نیاوردندی و نه چنانست که حق تعالی بر آیات مقترحه ایشان قادر نیست
بَلْ لِلَّهِ الْأَمْرُ جَمِيعًا بلکه مر خدایراست همه کارها یعنی قدرت او بر همه چیز رسیده پس اگر خواهد و مصلحت داند آن آیات را ظاهر گرداند و چون مصلحت او مقتضی

علی بن ابی طالب است و در سرای هر مومنی ... می باشد ... نقل است ... آنحضرت ... باشد و در ...

اظهار آن

اظهار آن نیست جهة علم او بعدم ایمان مقترحان رد وقوع آن از جهت اظهار آن نمیکند همچنانکه میفرماید أَفَلَمْ يَيْأَسِ الَّذِينَ آمَنُوا آیا پس نا امید نشدند
آنها که گرویده اند یعنی مؤمنان از ایمان مقترحان آیات و نزد بعضی افلم ییأس بمعنی افلم یعلم است یعنی آیا ندانستند گرویدگان أَنْ لَوْ يَشَاءُ اللَّهُ
از آنکه اگر خواهد خدای لَهَدَى النَّاسَ جَمِيعًا هر آینه راه نماید همه مردمانرا بر وجه اجبار و بنا بر معنی اول تفسیر آیه بر این وجه است که آیا نا امید نشدند مؤمنان
از ایمان آوردن معاندان بجهت علم ایشان باینکه اگر خواهد همه را هدایت دهد باجبار و چون این منافی تکلیف است از آنجهت اراده آن نفرمود وَلَا
يَزَالُ الَّذِينَ كَفَرُوا و همیشه آنانکه کافر شدند تُصِيبُهُمْ برسد ایشانرا بِمَا صَنَعُوا بسبب آنچه کردند از تکذیب و عناد قَارِعَةٌ مصیبت
کوبنده و بلیتی از بیخ برکننده از قتل و قحط و اسیر و غارت أَوْ تَحُلُّ یا فرود آئی تو که محمدی قَرِيبًا بموضعی که نزدیکست مِنْ دَارِهِمْ از سرای ایشان یعنی بموضع
حدیبیه مراد کفار مکه اند که بشامت تکذیب بلایا و مصائب گرفتار میشوند و سرایای آنحضرت بحوالی ایشان رفته اموال و مواشی ایشانرا غارت کردندی
یا ضمیر تحل راجع بقارعه است یعنی بلیه که ایشانرا بکوبد و از جای برکند و یا فرود آید نزدیک سرای ایشان و ایشان ازان خایف و ترسان شوند که مبادا اثر آن
بایشان رسد و غرض که آن بلا بایشان خواهد رسید حَتَّىٰ يَأْتِيَ وَعْدُ اللَّهِ تا وقتی که بیاید وعده خدا که موت یا قیامت إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدا
لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ خلاف نکند وعده بجهت امتناع کذب در کلام او پس بجهت تسلیه حضرت می فرماید که وَلَقَدِ اسْتُهْزِئَ و بدرستی که استهزا کرده
بِرُسُلٍ مِنْ قَبْلِكَ به پیغمبران پیش از تو چنانچه این قوم میکنند فَأَمْلَيْتُ پس مهلت دادم لِلَّذِينَ كَفَرُوا مر آنانرا که نگرویده اند یعنی مدتی ایشانرا بگذاشتم
در راحت و آسانی تا شاید که متنبه شوند ثُمَّ أَخَذْتُهُمْ پس بگرفتیم مر آنانرا که نگرویده اند یعنی مدتی ایشانرا بگذاشتم در راحت و آسانی بعقوبت جهة
فرط عناد و انکار فَكَيْفَ كَانَ عِقَابِ پس چگونه بود عقوبت من ایشانرا این کلام بر سبیل تهویلست أَفَمَنْ هُوَ آیا کسی که او باشد قَائِمٌ
عَلَىٰ كُلِّ نَفْسٍ نگهبان بر هر نفس بِمَا كَسَبَتْ بآنچه کسب کند آن نفس از نیکی و بدی برابرست با کسی که چنین نباشد یعنی خدای که نگاه دارنده و سازنده
کار بندگانست برابر نیست با آنکه عاجز و ضعیف و ناتوانست یعنی بتان وَجَعَلُوا و می سازند کافران لِلَّهِ مر خدای را شُرَكَاءَ انبازان یعنی
بتان که می پرستند قُلْ بگو ای محمد سَمُّوهُمْ نام نهید و وصف کنید این شرکارا باسما و اوصاف لایق ایشان و بنگرید که استحقاق شرکت
و اهلیت عبادت دارند یا نه مراد آنست که حق تعالی حی است و قادر و عالم و خالق و رازق و سمیع و بصیر و حکیم است و بجهت این مستحق عبودیت
پس بتان خود را بصفاتی که در ایشان هست متصف دارند و ببینند که اهلیت شرکت دارند یا نه أَمْ تُنَبِّئُونَهُ بلکه خبر میدهید خدایرا بِمَا لَا يَعْلَمُ
بآنچه نمیداند فِي الْأَرْضِ در زمین یعنی علم بشریک خود ندارد یعنی هر گاه کسی که عالم است بجمیع مکونات زمین و آسمان علم بوجود شریک خود
نداشته باشد بجهت عدم آن در نفس الامر پس چگونه او را شریک باشد أَمْ بِظَاهِرٍ مِنَ الْقَوْلِ یا نام می نهید بتانرا شرکا بظاهر کار سخن یعنی بمجرد
نام نهادن رنگی بکار نور بَلْ زُيِّنَ بلکه آراسته شده است یعنی شیطان آراسته لِلَّذِينَ كَفَرُوا برای آنانکه نگرویدند مَكْرُهُمْ مکر و کید ایشان
را که آن آراستن اباطیل و اکاذیبست در نظر ایشان بصورت حق و صواب وَصُدُّوا و باز داشته شده اند یعنی وسواس شیطانی ایشان
را باز داشته عَنِ السَّبِيلِ از راه راست و دین درست وَمَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ و هر که فرو گذارد او را خدا بجهت فرط عناد و جحود او و نظر توفیق
و لطف ازو بردارد بجهت آن فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ پس نیست او را نماینده و توفیق دهنده در هدایت لَهُمْ مر کافرانراست عَذَابٌ فِي
الْحَيَاةِ الدُّنْيَا عذابی در زندگانی دنیا بقتل و اسیری و قحط و سایر مصائب وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ و هر آینه عذاب آن سرای أَشَقُّ

سخت تر و دشوار تراست برایشان وما لهم ونیست ایشان را من الله از عذاب خدای من واق نگهدارنده که نگه دارد انکه معذب شوند
بعد از بیان وعید ذکر وعده می فرماید که مثل الجنة التی صفت بهشتی را که وعد المتقون وعده داده شده اند پرهیزکاران تجری
می رود پیوسته من تحتها الانهار از زیر درختان یا از زیر مساکین ایشان جویها اکلها میخورند یا میوه آن دائم همیشه باشد و هرگز منقطع
نشود خلاف میوهای دنیا وظلها و سایه آن زوال پذیر نشود چنانکه سایهای دنیا نسخ می پذیرد تلك آن بهشت موصوف عقبی الذین اتقوا صح
مال و حال و منتهای کار آنانست که پرهیزکاری کردند وعقبی الکافرین وعاقبت همه کافران النار آتش دوزخ است والذین آتیناهم
الکتاب وآنانکه عطا کرده ایم ایشان را کتاب مراد مومنان اهل کتابند چون عبد الله سلام و اصحاب از یهود و هشتاد تن از انصاری یفرحون
شاد میشوند بما انزل الیك بانچه فرو فرستاده میشود بتو از قرآن ومن الاحزاب و از لشکرهای کفر و ضلالت یعنی اهل کتاب چون حی بن اخطب
واتباع او از یهود و نصاری من ینکر بعضه کسی هست که انکار میکند بعضی از انرا که مخالف شریعت ایشان است قل انما امرت بگوی ای محمد مرا
ازکه جز این نیست که من مامور شده ام ان اعبد الله بانکه بپرستم خدا را بیکانگی ولا اشرك به و شرك نیاورم بوی چنانچه شما آورده اید
از عزیر و مسیح الیه ادعوا بسوی خدای نه بغیر او میخوانم خلق را والیه مآب و بسوی اوست بازگشت من وکذلك و همچنانکه فرستادیم
کتابها را بر انبیای سابق و بر امم ایشان انزلناه فرستادیم قرآن را حکما کتابی محکم که تغیر و نسخ بدو راه نیابد یا کتابی حکم کننده میان حق و باطل
عربیا لغت عرب تا ایشان را فهم و حفظ ایشان آسان باشد ولئن اتبعت و اگر بسبیل فرض متابعت کنی اهواءهم آرزوهای مشرکان
را که ترا بدین ابا دعوت میکنند یا آرزوهای یهود را که ترا برجوع قبله خود میخوانند بعد ما جاءك پس از انکه آمد بتو من العلم از دانش یعنی
بطلان کیش ایشان و نسخ حکم قبله یهود ما لك نباشد مر ترا من الله از عذاب خدای من ولی هیچ دوستی که نفع رساند ولا واق
و نه نگهداری که عذاب حق از تو باز دارد آورده اند که جمعی از یهود سرزنش میکردند حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم را و میگفتند همت این مرد همه
بار نکاح مصروفست و همیشه با زدواج و امتزاج با زنان مشغوف اگر او پیغمبر بودی هر آینه با مر نبوت او را از اشتغال بهم زنان باز داشتی
آیه آمد که ولقد ارسلنا و هر آینه ما فرستادیم رسلا من قبلك پیغمبران پیش از تو وجعلنا لهم و دادیم مر ایشان را ازواجا زنان زیاده
از زنان تو وذریة و فرزندان زیاده از فرزندان تو مانند سلیمان که هزار زن داشت وما کان و نباشد و نشاید لرسول مر هیچ فرستاده
را یعنی در وسع او نباشد ان یاتی بایة که بیارد معجزه که از او اقتراح کنند الا باذن الله مگر باذن خدای و خواست او این جواب مشرکانست
که بتحکم طلب معجزات از آن حضرت میکردند یعنی هیچ پیغمبری بخود نتواند آورد مگر که خدای خواهد و بقدرت خود پدید کند در وقتی که صلاح داند لکل اجل
کتاب هر وقتی و مدتی را حکمیت نوشته شده به بندگان بر وفق مصلحت مردمان از زمان مراد فروع شرایع ملتهاست یا هر اجلی را از آجال خلایق
کتابیست نزدیک خدای که جز وی بران اطلاع ندارد یمحو الله محو میکند خدای ما یشاء آنچه میخواهد یعنی صلاح میداند محو آنرا ویثبت و اثبات صح
میکند انچه میخواهد و مصلحت می بیند وعنده و نزد اوست ام الکتاب اصل کتاب که لوح محفوظ است و هیچ چیزی نیست الا که در آن نوشته است
جابر از حضرت رسالت صلی الله علیه وآله نقل کرده که محو کنند از دیوان حفظه انچه هیچ جزای بدان متعلق نباشد و بگذارد غیر آنرا یعنی حفظه اعمال بندگان انچه از
بنده صادر شود از اقوال و افعال و احوال همه را بنویسند و آنرا بموضع عرض رسانند حق تعالی هر قول و فعل را که ثواب و عقاب بران متفرعست محو کند و حکم

باقی ثبت

باقی ثبت بگذارد و یا سیئات تایب را محو کند و بدل آن حسنات اثبات کند یا بعضی از ابات شرایع را بحسب زمان نسخ کند و حکم دیگر اثبات کند یا
محو کند قوت جوانی را و اثبات کند پیرمردگی و ضعف پیری از ابن عباس نقل است که حق تعالی لوح محفوظ را از یکدر سفید آفریده است درازی آن پانصد ساله
راه است هر روز حق تعالی سیصد و شصت بار دران لوح نظر کند انچه خواهد محو کند و آنچه خواهد بگذارد و بحسب مصلحت اشخاص مثل اگر حق تعالی اجلی برای بنده
نوشته باشد چون آن بنده دعا کند یا صدقه بدهد یا طاعتی کند مصلحت آنست که مدت عمر او دراز تر گرداند پس آن مدت مکتوبه را محو کند و بجای آن زیاده بر آن
نویسد و مرتبت تفصیل محو و اثبات و جمیع اقوال علما دران در منهج الصادقین مسطورست بعد از ان بر سبیل تهدید می فرماید وان ما نرینك
و اگر بنماییم ترا بر سبیل حکمت بعض الذی برخی از انچه نعدهم وعده دادیم کافران را از خوف و قتل و اسیری و قحطی او نتوفینك یا بمیرانیم
ترا پیش از ان بر وجه مصلحت ترا بان کاری نیست فانما علیك البلاغ پس جز این نیست که بر تو رسانیدن پیغام و تبلیغ احکام است و بس وعلینا
الحساب و بر ماست شمار کردار ایشان و ابرار و پاداش آن مراد آنست که مجازات همه بر ماست نه بر تو پس تو اعراض مکن از تبلیغ و تعجیل عذاب ایشان مکن
که ما البته بجزا و سزا خواهیم رسانید در زمان تو یا بعد از ان تنبیه برین معنی کرده می فرماید که اولم یروا ایا نمی بینند اهل مکه و نمیدانند انا نأتی الارض
انکه ما می آییم یعنی فرمان ما می آید بر زمین کفار ننقصها میکاهیم پاره پاره من اطرافها از کنارهای آن یعنی از تصرف ایشان بیرون میکنیم و بقهره
تسخیر مسلمانان در می آریم والله یحکم و خدای حکم میکند بنقصان زمینهای کفار و ازدیاد زمین اسلام لا معقب در حالتی که هیچ رد کننده نیست
لحکمه مر حکم او را وهو سریع الحساب و اوست زود حساب یعنی بزودی حساب کند ایشان را در آخرت بعد از عذاب ایشان در دنیا بقتل و جلا از ابن عباس نقلست
که نقصان زمین و خرابی آن بمرگ علما باشد و مرگ عالم رخنه باشد در مسلمانی که آنرا هیچ چیز نبندد تا روز قیامت بعد از ان بر سبیل تسلیه حضرت رسالت صلی الله
علیه وآله می فرماید که وقد مکر الذین من قبلهم و بدرستی که مکر کردند یهودان یا مشرکان که پیش از یهود یا کفار زمان تو بودند با پیغمبران خود فلله
المکر جمیعا پس مر خدای راست یعنی نزد اوست جزای مکر همه ایشان چه همه امور در دست اوست پس مکر ایشان را بر ایشان رد کند یعلم ما تکسب کل نفس
میداند هر چه میکند هر نفسی از خیر و شر و جزای آن آماده میسازد وسیعلم الکفار و زود باشد که بدانند کافران از یهود و بت پرستان که فردای قیامت
یا نزدیک نزع لمن عقبی الدار مر کرا باشد که بدانند کافران از یهود عاقبت پسندیده دران سرای ویقول الذین کفروا و میگویند آنانکه کافر شدند
از مشرکان یا از روسای یهود که تو که محمدی لست مرسلا نیستی فرستاده از نزد خدای به نبوت و دعوت قل کفی بالله بگوی خدای تعالی بسنده
و کافیست شهیدا گواه بینی وبینکم میان من و میان شما بانکه من پیغمبر اویم بشاهد او اظهار معجزات نموده بر دست من برای تصدیق دعوی
من ومن عنده علم الکتاب و دیگر کسی که نزدیک اوست علم کتاب یعنی لوح محفوظ که جبرئیل است وحی از لوح فرا میگیرد و یا علم قرآن و آن مومنانند
و یا علم توریت که ابن سلام و اصحاب او درزاد المسیر آورده و من عنده علم الکتاب علی بن ابی طالب است علیه السلام ابو سعید خدری روایت کرده که من
از حضرت رسالت ص پرسیدم که یا رسول الله مرا خبر ده که مراد بقول خدای تعالی که ومن عنده علم الکتاب چه کس است آنحضرت فرمود که ذاك اخی
علی بن ابی طالب است و عبد الرحمن بن شریک روایت کرده که ابو عبد الله علیه السلام دست مبارک خود بر سینه نهاد و فرمود که عندنا والله علم الکتاب
بخدا سوگند که نزد ماست علم کتاب زیرا که او عالم بود بعلم تفسیر و تاویل و ناسخ و منسوخ و حلال و حرام و ثعلبی نیز در تفسیر خود از حضرت رسالت ص روایت کرده
که ومن عنده علم الکتاب علی بن ابی طالب است سوره ابراهیم ع احدی خمسون آیه ابی بن کعب از حضرت رسالت ص روایت کرده که هر که

سوره حضرت ابراهیم علیه السلام قرائت کند حق تعالی بعدد هر که عبادت اصنام کرده و هر که عبادت ان نکرده ده حسنه جزای او بنویسد و عقبه بن حبیب
از ابی عبد الله علیه السلام روایت کرده که سوره حضرت ابراهیم علیه السلام و حجر در هر نماز جمعه هر که بخواند در وقتی در دیوانگی و بلیت باو نرسد بسم الله الرحمن الرحیم
الر منم خدائی که میدانم و می بینم جمیع چیزها و گویند مراد از حروف مقطعه اسم قرآن است کتاب انزلناه کتابیست که فرستاده ایم آنرا الیک
بسوی تو لتخرج الناس تا بیرون آری مردمان را بسبب دعوت کردن بمضمون آن من الظلمات از تاریکیهای کفر یا نفاق و شک الی
النور بروشنی ایمان اخلاص باذن ربهم بفرمان پروردگار ایشان یعنی بتوفیق و پیروی او یعنی بیرون آری مردمان را از جمیع انواع گمراهی
الی صراط العزیز الحمید براه خداوند غالب که ستوده است یعنی راه اسلام الله الذی این تفسیر عزیز است یعنی راه خداوندی که مستحق ستایش است
باینکه له ما فی السموات و ما فی الارض مر اوراست انچه در آسمانهاست از موجودات علویه و انچه در زمین است از مبدعات سفلیه و ویل
للکافرین و رنج و مشقت مر ناگروندگانراست بقرآن من عذاب شدید از عذابی سخت که بدیشان رسد الذین کافرانند آنانکه از فرط ضلالت
یستحبون الحیوة الدنیا دوست میدارند و برمی گزینند زندگانی دنیا را علی الاخرة بر آن سرای و یصدون و باز میدارند مردمانرا
عن سبیل الله از راه خدای یعنی منع میکنند از ایمان به پیغمبر و قرآن و یبغونها و می طلبند مر آن راه حق عوجا کجی یعنی میگویند که این راه کج است
و بمنزل مقصود نمیرسد اولئک آن گروه که باین صفتهای مذموم اند فی ضلال بعید در گمراهی اند دور از حق در زاد المسیر آورده که قریش
میگفتند چه حالت که همه کتب منزل بلغت عجم فرود آمده و کتابی که بمحمد می آید عربی است این آیه آمد که و ما ارسلنا و نفرستادیم ما من رسول هیچ پیغمبری را
الا بلسان قومه مگر بزبان قوم یعنی گروهی که او از ایشان بوده و در میان ایشان متولد شده و بر ایشان مبعوث گشته چه هر پیغمبری را اول دعوت
نزدیکان خود می باید کرد لیبین لهم تا بیان کند برای ایشان اوامر و نواهی الهی را و ایشان فهم کنند و عذر نگویند که سخن این پیغمبر را در نمی یابیم
فیضل الله پس در ضلالت فرو گذارد خدای من یشاء هر کرا خواهد یعنی بجهت فرط عناد او را فرو گذارد و نظر لطف و توفیق از و باز گیرد تا از آن
گمراه گردد و یهدی من یشاء و راه نماید هر کرا خواهد یعنی توفیق دهد کسی را که طالب هدایت تا راه یابد و هو العزیز و اوست غالب در حکم خود
الحکیم راست کار و صواب کردار در همه افعال بعد از آن بیان ارسال موسی علیه السلام می فرماید بقوله و لقد ارسلنا موسی و بتحقیق که ما فرستادیم موسی را
بایاتنا با دلایل قدرت و معجزات روشن چون عصا و ید بیضا و امثال ان اخرج که بیرون آر ای موسی قومک گروه خود را که بنی اسرائیلند من
الظلمات از تاریکیهای جهالت و شبهه الی النور بروشنائی علم و یقین و ذکرهم و پند ده ایشانرا بایام الله بروزهای خدا یعنی
بوقایع و نوازل او که بر امم سابقه نازل شد تا از آن متذکر شده از معاصی اجتناب کنند ان فی ذلک بدرستی که درین که یاد کردیم لایات هر آینه
دلالتهاست بر قدرت الهی لکل صبار مر هر صبر کننده را در بلا شکور شکر گوینده بر آلا و نعما و اذ قال موسی و یاد کن انرا که گفت موسی
لقومه مر گروه خود را یعنی بنی اسرائیل اذکروا ای گروه من یاد کنید نعمة الله نعمتهای خدا را که انعام نمود علیکم بر شما اذ انجیکم
وقتی که برهانید شما را آن وقتی که منجمان گفته بودند که در بنی اسرائیل پسری متولد شود که هلاک فرعون بسبب او بود پس بجهت این پسران شما را می کشتند
و یستحیون نساءکم و زنده میگذاشتند دختران شما را تا خدمت زنان ایشان کنند و فی ذلکم و در ان محنت و شدت بلاء آزمایشی بود
شما را من ربکم از آفریدگار شما یا در ان نجات حق تعالی شما را از ان نعمتی بود عظیم بزرگ و با مقدار و اذ تاذن و یاد کنید ای بنی اسرائیل آنرا که اعلام کرد

من آل فرعون از کسان فرعون یسومونکم می چشانیدند شما را سوء العذاب بدی عذاب یعنی ... و یذبحون ابناءکم و میکشتند پسران شما را

ابراهیم

و آگاه گردانید ربکم پروردگار شما نعمت را لئن شکرتم لازیدنکم هر آینه اگر شکر گوئید افزون کنم بر شما نعمت را و لئن کفرتم و اگر ناسپاسی کنید بران
ان عذابی لشدید بدرستی که عذاب من سخت است بر ناسپاسان از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام مرویست که چون اوایل نعمت بشما رسد آخر آنرا
بکمی شکر و در حدیث آمده که شکر قید نعمت و صید نعمت یعنی نعمت موجود را نگهدارد و بند کند و نگذارد که زایل شود و نا آمده را صید کند و نگاه دارد و قال موسی
و گفت موسی که ای گروه من ان تکفروا انتم اگر کافر شوید یا ناسپاسی کنید شما و من فی الارض جمیعا و هر که هست در روی زمین همه ایشان از جن
و انس فان الله لغنی پس بدرستی که خدای بی نیاز است از عبادت و شکر گذاری شما حمید ستوده است و مستحق ستایش و اگر چه شما ستایش او نکنید چه
ذرات و مخلوقات بنعم او ناطق اند و السنه جمیع ملایکه بتسبیح و حمد او جاری پس کفران شما ضرری باو نرسد الم یاتکم آیا نیامد بشما ای بنی اسرائیل یعنی البته آمد
نبؤ الذین من قبلکم خبر آنانکه پیش از شما بودند قوم نوح گروه نوح و عاد و قبیله عاد و ثمود و الذین من بعدهم و گروه ثمود و خبر آنانکه بعد ایشان
بودند لا یعلمهم که نمیداند کسی عدد ایشانرا از بسیاری الا الله مگر خدای از ابن عباس نقل است که میان عادیان و ابراهیم علیه السلام سی قرن گذشته و از
اهل آن قرون هیچکس خبر ندارد الا حق تعالی جاءتهم رسلهم آوردند به پیشینیان پیغمبران ایشان بالبینات بحجتهای روشن که کتب الهی بود با معجزات
ایشان فردوا ایدیهم پس باز گردانیدند دستهای خود را بدندان گرفتند از خشم رسولان و یا استهزا بر ان بجائی که کسی بخنک بر او غلبه میکند و قالوا
انا کفرنا و گفتند بدرستی که ما کافر شده ایم بما ارسلتم به بآنچه که شما فرستاده شده اید بآن بزعم خود و انا لفی شک و بدرستی که ما در شکیم
مما تدعوننا از انچه میخوانید ما را الیه بسوی آن از توحید و ایمان مریب شکی در تهمت اندازنده که آن اضطراب و تزلزل دل است و عدم اطمینان
آن بچیزی از سخنان پیغمبران قالت رسلهم گفتند رسولان ایشان که ما شما را بخدای دعوت می کنیم افی الله شک و بدرستی که آیا در وجود خدای شکی
است همزه برای انکار است یعنی از کثرت ادله بر وجود او شک را مجال نماند فاطر السموات و الارض خدای که آفریننده آسمانها و زمینهاست
یدعوکم میخواند شما را بایمان لیغفر لکم تا بیامرزد شما را یعنی چون ایمان آرید بشرط ایمان بیامرزد من ذنوبکم بعضی از گناهان شما را
مراد تقصیرات در حقوق الله و حقوق الناس چه اسلام قطع آن نمیکند و یؤخرکم و تا باز پس دارد شما را یعنی مهلت دهد شما را و عذاب نکند
الی اجل مسمی تا وقتی که نام برده شده که آخر اعمار شما باشد قالوا گفتند ایشان در جواب رسولان ان انتم نیستید شما الا بشر مثلنا
مگر آدمی مثل ما در صورت و هیات و هیچ فضل نیست شما را بر ما از روی ظاهر پس چرا شما مخصوص باید به نبوت از میان ما اگر خدا خواستی که پیغمبر فرستد
از جنس فرستادی که افضل از بشر باشد تریدون ان تصدونا میخواهید آنکه باز دارید ما را بدعوی پیغمبری عما کان یعبد از آنچه بودند که
می پرستیدند اباؤنا پدران ما از اصنام فاتونا پس بیارید بما بسلطان مبین حجتی روشن بر دعوی یا بر استحقاق فضیلت نبوت
و مرتبت رسالت ایشان اگر چه معجزه میدیدند لیکن اعتبار نمیکردند و از روی لجاج و عناد اقتراح معجزات دیگر میکردند چنانکه معاندان زمان پیغمبر
قالت لهم رسلهم گفتند ایشانرا رسولان ایشان ان نحن نیستیم ما الا بشر مثلکم مگر آدمی مثل شما یعنی مشارکت در جنسیت مسلم داریم
و لکن الله و لیکن خدای یمن منت می نهد بنعمت نبوت و کرامت رسالت علی من یشاء بر هر که میخواهد من عباده از بندگان خود
و ما کان لنا و نیست و نمیتوانیم ان ناتیکم بسلطان آنکه بیاریم برای شما حجتی یعنی معجزه که می طلبید بر وجه اقتراح الا باذن الله
مگر بفرمان خدا و مشیت او یعنی ما از نزد خود بی اراده خدا کاری نمیتوانیم کرد و معجزه نمیتوانیم ساخت و علی الله و بر خدای نه بر غیر او فلیتوکل

فی افواههم ... در دهانهای ایشان

المؤمنون باید که توکل کنند گرویدگان در صبر بر عناد و عداوت معاندان با ایشان وما لنا و چیست ما را یعنی چه عذر آوریم الا نتوکل در آنکه توکل
نکنیم على الله بر خدای تعالی وقد هدانا و حال آنکه راه نمود راست ما را سبلنا براههای راست ما یعنی راهی که بدان شناسیم او را و امید داریم که در نام امور بر
قدرت اوست ولنصبرن و بخدای که صبر خواهیم کرد على ما آذيتمونا بر آنچه ایذا میرسانید شما ما را وعلى الله و بر خدای فليتوكل المتوكلون
باید که ثابت باشند توکل کنندگان و بران راسخ باشند در هر چه بایشان میرسد وقال الذين كفروا و گفتند آنانکه کافر بودند لرسلهم
مر رسولان خود را لنخرجنكم هر آینه بیرون کنیم شما را من ارضنا از زمین خود او لتعودن یا آنکه عود کنید یعنی موافقت نمایید با ما في ملتنا در کیش ما
فاوحى اليهم پس وحی کرد به پیغمبران ربهم پروردگار ایشان سوگند یاد فرمود که لنهلكن الظالمين هر آینه هلاک کنیم ستمکاران را ولنسكننكم
الارض و ساکن گردانیم شما را من ارضنا در زمین ایشان من بعدهم از پس هلاک ایشان ذلك این امر مقرر و وعده راست ثابت لمن
خاف برای هر که بترسد مقامي از ایستادن موقف حکم من یعنی از آنکه در روز قیامت او را در موقفی که من حکم کنم برای بندگان باز دارند وخاف
وعيد و برای کسی که ترسان گردد از وعید من بعذاب یا بعذاب من که موعود است برای کفار واستفتحوا و طلب فتح کردند پیغمبران یعنی نصرت
خواستند از خدای بر هلاک دشمنان بحکم طلبیدن میان خود و اعادی وخاب و نومید ماند و بی بهره گشت از خلاص كل جبار هر گردن کش متکبر بر خدا
عنيد ستیزه کننده با حق و اعراض نماینده از طاعت من ورائه جهنم از پس حیات او دوزخ است یعنی روز حشر رجوع آن با آن خواهد بود و گذار ایشان
بران ويسقى و باشامانند او را من ماء صديد از آبی که روانست از پوست دوزخیان یعنی ریم و زرداب که از تن دوزخیان چکد يتجرعه بتکلیف
رنج تمام جرعه جرعه خورد آنرا ولا يكاد يسيغه و نتواند که بگلو فرو برد آنرا از غایت تلخی و گندگی بلکه در گلوی او گره شود و فرو نشکند و همیشه درین گرفتار
باشد ويأتيه الموت و آید بدو الام و شداید مرگ من كل مكان از هر جانبی از جوانب او یعنی احاطه کرده باشد همه اطراف او نوع عذاب تحت
وما هو بميت و نیست او مرده یعنی مرده نی که از آن بیاساید و ازین عذاب خلاص شود مرویست که روح در حنجره او مانده باشد نه بیرون آید تا بمیرد و نه بتن
باز گردد تا زنده باشد بلکه میان مردگی و زندگی باشد و گویند مراد آنست که هر گاه که بمیرد باز او را زنده گردانند ومن ورائه و در پس اوست با وجود
چنین محنتی عذاب غليظ عذابی سخت یعنی در هر وقت عذاب او سخت‌تر از عذابی شود که قبل از آن بآن معذب بوده باشد مثل الذين كفروا آنچه بر تو
خوانده میشود صفة غریبه و حالة عجیبه آنانست که کافر شدند بربهم بآفریدگار خود و آن صفت عجیبه آنست که اعمالهم کردارهای ایشان كرماد
اشتدت همچون خاکستر است که سخت بگذرد به الريح بدو باد في يوم عاصف در روز باد شده و پراکنده سازد آنرا در اطراف بنوعی که جمع نتوان
کرد و اکرام مهمان و امثال آن از صدقات و منت نهادن بران مانند توده خاکستر است که بادی سخت بران وزد و بهوا برده در اطراف پراکنده سازد
با همکس بر جمع کردن آن قادر نبود و ازان بگیرد در روز قیامت لا يقدرون قادر نباشند کافران مما كسبوا از آنچه کسب کرده‌اند در دنیا
على شيء بر هیچ چیزی یعنی مطلقا ثواب آنرا نیابند بجهت آنکه اعمال ایشان بر وفق شریعت نبوده باشد تا ثواب بران مترتب شود ذلك آن
ضلال مانند داشت ایشان که ما نیکوئی کرده‌ایم هو الضلال البعيد آنست گمراهی دور یعنی در غایت بعد از ان حق تعالی بیان میکند که غرض
از خلق اشیا عبادتست و ایمان نه معصیت و کفر و می فرماید که الم تر آیا ندیدی ای بیننده و یا ندانستی ان الله که خدای خلق السموات
والارض بیافرید آسمان و زمین را بالحق بر وجهی که حق است یعنی بر نهجی که حکمت و مصلحت مقتضای آنست که بران طریق باشد ان يشأ اگر خواهد

خدای حکم

خدای بحکمت اقتضا کند يذهبكم ببرد شما را ای اهل کفر و نیست گرداند همه شما را ويأت بخلق جديد و بیارد خلق نوی بجای شما که مثل شما
نباشند در کفر و تکذیب بلکه مؤمن و مصدق باشند وما ذلك و نیست این نیست کردن کافران و آفریدن گروه دیگر على الله بعزيز بر خدای دشوار
او قادر بالذات است و بر همه چیز توانا وبرزوا و ظاهر شوند از قبر و بیرون آیند از قبر لله برای امر خدا و محاسبه او جميعا همه مردگان از کفار
و مؤمنان و ابن عباس فرموده که همه پیشوایان با اتباع خود در روز قیامت محشور شوند فقال الضعفاء پس گویند عاجزان از اهل کفر اتباع و سفلگان
للذين استكبروا مر آنانرا که تکبر کردند از اشراف و رؤسای قوم یعنی آنانکه پیروی ایشان کفر کرده باشند پیشوایان خود را گویند انا كنا در گیتی
ما بودیم در دنیا لكم تبعا مر شما را پیروان در تکذیب رسولان و اعراض از فرمان ایشان فهل انتم پس آیا هستید شما مغنون عنا
دفع کنندگان از ما من عذاب الله من شيء از عذاب خدای چیزی یعنی چون که دران عالم تابع شما بودیم شما درین عالم از عذاب خدای چیزی بر دارید
و از ما دفع کنید قالوا گویند متکبران که ای قوم لو هدانا الله اگر خدای نمودی ما را طریق نجات از عذاب لهديناكم هر آینه ما نیز شما را راه نمودیمی
بدان اما طریق خلاصی بما مسدود داشت و شفاعت ما را این درگاه مردود دانست ایشان نا امید شده گویند بیایید تا باتفاق بخروشیم شاید که بر ما دری بگشایند و
خلاصی بما نماید پس پانصد سال بانگ و خروش کنند ایشان را سودی ندهد گویند صبر کنیم شاید که بجلد صبر در فرجی بر ما گشاده شود پانصد سال دیگر شکیبائی
ورزند مژده نجات نرسد گویند سواء علينا یکسانست بر ما اجزعنا بخروشیم و جزع کنیم ام صبرنا یا صبر کنیم هر دو مساوی اند در عدم فایده ما لنا
نیست ما را من محيص هیچ گریزگاهی و پناهی از عذاب دوزخ وقال الشيطان و گوید دیو سرکش که ابلیس است لما قضي الامر آن هنگام که گذارده
شود کار یعنی حساب خلق کنند و حکم الهی صادر شود بآنکه اهل بهشت به بهشت در آیند و اهل دوزخ بدوزخ اندازند همه دوزخیان زبان ملامت بر ابلیس دراز کنند
ابلیس منبری از آتش بر آید و گوید که ای ملامت کنندگان ان الله وعدكم بدرستی که خدای وعده داد شما را وعد الحق وعده راست درست
که حشر و جزا خواهد بود ووعدتكم و من وعده دادم شما را وعده دروغ که نه قیامت باشد و نه حساب و اگر بر سبیل فرض باشد بتان شما را شفاعت
خواهند کرد فاخلفتكم پس وعده کج دادم شما را امروز ظاهر شد که دروغ گفته بودم وما كان لي عليكم و نبود مرا بر شما من سلطان هیچ تسلطی که شما را
اکراه و اجبار کنم بر کفر و معصیت یا حجتی نبود مرا بر صحت قول من الا ان دعوتكم مگر اینکه شما را بخواندم بوسوسه و فریب فاستجبتم لي پس اجابت کردید
مرا بزودی و تامل نکردید در عاقبت کار خود فلا تلوموني پس مرا ملامت مکنید در وسوسه که کردم شما را زیرا که دشمن شما بودم پس بوعده که من کردم مستحق
ملامت نیستم چه دشمن هر چه ازان بدتر نباشد در حق دشمن خود کند ولوموا انفسكم و ملامت کنید نفسهای خود را که مرا فرمان بردید و قول خدا را که
گفته بود که شیطان دشمن شماست از و حذر کنید نشنیدید ما انا بمصرخكم من نیستم امروز رهاننده شما و فریادرس شما از عذاب وما انتم
بمصرخي و شما نیز نیستید رهاننده و فریادرس من اني كفرت و بدرستی که من امروز کافر شدم بما اشركتمون من قبل بآنچه انباز گردانیدید
مرا با خدا پیش از ین در آوردن شما در وی که قبول امر خدا نکردم در سجده کردن پدر شما پس امروز بیزارم از شرک ان الظالمين بدرستی که
ظالمان یعنی کافران ستمگر لهم عذاب اليم ایشانراست عذابی دردناک با دوام و خلود ابن عامر روایت کرده از حضرت رسول صلی الله
در باب حدیث شفاعت که حضرت فرمود که عیسی علیه السلام در عرصه قیامت بمن اشارت کند و با صحاب خود گوید که پیغمبریست که من بوی بشارت
دادم شما را پس مرا گویند که خاتم النبیین برخیز و شفاعت عاصیان امت کن پس برخیزم برای شفاعت و از من بویی پیدا شود که بشنوند کان بوی

نوشته شنیده باشند پس شفاعت کنم و حق تعالی اجابت فرماید و مرا الوزی دهد از فرق تا بقدم که همه اهل عرصات آنرا به بینند و بدانند که شفاعت من با ایشان
میرسد نومید شوند و نزد ابلیس روند و کویند که اهل ایمان را شفیع بدید آمد و ایشانرا شفاعت کرد ما را جز تو کسی نیست برای ما شفاعت کن وی بر خیزد و از مجلس
او نتنی عظیم بدید آید که اهل مجلس پیش از آن نشنیده باشند و کوید ای معشر کفار ان الله وعدکم وعد الحق تا آخر آیه پس همه را طعمه دوزخ کنند و بعد از وعید کفار از وعد
اهل ایمان می فرماید که وَأُدْخِلَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و در آورده شوند آنانرا که کرویده اند کرده اند کارهای شایسته جَنَّاتٍ تَجْرِي
در بهشتهای که میرود مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ از زیر درختان و یا ساکن آن جویهای آب و شیر و انکبین خَالِدِينَ فِيهَا در حالتی که جاوید باشند کان
و در آرندکان باشند مومنان به بهشت و فرشتکان ایشانرا با کرام و تعظیم تمام بر ایشان دار السلام در آرند بِإِذْنِ رَبِّهِمْ بدستوری و فرمان
پروردکار ایشان تَحِيَّتُهُمْ تحیت ملایکه بر ایشان فِيهَا در بهشت یا تحیت خدای بر ایشان یا تحیت ملایکه هر یک بر یکدیکر سَلَامٌ سلام باشد که دال است
بر سلامتی از جمیع آفات بعد از ان بیان ضرب المثل میکند برای بیروان حق تعالی أَلَمْ تَرَ آیا ندیدی و ندانستی ای بنده بینا و دانا که برای تفهیم تو
كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا چکونه بزد خدای مثلی یعنی کردانید خدای كَلِمَةً طَيِّبَةً کلمه پاکیزه را که کلمه توحید است یا دعوت باسلام كَشَجَرَةٍ
طَيِّبَةٍ مانند درخت پاک که نخل است یا شجره ایست در بهشت أَصْلُهَا ثَابِتٌ که بیخ آن در زمین استوار محکم است و پا بر جا باشد وَفَرْعُهَا
و شاخ آن فِي السَّمَاءِ جانب آسمان کشیده این مبالغه است در بلندی تُؤْتِي أُكُلَهَا میدهد میوه خود را كُلَّ حِينٍ در هر وقتی که خدای حکم کرد
بمیوه دادن و اکر مراد درخت خرما باشد کفته اند حین خرما شش ماه است از وقت شکوفه تا پخته شدن و رسیدن یعنی درین مدت میوه میدهد
بِإِذْنِ رَبِّهَا باراده آفریننده و پرورنده آن وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ و میزند خدای مثلها را یعنی بیان میکند لِلنَّاسِ برای مردمان
لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ شاید که ایشان دریابند محصل این معنی انست که همچنانکه درخت آب از عروق میخورد و شاخ آن در رفعت و بلندی
سر باوج کشیده همچنین معنی کلمه شهادت در دل مومن ثابت و راسخ شده و آب از سر چشمه تصدیق او میخورد و فرع او که کفتار است چون از زبان بر آید
باسمان رسد بدون حاجبی و مانعی کقوله تعالی الیه یصعد الکلم الطیب والعمل الصالح یرفعه در تفسیر کاشفی آورده که حق تعالی تشبیه کرده درخت ایمانرا
که اصل آن در دل مومن ثابت شده است و اعمال او بجانب اعلا علیین مرتفع است و ثواب آن در هر زمان مدد میرسد و اصل هر درخت از آنکه
بیخ آن مستقر است در منبت خود و فرع آن متوجه جانب علو و نفع آن در هر وقت بخلق رسیده و از حضرت رسالت صلعم منقول است که مثل اسلام چون
درختیست رسته در دل مومن اصل آن ایمان است بخدا و تنه آن نماز پنجکانه است و ثمره آن روزه رمضان و پوست آن خوشخویی و برکهای آن
زکوة از ابو جعفر علیه السلام روایتست که مراد شجره رسول خداست صلعم و فرع آن علی بن ابی طالب علیه السلام و غصن شجره فاطمه و ثمره آن اولاد او
و برک آن شیعه ایشان بعد از ان فرموده که مردی که از شیعه ماست چون بمیرد از ان درخت برکی بیفتد و چون یکی از ان متولد شود بجای آن
برک افتاده برکی دیکر بروید ابن عباس از حضرت رسول صلعم روایت که جبرئیل مرا کفت که تو شجره و علی غصن ان فاطمه و حسن و حسین میوه آن وَ
مَثَلُ كَلِمَةٍ خَبِيثَةٍ و مثل کلمه ناپاک که کلمه کفر است كَشَجَرَةٍ خَبِيثَةٍ مانند درخت ناپاکست چون حنظل که ناپاک است و تلخ است
و ناخوش بوی و مکروه طبیعت با وجود خباثت و کراهت اجْتُثَّتْ چنان بریده شده و برکنده شده جثه آن بالکلیه مِنْ فَوْقِ الْأَرْضِ
از زبر زمین مَا لَهَا مِنْ قَرَارٍ نیست او را ثبات و استحکام یعنی نه بیخ دارد در زمین و نه شاخ در هوا ملخص سخن آنست که حق تعالی تمثیل نموده کلمه کفر را

وعبادت اصنام

وعبادت اصنام را یا دل کافر معتقد او که بجهت عدم حجت و برهان ندارد و عملی نیز که معبود قبول سد از و صادر میشود حنظل که نه اصل آنرا قراریست و نه فرع آنرا
اعتباری بعد از ان بیان احوال صاحب کلمه طیبه میکند بقوله يُثَبِّتُ اللَّهُ ثابت میکند خدای الَّذِينَ آمَنُوا آنانرا که ایمان آورده اند و استحکام میدهد
بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ بسخن راست و محکم که بحجت قاطع نزد ایشان ثابت شده در دلهای ایشان متمکن کشته فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا در زندکانی
دنیا تا در زمان ابتلاف مصایب صبوری ورزند و از جاده مستقیم توحید نلغزند و یا ثبات دهد مومنانرا در دنیا یعنی نزدیک مرک تا ختم حیات
ایشان بر کلمه توحید باشد وَفِي الْآخِرَةِ و ثابت دارد ایشانرا در ان سرای یعنی در قبر که منزل اول آخرت است تا جواب منکر و نکیر بطریق صواب
باز دهد یا در موقف حساب مرویست که حضرت رسالت صلعم فرموده که چون قبض روح مومن شود روح او در قبر ببدن عود کند و دو ملک نزد
او آیند و او را بنشانند و کویند او را که خدای تو کیست و پیغمبر و امام تو کیست اکر جواب مطابق واقع بکوید منادی از آسمان ندا کند که بنده من جواب
با صواب کفت این است معنی قوله تعالی یثبت الله الذین آمنوا بالقول الثابت فی الحیوة الدنیا وفی الاخرة بعد از ان دریچه از بهشت در قبر
او بکشایند تا نسیم بهشت بر او وزد و تحفهای بهشت براو رسد و تحفهای بهشت نزد او آورند و او را کویند که خواب کن چنانکه عروس در خواب کاه
خسبد و اکر جواب بصواب نکوید و کوید که من نمیدانم خدا و رسول و امام را او را کویند که تا زنده بودی عاصی بودی و چون بمردی شقی مردی
بحجت خاکه ما کرید حسبد پس دری از دریهای دوزخ در کور او کشایند و کرز آتشین بر سر او کوبند چنانکه همه کور او پر آتش شود و فریاد
کند همه حیوانات زمین بشنوند مکر جن و انس و هر که بشنود او را لعنت کند و اینست نفی فرماید وَيُضِلُّ اللَّهُ الظَّالِمِينَ و فرو
کذارد خدای ظالمان را یعنی کافران معاندان را و نظر لطف و توفیق از آنها باز کیرد پس در دنیا بکلمه توحید راه نیابند و در وقت سوال قبر و حساب
فرو مانند وَيَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ و میکند خدای آنچه میخواهد از هدایت مومن مخلص و تخلیه کافر معاند و بعد از ان بدی افعال کفار و معاند
می فرماید که أَلَمْ تَرَ آیا ندیدی و نکاه نکردی ای محمد إِلَى الَّذِينَ بسوی آنانکه بَدَّلُوا نِعْمَتَ اللَّهِ كُفْرًا تبدیل کردند شکر نعمت خدایرا بکفران
و ناسپاسی مراد اهل مکه اند که حق تعالی ایشانرا اسکان حرم خود کردانیده و ابواب رزق بر ایشان کشاده و ایشانرا بنعمت وجود حضرت
رسالت صلعم مشرف ساخت ایشان ناسپاسی کردند لاجرم هفت سال بمحنت قحط در ماندند خوار و بیمقدار کشتند و بعضی در حرب بدر بیمقدار کشته شدند
و از حضرت امام جعفر صادق علیه الصلوة والسلام نقلست که کفت مائیم نعمت خدای بر بندکان و بما فایز شود هر که رستکار میکردد
و مخالفان ما را بکذاشتند و اتباع خود را بیمقدار افکندند وَأَحَلُّوا قَوْمَهُمْ و فرود آوردند قوم خود را یعنی اتباع خود را بجهت عمل ایشان
بر کفر و ضلالت دَارَ الْبَوَارِ بسرای هلاک جَهَنَّمَ که آن دار الیوم دوزخست يَصْلَوْنَهَا در آیند در ان وَبِئْسَ الْقَرَارُ و بد
آرامکاهیست دوزخ وَجَعَلُوا لِلَّهِ و فرا کرفتند برای خدای بهتانا أَنْدَادًا همتایان دانستند که ایشانرا اله نام کردند لِيُضِلُّوا
هر آینه کمراه کردند مردمانرا عَنْ سَبِيلِهِ از راه خدای که طریق توحید است قُلْ تَمَتَّعُوا بکوای محمد برخورید بآرزوی خود یا بکذارید فَإِنَّ
مَصِيرَكُمْ پس بدرستی که بازکشت شما إِلَى النَّارِ بسوی آتش دوزخ است قُلْ بکوای محمد یعنی امر کن لِعِبَادِيَ الَّذِينَ آمَنُوا بندکان مرا که
ایمان آورده اند که نماز بپای دارید و زکوات بدهید يُقِيمُوا الصَّلَاةَ تا ایشان بامر تو نماز فریضه بکذارند وَيُنْفِقُوا
و نفقه دهند مراد زکوات مفروضه است و سایر تصدقات واجبه مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ از آنچه عطا دادیم ایشانرا سرا نفقه کردا...

وعلانیة و نفقه آشکارا یعنی در همه احوال بانفاق اشتغال نمایند و نزد اکثر مراد بسر صدقه تطوع است و بعلانیه صدقه واجب زیراکه در ندب اخفا
است بجهت آنکه از ریا دورتر است و در فریضه علانیه بجهت رفع تهمت حاصل که حق تعالی میفرماید که امت بگو تا نماز کذارند و زکوات دهند من
قبل ان یاتی پیش از آنکه بیاید یوم لا بیع فیه روزی که نفقه نتوان کرد در ان روز و لا خلال و نه دوستی کردن با یکدیگر تا دوست
را شفیع او شود یعنی کفار خود نتوانند دوستی در ان روز بگیرند تا شفاعت ایشان کنند بعد از ان بیان استحقاق الوهیت خود میکند بقوله الله الذی
خلق خدای بحق آنست که آفرید السموات والارض آسمانها را و زمینها را وانزل من السماء و فرو فرستاد از آسمان ماء آبی را که
باران است فاخرج به پس بیرون آورد بآن آب من الثمرات از انواع میوهها رزقا لکم روزی برای شما وسخر لکم
الفلک و رام کرداند برای انتفاع شما کشتی لتجری فی البحر تا برود در دریا بامره بفرمان او هر جا که میخواهد وسخر لکم الانهار
و رام ساخت برای نفع شما جویهای آب و انواع چشمههای آن را وسخر لکم الشمس والقمر و مسخر کرداند برای نفع کردش شما آفتاب را و ماه را
دائبین در حالتی که مستمرند بر داب و عادت خود در سیر کردن و نور دادن و باصلاح آوردن مکونات از پختن میوهها و پروردن کشت
و غیر آن برای منافع وسخر لکم اللیل والنهار و رام کرداند برای شما شب و روز را که متعاقب یکدیگر میرسند یکی برای خواب و راحت و دیگری
برای کسب معیشت واتاکم و بداد شما را من کل ما سالتموه بعض هر آنچه خواستید یعنی حق تعالی بسوال قبول شما هر چیزی که
سبب منفعت باشد در دین یا در دنیا و مخالف حکمت او نبود بشما عطا فرمود وان تعدوا و اگر خواهید که شماره کنید نعمت الله نعمت الله را که
بفضل و کرم بشما داد لا تحصوها شماره نتوانید کرد و قدرت بر تعداد آن نتوانید داشت چه نعم الهی غیر متناهی است ان الانسان
بدرستی که آدمی هر آینه ستمکار است لظلوم کفار بسیار ناسپاس ظلم میکند بر نعمت بترک شکرگذاری آن [illegible]
یا ظلم میکند بر نفس خود که در محنت جزع میکند و شکایت مینماید و کفران می کند در حق بان وجه که بخل می ورزد و در خیر نمی کشاید و بعد از نهی از
عبادت اصنام امر میکند بندگان را بر ملت ابراهیم خلیل الله علیه السلام که دین اسلام است و میفرماید که و اذ قال ابراهیم یاد کن چون کفت
ابراهیم در مناجات خود که رب اجعل ای پروردگار من بگردان هذا البلد این شهر مکه را آمنا ایمن از مخاویف و مکاره تا آنکه کبوتر
و باز و گرگ و گوسفند با یکدیگر باشند و تعرض بهم نرسانند و اگر کسی خونی نداشته باشد چون در ان گریزد از تعرض ضرر واجنبنی
و دور کردان مرا و بنی و فرزندان صالح مرا ان نعبد الاصنام از آنکه پرستیم بتان را یعنی لطف فرما و توفیق ده تا نزد آن حال از
عبادت اصنام اجتناب کنند از ابن عتبه نقل است که فرزندان اسمعیل بجهت دعای حضرت خلیل بت نپرستیدند بلکه ایشان را سنگی بود
آزاد وار نام نهاده کرد آن کردیدندی و کفتندی خانه کعبه از حجرات پس ما هر جا حجری را نصب کنیم بمنزله خانه باشد پس حجر را بمثابه محراب
سید انستند و این قولیست ضعیف زیراکه بی شبهه قریش از نسل حضرت اسمعیل علیه السلام بوده اند و بت پرستی ایشان مشهور است
و حق آنست که چون دعای انبیا مردود نمی شود و بی فایده نیست پس بنابراین سوال مخصوص بوده باشد باولاد صلبی او و بآن کسی که علم الهی
تعلق گرفته باشد که مؤمن باشد از اولاد او و حق تعالی او را اذن داده باشد که دعا کند در حق ایشان و او دعا کرده باشد بر وجه انقطاع و تذلل
[illegible] اگر نه دعای او بی فایده باشد و عبث زیراکه آنچه در علم الله است موجود شود و لا محاله بفعل می آید خواه دعا کند یا نکند پس وی بر وجه

اینجا موجود

اینجا موجود مستلزم تحصیل حاصل است و مانند این دعاست قوله رب اجعلنی مقیم الصلوة ومن ذریتی بعد از ان فرمود که رب ای پروردگار من
انهن بدرستی که بتان اضللن کثیرا گمراه کردند بسیاری را یعنی سبب گمراهی بسیار کس شدند من الناس از مردمان و لهذا بتو پناه میخواهم
از اضلال ایشان و از تو سوال عصمت میکنم از ان فمن تبعنی پس هر که پیروی کند مرا در دین من فانه منی پس بدرستی که او از من است
یعنی از اهل ملت من ومن عصانی و هر که نافرمانی کند مرا در ما دون شرک فانک غفور پس بدرستی که تو آمرزنده رحیم مهربانی یا قادری
که بیامرزی ایشان را و رحمت کنی بر ایشان بتوفیق ایمان و طاعت و توبه از کفر و معصیت ربنا ای پروردگار ما انی اسکنت بدرستی که من ساکن
کردانیدم من ذریتی بعضی از فرزندان خود را مراد اسمعیل است که بعد از تولد او از هاجر در زمین شام و ساره خاتون را که زن خلیل الرحمن بود
رشک آمد و ابراهیم را فرمود که دل من چنان میخواهد که پسر هاجر را ببری و بموضعی که در و آب و آبادانی نباشد خلیل متامل شد جبرئیل وحی آورد که
هر چه ساره میگوید چنان کن پس ابراهیم بر براق نشسته و هاجر و اسماعیل را سوار کرده باندک زمانی از شام بزمین حرم آمد و در وادی مکه ایشان را
بی آبی و رفیقی بگذاشت و تفسیر این در سوره البقره گذشته القصه چون ابراهیم ایشان را در زمین حرم فرود آورد دعا فرمود که خدایا من ایشان را
بفرمان تو ساکن ساختم بواد غیر ذی زرع بوادی که خداوند زرع نیست یعنی آب ندارد که در و کشت توان کرد عند بیتک المحرم
نزدیک خانه تو که حرام کردانیده شده است در و صید و قتال یا حرام است هتک حرمت آن و تعرض حرام است جبابره و در ان مراد موضع خانه حرام است
که در زمان آدم علیه السلام بود چه در وقت دعای ابراهیم خانه نبوده و نسبت دادن آن بخدا بجهت تعظیم آنست و تسمیه بیت باآن باآنکه بنای
آنجا نبوده بجهت علم ابراهیم بود بآنکه در سابق علم الهی مقرر شده که آنجا خانه شود که مردم عالم بطواف آن متوجه شوند و بروایت صحیحه ثابت
شده که آن خانه را در وقت طوفان نوح علیه السلام باسمان بردند پس تکرار ندا کرده و فرمود که ربنا ای آفریدگار ما ایشان را درین مسکن ساکن
کردانیم لیقیموا الصلوة تا برپای دارند نماز را و پرستش تو بجای آورند فاجعل پس بکردان افئدة من الناس دلهای بعضی
از مردمان را که کشش محبت تهوی الیهم بشتابند بسوی ایشان از غایت شوق حق تعالی دعای آن حضرت را مستجاب فرمود و بعد از
رفتن خلیل و گذاشتن ایشان را در ان وادی باندک زمانی چشمه زمزم باثر قدم حضرت اسماعیل پدید آمد چنانکه مفصلا در سوره البقره
گذشت و قبیله جرهم آنجا [illegible] اقامت نموده و روز بروز شوق مردم بدانجانب در تزاید است وارزقهم و روزی ده اهل این شهر
را که غیر ذی زرعست من الثمرات از انواع میوهها لعلهم یشکرون شاید که ایشان سپاسداری کنند نعمتهای ترا این دعا نیز
بشرف اجابت پیوسته با آنکه مکه وادی غیر ذی زرعست انواع میوهها در وی پیدا میشود حتی که فواکه ربیعیه و خریفیه و شتویه و صیفیه
در یکروز در مکه توان یافت دیگر باره فرمود ربنا ای پروردگار ما لعلهم یشکرون انک تعلم بدرستی که میدانی ما نخفی
آنچه پنهان می کنیم وما نعلن و آنچه آشکارا میسازیم یعنی پنهان و آشکارای ما میدانی و باحوال و مصالح ما اعلم از مایی و بنفسهای ما ارحم
از مایی پس حاجت نیست ما را طلب مقاصد خود کردن از تو لیکن ترا میخوانیم و از روی تضرع مقاصد خود را بر تو عرض میکنیم بجهت اظهار
عبودیت و افتقار برحمت واسعه تو وما یخفی و پوشیده نیست علی الله من شیء بر خدای هیچ چیز فی الارض در زمین ولا

ابراهیم بعد از آن باز نقل کلام ابراهیم می فرماید که الحمد لله الذی شکر و سپاس آن خدای را که بمحض فضل خود وهب لی بخشید و عطا کرد مرا علی
الکبر بر سر پیری و بزرگسالی یعنی در وقتی که پیر بودم و نا امید از فرزند بمن بخشید دو پسر را اسمعیل و اسحق اسماعیل و اسحق را بهشتاد و نه سالگی
یا در نود و نه و اسحق را در نود سالگی یا در صد و دوازده سالگی ان ربی بدرستی که پروردگار من لسمیع الدعاء هر آینه شنونده یعنی اجابت
کننده دعاست رب اجعلنی ای آفریننده من بگردان مرا بر وجه الطاف مقیم الصلوة بپای دارنده نماز و من ذریتی و از فرزندان
مرا نیز توفیق ده در مواظبت بر نماز ابن عباس فرموده که همیشه اولاد ابراهیم بر فطرت اسلام بودند و خواهند بود تا قیامت ربنا ای آفریدگار
ما کرم فرما و تقبل دعاء و قبول فرما یعنی اجابت کن دعای مرا ربنا اغفر لی ای پروردگار ما بیامرز مرا و لوالدی و پدر و مادر
مرا این آیه دالست بر آنکه پدر و مادر ابراهیم کافر نبودند زیرا که آن حضرت سؤال مغفرت کرده برای ایشان در روز قیامت که اگر کافر می بودند
این دعا نمی فرمود و میگفت که بیامرز ایشان را و للمؤمنین و سایر مؤمنان را یوم یقوم الحساب در روزی که قایم شود حساب خلایق ابن
عباس فرموده که مراد مؤمنانند از امت محمد صلعم و بعد از آن ذکر روز حساب بیان میکند که اهمال ظالمان بر آن غفلت نیست بلکه برای تاکید حجت
است پس میفرماید که و لا تحسبن الله و مپندار ای محمد که مراد امتند یعنی ای بندگان مپندارید خدا را غافلا عما یعمل الظالمون
بیخبر از آنچه میکنند ظالمان ستمکار یعنی ثابت باشید بر آنچه دانسته اید از عقابی که متوجه ظالمان است انما یؤخرهم جز این نیست که تاخیر میکند
خدای عذاب ایشان را لیوم تشخص فیه برای روزی که خیره شوند در آن روز الابصار دیدها از مشاهده اهوال مهطعین
در حالتی که خداوندان این دیده ها شتابندگان باشند بسوی خوانندگان خواننده خود که آن اسرافیل است که ایشان را بعرصه محشر خواند مقنعی
رؤسهم بر داشتگان سرهای خود را ببالا همچنانکه عادت اهل حسرتست لا یرتد الیهم باز نمیگردد بدیشان طرفهم چشمهای ایشان یعنی
خیره بازمانند بر وجهی که نتوانند بر خود نگریستن یا بر اطراف و جوانب خود نگاه کردن و افئدتهم هواء و دلهای ایشان خالی باشند
از فهم و خرد بواسطه کثرت وحشت و حیرت دلهای ایشان مرتفع شده باشد بحلقهای ایشان که بیرون نیاید و بمقر خود عود نکند مانند
چیزی که در میان هوا ایستاده باشد و بجهات مختلفه زند و انذر الناس و بیم کن مردمان را یعنی اهل مکه را و بترسان یوم یأتیهم
العذاب از روزی که بیاید بدیشان عذاب در روز مرگ و یا روز قیامت فیقول الذین ظلموا پس گویند آنانکه ستم کردند بشرک
و تکذیب ربنا ای پروردگار ما اخرنا باز پس دار ما را یعنی عذاب ما را تاخیر کن و ما را بدنیا فرست و مهلت ده الی اجل قریب تا مدتی
نزدیک که آن مدت زندگانی دنیاست یا آنمقدار زمانی که ایمان توان آورد نجب دعوتک تا اجابت کنیم دعوت ترا یعنی آنکس را که
ما را بتو خواند و نتبع الرسل و پیروی کنیم فرستادگان را فرشتگان گویند که او لم تکونوا آیا نبودید شما که از روی مبالغه اقسمتم
من قبل سوگند میخوردید پیش ازین در دنیا که شما همیشه خواهید بود ما لکم من زوال نباشد شما را هیچ زوالی مراد آنست که می گفتند که ما در
دنیا خواهیم بود و بسرای دیگر نقل نخواهیم کرد و این قول را بر سبیل بطر و غرور میگفتند و سکنتم و ساکن بودید شما فی مساکن الذین
در مسکنهای آنانکه ظلموا انفسهم ستم کردند بر نفسهای خود بکفر و شرک چون عاد و ثمود و تبین لکم و ظاهر شد مر شما را بمشاهده

م بجهت کفر و طغیان ایشان و ضربنا لکم الامثال و شما را زدیم از برای شما از احوال ایشان و قد مکروا مکرهم و بدرستی که
کر آنچه نهایت مکر ایشان بود در ابطال حق و اثبات باطل و عند الله و نزدیک خداست مکرهم جزای مکر ایشان و یا نزد خدا مکتوبست
بر آن جزا دهد ایشان را و ان کان مکرهم و بدرستی که بود مکر ایشان در شدت و عظمت ساخته و پرداخته لتزول منه الجبال تا
زایل شود از آن مکر کوههای بزرگ این تمثیل است برای احکام شرایع انبیا و معجزات رسل یا مر حضرت رسالت صلعم یعنی کافران حیلها انگیختند تا چیزی که
رسوخ چون کوههای بزرگ بر جا است و ثابت و استوار زایل گردانند در معالم از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه نقل کرده
ن قصه نمرود بن کوش بن کنعانست و صورت این قصه بر وجهی است که چون نمرود سلامتی ابراهیم علیه السلام مشاهده کرد از
ک خدای وارد ابراهیم که او را ازین آتش عظیم برهانید من میخواهم که بر آسمان روم و او را ببینم اشراف مملکه گفتند آسمان بغایت مرتفع است
مش میسر نیست نمرود نشنید و امر نمود تا قصری ساختند بغایت بلندی در مدت سه سال چون بر آنجا بر آمد آسمان را چنان دید که از زمین
روز دیگر آن بنا بیفتاد و بجهت آن خلق بسیار هلاک شدند و از افتادن آن و هلاک شدن قوم بسیار خشم گرفت و گفت با آسمان روم
م که ساکنه مرا بیفکند جنگ کنم پس چهار کرکس را پرورش داد تا قوت تمام گرفتند و صندوقی چهار گوشه بساخت و در یکی بابی و
ت کرد و بر چهار طرف او چهار نیزه نصب کرد پس کرکس را چند روز گرسنه داشتند و چهار مردار بر سر نیزها کرده اطراف صندوق
بستند ایشان از غایت جوع میل ببالا کردند و بجانب مردار پرواز نموده صندوق را که نمرود با یک شخص دیگر در آنجا نشسته بود
بشبانروزی نمرود در بالا را گشاده نگاه کرد آسمان را بهمان صورت دید که از زمین میدید رفیق خود را گفت در پائین را بگشا
ببینی آنکس نگاه کرد و جواب داد که غیر از آب چیزی نمی بینم بعد از یک شبانروزی دیگر که در بالا گشاد بهمان حال بهمان سؤال دید
ده بود و رفیق وی نیز در پائین گشاده بجز دود و تاریکی چیزی ندید نمرود بترسید و نیزه را با مردار سرنگون کرد کرکسان میل بزیر
د جز و آمدن آواز مهیب از بالهای کرکسان ظاهر شد که کوههای بزرگ از فزع آن نزدیک بود که از مواضع خود زایل گردد
ت که وقت بازگشتن رفیق خود را گفت که تیری بینداز وی تیری بینداخت آن تیر خون آلود باز پس آمد گفت کار خداوند آسمان را
شده اند که آن تیر بر ماهی آمد در دریای از دریاهای آسمان و چون حق تعالی ازین خبر داد که مکر نمود بر وجهی که نزدیک شد کوه از زایل گردد
ب به پیغمبر فرمود که فلا تحسبن الله پس مپندار خدا را مخلف وعده خلاف کننده وعده خود رسله با پیغمبران خود یعنی
نار کقوله انا لننصر رسلنا ان الله عزیز بدرستی که خدای غالبست بر همه ذو انتقام خداوند انتقام خواهد کشید که از اولیا
از ظالمان یوم تبدل الارض در روزی که تبدیل کرده شود زمینها غیر الارض بزمین دیگر روز قیامت که در آن
ی دیگر تبدیل کند و السموات و آسمان را با آسمان دیگر از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام نقل است که زمین را بدل کند به
ی از زر و بروایت ابن عباس مردمان محشور شوند بر زمینی که کسی بر آن گناه نکرده باشد و بروایت دیگر زمین د
... باشد و عرق از بر مردمان ... و برزوا و ظاهر شوند مردمان از ...

دران منزل مقرّنین باهم بسته فی الاصفاد در بندها و غلها سرابیلهم پیراهنهای ایشان من قطران از قطرانست وآن روغنی
شاهیست بزیت که بر شتر گرگین بمالند تا بحدت حرارت را بسوزاند و زود بر پوستهای درختان اندود کنند تا بجهد و بچسبند که و نیز آنچه درخت افروختگی
آتش بآن معذب کردند و تفاوت میان قطران دوزخ و قطران دنیا باشد چنانچه تفاوتست میان آتش دوزخ و آتش دنیا وتغشی وجوههم النار
و فرا گیرد و بپوشد رویهای ایشان را آتش یعنی آتش دران بجهد لیجزی الله تا جزا دهد خدا کل نفس هر تنی را ما کسبت جزای آنچه کرده است
ان الله سریع الحساب بدرستی که خدای زود حساب کننده است بندگان را زیرا که او را از حسابی حساب دیگر باز ندارد هذا این قرآن یا آنچه
درین سوره است از مواعظ بلاغ للناس کفایتست مردمان را تا پند داده شوند بآن ولینذروا به و بیم کرده شوند بآن ولیعلموا
و تا بدانند بتامل دران یعنی در دلایل قدرت انما هو آنکه اوست اله واحد خدای یکتا ولیذکر اولوا الالباب و تا پند گیرند
خداوندان خرد و باز ایستند از مناهی و قیام کنند باوامر الهی **سورة الحجر تسع وتسعون آیة** ابی بن کعب از پیغمبر صلعم روایت کرده که هر که
این سوره را بخواند حق تعالی بعدد مهاجر و انصار و شهریان حضرت محمد صلعم ده حسنه برای او بنویسد بسم الله الرحمن الرحیم
الر گویند الف اشارتست باسم الله و لام باسم جبرئیل و را باسم حضرت رسول یعنی این کلام از خدای بواسطه جبرئیل برسول رسیده تلک این آیتها که
که می آید آیات الکتاب آیتهای این سوره است وقرآن مبین و آیتهای قرآن روشن یا پیدا کننده حق [illegible] ربما
یود الذین کفروا لو کانوا ای بسا وقت که دوست دارند آنانکه کافر گردیدند یعنی کافران دران آرزو برند مسلمین که کاشکی بودندی
مسلمانان و این آرزوهای ایشان در دنیا باشد بوقت نصرت مؤمنان یا نزدیک حلول مرگ کفار یا در قبر یا در روز قیامت یا در وقت حساب یا در وقتی
که عاصیان اهل توحید را از دوزخ بیرون آرند و درهای جهنم بر ایشان در بندند و دانند که خروج ایشان ازان میسر نیست تمنا کنند کاشکی که از اهل ایمان بودندی
بعد ازان در وعید اهل کفر با حبیب خود خطاب میکند که ذرهم بگذار ایشان را یا امر برای تحقیر است یعنی کافران در چه حالند دست ازیشان بردار
تا در دنیا یأکلوا بخورند آنچه خواهند ویتمتعوا و برخورداری یابند از انواع ملاذ و منافع آن ویلههم الامل و مشغول سازد ایشان را آرزو وان روز عرض اکبر
یعنی توقع طول عمر و استقامت حال ایشان را باز دارد از تهیه روز معاد و تفکر در امال فسوف یعلمون پس زود باشد که بدانند عاقبت کردار خود
بنیه ان روز عرض نومید گردانیدن رسولست از ایمان ایشان و اشعار بر که ایشان از اهل خذلانند و عدم نصیحت ایشان وما اهلکنا و ما هلاک نکردیم
من قریة هیچ دهی را الا ولها مگر که مر هلاک ایشان را کتاب معلوم زمانی مقدر بود نوشته و ثبت گشته در لوح محفوظ که مهلت این خلق باشد
و هلاک ایشان کی بود ما تسبق من امة اجلها پیشی نگرفت هیچ گروهی مدت هلاک خود را وما یستأخرون و باز پس نماندند از وی یعنی هلاک نشدند
ونه بعدازان اهل
نه پیش از وقت مقدر و نه بعد ازان اجل مقرر پس باید که کفار از مهلت و ازین مغرور نشوند چه لا محاله که نزول عذاب در وقت مقدر بایشان خواهد رسید
قالوا و گفتند کفار عرب یا ایها الذی نزل علیه ای آنکس که فرود آمده باشد الذکر انک لمجنون قرآن بدرستی که تو دیوانه که ما را
از تعظیم بهمچوانی این کلام بطریق استهزا گفتند چه اعتقاد به نزول قرآن نداشتند و نسبت جنون هم راست نمی آید لو ما تأتینا چرا نمی آوری بما الملائکة
فرشتگان را بگواهی بر رسالت خود ان کنت من الصادقین اگر هستی تو از راست گویان در دعوی پیغمبری تا بحضور ما گواهی دهند بر رسالت تو
حق تعالی در جواب ایشان فرمود ما ننزل الملائکة فرود آمده نشوند ملائکه و حفص ننزل الملائکه میخواند بضم نون و کسر زا و نصب ملائکه یعنی فرو نفرستیم

فرشتگانرا

فرشتگان را الا بالحق مگر بوحی یا بعذاب یعنی ملک را بصورت اصلی خود وقتی توانند دید که بجهة عذاب نازل شوند چنانکه قوم ثمود جبرئیل را و زمان صیحه
دیدند یا بوقت مرگ چنانکه همه کس می بینند وما کانوا اذا و نباشند آن هنگام که ملائکه را بدین صورت فرو فرستیم منظرین از مهلت داده
شدگان یعنی فی الحال معذب شوند چه ایمان ایشان دران صورت بطریق اجبار باشد نه اختیار و این منافی تکلیف است انا نحن بدرستی که ما نزلنا
الذکر فرو فرستادیم قرآن را که یادکرد مومنانست یا موجب شرف خوانندگانست وانا له و بدرستی که ما مر او را لحافظون نگهبانانیم
تغییر و تبدیل یعنی شیاطین نتوانند در وی چیزی از باطل بیفزایند یا چیزی از حق کم کنند نگهدار او بیم از تطرق خلل ولقد ارسلنا و بتحقیق ما فرستادیم
من قبلک پیش از تو فی شیع الاولین در گروههای پیشینیان و در میان ایشان پیغمبران تعیین کردیم وما یأتیهم و نیامد بدیشان من رسول هیچ
فرستاده الا کانوا مگر که بودند ازروی تکبر و کبر به بان یعنی یستهزءون استهزا میکردند چنانکه این معاندان میکنند یعنی از میان انبیا تو مخصوص نیستی باندار
قوم بلکه ایشان باین مبتلا بوده اند کذلک همچنانکه در آوردیم ذکر حق را در دلهای کفار بدعوت پیغمبران ایشان تا ایمان نیاوردند همچنین نسلکه در می آریم
ذکر را که قرآنست فی قلوب المجرمین در دلهای کافران زمان تو و ایشان از کثرت عناد لا یؤمنون به ایمان نمیارند بان یعنی با وجود اعراض ایشان از ذکر ما
از اعراض قلوب ایشان می آریم جهت تاکید حجت بر ایشان وقد خلت و بدرستی که گذشته است سنة الاولین سنت خدای در هلاک پیشینیان
یعنی هر که از ایشان هلاک شده بترک قبول حق و تکذیب رسل بعد و بروایت منقول از ابن عباس یعنی آنکه گذشته است عادت پیشینیان در تکذیب یعنی عادت امم
سابقه انبیا تکذیب پیغمبران حق کنند از روی عناد و نظر در معجزات ایشان نکرده اقتراح معجزه دیگر کنند ولو فتحنا علیهم و اگر گشاییم برین معاندان
بابا من السماء دری از آسمان فظلوا پس شوند همه روز فیه یعرجون دران بالا روند و عجایب و غرایب قدرت ما را به بینند لقالوا هر آینه
از غایت عناد و تشکیک در حق او گویند انما سکرت ابصارنا جز این نیست که بر بسته اند دیدهای ما را و چشم بندی کرده اند این صورت در خارج وجود ندارد
بل نحن بلکه ما قوم مسحورون گروه جادو کرده شدگانیم یعنی محمد ما را جادو کرده بعد ازان بیان توحید میفرماید ولقد جعلنا و بدرستی که ما آفریدیم
و پیدا کردیم فی السماء بروجا در آسمانها برجها دوازده که بهیات مختلفه منازل شمس و قمر اند وزیناها و آراستیم آسمانها را بصور و آسمان
مزین ساختیم بشمس و قمر و سایر کواکب للناظرین برای بینندگان بعبرت در آن نگرند و بران قدرت مبدع و وحدانیت صانع آن استدلال کنند و
حفظناها و نگهداشتیم آسمانرا من کل شیطان رجیم از هر دیوی رانده شده از رحمت تا نتوانند که بران برآیند و بر احوال و اخبار علوی
مطلع شوند الا من استرق السمع مگر دیوی که بر آسمان رود و بدزدد و برباید سخن مسموع یعنی بشنود سخنی را فاتبعه پس از پی در آید او را و برسد شهاب
مبین ستاره روشن و درخشان از ابن عباس نقلست که از زمان آدم تا وقت عیسی دیوان بر آسمان بر میرفتند و از ملائکه اخبار لوح محفوظ استماع در سر
میکردند و سخنان میربودند و بزمین آمده با کاهنان چیزها [illegible] چون روح الله متولد شد ایشانرا از سه آسمان منع کردند و چون ولادت با
سعادت خاتم النبیین علیه و آله افضل الصلوات دست داد از همه آسمانها ممنوع گشتند و بجهة رجم ایشان شهاب ثاقب مقرر شد و ابواب کهانت مسدود گشت
والارض مددناها و زمین را بگسترانیدیم بر روی آب از زیر خانه کعبه والقینا و در افکندیم و پیدا کردیم فیها رواسی در زمین کوههای
برافراخته پا برجا وانبتنا فیها و رویانیدیم در زمین من کل شیء موزون از هر چیزی سنجیده بمیزان حکمت یعنی مقدر بمقدار معین
بر وجهی که موافق حکمت و مصلحت او بود و یا موزون بمعنی مستحسن است یعنی رویانیدیم از زمین چیزهای نیکو مشتمل بر منافع بسیار از اشجار و میوه ها و غیر آن
وجعلنا لکم و گردانیدیم برای شما فیها در زمین معایش اسباب معیشت یعنی آنچه قوام عیش شما بآن باشد از مطاعم و ملابس برای شما مقرر کردیم ومن
لستم که هم برای شما ساختیم از آنکه نیستید شما مر او را برازقین روزی دهندگان یعنی اولاد و خدم و ممالیک و سایر چیزها که توهم آن میکنید [illegible]

شما باشند نه مرزوق از انعام و مراکب وَإِن مِّن شَيْءٍ و نیست هیچ چیز از مکونات إِلَّا عِندَنَا مگر نزدیک ماست یعنی در تحت تصرف ماست
خَزَائِنُهُ خزانهای آن مانند چیزی که در خزینه نهاده باشند در اخراج آن احتیاج بکلفت و زحمت نباشد وَمَا نُنَزِّلُهُ و فرو نمی‌فرستیم از آن خزانه قدرت
إِلَّا بِقَدَرٍ مَّعْلُومٍ مگر باندازه دانسته شده نه کم از آن باید و نه زیاده از آن باید وَأَرْسَلْنَا الرِّيَاحَ و فرو فرستادیم بادها را لَوَاقِحَ آبستنان
بار بر یعنی بردارندگان ابر را یا آبستن کنندگان درختها را بمیوه فَأَنزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ پس فرو فرستادیم از آسمان مَاءً آبی که آن بارانست فَأَسْقَيْنَا
كُمُوهُ پس خورانیدیم شما را از آن آب شما را مصرف ساختیم در آن وَمَا أَنتُمْ لَهُ و نیستید مر آن فرو فرستاده را بِخَازِنِينَ نگهدارندگان در جا
حشمت و قدرت بدارید از در خزانه خود ذخیره کنید روز احتیاج بلکه ما حافظ آنیم بانحو که از آسمان آن را انزال میکنیم و در زمین حفظ آن میکنیم و بعد از آن بعد رحمت
از چشمها بیرون می آوریم وَإِنَّا لَنَحْنُ و بدرستی که ما نُحْيِي وَنُمِيتُ زنده میکنیم اجسام قابله را بایجاد حیات در آن و می میرانیم اجسام حیه را بازاله حیات
از آن وَنَحْنُ الْوَارِثُونَ و ما وارثانیم یعنی باقی بعد از فنای همه خلایق چه میراث چیزی را گویند که بعد از مردن دیگری بدیگری رسد پس همه در معرض فنااند و حق تعالی
موصوف ببقا وَلَقَدْ عَلِمْنَا الْمُسْتَقْدِمِينَ و هر آینه بدانستیم پیشی گیرندگان مِنكُمْ از شما در اسلام وَلَقَدْ عَلِمْنَا الْمُسْتَأْخِرِينَ
و بتحقیق میدانیم واپس افتادگان از آن یا میدانیم هر که مرده است از زمان آدم تا این وقت و هر که خواهد مرد تا قیامت و در اسباب النزول آورده که زنی جمیله
عقب حضرت رسالت نماز میگذارد و در صفوف زنان بعضی از اهل جماعت در صفهای پیش میرفتند تا او را نبینند و جمعی باز پس می آمدند تا در وقت رکوع از زیر بغل خود
تماشای او کنند حق تعالی فرمود که مقدم و موخر اهل صفوف را میدانم و بر من پوشیده نیست و قصد و نیت هر دو را میدانم و بروایتی چون رسول صلی الله علیه و آله و سلم مردمان را
ترغیب کرد در صف اول مردم مبادرت میکردند و بنو عذره را خانها دور بود چون نرسیدند بصف اول مردم گرویدند گفتند یا رسول الله سراهای خود را بفروشیم و در جوار مسجد سرای بخریم تا فضیلت
صف اول از ما فوت نشود حق تعالی این آیه فرستاد و فرمود که ما عالمیم باحوال و نیات شما و احوال آنکه پیشتر از شما بمسجد آیند اگرچه سرای شما دورست تا بمسجد بجهت آن که گامهای شما بیشترست حق تعالی
بهر گامی ده حسنه میدهد ایشان خوشدل شدند وَإِنَّ رَبَّكَ و بدرستیکه پروردگار تو هُوَ يَحْشُرُهُمْ او جمع کند متقدمین و متأخرین را و جزای هر یک بدو رساند
إِنَّهُ حَكِيمٌ بدرستی که او درست کار و راست کردارست عَلِيمٌ داناست بنهان و آشکار وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنسَانَ و بدرستیکه آفریدیم انسان یعنی آدم را مِن
صَلْصَالٍ از گل خشک که چون دست بر او زنند آواز کند مِّنْ حَمَإٍ از گل سیاه رنگ مَّسْنُونٍ بو گرفته از بسیاری بودن آن در آب چون لای که در ته حوض و جوی باشد که حب
میان گفته‌اند حق تعالی آدم را از خاک آفرید بر این وجه که آب بر خاک بارانید تا گل شد و مدتی بگذشت تا گل سیاه گشت پس او را بصورت انسان مصور ساخت آنکه بگذاشت تا خشک شد و بمرتبه صلصال
رسید وَالْجَانَّ خَلَقْنَاهُ و جان که پدر پریانست و گویند که آن ابلیس است بیافریدیم او را مِن قَبْلُ پیش از آفریدن انسان مِن نَّارِ السَّمُومِ از آتش بیدود و در غایت
حرارت وَإِذْ قَالَ و یاد کن آنگاه که گفت رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ پروردگار تو فرشتگان را بجهت اطلاع بر آن إِنِّي خَالِقٌ بدرستی که من آفریننده‌ام بَشَرًا آدمی
مِّن صَلْصَالٍ از گل خشک که گندیده مِّنْ حَمَإٍ مَّسْنُونٍ از لای گندیده مصور پس آنکه تمام کنم صورت او را و روحی مستعد میدانید روح با فَإِذَا سَوَّيْتُهُ
وَنَفَخْتُ فِيهِ و در آورم در وی مِن رُّوحِي از روحی که آفریده منست و او بدان زنده گردد فَقَعُوا لَهُ پس بیفتید برای او سَاجِدِينَ سجده کنندگان
سجده تعظیم و تکریم و چون در آدم نفخ روح فرمود فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ پس سجده کردند فرشتگان كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ همه ایشان بالتمام إِلَّا إِبْلِيسَ مگر ابلیس
أَبَىٰ أَن يَكُونَ سر باز زد از آنکه باشد مَعَ السَّاجِدِينَ از سجده کنندگان قَالَ يَا إِبْلِيسُ مَا لَكَ أَلَّا تَكُونَ مَعَ السَّاجِدِينَ
قَالَ لَمْ أَكُن لِّأَسْجُدَ گفت ابلیس نیستم من آنکه سجده کنم یعنی صحیح نیست و منافی حال منست که سجده کنم لِبَشَرٍ خَلَقْتَهُ مر آدمی را که آفریده مِن صَلْصَالٍ
از گل خشک گران مِّنْ حَمَإٍ مَّسْنُونٍ از لای سیاه بوی گرفته یعنی او را از پست‌ترین عنصر آفریده که خاک ظلمانیست و مرا از اشرف آن که آتش نورانیست پس روا
لطیفه چرا سجده جسم کثیف کند ابلیس نظر بر ظاهر آدم داشت و از باطن او غافل و صورت گل دیوانه دیده بود اینکه گنج اسرار در خزانه دل وی مدفونست
قَالَ گفت خدا مر ابلیس را که چون از سجده امتناع کرد فَاخْرُجْ پس بیرون رو مِنْهَا از میان اهل آسمان یا از بهشت یا از مرتبه که داشتی فَإِنَّكَ رَجِيمٌ پس
بدرستی که تو رانده شده‌ای از خیر و کرامت وَإِنَّ عَلَيْكَ اللَّعْنَةَ و بدرستی که بر تو است دوری از رحمت و اندکاران إِلَىٰ يَوْمِ الدِّينِ تا روز جزا
مراد آنست که تا روز قیامت بر تو لعنت کنند و بعد از آن عذابی بتو رسد که از لعنت فراموش کنی قَالَ رَبِّ گفت ابلیس که ای پروردگار من فَأَنظِرْنِي
پس مهلت ده مرا إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ تا روزی که برانگیخته شوند مردم غرض ابلیس از این سخن آن بود که نمیرد چه میدانست که بعد از بعث موت نیست و حق تعالی

اجابت نمی کرده قَالَ فَإِنَّكَ گفت جواب او بدرستی که تو مِنَ الْمُنظَرِينَ از مهلت داده شدگانی إِلَىٰ يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ تا روز وقت دانسته شده و
مقرر گردانیده و آن زمان انقراض همه مردمانست بنفخه اولی که از آن نفخه صعق گویند و قول مشهور است که نفخه اولی نفخه موت باشد و نفخه ثانیه نفخه احیا و میان هر دو نفخه بقول اشهر
چهل سال باشد بنا بر این ابلیس چهل سال مرده باشد القصه چون ابلیس مهلت داده شد قَالَ رَبِّ گفت ای پروردگار من بِمَا أَغْوَيْتَنِي بسبب آنکه حکم کردی بغوایت تو مرا و
نومید ساختن تو مرا از رحمت لَأُزَيِّنَنَّ لَهُمْ هر آینه آراسته گردانم برای ایشان گناه را فِي الْأَرْضِ در زمین و دنیا که سرای غرورست یا معنی آنست که بسبب آنکه مرا اغوا
کردی بیارایم معاصی را در چشم بندگان تو وَلَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ و همه ایشان را گمراه گردانم إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ مگر بندگان تو از ایشان الْمُخْلَصِينَ
که خالص شده‌گان باشند از شرک جلی و خفی که مکر و فریب من در ایشان اثر نباشد مراد اهل عصمتند از انبیا و ائمه علیهم السلام و چون ابلیس در اغوای خود مستثنی ساخت بندگان خاص
حق تعالی را استثنا کرد قَالَ گفت خدای تعالی هَٰذَا این اخلاص و اثبات صِرَاطٌ راهیست که حق است عَلَيَّ بر من رعایت آن مُسْتَقِيمٌ راست یعنی کجی ندارد و
زود صاحب خود را بمنزل مراد میرساند إِنَّ عِبَادِي بدرستی که بندگان من یعنی مخلصان لَيْسَ لَكَ نیست مر ترا عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ بر ایشان توفیقی و تسلطی
در اغوا و اضلال چه ایشان بعصمت و لطف من از مکاید و وساوس تو معصوم باشند إِلَّا مَنِ اتَّبَعَكَ مگر آنکسی که متابعت تو کنند مِنَ الْغَاوِينَ از گمراهان که تو بر او مسلط
توانی شد سفیان عیینه در تفسیر این آیه گفته تو بندگان مرا در گناهی نیفکنی که عفو من بآن نرسد و از ایشان مگر آنانکه اغوا و از من غفران تا هر چه تو تطول اغوا کنی
من بیکساعت بیامرزم الکمی بروی تو کند از غاویان و براهان در اصل مذهب ... فرق باشد وَإِنَّ جَهَنَّمَ و بدرستی که دوزخ لَمَوْعِدُهُمْ
وعده گاه همه ایشانست یعنی متابعان أَجْمَعِينَ همه ایشان لَهَا مر دوزخ را سَبْعَةُ أَبْوَابٍ هفت درست لِكُلِّ بَابٍ هر دری را مِّنْهُمْ از گمراهان
جُزْءٌ مَّقْسُومٌ پاره ایست قسمت کرده شده که از آن در آیند مراد از ابواب کاتست که بحسب مراتب در آن در آیند طبقه اول جهنم است که آن محل گناهکاران از
اهل توحید دویم لظی که مقام ترسایانست سیم حطمه که ماوای جهودانست چهارم سعیر از آن صابیانست پنجم سقر مقر گبرانست ششم جحیم که محل مشرکانست هفتم
هاویه که درک الاسفل گویند ماوای جمیع منافقانست از امیرالمؤمنین علیه السلام مرویست که دوزخ را هفت بابست که بعضی بر بالای بعضی دیگرست پس یکدست بر بالای دست دیگر نهاد
و فرمود باین وجه طبقات بعضی بر بالای بعضی دیگرست مرویست که رسول صلی الله علیه و آله در مسجد نماز تنها میگذارد و زنی عرابیه میگذشت باو اقتدا بآنحضرت کرد چون بآیه رسید آن زن
نعره زد و بیهوش شد و بیفتاد چون رسول نماز تمام کرد آن حال مشاهده نمود بفرمود تا آب بروی آن زن زدند باخود آمد و گفت و یلا هر عضوی از اعضای من منقسم خواهد شد
بهر دری از درهای هفتگانه دوزخ حضرت فرمود نه چنان نیست مراد آنست که هر فرقه از مقصر را بر دری از درهای دوزخ عذاب کنند بقدر کردار ایشان گفت یا
رسول الله من بیچاره‌ام دیگر از این چیزی ندارم ترا گواه گرفتم همه را آزاد کردم هر یکی را برای خلاصی از دری از درهای دوزخ جبرئیل نازل شد و گفت یا رسول الله بشارت ده
این زن را حق تعالی همه درهای دوزخ را بر تو حرام کرد و درهای بهشت بروی تو بگشاد و بعد از وعید در بیان وعده میفرماید إِنَّ الْمُتَّقِينَ بدرستی که پرهیزکاران از پیروی شیطان
در کفر و فواحش نه در باقی ذنوب صغایر بجهت آنکه مکفر است فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ در بوستانها باشند و چشمها یعنی در باغها پر از درختان که در آن چشمهای روان باشد از
آب شیر و خمر و غیر آن که بوصف در نیاید و فرشتگان ایشان را گویند که ادْخُلُوهَا در آیید درین بوستانها بِسَلَامٍ آمِنِينَ با سلامتی از همه آفتها در حالتی که ایمن
باشند از زوال وَنَزَعْنَا و برکشیم مَا فِي صُدُورِهِم آنچه در سینهای ایشان باشد مِّنْ غِلٍّ از کینه که در دنیا با هم داشته باشند و یا صفت حسد را از ایشان
نزع نماید درجات یکدیگر رشک نبرند إِخْوَانًا در حالتی که برادران یکدیگر باشند یعنی در مهربانی و دوستی عَلَىٰ سُرُرٍ بر تختهای از زر مکلل بجواهر مُّتَقَابِلِينَ رو بروی یکدیگر
آورده باشند لَا يَمَسُّهُمْ نرسد ایشان را فِيهَا در بهشت نَصَبٌ رنجوری و مشقتی چه آن سرای نعمت و راحت است وَمَا هُم مِّنْهَا و نیستند ایشان از بهشت
بِمُخْرَجِينَ بیرون کرده شدگان یعنی جاوید در بهشت باشند مرویست که روزی حضرت نبوی صلی الله علیه و آله بمسجد الحرام در آمد جمعی صحابه را دید که میخندیدند فرمود که چیست
شما را خنده آن میبینم صحابه را چه عتابی از این سخن دریافتند آنحضرت از ایشان درگذشت و هنوز بحجره نارسیده بازگشت و گفت جبرئیل امین آمد و پیغام آورد که چرا بندگان مرا
ناامید میسازی نَبِّئْ عِبَادِي خبر ده بندگان مرا أَنِّي أَنَا الْغَفُورُ بآنکه منم آمرزنده‌ام کسی را که آمرزش طلبد الرَّحِيمُ بخشاینده‌ام بر کسی که توبه کند وَأَنَّ
عَذَابِي و بآنکه عذاب من بر عاصی که از توبه و استغفار ابا کند هُوَ الْعَذَابُ الْأَلِيمُ آن عذابیست دردناک پس بر مصداق وعده و وعید قصه ابراهیم و لوط را ذکر کند
که مشتمل بر بشارت و مهلکه بود وَنَبِّئْهُمْ عَنْ ضَيْفِ إِبْرَاهِيمَ یعنی خبر ده ای محمد بندگان مرا از مهمانان ابراهیم یعنی فرشتگانی که با بشارت بابراهیم آمدند

[illegible]

وهلاک قوم لوط بر روز نازل شد اذ دخلوا علیه چون در آمدند وی را فقالوا سلاما پس گفتند سلام می‌کنیم بر تو سلام کردنی قال گفت ابراهیم
انا منکم وجلون [illegible] ترسانیم [illegible] قالوا لا توجل
گفتند مترس انا نبشرک [illegible] بغلام [illegible] علیم [illegible] قال ابشرتمونی
[illegible] علی ان مسنی الکبر [illegible]
[illegible] قالوا بشرناک بالحق [illegible]
[illegible] فلا تکن من القانطین [illegible]
[illegible] قال [illegible] ومن یقنط من رحمة ربه [illegible]
الا الضالون [illegible]

[illegible]

شما را از خدا میترسانم و میگویم او سبحانه میفرماید که اگر ایمان نیاورید عذاب الهی بشمارت میدهم كَمَا أَنْزَلْنَا مثل آن عذابی که فرستادیم عَلَى
الْمُقْتَسِمِينَ بر بخش کنندگان الَّذِينَ جَعَلُوا الْقُرْآنَ آنچنان کسانی که ساختند قرآن را عِضِينَ پاره پاره یعنی بخش کردند قرآن را و بعضی
وصف پاره از سحر و شعبده و کهانت و شعر و اساطیر الاولین گویند بعضی کفار بروجه استهزا میگفتند که سوره البقره از من باشد و دیگری میگفت سورة النمل از من
و دیگری میگفت عنکبوت از من باز گذارید باقی شما را باشد و این جماعت دوازده تن بودند که ولید بن مغیره در موسم ایشان را بعقبات مکه فرستاد
تا با هر قافله از حاج ملاقات کنند ایشان را از صحبت حضرت رسالت باز دارند فَوَرَبِّكَ پس بحق پروردگار تو لَنَسْأَلَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ که هر آینه همه ایشان را
سؤال خواهیم کرد عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ از آنچه بوده که میکردند از تقسیم قرآن و تکذیب آن و بر وفق هر یک جزا رسانیم در نقل آمده که حضرت رسالت بعد از
بعثت مردم را بخفیه دعوت میفرمود و سه سال بگذشت جبرئیل نازل شد و این آیه آمد که فَاصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ پس آشکارا کن و بظاهر قیام نمای بآنچه فرموده شد از تبلیغ
اوامر و نواهی وَأَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ و روی بگردان از شرک آورندگان بآنچه میگویند التفات مکن آورده اند که پنج تن از اشراف قریش در ایذا و آزار
سید عالم بسیار کوشیدندی و آنها ولید بن مغیره و عاص بن وائل و اسود بن مطلب و اسود بن عبد یغوث و حارث بن غیث بودند روزی آنحضرت در مسجد الحرام نشسته بود با
جبرئیل که این پنج تن در آمدند و بدستور سابق سخنان گفتند و بطواف حرم مشغول شدند جبرئیل گفت یا رسول الله مرا فرموده اند که شر ایشان از تو کفایت کنم پس اشارت کرد
بساق ولید بن مغیره و بکف پای عاص و بینی حارث بن غیث و بروی اسود بن عبد یغوث و بچشم اسود بن مطلب و هر یک بعذابی هلاک شدند ولید بدکان تیرتراشی
بگذشت پیکانی در دامن او بخست و از کبر از جامه باز نکند آن پیکان ساق وی را مجروح کرد و رگ شریان از آن بریده گشت و بدوزخ رفت و خاری بکف پای
عاص خلیده پایش ورم کرد و بران بمرد و از بینی حارث قیح و ریم روان شد و جان بداد و اسود بعلت استسقا مبتلا شد و بروی او ورم کرد و روی بر زمین مالید تا
هلاک شد و چشم اسود نابینا شد و از غصه سر خود را بر زمین میزد تا جان بداد و این آیه آمد که إِنَّا كَفَيْنَاكَ الْمُسْتَهْزِئِينَ بدرستی که ما کفایت کردیم از تو شر
استهزا کنندگان را الَّذِينَ يَجْعَلُونَ آنانکه میگردانند یعنی شریک میسازند مَعَ اللَّهِ با خدا إِلَهًا آخَرَ خدای دیگر بباطل فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ پس زود
باشد که بدانند عاقبت کار را و ببینند مکافات کردار خود را در دنیا و آخرت وَلَقَدْ نَعْلَمُ و بدرستی میدانیم أَنَّكَ يَضِيقُ صَدْرُكَ که تنگ میشود سینه تو
بِمَا يَقُولُونَ بآنچه کافران میگویند از شرک خدا و طعن قرآن و استهزا بتو یعنی بتو شاق مینماید و دشوار می آید گفت کفار فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ پس تسبیح کن تسبیح مقرون
بحمد پروردگار خود یعنی بگو سبحان الله و بحمده وَكُنْ مِنَ السَّاجِدِينَ و باش از نماز گذارندگان تا کشف غم تو کنند و شر اشرار را از تو کفایت کنند مرویست که
چون اندوهی بآنحضرت میرسید مشغول نماز میشد وَاعْبُدْ رَبَّكَ و پرستش کن پروردگار خود را حَتَّى يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ تا وقتی که بیاید بتو مرگ که متیقن است رسیدن
آن بهر زنده از مخلوقات مراد آنست که مادام که زنده ترک عبادت او مکن و دست از پرستش او باز مدار در خبر است که امیر المؤمنین ع میفرمود که هیچ یقینی ندیدم که شبیه تر از
موت باشد و یا چنین ترا زوم مرویست که رسول ص بعد از نزول این آیه فرموده که مرا نفرموده اند که مال جمع کن و از جمله تاجران باش بلکه فرموده اند که تسبیح کن بحمد خدا و از جمله
ساجدان و نماز گذارندگان باش سوره نحل صد و بیست و هشت آیه است ابی بن کعب از پیغمبر ص روایت کرده که هر که این سوره را بخواند حقتعالی حساب او 11
نکند بر هر نعمتی که در دنیا باو انعام کرده باشد و اگر در آن روز کسی بمیرد که در وقت موت وصیتی نیکو کرده باشد و محمد بن مسلم از ابو جعفر ع روایت کرده که هر که در ماهی این سوره را بخواند حقتعالی او را از
هفتاد نوع بلا نگهدارد که کمترین آن جنون و جذام و برص باشد و مسکن او در جنت عدن باشد که بهترین مواضع بهشت است آورده اند که چون حقتعالی اقتربت الساعة و انشق القمر نازل
کرد کافران یکدیگر را میگفتند که محمد میگوید قیامت نزدیک شده پس از آن خایف شده چند روزی ترک جحود و انکار کردند و انتظار کشیدند چون از آن اثری پیدا نشد باز بر سر عادت
خود رفتند این آیه آمد که اقترب للناس حسابهم و هم فی غفلة معرضون از این ترسیده و مترصد امر بودند چون نتیجه از آن بظهور نرسید زبان استهزا گشودند و گفتند ای محمد از آنچه گفتی اثر
پیدا نشد این آیه نازل شد که بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ أَتَى أَمْرُ اللَّهِ نزدیک است که برسد و واقع شود فرمان
خدا بقیام قیامت یا بعذاب کفار فَلَا تَسْتَعْجِلُوهُ پس شتاب طلب آن مکنید و در لفظ ماضی که فرموده مراد آنست که امر موعود بجهت تحقیق وقوع آن بمنزله آنست که آمده است متحقق
شده پس تعجیل طلب مکنید که بلا شک واقع شد سُبْحَانَهُ پاکست خدا وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ و برتر از آنچه ایشان انباز میگیرند یعنی مبراست از آنچه او را شریک او میدانند
و میگویند که فردا ایشان منع عذاب خدا کنند از ما يُنَزِّلُ الْمَلَائِكَةَ فرو میفرستد فرشتگان را بِالرُّوحِ بوحی یا بقرآن که سبب حیات قلوب است یا که گویند مراد
بروح جبرئیل است مِنْ أَمْرِهِ از فرمان خود یعنی بفرمان که دارد عَلَى مَنْ يَشَاءُ بر هر که خواهد مِنْ عِبَادِهِ از بندگان خود که استحقاق بنده و او را ثابت
آن فرشتگان

و آن فرشتگان به پیغمبران میگویند أَنْ أَنْذِرُوا آنکه اعلام کنید و آگاه سازید أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا که نیست خدای مستحق عبادت که من آفریننده
و روزی دهنده همه ام فَاتَّقُونِ پس بترسید از من و جز مرا پرستش مکنید انذار در این مقام بمعنی اعلام است خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ آفرید آسمانها و زمینها
بِالْحَقِّ بحکمت و رعایت و فرض صنع صحیح ایجاد آنها کرد بر مقدار و شکل و اوضاع و صفات مختلفه بحکم بالغه و مصلحت عامه تَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ برتر است خدای بزرگ
از آنچه انباز میگیرند برای او از مخلوقات خَلَقَ الْإِنْسَانَ آفرید آدمی مِنْ نُطْفَةٍ از آب منی که جمادیست بی حس و حرکت و مثالی است که وضع و شکل نپذیرد
پس از فهم عقل داد فَإِذَا هُوَ پس آنگاه او خَصِيمٌ مُبِينٌ جدل کننده است آشکارا یعنی مناظره میکند میخواهد که سخن خود را بحجت ثابت سازد مراد
ابی بن خلف است که استخوان آدمی کهنه پوسیده ریزیده را نزد پیغمبر آورد و گفت چگونه این را زنده توان ساخت حقتعالی این آیه فرستاد که او جماد بود و او را حس و نطق
دادیم اکنون با ما مجادله میکند چرا استدلال نمیکنید با بتدای آفرینش خود بر اعاده که هر که بران قادر بود هر آینه بر این نیز قدرت دارد وَالْأَنْعَامَ و چهارپایان را
که از صفت خَلَقَهَا لَكُمْ آفریده برای شما فِيهَا دِفْءٌ در آن چهارپایان پوشش گرم کنند یعنی جامهای پشم و موی که از پشم و لوف وَمَنَافِعُ و
دیگر شما را در ایشان منفعتهاست از توالد و تناسل و کرایه و سواری و تجارت و غیر آن وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ و از آنها میخورید یعنی شیر و روغن و گوشت و پیه و غیر آن
از آن چه توان خورد وَلَكُمْ فِيهَا و شما را در آن چهارپایان جَمَالٌ زینتی و آرایشی است یعنی در نظر مردم حِينَ تُرِيحُونَ وقتی که باز میآرید شبانگاه
که باز میگردانید آنها را از چراگاه بارامگاه خود یعنی آخر روز با شکمهای سیر و پستانهای پر شیر وَحِينَ تَسْرَحُونَ و وقتی بیرون میکنید آنها را بچراگاه یعنی بامداد وَ
تَحْمِلُ أَثْقَالَكُمْ إِلَى بَلَدٍ لَمْ تَكُونُوا بَالِغِيهِ و بر میدارند بارهای گران شما را إِلَّا بِشِقِّ الْأَنْفُسِ مگر برنج و عنای که بدنهای شما رسد إِنَّ رَبَّكُمْ بدرستی که
آفریدگار شما لَرَءُوفٌ هر آینه مهربانیست بی پاداش مکافات شما انعم داده رَحِيمٌ بخشاینده است که بآفریدن چهارپایان کار بر شما آسان کرد وَالْخَيْلَ و آفرید اسبان را
وَالْبِغَالَ و استران را وَالْحَمِيرَ و خران را لِتَرْكَبُوهَا تا برنشینید بر آن وَزِينَةً و تا آرایش کنید بدان آرایش کنید وَيَخْلُقُ و می آفریند چیزها
آفریند مَا لَا تَعْلَمُونَ آنچه را که شما نمیدانید از حشرات و هوام و طیور و جانوران گویند مراد نعیم بهشت است ابن عباس فرموده که مراد آنست که بر راست بهشت ابن عباس
نهریست که مراد آنست که بر راست عرش بیابانیست چند مقابل هفت آسمان و هفت زمین جبرئیل هر وقت سحر در وی رود نور بر نور بیفزاید جمال بر جمال او افزون گردد بعد از آن
بیفشاند هر قطره که از پرهای او بچکد هزار فرشته پیدا شوند هر روز هفتاد هزار از ایشان به بیت المعمور شوند و هفتاد هزار در خانه کعبه تا بروز قیامت نوبت بایشان نرسد وَعَلَى اللَّهِ و
بر خداست قَصْدُ السَّبِيلِ راه نمودن بندگان یعنی راهی که موصل است بحق که طریق اسلام است بواسطه الطاف و سایر مقدمات تکلیف از قدرت بیان کردن و ممکن داشتن
و نصب دلایل و رفع موانع کردن وَمِنْهَا و بعضی از آنها جَائِرٌ کج و منحرف است از مقصد یعنی طریقهای کفر و انواع بدعتها وَلَوْ شَاءَ و اگر خواستی خدا که بروجه اکراه
و اجبار راه نماید لَهَدَاكُمْ أَجْمَعِينَ هر آینه راه نمودی همه شما را ولکن این منافی تکلیف است و خلاف حکمت و مصلحت هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ اوست
آنکه فرو فرستاد مِنَ السَّمَاءِ از جانب آسمان یا از ابر مَاءً آبی لَكُمْ یعنی باران برای شما مِنْهُ شَرَابٌ از آنست آشامیدن وَمِنْهُ شَجَرٌ
و از آنست درخت یعنی رویدن آن و پرورش یافتن درختان شما فِيهِ تُسِيمُونَ در آن میچرانید چهارپایان را يُنْبِتُ میرویانیم و بعضی یا میخوانند یعنی خدا لَكُمْ
بِهِ الزَّرْعَ برای شما بآن کشت را که حبوب غذایی است از گندم و جو و برنج و امثال آن وَالزَّيْتُونَ و درخت زیت را وَالنَّخِيلَ و خرما بنان را وَالْأَ
عْنَابَ و تاکهای انگور را وَمِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ و بعضی از میوهای که در زمین ممکن باشد زیرا که همه میوها موجود نباشد مگر در بهشت إِنَّ فِي ذَلِكَ بدرستی که در این
رویانیدن حبوب و اشجار لَآيَةً هر آینه دلیلی است روشن بر قدرت و حکمت الهی لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ مر گروهی را که تفکر کنند و تامل نمایند در آنکه دانه در زمین
افتد و آب در او نفوذ کند متعفن گردد و طرف بالای آن شکافته شاخ از آن در هوا بر آید و پایین آن شکافته بیخ از آن در زمین راسخ گردد و بنشو و نما ساعت بساعت زیاد
میگردد تا وقتی که شکوفها و میوها بر او پدید می آید و هر میوه را در او شکلی و رنگی و مزه دیگر بخشد جلت قدرته و عظمته وَسَخَّرَ لَكُمُ و رام گردانید برای انتفاع شما اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ
یکی برای آرامش و یکی برای معاش وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ و آفتاب و ماه را که بجهت پختن میوها و پرورش زراعات و معرفت حساب سال و ماه وَالنُّجُومُ و ستارگان از برای
شناختن راهها زینت و این همه شما انتفاع میبرند و در حالتی که هستند مُسَخَّرَاتٌ بِأَمْرِهِ رام شدگان بامر خدا و پروردگار همه است و بعضی مسخرات خوانده برفع

لِيَحْمِلُوا أَوْزَارَهُمْ تا بردارند بار گناهان خود كَامِلَةً تمام كمال يَوْمَ الْقِيَامَةِ روز رستخيز وَمِنْ أَوْزَارِ الَّذِينَ و بردارند بعضی از گناهان آنانكه
يُضِلُّونَهُمْ گمراه ميساختند ايشان را بِغَيْرِ عِلْمٍ بی دانش [illegible]
[illegible] أَلَا سَاءَ مَا يَزِرُونَ [illegible] قَدْ مَكَرَ الَّذِينَ [illegible]
مِنْ قَبْلِهِمْ [illegible] فَأَتَى اللَّهُ [illegible] بُنْيَانَهُمْ [illegible]
[illegible] مِنَ الْقَوَاعِدِ [illegible] فَخَرَّ عَلَيْهِمُ السَّقْفُ
[illegible] مِنْ فَوْقِهِمْ [illegible]
[illegible]

يعنی [illegible] رام كرده شده كاند برای تدبير و مصلحت بندگان إِنَّ فِي ذَلِكَ بدرستی كه درين لَآيَاتٍ هر آينه علامتهاست و دليلهاست بر واحدانيت و قدرت
و علم او سبحانه لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ مر گروهی را كه تعقل كنند در احوال نباتات و جمادات كه متضمن منفعت بسيارست و عجايب بيشمار وَمَا ذَرَأَ و آنچه آفريد
آفريده است لَكُمْ از برای نفع شما فِي الْأَرْضِ در زمين از هرچه بدان محتاجيد بعضی آسان كردانيد برای نفع گرفتن بدانها از مطاعم و مشارب و ملابس و مراكب و امثال آن
از انواع حيوانات و نباتات و معدنيات مُخْتَلِفًا أَلْوَانُهُ [illegible] مختلف است جهات و اشكال و اصناف آن إِنَّ فِي ذَلِكَ بدرستی كه در اختلاف مخلوقات از روی
طبع و هيئات و خواص لَآيَةً هر آينه دلالتی است روشن و علامتی بر قدرت صانع حكيم و وحدانيت او لِقَوْمٍ يَذَّكَّرُونَ مر گروهی را كه ياد كنند و در آن تامل
هُوَ الَّذِي و اوست كه بقدرت كامله سَخَّرَ الْبَحْرَ مسخر گردانيد دريا را [illegible] لِتَأْكُلُوا مِنْهُ تا بخوريد از آن
لَحْمًا طَرِيًّا گوشت تازه يعنی ماهی وَتَسْتَخْرِجُوا [illegible] مِنْهُ حِلْيَةً تَلْبَسُونَهَا [illegible]
[illegible]

علیکم سلام خدای بر شما باد یا سلامتی از همه آفات و بلیات بر شما و بعد از سلام چون مبعوث شوید ادخلوا الجنة در آیید در بهشت که از برای شما
آماده است بما کنتم تعملون بسبب آنچه بودید میکردید از خیرات و حسنات مرویست که چون روح مؤمن بحنجره رسد پروردگار بر وی نخست تحفه فرشته بیاید گوید
السلام علیک یا ولی الله سلام بر تو باد ای دوست خدا در بهشت نعیم و فارغ شو از جمیع غمها هل ینظرون آیا انتظار میبرند کافران یعنی منتظر نیستند الا
ان تاتیهم الملائکة مگر آنکه بیاید بدیشان فرشتگان بقبض ارواح او یاتی امر ربک یا بیاید فرمان پروردگار تو بعذاب استیصال ایشان
تا ثابت بر ایشان آید کذلک مانند شرک و تکذیب ایشان فعل الذین کردند آنانکه بودند من قبلهم پیش از ایشان پس بسبب آن رسید بایشان آنچه رسید
وما ظلمهم الله و ستم نکرد خدا بر ایشان ولکن کانوا انفسهم یظلمون و لیکن ایشان که ظلم و ستم میکردند بر نفسهای خود بکفر و معاصی فاصابهم
پس رسید بدیشان سیئات ما عملوا جزای آن بدیها که کردند وحاق بهم و فرود آمد بدیشان یعنی فرو گرفت ایشان را ما کانوا به جزای آنچه بودند که بآن
یستهزءون استهزا میکردند یعنی عذاب موعود وقال الذین اشرکوا و گفتند آنانکه شرک آوردند لو شاء الله اگر خواستی خدای ما عبدنا من دونه
نمی‌پرستیدیم بجز خدا من شیء هیچ چیز را نحن ولا آباؤنا نه ما و نه پدران ما ولا حرمنا و حرام نمیکردیم من دونه بی حکم خدا من شیء هیچ چیز را
از بحیره و سائبه و غیر آن کفار این بر وجه استهزا میگفتند کذلک مانند کردار اهل مکه فعل الذین من قبلهم کردند آنانکه پیش از ایشان بودند از شرک و تکذیب رسل
و تحریم حلال و تحلیل حرام فهل علی الرسل پس نیست بر فرستادگان الا البلاغ المبین مگر رسانیدن پیدا و انکار ایشان از اقتصار بر آن نکردند و مستوجب
عقوبت شدند ولقد بعثنا و بتحقیق ما فرستادیم فی کل امة در میان هر گروهی رسولا پیغمبری را چنانچه ترا در میان امت فرستادیم فرمودیم همه رسولان را با قوم خود
بگوید ان اعبدوا الله که بپرستید خدا را واجتنبوا الطاغوت و پرهیز بدارید از پرستیدن طاغوت که شیطان است و خواننده است بگمراهی فمنهم پس
از میان ایشان من هدی الله کسی بود که بوسیله الطاف و توفیق راه نمود حق تعالی ایشان را بایمان ومنهم و بعضی از ایشان من حقت کسی بود که بجهت فرط عناد
و جحود و با وجود مشاهده آیات دیده و معجزات ظاهره واجب شد علیه الضلالة بر خذلان و تخلیه یزدان در ضلالت خود ماندند فسیروا پس سیر کنید
ای مشرکان فی الارض در زمین فانظروا کیف کان پس بنگرید احوال حاضران عهد رسول که چگونه بود عاقبة المکذبین سرانجام کار تکذیب کنندگان
یعنی بر دیار عاد و ثمود بنظر عبرت در ایشان نگرید تا بر شما روشن شود که هر که آن کند که ایشان کردند چنان هلاک شود که ایشان شدند ان تحرص اگر سخت
بکوشی و حرص ورزی ای محمد علی هدیهم بر راه یافتن مشرکان فان الله پس بدرستی که خدا لا یهدی من یضل راه ننماید بر وجه اجبار و الجا
آن کس را که بخلیه کند بیش در ضلالت که گذاشته و نظر لطف و توفیق از ایشان برداشته بجهت عناد و جحود ایشان وما لهم و نیست گمراهان را من ناصرین هیچ یاری
از یاری کنندگان که دفع عذاب کنند از ایشان ابوالعالیه نقل کرده که یکی از مسلمانان را بر کافری دینی بود بتقاضای آن رفته در اثنای مکالمه گفت بدان خدا که بعد از موت مرا زنده
کافر گفت تو امید داری که بعد از مردن زنده شوی مسلمان گفت آری سوگند غلاظ و شداد که در پیش او متعارف بود سوگند یاد کرد که هیچکس بعد از موت زنده نشود آیه آمد که واقسموا
بالله و سوگند خوردند بخدا جهد ایمانهم سخت ترین سوگندهای خود یعنی جهد کردند در تغلیظ سوگند که لا یبعث الله بر نمی انگیزد خدا من یموت از آنکه بمیرد حق تعالی
بر ایشان رد کرده فرمود بلی آری بر انگیخته شوند همه مردمان از جهت حساب و عقاب وعدا علیه که وعده کرده است خدا وعده کردنی از زنده شدن مردگان و رسیدن ایشان
بدوزخ یا بهشت حقا وعده درست و راست که هیچ شبهه در وقوع آن نیست ولکن اکثر الناس و لیکن بیشتر مردمان از غایت جهالت و ضلالت لا یعلمون
نمیدانند که مبعوث خواهند شد و خلف وعده از او سبحانه محال است بلکه برانگیزاند خدا ایشان را لیبین لهم تا پیدا کند بر ایشان الذی یختلفون آنچیز را که
اختلاف میکنند فیه در آن از امور بعث و حشر ولیعلم الذین کفروا و تا بدانند آنانکه نگرویدند انهم کانوا کاذبین از آنکه بودند دروغگویان
در انکار قیامت و در آنکه خدا مردگان را زنده نکند انما قولنا جز این نیست که قول ما لشیء مر چیزی را که اذا اردناه چون خواهیم آفریدن آن ان نقول له
آنست که گوییم از کن بباش فیکون پس بباشد مراد آنست که چیزی را اراده الهی بوجه جزمی تعلق گیرد در حال موجود شود اصلا تاخیری در آن نرود والذین هاجروا
و آنانکه ببریدند از اوطان خود فی الله در کار حق و در راه خدا و برضای او من بعد ما ظلموا از پس آنکه ستم دیده شده بودند مراد اصحاب حضرت اند که بجهت ستمکاری قریش ایشان
بحبشه هجرت کردند حق تعالی میفرماید که این مهاجران لنبوئنهم هر آینه جای دهیم ایشان را فی الدنیا در این سرای حسنة بلده نیکو یعنی بمدینه معظمه و گفته اند غنیمتی نیکو
ولاجر الآخرة و هر آینه مزد آخرت مر ایشان را اکبر بزرگتر است از طعام دنیوی و امتعه فانیه این یا از غنیمت که در دنیا بدست ایشان در آید لو کانوا
یعلمون و اگر باشند کفار که بدانند آنچیز را که حق تعالی برای مهاجران آماده کرده یا اگر اهل هجرت بدانند آنچه برای ایشان مدخر است از خیر دنیا و عقبی در جهاد

افزایند و در بلای مفارقت اوطان صبر کنند الذین صبروا مهاجران آنانند که صبر کنند بر مفارقت وطن و آزار کفار وعلی ربهم و بر پروردگار خود یتو
کلون توکل میکنند و کار خود را بدو باز میگذارند آورده اند که کفار قریش گفتند خدای بزرگوار تر است که بشر را بپیغمبری فرستد بلکه ملائکه را مبعوث گرداند تا ملتفت را
بدو و دعوت کنند حق تعالی رد قول ایشان کرده فرمود که وما ارسلنا و نفرستادیم ما برسالت من قبلک پیش از فرستادن تو الا رجالا مگر مردانی را
از آدمیان هم بزبان ایشان نوحی الیهم وحی فرستاده شده بایشان حفص نوحی میخواند بنون یعنی بواسطه فرشتگان وحی میفرستادیم بر ایشان مراد آنست
سنت الهی و عادت ربانی جاری شده که بشر را برسالت فرستد نه ملک را ای گروه کفار میگویند فاسئلوا پس بپرسید اهل الذکر اهل کتاب را یعنی علماء اهل تورات
را که باخبار امم ماضیه عالمند تا شما را از این اعلام کنند ان کنتم لا تعلمون اگر شما نمیدانید که انبیای سابق همه بشر بوده اند که مبعوث شده اند بالبینات
بمعجزهای روشن والزبر و کتابهای نوشته وانزلنا و فرو فرستادیم الیک الذکر بتو قرآن را که سبب یاد کردن خداوند است لتبین للناس
بجهت آنکه روشن و هویدا گردانی برای مردمان ما نزل آنچه فرستاده شده است در قرآن الیهم بسوی ایشان از اوامر و نواهی از هر چه بدیشان مشتبه است ولعلهم
یتفکرون و بجهت اراده آنکه ایشان بدان تفکر کنند در آن و متنبه شوند و بدانند که این کلام مخلوق نیست افامن الذین آیا پس ایمن شده اند آنانکه
مکروا السیئات اراده مکرها کردند یعنی بر ابطال انبیا و مؤمنان حیلها کردند ان یخسف الله از آنکه فرو برد خدا بهم الارض ایشان را در زمین چنانکه قارون را
فرو برد او یاتیهم العذاب آیا ایمن شده از آنکه بیاید بدیشان عذاب من حیث لا یشعرون از جایی که ندانند و نیندیشند چنانچه بقوم لوط آمد او یاخذهم
یا بگیرد ایشان را فی تقلبهم در حالت تردد و آمد و شد ایشان در سیر و تجارت خود یعنی در وقت سودا و معامله که تردد کنند ایشان را بگیرد فما هم بمعجزین پس نباشند ایشان عاجز
کنندگان او یاخذهم یا بگیرد ایشان را خدا در فرار از عذاب او علی تخوف بر ترس چنانکه گروهی را هلاک کند بعد از آن جماعتی که ترسناک باشند با ایشان
هلاک گرداند فان ربکم پس بدرستی که پروردگار شما لرءوف رحیم هر آینه مهربان و بخشاینده است که بعقاب تعجیل نکند و مهلت دهد ایشان را تا اندیشه کنند و براه حق باز آیند
بعد از آن بیان دلایل قدرت خود میکند بقوله اولم یروا آیا ندیدند کافران یعنی البته نظر کنند الی ما خلق الله بسوی آنچه آفریده است خدا من شیء از چیزی یعنی جسمی
که یتفیؤا ظلاله میگردد سایهای ایشان عن الیمین والشمائل از راست و چپ یعنی از هر جانبی سجدا لله در حالتی که آن سایهای ایشان سجده کنندگانند
مر خدا را وهم داخرون و حال آنکه ایشان خوارانند یعنی خاضع و متواضع مراد سجود انقیاد و امتثال است مقهوریت و مغلوبیت خواه بالطبع یا باجبار در تفسیر
زاهدی آورده که معنی آنست که اگر کافران مر خدا را سجده نمیکنند باری سایهای ایشان بالطبع سجده میکنند ولله مر خدا راست یسجد ما فی السموات آنچه در آسمانهاست وما فی
الارض و آنچه در زمین است من دابة از جنبندگان این بیان هر دو است زیرا که دابه بمعنی حرکت جسمانیه است خواه در زمین و خواه در آسمان و مراد بسجود انقیاد ارادی
است والملائکة و دیگر سجده میکنند فرشتگان این از قبیل ذکر خاص است بعد از عام جهت تعظیم و یا عطف مجردات است بر جسمانیات وهم لا یستکبرون
و فرشتگان سرکشی نمینمایند از عبادت او و صاحب تبیان گفته که سجود بر دو نوع است سجود عبادت که وضع جبهه است بر زمین از روی پرستش و این سجده ذوی العقول است
و سجود تذلل و خضوع و تسخیر و این سجده غیر عقلاست یخافون میترسند ملائکه ربهم از عذاب پروردگار خود که ناگاه فرود آید من فوقهم از زبر ایشان و
یا میترسند از وی در حالتی که او فوق ایشان است بقهر و غلبه ویفعلون و میکنند بطوع و رغبت ما یؤمرون آنچه فرموده شده اند بآن از پرستش و ذکر و تدبیر
امور کلی در تفسیر خوارزمی از پیغمبر صلی الله علیه و آله نقل میکند که حق تعالی را در آسمان هفتم فرشتگان است که در سجودند از آن زمان که ایشان را آفریده تا روز قیامت گوشتهای
دوش و پهلوهای ایشان میلرزد از خوف خدا و هیچ قطره از آب چشم ایشان جدا نمیشود مگر فرشته از آن آفریده میشود چون روز قیامت رسد سر از سجده بردارند
و گویند بار خدایا پرستیدیم ترا چنانکه حق پرستیدن تست بعد از آن بیان وحدانیت خود میکند بقوله وقال الله و گفت خدا لا تتخذوا الهین
اثنین فرا مگیرید دو خدا ... انما هو جز این نیست که خدای حق اله واحد معبود یگانه و یکتاست یعنی وحدت لازم الوهیت است چنانکه بادله
واضحه ثابت گشته فایای فارهبون پس مرا بپرستید نه غیر مرا وله و مر خدا راست ما فی السموات والارض آنچه در آسمانها و زمینهاست یعنی همه
مخلوق و مملوک اوست وله الدین و مر او راست طاعت و فرمان برداری واصبا در حالتی که لازم و واجب است مقرر است که الوهیت منحصر است در او سبحانه
پس سزاوار آنست که او را پرستند نه غیر او را افغیر الله آیا پس بغیر خدا تتقون میترسید و حال آنکه غیر او عقوبت و عذاب نمیکند چنانچه غیر او نفع نمیرساند که قال ق

و ما بکم و آنچه بشما رسیده است من نعمة از نعمتها چون صحت و غنا و ارزانی فمن الله پس از خدا است که منعم حقیقی اوست و نعمت منعمان دیگر موقوف بنعمت او ثم اذا
مسکم الضر پس چون شما رسید سختی چون مرض و فقر و قحط فالیه تجارون پس بوی مینالید بتضرع و زاری بدرگاه او میکنید ثم اذا کشف الضر پس
چون بردارد آن سختی را که از و مینالید عنکم از شما اذا فریق منکم آنگاه گروهی از شما یعنی کفار بربهم یشرکون به پروردگار خود شرک آورند بعبادت غیر او
لیکفروا تا کفر ورزند بما آتیناهم بآنچه داده باشیم ایشان را از نعمت کشف مضرت فتمتعوا پس برخوردار گردید از نعمتان و وسوسه روزگار خود را براند
واز دنیا بهره دارید فسوف تعلمون پس زود باشد که بدانید عاقبت کار خود را و یجعلون و میگردانند یعنی مقرر میکنند این کافران لما لا یعلمون برای انها
که نمیدانند یعنی بتان که ایشان را عقل و علمی نیست نصیبا مما رزقناهم بهره از آنچه بدیشان داده ایم از کشتها و چارپایان چنانکه در سوره
الانعام گذشت تالله لتسئلن سوگند بخدا که پرسیده خواهید شد روز قیامت عما کنتم تفترون از آنچه هستید که افترا میکنید و دروغ
می بافید که بتان خدایانند و ما نصیب زراعت و انعام بدیشان تقرب میکنیم و یجعلون و میگردانند و میسازند لله البنات برای خدا دختران از افترا که گفتند
میگفتند که ملائکه دختران خدایند و سخن بنو ملیح آن بود که حق تعالی با جن مواصلت کرده ملائکه متولد شده اند سبحانه پاکست خدا از آنچه ایشان میگویند که خدا دختران
دارد و لهم ما یشتهون و مر ایشان راست آنچه آرزو دارند و بدان نازند یعنی پسران و مرات حق تعالی ازین قسمت که دختر از آن نسبت باو دهند و پسر از آن خود اسناد کنند
و اذا بشر و چون خبر داده شود احدهم یکی از ایشان بالانثی بولادت دختران یعنی چون کسی از کافران خبر دهند که ترا دختری متولد شد ظل وجهه
بیداشود در روی او مسودا سیاه از اندوه و خشم شرمنده در میان قوم و هو کظیم و او پر از خشم بر زن خود که چرا دختر زاده یتواری پنهان شود
پوشیده من القوم از گروه آشنایان و خویشان من سوء ما بشر به از بدی و ناخوشی آنچه او را خبر داده اند بان همچنانکه عادت ایشان بود زیست و در اندیشه این
باشد بان دختر چکند ایمسکه آیا نگاه دارد آن مولود خود را علی هون برخواری و ذلت که از قوم کشد و از سرزنش ایشان که دختر آورده ام یدسه فی
التراب یا بپوشد از او در خاک یعنی زنده در گور کند الا ساء بدانید که بدست ما یحکمون آنچه حکم میکنند یعنی دختران که نزد ایشان قدر و حرمتی ندارد و موجب
نکوهش و سرزنش ایشان میشود بخدا میدهند کفار در زمان جاهلیت دختر را زنده در گور میکردند بجهت سرزنش قوم بعد از اسلام حضرت رسالت علیه السلام این عادت قبیحه را از
میان ایشان براند اخت و فرزدق که اعمی بود و با نام او صعصعه چون خبر یافتی که کسی را دختر آمده چند شتر هدیه فرستادی تا آن دختر را زنده در گور نکنند بعد از آن
فرمود که للذین لا یؤمنون مر آنانرا که ایمان نمیآورند بالاخرة بسرای آخرت مثل السوء صفت بد که آن احتیاج ایشان است بزن و فرزند و کراهت ایشان از دختران
و زنده در گور کردن آنها بجهت سرزنش و ترس درویشی و لله المثل الاعلی و مر خدا راست صفت بلند که وجوب ذاتی است و غنای مطلق و جود شامل و تقدس او از زن
و فرزند و هو العزیز الحکیم و اوست قادر و غالب بر هلاک کفار حکم کننده بمهلت ایشان تا وقت معلوم چه او منفرد است بکمال قدرت و حکمت و لو یؤاخذ الله الناس
و اگر بگیرد خدا مردمان را یعنی کافران را بظلمهم بستم یعنی بکفر ایشان که تعدی است از طریق حق ما ترک علیها نگذارد بر روی زمین من دابة هیچ جنبنده از اهل
شرک و عصیان بشوم کفر و معصیت و لکن یؤخرهم و لیکن باز پس میدارد خدا ایشان را و مهلت میدهد الی اجل مسمی تا وقتی نام برده شده برای موت یا عذاب
فاذا جاء اجلهم پس چون بیاید وقت مقدر ایشان برای عقوبت یا در رسد وقت مرگ ایشان لا یستاخرون ساعة باز پس نروند ساعتی از آن و لا
یستقدمون و پیشی نگیرند ساعتی بر آن بلکه بمیرند یا معذب شوند در همان لحظه و یجعلون لله و حکم میکنند مر خدا را یعنی برای او ما یکرهون آنچه نمیخواهند
و کراهت دارند که برای ایشان باشد یعنی دختران یا شرکت در مهتری و سرداری و تصف و با وجود این وصف میکنند السنتهم الکذب زبان ایشان دروغ را
یعنی میگویند ان لهم الحسنی که مر ایشان راست بهشت یا مثوبت نیکو چه کافران میگفتند که اگر فرضا رجوع ما حق باشد ما را نزدیک او مرتبه نیکو خواهد بود حق تعالی رد قول ایشان
کرده فرمود که لا جرم حقا که فردای قیامت ان لهم النار بدرستیکه مر ایشان راست دوزخ و انهم مفرطون و بتحقیق که ایشان واگذاشته شوند یا پیش فرستاده شوند بدوزخ یعنی قبل از
همه ایشان بدوزخ شتابند و ابن عباس فرموده ایشان مشرکان باشند در دوزخ یعنی حق تعالی ایشان را در دوزخ بگذارد و هرگز ایشان را بر رحمت یاد ندهد همچنانکه کسی چیزی را فراموش کند و هرگز
بخاطر نگذراند بعد از آن حکایت تسلیه حضرت رسالت علیه السلام فرمود تالله لقد ارسلنا بخدا که ما فرستادیم پیغمبران الی امم بسوی امتانی که بودند من قبلک پیش از
تو فزین لهم الشیطان پس بیاراست برای ایشان دیو سرکش گمراه کننده اعمالهم کردارهای بد ایشان را تا آنچه آن اقدام نمودند بر قبایح و کافر شدند
برسولان و تکذیب ایشان کردند فهو ولیهم پس شیطان دوست ایشان است الیوم امروز یعنی در دنیا و یا روز قیامت قرین یار و مصاحب ایشان در دوزخ

و لهم و مر ایشان راست یعنی ابلیس و متابعان او را عذاب الیم عذابی دردناک در قیامت و ما انزلنا علیک الکتاب و نفرستادیم بر تو قرآن را الا لتبین
مگر برای آنکه بیان کنی و روشن کردانی لهم برای مردمان الذی اختلفوا آنچیز را که اختلاف کردند فیه در آن از امر توحید و احوال معاد و هدی و رحمة و نفرستادیم بر تو
قرآن را مگر بجهت راه نمودن بحق و رحمت لقوم یؤمنون مر گروهی که بگروند بدان و الله انزل من السماء و خدا فرستاد از آسمان ماء آبی فاحیا
به الارض پس زنده گردانید بدان آب زمین را بعد موتها پس از مردگی یعنی بباران تازه گردانید زمین را بانواع نباتات بعد از پژمردگی و خشکی آن ان فی ذلک
بدرستی که در آنچه مذکور شد لآیة هر آینه نشانه ایست از کار الهی لقوم یسمعون مر گروهی را که بشنوند بگوش دل و بر وی استماع کنند بسمع انصاف و ان لکم و بدرستی که مر شما راست
فی الانعام در وجود چارپایان لعبرة دلالتی که بدان عبرت گیرند و بدان از جهل بعلم عبور کنند نسقیکم داشامانیدیم مر شما را مما فی بطونه بعضی از آنچه
در شکمهای ایشان است از شیر حیوانات من بین فرث و دم از میان سرگین و خون لبنا خالصا شیری پاک از رنگ خون و بوی سرگین سائغا للشاربین
گوارنده خوش گوار آشامنده گان را از ابن عباس نقلست که چون بهیمه علف بخورد در شکم او پخته شود و طبقه در او پدید شود اسفل آن فرث است و اوسط آن لبن و اعلای آن
دم چون بعروق جاری میگردد و شیر به پستان و فرث از مخرج بیرون می آید از خون سرخ شیر سفید او بیرون آید و زغار خشک گل ترکند بیرون آید و من
ثمرات النخیل و الاعناب و می است مانیم از میوه های خرمابن و تاکهای انگور یعنی از شیره آن فاکهه تتخذون منه سکرا و رزقا
حسنا و میگیرید از آن مست کننده را و روزی نیکو را چون خرما و حرمشات در مقابل مسکرات و این دال است بر حرمت خمر ان فی ذلک
لآیة لقوم یعقلون بدرستی که درین میوه های تر و خشک است هر آینه دلیلی روشن است بر قدرت کامله او مر گروهی را که تعقل کنند و بنظر تامل در آن
نگرند و اوحی ربک الی النحل و الهام کرد بسوی زنبوران عسل پروردگار تو یعنی در دل ایشان افکند ان اتخذی من الجبال
بیوتا اینکه فرا گیرید از شکاف کوهها خانهای مسدس متساوی آراسته بحسن صنعت و صحت قسمت و من الشجر و از میان درخت خانه گیرید یعنی
در میان کوه و درخت جای گیرند فی ای مالکی و صاحبی نداشته باشید و مما یعرشون و خانه گیرید از آنچه مردمان بنا میکنند یعنی کندوان تا چون باید
دیگران ثم کلی من کل الثمرات پس بخورید ای زنبوران از همه میوه ها که خواهید تلخ یا شیرین مراد شکوفهای آنست فاسلکی
سبل ربک ذللا در حالتی که منقاد باشید و رام شده مراد او چون زنبور امر الهی کار بسته از شکوفها و گلها بچرند در درون ایشان
مستحیل شود بشیره شیرین برای ذخیره زمستان قی کنند یخرج من بطونها شراب مختلف الوانه بیرون آید از شکمهای
ایشان بطریق لعاب شربتی خلاف یکدیگر رنگهای او سفید که عسل زنبور جوانست و زرد که از آن میانه سالست و سرخ که از آن زنبور پیر است و سیاه
و سبز نادر باشد و گویند اختلاف الوان عسل بحسب اختلاف فصول است فیه شفاء للناس در آن شراب شفاست مردمان را بنفسه
همچنانکه امراض بلغمیه یا غیر آن چنانکه در سایر امراض چه کم معجونی باشد که عسل جزو وی نباشد اصح آنست که عسل با ادویه حاره یا بدون شفای
بلغمست و با ترشی شفای صفراست و با روغنها شفای سوداست ان فی ذلک لآیة لقوم یتفکرون بدرستی در امر عسل و یا
زنبور هر آینه حجتیست روشن بر قدرت ربانی برای گروهی که تفکر کنند و تامل نمایند چه هر که با آیتها عالم شود هر آینه بداند که این صنایع عجیبه
و امور دقیقه نیست مگر از الهام قادر حکیم که چندین حکمت در جانور ضعیف ودیعه نهاده و از جمله انقیادی دارند که هرگز از راه فرمان بر
داری منحرف نشوند اما نبینی که چون میوه تلخ خورند عسل شیرین باز دهند و طاعتی که هرگز از فرمان یعسوب که پادشاه ایشانست خلاف
نکنند و بمکینی که فرسنگها قطع مراحل کنند و باز بموطن خود رجوع کنند و طهارتی که هرگز بر قاذورات ننشینند و از آن نخورند و
صناعتی که اگر تمام بنایان عالم را جمع سازند خانهای مسدس ایشان نتوانند ساخت و پادشاه ایشان بطریق
پادشاهان روزگار نافذ الامر است و فرمان مطاع و جمیع زنبوران تابع اویند و بدون فرمان او بهیچ امری اقدام نمایند
و اگر یکی از ایشان از جاده فرمان برداری منحرف میشود او را ببرند و جزا میرسانند و همچنانکه از عسل ایشان شفای عالم ظاهر حاصل میشود در تفکر
در احوال ایشان شفای مرض باطن که جهل است بمقدورات عجیبه الهی دست میدهد اینکه حضرت امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام
فرموده که انا یعسوب المؤمنین اشارتست بآنکه همچنانکه نحل نمیخورد مگر که پاک و نمی نشیند بر نجس و ناپاک و بیرون نمی آید الا از و طیب

وظاهر و لطافت خود را بکثافت بدل نمیکند و بر شاخهای خوشبوی و شکوفه پاکیزه می‌نشیند و برگها و شکوفه‌ها لطیف تناول میکند و باندک وقتی در
اندرون او آبی تازه بشکل لعاب جمع شود و شربتی برفن می آید از وکه در دار و خانه حکمت صنوفیه شفاء للناس در شان اوست
می آید آنحضرت نیز متصف باین صفت است و مؤمن مخلص که تابع اوست مثل زنبور عسل است در اکل طیب و اجتناب از نجس و خبیث پس اینکه
آنحضرت خود را یعسوب که امیر همه زنبوران است تسمیه فرموده در کمال لطافت باشد والله خلقکم و خدا آفرید شما را و از عدم بوجود
آورد ثم یتوفیکم پس بمیراند و دیگر باره شما را بعدم باز برد باجال مختلفه ومنکم من یرد الی ارذل العمر و از شما کسی است که رد
کرده میشود بسوی خوارترین زندگانی یعنی بسن پیری و نقصان قوه عقل که مشابه سن طفولیت باشد آن هفتاد و پنج یا هشتاد یا نود است پس عاقبت آن
باین منتهی شود لکیلا یعلم بعد علم شیئا تا نداند پس از دانستن چیزی یعنی بحال طفولیت باز رود و چیزها را فراموش کند و قوه حافظه
و فهم او برود و نیز وارد شده که مؤمن هرگز این حالت دست ندهد ان الله علیم قدیر بدرستی که خدای داناست بمقادیر اعمال بندگان
تواناست که جوان با نشاط را بمیراند و پیر بسیار سال را باقی گذارد و درین تنبیه است در آنکه تفاوت آجال مردمان نیست مگر بتقدیر قادر حکیم با نحوه که
ترکیب ابنیه کند و تعدیل امزجه کند بر قدر معلوم بعد از ان بیان تفاوت ارزاق بندگان میکند بحسب مصلحت والله فضل بعضکم علی
بعض فی الرزق و خدا افزونی داد برخی شما را بر برخی دیگر در روزی یعنی در مال دنیا یکی توانگر باشد و دیگری درویش یکی مهتر و دیگری چاکر
فما الذین فضلوا برادی رزقهم پس نیستند آنانکه افزونی یافته‌اند در اموال باز گرداننده روزی و مال خود علی ما ملکت
ایمانهم مر آنها را که مالک شده است دستهای ایشان یعنی خواجگان مالهای خود را به بندگان خود نمیدهند اگر مملوکان را در مال خود شریک سازند
فهم فیه سواء پس شوند خواجگان و بندگان در مال و اری یکسان بجهت استیلای نسال بر مملوکان و عدم رضا بمساوات بندگان مال را با
نمیدهند و انها را شریک خود نمیسازند تا موجب نقص ایشان نشود پس میفرماید که ای اهل شرک شما تجویز نمیکنید که بندگان شما شریک شما باشند در اموال پس چگونه
میدارید که بتان و بندگان من شریک من باشند در الوهیت افبنعمة الله یجحدون آیا پس بنعمت خدا انکار میکنند و چون ثابت شد
منعم بجهت نعم او است پس هر که منعم و بت را شریک او گوید منکر نعمه او شده باشد و نیز در تعداد نعم خود میفرماید که والله جعل لکم من انفسکم
ازواجا و خدای تعالی آفرید برای شما از جنس شما زنانرا که با ایشان آرام گیرید وجعل لکم من ازواجکم بنین وحفدة
و آفرید برای شما از زنان شما اولاد پسران یا دختران و گویند مراد دامادانند یا اولاد دختران ورزقکم من الطیبات و روزی
داد شما را از پاکیزه‌ها یعنی لذیذه اطعمه و ملابس طیبه فاخره افبالباطل یؤمنون آیا به بیهوده میگروند مشرکان اعتقاد مشرکان این بود
که بتان اعانت ایشان میکنند در روزی و فردا شفاعت ایشان میکنند حق تعالی انکار اینمعنی کرده میفرماید که وبنعمت الله هم یکفرون
و نعمت خدای ایشان نمیگروند و اضافت نعمت ببتان میکنند ویعبدون من دون الله ما لا یملک لهم رزقا من السموات والارض
و میپرستند بدون خدا آنچیز را که مالک نیست برای ایشان روزی دادن از آسمان باران و از زمین نبات حاصل که کافران عبادت بتان
میکنند که ایشان نمیتوانند روزی دادن شیئا چیزی را از پرستندگان از باران و گیاه ولا یستطیعون و اصلا قوه توانائی ندارند
پس چگونه روزی بایشان دهند و هیچ نعمتی عظیم‌تر از آفریدن و روزی دادن نیست و این دو صفت خدا را ثابت است نه اصنام را فلا
تضربوا لله الامثال پس نزنید یعنی مسازید برای خدا امثال و اشباه بدین نوع که بتان را مثل او گردانید و ایشانرا شریک او سازید
چگونه او بی مثل و بی شبه است پس چگونه بتان را مثل و شبه او میگردانید ان الله یعلم وانتم لا تعلمون بدرستی که خدای میداند
فساد قول شما را و آنچه میکنید و شما نمیدانید بطلان قول خود و عظم عقوبت بعد از ان ایراد مثل میکند برای خود و برای معبودان باطل ضرب
الله مثلا عبدا مملوکا نزد خدا مثلی و آن کدام است که بنده درم خریده غیر مکاتب و غیر ماذون که او لا یقدر علی
شیء ومن رزقناه منا رزقا حسنا توانائی ندارد بر هیچ چیز از نفع و ضر و آزادی را که روزی داده‌ایم او را از نزد خود روزی
نیکو یعنی بسیار و بی مزاحم که در وی تصرف تواند کرد بر حسب دلخواه فهو ینفق منه سرا وجهرا پس این آزاد مرزوق نفقه میکند از آن
روزی پنهان و آشکار یعنی هر نوع که میخواهد خرج میکند و از کسی نمیترسد هل یستوون آیا برابرند یعنی مستوی نیستند بندگان بی اختیار

درتصرف

در تصرف در اموال با خواجگان صاحب اقتدار و خداوندان مال و منال پس چون مملوک عاجز با مالک قادر متصرف برابر نیست پس بتان
که عاجزترین مخلوقاتند شریک قادر علی الاطلاق چگونه توانند بود الحمد لله همه ستایش و ثنا مر خدا راست که دهنده جمیع
نعمتهاست از ماه تا بماهی و از عرش تا بفرش هر ذره از وی مستغرق نعم پس هیچکس مستحق او نیست مگر او که ما را براه او توحید
راه نمود بل اکثرهم لا یعلمون بلکه بیشتر مردمان یعنی مشرکان نمیدانند و به جهالت و نادانی اضافه نعمت بغیر او میکنند
پس مثلی دیگر ایراد میکند که وضرب الله مثلا رجلین احدهما ابکم لا یقدر علی شیء و بیان
کرد خدای تعالی مثلی دیگر که آن مثل دو مرد که یکی از ایشان گنگ است و مشابه گنگ نشنود و نگوید فهم دارد و بر فهماندن هیچ چیز از سخن قادر نباشد تا فهمانیده میشود
صنایع و مدابیر به نقصان حواس وهو کل علی مولاه و این همه گرانست بر کسی که متولی امر او باشد یعنی ولی او بر رعایت حال او درمانده
باشد اینما یوجهه هر جا که متوجه سازد او را یعنی بهر مهمی که فرستد لا یات بخیر باز نیاید به نیکوئی یعنی کار را روز کفایتی
نکند و خبر دارد و نه جوابی که گوید در تواند یافت هل یستوی هو ومن یامر بالعدل آیا برابرست این شخص چنین
کسی که میفرماید براستی یعنی سخن گوی باشد بارشد تمام و فهمی درست که امر میکند بعدل وهو علی صراط مستقیم و او در نفس خود بر راهی
راست و سیرتی درست و طریقه پسندیده که بهر مطلب که توجه نماید زود بمقصد و مقصود رسد پس چگونه حکم بتساوی این کامل و اصل
پس ما بی اعتبار نسبت مساوات با حضرت پروردگار نباشد و چون کفار قریش از روی استهزا استعجال وقوع قیامت میکردند آیه آمد که
ولله غیب السموات والارض و مر خدا راست دانستن نهانیهای آسمانها و زمینها یعنی او داناست بانچه بر شما پوشیده است و گویند مراد قیامت
که او غایبست از اهل سموات و ارض وما امر الساعة الا کلمح البصر و نیست کار قیامت یعنی آمدن آن بسرعت و سهولت مگر مانند
بر هم زدن چشم از اعلای حدقه باسفل که آنرا با صلاح چشم زدن گویند یعنی اوردن خدای تعالی قیامت را آسان تر است از انکه شما چشم بر هم زنید
او هو اقرب بلکه آن نزدیکتر چه لمح و فعلیست بتمامی حدقه و برداشتن آن و ایقاع قیامت بکلمه کن فعلی پس ممکنست وقوع آن در نصف زمان
این حرکت ان الله علی کل شیء قدیر بدرستیکه خدای تعالی تواناست بر همه چیزها از بعث و حشر پس قادرست که احیای خلائق کند در یک
دفعه همچنانکه قادرست بر احیای ایشان بتدریج پس از ابتدای وجود ایشان خبر داد از مبدا بر معاد استدلال کند و فرموده که والله اخرجکم
من بطون امهاتکم لا تعلمون شیئا و خدای بیرون آورد شما را از شکمهای مادران شما که نمیدانستید هیچ چیز را از جذب منافع و دفع مکاره
وجعل لکم السمع والابصار والافئدة و گردانید شما را صاحب گوش و چشمها و دلها یعنی آلات دانش شما داد تا بحواس دریابید و
تعقل کنید در مصنوعات او و در تدبیر معاش و معاد خود نظر کنید لعلکم تشکرون شاید که شکر کنید درین نعمتها الم یروا الی
الطیر مسخرات فی جو السماء آیا نمی‌نگرند آدمیان برای استدلال بر قدرت الهی بسوی مرغان در حالتی که رام شده‌اند برای پریدن در میان
آسمان و زمین ما یمسکهن الا الله نگاه نمیدارد ایشانرا در هوا مگر خدای تعالی و اگر نه گرانی جسد ایشان مقتضی سقوط است و چیزی در فوق
و تحت نیست که نگهدارنده ایشان باشد ان فی ذلک بدرستی که در تسخیر طیر برای آفریدن در بدن ایشان در هوا نگهدارنده بر خلاف طبع
لآیات لقوم یؤمنون هر آینه نشانهاست مر گروهی را که بگروند چه مؤمنان منتفع اند بر آنچه تفکر میکنند در آنکه حق تعالی مرغان را بر وصفی
آفرید که میتوانند پرید و هوا را وجهی مخلوق ساخته که در آن ممکنست ایشانرا در آن پرواز کردن بر خلاف طبع پس بال این تفکر در هوای معرفت پرواز
نموده خود را با آشیان کرامت نشان نخبی من عباده سنین ستر میرساند والله جعل لکم من بیوتکم سکنا و خدای ساخت برای شما
از خانه‌های شما که از سنگ و خشت و چوب باشد آرامگاهی که بوقت اقامت در آن ساکن توانید بود وجعل لکم من جلود الانعام بیوتا تستخفونها
و ساخت مر شما را از پوست چهارپایان خانه‌ها چون قبه و خیمه که از پوست سازند سبک میدارید در برداشتن و با خود بردن یوم ظعنکم و
اقامتکم ومن اصوافها واوبارها واشعارها وقت سفر و رحلت شما و بوقت اقامه شما یا نزول در منازل سفر پیدا
کرد برای شما از پشمهای انعام یعنی آنچه میش را باشد و پشمهای نرم که شتر را باشد و موها که بز را باشد اثاثا ومتاعا الی حین
رختها از پوشیدنی و گستردنی و برخورداری از خرید و فروخت آن تا هنگامی که برقرار بود و از آن نفع توان گرفت و کهنه و ریزیده نشده باشد

والله جعل لكم مما خلق ظلالا و خدای پیدا کرد برای راحت شما از آنچه آفرید از درخت و کوه و بنا و سایها تا ازان از تاب آفتاب
پناه میبرید وجعل لكم من الجبال اكنانا و پدید کرد برای شما از کوهها پوششها یعنی غارها و خانها تراشیده که در آن ساکن
شوید وجعل لكم سرابيل تقيكم الحر و ساخت برای شما پیراهنها یعنی پوشیدنیها چون جامه صوف و کتان و پنبه و
پشم و غیران که باز دارد از شما ضرر گرما و سرما ذکر گرما نکرد بجهة اکتفا باحد ضدین و یا بجهة آنکه گرما در بلاد عرب بیشتر است وسرابيل
تقيكم و دیگر ساخت برای شما پیراهن از آهن چون زره و جوشن تا نگاه میدارد شما را از سلاح دشمنان از تیغ و تیر و نیزه ایشان
باسكم در کارزار از شما كذلك يتم نعمته عليكم لعلكم تسلمون همچنانکه این نعمتها برای شما تمام شد تا باشید
شما اسلام آرید منقاد حکم او شوید فان تولوا فانما عليك البلاغ المبين پس اگر برگردند و اعراض کنند از اسلام
پس حرجی نیست که بر تست ای محمد رسانیدن پیغام آشکار يعرفون نعمت الله میشناسند مشرکان نعمت خدا را که شمرده
بر ایشان ثم ينكرونها پس انکار میکنند از پرستش غیر منعم واكثرهم الكافرون و بیشتر ایشان جاحدانند از روی عناد
ويوم نبعث من كل امة شهيدا و یاد کن آن روز را که برانگیزیم از میان هر گروهی گواهی بر ایمان و کفر ایشان مراد پیغمبران
امم اند ثم لا يؤذن للذين كفروا ولا هم يستعتبون پس بعد اقامه انبیا شهادت را برامم دستوری ندهند مر آنان را
که کافر شده در عذرخواهی و رجوع بدنیا و نه ایشان طلب کرده شوند بآخرت زیرا که آخرت سرای تکلیف نیست واذا رای الذين
ظلموا العذاب و یاد کن چون ببینند روز قیامت انبیا شهادت برامم دستوری ندهند مر آنان را که کافر شدند در عذرخواهی و
رجوع بدنیا و نه ایشان طلب کرده شوند بآخرت زیرا که آخرت ای آنانکه شرک آوردند عذاب دوزخ را و ایشان را دران در اندازند و از مالک
تخفیف عذاب طلبند فلا يخفف عنهم ولا هم ينظرون پس سبک کرده نشود از ایشان عذاب دوزخ و نه ایشان
مهلت داده شوند زمانی که بی عذاب بگذرانند واذا رای الذين اشركوا شركاءهم و چون ببینند آنانکه شرک آوردند
انبازان خود را یعنی بتان را که ایشان را شریک خدا میگفتند قالوا ربنا هؤلاء شركاؤنا الذين كنا ندعوا گویند
مشرکان ای پروردگار ما این گروه شریکان ما اند که بوده ما میپرستیدیم من دونك بدون تو فالقوا اليهم القول انكم
لكاذبون پس بیفکنند و القا کنند بسوی ایشان سخن را یعنی خدای بتان را گویا گرداند در جواب ایشان گویند بدرستی که شما دروغ
گویانید یعنی شما ما را نمی پرستیدید بلکه هوای خود را پرستش میکردید یا هرگز نفرموده بودیم پرستش خود و ایشان شرمنده شوند و حجه بر ایشان
لازم شود و اندیشه دیگر کنند والقوا الى الله يومئذ السلم و بیفکنند بخدا در ان روز صلح را یعنی معترف شوند بگناه و گردن
نهند حکم خدا را یا اسلام آرند و هیچکدام سود ندارد وضل عنهم ما كانوا يفترون و گم گردد از ایشان یعنی باطل و زایل گردد آنچه بوده که
دروغ بر بافتند از شفاعت بتان و دستگیری ایشان و نیز از حال مشرکان خبر میدهد که الذين كفروا وصدوا عن سبيل آنانکه نگرویدند
بخدا و باز داشتند مردمان را از راه خدای زدناهم عذابا فوق العذاب بیفزاییم ایشان را عذابی بربالای عذابی بما
كانوا يفسدون بسبب آنکه بوده که منع مردمان از ایمان و فساد میکردند پس یک عذاب برای کفر ایشان است و دیگر منع دیگران از اسلام
يوم ونبعث في كل امة شهيدا عليهم من انفسهم و یاد کن ای محمد روزی که برانگیزانیم در آن روز در میان هر گروهی گواهی بر کردار
و گفتار ایشان از نفسهای ایشان یعنی پیغمبری که هم از ایشان مبعوث بوده بر ایشان وجئنا بك شهيدا على هؤلاء و بیاریم ترا گواه
بر اینگروه یعنی بر امت تا بر تصدیق مومنان و تکذیب مشرکان گواهی دهی ونزلنا عليك الكتاب تبيانا لكل شيء و فرو فرستادیم
بر تو قرآن را در حالتی بیان و روشن است برای هر چیزی از امور دین و تفصیل که بیان آن بسنت مطهر باشد وهدى ورحمة وبشرى
للمسلمين و راه نمودنست و بخشایش برهمه اگر عمل بآن بکنند و مژده است بهشت بامر مسلمانان را خاصه بعد از آن بیان طریقه نیکو
میکند که عمل بآن موجب وصول است بروضه رضوان و میفرماید که ان الله يامر بالعدل بدرستی که خدای میفرماید براستی یعنی

هرچیز

هر چیز خواه در اعتقاد چون توحید که متوسط است میان تعطیل و تشریک والاحسان و میفرماید بنیکویی کردن در طاعات بحسب
تطوع بنوافل که آن غایت اخلاص است و گویند عدل توحید است و احسان ادای فرایض وايتاء ذي القربى و دیگر امر میکند
بعطا دادن خویشان و نزدیکان و رسانیدن آنچه بدان محتاج باشند و ابوجعفر ع فرموده که مراد قرابه رسولست ص که حق تعالی برای ایشان
خمس مفروض ساخته بر بندگان وينهى عن الفحشاء والمنكر و نهی میکند شما را از عمل زشت چون لواطه که قبیح ترین زنا
هست و از فعلی که انکار آن میکنند در میان شما در شرع و عقل چون قتل و غصب اموال والبغي و از ستمکاری صفت شیطنت
مانند استیلا بر مردمان و تجبر و تکبر بر ایشان يعظكم لعلكم تذكرون پند میدهد شما را خدای شما شاید که شما پند
گیرید و بمامورات قیام نمایید و از منهیات اجتناب نمایید این آیه موعظت جامع جمیع مواعظ و از اینجاست که خطبا روز جمعه
خطبه میخوانند و استقامت مملکت و ملت به جز مامور به است و اضطراب آن هم به جز منهی عنه و هر یک را از انها نتیجه و از ثمره عدل ظفر
و نصرت و انتظام عالمست و نتیجه احسان ثنا و مدخل و توانگری و فایده صله رحم انس و الفت و اما نتیجه فحشا فساد دین و دنیاست و ثمره منکر بر
انگیختن اعدا و حاصل بغی محروم ماندن از منهی و آیه مذکوره جامع جمیع آنست پس عمل کردن بآن موجب فراغت دنیوی و مثوبه اخروی باشد
واوفوا بعهد الله اذا عاهدتم و وفا کنید بعهد خدای چون عهد بستید مراد عهد الست است که ثابت است در ایمان یا عهد که
میان مردمان معهود میشود ولا تنقضوا الايمان بعد توكيدها و مشکنید سوگندها یعنی سوگندها را پس از استوار ساختن سوگند بخدا
وقد جعلتم الله عليكم كفيلا و حال آنکه گردانیده حضرت عزت خود را بر سوگندهای شما گواه ان الله يعلم ما تفعلون
بدرستی که خدای میداند آنچه میکنید از نقض عهد و سوگند شما را بدان جزا خواهد داد ولا تكونوا كالتي نقضت غزلها من
بعد قوة انكاثا و مباشید مانند زنی که بشکافت و باز گشاد ریسمان خود را پس از قوه در حالتی که رشته ریسمانهای تاب باز داده باشد
یعنی مانند زنی که ریسمانها بعد از آنکه تاب داده باشد و محکم و قوی ساخته تاب باز دهد و پاره پاره گرداند مرویست که در عرب زنی بود نام ربطه دختر
خرافه رسید و بدین سبب او را خرقا میگفتند و او را کنیزکان بود و آن زن از اول بامداد تا نیم روز خود و ایشان میرشت و کنیزکان را رشتن
میفرمود و بعد از نصف النهار میگفت تا آن ریسمانها تاب باز میداد تا خراب و ضایع میشد و پیوسته عادت او چنین بود حق تعالی تشبیه
میفرماید شکستن عهد را بپاره پاره کردن ریسمان آن زن و میفرماید که چنانچه آن حمقا رشتن تاب داده خود را باز میداد و ضایع میکرد
مرد عاقل باید که سر رشته عهد خود را بسر انگشت نقض پاره نکند پس زنش ایشان بعهد شکستن تتخذون ايمانكم دخلا
بينكم فرا میگیرید عهد و سوگند خود را خیانت و دغل و مکر در میان خود یعنی در سوگند ان عهود مکر و خیانت میکنید ان تكون امة
هي اربى من امة بسبب آنکه هستند گروهی یعنی کفار که ایشان زیاده از گروهی دیگر در عدد و مال مراد آنست که عذر میارید در
نقض عهد بسبب آنکه قریش را از مسلمانان و مال ایشان وافرتر بوده تکیه آن حیله بازی آغاز کرده خواهید که باز بکفر خود رجوع کنید و طریق جاهلیت
پیش گیرید انما يبلوكم الله به جز این نیست که خدای می آزماید شما را بامر وفای عهد تا بر عالمیان ظاهر شود که دست اعتصام در ریسمان
وفای عهد میزنید و بعهد خدا و بیعت پیغمبر وفا میکنید یا آنکه بکثرت قریش و شوکت ایشان و قلت مومنان و ضعف ایشان مغرور شده
نقض آن میکنید وليبينن لكم يوم القيمة ما كنتم فيه تختلفون و هر آینه پیدا کند برای روز رستخیز در آنچه
هستید که خلاف میکنید در شان بعث و جزا از وقتی که پاداش همه دهد در اعمال شما بثواب و عقاب ولو شاء الله
لجعلكم امة واحدة و اگر خواستی خدای هر آینه گردانیدی شما را بر وجه اجبار و اکراه یک گروه متفق بر اسلام ولكن
يضل من يشاء ولیکن فرو میدارد خدای هر که را میخواهد در خذلان یعنی کسانیکه با وجود ظهور آیات و معجزات بینه بجهه فرط عناد و نظر در ان
نکرده اختیار ایمان نکنند حق تعالی ایشان را فرو گذارد نظر لطف از ایشان بازگیرد ويهدي من يشاء و راه نماید بلطف هر که

خواهد یعنی حق تعالی ایشان را توفیق کرامت باز دهد ولتسئلن عما کنتم تعملون و هر آینه سوال کرده خواهید شد در محشر از هر چه
بوده که عمل میکردید و شما بدان سرزنش کرده شوید و نیز جهت مبالغه در نقض عهد تکرار نهی از آن میفرماید که ولا تتخذوا ایمانکم
دخلا بینکم و فرا میگیرید سوگندان خود را غدر و مکر میان یکدیگر که اگر چنین کنید فتزل قدم بعد ثبوتها پس بلغزد
قدم از شارع اسلام پس از استواری آن و تذوقوا السوء بما صددتم عن سبیل الله و بچشید اندوه و رنج در
دنیا بسبب باز ایستادن شما از راه خدا که آن وفا بعهدست ولکم عذاب عظیم و مر شما را باشد در آخرت عذابی بزرگ
این تهدید عظیم مر ضعفای اهل اسلام راست که میخواستند که از عهد رسول برگردند قریش ایشان را وعده میدادند که اگر رجوع بدین ما کنید
منافع بسیار بشما رسانیم حق تعالی فرموده که ولا تشتروا بعهد الله ثمنا قلیلا و مخرید یعنی بدل مکنید عهد خدا را و بیعت
رسول او را بهای اندک که آن مال حقیر دنیویست که قریش شما را وعده میدادند انما عند الله هو خیر لکم بدرستی که آنچه نزدیک خداست
برای وفاداران از نصرت نعیم دنیا و ثواب آخرت آن بهترست شما را از آنچه قریش وعده میکنند ان کنتم تعلمون اگر هستید که بدانید
از او از امام جعفر الصادق ع مرویست که این آیات در ولایت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه و بیعت او نازل شده و نیز در ترغیب وفا بعهد میفرماید
که ما عندکم ینفد آنچه نزدیک شماست از اموال دنیویه منقضی و فانی گردد و ما عند الله باق و آنچه نزدیک خداست از خزاین رحمت
همیشه است و هرگز منقرض نگردد و لنجزین الذین صبروا و هر آینه جزا دهیم آنان را که صبر کردند بر فاقه و فقر یا بر مشقت و تکالیف
ظفر یا بر آزار کفر یا بر شکیبایی بر وفا و عهد اجرهم باحسن ما کانوا یعملون مزد ایشان را که نعیم بهشتست نیکوترین آنچه بوده‌اند که از
روی خلاص عمل میکردند بجزای نیکوتر از اعمال ایشان من عمل صالحا من ذکر او انثی هر که بکند کردار شایسته از مرد یا زن و
هو مؤمن فلنحیینه حیوة طیبة و او مؤمن باشد چه عمل بدون ایمان استحقاق ثواب ندارد پس هر آینه او را زندگانی دهیم در
دنیا زندگانی خوش گویند هر که ایمان آورده و عمل صالح کند اگرچه درویش باشد زندگانی او خوش گذرد و هر که فاسق باشد زندگانی او ناخوش بود و اگرچه توانگر باشد
و لنجزینهم اجرهم باحسن ما کانوا یعملون و هر آینه بدهیم مؤمنان صالح مزد ایشان را بنیکوترین کاری که میکنند و بعد از آن
بطاعت بنده کان باستعاذه امر او میفرماید که تا از شر وسوسه شیطان ایمن شوند که فاذا قرأت القرآن فاستعذ بالله من
الشیطان الرجیم یعنی ای محمد چون خواهی قرآن را بخوانی پناه جوی بخدا از شر دیو رانده یعنی اعوذ بالله من الشیطان الرجیم تا در قرائت
از وسوسه ایمن باشی خطاب بحضرت است و مراد امت انه لیس له سلطان علی الذین آمنوا بدرستی که مر ابلیس را نیست تسلط
و غلبه بر آنان که گرویده‌اند چه ایشان پناه بحق میگیرند از شر او و علی ربهم یتوکلون و بر پروردگار خود در دفع وساوس او توکل میکنند
انما سلطانه علی الذین یتولونه جز این نیست که تسلط او بر آنانست که او را دوست میدارند و وسوسه او را قبول میکنند و
الذین هم به مشرکون و آنانکه بسبب شیطان شرک آورنده‌اند که بخدا آورده‌اند که کفار گاه گاه بوقت تسبیح بعد از اسلام گفتندی که محمد یاران
سخریه میکند چه امروز ایشان را کاری میفرماید و روزی دیگر از آن نهی میکند غالب آنست که او افترا میکند بر خدا و از نزد خود میگوید آیه آمد که و اذا
بدلنا آیة مکان آیة و چون بدل کنیم آیتی ناسخ را بجای آیه منسوخ در لفظ یا در حکم والله اعلم بما ینزل و خدای داناترست
بآنچه فرو میفرستد از ناسخ جهة حکمت و مصلحت قالوا انما انت مفتر بل اکثرهم لا یعلمون گویند کافران جز این نیست که تو
افترا کننده بر خدای و از خود سخن میگویی نه چنین است که میگویند بلکه بیشتر ایشان نمی‌دانند حکمت نسخ را قل نزله روح القدس بگو
ای محمد ایشان را فرود آورد قرآن را روح پاکیزه که جبرئیل است من ربک بالحق از نزد پروردگار تو بدرستی و راستی یعنی صواب از باطل
و خطا حاصل که حق تعالی قرآن را بواسطه جبرئیل ع نازل ساخت لیثبت الذین آمنوا جهة آنکه ثابت دارد آنان را که گرویده‌اند و اعتقاد ایشان
استوار سازد و راسخ گرداند بآنکه این کلام حقست یعنی چون ناسخ را بشنوند و رعایت صلاح و حکمت او را تدبر نمایند دل ایشان مطمئن شود و
عقاید ایشان راسخ گردد و هدی و بشری للمسلمین و نازل ساخت قرآن را جهة هدایه کردن و بشارت دادن مر گسانی را

که اسلام آورده اند که دو غلام بودند یکی جبر نام و یکی یسار که شمشیرها را صیقل میزدندی و اهل کتاب بودند و پیوسته توریة و انجیل
خواندندی چون سید عالم بر ایشان گذشتی استماع قرائت ایشان فرمودی قریش گفتند که محمد ازین دو غلام کلام می‌آموزد
و با ما میگوید آیه آمد که و لقد نعلم انهم یقولون و هر آینه ما میدانیم آنان را که ایشان میگویند که انما یعلمه بشر
جز این نیست که می‌آموزند او را آدمی پس در رد قول ایشان میفرماید که لسان الذی یلحدون الیه زبان آن کسی که میل میکنند
کفار خود را از استقامت الیه بسوی او یعنی نسبت قرآن بوی میدهند اعجمی و هذا لسان عربی مبین عجیب نیز
فصاحت ندارد و در کلام او فهمیده نمیشود و این قرآن زبان عربی است که شما با وجود فصاحت و بلاغت از آوردن مثل آن عاجزید مخلص کلام آنست
که آنچه ملتبس بودند کلام عجمی غیر فصیح است که پیغمبر از آن میفهمید نه شما و قرآن عربیست بنهایت فصاحت که با اندک تاملی از آن میفهمید پس چگونه پیغمبر از
فرا گرفته باشد بعد از آن فرموده که ان الذین بدرستی که آنانکه لا یؤمنون بآیات الله نمیگروند بآیتهای کتاب خدای و تصدیق
نمیکنند جهة فرط عناد و جحود لا یهدیهم الله و لهم عذاب الیم راه ننماید خدای ایشان را فردا بحضرت بنجات رسیدن نیست
بجنات و مر ایشان راست عذابی دردناک در آخرت بجهة کفر ایشان بقرآن و نسبت افترا بآنحضرت بقوله انما یفتری الکذب
الذین لا یؤمنون بآیات الله و اولئک هم الکاذبون جز این نیست که بر میبافند دروغ را آنانکه نمیگروند بآیتهای خدا
و آن گروه مفتریان ایشانند دروغگویان آورده اند که بعد از تعرض حضرت رسالت الهیه با ملایشان است با ایذا و آزار اصحاب که جماعتی
ندا شدند چون بلال و عمار و پدر او یاسر و مادرش و بمشغول شدند ایشان را در رجوع بکفر اکراه کردند جماعتی در طریق ایمان ثبات قدم ورزیده
بر جفای قوم شکیبائی نمودند تا بحدی که پدر و مادر عمار یاسر و سمیه را در شکنجه عذاب کشیدند شربت شهادت چشیدند و عمار را از بیطاقتی ضعف بدن
تحمل ایذا نداشت چون مشرف بر هلاک شد بی اختیار کلمه که رضای قوم در آن بود بگفت خبر بحضرت محمد رسید که عمار کیش کفار را
اختیار کرده از دین خود بیزار شد حضرت فرمود که نه چنین است سر تا قدم عمار از ایمان پرست و ایمان بخون و گوشت او آمیخته عمار گریان
نزد آنحضرت آمد و آنحضرت بدست مبارک اشک او پاک میکرد و میفرمود که ترا چیست اگر بار دیگر ترا اکراه کنند باز گردی پس کلمه حق تعالی این
آیه فرستاد که من کفر بالله من بعد ایمانه هر کاه کسی کافر شود بخدای پس از ایمان خویش و مرتد گردد در معرض غضب ربانی باشد
الا من اکره و قلبه مطمئن بالایمان مگر کسی که اکراه کرده شود بر افترا بقرآن یا بمحمد از کلمات کفر و حال آنکه دل او آرمیده
باشد بایمان و عقیده او متغیر نگردد بایمان چون عمار و لکن من شرح بالکفر صدرا و لیکن هر کسی که بگشاید بکفر سینه خود را یعنی
برضای نفس خود کافر شود و بدان التفات کند فعلیهم غضب من الله و لهم عذاب عظیم پس بر ایشانست عذابی در
ناک و خشمی از خدا که بجهة گناه بزرگ ارتداد است ذلک بانهم استحبوا الحیوة الدنیا آن عذاب عظیم مر ایشان را بسبب آنست
که دوست داشتند و برگزیدند زندگانی دنیا علی الآخرة بر نعیم آخرت و ان الله لا یهدی القوم الکافرین و دیگر بجهة
آنست که خدای راه نماید بطریق جنت و هدایت نمیکند گروه ناگرویدگان را یعنی مرتدان را اولئک الذین طبع الله علی قلوبهم
آن گروه آنانند که مهر نهاده خدای بر دلهای ایشان تا قول حق در نیابند و سمعهم و ابصارهم و بر گوشهای ایشان و بر دیده‌های
ایشان تا فرشتگان علم بعدم ایمان پیدا کرده بر آنها طعن و لعن کنند و اولئک هم الغافلون و آن گروه ایشانند بیخبران غافلان
که سرمایه عمر را ضایع کرده در بازار دنیا سودی بدست نیاورند و مفلس در شهر قیامت با دست تهی و دل پر حسرت نخواهند چنانکه میفرماید
که لا جرم انهم فی الآخرة هم الخاسرون حقا که ایشان بی شبهه در سرای دیگر که قیامتست ایشان زیانکارانند
ثم ان ربک للذین هاجروا من بعد ما فتنوا پس بدرستی که پروردگار تو مر آنان را که هجرت کردند بمدینه چون عمار
و خباب و صهیب از پس آنکه عذاب کشیده بودند از کفار و ایذای تمام یافته ثم جاهدوا و صبروا ان ربک من بعدها پس
جهاد کردند و شکیبائی نمودند بر جهاد و سایر مشقات براستی و درستی که پروردگار تو از پس هجرت و جهاد و صبر لغفور رحیم هر آینه آمرزنده

عفو کند از ایشان کناهان کذشته را مهربانست بر ایشان چون طاعت ورزند یوم تأتی کل نفس تجادل عن نفسها
در روزی که آید هر نفسی که جدل کند از نفس خود مثلا که عاصی کوید که چرا معصیت کردم و مطیع کوید چرا بیشتر طاعت نکردم و هر کس در خلاصی نفس خود
کوید نفسی نفسی وتوفی کل نفس ما عملت وهم لا یظلمون و تمام داده شود هر نفسی جزای آنچه کرده است و ایشان ستم دیده نشوند
در مکافات وضرب الله مثلا قریة کانت آمنة و بیان کرد خدای مثلی برای کافر نعمتان آن است که دیهی بود
ایمن از نزول جباران و ستمکاران مطمئنة یأتیها رزقها رغدا آرامیده اهل آن ده آسوده با سایش تمام ایدر ان
دیه روزی اهل آن یعنی قوت ایشان فراخ و بسیار من کل مکان از هر جانبی یعنی از اطراف و جوانب آن فکفرت بأنعم الله پس کافر
شدند اهل آن بنعمتهای خدای تعالی و شکر نکردند فأذاقها الله لباس الجوع والخوف پس چشانید خدا اهل آنرا پوشش و خورش
کرسنکی و ترس بما کانوا یصنعون بدانچه بودند که کردند از عملهای ناشایسته مراد حق تعالی باین مثل اهل مکه اند که ایمن بودند از قتل و غارت
برفاهیت و ارزانی میکذرانیدند همین که بنعمت بعثت حضرت رسالت ص کافر شدند حق تعالی تبدیل فراخی ایشان کرد حق تعالی هفت سال ایشانرا در بلاد
قحط و خشکی بماندند و از غایت جوع مردار میخوردند و چون مرتد شدند و باوجود این حق تعالی ترس مسلمانانرا در دل ایشان انداخت تا بحدی که ترک سفر شام کردند
لقد جاءهم رسول منهم فکذبوه و بدرستی که آمد پیغمبری بدیشان یعنی محمد صلعم پس تکذیب کردند او را فأخذهم العذاب وهم
ظالمون پس فرا کرفت ایشانرا عذاب از ترس و قحط و حال آنکه ایشان ستمکاران بودند بر نفس خود بشرک و تکذیب بعد از آن خطاب اهل ایمان کرده فرمود
فکلوا مما رزقکم الله حلالا طیبا پس بخورید ای مؤمنان از آنچه خدای روزی داد شما را از پاکی و پاکیزکی واشکروا نعمة الله
ان کنتم ایاه تعبدون و سپاس داری کنید نعمت خدا را اکر هستید که او را می‌پرستید و فرمان می برید بعد از بیان مناجات محرمات
میکند بقوله انما حرم علیکم المیتة والدم ولحم الخنزیر بدرستی که خدای حرام کرد مردار را و خون روان را و کوشت خوک را
و آنچه از آن توان خورد وما اهل لغیر الله به و آنچه آواز برداشته شده باشد بنام غیر خدا را بان در وقت ذبح آن یعنی بنام بتان کشته باشد
فمن اضطر غیر باغ ولا عاد پس هر که مضطر کردد و محتاج شود بخوردن یکی ازین محرمات در حالتی که طالب لذت نباشد و نه درکذرنده از حد رمق
فان الله غفور رحیم پس بدرستی که خدای آمرزنده است کناه مضطر را مهربانست در رخصت دادن از اکل محرمات در وقت اضطرار ولا تقو
لوا لما تصف السنتکم الکذب هذا حلال وهذا حرام و مکویید مر آنچیزی را که وصف میکند بر زبانهای خود دروغ را که این حلال است و این حرام
است مراد بحیره و سایبه این حرام بعضی از آنچه خدا حلال ساخته مکویید که حرام است لتفتروا علی الله الکذب تا افترا کنید بر خدای دروغ را ان
الذین یفترون علی الله الکذب لا یفلحون بدرستی که آنها بر بندند بر خدای دروغ را رستکار نباشند از عذاب خدا و دنیا و آخرت
متاع قلیل برخورداریست اندک که زود منقطع کردد ولهم عذاب الیم و مر ایشانراست عذابی دردناک وعلی الذین هادوا
حرمنا ما قصصنا علیک من قبل و بر آن کسانی که یهود در آمده اند حرام کردانیدیم آنچه خوانده ایم بر تو من قبل از نزول این سوره وما
ظلمناهم ولکن کانوا انفسهم یظلمون و ستم نکردیم بر ایشان بتحریم آن و لیکن ایشان بودند بواسطه کثرت کناه بر نفسهای خود ستم
کردند و مستحق عقوبت شدند ثم ان ربک للذین عملوا السوء بجهالة پس بدرستی که پروردکار تو مر آنانرا که کناه کردند بسبب غفلت
و نادانی ثم تابوا من بعد ذلک واصلحوا پس بازکشتند بخدای از پس آن عمل بد و بصلاح آوردند کار خود را ان ربک من
بعدها لغفور رحیم بدرستی که آمرزکار تو از پس توبه هر آینه آمرزنده و مهربانست که قبول میکند توبه را از بنده و بعضی از نهی کفار از
تحلیل امر او شان میکند بطریق ابراهیم ع و میفرماید که ان ابراهیم کان امة بدرستی که ابراهیم خلیل بود جامع کمالات و فضایل یعنی هر
خصلتی نیک که در امتی باشد در وی جمع بود قانتا لله حنیفا فرمان بردار مر خدا را مایل از دینهای باطل بدین حق ولم یک من
المشرکین و نبود از شرک آرندکان شاکرا لانعمه سپاس دارنده بود اجتباه وهداه الی صراط مستقیم

وراه نمود

وراه نمود او را و دعوت منزم نعمتهای خود او را بر کزیدیم او را بنبوت و هدایت کردیم او را بسوی راه راست که طریق توحید است وآتیناه فی الدنیا حسنة و دادیم
او را در دنیا نیکوی که ذکر جمیلست وانه فی الآخرة لمن الصالحین و بدرستی که ابراهیم در آخرت از شایستکانست با درجات
عالیه و جنان ثم اوحینا الیک ان اتبع ملة ابراهیم حنیفا پس وحی کردیم بتو که پیروی کن در توحید و تبرا
از شرک کیش ابراهیم را در حالتی که مایل بود از همه کیشها بدین اسلام که طریق حقست وما کان من المشرکین و نبود ابراهیم
از شرک آرندکان این تعریض کفار قریش است که کفتند ما بر کیش پدر خود ابراهیم ایم و ورده اند که حق تعالی امر کرد موسی را که بنی اسرائیل را بکو تا روز
جمعه را از مهمات دنیوی دست کشیده پرستش حق نمایند میان ایشان اختلاف افتاد بعضی کفتند روز شنبه اختیار میکنیم چه حق تعالی آن روز از آفرینش
عالم فارغ شد و قومی بران رفتند که یکشنبه اولی است زیرا که مبدا آفرینش است پس حق تعالی بجهت شامت نافرمانی و مخالفت ایشان تعظیم شنبه
بر ایشان فرض کرد چنانکه فرمود انما جعل السبت جز این نیست که کردانیده شده تعظیم سبت نوشته شده علی الذین اختلفوا
فیه بر آنانکه اختلاف کردند در روز تعظیم سبت آن بود که در وی کسب نکنند و بهیچ مهم مشغول نشوند مرویست که موسی ع یکی را دید در روز شنبه که متاعی
بر دوش نهاده میبرد بفرمود تا کردنش بزدند و تنش را در موضعی بیفکنند تا مرغان مردار خوار چهل روز از اجزاء او میخوردند وان
ربک لیحکم بینهم یوم القیامة و بدرستی که پروردکار تو هر آینه حکم کند میان ایشان در روز رستخیز فیما کانوا فیه یختلفون
در آنچه بودند که اختلاف میکردند بعد از آن پیغمبر خود را بدعوت خلق میفرماید که ادع الی سبیل ربک بخوان ای محمد خلقانرا براه پروردکار خود
که اسلام است بالحکمة والموعظة الحسنة بدلیلی که حق را ثابت کرداند و شبهه را زایل سازد و به پند نیکو و سخنان نافع اول با
خواص امت است که طالب حقایق اند و دوم برای دعوت عوام ایشان وجادلهم بالتی هی احسن و جدال کن یعنی مباحثه نمای بطریقی که نیکو
ترین طریق مجادله است و این نعمت در تسکین آتش عناد ان ربک هو اعلم بمن ضل عن سبیله بدرستی که پروردکار تو داناتر است
بانکس که او کمراه شد از راه حق که اسلام است وهو اعلم بالمهتدین و او داناتر است براه یافتکان یعنی ای محمد بر تو همین دعوت و ابلاغ احکام است
و اما حصول هدایت و ضلال و جزا دادن بر آن بر تو نیست بلکه خدا عالم است باهل ضلال و اهتدا و خدا جزا دهنده ایشان است آورده اند که مشرکان
در جنک احد بسیاری را از مسلمانان بکشتند و همه را مثله کردند و درین روز حمزه بن عبد المطلب را مثله کردند و شکمش شکافتند و هند دختر عتبه جکر او را
بر دهن نهاد و تا بخورد در دهنش سنک شد بیرون انداخت رسول ص از وی خبر داد فرمود حمزه نزد خدا کرامی تر از انست که بعضی از او با آتش سوزد حمزه از اهل بهشت است
و هند اهل دوزخ نخواست که خون حمزه با احشای هند مختلط شود بعد از آن فرمود که اکر خدا مرا ظفر دهد هفتاد کس را بعوض حمزه مثله کنم حق تعالی این آیه فرستاد که
وان عاقبتم فعاقبوا بمثل ما عوقبتم به واکر عقوبت کنید کسی را که با شما عقوبت کرده پس عقوبت کنید مانند آنکه عقوبت کرده شده اید
بدان یعنی ایشان اکر یکی را مثله کرده باشند شما در برابر یکی مثله کنید نه زیاده ولئن صبرتم لهو خیر للصابرین و اکر صبر کنید و از
عقوبت ایشان در کذرید هر آینه آن صبر بهتر است مر صابرانرا از انتقام واصبر وما صبرک الا بالله و صبر کن در آنچه روز احد بتو رسید
نیست صبر تو مکر بتوفیق و تیسیر خدای ولا تحزن علیهم و اندوهناک مباش بر ایشان یا بر تسلط ایشان بر لشکر تو ولا تک فی ضیق
و مباش در تنکدلی مما یمکرون از آنچه مکر میکنند از بدی ان الله مع الذین اتقوا بدرستی که خدای بنصرت و یاری با آنانست که صفت
که پرهیزکردند از شرک و معصیت والذین هم محسنون و با آنانکه ایشان نیکوکارانند یعنی موحدان مخلصان صاحب ایمان اسلام
ابی بن کعب از پیغمبر ص روایت کرده که هر که سوره بنی اسرائیل قراءت کند دلش نرم شود ازانجا که ذکر پدر و مادر کرده حق تعالی
در بهشت دو قنطار مزد بدو دهد و قنطاری هزار و دویست اوقیه باشد هر اوقیه بهتر از دنیا و هر چه در وست و از امام جعفر الصادق علیه السلام روایت است
سورة بنی اسرائیل مائة و عشر آیات
که هر که در شب جمعه این سوره بخواند نمیرد تا آنکه قایم آل محمد را دریابد و از یاران وی باشد
بسم الله الرحمن الرحیم سبحان الذی پاک میدانم از همه عیوب و نقص

دانستن نکته را که از روی کرامت أَسْرَىٰ بِعَبْدِهِ برد بنده خود را که محمد است لَيْلًا مِّنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ یعنی در اندک از ساعات
شب از مسجد حرام که محیط است بحرم کعبه نزد اکثر خانه ام هانی که حرم ان همه مسجد است إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى بسوی مسجد دورتر از اهل
مکه یعنی بیت المقدس که دارای ان مسجدی نیست الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ ان مسجدی که برکت کردیم بر گرداگرد آن که زمین شام است هم
برکت دین که از امهبط وحی انبیای دیگر ساختیم و هم برکت دنیا بکثرت اشجار و انهار و بسیاری ثمار و فراخی معیشت پس انجا محمد را بردیم
لِنُرِيَهُ مِنْ آيَاتِنَا تا بنمایم او را از دلایل قدرة خود چه اندک زمان از مکه بشام رفت و بیت المقدس را مشاهده نمود و انبیا را دید و
وقوف بر مقامات ایشان حاصل کرد و بر عجایب و غرایب آسمان که بعضی از ان اینجا مسطور خواهد گشت اطلاع یافت و اکثر علما برانند که معراج
در سال دوازدهم از مبعث بود بقول اشهر در شب بیست هفتم رجب و رفتن انحضرت از مکه به بیت المقدس بنص قران ثابت شده و منکر آن
کافر است بر اسمانها و وصول بمرتبت قرب باحادیث صحیحه مشهوره که بحد تواتر رسیده ثابت گشته و هر که انکار آن کند ضال و مبتدع باشد و باجماع
امامیه و بقول جمهور عروج انحضرت بجسد و روح بود و در بیداری بوده إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ بدرستی که خدای اوست شنوا سخنان کفار را در
تکذیب معراج و غیران الْبَصِيرُ بینا و دانا باحوال مؤمنان در تصدیق و از ام هانی مرویست که شب معراج حضرت رسالت در خانه من
بود چون نماز خفتن بگذارد و من بخفتم و انحضرت در نماز بود و من بیدار شدم تا که بامداد مرا بیدار کرد و گفت بر خیز ام هانی تا تر احدیثی عجیب گویم من
بر خواستم حضرت فرمود که امشب جبرئیل نزد من آمد و فرمود برخیز و غسل کن و وضو را مجدد ساز من چنان کردم و آب کوثر را با آب زمزم ممزوج
کرده من بان غسل کردم و وضو ساختم پس از منزل بیرون آمدم فرشته دیدم ایستاده عنان اسپی در دست گرفته و آن از دراز گوش بزرگتر بود و از استر
کهین تر روی او چون روی ادمیان و چشمهایش چون زهره و مریخ و دو گوشش چون دم شتر و پشت او چون پشت اسب و دست و پایش چون دست و پای شتر
و سم او چون سم گاو و سینه اش از یاقوت و زینی از زرینهای بهشت برو نهاده و او را دو پر بود چون پر طاوس از ایشان من گشتید گفت این آن
اسب که بشرط انکه حضرت در روز قیامت بر من سوار شود حضرت راضی شد که سوار شوم پس بنشست ساعتی بگام میرفت و ساعتی بر می پرید و جبرئیل بر دست
راست من بود یا بوجه میرفت تا به بیت المقدس رسیدیم که جمیع ارواح پیغمبران از عهد ادم تا بروزگار عیسی در مسجد اقصی جمع کرد تا بر حضرت سلام کردند
رسول فرمود جبرئیل مرا پیش داشت تا با ایشان امامت کردم و دو رکعت نماز بگذاردم پس جبرئیل مرا نزدیک آن سنگ برد که پایه معراج برو نهاده است
و آن صخره بیت المقدس است و بالای ان باسمان پیوسته است یک پایه آن از یاقوت و دیگری از زمرد و ملک الموت چون قبض روح کند از ان معراج بزیر آید و محلی که
میت را چشم باز بماند و متحیر ببالا نگرد آن معراج بروی ظاهر شود مرا باسمان بنا برد انجا خروسی دیدم موی گردن او سبز و سرون او سفید پایهای او در بغل زمین
بود و سر او در زیر عرش چون شب آخر آید بالهای بگشاید و بر هم زند و خدا را تسبیح گوید یا بو جه که سبحان الملک القدوس الکبیر المتعال لا اله الا الله الحی القیوم
ازانجا بگذشتم بفرشته رسیدم که نیمه او از آتش و نیمه دیگر از برف چون از انجا بگذشتم فرشته را دیدم بر سریری نشسته و لوحی بر کنار بهیبت تمام باکره ابرو
جبرئیل گفت ملک الموتست چون مرا دید مرحبا گفت جای اوردو گفت ای محمد من همه آثار خیر در امت تو می بینم گفتم الحمد لله المنان النعم از و پرسیدم که این
لوح چیست گفت لوح آجالست و نام ایشان که قبض کرده ام در لوح دیگر است گفتم که چون قبض ارواح اهل زمین میکنی گفت دست من بهمه دنیا رسد و دنیا
در دست من بمنزله خوانیست نهاده تا هر جا که میخواهم دست دراز میکنم و فرا میگیرم پس براو وداع کردم فرشته دیگر که او را المنظر ترش روی دیدم جبرئیل گفت
این مالک خازن دوزخ است و تا خدا دوزخ را آفریده هرگز نخندیده پس وی اکرام و تعظیم مرا بجای آورد گفتم چندگاه است که دوزخ را می تابی گفت از ان وقت که خدا تعالی
دوزخ را آفریده تا قیامت خواهم تافت گفتم بعضی از دوزخ بمن بنمای وی گوشه از دوزخ برگشاد آتشی سیاه دیدم و دودی بغایت تیره که آفاق از ان تیره شد
پس از انجا بالا رفتم فرشتگان بسیار دیدم که عدد ایشان جز خدای نداند در میان ایشان فرشته دیدم که او را هزار سر بود و بر هر سری هزار هزار روی و بر هر رویی
هزار هزار دهن و بر هر دهنی هزار هزار زبان و بهر زبانی هزار هزار لغت تسبیح میکرد از بسیاری ذکر او تعجب کردم خطاب آمد که یا محمد اگر بنده مؤمن از امت تو
در عقب هر فریضه این تسبیح بگوید که سُبْحَانَ اللهِ كُلَّمَا سَبَّحَ اللهَ شَيْءٌ وَكَمَا يُحِبُّ اللهُ أَنْ يُسَبَّحَ وَكَمَا هُوَ أَهْلُهُ وَكَمَا يَنْبَغِي لِكَرَمِ وَجْهِهِ
وَعِزِّ جَلَالِهِ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ كُلَّمَا حَمِدَ اللهَ شَيْءٌ وَكَمَا يُحِبُّ اللهُ أَنْ يُحْمَدَ وَكَمَا هُوَ أَهْلُهُ وَكَمَا يَنْبَغِي لِكَرَمِ وَجْهِهِ وَعِزِّ جَلَالِهِ
وَلَا إِلٰهَ إِلَّا اللهُ كُلَّمَا هَلَّلَ اللهَ شَيْءٌ وَكَمَا يُحِبُّ اللهُ أَنْ يُهَلَّلَ وَكَمَا هُوَ أَهْلُهُ وَكَمَا يَنْبَغِي لِكَرَمِ وَجْهِهِ وَعِزِّ جَلَالِهِ
وَاللهُ أَكْبَرُ كُلَّمَا كَبَّرَ اللهَ شَيْءٌ وَكَمَا يُحِبُّ اللهُ أَنْ يُكَبَّرَ وَكَمَا هُوَ أَهْلُهُ وَكَمَا يَنْبَغِي لِكَرَمِ وَجْهِهِ وَعِزِّ جَلَالِهِ ثواب

این تسبیح

این تسبیح زیاده از این ذکر باشد که این فرشته میکند تا روز قیامت پس بسیار ملاقات کردم و از آسمان باسمانی میرفتیم و چون بسدرة المنتهی رسیدم در زیر
ان درخت چهار چشمه بیرون می آمد از آب و می و انگبین و شیر چون در شاخ و برگ ان درخت نگاه کردم دانستم که سدرة المنتهی است نور از انوار الهی
بران درخت میدرخشید که بوصف در نیامد و انرا هزار هزار شاخ بزرگ بود و بر هر شاخی هزار هزار شاخ کوچک و بر هر یک از ان فرشته چون انجا
رسیدم جبرئیل بایستاد و مرا گفت پیش رو که مقام من ازین نمیگذرد پس مرا بفرشته حجاب الذهب و پس ان فرشته مرا بفرشته حجاب اللؤلؤ
رسانید و آن فرشته بفرشته دیگر رسانید بر همین وجه تا مرا از هفتاد حجاب بگذرانیدند و سطبری هر حجابی تا حجابی نیز پانصد سال راه بود حجاب
رفرف فرود کذاشتند که نور او آفتاب را غلبه میکرد چشم من از آن نور خیره شد در انجا براق از رفتن فرو ماند و مرا در رفرف سوار کرده بعرش بلند
چون بدیدم هرچه پیش ازین دیده بودم در چشم من حقیر گشت حق تعالی مرا بمسند عرش رسانید و هزار نوبت از حضرت ادن منی شنیدم یعنی نزدیک آی
در هر نوبت ازین خطاب مرا ترقی دیگر دست داد تا قدم در سر ثم دنی فتدلی نهادم و بخلوت خاص مکان قاب قوسین او ادنی در آمده فَأَوْحَىٰ
إِلَىٰ عَبْدِهِ مَا أَوْحَىٰ کردم پس از عرش قطره بچکید بر زبان من آمد طعمی که ذایقه انجنان نچشید باشد حق تعالی از اخبار اولین و آخرین مرا آگاه
فرمود و زبان مرا بگشود تا از ان هیبت و عظمت گفتم التَّحِيَّاتُ لِلّٰهِ الصَّلَوَاتُ الطَّيِّبَاتُ الطَّاهِرَاتُ حق تعالی فرمود السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا
النَّبِيُّ وَرَحْمَةُ اللهِ وَبَرَكَاتُهُ من گفتم السَّلَامُ عَلَيْنَا وَعَلَىٰ عِبَادِ اللهِ الصَّالِحِينَ بعد از ان گفتم آمَنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ
مِن رَّبِّهِ یعنی بار خدایا رسول تو ایمان آورد و همه مؤمنان ایمان آوردند بخدا و بفرشتگان و کتابها و پیغمبران نه چنانکه یهود و ترسا که بعضی گرویدند و بعضی
کافر شدند خطاب آمد که مؤمنان چه گفتند گفتم سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا شنیدیم امر ترا و فرمان ترا بجای آوردیم خطاب آمد که بخواه هرچه میخواهی گفتم رَبَّنَا لَا
تُؤَاخِذْنَا إِن نَّسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا بار خدایا مرا بر امری مدار که فراموش کنیم ما و خطا بیابیم رَبَّنَا وَلَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا إِصْرًا كَمَا حَمَلْتَهُ
عَلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِنَا بار خدایا مر بر من منه بار گران چنانچه نهادی بر انانکه پیش از ما بودند یعنی یهود حضرت عزت فرمود این کرامت بتو و امت تو
ارزانی داشتم گفتم رَبَّنَا وَلَا تُحَمِّلْنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ بار خدایا چیزی بر ما منه که ما را طاقت ان نباشد فرمود این نیز بتو و امت تو کرامت
کردم گفتم وَاعْفُ عَنَّا مِنَ الْخَسْفِ ما را از خسف نگاه دار وَاغْفِرْ لَنَا مِنَ الْقَذْفِ و بیامرز ما را از قذف و سایر بدکوئی وَارْحَمْنَا
مِنَ الْمَسْخِ و ببخش بر ما از مسخ أَنتَ مَوْلَانَا تو متولی کار ما فَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ و نصرت ده ما را بر گروه کافران
فرمود این نیز مر ترا است و امتان ترا گفتم بار خدایا پیغمبرانی که پیش از من بودند کرامتها کردی ابراهیم را خلیل خود گرفتی و با موسی سخن گفتی و ادریس را
درجه بلند دادی و سلیمان را ملک عظیم بخشیدی و داود را زبور دادی بار خدایا مرا چه عطا کرامت فرمودی گفت ترا حبیب خود گرفتم و با تو سخن
گفتم و ترا فاتحة الکتاب و خواتیم سورة البقره دادم و ان از گنجهای عرش است و پس از تو بپیغمبری نفرستم و بر و بحر را مسجد تو کردم و امت ترا غنیمت
کفار حلال کردم و ترا بر اعدا نصرت دادم تا دشمنان تو از یکماهه راه بترسند و قران که سید کتابهاست بتو فرستادم و ذکر تو را رفیع
کردم و بجای تورات مثلث را بتو دادم و بجای انجیل ان سورها که صاحب آیات اند و بجای زبور حوامیم را تفضیل دادم و شرح صدر تو کردم و امتان
ترا بهترین امتان گردانیدم پس این نهار اقبض کن و براین شکر کن و بعد از ان چیزها بمن گفت و نهی کرد مرا که بشما نگویم و پنجاه رکعت نماز فرض کرد و
من شفاعت کردم تا هفده رکعت مقرر شد و پنج چیز دیگر را بمن عطا فرمود پنج چیز را بر علی کرامت نمود مرا جوامع الکلم داد علی را جوامع العلم مرا
نبی گردانید و علی را وصی مرا کوثر داد و علی را چشمه سلسبیل مرا وحی داد و علی را الهام داد و در انشب که مرا باسمان بردند همه درهای آسمان بروی
من گشادند و جمیع حجابها از پیش نظر من برداشتند تا انکه در ان حال من نظر در علی میکردم و علی نظر بمن میکرد در امالی طوسی نقل کرده بروایت
ابن عباس که انحضرت فرمود که چون بمقام قاب قوسین رسیدم اول سخنی که حق تعالی بمن گفت این بود که ای محمد در پایین خود نگر من نظر
کردم دیدم که همه حجابها برداشته شده بود علی را دیدم که سر برداشته بود و بمن مینگریست پس حق تعالی بمن تکلم فرمود گفتم یا رسول الله حق تعالی با تو چه گفت گفت
با من خطاب کرد که ای محمد علی را وصی تو گردانیدم و وزیر و خلیفه تو از پس تو پس با او اعلام کن که سخن ترا میشنود و من نزد پروردگار محمد علی را
ندا کردم و اینمعنی باو رسانیدم و علی در خانه خود بود بمن مینگریست و سخن مرا می شنید پس بمن گفت یا رسول الله من قبول امر الهی کردم
و فرمان خدا را بجا آوردم پس حق تعالی بملا اعلی امر کرد تا همه بر علی سلام کردند و علی جواب سلام ایشان باز گفت و من همه فرشتگان را

دیدم که یکدیگر را بشارت میدادند بوصایت و خلافت علی و هیچ گروهی از فرشتگان نگذشتم مگر که مرا تهنیت کردند و گفتند ای محمد بحق آن خدای که ترا بحق بخلق فرستاده
که همه فرشتگان را سرور و خوشحالی تمام دست داد بآنکه حق تعالی ابن عم تو علی ابن ابی طالب را وصی و خلیفه تو گردانید و حاملان عرش را دیدم که همه سرهای خود را پایین
انداخته در زمین مینگریستند من جبرئیل را گفتم سبب چیست که همه بزمین مینگرند جواب داد که از خدا اذن طلبیدند که نظر در روی مبارک علی کنند و اکنون
همه متوجه علی اند و روی او را می بینند و چون از آسمان بزمین آمدم در صدد آن شدم که آنچه قصه معراج دیده بودم و شنیده با علی بگویم بر من سبقت کرد و آنچه
دیده و شنیده بودم مرا خبر داد من دانستم که در هیچ جا قدم نزدم و هیچ جا نرفتم مگر که حق تعالی آنرا بعلی نموده بود و او را بر آن واقف ساخته بعد از آن ابن
عباس گفت که من گفتم یا رسول الله مرا وصیتی فرما فرمود دستگیر من باش در دنیا و آخرت و سبب فوز و رستگاری من گرد و فرمود علیک بحب علی ابن ابی طالب
بر تو باد که علی را دوست داری بحق آن خدای که مرا برسالت بخلق فرستاده که آتش دوزخ غضبناکتر است بر دشمنی علی تا از آن کسی که دعوی کند که خدا را
فرزندی هست و اگر همه ملائکه مقربین و انبیای مرسلین جمع شوند بر دشمنی علی خدا تعالی همه را با تش دوزخ عذاب کند گفتم یا رسول الله کسی باشد که علی را دشمن
داشته باشد فرمود نعم قومی باشد که گمان برند که از امت منند و حال آنکه ایشان را نصیبی از اسلام نباشد و بدان ای ابن عباس که نشانه دشمنی ایشان
علی را آنست که غیر او را برو تفضیل دهند و آگاه باش یقین بدان که حق تعالی هیچ پیغمبر را گرامی تر از من نیافرید و هیچ وصی را گرامی تر از علی نکرد پس
مخالفت کن با هر که مخالفت علی کند و با آنکس دوستی و یاری نمای با این اگر خواهی که با خدای ملاقات نمائی و او از تو خشنود باشد بطریقه علی سلوک
کن که شک در ولایت علی کفر است بخدا و از ابن عباس مرویست که با مداد آن شب که رسول را بمعراج بردند آنحضرت دلتنگ نشسته بود بجهت آنکه کسی از و باور نکند
که بیکشب هفت آسمان را سیر کرده باشد و بر بهشت و دوزخ مطلع شده درین اثنا ابو جهل لعین بیامد در پیش آنحضرت بنشست و بر طریق استهزا گفت بیار
آنچه تازه از خدای بتو رسیده فرمود مرا امشب بیت المقدس بردند گفت یکشب بیت المقدس رفتی گفت بلی ابو جهل گفت آنچه با من میگویی با قوم خود
بگو آنحضرت آواز داد که یا معشر بنی کعب بن لوی همه جمع شدند و گفتند چه میگویی ای محمد فرمود که بدانید امشب مرا به بیت المقدس بردند و باز آوردند اهل
از آن متعجب شدند یکی دست بر هم میزد و دیگری صفیر میزد و جمعی مستضعفان که اظهار ایمان میکردند و کفر نهان میکردند بالکلیه برگشتند این دروغ
صحیحست ای ابو جهل ابو جهل گفت ای محمد اگر راست میگویی نشانهای آنرا بگوی رسول گفت بدین بیان کردم علامات راه بیت المقدس نزدیک شد
که بعضی از آن علامات بر من مشتبه شود حق تعالی مثال آن بر من تصویر کرد که من از امید بیدم و با قوم میگفتم و ایشان با خود می گفتند که همه علامات را راست
میگوید پس گفتند خبر کاروان ما که بجانب شام متوجه شده اند چه داری فرمود ایشان را در روحا که اشتری گم کرده بودند و بطلب آن می گشتند در
میان ایشان قدری آب بود من تشنه بودم آب را از ایشان طلبیدم ایشان قدح آب بمن دادند من آب را خوردم و قدح تهی با ایشان رد کردم چون
باز آیند از ایشان بپرسید گفتند این علامت دیگر است بعد از آن فرمود که فلان و فلان بر اشتر نشسته بودند اشتر ایشان از من برمید فلان بیفتاد
و دستش بشکست گفتند این آیتی دیگر است بعد از آن گفتند وصف کاروان کن که هر یکی چه صفت دارد من یک یک را وصف میکردم چون اوصاف بعضی بر من
مشتبه شد حق تعالی مثال ایشان را در برابر چشم من آورد تا می دیدم و خبر میدادم و میگفتم که ایشان چنین اند بفلان جا رسیده و در پیش کاروان اشتریست خاکستر رنگ
و بر وی دو غراره نهاده اند چون آفتاب طالع شود ایشان در رسند از پس این گفتند این علامت دیگر است پس منتظر بودند که آفتاب برآید و کاروان بیاید
آنحضرت را دروغ گوی گویند چون وقت طلوع شد یکی گفت بخدای که آفتاب برآمد دیگری گفت بخدا که اینک کاروان رسید اشتر خاکستر رنگ در پیش و چون
از کاروان علاماتی که حضرت فرموده بود گفتند دانستند که ما مانند این ندیدیم و نشنیدیم این سحریست روشن و از غایت عناد و جحودی که داشتند حق تعالی فرمود که
من محمد را بمسجد اقصی بردم و گفت که با آسمان بردم چه اگر در اول با ایشان چنین گفتی تعجب و انکار ایشان بیشتر بودی و در تکذیب مبالغه بیشتر کردندی پس
اول این سوره گفت که او را بمسجد اقصی بردم و چون بآیات و علامات مذکوره تجویز کردند حق تعالی بیان حدیث معراج و او را بعرش نزدیک گردانیدن در
سوره النجم بیان فرمود قوله فتدلی فکان قاب قوسین او ادنی بعد از آن میفرماید که ما همچنانکه محمد را بمعراج بردیم و آیات و معجزات را باو دادیم
تا موجب آیة خلقان باشد موسی را نیز با آیات بینه مکرم ساختیم وَآتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ و دادیم موسی را کتاب توریة وَجَعَلْنَاهُ
هُدًى لِبَنِي إِسْرَائِيلَ و گردانیدیم موسی توریة را راه نماینده مر فرزندان یعقوب را و گفتیم أَلَّا تَتَّخِذُوا مِنْ دُونِي
وَكِيلًا اینکه فرا مگیرید بجز از من پروردگاری که کار خود بوی گذارید ذُرِّيَّةَ مَنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ ای ذریت آنکسی که بر داشتیم

او را با کسی در کشتی با نوح مراد سام است که جد ابراهیم است و ابراهیم جد بنی اسرائیل یعنی نجات از طوفان را که بشما ارزانی داشتیم یاد کنید شکرگذاری آن نمائید
إِنَّهُ كَانَ عَبْدًا شَكُورًا بدرستی که نوح بود بنده سپاس دارنده مرویست که در همه احوال از خوردن و آشامیدن و جامه پوشیدن و نشستن و برخاستن
و سوار شدن الحمد لله گفتی از اینجهت حق تعالی او را شکور گفت وَقَضَيْنَا إِلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ و اعلام کردیم بنی اسرائیل را یعنی پیغام فرستادیم
بایشان فِي الْكِتَابِ لَتُفْسِدُنَّ فِي الْأَرْضِ در توریة و بیان کردیم که هر آینه فساد کنید تباهی از شما بدید آید در زمین شام مَرَّتَيْنِ
دو بار یعنی دو بار از شما فساد پدید آید اول آن مخالفت احکام توریة بود و ناشنیدن امر ازمیا که پیغمبر ایشان بود و کشتن شعیا و فساد دوم
قتل یحیی و زکریا و قصد هلاک عیسی ع غرض که حق تعالی بایشان اخبار کرد که شما دو بار فساد خواهید کرد وَلَتَعْلُنَّ عُلُوًّا كَبِيرًا و بلند خواهید
شد بلند شدنی بزرگ یعنی بسیار سرکش خواهید شد از طاعت من و تکبر خواهید نمود بر پروردگار خود را از روی ظلم و ستم فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ
أُولَاهُمَا پس آنهنگام که بیاید وعده عقوبت افساد اول از آن دو بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَادًا لَنَا برانگیزیم و مسلط کنیم بر شما از
تخلیه بندگانی که مارا اند یعنی بندگانی که مخلوق ما اند مراد بخت النصر و لشکریان او و بدین صفت ایشانرا میکند أُولِي بَأْسٍ شَدِيدٍ
فَجَاسُوا خِلَالَ الدِّيَارِ خداوندان کارزار سخت پس در آیند میان سرای شما برای قتل و غارت و اسیر یعنی کبار و صغار شما را غارت
کنند و توریة را بسوزانند و مسجد را خراب کنند مراد آنست که ایشانرا بر وجه جبر منع نکنیم و باختیار ایشان را بخود ایشان گذاریم و گاهی این مسلط شویم وَكَانَ
وَعْدًا مَفْعُولًا و هست این وعده وعده کرده شده یعنی علم ما تعلق گرفته باینکه این واقع شود ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكَرَّةَ پس باز گردانیدیم برای
شما غلبه را تا غالب شوید عَلَيْهِمْ بر ایشان که شما را قتل و غارت کرده باشند تا مغلوب سازید ایشانرا پس از غالب شدن ایشان بر شما
و این چنان بود که بهمن بن اسفندیار در حینی که پادشاهی از جد خود گشتاسب بن لهراسب بمیراث گرفته بود حق تعالی در دل او افکند که شفقت فرموده
بر بنی اسرائیل اسیران ایشانرا بشام رد کرد و دانیال بر ایشان پادشاه شده برا تباع بخت النصر مسلط شدند وَأَمْدَدْنَاكُمْ بِأَمْوَالٍ
وَبَنِينَ و مدد دهیم شما را بمالها از هر نوع و بزیادتی پسران وَجَعَلْنَاكُمْ أَكْثَرَ نَفِيرًا و سازیم شما را بیشتر از بیشتر از روی نفر
یعنی عدد نفر و عدد شما را زیاده از آن گردانیم که پیش از قتل بودند تا مجتمع شده توانید با خصمان مقاومت کردن إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ لِأَ
نْفُسِكُمْ اگر نیکویی کنید نیکوی کرده باشید مر نفسهای خود را چه ثواب نیکی آن بشما رسد وَإِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا و اگر بدی کنید پس
وبال آن مر نفسهای شماراست یعنی هر چه بکسی کنید بخود کنید فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ الْآخِرَةِ پس چون بیاید وعده عقاب نوبة دیگر یعنی
افساد دوم و میان این دو افساد دویست و ده سال بود پس حق تعالی میفرماید که چون وعده عقوبت ثانیه در رسد برانگیزیم مر وجه تخلیه گروهی را بشما یعنی طیطوس
رومی لِيَسُوءُوا وُجُوهَكُمْ و تا آن فرستادن برانگیختن بد سازد رویهای شما را یعنی آثار غم و اندوه بر بشره شما پدید آرند وَلِيَدْخُلُوا
الْمَسْجِدَ كَمَا دَخَلُوهُ أَوَّلَ مَرَّةٍ و تا در آیند در بیت المقدس چنانکه در آمدند در وی اول بار یعنی همچنانکه نوبت اول قوم بخت النصر در آمدند
و مسجد را خراب کردند لشکر طیطوس نیز در آیند وَلِيُتَبِّرُوا مَا عَلَوْا تَتْبِيرًا و هلاک کنند و نیست و نابود گردانند آنچه غالب شوند
بران هلاک کردنی عَسَى رَبُّكُمْ أَنْ يَرْحَمَكُمْ شاید که پروردگار شما بعد از عقوبت دوم آنکه رحمت کند بر شما اگر توبه کنید باز شما را
منعم سازد وَإِنْ عُدْتُمْ عُدْنَا و اگر باز گردید نوبت دیگر بنافرمانی باز گردیم نوبت سیم بعقوبت و دیگر ایشان در این نوبت نیز عود
کنند بانکه تکذیب حضرت رسالت ص کردند و قصد قتل او کردند حق تعالی عود کرد بر ایشان بانکه حضرت بنی قریضه را بقتل آورد و بنی النضیر را
از خان و مان آواره کرد و جزیه بر باقی نهاد و ایشانرا این عقوبت بود وَجَعَلْنَا جَهَنَّمَ لِلْكَافِرِينَ حَصِيرًا و گردانیدیم دوزخ
جاوید را برای ناگرویدگان زندانی که در آنجا باز داشته شوند و بر بیرون آمدن قادر نباشند و یا دوزخ را بساط و فرش ایشان گردانیدیم
همچنانکه حصیر که فرش مردمانست و چون حق تعالی در آیات مذکوره بنی اسرائیل را امر کرد بتوبه و انابت و قبول طریقه اسلام در عقب آن بیان حقیقت
قران میکند که مصدر احکام شرایع اسلام است و میفرماید که إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ بدرستی که این قران راه
می نماید طریقه اسلام را که راست تر است و پاینده تر از طریقها و ملتها و نیکوترین مذهبها وَيُبَشِّرُ الْمُؤْمِنِينَ و مژده میدهد قرآن مر
گرویدگان را الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ آنانکه میکنند عملهای شایسته أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا كَبِيرًا بدانکه مر ایشانراست مزدی

بزرگ که نعیم بهشت است وان الذین لا یؤمنون بالآخرة و نیز بشارت میدهیم مومنان را بآنکه کسانی که نمیگروند بسرای آخره اعتدنا لهم
عذابا الیما آماده کرده ایم برای ایشان عذابی دردناک یعنی آتش دوزخ پس مومنان را بشارت است یکی ثواب ایشان که جنت نعیم است
و دیگر عقاب اعدای ایشان که عذاب الیم است و یدع الانسان بالشر و دعا میکند آدمی و خدا را میخواند در وقت غضب و دلتنگی بشر بر نفس
خود و اهل و مال خود دعاءه بالخیر مثل دعا کردن و خواندن خدا را بنیکوئی مراد نضر بن حارث است که عذاب از خدا درخواست و کان
الانسان عجولا و هست آدمی بسیار شتابکننده در دعای بی تامل از بدی عاقبت آن در تعجیل نه در سرا تحمل دارد و نه در ضرا و نه در رکن
و نه در سرا پس در بیان حکمت باهره میفرماید که وجعلنا اللیل والنهار و گردانیده ایم شب و روز را آیتین دو علامت که تعاقب میکنند
یکدیگر را بر حکمت و قدرت مطلق فمحونا آیة اللیل پس محو گردانیدیم آیتی را که شب است یعنی ظلمت او را و محو ساختیم شعاع آفتاب وجعلنا
آیة النهار مبصرة و ساختیم آیتی را که روز است روشن که در وی همه چیز توان دید لتبتغوا فضلا من ربکم تا طلب کنید
در روشنی آن افزونی معیشت از پروردگار خود ولتعلموا عدد السنین والحساب و تا بدانید از اختلاف حرکات شمس و قمر شمار
سالها و حساب آجال و مراسم اعمال وکل شیء فصلناه تفصیلا و هر چیز را که بدان محتاجید از امور دینی بیان کردیم و هویدا
ساختیم بیان کردنی نمایان و از جمله آن محو شب و روز است که چنین نبودی شب از روز امتیاز نیافتی و اجیر ندانستی که تا کی کار کند و روزه
دار معلوم نداشتی که تا کی افطار کند و زن عده دار انقضای عده خود نشناختی و قرض دار ندانستی که اجل آن کی منقضی شود و بخشش التی
که در چه زمان استراحت کند پس حقتعالی برای رفاهیت بندگان شب و روز را فرید بر وجهی که از یکدیگر ممتاز شد بعد از آن بر سبیل تهدید
میفرماید وکل انسان الزمناه طائره فی عنقه و هر آدمی خواه مومن و خواه کافر الزام کرده ایم او را در گردن او یعنی عمل
بنده لازم اوست و از وجدا نمیشود چنانکه طوق لازم گردنست تا آنوقت که حساب آن کرده شود و گویند طائر کتابیست که روز قیامت بر آن
بدست بندگان آید و فی عنقه آنست که عهده آن در گردن اوست ونخرج له یوم القیمة کتابا و بیرون آوردیم برای هر
آدمی در روز رستخیز که صحیفه عمل اوست یلقیه منشورا به بیند آن کتاب را باز کشاده در بیان آورده که چون آدمی در حیوة باشد
نامه او کشاده و بران اعمال او را ثبت کنند و چون در سکرات افتد او را درهم پیچند و چون مبعوث شود باز کشاده بدست او دهند و گویند که اقرأ
کتابک بخوان نامه کردار نوشته خود را و در آن روز آدمیان همه خواننده باشند و خطاب بهر یک رسد که نامه خود را بخوان کفی بنفسک
الیوم علیک حسیبا بس است نفس امروز بر تو حساب و شمار کننده یعنی خود به بین که چه کرده و مستحق چه نوع پاداشی و در حدیث
آمده که حاسبوا قبل ان تحاسبوا امروز دفتر اعمال خود را در پیش نه و در نگر که از نیک و بد چه کرده و چون فرصت داری بر سیئات تائب شو و در
حسنات بیفزا و در تدارک خود بکوش که فردا مجال تلافی نخواهد بود من اهتدی فانما یهتدی هر که راه یابد و براه راست
رود پس جز این نیست که راه می یابد لنفسه برای نفس خود یعنی راه یافتن او وی را نجات خواهد داد و بس ومن ضل فانما
یضل علیها و هر که گمراه شد پس جز این نیست که گمراه میشود بر نفس خود یعنی گمراهی او را هلاک خواهد ولا تزر وازرة وزر
اخری و بر ندارد هیچ نفسی بردارنده گناه نفسی دیگر مرویست که ولید بن مغیره کافران را میگفت متابعت من کنید من گناهان شما را بردارم
حق تعالی میفرماید که هر نفسی بار خود را خواهد داشت نه بار دیگری وما کنا معذبین و نیستیم عذاب کننده قومی بعذاب استیصال
حتی نبعث رسولا تا وقتی که برانگیزیم بفرستیم فرستاده بر ایشان تا ایشان را براه راست خواند و حجت بر ایشان لازم کند اما حجت
حجت از جهت عقل باشد گران اما نیست بجد اجابت عذاب بترک آن و اگر چه بعث رسول نفرماید واذا اردنا ان نهلک قریة
و چون خواهیم آنکه هلاک گردانیم اهل شهری و هی بعد از قیام حجت بر ایشان و ارسال رسل بر ایشان امرنا مترفیها بفرمائیم منعمان
و سرکشان آن شهر را بعبادت و فرمان برداری بزبان رسولی که مبعوث شده باشد برو و تخصیص رؤسا و منعمان بذکر جهت آنست که غیر ایشان
تابع ایشانند پس ایشان را امر کنیم بفرمان برداری پیغمبران ففسقوا فیها پس ایشان از سخن رسول بیرون روند و سرکشی کنند در آن شهر ها
فحق علیها القول پس واجب شود بر اهل آن شهر گفتار یعنی کلمه عذاب که سبقت گرفته است در حکم ازلی مستوجب عذاب شوند فدمرنا

هاندیم

١٧ اسراء

هاندیم ایشان را از بیخ و بنیاد بر کنیم و هلاک کنیم اهل آن را و آن دیار را خراب کنیم هلاک کردنی از بیخ بر کندنی وکم اهلکنا
من القرون من بعد نوح و بسیار هلاک کردیم اهل قرنها از پس نوح چون عاد و ثمود و امثال ایشان وکفی بربک
بذنوب عباده خبیرا بصیرا و بسنده است پروردگار تو بگناهان بندگان خود را آگه و نوع پنهان ایشان را داند
بیناست خطیئات آشکارای ایشان را داند پس بر وفق آن همه عقاب کند آورده اند که منافقان در غزوات با مومنان بیرون میرفتند و غرض
ایشان حصول غنیمت بود نه خلوص مجاهدت حقتعالی فرمود که من کان یرید العاجلة هر که باشد آرزومند و حسرت خواهنده این
این جهان شتابنده یعنی لذت و نعمت او را عجلنا له فیها بشتابانیم مر او را در دنیا یعنی بتعجیل دهیم مال و متاع دنیا را ما نشاء لمن
نرید آنچه خواهیم از طالبان دنیوی ثم جعلنا له جهنم یصلیها پس آماده کنیم برای او دوزخ را که در اصل دوزخ شود مذ
موما مدحورا در حالی که نکوهیده باشد رانده شده از رحمت خدا ومن اراد الآخرة و هر که خواهد آخرت را یعنی بهشت وسعی
لها و بشتابد برای آن یعنی کند باعمال نیکو در طلب بهشت سعیها آنچه سعی او باشد که آن عملست بامر باز ایستادن از نواهی و
هو مؤمن و حال آنکه آن سعی کننده مومن باشد ایمان صحیح خالی از شایبه شرک فاولئک کان سعیهم مشکورا
پس آن گروه که طالب آخرت اند و با ایمان ساعی عمل آخرت است سعی ایشان قبول و پسندیده نزدیک خدای تعالی کلا نمد هر یکی را ازین دو گروه که
طالبان دنیوی و جویندگان عقبی اند مدد کنیم بر وجه مصلحت هؤلاء آن گروه را بمقدار کفایت وهؤلاء و آن گروه بمقدار همت یعنی بحکم
را محروم نگردانیم من عطاء ربک از عطای خداوند تو وما کان عطاء ربک محظورا و نیست عطای پروردگار
تو منع کرده و باز داشته از مومن و کافر در دنیا و در آخرت از مومن انظر کیف فضلنا بعضهم علی بعض نگر بدیده بصیرت که از
روی مصلحت چگونه افزونی دادیم بعضی مردمان را بر بعضی دیگر از ایشان یا تفضیل دادیم بعضی را که جویان عقبی اند بتوفیق و لطف بر بعضی که
طالبان دنیی اند بر وجه تحلیه وللآخرة اکبر درجات واکبر تفضیلا و هر آینه سرای آخرت بزرگتر است از روی درجات و منازل
و بزرگتر بر وجه افزونی نهادن آن یعنی تفاوت در آخرت زیرا که تفاوت بهشت درجات است از درجه تا درجه برتر از آسمان تا زمین لا
تجعل مع الله الها آخر و مگردان ای بنده با خدای بحق خدای دیگر برادر الوهیت و عبادت فتقعد مذموما مخذولا
پس بنشینی در دوزخ نکوهیده و متصف بهمه بدیها فرو گذاشته و محروم از همه نیکیها وقضی ربک الا تعبدوا و حکم کرد پروردگار
تو ای محمد و جمیع مکلفان بآنکه مپرستید یعنی تو و امتان تو پرستش منمائید الا ایاه مگر او را که خداوند بحق است وبالوالدین
احسانا و بآنکه نیکوئی کنید بر مادر و پدر نیکو کردنی ضم احسان والدین بعبادت خود جهت مبالغه است در کمال احسان با ایشان جهت آنکه ایشان
قربند تربیت اولاد را اما یبلغن عندک الکبر اگر البته برسد نزدیک تو بزرگ سالی و کبر سن احدهما او کلاهما
یکی از ایشان یا هر دو یعنی چندان بزیند که پیر شوند و محتاج خدمت تو گردند فلا تقل لهما اف پس مگو مر ایشان را کلمه اف که از کسی مکروه
که از چیزی بتنگ آید یا بر آن گران کرد یعنی از ایشان بتنگ میای و صحبت ایشان را گران مشمر ولا تنهرهما وقل لهما قولا کریما
و بانگ بر ایشان مزن و سخن ایشان را جواب زشت مده و بگو مر ایشان را سخن نیکو از روی ادب و حرمت یعنی ایشان را بنام مخوان بلکه بگو که ای پدر من
وای مادر من گفته اند که با ایشان چنان سخنی کن که بنده گناه کار عاجز با خواجه خود سخن کند واخفض لهما جناح الذل و فرو گذار
برای ایشان بال تواضع و تذلل را یعنی با ایشان بزرگی مکن بلکه ملایمت و فروتنی کن من الرحمة از فرط بخشش تو بر ایشان برای آنکه تو نادی
روزی محتاج ایشان بوده در تربیت و ایشان محتاج تو اند در خدمت وقل رب ارحمهما و بگوی پروردگار من ترحم فرما و ببخشا بر ایشان
رحمی کن کما ربیانی صغیرا همچنانکه پرورده اند مرا در وقتی که خورد بودم یعنی بر ایشان رحمی کن که مانند رحمت ایشان باشد بر من در تربیت و شفقت
و از حضرت رسالت ص روایتست که هر که در حین پیری پدر و مادر تفقد حال ایشان نکند در بهشت نرود و در حدیث قدسی آمده که عاق الوالدین هر چه
خواهی بکن که من ترا نیامرزم و ای نیکوئی کننده در حق پدر و مادر هر چه خواهی بکن که من ترا بیامرزم در خبر است که مردی نزد حضرت آمد و گفت یا رسول الله

مرا علمی آموز که برحمت خدای نزدیک تو م فرمود که پدر و مادر داری گفت آری فرمود که با ایشان نیکویی کردن نزدیکتر است برحمت خدای از همه چیزی رَبُّكُمْ
أَعْلَمُ بِمَا فِي نُفُوسِكُمْ پروردگار شما داناتر است بانچه در نفسهای شماست از برّ ایشان إِنْ تَكُونُوا صَالِحِينَ اگر باشید شایستگان
یعنی نیکوی کنندگان بپدر و مادر فَإِنَّهُ كَانَ لِلْأَوَّابِينَ غَفُورًا پس بدرستی که خدای هست مر بازگردندگان را از عقوق و رجوع
کنند بحضرت او در جمیع اوامر آمرزنده از تقصیر تایب که قبل از توبه از و صادر شده باشد و در روایت صحیح وارد شده که مراد از اوابین آنانند
که میان عشا و مغرب نماز گذارند و بعد از مراعات پدر و مادر و نهی از عقوق ایشان ترغیب بندگان میکند بدادن حقوق بمستحقان و میفرماید که
وَآتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ و بده خداوند خویش را آنچه حق اوست مراد اقارب حضرت رسالت اند و حق ایشان اعطای خمس است بدیشان در
خبر است که چون این آیه آمد رسول ص فدک را بفاطمه زهرا صلوات الله علیها بخشید و در مدت حیات آنحضرت در تصرف او بود و منافع آن بصرف فرزندان
میکرد چون حضرت رحلت فرمود مخالفان آنرا از حضرت ع انتزاع کردند وَالْمِسْكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ و بده درویش را و راه گذریان را
حق ایشان و ثعلبی در تفسیر خود نقل کرده که امام زین العابدین ع را از خمس پرسیدند فرمود که هو لنا اما یتیم که اهل بیتیم گفتند حق تعالی میفرماید که
الْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينَ فرمود که مراد یتیمان و مساکین ما اند و دادن خمس به یتیم اولاد و درین بعضیکه شما مانند مشروطست بآنکه قادر نباشند
بر قوت سال خواه یتیم باشند و خواه ابن السبیل و بعد از امر بحقوق مستحقین میفرماید وَلَا تُبَذِّرْ و اسراف مکن یعنی پراکنده مساز مال خود را
در آنچه رضای خدا بآن نباشد یعنی بروجه شرع شریف نباشد تَبْذِيرًا پراکندن ساختنی از مجاهد منقولست که اگر برابر کوه احد زر را در وجه
خیر کند اسراف نباشد اگر جوی در باطل صرف کنند اسراف باشد إِنَّ الْمُبَذِّرِينَ بدرستیکه اسراف کنندگان حال در معاصی كَانُوا إِخْوَانَ
الشَّيَاطِينِ هستند برادران دیوان یعنی امثال ایشان در شرارت و اتلاف مال در معاصی و گویند کفار عرب معظم مال خود را بریا خرج میکردند
و جهه یک مهمان شتران بسیاری کشتندی نامردان ستایش ایشان کنند حق تعالی ایشانرا نکوهش کرد که در تضییع اموال مثال دیوانند وَكَانَ
الشَّيْطَانُ لِرَبِّهِ كَفُورًا و دیو مر پروردگار خود را بسیار منکر نعمت و ناسپاس پس باید که کسی فرمان او نبرد و در
خبر است که بلال و صهیب و بعضی از فقرای صحابه از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چیزی طلبیدند که حاضر نبود آنحضرت از غایت شرم و آزرم متوجه جای
دیگر شدی و اندیشه کردی که ازین جای یاران رد نماید آمد که وَإِمَّا تُعْرِضَنَّ عَنْهُمُ ابْتِغَاءَ رَحْمَةٍ و اگر اعراض کنی از محتاجان
صحابه بروی که مِنْ رَبِّكَ تَرْجُوهَا از پروردگار خود امید میداری از آنکه بتو رساند تو بایشان دهی فَقُلْ لَهُمْ قَوْلًا مَيْسُورًا
پس بگو مر ایشانرا گفتاری نرم یعنی ایشانرا دعا کن بفراخی روزی بعد از نزول این آیه چون از آنحضرت چیزی میطلبیدند که حاضر نبود میفرمود که حق تعالی ارزانی
دهد مارا و شمارا این بیان تمثیل میکند برای بخیل و ممسک وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ و مساز دست خود را بسته
بگردن تا بر بسط آن توانا باشی این کنایتست از امساک وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ و مگشای دست خود را همه گشادن این عبارتست
از اسراف یعنی اسراف مکن فَتَقْعُدَ مَلُومًا مَحْسُورًا پس نشینی بملامت کرده شده نزد خدا و بندگان درمانده محتاج مرویست که زنی
مسلمه پسر خود را بجانب حضرت فرستاد که یا رسول الله مادر من پیراهن میطلبد که در بر شما است حضرت بحجره در آمده پیراهن خود را بیرون کرد باو داد خود برهنه
بنشست بلال قامت بگفت و یاران منتظر آنحضرت بودند و بسبب برهنگی بیرون نمیتوانست آمد آیه مذکوره نازل شد حق تعالی او را باعتدال که صفت سخاوت
امر فرمود إِنَّ رَبَّكَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ بدرستیکه پروردگار تو گشاده میکرداند روزیرا برای هرکه میخواهد وَيَقْدِرُ و تنگ میکرداند
بر هرکه اراده اقتضا میکند و بسط و قبض او محض مصلحتست و کس را زهره اعتراض نیست إِنَّهُ كَانَ بِعِبَادِهِ خَبِيرًا بَصِيرًا بدرستی
که اوست بمصالح بندگان خود دانا و بینا وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ خَشْيَةَ إِمْلَاقٍ و مکشید فرزندان خود را از ترس درویشی گویند
در زمان جاهلیت دختران را زنده در گور میکردند جهت ترس آنکه مبادا بر نفقه و جهاز ایشان قادر نباشند حق تعالی ایشانرا از آن نهی کرد و فرموده که
نَحْنُ نَرْزُقُهُمْ وَإِيَّاكُمْ ما روزی میدهیم ایشانرا و شما غم روزی ایشان مخورید إِنَّ قَتْلَهُمْ كَانَ خِطْئًا كَبِيرًا بدرستی
که کشتن ایشان خطایی بزرگ و آن موجب قطع نسلست وَلَا تَقْرَبُوا الزِّنَا إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً نزدیک مشوید بزنا و گرد آن
عمل قبیح مگردید بدرستی که است زنا خصلتی زشت و بسیار قبیح وَسَاءَ سَبِيلًا و بد راهیست آنچه بدان موجب قطع انسابست و سبب فتنه

ونزاع

و نزاع و از امیر المؤمنین علیه السلام مرویست که حضرت رسول ص فرمود که زنا شش خصلت است سه در دنیا و سه در آخرت آن که در دنیاست
آنست که آبروی ببرد و روزی را قطع کند و اجل را نزدیک کرداند و آن سه که در آخرتست حق تعالی بر و خشمناک گردد و در حساب او تنگ گیری کند
و او را با آتش دوزخ قرین دارد وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ و مکشید آن نفس که حرام کرده شده است خدای
قتل او را و آنها اهل ایمانند و ذمی و معاهد و بسی از انسان بدین گشتن إِلَّا بِالْحَقِّ مگر بحکم راستی که قصاص است یا ارتداد یا زنا بشرط احصان
وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُومًا و هر که کشته شود در حالتی که ستم رسیده باشد مستوجب کشتن نباشد فَقَدْ جَعَلْنَا لِوَلِيِّهِ سُلْطَانًا
پس بدرستی که گردانیدیم یعنی در شرع مقرر کردیم مر وارث او را که مقتول را که بعد از قتل او متولی امر اوست تسلطی و قوتی که آن قصاص است در عمد
و اخذ دیت اگر خطا باشد فَلَا يُسْرِفْ فِي الْقَتْلِ پس باید که ولی خون او اسراف نکند و از اندازه بدر نرود از کشتن بانکه غیر قاتل را
بکشد إِنَّهُ كَانَ مَنْصُورًا بدرستیکه ولی خون است یاری داده شده در قصاص بمعونت امر حاکمان شرع او را و بعد از امر بحفظ نفس
میفرماید مردمانرا بحفظ مال وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ و نزدیک مشوید بمال یتیم و در آن تصرف مکنید مگر بطریقه
که شرع آن بهترست و نیکوتر و بیان این بحث در سوره انعام مذکور شد حاصل که حق تعالی میفرماید که ضبط اموال یتیم کنید و بوجهی شرعی در آن تصرف کنید
حَتَّىٰ يَبْلُغَ أَشُدَّهُ تا برسد یتیم بغایت قوت خود یعنی ببلوغ رسد و آثار رشد برو ظاهر گردد و کامل شود وَأَوْفُوا بِالْعَهْدِ
و وفا کنید بعهدی که بسته است خدا با شما که تکالیف شرعیه از نذر و عهد و یمین إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْئُولًا بدرستیکه پیمان هست طلب کرده
شده از معاهد طلب خواهند کرد که نقض آن نکرده باشد و فا نموده تا جزا بر وفق آن یابد وَأَوْفُوا الْكَيْلَ إِذَا كِلْتُمْ و تمام دهید کیل را چون
پیمایید برای دیگری وَزِنُوا بِالْقِسْطَاسِ الْمُسْتَقِيمِ و بسنجید بترازوی راست یا بقپان که ترازوی بزرگست ذَٰلِكَ خَيْرٌ
این تمام بودن و راست سنجیدن بهترست شمارا از خیانت وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا و نیکوتر از روی عاقبت و بازگشت وَلَا تَقْفُ
مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ و از پی مرو آنچه نیست ترا بدان دانایی یعنی تقلید مکن و گمان مبر یعنی مگوی دیدم و شنیدم یا دانستم و حال آنکه ندیده باشی و
شنیده و ندانسته و نزد بعضی مخصوصست بعقاید دینیه إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ بدرستیکه گوش و چشم و دل كُلُّ أُولَٰئِكَ
كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا هر یک از این اعضا هست از و پرسیده شده یعنی از اعضای مذکوره خواهند پرسید که صاحب شما با شما چه معامله کرد
ابی جعفر ع از پیغمبر ص نقل کرده که فردای قیامت بنده قدم از سر قدم بر ندارد تا او را از چهار چیز سؤال کنند از عمر او که در چه صرف کرده و از دوستی ما که اهل بیت
رسالتیم چگونه پیروی کرده وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا و مرو در زمین در حالی که خداوند تکبر باشی خطاب با رسولست و مراد امت اند
یعنی ای بنده مخرام در راه چنانکه متکبران خرامند إِنَّكَ لَنْ تَخْرِقَ الْأَرْضَ بدرستیکه تو نتوانی شکافت زمین را بپای در روی کشیدن
سخت گام زدن و زمین کوفتن وَلَنْ تَبْلُغَ الْجِبَالَ طُولًا و هرگز نرسی بکوهها از روی درازی مراد آنست که چون متکبر ضعیف و خوار است
و قادر نیست که خرق زمین کند بکوفتن قدم و بسرکشی کی از کوه در گذرد پس لازم است که طریق تواضع و تذلل مرعی دارد و فروتنی نماید كُلُّ ذَٰلِكَ
همه اینها که مذکور شد و آن بیست و پنج خصلتست که یازده امرست و چهارده نهی و اینها در الواح موسی مکتوب بود كَانَ سَيِّئُهُ عِنْدَ
رَبِّكَ مَكْرُوهًا هست بدی آن یعنی آنچه منهی است نزد پروردگار تو کراهت داشته شده یعنی خدا ترا از آن نهی کرده ذَٰلِكَ مِمَّا أَوْحَىٰ
إِلَيْكَ رَبُّكَ مِنَ الْحِكْمَةِ ان احکام مذکوره از آن چیزیست که وحی کرده است بسوی تو پروردگار تو از علمی که شناختن حق است و دانستن آن
برای عمل وَلَا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلَٰهًا آخَرَ و فرا مگیر با خدای خدای دیگر که اگر شرک آوری فَتُلْقَىٰ فِي جَهَنَّمَ پس انداخته شوی بدوزخ
مَلُومًا مَدْحُورًا در حالتی که ملامت کرده شده باشی و دور گردانیده از رحمت خدای أَفَأَصْفَاكُمْ رَبُّكُمْ بِالْبَنِينَ خطاب بکسانیست که
گفتند فرشتگان دختران خدا اند پس برگزید شما را پروردگار شما به پسران وَاتَّخَذَ مِنَ الْمَلَائِكَةِ إِنَاثًا و فرا گرفت برای خود از فرشتگان دختران
که ایشان از خسیس ترین اولاد ند این خلاف آن چیزیست که عقول شما بدان و عادت شما جاریست إِنَّكُمْ لَتَقُولُونَ قَوْلًا عَظِيمًا بدرستی که شما

شما میگویید سخنی بزرگ است که اضافه اولاد او میکنید بحق سبحانه و نفس خود را تفضیل مینهید برو که محبوب است نزد خود و مکروه را بحق نسبت میدهید و لقد
صرفنا و بدرستی که گردانیدیم یعنی مکرر ساختیم براهین خود را از وعد و وعید و جز تقریر فی هذا القرآن لیذکروا تا پند گیرند یعنی در این قرآن تا
پند پذیر شوند و دریابند و ما یزیدهم الا نفورا و نمی افزاید ایشان را تکرار این سخن مگر رمیدن و از حق دوری بعد از آن در رد قول
مشرکان میفرماید قل لو کان معه آلهة بگو ای محمد اگر بودی با خدای بحق خدایان دیگر کما یقولون همچنانکه شما مشرکان
میگویید اذا لابتغوا الی ذی العرش سبیلا آنگاه خدایان که دعوی ایشان میکنید طلب کردندی بسوی خداوند عرش راهی که بدفع او مشغول شدندی
چنانکه ملوک میکنند یعنی اگر ایشان خدای بودندی با شریک خدای بایستی که با او در امنازعت جستندی و عجز را از خود دفع کردندی سبحانه
وتعالی عما یقولون پاکست خدای و برتر از آنچه ایشان میگویند علوا کبیرا برتری بزرگ یعنی چه او سبحانه در اعلی مراتب وجود است
که از خواص الحضرت که ممتنع الفات تسبح له السموات السبع والارض ومن فیهن تسبیح میکنند و پاکی یاد میکنند خدای تعالی را
هفت آسمان و زمین و هر چه در ایشان است از ملائکه و جن و انس و ان من شیء الا یسبح بحمده و نیست چیزی از مخلوقات مگر تسبیح میگوید
خدا را ای تسبیح مقرون بحمد او یعنی پرستش میکند او را از سمات نقصان و ستایش میکند او را بصفات کمال جلال و لکن لا تفقهون تسبیحهم
ولیکن شما مشرکان در نمی یابید تسبیح ایشان را چه شما بنظر صحیح و عقل صافی تامل نمیکنید تا فهم تسبیح ایشان توانید انه کان حلیما غفورا
بدرستی که اوست خدای بردبار که تعجیل عقوبت نمیکند شما بعدم تفکر و صنایع او امرزنده مر آنان را که تامل در مصنوعات کرده عالم و وحدانیت او اعتراف
نماید سلمی گوید که تمام مکونات با اختلاف نعمتها تسبیح الهی میکنند اما از آن شنود و فهم نکند مر عالم ربانی و مراد تسبیح ایشان کیفیت او دلالت ایشان است
بر وجود صانع و بر قدرت و علم و وحدانیت او آورده اند که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم در شب نزد کعبه نشستی و تلاوت قرآن فرمودی بعضی از اهل شرک
سنگ بر آنحضرت انداختند و قصد ایذای او کردند حق تعالی ایشان را از وی کفایت کرد و حجاب آنحضرت از چشم ایشان پوشیده ایه فرستاد که و
اذا قرأت القرآن جعلنا بینک و بین الذین لا یؤمنون بالآخرة و چون برخوانی قرآن را گردانیم میان تو و آنانکه نمیگروند
بدان سرای حجابا مستورا پرده پوشیده شده از حس تا ترا نبینند و آواز ترا نشنوند و جعلنا علی قلوبهم اکنة و گردانیدیم
بر دلهای ایشان پوششها یعنی کفار بجهة عناد و لجاج تامل نمیکنند در آیات باهره و معجزات ظاهره پس گویا بر دلهای ایشان پوششها نهاده ایم
که مانع است ان یفقهوه و فی آذانهم وقرا از آنکه دریابند قرآن را و نهاده ایم در گوشهای ایشان گرانی تا استماع قرآن نمیکنند
و یا علامتی بر دلها و گوشهای ایشان نهاده ایم تا ملائکه بآن اعلام شوند که ایشان از فرط عناد تدبر نمیکنند و بسمع قبول نمیشنوند و بجهة آن ملائکه ایشان را لعن کنند
و اذا ذکرت ربک فی القرآن وحده و چون یاد کنی پروردگار خود را در قرآن یگانه و یکتا ولوا علی ادبارهم بازگردند
بر پشتهای خود یعنی باز پس روند نفورا در حالتی رمندگان باشند از شنیدن توحید چه داعیه ایشان آنست که الهه ایشان را با الله خود ذکر کنی
نحن اعلم بما یستمعون به ما دانا تریم بآنچه میشنوند قرآن را بسبب آنچه که سخریه است مراد آنست که قرآن را برای استهزا و طعن در آن
میشنوند اذ یستمعون الیک وقتی که گوش میدارند بسوی تو و اذ هم نجوی و وقتی که ایشان راز گویند کانند یعنی پنهان با یکدیگر میگویند که کلام
در سحر است و شعر اذ یقول الظالمون یاد کن ای محمد چون گفتند ستمکاران یعنی مشرکان مر اصحاب ترا که شما ان تتبعون الا رجلا
مسحورا متابعت نمیکنید و از پی نمیروید مگر مردی سحر کرده شده را که با او سحر کرده اند و عقلش زایل شده انظر کیف ضربوا لک الا
مثال بنگر که چون زدند برای تو مثلهای مختلفه یعنی وصف میکنند ترا بمجنون و ساحر و کاهن و شاعر فضلوا فلا یستطیعون سبیلا
پس گمراه شدند از طریق حق در جمیع این امثال پس نمیتوانند یافتن راهی بطعنه بر وجهی که متوجه باشد مگر بهتان صریح بعد از آن در ذکر انکار ایشان بعث
میفرماید که و قالوا ء اذا کنا عظاما و رفاتا و گفتند کافران آیا آنهنگام که بعد از مرگ بمرور زمان استخوانها و خاکها خورد و مرده شده
و ریزیده گشته ءانا لمبعوثون خلقا جدیدا آیا برانگیخته گان شویم آفریدن نو و تازه قل بگو ای محمد در جواب ایشان که کونوا گردید
شما یعنی اگر ذوالمثل کردید شما بتن خود حجارة او حدیدا سنگ یا آهن او خلقا مما یکبر یا آفریده از آن چیزها که بزرگ است و
وسعی دارد فی صدورکم در سینه های شما مانند آسمان و کوه و امثال آن از هر چه قبول حیات در ان بعید است البته حق تعالی شما را ابرازد و باز زنده گرداند
بجهة تعلق قدرت تامه حضرت عزت بر همه ممکنات پس تعلق قدرت او بزنده گردانیدن استخوانهای پوسیده شما که موصوف بوده است بطریق اولی

فسیقولون

سوره اسرا ۱۷

فسیقولون من یعیدنا پس زود باشد که گویند بر وجه انکار کیست که باز آورد ما را یعنی زنده سازد پس از مرگ قل بگو ای محمد در جواب ایشان کو باز آورد
و زنده سازد شما را الذی فطرکم اول مرة آنکسی که بیافرید شما را اول بار که خاک بودید پس آنکس که تواند که خاک را جان دادن در بدایت هم
تواند که خاک را زنده سازد در نهایت چون این آسان تر است از اول فسینغضون الیک رؤسهم پس زود باشد که بجنبانند
بجانب تو سرهای خود را یعنی چنانچه کسی از تعجب سر خود را میجنباند ایشان از روی انکار و استکبار سر خود بجنبانند و یقولون متی هو و گویند
کی خواهد بود این بعث و نشر قل عسی ان یکون قریبا بگوی ای محمد شاید که این بعث و نشر نزدیک باشد چه لامحاله هر چه آینده است نزدیک
توان گفت و بعث شما البته واقع شود یوم یدعوکم در روزی که بخواند خدای شما را برای محاسبه فتستجیبون پس شما اجابت کنید خدا را
بحمده در حالتی که قایل باشید بستایش حق تعالی بر کمال قدرت او چنانکه در خبر آمده که خلایق از قبور برآمده خاک از سرها افشانند و گویند سبحانک اللهم
وبحمدک و تظنون ان لبثتم الا قلیلا و گمان برید آنهنگام که درنگ نکرده اید در قبر مگر اندکی یا زندگی خود را که در دنیا داشته
باشید در آن روز اندکی شمرید جهة مشاهده احوال آن بعد از آن بندگان را باتباع بهترین اقوال و افعال میفرماید که و قل لعبادی و بگو مر بندگان مرا یعنی
مؤمنان که بندگان مخصوص منند یقولوا التی هی احسن که بگویند آن کلمه را که آن بهتر و نیکوتر باشد آورده اند که مشرکان پیوسته در ایذای
صحابه بقول و فعل میکوشیدند مؤمنان صورت حال بعرض سید ابرار رسانیدند و بجدال و قتال ایشان دستوری طلبیدند حضرت فرمودند که حق تعالی مرا
بمحاربه ایشان امر نفرموده و این آیه آمد که مؤمنان را امر کن تا عمل کنند باحسن اقوال یعنی در مقابله جفای کفار درشتی نکنند بلکه با ایشان گویند یهدیکم الله خدا شما را
راه راست دهاد ان الشیطان ینزغ بینهم بدرستی که دیو برکش دشمنی می افکند میان او میان ایشان ممکن است که درشتی کردن با ایشان درشتی
موجب ستیزه و عناد گردد ان الشیطان کان للانسان عدوا مبینا بدرستی که شیطان هست مر آدمی را دشمنی آشکارا که بهر صلاح او
نخیرد و بجز در هلاک او نکوشد ربکم اعلم بکم پروردگار شما داناتر است بحال شما ان یشأ یرحمکم اگر خواهد خدای بخشد بر شما و از جور کفار
برهاند او ان یشأ یعذبکم یا اگر خواهد عذاب کند شما را باید او آزار کفار که مزید ثواب شما باشد و ما ارسلناک علیهم وکیلا
و نفرستادیم ترا ای محمد بر کافران نگهبانی که ایشان را از کفر نگهداری یا جبار ایشان را بر اسلام داری پس مواخذ شوی بکفار و کردار ایشان بر تو همین تبلیغ است
پس اصحاب خود را با قوال و افعال حسنه امر کن و با کفار مدارا کن و ربک اعلم بمن فی السموات والارض و آفریدگار تو دانا تر است بآنکس که در آسمانها
و زمین است یعنی احوال ایشان داند و مصلحت ایشان فرو نگذارد و در انوار کعبه که قریش میگفتند چرا یتیم ابوطالب پیغمبر باشد شبو در کرسنه چند متابعت
او کنند حق تعالی این فرستاد که ما داناتریم با اهل آسمان و زمین هر که خواهیم برای نبوت برگزینیم و لقد فضلنا بعض النبیین علی
بعض و بدرستی که فزونی دادیم بعضی پیغمبران را بر بعضی دیگر چنانکه ابراهیم را در خلت و موسی را بمکالمه و محمد را بمحبوبیت و خاتمیت و عموم رسالت و معراج
و آتینا داود زبورا و دادیم داود را کتاب زبور پس شرف او بدان کتابست نه بپادشاهی و مروی است که زبور صد و پنجاه سوره است که در او احکام
حلال و حرام و حدود و فرایض نیست بلکه ثنای الهی و موعظه و نصیحت و صفت حضرت رسالت پناه و ستایش آورده اند که چون قریش بقحط مبتلا شدند حق تعالی
جهت الزام ایشان این آیه فرستاد که قل ادعوا الذین زعمتم بگوی ای محمد با کافران که بخوانید آنان را که گمان برده اید که ایشان خدایانند از
ملائکه و مسیح و عزیر و اصنام من دونه بجز از خدا تا این بلا از شما بگردانند فلا یملکون کشف الضر عنکم ولا تحویلا پس ایشان نمیتوانند
برداشتن سختی یعنی قحطی و بیماری و درویشی از شما و نمیتوانند تغیر دهند و دادن آن را بغیر گردانیدن آن از قبیله شما بقبایل دیگر آورده اند که ملائکه را و خداعه
می پرستیدند جنیان خود ایمان آوردند و پرستندگان ایشان بر کفر ماندند این آیه آمد که اولئک الذین یدعون آنگروه از ملائکه و جن آنانند که
میخوانند ایشان را و میپرستند یبتغون الی ربهم الوسیلة میجویند بسوی پروردگار خود وسیله یعنی تقرب بطاعت و عبادت بحضرت او
ایهم اقرب هر کدام از ایشان که نزدیکتر اند بمنزلت و مرتبه یعنی آنها که مقربان درگاهند از ملائکه و جن توسل میکنند بحق تعالی پس غیر مقرب بطریق
اولی و یرجون رحمته و یخافون عذابه و امید میدارند بخشش او را و رحمت او را و میترسند از عذاب او ان عذاب ربک
کان محذورا بدرستی که عذاب پروردگار تو هست سزاوار آنکه از آن حذر کنند و چون معلوم شد که ایشان در بیم و امیدند بهیچ وجه سزاوار
بندگان پس چگونه ایشان را پرستش کنند بعد از آن بر سبیل تهدید میفرماید و ان من قریة الا نحن مهلکوها و نیست هیچ دهی و شهری و مملکتی

مگر که ما هلاک کننده ایم اهل آن را بمرگ و فنا قبل یوم القیمة پیش از روز قیامت او معذبوها عذابا شدیدا یا عذاب کننده آن بقتل و قحط و غیر آن عذابی سخت یعنی اگر مؤمن صالح اند بموت و اگر کافر و فاسق اند بعذاب کان ذلک فی الکتاب مسطورا هست این حکم در لوح محفوظ نوشته شده آورده اند که قریش از حضرت رسالت معجزه طلبیدند از جمله آنکه کوه صفا را زر خالص گرداند و کوههای مکه را محو کند تا زمین گشاده گردد و صلاحیت زراعت داشته و جویهای روان بسازد تا باغ و بوستان بسازند حق تعالی فرموده که وما منعنا ان نرسل بالآیات و باز نمیدارد ما را آنکه فرو فرستیم معجزات مقترحه را الا ان کذب بها الاولون مگر آنکه تکذیب کردند بآیات مقترحه خویش پیشینیان یعنی امم گذشته معجزات طلبیدند و ما بر دست پیغمبران ظاهر کردیم و تکذیب کردند و ما ایشان را مستاصل ساختیم پس اگر آنچه این امت میطلبند از معجزات بظهور آریم و میدانیم که ایشان نخواهند گروید هر آینه عذاب استیصال بر ایشان باید فرستاد و ما در ازل حکم کرده ایم که ایشان را مستاصل نسازیم و بجهت شرف محمد و با آنکه مؤمنان از نسل ایشان بیرون خواهیم آورد بعد از آن ذکر بعضی از امم ماضیه میکند که بجهت تکذیب آیات مقترحه هلاک شدند و میفرماید که واتینا ثمود الناقة و دادیم قوم ثمود را ناقه باقتراح ایشان از صالح مبصرة در حالتی که بینه بود یعنی او را از سنگ بیرون آوردیم بروجهی که بمعاینه آن را میدیدند فظلموا بها پس کافر شدند بدان ناقه و او را پی کردند و بتمامی هلاک شدند وما نرسل بالآیات الا تخویفا و ما نفرستیم معجزات مقترحه را مگر برای ترسانیدن از عذاب استیصال پس اگر بر کفر راسخ باشند بعد از نزول آن معجزات هر آینه مستاصل کردند واذ قلنا لک و یاد کن چون گفتیم ترا وعده دادیم که اندوه مخور ان ربک احاط بالناس بدرستی که آفریدگار تو یعنی عذاب او فرا خواهد گرفت مردمان را یعنی هلاک خواهد کرد اهل قریش را این آیت بواقعه بدر یا علم خدا احاطه کرده باحوال مردمان از عبادت و معصیت و شرک و آنچه مستحق آنند از ثواب و عقاب وما جعلنا الرؤیا التی اریناک الا فتنة للناس و ما نگردانیدیم آن خواب را که بتو نمودیم مگر برای آدمیان یعنی بسبب آزمایش مراد از این رؤیت که در حدیبیه آنحضرت خواب دیده بود که عمره گذارد و خانه کعبه را طواف کرده و سعی و حلق بجای آورده صحابه منتظر آن بودند و در آن سال عمره میسر نشد و منافقان زبان طعن دراز کردند که خواب راست نشد و حال آنکه حکم الهی بود که تعبیر واقعه در سال آینده بظهور رسید و تفصیل این در سوره فتح مذکور خواهد گشت انشاء الله تعالی و از امام محمد باقر و امام جعفر الصادق علیهما السلام مرویست که حضرت رسالت در خواب دید که جمعی بوزینگان در منبر او میدوند و دید آنحضرت دلتنگ شد جبرئیل آمد و او را خبر داد که ایشان بنو امیه باشند که بعد از تو پا بر منبر تو نهند و بر آنجا برآیند و در خبر است که بعد از این واقعه آنحضرت را خندان ندیدند و مراد از این فتنه آن فتنه که در ایام حکومت ایشان واقع شد از قتل اولاد و ذریه سید الابرار که در هیچ قرنی از قرون کسی مثل آن ندیده و نشنیده و نیز از امامیه مراد بشجره ملعونه که بعد ازین واقع شد نیز بنو امیه اند و آن است که والشجرة الملعونة فی القرآن یعنی نگردانیدیم درخت لعنت کرده شده را که یاد کرده شد در قرآن مگر برای فتنه مردمان تا محبان خود را نزد آن آزمایش کنیم و بر عالمیان ظاهر سازیم که کدام از ایشان صابرست و کدام جزع کننده است و چون مشرکان شنیدند که درخت زقوم در دوزخ رسته است متعجب شدند ابوجهل گفت محمد میگوید که آتش سنگ میسوزد و باز میگوید که درخت میروید این بغایت عجب است و حال آنکه از تعجب ایشان عجب مینمود زیرا که از درخت سبز آتش میگرفتند و فکر نمیکردند که آنکه آتش در درخت سبز تعبیه نهد چه عجب که در آتش درخت برویاند یا قادری که پر و بال سمندر را در آتش بپروراند و چشاو شترمرغ را بوقت فرو بردن جمرات آتش از سوختن نگاه میدارد توانا است بر رویانیدن شجره در دوزخ و زقوم را شجره آن ملعونه گفت باعتبار آنکه خورنده آن کافرانند و لعنت متوجه ایشان است ونخوفهم و میترسانیم کافران را بانواع تخویفات چون خبر استیصال امم سابقه و شجره زقوم دوزخ و امثال آن از عذاب و عقاب فما یزیدهم الا طغیانا کبیرا پس نمی افزاید تخویف ایشان را مگر سرکشی بزرگ و چون مکر ایشان و وسوسه شیطان در عقب آن ایراد استکبار و بدی عاقبت ایشان کرده میفرماید که واذ قلنا للملائکة اسجدوا لآدم و یاد کن چون گفتیم مر فرشتگان را که سجود کنید مر آدم را سجده تکریم و تعظیم فسجدوا الا ابلیس پس سجده کردند همه ایشان مگر ابلیس که سجده نکرد و چون خدای پرسید چرا سجده نکردی قال أأسجد گفت بروجهی انکار و استکبار و انکار که آیا سجده کنم یعنی سجده نکنم لمن خلقت طینا مر آنکس را که آفریدی از گل پس حق تعالی برو لعنت کرد و او را از درگاه خویش براند قال أرأیتک گفت ابلیس دیگر باره که ای آفریدگار من آیا دیدی و پسندیدی هذا الذی کرمت علی آنکسی را این را که گرامی کردی و فضل دادی او را بر من بچه وجه او را بر من تفضیل دادی و حال آنکه او خاکست و خسیس ترین عناصرست و من از آتش که شریف ترین

لئن اخرتن

لئن اخرتن الی یوم القیمة بخدای که اگر واپس داری مرا و مرگ مرا تاخیر کنی تا روز قیامت لاحتنکن ذریته هر آینه مستولی شوم بر گمراه ساختن فرزندان او و همه را در تحت تصرف خود در آورم الا قلیلا مگر اندکی را که نتوانم ایشان را گمراه کردن بسبب عصمت که ایشان را داشته باشی قال اذهب گفت خدای تعالی مراد او را که برو این اهانت است یعنی براند او را از درگاه رحمت و قربت بر وجه تهدید فمن تبعک منهم پس هر که ترا متابعت کند و فرمان برد از ذریت آدم فان جهنم جزاؤکم پس بدرستی که آتش پادافراه شماست یعنی جزای تو و ایشان جزاء موفورا جزائی تمام یعنی عذابی بر دوام ثابت بقوله واستفزز من استطعت منهم بصوتک و از جای بجنبان و بلغزان هر کرا توانی از ایشان باواز خود یعنی خواندن ایشان بفساد و مروی است که هر آوازی که در راه رضای خدا بیرون نیاید او از شیطانست و هر داعی که بمعصیت دعوت کند لشکر ابلیست واجلب علیهم و باواز سخت خوان و برانگیزان بر ایشان بخیلک ورجلک سواران و پیادگان خود را مجمع گفته که هر که سوار و پیاده انس و جن که در معصیت خدای سعی کند از خیل و رجل شیطانست وشارکهم فی الاموال و شریک شو با ایشان در مالها ایشان یعنی ایشان را بران دار تا از حرام جمع کنند یا بر باد دهند یا در سایر معصیت صرف کنند والاولاد و در فرزندان ایشان نیز شریک شو تا از زنا حاصل شوند یا بعبد العزی و عبد الشمس نام نهند یا ایشان را بر ملت باطله رغبت کنند وعدهم و وعده ده ایشان را بوعدهای دروغ از درازی امل و شفاعت بتان و انکار بعث و بهشت و دوزخ و تاخیر توبه وما یعدهم الشیطان الا غرورا و وعده نمیدهد شیطان ایشان را مگر بفریب یعنی خطا را بصورت ثواب با ایشان مینماید تا مرتکب آن شوند ان عبادی بدرستی که بندگان خالص برگزیده من که برای بعث آفریده شده اند لیس لک علیهم سلطان نیست ترا بر اغوای ایشان تسلط و قدرت یعنی همه کس را توانی فریفت مگر بندگان خوص مرا وکفی بربک وکیلا و بسنده است پروردگار تو نگهدار بندگان خود را از اضلال تو بوسوسه دلایل اضحه ربکم الذی یزجی لکم الفلک فی البحر پروردگار شما آنکس است که بقدرت کامله میراند و روان میگرداند برای شما کشتی را در دریا لتبتغوا من فضله تا بجویید از فضل او یعنی روزی خود که بتجارت و معاملاتست یا منفعتی که بی عبور بر دریا بدست نیاید انه کان بکم رحیما بدرستی که اوست بر شما مهربان که کارهای مشکل بر شما آسان میگرداند و ما یحتاج شما را مهیا میسازد واذا مسکم الضر فی البحر و چون برسد بشما سختی که آن غرق شدنست در دریا ضل من تدعون الا ایاه گم شود و برود از خاطرهای شما هر که را میخوانید و میپرستید بجز او در آنکه خدا او ندیکانه است یعنی در آنجا جز وی را نمیخوانید و نجات جز وی نمیجویید فلما نجاکم الی البر پس آن هنگام که برهانید شما را از غرق شدن و برسانید بسوی بیابان اعرضتم برگشتید از توحید و باز روی بپرستش بتان آوردید وکان الانسان کفورا و هست آدمی بسیار ناسپاس مر نعمت خداوند خود را افامنتم ان یخسف بکم جانب البر آیا ایمن شدید از آنکه فرو برد شما را خدای تعالی بکرانه از زمین یعنی قادر است بر آنکه شما را فرو برد و تواناست بر آنکه بعد از رسیدن شما از دریا بصحرا ایمن شدید از آنکه فرو برد شما را او یرسل علیکم حاصبا یا فرو فرستد بر شما بادی که سنگریزه بر شما افکند یعنی قادر است بر آنکه شما را سنگباران کند ثم لا تجدوا لکم وکیلا پس نیابید برای خود نگهدارنده که شما را محافظت کند چه هیچکس نتواند رد فعل حق کند ام امنتم ان یعیدکم فیه تارة اخری یا ایمن شده اید از آنکه باز گرداند شما را در دریا بار دیگر یعنی در دل شما افکند تا دیگر باره میل بغزو دریا کنید و در کشتی نشینید فیرسل علیکم قاصفا من الریح پس فرستد بر شما شکننده از باد یعنی بادی برانگیزاند که کشتی را بشکند فیغرقکم بما کفرتم پس غرق کند شما را بسبب آنکه کافر شدید ثم لا تجدوا لکم علینا به تبیعا پس نیابید برای خود بر ما باین غرق کردن از پس در آینده که داد وی کند و خواهد که انتقام کشد از ما و باز بان اعتراض دراز کننده گوید چرا چنین کردی بعد از حکایت ابلیس ذکر تعظیم بنی آدم فرموده بقوله ولقد کرمنا بنی آدم و هر آینه گرامی کردیم فرزندان آدم را وحملناهم فی البر والبحر و برداشتیم ایشان را یعنی سوار گردانیدیم در بیابانها و در دریا بر کشتیها ورزقناهم من الطیبات و روزی دادیم ایشان را از طعامهای پاکیزه و بالذت وفضلناهم علی کثیر ممن خلقنا تفضیلا و افزونی دادیم ایشان را بر بسیاری از آنچه ما آفریده ایم و افزونی دادنی بغلبه و استیلا و بشرف و کرامت و آنکه کرامت ایشان جسمانیست و روحانی اما جسمانی تمام ایشان را از مؤمن و کافر در آن شریکند تخمیر طینت ایشانست بدین تصویر در رحم و حسن صورت و مزاج قریب باعتدال و راستی قامت و اخذ بیدین و اکل باصابع و تزیین بلحیه و گیسو و تمیز بعقل و فهم و نطق و خط و راه یافتن باسباب معیشت و تمکن بر صناعات و روحانی و آن قسمیست عامه و خاصه اما آنچه عامست مؤمن و کافر در آن شریکست چون نفخ روح در ایشان و اخراج از صلب بنی آدم و اسماع قولت و انطاق بجواب بلی و عهد بر عبودیت

در ارسال رسل و انزال کتب برای ایشان و ترغیب بمثوبات و تخویف از عقوبات و اظهار قدرت و دلایل معجزات برای ایشان اما کرامت و وجاهت خاصه کرامت
که انبیا و اولیا و مؤمنان را بدان گرامی ساخته اند از نبوت و کرامت و رسالت و هدایت و ولایت و ایمان و اسلام و ارشاد و اخلاق حسنه و آداب مرضیه و تنزیه
الانبیا آورده که انبیا و رسل و ائمه معصومین علیهم السلام افضل اند از جمیع ملائکه بعد از ان میفرماید که یاد کن ای محمد یوم ندعوا کل اناس بامامهم
روزی که بخوانیم هر گروهی را از مردمان بر پیشوایان ایشان یعنی بنی ایشان چنانکه گویند یا امت موسی یا امت عیسی یا امت محمد و از امیر المؤمنین علیه السلام
مرویست که در انروز هر قومی را بخوانند با امام زمان ایشان و کتاب منزل بر ایشان و از صادق علیه السلام روایتست که فرمود ای دوستان و محبان با حمد خدا آمی کنید
برین نعمت چون روز قیامت باشد هر قومی را بدان دعوت کنند که بوی اقتدا کرده باشند ما پناه برسول خدا بریم و چنگ در دامن حبل المتین او زنیم و شما
پناه بما دهید پس کجا برند شما را و این کلمه سه بار اعادت فرمود بعد از ان گفت بخدای کعبه که شما را بهشت فمن اوتی کتابه بیمینه پس هر که
داده شود نوشته عمل او بدست راست فاولئک یقرؤن کتابهم پس آن گروه میخوانند کتاب خود را از روی بهجت و مسرت نوبتی بعد از
نوبتی در ان نامه عملهای نیکو بینند و لا یظلمون فتیلا و ستم دیده نشوند در مزد خود بمقدار فتیلا از چرک که میان انگشتانست یعنی کمترین چیزی قصور در باداش
ایشان نباشد و من کان فی هذه اعمی و هر که است درین دنیا نابینا یعنی دیده دلش راه صواب نبیند و بجهت فرط عناد در دلایل و بینه
نظر نکند تا راه صواب بدو نماید فهو فی الاخرة اعمی پس او در آخرت نابیناست یعنی راه نجات نیابد و اضل سبیلا و گمراه تر از نابینا بود
پس هر که نابود در دنیا از ضلالت نابینا بود در عقبی از ثواب بی بهره بود و هر که انجا روی توبه نه بیند فردا جمال مغفرت که مشاهده تواند کرد آورده اند که وفد ثقیف
گفتند که ای محمد ما ایمان بیاریم تا و فتح یکسال ما را ببت پرستیدن بگذاری و زمین طایف را که آرامگاه ماست چون حرم مکه حرم ما گردانی و ما را از رکوع و سجود معاف
داری اگر از تو پرسند که چرا چنین کردی بگو خدای من برین فرموده است آیه آمد که و ان کادوا لیفتنونک عن الذی اوحینا الیک و
بدرستی که نزدیک بودند ثقیف که ترا در فتنه اندازند و بگردانند ترا از انچه که وحی کردیم بتو لتفتری علینا غیره تا افترا کنی و بر بندی بر ما جز
انچه وحی کردیم بگوی که خدای امر فرموده و اذا لاتخذوک خلیلا و انگاه که چنین کنی هر آینه فرا گیرند ترا دوست خود جهت موافقت
تو با ایشان در سلوک طریق ضلال و لولا ان ثبتناک و اگر نه آنست که ترا ثابت داریم بمدد عصمت لقد کدت ترکن الیهم
شیئا قلیلا بدرستی که نزدیک بود که میل کنی بسوی ایشان میل کردنی اندک یعنی بجهه قوت کید و مکر ایشان نزدیک بود که تو در صدد میل شوی بایشان
ولیکن عصمت ما ترا نگهداشت در مجمع آورده که چون انحضرت معصوم بود پس برای تخویف امت تا میل بسخن مشرکان نکنند آیه آمد که اذا لاذقناک آنگاه
که میکردی هر آینه میچشانیدیم ترا ضعف الحیوة و ضعف الممات دو چندان عذاب زندگی در دنیا و دو چندان عذاب در آخرت و دو چندان عذابی
باشد که واقع شود بر غیر تو که مرتکب این امر شود زیرا که خطای خطیر خطیر است ثم لا تجد لک علینا نصیرا پس نیابی یاوری برای خود بر دفع عذاب ما
یاری که بسبب او از ان باز رهی چون این آیه آمد حضرت رسالت صلعم فرمود اللهم لا تکلنی الی نفسی طرفة عین بار خدایا مرا چشم زدنی
بخود مگذار مرویست که اهل مکه در اخراج انحضرت مشاورت کردند و در این باب قرار گرفت که در دشمنی بجد آغاز کنند که انحضرت را بالضروره بار
رفتن [illegible] این آیه فرستاد که و ان کادوا لیستفزونک من الارض و بدرستی که خواستند اهل مکه که بلغزانند ترا بدشمنی ازین زمین
لیخرجوک منها تا بیرون کنند ترا از زمین و اذا لا یلبثون خلافک الا قلیلا و انگاه که چنین کنند درنگ نکنند از رفتن تو مگر
اندکی از زمان و چنان شد که بعد از هجرت باندک زمانی واقعه بدر دست داد و هلاک شدند روایتست که یهود را از اقامت انحضرت حسد آمد گفتند یا ابا القاسم
مقام انبیای پیشین زمین شام بود اگر تو پیغمبری میخواهی که ما ترا تصدیق کنیم باید که بزمین شام روی انجا ساکن شوی حضرت عزم سفر شام فرمود آیه آمد که یهود میخواهند
که ترا از زمین یثرب دور افکنند اگر چنین باشد پس از تو چندان امان نیابند و معذب شوند حضرت عازم شد بتوطن در مدینه و در اندک زمانی قبایل یهود بقتل و اجلا
معذب شدند بعد از ان فرمود که سنة من قد ارسلنا قبلک من رسلنا سنت نهادیم برای انها که فرستادیم پیش از تو از فرستادگان و آن سنت
هلاک ایشان است بتکذیب پیغمبران و اخراج ایشان از دیار خود و لا تجد لسنتنا تحویلا و نیابی سنت و عادت ما را تغیر و تبدیلی و چون عادت
الله جاری شد که تا پیغمبران در میان امت باشند ایشان از عذاب ایمن باشند و اگر او را بیرون کنند معذب گردند پس چه قصد میکنند که ترا بیرون کنند و بعد از اقامت
حجت و ذکر وعد و وعید امر میفرماید باقامت صلوة بقوله اقم الصلوة لدلوک الشمس بپای دار نماز را و محافظت آن کن در وقت زوال آفتاب و میل او
بجانب مغرب که اول ظهر است الی غسق اللیل تا بتاریکی شب که اول نماز شام و خفتن است و غسق اللیل وقت نماز مغرب و عشاست و قرآن الفجر
و بپای دار نماز صبح را تسمیه بقرآن جهت قرائت قرآنست پس از قبیل تسمیه کل باشد باسم جزو ان قرآن الفجر کان مشهودا

بدرستی

بدرستی که نماز بامداد مشهود است یعنی ملائکة اللیل و نهار او را مشاهده میکنند چه آن وقت فرشتگان روز بیایند و بالا رفتن فرشتگان شب
از ادای (?) اعمال لیل ثبت میکنند و ملائکه روز از ابتدای نهار در اوایل دیوان نهار می نویسند و من اللیل فتهجد به نافلة لک و
بعضی از شب پس بیدار شو بنماز شب در حالتی که فریضه زایده است برای تو بنمازهای یومیه چون آن وجوب مخصوص است بتو و برامت تو مندوب پس نماز شب را
بر تو فریضه گردانیدیم نه بر امت تو عسی ان یبعثک ربک مقاما محمودا شاید که بدارد ترا پروردگار تو در مقام پسندیده یعنی مقامی که
ستوده باشد بستایش همه ستایش کنندگان و او بر همه مشرف باشد بر وجهی که جمیع بندگان او را ببینند علیه السلام گوید که روز قیامت کرسی بیارند و در پیش
عرش بنهند و خاتم الانبیا بران نشیند و او را اذن شفاعت دهند بشفاعت هر که گوینده لا اله الا الله باشد و ایمان داشته باشد نفاق
نداشته حقتعالی او را از دوزخ خلاصی دهد بعد از ان انحضرت را امر میکند که و قل رب ادخلنی و بگوی ای پروردگار من در آور مرا در قبر
مدخل صدق در آوردنی پسندیده باکرامت و اخرجنی مخرج صدق و بیرون آر مرا از ان در وقت بعث بیرون آوردنی ستوده
و باکرامت از امام جعفر علیه السلام نقلست که رسول این دعا را وقتی کرد که در غار بود یعنی بار خدایا بیرون آور مرا از غار با امنیت و باز مکه بر با ظفر و غنیمت و
اجعل لی من لدنک و بده مرا از نزدیک خود سلطانا نصیرا حجتی یاری دهنده و قولی اعانت کننده و غالب شوند بر جمیع اهل خلاف و عناد و
قتاده گفته که مراد بسلطان پادشاهیست که ناصر اسلام باشد بر کفره و رواج اسلام بدون آن میسر نشود پس حقتعالی اجابت دعای انحضرت کرد و قل جاء الحق و
زهق الباطل و بگو آمد حق یعنی دین اسلام و ناچیز شد باطل یعنی شرک و گویند حق قرآنست و باطل شیطان چه هر کجا قرآن ظهور کند شیطان از انجا بگریزد
ان الباطل کان زهوقا بدرستی که باطل هست نیست شونده و ناچیز شونده ابن مسعود گفته که چون رسول صلعم فتح مکه فرمود در حرم کعبه سیصد و شصت بت
نهاده بوده اند هر قومی روی بصنمی داشته و روی پس انحضرت چوبی بدست گرفته بود که بهر آن قطعه بتی میزد پاره پاره میکرد و میگفت و قل جاء الحق و
زهق الباطل و بر هر بتی که بلند بود بروی در افتادی مشرکان گفتند ما هیچ مردی ساحرتر ازین مرد ندیدیم و بر بالای خانه کعبه بتی از خزاعه مانده بود که از مس
حضرت فرمود یا علی مرا از بام کعبه بر برای آن امیر المؤمنین پای مبارک بر دوش مبارک انحضرت نهاده بالا رفت و آن بت بزیر انداخت و بشکست بعد از ان
در نعت قرآن فرموده که و ننزل من القرآن ما هو شفاء و فرو میفرستیم از قرآن انچه که آن شفاست مر امراض را مانند فاتحه و آیات
شفا و یا شفاست مر بیماری جهل و شبه را و اوضح آنست که برای بیانست یعنی همه قرآن شفاست از مرضهای صوری و معنوی و قلبی و رحمة للمؤمنین
و بخشایش است مر مؤمنان را که بدان نفع میگیرند در دین و صلاح نفوس خود و در حدیث آمده که قرآن شفاست هر که بقرآن طلب شفا نکند خدا او را شفا ندهد از صادق علیه السلام
مرویست که هر که را بیماری باشد باید که بعد از نماز صبح چهل بار الحمد بخواند و باد بر او دمد اگر به شود و روز دیگر اعادت بخواند ضامن منم شفای او را مگر بیماری که اجل
در ان باشد و لا یزید الظالمین الا خسارا و نمی افزاید قرآن ستمکاران را یعنی مشرکان مگر زیانکاری و هلاکت بجهت تکذیب و کفران بعد از ان
از کفر ایشان مشرکان خبر میدهد و اذا انعمنا علی الانسان و چون انعام کنیم انواع نعم بر آدمی یعنی کافر اعرض روی بگرداند از یاد ما و شکران
نعمت مشغول شود و نای بجانبه و دور گرداند نفس خود را از شکرگزاری ما و ما را بالکلیه فراموش کند و مستغنی شود از ما و اذا مسه الشر کان یؤسا
و چون برسد بر وی بیماری یا فقر و ترس باشد بسیار نا امید از رحمت ما و بفضل ما واثق نباشد اما مؤمن در نعمت شکر کند و در نقمت با امید فرج میماند پس آیه خاص است بکافر اگر کسب ظاهر
علی الاطلاق واقع شده قل کل یعمل علی شاکلته بگو هر کس از مؤمن و کافر کار میکند بر طریقه که مشاکل حال و اعتقاد او باشد از خیر و شر یعنی کافر در نعمت اعراض کند
و در نقمت نا امید باشد و مؤمن در سرا سپاس دارد و در ضرا شکیبایی ورزد و همچنین هر کسی است بر وفق اعتقاد و بر طبق صواب دید خود عمل مینماید از شیخ شبلی پرسیدند
که کدام آیه در قرآن امیدوار تر است فرمود که کل یعمل علی شاکلته گفتند درین آیه رجا در کجاست گفت از بنده رجا و خطا پدید آید چه مقتضای طبع او باشد و از
و از خدا تعالی عفو و عطا آید و انچه از کریم او سزد فربکم اعلم بمن هو اهدی سبیلا پس پروردگار شما دانا تر است با کسی که او راه یافته تر است و بصواب
نزدیکتر یا نیکوتر از جهت دین و مذهب آورده اند که کفار عرب نضر بن حارث و ابی بن خلف و عقبة بن ابی معیط را بمدینه فرستادند تا از یهود حال حضرت رسالت
را استفسار نمایند چون با ایشان ملاقات کردند احوال بازگفتند یهود متعجب شده گفتند ای صنادید عرب ما دانسته ایم که زمان ظهور پیغمبری نزدیکست و از سخنان انبیا
را بجه احوال انبیا استعلام میتوان کرد شما بجهت آزمایش از وی پرسید طوف کننده مشرق که بود و احوال جوانی که در زمانه پیشین گم شدند چگونه است و روح چیست اگر

هر سه سؤال را جواب دهد پیغمبر باشد و اگر هیچکدام را جواب ندهد پیغمبر نیست و اگر دو را جواب گوید و از روح هیچ نگوید پیغمبر حق است پس مادر کتاب خود چنین
خوانده ایم ایشان بمکه آمده مجلس ساختند و از آنحضرت سؤال کردند حق تعالی در باب آن جوانان زمان پیشین این آیه فرستاد که أَمْ حَسِبْتَ أَنَّ
أَصْحَابَ الْكَهْفِ كَانُوا مِنْ آيَاتِنَا عَجَبًا و در باب آنکه در مشرق و مغرب عالم سیر کرد این آیه فرستاد که يَسْأَلُونَكَ عَنْ ذِي الْقَرْنَيْنِ و
در باب روح فرمود که وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ و میپرسند ترا از کیفیت روح که انسان بدان زنده است قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي
از پروردگار منست یعنی از مبدعات اوست که بامر کن موجود شده بی ماده و از آن جمله است که مخصوص است بعلم خدای عز و جل و بدو دانا نیست وَ
مَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا و داده نشده اید از دانش مگر اندکی نسبت بعلم خدای که استفاده آن میکنید از وسائط بتوسط حواس خمس
مرویست که چون کفار این جواب شنیدند گفتند این خطاب مختص است بما یا غیر ما نیز در این داخلند حضرت فرمود که ما حقیقت روح میدانیم گفتند عجب است از گفتار
تو که میگوئی وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا و بار دیگر میگوئی وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا آیه نازل شد وَلَوْ أَنَّ مَا فِي الْأَرْضِ
مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلَامٌ و آنچه ایشان گفته بودند بجهت کجی فهم ایشان بود زیرا که حکمت انسانی همان بود که علمی حاصل کنند بقدر طاقت بشریت و آنچه سبب
معاش و معاد او باشد بعد از آن در بیان امتنان خود میفرماید که وَلَئِنْ شِئْنَا لَنَذْهَبَنَّ بِالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ و اگر خواهیم ما
هر آینه ببریم آنچه را که وحی کرده ایم بتو قرآنست یعنی از سینه ها و مصحفها محو کنیم ثُمَّ لَا تَجِدُ لَكَ بِهِ پس نیابی تو برای خود بآن یعنی بنابی
بعد از بردن آن عَلَيْنَا وَكِيلًا بر ما وکیلی از جانب خود که آنرا از ما استرداد کند و بسینه ها و مصحفها باز آورد و آنچنانکه محفوظ بود در اول باز دارد
إِلَّا رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ مگر رحمتی و بخششی از خدای تو که ترا دریافته آنرا رد کند و در سینه تو محفوظ دارد و یا معنی آنکه رحمت پروردگار تو آنرا ابقا می کند
و محو نمیکند إِنَّ فَضْلَهُ كَانَ عَلَيْكَ كَبِيرًا بدرستیکه فضل خدای هست بر تو بزرگ که ترا سید ولد آدم ساخته و ختم پیغمبران ترا کرده و لوای حمد و
مقام محمود بتو داده و قرآن مجید بتو فرستاده و در میان امت تو باقی گذاشته و آنرا محو نمیکند ابن ابی فرموده که اول چیزی که شما آنرا در دین خود نیابید
امانت باشد و آن آخر آن نماز و روزی بر شما واقع شود که قرآنرا نه در دلها یابید نه در مصحفها و قیامت برخیزد مگر که قرآن باز بآسمان بازگردد
کا آمده است در آثار که بلادی باشد چون مگس انگبین حقتعالی گوید بدو تراچه بوده است گوید بار خدایا نزد تو آمده ام بجهت آنکه مرا میخوانند و بآن کار نمیکنند و این اشاره بآنست که قیامت
نزدیک شده باشد بعد از آن در بیان اعجاز قرآن جهت احتجاج مشرکان میفرماید که قُلْ لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ بگو ای محمد اگر جمع شوند همه آدمیان و پریان تو
برسان معوث شده و همه اتفاق کنند عَلَى أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ بر آنکه بیارند مانند این قرآنرا در فصاحت و بلاغت و حسن نظم و کمال معنی و اخبار
از غیب لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ نیاورند مانند آنرا با این صفتها با آنکه در میان ایشان فصحا و بلغا هستند این آیه در جواب نضر بن حارث فرود آمده که میگفت ما
اگر خواهیم مثل آن بگوئیم حقتعالی رد قول او کرد و فرموده که جن و انس مثل این قرآن نتوانند گفت وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا و اگرچه باشند برخی از ایشان
مر برخی دیگر را هم پشت و مددکار وَلَقَدْ صَرَّفْنَا لِلنَّاسِ فِي هَذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ و بدرستیکه مکرر گردانیدیم بوجوه مختلفه جهت زیادتی تقریر بیان
برای مردمان در این قرآن از هر نوعی و صنفی چون ترهیب و ترغیب و قصص و اخبار و ذکر جنت و نار و مانند آن از احوال گذشتگان و آیندگان فَأَبَى أَكْثَرُ النَّاسِ
إِلَّا كُفُورًا پس باز زدند بیشتر مردمان و نخواستند مگر ناسپاسی و انکار حق آیات آورده اند که صنادید قریش روزی حضرت را طلبیده مجلسی ساختند و گفتند ای
محمد ما ترا طلبیده ایم تا با تو عهد کنیم که نزاع از میان ما برخیزد والله که در عرب کسی ندیدیم که با قوم و کس و خویش این رنجش کند که تو با ما میکنی آبا و اجداد ما را دشنام میدهی و ایشان را
بغیبت میکنی و زبان بخدایان ما گشوده دشنام میدهی و سنگ تفرقه میان الفت و جمعیت ما می اندازی و هیچ زشتی و درشتی نماند که تو با ما نکردی اگر قصد تو مال است ما
ترا غنی گردانیم که در همه عرب از تو غنی تر نباشد و اگر ریاست میخواهی ترا این منصب میدهیم و شیار قبایل عرب و قریش میشویم و اگر جنیان ترا زحمت میرسانند ما طبیبی
حاذق بیاریم تا در علاج تو کوشند حضرت جواب داد که اینها هیچکدام نیست حقتعالی مرا بشما فرستاده و کتابی بمن داده که شما را از بهشت مژده دهم و از دوزخ بترسانم
اگر سخن من قبول کنید در دنیا و در آخرت مرفه الحال باشید و اگر قبول نکنید من صبر کنم تا خدای تعالی میان من و شما حکم کند ایشان گفتند که زمین ما تنگ ترین زمینهاست
و کم آب ترین جاهاست اگر تو در دعوی صادقی دعا کن تا خدا این کوههای ما را از میان بردارد و زمین فراخ شود و چشمه ها روان گردد چنانکه در شام و عراق است و از پدران
ما قصی بن کلاب که صادق القول بوده زنده گردان که احوال پیغمبری تو از او بپرسیم و اگر او بنبوت تو گواهی دهد ما بتو ایمان آریم و بدانیم که ترا نزد خدا
تقرب بسیار است رسول صلعم فرمود مرا باین نفرستاده اند بلکه مرا برسالت فرستاده اند و قرآن را بمن داده اند تا معجزه من باشد اگر در نبوت من شک
دارید مثل این قرآن را بیارید و چون نمیتوانید آورد پس من البته پیغمبر خدا ام و شما بجهت عناد و تکبر با من تکبر میکنید گفتند اگر این آیات مذکوره
را نمینمائی از خدا درخواه تا بوستانها و درختان انگور و خرما و میوه ها و جویهای آب روان در میان آن روان کن و اگر این نیز نمیخواهی از او
درخواه تا ما را گنجهای زر و سیم را نماید تا از درویشی خلاص شده غنی شوی و اگر باین نیز اقدام نمیکنی پاره از آسمان بر سر ما افکن تا هلاک شویم

ویافتهٔ از زر

و یافتهٔ از زر برای تو بسازد و تو بدان بنشینی رسول فرمود اگر خدای خواهد این کارها همه بکند یکی از ایشان گفت ما بتو نیاریم تا خدا را با فرشتگان بما بیاری
بعد از آن گفتند شنیده ایم که این قرآن آن مردیست که در یمامه است و رحمن نام دارد و اعتقاد ما آنست که از وی آموزی ما دست از تو باز نداریم تا ترا
هلاک کنیم یا تو ما را هلاک کنی رسول از میان ایشان دلتنگ برخاست و از آن مجلس اعراض کرد و برادر عاتکه عبدالله بن ابی امیه با آنحضرت برخاست و با او
روان شد و گفت ای محمد آنچه این قوم بر تو عرض کردند یکی را بفعل نیاوردی بخدا که من بتو ایمان نیارم تا که نردبانی بنهی بر آسمان بروی و من در تو نگرم و از
آنجا نامه بیاری با جمعی از فرشتگان که گواهی دهند برای تو که پیغمبری و با وجود این گمان من چنین خواهد بود که هم ترا باور نکنم و تصدیق قول تو نکنم ابو جهل گفت
ای قوم هیچکدام از آنچه طلبیدید بما ننمود بخدا سوگند که فردا چون بیاید در دین کعبه آورده بنماز مشغول شود و بسجده رود سنگی گران بردارم و بر سر او زنم تا
از جفای او باز رهیم رسول از این سخن بسیار دلتنگ شد حق تعالی این آیه فرستاد که وَقَالُوا و گفتند منکران قریش بعد از الزام حجت بر ایشان
باعجاز قرآن و غیر آن از معجزات دیگر لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى تَفْجُرَ لَنَا مِنَ الْأَرْضِ يَنْبُوعًا تصدیق نکنیم ما ترا تا وقتی که روان سازی
برای ما از زمین مکه چشمه پر آب روان که هرگز کم نشود أَوْ تَكُونَ لَكَ جَنَّةٌ مِنْ نَخِيلٍ وَعِنَبٍ یا باشد مر ترا بوستانی از درختان خرما
و انگور و مشتمل بر از درختان فَتُفَجِّرَ الْأَنْهَارَ خِلَالَهَا تَفْجِيرًا پس روان گردانی از آن جویهای آب در میان آن روان گردانیدنی
أَوْ تُسْقِطَ السَّمَاءَ كَمَا زَعَمْتَ یا وقتی بیفکنی آسمان را همچنانکه گمان بردی و دعوی کردی عَلَيْنَا كِسَفًا بر ما پاره پاره أَوْ تَأْتِيَ بِاللَّهِ
وَالْمَلَائِكَةِ قَبِيلًا یا بیاری خدا را و فرشتگان را کفیل بآنچه دعوی میکنی یعنی گواهی بر صحت دعوی تو و ضامن درک آن یا عیان مقابل
بما به صورت أَوْ يَكُونَ لَكَ بَيْتٌ مِنْ زُخْرُفٍ یا باشد ترا خانه از زر که در آنجا بنشینی أَوْ تَرْقَى فِي السَّمَاءِ وَلَنْ نُؤْمِنَ
لِرُقِيِّكَ یا بروی در آسمان و تصدیق نمیکنیم ترا مر برآمدن ترا در آسمان حَتَّى تُنَزِّلَ عَلَيْنَا كِتَابًا نَقْرَؤُهُ تا وقتی که فرود آری بما
کتابی که بخوانیم آنرا و در آن تصدیق تو نوشته باشد قُلْ بگو ای از روی تعجب و تحیر سُبْحَانَ رَبِّي پاکست پروردگار من مر آنرا که بروی
حکم کنند و با آنکه در قدرت کسی انبازی کنند و شما آنچه از من مطلبید بجز او بر آن قادر نیست هَلْ كُنْتُ إِلَّا بَشَرًا رَسُولًا آیا هستم
من یعنی نیستم مگر آدمی فرستاده شده همچون دیگر رسولان و ایشان برای قوم خود ظاهر نکردند مگر معجزه که مناسب قوم ایشان بود و اظهار آیات بارادهٔ قدرت حق است
نه باختیار و مشیت ایشان وَمَا مَنَعَ النَّاسَ أَنْ يُؤْمِنُوا إِذْ جَاءَهُمُ الْهُدَى و منع نکرد مردمان را یعنی اهل مکه را از آنکه ایمان آورند
وقتی که آمد بدیشان بیان حق بر زبان محمد که آن قرآنست إِلَّا أَنْ قَالُوا أَبَعَثَ اللَّهُ بَشَرًا رَسُولًا مگر آنکه گفتند از روی عناد که آیا برانگیخت
خدای آدمی را رسول و ایشان از غایت جهالت و ضلالت در این مسئله خطا کردند و ندانستند که تجانس موجب توانس است و تخالف مقتضی تنافر پس رسول از جنس
ایشان باید تا افاده و استفاده در میان پدید آید و چون کافران میگفتند رسول خدا فرشته باید و بشر نشاید حقتعالی جهت رد قول ایشان فرموده که
قُلْ لَوْ كَانَ فِي الْأَرْضِ مَلَائِكَةٌ بگو اگر بودی بجای آدمیان در زمین فرشتگان مانند آدمی يَمْشُونَ مُطْمَئِنِّينَ میرفتند
بر قدمها خود در حالی که مقیم بودندی و آرام گرفتندی لَنَزَّلْنَا عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ مَلَكًا رَسُولًا هر آینه فرستادیم بر ایشان از آسمان
فرشته پیغمبری یعنی از جنس ایشان رسول بدیشان فرستادیم تا با هم مجتمع توانستندی شد و از و تعلیم توانستندی گرفت و چون ساکنان زمین آدمیانند
پس رسول نیز ایشان را آدمی باید و در لباب آورده که کافران گفتند گواه تو کیست در رسالت آیه آمد که قُلْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَ
بَيْنَكُمْ بگو که خدا بسنده است در حالتی که گواهست میان من و میان شما و شهادت خدا اظهار معجزه است بر دست آنحضرت و معجزه بزبان حال ناطق
است بآنکه محمد رسول اوست پس معجزه گواه حق است بصدق دعوی او إِنَّهُ كَانَ بِعِبَادِهِ خَبِيرًا بدرستیکه خدا هست به بندگان خود دانا
که احوال پوشیده ایشان را میداند بَصِيرًا بینا که احوال آشکارای ایشان می بیند پس همه را بر وفق کردار پاداش خواهد داد وَمَنْ يَهْدِ
اللَّهُ و هرکه راه نماید خدای عز و جل که بهدایت او و یا راه بهشت باو نماید یا توفیق دهد او را بایمان فَهُوَ الْمُهْتَدِ پس او را
یافته است وَمَنْ يُضْلِلْ و هرکه را اضلال کند بجهت عنادی که داشته باشد در گمراهی خود راسخ شود و از راه بهشت بگرداند فَلَنْ تَجِدَ
لَهُمْ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِهِ پس نیابی تو مر ایشان را دوستان که نصرت کنند ایشان را بجز از خدای وَنَحْشُرُهُمْ

بوم القيمة على وجوههم وحشر كنيم ايشانرا بروز قيامت بر رويهای ايشان مردی پرسيد که از حضرت که چگونه بر روی روند فرمود که آنکس

که ميروانيد ايشانرا بر قدمهای ايشان قادرست که بر ايشانرا بر رويها اما آنست که ايشان هر چيز ميکنند بر رويها از بلندی خواری که پيش آيد

[illegible] عميا [illegible] وبكما [illegible]

وصما [illegible]

مأويهم جهنم كلما خبت [illegible]

[illegible] زدناهم سعيرا [illegible]

[illegible] ذلك جزاؤهم بانهم كفروا [illegible]

[illegible] باياتنا [illegible] وقالوا ائذا كنا عظاما ورفاتا

[illegible] ائنا لمبعوثون خلقا جديدا [illegible]

[illegible]

اولم يروا ان الله الذي خلق السموات والارض [illegible]

[illegible] قادر على ان يخلق مثلهم [illegible]

[illegible] وجعل لهم اجلا لا ريب فيه [illegible] فابى الظالمون

الا كفورا [illegible] قل لو انتم تملكون خزائن

[illegible] رحمة ربي [illegible] اذا لامسكتم خشية

الانفاق [illegible]

[illegible] وكان الانسان قتورا [illegible] ولقد اتينا موسى تسع ايات بينات [illegible]

[illegible]

[illegible] فاسئل بني اسرائيل اذ جاءهم

[illegible] فقال له فرعون اني لاظنك يا موسى مسحورا [illegible]

[illegible] قال لقد علمت ما انزل هؤلاء الا رب السموات والارض [illegible]

بصائر [illegible] واني لاظنك يا فرعون

مثبورا [illegible] فاراد ان يستفزهم من الارض فاغرقناه

ومن معه جميعا [illegible] وقلنا من بعده لبني اسرائيل [illegible]

[illegible] اسكنوا الارض [illegible] فاذا جاء

وعد الاخرة جئنا بكم لفيفا [illegible]

[illegible]

[illegible]

دبالحق نزل

[illegible] وبالحق انزلناه وبالحق نزل [illegible]

[illegible] وما ارسلناك الا مبشرا ونذيرا [illegible]

[illegible] وقرانا فرقناه لتقراه على الناس على مكث ونزلناه

[illegible]

[illegible] ونزلناه تنزيلا [illegible]

قل امنوا به او لا تؤمنوا [illegible]

[illegible] ان الذين اوتوا العلم من قبله [illegible]

[illegible] اذا يتلى عليهم يخرون للاذقان سجدا [illegible]

[illegible] ويقولون سبحان

ربنا ان كان وعد ربنا لمفعولا [illegible] ويخرون للاذقان يبكون ويزيدهم خشوعا [illegible]

[illegible]

[illegible] قل ادعوا الله او ادعوا الرحمن [illegible]

[illegible] اياما تدعوا فله الاسماء الحسنى [illegible]

[illegible]

[illegible] ولا تجهر بصلاتك [illegible]

[illegible] ولا تخافت بها وابتغ بين ذلك

سبيلا [illegible]

[illegible]

وقل الحمد لله الذي لم يتخذ ولدا ولم يكن له شريك في الملك [illegible]

[illegible] ولم يكن له ولي من الذل [illegible]

[illegible] وكبره تكبيرا [illegible]

[illegible]

[illegible]

خداوندا تو عالمی که روزی مزدوری چند داشتم کار میکردند و آن وقت مردی برای نماز پیشین آمد و گفتم تو نیز کار کن و مزد بستان چون شام شد هر یک را
مزد بدادم یکی از ایشان او نیز روز آماده مزد من را در آن کسان میدهی گفتم ترا با مال من چه کار او در خشم شد مزد نگرفت و برفت من آنچه مزد او بود و او بچه گاوی
بخریدم و در میان رمه گاو خود رها کردم و از وی بسیار متولد شد و بعد از مدتی آن مرد آمد زار و نحیف مرا گفت برادر بر تو حقیست گفتم چیست گفت آن مزد از من
مزد خود را پیش تو بگذاشتم و بست وی گرفتم و بعو آوردم گفتم این گله گاو مزد تست گفت بر من استهزا میکنی گفتم والله که این حق تست و قصه با وی باز گفتم
بارخدایا اگر میدانی که این کار برای تو کردم ما را از اینجا خلاصی بخش در حال سنگ شکسته شد و روشنائی از آن جدا شد و دیگری گفت خداوندا سالی قحط بود
زنی صاحب جمال نزد من آمد که گندم خرد من گفتم مراد مرا حاصل کن تا گندم بتو بدهم وی ابا کرد پس از گرسنگی بتاب گشت باز بیامد و نیم طلبید من همان
جواب دادم وی باز ابا کرد برفت و باز از غایت گرسنگی نزد من آمد و گندم طلبید و گفت ای مرد بر عیال من رحم کن من همان سخن گفتم این نوبت امتناع ننمود بار
چهارم بیامد بطاقت گشته بالضروره راضی شد من او را بخانه بردم و خواستم که با او مقاربت کنم لرزه بر اعضای زن افتاد من گفتم چه حال داری
گفت از خدا تعالی میترسم من با خود گفتم ای نفس ظالم این زن در حالت اضطرار از خدا میترسد تو با وجود این نعمت اندیشه عذاب او نمیکنی پس از من او برخواستم
و زیاده از آنچه میخواست باو دادم بارخدایا اگر این کار بجهت رضای تو کردم ما را نجات ده فی الحال دو دانک دیگر از سنگ جدا شد مرد سیم گفت
خداوندا مرا مادر و پدر پیر بود من گوسفندان داشتم نماز شام قدری شیر نزد ایشان آوردم ایشان خفته بودند مرا دل نمیداد که ایشان را بیدار کنم … این
بنشستم و کودکان از اضطراب بگذاشتم و همچنان ظرف شیر در دست داشتم تا روز شد ایشان بیدار شدند من آن شیر را بایشان دادم تا بخوردند بارخدایا اگر
این کار برای رضای تو کردم ما را نجات ده سنگ تمامی زایل گشت و ایشان از غار بیرون آمدند و قصه اصحاب کهف بر این وجه بود که ترسایان بعد
و طغیان کرده از حدود احکام انجیل قدم بیرون نهادند تا آنکه فواحش در میان ایشان بسیار شد و بت پرستیدن آغاز کردند و در میان ایشان جمعی بودند زاهد
و عابد … میکوشیدند و ایشان را پادشاهی بود دقیانوس نام و بت پرست و بسیار جبار و ستمکار و مردمان را از دین عیسی منع میکرد و می کشت و گرد
ممالک شهرها میگشت تا آنکه بشهر افسوس رسید که اصحاب کهف در آن بودند ایشان از ترس او بسیار پریشان شدند و بنماز گاهی که داشتند آمده تضرع
و زاری کردند که خدایا شر این طاغی باغی را از ما کفایت کن جمعی کاشتکار دقیانوس بقصه ایشان مطلع شده ویرا خبر دادند و جمعی را فرستاد
و ایشان را حاضر کردند با جامهای عبادت دقیانوس ایشان را تهدید کرد ایشان گفتند که ما بجز خدای بحق نمیپرستیم که آفریدگار آسمان و زمینست هرچه میخواهی
میکن دقیانوس گفت روزی چند شما را مهلت دادم تا در کار خود اندیشه کنید که اگر با دین من آیید فبها و اگر نه شما را سیاستی کنم که همه خلقان از آن عبرت
گیرند ایشان از مجلس او بیرون آمده هر یکی از خانه پدر قدری مال جهت زاد برداشتند و از آن شهر بیرون آمدند و نزدیک آن شهر کوهی بود و در آن کوه غاری بود
متوجه غار شدند و در اثنای راه سگی در دنبال ایشان افتاد و چندان که او را میزدند باز نمیگشت تا آنکه باواز آمد که ای یاران مزنید که من دوستان
خدا را دوست میدارم چون بخسبید من شما را پاسبانی کنم پس باندرون آن غار در آمده بانواع طاعات و مناجات مشغول شدند سر بسجده نهادند حق تعالی
خواب بر ایشان مستولی ساخت تا سیصد و نه سال بخفتند و بعد از چند روز دقیانوس ایشان را طلبید نیافت پدران ایشان را بگرفت و احوال ایشان را پرسید
گفتند مالهای ما را برداشتند و برفتند کسی که ایشان را دیده بود گفت در فلان کوه غاریست در آن غار رفتند دقیانوس با لشکران متوجه آن کوه
شد و چون بدر آن غار رسیدند هیچکس را زهره آن نبود که در اندرون آن غار رود پس گفتند ای ملک در غار را محکم و مسدود سازیم تا ایشان بگرسنگی
و تشنگی بمیرند دقیانوس بفرمود تا در غار را برآوردند و در لشکر دو مرد مومن بودند نامها و نسبهای ایشان بر لوحی از ارزیز نوشتند و در بنای آن وضع کردند
که کسی این سد را بشکافد از احوال ایشان خبردار گردد و آن سد چنان بماند که دقیانوس هلاک شد و بعد از قرنها پادشاهی بر تخت نشست صالح و مومن نام
او تندروس و مردمان بعضی مومن بودند و بعضی کافر و ایشان را بخدا دعوت میکرد و بعث و نشور را … ایشان گفتند ما حیات و ممات همین میدانیم آن پادشاه
با خدا مناجات کرد که آیتی بدیشان بنماید حق تعالی در دل یکی از مردمان آن شهر افکند نام الیاس تا آن سد بشکافد و خطیره گوسفند کند پس در غار را بشکافت
جماعتی دیدند در آنجا خفته و سگی بر در غار رسید چون خواست که اندرون غار رود سگ بر خواست و بروی حمله آورد روی از آن حال ترسان و هراسان گشت و باز
گشت حق تعالی ایشان را بیدار ساخت ایشان نشستند و بر یکدیگر سلام کردند و پنداشتند که یکروز یا بعضی از روز خوابیده اند و جامهای کهنه نگشته نماز بگذاردند
صاحب طعام که تملیخا نام داشت گفتند برو و طعام برای ما پیدا کن و بنگر که این طاغی طلب ما میکند یا نه تملیخا درمی چند برداشت و بیرون آمد همه علامات بر خلاف دید ترسان
بشهر آمد مردمان را دید که بر دین عیسی بودند و بروی صلوات میفرستادند تعجب در وی بیشتر شد با خود گفت که من چه کس … این شهر … هیچکس نمیتوانست

از ابی بن کعب روایتست که رسول صلی الله علیه وآله وسلم فرمود که هر که این سوره بخواند تا هشت روز از فتنه دجال ایمن گردد و اگر در این هشت روز
دجال بیرون آید حق تعالی حافظ او باشد از فتنه دجال و آخر این آیه آن بعض قل انما انا بشر تا آخر تلاوت کند در وقتی که در خوابگاه خود آید نوری بر بالای سر او
درخشان شود تا بمکه و ملایکه میان آن نور صلوات بر او فرستند تا از خوابگاه برخیزد جندب گوید که از پیغمبر شنیدم که فرمود که هر که ده آیه از سوره
الکهف یاد گرفته از فتنه دجال ضرر باو نرسد و هر که همه این سوره را خواند البته بهشت در آید هر که در روز جمعه این سوره بخواند هر عملی که از این جمعه تا جمعه
دیگر کرده باشد حق تعالی از ابا مرزد و نوری بدو دهد که شعله آن تا باسمان برسد و او را از جمیع بلاها نگهدارد و از ابی عبدالله روایتست که هر که در
شب جمعه این سوره بخواند شهید میرد سوره کهف … آیه است

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی انزل علی عبده و همه ثنا و ستایش مر خدای راست آن خدائی که فرو فرستاد بر بنده خود یعنی محمد صلی الله علیه وآله
الکتاب قرآن را ترتیب استحقاق حمد بر انزال قرآن شبهه نیست که قرآن اعظم نعمتهاست که ملک منان بر بندگان ارزانی داشته چون
سبب انتظام صلاح معاد و معاش است ولم یجعل له عوجا و نگردانید مر او را اجزای از کجی با اختلاف لفظ و تفاوت معنی یا عدول از
باطل قیما مستقیم و معتدل همتا افراط و وصف تفریط و میتواند که ضمیر له راجع بعبد باشد یعنی نگردانیدیم بنده خود را میل بغیر خود بلکه او را
مستقیم گردانیدیم در جمیع احوال لینذر باسا شدیدا تا بیم کند خدای تعالی یا محمد مر کافران را از عذاب سخت و دوزخ عقوبتی و عذابیست که صادر شده
باشد مهیا گشته من لدنه از نزدیک خدای معذب او تعالی و یبشر المومنین و تا مژده دهد پیغمبر یا قرآن مر گروندگان را الذین
یعملون الصالحات ان لهم اجرا حسنا آنانکه میکنند کارهای پسندیده با آنکه مر ایشان راست مزدی نیکو یعنی پاداش پسندیده
و تمام که آن بهشت نعیم است ماکثین فیه ابدا در حالی که مقیم باشند در آن اجر همیشه بی انتقال و انقطاع و ینذر الذین قالوا
اتخذ الله ولدا و بیم کند آنها را که از روی غوایت و عناد گفتند فرا گرفت خدای تعالی فرزندی و قایلان این یهود و نصاری و مشرکان عرب ما لهم
به من علم نیست ایشان را بدین سخن که میگویند هیچ دانشی از فرط جهل و تقلید بی دلیلی و لا لآبائهم و نه دانشی بود مر پدر
ایشان را در این باب بلکه ایشان بی علمی و بلیلی این را میگفتند کبرت کلمة تخرج من افواههم بزرگست کلمه ایشان از روی
مقاله که بیرون می آید از دهنهای ایشان بروجه جرات و فرط جهالت و بی ادبی و کم خردی ان یقولون الا کذبا نمیگویند مگر دروغی از غایت
عظمت این سخن نزدیکست که آسمانها و زمینها بشکافد و کوهها از جای برود و آورده اند که حضرت از شنیدن این کلمه بغایت غمناک شده … بس
گشت از امیدی که بایمان ایشان داشت حق تعالی برای تسلی او فرمود که فلعلک باخع نفسک علی آثارهم پس شاید که
تو کشنده مر نفس خود را بر تحسر و اندوه بر نهای بازگشتن و ثبت کردن ایشان از ایمان یعنی کار ایشان بر تو آسان گیر و غم مخور منه ان
لم یومنوا بهذا الحدیث اسفا اگر ایمان نیاورند بدین سخن یعنی قرآن بر شرک و کفر و عصیان ایشان خود را هلاک مساز بجهت اندوه و حزن یا
غضب بر ایشان انا جعلنا ما علی الارض زینة لها بدرستی که ما گردانیدیم آنچیز را که بر زمین است از معادن و نباتات و حیوانات آرایش
مر اهل زمین را یعنی آنچه در زمینست برای بندگان آرایش داده ایم از اقسام نعم لنبلوهم ایهم احسن عملا تا بیازمائیم و ظاهر گردد که کدام
از ایشان نیکوترست از روی کردار یعنی کیست که شکر نعم الهی بتقدیم رساند بوسیله طاعت و کیست که از آن کفران میورزد و کیست که بعد از آن
بعدم حطام و بتو یه میفزاید که وانا لجاعلون ما علیها و بدرستی که ما گردانیدیم آنچیز را که بر روی زمینست از کوه و درخت و بناها و غیر آن
صعیدا جرزا زمینی هامون بی گیاه و بنا یعنی اجزای این عمارتها خراب خواهد ساخت پس دل بر آن منهید و بزینت ناپایدار آن فریفته مشوید در سوره
الاسری مذکور شد که یهود قریش را سه سوال تعلیم دادند و بایشان اعلام کردند که قصه جوانان کهف بس عجیب و غریبست عجب از وی که جواب آن دانند آیه
آمد که ام حسبت ان اصحاب الکهف والرقیم عجبا نیست که میگوئی آیا پنداری تو که اصحاب غار و رقیم که سیصد و نه
سال در خواب ماندند کانوا من آیاتنا عجبا بودند از دلایل ما چیزی شگفت یعنی قصه ایشان نسبت بآیات قدرت ما که در آفرینش ارض و سما
ظاهرست چندان غریب و عجیب نیست مراد از کهف غاریست جرم نام واقع بنا خلوس از حوالی شهر افسوس که دارالملک دقیانوس بود و رقیم بقول ضحاک
وادیست که کوه بنا خلوس آنجاست و نعمان بن بشیر در حدیثی مرفوع بحضرت رسالت روایت کرده که اصحاب رقیم سه کس از شهر بیرون آمدند باران
ایشان را فرو گرفت پناه بغاری بردند چون باندرون غار رفتند سنگی عظیم بر در آن افتاده ایشان مضطرب شدند با خود گفتند که طریقی که فتح این باب
بود جز تضرع و زاری و اخلاص بحضرت عزت صلاح است که هر یک عمل صالح که کرده باشیم شفیع خود آریم شاید که حق تعالی ما را خلاص بخشد پس از ایشان یکی

[illegible]

من مكة المكرمة فى حرم مكة الحرام سنة ١٣٧٤ هـ — الموافق سنة ١٩ م

كل عام وحضرتكم بخير

حضرة محترم المقام الفاضل [illegible] حفظه الله آمين

بعد السلام عليكم ورحمة الله وبركاته على الدوام ، وان أحسن ما يهدى من الحرم ومهبط الوحى على خير الأمم سلاما كالمسك العابق صادراً من صوح الكعبة الغراء والبيت العتيق فى أشرف الأوقات وبعد الحمد لله الذى وعدنا وبلغنا بالوصول الى بيت الله الحرام والصلاة خلف المقام وشرب ماء زمزم وزيارة المآثر المكرمة والوقوف بعرفات واتمام النسك والواجبات مع ذلك أتمنى من المولى الكريم أن يبلغكم أنتم وكل مشتاق ولا تنسونا من الدعاء كما هو لكم منا حيث (أفضل الرغائب دعاء الغائب للغائب)

وبلغوا سلامنا الحضرات الأفاضل [illegible]

[illegible]

وفى الختام تفضلوا بقبول فائق الاحترام الداعى

حقوق الطبع محفوظة (مطبعة الوفاء المحمدية بمكة) لصاحبها : محمد عبد الرحيم ملاه

إذ أوى الفتية إلى الكهف [illegible] فقالوا ربنا آتنا من لدنك رحمة [illegible] وهيئ لنا من أمرنا رشدا [illegible] فضربنا على آذانهم في الكهف سنين عددا [illegible] ثم بعثناهم لنعلم أي الحزبين أحصى لما لبثوا أمدا [illegible] نحن نقص عليك نبأهم بالحق إنهم فتية آمنوا بربهم وزدناهم هدى [illegible] وربطنا على قلوبهم إذ قاموا [illegible] فقالوا ربنا رب السماوات والأرض لن ندعو من دونه إلها لقد قلنا إذا شططا [illegible]

هؤلاء قومنا اتخذوا من دونه آلهة [illegible] لولا يأتون عليهم بسلطان بين [illegible] فمن أظلم ممن افترى على الله كذبا [illegible] وإذ اعتزلتموهم وما يعبدون إلا الله [illegible] فأووا إلى الكهف ينشر لكم ربكم من رحمته [illegible] ويهيئ لكم من أمركم مرفقا [illegible] وترى الشمس إذا طلعت تزاور عن كهفهم ذات اليمين [illegible] وإذا غربت تقرضهم ذات الشمال [illegible] وهم في فجوة منه [illegible] ذلك من آيات الله [illegible] من يهد الله فهو المهتد [illegible] ومن يضلل فلن تجد له وليا مرشدا [illegible] وتحسبهم أيقاظا [illegible] وهم رقود [illegible] ونقلبهم ذات اليمين وذات الشمال [illegible] وكلبهم باسط ذراعيه بالوصيد [illegible] لو اطلعت عليهم [illegible] لوليت منهم فرارا [illegible] ولملئت منهم رعبا [illegible] وكذلك بعثناهم [illegible] ليتساءلوا بينهم [illegible] قال قائل منهم [illegible] كم لبثتم [illegible] قالوا لبثنا يوما أو بعض يوم [illegible] قالوا ربكم أعلم بما لبثتم [illegible] فابعثوا أحدكم بورقكم هذه إلى المدينة [illegible] فلينظر أيها أزكى طعاما [illegible]

که نام عیسی بر وی میگشت و کسی را نمی‌یافت که احوالی پرسد با خود گفت که شهر غلط کرده‌ام از مردی پرسید که این شهر را چه نامست گفت افسوس است که همان
شهر است و مردمان نمی‌شناسند آخر درمی چند که داشت بیرون آورد که طعام خرد چون خباز دران نگریست درمی دید بمهر دقیانوس بر آن ده و سیصد سال
قبل ازین مسکوک شده و روی آورد گفت که این مرد گنج یافته پس او را نزد حاکم شهر بردند و او پنداشت که او را نزد دقیانوس میبرند گفت خداوندا مرا از شر این ظالم
نگاه دار چون حاکم او را دید گفت ای مرد راست بگو که این گنج کجا یافته تملیخا گفت که من خبر از گنج ندارم این درهم از خانه پدر خود بیرون آورده‌ام گفت
اقرار کن و اگر نه بشکنجه ازو بستانم تملیخا گفت بحق آن خدای که می‌پرستید که بگویید که دقیانوس کجاست گفتند مگر دیوانه از زمان دقیانوس تا اکنون سیصد و نه
سال بر آمده تملیخا گفت شما با من راست نمیگویید اما بدانید که ما چند نفر رفیق بودیم پادشاه این شهر بر ما ستم میکرد ما در روز از دیگر بجستیم و شب در غاری خفتیم
امروز آمده‌ام تا طعامی بخرم شما بر من این تهمت می‌نهید که گنج دقیانوسی یافته اگر باور نمیکنید بیایید تا غار شما را بنمایم چون حاکم شنید گفت همانا رازیست مکتوم
و این آیتیست از حق تعالی حاکم با مردمان شهر متوجه غار شدند چون بدر غار رسیدند تملیخا گفت شما اینجا مکث کنید تا من بروم و خبر یاران را برسانم تا ایشان نترسند
تملیخا خبر بدیشان رسانید درین فکر فرو رفتند و در اثنای اینحال اهل شهر در رسیدند و از آن حال متعجب و متحیر شدند چون نگاه کردند لوحی دیدند از زر نام‌های
ایشان دران نوشته بر نوعی که در فلان تاریخ در عهد دقیانوس مکسلمینا و تملیخا و مرنوش و دبرنوش و شاذنوش و مرطونس از فتنه پادشاه گریخته و
درین غار پنهان شدند چون مردمان برین مطلع شدند تعجب ایشان زیاده شد پس آن جوانان را تازه روی دیدند و جامه‌های ایشان کهنه و چرکین شده متیقن گشتند
که حق تعالی برزنده گردانیدن مردگان قادر است پس حاکم نامه نوشت و بپادشاه صالح و آن قصه در نامه درج کرد پادشاه سجده شکر کرده با لشکر متوجه آن غار
شد جوانان کهف را دید که در آن غار بطاعت و عبادت مشغول بودند پس ملک بر ایشان سلام کرد و بعد از ملاقات گفتند ای ملک ما ترا وداع میکنیم این بگفتند
و پهلو بر خاک نهادند و بخفتند حق تعالی جان ایشان برداشت و از چشم خلایق محجوب کرد و بیم و ترس در دل مردمان افگند تا هیچکس نتوانست که گرد ایشان آید پس ملک
بفرمود تا بر در غار مسجدی بنا کردند و مردم نماز میکردند و حاجت میخواستند روا میشد و بروایت صحیح ثابت شده که رسول ص آرزو کرد که اصحاب کهف را ببیند
جبرئیل آمد که یا رسول الله تو ایشان را در دنیا نخواهی دید اما جمعی را بفرست تا ایشان را بدین خوانند حضرت فرمود که چگونه فرستم گفت مثل سلیمان که بر بساط
می‌نشست بر بساط نشینند تا باد ایشان را بردارد و بآنجا برد رسول فرمود تا بساطی بگسترانیدند حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام و سلمان و ابوذر و ابوبکر و عمر و عثمان دران بساط نشستند و رسول
فرمود که هر که اصحاب کهف جواب سلام او بدهد او وصی و خلیفه من باشد پس از خدای درخواست تا باد بساط را برداشت و بآنجا برد که اصحاب کهف بودند چون فرود آمدند
سنگی بر در غار بود برداشتند سگ ایشان روشنی دید بانگ بر گرفت و حمله آورد اما چون حضرت را دید دم جنبانیدن آغاز کرد و بسر اشارت کرد که در آیید ایشان
در آمدند خلفای ثلاثه و سایر اصحاب سلام کردند جواب نشنیدند امیرالمؤمنین علیه السلام سلام کرد جواب دادند و گفتند و علیک السلام و رحمة الله و برکاته آنحضرت فرمود که من رسول خدا ام از
نزد او بجانب شما آمده‌ام تا شما را بدین او دعوت کنم گفتند مرحبا به و بک آمنا و صدقنا حضرت امیرالمؤمنین ع فرمود که رسول خدا شما را اسلام میرساند گفتند و علی محمد رسول الله
الصلوة و السلام ما دامت السموات و الارض و علیک بما بلغت و چون قبول دین اسلام کردند باز بخوابگاه خود تکیه کردند و بار دیگر نزد خروج امام محمد مهدی ع بیدار خواهند
شد حضرت مهدی بر ایشان سلام دهد و جواب باز دهند پس بمیرند تا قیامت مبعوث شوند پس حضرت امیر باد را امر کرد تا بساط برداشت و بمسجد حضرت رسول الله آورد و بعضی از آنچه
امیرالمؤمنین ع خبر داد بآنچه گذشته بود حضرت رسول الله بوحی الهی باصحاب خبر فرموده بود حق تعالی بوجه این قصه را بیان میفرماید که اِذْ اَوَی الْفِتْیَةُ اِلَی الْکَهْفِ یاد کن ای محمد
که چون جای گرفتند و بازگشتند جوانان بغار بترس فَقَالُوا رَبَّنَا آتِنَا مِنْ لَدُنْکَ رَحْمَةً پس گفتند ای پروردگار ما از نزدیک خود ببخشی بمغفرت و روزی
و امن از عدو وَهَیِّئْ لَنَا مِنْ اَمْرِنَا رَشَدًا و مهیا ساز از برای ما از کار ما که مفارقت کفار است صواب و راستی که بسبب آن راشد و مهتدی شویم فَضَرَبْنَا
عَلَی آذَانِهِمْ پس نهادیم بر گوشهای ایشان حجابی که نشنوند فِی الْکَهْفِ سِنِینَ عَدَدًا در غار سالهای شمرده و معین ثُمَّ بَعَثْنَاهُمْ لِنَعْلَمَ پس برانگیختیم
یعنی بیدار کردیم ایشان را تا بدانیم یعنی علم ما تعلق گیرد مطابق آنچه حاصل شده اَیُّ الْحِزْبَیْنِ کدام از دو گروه از کسانی که خلاف کردند در آن مدت و در هر تقدیر معلوم گردد
که کدام از ایشان اَحْصَی لِمَا لَبِثُوا اَمَدًا شمار نگاه دارنده‌تر است مر اندازه مدتی را که ایشان درنگ کردند در غار نَحْنُ نَقُصُّ عَلَیْکَ نَبَاَهُمْ
بِالْحَقِّ ما قصه میکنیم و میخوانیم بر تو ای محمد خبر ایشان را براستی و درستی اِنَّهُمْ فِتْیَةٌ بدرستی که ایشان جوانان بودند از روی راستی آمَنُوا بِرَبِّهِمْ وَ
زِدْنَاهُمْ هُدًی ایمان آوردند بپروردگار خود و بیفزودیم ایشان را راه نمونی بعبادات و یقین بوسیله زیادتی لطف خویش وَرَبَطْنَا عَلَی قُلُوبِهِمْ و بستیم
بر دلهای ایشان یعنی استوار ساختیم دل ایشان را بر اظهار حق و جرأت ارزانی داشتیم بر رد سخن دقیانوس اِذْ قَامُوا چون بایستادند در پیش دقیانوس و او ایشان را بر پرستش
دعوت کرد فَقَالُوا رَبُّنَا رَبُّ السَّمَوَاتِ وَالْاَرْضِ پس گفتند پروردگار ما آفریدگار آسمانها و زمینهاست لَنْ نَدْعُوَ مِنْ دُونِهِ اِلَهًا
هرگز نخوانیم و پرستیدن بجز او معبودی لَقَدْ قُلْنَا اِذًا شَطَطًا هر آینه بخدای که گفته باشیم آنهنگام که دیگری را پرستیم سخنی دور از حق و محض

کهف

هٰؤُلَاءِ قَوْمُنَا اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ آلِهَةً اینگروه کسان ما اند و زنسب فراگرفتند بسبب تهدید دقیانوس بجز از خدا بتان دیگر را بر
باطلند لَوْلَا یَاْتُونَ عَلَیْهِمْ بِسُلْطَانٍ بَیِّنٍ چرا نمی آوردند کافران بر پرستش بتان حجتی روشن یعنی دقیانوس که مردمان را تکلیف بت پرستی
میکند بی حجت و برهان فَمَنْ اَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَی عَلَی اللّٰهِ کَذِبًا پس کیست ستمکارتر از کسی که افترا کند و ببندد بر خدای دروغ را بعد ازین گذشت که
ایشان بود در اثنای راه ...

وَلَمُلِئْتَ مِنْهُمْ رُعْبًا هر آینه روی بگردانی از ایشان از ترس و بیم مراد آنست که کسی را طاقت دیدار ایشان نیست صورت خطاب با حضرت
رسالت است و مراد غیر وی است القصه چون دقیانوس در غار بر ایشان استوار کرد و بازگشت با وجل نهای حیاتش بهم شکست بعد از وی چند پادشاه دیگر
دران ملک تصرف کردند تا نوبت بملک تندروس رسید که از صلحای آن روزگار بود چنانکه گذشت اصحاب کهف را بیدار کرد چنانکه فرمود وَکَذٰلِکَ
بَعَثْنَاهُمْ و همچنانکه ایشان را در خواب کرده بودیم برانگیختیم و بیدار کردیم ایشان را لِیَتَسَاءَلُوا بَیْنَهُمْ تا سوال کنند میان یکدیگر و حال خود را
بشناسند و یقین ایشان بر کمال قدرت بیفزاید قَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ گفت گوینده از ایشان مکسلمینا که از همه بزرگتر بود کَمْ لَبِثْتُمْ
چند وقت درنگ کردید درین غار مقصود ایشان آن بود که مدت لبث را بدانند و نمازهای فوت شده را قضا کنند چه ایشان بامداد بغار آمده بودند
نگریستند آفتاب بوقت چاشت رسیده بود قَالُوا لَبِثْنَا یَوْمًا اَوْ بَعْضَ یَوْمٍ گفتند غالب ظن آنست که درنگ کردیم اینجا روزی اگر
دیروز در خواب رفته باشیم یا پاره از روز پس چون ناخنهای خود را بالیده و موهای سرها را دراز یافتند قَالُوا رَبُّکُمْ اَعْلَمُ بِمَا لَبِثْتُمْ
گفتند بعضی از ایشان بعضی را که پروردگار شما داناتر است بآنچه درنگ کرده اید چون امر بر ایشان مشتبه شد شروع در مهم خود کرده گفتند با
یکدیگر که ما محتاج طعامیم فَابْعَثُوا اَحَدَکُمْ بِوَرِقِکُمْ هٰذِهِ اِلَی الْمَدِینَةِ پس بفرستید یکی را از میان خود بدین درمها که داریم
بشهر افسوس فَلْیَنْظُرْ اَیُّهَا اَزْکَی طَعَامًا پس باید که آن فرستاده در نگرد تا کدام از اهل شهر پاکیزه‌تر است و غرض صاحب

آن بود که ذبیحه مسلمانی بخرند چه اکثر آن شهر مجوس بودند فَلْيَأْتِكُمْ بِرِزْقٍ مِنْهُ پس آن فرستاده بیاورد شما خوردنی از آن طعام پاک
وَلْيَتَلَطَّفْ باید که فرستاده نرمی و مدارا کند در خرید وَلَا يُشْعِرَنَّ بِكُمْ أَحَدًا و خبردار نکرداند شما هیچ یکی را از اهل این شهر
إِنَّهُمْ إِنْ يَظْهَرُوا عَلَيْكُمْ بدرستی که اهل این شهر اگر مطلع شوند ظفر یابند بر شما يَرْجُمُوكُمْ أَوْ يُعِيدُوكُمْ فِي مِلَّتِهِمْ سنگسار
سازند شما را یا بازگردانند شما را در دین خود وَلَنْ تُفْلِحُوا إِذًا أَبَدًا و رستگاری نیابید آنوقت تملیخا این نصایح را قبول کرده بشهر در آمد و ضیاع شهر
را مختلف دید بدکان خبازی آمد درهم بروداد چون خباز درهم دقیانوس را دید بتصور آنکه گنج یافته او را با اهل بازار نمود خبر بحاکم رسید وَكَذَٰلِكَ أَعْثَرْنَا
نَا عَلَيْهِمْ و همچنانکه ایشان را بیدار کردیم مطلع گردانیدیم تندروس و قوم او را بر ایشان لِيَعْلَمُوا أَنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ تا بدانند که بدرستی که
وعده خدای بعث و حشر راست و درست است وَأَنَّ السَّاعَةَ لَا رَيْبَ فِيهَا و دیگر بدانند که در آمدن قیامت هیچ شکی نیست إِذْ يَتَنَازَعُونَ
عُونَ بَيْنَهُمْ أَمْرَهُمْ وقتی که نزاع میکردند میان یکدیگر چون اصحاب کهف با روییم دعا کردند در مواضع خود بخفتند حق تعالی ارواح ایشانرا قبض کرد
قوم تندروس نزاع کردند در آنکه ایشان مردند و جمعی گفتند در خواب رفتند و بعضی گفتند بر ایشان بناها باید ساخت چنانکه میفرماید فَقَالُوا ابْنُوا عَلَيْهِمْ
بُنْيَانًا پس گفتند که بنا بنهید بر ایشان که از چشم مردم پوشیده شوند رَبُّهُمْ أَعْلَمُ بِهِمْ پروردگار ایشان داناتر است بکار ایشان از جمعی که منازعه
مینمایند در باب ایشان قَالَ الَّذِينَ غَلَبُوا عَلَىٰ أَمْرِهِمْ گفتند آنانکه غالب شدند بر دین ایشان یعنی الجماعتی که بحشر اجساد قایل بودند گفتند
لَنَتَّخِذَنَّ عَلَيْهِمْ مَسْجِدًا هر آینه فرا گیریم برای ایشان مسجدی که مردمان در آن نماز گذارند بعد از آن از منازعان عصر حضرت رسالت
در باب اصحاب کهف میفرماید که سَيَقُولُونَ ثَلَاثَةٌ رَابِعُهُمْ كَلْبُهُمْ زود باشد که گویند یعنی صنادید قریش که اصحاب کهف سه کس بودند و چهارم
سگ بوده وَيَقُولُونَ خَمْسَةٌ سَادِسُهُمْ كَلْبُهُمْ و گویند ترسایان که ایشان پنج کس بودند و ششم ایشان سگ بوده می اندازند این کلام را
رَجْمًا بِالْغَيْبِ انداختنی پوشیده یعنی گفتاری که اصلا اطلاع بر آن ندارند وَيَقُولُونَ سَبْعَةٌ وَثَامِنُهُمْ كَلْبُهُمْ و گویند مسلمانان
باخبار رسول صلعم هفت تن و هشتم ایشان سگ حق تعالی قبل از وقوع این اصحاب رسول را باین خبر داد تا یقین ایشان زیاده شود قُلْ رَبِّي أَعْلَمُ
بِعِدَّتِهِمْ بگوای محمد آفریدگار من داناتر است بشمار ایشان مَا يَعْلَمُهُمْ إِلَّا قَلِيلٌ نمیدانند ایشانرا مگر اندکی از آدمیان یعنی پیغمبر است
و اصحاب او و از امیر المؤمنین عم منقولست که اصحاب کهف هفت تن بودند تملیخا و مکشلینا و مثلینا و اینها اصحاب دست راست پادشاه آن
عصر بودند مرنوش و دبرنوش و شادنوش و اینها اصحاب دست چپ پادشاه بودند هفتم مرطونس که اسم قطمیر این راعی با کلب خود در راه همراه ایشان شده
بودند و روایت است که هر که نامهای اصحاب کهف را با خود داشته باشد از خوف ایمن گردد و اگر در جایی فتاده باشد این نامها را در خرقه نویسند و در آتش اندازند
باذن حق تعالی آتش فرو نشیند و اگر اطفال گریه کنند بنویسند و در زیر سر ایشان بنهند آرام یابند و اگر بر چوب پاره نویسند در زراعت نصب کنند
از آفت محفوظ ماند و از برای تب ربع و صداع نویسند و بر ران راست بندند و از برای عسر ولادت بر ران چپ بندند و نوشتن در کشتی و نجات از قتل
همچنین بر ران چپ بندند خلاص یابند بعد از تعداد اصحاب کهف میفرماید که چون بطریق وحی بر تو واضح شد که اصحاب کهف چند کس بودند فَلَا تُمَارِ فِيهِمْ
إِلَّا مِرَاءً ظَاهِرًا پس تو جدال مکن در شان ایشان اگر اهل کتاب با تو جدال کنند مگر جدال ظاهر بر ایشان خوان آنچه در قرآنست وَلَا تَسْتَفْتِ فِيهِمْ
مِنْهُمْ أَحَدًا و فتوی مجوی یعنی مپرس در شان ایشان از اهل کتاب هیچ یکی را بطریق وحی بآن عالم شده و ایشان اصلا بآن علم ندارند در مجمع آورده
که زبان حضرت رسالت صلعم را مت اندر آورده اند که چون اهل مکه بتعلیم یهود مدینه سه سوالات از حضرت رسالت ص پرسیدند حضرت فرمود که فردا بیایید تا شما
خبر کنم و نگفت ان شاء الله پانزده روز یا کم یا بیش وحی نیامد قریش طعنه میزدند که خدای محمد را دشمن گرفت غبار ملال بر آینه دل حضرت نشست جبرئیل نازل شد حضرت
فرمود ای جبرئیل در این چند روز کجا بودی که بسیار مشتاق بودم گفت اشتیاق من بیشتر بود اما حکم الهی نبود که من بتو نازل شوم و این آیه آورد که وَلَا تَقُولَنَّ
لِشَيْءٍ إِنِّي فَاعِلٌ ذَٰلِكَ غَدًا إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ و مگوی هر چیزی را یعنی هر کاری را که قصد داری که من کننده ام آنرا مگر آنکه خدای خواهد یعنی مگوی
اگر خواهد خدای من آنرا بکنم وَاذْكُرْ رَبَّكَ إِذَا نَسِيتَ و یاد کن پروردگار خود را یعنی ان شاء الله چون فراموش کنی بعد از آن متذکر شوی ان شاء الله
اگرچه بود از روزی یا ماهی یا سالی و چون بر لایل عقلیه سهو و نسیان بر انبیا روا نیست این خطاب بحضرت است و مراد امت وی بند وَقُلْ عَسَىٰ أَنْ
يَهْدِيَنِ رَبِّي و بگوی باید که دلالت کند مرا پروردگار من لِأَقْرَبَ مِنْ هَٰذَا رَشَدًا امر اخیر تر که نزدیکتر است از بیان

اصحاب کهف که میپرسند از روی صواب و آن آیات خبردادن حق سبحانه بود آنحضرت را از قصص انبیا و خبردادن اعصار سلف که تا قیام قیامت واقع شود
بعد از لبث اصحاب کهف خبر میدهد وَلَبِثُوا فِي كَهْفِهِمْ ثَلَاثَ مِائَةٍ سِنِينَ وَازْدَادُوا تِسْعًا و درنگ کردند اصحاب کهف در غار سیصد سال
و زیاده کردند نه سال و یکی در خبر است ترسایان گفتند ما سیصد سال دانیم و نه را نشناسیم حق تعالی فرمود که قُلِ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا لَبِثُوا لَهُ غَيْبُ السَّمَاوَاتِ
وَالْأَرْضِ بگوای محمد که خدای داناتر است بمقداری که درنگ کردند مر او راست پوشیدهای آسمانها و زمینها أَبْصِرْ بِهِ وَأَسْمِعْ چه بیناست خدای
بهر موجودی و چه شنواست بهر مسموعی هیچ شیء مانع علم او نیست و نزد او همه یکسانست در اطاعت مَا لَهُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَلِيٍّ نیست اهل آسمان و زمین را
از روی حقیقت هیچ دوستی که متولی امور ایشان بود وَلَا يُشْرِكُ فِي حُكْمِهِ أَحَدًا و انباز نمیکند خدای در حکم و قضای خود یکی را از موجودات علی سبیل
وَاتْلُ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنْ كِتَابِ رَبِّكَ و بخوان آنچه وحی کرده شده است بسوی تو از پروردگار تو که قرآنست و التفات مکن بقول کفار و انکار ایشان لَا مُبَدِّلَ
لِكَلِمَاتِهِ هیچ تغییر دهنده نیست مر سخنان او را وَلَنْ تَجِدَ مِنْ دُونِهِ مُلْتَحَدًا و نیابی تو بجز از وی پناهی که ملتجی شوی بآن در کشاف آورده که قومی از
رؤسای کفر حضرت رسالت صلعم را گفتند این پشمینه پوشان مثل سلمان و ابوذر و عمار و جابر را از مجلس خود دور کن تا ما با تو مجالست کنیم با جرم همه عرب مسلمان شوند بصحبت تو حضرت
بجهة اهتمامی که در باب اسلام ایشان داشت در خاطرش گذشت که با ایشان مجالست نماید و در خفیه با اصحاب صحبت دارد این آیه آمد که وَاصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ
الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ و باز دار نفس خود را و شکیبا کن با آنانکه میخوانند پروردگار خود را بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ در بامداد و شبانگاه مراد از طرفین
روز است یعنی شب و روز پرستند حق مشغولند يُرِيدُونَ وَجْهَهُ وَلَا تَعْدُ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ میخواهند رضای او را در جمیع اوقات و باید که در نگذرد
چشمهای تو از ایشان بغیر ایشان التفات مکن تُرِيدُ زِينَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا در حالتی که تا آن نگرستن تو بجانب ایشان خواهی آرایش زندگانی را
معنی آنست که عمل خود را مشابه عمل کسی مکن که زینت دنیا مایل است چه مایل و نیاز از فقرا اعراض و بر اغنیا توجه نماید وَلَا تُطِعْ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ
عَنْ ذِكْرِنَا و فرمان مبر آنرا که غافل گردانیده ایم دل او را از یاد کردن خود مراد امیه بن خلفست و اتباع او وَاتَّبَعَ هَوَاهُ و او پیروی کرده
آرزوی نفس خود را و غافل شد از ذکر او سبحانه وَكَانَ أَمْرُهُ فُرُطًا و هست کار آن معاند تجاوز کرده از حد و غفلت گرفتار است مثل افتاده
در حقد و برگذشته از صواب وَقُلِ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ و بگو مر کسانی را که ترا از صحبت فقرا منع میکنند تو او راست و راستی که قرآنست از نزد پروردگار
شماست و من بمضمون آن عمل میکنم فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ پس هر که خواهد گرویدن بوی باید که بگرود وَمَنْ شَاءَ فَلْيَكْفُرْ و هر که خواهد
ناگرویدن گو مگرو و این کلام باجماع امت تهدید و وعید است إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلظَّالِمِينَ نَارًا أَحَاطَ بِهِمْ سُرَادِقُهَا بدرستی که آماده کرده ایم
برای ستمکاران و ناگرویدگان که گرد در آید بایشان سراپردهای آن در این تشبیه فرموده آتش را که محیط باشد بکافران بسراپرده که مشتمل باشد بر اهالی وَإِنْ
يَسْتَغِيثُوا و اگر فریاد خواهی کنند از غایت تشنگی يُغَاثُوا بِمَاءٍ كَالْمُهْلِ فریاد رسیده شوند بآبی که مانند دردی زیت یا مس گداخته یا چرک و ریم دوزخیان
که جوشان باشد چون نزدیک دهان ایشان برند يَشْوِي الْوُجُوهَ بریان گند و بسوزد رویهای ایشانرا از بسیاری حرارت بِئْسَ الشَّرَابُ بد شرابیست و
سَاءَتْ مُرْتَفَقًا و بدجاییست تکیه گاه ایشان بعد از ذکر وعید در وعد میفرماید که إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ بدرستی که آنانکه بگروند
بخدا و کتاب و رسول و کردند کارهای شایسته إِنَّا لَا نُضِيعُ أَجْرَ مَنْ أَحْسَنَ عَمَلًا بدرستی که ضایع نکردانیم مزد آنکسی که نیکوتر است از روی کردار أُولَٰئِكَ
آنگروه مؤمنان پسندیده کاران لَهُمْ جَنَّاتُ عَدْنٍ مر ایشانراست بوستانهای با اقامت تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ میرود از زیر منازل
یا مر ایشان جویها يُحَلَّوْنَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ پیرایه شوند در آن بوستانها از دستوانهای ساخته شده از زر بعلت که هر یک
از بهشتیان را سه دستوانه بود از زر و نقره و از لؤلؤ وَيَلْبَسُونَ ثِيَابًا خُضْرًا مِنْ سُنْدُسٍ وَإِسْتَبْرَقٍ و بپوشند جامهای سبز از دیبای نازک
و دیبای سطبر فراخور آرزوی هر یک مُتَّكِئِينَ فِيهَا عَلَى الْأَرَائِكِ تکیه زدگان باشند در بهشت بر تختها چنانکه عادت منعمانست نِعْمَ الثَّوَابُ
وَحَسُنَتْ مُرْتَفَقًا نیکو باداشیست بهشت نعیم و بعد از آن از برای مطیعان شاکر و عاصیان ناسپاس کافر بیان مثل میکند و میفرماید که وَاضْرِبْ
لَهُمْ مَثَلًا رَجُلَيْنِ و بیان کن ای محمد برای مؤمنان و کافران مثل دو مرد که برادران بودند از بنی اسرائیل یکی یهودا نام داشت مؤمن و صالح بود
و دیگری قطروس و او کافر بود هشت هزار دینار از میراث ایشان رسید هر یک چهار هزار دینار تصرف کردند و کافر بدان مال ضیاع و عقار
و متاع خانه خرید و مؤمن همه را در وجوه خیرات صرف کرد چنانکه برادر کافر برای هزار دینار خرید برادر مؤمن بعقب یار علی خدا یا برادر کافر در دنیا

سرای هزار دینار خریدم ای تو در بهشت سرای هزار دینار میخرم این هزار دینار تصدق کرد برادرش هزار دینار دیگر براق اسباب خانه بخرید گفت
من هزار دینار دیگر خرج سرای آخرت کنم پس از آن فرداد برادرش هزار دینار دیگر ملک و آب و علف و زمین بخرید او گفت من هم باغ و بستان بهشت
بخرم و آن را نیز تصدق کرد برادرش هزار دینار دیگر زن بخواست وی گفت من هزار دینار حوری از بهشت ابتیاع کنم پس همه دارائی تصدق نمود حق تعالی
از آن حال ایشان خبر میدهد که جعلنا لاحدهما جنتین من اعناب وحففناهما بنخل دادیم هر یکی از ایشان یعنی
فطروس را دو بستان از تاکهای انگور و درختان بر شکلی نیکو و ترتیبی تمام وجعلنا بینهما زرعا و پیدا کردیم در میان آن دو باغ کشت زاری
تا آن موضع جامع فواکه باشد کلتا الجنتین آتت اکلها آن دو باغ بدادی میوه و محصول خود را تمامی ولم تظلم
منه شیئا و ستم نکردیم یعنی کم نساختیم از میوه معهود چیزی را همیشه آن میوه باغها تمام آمدی وفجرنا خلالهما نهرا و روان
کردیم میان آن هر دو بستان جوی آب تا نزل آن دایم باشد وکان له ثمر بود مر کافر را همه میوه آورده اند که یهودا محتاج شد رجوع به برادر
کرده از وی در معیشت توقع اعانتی کرد فطروس گفت ای برادر زر من و تو برابر بود من از آن همه باغ و متاع پیدا کردم تو چرا پریشان بود گفت ای برادر
تو بدان مالها دینار خریدی و من بوستانهای بهشت خریدم تو کدخدا شدی من مهر حور العین دادم تو غلام و کنیز خریدی من طلب غلمان نمودم فطروس
او را ملامت نمودن آغاز کرد و گفت زر نقد را بوعده نسیه دادی و خود را ذلیل و خوار و محتاج کردی فقال لصاحبه وهو یحاوره
پس گفت فطروس مر برادر خود را یهودا در حالی که او مجادله میکرد و جواب میداد برادر کافر گفت انا اکثر منک مالا واعز نفرا
من بیشترم از تو بجهت مال و متاع عزیزترم از جهت اولاد و خدم و حشم پس بیهودا اگر رفت ودخل جنته وهو ظالم لنفسه
در آمد بباغ خود و حال آنکه او ستم کننده بود بر تن خود بعجب و مفاخرت و محبت دنیا قال ما اظن ان تبید هذه ابدا گفت گمان نمی برم اینکه
خراب شود این باغ هرگز وما اظن الساعة قائمة و گمان نمیبرم قیامت را آینده ولئن رددت الی ربی لاجدن
خیرا منها منقلبا و اگر باز گردانیده شوم بر زعم تو بسوی پروردگار خود بخدای که یابم بهتر از این بوستانها جای بازگشتن یعنی فردا بهشت
بمن دهد پس اعتقاد او بدان بود که آنچه دنیا بدو داده فردا بهشت با وی بدهند قال له صاحبه وهو یحاوره گفت مر فطروس را
یهودا و حال آنکه جدال میکرد با او اکفرت بالذی خلقک من تراب آیا کافر شدی بانکار بعث بآنکس که آفرید ترا از خاک ثم من نطفة
پس از نطفه که ماده قریبه تست ثم سویک رجلا پس راست کرد باستقامت قامت مردی یعنی آدمی بحد مردی رسید هر که قادر باشد
بید و خلق او از تراب هر آینه قادر خواهد بود بر آنکه او را از آن اعاده کند لکنا هو الله بخداوند هیچکس را ولولا اذ دخلت جنتک
قلت ما شاء الله و چرا چونکه در آمدی ببوستانهای خود نگفتی آنچه خواهد خدای چنان شود یعنی اینکه زوال باغ من رسد نگفتی اگر خدای خواهد
فانی گرداند و چرا نگفتی لا قوة الا بالله نیست هیچکس مگر بخدا و بایستی که بعجز خود اعتراف کردی القصه بعد از این محاوره یهودا با فطروس گفت
ان ترن انا اقل منک مالا وولدا اگر می بینی مرا کمتر از روی مال و فرزند فعسی ربی ان یؤتین خیرا من جنتک
پس شاید که بدهد پروردگار من در دنیا یا در آخرت بجهت ایمان من بهتر از بوستان تو ویرسل علیها حسبانا من السماء و فرو فرستد
ببوستان تو صاعقها از آسمان فتصبح صعیدا زلقا او یصبح ماؤها غورا پس گردد بوستان تو هامونی که پای
در وی بلغزد یا در زمین فرو رود فلن تستطیع له طلبا پس نتوانی مر آن آب بزمین فرو رفته را جستنی حق تعالی سخن آن مؤمن را
راست گردانید و عذاب بآن باغ فرستاد واحیط بثمره و احاطه کرده فرو گرفته شد عذاب الهی میوه باغ آن کافر و تباه شد جمیع اثمار و اشجار
آن مرویست که آتشی از آسمان نازل شد و جمیع باغ او را بسوخت و عمارتی که بود خراب کرد فاصبح یقلب کفیه پس بامداد کرد بحال را مشابه
نمود از روی حسرت کف بر کف میزد علی ما انفق فیها برای چیزی که خرج کرده بود در عمارت آن وهی خاویة علی عروشها و
حال آنکه بناهای آن باغ افتاده بود بتمامی فطروس چون آن عذاب بدید کف دست بر کف دست میزد ویقول یا لیتنی لم اشرک بربی
احدا و میگفت کاشکی من انباز نمیکردم به پروردگار خود دیگری را تا بوستان من بسبب کفر من خراب نمیشد ولم تکن له فئة ینصرونه
من دون الله و نبود مر او را گروهی که یاری دهند او را در دفع عذاب از باغ او بجز از خدای وما کان منتصرا و نبود فطروس یاری دهنده
مر خود را هنالک الولایة لله الحق آنجا یعنی در آن وقت نعمت نصرت دادن و یاری کردن مر خدای راست بحق [illegible]

و در قیامت

و در قیامت یاری دهد دوستان خود را هو خیر ثوابا وخیر عقبا او بهترست از روی پاداش دادن مر دوستان را و بهترست از روی
عاقبت مر بنده ستمکار را بعد از آن رسول خود را امر میفرماید برای ضرب المثل واضرب لهم مثل الحیوة الدنیا و بیان کن برای مردمان مثل
زندگانی این دنیا بدین جهان در زینت و سرعت زوال آن کماء انزلناه من السماء فاختلط به نبات الارض مانند آبیست که فرو
فرستادیم آن را از ابر از آسمان بسبب آن آب گیاه رسته از زمین کم از غایت کثرت بر سر یکدیگر افتاده فاصبح هشیما پس بامداد کرد آن گیاه
تازه خشک شده و درهم شکسته یعنی که از خشکی و شکستگی تذروه الریاح پراکنده میکردانند از بادها و بهر طرف میبرد وکان الله علی کل
شیء مقتدرا و هست خدای بر همه چیز توانا حاصل که حق تعالی در این آیه تشبیه کرده زندگانی دنیا را بگیاهی که با آب باران سبز شود و بکمال خوبی رسد
وقت آن آمد که از آن تمتع گیرند ناگاه آب از آن منقطع گردد و خشک و پژمرده بماند عاقل باید که بر زندگانی دنیا دل ننهد و بمال و فرزند و اسباب و جوانی و توانگری
مغرور نگردد که المال والبنون زینة الحیوة الدنیا مال و پسران آرایش زندگانی دنیااند نه زاد و نه توشه معاد چه باندک زمانی نشانه
تیر تلف و هدف خواهد بود والباقیات الصالحات خیر عند ربک و کارهای شایسته باید که ثمره آن ابدالاباد باقی ماند بهترست
نزدیک پروردگار تو ثوابا وخیر املا از روی پاداش عظیم و بهتر از وجه امیدواری یعنی هر چه امید میدارد از حق تعالی در آخرت میباید نزد بعضی مراد
باقیات الصالحات نماز پنجگانه است یا عملی که منسوب بغرض دنیوی نیست بلکه خالصا لوجه الله است و محققان اهل بیت فرع اعمال صالحات ویوم نسیر
الجبال و یاد کن روزی را که برانیم کوهها را از بیخ بر کنیم و در هوا پراکنده سازیم وتری الارض بارزة و ببینی زمین را ظاهر شده از زیر کوهها و
مردگان در روی زمین بر آمده وحشرناهم فلم نغادر منهم احدا و حشر کنیم همه را پس فرو نگذاریم یکی را از ایشان حشر ناکرده وعرضوا
علی ربک صفا و حشر کرده شوند بر حساب آفریدگار تو ایستاده و صف کشیده و خطاب فرماید که لقد جئتمونا کما خلقناکم اول مرة
هر آینه آمدند بما برهنه و تنهای خدم و حشم همچنانکه آفریده بودیم شما را اول بار که هیچ چیز نداشتید حضرت رسالت فرمود که مردمان محشور شوند در روز قیامت
برهنه ام سلمه گفت یا رسول الله زنان نیز برهنه باشند فرمود آری گفت رسوایی باشد حضرت فرمود در آن روز همه از اهوال قیامت چنان بخود مانده باشند
که بیکدیگر نه پردازند بعد از آن بمنکران بعث خطاب میکند که بل زعمتم الن نجعل لکم موعدا بلکه پنداشتید شما کافران
آنکه نسازیم برای شما وقتی برای انجاز وعده یا مکانی که موعود بود برای محاسبه ووضع الکتاب و نهاده شود نوشتهای اعمال در دستهای راست
و چپ اهل حشر فتری المجرمین مشفقین مما فیه پس بینی گناهکاران را ترسناکان و اعراض کنندگان از آنچه در کتاب ایشان باشد
ویقولون یا ویلتنا مال هذا الکتاب و گویند از روی تعجب که وای بر ما چه بوده است این نامه را لا یغادر صغیرة ولا
کبیرة الا احصیها فرو نگذاشته است گناهان خورد و نه بزرگ را مگر که شمرده است همه را و ضبط کرده و نگاه داشته ووجدوا ما عملوا
حاضرا و بیابند آنچه کرده اند حاضر نزد خود ولا یظلم ربک احدا و ستم نکند پروردگار تو بر کسی نوشتن آنچه بنده نکرده و نقصان ثواب نه
و زیادتی عذاب است بعد از آن تهدید مکلفان میکند از متابعت شیطان واذ قلنا للملائکة اسجدوا لآدم فسجدوا
الا ابلیس و یاد کن وقتی را که گفتیم مر فرشتگان را که سجده کنید مر آدم را پس سجده کردند مگر دیو سرکش کان من الجن بود از جن
ففسق عن امر ربه پس بیرون رفت از فرمان پروردگار خود و عاصی شد چه آنکه در اصل جن بود و ملائکه معصومند افتتخذونه وذریته
اولیاء من دونی آیا بعد از آنکه عداوت شیطان بر شما متحقق گشته فرا میگیرید او را و فرزندان او را دوستان بجز از من که آفریدگار شمام و
هم لکم عدو و حال آنکه ابلیس و ذریه او مر شما را دشمنانند بئس للظالمین بدلا بد است ستمکاران از ابلیس و ذریه او
کفار گفتند که جن بر علوم غیبی مطلع اند حق تعالی نفی این معنی کرده فرمود که ما اشهدتهم خلق السموات والارض حاضر نگردانیدم
شیطان و اولاد او را بوقت آفرینش آسمان و زمین تا با ایشان مشورت کنم ولا خلق انفسهم و نه بوقت آفرینش نفسهای ایشان
تا غیب آزاد انند و از آفرینش نفسهای خود خبر ندارند پس چگونه ایشان را در عبادت انباز میگیرید وما کنت متخذ المضلین عضدا
و نیستم من فرا گیرنده گمراه کنندگان را ابلیس و ذریت او بیاری ویوم یقول و یاد کن روزی را که خدای گوید مر کافران را که
نادوا شرکائی الذین زعمتم بخوانید باواز بلند شریکان مرا که گمان بردید که ایشان انبازان منند مر جمیع معبودان

باطل شد فدعوهم پس بخوانند کافران بتان را یا ابلیس و اتباع او و استغاثت کنند فلم یستجیبوا لهم پس اجابت نکنند مر ایشان را و بفریاد نرسند
وجعلنا بینهم موبقا و گردانیدیم میان کفار و الهه ایشان جای هلاک یعنی همه را در وادی از وادیهای دوزخ که موضع هلاک عظیم باشد جمع کنیم
ورای المجرمون النار و ببینند مشرکان آتش دوزخ را معاینه از چهل سال راه فظنوا انهم مواقعوها پس یقین کنند ایشان افتا
دگان در آیند کانند در آن ولم یجدوا عنها مصرفا و نیابند از آن آتش مکانی که باز گردند یا گریزگاهی نیابند جهت آنکه آتش جوانب همه را
احاطه کرده باشد بدیشان ولقد صرفنا فی هذا القرآن للناس من کل مثل و بدرستی که ما بیان کردیم از قرآن برای مردمان از هر
مثلی که بدان محتاج‌اند از قصص امتان گذشته که سبب عبرت گردد و دلایل قدرت کامله که موجب انابت و بصیرت شود آنچنانچه میباید وکان الانسان اکثر
شیء جدلا و هست آدمی بیشتر هر چیزی که خدای آفریده است از روی خصومت باطله یعنی آدمی از همه مخلوقات جدل کننده ترست و خصومت او در کار حق بیشتر
وما منع الناس ان یؤمنوا و منع نکرد اهل مکه را و باز نداشت ایشانرا که بگروند و تصدیق کنند اذ جاءهم الهدی وقتی آمد بدیشان راه
نماینده بحق که محمد است صلی الله علیه و آله با قرآن ویستغفروا ربهم و منع نمود ایشان را که استغفار کنند از گناهان الا ان تاتیهم سنة
الاولین مگر بیاید بدیشان عادة خدای در هلاک کردن پیشینیان در دنیا او یاتیهم العذاب قبلا یا بیاید بدیشان عذاب آخرت روی
با روی و معاینه وما نرسل المرسلین الا مبشرین ومنذرین و نفرستادیم فرستادگانرا مگر در حالتی که مژده دهنده بودند مر اهل ایمان را
بثواب و بیم کننده مشرکانرا بنکال سرمدی ویجادل الذین کفروا بالباطل و مجادله میکنند آنانکه کافر شدند به بیهوده که آن اقتراح معجزات
از تو لیدحضوا به الحق تا زایل گردانند از مقر خود و باطل سازند بدان جدال سخن درست و راست را که قرآنست یا دین محمدی اگر چه قدرت بر آن
ندارند واتخذوا آیاتی وما انذروا هزوا و گرفتند آیات مرا که قرآنست و آنچه بیم کرده شده‌اند بدان از قیامت و عذاب و مواعید اخرویه را گرفته افسوس کرده
شده بآن ومن اظلم ممن ذکر بآیات ربه و کیست ستمکارتر از کسی که پند داده شود با آیتهای پروردگار که قرآنست فاعرض عنها
ونسی ما قدمت یداه پس روی بتابد از آن و قبول نکند و فراموش کند عاقبت آن عملها که از پیش فرستاده است هر دو دست او از کفر و معاصی
انا جعلنا علی قلوبهم اکنة ان یفقهوه وفی آذانهم وقرا وان تدعهم الی الهدی بدرستی که ما نهاده‌ایم بر دلهای
ایشان پوششها بجهت کراهت آنکه دریابند قرآن را و بخوانی تو ایشانرا بآنچه سبب هدایت است فلن یهتدوا اذا ابدا پس راه نیابند هرگز
که دعوت کنی هرگز از کفار معاند که ایمان نیاورند وربک الغفور ذو الرحمة و پروردگار تو بسیار آمرزنده است عیب پوش خداوند بخشش و بهجت
فضل و رحمت خود در عذاب ایشان تعجیل نمیکند لو یؤاخذهم بما کسبوا اگر بگیرد خدای ایشانرا بآنچه کرده‌اند از گناهان که تنهاست و تکذیب پیغمبر و قرآن
لعجل لهم العذاب هر آینه شتاب نماید برای ایشان عذاب را در دنیا ولیکن در آن تعجیل نمیفرماید بل لهم موعد لن یجدوا من دونه
موئلا نیابند بجز از خدای پناهی و گریزگاهی که بآن بازگشت کنند وتلک القری اهلکناهم و آن دیهها که قصه‌هاشان برای تو خوانده‌ایم
جمله هلاک کردیم لما ظلموا آن هنگام که ستم کردند بر خود و تکذیب و مجادله و معاصی وجعلنا لمهلکهم موعدا و مقرر گردانیدیم برای
هلاک ایشان وقتی معلوم که چون در رسید پیش و پس نیفکندند بلکه در همان وقت مستاصل شدند آورده‌اند که چون حضرت رسالت قصه اصحاب کهف برای
قریش بیان کرد ایشان گفتند یار افزوده از آن عالمی که حق تعالی موسی را امر کرد که تابع او شود جبرئیل فرود آمد و قصه موسی و خضر را بر آنحضرت نازل ساخت که چون
موسی بنی اسرائیل را جمع کرد و خطبه فصیح و بلیغ ادا فرمود بر وجهی که فغان از مستمعان مجلس بر آمد گفتند یا کلیم الله هیچ کس باشد که از تو دانا تر باشد موسی فرمود
نمیدانم اما در خاطرش بگذشت که در زمین عالمتری نخواهد بود فی الحال جبرئیل فرود آمد و گفت یا موسی خدای تعالی ترا سلام میرساند که بسیار بندگان دارم که از تو
عالم ترند یکی از آنها خضر است که او را بعلم خاص خود اختصاص داده‌ام موسی گفت بار خدایا دستوری فرمای تا من او را به بینم حق تعالی دستوری داد موسی گفت
خداوندا او را کجا یابم ندا رسید که در مجمع البحرین و علامت آن صخره ایست که چون ماهی بریان کرده در سفره داشته باشی در آن نهی شود و براه دریا روان
شود تو در عقب آن روان شو که ترا بآن بنده میرساند روایتی آنکه هر جا آن ماهی را فراموش کنید خضر آنجا باشد پس موسی یوشع بن نون را رفیق خود
ساخته روی براه آورد چنانکه حق تعالی میفرماید که واذ قال موسی لفتیه لا ابرح و یاد کن ای محمد چون گفت موسی خادم خود را یوشع
همیشه خواهم رفت در طلب خضر حتی ابلغ مجمع البحرین که مکان اوست و آن موضعیست که دریای فارس و دریای روم بهم میرسند در
جانب مشرق زمین او امضی حقبا یا میروم زمان دراز تا بخضر رسم یوشع نانی چند و ماهی بریان برداشته باتفاق موسی روان شدند
فلما بلغا مجمع بینهما پس چون رسیدند بمجمعی که میان هر دو دریاست بر صخره که کنار چشمه بود بنشستند موسی در خواب رفت پس یوشع در چشمه حیوة وضو ساخت قطره [illegible]

از وضوی در

از وضوی وی بر آن ماهی رسیده فی الحال زنده شد و روی بدریا نهاد و یوشع متحیر شد موسی از خواب در آمد و تجسس حال ماهی ننموده روی براه نهاد نسیا حوتهما
فراموش کردند ماهی خود را و یوشع نیز گفت که ماهی زنده شده روی بدریا نهاد فاتخذ سبیله فی البحر سربا پس فرا گرفت ماهی راه خود را
در دریا مثل سرابی که در آن توان هر جا که ماهی میرفت آب بالای آن مرتفع میشد و زمین خشک میگشت فلما جاوزا پس وقتی که درگذشتند
از مجمع البحرین و آن روز و آن شب رفتند تا روز دیگر چاشتگاه قال لفتیه آتنا غداءنا گفت موسی یوشع را بیار طعام چاشت ما را که ما
گرسنه شده‌ایم لقد لقینا من سفرنا هذا نصبا هر آینه که دیدیم از این سفر رنج و سختی چون یوشع سفره پیش آورده قصه ماهی یادش
آمد قال ارایت اذ اوینا الی الصخرة فانی نسیت الحوت گفت خبر داری چون جای گرفته بودیم در آن صخره در کنار چشمه
بدرستی که من فراموش کردم ماهی را و بر سبیل اعتذار گفت وما انسانیه الا الشیطان فراموش نکرد بر من گرماهی مگر
شیطان که مرا غافل ساخت ان اذکره از آنکه یاد دهم ترا از حال ماهی واتخذ سبیله فی البحر عجبا و گرفت ماهی راه
خود را در دریا عجب که هر جا میرفت راه فراخ میشد و زمین دریا خشک میگشت و جهت آنکه شیطان ماهی را از یاد من برد اینهمه تعب کشیدیم قال ذلک
ما کنا نبغ گفت موسی قصه ماهی آنچیزی بود که ما میطلبیدیم چه حق تعالی بمن وحی کرده بود که آن ماهی بیمار راه خواهد نمود فارتدا علی
آثارهما قصصا پس بازگشتند بر نشان قدم خود از پی رفتنی تا رسیدند بآن موضع که ماهی بدریا رفته بود راهی دیدند گشاده و خشک
فوجدا عبدا من عبادنا پس یافتند بنده از بندگان ما که مختص عنایت آتیناه رحمة من عندنا دادیم او را بخشش از
نزدیک خود که آن وحی است و نبوت و طول عمر چه او تا نفخ صور زنده خواهد بود وعلمناه من لدنا علما و آموختیم او را از نزدیک خود علمی که خاص است بما
کسی او را نمیداند الا بتعلیم ما بدانکه اسم او ارمیا بن ملکانست و خضر لقب اوست که هر جا که می‌نشست زمین سبز میگشت آورده‌اند که چون بمکان خضر رسیدند
تکیه کرده و جامه بر سر خود کشیده موسی بر وی سلام کرد خضر جواب داد و گفت تو کیستی گفت من موسی‌ام حق تعالی فرموده که با تو صحبت دارم از تو چیزی بیاموزم
پس بنشستند و سخن در پیوستند مرغی بیامد منقار در آب زد قطره برداشت و در بر خود مالید و برفت خضر موسی را گفت دانی که این چه رمزست گفت نه گفت
جهانیان در علم بنی اسرائیل عاجزند و بنی اسرائیل در علم تو و تو در علم من و تو جمله عالمیان نسبت بعلم الهی مقدار این یک قطره است که این مرغ از دریا
برداشت و در بر خود مالید القصه بعد از ملاقات موسی خضر قال له موسی هل اتبعک علی ان تعلمن مما علمت رشدا گفت
موسی او را که آیا پیروی کنم ترا بر شرط آنکه بیاموزی مرا از آنچه آموخته قال انک لن تستطیع معی صبرا گفت خضر در جواب موسی که بدرستی
که تو هرگز نتوانی با من صبر و شکیبائی کردن موسی گفت چرا صبر نتوانم کردن گفت تو پیغمبری و حکم تو بر ظاهر است و بعد از من عملی سر زند که در ظاهر منکر نماید و تو
وجه حکمت آن ندانی و بدان صبر کردن نتوانی وکیف تصبر علی ما لم تحط به خبرا و چگونه صبر کنی بر آنچیزی که احاطه نکرده باشد
بآنچیز از روی دانش یعنی علم تو بآن نرسیده قال ستجدنی ان شاء الله صابرا گفت موسی که زود باشد که یابی مرا اگر خدا خواهد صبر کننده
بر آنچه از تو مشاهده کنم ولا اعصی لک امرا و نافرمانی نکنم مر ترا هیچ کاری قال فان اتبعتنی فلا تسئلنی عن شیء گفت
خضر که ای موسی پس اگر پیروی میکنی مرا از چیزی منکر باشد و سوال مکن حتی احدث لک منه ذکرا تا من احداث کنم و ابتدا
نمایم برای تو از آنچیز که دریابی موسی قبول فرمود پس هر دو روی براه آوردند و یوشع در عقب ایشان میرفت و نظاره مینمود فانطلقا پس روان شدند
بر ساحل دریا و رسیدند بکشتی و از اهل آن استدعای نشستن نمودند ملاحان راضی شدند در آخر خضر را شناخته بتعظیم تمام ایشانرا بکشتی
در آوردند حتی اذا رکبا فی السفینة تا چون بر نشستند بر آن کشتی خضر تبری برداشت و پنهان از قوم خرقها سوراخ کرد
کشتی را بنوعی که دو لوح از الواح از ابر کند و موسی آن بخرقه در قیراندود کرد و روی بخضر کرد قال اخرقتها لتغرق
اهلها گفت آیا سوراخ کردی کشتی را و دخول آب موجب غرق شدن لقد جئت شیئا امرا بدرستی که آوردی چیزی شگفت
و شنیع بردل گران قال الم اقل انک لن تستطیع معی صبرا گفت خضر که آیا نگفتم که تو نمیتوانی با من شکیبائی کردن آورده‌اند
که موسی نگاه کرد آنجا که خضر شکسته بود آب بکشتی نمی آمد بدانست که آن معجزه است و بر آن اصلاح کردن عذر خواست قال لا تؤاخذ
نی بما نسیت گفت مواخذه مکن با من بآنچه فراموش کردم در توبه اول ولا ترهقنی من امری عسرا و تکلیف

مرسان مرا انکار من یعنی سخت گیری منما خضرؑ قبول معذرت او کرده از سفینه بیرون آمد فانطلقا پس رفتند بدهی برسیدند در بیرون آن ده جمعی پسران
بازی میکردند در میان ایشان پسری زیبا صورت بلند قامت سبز خط نام او جیشوا نام پدر او سلاس و نام مادرش ... بود موسی و خضرؑ بسر میکردند حتی
اذا لقیا غلاما فقتله تا چون رسیدند به پسر خضرؑ او را از میان جمع بیرون طلبید و در پس دیوار برد و بکشت قال اقتلت نفسا
زکیة بغیر نفس گفت آیا کشتی نفسی پاک از گناه بغیر نفسی که او کشته باشد لقد جئت شیئا نکرا هر آینه آوردی چیزی ناپسندیده و
ظاهر القبح در شریعت ابی بن کعب از حضرت رسالت صلعم نقل کرده که آن پسر بالغ بود و کافر بلا خلاف خضرؑ بفرمان خدا او را کشت قال الم
اقل لک انک لن تستطیع معی صبرا گفت خضرؑ در جواب موسیؑ که آیا نگفتم مر ترا که ترا قوت یاری با من شکیبایی ورزیدن
قال ان سألتک عن شیء بعدها گفت موسیؑ اگر سؤال کنم ترا از چیزی که صادر شود مثل این افعال منکره بعد ازین فلا تصاحبنی
قد بلغت من لدنی عذرا پس مصاحبت مکن با من در حدیث آمده که رسول صلعم گفت که خدای رحمت کناد بر برادرم موسیؑ که از روی شرم
گفت تصاحبنی اگر چنانچه صبر کردی با مصاحبت خود درنگ کردی هر آینه چیزهای عجیب و غریب ترا زین بدیدی فانطلقا حتی اذا اتیا اهل قریة
پس درنگ نشدند رفتند تا که آمدند بدهی انطاکیه و اهل ده چون شب در آمدی دروازه در بستندی نماز شام بود که موسی و خضرؑ بدان ده رسیدند خواستند که
بده در آیند کسی دروازه نگشود استطعما اهلها طلب طعام کردند اهل آن ده را گفتند اینجا غریب رسیده ایم طعام جهت ما بفرستید فابوا
ان یضیفوهما پس باز زدند و ایشان گرسنه در بیرون ده بودند بامداد روی براه کردند فوجدا فیها جدارا پس یافتند در نواحی ده دیواری
مایل شده بیک طرف یرید ان ینقض میخواست آن دیوار بیفتد فاقامه پس خضرؑ راست کرد بانوعی که اساس از سنگ محکم ساخت
چون موسیؑ دیوار را راست کرد قال اهل آن ده ما را جای و طعام ندادند پس چه جهت دیوار ایشان را راست کردی لو شئت لاتخذت
علیه اجرا اگر میخواستی هر آینه فرا میگرفتی بر تعمیر آن دیوار مزدی تا بان طعام میخریدیم قال هذا فراق بینی و بینک گفت
خضرؑ اینست جدایی میان من و تو یعنی گفته بودی که نوبت سیم اگر چیزی پرسم با من صحبت نداری مرویست که از موسیؑ پرسیدند که از سختیهای دنیا و
جور فرعون کدام بر تو دشوارتر بود گفت آنکه خضرؑ گفت هذا فراق بینی و بینک سانبئک بتاویل ما لم تستطع علیه صبرا زود باشد
که آگاه سازم ترا ای موسی بتفسیر آنچه نتوانستی بر آن شکیبایی نمودن اما السفینة فکانت لمساکین یعملون فی البحر اما کشتی
بود محتاجان که ده برادر بودند پنج بیمار و از کار وا مانده و پنج دیگر ملاحان که بجهت معیشت کار میکنند در دریا فاردت ان اعیبها و
کان وراءهم ملک پس خواستم که بحکم خدا او را سوراخ کنم و عیبناک گردانم و هست در پیش ایشان پادشاهی که او را جلندی
گویند یاخذ کل سفینة غصبا میگیرد هر کشتی درست که می بیند بغصب من آن کشتی را معیوب کردم تا غصب نکند و اما الغلام
فکان ابواه مؤمنین و آن پسر که کشته بود پدر و مادر او گرویدگان فخشینا ان یرهقهما طغیانا و کفرا پس ترسیدیم
بالهام او سبحانه آنکه در رساند بدیشان آن پسر سرکشی و ناپاکی و کفران نعمت یعنی بافسق و کفر او در ساند زحمت مهر ... که والدین را بر ولدست و آن کفر
موجب طغیان ایشان شود فاردنا ان یبدلهما ربهما خیرا منه زکوة و اقرب رحما پس خواستیم که بدل دهد ایشان را پروردگار
ایشان فرزندی بهتر ازو از روی طهارت و پاکیزگی گویند که حق تعالی بعوض آن پسر دختری داد که پیغمبری او را بعقد خود در آورد و هفتاد
پیغمبر از نسل او پدید آمد و اما الجدار فکان لغلامین یتیمین فی المدینة و اما آن دیوار که راست کردم پس
برای دو کودک یتیم نام یکی اصرم و نام دیگری صریم و ایشان هستند درین شهر مذکور و کان تحته کنز لهما و کان ابوهما
صالحا و هست در زیر دیوار گنجی برای ایشان و اگر بیفتادی گنج ظاهر شدی مردمان بر داشتندی و بود پدر ایشان مردی شایسته و نام
او کاشح فاراد ربک ان یبلغا اشدهما و یستخرجا کنزهما پس خواست آفریدگار تو آنکه برسند یتیمان بحد قوت
و کمال رشد خود بیرون آورند گنج خود را از زیر دیوار رحمة من ربک و بجهت بخشش از پروردگار و ما فعلته عن امری
و نکردم آنچه تو دیدی از برای خود بلکه بفرمان حق تعالی کردم القصه خضرؑ بود از تاویل قضایای مشکله موسیؑ گفت ذلک تاویل ما لم تسطع
علیه صبرا اینکه مذکور شد از تاویل و تفسیر امور معلومه حقیقت آن چیزیست که نتوانستی بر آن صبر کردن بجهت آنکه ظاهر شرع منکر مینمود
پس موسی و خضرؑ یکدیگر را وداع کردند هر یک روی بمنزل خود نهادند قبل ازین گذشت که کفار سؤال از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم کردند یکی گفت
روح دیگر قصه اصحاب کهف و این هر دو مذکور شد سیم قصه ذوالقرنین و آن اینست که ویسئلونک عن ذی القرنین

و پرسند

و میپرسند ترا مشرکان بامتحان یهود از قصه ذوالقرنین یعنی اسکندر رومی که او پادشاه شرق و غرب شد بدینجهت او را ذی القرنین میگفتند و قرن بمعنی طرف است
یا در زمان او دو قرن گذشت یا تاج او دو شاخ داشت یا بدست و پا حرب میکرد یا دو گیسو بافته داشت از جانب پیش سر مرویست که او در خواب دید که گیسوهای او آفتاب را
احاطه کرده بود معبران تاویل کردند که او پادشاه مشرق و مغرب گردد از امیرالمؤمنینؑ پرسیدند که ذی القرنین پادشاه بود یا پیغمبر فرمود که بنده صالح محب حق تعالی
بود و حق تعالی محب او دعوت کرد قوم خود را بتوحید خدا بیک جانب سرش زخم زدند و جانب دیگر جراحت رسانیدند و بجهت این نیز او را ذی القرنین گفتند و بر تقدیر حقتعالی پیغمبر را که قل
سأتلوا علیکم منه ذکرا بگو ای محمد زود باشد که بخوانم بر شما از ذی القرنین خبری انا مکنا له فی الارض و آتیناه من
کل شیء سببا بدرستی که ما قوت و اقتدار دادیم مر او را با استیلای تمام در زمین و عطا کردیم او را از هر چیزی که خلق بدان محتاج بودند از تسخیر
شهرها و جنگ با اعدا و او را دادیم او را از هر چیزی که میخواست دست آویزی که بدان سبب او را آنچه میسر میشد از علم و قدرت آلت آورده اند که حق تعالی نور
و ظلمت را مسخر او گردانیده از امیرالمؤمنینؑ نقلست که حق ابر را در فرمان او کرد تا بر او سوار شد بر جا میخواست میرفت و در سیر کردن شب و روز برو مساوی بود و
حقتعالی نوری باو داده بود که بدرخشندگی او براه میرفت و وحی او مسخر او و جهای عظیم ساخته بود بر روی دریا می انداخت و گذار میکرد و تمکین او در زمین عبارت
از اینست روزی از روم بیرون آمده مصر را مسخر ساخت و با زنگیان حرب کرد و بر ایشان غالب شد عزم مغرب کرد فاتبع سببا پس پیروی کرد
سببی و وسیله را که بان بمغرب توان رفت حتی اذا بلغ مغرب الشمس تا چون رسید بجای فرو رفتن آفتاب وجدها
تغرب فی عین حمئة یافت آفتاب را که برای العین فرو میرفت در چشمه آب گرم ابوذر روایت کرده که من ردیف حضرت رسول صلعم بودم وقت
فرو رفتن آفتاب گفت ای اباذر دانی که آفتاب کجا میرود گفتم خدا و رسول بهتر میدانند فرمود بچشمه گرم فرو میرود فرمود که اگر نه آنست که خدای نگاه میدارد
آفتاب را هر آینه هر چه در زمین بودی از حرارت آن بسوختی القصه چون ذی القرنین بانجا رسید تجسس مردمان آن بلاد کرد و وجد عندها قوما
و یافت نزدیک آن چشمه بر ساحل دریای محیط گروهی را که ناسک گویند و ایشان قومی بودند بت پرست سبز چشم و سرخ موی و تناور و توانا لباس ایشان
پوست حیوانات بود و طعام ایشان گوشت وحوش و جانوران قلنا یا ذا القرنین ما بطریق وحی یا الهام یا در خواب گفتیم ای ذی القرنین
اما ان تعذب یا آنست که عذاب کنی این قوم را اگر ایمان نیارند و اما ان تتخذ فیهم حسنا و یا آنکه فرا میگیری
در باب ایشان نیکویی از ارشاد و تعلیم شرعیه اگر بگروند قال اما من ظلم گفت ذی القرنین اما کسی که ستم کند بر نفس خود بر کفر مصر باشد فسوف
نعذبه پس زود باشد که عذاب کنیم ورا و این عذاب دنیاست ثم یرد الی ربه پس باز گشت شود بسوی جزای پروردگار خود در قیامت
فیعذبه عذابا نکرا پس عذاب کند خدای تعالی او را عذابی سخت و اما من آمن و عمل صالحا و اما هر که بگرود و عمل کند عمل شایسته
فله جزاء الحسنی پس مر او راست در هر دو سرای پاداش خصلتی نیکو و پسندیده و سنقول له من امرنا یسرا و زود باشد که بگوییم مر او را از
فرمان خود کاری که آسان باشد آورده اند که لشکر ظلمت را بقوم ناسک گماشت ایشان مضطر گشته ایمان آوردند ثم اتبع سببا پس دیگر از
پی در آمد سببی و طریقی را که بمشرق تواند رفت و قوم ناسک را با خود برد و لشکر نورانی از پیش روان و عسکر ظلمت از عقب داشت و روی بمشرق نهاد حتی
اذا بلغ مطلع الشمس تا چون رسید بجای بر آمدن آفتاب وجدها تطلع علی قوم یافت آفتاب را که هر بامداد بر می آمد و
شعاع او می افتد بر گروهی لم نجعل لهم من دونها سترا که نگردانیده بودیم برای ایشان از غیر آفتاب در وقت
طلوع پوششی از لباس و بنا که میان ایشان و آفتاب مانع باشد چه ایشان را هیچ پوششی نبود در زمین چه زمین ایشان در غایت نرمی و سستی بود
و هیچ بنایی بر بالای آن نمی ایستاد از بجهت سوخته در آفتاب میبردند آورده اند که چون آفتاب مرتفع شدی در سردابها فرو شدندی و چون آفتاب
از سمت الراس بگردیدی بیرون آمدندی و ماهی میگرفتند و با فتاب بریان کرده بخوردندی و ایشان را قوم منسک میگفتند القصه چون اسکندر با لشکر ظفر
پیکر باین موضع رسید کذلک همچنان بود امر او با ایشان که با اهل مغرب یعنی لشکر ظلمت بر ایشان گماشت تا ایمان آوردند پس
از آنجا بجانب قطر اسیر روان شد و بقومی رسید که ایشان را تاویل خوانند و با ایشان نیز همان سلوک کرد و قد احطنا بما لدیه خبرا
و بدرستی که ما احاطه کرده بودیم بانچه نزدیک او بود از روی آگاهی یعنی بجمیع لشکر و ادوات حرب و اسباب جهانگیری ذی القرنین و بظواهر
و بواطن عالم بودیم و کثرت لشکر او بر وجهی رسیده بود که احاطه نکرده بود مگر علم خدا و نه لطیف خبیر ثم اتبع سببا پس اسکندر پی

سببی یعنی متابعت طریقی دیگر کرد که میان مشرق و مغرب بود از جنوب تا شمال حتی اذا بلغ بین السدین تا چون رسید بنهایت زمین که میان دو کوه بود
که از پس آنها زمین یاجوج و ماجوج است وجد من دونهما قوما یافت در پس آن دو کوه گروهی را با هیئت عجیبه و شکلهای غریبه لا یکادون
یفقهون قولا نزدیک نبود که بجهت غرابت لغت دریابند سخن را و کسی نیز از لشکر ذی القرنین سخن ایشان را در نمی یافت قالوا یا ذا القرنین
گفتند یعنی مترجم ایشان گفت ای ذی القرنین ان یاجوج و ماجوج مفسدون فی الارض بدرستی که قوم یاجوج و ماجوج تباه کنندگان
در زمین هرگاه که از پس این کوهها بیرون آیند از گیاه آنچه سبز باشد بخورند و آنچه خشک باشد بسوزند و تمام انعام ما را بکشند و بخورند و اگر چهارپایان
نیابند آدمیان را بعوض چهارپایان میخورند و ایشان چه قبیله اند از اولاد یافث بن نوح و گویند که یاجوج ترکند و ماجوج از جیل و للقصه بنسفی چنانند که
از گوش فراش کنند و از دیگری لحاف و شقیق بن عبدالله روایت کرده از پیغمبر صلی الله علیه که ایشان هزار امت اند که هیچ یک نمیرند تا هزار فرزند نیارند که هر یک
چنان شوند که اسلحه بردارند و کارزار کنند و ایشان سه صنف اند صنفی بالا صد و بیست گز و صنفی درازی ایشان و پهنای فرق نتوان کرد و هیچ حیوانی نرسند
مگر که او را بدرند و بخورند و هر که از ایشان بمیرد بخورندش و چون در آخر الزمان خروج کنند مقدمه ایشان در شام باشد و آخر ایشان بخراسان خورند
مشرق و مغرب و دریاهای طبرستان را بخورند القصه چون ساکنان آن موضع شکایت یاجوج و ماجوج بعرض سکندر رسانیدند فهل نجعل لک خرجا
پس آیا بگردانیم یعنی مقرر سازیم برای تو خرجی و بیرون کنیم از میان مالهای خود مزدی علی ان تجعل بیننا و بینهم سدا بشرط آنکه سدی
مابین ما و ایشان بندی که منع کند ایشان را از بیرون آمدن قال ما مکنی فیه ربی خیر گفت اسکندر آنچه تمکن و دسترس داده مرا در آن پروردگار من
کار من از اموال بیشمار و پادشاهی در کمال اقتدار بهتر است از آنچه شما میخواهید که بمن دهید فاعینونی بقوة پس مرا یاری دهید بتوانائی یعنی بمردم
توانا که بدان قوت یابم در این کارزار آلات و ادوات بنا چون سنگ و آهن و روی و مس هر چه آنکه توانید جمع کنید که بهای مزد آن بر منست
اجعل بینکم و بینهم ردما تا بکنم میان شما و میان ایشان حجابی سخت آورده اند که ذی القرنین قبل از ساختن سد بر بالای کوه بر آمد
تا نظاره یاجوج و ماجوج کند چون در نگریست گروهی دید که نر و ماده ایشان یک شبر بود و بر یک شکل و برخی دراز تر از ایشان و دندان و چنگال
داشتند و بر اعضای ایشان موی بود که بدان خود را میپوشیدند و آواز ایشان چون آواز کبوتر و آواز بلند ایشان چون آواز گرگ بود و با این آمده
فرمود که اتونی زبر الحدید بیارید برای من قطعه های بزرگ آهن و عوض آن زر از من بستانید منقولست که بفرمود که تا خشتها از آهن
ساختند پس حکم کرد تا میان آن دو کوه را که چهار هزار قدم در طول و شصت و پنج زرع عرض بکندند و باب رسیدند پس در ته آن سنگ خاره نهادند و
خشتهای آهن بر بالای آن فرش کردند حتی اذا ساوی بین الصدفین تا چون مساوی شد یعنی فرش تمام شد هر دو جانب کوه پس فرمود
تا هیمه بسیار بر بالای ریخته و دمها بر اطراف و جوانب وضع کردند قال انفخوا حتی اذا جعله نارا گفت دم عمله را که بدمید این آهنها را
تا گردانید آن خشتهای آهن را مانند آتش قال اتونی افرغ علیه قطرا گفت اسکندر بیارید بمن تا بریزم بر بالای آهن گرم شده
روی گداخته بدین مضمون که بهر روی فرشی که از آهن گداخته روی جا کرده مرکب شد و برین گونه دیواری صد و پنجاه گز در ارتفاع بلندی بر آمد مانند کوهی یکپاره و
هموار و متین فما اسطاعوا ان یظهروه پس نتوانستند یاجوج و ماجوج آنکه بالا روند بر آن سد بسبب بلندی و ما استطاعوا
له نقبا قال هذا رحمة من ربی گفت ذی القرنین بعد از ساختن این سد و تمام کردن آن بخشیت از پروردگار من بر بندگان
چه آن مانع یاجوج و ماجوج است فاذا جاء وعد ربی جعله دکاء پس چون بیاید وعده پروردگار من بگرداند آن را خورد و مرد
و زیر و زبر و کان وعد ربی حقا و هست وعده پروردگار من درست و راست خروج این گروه از پس سد یکی از علامات قیامت است
آورده اند که ذی القرنین بعد از ساختن آن سد روی بمیان [...] و میرفت تا بجمعی رسید مردمانی را دید نیکوسیرت و خوش
محاورت با عدل و داد همه متفق الکلمه و مبرا از افعال قبیحه شنیعه و مقابر ایشان بر در سرا و در شهرهای ایشان حاکمی نبود ذی القرنین گفت
شما چه قومید من در اطراف عالم از شما عجب تر قومی ندیدم مرا خبر دهید که مقابر شما چرا بر در خانها ساخته اید گفتند تا مرگ را فراموش نکنیم
گفت چرا برای شما در نداری گفتند در میان ما دزد نیست گفت چرا در میان شما درویش نیست گفتند زیرا که حق بهر کس بخود داریم گفت
چگونه است که عمر شما دراز است گفتند جهت آنکه مدار کار ما بطاعت الهی است و از گناه میترسیم و باستغفار مشغولیم و دل بر بلا نهاده ایم و خود را
بر قضای الهی تسلیم کرده این روش از پدران خود یاد گرفته ایم که بر درویشان رحم کردندی و کسی که با ایشان بدی کردی در عوض آن نیکی کردندی
امانت نگاه داشتندی و بعهد خود وفا کردندی لاجرم همیشه کار ایشان با صلاح بودی و اصح آنست که منبه گفت یاجوج و ماجوج همه روی زمین رسند
مگر مکه و مدینه و بیت المقدس و حق تعالی از خروج یاجوج و ماجوج چنین خبر میدهد که و ترکنا بعضهم و واگذاریم و منع نکنیم ما

بعض از یاجوج

بعضی از یاجوج و ماجوج را یومئذ یموج فی بعض آن روز یعنی روز خروج که از سد تمام کنند و اضطراب نمایند و داخل شوند در برخی دیگر و
نفخ فی الصور فجمعناهم جمعا و دمیده شود در صور برای قیامت پس جمع کنیم در آن روز با هول همه خلایق را جمع کردنی بر جای حساب
و جزا در عرصه محشر و صور مانند شاخیست که یک سر آن در دهن اسرافیل است و سر دیگر در زیر عرش و او را هفتاد هزار سوراخ است در اطراف و جوانب عرش
رفته و عرضنا جهنم یومئذ للکافرین عرضا و ظاهر گردانیم دوزخ را آن روز برای ناگرویدگان ظاهر کردنی که بترسند از دخول
در آن معاینه ببینند و هول ایشان بر هول افزاید الذین کانت اعینهم آن کافرانی که از روی غفلت هست چشمهای ایشان فی غطاء
عن ذکری در پوشش از یاد کردن مراد آنست که نظر نکنند در آیات داله بر وحدانیت من و کانوا لا یستطیعون سمعا و بودند
کافران شنیدن ذکر و کلام من بجهت فرط انکار و جحودی که دارند تاب ندارند که بشنوند پس گوییا که در چشمهای ایشان گرانی هست که نمیتوانند دیدن و شنیدن
افحسب الذین کفروا ان یتخذوا عبادی آیا می پندارند آنانکه نگرویدند آنکه فرا گیرند بندگان مرا یعنی عیسی و عزیر و ملائکه را من
دونی اولیاء بجز از من خدایان یعنی معبودان که نفع رسانند ایشان را و دفع ضرر کنند از ایشان انا اعتدنا جهنم للکافرین
نزلا بدرستی که آماده کرده ایم دوزخ را برای ناگرویدگان قل هل ننبئکم بالاخسرین اعمالا بگوی ای محمد آیا خبر کنیم شما را به زیانکار
ترین مردمان از روی کردار الذین ضل سعیهم فی الحیوة الدنیا زیان کارترین مردمان آنانند که گم شد و ضایع گشت
شتافتن ایشان بعملهای نیکو در زندگانی دنیا چون کشیشان و رهبانان که اکثر اوقات در دیرها بصلوة و صیام میگذرانند و بسبب کفر همه عملهای
ایشان باطلست و هم یحسبون انهم یحسنون صنعا و ایشان می پندارند که نیکو میکنند کار را اولئک الذین کفروا آنگروه
که ذکر کرده شد آنانند که کافر شدند بآیات ربهم بآیات پروردگار خود و دلیل نبوت و توحید و لقائه و برسیدن بجزای او یعنی بعث و حشر
که در آن جزای اعمال بینند فحبطت اعمالهم پس تباه شد کارهای ایشان که در صورت نیکو نمود فلا نقیم لهم یوم القیامة وزنا
پس اقامت نخواهیم کرد در روز رستخیز ترازوی که بدان بسنجند عملهای ایشان را چه همه نابود گشته باشد مرویست که در قیامت جمعی باشند که اعمال ایشان از کوههای
تهامه بزرگتر باشد چون بترازوی نهند از او وزنی نباشد بلکه خوار و بیمقدار و ذلیل خواهند بود ذلک جزاؤهم جهنم بما کفروا امر محجب است
که مذکور شد پاداش ایشان دوزخ است بسبب آنکه نگرویدند و اتخذوا آیاتی و رسلی هزوا و فرا گرفتند آیتهای مرا و فرستادگان مرا
و بعد از حال کافران بیان حال مؤمنان میکند که ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات بدرستی که آنانکه گرویدند بکتاب و رسول و
کردند کارهای پسندیده کانت لهم جنات الفردوس نزلا هست مر ایشان را در حکم بهشتهای فردوس پیشکشی در تبعات آورده
که حق تعالی فردوس را بید قدرت خود آفریده بمقدار هر روزی از روزهای دنیا پنجاه نوبت بر او نظر میکند و میفرماید که افزون ساز حسن و جمال و تازگی و پاکیزگی
خود را برای دوستان من و مرویست که فردوس بلندترین درجهای بهشت و جویهای بهشت از آنجا آید و بالای آن عرش خداست و هرچه در بهشت از آلات
و ادوات همه از نقره و طلاست حق تعالی امر ان معروف و نواهیان منکر را در آن دار داد خالدین فیها لا یبغون عنها حولا جاویدان باشند
در آن نجویند در آن بهشتها گردیدنی یعنی نطلبند از آن انتقال بجای دیگر زیرا که همه مطالب در آنجا مهیا باشد و هیچ موضعی خوشتر از آن نیابند
بعد از امر و نهی و وعد و وعید بیان علوم و حکم غیر متناهیه خود میکند و میفرماید که قل لو کان البحر مدادا لکلمات ربی بگوی ای محمد اگر باشد
دریای محیط که شامل جمیع ارض است سیاهی برای نوشتن سخنان پروردگار من یعنی معانی قرآن یا آنچه وعده فرموده برای اهل ثواب و وعید فرموده برای اهل
عقاب لنفد البحر هر آینه فانی گردد و نماند آب دریا قبل ان تنفد کلمات ربی پیش از آنکه نماند معانی و علوم آفریدگار من جهت آنکه غیر
متناهی است پس مداد منتهای کلمات نوشته نشود و لو جئنا بمثله مددا و اگر چه بیاریم مانند دریای محیط مدادی آن و بر آن فزاییم حق تعالی
در این آیه فرمود که علم او سبحانه نهایت ندارد و هر چند کسی را علم بسیار باشد در جنب علم هیچ نماید قل انما انا بشر مثلکم یوحی الی انما
الهکم اله واحد جز این نیست که معبود یکتاست و او را شریک و مانند نیست فمن کان یرجوا لقاء ربه پس هر که امید میدارد و رسیدن
بپاداش پروردگار خود در روز رستخیز فلیعمل عملا صالحا پس باید که بکند کارهای شایسته و پسندیده آورده اند که عمل صالح متابعت

پیغمبرست و سلوک در مناهج سنت او و ترک ریا و جشیار فرود دوام عبودیت و بریدن از خلق و پیوستن بحضرت حق آورده اند که ابن زبیر بحضرت
رسالت عرض کرد که یا رسول الله من عملی برای رضای خدا میکنم اما چون بران شد خوشحال میکردم حضرت فرمود که خدای پاکیزه است قبول نکند جز عمل
پاکیزه پس قبول نمیفرماید عملی را که غیری در آن شریک باشد حق تعالی تصدیق پیغمبر خود کرده فرمود که وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ و باید
که بنده عملی که کند شرک نیارد و انباز نسازد در پرستش پروردگار خود أَحَدًا یکی را یعنی ریا ده تضییع عمل خود نکند که ریا شرک اصغرست
و تباه کننده عمل در حدیث آمده که بپرهیزید از شرک اصغر گفتند که یا رسول الله شرک اصغر چیست فرمود که ریا و سمعه فرمود بدترین چیزی که من بر
شما میترسم شرک پوشیده است پس از آن فرمود که ریا شیدا از شرک که شرک پوشیده تر است در امت من از نرم رفتن مورچه بر سنگ نرم در شب
تاریک مراد ازین شرک ریاست بعد از آن فرمود که هرکه نماز بریا گذارد شرک باشد و روزه بریا و صدقه بریا نیز شرکست و در حدیث قدسی وارد شده
که من بی نیازم از شرکا هرکه عملی کند که غیر را در آن شریک من کرداند من ازوی بیزارم و آن عمل از آن کسی است که وی را شریک من کرداند
باشد روایتست از حضرت امیرالمؤمنین علی ابن ابی طالب صلوات الله و سلامه علیه که هر که آیه قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ نزد خوابگاه خود حق تعالی
نوری از موضع خلق فرماید که تا بر بیت الحرام ضیاء آن برسد و از ابو عبدالله علیه السلام مرویست
هیچکس نباشد که او در نزد خوابیدن آخر سورة الکهف بخواند مگر که بیدار شود در آن
ساعتی که خود خواسته باشد و هر که در اوراد نماز این آیه را
بخواند حق تعالی او را از جمیع محنتها نگاه دارد
و طاعت او را بدرجه قبول رساند والله اعلم
بالصواب و الیه المرجع و المآب
تمام شد تفسیر جلد اول در
یوم دوشنبه بیست و پنجم
شهر شعبان المعظم
سنة ۱۲۴۳

هر که خواند دعا طمع دارم
زانکه من بنده گنه کارم

~~قد صار ... سلخ ... شهر ربیع ... ۱۲۴۶~~
~~و انا العبد الاقل ... ابن المرحوم ملا ... عاشق~~

قد صار ذلک فی شهر شعبان المعظم و انا العبد الاقل
علی ابن المرحوم ملا عباس ... شغال ... ۱۲۴۶

قربان علی بیک
شاهی

بجهة بستن از زبر به لقمه نان نوشته و هر روز یک
دعه از زبر در حین گرفتن از یک لقمه را بخورد
لقمه اول لا تخف انک انت الاعلی یا طلبوس
لقمه دویم بسم الله الرحمن الرحیم لا تخف نجوت من القوم الظالمین
یا طیوس لقمه سیم لا اله الا الحق و الامر تبارک الله رب
العالمین یا طوسی

یادگار محمد ... فاروجی

تاریخ آمدن ناصرالدین شاه قاجار بخبوشان
۲۲ شهر ربیع الاول فی سنه ۱۲۸۴

یازده هزار و ده ... شش ...
بیست دیم شهر صفر المظفر ۱۲۵۴

باز بین شد
۱۳۷۱ ش

